



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

عَيْنُ أَخْبَارِ الرِّضَا

تأليف شيخ صدوق (رض)

جلد (۱-۲)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ترجمه و متن عیون اخبار الرضا علیه السلام

نویسنده:

محمد بن علی بن بابویه شیخ صدوق

ناشر چاپی:

صدوق

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست	۵
ترجمه و متن عیون اخبار الرضا علیه السلام	۹
مشخصات کتاب	۹
جلد اول	۹
مقدمه مؤلف	۱۰
اشاره	۱۰
فهرست ابواب این کتاب و آن ۶۹ باب است	۱۷
باب ۱ علت ملقب شدن حضرت علی بن موسی علیهما السلام به «رضا»	۲۴
باب ۲ آنچه در باره مادر گرامی حضرت رضا علیه السلام و اسم ایشان روایت شده است	۲۵
باب ۳ زمان ولادت حضرت رضا علیه السلام	۳۰
باب ۴ تصریح و نصّ امام کاظم علیه السلام در باره امامت و وصایت فرزندشان حضرت رضا علیه السلام	۳۳
باب ۵ نسخه وصیت حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام	۴۸
باب ۶ نصوص و تصریحات در باره امامت حضرت رضا در ضمن دوازده امام علیهم السلام	۵۷
باب ۷ گوشه هایی از تاریخ موسی بن جعفر علیهما السلام در عصر هارون الرشید و موسی بن المهدی «۱»	۹۸
باب ۸ اخباری که در صحت وفات موسی بن جعفر علیهما السلام روایت شده	۱۴۵
باب ۹ ساداتی را که گویند هارون پس از مسموم ساختن امام کاظم علیه السلام در یک شب بقتل رسانید غیر سادات دیگری که کشت	۱۶۶
باب ۱۰ علت واقفی شدن واقفی ها	۱۷۲
باب ۱۱ اخباری که در باب توحید از امام رضا علیه السلام رسیده است	۱۷۵
اشاره	۱۷۵
خطبه حضرت رضا- علیه السلام- در توحید	۲۲۸
باب ۱۲ باب مناظره حضرت رضا- علیه السلام- در حضور مأمون با اهل ادیان در باره توحید	۲۳۹
باب ۱۳ در باره مناظره حضرت رضا- علیه السلام- با سلیمان مروزی- متکلم خراسان- در مورد توحید، در حضور مأمون	۲۷۴
باب ۱۴ مجلس دیگر آن حضرت در حضور مأمون با علمای ملل و فرق و جواب آن حضرت به علی بن محمد بن جهم در باره عصمت انبیاء علیهم السلام	۲۹۶
باب ۱۵ مجلس دیگری از امام رضا علیه السلام و مأمون در باره عصمت انبیاء علیهم السلام	۳۰۳

- باب ۱۶ سخنان حضرت رضا- علیه السلام- در مورد «صحاب الزس» ۳۲۳
- باب ۱۷ سخنان حضرت رضا- علیه السلام- در باره آیه شریفه «وَ قَدْئِنَاهُ بِذُبْحٍ عَظِيمٍ» ۳۲۹
- باب ۱۸ سخنان حضرت رضا- علیه السلام- در باره حدیث نبوی «أنا ابن الذبیحین» ۳۳۱
- باب ۱۹ سخنان حضرت رضا- علیه السلام- در باره علامات امام ۳۴۱
- باب ۲۰ سخنان حضرت رضا- علیه السلام- در باره صفت امام و امامت و فضل و رتبه امام ۳۴۶
- باب ۲۱ سخنان حضرت رضا- علیه السلام- در باره ازدواج حضرت فاطمه- سلام الله علیها- ۳۵۸
- باب ۲۲ سخنان حضرت رضا- علیه السلام- در باره ایمان، و اینکه ایمان عبارتست از: معرفت قلبی، اقرار به زبان و عمل با اعضاء و جوارح ۳۶۲
- باب ۲۳ سخنان و مناظره حضرت رضا- علیه السلام- با مأمون، پیرامون فرق بین «عترت» و «امت» ۳۶۴
- باب ۲۴ سخنان حضرت رضا- علیه السلام- در مورد مرد شامی و سؤالات او از امیر المؤمنین- علیه السلام- در مسجد کوفه ۳۸۸
- باب ۲۵ سخنان حضرت رضا- علیه السلام- در باره زید بن علی ۴۰۴
- باب ۲۶ اخباری نادر «۱» از حضرت رضا- علیه السلام- در موضوعات مختلف ۴۱۰
- باب ۲۷ سخنان حضرت رضا- علیه السلام- در مورد هاروت و ماروت ۴۲۷
- باب ۲۸ آنچه از حضرت رضا- علیه السلام- در مسائل گوناگون آمده ۴۳۵
- باب ۲۹ آنچه از حضرت رضا- علیه السلام- در مورد نعت و وصف حضرت رسول- صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ- نقل شده است ۴۸۹
- باب ۳۰ اخبار دربار پراکنده ای که از آن جناب رسیده است ۴۹۷
- جلد دوم ۵۳۹
- اشاره ۵۳۹
- باب (۳۱) آنچه از حضرت رضا علیه السلام از اخبار مجموعه آمده است ۵۳۹
- باب ۳۲ آنچه از امام هشتم علیه السلام در علل احکام آمده است ۶۵۴
- باب ۳۳ ذکر آنچه آن حضرت علیه السلام در پاسخ مسائل محمد بن سنان از علل احکام نوشت ۶۸۲
- باب ۳۴ عللی که فضل بن شاذان ذکر کرده است ۷۰۷
- باب ۳۵ کتابی که حضرت رضا علیه السلام در موضوع اسلام خالص و احکام آن برای مأمون نوشت ۷۶۳
- اشاره ۷۶۳
- از اخبار آن حضرت علیه السلام: ۷۸۰
- باب ۳۶ وارد شدن حضرت رضا علیه السلام به نیشابور، و ذکر خانه و محله ای که در آن وارد شد ۷۹۰
- باب ۳۷ سخنان حضرت هنگامی که بعزم دیدار مأمون از نیشابور خارج شده بود ۷۹۳

- باب ۳۸ خبر نادری از آن حضرت ----- ۷۹۷
- باب ۳۹ خروج آن حضرت از نیشابور بسوی طوس و از آنجا به مرو ----- ۷۹۷
- باب ۴۰ در سبب پذیرش ولایتعهدی مأمون از سوی حضرت رضا علیه السلام و آنچه رخ داد و کسانی که ناخوش داشتند آن را یا راضی بودند ----- ۸۰۳
- باب ۴۱ طلب باران حضرت- بدرخواست مأمون- و نشان دادن قدرتهای الهی در اجابت دعای او و هلاکت و رسوائی مخالفان و منکران شخصیت او علیه السلام ----- ۸۶۷
- باب ۴۲ در نقشه ریزی مأمون برای دور کردن مردم از حضرت رضا علیه السلام و کوچک نمودن او آن جناب را و نفرین حضرت در باره او ----- ۸۸۱
- باب ۴۳ اشعاری که در باره حلم و سکوت در مقابل جاهل و ترک عتاب دوست و جذب دشمن تا آنکه دوست شود، و پرده پوشی فرموده است ----- ۸۸۵
- باب ۴۴ در ذکر اخلاق حمیده و عبادت و صفات پسندیده آن حضرت- علیه السلام- ----- ۸۹۵
- باب ۴۵ تقرّب جستن مأمون بآن حضرت بمجادله و بحث با مخالفان در باره امامت و برتری علی علیه السلام بر دیگران ----- ۹۱۰
- باب ۴۶ آنچه از آن حضرت علیه السلام در باره ادله امامت ائمه علیهم السلام و ردّ غالیان و قائلین تفویض آمده ----- ۹۵۲
- باب ۴۷ ذکر اخباری که دلالت بر امامت آن حضرت دارد ----- ۹۶۵
- باب ۴۸ اثبات حجّیت آن حضرت بقبول نفرینش در حق «بکار بن عبد الله بن مصعب» که بدو ستم کرده بود ----- ۱۰۰۵
- باب ۴۹ اثبات حجّیت آن حضرت در پیشگویی او که: بغداد را نمی بیند و بغداد هم او را نخواهد دید ----- ۱۰۰۶
- باب ۵۰ اثبات حجّیت آن حضرت به اجابت دعایش در حق آل برمک ----- ۱۰۰۷
- باب ۵۱ اثبات حجّیت آن حضرت باخبار او بمحلّ دفنش بجنب هارون ----- ۱۰۰۹
- باب ۵۲ اخبار آن حضرت- علیه السلام- به کشته شدنش با سمّ و دفن شدنش در کنار قبر هارون ----- ۱۰۱۰
- باب ۵۳ صحت فراست آن حضرت- علیه السلام- و شناسائی او اهل ایمان و اهل نفاق را ----- ۱۰۱۱
- باب ۵۴ معرفت و آگاهی آن جناب علیه السلام به جمیع لغات و زبانها ----- ۱۰۱۱
- باب ۵۵ باب حجّیت آن حضرت علیه السلام بیاسخهائی که قبل از سؤال به حسن بن علی و شاء داد ----- ۱۰۱۲
- باب ۵۶ جواب آن حضرت به سؤال ابو قزه دوست جاثلیق ----- ۱۰۱۵
- باب ۵۷ سخنان آن حضرت- علیه السلام- در موضوع امامت با یحیی بن ضحاک نزد مأمون ----- ۱۰۱۶
- باب ۵۸ گفتگوی آن حضرت با برادرش زید، هنگامی که در مجلس مأمون فخر میفروخت، و سخنان آن حضرت در باره بدرفتاری با شیعیان ----- ۱۰۲۱
- باب ۵۹ عللی که بموجب آن مأمون حضرت رضا- علیه السلام- را با زهر بقتل رسانید ----- ۱۰۳۴
- باب ۶۰ انتصاب حضرت ابو جعفر جواد از سوی حضرت رضا- علیه السلام- بجانشینی خود ----- ۱۰۴۱
- باب ۶۱ وفات حضرت رضا- علیه السلام- با زهری که مأمون با حيله به او خوراند ----- ۱۰۴۱
- باب ۶۲ ذکر خبری دیگر در وفات آن حضرت- علیه السلام- از طریق شیعیان ----- ۱۰۴۳
- باب ۶۳ آنچه ابو الصلت هروی در مورد شهادت حضرت رضا- علیه السلام- با انگور زهر آلود گفته است ----- ۱۰۴۵

- باب ۶۴ خبر هرثمه بن أعین در باره مسموم کردن آن حضرت به انگور و انار ۱۰۵۴
- باب ۶۵ بعضی مرثیه‌هایی که در باره حضرت رضا- علیه السلام- سروده اند ۱۰۶۵
- باب ۶۶ ثواب زیارت امام علی بن موسی الزضا- علیهما السلام- ۱۰۷۳
- باب ۶۷ ثواب زیارت فاطمه دخت گرامی موسی بن جعفر از کلام حضرت رضا علیهم السلام ۱۱۰۲
- باب ۶۸ ذکر زیارت علی بن موسی الزضا علیهما السلام ۱۱۰۲
- اشاره ۱۱۰۲
- زیارت وداع ۱۱۰۴
- زیارت دیگری برای حضرت علی بن موسی الزضا و جمیع ائمه- علیهم السلام- ۱۱۰۵
- زیارت وداع ۱۱۱۷
- باب ۶۹- معجزاتی که از مزار آن حضرت ظاهر شده و استجاب دعا در آن بقعه ۱۱۱۹
- درباره مرکز ۱۱۴۰

سرشناسه: ابن بابویه، محمد بن علی، ۳۱۱-۳۸۱ق.

عنوان قراردادی: عیون اخبار الرضا(ع). فارسی

عنوان و نام پدیدآور: ترجمه و متن عیون اخبار الرضا علیه السلام/تالیف صدوق ابن بابویه ابی جعفر محمد بن علی بن الحسین قمی؛ ترجمه حمیدرضا مستفید، علی اکبر غفاری

مشخصات نشر: تهران: نشر صدوق، -۱۳۷۳

مشخصات ظاهری: ۲ ج.

شابک: ۴۰۰۰ ریال؛ ج. ۱ ۹۶۴-۶۲۴۷-۴۸-۲؛ ج. ۲ ۹۶۴-۶۲۴۷-۷۹-۰؛ ۲۴۵۰۰ ریال (دوره دو جلدی)

وضعیت فهرست نویسی: برون سپاری.

یادداشت: ج. ۱ (چاپ اول: ۱۳۷۲).

یادداشت: ج. ۲ (چاپ اول: ۱۳۷۳).

عنوان دیگر: عیون اخبار الرضا علیه السلام

موضوع: علی بن موسی (ع)، امام هشتم، ۱۵۳-؟ - ۲۰۳ق. -- احادیث

موضوع: احادیث شیعه -- قرن ۴ق.

شناسه افزوده: غفاری، علی اکبر، ۱۳۰۳-۱۳۸۳، مترجم

شناسه افزوده: مستفید، حمیدرضا، ۱۳۴۰-، مترجم

رده بندی کنگره: BP۱۲۹/الف ع۲ ۹۰۴۱ ۱۳۷۳

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۲۱۲

شماره کتابشناسی ملی: م ۷۳-۱۱۲۶

(۱) بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حمد و سپاس خداوندی را سزد که یکتا و قدرتمند است، با عزّت و با جبروت است، خداوند مهربان و آمرزنده، خالق آسمان و زمین و نور و ظلمت؛ خداوندی که مقدر زمان و روزگار را معین فرموده است؛ خداوند مسبب الأسباب، زنده کننده مردگان، آگاه بر آشکار و نهان، عالم به گذشته و آینده، صاحب مکنّت و قدرت.

او را در هر حالی سپاس می گوئیم، و برای بهترین کارها از او راهنمایی می جوئیم و از گمراهی و ضلالت به او پناه می برم و او را شکر می کنم آن گونه که موجب افزونی نعمت و رسیدن به وعده های الهی گردد، و از او می خواهیم تا مرا بر اعمالی که انسان را از هلاکت می رهند کمک فرماید.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه

(۱) شهادت می‌دهم که معبودی نیست جز «الله» خداوندی که «اول» است هر چند نمی‌توان او را «نخستین» نامید، و نیز خداوندی که «آخر» است هر چند نمی‌توان او را «پایان» نام نهاد «۱».

خداوندی که دائمی و همیشگی است و از اسرار و خفایا آگاه است.

و شهادت می‌دهم که محمد بنده پر ارج و پیامبر امین او است، او به اطاعت خداوند معروف است و برای شفاعت کردن برگزیده شده است، خداوند او را برای از بین بردن کژی‌ها و ارائه حجّت‌ها فرستاده تا برای مؤمنین رحمت و بر کافرین حجّت باشد، او را با ملائکه تأیید فرمود تا اینکه دین خداوند را علی‌رغم میل مشرکین آشکار و پیروز گردانید، درود خدا بر او و خاندان پاکش باد.

و گواهی می‌دهم که علی بن ابی طالب، امیر المؤمنین و مولی و سرپرست مسلمین و خلیفه رسول ربّ العالمین است، و شهادت می‌دهم که آنمه هدی، که

(۱) - زیرا اگر او را متّصف به ابتداء و انتهاء بدانیم این توهم پیش می‌آید که ذات اقدس او محدود به زمان است یعنی او را در آغاز و انجام زمان تصوّر کنیم، به عبارت دیگر ممکن است تصوّر نماییم که او قبل از اولین موجود و بعد از آخرین موجود قرار دارد که در این صورت او محدود به زمان خواهد بود، و حال آنکه این طور نیست بلکه مراد از «اول» و «آخر» بودن او، همیشگی بودن او است و نه در ابتداء و انتهاء زمان قرار داشتن.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۳

فرزندان اویند، تا روز قیامت بر مردم حجّتند و وارث علم پیامبران می‌باشند درود و رحمت

و سلام و برکات خداوند بر همگی آنان باد.

(۱) چنین گوید: ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی فقیه - که خداوند رحمتش را از او دریغ ندارد - مصنف این کتاب: دو قصیده از قصاید صاحب بزرگوار ابو القاسم اسماعیل بن عبّاد «۱» - که خداوند عمرش را طولانی گرداند و قدرت و دولت و مکتش را مستدام بدارد - به دستم رسید، این دو قصیده شامل درود و سلام به ساحت اقدس حضرت رضا علیه السّلام بود و از آنجا که او محبّ و دوستدار اهل بیت علیهم السّلام است و معتقد به ولایت و امامت و اطاعت آن

(۱) - اسماعیل بن عبّاد معروف به صاحب ابن عبّاد و ملقب به کافی الکفاه شیعه و از وزراء آل بویه بوده است، او در فضل و کمال و علم یگانه عصر خویش بود، و سادات و علویین و علماء در نزد او محلی رفیع و منزلتی والا داشتند، جمعی از علماء کتابهایی برای او تألیف نموده اند از جمله شیخ صدوق که کتاب عیون اخبار الرضا «ع» را به عنوان هدیه به کتابخانه ایشان تألیف کرده است؛ صاحب ابن عبّاد در تشیع و حبّ اهل بیت علیهم السّلام یگانه بود، همان طور که گذشت او را «صاحب» و نیز «کافی الکفاه» لقب داده اند.

«صاحب» بدین جهت که مصاحب و همدم محمد بن عمید وزیر رکن الدوله بوده است؛ و «کافی الکفاه» (کفایت کننده همه کفایت کنندگان) از این رو که وزیر سلطان فخر الدوله دیلمی بود و تمام مسائل مهم مملکت را عهده دار بود، مشکلات را حلّ می کرده است، جناب صاحب ابن عبّاد خود، دارای تألیفات بسیار بوده،

کتابخانه عظیم و پررونقی داشته است.

اقتباس از: فوائد الرضویه (حاج شیخ) عباس قمی، انتشارات مرکزی، ۱۳۲۷ ج ۱، ص ۴۵.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۴

بزرگواران می باشد (۱) و به فرزندان آنان اکرام و احترام می نماید و به شیعیان آن خاندان احسان می کند، لذا چیزی را در نزد او ارزشمندتر از علوم (روایات) اهل بیت علیهم السلام نیافتم چون بریسمان هدایت و ولایت آنان چنگ زده و طاعتشان را گردن نهاده و امامتشان را پذیرفته است - خداوند عزّتش را پایدار کند -.

و امّا اینجانب از آنجا که می خواستم محبتها و الطاف او را که نسبت به من ابراز نموده بوده جبران کنم و در نزد او تقرب جویم و کوتاهی های خود را در مورد خدمتش تلافی نمایم، لذا این کتاب را برای کتابخانه پررونقش تألیف نمودم، به این امید که عذرم را بپذیرد و از کوتاهی و تقصیرم درگذرد و امید و آرزویی که نسبت به آن جناب دارم تحقق بخشد. خداوند متعال دست او را به عدل بگستراند و با حقّ، نام و مرام او را بلند آوازه گرداند، و توانایی اش را بر کارهای خیر مستدام بدارد و سختی ها را با لطف و کرمش آسان گرداند.

و در آغاز، این دو قصیده را آوردم چه اینکه، در واقع، این دو قصیده سبب تألیف این کتاب می باشد. و توفیق انجام کار با خداوند است.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۵

(۱) جناب صاحب اسماعیل بن عبّاد - رضی الله عنه - در اهداء درود و سلام به ساحت اقدس ثامن الأئمّه ابو الحسن حضرت رضا علیه السلام چنین گوید:

۱- ای که به زیارت طوس - محلّ پاک و سرزمین قداست - رهسپاری! ۲- سلام

مرا به حضرت رضا علیه السلام برسان و نزد بهترین قبر که صاحب آن بهترین به خاک سپردگان است فرود آی.

۳- قسم به خداوند، قسمی که از انسانی مخلص و غرق در ولاء اهل بیت صادر شده است.

۴- که اگر بر آوردن آرزوهایم به دست خودم بود، در مقابل خانه (حضرت رضا) در طوس اقامت می گزیدم.

۵- و همچون شتران تیزپا می دویدم.

۶- به سمت حرمی که از نور و درخشندگی پوشیده شده و با نور و علو مقام مدفون است و همدم.

۷- ای سرورم، ای زاده سرورانم، روزگار من، بعد از ناراحتی و عبوسی، خندان گشت.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۶

(۱) ۸- آن زمان که پرچم نواصب را در زمان سرنگونی اش، واژگون دیدم.

۹- در مورد ولایت شما، حق را آشکارا بیان نمودم، و حق پیوسته مبارک (و یا بی عیب) بوده است.

۱۰- ای فرزند پیامبری که خداوند به دست او جباران گردنکش را ذلیل کرد.

۱۱- و ای فرزند وصی پیامبر، وصی که در فضیلت، بر مردان با تجربه و کارآمد پیشی گرفته است.

۱۲- ای که فخر و شرف را بلا- منازع به دست آورده ای و لباس مجد و بزرگواری را بی هیچ شک و شبهه ای بر تن نموده ای.

۱۳- نواصب مانند یهودند و گاه یهودیتشان با مجوسیت نیز مخلوط می شود.

۱۴- چه نجسهائی که در قبرستان مسلمین دفن شده اند که بهتر می بود که در گورستان مسیحیان دفن می شدند.

۱۵- عالم آنها- هنگامی که با او بحث می کنم- همچون گاو نر غضب آلود (و بی منطق) است.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۷

(۱) ۱۶- چون در چهره شومش خوب بنگری، آثار شیطان را در آن می یابی.

۱۷- اینان اذان را- که باعث علو مقام شماست- از

صدای ناقوس کلیسا تمیز نمی دهند.

۱۸- شما ریسمان (محکم) یقین هستید که بدان مادام العمر چنگ می زنم و غم و اندوه مرا می زداید.

۱۹- چه بسیار گروههایی که به خاطر شما مرا تکفیر می کنند و من آنها را خوار و ذلیل کرده ام.

۲۰- با حجت و دلیل آنها را قلع و قمع کردم و آن نامبارکان از مقابل من گریختند.

۲۱- ابن عبّاد خود را در پناه شما قرار داده است و در نتیجه حتی از شیران بیشه نیز وحشتی ندارد.

۲۲- شما، ای سرورانم، در نزد خدا، شفیع او باشید تا خداوند او را در بهشت های خود جای دهد.

۲۳- چه بسیار مدیحه هائی که در باره شما می سراید که در زیبایی همچون پر طاوس می باشد.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۸

(۱) ۲۴- خواننده این مدیحه ها، چه بسیار می گوید: (ابن عبّاد) درّ مروارید را در کاغذ پراکنده است.

۲۵- گوینده این اشعار ورقه شعر خود را، همچون سلیمان که عرش بلقیس را مالک شد، مالک است (و بدان افتخار می کند).

۲۶- خداوند او را به آمال و آرزوهایش برساند تا اینکه امام را در طوس زیارت کند.

و نیز این قصیده، در اهداء سلام به حضرت رضا علیه السّلام مربوط به اوست ۱ و ۲- ای زائری که برخاستی و با عجله می دوی، و همچون برق در حرکتی.

۳- در طوس سلام خالصانه مرا به مولایم حضرت رضا علیه السّلام برسان.

۴- نوه پیامبر برگزیده، و فرزند وصی پسندیده.

۵- همان کس که دارای عزّتی ثابت، و مجد و عظمتی درخشان است.

۶ و ۷ از قول شخص ارادتمندی که ولایت (او) را بر خود واجب می داند او

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۹

را بگوی که در سینه ام سوزشی

هلاک کننده است.

(۱) ۸- از دست ناصیبانی که قلب دوستان را دردمند کرده اند.

۹- از آنها اعراض می کنم و با صراحت در باره شان (صریح) سخن می گویم و کنایه بکار نمی برم.

۱۰- با آنها می جنگم و برایم مهم نیست که بگویند: رافضی «۱» شده است.

۱۱- ای خوشا آن رفض و ترکی که نسبت به دشمنان شما باشد.

۱۲- اگر می توانستم به زیارتش می رفتم اگر چه بر آتشی افروخته ایستاده یا سوار باشم.

۱۳- لکن (افسوس) در بند مسائلی که پیش آمده است گرفتارم. (از این رو) ۱۴- مدّاحی ام را به جای زیارت قرار دادم.

۱۵- این اشعار امانت است و بر حضرت رضا علیه السلام خوانده می شود تا آن جناب راضی و خشنود گردد.

۱۶- ابن عبّاد با این مدیحه سرائی امید شفاعت زوال ناپذیری را دارد.

(۱) - «رافضی» از ماده «رفض» به معنی ترک کردن، است. و شیعیان را «رافضی» گویند چون شیخین را ترک گفته اند و علی علیه السلام را امام می دانند.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۱۰

(۱) از عبد الله بن فضل هاشمی نقل شده است که امام صادق علیه السلام فرمودند:

«هر کس در باره ما یک بیت شعر بگوید خداوند در بهشت برای او خانه ای می سازد».

و نیز از حضرت صادق علیه السلام روایت است که: «کسی در باره ما یک بیت شعر نگفته است مگر اینکه به روح القدس مؤید می شود».

و نیز از امام رضا علیه السلام منقول است که فرمودند: «مؤمنی در باره ما مدیحه سرائی نکرده است مگر اینکه خداوند در بهشت برای او شهری هفت برابر دنیا بنا سازد و هر ملک مقرب و نبی مرسلی او را در آن شهر زیارت کند».

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۱۱

(۱) پس خداوند

جناب صاحب بن عبّاد را به خاطر همه گفتار نیکو و اعمال حسنه و اخلاق کریمه و روش پسندیده و سنّت عادلّه اش ثواب بسیار عنایت فرماید و به خاطر این دو شعرش که گفته:

۱- فرزند عبّاد به کسانی که مشکلات و بلاها را از او دفع می کنند پناهنده شده است. و نیز در قصیده دیگری گفته است:

۲- فرزند عبّاد به شما پناه آورده است و با این کار از هر چه که می ترسد در امان خواهد بود، خداوند به حقّ کسانی که به آنها پناه برده، آرزوهایش را برآورد و ناراحتی ها را از او دور کند و او را به هر خیری که می خواهد برساند و از هر بلائی حفظ کند.

و إنّ شاء الله، کسانی را که نامهایشان بر نگین انگشتریش نقش بسته است، شفیع او گرداند.

شفیع اسماعیل در آخرت، حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و عترت پاکش هستند.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۱۲

و دولتش را به لطف و فضل خود طولانی و بادوام و پیوسته نظام و منتهی گرداند و تا انتهای روزگار مستدام بدارد.

فهرست ابواب این کتاب و آن ۶۹ باب است

(۱) ۱- علّت ملقب شدن حضرت علی بن موسی علیهما السلام به «رضا».

۲- آنچه در باره مادر گرامی آن حضرت علیه السلام و اسم ایشان روایت شده است.

۳- زمان ولادت حضرت رضا علیه السلام.

۴- تصریح و نصّ امام کاظم علیه السلام در باره امامت و وصایت فرزندشان حضرت رضا علیه السلام که ۲۸ یا ۲۹ مورد آن ذکر خواهد شد.

۵- نسخه وصیّت حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام.

۶- نصوص و تصریحات در باره امامت حضرت رضا علیه السلام در ضمن دوازده امام علیهم السلام.

عیون أخبار

(۱) ۷- گوشه هایی از تاریخ امام کاظم علیه السلام با هارون الرشید و موسی بن مهدی.

۸- اخباری که در باره صحت وفات امام کاظم علیه السلام روایت شده است.

۹- ساداتی که هارون الرشید، بعد از به قتل رساندن امام کاظم علیه السلام همگی را در یک شب به قتل رساند و اینان غیر از ساداتی هستند که در سائر اوقات به قتل رسیدند.

۱۰- علت توقف واقعه «۱» بر امام کاظم علیه السلام و عدم قبول امامت رضا علیه السلام.

۱۱- اخبار و خطبه ای که از حضرت رضا علیه السلام در باره توحید رسیده است.

۱۲- مناظره امام رضا علیه السلام با اهل ادیان در باره توحید در حضور مأمون.

(۱) واقعه گروهی از شیعه بودند که در امامت امام کاظم علیه السلام توقف کرده و امامت امام رضا علیه السلام را نپذیرفتند.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۱۴

(۱) ۱۳- مناظره امام رضا علیه السلام با سلیمان مروزی عالم خراسان در باره توحید، در حضور مأمون.

۱۴- مناظره دیگری از امام رضا علیه السلام با اهل سائر ادیان و جوابی که به علی بن محمد بن جهم در باره عصمت انبیاء علیهم السلام داده اند.

۱۵- مناظره دیگری از حضرت رضا علیه السلام با مأمون در باره عصمت انبیاء.

۱۶- سخنان حضرت رضا علیه السلام در باره «اصحاب الرّسّ».

۱۷- سخنان حضرت رضا علیه السلام در باره آیه شریفه: «وَقَدْ يَنَافُؤُا بِذُبْحٍ عَظِيمٍ».

۱۸- سخنان حضرت رضا علیه السلام در باره حدیث نبوی:

«أنا ابن الذبیحین».

۱۹- سخنان حضرت رضا علیه السلام در باره علامات امام.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۱۵

(۱) ۲۰- سخنان حضرت رضا علیه السّلام در باره صفت امام و امامت و فضل

امام و رتبه امام.

۲۱- سخنان حضرت رضا علیه السلام در باره ازدواج حضرت فاطمه علیها السلام.

۲۲- سخنان حضرت علیه السلام در باره ایمان و اینکه ایمان عبارت است از معرفت قلبی، اقرار به زبان و عمل با اعضاء و جوارح.

۲۳- سخنان و مناظره حضرت رضا علیه السلام با مأمون در باره فرق بین «عترت» و «امت».

۲۴- سخنان حضرت در باره مرد شامی و سؤالات او از امیر المؤمنین علیه السلام.

۲۵- سخنان حضرت رضا علیه السلام در باره زید بن علی علیه السلام.

۲۶- سخنانی نغز از حضرت رضا علیه السلام در موضوعات مختلف.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۱۶

(۱) ۲۷- سخنان حضرت رضا علیه السلام در باره هاروت و ماروت.

۲۸- سخنان حضرت رضا علیه السلام در مسائل گوناگون.

۲۹- آنچه از حضرت رضا علیه السلام در نعت و وصف حضرت رسول صلی الله علیه و آله نقل شده است.

۳۰- سخنان گردآوری شده از حضرت رضا علیه السلام.

۳۱- علل و فلسفه مسائل گوناگون که توسط حضرت رضا بیان شده است.

۳۲- نامه حضرت رضا علیه السلام به محمد بن سنان در جواب به سؤالات او در باره علّت و حکمت یا فلسفه احکام مختلف.

۳۳- علّت و فلسفه احکامی که فضل بن شاذان، در آخر آن، گفته است آنها را از حضرت رضا علیه السلام در دفعات مختلف شنیده و جمع نموده است و سپس به علی بن محمد بن قتیبه نیشابوری اجازه روایت آن را داده است.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۱۷

(۱) ۳۴- مطالبی که حضرت رضا علیه السلام در باره اسلام ناب و احکام دین برای مأمون نوشتند و نیز اخباری از آن حضرت.

۳۵- وارد شدن حضرت رضا علیه

السلام به نیشابور و محله و خانه ای که آن حضرت در آنجا منزل کردند.

۳۶- سخنان حضرت رضا علیه السلام در مربعه نیشابور، در حالی که از نیشابور به قصد مأمون که در مرو بود، خارج می شدند.

۳۷- خبری نادر از حضرت رضا علیه السلام.

۳۸- خروج حضرت رضا علیه السلام از نیشابور به طرف طوس و از طوس به سمت مرو.

۳۹- دلیل قبول کردن حضرت رضا علیه السلام ولایت عهدی مأمون را، و نیز مسائلی که در این زمینه اتفاق افتاد و افرادی که از این مسأله ناراحت بودند و

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۱۸

کسانی که از این امر راضی و خشنود بودند و مطالب دیگر، و علی بن حسین (ع) در این مطلب سخنی دارد.

(۱) ۴۰- استسقاء مأمون به توسط حضرت رضا علیه السلام و قدرت نمایی خداوند در قبول دعای حضرت رضا علیه السلام و در مورد نابود کردن کسی که منکر معجزه حضرت در آن روز شد.

۴۱- کارهای مأمون برای راندن مردم از محضر و مجلس حضرت رضا علیه السلام و اهانت کردن به آن حضرت و نیز دعای حضرت رضا علیه السلام.

۴۲- اشعاری که حضرت رضا علیه السلام در باره حلم و گذشت کردن از مردم نادان و سرزنش نکردن دوستان و محبت به دشمن، به گونه ای که دوست شود، و نیز رازداری، برای مأمون خواندند. و نیز اشعاری که حضرت رضا علیه السلام خوانده اند و به عنوان ضرب المثل از آن استفاده نموده اند.

۴۳- خلق و خوی پسندیده و کیفیت عبادت آن حضرت علیه السلام.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۱۹

(۱) ۴۴- مناظراتی که مأمون با مخالفین (اهل سنت) ترتیب می داد و طی آن

با آنها به مجادله برمی خاست، و به این ترتیب سعی می کرد نظر حضرت رضا علیه السّلام را به خود جلب کند.

۴۵- سخنان امام رضا علیه السّلام در بیان کیفیت معجزات و علم غیب ائمه علیهم السّلام و نیز ردّ غلاه و مفوضه «۱»- لعنهم الله-.

۴۶- چهل و چند معجزه از حضرت رضا علیه السّلام.

۴۷- معجزه حضرت رضا علیه السّلام در مستجاب شدن دعای ایشان در مورد بکار ابن عبد الله بن مصعب بن الزّبیر که به آن حضرت ظلم و جفا نمود.

۴۸- معجزه آن حضرت در مورد اینکه فرمود: «من بغداد را نمی بینم و بغداد مرا نمی بیند»، و عاقبت همان طور شد که حضرت فرمودند.

۴۹- معجزه آن حضرت در مستجاب شدن دعای ایشان در حقّ «برامکه» و

(۱)- «غلاه» جمع «غالی» به معنی «غلوکننده» است غلاه کسانی هستند که در مورد ائمه غلو کنند و «مفوضه» قائل به تفویض هستند معتقدند انسان در اعمال خود می تواند بدون خواست و اراده خدا عمل کند.

عیون أخبار الرضا علیه السّلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۲۰

خبر دادن حضرت در مورد اتفاقاتی که برای آنها خواهد افتاد و نیز اینکه از طرف هارون به آنها، بدی نخواهد رسید.

(۱) ۵۰- معجزه آن حضرت در پیشگویی این نکته که با هارون در یک مکان دفن خواهند شد.

۵۱- خبر دادن حضرت رضا علیه السّلام در باره مسموم و شهید شدن خویش و نیز مدفون شدن در کنار هارون الرّشید.

۵۲- فراست حضرت رضا علیه السّلام و تشخیص اهل ایمان و اهل نفاق از یک دیگر.

۵۳- آشنائی حضرت رضا علیه السّلام به تمام زبانها.

۵۴- معجزه حضرت رضا علیه السّلام در پاسخ دادن به سؤالات حسن به علیّ و شاء قبل از

اینکه او سؤالات خود را مطرح کند و دو معجزه دیگر.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۲۱

(۱) ۵۵- جواب حضرت رضا علیه السلام به سؤال ابی قرّه دوست جاثلیق.

۵۶- سخنان حضرت رضا علیه السلام با یحیی بن ضحاک سمرقندی در باره امامت در حضور مأمون.

۵۷- گفتار حضرت رضا علیه السلام با برادرشان «زید»، در موقعی که او بر دیگران حاضر در مجلس فخرفروشی می کرد، و نیز سخنان آن حضرت در باره ساداتی که با سایر شیعه بد رفتاری نمایند و مراقب اعمال خود نباشند.

۵۸- آنچه باعث شد تا مأمون، حضرت رضا علیه السلام را با سم شهید کند.

۵۹- تصریح حضرت رضا علیه السلام در مورد امامت امام محمد تقی علیه السلام.

۶۰- شهادت حضرت رضا علیه السلام در اثر سم دادن مأمون.

۶۱- خبر دیگری از طریق شیعه در باره وفات حضرت رضا علیه السلام.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۲۲

(۱) ۶۲- سخنان ابو الصلت هروی در باره وفات حضرت رضا علیه السلام و اینکه سم را در دانه انگور به حضرت خوراندند.

۶۳- سخنان هرثمه بن أعین در باره وفات حضرت علیه السلام و اینکه سم را در انگور و انار به حضرت خوراندند.

۶۴- چند مرثیه برای حضرت رضا علیه السلام.

۶۵- ثواب زیارت او طیّ خبری که دعبل بن علیّ خزاعی - رحمه الله علیه - از حضرت رضا علیه السلام در مورد حضرت قائم - عجل الله تعالی فرجه - ذکر کرده است که من آن را بعد از اخبار او در ثواب زیارت، آوردم. و نیز خبر دعبل در موقع مرگش و نوشته ای که بر قبر دعبل دیده شد.

۶۶- ثوابی که حضرت رضا علیه السلام برای زیارت حضرت معصومه دختر امام

کاظم علیه السّلام ذکر فرموده اند.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۲۳

(۱) ۶۷- کیفیت زیارت حضرت رضا علیه السّلام در طوس.

۶۸- زیارتی که از حضرت رضا علیه السّلام برای تمام ائمه علیهم السّلام نقل شده است و نیز زیارت جامعه دیگری.

۶۹- برکات و استجابات دعا و معجزاتی که از این قبر مطهر، در این روزگار برای مردم ظاهر شده است.

اینها جمعا شصت و نه باب می شود «۱».

(۱)- از قرائنی بنظر میرسد که این فهرست ابواب از نویسندگان و نسخه برداران کتاب باشد نه از مؤلف آن. (الغفّاری)

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۲۴

باب ۱ علت ملقب شدن حضرت علی بن موسی علیهما السّلام به «رضا»

(۱) ابو جعفر محمّد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی، فقیه، ساکن شهر ری، مؤلف این کتاب- که خداوند او را بر طاعت و بندگی کمک فرماید و بر توفیقاتش بیفزاید- گوید: (۲) ۱- از احمد بن محمّد بن ابی نصر بزنطی نقل شده است که گفت: به امام جواد علیه السّلام عرض کردم: گروهی از مخالفین شما می پندارند که چون مأمون پدر شما را برای ولایت عهدی خود پسندید و برگزید، ایشان را «رضا «۱» نامید.

(۱)- «رضا» یعنی «پسندیده»، «مورد پسند»، «مورد رضایت».

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۲۵

حضرت جواد علیه السّلام فرمودند: به خدا دروغ می گویند، خلاف می گویند، بلکه خداوند- تبارک و تعالی- او را «رضا» نامید، زیرا او برای خداوند- عزّ و جلّ- در آسمانش، و برای رسولش و ائمه بعد از او علیهم السّلام در زمینش مرضی بود. بزنطی گوید: عرض کردم: آیا مگر سایر پدرانتان علیهم السّلام برای خدا و رسولش و ائمه علیهم السّلام راضی نبودند؟ حضرت فرمود: چرا، عرض کردم: پس برای چه از این میان

فقط پدرتان «رضا» نامیده شده است؟ فرمود: چون همان طور که دوستان و طرفدارانش به ایشان رضایت داده و ایشان را پذیرفتند، مخالفین نیز ایشان را قبول کرده، به ایشان رضایت داده بودند، و این حالت برای پدران و اجداد ایشان اتّفاق نیفتاد؛ و لذا، از بین آنان فقط ایشان «رضا» نامیده شده اند.

توضیح: «مراد آن است که دولت وقت هم او را پذیرفت، و الاّ فرقه ضالّه واقفه به او رضایت ندادند».

(۱) ۲- از سلیمان بن حفص مروزی روایت است که: امام کاظم علیه السّلام

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۲۶

فرزندش علیّ علیهما السّلام را «رضا» می نامید و مثلاً می فرمود: «فرزندم «رضا» را صدا کنید» و یا «به فرزندم «رضا» گفتم» و یا «فرزندم «رضا» به من گفت» و زمانی که با حضرت «رضا» صحبت می کردند، ایشان را با «ابا الحسن» خطاب می فرمودند.

باب ۲ آنچه در باره مادر گرامی حضرت رضا علیه السلام و اسم ایشان روایت شده است

(۱) ۱- محمّد بن یحیی الصّولی گفته است: «ابو الحسن الرّضا علیه السّلام همان علیّ بن - موسی بن جعفر بن محمّد بن علیّ بن الحسین بن علیّ بن ابی طالب علیهم السّلام است، و ما در آن جناب «أمّ ولد» (۱) ی بود به نام «تکتم» و این نام زمانی بر ایشان گذاشته شد که امام کاظم علیه السّلام مالک ایشان شدند.

(۱) - «أمّ ولد» کنیزی را گویند که از صاحب و مولای خود، فرزند آورد.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۲۷

(۱) ۲- بیهقی از صولّی و او از کندی و او از ابو الحسن علیّ بن میثم - که کندی در باره اش گوید: «کسی را در باره تاریخ ائمه از او آگاه تر ندیده ام». - نقل کرده اند که: مادر امام کاظم یعنی جناب حمیده مصفاة که از

اشراف و بزرگان عجم بود، کنیزی مولده «۱» به نام تکتّم خریداری نمود، تکتّم از نظر عقل و دین و احترام به مولی و بانویش - حمیده - جزء بهترین زنان بود بگونه ای که از زمانی که در ملک جناب حمیده در آمد، از روی احترام و ادب، در مقابل آن بانو نمی نشست، لذا جناب حمیده به فرزندش حضرت موسی بن جعفر علیهما السّلام گفت:

پسرم، تکتّم کنیزی است که بهتر از او کنیزی ندیده ام و شکّ ندارم که اگر نسلی از او بوجود آید خداوند آن نسل را پاک و مطهر قرار می دهد؛ او را به تو بخشیدم، با او به نیکی رفتار کن. زمانی که جناب تکتّم حضرت رضا علیه السّلام را به دنیا آورد،

(۱) - کنیز مولده (جاریه مولده)، کنیزی را گویند که در بین عربها متولّد شده و با اولاد آنان بزرگ شده و با آداب و رسوم ایشان پرورش یافته باشد. به نقل از: محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، تصحیح محمد باقر بهبودی.

عیون أخبار الرضا علیه السّلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۲۸

امام کاظم علیه السّلام او را طاهره نامید.

(۱) علی بن میثم ادامه داد: حضرت رضا علیه السّلام بسیار شیر می نوشید و نوزاد درشتی بود، لذا مادر ایشان در جستجوی دایه ای بر آمد؛ اطرافیان سؤال کردند: آیا شیر شما کم شده است؟، فرمود: «نه، به خدا سوگند شیر کم نشده است ولی نمازها و اذکاری برای خودم دارم که از زمان تولّد این نوزاد نمی توانم به تمام آنها برسم».

حاکم ابو علی از قول صولی گوید: «و دلیل بر اینکه نام مادر حضرت رضا علیه السّلام تکتّم بوده است، این شعر است که شاعری در مدح آن حضرت سروده

است:

۱- بهترین مردم، علی بزرگوار است که بهترین پدر و اجداد و قوم و عشیره را داراست.

۲- تکتم او را زاده است که هشتمین پیشوا باشد در علم و حلم، و حجت الهی را بر مردم تمام کند.

صولی گوید: و عدّه ای این شعر را به عموی پدرم، ابراهیم بن عباس نسبت داده اند ولی از او چنین چیزی برای من روایت نشده است و چیزی که برای من

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۲۹

روایت نشده باشد و از کسی نشنیده باشم، نه آن را قبول می کنم و نه ردّ می نمایم.

(۱) اما شعری که شکّ ندارم مربوط به عموی پدرم، ابراهیم بن عباس است، این شعر است:

۱- اعمال شخص عالم، کافی است که برای اهلش شاهدهی عادل باشد.

۲- می بینم که مالی نو و تازه و قابل توجه دارند و این مال تازه شباهتی به آن مال قدیمی «۱» ندارد.

۳- بر شما (ای اهل بیت پیامبر) با اموال خودتان منتّ می گذارند و فقط یک صدم از اموالتان را به شما می پردازند.

۴- آن کسی که (یا آن شیعه ای که) دشمنان شما را مدیحه سرایی کند، خداوند را حمد و سپاس نگفته است.

۵- تو بر مأمون (که هر دو نسل هشتم از عبدالمطلب هستی) برتری داری همان طور که پدرانت بر پدران او برتری داشتند.

صولی گوید: این ابیات را با خطّ پدرم، پشت دفتری که مال او بود یافتیم.

(۱) - مراد از «مال تازه» (طارف) حضرت رضا علیه السلام و مراد از مال قدیمی (تالد) مأمون است. (مجلسی)

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۳۰

(۱) پدرم در باره این اشعار می گفت: «برادرم این اشعار را برایم خوانده و گفته مربوط به عمویمان است که

در باره علیّ یعنی «رضا» علیه السّلام سروده است.

و در آن دفتر حاشیه ناخوانائی با این مضمون به چشم می خورد: «مراد از «قسیمه فی القعدد» مأمون است». زیرا حضرت رضا علیه السّلام و مأمون هر دو با هشت پشت به جناب عبد المطلب می رسیدند. «۱»

و تکتّم اسمی است عربی که در اشعار، زیاد به چشم می خورد، از جمله:

طاف الخیالان فهجا سقماخیال تکنی و خیال تکتما صولی گوید: ابراهیم بن عباس عموی پدرم مدایح زیادی در باره حضرت رضا علیه السّلام سروده بود که آنها را آشکارا بیان می کرد، ولی سپس ناچار شد که همگی را مخفی نماید و بعدها به دنبال آنها گشت و از اینجا و آنجا آنها را گردآوری کرد. و عدّه ای روایت کرده اند که نام مادر گرامی حضرت رضا علیه السّلام «سکن التویبه» بوده است و همچنین به نامهای «أروی»، «نجمه» و «سمانه»

(۱) - مراد از «قعدد» فاصله شخص با جدّ اکبر او است. همان مأخذ.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۳۱

نیز نامیده شده است؛ کنیه آن بانو «أمّ البنین» بوده است.

(۱) ۳- علیّ بن میثم از پدرش، نقل کرده است: وقتی حمیده مادر امام کاظم علیه السّلام نجمه مادر امام را خریداری نمود، گوید: در خواب، حضرت رسول صلی الله علیه و آله را دیدم که به من می فرمود: حمیده! نجمه را به پسر «موسی» ببخش زیرا از او فرزندی به دنیا خواهد آمد که بهترین انسان روی زمین خواهد بود، من نیز او را به پسر موسی بخشیدم، و زمانی که نجمه حضرت رضا علیه السّلام را به دنیا آورد امام کاظم علیه السّلام او را «طاهره» نامید، و اسامی دیگری نیز

داشت؛ از جمله: نجمه، اروی، سکن، سمانه و تکتُم که آخرین نام او بود.

علی بن میثم اضافه می کند که از پدرم شنیدم که می گفت: از مادرم شنیدم:

زمانی که حمیده نجمه را خرید، او دوشیزه بود.

(۲) ۴- هشام أحمَر گوید: امام کاظم علیه السّلام به من فرمودند: آیا کسی از اهل

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۳۲

مغرب را می شناسی که به این جا آمده باشد؟ عرض کردم: خیر. فرمودند: چرا، مردی سرخ روی آمده است، بیا با هم به نزد او برویم، با هم سوار شدیم و نزد آن مرد رفتیم، مردی بود از اهل مغرب که تعدادی برده به همراه داشت، حضرت فرمودند: برده هایت را به ما نشان بده، آن مرد نه کنیز به حضرت ارائه نمود، امام کاظم علیه السّلام در مورد هر یک از آنان می فرمود: «نیازی به او ندارم» (این را نمی خواهم)، سپس فرمودند: بقیه را نشان بده، مرد پاسخ داد: دیگر چیزی ندارم، حضرت فرمودند: چرا، داری، نشان بده، مرد قسم خورد: نه به خدا، فقط یک کنیزک مریض باقی مانده است، حضرت فرمودند: چه مانعی دارد که آن را نیز نشان بدهی؟ ولی مرد امتناع نمود، سپس حضرت برگشتند و فردای آن روز مرا به سراغ آن مرد فرستادند و فرمودند: «به او بگو: آخرش چند؟ و وقتی گفت:

فلان قدر، بگو: قبول است، خریدم» هشام گوید: «نزد آن مرد رفتم، او

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۳۳

گفت: (۱) «از فلان قدر کمتر نمی دهم، گفتم: قبول است، این پول مال تو، او نیز گفت: آن کنیزک هم مال تو ولی بگو بینم مردی که دیروز به همراهت بود، کیست؟ گفتم: مردی است از

بنی هاشم، گفت: از کدام تیره بنی هاشم؟ گفتم:

از بزرگان آنها است، مرد گفت: بیشتر از این توضیح بده، گفتم: بیشتر نمی دانم، مرد گفت: بگذار برایت بگویم، این کنیزک را از دورترین شهرهای مغرب خریداری کرده بودم که زنی از اهل کتاب مرا دید و گفت: این کنیزک چطور با تو همراه است؟ گفتم: برای خود خریده ام، زن گفت: این کنیز نمی تواند و شایسته نیست که نزد امثال تو باشد، او باید نزد بهترین مردم روی زمین زندگی کند و بعد از مدّت کمی در آن خانه فرزندی به دنیا خواهد آورد که مشرق و مغرب عالم در مقابل او خاضع خواهند شد.

هشام گوید: «پس از خریداری، او را به نزد امام کاظم علیه السّلام آوردم و بعد از مدّت کمی علی بن موسی علیهما السّلام را به دنیا آورد».

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۳۴

و این حدیث را به همین شکل، برایم محمّد بن علی ماجیلویه از عمویش محمّد بن قاسم از محمّد بن علی کوفی، از محمّد بن خالد و او از هشام احمر نقل کرده است.

باب ۳ زمان ولادت حضرت رضا علیه السّلام

(۱) ۱- روایت شده است که عدّه ای از اهل مدینه گویند: حضرت رضا علیه السّلام در مدینه در پنجشنبه ۱۱ ربیع الاوّل به سال ۱۵۳ هجری و ۵ سال بعد از وفات امام صادق علیه السّلام متولّد شدند. و در «طوس» در قریه ای بنام «سناباد» از آبادی های «نوقان» وفات کردند. و در خانه حمید بن قحطبه طائی، در قبه ای که هارون در

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۳۵

آن مدفون بود، در کنار قبر هارون، سمت قبله، دفن شدند. وفات حضرت، در سال ۲۰۳ هجری روز جمعه، بیست و

یکم (و یا بیستم) ماه مبارک رمضان واقع شد، عمر شریف ایشان چهل و نه سال و شش ماه بود. از این مدّت، ۲۹ سال و دو ماه را با پدر گرامی شان گذراندند و ۲۰ سال و ۴ ماه هم بعد از پدرشان که دوران امامت ایشان بود.

امام رضا علیه السّلام ۲۹ سال و ۲ ماه داشتند که به امامت رسیدند و آغاز امامت ایشان با ادامه حکومت هارون الرّشید معاصر بود، پس از هارون، محمّد امین پسر زبیده مدّت ۳ سال و ۲۵ روز حکومت کرد.

سپس امین خلع شد و عمویش ابراهیم بن شکله را به مدّت ۱۴ روز به جای او قرار دادند، سپس امین از حبس آزاد شد و مجدّداً برای او از مردم بیعت گرفتند، این بار ۱ سال و ۶ ماه و ۲۳ روز پادشاهی کرد، سپس عبد الله مأمون ۲۰ سال و ۲۳ روز پادشاهی کرد، و در این مدّت بود که حضرت رضا علیه السّلام را بدون رضایت ایشان و بعد از تهدید آن حضرت به قتل، ولیعهد قرار داد. مأمون

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۳۶

برای این کار، بارها و بارها به حضرت اصرار کرد (۱) ولی ایشان در هر بار امتناع می فرمودند تا اینکه بالأخره حضرت خود را در خطر مرگ دیدند، و دعا کردند

«اللّهُمَّ أَنْكَ قَدْ نَهَيْتَنِي ..»

(تا آخر دعای متن) که ترجمه آن چنین است:

«بار خدایا، تو مرا از اینکه خود را با دست خویش به هلاکت اندازم، نهی فرموده ای، او مرا مجبور کرده است بگونه ای که اگر ولایت عهدی او را نپذیریم در خطر کشته شدن قرار گیرم، من نیز همان گونه که یوسف

و دانیال علیهما السّلام مجبور شدند تا ولایت و حکومت را از ظالم زمان خود قبول نمایند، (به این کار) مجبور شده ام، خداوندا، حکومتی نیست جز حکومت تو، و من ولایتی ندارم جز آنچه از طرف تو به من اعطا شود. مرا در اقامه دین و احیاء سنت پیامبرت محمد صلی الله علیه و آله موفق فرما. زیرا توئی مولی و یاور من، و چه خوب مولی و یآوری هستی!».

(۲) سپس حضرت رضا علیه السّلام با گریه و حزن و اندوه ولایت عهدی را از مأمون

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۳۷

قبول کردند مشروط بر این که کسی را عزل و نصب نکنند، هیچ آداب و رسوم و سنتی را تغییر ندهند و فقط دورادور کارها را نظارت نموده و اظهار نظر فرمایند.

مأمون نیز از همه مردم - چه خواص و نزدیکان و چه مردم عادی - برای حضرت رضا علیه السّلام بیعت گرفت.

و هر گاه از حضرت رضا علیه السّلام فضیلت، علم و حسن تدبیری بروز می کرد، رشک و حسد مأمون را برمی انگیخت و باعث می شد کینه حضرت رضا علیه السّلام را به دل گیرد که عاقبت نتوانست تحمل کند و با نیرنگ، حضرت را مسموم نموده، شهید کرد.

(۱) ۲- از تمیم قرشی روایت شده است که پدر علی بن میثم از قول مادرش می گفت: «از مادر حضرت رضا علیه السّلام جناب نجمه چنین شنیدم که می فرمود:

وقتی فرزندانم علی را حامله شدم. سنگینی حمل را حس نمی کردم و در خواب، از شکم خود، صدای تسبیح و تمجید و لا اله الا الله گفتن را می شنیدم، این صدا مرا

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۳۸

به هراس می انداخت و وقتی

بیدار می شدم، چیزی نمی شنیدم. وقتی وضع حمل کردم، نوزادم دو دستش را به زمین نهاد، سرش را بسوی آسمان بلند کرد و لبانش را تکان می داد، گویی چیزی می گفت، پدرش موسی بن جعفر علیهما السّلام بر من وارد شدند و فرمودند: نجمه! این کرامت الهی که به تو مرحمت فرموده، بر تو مبارک باد.

نوزاد را در پارچه ای سفید به امام کاظم علیه السّلام دادم، ایشان در گوش راست او اذان و در گوش چپش اقامه گفتند، سپس آب فرات طلبیده، و با آن آب کام او را برداشتند، سپس او را به من بازگردانده، فرمودند: او را بگیر، او «بقیه الله» در زمین است».

باب ۴ تصریح و نصّ امام کاظم علیه السّلام در باره امامت و وصایت فرزندشان حضرت رضا علیه السّلام

(۱) ۱- از محمّد بن اسماعیل بن فضل هاشمی چنین روایت شده است که

عیون أخبار الرضا علیه السّلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۳۹

گفت: «بر امام موسی کاظم- علیه السّلام- وارد شدم در حالی که ایشان به شدّت مریض بودند، به حضرت عرض کردم: اگر خدای ناکرده برای شما اتّفاقی بیفتد- و خدا آن روز را نیاورد- به چه کسی رجوع کنیم (امام بعد از شما کیست)؟ فرمود: به فرزندم «علی»، نوشته او، نوشته من است، و او وصی و جانشین من بعد از مرگم خواهد بود.

(۱) نصّی دیگر:

۲- از علی بن یقظین روایت شده است که گفت: «نزد حضرت امام موسی کاظم علیه السّلام بودم و فرزندشان «علی» نیز حضور داشتند، امام فرمودند: ای علی! این پسرم آقا و سرور فرزندان من است، کنیه خودم را به او عطا کردم، (علی بن- یقظین گوید:) هشام (که این مطلب را از من شنید) با دست بر پیشانی خود زد و گفت: «أنا لله»، یعنی امام کاظم

علیه السّلام با این سخن، خبر فوت خود را به تو داده اند.

(توضیح: ظاهراً عبارت «یعنی ابن سالم» که در متن عربی آمده از اشتباهات

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۴۰

نسخ می باشد و صواب «ابن حکم» است).

(۱) نصّی دیگر:

۳- از حسین بن نعیم صحّاف روایت شده است که گفت: «من و هشام ابن الحکم و علی بن یقطین در بغداد بودیم که علی بن یقطین گفت: من نزد حضرت عبد صالح موسی بن جعفر علیهما السّلام بودم که فرزند ایشان، «رضا» علیه السّلام وارد شدند، امام کاظم فرمودند: علی! او، آقا و سرور فرزندان من است و من کنیه خود را به او عطا کردم». حسین بن نعیم ادامه داد: «در این موقع هشام با دست بر پیشانی خود زد و گفت: ای وای! چه گفتی؟» علی بن یقطین گفت:

«به خدا قسم، همان چیزی را که برایت گفتم، از ایشان شنیدم». هشام گفت:

«قسم به خدا که حضرت با این سخن، در واقع به تو خبر داده اند که امامت بعد از ایشان، در حضرت رضا علیه السّلام است».

(۲) نصّی دیگر:

۴- از علی بن یقطین روایت شده است که گفت: «حضرت موسی بن -

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۴۱

جعفر علیهما السّلام بدون اینکه من از ایشان چیزی سؤال کنم، به من فرمودند: او، فقیه ترین و عالم ترین فرزند من است- و با دست خود به حضرت رضا علیه السّلام اشاره کردند- و کنیه خود را به او عطا کرده ام.

(۱) نصّی دیگر:

۵- از منصور بن یونس بزرگ روایت شده است که گفت: «روزی بر امام کاظم علیه السّلام وارد شدم، حضرت فرمودند: منصور! می دانی امروز چه کرده ام؟

عرض کردم: خیر، فرمود: فرزندم «علی»

را وصی و خلیفه بعد از خود قرار دادم.

بر او وارد شو و به او تهنیت بگو و نیز بگو که من تو را به این کار امر کرده ام».

منصور ادامه داد: «من بر ایشان وارد شدم و تهنیت گفتم و نیز گفتم که پدرشان مرا، به این کار امر فرموده است».

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۴۲

(شیخ صدوق گوید: منصور بعدا منکر امامت حضرت رضا علیه السلام شد و اموالی را که (مربوط به امام کاظم علیه السلام بود و) در دست داشت، خود تصاحب کرده، آنها را با بی مبالاتی خرج نمود.

(۱) نصی دیگر:

۶- از داود بن کثیر روایت شده است که گفت: «به امام صادق علیه السلام عرض کردم: قربانت گردم، فدایت شوم، اگر (برای شما) اتّفاقی بیفتد، به چه کسی رجوع کنم، فرمود: به فرزندم موسی».

داود بن کثیر ادامه می دهد: «سپس آن اتّفاق افتاد، و من - به خدا قسم - در مورد حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام ذرّه ای شکّ به خود راه ندادم، سپس حدود سی سال گذشت، به نزد امام کاظم علیه السلام آمدم و عرض کردم: فدایت شوم! اگر (برای شما) اتّفاقی افتاد به چه کسی مراجعه کنم؟ فرمود: به فرزندم «علی»، داود گوید: «سپس آن اتّفاق به وقوع پیوست و من در مورد حضرت رضا علیه السلام

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۴۳

لحظه ای و ذرّه ای شکّ به خود راه ندادم».

(۱) نصی دیگر:

۷- داود رقی گوید: «به حضرت ابو ابراهیم امام کاظم علیه السلام عرض کردم:

فدایت شوم! من پیر شده ام، بفرمایید امام بعد از شما کیست؟ حضرت به امام رضا علیه السلام اشاره فرموده، گفتند: بعد از من او امام شماست».

(۲) نصی دیگر:

داود رقی گوید: «به حضرت ابو ابراهیم یعنی امام کاظم علیه السّلام عرض کردم: پدرم فدای شما! من پیر شده ام و می ترسم برایم اتفاقی بیفتد و دیگر نتوانم شما را زیارت کنم، لطفا بفرمایید امام بعد از شما کیست؟ حضرت فرمودند: پسر علی».

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۴۴

(۱) نصی دیگر:

۹- یزید بن سلیط زیدی گوید: «من و همسفرهایم به امام صادق علیه السّلام در راه مکه برخورد کردیم، من به حضرت عرض کردم: مادر و پدرم فدای شما! شما و اجدادتان همگی، امام و مطهر هستید، و کسی را از مرگ راه نجات نیست، لطفا برایم (در مورد امام بعد از خود) مطلبی بفرمائید تا من به فرزندان و اقوام بعد از خودم، باز گویم، حضرت فرمودند: بسیار خوب، اینان فرزندان من هستند و او از همه برتر است- و به فرزندان حضرت موسی علیه السّلام اشاره فرمود- او دارای علم، حکم و حکمت، فهم، و سخاوت است و آنچه را مردم در مسائل مورد اختلاف دینی، بدان نیاز دارند آگاه است، حسن خلق و حسن همسایگی دارد، او دری است از درهای خداوند- عزّ و جلّ- و نکته دیگری در اوست که از همه

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۴۵

اینها مهمتر است». (۱) یزید بن سلیط ادامه داد: «پدرم پرسید: پدر و مادرم فدای شما! این نکته که می فرمائید، چیست؟ حضرت فرمودند: «خداوند- عزّ و جلّ- فریادرس و غیاث این امت را و علم و فهم و نور و حکمت آن را، بهترین نوزاد و بهترین نوجوان را، از او بوجود خواهد آورد، خداوند متعال توسیط این مولود، از قتل و خونریزی جلوگیری می کند، رفع اختلافات

و اصلاح ذات البین می نماید، و پراکندگی و آشفتگی و شکاف را اصلاح می فرماید. خداوند توسط او برهنه و گرسنه را می پوشاند و سیر می کند، خائفین را ایمنی می دهد، باران نازل می کند، بندگان به واسطه او فرمانبرداری می کنند. از بهترین مرد و بهترین جوان است، قبل از بلوغش، به خانواده اش بشارت (امامت او) داده می شود، گفتارش حکمت آمیز، و سکوتش از روی علم و آگاهی است، مسائل مورد اختلاف مردم را برای آنها بیان می نماید. «یزید بن سلیط گوید: «پدرم سؤال کرد: مادر و پدرم به قربان شما! آیا فرزندی هم دارد؟ حضرت فرمود: بله، و دیگر چیزی نفرمود».

(۲) سپس یزید گوید: «بعد از مدتی حضرت ابو الحسن - یعنی موسی بن -

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۴۶

جعفر علیهما السلام - را ملاقات کردم و به ایشان عرضه داشتم: «پدر و مادرم فدای شما! دوست دارم، همان طور که پدرتان به من (در باره امام بعدی) اطلاعاتی دادند شما نیز چنین کنید». حضرت فرمودند: «پدرم در زمانی می زیست که زمان ما آن گونه نیست». یزید گوید: گفتم: «هر کس به این مقدار از شما بسنده کند، خداوند لعنتش کند «۱!» یزید ادامه می دهد: «حضرت خندیدند و فرمودند: ای ابا عماره! از خانه ام خارج شدم و در ظاهر به تمام پسرانم از جمله «علی» وصیت و سفارش کردم (و در ظاهر همگی را وصی قرار دادم) اما به او در پنهان و جدای از دیگران، وصیت نمودم (او را وصی خود نمودم) و در خواب رسول خدا و امیر المؤمنین علیهما السلام را دیدم که به همراه او، یک انگشتری، یک شمشیر، یک عصا، یک کتاب و یک عمامه بود.

سؤال کردم: اینها چیست؟ فرمود: عمامه نشانه سلطنت و قدرت خداوند متعال است، شمشیر علامت عزت و غلبه الهی است، کتاب نشانه نور خداوند-

(۱)- ظاهراً مراد سائل این بوده که من باین مقدار توضیح قانع نیستم و امیدوارم بیشتر توضیح دهید و صریح بیان بفرمائید. یعنی عمال حکومت حقّ چنین گفتاری را از امام سلب نموده بودند، و سخن یزید نیز اشاره بهمین مطلب دارد.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۴۷

عزّ و جلّ - است. (۱) عصا، علامت قوّت و نیروی خداوند - عزّ و جلّ - و بالأخره انگشتی دربر گیرنده همه این امور است، سپس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند:

امامت به فرزندان «علیّ» می رسد، یزید گوید: «سپس حضرت به من فرمودند:

ای یزید این مطالب ودیعه و امانت است در نزد تو، و در مورد این مطالب با هیچ کسی صحبت نکن جز با افراد عاقل یا صادق و یا بنده ای که خداوند قلب او را برای ایمان امتحان نموده است (و او از این امتحان سرافراز بیرون آمده باشد)، و نعمتهای الهی را کفران نکن، و اگر از تو گواهی و شهادت خواسته شد، شهادت بده، زیرا خداوند تبارک و تعالی می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا» (۱). (خداوند به شما دستور می دهد که امانتها را به اهلش برسانید) و نیز می فرماید: «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ» (و چه کسی ظالمتر است از کسی که گواهی و شهادتی را نزد خود پنهان سازد) «۲».

گفتم: «ابدا این کار را نخواهم کرد، و سپس حضرت امام کاظم علیه السلام فرمودند: آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

(۱) - نساء: ۵۸.

(۲) - بقره: ۱۴۰.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۴۸

تو کسی است که با نور خداوند نگاه می کند و با تفهیم الهی می شنود و با حکمت او سخن می گوید، همیشه درست و صواب عمل می کند و به خطا نمی رود، می داند و عالم است و جاهل در او راه ندارد، لبریز از حکمت و علم است، و چه کم با او خواهی بود! آن قدر (کم) است که گویا اصلاً نبوده است، پس وقتی از سفرت بازگشتی امور خود را سر و سامان بده و از خواسته های خود، خود را فارغ البال کن و چشم بیوش زیرا از آنها جدا خواهی شد و با چیز دیگری مجاور خواهی گشت، لذا فرزندان را، جمع کن و خداوند را بر همگی آنها گواه بگیر، و خداوند برای گواه بودن کافی است».

سپس امام کاظم علیه السلام فرمودند: ای یزید! من در این سال وفات خواهم کرد و پسر «علیّ» همنام علیّ بن ابی طالب علیه السلام و همنام علیّ بن الحسین علیهما السلام و دارای فهم، علم و شکوه و هیبت امیر المؤمنین علیه السلام است، و تا چهار سال بعد از هارون، اجازه سخن گفتن ندارد ولی وقتی آن چهار سال گذشت، در باره هر چه می خواهی از او سؤال کن که به خواست خدا به تو پاسخ خواهد داد.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۴۹

(۱) نصّی دیگر:

۱۰- عبّاس نخّاس اسدیّ گوید: «به حضرت رضا علیه السلام عرض کردم: شما امام این زمان هستید؟ فرمود: بله - به خدا - امام تمام انس و جنّ».

(۲) نصّی دیگر:

۱۱- سلیمان بن حفص مروزیّ گوید: «بر

امام ابو الحسن موسی بن - جعفر علیهما السّلام وارد شدم و می خواستم در باره حجّت الهی و امام بعد از ایشان سؤال کنم، حضرت به من نگاهی فرمودند و بدون اینکه من مطلبی سؤال کنم، فرمودند: سلیمان! «علی» پسر و وصی من است و بعد از من حجّت خدا بر مردم خواهد بود، و او بهترین فرزند من است، اگر بعد از من زنده ماندی، نزد آن دسته از شیعیان و اهل ولایت من که خواستار شناختن جانشین من هستند، به نفع او (علی بن موسی) شهادت و گواهی بده».

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۵۰

(۱) نصی دیگر:

۱۲- علی بن عبید الله هاشمی گوید: «من و سایرین - حدود ۶۰ نفر از شیعیان- در کنار قبر حضرت رسول صلی الله علیه و آله بودیم و امام کاظم علیه السلام در حالی که دست فرزند خود «علی» را در دست گرفته بودند، به سمت ما آمدند و فرمودند:

آیا می دانید من که هستم؟ ما گفتیم: شما سرور و بزرگ ما هستید، حضرت فرمودند: نام و نسب مرا بگوئید، ما عرضه داشتیم: شما موسی بن جعفر بن محمد هستید، حضرت فرمودند: این که همراه من است، کیست؟ گفتیم: علی بن - موسی بن جعفر، حضرت فرمودند: پس شاهد باشید که او در حیاتم و کیل و پس از فوتم، وصی من است».

(۲) نصی دیگر:

۱۳- عبد الله بن مرحوم گوید: «از بصره به سمت مدینه خارج شدم. در بین

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۵۱

راه با امام کاظم علیه السلام که به بصره برده می شدند «۱»، برخورد کردم. حضرت کسی را به نزد من فرستادند و من نزد ایشان رفتم امام کاظم علیه السلام

تعدادی کتاب به من دادند و امر کردند که آنها را به مدینه برسانم، سؤال کردم: قربانت گردم! اینها را به چه کسی بدهم؟ فرمودند: «به فرزندم «علی»». او وصی من است و تمام کارهایم به دست اوست و بهترین فرزندم می باشد».

(۱) نَصی دیگر:

۱۴- عبد الله بن حارث- که مادرش از نسل جعفر طیار است- گوید:

«امام کاظم علیه السلام کسی را به نزد ما (بنی ابوطالب) فرستاده و ما را فراخواندند و فرمودند: آیا می دانید برای چه شما را جمع کرده ام؟ گفتیم: خیر، فرمودند: گواه باشید که این پسر «علی»، وصی من است و تمام کارهایم به دست اوست و پس از من جانشین من می باشد، هر کس از من طلبی دارد، طلب خود را از این

(۱)- این قضیه در زمانی اتفاق افتاده است که حضرت در اواخر سال ۱۷۹ هجری، به دستور هارون و توسط عمال او در مدینه دستگیر شده و به سوی بصره فرستاده شدند.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۵۲

فرزندم وصول کند، و هر کس که من به او وعده ای داده ام، از او مطالبه کند، و هر کس که بناچار باید خودم را ملاقات کند، با نامه و دستخط او به ملاقات من بیاید».

توضیح: «یعنی در تمام کارها به فرزندم «رضا» رجوع کنید و اگر کاری هست که ضروره باید با من مطرح شود، باز هم اول به نزد فرزندم «رضا» علیه السلام بروید و با اجازه کتبی ایشان به دیدار من بیاید».

(۱) نَصی دیگر:

۱۵- حیدر بن ایوب گوید: «محمد بن یزید هاشمی گفت: الآن، شیعیان، علی بن موسی علیهما السلام را امام خود، برخوانند گزید، گفتیم: چطور؟ گفت: امام کاظم

علیه السلام ایشان را به حضور طلبیده، وصی خود قرار دادند».

(۲) نصی دیگر:

۱۶- و نیز از حیدر بن ایوب نقل است که گفت: «در شهر مدینه در محله قبا

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۵۳

که آن محلّ زندگی محمّد بن زید بن علی بود جمع بودیم، محمّد (معمولا در ساعت معینی نزد ما می آمد ولی این بار) تأخیر کرد، به او گفتیم: قربانت گردیم! چه چیز باعث شد تأخیر کنی؟ گفت: ابو ابراهیم (امام کاظم) علیه السلام امروز هفده نفر از سادات، از جمله مرا، فرا خوانده بود و همگی ما را شاهد گرفت که پسرش «علی» وصی و وکیل اوست چه در زنده بودن او و چه بعد از فوتش، و گفتار او (علی) را تماما در مورد خودش قبول دارد چه به نفع حضرت حکم کند، چه بر ضرر ایشان، سپس محمّد بن زید ادامه داد: «حیدر! قسم به خدا، امروز امامت را برای او قرار داد و شیعیان بعد از ایشان به او (حضرت رضا) معتقد خواهند شد»، حیدر گوید: «گفتم: خداوند او را زنده نگاه خواهد داشت، این چه حرفی است؟!»، محمّد گفت: «وقتی او را وصی خود قرار داد یعنی امامت را به او واگذار کرده است»، علی بن حکم (که این جریان را از حیدر بن ایوب شنیده بود) گوید: «حیدر با شکّ در امامت حضرت رضا علیه السلام از دنیا رفت».

(۱) نصی دیگر:

۱۷- عبد الرحمن بن حجّاج گوید: «امام ابو الحسن موسی بن جعفر علیهما السلام

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۵۴

فرزند خود «علی» علیه السلام را وصی خود قرار دادند و نوشته ای برای حضرت رضا علیه السلام تهیه کردند

و در ذیل نوشته، شصت نفر از بزرگان مدینه را شاهد گرفتند».

(۱) نَصی دیگر:

۱۸- حسین بن بشیر گوید: «همان گونه که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم حضرت علی علیه السلام را در روز عید غدیر خم به امامت معزّفی فرمودند، امام کاظم علیه السلام نیز فرزند خود «علی» علیه السلام را امام قرار داده، فرمودند: ای اهل مدینه یا فرمودند:

ای اهل مسجد، این «علی»، وصی من بعد از من است».

(۲) نَصی دیگر:

۱۹- حسن بن علی خزّاز گوید: «به همراه علی بن ابی حمزه به سوی مکه

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۵۵

حرکت کردیم، علی بن ابی حمزه با خود کالاها و اموالی حمل می کرد، به او گفتیم:

اینها چیست؟ گفت: اینها مال عبد صالح (امام کاظم) علیه السلام است که امر فرموده به فرزندش «علی» علیه السلام برسانم، چون آن حضرت فرزندش را وصی خود قرار داده است».

مصنّف (شیخ صدوق) گوید: «علی بن ابی حمزه بعد از وفات امام کاظم علیه السلام این مطلب را منکر شد و اموال را به حضرت رضا علیه السلام تحویل نداد».

(۱) نَصی دیگر:

۲۰- سلمه بن محرز گوید: «به امام صادق علیه السلام عرض کردم: مردی از فرقه عجلیه به من گفت: چقدر دیگر امید دارید این پیرمرد (منظورش امام صادق علیه السلام بوده است) زنده بماند؟ یکی دو سال دیگر خواهد مرد و دیگر کسی که مایه امید شما باشد نخواهد داشت، حضرت فرمودند: چرا به او نگفتی که این موسی بن جعفر علیهما السلام است که برای خود مردی شده است؟ و جاریه ای

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۵۶

(کنیزی) برای او خریداری کرده ایم که بر او حلال

است و به زودی خواهی دید که به خواست خدا، دارای فرزندی فقیه خواهد شد».

توضیح: «ظاهراً مراد به آن مرد عجلای هارون بن سعد عجلای است، و مراد از عجلیه یا اصحاب مغیره بن سعید عجلای است که معتقدند که خداوند بصورت مردیست ولی از نور، و بر سرش تاجی است، و یا اصحاب و یاران ابی منصور عجلای که از امام باقر علیه السلام روی گردانید و خود مدعی امامت شد و یارانش بر این اعتقادند که او باسما عروج کرد».

(۱) نصی دیگر:

۲۱- از اسماعیل بن خطاب روایت است که: «امام ابو الحسن موسی بن جعفر علیهما السلام بارها بی مقدمه شروع به مدح و ثنای فرزند خود «علی» - علیه السلام - می فرمودند و از فضایل و نیکی ایشان مطالبی ذکر می کردند که در مورد دیگران، چنین مطالبی نمی فرمودند، گویا می خواستند به این ترتیب اطرافیان را به حضرت رضا - علیه السلام - توجه دهند».

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۵۷

(۱) نصی دیگر:

۲۲- جعفر بن خلف گوید: «از امام ابو الحسن موسی بن جعفر علیهما السلام شنیدم که می فرمود: خوشا به سعادت کسی که قبل از مرگ، فرزندش را - که از خود به یادگار خواهد گذاشت - ببیند، و خداوند (با دادن این پسر به من) فرزندی را که بعد از من باقی خواهد بود به من نشان داده است، و به او یعنی حضرت رضا علیه السلام اشاره فرمود».

(۲) نصی دیگر:

۲۳- حسین بن مختار گوید: «زمانی که امام کاظم علیه السلام در حبس بودند، نامه هائی از ایشان به دست ما رسید که در آنها چنین نوشته شده بود: مقام امامت من به فرزند بزرگم می رسد».

(۳) نصی دیگر:

۲۴- و نیز

از حسین بن مختار روایت است که: «زمانی که امام کاظم علیه السلام

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۵۸

از بصره سرزمین ما عبور فرمود، نامه هائی از ایشان به دست ما رسید که در کنار آنها چنین آمده بود: «مقام امامت من به فرزند بزرگم می رسد».

(۱) نصی دیگر:

۲۵- زیاد بن مروان قندی گوید: «بر امام کاظم علیه السلام وارد شدم و فرزند ایشان «علی» نیز حضور داشت، امام کاظم علیه السلام فرمودند: زیاد! این شخص نوشته اش نوشته من است، گفتارش گفتار من است، فرستاده اش فرستاده من است و هر چه بگوید مطلب همان است که او گفته است».

مصنّف (شیخ صدوق) گوید: «زیاد بن مروان قندی، خود، این حدیث را نقل کرد ولی بعد از فوت امام کاظم علیه السلام منکر آن شده و از جمله واقفه «۱» گردید و آن قسمت از اموال موسی بن جعفر علیهما السلام را که نزد خود داشت، حبس و ضبط نمود». (و به حضرت رضا علیه السلام مسترد نکرد).

(۱) - توضیح «واقفه» در صفحه ۱۳ گذشت.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۵۹

(۱) نصی دیگر:

۲۶- نصر بن قابوس گوید: «به موسی بن جعفر علیهما السلام عرض کردم: از پدرتان سؤال کردم که امام بعد از شما کیست؟ وی شما را معرفی کرد، بعد از رحلت ایشان مردم هر کدام به سمتی رفتند و منحرف شدند اما من و دوستانم به امامت شما معتقد شدیم، حال بفرمائید امام بعد از شما کیست؟ فرمودند:

فرزندم علی».

(۲) نصی دیگر:

۲۷- باز از نصر بن قابوس نقل شده است که گفت: «حضرت ابو الحسن امام کاظم علیه السلام به من فرمودند: پسرم «علی» بزرگترین فرزند من است و از همه

آنها نسبت به من مطیع تر است، به همراه من در کتاب جفر و جامعه نگاه می کند.

و هیچ کس نمی تواند در این دو کتاب بنگرد جز اینکه پیغمبر یا وصی پیغمبر باشید.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۶۰

(۱) نصی دیگر:

۲۸- مفضل بن عمر گوید: «بر حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام وارد شدم و فرزندشان «علی» در آغوش آن حضرت بود، امام کاظم علیه السلام ایشان را می بوسیدند و زبانشان را می مکیدند و ایشان را بر دوش خود می گذاشتند و در بغل می گرفتند و می فرمودند: پدر و مادرم قربان تو! چقدر خوشبو و خوش خلق و پاک طینت هستی! فضائلت چقدر آشکار است!»
راوی گوید: «عرض کردم:

قربانت کردم! محبتی نسبت به این کودک در دلم افتاده که نسبت به هیچ کس جز شما چنین محبتی در خود احساس نمی کنم». حضرت فرمودند: «مفضل! نسبت او با من، همچون نسبت من با پدرم است. «ذُرِّيَّةَ بَعْضِهَا مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» (۱) عرض کردم آیا او امام بعد از شماست؟ فرمودند: «بله، هر که از او اطاعت کند هدایت و رشد می یابد و هر که او را نافرمانی کند، کافر است».

(۱)- این کلام، آیه شریفه ۳۴ سوره آل عمران است که خداوند در مورد برگزیدن انبیاء فرموده است، معنی آن چنین است: این برگزیدگان الهی، برخی، از نسل برخی دیگرند و خداوند شنوا و داناست.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۶۱

(۱) نصی دیگر:

۲۹- محمد بن سنان گوید: یک سال قبل از اینکه امام کاظم علیه السلام را به عراق ببرند، روزی بر ایشان وارد شدم، فرزندشان «علی» نیز مقابل حضرت بود، امام کاظم علیه السلام به من فرمودند: محمد!

عرض کردم: بفرمائید، فرمودند:

امسال، مسأله ای پیش خواهد آمد، سعی کن به خاطر آن بیتابی نکنی، سپس سکوت کردند و با دست به زمین زدند، سپس رو به من کرده و فرمودند: «يُضِلُّ - اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَ يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ» (۱)».

عرض کردم: قربانت کردم! قضیه چیست؟ فرمودند: هر کس به این فرزندم ظلم کند و حقّ او را ندهد و امامت او را بعد از من انکار کند مثل کسی خواهد بود که به علی بن ابی طالب علیه السلام ظلم کرده و حقّ او را نداده و امامت او را بعد از حضرت محمّد صلی الله علیه و آله منکر شده است، راوی گوید: فهمیدم که حضرت با این سخنان می خواهند از مرگ خود و امامت فرزندشان خبر دهند [پس عرضه

(۱) - خداوند ظالمین را گمراه می کند و هر کاری بخواهد انجام می دهد: ابراهیم: ۲۷.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۶۲

داشتم: بخدا، اگر خداوند به من طول عمر عنایت کند حقّ ایشان را خواهم داد و امامتشان را قبول خواهم نمود] (۱) و شهادت می دهم که ایشان بعد از شما حجّت خداوند متعال بر مردم بوده، دعوت کنند به دین الهی می باشند. حضرت فرمودند: محمّد! خداوند به تو طول عمر خواهد داد و تو مردم را به امامت او و امامت امام بعد از او دعوت خواهی کرد. عرض کردم: قربانت کردم، امام بعد از ایشان کیست؟ فرمودند: پسرش «محمّد». عرض کردم: به روی چشم! فرمودند: بله، من، تو را این گونه در کتاب امیر المؤمنین علیه السلام یافته بودم. تو در بین شیعیان ما از برق در شب ظلمانی روشن تر و آشکارتر هستی. سپس فرمودند:

ای محمّد! مفضّل

مایه انس و راحتی و آرامش من بود، و تو انس و آرامش آن دو (امام رضا و امام جواد) خواهی بود. بر آتش حرام است که تو را لمس کند.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۶۳

باب ۵ نسخه وصیت حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام

(۱) ۱- عبد الله بن محمد حجاج گوید: «ابراهیم بن عبد الله جعفری از قول عده ای از بستگانش نقل کرده است که: حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام اسحاق بن - جعفر بن محمد (برادر خویش)، ابراهیم بن محمد جعفری، جعفر بن صالح جعفری، معاویه جعفری (که همگی از نسل ابو طالب بودند)، یحیی بن الحسین بن زید (از نواده گان زین العابدین علیه السلام) و سعد بن عمران انصاری، محمد بن حارث انصاری، یزید بن سلیط انصاری و محمد بن جعفر اسلمی (که از اصحاب امام کاظم علیه السلام بودند) را بر وصیت خود شاهد گرفتند، و قبل از این کار، حضرت، این عده را بر عقاید حقّه خویش شاهد گرفتند. این عقاید عبارت بود از: گواهی بر وحدانیت خداوند یکتا، گواهی به رسالت محمد صلی الله علیه و آله و اینکه قیامت بی شک خواهد آمد و خداوند مردگان را زنده خواهد کرد. و زندگی بعد از مرگ حقّ

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۶۴

است (۱) و حساب و قصاص حقّ است و ایستادن و توقّف نمودن در مقابل خداوند عزّ و جلّ (در قیامت) حقّ است و آنچه را حضرت محمد صلی الله علیه و آله برای مردم آورده حقّ حقّ است و آنچه را روح الامین نازل کرده است حقّ است. (حضرت این عقاید را یک یک برشمرده، فرمودند: با اعتقاد بر این عقاید زندگی می کنم و

با این اعتقادات می میرم و با همین اعتقادات بعد از مرگ زنده خواهم شد، إن شاء الله.

حضرت این افراد را شاهد گرفتند که این مطالب (که بیان خواهد شد) وصیت من است با خط خود من، و قبل از آن سفارشات جدّم امیر المؤمنین علیه السلام و سفارشات حسن و حسین و علی بن الحسین و سفارشات محمّد بن علی و سفارشات جعفر بن محمّد علیهم السلام را حرف به حرف نوشته و نسخه برداری کرده ام، و اینک با این وصیت، فرزندم «علی» و به همراه او فرزندان دیگرم را اگر خواهد به امید خدا وصی قرار می دهم، اگر (علی) دید آنها رشد دارند و خواست آنها را به عنوان وصی باقی گذارد، این اختیار را دارد و اگر از آنها ناراضی بود و خواست ایشان را کنار بگذارد، باز مختار است و آنان در مقابل او اختیاری ندارند، (۲) در مورد صدقات،

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۶۵

اموال، کودکان و فرزندانم «علی» و نیز ابراهیم، عیّاس، اسماعیل، احمد (اولاد دیگر امام کاظم علیه السلام) و امّ احمد (از همسران امام کاظم علیه السلام او از زنان محترم بوده و مورد عنایت حضرت قرار داشت) را وصی قرار می دهم، در مورد امور همسرانم فقط «علی» وصی است، و ثلث صدقه پدر و خانواده ام را به هر گونه که صلاح بداند خرج کند، و آن گونه که هر کس نسبت به اموال خود رفتار می کند، رفتار کند، اگر دوست داشت آنچه را که گفتم، در مورد اهل و عیالم به اجرا گذارد، مختار است و اگر نخواست این کار را بکند، باز هم اختیار دارد، اگر خواست

بفروشد یا ببخشد یا به کسی بدهد یا به روش غیر از آنچه وصیت کرده ام صدقه بدهد نیز مختار است و در این وصیت، در مورد اموال و خانواده و فرزندانم، او بمنزله خود من است، و اگر صلاح دید که برادرانش را- که در آغاز این نوشته از آنها نام برده ام- (به همان صورت که من در اینجا ذکر می کنم) باقی بگذارد، می تواند این کار را بکند و اگر نخواست، می تواند آنها را کنار بگذارد و کسی حقّ اعتراض به او را ندارد، و اگر کسی از آنها بخواهد خواهر خود را عروس کند، بدون اجازه و دستور او این حقّ را ندارد، و هر نیرو و قدرتی بخواهد او را از

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۶۶

اختیاراتی که در اینجا ذکر کرده ام، کنار بزنند و مانع او بشود، (۱) با این کار از خدا و رسولش فاصله گرفته و بر کنار شده است و خدا و رسولش نیز با او رابطه ای نخواهند داشت، و لعنت خداوند و تمام لعنت کنندگان و ملائکه مقرب و انبیاء و مرسلین و مؤمنین بر چنین شخصی باد، و هیچ یک از سلاطین و نیز هیچ یک از فرزندانم حقّ ندارند او را از اموالی که نزد او دارم بر کنار کنند، من نزد او اموالی دارم، و سخنان او در مورد مبلغ آن، کاملاً مورد قبول من است چه کم بگوید، چه زیاد، و علّت ذکر اسامی سایر فرزندانم فقطّ این بود که نام آنها و اولاد صغیرم در اینجا با احترام ذکر شود و آنها شناخته شوند.

آن همسرانم که «امّ ولد» هستند، هر کدام که در منزل باقی

ماندند، دارای همان حقوق و مقرری خواهند بود که در زمان حیاتم از آن برخوردار بودند، به این شرط که او مایل باشد، و آنهایی که ازدواج کنند دیگر نمی توانند بازگردند و مقرری دریافت دارند مگر اینکه «علی» صلاح بداند، دخترانم نیز همین گونه اند.

(۱) - معنی امّ ولد در صفحه ۲۶ گذشت.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۶۷

(۱) امر ازدواج دخترانم بدست هیچ یک از برادران مادری شان نیست و دخترانم نباید کاری انجام دهند جز با صلاح دید و مشورت او، و اگر برادران مادری دخترانم (بدون اجازه «علی») در مورد ازدواج آنان کاری انجام دهند خداوند تعالی و رسولش - صلی الله علیه و آله - را مخالفت و نافرمانی کرده اند، او نسبت به مسائل ازدواج قوم خود داناتر است اگر خواست تزویج می کند و اگر نخواست، نمی کند، و من آنان را نسبت به آنچه در این نوشته ذکر کرده ام وصیت و سفارش نموده ام و خداوند را بر آنها گواه می گیریم.

و کسی حق ندارد وصیت مرا باز کند و یا آن را اظهار نماید، این وصیت همان گونه است که برای شما ذکر کردم، هر کس بدی کند به خودش بدی کرده است و هر که خوبی کند به نفع خودش است و پروردگارت به بندگان ظلم نمی کند، و هیچ کس - اعم از سلطان و دیگران - حق ندارد این نامه را که در پایین آن مهر کرده ام، باز کند، هر کس چنین کند لعنت و غضب خدا بر او باد و ملائکه و گروه مسلمین و مؤمنین، بعد از خدا کمک (من) باشند، (سپس)

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۶۸

حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام و شهود، مهر کردند.

(۱) عبد

اللّه بن محمد جعفری گوید: «عبّاس بن موسی (برادر حضرت رضا علیه السّلام) به ابن عمران قاضی گفت: درون این نامه برای ما گنج و جواهر است و او (حضرت رضا علیه السّلام) می خواهد همه را برای خود بردارد و به ما چیزی ندهد و هر چه را پدرمان باقی گذارده، برای خود برداشته است و ما را با فقر و تنگدستی رها نموده است، در این موقع ابراهیم بن محمد جعفری (یکی از شاهدان وصیت امام کاظم علیه السّلام) به او پرخاش کرده، ناسزا گفت، و عمویش اسحاق بن جعفر نیز (که او نیز از شهود بود) همین گونه با او رفتار کرد، عبّاس به قاضی گفت:

خداوند توفیقت دهد! مهر را باز کن و محتوای آن را بخوان، قاضی گفت: مهر را باز نمی کنم، کاری نخواهم کرد که لعنت پدرت گریبانم را بگیرد، عبّاس گفت:

خودم این کار را می کنم، قاضی گفت: خود دانی، عبّاس مهر نامه را گشود، و ملاحظه کرد که امام کاظم علیه السّلام آنها را برکنار فرموده و تنها «علی» علیه السّلام را باقی گذارده و همه آنها را - چه بخواهند و چه نخواهند - تحت ولایت و سرپرستی

عیون أخبار الرضا علیه السّلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۶۹

«علی» قرار داده است، و به این ترتیب همچون ایتم در کنف حمایت و سرپرستی او قرار گرفته اند. و حضرت آنها را از مورد وصیت خارج نموده اند.

(۱) سپس امام رضا علیه السّلام رو به عبّاس فرموده، گفتند: برادر! می دانم، زیان و ضرر و بدهکاری که دارید باعث این حرفها شده است، سپس به «سعد» فرمودند: برو و بین چه مقدار بدهی دارند و آن را از طرف آنها، پرداخت

کن و اسناد بدهی آنها را پس بگیر و در مقابل، مدرک تصفیه حساب دریافت کن.

به خدا قسم مادامی که زنده هستم، از کمک و همدلی و غمخواری شما دریغ نخواهم کرد، هر چه دلتان می خواهد بگوئید! عباس گفت: اینها را که می دهی، آن مقداری از اموال ما است که زیاد آمده، اموال ما نزد تو بیش از اینها است.

حضرت فرمودند: هر چه می خواهید بگوئید، آبروی من آبروی شما است.

خداوندا! اینان و کارشان را اصلاح فرما! و شیطان را از ما و ایشان دور کن! و همه را بر اطاعت و بندگی خود یاری فرما! و خداوند بر آنچه ما می گوئیم شاهد است، عباس گفت: چقدر خوب حرفت را می فهمم! (و از عهده جوابت بر نمی آیم)، و من چیزی برایم باقی نمانده است که در آن طمع کنی، سپس همه

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۷۰

متفرق شدند».

(۱) ۲- عبد الرحمن بن حجاج گوید: «امام کاظم علیه السلام وصیتنامه امیر المؤمنین علیه السلام را برایم فرستادند و نیز نسخه صدقه (موقوفات) پدرشان را همراه (غلام امام علیه السلام) «ابو اسماعیل مصادف» فرستاده، و وقفنامه وی و نیز وقفنامه خود را ذکر کردند، (به این ترتیب):

بسم الله الرحمن الرحيم: صدقات موسی بن جعفر چنین است: زمینش در فلان مکان، که مشخصات و حدّ و مرز آن چنین و چنان است، تمامی آن زمین، نخل های آن، قسمتهائی که ساختمانی در آن نیست، «۱» آب موجود در آن، گوشه و کنار آن، حقّ و نوبت آب آن، و هر حقّ دیگری که در بلندی ها «۲» و بیشه آن

(۱)- زاد فی بعض النسخ: «مائها و منابتها و أراضیها و ...».

(۲)- توضیح: در

کتاب تهذیب و من لا- یحضره الفقیه به جای «مرفع»، «مرتفع» ذکر شده که در ترجمه نیز کلمه «مرتفع» در نظر گرفته شده است. و نیز در بحار و بعضی نسخ دیگر عیون اخبار الرضا علیه السّلام به جای کلمه «غیض» به معنای «محل دارای درخت» کلمه «عنصر» به معنای «اصل» آمده است که در ترجمه، کلمه «غیض» در نظر گرفته شده است. (مترجم، به راهنمایی استاد محترم آقای غفّاری).

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۷۱

می باشد، (۱) و نیز تمام امکانات و سرویس موجود در آن (مثل آشپزخانه، آبریزگاه، حمام، راه و غیره)، و نیز قسمت روباز و مسیل آن، قسمت آباد و قسمت لم یزرع آن، همگی اینها را موسی بن جعفر به اولاد بلا فصل خود- چه زن، چه مرد- صدقه و وقف نمود، سرپرست این زمین، منافع آن را بعد از مخارج لازمه برای آبادانی و حفظ آن و نیز به استثنای منافع سی اصل درخت که بین فقراى اهل روستا تقسیم می شود، بقیه را بین اولاد موسی بن جعفر تقسیم می کند به گونه ای که هر پسر دو برابر دختر سهم ببرد، هر یک از دختران موسی بن جعفر که ازدواج کرده سهمش از این وقف قطع گردد تا زمانی که شوهرش را (به مرگ یا طلاق) از دست بدهد که در این صورت سهم او مانند دخترانی است که هنوز ازدواج نکرده اند، هر کدام از فرزندان موسی که فوت کنند اگر فرزندی داشتند فرزندانشان سهم پدر خود را به ارث می برند، پسر دو برابر دختر، همان طور که موسی بین اولاد بلا فصل خود شرط کرده است، و هر یک که فوت

کردند و فرزندی نداشتند سهم او به سهم بقیه اضافه شود، نوه های دختری در این وقف سهمی ندارند مگر اینکه پدرانشان از فرزندان من باشند، و تا وقتی احدی از اولاد

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۷۲

و نسل من باقی باشد کسی در این وقف سهمی ندارد. (۱) اگر همگی آنان از بین رفتند و کسی باقی نماند این مال وقف است بر خواهران و برادران تنی (پدری و مادری) من، مادامی که کسی از آنان باقی باشد. به همان روشی که بر اولاد و نسل خودم شرط کردم، اگر خواهر و برادران تنی از بین رفتند و منقرض شدند این مال وقف خواهد بود بر خواهران و برادران پدری و نسل آنان مادامی که کسی از ایشان باقی باشد؛ و اگر از ایشان هم کسی باقی نماند این مال وقف است بر خویشان و اقارب هر کدام که از دیگری به من نزدیکتر باشند، تا زمانی که دیگر کسی روی زمین زنده نباشد (یعنی تا قیامت) موسی بن جعفر در حال صحّت و سلامت این مال را بی هیچ شکّ و شبهه ای به حقّ و به طور قطعی و برای طلب مرضات خدا و نعیم اخروی وقف نمود و هیچ بازگشتی در آن نیست. (و استثناء بردار نمی باشد) و برای هیچ مؤمنی که ایمان به خدا و روز قیامت دارد جایز نیست که آن را بفروشد یا بخرد یا ببخشد یا به کسی بدهد و یا موارد مشخص شده آن را تغییر دهد، تا زمانی که انسان و هر چه در روی زمین است عمرش بسر آید و خداوند وارث آن گردد.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۷۳

اختیار این وقف به دست «علی» و «ابراهیم» است. اگر یکی از این دو فوت کرد «قاسم» به جای او خواهد بود. اگر یکی از آنان فوت کرد «اسماعیل» جای او خواهد بود، اگر از بین این دو، یکی فوت کرد، «عبّاس» به جای او باشد، و اگر یکی از این دو فوت کرد، فرزند بزرگتر از بقیّه به جای او بیاید. و اگر فقط یک نفر از نسل من باقی باشد او سرپرستی این وقف را به عهده گیرد. راوی گوید: «امام رضا علیه السّلام فرمودند: پدرم، اسماعیل را که از عبّاس کوچکتر بود بر عبّاس مقدّم داشتند».

(۲) ۳- از اسحاق و علی پسران امام جعفر صادق علیه السّلام نقل شده است که: «در سالی که حضرت موسی بن جعفر علیهما السّلام دستگیر شدند، ما در مکه نزد عبد الرّحمن بن اسلم «۱» رفتیم و نامه ای از موسی بن جعفر علیهما السّلام همراه داشتیم در این

(۱) - فی نسخه: «عبد الله بن سلام».

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۷۴

نامه، حضرت دستوراتی راجع به مطالب مورد نیاز خود ذکر فرموده بودند. به او گفتیم: حضرت از این طریق به این امور دستور داده اند هر کدام که انجام شد، آن را به فرزندشان «علی» بده، زیرا او خلیفه و جانشین و قیم کارهای امام کاظم علیه السّلام است.» اسحاق و علی ادامه دادند: «این گفتگو یک روز بعد از حرکت حاجیان از منی به مکه و حدود پنجاه روز بعد از دستگیری امام کاظم علیه السّلام اتفاق افتاد.» اسحاق و علی فرزندان امام صادق علیه السّلام، حسین بن احمد منقری و اسماعیل بن عمر و حسان بن معاویه

و حسین بن محمد صاحب الختم را بر شهادت خود، به اینکه علی بن موسی علیهما السلام وصی و جانشین پدر خود می باشد، شاهد گرفتند. دو نفر از ایشان هم به همین نحو شهادت دادند و دو نفر دیگر گفتند وی جانشین و وکیل موسی بن جعفر علیهما السلام است و در نتیجه شهادت همگی در نزد حفص بن غیاث قاضی پذیرفته شد».

(۱) ۴- بکر بن صالح گوید: «به ابراهیم پسر امام کاظم علیه السلام گفتم: در باره پدر

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۷۵

خود چه می گویی؟ گفت: او زنده است. گفتم: در باره برادرت ابو الحسن (یعنی حضرت رضا) - علیه السلام - چه می گوئی؟ گفت: مورد اطمینان و راستگو است. گفتم: او معتقد است که پدرت وفات کرده است؟ گفت: او بهتر می داند چه می گوید، من گفته ام را تکرار کردم، او هم همین جواب را تکرار کرد.

گفتم: آیا پدرت کسی را وصی قرار داده است؟ گفت: بله، گفتم: چه کسی را؟ گفت: پنج نفر از ما را و علی را بر ما مقدم فرموده».

باب ۶ نصوص و تصریحات در باره امامت حضرت رضا در ضمن دوازده امام علیهم السلام

(۱) ۱- ابو نصره نقل کرده است که: «زمانی که وفات امام باقر علیه السلام فرا رسید،

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۷۶

حضرت در حال احتضار بودند فرزند خود، حضرت صادق علیه السلام را فراخواندند تا به ایشان وصیت کنند، زید بن علی، برادر امام باقر علیه السلام گفت: اگر در مورد من به روش حسن و حسین علیهما السلام رفتار می کردی، به گمانم، کار بدی نبود. (یعنی بعد از خود مرا امام می کردی همان طور که بعد از امام حسن علیه السلام برادر آن حضرت امام حسین علیه السلام به امامت رسیدند).

حضرت (با کنیه که نشانه احترام است، به او) فرمودند: ای ابو الحسن، امانات الهی از روی قیاس کردن و تشبیه نمودن افراد به یک دیگر صورت نمی گیرد، و اوامر او بستگی به شباهت ها ندارد، اینها مسائلی است که قبل از میلاد حجج الهی ائمه علیهم السلام مشخص شده است، سپس جابر بن عبد الله را فراخوانده، به او فرمودند: در باره صحیفه ای که خود، دیدی برای ما صحبت کن، جابر عرض کرد: بروی چشم، روزی برای عرض تبریک تولد امام حسین علیه السلام خدمت حضرت زهرا علیها السلام رفتم، در دست ایشان صحیفه ای سفید و درخشان از مروارید بود، عرض کردم: ای سرور همه زنان! این صحیفه ای که نزد شما می بینم چیست؟ فرمودند: اسامی ائمه - که از فرزندان من خواهند بود - در آن است، عرض کردم: آن را به من بدهید تا در آن بنگرم.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۷۷

(۱) فرمودند: ای جابر! اگر این کار نهی نشده بود حتما آن را به دست می دادم. اما نهی شده است که کسی، به آن دست بزند مگر اینکه پیامبر یا وصی پیامبر یا اهل بیت پیامبر باشد ولی تو اجازه داری از روی آن، درون آن را ببینی، جابر گوید: در آن صحیفه چنین آمده بود: أبو القاسم محمد بن عبد الله المصطفی مادرش آمنه، ابو الحسن علی بن ابی طالب المرتضی مادرش فاطمه دختر اسد بن هاشم بن - عبد مناف، ابو محمد حسن بن علی البرّ (نیکوکار)، ابو عبد الله حسین بن علی التّقی مادرشان فاطمه دختر محمد، ابو محمد علی بن حسین العدل مادرش شهربانویه دختر یزدگرد، ابو جعفر محمد بن علی الباقر

مادرش ام عبد الله دختر حسن بن علی بن ابی طالب، ابو عبد الله جعفر بن محمد الصادق مادرش ام فروه دختر قاسم بن محمد ابی بکر، ابو ابراهیم موسی بن جعفر بن محمد مادرش کنیزی به نام حمیده المصفاة، ابو الحسن علی بن موسی الرضا مادرش کنیزی به نام نجمه، ابو جعفر محمد بن علی الزکی مادرش کنیزی به نام خیزران، ابو الحسن علی بن محمد الامین

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۷۸

مادرش کنیزی به نام سوسن، (۱) ابو محمد حسن بن علی الرفیق، مادرش کنیزی به نام سمانه و کنیه آن بانو ام الحسن، ابو القاسم محمد بن الحسن او حجت الله القائم است، مادرش کنیزی است به نام نرجس. درود خدا بر همگی آنان باد.

مصنّف (شیخ صدوق) گوید: این حدیث این گونه با بردن نام از حضرت قائم علیه السلام روایت شده است ولی عقیده من این است که ذکر کردن نام آن حضرت جائز نیست.

توضیح: «در این حدیث چند نکته قابل تأمل و لازم به تذکر است:

۱- برخی از روایات این حدیث مجهول و ناشناخته اند، مانند: ابو نصره، صدقه بن ابی موسی، عباس بن ابی عمرو، محمد بن سعید بن محمد، و محمد بن عبد الرحیم.

۲- این حدیث که به حدیث لوح معروف است، همان طور که در حدیث بعدی ملاحظه می شود، به گونه دیگر نیز روایت شده است، در این حدیث، حضرت زهراء علیها السلام فرموده اند: «نهی شده است از اینکه کسی به آن دست بزند مگر اینکه پیغمبر باشد یا وصی پیغمبر یا اهل بیت پیغمبر»، ولی در حدیث بعدی چنین آمده است: «پس مادرت فاطمه آن را به من

داد و من آن را خواندم و نسخه برداری کردم». این دو مطلب کاملاً با یک دیگر مغایرند و نیاز به توجیه دارد.

۳- مورّخان و شرح حال نویسان، نوشته اند که جابر در سال ۷۸ هجری در مدینه وفات کرد و برخی نیز سال ۷۳، برخی ۷۴ و برخی ۷۷ ذکر نموده اند و بالجمله همگی اتفاق دارند بر اینکه جابر قبل از سال ۸۰ هجری وفات نموده، و حال آنکه وفات امام باقر علیه السّلام در سال ۱۱۴ و به قولی ۱۱۶ هجری بوده است،

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۷۹

پس چگونه جابر در وقت احتضار و فوت امام باقر علیه السّلام به حضور ایشان مشرف شده است؟ بلکه جابر حتی ۱۶ سال و به قولی حدود ۲۰ سال قبل از شهادت امام سجّاد علیه السّلام وفات نموده است، زیرا شهادت حضرت سجّاد علیه السّلام سال ۹۴ و یا ۹۵ هجری بوده است.

۴- ظاهر خبر این است که جابر، امام صادق علیه السّلام را نیز درک کرده است، حال آنکه خود او خبری را روایت می کند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمودند:

«أنتك ستبقى حتى تلقى ولدي محمد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب المعروف في التوراه بباقر فإذا لقيته فأقرئه مني السلام»

یعنی: (تو زنده خواهی ماند تا فرزندم محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب را- که در تورات به باقر معروف است- ملاقات کنی، وقتی او را دیدی سلام مرا به او برسان)، و ظاهر این خبر این است که جابر هیچ یک از ائمه بعد از امام باقر علیه السّلام را زیارت نکرده

است، خصوصاً که در خیر دیگر آمده است: بعد از دیدن او، مدّت کمی بیش، زنده نخواهی ماند «۱».

۵- تصریح به نام و کنیه مبارک امام زمان علیه السّلام که همان طور که ملاحظه شد، صدوق (ره) می گوید: از نظر من جائز نیست نام مبارک آن حضرت صراحتاً ذکر شود، و شاید صدوق با این بیان خواسته است عدم اعتماد خود را به این حدیث بیان کند». (مترجم با راهنمایی استاد غفّاری).

(۱) ۲- ابو بصیر گوید: امام صادق علیه السّلام فرمودند: پدرم علیه السّلام «۲» به جابر بن عبد الله

(۱) - مراجعه شود به مجلد ۴۶ بحار الانوار ص ۲۲۳ - ۲۲۸.

(۲) - کذا، و معلوم آنّه علیه السّلام ذکر ذلک روایه عن ابيه علیه السّلام، لا ما شاهده هو بنفسه.

عیون أخبار الرضا علیه السّلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۸۰

انصاری فرمودند: با تو کاری دارم، چه وقت برایت راحت است که تنها بنزد من بیایی تا مطلبی از تو سؤال کنم؟ جابر عرض کرد: هر وقت شما مایل باشید.

سپس پدرم، جابر را تنها به حضور پذیرفتند و به او فرمودند: در باره لوحی که در دست مادرم فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله دیدی و مطالبی که مادرم در باره نوشته های آن لوح برایت گفتند، برایم بگو، گفت: به خدا قسم، در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله برای تهنیت و تبریک تولّد حسین علیه السّلام به خدمت مادرتان فاطمه رسیدم، در دست ایشان لوحی سبز رنگ دیدم، که گمان کردم زمرد است و در آن لوح نوشته ای سفید همانند نور خورشید دیدم. عرض کردم: پدر و مادرم فدای شما ای دختر رسول خدا این لوح

چیست؟ (۱) حضرت فرمود: این لوح را

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۸۱

خداوند- عزّ و جلّ- به رسول خود صلی الله علیه و آله هدیه فرموده است و اسامی پدر و شوهر و دو پسر و نیز اسامی اوصیاء- که همگی فرزندانم هستند- در آن است.

پدرم صلی الله علیه و آله برای اینکه مرا خوشحال کند، آن را به من دادند. جابر ادامه داد:

سپس مادرتان حضرت فاطمه آن را به من دادند، من آن را خواندم و از روی آن نسخه ای برداشتم. امام صادق علیه السلام در ادامه چنین فرمودند: پدرم گفتند: ممکن است آن را به من نشان دهی؟ جابر عرض کرد: بله، سپس پدرم به همراه او به منزلش رفتند، برای پدرم صحیفه ای از پوست را در آورد، و گفت: خدا را شاهد می گیرم که من به همین ترتیب آن را در لوح، مکتوب دیدم: بسم الله الرحمن الرحیم، این نوشته ای است از خداوند مقتدر حکیم برای محمّد، نور و سفیر و حجاب او و راهنمای به سوی او. که روح الامین آن را از نزد حضرت ربّ العالمین نازل کرده است، ای محمّد اسامی مرا بزرگ بدار و نعمت‌هایم را شکر کن و منکر مباش. منم الله، جز من معبودی نیست درهم شکننده جباران، خوارکننده

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۸۲

ظالمان، صاحب دین، منم الله، جز من معبودی نیست، (۱) هر کس به غیر از فضل و کرم من امید بندد، یا از چیزی غیر از عذاب من بترسد، آنچنان او را عذاب کنم که احدی را عذاب نکرده باشم، پس فقط مرا بپرست، و فقط بر من توکل کن.

من پیامبری را مبعوث نکرده ام

که ایامش به سر آمده باشد مگر اینکه برای او وصیّی قرار دادم، من تو را بر سایر انبیاء و وصیّی تو را بر سایر اوصیاء برتری دادم، و تو را با دو شیر بچه و دو نوه ات حسن و حسین گرامی داشتم، حسن را بعد از انقضای زمان پدرش معدن علم خود قرار دادم و حسین را خزانه دار وحی خود نمودم و او را با شهادت گرامی داشتم و کار او را ختم به خیر و سعادت کردم، او از همه شهیدان افضل و برتر است و درجه او در نزد من از همه شهداء بالاتر است. و کلمه تائمه خود را همراه او قرار دادم و حجّت بالغه را در نزد او گذاردم، به توسیّط عترت و نسل او ثواب و عقاب می دهم، اوّل آنها علیّ، سیّد العابدین و زینت اولیاء گذشته ام است، پسرش محمّد، که شبیه جدّ ستوده اش است، شکافنده علم من و معدن حکمت من می باشد، شکاکان در مورد جعفر هلاک

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۸۳

خواهند شد، کسی که او را نپذیرد، مرا نپذیرفته است، (۱) به حقّ می گویم: جعفر را بسیار گرامی و محترم می دارم، او را در مورد پیروان و یاوران و دوستانش خوشحال خواهم کرد، بعد از او موسی را برگزیدم و بعد از او فتنه ای تاریک برپا می شود با اینکه ریسمان امامت پاره نمی شود و حجّت من مخفی نمی ماند و اولیاء من به شقاوت نمی افتند، بدانید، هر کسی یکی از آنها را انکار کند، نعمت مرا انکار کرده است و هر کس آیه ای از کتاب مرا تغییر دهد بر من دروغ بسته است، وای بر افتراء زندگان

و منکران، در موقع پایان یافتن مدّت بنده، حبیب و برگزیده ام موسی، کسی که هشتمین را تکذیب کند همه اولیاءم را تکذیب کرده است، و علیّ، ولیّ و ناصر من است، او کسی است که بار نبوّت را بر دوش او می گذارم و قدرت و توانمندی به او می دهم، خبیثی متکبر او را به قتل می رساند و در شهری که بنده صالح آن را بنا نهاده است در کنار بدترین خلق من، دفن خواهد شد، به حقّ می گویم: او را به جانشین و فرزندش محمّد، خوشحال خواهم کرد، او وارث علم من و معدن حکمت و محلّ اسرار من است، و حجّت من

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۸۴

بر مردم می باشد، (۱) بهشت را جایگاه او قرار دادم و شفاعت او را در هفتاد نفر از خانواده اش که همگی مستحقّ عذاب دوزخ شده اند قبول نمودم، و امر فرزندش علیّ را که ولیّ و ناصر من و گواه در میان خلق می باشد و امین وحی من است، ختم به خیر و سعادت می کنم، از او فرزندی به وجود خواهم آورد به نام حسن که مردم را به راه من دعوت می کند و خزانه دار گنجینه علم من است، و سپس آن را با فرزندش که مایه رحمت برای همه عالم است کامل می گردانم، کمال موسی، نورانیت عیسی و صبر ایوب همه در او جمع است، در زمان او، اولیاء من مورد خفّت و ذلّت واقع می شوند، سرهای آنها را همچون سرهای ترک و دیلم (که دشمنان اسلام بوده اند) به یک دیگر هدیه می دهند و سوزانیده می شوند، مرعوب و وحشت زده اند، زمین از خون آنان رنگین می شود، و فغان

و فریاد و آه و ناله در بین زنانشان فراگیر می گردد، آنها به حقّ، اولیاء من هستند. توسط آنها هر فتنه ظلمانی را دفع می کنم، به وسیله ایشان زلزله ها را برطرف می کنم و ثقل و سنگینی و سختی را مرتفع می سازم، بر آنان باد درود و رحمت پروردگارشان و آنها هستند که هدایت یافته اند».

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۸۵

(۱) عبد الرحمن بن سالم گوید: «ابو بصیر گفت: اگر در تمام عمرت غیر از این حدیث را نشنیده بودی همین برایت کافی بود، پس آن را از غیر اهلش، مصون و محفوظ بدار».

توضیح: «مراد از «بنده صالح» ذو القرنین است زیرا، در کتاب «کمال الدین و تمام النعمه» ص ۳۱۰ بعد از عبارت «بناها العبد الصالح» عبارت «ذو القرنین» آمده است، و مراد از «بدترین خلق» هارون الرشید می باشد، در ضمن مخفی نماند که در صدر حدیث چنین آمده است «امام صادق علیه السلام فرمودند که پدرم علیه السلام به جابر گفت و از این بیان چنین استفاده می شود که امام صادق علیه السلام در حین این گفتگو حاضر بوده اند و با توجه به توضیح ذیل حدیث قبل، در باره اینکه ظاهراً جابر به خدمت ائمه بعد از امام باقر علیهم السلام مشرف نشده است، باید چنین احتمال داد که امام صادق علیه السلام این مطلب را از پدر بزرگوار خود امام باقر علیه السلام روایت فرموده اند نه اینکه خود در زمان وقوع آن حاضر بوده اند».

(۲) ۳- از اسحاق بن عمّار نقل شده است که امام صادق علیه السلام به او فرمودند:

«ای اسحاق می خواهی به تو مژده دهم؟ اسحاق گوید: عرض کردم: بله،

عیون أخبار الرضا

قربانت گردم ای پسر رسول خدا، حضرت فرمودند: ما صحیفه ای به املاء رسول الله صلی الله علیه و آله و خطّ امیر المؤمنین علیه السلام بدست آورده ایم که در آن چنین آمده است: «بسم الله الرحمن الرحیم این، نامه ای است از جانب خداوند با عزّت و قدرت و علیم» و سپس بقیه حدیث را مانند حدیث قبل ذکر نمود جز اینکه آخر حدیث را این گونه نقل کرد: سپس امام صادق علیه السلام فرمودند: ای اسحاق، این، دین ملائکه و رسل است، آن را از غیر اهلش مصون و مخفی بدار، خداوند تو را حفظ کند! و احوالت را اصلاح نماید! سپس فرمودند: هر کس به این مطالب متدین شود از عقاب خداوند - عزّ و جلّ - در امان خواهد بود».

(۱) ۴- عبد العظیم حسنی از جدّش علی بن حسن بن زید بن حسن علیه السلام روایت کرده است که عبد الله نوه امام صادق علیه السلام از قول پدرش محمد و او از جدّش (امام صادق علیه السلام) نقل کرده است که امام باقر علیه السلام فرزندان خود را جمع کرد،

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۸۷

عموی آنها، زید بن علی علیه السلام نیز حضور داشت سپس دست نوشته ای به خطّ امیر المؤمنین علیه السلام و املاء حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلّم را به آنها نشان داد که در آن چنین نوشته شده بود: «این نوشته ای است از جانب خداوند عزیز و حکیم» (همان) حدیث لوح تا آنجا که می گوید: و آنان هستند که هدایت یافته اند. سپس در آخر چنین نقل کرده که عبد العظیم گفت: از محمد بن جعفر

(فرزند امام صادق علیه السلام) که این مطالب را از پدرش شنید ولی باز هم خروج کرد و قیام نمود جای تعجب است «۱»، سپس گفت: این راز خدا و دین او و دین ملائکه اوست، آن را از غیر اهلش مصون و مخفی بدار.

(۱) ۵- جابر بن عبد الله انصاری گوید: «به خدمت حضرت فاطمه علیها السلام مشرف

(۱) - جریان خروج محمد بن جعفر را در ترجمه «مقاتل الطالبیین» صفحه ۴۹۸ به بعد مطالعه فرمائید.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۸۸

شدم، در مقابل حضرت لوحی قرار داشت که نورانیت آن، نزدیک بود چشم را کور کند، در آن لوح، دوازده اسم دیده می شد، سه اسم در روی لوح، سه اسم، پشت آن و سه اسم در آخر آن و سه اسم در کنار آن، آنها را شمردم، دوازده نام بود. پرسیدم: اینها اسامی چه کسانی است؟ فرمودند: اینها اسماء اوصیاء است، اولین آنها پسر عمویم و یازده نفر بقیه، از اولاد من هستند که آخرین آنها «قائم» است، جابر ادامه داد: در سه موضع از آن لوح نام محمد، و در چهار موضع از آن نام «علی» دیده می شد.»

(۱) ۶- حسن بن محبوب از ابی الجارود از امام باقر علیه السلام از جابر بن عبد الله انصاری نقل کرده است که جابر گفت: خدمت حضرت فاطمه علیها السلام رسیدم و در مقابل آن حضرت لوحی قرار داشت که اسامی اوصیاء در آن بود، آنها را شمردم، دوازده نام بود، آخرین آنها «قائم»، سه تن از آنان «محمد» و چهار تن «علی» بود، درود بر ایشان.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۸۹

توضیح: «سند حدیث در کافی و خصال

نیز به همین ترتیب است، با این حال سند قابل تأمل است، زیرا حسن بن محبوب در سال ۱۵۱ متولد شده است، و ابو الجارود از تابعین بوده است و خیلی بعید است که حسن بن محبوب از ابو الجارود روایت نقل کند، احتمالاً حسن بن محبوب با یک واسطه از ابو الجارود نقل کرده است و آن واسطه نیز ظاهراً محمد بن سنان بوده است». (استاد محترم آقای غفّاری).

(۱) ۷- و باز از طریق دیگر نقل شده است که حسن بن محبوب از ابی الجارود و او نیز از امام باقر- علیه السّلام- روایت کرده است که: «جابر گفت: خدمت حضرت زهرا علیها السّلام رسیدم. مقابل آن حضرت لوحی به چشم می خورد که اسامی اوصیاء در آن بود در آن لوح، دوازده نام شمردم که آخرین آنها قائم، سه تن از ایشان «محمد» و چهار تن از آنان «علی» بود، درود بر آنها.

(۲) ۸- از سلیم بن قیس هلالی روایت شده است که گفت: از عبد الله پسر جعفر طیار شنیدم که می گفت: من و امام حسن و امام حسین علیهما السّلام و عبد الله بن عباس

عیون أخبار الرضا علیه السّلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۹۰

و عمر بن ابی سلمه و اسامه بن زید نزد معاویه بودیم. سپس صحبتی را که بین آن دو رد و بدل شده بود ذکر کرد و گفت: که به معاویه چنین گفته است: من (یعنی عبد الله) از حضرت رسول صلی الله علیه و آله شنیدم که حضرت فرمودند:

ولایت من بر مؤمنین از ولایت آنها بر خودشان بیشتر است، سپس فرمودند: بعد از من برادرم علی بن ابی طالب نسبت به مؤمنین

ولایت دارد و ولایت او بر مؤمنین از ولایت آنها بر خودشان بیشتر است، و وقتی به شهادت رسید فرزندانم حسن اولی است بر مؤمنین سپس فرزندانم حسین نسبت به مؤمنین اولی است، وقتی شهید شد فرزندان علی بن الحسین نسبت به مؤمنین اولی است و عبد الله! تو او را خواهی دید سپس فرزندانم محمد بن علی الباقر از مؤمنین نسبت به خودشان اولی است و تو ای حسین او را خواهی دید، و سپس تا دوازده امام کامل نمود که نه نفر آنها از اولاد حسین بودند، عبد الله گوید: آنگاه امام حسن و امام حسین علیهما السلام و عبد الله بن عباس و عمر بن ابی سلمه و اسامه بن زید را گواه گرفتم که همگی نزد معاویه به نفع من گواهی دادند.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۹۱

سلیم بن قیس گوید: من نیز از سلمان و ابو ذر و مقداد و اسامه شنیده بودم که آنها این مطلب را از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم شنیده اند.

(۱) ۹- از قیس بن عبد روایت شده است که گفت: با عدّه ای که عبد الله بن مسعود هم جزء آنان بود نشسته بودیم که مردی بادیه نشین آمده پرسید کدام از شما عبد الله بن مسعود است؟ عبد الله گفت: من عبد الله بن مسعود هستم، مرد عرب سؤال کرد: آیا پیغمبر شما برایتان گفته است که بعد از او چند خلیفه خواهد بود؟ گفت: بله، دوازده خلیفه به تعداد نقباء بنی اسرائیل.

(۲) ۱۰- مسروق (بن أجدع) گوید: نزد عبد الله بن مسعود نشسته بودیم و قرآنها

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۹۲

خود را

بر او عرضه می کردیم که در این موقع جوانی از او پرسید: آیا پیامبر شما به شما وصیت نموده است که بعد از او چند خلیفه خواهد بود؟ عبد الله گفت: تو نوجوان هستی و تا به حال کسی چنین سؤالی از من نکرده بود، بله. پیامبر ما به ما وصیت نموده است که بعد از او دوازده خلیفه به تعداد نقباء بنی اسرائیل خواهد بود.

توضیح: «عبد الله بن مسعود از اصحاب حضرت رسول صلی الله علیه و آله بوده است، وی نسبت به قراءت قرآن کریم اهتمام بسیار داشته و به عنوان قارئ و معلّم قرآن کریم مشهور بوده است. عمر او را برای تعلیم قرآن به کوفه فرستاد.»

(۱) ۱۱- عتاب بن محمد «۱» از سه طریق حدیث زیر را از شعبی نقل کرده است (که البته آنچه را که اینجا آمده است، توسط مطرف از شعبی نقل می شود).

(۱)- هو عتاب بن محمد بن أحمد بن عتاب أبو القاسم الرّازی الوریّ الحافظ الّمدنی ذکره الحموی فی معجم بلدانه عند عنوان ورامین، و قال: مات - بعد ۳۱۰.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۹۳

شعبی از عمویش قیس بن عبد نقل کرده است که قیس گفت: در مسجد نشسته بودیم و عبد الله بن مسعود نیز همراه ما بود، بادیه نشینی آمد و پرسید: عبد الله در بین شماست؟ گفت: بله من عبد الله هستم، چه کار داری؟ مرد عرب گفت: آیا پیامبر شما صلی الله علیه و آله و سلم به شما خبر داده است که چند نفر خلیفه در بین شما خواهد بود؟

گفت: در باره مطلبی سؤال کردی که از موقعی که به عراق آمده ام کسی از

من چنین سؤالی نکرده بود، بله، دوازده نفر، به تعداد نقباء بنی اسرائیل.

ابو عروبه، این قسمت حدیث را این گونه نقل می کند: بله، این تعداد نقباء بنی اسرائیل است و جریر از اشعث از عبد الله بن مسعود و او از حضرت رسول صلی الله علیه و آله این گونه نقل می کند: خلفاء بعد از من دوازده نفر به تعداد نقباء بنی اسرائیل هستند.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۹۴

(۱) ۱۲- جابر بن سمره گوید: «همراه پدرم، خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بودم، شنیدم که حضرت می فرمود: بعد از من دوازده امیر خواهد بود. سپس صدای خود را پایین آوردند، من از پدرم سؤال کردم: چه فرمودند؟ پدرم گفت: فرمودند:

همگی از قریش هستند.»

(۲) ۱۳- و نیز از جابر بن سمره نقل شده است که گفت: «خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله رسیدم و شنیدم که حضرت می فرمودند: این کار به پایان نخواهد رسید تا اینکه دوازده خلیفه حکومت کنند و سپس، مطلبی را آهسته فرمودند. به پدرم گفتم: حضرت چه فرمودند؟ گفت: فرمودند: همگی از قریش هستند.»

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۹۵

(۱) ۱۴- و نیز جابر بن سمره گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود:

بعد از من دوازده خلیفه خواهد بود که همگی از قریش می باشند. وقتی به منزل برگشتند، من در موقعی که کسی حضور نداشت نزد ایشان رفتم و پرسیدم: بعد از آنها چه پیش می آید؟ فرمودند: هرج و مرج.

(۲) ۱۵- ابو بجیر گوید: مردی به نام ابو الخلد «۱» در همسایگی من زندگی می کرد که قسم می خورد و می گفت: این امت

نابود نخواهد شد تا آن زمان که دوازده خلیفه در بین آنها ظاهر شوند که همگی با منطق دین و هدایت عمل می کنند.

توضیح «طبق فرموده استاد محترم، آقای غفاری کسی به نام ابو الخلد در کتب رجال و یا أبو خالد شناخته نشد، و او کیست، معلوم ما نشد».

(۱) - کذا، و لم أعر عليه و علی راویه فی الرجال و معجم التراجم.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۹۶

(۱) ۱۶- عمرو بکائی از کعب الأحبار چنین نقل می کند: خلفاء دوازده نفر هستند و وقتی زمان آنها سپری شود و مردم صالح بوجود آیند، خداوند عمر آنها را طولانی خواهد کرد. خداوند چنین وعده ای به این امت داده است، سپس آیه «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا...» را (که در متن آمده است) قراءت کرد. معنی آیه چنین است: (خداوند به کسانی که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام می دهند وعده داده است که آنها را در زمین به جای پیشینیان قرار دهد کما اینکه گذشتگان را به جای پیشینیان آنها قرار داده- نور: ۵۵) کعب الأحبار ادامه داد: و خداوند متعال نسبت به بنی اسرائیل نیز این گونه رفتار فرمود. و بر خداوند دشوار نیست که این امت را در یک روز و یا نصف روز جمع کند «وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ»- حج: ۴۷ (یعنی هر یک روز در نزد خداوند معادل هزار سال از سالهایی است که مردم می توانند بشمارند یعنی معادل هزار سال دنیایی است).

شیخ صدوق گوید: طرق این اخبار را در کتاب خصال آورده ام.

توضیح: در ابواب «۱۲» از کتاب خصال.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۹۷

(۱) ۱۷- سلمان فارسی

(ره) گوید: «خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم رسیدم. [امام] حسین علیه السلام بر روی ران آن حضرت بود، حضرت رسول صلی الله علیه و آله دهان و دو چشم او را می بوسیدند و می فرمودند: تو سید و بزرگوار هستی، پدرت هم سید و بزرگوار است. تو امام هستی، پدرت نیز امام است. تو حجت هستی، پدرت هم حجت است. تو پدر نه حجت خدا هستی که از نسل تو خواهند بود و نهمین آنها «قائم» آنها است».

(۲) ۱۸- امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند: حضرت رسول صلی الله علیه و آله چنین فرموده: مژده! مژده! - سه بار- مثل امت من، مثل باران است که انسان نمی داند اولش بهتر

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۹۸

است یا آخرش، و مثل امت من مثل باغی است که یک سال، گروهی از آن اطعام می شوند و سال دیگر گروهی دیگر بهره مند می گردند. و شاید در آخر آن، گروهی باشند با قدرت و مکنّت بیشتر، و فوائد و میوه های نیکوتر.

و آیا امتی که من و پس از من دوازده نفر سعادت مند و خردمند در آغاز آن باشیم و مسیح، عیسی بن مریم در آخر آن ممکن است هلاک شود؟ اما در این میان نسل آینده این هرج و مرج هلاک خواهند شد. آنها از من نیستند و من هم از آنان نیستم.

(۱) ۱۹- صالح بن عقبه از امام صادق علیه السلام نقل نموده است که آن حضرت چنین فرمودند: «زمانی که ابو بکر مرد و عمر جانشین او شد، عمر به مسجد برگشت و نشست، مردی بر او وارد شد و گفت: ای امیر المؤمنین! من مردی

از یهود هستم و دانشمند و علامه یهودیان می باشم. می خواهم راجع به مطالبی از تو سؤال کنم که اگر پاسخ دادی، مسلمان می شوم. عمر گفت: آن سؤالها چیست؟ یهودی گفت: سه تا و سه تا و یکی، اگر می خواهی، از تو بیرسم و اگر

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۹۹

در بین قوم تو کسی داناتر از تو هست مرا به سوی او راهنمایی کن. (۱) عمر گفت:

به سراغ آن مرد جوان برو (منظورش حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام بود) یهودی نزد علی علیه السلام آمد و سؤال کرد. حضرت فرمودند: چرا گفتی: سه تا و سه تا و یکی و نگفتی هفت تا؟ یهودی گفت: زیرا در این صورت جاهل خواهم بود، اگر سه تا را جواب ندادی به همین مقدار اکتفاء می کنم. حضرت فرمودند: اگر جواب بدهم، مسلمان می شوی؟ یهودی گفت: بله، حضرت فرمودند: بیرس. یهودی گفت: سؤال من در باره اولین سنگی است که بر روی زمین قرار داده شد و نیز اولین چشمه و اولین درختی که در زمین کاشته و روئیده شد؟ حضرت فرمودند:

ای یهودی! شما می گوئید: اولین سنگی که بر زمین نهاده شد سنگی است که در بیت المقدس می باشد در حالی که نادرست می گوئید، آن سنگ سنگی است که آدم از بهشت به زمین آورد. یهودی گفت: راست می گویی، به خدا قسم! این مطلب را حضرت موسی علیه السلام املاء نموده و حضرت هارون علیه السلام نوشته است، حضرت ادامه دادند: شما می گوئید اولین چشمه ای که در زمین جوشید، چشمه ای

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۱۰۰

است که در بیت المقدس قرار دارد در حالی که خلاف می گوئید، (۱) آن

چشمه، عین الحیاه (چشمه زندگی) است که یوشع بن نون آن ماهی را در آن شست «۱» و آن همان چشمه ای است که خضر از آن نوشید و هر کس که از آن بنوشد زنده می ماند. یهودی گفت: راست می گوئی، به خدا قسم این مطلب را موسی علیه السّلام اِملاء نموده و هارون علیه السّلام نوشته است، حضرت ادامه داد: شما معتقدید که اولین درختی که بر زمین روئید زیتون است، و حال آنکه نادرست می گوئید. آن درخت، درخت عَجوه «۲» است و آدم علیه السّلام آن را از بهشت با خود آورد.

یهودی گفت: درست می گویی، به خدا قسم! این مطلب را حضرت موسی علیه السّلام اِملاء نموده و حضرت هارون علیه السّلام نوشته است، سپس گفت: سه سؤال دیگر: این اَمّت چند امام و هدایت کننده دارد که اگر مردم دست از یاری آنها بکشند، آن امامان، هیچ ضرر نخواهند کرد؟ حضرت فرمودند: دوازده امام. یهودی گفت: درست گفتی، به خدا قسم! این موضوع را حضرت

(۱) - ظاهراً اشاره است به داستان حضرت موسی، یوشع بن نون و خضر علیهما السّلام مختصراً در سوره کهف آیات ۶۰ تا ۸۲ ذکر شده است.

(۲) - درخت عَجوه: نوعی درخت خرماي ممتاز میباشد.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۱۰۱

موسی علیه السّلام اِملاء نموده و حضرت هارون علیه السّلام نوشته است، (۱) سپس گفت: نبیّ شما، در کجای بهشت ساکن است؟ حضرت فرمودند: در بالاترین درجه و شریف ترین مکان در بهشت های جاودانگی، یهودی گفت: درست گفتی، قسم به خدا! این مطلب را حضرت موسی علیه السّلام اِملاء نموده و حضرت هارون علیه السّلام نوشته است. باز سؤال کرد: چه کسانی با او

هم منزلند؟ حضرت فرمودند:

دوازده امام. یهودی گفت: درست گفتمی، به خدا قسم! این مطلب را حضرت موسی علیه السلام املاء نموده و حضرت هارون علیه السلام نوشته است، سپس گفت:

هفتمین سؤال، از شما سؤال می‌کنم که وصی او، بعد از او، چند سال عمر می‌کند؟ فرمود: سی سال، یهودی گفت: سپس چه اتفاقی می‌افتد؟ می‌میرد یا کشته می‌شود؟ حضرت فرمودند کشته می‌شود، تیغی بر فرق سرش می‌زنند و محاسنش را [از خونش] خضاب می‌کنند. یهودی گفت: درست می‌گوئی، به خدا قسم! این مطلب را موسی علیه السلام املاء نموده و هارون علیه السلام نوشته است.»

شیخ صدوق گوید: این حدیث طرق و اسانید دیگری نیز دارد که در کتاب

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۱۰۲

«کمال الدین و تمام النعمه فی اثبات الغیبه و کشف الحیره» آورده ام. (۱)

(۱) ۲۰- تمیم بن بهلول گوید: از عبد الله بن ابی الهذیل در باره امامت سؤال کردم که امامت در چه کسی حق است و علامت او چیست؟ او گفت: بر کسی که راهنمای بر این مطلب است و بر مؤمنین حجت می‌باشد و امور مسلمین را بدست دارد و با قرآن سخن می‌گوید و احکام دین را می‌داند، همانا برادر رسول خدا و خلیفه و وصی او، امام بر مردم می‌باشد، همان کسی که ولی پیغمبر است و نسبت او با پیامبر، مثل نسبت هارون به موسی است، او کسی است که طبق این آیه: «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (یعنی ای مؤمنین از خدا اطاعت کنید و نیز از رسول و اولی الامر اطاعت کنید- نساء ۵۹) اطاعتش بر همگان واجب است،

همان کسی که خداوند در وصف او گفته است: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ» (یعنی ولیّ شما، فقط و فقط اینها هستند: الله و رسول او و آن مؤمنانی که نماز می خوانند و در حال رکوع زکات می دهند- مائده ۵۵)، همان

(۱)- فی الباب السادس و العشرين بالرقم ۳ و فی الخصال ابواب الاثنی عشر بالرقم ۴۰.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۱۰۳

کسی که ولیّ مردم است و مردم به سوی او دعوت شده اند، (۱) همان که در روز غدیر خمّ امامت برای او ثابت گردید بدین ترتیب که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله طبق گفته خداوند، فرمودند: آیا ولایت و سرپرستی من بر شما از خود شما بیشتر نیست؟ مردم گفتند: چرا! آنگاه حضرت فرمودند: هر کس، من ولیّ و سرپرست او هستم، علیّ، سرپرست اوست، خدایا با دوستان او دوستی و با دشمنان او دشمنی کن، هر کس او را یاری کرد، یاریش فرما و هر کس او را تنها گذاشت دست از یاریش بردار، و هر کس او را کمک کند، او را کمک کن، آن شخص، علیّ بن ابی طالب، امیر المؤمنین و امام متّقیین و پیشوای افراد نورانی و برترین اوصیاء و بهترین خلائق بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله می باشد، و بعد از او حسن بن- علیّ و سپس حسین هستند، دو نوه رسول خدا علیهم السّلام و دو فرزند بهترین زنان- روی زمین، سپس علیّ بن الحسین، سپس محمّد بن علیّ، سپس جعفر بن محمّد سپس موسی بن جعفر، سپس علیّ بن موسی،

سپس محمد بن علی، سپس علی بن -

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۱۰۴

محمد، سپس حسن بن علی و بالأخره محمد بن الحسن علیهم السّلام تا امروز، یکی پس از دیگری. (۱) اینان علیهم السّلام خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند که به امامت و وصایت شناخته شده اند، در هیچ عصر و زمانی، زمین بدون یکی از آنان نیست. که همان «عروه الوثقی» (دستگیره محکم) و ائمه هدایت و حجت بر اهل دنیا هستند تا آن زمان که عمر زمین و ساکنان آن بسر آید، و هر کس با آنان مخالفت کند، گمراه و گمراه کننده خواهد بود، و حق و هدایت را کنار زده است، آنان هستند که قرآن را بیان می کنند، و به جای رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می گویند، هر کس بمیرد و ایشان را نشناسد، به مرگ جاهلیت مرده است، آئین و دین اینان عبارتست از: ورع و پرهیز، عفت، راستی و راستگویی، صلاح، اجتهاد (یعنی کوشش نمودن)، امانت داری چه برای خوبان و چه برای بدان، سجده های طولانی، شب زنده داری، دوری از محرّمات، انتظار فرج و گشایش با پایداری نمودن، خوش رفتاری با اطرافیان و همراهان و نرمی با همسایگان.

سپس تمیم بن بهلول گفت: عین همین حدیث را، أبو معاویه از اعمش از

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۱۰۵

امام صادق علیه السّلام در باره امامت برایم نقل کرد.

(۱) ۲۱- أبو حمزه ثمالی از امام محمد باقر علیه السّلام نقل کرده است که آن حضرت فرمودند: «خداوند- عزّ و جلّ- محمد را به سوی جنّ و انس مبعوث فرمود و بعد از او دوازده وصی قرار داد، بعضی از آنان

در زمان گذشته می زیسته اند، و برخی هنوز نوبتشان نشده است، و بر هر وصی سنت و تقدیری خاص، جاری است، و اوصیائی که بعد از محمد صلی الله علیه و آله و سلم هستند، طبق سنت و روش اوصیاء عیسی علیه السلام می باشند، و آنان دوازده تن بودند، و امیر المؤمنین علیه السلام بر سنت مسیح علیه السلام بود.

(۲) ۲۲- زرارہ بن أعین گوید: «از امام محمد باقر علیه السلام شنیدم که چنین می فرمودند:

ما دوازده امام هستیم، که حسن و حسین جزء آنها هستند، سپس سائر ائمه علیهم السلام

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۱۰۶

از اولاد حسین علیهم السلام خواهند بود.

(۱) ۲۳- سماعه بن مهران گوید: من و ابو بصیر و محمد بن عمران- مولای امام باقر علیه السلام- در منزلی بودیم، محمد بن عمران گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که حضرت می فرمودند: ما دوازده محدث «۱» هستیم، ابو بصیر گفت: تو را به خدا سوگند! این را از امام صادق علیه السلام خود شنیدی؟ و یکی دو بار او را قسم داد او هم قسم خورد که از امام صادق علیه السلام شنیده است، ابو بصیر گفت: ولی من این مطلب را از امام محمد باقر علیه السلام شنیده ام.

(۲) ۲۴- زرارہ گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم که چنین می فرمودند: ما بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله دوازده امام هستیم همه از آل محمد ص و همگی نیز محدث هستیم و

(۱)- محدث یعنی کسی که صدای (فرشته) را می شنود ولی او را نمی بیند.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۱۰۷

و علی بن ابی طالب علیه السلام جزء این دوازده امام است.

(۱)

۲۵- امام صادق از امام باقر و امام باقر از امام سجّاد و امام سجّاد از امام حسین علیهم السّلام فرمودند که: در باره این فرمایش حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلّم که فرموده اند: «من دو چیز گرانبها در بین شما باقی می گذارم کتاب خدا و خاندانم» از امیر المؤمنین پرسیدند: که «خاندان» چه کسانی هستند؟ فرمودند: من و حسن و حسین و ائمه نه گانه از نسل حسین که نهمین، «مهدی» و «قائم» آنان خواهد بود، از کتاب خدا جدا نمی شوند و کتاب خدا نیز از ایشان جدا نمی شود تا به کنار حوض «کوثر» بحضور حضرت رسول صلی الله علیه و آله برسند.

شرح: «مراد آنست که میان کتاب خدا و اهل بیت جدائی نیست و هر دو با همند تا روز قیامت کنار حوض کوثر، تمسّک بهر یک تمسّک به آن دیگر است».

(۲) ۲۶- علی بن فضل بغدادی گوید: از ابو عمر دوست و همدم ابو العباس ثعلب

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۱۰۸

سؤال شد که در فرمایش حضرت رسول صلی الله علیه و آله که فرموده است: «در بین شما دو چیز سنگین (گرانبها) باقی می گذارم» چرا این دو چیز، سنگین (گرانبها) نامیده شده اند؟ گفت: زیرا تمسّک به آنها بسیار سنگین و مشکل است.

توضیح: «کلمه «ثقل» در این حدیث شریف، باید «ثَقَلَ» خوانده شود به معنی «شیء نفیس و گرانبها». و «ثَقَلَ» به معنی «سنگینی» است، و ظاهراً ابو عمرو این کلمه را به غلط «ثَقَلَ» خوانده و بر همان اساس توضیح داده».

(۱) ۲۷- امام صادق از پدرانش علیهم السّلام از امیر المؤمنین علیه السّلام نقل نموده: رسول خدا صلی الله علیه

و آله چنین فرمودند: وقتی که مرا به آسمان (یعنی معراج) بردند، پروردگارم - جَلَّ جلاله - به من وحی کرده فرمود: ای محمد! من به زمین نگریستم و تو را از آن برگزیدم و پیامبر نمودم و برای تو از اسم خودم، نامی مشتق کردم، من «محمودم» و تو «محمد» سپس بار دیگر نگریستم و علی را برگزیدم و

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۱۰۹

او را وصی، جانشین، و داماد و پدر فرزندان قرار دادم و برای او از نامهای خود، نامی مشتق کردم، (۱) من «علیّ اعلی» هستم و او «علی» است، و فاطمه و حسن و حسین را از نور شما خلق کردم، سپس ولایت آنان را بر ملائکه عرضه داشتم، هر کس آن را پذیرفت، نزد من از مقربین محسوب گردید، ای محمد! اگر بنده ای مرا عبادت کند آن گونه که بریده گردد و فقط استخوانی ماند و بس و از شدت و کثرت عبادت همچون مشک کهنه شود، سپس در حال انکار ولایت این چند نفر بمیرد، او را در بهشت خود ساکن نخواهم گردانید و در سایه عرشم قرار نخواهم داد، ای محمد! آیا دوست داری آنها را ببینی؟ گفتم: بله، خداوند فرمود: سرت را بلند کن، من هم سر برآوردم و در این موقع با انوار علی، فاطمه، حسن، حسین، علی بن الحسین، محمد بن علی، جعفر بن محمد، موسی بن جعفر، علی بن موسی، محمد بن علی، علی بن محمد، حسن بن علی و حجت بن الحسن که همچون ستاره ای درخشان در میانشان بود مواجه شدم، گفتم: خداوند! اینان چه

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۱۱۰

کسانی هستند؟ فرمود: اینها، ائمه هستند،

(۱) و این، قائم است که حلال و حرام را آن طور که من حلال و حرام کرده ام به اجرا می گذارد، به وسیله او از دشمنانم انتقام می گیرم و او مایه آسایش و راحتی اولیاء من است، و اوست که قلوب شیعیان را از شرّ ظالمین و منکرین و کافرین آرامش می بخشد، و با انتقام گرفتن از آنها باعث خوشحالی شیعه می شود، لات و عزی را تر و تازه از زمین خارج می کند و به آتش می کشد، و به راستی فتنه و گمراهی که توسط آن دو در آن روز و در بین مردم ایجاد شد، از فتنه گوساله و سامری بیشتر خواهد بود.

توضیح: «۱- در سند این روایت «احمد بن بندار» ذکر شده است و در برخی نسخ «أحمد بن مابنداذ» آمده، که ظاهراً بندار یا مابنداذ جدّ این شخص است، و در تاریخ بغداد چنین آمده است: احمد بن اسحاق أبو بکر البندار، گوید: وی مورد وثوق بوده، در سال ۳۰۵ وفات نموده است. ۲- لات و عزی در اصل نام دو بت است و در اینجا مراد دو تن از منافقین هستند بکنایه».

(۲) ۲۸- از امیر المؤمنین علیه السّلام روایت شده است که: «حضرت رسول

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۱۱۱

فرمودند: ائمه بعد از من دوازده نفر هستند، اولین نفر آنان علی بن ابی طالب و آخرین نفر ایشان قائم است، آنان، خلفاء، اوصیاء و اولیاء من هستند، و بعد از من حجّت خدا بر امتم می باشند، کسی که به [امامت] آنان اقرار کند مؤمن و کسی که انکار کند کافر است.

(۱) ۲۹- علی بن عاصم از امام جواد علیه السّلام و آن

حضرت نیز به واسطه پدران بزرگوار خود از امام حسین علیهم السّلام چنین نقل کردند که گفت: روزی به خدمت جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدم، ابی بن کعب نیز در آنجا بود، حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: خوش آمدی ای ابا عبد الله! ای زینت بخش آسمانها و زمین ها، ابی پرسید: چگونه ممکن است کسی غیر از شما زینت بخش آسمانها و زمین ها باشد؟ حضرت فرمودند: قسم به خدائی که به حق مرا پیامبر فرموده

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۱۱۲

است، (۱) [مقام] حسین بن علی در آسمان بالا-تر از [مقام] او در زمین است، و در طرف راست عرش الهی در باره او چنین نوشته شده است: چراغ هدایت و کشتی نجات، امام استوار، مایه عزّت و افتخار و [دریای] علم و گنجینه، و خداوند در صلب او نطفه ای پاک و پاکیزه و مبارک قرار داده است، دعاهایی به او تعلیم داده شده است که اگر هر مخلوقی آنها را بخواند خداوند - عزّ و جلّ - وی را به همراه او (امام حسین علیه السّلام) محشور می فرماید و در آخرت [حسین] شفیع او خواهد بود، و خداوند ناراحتی او را برطرف خواهد کرد، و به واسطه آن دعاها دین او را اداء کرده، کارش را آسان می گرداند و راهش را روشن کرده، او را در مقابل دشمن قوی می گرداند، و عیوب او را آشکار نخواهد کرد، ابی سؤال کرد:

این دعاها چیست یا رسول الله؟ حضرت فرمودند: بعد از اینکه از نماز فارغ شدی در حالی که هنوز در جای نشسته باشی، این دعاها را می خوانی: «اللّهُمَّ إِنِّي

أَسْأَلُكَ بِكَلِمَاتِكَ وَمَعَاقِدِ عَرْشِكَ - تا آخر دعایی که در متن آمده است.»

(یعنی خداوند! به حقّ کلمات و به حقّ آنچه عرش را عزّت بخشیده است و به حقّ ساکنین آسمانها و به حقّ انبیاء و پیامبران از تو می خواهم که دعای

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۱۱۳

مرا مستجاب کنی، (۱) زیرا که، در کارهایم سختی بر من رو آورده لذا از تو می خواهم بر محمد و آل محمد درود فرستی و برای من در امور و کارهایم آسانی و راحتی قرار دهی) خداوند، با خواندن این دعاها، کارت را آسان می گرداند و به تو شرح صدر مرحمت می فرماید و در زمان مرگ شهادت به وحدانیت خود (یعنی لا اله الا الله گفتن) را به تو تلقین خواهد کرد، ابی پرسید: یا رسول الله! این نطفه که در صلب حبیب من حسین قرار دارد، چیست؟ فرمودند: مثل این نطفه، مثل ماه است، و آن، نطفه پسران و دختران است، «۱» هر کس از او پیروی کند به رشد و تعالی می رسد و هر کس از او پیروی نکند، در گمراهی افتاده، به غی و ضلالت می رسد، ابی گفت: نام او و دعای او چیست؟ حضرت فرمودند: نامش علی است و دعایش چنین است: «یا دائم یا دیموم - تا آخر دعایی که در متن آمده است» (یعنی: ای دائم همیشگی، ای زنده پا برجا، ای که هم و غم را برطرف می کنی، ای مبعوث کننده پیامبران، ای که در وعده هایت همیشه صادق بوده و

(۱) - فی کمال الدین و بعض نسخ الكتاب «نطفه تبیین و بیان».

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۱۱۴

هستی) (۱) هر کس خدا را به این دعا بخواند

خداوند- عزّ و جلّ- او را با علیّ بن- الحسین محشور می گرداند، و علیّ بن الحسین راهنما و پیشوای او به سوی بهشت خواهد بود، ابیّ پرسید: یا رسول الله! آیا او وصیّ و جانشینی خواهد داشت؟

حضرت فرمودند: بله، میراث آسمانها و زمین متعلق به اوست. ابیّ سؤال کرد:

میراث آسمانها و زمین یعنی چه؟ حضرت فرمودند: قضاوت به حقّ، حکم نمودن بر اساس دین و دیانت، تأویل احکام و بیان کردن وقایع آینده. ابیّ گفت:

نامش چیست؟ حضرت فرمودند: اسمش محمد است و در آسمانها، مونس ملائکه می باشد و در دعایش چنین می گوید:

«اللّهُمَّ إِن كَان لِي عِنْدَكَ ...

تا آخر دعای متن».

(یعنی: ای خداوند! اگر از من راضی هستی و مرا دوست داری، مرا و نیز برادران و شیعیانم را که از من تبعیت می کنند، بیامرزد و آنچه را در صلب دارم، پاکیزه گردان) خداوند نیز در صلب او نطفه ای با برکت و پاک و پاکیزه قرار داد و جبرئیل به من خبر داد که خداوند- عزّ و جلّ- این نطفه را پاکیزه گرداند و آن را در نزد خود جعفر نامید و او را هادی و هدایت شده و نیز راضی و

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۱۱۵

پسندیده گردانید. (۱) او پروردگارش را این گونه می خواند: «یا دان غیر متوان. تا آخر دعای متن» (یعنی: ای که نزدیک هستی و مسامحه نمی کنی، ای أرحم الرّاحمین، به شیعیانم، وسیله ای که با آن از شرّ آتش در امان باشند مرحمت فرما و از آنها راضی باش و گناهانشان را بیامرزد و امورشان را آسان گردان و قرض هایشان را أداء نما و زشتی هایشان را ببوشان و گناهان کبیره ای را که

غیر از تو کسی از آن خبر ندارد (یا گناههای کبیره ای که مربوط به تو است و حقّ الناس نیست) به آنها ببخش. ای که از ظلم ظالمین نمی هراسی و خواب و خواب آلودگی در تو راهی ندارد، برای من از هر سختی و مشکلی فرجی قرار ده) هر کس خدا را با این دعا بخواند «۱» خداوند او را با چهره ای نورانی با جعفر بن - محمد به سوی بهشت محشور می فرماید، ای ابی! خداوند بر روی این نطفه، نطفه ای پاکیزه و با برکت و پاک قرار داده و رحمت و مهربانی را بر آن نازل نموده و او را نزد خود موسی نامیده است. ابی گفت: یا رسول الله! گویا به هم شبیه «۲»

(۱) - یعنی هر کس چنین دعائی برای شیعیان کند. و بجای «لشیعی» «للشیعه» بگوید.

(۲) - این ترجمه بر اساس نسخه موجود است و در کمال الدین به جای «کأنهم»، «کلهم» آمده است که در نتیجه ترجمه چنین می شود: (آنها همگی به هم شبیه هستند و یا یک دیگر را وصف می کنند) ...

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۱۱۶

هستند (یا یک دیگر را توصیف می کنند) و از یک نسل هستند و از یک دیگر ارث می برند و یک دیگر را توصیف می نمایند، (۱) حضرت فرمودند: جبرئیل از جانب خداوند آنها را برای من توصیف نموده است، ابی گفت: آیا موسی، دعایی غیر از دعای پدرانش دارد؟ حضرت فرمودند: بله، او در دعایش چنین می گوید: «یا خالق الخلق و یا باسط الرزق. تا آخر دعای متن» (یعنی: ای آفریننده خلق، ای که رزق و روزی را گسترانده ای، ای که دانه هسته را می شکافی و می رویانی،

ای خالق جانداران، و زنده کننده مردگان! و ای که زنده ها را می میرانی، ای پا بر جای همیشگی، ای خارج کننده گیاه [از زمین] با من آن چنان رفتار کن که خود اهل آن هستی) هر کس خداوند را با این دعا بخواند، خدا حوائج او را بر می آورد و در روز قیامت با موسی بن جعفر محشورش می نماید، و خداوند نیز در صلب او نطفه ای با برکت و پاک و پسندیده قرار داده و نامش را علی گذارده است. در میان خلق، از نظر علم و حکمت مورد رضایت خداوند می باشد و خدا او را برای شیعیان حجت قرار می دهد تا در روز قیامت به (رفتار و گفتار) او

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۱۱۷

استدلال و احتجاج کنند (۱) و دعایی دارد که خداوند را به آن دعا می خواند:

«اللَّهُمَّ اعْطِنِي الْهُدَى

- تا آخر دعای متن» (یعنی: خدایا به من هدایت عطا کن و مرا بر آن ثابت قدم بدار، و مرا با امن و امان در حالی که بر هدایت هستم محشور کن همچون کسی که هیچ ترس و حزن و جزع و فزعی ندارد، تو اهل تقوی و اهل آمرزش هستی) و خداوند در صلب او نطفه ای پر برکت، پاک و پاکیزه و پسندیده قرار داده و او را محمد بن علی نامیده است، او شفیع شیعیان خود و وارث علم جدش می باشد و دارای علامت و حجتی ظاهر و آشکار است. زمانی که متولد شود می گوید:

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ»

صلی الله علیه و آله و سلم، و در دعایش می گوید:

«یا من لا شبيه له و لا مثال - تا آخر دعای متن»

(یعنی: ای که

هیچ مثل و مانندی نداری تو همان خدایی هستی که معبودی و خالقی جز تو وجود ندارد، تو مخلوقین را فنا می کنی و خود باقی هستی، تو از نافرمانها درمی گذری و رضایت خاطر تو در آمرزش است) (۲) هر کس که این دعا را بخواند محمد بن علیٰ علیهما السلام در روز قیامت شفیع او

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۱۱۸

خواهد بود. و خداوند متعال در صلب او نطفه ای قرار داده است که نه اهل بغی و ظلم است و نه اهل طغیان و نافرمانی، نیکوکار، مبارک و پاکیزه، آن را در نزد خود علی بن محمد نامیده و لباس سکینه و وقار بر او پوشانیده و علوم و اسرار پنهان را در او به ودیعت نهاده است. هر کس او را ملاقات کند و در سینه چیزی [مخفی] داشته باشد، او را به آن مطلب خبر می دهد و از دشمنش بر حذر می دارد و در دعایش چنین می گوید: «یا نور یا برهان- تا آخر دعای متن» (یعنی: ای نور و ای برهان، ای نورانی و ای آشکار، ای پروردگار من، خودت مرا از شرّ شرور و آفات روزگار حفظ کن و از تو می خواهم در روزی که صور دمیده می شود مرا از اهل نجات قرار دهی).

هر کس که این دعا را بخواند علی بن محمد علیهما السلام شفیع و پیشوای او به سوی بهشت خواهد بود. و خداوند تبارک و تعالی در صلبش نطفه ای قرار داد که او را نزد خود حسن نامید وی را همچون نوری در شهرها قرار داد، در زمینش خلیفه گرداند و مایه عزّت امت جدّش نمود و هادی و راهنمای

شیعیانش کرده نزد پروردگارش او را شفیع آنان نمود. خداوند او را مایه نعمت و عذاب مخالفین قرار داد و برای دوستانش و کسانی که او را امام خود بدانند، حجت و

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۱۱۹

برهان گرداند. (۱) او در دعایش چنین می گوید: «یا عزیز العزّ فی عزّه- تا آخر دعای متن». (یعنی ای که در عزّت خود عزیزی چقدر عزیز است کسی که در عزّت خود عزیز است! مرا با عزّت خود عزیز گردان و با یاریت تأیید کن، و با قدرت خویش وسوسه های شیطانی را از من دور گردان، و مرا حفظ کن و از بهترین خلق خود قرار ده، یا واحد! یا احد! ای موجود یکتا و بی همتا! و ای بی نیاز!).

هر کس خدا را با این دعا بخواند، خداوند با او (حسن) محشورش می نماید و اگر آتش هم بر او واجب و لازم شده باشد، از آتش می رهندش. و خداوند، تبارک و تعالی، در صلب حسن نطفه ای با برکت، پاک و پاکیزه و طاهر و مطهر قرار داده است که هر مؤمنی، که خداوند از وی برای ولایت پیمان گرفته است، به او راضی و خشنود خواهد شد و هر انسان منکری به او کافر می شود، او امامی است با تقوی، پاک، نیکوکار، پسندیده، هدایت گر و هدایت شده، به عدل حکم می کند و به عدالت دستور می دهد، خداوند را تصدیق می کند و قبول دارد و خداوند نیز او را در گفتارش تصدیق می نماید، از تهامه «۱» در زمانی که دلائل و

(۱)- محلی است در عربستان حدّ فاصل ساحل دریای سرخ تا کوههای حجاز.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۱۲۰

علامات آشکار شده باشد،

خروج می کند. (۱) او دارای گنجهایی است ولی نه از طلا و نقره بلکه از اسبهایی تام الخلق و قوی و پیاده نظامی با علامتهای مشخص (و یا تام الخلق و قوی). خداوند- تبارک و تعالی- از دورترین شهرها به تعداد اهل بدر یعنی سیصد و سیزده نفر برای او سپاه گرد آورد. او نوشته ای در دست دارد که لاک و مهر شده و در آن تعداد و اسامی اصحاب او و نیز نسب شهرهای آنها و خلق و خوی، وضع ظاهری، چهره و قیافه و نیز کنیه آنان ثبت شده است. این نفرات جنگاور بوده، در اطاعت و فرمانبرداری از او کوشا هستند و مجدّانه عمل می کند.

ابّی سؤال کرد: علائم و نشانه های او چیست؟ حضرت فرمودند: وقتی زمان قیام او برسد، آن پرچم خود بخود باز می شود و خداوند آن را به سخن می آورد سپس پرچم، او (حضرت مهدی آل محمد) را صدا می کند و می گوید: «ای ولیّ خدا! قیام کن و دشمنان خدا را بکش». و این دو (یعنی باز شدن پرچم و نطق او) دو علامت و نشانه برای او هستند. و نیز شمشیری غلاف شده دارد، که وقتی زمان قیامش فرا رسد آن شمشیر از غلاف خود خارج می شود و خداوند آن را به

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۱۲۱

سخن می آورد شمشیر صدا می زند و می گوید «(۱) ای ولیّ خدا بپا خیز که دیگر برای تو جائز نیست از پیکار با دشمنان خدا باز ایستی» پس، حضرت قیام می کند و دشمنان خدا را- در هر جا به دست آورد- می کشد و حدود الهی را برپا کرده، اجرا می کند، به حکم خداوند حکم

می کند. در حالی که جبرئیل علیه السّلام در سمت راست آن حضرت و میکائیل در سمت چپ ایشان خواهند بود، این مطلب را که برایتان گفتم- و لو بعد از مدّتی- خواهید دانست و کارهایم را بر عهده خدا می گذارم.

ای ابی: خوشا «۱» به حال کسی که او را ملاقات کند، خوشا به حال کسی که او را دوست بدارد، و خوشا به حال کسی که به او معتقد باشد، خداوند، به خاطر وی و به خاطر اقرار و اعتقاد به خدا و رسول و همگی ائمه، آنها را از هلاکت نجات می دهد، خدای مّنان درهای بهشت را برای آنها باز می کند. مثل آنها در زمین، مثل مشک است که دائم از خود بوی خوش ساطع می کند ولی تغییری در او حاصل نمی شود. و مثل آنها در آسمان مثل ماه نورانی است که هیچ گاه نورش خاموش نمی شود.

(۱)- یعنی بالفارسیه: خجستگی و فرخندگی باشد برای او.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۱۲۲

(۱) ابی عرض کرد: أحوالات این ائمه، از طرف خداوند چگونه بیان شده است؟ حضرت فرمودند: خداوند، دوازده صحیفه بر من نازل فرمود که اسم هر امامی داخل قسمت مهرشده مربوط به آن امام است «۱» و وصف [و احوال] او در صحیفه مربوط به خود اوست.

توضیح: أُولَا بدان که این حدیث را در اینجا از «ابو الحسن علی بن ثابت دوالیبی» نقل شده است. ولی عین همین حدیث را در کتاب «کمال الدّین و تمام النّعمه» ص ۲۶۴ از «احمد بن ثابت دوالیبی» نقل شده است، که ظاهراً از اشتباهات نساخ و راویان بعدی یکی از این دو کتاب می باشد، و به هر حال

نام «احمد بن ثابت دوالیبی» در کتب رجال ذکر نشده است، و همچنین راوی بعدی، یعنی «علی بن عبد الصمد کوفی» اما علی بن عاصم: اگر مراد «علی بن عاصم بن - صهیب الواسطی» باشد، این شخص بنا بر نقل علماء رجال در سال ۲۰۱ هجری وفات نموده است، و اما امام جواد علیه السلام (که علی بن عاصم این حدیث را از ایشان نقل کرده است) ظاهراً در سال ۲۰۳ هجری (و تقریباً در سن ۷ سال و اندی یا کمی بیشتر) به امامت رسیده اند. یعنی او امامت امام جواد علیه السلام را درک نکرده است و بعید می نماید که این حدیث را ۲ سال قبل از امامت آن بزرگوار یعنی در حدود سن ۵ یا ۶ سالگی آن حضرت، از ایشان نقل کرده باشد. و اگر «علی بن - عاصم» شخص دیگری غیر از شخص فوق الذکر باشد که در این صورت او نیز مجهول و ناشناخته بوده، در کتب رجال نامی از او به میان نیامده است. ولی به هر حال متن حدیث مذکور با اخبار دیگری تأیید می شود.

(۱) - آی الخاتم المنسوب إليه، و ذلك أن الصحيفه التي أتى بها جبرئيل عليه السلام عليها اثنا عشر خاتماً كل خاتم باسم إمام و تحته أسماؤهم و ما يعملون و ما يجرى عليهم مدّه أعمارهم.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۱۲۳

ثانیا در متن حدیث در باره حضرت سجّاد علی بن الحسین علیهما السلام چنین آمده است:

«و هی نطفه بنین و بنات»

یعنی آن نطفه، نطفه پسران و دخترانی می باشد، که ظاهراً به این معنی است که نسل امام حسین علیه السلام از حضرت سجّاد علیه السلام خواهد بود،

ولی در کتاب «کمال الدین» و نیز بعضی دیگر از نسخه های همین کتاب، این عبارت به صورت «نطفه تبیین و بیان» آمده است که ظاهراً یکی از این دو، از اشتباهات نسخ بعدی است، به هر حال معنی جمله بر اساس این عبارت چنین خواهد بود: این نطفه، نطفه تبیین کردن و بیان نمودن است، که معنای روشنی نخواهد داشت.

ثالثاً در متن حدیث، در دعای امام جعفر صادق علیه السلام این عبارت آمده است:

«یا دان غیر متوان»

«دان» در اصل «دانی» و از ریشه «دنوّ» و به معنی «نزدیک و قریب» می باشد و طبق قواعد نحوی باید یا «دانیا» خوانده می شد، زیرا «دانی» در این حال، «منادای شبیه به مضاف» خواهد بود. ولی در «کمال الدین» به جای «یا دان» یا «دیّان» آمده است، به معنای «قهار»، «غالب و چیره» و نیز «حاکم» و «قاضی». (با راهنمایی استاد غفاری) (۱) ۳۰- عبد الله بن عباس گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که چنین فرمود:

«من و علیّ، حسن و حسین و نه نفر از اولاد حسین، مطهر و معصوم هستیم».

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۱۲۴

(۱) ۳۱- از عبد الله بن عباس چنین نقل شده است: که «حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: من سید و سرور پیامبران هستم و علیّ بن ابی طالب، سید و سرور اوصیاء است. و اوصیاء بعد از من، دوازده نفر هستند اولین نفر آنان علیّ بن- ابی طالب و آخرین آنان قائم می باشد». عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ج ۱ ۱۲۴ باب ۶ نصوص و تصریحات در باره امامت حضرت رضا در ضمن

(۲) ۳۲- امام صادق از قول پدرانش از امیر المؤمنین علیهم السّلام نقل کرده که: «حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلّم فرمودند: خداوند به دوازده نفر از اهل بیت من، فهم و علم و حکمت مرا عطا فرموده و آنها را از طینت (گل) من آفریده است.

وای بر کسانی که بعد از من، آنها را إنکار کنند و ارتباط و نسبت بین من و آنان را نادیده بگیرند. چه می شود آنها را! خدا شفاعت مرا به آنها نرساند!».

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۱۲۵

(۱) ۳۳- از زید بن علی از پدرش امام سجّاد علیه السّلام و ایشان از امام حسین علیه السّلام نقل کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلّم فرمودند: «چگونه هلاک می شود امتی که من و علی و یازده نفر از اولاد من - که همگی از اولو الألباب و عقلاء هستند- در آغاز آن و مسیح بن مریم در آخر آن باشد و لیکن در این میان کسانی که از من نیستند و من هم از آنها نیستم، هلاک خواهند شد».

(۲) ۳۴- از امام سجّاد از پدرش از جدّش از رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «ائمّه بعد از من، دوازده نفر هستند، ای علیّ اوّلین نفر از ایشان تو هستی و آخرین آنان قائم است که خداوند متعال با دست او شرق و غرب عالم را فتح می نماید».

(۳) ۳۵- از حضرت جواد علیه السّلام روایت کرده اند که فرمود: روزی امیر مؤمنان علیه السّلام

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۱۲۶

به همراه فرزندشان حسن بن علیّ علیهما السّلام و سلمان

فارسی، در حالی که به دست سلمان تکیه داده بودند، به مسجد الحرام وارد شدند، در این موقع مردی خوش هیئت و خوش لباس خدمت حضرت آمد و سلام کرد. حضرت سلام را جواب دادند. مرد نشست سپس گفت: یا امیر المؤمنین! من از شما سه سؤال دارم، اگر جواب دادید، خواهم فهمید که مردم در باره شما به کاری مرتکب شده اند که یقیناً در دنیا و آخرت در امان نخواهند بود اما اگر از عهده جواب برنیامدید خواهم دانست که شما و دیگران یکسان هستید. حضرت فرمودند: هر چه می خواهی بپرس. مرد گفت: بفرمائید وقتی انسان می خوابد، روحش بکجا میرود و انسان چگونه مطلبی را بیاد می آورد، و چگونه فراموش می کند، و چه می شود که فرزند انسان شبیه به دائی یا عمویش می شود؟ امام، حسن را فرمود: تو پاسخ گوی،

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۱۲۷

(۱) او گفت: اما در مورد اینکه پرسیدی وقتی انسان می خوابد روحش بکجا می رود؟ جوابش این است که تا زمانی که انسان در خواب است، روح با ریح مرتبط است و ریح با هواء، وقتی خداوند اجازه می دهد که آن روح نزد صاحبش برگردد آن روح ریح را جذب کرده، به سمت خود می کشد و آن ریح نیز هواء را جذب می کند. در این موقع روح برمی گردد و در بدن صاحب خود قرار می گیرد. و اگر خداوند اجازه بازگشت روح را به بدن صاحبش ندهد، هواء ریح را جذب می کند و ریح نیز روح را به سمت خود می کشد و روح تا وقت برانگیخته شدن در قیامت به بدن صاحبش بر نمی گردد.

اما سؤالت در باره فراموشی و یادآوری، جوابش این است

که قلب انسان در حقه و جعبه کوچکی قرار دارد و در روی آن جعبه یک طبق قرار گرفته است. اگر انسان صلوات کاملی بفرستد طبق از روی جعبه کنار می رود و قلب روشن می شود و انسان آنچه را فراموش کرده بیاد می آورد اما اگر صلوات نفرستد

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۱۲۸

(۱) و یا صلوات ناقص بفرستد آن طبق کاملاً بر آن جعبه منطبق و بسته می شود و قلب در تاریکی فرو می رود و انسان آنچه را به یاد داشته (یا بیاد آورده بود) فراموش می کند.

و امّا سؤالت در باره شباهت کودک به عموها و دائی هایش، جوابش این است که اگر انسان با دلی آسوده و عروق و رگ های آرام و بدنی غیر مضطرب نزدیکی کند نطفه در درون رحم قرار می گیرد و نوزاد شبیه به پدر و مادر خویش می شود ولی اگر با دلی ناراحت و عروق غیر آرام و بدن مضطرب نزدیکی کند، نطفه نیز مضطرب و ناآرام شده و با این حال بر یکی از عروق قرار می گیرد، حال اگر بر روی رگی از رگهای عموها قرار گیرد نوزاد شبیه عموهاش می شود و اگر بر روی رگ های دائی ها قرار گیرد، شبیه دائی ها می شود.

مرد گفت: شهادت می دهم به وحدانیت خدا، و قبلاً نیز وحدانیت خدا را قبول داشتم. و شهادت می دهم به رسالت محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله و در گذشته نیز

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۱۲۹

بر این اعتقاد بودم (۱) و شهادت می دهم که شما وصی پیامبر و جانشین او هستید و به امیر المؤمنین علیه السلام اشاره کرد- و قبلاً نیز این مطلب را قبول داشتم، و

شهادت می دهم که شما وصی و جانشین او هستید- و به امام حسن علیه السلام اشاره کرد. و شهادت می دهم که حسین بن علی بعد از شما وصی و جانشین پدر شما است «۱» و شهادت می دهم که علی بن الحسین جانشین حسین است و شهادت می دهم که محمد بن علی جانشین علی بن الحسین است و شهادت می دهم که جعفر بن محمد جانشین محمد بن علی است و شهادت می دهم که موسی بن جعفر جانشین موسی بن جعفر است و شهادت می دهم که محمد بن علی جانشین علی بن موسی است و شهادت می دهم که علی بن محمد جانشین محمد بن علی است و شهادت می دهم که حسن بن علی جانشین علی بن محمد است (۲) و شهادت می دهم که مردی از فرزندان

(۱)- فی بعض النسخ

«أشهد أن الحسين بن علي عليه السلام وصي أخيه بنص أبيه، و القائم بحجته بعدك»

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۱۳۰

حسن بن علی که گفتن نام و کنیه او تا زمانی که ظهور نکرده است جائز نیست و وقتی ظهور کند زمین را پر از عدل می کند در حالی که که پر از جور شده باشد، جانشین حسن بن علی است. و سلام و رحمت و برکات خدا بر تو ای امیر المؤمنین. سپس برخاست و رفت.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: یا ابا محمد! دنبال او برو و بین کجا می خواهد برود؟ امام مجتبی علیه السلام به دنبال او رفت و گفت: همین که پایش را از مسجد بیرون گذاشت دیگر نفهمیدم به کجا رفت و به خدمت

امیر المؤمنین علیه السّلام برگشتم و حضرت را مطلع کردم. پدرم فرمودند: او را شناختی؟ گفتیم: خدا و رسولش و امیر المؤمنین بهتر می دانند. حضرت فرمودند: او خضر علیه السّلام بود.

(۱) ۳۶- امام حسین علیه السّلام فرمودند: در بین ما، دوازده نفر مهدی [و هدایت شده الهی] وجود دارد اول آنها، امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلام است و آخرین

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۱۳۱

نفر آنان، نهمین نفر از نسل من می باشد و اوست قائم بالحقّ، خداوند زمین مرده را توسط او زنده می گرداند و دین حقّ را- علی رغم میل مشرکین- بدست او بر سایر ادیان پیروزی و برتری می دهد. او غیبتی دارد که گروهی در طول آن مرتدّ می شوند و گروهی نیز ثابت قدم باقی می مانند و مورد اذیت و آزار واقع می شوند.

به آنها گفته می شود: اگر راست می گوئید، این وعده الهی، کی انجام می شود؟

کسی که در زمان غیبت، اذیت و تکذیب مردم را تحمّل کند و صبر نماید مانند کسی است که در رکاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم پیکار کند.

(۱) ۳۷- امام صادق علیه السّلام فرمودند: در بین ما، دوازده نفر مهدی وجود دارد.

که شش نفر از آنان رفته و شش نفر دیگر باقی مانده اند و خداوند در مورد ششمین نفر آنچه که دوست داشته باشد انجام می دهد.

شیخ صدوق گوید: اخباری را که در این مورد برایم روایت کرده اند، در کتاب «کمال الدّین و تمام النّعمه فی اثبات الغیبه و کشف الحیره»، آورده ام و

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۱۳۲

خداوند- تعالی- داناتر است.

باب ۷ گوشه هایی از تاریخ موسی بن جعفر علیهما السّلام در عصر هارون الرّشید و موسی بن المهدی «ا»

(۱) ۱- علی بن محمّد بن سلیمان نوفلی از صالح بن علی بن

عطیه چنین نقل می کند: «علت بردن موسی بن جعفر به بغداد این بود که: هارون الرشید تصمیم گرفت محمد امین پسر زبیده را جانشین خود گرداند. هارون چهارده پسر داشت که از میان آنها سه تن را برگزید، آنها عبارت بودند از: محمد امین پسر زبیده که او را ولیعهد خود قرار داد، عبد الله مأمون که او را جانشین امین نمود، و بالأخره قاسم مؤتمن که او را جانشین مأمون نمود.

هارون تصمیم گرفت این مطلب را علنی کند بگونه ای که همه کس بر آن اطلاع یابند تا به این ترتیب محکم کاری کرده باشد. لذا در سال ۱۷۹ عازم سفر

(۱) - موسی بن المهدی برادر هارون است و قبل از هارون حدود یک سال و دو ماه حکومت کرد.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۱۳۳

حج شد و به تمام شهرها و اطراف و اکناف مملکت فرمان فرستاد که، فقهاء، علماء، قاریان قرآن و امرای ارتش، در آن سال برای حج به مکه بیایند، هارون، خود، راهی مدینه شد.

(۱) علی بن محمد نوفلی ادامه داد: پدرم برایم نقل کرد که علت سعایت و بدگویی یحیی بن خالد برمکی (وزیر هارون) از موسی بن جعفر نزد هارون الرشید این بود که هارون فرزند خود، محمد امین، را برای تعلیم و تربیت به جعفر بن محمد بن اشعث «۱» سپرده بود، و یحیی از این موضوع ناراحت بود و با خود می گفت: بعد از مرگ هارون، خلافت به امین می رسد و طبعا جعفر بن محمد بن - اشعث و فرزندانش بر سر کار خواهند آمد و دوران قدرت من و فرزندانم تمام خواهد شد، لذا به فکر چاره برآمد، یحیی

می دانست که جعفر شیعه است، بدین منظور باب دوستی و مراوده را با او باز کرد و چنین وانمود کرد که او نیز شیعه است، جعفر نیز (غافل از همه جا) از این موضوع خوشحال بود و زیر و بم کارهای خود را در اختیار یحیی بن خالد برمکی قرار می داد و عقیده خود را در باره

(۱) - در باره جعفر بن محمد بن أشعث در صفحات آینده توضیح مختصری خواهد آمد.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۱۳۴

موسی بن جعفر علیهما السلام نیز به اطلاع وی رساند.

(۱) زمانی که یحیی کاملاً از اوضاع و احوال جعفر مطلع شد، نزد هارون از او بدگویی کرد، اما هارون سوابق او و پدرش را در یاری دستگاه خلافت مراعات می کرد و در مورد او به عجله رفتار نکرده، بلکه مردد بود و «این دست و آن دست» می کرد. و از طرفی، یحیی از هیچ بدگویی در مورد جعفر کوتاهی نمی کرد تا اینکه روزی جعفر به نزد هارون رفت و هارون او را اِکرام نمود و بین آن دو سخنانی در مورد مزیت و قدر و ارزش جعفر به خاطر حرمت او و پدرش، رد و بدل گردید.

هارون در آن روز دستور داد که بیست هزار دینار به جعفر بدهند، یحیی نیز با دیدن این اوضاع و احوال، از اینکه چیزی در باره جعفر بگوید، خودداری کرد، و تا شب چیزی نگفت.

سپس به هارون چنین گفت: یا امیر المؤمنین، پیش از این در باره جعفر و عقائدش مطالبی به شما گفته بودم ولی شما از او دفاع می کردید و حرف مرا نمی پذیرفتید. ولی الان مسأله ای پیش آمده است که کار را

یکسره می کند.

(۲) هارون گفت: آن چه مسأله ای است؟ یحیی پاسخ داد: هر مالی که از جایی

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۱۳۵

به جعفر برسد خمس آن را برای موسی بن جعفر می فرستد و شک ندارم که در مورد این بیست هزار دینار که شما دستور دادید به او بدهند نیز همین کار را کرده است.

هارون گفت: بله، این موضوع می تواند موضوع را مشخص و کار را یکسره کند. و شبانه شخصی را به دنبال جعفر فرستاد.

جعفر نیز از سعایت و بدگوئی های یحیی با خبر شده بود و لذا دوستی آن دو بهم خورده، از یک دیگر فاصله گرفته بودند و نسبت به یک دیگر اظهار دشمنی می کردند.

وقتی فرستاده هارون، شبانه نزد جعفر رفت، جعفر گمان کرد که هارون گفته های یحیی را در مورد او، پذیرفته است و او را فرا خوانده، تا به قتلش برساند، و لذا بیمناک شد. مقداری آب بر تن خود ریخت، مشک و کافور طلبید و خود را با آن حنوط کرد (یعنی به رسم حنوط کردن میت، مشک و کافور بر بدن خود مالید) و «برده ای»^(۱) بر روی لباس خود، بر تن کرد. آنگاه نزد هارون رفت، وقتی چشم هارون به او افتاد و او را با آن وضعیت دید و بوی کافور را

(۱) - «برده» پارچه ای است خط دار و راه راه که همچون عبا و کساء بر خود می پیچند و گاه برای کفن استفاده می کنند.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۱۳۶

حسن نمود، پرسید: جعفر! اینها چیست؟ (۱) جعفر گفت: یا امیر المؤمنین! می دانم که بر علیه من، نزد تو بدگویی کرده اند، و وقتی فرستاده خلیفه در این موقع شب به

سراغم آمد، گمان بردم که این گفته ها در شما اثر کرده است و مرا فرا خوانده ای که به قتل برسانی.

هارون گفت: هرگز! ولی به من خبر رسیده است که، هر آنچه بدست می آوری و هر پولی که به تو می رسد، خمس آن را برای موسی بن جعفر می فرستی! و در مورد بیست هزار دینار نیز چنین کرده ای! لذا خواستم این مطلب برایم روشن شود.

جعفر گفت: الله اکبر یا امیر المؤمنین! یکی از خدمتکاران را بفرستید تا آن را با همان صورت مهر شده (نزد شما) بیاورد.

هارون به یکی از خدمه اش گفت: انگشتر جعفر را بگیر (تا خانواده اش مطمئن شوند که از طرف او نزدشان رفته ای) و به خانه او برو و آن پولها را برایم بیاور. جعفر نیز نام کنیزی که پول نزد او بود به آن خادم گفت. کنیز نیز کیسه های پول را، همان طور مهر شده، به او تحویل داد و خادم نیز آنها را نزد

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۱۳۷

هارون برد.

(۱) جعفر به هارون گفت: این مورد، اولین موردی خواهد بود که به وسیله آن خواهی دانست که بدگویان من، به تو دروغ گفته اند.

هارون گفت: حق با توست. راست می گوئی. برگرد و به خانه برو، تو در امان هستی. من در باره تو سخن هیچ کس را قبول نخواهم کرد.

راوی این قضیه را ادامه داد: ولی یحیی دست برداشت و دائماً سعی می کرد جعفر را از چشم هارون بیندازد تا نزد او بی ارزشش کند.

نوفلی ادامه داد: علی بن حسن بن علی بن عمر بن علی از یکی از اساتیدش نقل کرد که: در سفر حجی که هارون قبل از این حج انجام

داد (و در آن سفر طبق رسم حجاج به مدینه نیز آمده بود) علی بن اسماعیل بن جعفر بن محمد علیهما السلام (برادرزاده امام کاظم علیه السلام) مرا دید و گفت: چه شده است که این چنین خود را کنار کشیده ای و نمی گذاری معروف و مشهور شوی؟ چرا نسبت به کارهای جناب وزیر بی اعتناء و بی توجهی و کاری که از دستت برمی آید برای او انجام نمی دهی؟ جناب وزیر، کسی را به سراغ من فرستاد، من نیز نزد او رفتم و در یک محمل با او سوار شدم و نیازهای مادی خود را برای او عنوان کردم و از او خواستم آنها را برایم مرتفع گرداند.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۱۳۸

(۱) (راوی گوید:) و علت این موضوع، این بود که یحیی بن خالد به یحیی بن اُبی - مریم گفته بود: آیا می توانی کسی از آل اُبی طالب را که اهل دنیا و طالب دنیا باشد به من معرفی کنی تا به زندگی او وسعت دهم؟ و به او مال و ثروتی عطا کنم؟ او گفت: بله، کسی را با این اوصاف سراغ دارم و به تو معرفی می کنم، او علی بن اسماعیل بن جعفر است.

یحیی کسی را بدنبال او فرستاد و احضارش نمود و به وی گفت: در باره اوضاع و احوال عمویت، و شیعیان او و اموالی که برای او می آورند برایم بگو.

علی بن اسماعیل گفت: بله، از اوضاع و احوال او خبر دارم، و سپس شروع کرد به سعایت و بدگویی از امام کاظم علیه السلام، و از جمله اینکه، گفت: یک نمونه از ثروت و کثرت اموال او، این است که: آبادی و

زمینی به نام «یسیره»، «۱» خریداری کرده به سی هزار دینار، وقتی پول را آماده کرد، فروشنده گفت: این سکه ها را نمی خواهم، سکه های دیگری به من بده، او (امام کاظم) نیز دستور داد آن سکه ها را در خزانه اش ریختند و سی هزار سکه با همان وزن و اوصافی که فروشنده خواسته بود حاضر کردند.

(۱) - کذا، و فی المصححہ المخطوطه و البحار نقلا عن غیبه الشیخ «الیسیریه» و عن العیون «البشریه».

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۱۳۹

(۱) نوفلی از قول پدرش می گوید: موسی بن جعفر علیهما السلام علی بن اسماعیل را جزء کارگزاران خود قرار داده بود و به او اطمینان می کرد، حتی گاهی نامه هائی که به بعضی از شیعیان خود می نوشت با خط علی بن اسماعیل بود، ولی کم کم از او کناره گرفت. و زمانی که هارون خواست به عراق بازگردد، به حضرت علیه السلام خبر رسید که برادرزاده ات می خواهد همراه سلطان به عراق برود. حضرت او را فرا خواند و به او فرمود: چه شده است که می خواهی همراه سلطان بروی؟ او گفت:

چون مقروض و بدهکار هستم، حضرت فرمود: من بدهی تو را می دهم، گفت:

وضع زندگی و رزق و روزی خانواده ام چه می شود؟ حضرت فرمودند: آنها نیز به عهده من. ولی علی بن اسماعیل از رفتن به همراه سلطان، صرف نظر نکرد، و لذا امام کاظم علیه السلام توسط برادرش محمد بن اسماعیل بن جعفر سیصد دینار و چهار هزار درهم برایش فرستادند و به او گفتند: اینها را توشه راه در اسباب و اثاث خود قرار بده و فرزندان مرا یتیم نکن.

مترجم گوید: در کتاب «مقاتل الطالبیین» در باره ارتباط علی بن - اسماعیل بن

جعفر با دستگاه خلافت مطلبی آمده است که ذکر آن در اینجا بی‌مناسبت

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۱۴۰

نیست، أبو الفرج اصفهانی مؤلف کتابی که گفته شد گوید: «۱» «یحیی بن خالد، مالی برای علی بن اسماعیل فرستاد (و او را بر رفتن به بغداد تشویق کرد) می‌خواستند او را به آنجا بفرستند چون عازم رفتن به بغداد شد موسی بن جعفر علیهما السلام از قصه مطلع شده او را طلبید و بدو فرمود: ای برادرزاده به کجا می‌روی؟ پاسخ داد: به بغداد. حضرت پرسید: برای چه می‌روی؟

گفت: من بدهکاری دارم و خود مردی فقیر هستم.

حضرت فرمود: من بدهی تو را می‌پردازم و زیاده بر آن نیز به تو خواهم داد و وعده‌های دیگری هم بدو داد. علی بن اسماعیل اعتنایی نکرد و آماده حرکت شد، موسی بن جعفر که تصمیم او را دانست او را خواسته و بدو فرمود: تو تصمیم رفتن داری؟ گفت: آری، چاره‌ای ندارم.

حضرت بدو فرمود: ای برادرزاده متوجه باش و از خدا بترس، کودکان مرا یتیم مکن. و در پایان سخن دستور داد سیصد دینار اشرافی و چهار هزار درهم دیگر نیز به او بدهند.

علی بن اسماعیل به بغداد آمد و یحیی بن خالد وضع موسی بن جعفر را از او تحقیق کرد و با اضافاتی که خود بر آن نمود همه را به هارون گزارش داد، آنگاه خود علی بن اسماعیل را به نزد هارون برد، هارون احوال عمویش (موسی بن جعفر) را پرسید و او زبان به سعایت و بدگوئی آن حضرت گشود و آنچه یحیی بن خالد گفته بود همه را باز گفته و بر آن افزود و

گفت: اموالی از مشرق و مغرب برایش می آورند و او خانه هائی مخصوص جمع آوری اموال دارد که آنها را در آن خانه ها نگهداری می کند. و مزرعه ای را به سی هزار دینار خرید و آن را «یسیره» نام نهاد و چون سی هزار دینار را به نزد صاحب آن مزرعه بردند گفت:

(۱) - به صفحه ۴۶۷ کتاب مقاتل الطالبيين ابو الفرج اصفهانی نشر صدوق، تهران، ص ۴۶۷ - ۴۶۸، ترجمه آقای رسولی محلاتی، مراجعه شود.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۱۴۱

من این سگه ها را نمی خواهم و باید دینارهایی را که می خواهید به من بدهید سگه اش چنین و چنان باشد، موسی بن جعفر دستور داد آن دینارها را برگردانند و سی هزار دینار دیگر به همان اوصافی که صاحب مزرعه خواسته بود بدو داد.

هارون این سخنان را شنید و حواله داد دو بیست هزار درهم بدو بدهند که آن را از برخی نقاط شرقی دریافت کند، فرستادگان علی بن اسماعیل برای دریافت پول رفتند. علی بن اسماعیل که در انتظار رسیدن پولها بسر می برد، روزی به بیت الخلاء رفت، ناگهان به اسهالی دچار شد که تمام روده های او را از دبرش بیرون آورد، و (نزدیکانشان که از جریان مطلع شدند) هر چه خواستند او را معالجه کنند نشد و به حال مرگ افتاد و در همان حال که مشغول جان کندن بود آن اموال هم رسید علی بن اسماعیل (با حسرتی فراوان بدانها نگریست و) گفت: من که در حال مردن هستم، اینها را برای چه کار می خواهم! از آن طرف هارون در آن سال به حج رفت و ابتدا به مدینه طیبه وارد شد و مقابل قبر رسول خدا - صلی

اللّٰه عليه و آله- ایستاده گفت: ای رسول خدا من از تو در باره کاری که اراده انجام آن را دارم پوزش می طلبم. قصد دارم موسی بن جعفر را به زندان بيفکنم چون او می خواهد میان امت تو اختلاف و تفرقه ایجاد کند و خون آنها را بریزد. آنگاه دستور داد آن حضرت را در حالی که در مسجد مدینه بود دستگیر ساختند...».

(جعفر بن محمد بن أشعث که در این قضیه، راجع به او صحبت شد، فرزند محمد بن اشعث می باشد و محمد بن اشعث در دربار منصور دوانیقی بود. جعفر بن - محمد بن أشعث جریان شیعه شدن خود را چنین نقل می کند:

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۱۴۲

منصور دوانیقی به پدرم محمد بن أشعث گفت: شخصی با عقل و کیاست می خواهم تا مأموریتی به او محوّل نمایم، پدرم دائی خود به نام «ابن مهاجر» را به او معرفی کرد، منصور به «ابن مهاجر» هزاران دینار داده و او را مأمور کرد که به مدینه برود و عبد الله بن حسن (عبد الله محض) و عدّه دیگری از سادات، از جمله جعفر بن محمد (امام صادق) را ملاقات کند و این مال را بین آنها تقسیم کند و چنین اظهار دارد که نماینده مردم خراسان می باشد و این اموال را از جانب شیعیان آن سامان آورده است، و در ضمن بعد از تقسیم اموال، از هر یک از سادات «رسید» هم بگیرد.

«ابن مهاجر» بعد از انجام مأموریت، نزد منصور بازگشت. محمد بن أشعث هم در آن مجلس حضور داشت. ابن مهاجر «رسیدها» را تحویل داد به جز «رسید» امام صادق علیه السلام» و گفت: به

نزد جعفر بن محمد رفتیم، او در مسجد النبی صلی الله علیه و آله مشغول نماز بود. صبر کردم تا از نماز فارغ شود، بعد از نماز رو به من کرد و گفت: فلانی! از خدا بترس و أهل بیت محمد صلی الله علیه و آله را فریب نده، و به منصور نیز بگو: از خدا بترس و أهل بیت محمد صلی الله علیه و آله را فریب نده! ... گفتم: مگر چه شده است؟ گفت: نزدیک بیا، سپس تمام ماجرای بین من و شما (یعنی خلیفه) را برایم مو به مو تعریف کرد، گویا در مجلس ما حضور داشته است.

جعفر بن محمد بن أشعث ادامه داد: در این موقع منصور گفت: ای ابن مهاجر بدان، همیشه در خاندان پیامبر، یک محدث «۱» وجود دارد. و در این روزگار جعفر بن محمد (امام صادق علیه السلام) محدث می باشد.

جعفر بن محمد بن أشعث گوید: و این امر باعث شد که ما شیعه شدیم «۲».

(۱) - معنای محدث در صفحات قبل گذشت.

(۲) - بحار الأنوار، چاپ المكتبة الاسلامیه، تهران، ج ۴۷، ص ۷۴.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۱۴۳

(۱) ۲- علی بن جعفر علیه السلام گوید: محمد بن اسماعیل بن جعفر علیه السلام (برادرزاده امام کاظم علیه السلام) نزد من آمد و گفت: محمد بن جعفر علیه السلام برادر آن حضرت بر هارون وارد شد و او را خلیفه نامید و بر او سلام کرد. سپس به او گفت: گمان نمی کردم که در زمین دو خلیفه وجود داشته باشد تا اینکه دیدم مردم، برادرم موسی بن - جعفر را خلیفه می نامند و با این عنوان بر او سلام می کنند (و با

این کار نسبت به آن حضرت سعایت و بدگوئی کرد).

و از جمله کسانی که در باره موسی بن جعفر علیهما السّلام سعایت و بدگوئی کرد، یعقوب بن داود زیدیّ مذهب بود.

(۲) ۳- ابراهیم بن اَبی البلاد گوید: یعقوب بن داود به من می گفت: من قائل به امامت ائمه هستم، ابراهیم ادامه داد: در شبی که موسی بن جعفر علیهما السّلام در فردای

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۱۴۴

آن دستگیر شد، در مدینه به نزد یعقوب بن داود رفتم، یعقوب گفت: الآن نزد وزیر- یعنی یحیی بن خالد- بودم، که برایم نقل کرد: در کنار قبر رسول الله صلی الله علیه و آله (همراه هارون الرشید بودم که) هارون حضرت را مخاطب قرار داده بود و چنین می گفت: پدر و مادرم فدای شما، یا رسول الله! به خاطر تصمیمی که گرفته ام از شما معذرت می خواهم، من می خواهم موسی بن جعفر را دستگیر و زندانی کنم زیرا می ترسم در بین امت شما، جنگ و خونریزی پیا کند.

یعقوب (یا یحیی) ادامه داد: گمان می کنم فردا او را دستگیر کند.

راوی گوید: فردای آن شب، هارون، فضل بن ربیع (دربان و حاجب مخصوص خود) را به سراغ موسی بن جعفر علیهما السّلام فرستاد، حضرت در مقام رسول الله صلی الله علیه و آله (در مسجد النبی) مشغول نماز بودند که دستور دستگیری و حبس او داده شد.

(۱) ۴- عبد الله بن صالح از یکی از نزدیکان فضل بن ربیع نقل می کند که فضل «۱»

(۱)- هو الفضل بن الربیع بن یونس بن محمد المکنّی بابی العباس و کان حاجب الرشید. و کما فی تاریخ الخطیب ج ۱۲ ص ۳۴۳ اسناد الحدیث عن

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۱۴۵

به او چنین گفته بود: شبی با یکی از کنیزانم در بستر بودم، نیمه های شب بود که صدای در خانه را شنیدم، این صدا مرا به وحشت انداخت. کنیز گفت: شاید در اثر باد این صدا ایجاد شده باشد. اندک زمانی نگذشته بود که دیدم در اتاقی که در آن بودم باز شد و «مسرور الکبیر» (غلام هارون) وارد شد، به من گفت: امیر تو را خوانده است- و بر من سلام هم نکرد- لذا از خود، ناامید شدم و با خود گفتم: این «مسرور» است که این طور سرزده و بدون اجازه و بدون سلام بر من وارد شده است، حتما هارون خیال قتل مرا دارد، من در آن حال جنب بودم و حتی جرأت نکردم از او بخواهم تا برای غسل به من مهلت دهد. کنیزك وقتی حیرت و دستپاچگی و درماندگی مرا دید گفت: به خدا توکل کن و برخیز.

من برخاستم، لباس پوشیدم و همراه او خارج شدم تا به منزل هارون رسیدیم.

أمیر المؤمنین (هارون) در رختخوابش بود، سلام کردم، جوابم را داد، خود را بر زمین انداختم، هارون گفت: ترسیدی؟ گفتم: بله، یا أمیر المؤمنین. سپس مدتی

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۱۴۶

مرا به حال خود گذاشت تا آرام شدم، (۱) آنگاه گفت: به زندان برو و موسی بن- جعفر بن محمد را آزاد کن و سی هزار درهم به او بده و پنج خلعت بر او بپوشان (یا به او بده) و نیز سه مرگب در اختیارش بگذار و به او بگو مخیر هستی که نزد خلیفه بمانی و یا به هر شهری

که مایلی بروی، گفتم: یا امیر المؤمنین! دستور میدهی موسی بن جعفر آزاد شود؟! گفت: بله، سه مرتبه سؤال را تکرار کردم و جواب داد: بله، وای بر تو، مگر می خواهی عهدشکنی کنم؟ گفتم: کدام عهد؟ عهد چیست؟ گفت: «هنگامی که در همین رختخواب بودم ناگهان مردی سیاه پوست و عظیم الجثه که از او بزرگتر ندیده بودم، گریبانم را گرفت و بر سینه ام نشست، گلویم را فشرده و گفت:

موسی بن جعفر را به ظلم در زندان کرده ای؟! گفتم: آزادش می کنم، به او هدیه می دهم، خلعت می دهم، مرد سیاه از من عهد و پیمان گرفت و از روی سینه ام برخاست، نزدیک بود بمیرم» از نزد او خارج شده نزد موسی بن جعفر علیهما السلام رفتم.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۱۴۷

حضرت در زندان و در حال نماز بود، نشستم تا سلام داد. (۱) سپس سلام امیر المؤمنین هارون را به او رساندم و آنچه را دستور داشتم ابلاغ کردم و گفتم: هدایای او (هارون) حاضر است او گفت: اگر دستور دیگری هم داری، اجرا کن، گفتم: نه، به جدت رسول الله، دستوری جز این نداشتم.

گفت: به خلعتها و مرکبها و اموالی که حق مردم در آنها باشد نیازی ندارم.

گفتم: شما را به خدا آنها را رد نکن که باعث خشم و غضب هارون می شود.

گفت: هر کاری خودت دوست داری در مورد آنها انجام بده، سپس دست او را گرفتم و از زندان خارج کردم.

سپس گفتم: یا ابن رسول الله! سبب این همه اکرام و احترام که از این مرد به شما رسید چیست؟ من بر گردن شما حق دارم، چون مژده آزادی تان را دادم و آزادی شما

به دست من انجام شد (لذا عَلت این ماجرا را برایم توضیح دهید).

حضرت گفتند: جدّم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را در شب چهارشنبه در خواب دیدم

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۱۴۸

(۱) حضرت به من فرمودند: ای موسی آیا تو زندانی هستی و به تو ظلم شده است؟

عرض کردم: بله، یا رسول الله به من ظلم شده، و زندانم کرده اند، حضرت سه بار این مطلب را سؤال کردند و سپس فرمودند: «وَإِنْ أَدْرِي لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَكُمْ وَتَمَتَّعَ إِلَى حِينٍ» (انبیاء: ۱۱۱) (یعنی: نمی دانم، شاید اینها آزمایش الهی باشد و تا اندک مدّتی در این دنیا به ظاهر خوش و خرم باشید) (ظاهراً، این فرمایش حضرت، اشاره به سرنوشت هارون است. مترجم) سپس حضرت رسول ص به من فرمودند: فردا، (یعنی چهارشنبه) و پنجشنبه و جمعه را روزه بگیر، و در وقت افطار، دوازده رکعت نماز بخوان، در هر رکعت یک «حمد» و دوازده مرتبه «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ». وقتی چهار رکعت خواندی به سجده برو و بگو:

«یا سابق الفوت و یا سامع کلّ صوت ...»

تا آخر دعای متن، یعنی: «ای که هیچ کس نمی تواند از دستت بگریزد! ای که هر صدائی را می شنوی! ای که استخوانهای پوسیده را بعد از مرگ، زنده می کنی! از تو می خواهم به حقّ (یا به وسیله) اسم عظیم و أعظمت، بر محمّد- بنده و رسالت- و بر خاندان پاکش درود فرستی و مرا از وضعی که در آن هستم، زودتر نجات دهی»، من هم این کارها را

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۱۴۹

انجام دادم و نتیجه آن شد که دیدی.

(۱) ۵- أبو محمّد پسر فضل بن ربیع

از قول پدرش، فضل بن ربیع چنین نقل می کند: در روزگاری که حاجب و دربان هارون بودم، روزی هارون، در حالی که خشمگین بود و شمشیری در دست می چرخاند، رو به من کرد و گفت: ای فضل! اگر هم اکنون، پسر عمویم را به اینجا نیاوری، به خویشاوندیم با پیامبر گردنت را می زنم، فضل گوید: پرسیدم: چه کسی را اینجا بیاورم؟ هارون گفت:

این حجازی را.

گفتم: کدامیک از حجازی ها را؟ گفت: موسی بن جعفر بن محمد بن - علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب را- [علیهم السلام].

فضل گوید: از خداوند ترسیدم که موسی بن جعفر علیهما السلام را نزد او ببرم. ولی در عقوبتی که هارون مرا بدان تهدید کرده بود. اندیشیدم و با خود گفتم: این کار را خواهم کرد.

هارون گفت: دو شلاق بدست، دو شمشیر تیز و دو جلاّد حاضر کن.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۱۵۰

(۱) فضل ادامه می دهد: آنچه را خواسته بود، حاضر کردم و به طرف منزل حضرت ابی ابراهیم موسی بن جعفر حرکت کردم، و به خرابه ای رسیدم، در آنجا اتاقکی بود از شاخ و برگ درخت خرما، نوجوانی سیاه پوست را دیدم که در آنجا ایستاده بود، به او گفتم: از مولای خود، برایم اجازه ورود بگیر خدایت رحمت کند.

گفت: داخل شو، او حاجب و دربان ندارد.

داخل شدم، سیاه پوست دیگری را دیدم که قیچی بدست دارد و پینه های پیشانی و بینی آن حضرت را- که در اثر کثرت سجود ایجاد شده بود- قیچی می کند. گفتم: السلام علیک، ای پسر رسول خدا! هارون الرّشید شما را فرا خوانده.

حضرت جواب داد: هارون با من چکار دارد؟! خوشی های زندگی اش او را

از من منصرف نکرده است؟! سپس بسرعت از جا برخاست (و آماده حرکت شد) و در این اثناء می گفت: اگر در خبری از رسول الله - صلی الله علیه و آله - چنین نیامده بود که «اطاعت از سلطان از روی تقیه واجب است» هرگز نمی آمدم، گفتم: آماده عقوبت و مجازات هارون باشید. حضرت جواب داد: مگر

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۱۵۱

آن کس که مالک دنیا و آخرت است همراه من نیست؟ (۱) بلطف خدا او امروز، نمی تواند، هیچ بدی به من برساند، فضل بن ربیع گوید: دیدم حضرت سه بار دست خود را بالای سر خویش حرکت داد و چرخاند.

نزد هارون رسیدیم، هارون همچون مادر جوان از دست داده، مات و مبهوت و متحیر ایستاده بود، وقتی مرا دید، گفت: ای فضل! گفتم: بفرمائید، گفت:

پسر عمویم را آوردی؟ گفتم: بله، گفت: ناراحتش که نکردی؟ گفتم: خیر، گفت: به او که نگفتی از دستش عصبانی هستم؟ نفسم مرا به کاری واداشته بود که خودم نمی خواستم، به او اجازه بده وارد شود، من هم به او اجازه ورود دادم، همین که حضرت را دید، به سوی او شتافت و حضرت را در آغوش گرفت و گفت:

پسر عموجان! برادرم! وارث زندگی ام! خوش آمدی، سپس آن حضرت را بر مخده ای نشانند و گفت: چه شده است که به دیدار ما نمی آیی؟ حضرت فرمود:

وسعت سلطنت تو و علاقه تو به دنیا.

هارون دستور داد جعبه عطر را بیاورند، و با دست خود به حضرت عطر زد و سپس دستور داد (در موقع بازگشت) چند دست خلعت و دو کیسه پر از طلا

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۱۵۲

(توسط غلامانش، به رسم احترام) پیشاپیش

حضرت حرکت داده شود.

(۱) حضرت نیز گفتند: به خدا قسم! اگر صلاح را در این نمی دیدم که با این پولها سادات جوان را داماد کنم تا نسل سادات قطع نشود، هرگز این پولها را نمی پذیرفتم. سپس در حالی که می فرمود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» به منزل بازگشت. فضل گفت: یا امیر المؤمنین، اول قصد داشتی او را مجازات کنی ولی بعد، خلعت به او دادی و اکرام و احترامش کردی؟

هارون گفت: وقتی که تو رفتی، مردانی را دیدم که اطراف خانه حلقه زنده اند و هر یک سرنیزه ای بدست دارند و آن را پای دیوار خانه فرو کرده و می گویند: اگر فرزند رسول الله را اذیت کرد، او و خانه اش را به زمین فرو خواهیم برد و اگر به او نیکی کرد، رهایش می کنیم، فضل گوید: به دنبال موسی بن جعفر روان شدم، و از او پرسیدم: چه دعائی خواندی که این طور از هارون در امان ماندی؟

فرمود: دعای جدّم علی بن ابی طالب، هر گاه آن دعا را می خواند با هر لشکری که روبرو می شد آن را شکست می داد و با هر جنگجویی که مواجه

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۱۵۳

می شد بر او پیروز می شد و آن دعا، دعای ایمنی از بلاء است. گفتم: آن دعا چیست؟ فرمود:

«اللَّهُمَّ بَكَ اسأور، و بَكَ أحاول و بَكَ أحاور، و بَكَ اصول و بَكَ انتصر، و بَكَ اموت و بَكَ أحياء، اسلمت نفسی اليك و فوّضت أمري اليك، و لا- حول و لا- قوه إلا بالله العليّ العظيم، اللهم إنك خلقتني و رزقتني و سترتني، و عن العباد بلطف ما خوّلتني أغنيتني، و إذا هويت رددتني، و إذا عثرت

قومتنی، و إذا مرضت شفیتنی و إذا دعوت اجبتنی، یا سیدی ارض عنی فقد ارضیتنی».

(۱) (خدایا به یاری تو حمله می کنم و به یاری تو بدنبال مطلوبم می روم و به یاری تو سخن می گویم و به یاری تو چیره و غالب می شوم و بیاری تو پیروز می شوم (انتقام میگیرم) و به قدرت تو میمیرم، و با قدرت تو زنده میشوم، خود را تسلیم تو کردم.

امور و کارهایم را به تو واگذار نمودم، هیچ نیرو و قدرتی در بین نیست مگر (به یاری) خداوند بلند مرتبه و بزرگ، خداوندا تو مرا آفریدی و روزی دادی و پوشاندی، و به لطف نعمتهای خود، مرا از بندگانت بی نیاز کردی، هر گاه سقوط کنم مرا (به جای اولم) باز می گردانی، هر گاه بلغزم مرا استوار و پا برجا می نمایی، هر گاه مریض شوم شفایم می دهی و هر گاه ترا بخوانم، جوابم می دهی، خدایم، سرورم، مرا که از خودت راضی کرده ای! خودت هم از من راضی باش).

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۱۵۴

(۱) ۶- عثمان بن عیسی از دوستان خود چنین نقل می کند: أبو یوسف (قاضی دربار عباسی) در حضور موسی بن جعفر علیهما السّلام به مهدیّ عبّاسی (پسر منصور دوانیقی و پدر هارون الرّشید) گفت: آیا اجازه می دهی از او (یعنی امام کاظم علیه السّلام) سؤالاتی کنم که نتواند جواب دهد؟ مهدیّ عبّاسی گفت: آری.

أبو یوسف به امام علیه السّلام عرض کرد، سؤال کنم؟ حضرت فرمودند: بله.

ابو یوسف گفت: استفاده از سایه بان برای محرم چه حکمی دارد؟ حضرت فرمودند: جایز نیست، ابو یوسف گفت: اگر چادر بزنند و داخل آن بشوند چطور؟ حضرت فرمودند: عیبی ندارد ابو یوسف گفت: این

دو، با یک دیگر، چه فرقی دارند؟ حضرت فرمودند: آیا زن حائض نمازش را باید قضا کند؟ گفت خیر حضرت فرمودند: روزه را چطور؟ آیا باید قضا کند؟ گفت: بله، حضرت فرمودند این چرا؟ گفت: حکم خدا این چنین است، حضرت فرمود: در مورد این سؤال تو نیز، حکم خدا این چنین است. مهدیّ عبّاسی به ابو یوسف گفت: می بینم که نتوانستی کاری از پیش ببری، گفت: جواب دندان شکنی به من داد.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۱۵۵

(۱) ۷- علیّ بن یقظین گوید: در مجلسی که عدّه ای از بستگان موسی بن- جعفر علیهما السّلام حضور داشتند، به حضرت خبر رسید که موسی بن المهدیّ (برادر هارون) در باره ایشان چه تصمیماتی گرفته است. حضرت به بستگانشان فرمودند: نظرتان چیست؟ آنها عرض کردند: به نظر ما صلاح در این است که خود را از او کنار بکشید و مخفی شوید، زیرا از شرّ این آدم نمی توان در امان بود.

حضرت تبسم فرموده، این شعر را خواندند که ترجمه آن چنین است:

سخینه گمان میکنند که بر سرور خود غلبه خواهد کرد، چرا که ممکن است آنکه همیشه پیروز و غالب است، گاهی مغلوب واقع شود.

راوی گوید: سپس حضرت دست به دعا برداشتند و در دعا چنین گفتند:

«اللّهمّ کم من عدوّ...»

تا آخر دعای متن».

(یعنی: بار خدایا! چه بسیار دشمنی که لبه چاقو و تیغه شمشیر خود را به جهت من تیز کرده است، و سمّ های کشنده اش را در غذای من ریخته است، و

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۱۵۶

لحظه ای از من غفلت نکرده است، (۱) و آنگاه که ضعف و عجز مرا در مقابل مصائب و مشکلات دیدی، با قدرت

و نیروی خودت، و نه با قدرت و نیروی من، او را کنار زدی و مرا از شرّ او ایمن نمودی و او را، با ناامیدی از رسیدن به آرزوهای دنیوی و دور از آنچه در آخرت به آن امید بسته بود، در همان چاهی انداختی که برای من حفر کرده بود، خداوندا! به خاطر این کار تو را سپاس می گویم آن مقدار که استحقاق داری، خداوندا! او را به عزّت و قدرت خود بگیر و با قدرت خود شمشیرش را نسبت به من کند کن و از کار بینداز، و او را سرگرم کارهای خودش کن و در مقابل دشمنش عاجز گردان، و هم اکنون مرا بر او یاری فرما و برای من از او انتقام بگیر تا خشم درونم فرو نشیند و از کینه من نسبت به او جلوگیری کند [یا حقّی را که بر او دارم بدست آورم]. خدایا، دعایم را قرین اجابت فرما و کاری کن که شکایت من تغییر کند و دیگر شکایتی نداشته باشم، و آنچه را که به ظالمین وعده فرموده ای به او نشان ده، و آنچه را که در مورد اجابت دعای مضطّرین وعده دادی به من نشان بده، تو

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۱۵۷

دارای فضل و بخششی بزرگ و نعمتهای با ارزش هستی).

(۱) راوی گوید: سپس حاضرین متفرّق شدند و رفتند. و تا زمان مرگ موسی بن- مهدیّ گرد هم جمع نشدند، بعد از مرگ موسی بن مهدیّ، برای خواندن نامه ای که حاوی خبر مرگ وی بود، همگی نزد موسی بن جعفر علیهما السلام جمع شدند، و یکی از حاضرین در این باره، اشعار مذکور در

متن را سرود که ترجمه آن اینست:

- ۱- چه بسا دعایی که شبانه به آسمان می رود و هیچ کس هم نمی تواند جلویش را بگیرد.
- ۲- به جایی می رود که هیچ کاروانی در آن محدوده حرکت نکرده است و آن محلّ پراز موانع است.
- ۳- این دعا، از پس پرده شب (و پنهانی) موقعی که بعضی خواب و بعضی بیدارند، حرکت می کند.
- ۴- و قبل از آنکه این دعاها به آسمان برسد و کسی درهای آسمان را بکوبد، آن درها باز می شوند.
- ۵- چون این قافله به آنجا رسد، خداوند پیش قراولانش را باز نمی گرداند، و

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۱۵۸

خدا بینا و شنوا است.

۶- و من به فضل خدا امیدوارم، بگونه ای که، از روی حسن ظنّ به خدا، گویا می بینم که خدا چه کار خواهد کرد.

(۱) ۸- ابو احمد عبدیّ از قول پدرش چنین نقل می کند: حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام بر هارون الرّشید وارد شدند، هارون گفت: یا ابن رسول الله! در باره طبایع چهارگانه برای من مطالبی بفرمائید! حضرت فرمودند: باد، پادشاهی است که مداوا می کند، و خون، برده ای است بدهکار، و چه بسا برده که مولای خود را بکشد، بلغم، دشمنی است قوی، از هر سو او را ببندی، از سوی دیگر راه باز می کند، و صفراء همچون زمینی است که سرسبز شود و گیاه برویاند.

هارون گفت: یا ابن رسول الله! از کنوز و گنجینه های خدا و رسولش، بر مردم انعام می دهی! (۲) ۹- محمّد بن محمود از امام کاظم علیه السلام نقل کرده است که فرمود: وقتی

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۱۵۹

بر هارون وارد شدم، سلام کردم، جوابم را داده سپس گفت: ای موسی

بن- جعفر! آیا این مملکت دو خلیفه دارد که برای هر کدام جداگانه، مالیات جمع آوری می شود؟ گفتیم: یا امیر المؤمنین! شما را به خدا، مبادا گناه مرا نیز بدوش بکشی (گناه مرا بشوری) و سخنان باطل را که علیه ما گفته می شود، از دشمنان ما بپذیری، خود خوب می دانی که از زمان وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله تاکنون، بر ما دروغ بسته اند و به ما افتراء زده اند، حال اگر- به حرمت نسبت قوم و خویشی که با هم داریم- اجازه بدهی، مطلبی را که پدرم از پدرانش و آنان نیز حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده اند، برایت بگویم. هارون گفت:

اجازه می دهم، گفتیم: پدرم، از پدرش از پدرانش این چنین نقل کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اند: «هر گاه دو نفر از یک فامیل، یک دیگر را لمس کنند، حسّ خویشاوندی به هیجان می آید و بیدار می شود». حال، قربانت گردم! «۱» تو هم دستت را به دست من بده، هارون گفت: نزدیک تر بیا. من به او

(۱)- این کلمه را لابد از جهت وجوب حفظ نفس فرموده است، نه احترام به شخص ظالم ملعون.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۱۶۰

نزدیک شدم، (۱) دستم را گرفت سپس مرا در بر گرفت، و مدّتی در آغوش خود نگاه داشت سپس رهایم کرد و گفت: موسی! بنشین، راحت باش، مسأله ای نیست.

حضرت ادامه دادند: آنگاه به او نگاه کردم، دیدم چشمانش پر از اشک شده است سپس متوجه خود شدم. هارون گفت: تو راست گفتی، جدّت صلی الله علیه و آله هم راست گفته است، خون و رگهایم،

آنچنان به هیجان آمد که دل رحمی و نرم خوئی سراسر وجودم را گرفت بطوری که چشمانم پر از اشک شد.

هارون ادامه داد: مدّتهاست که مسائلی در درونم مرا به خود مشغول داشته است و می خواهم در باره آنها از تو سؤالاتی کنم و تا به حال از کسی در باره آنها سؤال نکرده ام. اگر جواب دادی، رهایت می کنم و حرف هیچ کس را در باره ات قبول نخواهم کرد. چون به من خبر داده اند که تا به حال دروغ نگفته ای.

حال، در مورد این مطالبی که در درون دارم و سؤال می کنم به من راست بگو.

گفتم: آنچه را که بلد باشم و تو هم به من امان بدهی، جواب خواهم داد.

گفت: در امان هستی ولی با این شرط که راست بگویی و تقیّه را- که شما اولاد

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۱۶۱

فاطمه به آن مشهور و شناخته شده اید- ترک کنی. گفتم: یا امیر المؤمنین! آنچه می خواهی بررسی، پرس.

(۱) هارون گفت: ما و شما همگی شاخ و برگ یک درخت و از نسل عبد المطلب می باشیم، ما فرزندان عباس هستیم و شما فرزندان ابو طالب، و این هر دو، عموی پیامبر صلی الله علیه و آله بوده اند، و خویش و قومی آنها با پیامبر، یکسان است، پس چرا شما بر ما برتری دارید؟ گفتم: زیرا، ما به پیامبر نزدیک تریم، گفت: چطور؟

گفتم: چون عبد الله و ابو طالب از یک پدر و مادر بودند ولی جدّ شما، عباس، نه از مادر عبد الله بود و نه از مادر ابو طالب.

گفت: چرا شما ادّعا می کنید که وارث پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هستید در حالی که در

زمان وفات حضرت رسول صلی الله علیه و آله ابو طالب فوت کرده بود و عباس عموی آن حضرت زنده بود و (می دانیم که) با وجود عمو، عموزادگان ارث نمی برند؟

گفتم: اگر امیر المؤمنین، صلاح بدانند، مرا از جواب این سؤال معاف بدارند

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۱۶۲

و بجز این موضوع، هر مطلب دیگری را که بخواهند، مطرح کنند، (۱) گفت: نه باید جواب بدهی! گفتم: پس به من امان بده، گفت: قبل از شروع صحبت به تو امان داده بودم، گفتم: طبق نظر علی بن ابی طالب با وجود فرزند صلبی - چه دختر باشد چه پسر - هیچ کس سهم نمی برد، جز پدر و مادر و همسر، و حضرت علی جدّم با وجود فرزند، برای عمو، هیچ سهمی از ارث قائل نبود، و در قرآن نیز چنین مطلبی نیامده است، البتّه، تیم (یعنی ابو بکر، زیرا او از قبیله «تیم» بوده است) و عدی (یعنی عمر، زیرا او از قبیله «عدی» بوده است) و بنی امیه، از روی رأی و نظر شخصی خود و بدون هیچ حقیقت و دلیل و مدرکی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله عمو را پدر حساب کرده اند و از جمله وراث دانسته اند.

و علمائی هم نظر و فتوای علی علیه السلام را پذیرفته اند، فتوایشان بر خلاف فتوهای اینها (یعنی تیم، عدی و بنی امیه) است، این نوح بن درّاج است که در این مسأله، قائل به رأی علی بن ابی طالب است، و طبق همین رأی نیز حکم و فتوی داده و امیر المؤمنین او را حاکم بصره و کوفه نمود و او به همین ترتیب

عیون أخبار الرضا علیه

قضاوت کرد (۱) و خبر به امیر المؤمنین (هارون و احتمالاً مهدیّ عباسی) رسید و ایشان دستور دادند که او و مخالفینش را از جمله، سفیان ثوری «۱» [بن عیینه - ظ] و ابراهیم مدنیّ «۲» و فضیل بن عیاض - حاضر کنند، همگی شهادت دادند که این نظر، نظر حضرت علیّ در این مسأله است، و طبق گفته یکی از علمای اهل حجاز که این ماجرا را برایم نقل کرد، امیر المؤمنین (هارون و یا احتمالاً مهدیّ عباسی) به آنها گفته اند: چرا شما، به این مطلب فتوی نمی دهید، حال آنکه، نوح بن درّاج «۳»، بر این اساس قضاوت کرده و حکم نموده است؟ و آنها گفته اند: نوح جرأت داشت ولی ما ترسیدیم.

مترجم گوید: «هر چند نوح، به ظاهر، قاضی دستگاه بنی العباس بوده ولی شاید در باطن شیعه بوده است، وی در کوفه قضاوت داشته است، و برادر جمیل بن درّاج است، و جمیل جزء ثقات و بزرگان اصحاب امام صادق و امام کاظم علیهما السّلام می باشد و جزء «اصحاب اجماع» است».

(۱) - لفظ «ثوری» از اضافات نسخه برداران است و ظاهراً در اصل نبوده و کاتب از پیش خود اضافه کرده است زیرا سفیان ثوری در سنه ۱۶۱ از دنیا رفته بوده، و خلافت هارون از سال یک صد و هفتاد به بعد است و دستگیری و احضار موسی بن جعفر علیه السّلام در سال یک صد و هشتاد و شش. لذا مراد از «سفیان» سفیان بن عیینه است که در آن وقت حیات داشته. (از استاد غفاری)

(۲) - المراد بإبراهیم المدنیّ ابراهیم بن محمّد بن ابی یحیی المتوفی ۱۸۴، و ضَعَفَه العامّه و قالوا بکونه

(۳) - نوح بن درّاج النخعی ابو محمّد الکوفی کان قاضیا ولی القضاء فی حکومه العباسیین و کان أبوه بقالا قال العجلیّ: کان له فقه، و حکم ابن شبرمه بحکم فردّه نوح، و کان من أصحابه- فرجع إلى قوله و أنشد:

کادت تزلّ به من خالق قدم لو لا تدارکها نوح بن درّاج

لما رأى هفوه القاضي فأخرجهما من معدن الحكم نوح أي اخراج و ضعفه اکثر علماء رجال العامّه و رموه بروايه الموضوعات عن الثقات بحيث يسبق إلى القلب أنه يتعمّد، و قال بعضهم: هو كذاب. و عندي كلّ ذلك منهم لتقديمه رأى عليّ عليه السّلام علی سائر الصحابه. (غفّاری)

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۱۶۴

(۱) و امیر المؤمنین نیز با توجه به گفته علماء گذشته اهل سنت که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله این حدیث

«اقضاکم علیّ»

(بهترین قاضی در بین شما علیّ است)، را نقل کرده اند، قضاوت نوح را امضاء کردند. و نیز عمر بن خطاب گفته است:

«علیّ أقضانا» (بهترین قاضی در بین ما، علیّ است).

و «قضاء» اسمی است جامع و همه اوصاف پسندیده را شامل می شود. زیرا تمام ألفاظی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم برای مدح أصحاب خود استفاده نموده اند، مثل قراءت قرآن و اداء واجبات و علم و دانش همگی داخل در امر «قضاء» است. (و بهترین قاضی، کسی است که همه این اوصاف پسندیده در او جمع باشد). هارون گفت: ادامه بده ای موسی.

گفتم: انسان در هر مجلسی که شرکت می کند، در امان و مورد احترام است، و مخصوصا در مجلس شما! گفت: خطری متوجه تو نخواهد بود.

گفتم: سبب دیگر برای ارث نبردن عباس، این است که پیامبر اکرم

صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم (میان هر یک نفر از مهاجرین و یک نفر از انصار اخوت و برادری

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۱۶۵

دینی برقرار نمود و مقّرر داشت که هر دو برادر دینی، هر چند با هم فامیل نباشند، از یک دیگر ارث ببرند، ولی) کسانی را که مهاجرت نکردند و در مکه باقی ماندند این آیه از ارث محروم کرد. (۱) و برای چنین اشخاصی، تا زمانی که مهاجرت نکرده باشند، ولایت (و ارتباط خاص) بین آنان و مسلمانان را إمضاء نفرمود.

هارون گفت: دلیل چیست؟

گفتم: این آیه شریفه: «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّى يُهَاجِرُوا» (یعنی کسانی که ایمان آورده اند ولی هجرت نکرده اند، به هیچ وجه بین شما و آنان ارتباط و ولایت وجود ندارد، تا زمانی که هجرت کنند، انفال ۷۲) «۱»، حضرت ادامه دادند: و عمویم عباس هجرت نکرد.

هارون گفت: ای موسی! آیا تا به حال، این مطلب را به کسی از دشمنان ما گفته ای؟ و یا برای کسی از فقهاء در این باره چیزی بیان کرده ای؟

(۱) - خداوند در ابتدای این آیه می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ الَّذِينَ آوَوْا وَ نَصَرُوا أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ». یعنی: «کسانی که ایمان آوردند و هجرت نمودند و با مال و جان در راه خدا جهاد نمودند، و کسانی که به آنها جا و مکان دادند و آنها را کمک نمودند، اینها همگی اولیاء یک دیگرند.» یعنی یار و یاور یک دیگر، هم قسم و هم پیمان و دوست و دوستدار یک دیگرند.

خداوند با این بیان،

رابطه خاصی بین مهاجرین و انصار برقرار نمود که در نتیجه آن همچون خویش و قوم یک دیگر شدند، از هم ارث می بردند، اگر یکی از آنها، به کسی پناه می داد، سایرین موظف بودند کار او را محترم شمرند و متعرض شخص پناهنده نشوند و به عبارت خلاصه، یک رنگی و یک پارچگی در بین آنها بوجود آمد. بعد از این قسمت از آیه خداوند در ادامه می فرماید: «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا» یعنی آنها که مهاجرت نکرده اند از چنین ولایت و رابطه ای (از جمله ارث بردن) برخوردار نیستند.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۱۶۶

(۱) گفتم: البتّه خیر. و تا به حال نیز کسی جز امیر المؤمنین در این باره چیزی از من سؤال نکرده بود.

هارون ادامه داد: چرا شما اجازه می دهید که مردم (چه سنی و چه شیعه) شما را به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم منتسب بدانند و به شما بگویند: «ای فرزندان رسول خدا» در حالی که شما (فرزندان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم نیستید، بلکه) فرزند علی هستید و اشخاص را باید به پدرشان منتسب نمود، (شما از فاطمه نسل و نسب نمی برید زیرا) فاطمه (زن است و زن، برای نطفه مرد مثل) ظرف است (و خود نقشی در نسل و نسب فرزند خود ندارد) و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم جدّ مادری شما است (و نباید شما را منسوب به ایشان «۱» دانست؟).

گفتم: یا امیر المؤمنین! اگر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله زنده شوند، و دختر شما را خواستگاری کنند آیا به ایشان جواب مثبت می دهید؟

هارون گفت:

سبحان الله! چطور ممکن است جواب مثبت ندهم؟! بلکه با این کار بر عرب و عجم و قریش افتخار می کنم.

(۱) - مترجم گوید: پیش از این نیز، این شبهه در اذهان وجود داشته است، حتی شاعری چنین گوید:

بنونا بنو أبنائنا و بناتنا بنوهنَّ أبناء الرجال الأبعد فرزندان ما، فرزندان پسرانمان هستند و فرزندان دخترانمان، فرزندان مردان بیگانه اند.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۱۶۷

(۱) به او گفتم: ولی آن حضرت نه از دختر من خواستگاری می کند و نه من دخترم را به ازدواج آن حضرت در می آورم، گفت: چرا؟ گفتم: زیرا، ایشان پدر من است و پدر شما نیست، گفت: أحسنت! ای موسی.

سپس گفت: چگونه و به چه دلیل می گوئید: ما نسل و ذریه پیامبر هستیم، حال آنکه پیامبر از خود نسلی بر جای نگذاشت. (و اولاد ذکور نداشت) و نسل انسانی، از اولاد ذکور است نه اولاد اناث، و شما فرزندان دختر (او) هستید در حالی که دختر نسل ندارد؟

گفتم: از شما خواهش می کنم، به حقّ خویشاوندی که با هم داریم و به حقّ قبر و آن کس که در آن است (ظاهراً مراد حضرت، قبر حضرت رسول صلی الله علیه و آله بوده است) مرا از پاسخ به این سؤال معاف دارید.

هارون گفت: هرگز، الا و لابد باید شما فرزندان علیّ، دلیل خود را ارائه دهید. و تو، طبق گزارشی که به من رسیده است، رئیس و امام آنها، در این زمان هستی، و به هیچ وجه در سؤالاتم تو را معاف نمی دارم و باید در جوابم، از

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۱۶۸

قرآن، دلیل بیاوری، (۱) شما فرزندان علی، ادعا می کنید که هیچ کلمه و حرفی از

قرآن، بر شما پوشیده نیست و تاویل تمام آن را می دانید و به این آیه شریفه استناد می کنید: «مَا فَزَّنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ» (انعام: ۳۸) یعنی: (در کتاب از هیچ چیز فرو گذار نکرده ایم) و خود را از آراء علماء و قیاس «۱» آنها بی نیاز می دانید.

گفتم: اجازه می دهی جواب بدهم؟ گفت: جوابت را ارائه بده.

گفتم: أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ «وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ وَ أَيُّوبَ وَ يُوسُفَ وَ مُوسَى وَ هَارُونَ وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ وَ زَكَرِيَّا وَ يَحْيَى وَ عِيسَى ...» (و از ذریه و نسل او- مراد نسل حضرت نوح و یا ابراهیم است- این پیامبران را نیز مورد هدایت خاص خود قرار دادیم: داود، سلیمان، ایوب، یوسف، موسی- هارون. و ما این گونه، افراد نیکوکار را پاداش می دهیم، و نیز زکریا، یحیی و عیسی و انعام ۸۴ و ۸۵) پدر عیسی کیست، یا

(۱)- قیاس یکی از منابع اصلی احکام در نزد اکثر اهل سنت است. این عمل، یعنی قیاس کردن موضوعات مجهول الحکم بر موضوعات معلوم الحکم، اول بار در قرن دوم هجری توسط ابو حنیفه عنوان شد و مورد شرح و بسط قرار گرفت. و از طرف مقابل اهل بیت عصمت بشدت با این روش مخالفت کردند و از جمله امام صادق علیه السلام با علمای اهل سنت مخصوصا ابو حنیفه، در این زمینه مناظراتی داشته اند. این جمله از حضرت صادق علیه السلام معروف است که خطاب به یکی از اصحاب خود فرمودند:

«إِنَّ السُّنَّةَ إِذَا قِيسَتْ مَحَقَّ الدِّينَ»

: اگر سنت رسول الله را بخواهیم با قیاس بدست آوریم، دین رفته رفته نابود

می شود و چیزی از آن باقی نمی ماند.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۱۶۹

أمیر المؤمنین! (۱) گفت: عیسی پدر ندارد، گفتم: پس ما او را از طریق مریم علیها السلام به سایر فرزندان انبیا ملحق کردیم، و به همین ترتیب ما نیز از طریق مادرمان فاطمه علیها السلام به نسل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ملحق می شویم.

سپس گفتم: آیا باز هم دلیل بیاورم.

گفت: بله اگر دلیل دیگری هم داری عنوان کن.

گفتم: این آیه شریفه: «فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ»، (بعد از اینکه، در مورد عیسی، از جانب پروردگارت دلائل روشن و واضحی، برایت آمد، هر گاه کسی با تو در این باره به بحث و جدل و محاجه پرداخت، بگو: بیایید، به همراه فرزندان، زنان و خودمان به مباحله پردازیم (یعنی دست به دعا برداریم و خود به همراه زن و فرزندانمان از خداوند بخواهیم که دروغگویان را لعنت کند. آل عمران: ۶۱) و هیچ کس ادعا نکرده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در هنگام مباحله با نصاری کسی را بجز علی بن ابی طالب و فاطمه و حسن و حسین را به همراه خود و در زیر رداء

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۱۷۰

خود قرار داده اند. (۱) پس مراد از «أبناءنا» در این آیه (یعنی فرزندانمان)، همان حسن و حسین می باشد و مراد از «نساءنا» (یعنی زنانمان) فاطمه و مراد از «أنفسنا» (یعنی خودمان) علی بن ابی طالب علیه السلام است. مضافاً به اینکه

همگی علماء اتفاق دارند بر این مطلب که جبرئیل در روز أحد (که مسلمانان از اطراف پیامبر متفرق شدند و فقط علی بن ابی طالب به دفاع از آن حضرت صلی الله علیه و آله پرداخت) به حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت: ای محمد این کار علی نشانه جانفشانی واقعی است و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: زیرا او از من است و من از او، و جبرئیل گفت: یا رسول الله! و من نیز از شما دو تن هستم. سپس جبرئیل ادامه داد:

«لا سيف الا ذو الفقار و لا فتى الا علي»

(شمشیر واقعی، ذو الفقار و جوانمرد واقعی، علی است) و کلمه ای که جبرئیل در مورد علی علیه السلام بکار برد همان گونه بود که خداوند در مورد خلیل خود، ابراهیم بکار برد. خداوند می فرماید: «فَتَى يَدُكَرُهُمْ يُقَالُ لَهُ اِبْرَاهِيمُ» (دیدیم جوانی ابراهیم نام بتها را به بدی یاد می کرد) ما عموزادگان تو افتخارمان به این است که جبرئیل گفته که: از ماست. هارون گفت: احسنت، ای موسی! نیازهای خودت را برای ما بیان کن. گفتم: اولین

عیون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۱۷۱

حاجتم این است که اجازه بدهی پسر عمویت به حرم جدش و نزد عیالش باز گردد. هارون گفت: تا ببینیم، ان شاء الله.

گویند: هارون حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام را بدست سندی بن شاهک سپرد، و این طور به نظر می رسد حضرت در نزد سندی بن شاهک فوت کردند، و خداوند داناتر است.

(۱) ۱۰- از علی بن محمد بن سلیمان نوفلی روایت شده است که گفت: از پدرم چنین شنیدم: زمانی که هارون، موسی

بن جعفر علیهما السّلام را دستگیر کرد، آن جناب در حرم حضرت رسول صلی الله علیه و آله در قسمت «بالای سر» در حال نماز بود که نماز ایشان را قطع کردند و حضرت را، در حالی که می گریست و می گفت: یا رسول الله از این وضع به شما شکایت می کنم، با خود بردند. مردم نیز از هر سو، گریه کنان و ضججه زنان به سوی آن حضرت می دویدند، و زمانی که ایشان را نزد هارون بردند، او به موسی بن جعفر علیهما السّلام دشنام داد و بدی و بی احترامی کرد، و شبانگاه دستور داد دو کجاوه آماده کردند و حضرت را پنهانی به یکی از آن دو

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۱۷۲

منتقل نمودند، (۱) سپس، آن جناب را به حسان شروی سپرد و به او دستور داد که ایشان را به بصره برد، تا به عیسی بن جعفر بن ابی جعفر (پسر عموی هارون و) -امیر بصره- تحویل دهد و از طرفی هم کجاوه دیگر را در روز و آشکارا، به همراه گروهی به سمت کوفه فرستاد تا مسأله را به مردم پوشیده و مخفی بدارد و حسان نیز یک روز قبل از روز ترویج وارد بصره شد و میانه روز و آشکارا حضرت را به عیسی بن ابی جعفر تحویل داد و به این ترتیب قضیه روشن شد و خبرش در همه جا منتشر گردید. عیسی نیز آن جناب را در یکی از اتاقهای عمارتی که در آن جلوس می کرد زندانی نمود و در را قفل کرد، و عید قربان و مراسم آن روز چنان او را مشغول داشت که دیگر از حضرت

علیه السّلام غافل بود، بطوری که فقط در دو نوبت در را بر روی حضرت می گشودند، که در یک نوبت آن، حضرت برای تجدید وضو، خارج می شدند و در نوبت دیگر برای آن جناب، غذا می آوردند.

نوفلی در ادامه چنین گفت: پدرم اضافه کرد که: فیض بن اَبی صالح - که قبلاً مسیحی، و سپس در ظاهر مسلمان شده بود اما در اصل زندیق و کافر و

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۱۷۳

ضمناً کاتب عیسی بن اَبی جعفر بوده است، (۱) و نیز از دوستان خاصّ من بشمار می رفت - بمن گفت: ای ابا عبد الله! نمی دانی این مرد صالح در این روزهایی که در این خانه بوده است، چه زشتی ها و منکرات و لهو و لعب و ساز و آوازهایی که نشنیده است! و شک ندارم که اصلاً چنین وضعی به فکرش هم خطور نمی کرد، پدرم (محمد بن سلیمان) ادامه داد: در همان روزها علی بن یعقوب بن عون بن عباس بن ربیع طویّ نامه ای که احمد بن اسید دربان و حاجب مخصوص عیسی به او داده بود، نزد عیسی، از من بدگویی و سعایت کرده بود، این شخص یعنی علی بن یعقوب از بزرگان بنی هاشم بشمار میرفت و از نظر سنّ نیز از دیگران بزرگتر بود و علیرغم کبر سنّ، شراب می نوشید و احمد بن اسید را به منزل خود دعوت می کرد و برای او مجلس بزم و عیش و نوش فراهم می نمود و زنان و مردان آوازه خوان را برایش می آورد و با این کارها می خواست، احمد بن اسید، او را نزد حاکم (یعنی عیسی) به نیکی یاد کند (و به اصطلاح امروز برای او «پارتی»

بازی نماید) و از جمله مطالب آن نامه، این عبارات بود: «شما محمّد بن سلیمان را

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۱۷۴

در اجازه شرف یابی و اِکرام و احترام کردن، بر ما مقدّم می دارید (۱) و به او عطر و مشک و عنبر هدیه می دهید در حالی که در میان ما از او مسنّ تر نیز هست و در ضمن او معتقد به وجوب اطاعت از موسی بن جعفر - که در نزد شما زندانی است - می باشد».

پدرم (محمّد بن سلیمان) ادامه داد: در نیم روز یک روز بسیار گرم در منزل خوابیده بودم که صدای کوبه در، آمد، گفتم: کیست؟ خدمتکارم گفت: «قعب بن یحیی پشت درب است و می گوید هم اکنون باید شما را ببیند». گفتم: حتما کاری دارد، اجازه دهید داخل شود، قعب داخل شد و از قول فیض، جریان این نامه را برایم تعریف کرد و گفت: فیض بعد از نقل این ماجرا، به او گفته است که جریان را به ابو عبد الله (نوفلی) نگو، چون بی جهت باعث ناراحتی و حزن او می شوی زیرا نامه آن شخص در امیر تأثیر نکرده است و من خود از امیر سؤال کردم: آیا در این مورد شکّ و شبهه ای دارید؟ و می خواهید نوفلی را خبر کنم تا نزد شما بیاید و برایتان قسم بخورد که این حرفها دروغ است؟

امیر گفت: او را خبر نکن زیرا باعث غم و اندوه او می شوی. این شخص از

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۱۷۵

روی حسادت چنین حرفهایی را زده است. (۱) و من باز به امیر گفتم: شما خود می دانید که هیچ کس به اندازه نوفلی محرم و همدم شما نیست، آیا تا

به حال سعی کرده است شما را بر کسی بشورانند؟ گفت: نه، هرگز. گفتم: اگر مذهب او بر خلاف مذهب سایر مردم بود، قطعاً سعی می کرد شما را به مذهب خود متمایل کند (یا شما را علیه مخالفین خود بشورانند).

گفت: بله، البته، من خود، او را بهتر می شناسم.

پدرم ادامه داد: دستور دادم مرکبم را حاضر کنند. و در همان موقع ظهر به همراه قعنب نزد فیض رفتم و اجازه ورود خواستم. کسی را نزد من فرستاد پیغام داد که: قربانت گردم، الآن در وضعی هستم که حضور شما در اینجا دون شأن شماست- و در آن موقع، در مجلس میگساری بود- من هم برای او پیغام فرستادم که قسم به خدا باید هم اکنون و حالا شما را ببینم. سپس با پیراهنی نازک و ازاری «۱» سرخ رنگ از مجلسش خارج شد و نزد من آمد، قضیه ای را که قعنب

(۱)- ازار لباسی است که همچون لنگ بر کمر بندند.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۱۷۶

برایم نقل کرده بود، برای او گفتم: (۱) فیض رو به قعنب کرد و گفت: خیر نبینی! مگر نگفته بودم که این مطلب را برای ابو عبد الله (نوفلی) بازگو نکن که باعث ناراحتی او می شود؟ و سپس بمن گفت: مسأله ای نیست، امیر در این باره، چیزی بدل نگرفته است.

پدرم گفت: چند روزی از این ماجرا نگذشته بود که موسی بن جعفر- علیهما السلام- را مخفیانه به بغداد برده، زندانی کردند، سپس حضرت آزاد شدند، و دوباره ایشان را بسندی بن شاهک سپردند، او نیز بر حضرت سخت گرفت، سپس هارون الرشید، مقداری خرمای مسموم برای سندی فرستاد و دستور داد حضرت

را به خوردن آن خرما مجبور کند، او نیز چنین کرد و در نتیجه آن، حضرت، وفات نمودند. درود خدا بر ایشان باد! (۲) [۱۱-
سفیان بن نزار گوید: روزی بالای سر مأمون ایستاده بودم، مأمون گفت: آیا می دانید چه کسی شیعه بودن را به من آموخت؟
حاضرین همگی

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۱۷۷

گفتند: نه، به خدا! نمیدانیم، (۱) گفت: هارون الرشید آن را به من آموخت، حاضرین پرسیدند: چگونه چنین چیزی ممکن
است و حال آنکه هارون الرشید این خاندان را می کشت؟ مأمون گفت: آنها را برای بقاء ملک و پادشاهی خود می کشت،
زیرا حکومت و ملک داری عقیم است. (یعنی فامیل و فرزند نمی شناسد).

مأمون ادامه داد: سالی همراه او به حج رفتم وقتی به مدینه رسیدیم، به دربانهایش دستور داد که هر کس از اهل مکه و مدینه،
از نسل مهاجرین و انصار و نیز از بنی هاشم و سائر قبائل قریش وارد شود باید اصل و نسب و شجره نامه خود را بیان کند. و
هر کس که وارد می شد می گفت: من فلانی، فرزند فلانی، فرزند فلانی هستم، و نسب خود را ذکر می کرد تا به جدّ اعلای
خود که هاشمی یا قرشی یا از مهاجر و یا انصار بود برسد. و هارون نیز از پنج هزار دینار تا دویست دینار به اندازه شرافت او و
سابقه پدرانش در هجرت (و خدمت به اسلام) به او صله و انعام می داد، من نیز روزی در مجلس حاضر بودم که فضل بن
ربیع داخل

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۱۷۸

شد و گفت: (۱) یا امیر المؤمنین! در پشت درب مردی ایستاده است و ادعا می کند که

موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب است. هارون به محض شنیدن این مطلب به من و، امین و مؤتمن و سایر فرماندهان رو کرد و گفت: خود را «ضبط و ربط» کنید سپس به درباری که اجازه ورود می داد گفت: به او اجازه ورود بده و مواظب باش بر غیر جایگاه مخصوص من ننشیند.

در این هنگام شیخی بر ما وارد شد که از کثرت شب زنده داری چهره اش زرد و پف آلود شده بود و عبادت، او را ضعیف و لاغر کرده بود، ظاهرش همچون مشک پوسیده بود، و سجود، صورت و بینی اش را مجروح ساخته بود، وقتی هارون را دید، خود را از روی بهیمه ای که بر آن سوار بود بزیر افکند، و هارون در این موقع فریاد زد: نه بخدا سوگند باید روی فرش (یا تخت) من بنشینی و مأمورین نگذاشتند او پیاده شود. ما همگی با اجلال و احترام و بزرگداشت به او می نگریستیم، او همین طور، سوار بر الاغ به جلو می آمد تا به بساط و جایگاه مخصوص رسید، دربانها و فرماندهان همگی دور او حلقه زده بودند، در این موقع

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۱۷۹

پیاده شد (۱) و رشید تا انتهای جایگاه جلو آمده، او را استقبال کرد و صورت و چشمان او را بوسید و با خود به صدر مجلس برد و همان جا نزد خود نشاند و با او شروع به صحبت کرد. در خلال صحبت کاملاً رو به سوی او می نمود و در باره اوضاع و احوال وی از او مطالبی می پرسید.

سپس سؤال کرد: یا أبا الحسن، افراد تحت تکفل شما چند

حضرت فرمود: بیش از پانصد نفر. هارون سؤال کرد: همگی اولاد شما هستند؟! فرمود: نه، بیشترشان غلام و حشم و ندم هستند. ولی در مورد فرزند (که سؤال کردید) بیش از سی فرزند دارم. فلان قدر پسر و فلان قدر دختر. هارون گفت:

چرا دخترها را به عموزادگان و سایر افراد مناسب آنها، تزویج نمی کنید؟ حضرت فرمود: دستم خالی است. هارون گفت: وضع زمین چگونه است؟ فرمود: بعضی از اوقات محصول دارد و بعضی از اوقات ندارد. هارون پرسید: آیا مقروض هستید؟ فرمود: بله. گفت: چقدر؟ فرمود: حدود ده هزار دینار. هارون گفت: ای عموزاده! من آنقدر به شما مال خواهم داد که بتوانی برای پسران و

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۱۸۰

دختران عروسی بگیری و قرضت را بدهی و زمینت را آباد کنی. (۱) حضرت فرمود:

ای عموزاده! امیدوارم خویشاوندان نیز حق خویش و قومی را در مورد شما بجا آورند، و خداوند این نیت پاک شما را جزای خیر دهد! این خویشاوندی ما و شما، کاملاً گرم و صمیمی و مستحکم است، نسب ما یکی است، عباس عموی پیغمبر است و با پدر آن حضرت همچون دو تنه درخت هستند که از ریشه به هم متصلند، و نیز عموی علی بن ابی طالب است و با پدر آن حضرت همچون دو تنه درخت هستند که از ریشه بهم چسبیده اند و امیدوارم خداوند از این کاری که می خواهی بکنی منصرف نکند و حال آنکه بسط ید و قدرت به شما داده، و شما را از خانواده و اصل و نسبی اصیل و بزرگوار قرار داده است هارون گفت: با کمال افتخار، این کار را خواهم کرد.

موسی فرمود: یا امیر المؤمنین! خداوند بر والیان و حاکمان واجب فرموده است که به داد فقراء برسند، قرض بدهکاران را پرداخت نمایند، برهنگان را بپوشانند و به زندانیان و اسیران نیکی کنند و شما بهترین و مناسب ترین کسی هستید که می تواند این کارها را انجام دهد. هارون گفت: همین طور رفتار خواهم

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۱۸۱

نمود یا ابا الحسن، سپس موسی برخاست، (۱) و هارون نیز به احترام او بپا خاست و صورت و چشمهایش را بوسید، سپس به من و امین و مؤتمن رو کرد و گفت: ای عبد الله و ای محمّد و ای ابراهیم، پیشاپیش عمو و سرورتان حرکت کنید. برای او رکاب بگیرید، لباس ایشان را مرتّب کنید و تا منزل، ایشان را بدرقه کنید.

بعد موسی بن جعفر (علیهما السلام) پنهانی به من بشارت داد که خلیفه خواهم شد و گفت: وقتی کارها را بدست گرفتی به فرزندان من نیکی کن، سپس (به نزد هارون) بازگشتیم،- و من در بین برادرانم، نسبت به پدرم از همه جسورتر و جری تر بودم- وقتی مجلس خلوت شد گفتم: یا امیر المؤمنین! این مرد که بود که آنقدر به او عزّت و احترام گذاشتی، در مقابل او از جا برخاستی و به استقبالش رفتی، او را در بالای مجلس نشاندی و خود پایین تر نشستی و به ما دستور دادی برایش رکاب بگیریم؟ گفت: او امام مردم و حجّت خدا بر خلقش و خلیفه اش در بین بندگانش است، گفتم: مگر این صفات منحصر در تو و برای تو نیست؟

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۱۸۲

(۱) گفت: من در ظاهر و از روی قهر و غلبه

امام مردم هستم و موسی بن جعفر امام حقّ است. به خدا سوگند- پسر من- او از من و از همه مردم به جانشینی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلّم سزاوارتر است، و قسم به خدا که اگر تو نیز بخواهی حکومت را از من بگیری، گردنت را می زنم، زیرا حکومت و پادشاهی عقیم است (و فرزند و غیر فرزند نمی شناسد).

و زمانی که (هارون) تصمیم گرفت از مدینه به مکه برود، دستور داد دویست دینار در کیسه ای سیاه بریزند و سپس به فضل بن ربیع گفت: این پول را به نزد موسی بن جعفر ببر و به او بگو: امیر المؤمنین می گوید: فعلا دستمان تنگ است و بعدا، صله و احسان ما به شما خواهد رسید.

من به او اعتراض کردم و گفتم: یا امیر المؤمنین! به فرزندان مهاجرین و أنصار و سایر قریش و بنی هاشم و کسانی که اصلا حسب و نسبشان را نمی شناسی، پنج هزار دینار و کمتر انعام می دهی و به موسی بن جعفر که این طور

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۱۸۳

عزت و احترام گذاشتی دویست دینار- که کمترین انعام شما بوده است- می دهی؟! (۱) هارون گفت: خفه شو! بی مادر! اگر آنچه را برایش ضمانت کردم به او بدهم، دیگر هیچ تضمینی وجود ندارد که فردا با صد هزار شمشیر (زن) از شیعیان و دوستانش رودرروی من نایستند و فقر این مرد و خانواده اش برای من و شما اطمینان آورتر از بسط ید و توانمندی آنان است.

«مخارق» آوازخوان- که در آن مجلس حضور داشت این مطلب را دید، خشمگین شد. او بسوی رشید برخاست و گفت: یا امیر المؤمنین! وقتی وارد

مدینه شدم بیشتر اهالی این شهر از من توقع کمک مالی داشتند و اگر قبل از اینکه چیزی بین آنها تقسیم کنم، از مدینه خارج شوم، تفضّل و محبت‌های جناب خلیفه نسبت به من و قرب و منزلت من نزد ایشان، بر مردم روشن نخواهد شد. هارون دستور داد ده هزار دینار به او بدهند.

مخارق مجدداً گفت: یا امیر المؤمنین! این، مال اهل مدینه! مقداری نیز مقروض هستم و باید آن را پردازم، هارون دستور داد، ده هزار دینار دیگر نیز به او

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۱۸۴

بدهند.

(۱) مخارق گفت: یا امیر المؤمنین! دخترانم دم بخت هستند و نیاز دارم برایشان جهیزیه تهیه کنم، هارون دستور داد ده هزار دینار دیگر به او بدهند.

مخارق بار دیگر گفت: یا امیر المؤمنین! یک مستمری دائمی نیز برایم در نظر بگیرید که زندگی من و عیال و دخترانم و همسرانشان را تأمین کند، هارون دستور داد زمینی (یا زمینهایی) که درآمدش در سال به ده هزار دینار می‌رسید به او بدهند و نیز دستور داد که اینها را سریعاً و در همان مجلس به او تحویل دهند.

مخارق نیز بلافاصله برخاست و نزد موسی بن جعفر رفت و به حضرت عرض کرد: من، از عملی که این ملعون با شما کرد مطلع شدم و برای شما به او نیرنگ زدم و انعامهای خود را که سی هزار دینار می‌شود به اضافه زمینی که سالیانه ده هزار دینار درآمد دارد، از او گرفتم و به خدا قسم - سرورم! - به هیچ یک از آنها نیاز ندارم، فقط برای شما گرفته‌ام و شهادت می‌دهم که این زمین (ها) مال شماست و پولها

را هم برای شما آورده ام.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۱۸۵

(۱) حضرت فرمود: خدا به تو و اموات برکت دهد، من نه از مال تو درهمی و نه از این زمین (ها) چیزی دریافت کنم. صله و احسان (و ارادت) تو را پذیرفتم.

خداوند هادی تو باشد! برگرد و در این باره دیگر به من مراجعه نکن. او هم دست حضرت را بوسید و برگشت [این خبر در نسخه عتیقه نبوده] «۱».

(۲) ۱۲- ریّان بن شیبب گوید: از مأمون شنیدم که می گفت: من همیشه، اهل بیت علیهم السّلام را دوست می داشتم ولی برای تقرب یافتن نزد هارون، در مقابل او نسبت به آنان اظهار کینه و دشمنی می کردم.

و زمانی که هارون به حج رفت، من و امین و قاسم به همراه او بودیم، در مدینه مردم برای دیدن خلیفه، نزد او می آمدند و آخرین کسی که به دیدار او آمد موسی بن جعفر بود. زمانی که چشم هارون به او افتاد جایجا شد و به او خیره گشت تا آنکه به اتاقی که هارون در آنجا بود، داخل شد. وقتی نزدیک آمد، هارون بسر دو زانو شد و او را در بغل گرفت و سپس رو به او کرده، گفت: حال شما چطور

(۱) - ما بین المعقوفین، الذی بالرقم ۱۱ غیر موجود فی العتیقه.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۱۸۶

است یا ابا الحسن؟ (۱) عیال و فرزندان چطور هستند؟ عیال و فرزندان پدرتان چطورند؟ چطورید، اوضاع و احوال چطور است؟

و دائما از این قبیل سؤالا می کرد و حضرت می فرمود: خوب است، و زمانی که برای رفتن، از جا برخاست، رشید خواست برخیزد که حضرت او را قسم داد و

برجا نشاند و او را در بغل گرفت و خداحافظی کرد.

مأمون ادامه داد: من از سایر برادرانم، نسبت به پدرم جسورتر و جری تر بودم. بعد از رفتن موسی بن جعفر به پدرم گفتم: یا امیر المؤمنین! با این مرد رفتاری کردی که با هیچ یک از اولاد و احفاد مهاجرین و انصار و بنی هاشم، چنین نکردی. این مرد که بود؟ هارون گفت: پسر من! او، وارث علم تمام پیامبران است، او موسی بن جعفر بن محمّد است، اگر علم صحیح را می خواهی، نزد او است. مأمون گفت: از آن وقت، محبت آنان در دلم ریشه دوآید.

(۲) ۱۳- علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش گوید: از یکی از شیعیان شنیدم که

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۱۸۷

می گفت: وقتی هارون، موسی بن جعفر علیهما السّلام را زندانی کرد، حضرت، شب هنگام، از جهت هارون در ترس بودند که مبادا ایشان را بکشد.

لذا تجدید وضو کردند و رو به قبله ایستادند و چهار رکعت نماز خواندند و سپس دست به دعا برداشته، چنین گفتند:

«یا سیدی نجّنی من حبس هارون و خلّصنی من یده، یا مخلص الشجر من بین رمل و طین، و یا مخلص اللبن من بین فرث و دم، و یا مخلص الولد من بین مشیمه و رحم و یا مخلص النار من الحدید و الحجر، و یا مخلص الروح من بین الاحشاء و الأمعاء، خلّصنی من یدی هارون».

(یعنی: ای آقای من، سرور من، مرا از زندان هارون نجات بده و از دست او رهایم کن. ای که درخت را از بین گل و شن بیرون می آوری! ای که شیر را از بین مجرای خون و سرگین

ای که جنین را از میان رحم و مشیمه خارج می کنی! ای که آتش را از

(۱) - اشاره به آیه شریفه ۶۶ سوره نحل است. ترجمه آیه تقریباً چنین می باشد: «از شکم چهارپایان از بین خون و سرگین، شیری خالص و گوآرا بیرون می آوریم». و علّت اینکه فرموده است شیر را از بین خون و سرگین خارج می کنیم این است که سرگین در شکم است و پستان چهارپایان در قسمت عقب شکم نزدیک پاها قرار دارد و شریانها و وریدها شکمبه و پستان را احاطه کرده است. و لذا به این اعتبار، خداوند می فرماید از بین خون و سرگین، شیر خالص بیرون می آوریم.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۱۸۸

آهن و سنگ بیرون می آوری! ای که روح را از بین امعاء و احشاء خارج می کنی! «۱» مرا از دست هارون نجات بده.

(۱) راوی می گوید: وقتی حضرت موسی بن جعفر علیهما السّلام این دعاها را خواند، هارون در خواب مردی سیاه پوست را دید که بسراغش آمده و شمشیری در دست دارد که از نیام بیرون کشیده و بالای سرش ایستاده است و می گوید: هارون! موسی بن جعفر را از حبس آزاد کن و گر نه، گردنت را با این شمشیر می زنم.

هارون از هیبت آن مرد وحشت کرده، دربان را طلبید و به او گفت: به زندان برو و موسی بن جعفر علیهما السّلام را آزاد کن.

راوی ادامه داد: دربان به سمت زندان حرکت کرد، به زندان رسید و در زد، مأمور زندان گفت: کیست؟ گفت: خلیفه، موسی بن جعفر را فراخوانده است او را بیرون بیاور و آزادش کن. زندانبان فریاد زد: ای موسی! خلیفه تو

را فراخوانده است. حضرت موسی بن جعفر - علیهما السلام - ترسان و نگران از جا

(۱) - شاید اشاره به این حقیقت باشد که روح در هنگام مرگ از بدن خارج می شود کما اینکه فرموده است: «إِذَا بَلَغَتِ الْخُلُقُومَ» - واقعه ۸۳ (آن زمان که روح به حلقوم برسد).

عیون أخبار الرضا علیه السلام / ترجمه، ج ۱، ص: ۱۸۹

برخاست و گفت: (۱) حتما تصمیم بدی در مورد من گرفته است که در این شب مرا فراخوانده است، حضرت گریان و اندوهگین و ناامید از حیات خود، برخاست و با اندامی لرزان به نزد هارون رفت (مترجم گوید: این اوصاف و حالات از یک مرد الهی عادی که دلش بیاد خدا آرام گرفته، بسیار بعید است چه برسد به مقام شامخ ولایت مطلقه الهیه، ناچار باید بگوئیم این عبارات را راوی و یا بعضی نسیاخ از جانب خود برای آب و تاب دادن به قضیه، به اصل داستان افزوده اند و یا خبر بی جزاف نیست).

حضرت فرمود: سلام بر هارون، هارون نیز جواب سلام حضرت را داد و گفت: ترا به خدا قسم می دهم آیا امشب دعا کرده ای؟ حضرت فرمود: بله، هارون پرسید: چه دعایی؟ حضرت فرمود: تجدید وضوء کردم و چهار رکعت نماز خواندم و سر به آسمان بلند کردم و گفتم: یا سیدی خَلْصَنی من ید هارون. - و تا آخر دعا را ذکر فرمود.

هارون گفت: خداوند دعایت را مستجاب کرد، ای دربان! او را آزاد کن! سپس چند خلعت طلبید و سه عدد از آنها را به حضرت پوشاند و اسب خود را به

عیون أخبار الرضا علیه السلام / ترجمه، ج ۱، ص: ۱۹۰

ایشان داد و ایشان را گرمی داشت و احترام نمود و ندیم و همدم خویش گرداند.

سپس گفت: آن دعاها را برایم بخوان، حضرت آنها را به او تعلیم فرمود.

راوی ادامه داد: هارون حضرت را آزاد کرد و به دربانش سپرد تا ایشان را به منزل برساند و همراه او باشد، و موسی بن جعفر علیهما السلام در نزد هارون از احترام و اکرام برخوردار بودند و هر پنجشنبه نزد هارون می رفتند تا اینکه یک بار دیگر هارون ایشان را دستگیر کرد و دیگر آزادشان نکرد تا بالأخره ایشان را بسندی بن- شاهک سپرد و او آن حضرت را با سم شهید کرد.

(۲) ۱۴- ثوبانی گوید: روش حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام در بیش از ده سال (دوران حبس) این بود که بعد از طلوع آفتاب به سجده می رفت و این سجده تا هنگام ظهر طول می کشید، و گاهی هارون به پشت بامی که مشرف به زندان بود می آمد و حضرت را در حال سجده می دید، (روزی) به ربیع گفت: آن لباس چیست که من هر روز آن را در آن محل می بینم؟ ربیع گفت: یا

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۱۹۱

أمیر المؤمنین! این، لباس نیست بلکه موسی بن جعفر است که هر روز بعد از طلوع خورشید تا هنگام ظهر در سجده بسر می برد، ربیع ادامه داد: هارون گفت: او از رهبان و عباد بنی هاشم است، گفتم: پس چرا این طور در زندان بر او سخت می گیری؟ گفت: آه، چاره ای جز این ندارم «۱».

باب ۸ اخباری که در صحت وفات موسی بن جعفر علیهما السلام روایت شده

(۱) ۱- از علی بن یقظین روایت شده است که: هارون الرشید بدنبال کسی می گشت که بتواند بتوسط او، از عزت و احترام موسی بن جعفر بکاهد و در بحث مجابش کند و ایشان را

(۱) - لازم بتذکر است که: طبق روایت خود صدوق (ره) و دیگران، امام کاظم علیه السلام در اواخر سال ۱۷۹ هـ - ق در مدینه توسط عمال هارون و به دستور او دستگیر شدند و شهادت آن بزرگوار در سال ۱۸۳ هـ - ق بوده است. و با این حساب اگر تمام این مدت را نیز، حضرت در حبس گذرانده باشند مجموع اسارت آن بزرگوار سه سال و اندی خواهد بود، که البته مقداری از این مدت را نیز حضرت آزاد بودند و مقداری را نیز در خانه فضل بن یحیی، در آسایش نسبی ولی تحت نظر بسر می بردند. و ضمناً «ربیع» حاجب منصور بوده و در سال ۱۶۹ هـ از دنیا رفته است.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۱۹۲

برای این کار داوطلب شد. وقتی سفره را پهن کردند، بر نان جادویی خواند که هر وقت حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام می خواستند قطعه نانی بردارند، نان از مقابل حضرت، پر می کشید! هارون از خنده و شوق و شعف در جای خود آرام و قرار نداشت. حضرت نیز بلافاصله رو به عکس شیری که روی یکی از پرده ها بود کرده، فرمودند: ای شیر! این دشمن خدا را بگیر. راوی می گوید: آن عکس به صورت یک شیره درنده بسیار بزرگ درآمد و به سمت مرد جادوگر پرید و او را درید، هارون و اطرافیانش از هول آنچه دیده بودند، همگی غش کرده، به روی زمین افتادند، وقتی به هوش آمدند هارون به حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام عرض کرد. شما را قسم می دهم به حقی که بر شما دارم، از این عکس بخواید

آن مرد را برگرداند، حضرت فرمودند: اگر عصای موسی، آن عصاها و طنابهایی را که بلعیده بود، برگرداند، این عکس نیز آن مرد را برخواهد گرداند. راوی گفت:

این مسأله مهم‌ترین عامل برای شهید شدن حضرت بود.]

توضیح: لازم بتذکر است که فاضل معاصر جناب آقای حاج سید مهدی

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۱۹۳

لاجوردی لله درّه مصحح و محشی چاپ حروفی این کتاب بسال ۱۳۷۸ قمری در حاشیه اشاره ای دارند که این خبر در نسخه عتیقه نیست و با عنوان باب هم بیگانه و نامربوط است. حقیر گوید: از اینکه ارتباطی با عنوان باب ندارد، معلوم می شود که بعدا این مطلب که شبیه به تاریخ و داستان است اضافه شده و شخصی که آن را ساخته و پرداخته نتوانسته جای آن را بشناسد، لذا در بابی که مربوط بصحت وفات امام علیه السلام است آن را آورده است. و شیخ بزرگوار صدوق علیه الرحمه بزرگتر از این است که محلّ خبر را تشخیص ندهد و مطلبی که مربوط به معجزات است بدون مناسبت، در باب «صحت وفات» بیاورد، و بعلاوه بعید است امام کاظم علیه السلام که مصداق اتم «وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ» می باشند، و در باره پیروان آن حضرت خداوند می فرماید «وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ» مرد نادان و جاهلی را که خود آلت دست هارون ناصبی شده است بدون موعظه و روشنگری و نصیحت و توجه دادن او بزشتی کار و حرمت عملش، با چنین وضعی ناهنجار عقوبت کند و بقتل رساند، با اینکه در اسلام عذاب و عقوبت حتی قتال دفاعی پیش از اتمام حجت بر عدو نبوده و نیست.

و «أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ» که از صفات مؤمنین است بعد از اتمام حجت می باشد نه قبل از آن، و در این داستان کار این چنین نیست، و کسانی که تا اندازه ای معرفت و شناخت از خاندان عصمت و حجج الهی علیهم السلام دارند و نور ولایت قلب آنان را روشن ساخته مشکل است چنین داستانها را بصرف اینکه معجزه ای در آن نقل شده و در مقابل، امام را با افراد معمولی و انتقامجو برابر دانسته، بپذیرند، امام علیه السلام در اینجا بگونه همانمش «کلیم الله» موسی بن عمران سحر ساحران را باید باطل میساخت که عصایش «تَلَقَّفُ مَا يَأْفُكُونَ» بود، نه نابودکننده ساحر یا ساحران، آنهم قبل از اتمام حجت، و بالأخره برای آن دسته از افراد که این مطلب

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۱۹۴

را بعنوان معجزه امام اهمّیت می دهند، توجه به این نکته لازم است که اساسا معجزات را خداوند بدرخواست اولیاء خود و بدست آنان در مقام تحدی و اثبات حجّیت آنان اجرا می کند، و او یَفْعَلُ مَا يَشَاءُ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ است، و بر هر چیز تواناست، و موسی بن جعفر علیهما السّلام با موسی بن عمران علیه السّلام در إعجاز فرقی ندارند هر دو حجّت خدایند و دارای عصمت، لذا معجزه چندان مسأله ای نیست که انسان برای اهمّیت آن ناچار بپذیرفتن مطلبی نادرست و خلاف حقّ باشد. انتهی آنچه استاد غفّاری دیکته کردند. و العلم عند الله.

(۱) ۲- حسن بن محمد بن بشّار از مردی از اهالی قطیعه الرّبیع که سنّی مذهب و در عین حال راستگو بود نقل کرده است که آن مرد چنین گفت: من بعضی از سادات را

که مردم اقرار به فضل و کمال آنها دارند، دیده ام ولی همانند او در فضل و تقوی و عبادت ندیده ام، حسن بن محمد گوید: گفتم: منظورت کیست؟ و او را چگونه دیدی؟ گفت: ما هشتاد نفر بودیم که در نزد سندی بن شاهک جمع شدیم و او ما را بر موسی بن جعفر [علیهما السلام] وارد کرد و گفت: به این مرد نگاه کنید.

آیا برای او اتفاقی افتاده است؟ مردم می پندارند که نسبت به او کار خلافی انجام

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۱۹۵

شده است، و بسیار از این سخن ها می گویند، این منزل او است، این جایگاه او است، در آسایش و بدون هیچ سختی و ناراحتی، و امیر المؤمنین نسبت به او هیچ خیال بدی نداشته اند، بلکه منتظر او هستند که نزد ایشان برود و با ایشان مناظره کند، کاملاً صحیح و سالم است، از خودش پرسید! راوی گوید: حضرت فرمودند: بله از نظر آسایش، همان طور است که می گوید، ولی برایتان بگویم که من با نه خرما مسموم شده ام، فردا بدنم کی بود می شود و پس فردا خواهم مرد.

راوی گوید: به سندی بن شاهک نگاه کردم اندامش همچون بید می لرزید.

حسن بن محمد گوید: و این مرد سنی از افراد خوب و راستگو و در نزد مردم بسیار قابل اطمینان بود.

(۱) ۳- عمر بن واقد گوید: شبی در بغداد بودم که سندی بن شاهک کسی را

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۱۹۶

بخانه ام فرستاد و مرا فراخواند ترسیدم که مبادا قصد بدی داشته باشد، مطالبی را که نیاز داشتم به خانواده ام وصیت نمودم و گفتم: «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ». سپس حرکت کردم.

وقتی مرا دید، گفت: یا

أبا حفص! مثل اینکه ترا ترساندیم. گفتم: بله گفت: نه، برای کار خیری ترا فراخوانده ام، گفتم: پس کسی را به خانه ام بفرست تا مطلب را برای آنها بگویند و آنها از نگرانی درآیند، گفت: باشد.

سپس گفت: یا أبا حفص! آیا می دانی برای چه به دنبالت فرستاده ام؟

گفتم: نه، گفت: آیا موسی بن جعفر را می شناسی؟ گفتم: بله، می شناسم و از مدتها پیش با هم دوست بوده ایم، گفت: در بغداد، از کسانی که او را بشناسند و مردم نیز حرف شان را بپذیرند، چه کسانی را می شناسی؟ تعدادی را نام بردم، و در دلم این طور افتاد که حضرت فوت کرده اند، سندی، آنان را احضار کرد و گفت: آیا کسانی را می شناسید که موسی بن جعفر را بشناسند؟ آنها نیز افرادی

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۱۹۷

را نام بردند، (۱) سندی آنها را نیز احضار کرد و تا صبح، حدود پنجاه و اندی از افرادی که حضرت را می شناختند و مدتی با او بودند، در نزد سندی بن شاهک، جمع شده بودند.

عمر بن واقد ادامه داد: سپس، سندی بن شاهک برخاست و به اتاق دیگر رفت، ما نیز نماز خواندیم، سپس کاتبش به همراه یک طومار از اتاق بیرون آمد و اسامی، آدرس، شغل و اوصاف ما را نوشت، و مجدداً به نزد سندی رفت، آنگاه سندی از اتاق بیرون آمد و با دست به من اشاره کرد و گفت: برخیز یا أبا- حفص! من بلند شدم و سایرین نیز برخاستند، همگی به اتاق وارد شدیم، به من گفت: پارچه را از صورت موسی بن جعفر کنار بزن، پارچه را کنار زدم دیدم حضرت فوت کرده اند، اشک از چشمانم

جاری شد و گفتیم: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ».

سپس گفت: همگی نگاه کنید، همه، یکی، یکی جلو رفتند و نگاه کردند.

آنگاه گفت: آیا همه شهادت می دهید که این، موسی بن جعفر بن محمد است، عمر بن واقد گوید: گفتیم: بله، شهادت می دهیم که او موسی بن جعفر بن محمد

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۱۹۸

علیهم السّلام است.

(۱) سپس به غلامش گفت: دستمالی به روی عورتش بینداز و پارچه را تماما کنار بزن، غلام دستور را انجام داد، سندی گفت: آیا اثر بدی (جراحت یا اثر سم یا خفگی و غیره) در او می بیند؟ گفتیم: نه، از نظر ما به مرگ طبیعی مرده است. گفت: اینجا را ترک نکنید تا خود او را غسل داده، کفن کنید و دفن نمائید.

عمر بن واقد گفت: ما در آنجا باقی ماندیم و حضرت را غسل داده، کفن کردیم. سپس حضرت را به مصلی بردند و سندی بن شاهک بر آن حضرت نماز خواند و ما ایشان را دفن کرده و برگشتیم.

و عمر بن واقد پیوسته می گفت: در مورد موسی بن جعفر علیهما السّلام هیچ کس از من آگاه تر نیست، چگونه می گویند: او زنده است و حال آنکه من خودم او را دفن کردم؟ (۲) ۴- عتاب بن اسید از قول عدّه ای از بزرگان اهل مدینه نقل کرده است که:

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۱۹۹

بعد از گذشت ۱۵ سال از خلافت هارون الرّشید، ولیّ خدا، حضرت موسی بن - جعفر علیهما السّلام توسط سندی بن شاهک مسموم و شهید شدند و این کار به دستور هارون و در زندان معروف به «دار المسیب» در «باب الکوفه» که سدره در آن قرار

دارد، واقع شد، آن جناب در روز جمعه، پنجم رجب سال ۱۸۳ هجری، «۱» به جوار حق شتافت و عمر شریفشان ۵۴ سال بود و قبر شریفشان در غرب مدینه السلام در «باب التبن» در گورستان معروف به «مقابر قریش» قرار دارد.

(۱) ۵- حسن بن عبد الله صیرفی از قول پدرش گفت: موسی بن جعفر علیهما السلام در زندان سندی بن شاهک وفات یافت و حضرت را بر تابوتی گذاشته و نداء

(۱)- در خبر هفتم همین باب بجای «خلون»، «بقین» آمده و همچنین در مصباح شیخ بیست و پنجم ماه رجب آمده و یکی از این دو تاریخ صحیح میباشد، و ظاهراً لفظ «لخمس و عشرين» که در مصباح آمده یا «عشرين» اضافه شده و یا اینکه در این اخبار افتاده. (استاد غفاری).

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۲۰۰

کردند: این امام رافضی (شیعه) هاست، او را بشناسید، وقتی آن بزرگوار را به محل شرطه ها (پاسگاه پلیس) آوردند، چهار نفر را برپا داشت تا صدا بزنند هر کس می خواهد خبیث ابن خبیث (العیاذ بالله) را ببیند، بیاید، در این هنگام سلیمان بن ابی جعفر (عموی هارون) از قصرش بیرون آمد و به کنار شط رفت و داد و فریاد و غلغله به گوشش رسید، از غلامان و کنیزانش پرسید: چه خبر است؟ گفتند: سندی بن شاهک بر جنازه موسی بن جعفر نداء می کند، او به غلامان و فرزندانش گفت: آنها بزودی به قسمت غرب (شهر) می روند وقتی از آنجا عبور کردند با غلامان خود به آنجا بروید و جنازه را از دست آنها بگیرید، اگر مقاومت کردند، آنها را بزنید و لباسهای سیاهشان (یعنی درجه و لباسهای

فرم آنها) را پاره کنید.

وقتی جنازه را از آن قسمت عبور دادند، غلامان به آنجا رفتند و آنها را زدند و لباسهای فرمشان را پاره کردند و جنازه آن حضرت را گرفتند و بر سر چهار راه قرار دادند و منادیان نداء در دادند: هر کس می خواهد طیب بن طیب موسی بن -

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۲۰۱

جعفر علیهما السلام را ببیند، بیاید، (۱) مردم جمع شدند و حضرت را غسل دادند و با حنوطی فاخر و گرانبها، ایشان را حنوط کردند و سلیمان بن اَبی جعفر آن حضرت را در کفنی که برای خود ترتیب داده بود، از برد یمانی، که قیمت آن دو هزار و پانصد دینار بوده و تمام قرآن بر آن نوشته شده بود، کفن کرد، و خود با پای برهنه، بدون عمامه و گریبان چاک، آن حضرت علیه السلام را تشییع کرد و در «مقابر قریش» دفن نمود.

خبر به هارون رسید، هارون نامه ای به او نوشت و به ظاهر از او تشکر کرد و گفت: خداوند به تو جزای خیر بدهد، به خدا قسم سندی بن شاهک ملعون، این کارها را سرخود و بدون دستور ما انجام داده است.

(۲) ۶- عمر بن واقد گوید: زمانی که هارون الرشید- در اثر ظهور فضائل حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام و نیز اخباری که در مورد عقیده شیعیان به امامت آن حضرت، و رفت و آمد مخفیانه آنان در شب و روز، به منزل ایشان، به او می رسید- ناراحت و نگران شد، از آن جناب بر جان و سلطنت خویش بیمناک و هراسان

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۲۰۲

گردید و تصمیم گرفت آن حضرت

را با سمّ به قتل برساند، لذا قدری خرما طلیید و از آن خورد سپس بیست عدد خرما را در یک سینی قرار داد و نخی را در سمّ انداخت و کاملاً آن را آلوده کرد، سپس به سوزنی کرده و با آن نخ پر سمّ خرمائی را چند بار آلوده کرد تا مطمئن شد که آن خرما کاملاً به آن سمّ آغشته شده است. و این کار را زیاد انجام داد، آنگاه آن خرمای مسموم را در بین بقیّه خرماها قرار داد و به یکی از خدمتکارانش گفت: «این سینی خرما را نزد موسی بن جعفر ببر و بگو: امیر المؤمنین از این خرما خورده است و مقداری نیز برای شما کنار گذاشته است، و شما را قسم می دهد که این خرما را تا آخر بخورید زیرا که خودم با دستم اینها را برای شما انتخاب کرده ام». و به خدمتکار تأکید کرد: نگذار چیزی از آن باقی بگذارد و در ضمن به کس دیگری، از این خرما چیزی نده.

(۱) خادم به خدمت حضرت آمد، و پیغام هارون را رساند. حضرت فرمودند:

یک خلال به من بده، خادم خلالی برای حضرت حاضر کرد و در مقابل ایشان

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۲۰۳

ایستاد، و هارون ماده سگی داشت که بسیار به آن علاقمند بود. این سگ خود را به زور و زحمت از محلّ خود بیرون کشید و در حالی که زنجیرهای طلائی و جواهرنشانش را بدنبال خود روی زمین می کشاند، خود را مقابل حضرت رساند.

حضرت نیز خلال را در خرمای مسموم فرو برده و آن را نزد آن حیوان انداختند.

حیوان آن خرما را خورد و بلافاصله

خود را به زمین زد و زوزه کشید و تکه تکه، گوشتش از استخوان جدا شد «۱». حضرت نیز بقیه خرماها را میل فرمودند.

خدمتگار سینی را به نزد هارون الرّشید بر گرداند، هارون سؤال کرد: رطب ها را تا آخر خورد؟ خدمتکار گفت: بله، یا امیر المؤمنین، هارون گفت: او را چگونه دیدی؟ گفت: چیز بدی در او ندیدم، یا امیر المؤمنین.

(۱) راوی ادامه می دهد: سپس خبر آن ماده سگ که تکه تکه، گوشت از استخوانش جدا شده و مرده بود، به هارون رسید این خبر بر هارون گران آمد و

(۱) - استاد محترم جناب آقای غفّاری در توضیح این داستان چنین فرمودند:

از ساحت مقدّس جناب موسی بن جعفر علیهما السّلام بسیار بسیار دور است که حیوانی را بی جهت به زهر بکشد. این گونه مطالب را کسانی ساخته اند که امام علیه السّلام را به حقیقت نشناخته اند و با مردم عامی و بی فرهنگ قیاس کرده اند. ولی از نظر کسانی که امام را حجت خدا می دانند و رحمت و واسعۀ حقّش می خوانند، ساختگی بودن این مطالب کاملاً روشن است.

مترجم گوید: در آخر این داستان، توضیح دیگری از استاد در باره سند این داستان ذکر خواهد شد.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۲۰۴

بسیار مضطرب و ناراحتش کرد، به سراغ سگ رفت، دید، در اثر سمّ، گوشت از بدنش جدا شده و مرده است، خادم را احضار کرد، یک شمشیر و یک زیرانداز (که موقع کشتن کسی روی زمین پهن می کرده اند تا خونش روی آن بریزد) نیز طلبید، به خادم گفت: در باره آن خرما، راستش را بگو و الاّ می کشمت، خادم گفت: یا امیر المؤمنین! من خرماها را به نزد موسی بن جعفر

بردم و سلام شما را به او رساندم و در مقابل او ایستادم، او از من خاللی طلب کرد. من نیز خاللی به او دادم، او آن خال را، در خرماها، یکی پس از دیگری، فرو برده و می خورد تا اینکه آن سگ به آنجا آمد. خال را در یکی از خرماها فرو کرد و آن را به طرف سگ انداخت، آن سگ نیز خرما را خورد و او به خوردن بقیه خرماها ادامه داد، و سپس اتفاقی افتاد که خود می بینی.

هارون گفت: در باره موسی، سودی نبردیم، جز اینکه بهترین خرما را به او إطعام کردیم و سمّ خود را هدر دادیم و سگمان نیز کشته شد، در باره موسی بن -

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۲۰۵

جعفر راه چاره ای نیست.

(۱) راوی ادامه داد سپس سرورمان، حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام سه روز قبل از وفاتش مسیب را - که نگهبان آن حضرت بود - بخواست و به او گفت:

مسیب! گفت: بله، مولای من. حضرت فرمود: من امشب به مدینه، شهر جدّم رسول الله صلی الله علیه و آله خواهم رفت تا فرزندم علی را به همان چیزهایی که پدرم به من سفارش کرده، سفارش کنم و او را وصی و جانشین خود گردانم و دستورات لازم را به او بدهم.

مسیب گفت: مولای من! چگونه به من دستور می دهی که درها را برایتان باز کنم، در حالی که نگهبانان دیگری نیز به همراه من هستند؟.

حضرت فرمود: ای مسیب! یقینت به خدا در باره ما ضعیف است! گفت:

نه، مولای من! حضرت فرمودند: پس صبر کن، گفتم: مولای من، از خدا بخواهید مرا ثابت قدم کند، حضرت نیز دعا

کردند: خدایا، او را ثابت قدم کن، سپس فرمودند: من خدا را به آن اسم عظیمش، که آصف، خدا را به آن خواند و

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۲۰۶

تخت بلقیس را قبل از اینکه سلیمان چشم بر هم بزند، در مقابل او نهاد، می خوانم و از او می خواهم مرا در کنار فرزندم علی در مدینه قرار دهد.

(۱) مسیب گوید: صدای حضرت را می شنیدم که دعا می خواند و ناگاه، او را در مصلائی خود ندیدم. همان طور بر جای خود ایستاده بودم که دیدم به جای خود برگشت و غلّ و زنجیر را به پای خود بست، در این موقع بشکرانه این نعمت الهی یعنی معرفت به امام علیه السلام به سجده افتادم، حضرت به من فرمود: مسیب! سرت را بلند کن، من سه روز دیگر به سوی خداوند- عزّ و جلّ - خواهم رفت.

مسیب گوید: من گریستم، حضرت فرمود: گریه نکن، ای مسیب! فرزندم علی، بعد از من، مولا و امام تو است، به ولایت او چنگ بزن، زیرا مادامی که ملازم او باشی گمراه نخواهی شد، گفتم: الحمد لله.

راوی گوید: سپس، در شب روز سوم، مولایم مرا صدا زد و گفت: موقع رفتن من بسوی خداوند- عزّ و جلّ - است که قبلا به تو گفته بودم، وقتی مقداری آب خواستم و آن را نوشیدم و دیدی ورم کردم و شکمم بالا آمد و رنگم زرد و قرمز و سبز شد و به رنگهای مختلف درآمد، خیر وفات مرا به آن طاغی برسان، و وقتی

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۲۰۷

مرا در آن حال دیدی، مبادا کسی را از حالت من با خبر کنی و نیز به

کسی که نزد من خواهد بود، اطلاع نده، مگر بعد از وفاتم.

(۱) مسیب بن زهیر گوید: دائم مراقب حضرت و منتظر بودم تا اینکه حضرت قدری آب خواستند و نوشیدند، سپس مرا خواستند و گفتند: ای مسیب! این سندی بن شاهک پلید گمان می کند او خودش غسل و دفن مرا بعهد خواهد گرفت، هیئات، ابتدا این طور نخواهد بود، وقتی مرا به گورستان معروف به «مقابر قریش» بردند، مرا در آنجا دفن کنید و قبر مرا بیش از چهار انگشت باز، بالا نیاورید و از خاک برای تبرک چیزی بردارید. زیرا تربت های ما، همگی، حرام است جز تربت جدم حسین بن علی علیهما السلام زیرا خداوند تربت آن بزرگوار را برای شیعیان و اولیاء ما، شفاء قرار داده است.

مسیب گوید: سپس کسی را که بسیار به آن حضرت شبیه بود، دیدم که در کنار ایشان نشسته است و من مولایم حضرت رضا علیه السلام را در کودکی آن

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۲۰۸

حضرت دیده بودم. (۱) خواستم از او سؤال-تی کنم که مولایم حضرت موسی بن- جعفر علیهما السلام بر من بانگ زد و فرمود: مگر تو را نهی نکرده بودم؟ همین طور بودم تا حضرت وفات کردند و آن شخص غایب شد. سپس به هارون خبر دادم، و سندی بن شاهک آمد، قسم به خدا، آنها را می دیدم که خود خیال می کردند که آنها حضرت را غسل می دهند، ولی دستشان به ایشان نمی رسید، و فکر می کردند که آنها را حضرت را حنوط و کفن می کنند ولی هیچ کاری نسبت به آن بزرگوار انجام نمی دادند و همان شخص غسل و حنوط و کفن حضرت را

بر عهده داشت، آنها او را می دیدند و نمی شناختند و در ظاهر این طور وانمود می کرد که فقط به آنها کمک می کند، وقتی از آن کارها فارغ شد بمن فرمود: اگر در باره او شک داشتی، دیگر در مورد من در شک نباش، من امام و مولای تو هستم و بعد از پدرم، حجت خدا بر تو می باشم، ای مسیب! مثل من، مثل یوسف صدیق - علیه السلام - است، و مثل آنها، مثل برادران او است که بر او وارد شدند و حضرت آنها را شناختند ولی آنها، او را شناختند.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۲۰۹

(۱) سپس حضرت را به «مقابر قریش» برده، در آنجا دفن کردند. و قبر ایشان را از آن مقدار که امر فرموده بود، بالاتر نیاوردند و بعد از آن، قبر را بالا آورده، و روی آن بنا ساختند.

توضیح: «سند این خبر چندان اعتبار ندارد، و صرف نقل صدوق - علیه الرحمه - بدان اعتبار نمی دهد، زیرا نقل تاریخ، سند صحیح نمی خواهد و حکم آن غیر از احکام است که نقل خبر در مقام فتوی است، و میتوان از آن استفاده صحت کرد و یا لا اقل در نظر صدوق و یا کلینی یا شیخ طوسی - علیهم الرحمه - صحیح بوده است، باری، مرحوم علامه حلی در «خلاصه الرجال» گفته است:

«تمیم بن عبد الله قرشی» که صدوق از او نقل می کند، ضعیف است». و بقیه رجال سند، «مهمل» «۱» یا «مجهول» «۲» می باشند، و «عمر بن واقد» نیز در کتب رجال ذکر نشده است، مگر اینکه بگوئیم «عمر بن واقد» بوده است، چنان که در پاره ای نسخ کتاب، این گونه ضبط شده است ولی در

این صورت نیز اشکال دارد زیرا «عمرو بن واقد» در سال ۱۴۰ هجری از دنیا رفته است و وفات حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام در سال ۱۸۳ هجری اتفاق افتاده است، از استاد غفاری».

(۲) ۷- سلیمان بن حفص مروزی گوید: هارون الرّشید حضرت موسی- ابن جعفر علیهما السلام را در سال یک صد و هفتاد و نه دستگیر کرد و آن حضرت در بغداد

(۱)- مهمل، یعنی در کتب رجال عنوان نشده است.

(۲)- مجهول، یعنی در کتب رجال فقط عنوان شده است، و در مورد شرح حال او چیزی نگفته اند.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۲۱۰

در زندان هارون، در تاریخ بیست و چهارم یا بیست و پنجم رجب سال یک صد و هشتاد و سه در سنّ چهل و هفت سالگی درگذشت و در «مقابر قریش» مدفون گردید. مدّت امامت حضرت سی و پنج سال و اندی بود. مادرش کنیزی بود بنام «حمیده». و دو برادر آن حضرت به نامهای اسحاق بن جعفر و محمّد بن جعفر نیز از همین مادر بودند. و آن حضرت در مورد امامت فرزندش «علی بن- موسی الرضا» علیهما السلام تصریح فرموده بود.

(تذکر: سنّ امام کاظم علیه السلام در این خبر اشتباه بیان شده است- زیرا تولّد آن گرامی در سال ۱۲۸ و وفات ایشان در سال ۱۸۳ بوده است. یعنی عمر شریفشان ۵۴ یا ۵۵ سال می باشد، در کافی و ارشاد شیخ مفید نیز ۵۴ یا ۵۵ سال ذکر شده است و این را صحیح دانند).

(۱) ۸- محمّد بن صدقه گوید: زمانی که حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام وفات کرد، هارون، شیوخ و بزرگان سادات و بنی العباس و

سایر اهل مملکت، و نیز حکام و قضات را جمع کرد و جسد (مطهر) حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام را نیز

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۲۱۱

حاضر نمود و به آنها چنین گفت: این موسی بن جعفر است که به مرگ طبیعی از دنیا رفته است، و بین من و او چیزی نبوده که از آن استغفار کنم. (منظورش این بود که من آن حضرت را نکشته ام) با دقت به او بنگرید، آیا اثر جراحت یا خفگی در او می بینید؟ هفتاد تن از شیعیان بر آن حضرت وارد شدند و اثری از جراحت یا خفگی در ایشان ندیدند.

راوی ادامه داد: و در پای آن حضرت آثار حنا دیده می شد، و بهر حال سلیمان بن ابی جعفر (عموی هارون) حضرت را غسل داد و کفن کرد و با پای برهنه و بدون عمامه (و یا با آه و ناله و اندوه) تشییع نمود.

شیخ صدوق می فرماید: این اخبار را برای رد کردن مذهب «واقفه» آورده ام.

آنها می پندارند که امام کاظم علیه السلام زنده است و امامت امام رضا و امامان بعدی علیهم السلام را انکار می کنند، و وقتی وفات امام کاظم علیه السلام قطعی شد، مذهب آنها خواه ناخواه باطل خواهد بود آنها در اعتراض به این اخبار چنین می گویند: (۱) از امام صادق علیه السلام نقل شده است که، «امام را فقط امام غسل می دهد». و

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۲۱۲

اگر امام رضا علیه السلام طبق ادعای شما- امام بود، پس باید او امام کاظم علیه السلام را غسل داده باشد، و حال آنکه در این اخبار آمده است حضرت موسی بن - جعفر علیهما السلام را دیگری غسل

داده است.

ولی دلیل آنها، برای ما کامل نیست، زیرا امام صادق علیه السّلام با کلام خود، در واقع از اینکه غیر امام، امام را غسل دهد نهی کرده است، حال اگر غیر امام، مرتکب این نهی بشود و امام را غسل دهد، امامت امام بعدی را باطل نمی کند، و امام صادق علیه السّلام فرموده اند: امام کسی است که امام قبلی را غسل بدهد، در نتیجه تمسک آنان به این خبر، باطل می شود.

شرح: «تغسیل و تجهیز امام، حقّ امام پس از اوست و اگر دیگری اقدام به این کار کرد در صورت بودن و حضور امام مرتکب خطا شده است، و نه اینکه نمیتواند و قدرت آن را ندارد».

مطلب دیگر اینکه: در بعضی از این اخبار آمده است که امام رضا علیه السّلام پدر خود امام کاظم علیه السّلام را غسل دادند، بگونه ای که بر حاضرین - مگر بعضی از افراد که مطلع بودند - مخفی مانده و واقفی ها منکر این مطلب نیستند که امام

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۲۱۳

طیّ الأرض دارد و می تواند مسافت زیادی را در مدّت کمی - به اذن خدا - طیّ نماید.

(۱) ۹- علیّ بن رباط گوید از امام رضا علیه السّلام سؤال کردم: مردی را سراغ دارم که معتقد است که پدرت «امام کاظم علیه السّلام» زنده است و شما نیز این مطلب را می دانید.

حضرت فرمودند: عجب! چطور ممکن است رسول خدا صلی الله علیه و آله بمیرد ولی موسی بن جعفر نمیرد؟ بله، به خدا قسم آن حضرت فوت کرده و اموالش تقسیم شده و کنیزانش نیز در ملک دیگری در آمدند.

(۲) ۱۰- احمد بن عبد الله قرویّ از قول پدرش چنین نقل

کرده است: روزی به نزد فضل بن ربیع رفتم. فضل بر بام خانه نشسته بود. به من گفتم: نزدیک تر بیا، به او نزدیک شدم، فضل به من گفت که داخل اطاقی از خانه روبرو را نگاه کنم.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۲۱۴

من هم نگاه کردم. پرسید: چه می بینی؟ گفتم: پارچه ای می بینم که به کناری انداخته اند، فضل گفت: بهتر نگاه کن، خوب دقت کردم و گفتم: مردی است در حال سجده، پرسید: او را می شناسی؟ گفتم: نه. گفت: او، سرور و مولای تو است.

گفتم: مولای من کیست؟ در پاسخ گفت: اکنون خودت را برای من به نادانی می زنی؟ گفتم: نه، من خود را به نادانی نمی زنم، بلکه برای خود، مولا- و سروری نمی شناسم، فضل گفت: او موسی بن جعفر است، من شب و روز مواظب او هستم و همیشه او را بر همین وضعیتی که برایت می گویم می بینم:

نماز صبح را می خواند پس مدتی تا طلوع آفتاب مشغول به تعقیب نماز می شود، سپس به سجده می رود و تا اذان ظهر در سجده می ماند و کسی را گماشته است تا وقت اذان را به او یادآوری کند، نمی دانم چه موقع، آن غلام، به او خبر می دهد که ظهر شده است ولی می بینم ناگهان از جایش برخاسته و بدون تجدید وضوء مشغول نماز شده است، از همین جا می فهمم که در این مدت که در سجده بوده، نه به خواب رفته، و نه چرت زده است، بهر حال، به

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۲۱۵

همین حالت ادامه می دهد تا از نماز عصر فارغ شود، (۱) و چون نمازش تمام می شود به سجده می رود و تا غروب آفتاب در سجده باقی

می ماند، وقتی خورشید غروب کرد سر از سجده برداشته و بدون تجدید وضو نماز مغرب را می خواند و همین طور مشغول نماز و تعقیب است تا از نماز عشاء فارغ شود.

بعد از نماز با قدری گوشت پخته که برایش می آورند، افطار می کند، و تجدید وضو کرده و دوباره به سجده می رود، آنگاه سر بر می دارد و مختصری می خوابد، سپس بیدار می شود و تجدید وضو می کند و تا اذان صبح در دل شب به نماز می ایستد، و نمی داند چه موقع غلام به او خبر می دهد که صبح شده است ولی می بینم به نماز صبح ایستاده است، و از زمانی که او را نزد من آورده اند، روش او به همین منوال است.

راوی گوید: به فضل گفتم: از خدا بترس و در مورد او کاری نکن که باعث شود خدا نعمتش را از تو بگیری، تو خود می دانی هر کس به یکی از این خاندان بدی کند، خداوند نعمت هایش را از او باز می گیرد.

(۲) وی در جواب گفت: بارها مرا خواسته و به من دستور داده اند که او را به

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۲۱۶

قتل برسانم ولی من نپذیرفته ام و به ایشان گفته ام که من این کار را نخواهم کرد، و حتی اگر مرا بکشند خواسته شان را برآورده نمی کنم.

راوی می گوید: بعد از مدتی آن حضرت را به نزد فضل بن یحیی برمکی برده و چند روزی در آنجا زندانی نمودند، و فضل بن ربیع تا سه روز، هر روز برای آن حضرت غذائی می فرستاد، و در شب چهارم غذایی از جانب فضل بن یحیی برای حضرت آوردند، آن حضرت دست به سوی آسمان بلند کرد و گفت: خدایا

خود می دانی که اگر پیش از این [چنین غذائی را] می خوردم در واقع به قاتل خود کمک نموده بودم، باری آن حضرت، از آن غذا خورد و مریض شد، فردای آن روز، برای حضرت طبیب آوردند حضرت کبودی کف دست خود را به طبیب نشان داد، اثر سمّی که به حضرت خورانده بودند، در آن قسمت جمع شده بود، طبیب رو به آنها نمود و گفت: قسم به خدا، او بهتر از شما می داند که با او چه کرده اید، و سپس آن حضرت فوت نمود «۱».

(۱) - در این خبر سه نکته قابل تذکر است: الف - در سند، احمد بن عبد الله قروی که «مجهول یا مهمل» است. یعنی نامی از او در کتب رجال نیست ذکر شده. ب - متن خبر با بعضی از تواریخ دیگر منافات دارد.

ج - با وجود اینکه امام میدانسته طعام زهر آلود و موجب هلاک او است، چگونه تناول فرموده؟ و تقیّه در جایی معنی دارد که از مرگ برهاند نه آنکه مرگ را مسلّم سازد. (استاد غفّاری)

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۲۱۷

توضیح: «چنان که دیده می شود، در اخبار مربوط به زندان و شهادت موسی بن جعفر علیهما السلام اختلاف بسیار است، و این ناشی از آن است که امر موسی بن جعفر علیهما السلام را سخت پنهان می داشتند، چون مردم آن حضرت را می شناختند و به مظلومیتش اذعان و اعتراف داشتند و ستمکار بر او را ظالم و نابکار می شمردند. لذا خلیفه و یارانش هر چه بیشتر کوشش داشتند که اخبار صحیح و درست در موضوع امام میان مردم پخش نشود، لذا هر کس آنچه یافته نقل کرده و موجب این همه

اختلاف گردیده است و مؤلف - رضوان الله تعالى عليه - عذر خود را در نقل این روایات مختلف چنین ذکر کرده است که: [این اخبار را برای آن آوردم که واقعه را در عقیده شان به زنده بودن موسی بن - جعفر علیهما السلام رد کنم] چون با همه اختلافی که در این اخبار دیده می شود، در یک مطلب اتفاق دارند و آن فوت موسی بن جعفر علیهما السلام است به امر هارون و در زندان او.

باب ۹ ساداتی را که گویند هارون پس از مسموم ساختن امام کاظم علیه السلام در یک شب بقتل رسانید غیر سادات دیگری که کشت

(۱) ۱- عید الله بزاز نیشابوری که مردی سالخورده بود چنین نقل می کند: من

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۲۱۸

با حمید بن قحطبه طائی طوسی معامله داشتم، لذا عزم سفر کرده، به نزد او رفتم. خیر آمدن من به او رسید، بلافاصله مرا احضار کرد، من نیز با لباس سفر در هنگام نماز ظهر به نزدش رفتم - و این جریان در ماه رمضان اتفاق افتاد - وقتی بر او وارد شدم، دیدم در منزلی نشسته که جوی آبی در آن بود و آب در آن جوی روان بود، سلام کردم و نشستم، سپس طشت و تنگی آوردند و او دستهایش را شست و سپس به من نیز دستور داد تا دستهایم را بشویم.

سفره ای را انداختند و من فراموش کردم که ماه رمضان است و من روزه هستم «۱» مشغول شده سپس یادم آمد و دست کشیدم، حمید به من گفت: چرا نمی خوری؟ گفتم: ای امیر، ماه رمضان است و من نه مریض هستم و نه ناراحتی خاصی دارم که لازم شود روزه ام را بخورم و شاید جناب امیر، عذر و یا مریضی و ناراحتی دارند و بدان سبب افطار می کنند گفت: مریض نیستم

(۱) - باید توجه داشت که بر مسافر روزه حرام است و گوینده ظاهراً فراموش کرده است. و یا سنی است.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۲۱۹

چشمانش پر از اشک شد و گریست.

(۱) بعد از اینکه از غذا خوردنش فارغ شد گفتم: چه چیز باعث شد گریه کنید؟ گفت: زمانی که هارون در طوس بود، شبی، غلامی را فرستاده مرا فراخواند. وقتی بر او وارد شدم، در مقابلش، شمعی روشن و شمشیری سبز که از غلاف در آمده بود دیدم، و در مقابلش نیز خادمی ایستاده بود، وقتی در حضورش ایستادم، سر بر آورد و بمن خطاب کرد و گفت: تا چه حدی از أمير المؤمنين اطاعت می کنی؟ گفتم: با جان و مال در خدمتم. سر بزیر افکند و اجازه داد، من بمنزلم بازگردم، هنوز مدت کمی از برگشتنم به منزل نگذشته بود که همان فرستاده قبلی نزد من آمد و گفت: أمير تو را فرا خوانده است، با خود گفتم: دیگر کارم تمام است و می ترسیدم که مبادا قصد کشتنم را داشته و احتمالاً دفعه گذشته، از من خجالت کشیده است، به حضورش رفتم، گفت: تا چه حد از أمير المؤمنين اطاعت می کنی؟ گفتم: با جان و مال و زن و فرزند، خندید و به من اجازه بازگشت داد، همین که به خانه داخل شدم، همان فرستاده

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۲۲۰

قبلی نزد من آمد و گفت: (۱) أمير تو را فرا خوانده است. به حضور أمير رفتم، با همان حالت سرش را سوی من بلند کرد و گفت: تا چه حد از

أمیر المؤمنین اطاعت می کنی؟ گفتم:

با جان و مال و زن و فرزند و دین، هارون لبخندی زد و گفت: این شمشیر را بگیر و آنچه را که این خادم به تو دستور می دهد، اجرا کن.

خادم شمشیر را برداشت و به دست من داد و مرا به خانه ای برد، درب خانه قفل بود، قفل را گشود، در وسط خانه چاهی قرار داشت و نیز سه اطاق که دربهای آنها قفل بود، درب یکی از اطاقها را باز کرد.

بیست نفر، پیر و جوان که همه در بند بودند و گیسوانشان بلند شده بود، در آنجا بودند، غلام مرا گفت أمیر المؤمنین تو را مأمور قتل اینها کرده است.

حمید ادامه داد: و تمام آنها از سادات بودند، آن غلام، آنها را یکی یکی بیرون می آورد و من گردن می زدم تا بیست نفر تمام شد، سپس غلام اجساد و سرهای

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۲۲۱

آنها را داخل آن چاه انداخت، (۱) آنگاه درب اطاق دیگر را باز کرد، در آنجا نیز بیست نفر از سادات زندانی و در بند بودند، غلام گفت أمیر المؤمنین تو را مأمور قتل اینها کرده است! آنگاه درب را باز کرد و آنها را یکی یکی بیرون آورد و من گردن زدم، و او هم اجساد را داخل چاه انداخت، تا بالأخره بیست نفر تمام شد، سپس درب اطاق سوم را باز کرد، در آنجا نیز همانند دو اطاق دیگر بیست نفر از سادات با گیسوان بلند در بند و غلّ و زنجیر بودند، غلام مجدداً گفت:

أمیر المؤمنین تو را مأمور قتل اینها کرده است! و یکی یکی آنها را بیرون آورد و من

سر از بدنشان جدا کردم و او جنازه ها را در چاه انداخت.

نوزده نفر بدین منوال کشته شدند و تنها پیرمردی با موهای بلند باقی مانده بود که رو به من کرد و گفت: خداوند تو را نابود کند ای پلید! روز قیامت که به حضور جدّ ما حضرت رسول صلی الله علیه و آله برسی، برای کشتن شصت نفر از سادات و اولاد آن حضرت چه عذری داری؟ در این موقع دستم به رعشه افتاد و اندامم شروع به لرزیدن کرد، آن غلام نگاه غضب آلودی به من کرد و بر من نهیب زد! پیش رفتم و آن پیرمرد را نیز کشتم و غلام جسدش را داخل چاه انداخت.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۲۲۲

حال که از من چنین اعمالی سرزده و شصت نفر از اولاد رسول الله صلی الله علیه و آله را کشته ام، نماز و روزه برای من چه نفعی دارد؟ شک ندارم که تا ابد در جهنم خواهم سوخت.

مؤلف این کتاب (شیخ صدوق) گوید: از منصور دوانیقی نیز چنین رفتاری با سادات ثبت شده است. «۱»

(۱) ۲- حاکم ابو احمد انماطی نیشابوری با سند متصل روایت کرده گوید:

(۱) - توضیح: «باید دانست که حمید بن قحطبه در زمان مهدی عباسی بسال ۱۵۹ در حالی که والی خراسان بوده مرده است، و به نصّ تواریخ مهدی بجای وی، ابو عون عبد الملک بن یزید خراسانی را به حکومت خراسان نصب کرده، و گوئی این قضیه چنان که از کلام مصنف رحمه الله استفاده می شود در زمان مهدی یا منصور ممکن است اتفاق افتاده باشد، چون هارون بنا بر آنچه در تاریخ است و مورّخین ذکر

کرده اند، در سال ۱۷۰ بخلافت رسید و آخر عمر بخراسان رفت و در سال ۱۹۳ در طوس مرگش فرا رسید و به عذاب ابد پیوست. پس چگونه با حمید در یک زمان بوده. و نیز باید دانست که حمید یکی از شخصیت‌های معروف و سابقه دار حکومت عباسی است و زمانی حاکم مصر و زمانی حاکم بصره و در آخر حاکم خراسان بوده است، و بعید است این گونه امور پست مانند مباشرت در قتل و امثال آن را به چنین افرادی سرشناس واگذار کنند، بنظر می رسد که برای نشان دادن قساوت بنی العباس و دشمنی آنان با اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و علیه این گونه داستانها را ساخته اند تا بتوانند به مردم عوام و پیروان چشم و گوش بسته دستگاه خلافت اموی یا عباسی بفهمانند که این افراد خلفای بحق پیامبر اسلام نیستند، و البته غرض صحیح است هر چند داستان مستند نیست، یا کسانی که با شیعیان مخالفند برای اینکه ایشان را مهمل گو و دروغزن معرفی کنند بصورت روایت قصه ساخته اند و این وجه دوم بعید نیست زیرا روایت خبر همگی مجهول و مهملند و شخص و حالشان شناخته نشده است، و بالأخره این مطلب تاریخ است نه حدیث که رد کردن آن مشکل ایجاد کند. (استاد غفاری).

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۲۲۳

وقتی منصور در بغداد ساختمان سازی کرد، با جدّیت در جستجوی علویان بود «۱» و هر کس از آنها را می یافت داخل ستونهای مجوّف و تو خالی قرار می داد و با گچ و آجر می پوشانند. روزی به سید نوجوان و خوش سیمائی که از سادات حسنی بود و موهای مشکی

داشت، دست یافت. او را به بنیا تحویل داده، دستور داد داخل ستون قرار دهد و روی او را با گچ و آجر بپوشاند و یکی از معتمدین خود را مأمور کرد تا بر این کار نظارت داشته باشد. بناء نیز آن جوان را در درون ستون قرار داد ولی دلش به حال او سوخت و رخنه و سوراخی در ستون باقی گذارد تا هوا داخل و خارج شود و به نوجوان گفت: ناراحت نباش و صبر کن، من تو را امشب نجات خواهم داد، چون شب تاریک شد، بناء در تاریکی شب آن سید نوجوان را از داخل ستون بیرون آورد و گفت: مواظب باش، جان من و کارگرانم را به خطر نیندازی، خود را مخفی کن. من، در این

(۱) - باید توجه داشت که منصور خود نیز سید و از اولاد هاشم بن عبد مناف و از خویشان علویان است.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۲۲۴

شب تاریک فقط به این خاطر نجاتت دادم (۱) زیرا می ترسیدم که اگر تو را به همان حال داخل ستون باقی گذارم، جدت - رسول الله صلی الله علیه و آله - در روز قیامت و در محضر خداوند، به خصومت و دشمنی با من برخیزد، سپس مقداری از موی آن نوجوان را با آلامت و ادوات گچ کاری برید و بدو گفت: خودت را پنهان کن و نجات بده و نزد مادرت برنگرد. نوجوان گفت: حال که چنین است به مادرم اطلاع بده که من نجات یافته ام و فرار کرده ام، تا کمی آرام گیرد و گریه و ناله اش کمتر شود و نیز به او بگو که برایم امکان ندارد به نزد او

بازگردم، بهر حال آن نوجوان فرار کرد و دیگر معلوم نشد به چه شهر و دیاری رفت.

بنّی ادامه داد: که نوجوان آدرس محلّ زندگی مادرش را به همراه علامتی به من داد، من به آن محلّ رفتم، صدای گریه ای همچون نوای زنبور می شنیدم، دانستم که صدای مادرش است، به نزد او رفتم و داستان پسرش را برایش بازگو کردم و موهای آن نوجوان را به او دادم بازگشتم «۱».

(۱) - لازم به تذکر است که این گونه مطالب تاریخی باید سند قابل اعتباری داشته باشد تا مورد تصدیق واقع شود، میان ستون گذاردن سادات امری نیست که فقط یکی، دو تن از آن خبر دهند و تاریخ از آن اطلاع ندهد، مانند خبر فرو افتادن مؤذن مسجد جامع شهر از مأذنه، که هیچ کس از آن آگاه نشود. و یا خبر ندهد مگر یک فرد که در چنین صورتی سکوت دیگران صحّت خبرش را ردّ می کند. هر چند در قساوت قلب حکام جور شکی نیست و شاید بدتر از این هم انجام داده باشند، ولی ما نباید هر کس هر چه گفت و نوشت بپذیریم و مؤلف رحمه الله معلوم نیست بعنوان خبر درست این گونه داستانها را آورده باشد بلکه در کتب سابقین یافته و نقل کرده و نقل اعمّ از قبول یا ردّ است. (استاد غفّاری).

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۲۲۵

باب ۱۰ علت واقفی شدن واقفی ها

(۱) ۱- ربیع بن عبد الرّحمن گوید: به خدا سوگند موسی بن جعفر علیهما السلام بسیار دقیق و تیزبین بود و کسانی را که بعد از موتش، در امامت آن حضرت توقّف کرده و امام بعدی را قبول نکردند، می شناخت، ولی خشم

خود را فرو می برد و آنچه را در باره آنها می دانست، ابراز نمی کرد، لذا آن حضرت را، «کاظم» (خشم فرو برنده) نامیدند.

(۲) ۲- یونس بن عبد الرحمن گوید: وقتی امام کاظم علیه السلام از دنیا رفت، نزد هر یک از نمایندگان و کارگزاران آن حضرت اموال زیادی جمع شده بود و همین

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۲۲۶

امر باعث شد، مرگ آن حضرت را انکار کنند و در امام پس از ایشان توقّف نمایند، از جمله نزد «زیاد (بن مروان) قندی» هفتاد هزار دینار و نزد «علیّ ابن ابی حمزه بطائنی» سی هزار دینار بود.

یونس ادامه داد: وقتی این قضیه را دیدم و حقّ برایم روشن شد و قضیه امامت رضا علیه السلام را دانستم، لب به سخن گشوده، مردم را به سوی آن حضرت دعوت می نمودم، آن دو نفر (زیاد و بطائنی) به سراغ من فرستاده، گفتند: چرا این کارها را می کنی؟ اگر بدنبال مال هستی، ما تو را بی نیاز می کنیم، و ده هزار دینار به من وعده دادند و گفتند: از این کار دست بردار، ولی من امتناع ورزیدم و به آنها گفتم: از آن دو امام علیهما السلام روایت شده است که «هر گاه بدعت ها ظاهر شد، بر فرد عالم واجب است که دانسته خود را آشکار کند. و اگر این کار را نکرد، نور ایمان از او سلب خواهد شد» و من کسی نیستم که کوشش و فعالیت در راه خدا را کنار بگذارم، و لذا آن دو با من دشمن شدند.

(۱) ۳- محمّد بن جمهور گفت احمد بن حمّاد گوید: یکی از نمایندگان امام

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۲۲۷

کاظم علیه

السَّلام، عثمان بن عیسیٰ روایی بود که در مصر سکونت داشت و اموال زیادی به اضافه شش کنیز در نزدش بود، امام رضا علیه السَّلام کسی را به سراغش فرستاد و پیغام داد که آن شش کنیز و نیز آن اموال را برای حضرت بفرستد.

راوی گوید: عثمان بن عیسیٰ در جواب، نامه ای نوشت و در آن نامه چنین گفت: پدرت هنوز نمرده است، حضرت در پاسخ او نامه ای نوشتند و ذکر کردند که: پدرم فوت کرده و ارثش را تقسیم کرده ایم، و اخبار صحیحی از مرگ آن حضرت در دست است، و حضرت دلائلی نیز ارائه دادند، عثمان بن عیسیٰ در پاسخ نوشت: اگر پدرت زنده باشد، که شما در این اموال حقی نداری. و اگر طبق گفته شما، مرده باشد، به من دستوری راجع به تسلیم نمودن اموال به شما نداده است، من آن کنیزان را آزاد کردم و به عقد ازدواج در آوردم.

مؤلف این کتاب رحمه الله گوید: موسی بن جعفر علیهما السَّلام کسی نبود که مال اندوزد، ولی آن حضرت در دوران هارون الرشید بود و دشمنان زیادی داشت، و نمی توانست اموال جمع شده را، بمستحقین رساند و برای تقسیم به دست افراد

عیون أخبار الرضا علیه السَّلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۲۲۸

مختلف دهد، (۱) مگر به عدّه اندکی از موثّقین، آن هم در نهایت پنهانی، لذا این اموال، به این صورت گردآوری شده بود، و آن حضرت سعی بر این داشت که سعایت و بدگویی سعایت کنندگان را تحقّق نبخشد، همانها که می گفتند:

برای آن حضرت اموال زیادی آورده می شود و قائل به امامت خویشان است، و او مردم را به خروج و قیام بر علیه خلیفه تحریک

می کند، و اگر چنین سعایت و بدگویی در کار نبود، این اموال را به افراد گوناگون می داد، در ضمن، این اموال، اموال فقراء هم نبود بلکه هدایا و تحفه هایی بود که دوستان آن حضرت برای احترام و تکریم آن بزرگوار، به ایشان هدیه کرده بودند.

توضیح: «بنظر می رسد که ذیل بیان مؤلف چندان توجیه لازمی نبود، زیرا شیعیان آن حضرت علیه السلام خمس اموال خود را ناچار برای امام می فرستادند یا بتوابع آن حضرت می دادند و زندانی بودن آن حضرت مانع از تسلیم بود».

باب ۱۱ اخباری که در باب توحید از امام رضا علیه السلام رسیده است

اشاره

(۲) ۱- یاسر، خادم حضرت رضا علیه السلام گوید: از امام رضا علیه السلام شنیدم که

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۲۲۹

می فرمود: هر کس خداوند را به مخلوقین تشبیه کند مشرک است، و هر کس چیزی را که خداوند نهی فرموده به خدا نسبت دهد، کافر است. «۱»

(۱) ۲- ابراهیم بن ابی محمود گوید: امام رضا علیه السلام آیه شریفه: «وَجُودٌ يَوْمَئِذٍ نَاصِرَةٌ* إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ» (صورت‌هایی در آن روز بشاش و درخشان بوده، به پروردگارش می نگرد، سوره قیامت آیات ۲۳ و ۲۲) را چنین تفسیر کردند:

یعنی این صورتها درخشان بوده و منتظر ثواب پروردگارش بوده است. «۲»

(۲) ۳- ابو الصیلت هروی گوید: از امام رضا علیه السلام سؤال کردم که نظر شما در باره این حدیث که اهل حدیث روایت می کنند: «مؤمنین از منازل و مقامات خود

(۱)- مثلا خداوند، از ظلم کردن نهی فرموده است، حال اگر کسی خدا را ظالم بداند و ظلم را به خدا نسبت دهد کافر است.

(۲)- یعنی «نظر» در این آیه، به معنی نگریستن با چشم نیست، زیرا دیدن خداوند محال است، بلکه مراد از نگریستن به

خدا در این آیه شریفه «انتظار ثواب و رحمت» است.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۲۳۰

در بهشت، خدا را زیارت می کنند، چیست؟ حضرت فرمودند: ای ابو الصلت! خداوند تبارک و تعالی حضرت محمد صلی الله علیه و آله را بر تمام مخلوقین، حتی فرشتگان و انبیاء عظام، برتری داده است، و اطاعت کردن و پیروی نمودن از او را به منزله اطاعت و پیروی از خود قرار داده است و زیارت و دیدار پیامبر را در دنیا و آخرت به منزله زیارت و دیدار خود شمرده است، دلیل بر این مدعی این است که خداوند می فرماید: «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ» (هر کس از پیامبر پیروی کند از خدا پیروی کرده است، سوره نساء آیه ۸۰) و نیز فرموده است: «إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ» (کسانی که با تو بیعت می کنند، در واقع - با خدا بیعت می کنند، دست خداوند «برای بیعت کردن» بالای دست آنهاست، سوره فتح آیه ۱۰) و نیز حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده اند:

«هر کس در زمان حیات من یا بعد از مرگم به دیدار و زیارت من بیاید خداوند را زیارت نموده است» و درجه و مقام پیامبر صلی الله علیه و آله در بهشت از تمام درجات بالاتر است، پس هر کس از درجه و مقام خود در بهشت، حضرت رسول صلی الله علیه و آله را زیارت کند، خداوند تبارک و تعالی را زیارت کرده است.

(۱) ابو الصلت گوید: پرسیدم: یا ابن رسول الله! معنی این روایت چیست:

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۲۳۱

[ثواب گفتن «لا إله إلا الله» نگاه کردن به صورت

خدا است؟! حضرت فرمودند:

ای ابو الصلت هر کس خداوند را دارای وجه و صورت و چهره ای همانند صورت و چهره مخلوقین، بداند، کافر است، وجه و چهره خدا، انبیاء و پیامبر و حجّت های او هستند. آنها کسانی هستند که مردم، بتوسط آنها به سوی خداوند و دین و معرفت او رو می آورند، خداوند می فرماید: «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ» (هر کس که بر روی زمین است، از بین خواهد رفت و وجه با عظمت و کریم پروردگارت باقی می ماند، سوره الرّحمن آیات ۲۷ و ۲۶).

و نیز می فرماید «كُلُّ شَيْءٍ إِلَّا وَجْهَهُ» (همه چیز از بین می رود جز وجه خداوند- سوره قصص آیه ۸۸). پس نگاه کردن به پیامبران الهی و حجّت های خداوند علیهم السّلام در مقامات و درجاتشان، برای مؤمنین ثواب بزرگی است در روز قیامت.

و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده اند: «هر کس اهل بیت و خاندان مرا دوست نداشته باشد، در قیامت نه او مرا می بیند و نه من او را» و نیز فرموده اند: «در میان شما کسانی هستند که بعد از اینکه از من جدا شدند، دیگر مرا نخواهند

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۲۳۲

دید» ای ابا الصلت! خداوند تبارک و تعالی جا و مکان ندارد و با چشم دیده نمی شود و افکار و عقول نمی تواند کنه او را درک کند.

(۱) ابو الصلت گوید: سؤال کردم: آیا بهشت و دوزخ هم اکنون خلق شده اند؟

حضرت فرمودند: بله. رسول خدا صلی الله علیه و آله زمانی که به معراج رفتند، وارد بهشت شدند و جهنّم را نیز دیدند، پرسیدم: عدّه ای معتقدند که این دو فقط

تقدیر شده اند و هنوز خلق نشده اند. حضرت فرمودند: نه آنها از ما هستند و نه ما از آنها. هر کس خلقت بهشت و جهنم را انکار کند پیامبر ص و ما را تکذیب کرده است و جزء اهل ولایت و دوستان به شمار نمی آید و برای همیشه در آتش دوزخ باقی خواهد ماند. خداوند می فرماید: «هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ، يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ حَمِيمٍ آتٍ» (این جهنمی است که مجرمین آن را انکار می کنند، بین آن و بین آبی داغ و سوزان در رفت و آمدند، سوره الرحمن آیات ۴۳ و ۴۴).

(۲) و نیز پیامبر فرموده اند: وقتی به معراج رفتم، جبرئیل دستم را گرفت و به

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۲۳۳

بهشت برد و از خرمای آن به من داد من آن خرما را خوردم، به صورت نطفه ای در صلب من قرار گرفت، پس از آنکه به زمین بازگشتم، با خدیجه همبستر شدم و او به فاطمه حامله شد، لذا فاطمه حوریه ای است از جنس بشر و من هر گاه مشتاق بوی بهشت می شوم دخترم فاطمه را می بویم.

(۱) ۴- ریان بن الصیلت گوید: امام رضا علیه السلام از پدران بزرگوار خود نقل کردند که امیر المؤمنین علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین نقل کرد: خداوند فرموده است:

«هر کس کلام مرا با رأی و نظر خود تفسیر کند، به من ایمان نیاورده است و کسی که مرا به مخلوقین تشبیه کند مرا نشناخته است. و کسی که در دین، قیاس بکار برده بر دین من نیست.» (در صفحات قبل توضیح مختصری در باره قیاس گذشت).

(۲) ۵- احمد برقی از یکتن

از راویان حدیث ما نقل می کند که: روزی حضرت

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۲۳۴

رضا علیه السلام از مقابل قبری از قبرهای خاندانش عبور می کرد، دست خویش را به آن قبر نهاده، چنین عرضه داشت: خدایا قدرت بی هیچ ضعف و سستی آشکار است، خلاق تو را نشناخته اند، و (با معیارهای مادی مثل جسم بودن، مکان داشتن، محدود بودن به زمان، دیده شدن و...) تو را می سنجدند و این نوع سنجش با اعتقاد به ربوبیت تو مغایر است و من، از کسانی که با تشبیه کردن (تو به خلق) در پی معرفت و شناخت تو هستند، تیزی می جویم.

هیچ چیزی همانند تو نیست و آنها نیز (با این روش) هیچ گاه نمی توانند تو را ادراک کنند، اگر می خواستند که تو را واقعا بشناسند، این نعمتهای ظاهری تو، برای آنها بهترین راهنما بوده، و برای شناخت تو، کافی بود در مخلوقین تو بیندیشند، نه اینکه به سراغ ذات تو رفته، بخواهند کنه آن را دریابند، ولی آنها (از این کار غفلت نموده) تو و مخلوقات را یکسان پنداشتند و به همین دلیل است که تو را نشناختند و به جای تو، بعضی از آیات و نشانه های ربّ خویش دانستند و تو را آن گونه وصف کردند، خدایا! تو برتر و بالاتر از آن مطالبی هستی که تشبیه کنندگان تو را با آنها وصف نموده اند.

(۱) ۶- أبو جعفر بزنتی گوید: عده ای از ما وراء النهر خدمت امام رضا علیه السلام

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۲۳۵

رسیدند و عرضه داشتند: ما برای پرسیدن سه مطلب به خدمت شما آمده ایم.

اگر در این سه مورد به ما جواب دادی، خواهیم دانست که تو دانشمند

حضرت فرمودند، پرسید، گفتند: خداوند در کجاست؟ چگونه است؟ و تکیه اش بر چیست؟ حضرت در جواب فرمودند: خداوند خود، کیفیت و چگونگی را خلق فرموده، (و فراتر از کیفیت و چگونگی است) پس خودش اصلاً کیفیت (هستیش حدّ و اندازه و چگونگی) ندارد (و این سؤال در مورد او بی معنی است) و جا و مکان را خود خلق کرده (و فراتر از مکان است) پس خود بی نیاز از مکان است، و تکیه اش بر قدرتش بوده و هست، آنان گفتند:

شهادت می دهیم که تو دانشمندی.

شیخ صدوق مؤلف کتاب، گوید: منظور حضرت از اینکه فرمودند:

«تکیه اش بر قدرتش بوده و هست» این است که «تکیه اش بر ذاتش بوده و هست» زیرا قدرت جزء صفات ذات است.

(۱) ۷- محمد بن عرفه گوید: از حضرت رضا علیه السلام سؤال کردم: خداوند اشیاء را

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۲۳۶

با قدرت خلق کرد یا بدون قدرت؟ حضرت در جواب فرمودند: نمی توان گفت اشیاء را با قدرت (خارج و جدا) خلق کرده است، زیرا وقتی بگوئی اشیاء را با قدرت خلق کرده، گویا قدرت را چیزی غیر از خدا دانسته ای و آن را وسیله خلقت اشیاء پنداشته ای و این خود شرک است، و اگر بگوئی اشیاء را به غیر قدرت دیگر خلق کرده است «۱» معنی این حرف این است که خداوند اشیاء را با قدرتی که بر آنها داشته خلق کرده است، (و گویا خودش صرف نظر از این قدرت لازم برای خلق اشیاء، ضعیف و ناتوان بوده است) لیکن خداوند نه ضعیف است، نه عاجز، و نه محتاج به چیزی یا شخص دیگر، بلکه خداوند سبحان، قادر و تواناست و این قدرت

و توانایی عین ذات اوست و بالذات قادر است نه بوسیله قدرتی خارج از ذات خود.

(۱) ۸- حسین بن بشّار گوید از حضرت رضا علیه السّلام سؤال کردم: آیا خداوند

(۱)- در اینجا، در نسخه عیون لفظ «بغیر قدره» آمده است یعنی: «بدون قدرت» یا «با چیزی غیر از قدرت و توانایی» و این، با سؤال محمّد بن عرفه که سؤال کرد: «خلق الله الأشياء بالقدرة ام بغیر القدرة» مناسبت دارد ولی با بقیه حدیث جور در نمی آید و در نسخ «توحید»، «بقدره» آمده که هر چند با صدر حدیث مطابقت ندارد ولی با دیگر آن مطابقت دارد و در ترجمه، نسخه توحید نیز مورد نظر بوده است.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۲۳۷

می داند چیزی که موجود نیست، اگر قرار بود موجود باشد، چگونه می بود؟

حضرت فرمودند: خداوند به همه چیز، قبل از اینکه موجود شوند، عالم است.

خداوند می فرماید: «إِنَّا كُنَّا نَسِيحًا مَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» (ما آنچه را که شما انجام می دادید، می نوشتیم، سوره جاثیه آیه ۲۹) و در باره اهل جهنّم فرموده است:

«لَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ» (اگر به دنیا بازگردانده می شدند مجدداً به کارهایی که از آن نهی شده بودند، رو می آوردند و آنها دروغ می گویند. سوره انعام آیه ۲۸) پس خدا می دانست که اگر آنان را به زندگی دنیا بازگرداند آنها مجدداً به سراغ کارهایی که از آن نهی شده بودند می رفتند. و نیز (دلیل دیگر: در قصه خلق آدم) ملائکه چنین گفتند: «أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ» (آیا می خواهی کسی را در زمین قرار دهی که فساد و

خونریزی بپا کند، حال آنکه ما تو را تسبیح و تقدیس می کنیم. سوره بقره آیه ۳۰) و خداوند چنین فرمود: «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» (من چیزی را می دانم که شما نمی دانید. سوره بقره آیه ۳۰). پس خداوند همیشه قبل از اشیاء و قبل از خلقت آنها، به آنها علم داشته است، پس پاک و منزّه است خداوند (از آنچه به جهل در باره اش گفته می شود) و بسی

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۲۳۸

بلند مرتبه (تر) است و بالاتر، اشیاء را خلق کرده است و قبل از خلق آنها، به آنها علم داشته همان گونه که می خواسته است، این چنین است پروردگار ما، همیشه عالم، بینا و شنوا بوده است.

(۱) ۹- فضل بن شاذان گوید: (روزی) به دعای امام رضا علیه السلام گوش می دادم.

حضرت این چنین خدا را می خواند: «سبحان من خلق الخلق بقدرته-» (تا آخر دعای متن) یعنی: منزّه است خدایی که به قدرت خود، خلایق را خلق کرده است. و آنچه را خلق کرد، به حکمت خود متقن آفرید و با علم خویش، هر چیز را در جای خود قرار داد، منزّه است کسی که نگاههای مخفی و خیانت بار چشمها و تیتهای پنهان در دل را می داند، هیچ چیز مانند او نیست، و اوست شنوا و بینا.

(۲) ۱۰- حسین بن خالد گوید: شنیدم که حضرت رضا علیه السلام چنین فرمود:

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۲۳۹

خداوند همیشه، عالم، قادر، حی، قدیم، شنوا و بینا بوده است. راوی گوید:

پرسیدم: بعضی این طور می گویند: خداوند همیشه با علم، عالم بوده، و با قدرت قادر بوده و با حیات زنده بود و با قدم قدیم بوده، و

با شنوایی شنوا بوده و با بینایی بینا بوده است، حضرت فرمودند: هر کس چنین حرفی بزند و به آن معتقد باشد، در واقع به همراه خدا، به خدایان دیگری قائل شده است، و چنین شخصی از دوستان ما محسوب نمی شود، سپس فرمود: خداوند همیشه به ذات خود عالم، قادر، حی، قدیم، شنوا، بینا بوده است، خداوند والاتر و بالاتر از آن است که مشرکین و تشبیه کنندگان می گویند.

(۱) ۱۱- صفوان بن یحیی گوید: از امام رضا علیه السلام سؤال کردم: فرق بین اراده خدا و اراده مخلوقین چیست؟ حضرت فرمودند: اراده مخلوقین عبارتست از:

فکر و اندیشه و سپس تصمیم به کاری که صحیح تر به نظر می آید، اما در مورد خداوند، اراده فقط عبارتست از ایجاد، و نه چیز دیگر. زیرا او نه نیاز به تفکر و

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۲۴۰

اندیشه دارد، و نه تصمیم گیری بعد از فکر، این مسائل در مورد او نیست. بلکه از صفات مخلوقین است، اراده خدا، فعل خداست و نه چیز دیگر. می گوید:

«کن فیکون» (موجود شو، او هم موجود می شود) بدون هیچ لفظ و نطق زبانی و فکر و اندیشه و تصمیم بعدی، و همان طور که خود خدا چگونگی ندارد (و سؤال از چگونگی او معنی ندارد) فعل و اراده او هم «چطور» و «چگونگی» ندارد.

(۱) ۱۲- حسین بن خالد گوید: به امام رضا علیه السلام عرض کردم: مردم از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایتی نقل می کنند که حضرت فرموده: خداوند آدم را به شکل [خود]ش آفرید، امام علیه السلام در جواب فرمودند: خدا آنها را بکشد! اول حدیث را حذف کرده اند، (اصل حدیث چنین

است)، روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله از مقابل دو تن که به یکدیگر دشنام می دادند می گذشتند، یکی از آن دو به دیگری می گفت: خدا چهره تو و چهره هر کس را که به تو شبیه است، قبیح و زشت

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۲۴۱

گردانند! رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: ای بنده خدا این سخن را به برادرت نسبت مده زیرا خداوند آدم علیه السلام را به شکل او آفرید.

(۱) ۱۳- محمّد بن عیبه گوید: از امام رضا علیه السلام در باره این آیه شریفه سؤال کردم: «ما مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِيَدَيَّ» (ای ابلیس، چه چیز تو را بر آن داشت که در مقابل آنچه به دست خود آفریدم، سجده نکنی؟ سوره ص، آیه ۷۵) حضرت فرمود منظور از دست، قدرت و نیرو است.

شیخ صدوق مؤلف کتاب گوید: از بعضی از بزرگان شیعه شنیده ام که ائمه در این آیه بر سر کلمه «خلقت» وقف می کردند و از کلمه «بیدی» شروع می کردند، ادامه آیه چنین است: «بِيَدَيَّ أَسْتَكْبِرُتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ» (آیا با نعمتی که به تو دادم تکبر و گردن فرازی می کنی، یا اصلاً طغیانگر و عصیانگری؟) و «ید» در اینجا به معنی «نعمت» و «احسان» بکار رفته است، و این گونه تعبیر در محاورات مردم نیز دیده می شود، مثلاً کسی به دیگری می گوید: با شمشیر خودم با من می جنگی؟ با نیزه خودم به من نیزه می زنی؟ و

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۲۴۲

خلاصه معنی آیه چنین می شود: با نعمت و احسان و نیکوئی من، بر استکبار و عصیان توانا شده ای.

(۱) ۱۴- حسن بن سعید از

امام رضا علیه السّلام چنین نقل کرده است که حضرت آیه شریفه: «يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ وَيُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ» (روزی که ساق نمایان می شود و آنها را به سجده می خوانند ولی نمی توانند سجده کنند. سوره قلم آیه ۴۲) را این گونه تفسیر فرمودند: روزی که حجابتی از نور کنار می رود و مؤمنین به سجده می افتند ولی پشت منافقین سخت می شود و نمی توانند سجده کنند.

(۲) ۱۵- امام حسین علیه السّلام فرمودند: أمير المؤمنين عليه السّلام طی خطبه ای که در مسجد کوفه ایراد فرمود، چنین گفت: سپاس خداوندی را که نه خود از چیزی به وجود آمده و نه مخلوقش را از چیزی آفریده، حدوث پدیده ها را گواه بر ازلی

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۲۴۳

بودن خویش قرار داده، و عجز و ناتوانی و ضعف و نیاز آنها را شاهد توانایی و قدرت خود نموده، و فنا و نیستی اضطراری و حتمی آنها را دلیل بقاء خود فرمود، هیچ جایی از او خالی نیست تا برای او مکانی تصوّر نشود، شبیه و همانندی ندارد تا به چگونگی وصف گردد، و از هیچ چیز غائب نیست تا تعین پذیرفته و شناخته شود، در همه صفات با آفریدگان خود مغایر است، شناخت ذاتش ناشدنی است به جهت اینکه مخلوقات دائما بفرمانش در حال تجدّد و تحوّلند، و خود بکبریائی و جلال و شکوه از هر تغییر و تغیر بیرون و بری است، اندیشمندان تیزبین و ماهر، و زیرکان کنجکاو را حرام است که توانند حدی برای او بیندیشند، و ژرف بینان موشکاف را ممنوع است که وی را چگونگی دهند، و نیز غواصان شناگر دریای فکر و اندیشه را راه

نیست که او را رسم و شکلی نمایند، مکانها او را از بزرگی یا بزرگواری در نگیرند، و اندازه ها به جلالش راه تقدیر ندارند، و مقیاسها به بزرگواری او را مشخص نمایند، محالست که اندیشه و اوهام بر کنه او دست یابند، و ممکن نیست فهم ها او را

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۲۴۴

بشناسند، (۱) و یا ذهن ها او را مجسم سازند، عقلهای بلند پرواز از فهم نحوه وجودش نومیدند، و دریاهای دانش از اشاره به حقیقت ذاتش خشک و بی مایه اند، و از بلندای وصف قدرتش باریکین ترین مردان میدان علم با فروتنی و حقارت بازگشته اند، واحد است اما نه در سلک اعداد، و همیشه است اما نه در مقیاس مدت و زمان، و استوار است اما نه با ستون و عمود، جنس نیست تا اجناس، همانندی او نمایند، و شخص نیست تا اشخاص، همسان او باشند، و مانند اشیاء نیست تا بر وصفش راهی باشد، عقلها در آماج بیکران ادراکش وامانده و گمراهند، و اوهام و افکار از فهمیدن چگونگی ازلی بودنش (ماضی و مستقبل و حال نداشتن او) متحیر و سرگردانند، و افهام از آگاهی چگونگی قدرتش دربنندند، و ذهنها در امواج خروشان حوزه های اقتدارش غرقند، بر همه آلاء و نعم، توانا و مقتدر است، و حریم وصف هستیش بر فراز برتری، قرق، و سلطان قدرتش هر چیز را زیر پوشش گرفته، نه دهرش فرسوده سازد و نه زمانش کهنه گرداند، و نه وصف او را مشخص نماید، موجودات

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۲۴۵

پایدار و سخت در اصل و ریشه بفرمانش خاضعند و فروتن، (۱) و کوههای سر با آسمان کشیده با صلابت، در أعلا قلّه

خویش برابر فرمانش رامند و سهل، کلیه موجودات را گواه مالکیت خویش قرار داده، و عجز و رامندگیشان را دلیل بر قدرت و توان خود نموده، و حدوث آنها را شاهد بر قدیم بودن، و زوال و نابودیشان را گواه بر همیشگی بودن خود ساخته، موجودات را مجال فرار از خواست و فرمان او نیست، و خروج از حیطه قدرتش را نتوانند، و پنهان نمودن خود را از نظام دیوانش میسرشان نیست، و محال است سرپیچی از سلطه قدرتش بر آنها، و تنها نظام خلقت و استواریش از حیث نشانه و ترکیب طبع و سرشت آنها از نظر دلالت، و حدوث و ایجاد فرسودگی و انعدام بر آنها بر ازلی بودنش، و درستی و استحکام صنعت آفرینش از نظر اعتبار کافی است، برای او حدّ نسبت داده شده ای نیست، و مثل مضروبی ندارد (یعنی مثالی برای او نیست لیسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ) و چیزی از او پوشیده نباشد، و از اینکه برای وجودش مثلی زند یا صفت مخلوقی را ذکر کنند بسیار بالاتر و برتر است.

و از روی ایمان به پروردگارش، و مخالفت با منکران وجودش، گواهی میدهم که معبودی جز او نیست، و آنکه، محمّد بنده و رسول اوست که در

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۲۴۶

بهترین قرارگاه مستقرّ میبوده است (۱) و روزگار او را از صلبهای پاک و مکرم و رحمهای پاکیزه منتقل ساخته، و از کریمترین نژاد، و بالا-ترین اصل و ریشه و منبع ترین مقام، و عزیزترین تبار خارج گشته، از نهالی که خداوند انبیاء خود را از آن بوجود آورد و امناء خود را از آن برگزید، چوبش پاک و طیب، تنه اش راست

و معتدل، ساقهایش کشیده و سرفراز، شاخه هایش خرم و دلربا، میوه اش خوشگوار، درونش مروّت و جوانمردی، در مقرّ کرامت کاشته شد، و در حریم محترم روئید و در آن تشعب و گسترش یافت و بارور شد و عزّت و شوکت پذیرفت، آنگاه اوج گرفت و بلندی یافت تا آنکه خداوند او را به ارسال (فرشته وحی) روح الامین گرامی داشت، و بنور آشکار و کتاب روشن مفتخر ساخت، و براق را مسخر او گردانید، و فرشتگان با او مصافحه نمودند، و شیاطین را بدو مرعوب ساخت، و بتها و خدایان و معبودان ساختگی را بدست او از میان برد، شیوه و سنتش همه رشد و صواب، و سیره اش همه عدل، حکمش همه حقّ و درست و بجای، به مأموریت خدائی خود و آنچه فرمان یافته بود آغاز نمود، و پیامی که بر عهده داشت رسانید تا آنجا که بی پرده و آشکار و

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۲۴۷

علنی دعوت به یکتاپرستی نمود، (۱) و در میان خلق کلمه طیبه

«لا إله إلا الله وحده لا شريك له»

را رواج داد تا آنجا که وحدانیت حقّ را مسلم ساخت و از شرک و انباز خالص گردانید، و خداپرستی را از قید شرک پاک نمود، پس خداوند حجّت او را بتوحید ظاهر ساخت، و بوسیله اسلام درجه و رتبه اش را بالا برد، و برای او خداوندش آنچه آسایش و رتبه و مقام قرب بود فراهم آورد درود خداوند بر او و آل طاهرینش باد.

(۲) ۱۶- ابراهیم بن ابی محمود گوید: از حضرت رضا علیه السلام در باره این آیه سؤال کردم: «وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ» (آنها را در

حالی که هیچ نمی بینند در ظلمات رها می کند- سوره بقره آیه ۱۷) حضرت فرمودند:

بر عکس مخلوقات که می توان در باره آنها الفاظ «رها کردن» و «ترک نمودن» را بکار برد نمی توان با این الفاظ خداوند را وصف کرد. (و صحیح نیست که بگوئیم خداوند فلان کس را رها کرد یا ترک نمود و و) بلکه (مطلب از این

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۲۴۸

قرار است که) وقتی می داند که آنها از کفر و ضلالت دست بر نمی دارند، لطف و کمک خویش را از آنها دریغ می دارد و آنها را به حال خودشان رها می کند که هر کاری بخواهند انجام دهند.

(۱) راوی گوید: از حضرت در باره این آیه سؤال کردم: «خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ عَلَى سَمْعِهِمْ» (خداوند بر دلها و گوشهای آنان مهر نهاده است. سوره بقره آیه ۷) حضرت فرمودند: منظور از «ختم» (مهر زدن) مهری است که بر دل کفار به جزای کفرشان نهاده شده است. همان طور که خداوند می فرماید: «بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا» (بلکه خداوند- به جزای کفرشان- بر دل آنها مهر نهاده است و در نتیجه جز اندکی، بقیه ایمان نخواهند آورد- یا همگی ایمانشان ضعیف خواهد بود- سوره نساء آیه ۱۵۵) راوی گوید: از حضرت سؤال کردم: آیا خداوند بندگانش را بر معصیت کردن مجبور می کند؟ حضرت فرمودند: خیر، بلکه آنها را مخیر می کند (تا هر آنچه خواهند انجام دهند) و مهلت می دهد تا توبه کنند.

گوید: پرسیدم آیا خداوند بندگانش را به کارهایی که توان آن را ندارند، مکلف می کند؟ حضرت فرمودند، چگونه چنین کند و حال آنکه خودش می گوید، «وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ

لِّلْعَبِيدِ» (پروردگار تو به بندگان ظلم نمی کند).

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۲۴۹

سوره فُصِّلَتْ آیه ۴۶) سپس حضرت ادامه دادند: پدرم موسی بن جعفر علیهما السَّلام از قول پدرشان جعفر بن محمّد علیهما السَّلام برایم نقل کردند که، هر کس گمان کند که خداوند بندگان را بر گناه مجبور می کند و یا بر کارهایی که طاقتش را ندارند مکلف می نماید، گوشت قربانی اش را نخورید، شهادتش را نپذیرید و پشت سرش نماز نخوانید و از زکاه، چیزی به او ندهید.

(۱) ۱۷- [ی] زید بن عمیر بن معاویه گوید: در مرو به خدمت امام رضا علیه السَّلام رسیدم و از آن حضرت سؤال نمودم که از امام صادق علیه السَّلام روایتی برای ما نقل شده است که فرمودند: «نه جبر است، نه تفویض بلکه چیزی است بین دو امر» معنای این حدیث چیست؟ امام علیه السَّلام فرمودند: کسی که گمان کند خداوند کارهای ما را انجام می دهد و سپس به خاطر آنها ما را عذاب می کند، قائل به جبر شده است، و کسی که گمان کند خداوند مسأله خلق و رزق و روزی دادن به مخلوقات را به ائمه علیهم السَّلام واگذار نموده است، قائل به تفویض شده است، و قائل

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۲۵۰

به جبر کافر است و قائل به تفویض مشرک. (۱) راوی گوید: پرسیدم پس «أمر بین امرین» (چیزی بین دو امر) یعنی چه؟ فرمود: یعنی راه باز است که آنچه را خدا دستور داده انجام دهند، و آنچه را نهی فرموده ترک کنند، راوی گوید:

سؤال کردم: آیا در مورد اعمال بندگان مشیت و اراده خداوند، ساری و جاری نیست؟ فرمود: اراده و مشیت

خداوند در مورد طاعات، عبارتست از دستور و رضایت خداوند به آن عمل و کمک نمودن بندگان در انجام آن و اراده و مشیت خدا در مورد معاصی عبارتست از نهی کردن و خشمگین بودن از آن عمل و یاری نکردن بندگان در انجام آن، راوی گوید: پرسیدم آیا خداوند در باره اعمال بندگان «قضاء» دارد؟ فرمود: بله، بندگان، هیچ کاری، چه خیر و چه شرّ، انجام نمی دهند مگر اینکه خداوند در مورد آن کار، قضائی دارد، پرسیدم، معنی این قضاء چیست؟ فرمود: معنی این قضاء آنست که خداوند حکم می کند آن ثواب و عقابی که در دنیا و آخرت به خاطر اعمالشان مستحقّ آن هستند، به ایشان داده شود.

(۲) ۱۸- عبد العزیز بن مسلم گوید: از امام هشتم علیه السلام در باره این آیه سؤال

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۲۵۱

کردم: «نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ» (خدا را فراموش کردند، او هم آنها را فراموش کرد.

سوره توبه آیه ۶۷)، حضرت فرمودند: خداوند نه سهو می کند و نه چیزی را فراموش می نماید، بلکه سهو و نسیان مربوط به مخلوقاتی که نبودند و خلق شدند است، آیا به این آیه برخورد نکرده ای: «وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا» (پروردگارت فراموش کار نیست. سوره مریم آیه ۶۴) بلکه معنی آیه چنین است: خداوند، کسانی را که او و قیامت را فراموش کرده اند این گونه جزاء می دهد که خودشان را از یاد خودشان می برد، همان طور که در جای دیگر فرموده: «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (مانند کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند و در نتیجه خدا نیز آنها را از یاد خودشان برد.

همانها فاسق

هستند. سوره حشر آیه ۱۹) و نیز می فرماید: «فَالْيَوْمَ نَنْسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا» (امروز آنها را فراموش می کنیم همان طور که آنها، چنین روزی را فراموش کردند. سوره اعراف آیه ۵۱) یعنی رهایشان می کنیم همان طور که آنها، از آماده شدن برای چنین روزی طفره می رفتند و این کار را ترک کرده بودند.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۲۵۲

(۱) مؤلف (شیخ صدوق) گوید: مراد از «رهایشان می کنیم» این است که ثواب کسانی را که به قیامت و برپایی آن امیدوار هستند، به آنها نمی دهیم.

زیرا، «ترک کردن» و «رها نمودن» در مورد خداوند معنی ندارد، و این آیه هم که خداوند می فرماید: «وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ» (آنها را در ظلمت و تاریکی، آنچنان که هیچ چیزی نمی بینند، رهایشان کرد. سوره بقره آیه ۱۷) معنایش این است که در عقوبت آنها تسریع نفرمود و به آنها مهلت داده تا توبه کنند.

(۲) ۱۹- علی بن حسن فضال از پدرش چنین نقل کرده است: که از امام هشتم در باره این آیه سؤال کردم: «كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ» (آنان در آن روز در پس حجاب و پرده ای هستند و پروردگار خود را نمی بینند، سوره مطففین آیه ۱۵) حضرت فرمودند: نمی توان و صحیح نیست که خداوند را این طور وصف نمائیم که در جایی قرار می گیرد و بندگان در پس حجاب هستند و او را نمی بینند، بلکه معنی آیه این است که از ثواب پروردگار خویش محرومند.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۲۵۳

(۱) و نیز راوی گوید: در باره این آیه سؤال کردم: «وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا» (پروردگارت و فرشتگان صف به صف،

آمدند. سوره فجر آیه ۲۲) حضرت فرمودند: خداوند با «رفتن و آمدن» وصف نمی شود، خدا برتر از انتقال و جابجایی است، بلکه معنی آیه این است که فرمان پروردگار آمد و فرشتگان صفّ بصفّ بودند، و در باره این آیه سؤال کردم: «هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلْمٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ» (آیا منتظرند که خداوند در پاره های ابرها و نیز ملائکه به نزدشان بیایند؟ سوره بقره آیه ۲۱۰) فرمود: یعنی «آیا منتظرند که خداوند ملائکه را در میان ابرها به سراغشان بفرستد» و همین گونه نیز این آیه نازل شده است. راوی گوید: در باره این آیات سؤال کردم: «سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ» (خدا آنها را مسخره کرد. سوره توبه آیه ۷۹) و «اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ» (خداوند آنها را استهزاء می کند. سوره بقره آیه ۱۵) و «مَكَرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ» (آنها فریبکاری و مکر بکار بستند، خدا نیز مکر و فریب بکار برد. آل عمران ۵۴) و «يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ» (می خواهند در مورد خدا خدعه و نیرنگ بکار برند، ولی خدا به آنها خدعه می زند. نساء: ۱۴۲) حضرت فرمود: خداوند نه

عیون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۲۵۴

مسخره می کند، نه استهزاء، و نه نیرنگ و فریب بکار می برد، بلکه مطابق عمل مسخره و استهزاء و نیرنگ و فریب آنان به آنها جزا می دهد، خداوند بسیار بسیار برتر از آن چیزهایی است که ظالمین می گویند و می پندارند.

(۱) ۲۰- حسن بن علی و شاء گوید: امام هشتم علیه السلام فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز قیامت به دامان خداوند چنگ می زند، ما نیز به دامان پیامبران و شیعیان ما نیز چنگ به

دامان ما می زند، سپس فرمود: مراد از دامان، نور است و در حدیث دیگر فرموده: دامان به معنی دین است.

(۲) ۲۱- ابراهیم بن ابی محمود گوید: به حضرت رضا علیه السّلام عرض کردم: نظر شما در باره حدیثی که مردم از حضرت رسول صلی الله علیه و آله نقل می کنند که حضرت فرمودند: «خداوند تبارک و تعالی هر شب جمعه به آسمان دنیا (پائین) می آید»

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۲۵۵

چیست؟ امام علیه السّلام فرمود: خداوند لعنت کند کسانی را که کلمات را از محلّ خود جابجا و تحریف می کنند. به خدا قسم، رسول خدا چنین سخنی نگفته است، بلکه فرموده اند: «خداوند تعالی در ثلث آخر هر شب، و هر شب جمعه از اوّل شب، فرشته ای را به آسمان دنیا می فرستد و آن فرشته به فرمان خداوند ندا می کند: آیا هیچ درخواست کننده ای هست تا خواسته اش را برآورم؟ آیا هیچ توبه کننده ای هست تا توبه اش را بپذیرم؟ آیا هیچ استغفار کننده ای هست تا او را بیامرزم؟ ای که طالب خیر هستی! به این سو بیا، ای که به دنبال شرّ هستی! دست نگهدار. و این فرشته تا طلوع فجر این ندا را ادامه می دهد و چون فجر طلوع کرد به محلّ خود در ملکوت آسمان باز می گردد» این حدیث را پدرم از جدّم و او از پدراناش از قول رسول الله صلی الله علیه و آله برایم نقل کرد.

(۱) ۲۲- داود بن سلیمان قزوینی گوید: حضرت امام رضا علیه السّلام از قول پدرانشان از أمير المؤمنين عليهم السّلام نقل نمودند که: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: وقتی

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۲۵۶

حضرت موسی بن عمران با

خداوند مناجات می کرد در مناجات خود چنین عرضه داشت: خداوند! آیا از من دور هستی تا با صدای بلند با تو سخن بگویم یا نزدیک هستی تا آهسته با تو مناجات کنم؟ خداوند به او وحی فرمود: من همنشین کسی هستم که به یاد من باشد، موسی علیه السلام عرضه داشت: چه بسا در حالتی هستم که شأن تو را برتر از آن می دانم که در آن حال تو را یاد کنم، خداوند فرمود: ای موسی! در همه حال به یاد من باش و مرا یاد کن.

توضیح: پاره ای گفته اند این سؤال را موسی علیه السلام بدرخواست قومش کرد همانند «رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ» (پروردگارا خود را بمن بنما تا تو را بنگرم).

(۱) ۲۳- فتح بن یزید جرجانی گوید: از امام رضا علیه السلام شنیدم که آن حضرت در باره خداوند چنین می فرمود: «او لطیف و خبیر است، «۱» شنوا و بیناست، واحد و أحد و بی نیاز است، نژائیده و زائیده نشده است، و همانندی ندارد، اشیاء را ایجاد کرده، به اجسام جسمیت داده و نقشها را صورت و شکل

(۱)- لطیف معانی مختلفی دارد، از جمله شیء کوچک و صغیر، کسی که با لطف و محبت است، و آن کسی که با نرمی و به نیکی رفتار می کند و به مسائل ظریف و دقیق آگاه است.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۲۵۷

بخشیده است، اگر آن طور بود که می گویند، خالق و مخلوق از یک دیگر شناخته نمی شدند، ایجادکننده و ایجاد شده از یک دیگر ممتاز نبودند و شناخته نمی شدند، لکن اوست ایجادکننده، فرق است بین خدا و بین آن چیزی که خدا به او صورت بخشیده و

جسمیت داده و ایجادش نموده است، چون هیچ چیز به خداوند شبیه نیست و خداوند نیز به هیچ چیز شبیه نمی باشد» گفتیم: بله، قربانت گردم، لکن گفتی: احد و صمد (بی نیاز) است. و نیز فرمودی: به هیچ چیز شبیه نیست در حالی که خداوند یکی است، انسان هم یکی است پس در وحدانیت و یکی بودن، به یک دیگر شبیه اند؟ حضرت فرمود: ای فتح! حرف محالی می زنی، خداوند ثابت قدمت گرداند. (آن) تشبیه (که ما آن را نفی می کنیم) در معانی است، اما اسم در مورد همه یکی است و نشان دهنده مسمی است، به این ترتیب که انسان را گرچه می توان «واحد» و «یکی» دانست، اما منظور این است که یک شیء و یک جثه است و دو تا نیست. اما خود انسان «واحد» (حقیقی) نیست زیرا دارای اعضای گوناگون است، رنگهایش مختلف و زیاد است و یکی نیست، انسان عبارتست از مجموعه اجزائی که با

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۲۵۸

هم فرق می کنند، (۱) خورش با گوشتش تفاوت دارد، گوشتش با خورش فرق می کند، رشته های اعصابش غیر از رگهایش است، مویش غیر از پوستش است، سیاهی اش غیر سفیدی اش است و همین گونه می باشند سایر مخلوقات.

پس انسان از نظر اسم «واحد» است اما در معنی «واحد» نیست. و خداوند تبارک و تعالی واحدی است که واحد دیگری جز او نیست، اختلاف و تفاوتی در او نیست، زیاده و نقصان در او راه ندارد اما انسان مخلوق مصنوع که از اجزاء مختلف و مواد گوناگون ساخته شده است، مختلف و متفاوت است و زیاده و نقصان دارد هر چند در کل یک چیز است.

گفتم: قربانت گردم

آسوده ام کردی، خداوند آسوده خاطر است کند. حال همان طور که واحد را برایم تفسیر کردی، لطیف و خبیر را نیز برایم تشریح فرما، البتّه می دانم که «لطف» خداوند با «لطف» مخلوقات فرق دارد چون بین خدا و خلق تفاوت هست، اما دوست دارم شما برایم شرح دهید. حضرت فرمودند:

ای فتح! به این جهت می گوئیم لطیف که در خلق کردن، لطافت و ظرافت دارد و به اشیاء کوچک و ظریف آگاه است، آیا اثر صنع او را در گیاهان ظریف و غیر

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۲۵۹

ظریف نمی بینی؟ (۱) آیا اثر خلق او را در خلقت ظریف و دقیق حیوانات کوچکی مثل پشه و پشه ریزه و کوچکتر از آن که چشم به سختی آن را می بیند بلکه از فرط ریزی، نر و ماده و بچه و بزرگ آنها از یک دیگر تشخیص داده نمی شود، ندیده ای؟ وقتی کوچکی آنها را در عین ظرافتشان می بینیم، وقتی آشنایی آنها را به نحوه آمیزش مخصوص به خود و فرار از مرگ و جمع آوری ما یحیاجشان از دل دریاها و پوست درختان و پهنه دشتهای بیابانها می نگریم، وقتی به سخن گفتن آنها و نحوه فهم سخنان یک دیگر، و فهمیدن کلام بزرگترها به توسط بچه ها و غذا آوردن والدین برای فرزندانشان را می اندیشیم.

و همین گونه به رنگ آمیزی آنها، قرمز با زرد، سفید با سبز و نیز آنچه چشمانمان به سختی تمام پیکره اش را می بیند و آنچه نه چشم می تواند ببیند و نه دست می تواند لمس کند می نگریم، می فهمیم که خالق این مخلوقات، لطیف و دقیق است و خلق و آفرینش آنچه که شرحش گذشت را با دقت و ظرافت

و بدون وسیله و ادات و آلاتی انجام داده است، چه هر خالق مخلوق

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۲۶۰

خود را از چیز دیگری می آفریند ولی خداوند، لطیف و دقیق و با جلال، مخلوقات خود را آفریده اما نه از چیزی، بلکه از هیچ و عدم، موجودات را بوجود آورده است.

(۱) ۲۴- محمد بن سنان گوید: از حضرت رضا علیه السلام سؤال کردم: آیا خداوند قبل از اینکه مخلوقات را بیافریند به نفس خود آگاه بود؟ فرمود: بله، گفتم:

نفس خود را می دید و صدای خویش را می شنید؟ فرمود: احتیاجی به این کار نداشت زیرا از خود چیزی درخواست نمی کرد، او خود هستیش و هستیش خودش است. قدرتش نافذ است لذا نیازی ندارد که نامی برای خود برگزیند، بلکه نامهایی برای خود برگزیده تا دیگران او را به آن نامها بخوانند، زیرا اگر با نام خود خوانده نشود، شناخته نمی گردد. اولین اسمی که برای خود انتخاب نمود، «الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ» بود زیرا از همه چیز برتر است، معنا و واقعیت او، «الله» است و نامش «الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ»، این اولین نام اوست زیرا او بر همه چیز برتری دارد.

(۲) ۲۵- محمد بن سنان گوید: از امام هشتم علیه السلام سؤال کردم: «اسم» چیست؟

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۲۶۱

فرمود: صفتی برای موصوف. شرح: «یعنی نشانه ای برای نشان دادن». عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ج ۱ ۲۶۱ باب ۱۱ اخباری که در باب توحید از امام رضا علیه السلام رسیده است ص: ۲۲۸

(۱) ۲۶- علی بن الحسن بن علی بن فضال از پدرش چنین روایت کرده است که امام هشتم علیه السلام فرمودند: اولین چیزی که خداوند تعالی خلق فرمود

تا مردم بوسیله آن با نگارش آشنا شوند، حروف الفبا بود. و هر گاه بر سر کسی ضربه ای بزنند و در اثر آن ضربه نتواند به خوبی تکلم کند، حکم این است که: حروف الفبا را بر او عرضه می کنند سپس به تعداد حروفی که نتوانست تلفظ کند، به او دیه داده می شود، و پدرم از پدرش و او از جدش از قول امیر المؤمنین علیه السلام در باره حروف الفبا چنین نقل نموده است که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: الف، آلاء و نعم الهی است، باء، بهجت و سرور خداست، تاء، تکمیل شدن کار قائم آل محمد «صلوات الله علیهم» است، ثاء، ثواب مؤمنین به خاطر کارهای خوبشان است.

جیم، جمال و جلال خداست، حاء، حلم خدا در باره گناهکاران است، خاء، بی نام و نشان بودن اهل معاصی در نزد خداوند عزّ و جلّ است، دال، دین

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۲۶۲

خداست، (۱) ذال از ذو الجلال و صاحب جبروت است. راء، از رؤف و رحیم و زاء زلزله های قیامت است، سین، نور الهی است، شین، خداوند خواست آنچه خواست و اراده کرد آنچه اراده کرد و اختیار مردم به خاطر دین است که خدا خواسته است دارای اراده و اختیار باشند، صاد، از صادق الوعد و راستگو است برای بردن مردم بر صراط و نیز بازداشتن ظالمین در مرصاد و کمینگاه الهی، ضاد، هر کس با محمد و آل محمد علیهم السلام مخالفت کند به ضلالت و گمراهی افتاده است، طاء، خوشی و حسن عاقبت برای مؤمنین است، ظاء مؤمنین به خداوند حسن ظنّ دارند و کافرین سوء ظنّ، عین از

علم و غین از غنی است، فاء، شعله‌هایی از شعله‌های آتش است و قاف، قرآن است که جمع

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۲۶۳

کردن و قرائت نمودن آن بر عهده خداست (۱) کاف از کافی و لام، لغو گویی کافرین است در دروغ‌هایی که بر خدا می‌بنند. میم ملک و پادشاهی خداست در روزی که هیچ کس جز خدا مالک نیست و خداوند در آن روز می‌فرماید:

«لَمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ» (پادشاهی در امروز از آن کیست، مؤمن: ۱۶) سپس ارواح انبیا و پیامبران و حجج الهی می‌گویند: «لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ» (از آن خداوند یکتای مقتدر- مؤمن: ۱۶) سپس خداوند می‌فرماید: «الْيَوْمَ تُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ» (امروز هر کس جزای کارهای خود را می‌بیند، امروز دیگر ظلمی در کار نیست، خداوند به سرعت به حساب‌بندگان رسیدگی می‌کند. مؤمن: ۱۷) و نون نعمتهای الهی است که به مؤمنین می‌دهد و نکال و عذابی است که کافرین را دچار آن می‌کند. واو، وای بر کسی که خدا را نافرمانی کند و هاء، ذلت و خواری و کوچکی نافرمانان است در برابر خدا. و لام الف، (لا) «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» است که بدان کلمه اخلاص گویند و هر بنده‌ای که آن را با خلوص نیت بر زبان جاری کند بهشت بر او واجب می‌گردد، و یاء، دست خدا بر خلق گشاده است روزی می‌دهد، و او متزه و برتر از آن

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۲۶۴

چیزی است که مشرکین می‌گویند.

(۱) سپس حضرت فرمودند: خداوند این قرآن را با همین حروفی که عربها با آن سر و کار دارند و بکار می‌برند

نازل فرمود و سپس گفت: «قُلْ لِّئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا» (بگو اگر جن و انس دست به دست یک دیگر دهند تا چنین قرآنی بیاورند نخواهند توانست هر چند در این کار کمک یک دیگر باشند- اسراء ۸۸).

(۲) ۲۷- حمدان بن سلیمان گوید: از حضرت رضا علیه السلام سؤال کردم، معنی این آیه چیست؟ «فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ» (هر کس را خدا بخواهد هدایت کند او را به اسلام راضی و خشنود نموده، آماده قبول اسلام و هر کس را نخواهد از گمراهی نجات یابد سینه او را بسیار تنگ میکند- انعام: ۱۲۵) فرمود: هر کس را خدا بخواهد، با ایمانی که در دنیا داشته است، به بهشت آخرت راهنمایی کند او را برای تسلیم بودن در برابر خدا و اطمینان به خدا داشتن و آرامش و سکون از ثوابهایی که خدا وعده داده آماده و راضی

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۲۶۵

می کند تا آرامش خاطر یابد، و هر کس را بخواهد، به خاطر کفر و عصیان در این دنیا، از بهشت آخرت محروم سازد او را (از اسلام و تسلیم در برابر امر خدا) دلتنگ و دلسرد می نماید تا در حال کفر، دچار شک شده و در اعتقاد قلبی، مضطرب گردد (و اسلام آن قدر بر او سخت باشد که) گویی (می خواهد) در آسمان بالا رود. خداوند این گونه رجس و پلیدی بر آنان که ایمان نمی آورند قرار می دهد.

(۱) ۲۸- محمد بن عبد الله خراسانی، خادم حضرت رضا علیه السلام گوید: مردی زندیق بر آن

حضرت وارد شد، و گروهی نیز حضور داشتند، امام فرمودند: بگو ببینم، اگر حرف، حرف شما باشد (مطلب آن طور که می گوئید باشد) - هر چند که این طور نیست - آیا ما و شما یکسان نیستیم؟ و نماز و روزه و زکات و اعتقادات ما ضرری به ما نرسانده است؟ مرد چیزی نگفت. امام علیه السلام فرمود: و اگر حرف، حرف ما باشد - که حق هم همین است - آیا در این صورت شما به

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۲۶۶

هلاکت نیفتاده و ما نجات نیافته ایم؟ (۱) زندیق گفت: خداوند به تو لطف و رحمت فرماید، برایم توضیح بده که خدا چگونه است؟ و کجاست؟ حضرت فرمود:

وای بر تو! آنچه تو گمان کرده ای غلط است، او جا و مکان را ایجاد کرده است، او بود ولی هیچ جا و مکانی وجود نداشت، کیفیت را او ایجاد کرده است، او بود و هیچ چگونگی و کیفیتی وجود نداشت، لذا با کیفیت یا جا و مکان و حواس قابل درک نیست و به هیچ چیز شبیه نمی باشد. مرد گفت: حال که با هیچ حسّی از حواس پنجگانه قابل درک نیست پس، اصلاً نیست.

حضرت فرمود: وای بر تو! چون حواسّت از درک او عاجز است، ربوبیت او را انکار می کنی؟ و حال آنکه ما وقتی از ادراکش عاجز می شویم یقین می کنیم که او ربّ ما است، و او چیزی است بر خلاف سایر اشیاء، مرد گفت:

پس بگو خدا چه زمانی، بوده است؟ حضرت فرمود: تو به من بگو، خداوند کی نبوده است تا بگویم از کی بوده است، مرد پرسید: چه دلیلی بر وجود خدا هست؟ حضرت فرمودند: وقتی به جسم

می نگرم و می بینم نمی توانم در طول

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۲۶۷

و عرض چیزی از آن کم کنم یا بر آن بیفزایم (۱) و سختی ها را از آن دفع کنم و چیزی به سود آن انجام دهم، می فهمم که این ساختمان بناکننده ای دارد و به او معتقد می شوم، مضافا به اینکه دوران فلک را به امر و قدرتش و ایجاد شدن ابرها و گردش بادهای و حرکت ماه و خورشید و ستارگان و سایر آیات عجیب و متقن الهی را می بینم، و لذا می فهمم که اینها همه تقدیرکننده و ایجادکننده ای دارد، مرد پرسید پس چرا پنهان است؟ حضرت فرمود: در پرده بودن او از خلق، به خاطر گناهان بسیار آنهاست، اما خود او هیچ چیز پنهانی در شب و روز، برایش پنهان نیست. پرسید: پس چرا چشم، او را نمی بیند؟ حضرت فرمود: برای اینکه فرقی باشد بین او و بین خلقش که قابل رؤیت هستند.

مضافا به اینکه شأن او اجل از این است که چشم او را ببیند و یا فکر او را درک نماید یا عقل، او را ادراک کند، مرد گفت: پس حدّ و وصفش را برایم بیان کن، امام فرمود: حدّ و وصفی ندارد. مرد پرسید: چرا؟ حضرت فرمود: زیرا هر چیزی

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۲۶۸

که حدّی دارد، (۱) وجودش تا همان حدّ امتداد دارد و چون حدّ و مرز پذیرفته، پس قابلیت زیاد شدن را نیز دارد و وقتی قابلیت زیاد شدن را داشته باشد قابلیت نقصان را نیز دارد، پس او نه حدّ دارد نه زیادی می پذیرد نه چیزی از او کم می شود نه قابل تجزیه است و نه با

فکر درک می شود.

مرد پرسید: شما که می گوئید: او لطیف، سمیع (شنوا)، حکیم، بصیر (بینا) و علیم است یعنی چه؟ آیا کسی می تواند بدون گوش، شنوا باشد، یا بدون چشم بینا باشد یا ظریف و دقیق باشد ولی دست نداشته باشد و یا حکیم باشد ولی صنعت گر و سازنده نباشد؟ حضرت فرمود: «لطیف» در بین آدمیان، موقعی اطلاق می شود که کسی بخواهد کاری یا صنعتی انجام دهد. آیا ندیده ای وقتی کسی می خواهد چیزی اتخاذ کند یا کاری کند اگر با دقت و ظرافت انجام دهد، می گویند فلانی چقدر با ظرافت و دقیق است؟ پس چطور به خداوند بزرگی که مخلوقاتی ریز و درشت دارد و در جانوران روح هایی قرار داده و هر جنسی را از جنس دیگر متباین ساخته بطوری که هیچ شبیه یک دیگر نیستند، لطیف (دقیق و با ظرافت) گفته نشود؟ پس هر کدام از این مخلوقات

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۲۶۹

در ترکیب ظاهری اش لطفی از خالق لطیف و خبیر داراست، (۱) سپس در درختان و میوه های خوراکی و غیر خوراکی آن دقت کردیم و آن وقت گفتیم: خالق ما، لطیف است ولی نه مانند لطیف بودن مخلوقات در کارهایشان، و گفتیم: او شنوایی است که صدای تمام خلایق از عرش تا فرش از مورچه های ریز گرفته تا بزرگتر از آن، در دریا و خشکی بر او پوشیده نیست و زبان آنها را با هم اشتباه نمی کند و در این موقع گفتیم: او شنواست ولی بدون گوش و گفتیم او بیناست ولی نه با چشم، زیرا او اثر دانه بسیار ریز و سیاه خردل را در شب ظلمانی بر روی سنگ سیاه می بیند و

نیز حرکت مورچه را در شب تاریک می بیند و از نفع و ضرر آن مطلع است و آمیزش و بیچه ها و نسل آن را می بیند، و در نتیجه گفتیم: او بیناست امّا نه مانند بینا بودن مخلوقات. راوی گوید: و این سؤال و جواب به همین منوال ادامه داشت تا آن زندیق مسلمان شد، و مطالب دیگری غیر از این هم در حدیث هست.

(۲) ۲۹- فتح بن یزید جرجانی گوید: از امام رضا علیه السّلام سؤال کردم: کمترین

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۲۷۰

معرفت و شناخت چیست؟ حضرت فرمودند: اقرار به اینکه معبودی جز او نیست، شبیه و نظیری ندارد، ثابت است، قدیم است، موجود است، گم نگشته هیچ چیز مثل او نیست.

(۱) ۳۰- عبد العزیز بن مهتدی گوید: از امام هشتم علیه السّلام در باره توحید سؤال کردم. حضرت فرمود: هر کس سوره «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» را بخواند و به آن ایمان آورد، توحید را شناخته است، گفتم: چگونه باید خواند؟ فرمود: همان طور که مردم می خوانند و این جمله را نیز اضافه فرمود: «كَذَلِكَ اللَّهُ رَبِّي» «پروردگار من چنین است» سه مرتبه.

(۲) ۳۱- محمّد بن علی خراسانی خادم امام رضا علیه السّلام گوید: زندیقی از امام

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۲۷۱

رضا علیه السّلام سؤال کرد: آیا می توان در باره خدا گفت: او «شیء» است؟ حضرت فرمود: آری، او خود را در قرآن «شیء» نامیده است آنجا که می فرماید: «قُلْ أُمِّي شَيْءٌ ءَ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ» (بگو گواهی و شهادت چه چیزی بزرگتر و مهتر است؟ بگو خدا بین من و شما گواه است. انعام: ۱۹) او «شیء» ای است

که هیچ چیز مثل او نیست.

(۱) ۳۲- حسین بن خالد گوید: روزی، مردی بر امام رضا علیه السلام وارد شد و سؤال کرد: یا ابن رسول الله! چه دلیل هست بر حدوث عالم؟ حضرت فرمودند:

تو نبودی، سپس به وجود آمدی، و تو خود می دانی که نه تو خود، خویش را ایجاد کردی و نه کسی که مانند تو است تو را به وجود آورده است.

(۲) ۳۳- ابو الصیلت هروی گوید: روزی مأمون در باره این آیه از امام علیه السلام سؤال کرد: «وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ»

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۲۷۲

لِيُنزلنَّكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» (او کسی است که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید، در حالی که تخت پادشاهی اش بر روی آب بوده، تا شما را بیازماید و ببیند عمل کدامیک از شما بهتر است - هود: ۷). حضرت فرمود: خداوند تبارک و تعالی، عرش (تخت پادشاهی)، آب و ملائکه را قبل از خلقت آسمانها و زمین آفرید و ملائکه با توجه نمودن به خود و عرش و آب، بر وجود خداوند استدلال می کردند، سپس خداوند عرش خود را بر روی آب قرار داد تا بدین وسیله قدرت خود را به ملائکه نشان بدهد. تا ملائکه بفهمند که خداوند بر هر کاری تواناست، سپس با قدرت و توانایی خویش، عرش را بلند کرده و بر فراز آسمانهای هفتگانه قرار داد، آنگاه، در حالی که بر عرش خود تسلط و استیلاء داشت، آسمانها و زمین را در شش روز آفرید، هر چند توانایی داشت که در یک چشم بر هم زدن این کار را

انجام دهد، لکن آنها را در شش روز آفرید تا با این کار، آنچه را که از آسمانها و زمین می آفریند، کم کم و یکی یکی به ملائکه نشان دهد تا بوجد آمدن هر یک از آنها، در هر مرتبه، برای ملائکه، دلیلی باشد بر (قدرت) خداوند، و خداوند، عرش را به خاطر نیاز، نیافریده

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۲۷۳

است (۱) زیرا او از عرش و تمام مخلوقات بی نیاز است. در مورد ذات اقدس او نمی توان گفت که: بر روی عرش نشسته است زیرا او جسم نیست. خداوند بسیار بسیار برتر و والاتر از صفات مخلوقین است.

اما در باره این قسمت از آیه که می فرماید: «لِيُبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» (تا شما را بیازماید و ببیند عمل کدامیک از شما بهتر است) منظور این است که خداوند آنها را آفرید تا با طاعت و عبادت و تکالیف خود، آنها را بیازماید، اما نه به عنوان امتحان و آزمایش، زیرا او همیشه همه چیز را می دانسته است، مأمون در اینجا گفت: مرا آسوده خاطر کردی یا ابا الحسن! خداوند به تو آسودگی خاطر عنایت فرماید! سپس مأمون ادامه داد: معنی این آیه چیست: «وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَمَأْمَنَ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعًا أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ. وَ مَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ»؟ (اگر پروردگارت می خواست تمام کسانی که بر روی زمین زندگی می کنند، همگی ایمان می آوردند، آیا تو می خواهی مردم را مجبور کنی تا مؤمن شوند؟ در حالی که هیچ کس ایمان نمی آورد مگر با اذن و اجازه خدا- یونس: ۱۰۰ و ۹۹) امام علیه السلام فرمود: پدرم موسی بن

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۲۷۴

جعفر بن محمد (۱) و او از پدرش محمد بن علی و او از پدرش علی بن الحسین و او از پدرش حسین بن علی و او از پدرش علی بن ابی طالب علیهم السلام نقل کرده است که:

مسلمانان به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عرضه داشتند: یا رسول الله! اگر آن کسانی را که بر آنها قدرت داشتی، مجبور می کردی مسلمان شوند، تعداد ما زیاد می شد و در مقابل دشمنان نیرومند می شدیم، حضرت فرمودند: من نمی خواهم با بدعتی که خداوند در مورد آن، دستوری به من نداده است، خداوند را ملاقات کنم و من کسی نیستم که بخواهم در کاری که به من مربوط نیست دخالت کنم.

سپس خداوند آیه فوق را نازل فرمود و معنی آیه این است که: اگر خدا می خواست همه را مجبور می کرد که در دنیا ایمان آورند همان طور که در موقع دیدن سختی ها، در آخرت، ایمان می آورند، و اگر این کار را با آنها انجام می دادم دیگر مستحق مدح و ثواب از جانب من نبودند لکن من می خواهم از روی اختیار و بدون اجبار ایمان آورند تا مستحق احترام و اکرام و نزدیکی به من و جاودانگی در بهشت جاودان باشند. «آیا تو می خواهی مردم را مجبور کنی

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۲۷۵

که ایمان آورند؟» (۱) و اما این قسمت از آیه که می فرماید: «وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» (کسی نمی تواند ایمان آورد مگر با اذن و اجازه و خواست خدا) به این معنی نیست که انسانها از ایمان آوردن محروم هستند بلکه به این معنی

است که بدون خواست خدا نمی توانند ایمان آورند، و اذن و خواست خدا، عبارتست از: امر و فرمان او به ایمان آوردن مردم در دنیا که دار تکلیف و تعبد است و مجبور نمودن مردم به ایمان در موقعی است که تکلیف از آنها برداشته شود (یعنی بعد از مرگ و هنگام دیدن عذاب الهی).

در اینجا مأمون مجدداً گفت: خاطرَم را آسوده کردی یا ابا الحسن! خداوند خاطرت را آسوده نماید! حال در باره این آیه برایم بگو: «الَّذِينَ كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَنْ ذِكْرِي وَ كَانُوا لَا يَسْمَعُونَ سَمْعًا» (کسانی که چشمهایشان از (دیدن) یاد من در پرده و پوشش بود (و از یاد من غافل بودند) و توانایی شنیدن هم نداشتند - کهف: ۱۰۱).

حضرت فرمودند: پرده (مقابل چشم) از یاد و توجه قلبی ممانعت نمی کند و یاد و توجه با چشم دیده نمی شود، و لیکن خداوند، کسانی که ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام را قبول ندارند به افراد نابینا تشبیه نموده است

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۲۷۶

زیرا گفتار پیامبر صلی الله علیه و آله بر آنها سنگین و دشوار می آمد و نمی توانستند به آن سخنان گوش فرا دهند. مأمون مجدداً گفت: خاطرَم را آسوده نمودی، خداوند آسوده خاطرت کند! (۱) ۳۴- حمدان بن سلیمان گوید: به حضرت رضا علیه السلام نامه نوشتم و در باره افعال مردم، که آیا مخلوق خداوند است یا نه سؤال نمودم. حضرت مرقوم فرمودند: افعال مردم، دو هزار سال قبل از خلقت مردم، در علم خداوند مقدر بود.

شرح: «یعنی خداوند میدانسته که چه می کنند، همان طور که به وقوع پیوسته یا می پیوندد، اگر اضطراری باشد، در علم

الهی اضطراری بوده، و اگر اختیاری باشد در علم الهی اختیاری و از روی آزادی و اختیار بجای آورده اند بود. و علم او با معلوم خارج موافق است و چون در خارج اختیاری بودن فعل از فاعل محسوس است در علم الهی نیز همین طور بوده است (استاد غفاری).

(۲) ۳۵- حسین بن خالد گوید: امام رضا علیه السلام به نقل از پدرانشان از

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۲۷۷

أمیر المؤمنین علیه السلام از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت فرمود که (۱) هر کس به حوض من (حوض کوثر) ایمان نیاورد، خداوند او را بر آن حوض نرساند و هر کس ایمان به شفاعت من نیاورد، خداوند او را به شفاعت من فائز نگرداند! سپس فرمود:

شفاعت من مربوط به کسانی است که مرتکب گناهان کبیره می شوند. و امّیا نیکوکاران، اصلاً، مستحقّ توبیح و مؤاخذه نیستند. حسین بن خالد گوید: به حضرت عرض کردم: یا ابن رسول الله معنی این آیه چیست: «وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى»؟ (شفاعت نمی کنند مگر کسی را که خداوند بپسندد) فرمود:

یعنی شفاعت نمی کنند مگر کسی را که خداوند دینش را بپسندد.

مؤلف گوید: مؤمن کسی است که نیکی هایش او را شادان و بدی ها و سیئاتش او را ناراحت کند زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: هر کس نیکی اش او را خوشحال کند و بدی هایش ناراحتش نماید، مؤمن است.

و هر وقت از بدکرداری های خود ناراحت شود، پشیمان می گردد و پشیمانی توبه است. و توبه کننده مستحقّ شفاعت و آمرزش است و هر کس از

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۲۷۸

بدکرداری های خود ناراحت نشود مؤمن نیست و چون مؤمن نیست، مستحقّ شفاعت

نخواهد بود، زیرا خداوند دین او را نمی پسندد.

شرح: «مراد مؤلف آنست که شفاعت مربوط به کسانیست که گناه کبیره از ایشان سر زده و توبه کرده اند و شفاعت پیامبر برای قبول توبه است.»

(۱) ۳۶- یوسف بن محمّد بن زیاد و علی بن محمّد بن سیار از قول پدرانشان از امام عسکریّ علیه السلام نقل کرده اند که آن حضرت از امام هادی و ایشان از امام جواد و ایشان از امام رضا و آن حضرت از امام کاظم و ایشان از امام صادق و امام صادق از امام باقر و ایشان از امام سجّاد علیهم السّلام نقل فرمودند که آن حضرت در باره آیه: «الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً» (آن کس که برای شما زمین را همچون بستر و آسمان را همچون ساختمان گردانید- بقره: ۲۲) چنین فرمودند: یعنی خداوند زمین را متناسب با طبیعت، خوی و بدنهای شما قرار داد. آن را نه چنان داغ و سوزان نمود که شما را بسوزاند و نه چنان سرد که در آن یخ بزنید، باد آن نه چنان خوشبو است که از آن سردرد بگیرید و نه آنچنان بد بو

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۲۷۹

که شما را اذیت کند، (و زمین)، (۱) نه همچون آب، نرم است که شما را غرق کند و نه آنچنان سخت که نتوانید در آن خانه بنا سازید و قبر بکنید، بلکه خداوند عزّ و جلّ، آن مقدار صلابت در آن نهاده است که برای شما مفید و نافع باشد و بتوانید خود و ساختمانهایتان را بر آن نگه دارید و در آن خاصیتی قرار داده است تا برای خانه سازی

و قبر کنند و بسیار منافع دیگر شما مناسب باشد، پس به این خاطر زمین را برای شما همچون بستر گردانیده است. سپس خداوند می فرماید: «وَ السَّمَاءِ بِنَاءً» (و آسمان را همچون بناء و ساختمان گردانید) مراد از «بناء» در اینجا «سقف» است «سقفی که ماه و آفتاب و ستارگان را به خاطر منافع شما در حرکت و چرخش در آورده است. سپس می فرماید: «وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً» (از آسمان آب نازل کرد) یعنی بارانی که از بالا فرو می فرستد تا به قلّه های کوه و تپه و قعر درّه ها برسد، سپس این باران را به صورتهای مختلف، ریز و تند، درشت و شدید و نم نم در آورد تا زمینها این بارانها را در خود فرا گیرد و این باران را یک جا و یک پارچه نازل نفرمود که در این صورت

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۲۸۰

تمام زمینها، درختان، کشت و زرع و میوه های شما نابود می شد. (۱) و خداوند در ادامه می فرماید: «فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ» (سپس به وسیله آن آب، روزی شما یعنی میوه های مختلف را از زمین بیرون آورد) یعنی از آنچه از زمین می روید، برای شما رزق و روزی قرار داد. «فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أُنداداً» (برای خداوند، ندّ) قرار ندهید) یعنی از میان بتهایی که نه عقل دارند، نه می شنوند، نه می بینند و نه توانایی بر کاری دارند، شبیه قرار ندهید، و حال آنکه خود شما هم می دانید که آن بتها نمی توانند این نعمتهای فراوان و بزرگی را که خداوند تبارک و تعالی به شما داده، به شما عطا کنند. (ندّ یعنی انباز و شریک) (۲) -۳۷- عبد

العظیم حسنی از امام هادی و آن حضرت از امام جواد علیهما السلام و ایشان از امام رضا علیه السلام نقل کرده اند که روزی ابو حنیفه «۱» از نزد امام صادق علیه السلام خارج شد و در راه با امام کاظم علیه السلام برخورد کرد، و از آن حضرت پرسید: ای پسر! گناه و معصیت از چه کسی صادر می شود؟ حضرت فرمودند: از سه حالت خارج نیست: یا از خداوند سر می زند، که چنین نیست و اصلاً شایسته نیست شخص

(۱) - چون ابو حنیفه اهل کوفه است ظاهراً در سفر چنین واقعه ای اتفاق افتاده است.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۲۸۱

کریم، بنده اش را به خاطر کاری که نکرده عذاب کند، و یا از خدا و بنده هر دو با هم سر می زند، و این نیز شایسته نیست که شریک قوی به شریک ضعیف ظلم کند، و یا اینکه از بنده سر می زند که همین طور هم هست، اگر خدا عقابش کند پس به خاطر گناه اوست و اگر از او درگذرد، از روی جود و کرمش خواهد بود.

(۱) ۳۸- علی بن جعفر کوفی از امام هادی از آباءش علیهم السلام از حسین ابن علی علیهما السلام، و سکونتی و عبد الله بن نجیح از امام صادق علیه السلام از پدراننش از امیر المؤمنین علیهم السلام، و عکرمه از ابن عباس نقل کرده اند که: آنگاه که امیر مؤمنان

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۲۸۲

از صفین بازگشتند، پیرمردی از بین کسانی که در جنگ به همراه حضرت بودند، برخاست و گفت: یا امیر المؤمنین آیا این حرکت ما به صفین به قضا و قدر الهی بوده است؟ (و در روایتی

که از طریق امام رضا علیه السلام و به نقل از پدران بزرگوارشان روایت شده است چنین آمده که مردی از اهل عراق به امیر المؤمنین علیه السلام وارد شد و در باره حرکت سپاه به سمت اهل شام سؤال کرد که آیا این حرکت به قضاء و قدر الهی بوده یا نه؟ حضرت فرمودند: بله به خدا قسم، از هیچ کوه و تپه ای بالا نرفتید و شیب هیچ درّه ای را پائین نرفتید مگر به قضاء و قدر الهی بود، پیرمرد پرسید: پس آیا این سختی های من نزد خدا اجری دارد؟ حضرت فرمودند: صبر کن، تند نرو! مثل اینکه گمان برده ای منظور من

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۲۸۳

قضاء و قدری حتمی و لازم، بوده است؟ (۱) اگر چنین باشد، ثواب و عقاب و امر و نهی و منع بیهوده و وعد و وعید الهی بی معنی خواهد بود، و گناهکار قابل سرزنش و نیکوکار مستحق ستایش نخواهند بود. بلکه نیکوکار از بدکار به سرزنش سزاوارتر بوده و بدکار از نیکوکار به ستایش شایسته تر. این سخن، سخن بت پرستان و دشمنان خدای رحمان و قدریه و مجوس این امت است. ای مرد! خداوند مردم را مکلف فرموده است ولی در عین حال، آنها مختارند، آنان را نهی نموده است ولی با این نهی، از اعمال بد ممانعت و جلوگیری نکرده بلکه فقط ایشان را برحذر داشته است و در مقابل کار اندک بندگان، ثواب بسیار عنایت فرموده است. اگر مردم، خداوند را نافرمانی می کنند از این رو نیست که خداوند مغلوب و ناتوان است. و اگر اطاعت و بندگی می کنند این امور از روی اجبار نیست و آسمان

و زمین و ما بین آنها را باطل و بیهوده خلق نکرده این گمان کفار است و وای بر کفار از عذاب آتش (اشاره به آیه ۲۷ سوره ص). راوی گوید پیرمرد در حالی که از جا برمیخاست این شعر را می خواند: (ترجمه آن) (۲) ۱- تو آن امامی هستی که ما با اطاعت از او امید داریم در روز نجات (یا معاد) خداوند ما را بیامرزد.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۲۸۴

۲- آن بخش از دین ما را که برای ما مبهم بود، بر ایمان روشن نمودی، خداوند به جای ما، به تو جزای نیک دهد! ۳- عذری نیست در انجام کار زشت که من مرتکب آن باشم از فسق و خروج از امر خدا و نافرمانی، ۴- هرگز هرگز، نه، نمی پذیرم و قائل به این نیستم که آنکه از زشتی نهی فرموده خود شخص را به ارتکاب آن وادار کند که اگر چنین پنداری داشته باشم بی گمان شیطان را پیروی کرده ام، ۵- نه، خداوند دوست ندارد و زشتیها را نخواسته و کشتن ولی خدا را از روی ستم و دشمنی هرگز جایز ندانسته.

۶- از کجا چنین خواسته باشد با اینکه بی تردید سنت و فرمان خداوند صاحب عرش صحیح و خود، آن را اعلام فرموده و آشکار ساخته است.

نویسنده کتاب گوید: محمد بن عمر از اشعار بیش از دو بیت آخر چیزی نیاورده است.

(۱) ۳۹- احمد بن عبد الله جویباری از امام رضا علیه السلام از پدران گرامی شان از

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۲۸۵

أمیر مؤمنان علیهم السلام نقل نموده که: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: خداوند دو هزار سال پیش از خلقت

آدم، مقدرات را تقدیر فرموده و تدبیرات لازم را در نظر گرفته است.

(۱) ۴۰- داود بن سلیمان قزوینی از امام رضا علیه السّلام به نقل از پدران‌شان از امام حسین علیهم السّلام نقل نموده اند که: مردی یهود از امیر المؤمنین علیه السّلام سؤالاتی به این مضمون نمود: آن چه چیز است که خداوند ندارد؟ چه چیز است که نزد خداوند نیست؟ و چیست آن چیزی که خداوند آن را نمی داند؟ امیر المؤمنین فرمودند: اما آن چیزی که خداوند آن را نمی داند گفتار شما یهودیان است که می گوئید عزیر پسر خداست، خداوند برای خود فرزندی نمی شناسد، اما آنچه که نزد خدا نیست: (ظلم است)، نزد خدا ظلمی به بندگان نمی رود. و اما سؤال دیگر که پرسیدی: آن چیست که خداوند ندارد، (شریک است) که خداوند شریک

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۲۸۶

ندارد. یهودی گفت: اشهد ان لا اله الا الله و أشهد أن محمدا رسول الله.

(۱) ۴۱- احمد بن سلیمان گوید: مردی از امام رضا علیه السّلام در طواف، پرسید:

«جواد» (با جود و بخشنده) کیست؟ حضرت فرمودند: سؤال تو دو صورت دارد، اگر در باره مخلوقین سؤال می کنی، «جواد» کسی است که واجبات خود را ادا می کند و بخیل کسی است که در واجبات بخل می ورزد و اگر سؤال از خالق است، پس بدان که او «جواد» است و بخشنده، چه عطا کند چه نکند، زیرا اگر به بنده اش چیزی عطا کند، چیزی عطا کرده است که آن بنده مالک آن نیست و اگر چیزی از بنده اش دریغ کند، آن بنده حقی در آن ندارد.

(۲) ۴۲- حسین بن خالد گوید: امام هشتم علیه السّلام از پدران‌ش از

امیر المؤمنین علیهم السّلام نقل کرده اند که آن حضرت از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدند که خداوند جلّ جلاله

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۲۸۷

فرموده است: هر کس به قضاء من راضی نباشد و به قدر من ایمان نیاورد، خدای دیگری برای خود اختیار کند. و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده اند: در هر قضاء الهی، خیری برای مؤمن نهفته است.

(۱) ۴۳- ابراهیم بن عباس گوید: مردی از امام رضا علیه السلام سؤال کرد: آیا خداوند مردم را به چیزی که توان آن را ندارند تکلیف می کند؟ حضرت فرمودند: او عادل تر از این است که چنین کند. مرد سؤال کرد: آیا هر کاری بخواهند می توانند انجام دهند؟ فرمود: عاجز تر از این هستند.

شرح: «مراد آنست که آنچه انجام می دهند به حول و قوه الهی است، و بخواست خداوند است، چنین خواسته است که آنان مختار باشند».

(۲) ۴۴- ابو احمد داود بن سلیمان گوید: امام هشتم از پدرانشان از امیر مؤمنان علیهم السّلام نقل کرد که فرمود اعمال بر سه نوع است: فرائض (واجبات)،

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۲۸۸

فضائل (مستحبات)، معاصی (نافرمانیها). واجبات، به دستور خداوند و به رضایت، و قضاء و قدر، و مشیت و بر طبق علم خداوند انجام می شود. فضائل به دستور و جوبی خداوند نیست (یعنی آنها را واجب نساخته) لکن به آنها راضی و خشنود است و بر طبق قضاء و قدر و مشیت و علم او انجام می گیرد و معاصی به دستور خداوند نیست (و خداوند آنها را دستور نداده است) لکن بر طبق قضاء و قدر و مشیت و علم خدا و علی رغم نهی او انجام

می گیرد و خداوند بدان راضی نیست و انجام دهنده آن را عقاب می کند.

(۱) ۴۵- حسین بن خالد گوید: به امام رضا علیه السلام عرض کردم: مردم، به خاطر روایاتی که از پدرانان روایت شده است، ما را قائل به جبر و تشبیه می دانند حضرت فرمودند: ای ابن خالد بگو بینم، آیا اخباری که از پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد جبر و تشبیه روایت شده بیشتر است یا اخباری که از پدرانم روایت شده است؟

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۲۸۹

گفتم: البتّه روایاتی که از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده، بیشتر است. حضرت فرمودند: پس باید بگویند پیامبر علیه السلام نیز قائل به جبر و تشبیه بوده است. گفتم:

آنها معتقدند که حضرت رسول علیه السلام هیچ یک از این احادیث را نگفته اند بلکه، به آن حضرت افترا زده اند. حضرت فرمود: پس در مورد پدرانم هم باید بگویند که آنها این مطالب را نگفته اند بلکه به آنان دروغ بسته اند، سپس فرمودند:

هر کس قائل به جبر و تشبیه شود کافر و مشرک است و ما در دنیا و آخرت از او بریء و بر کنار هستیم، ای ابن خالد، اخبار جبر و تشبیه را غلاه که عظمت خدا را کوچک دانسته اند از قول ما جعل کرده اند، هر کس آنها را دوست بدارد ما را دشمن داشته و هر کس آنها را دشمن بدارد ما را دوست داشته است، هر کس با آنها دوستی برقرار کند، با ما دشمنی کرده است و هر کس با آنها دشمنی کند، با ما دوستی نموده است، هر کس با آنها رابطه برقرار کند با ما قطع رابطه

کرده و هر کس با آنها قطع رابطه کند با ما مرتبط شده است، هر کس به آنها بدی کند،

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۲۹۰

به ما نیکی کرده است (۱) و هر کس به آنها نیکی کند به ما بدی نموده است، هر کس آنها را گرامی بدارد ما را اهانت کرده و هر کس به آنها اهانت کند ما را احترام کرده است، هر کس آنها و سخن شان را بپذیرد ما را رد کرده است و هر کس آنها را رد کند ما را پذیرفته است، هر کس به آنها احسان کند به ما بدی کرده است و هر کس به آنها بدی کند به ما احسان نموده است، هر کس آنها را تصدیق کند ما را تکذیب کرده است و هر کس آنها را تکذیب کند ما را تصدیق نموده است و هر کس به آنها چیزی عطا کند ما را محروم نموده و هر کس به آنها چیزی ندهد، در واقع به ما داده است. ای ابن خالد، هر کس که از شیعیان ما باشد نباید از میان آنها برای خود دوست و یاور انتخاب کند.

(۲) ۴۶- حسن بن علی و شاء گوید: از امام رضا علیه السلام پرسیدم: آیا خداوند کار را به بندگان خود تفویض نموده است (و آنها مستقل از خدا و بی نیاز از او هستند)؟ فرمود: او قدرتمندتر از این است که چنین کند. پرسیدم: آیا آنها را بر معاصی مجبور کرده است؟ فرمود: خداوند عادل تر و حکیم تر از این است که چنین کند. سپس حضرت ادامه داده گفت: خداوند می فرماید: ای فرزند آدم!

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۲۹۱

سزاوارترم که نیکی های تو به من نسبت داده شود، و تو سزاوارتری که بدی هایت به تو نسبت داده شود. گناهان را با نیرویی که به تو دادم انجام می دهی.

شرح: [یعنی: «لا حول و لا قوه الا بالله» (هیچ حرکت و قوه ای نیست مگر از خدا) و «بحول الله و قوته أقوم و أقعد» (به حول و قوه ای که خداوند عطا می کند می نشینم و برمی خیزم) پس نشست و برخاست من، همه با حول و قوه الهی است اما باراده و خواست و اختیار خودم انجام پذیرد و اینها هم از جانب خداوند است و الا من خود، خود را مختار و مرید نکرده ام- از استاد غفاری].

(۱) ۴۷- عبد السلام بن صالح هروی گوید: از امام رضا علیه السلام شنیدم فرمود:

هر کس قائل به جبر باشد، چیزی از زکاه به او ندهید و شهادت او را نپذیرید.

خداوند متعال هیچ کس را جز به اندازه وسع و توانش تکلیف نمی کند و بیش از قدرتش به او تحمیل نمی فرماید، هر کس کاری کند به حساب خودش محسوب است، و هیچ کس گناه دیگری را به دوش نمی کشد. «۱»

(۱)- اشاره است به آیه ۲۸۶ سوره بقره و ۱۶۴ انعام «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى» و «وسع» کمترین حدّ توان است.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۲۹۲

(۱) ۴۸- سلیمان بن جعفر جعفری گوید: در حضور امام رضا علیه السلام در باره جبر و تفویض صحبت شد، حضرت فرمودند: آیا می خواهید در این مورد، اصلی را به شما آموزش دهم که هیچ وقت دچار اختلاف نشوید و با هر کس بحث کردید پیروز شوید؟ گفتیم: اگر

صلاح است بفرمائید. فرمودند: خداوند با مجبوری بندگان اطاعت نگردد (همگی مختارند) و اگر انسانها نیز نافرمانی می کنند از این بابت نیست که بر خداوند غلبه پیدا کرده اند، و در عین حال او بندگان خود را به حال خویش رها نکرده است. او خود مالک همان چیزهایی است که به آنان عطا فرمود، و نیز نسبت به آنچه، آنان را در آن مورد توانا ساخته، قادر و تواناست، اگر مردم، تصمیم به اطاعت خدا گیرند، خداوند مانع شان نخواهد شد و اگر تصمیم به معصیت و نافرمانی بگیرند، اگر بخواهد از آنان جلوگیری می کند ولی اگر از کار آنان جلوگیری نکرد و آنان مرتکب معصیت شدند، او آنها را به گناه و معصیت نینداخته است، سپس فرمود: هر کس حدود این گفتار را دریابد و مراعات کند، بر هر کس در این مورد با او مخالفت کند،

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۲۹۳

پیروز است.

(۱) ۴۹- احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی گوید: به حضرت رضا علیه السلام عرض کردم، بعضی از شیعیان قائل به جبر و بعضی قائل به تفویض شده اند. حضرت فرمودند: بنویس، خداوند می فرماید: ای فرزند آدم! این تو هستی که به مشیت و خواسته من می توانی اراده کنی و به نیرو و قدرت من واجبات را انجام می دهی و با نعمت من بر معصیت و نافرمانی توانا شده ای، تو را شنوا و بینا و قدرتمند نموده ام. هر آنچه نیکی به تو رسد از ماست و هر آنچه سختی به تو رسد، از خودت است، زیرا من سزاوارترم که نیکی هایت به من نسبت داده شود و تو نیز سزاوارتری که بدی هایت به خودت نسبت داده

شود. من در مورد کارهایم مورد سؤال و بازخواست نیستم ولی از تو در باره کارهایت سؤال خواهد شد، هر آنچه خواهی برایت منظم و مرتب کرده ام.

(۲) ۵۰- حسین بن خالد گوید: امام رضا علیه السلام فرمودند: خداوند دانایت کناد!

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۲۹۴

بدان که خداوند قدیم است (یعنی از ازل بوده است) و ازلی بودن صفتی است که به آدم عاقل می فهماند که چیزی قبل از او نبوده است و در بقاءش نیز چیزی با او و همراه او نخواهد بود، با اقرار عامه و معجزه صفت «۱» برای ما روشن می شود که چیزی قبل از خدا نبوده و در بقاءش نیز چیزی به همراهش نخواهد بود، و گفتار کسانی که گمان می کنند قبل از او و یا همراه او چیزی بوده است، باطل می گردد. زیرا اگر چیزی به همراه او می بود، نمی بایست خداوند خالق او باشد زیرا آن چیز، همیشه از ازل با خدا بوده است پس خدا چگونه می تواند خالق چیزی باشد که همیشه به همراهش بوده است و اگر آن شیء قبل از خدا بوده باشد، آن شیء سرآغاز خواهد بود نه این (خدا): و شایسته آن خواهد بود که آن اول، خالق این دوم، باشد.

سپس خداوند خود را با نامهایی وصف نموده است و آن زمان که خلق را آفرید از آنها خواست و آنها را بر این عبادت واداشت که خدا را با این نامها

(۱)- مراد آنست که صفت «قدم» عقل را از درك عاجز کرده است.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۲۹۵

بخوانند، (۱) او خود را با این نامها نامیده است: شنوا، بینا، قادر، قاهر، زنده، قیوم و

پا برجا، ظاهر و آشکار، باطن و پنهان، لطیف و دقیق، خبیر و آگاه، قوی، با عزت، حکیم، علیم و امثال این اسامی، و آن زمان که غلوکنندگان و تکذیب کنندگان این اسامی را دیدند و شنیدند که ما در باره خدا می گوئیم:

چیزی مثل خدا نیست و هیچ چیز به حالت و کیفیت خدا وجود ندارد، گفتند:

شما که می گوئید هیچ چیز مثل و شبیه خدا نیست، چطور شما، در اسماء حسنی با خدا شریک هستید؟ و به تمامی آن نامها نامیده می شوید؟ پس این خود دلیلی است بر اینکه شما در تمام حالات خدا یا حد اقل در بعضی از آنها مثل خدا هستید، زیرا هم شما و هم او دارای یک سری نامهای نیکو هستید.

به آنها باید گفت: خداوند تبارک و تعالی، نامهایی از نامهای خود را بر بندگانش نهاده، ولی معانی آنها با هم متفاوت است، مانند مواردی که یک اسم، دو معنی مختلف دارد، دلیل بر این مدعی، زبان و گفتار شایع میان مردم است- و خداوند هم با همین زبان و روش با آنها صحبت کرده، به گونه ای که بفهمند، تا دلیل و حجتی باشد بر آنها در تزییع آنچه تزییع کرده اند- مردم در

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۲۹۶

زبان عادی خود به یک دیگر نامهایی از این قبیل می دهند: (۱) کلب (سگ)، حمار (خر)، ثور (گاو)، سگره (شکر)، علقمه (تلخ)، اسد (شیر) و تمام این اسامی بر خلاف معانی آنهاست، زیرا این نامها بر آن معانی که در مقابل آن وضع شده اند، نیستند، زیرا انسان، شیر و یا سگ نیست. در این مطلب خوب دقت کن و بفهم. خداوند تو را مورد

لطف و رحمت خود قرار دهد.

ما خدا را عالم می نامیم اما عالم بودن او به این صورت نیست که او را علمی که نبوده اکنون بدستش آورده، چیزی را بداند و به کمک آن علم، آنچه را بعدا بدان بر خورد می کند حفظ نماید، و در خلقت مخلوقاتش فکر و اندیشه کند، چطور چنین چیزی ممکن است و حال آنکه گذشتگانی را که خود نابود ساخته، همه برای او حاضرند و در محضرش هستند، (به هر حال او نیازی به چنان علمی ندارد) که اگر آن علم نباشد، جاهل و ضعیف بماند. بر عکس مردم عالم که به خاطر علمی که نداشته اند و سپس بدست آورده اند عالم نامیده شده اند، چه آنکه اینان قبل از این علم جدید، جاهل بوده اند و چه بسا این علمی که بدست آورده اند نیز از دستشان برود و به سوی جهل سیر کنند.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۲۹۷

خداوند، عالم نامیده می شود، (۱) زیرا نسبت به هیچ چیز جاهل نیست. همان طور که می بینی خالق و مخلوق هر دو عالم نامیده می شوند ولی معنی و مصداق آن دو با هم فرق دارد.

و نیز پروردگار ما، شنوا است ولی نه با عضوی از بدنش که با آن بتواند بشنود ولی نتواند ببیند (مثل گوش در ما) کما اینکه ما با آن عضوی که می شنویم نمی توانیم ببینیم ولی خداوند عزّ و جلّ فرموده است که هیچ صدایی بر او پوشیده نیست و مثل ما نیست. حال اسم شنوا بر ما و خدا اطلاق می شود ولی معنی و مصداق آن با هم فرق دارد.

و همچنین است بصیر (بینا) ولی نه با عضو، بر عکس ما که

با چشم می بینیم و استفاده دیگری از آن نمی توانیم ببریم، ولی خداوند، بینا است و بهیچ شیء دیدنی، جهل ندارد، در اینجا نیز در اسم مشترک هستیم ولی مفهوم و مصداق آن با هم فرق دارد.

او قائم است اما نه به معنی ایستادن روی پا با زحمت و سختی و خستگی

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۲۹۸

مثل ایستادن سایر اشیاء (۱) ولی وقتی می فرماید خدا قائم است معنایش این است که حافظ و قیّم اشیاء است مثل اینکه گفته می شود «فلانی قائم به امر فلانی است» یعنی کارهای او بدست فلانی است. خداوند عزّ و جلّ حافظ و قیّم هر کسی است در کارهایی که می کند و قائم در کلام مردم به معنی «باقی» نیز هست، و به معنی «کفایت» نیز بکار می رود، مثل اینکه گفته می شود «قم بامر فلان» (کار فلانی را برایش انجام بده) یعنی نیازش را بر طرف کن و نیز قائم در میان ما مردمان به معنی کسی است که روی پا ایستاده است. در این مورد نیز اسم مشترک است و مصداق متفاوت.

و امّا لفظ لطیف به معنی کمی، کوچکی و نازکی نیست، بلکه به معنی «نفوذ در اشیاء» و «درک نشدن» می باشد، مثل این جمله: «لطف عنّی هذا الأمر» (یعنی، فلان امر از من پنهان شد) و «لطف فلان فی مذهب و قوله» (یعنی: فلانی در روش و گفتارش لطیف و ظریف است) به این معنی که او روش و گفتاری پیچیده دارد و عقل را متعجب می سازد و از دسترس به دور است و بسیار عمیق و ظریف بوده و فکر و اندیشه به او نمی رسد. و همچنین است

خداوند، دقیق تر و پیچیده تر از آن است که با حدّ و وصفی درک شود و یا

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۲۹۹

با وصفی توصیف گردد ولی «لطافت» در مورد ما آدمیان عبارتست از کوچکی و کمی، پس باز هم در اسم مشترک هستیم ولی معنی و مفهوم آن مختلف و متفاوت است.

(۱) و اما خبیر، کسی است که چیزی از نظر او پنهان نیست و هیچ چیز از دسترسش دور نمی ماند، ولی نه با تجربه و آزمایش به این صورت که این آزمایش به او چیزی بیاموزد، آنچنان که اگر این تجربه و آزمایش نبود، هیچ نمی دانست. چون کسی که چنین باشد جاهل است (نه خبیر و آگاه) و خداوند تبارک و تعالی از ازل به آنچه می خواسته خلق کند، خبیر و آگاه بوده است، امّا در میان مردم، به کسی خبیر گفته می شود که جاهل باشد ولی در صدد یادگیری و آگاهی یافتن برآید. در این مورد هم اسم ما و خدا مشترک است ولی معنای آن متفاوت.

و امّا ظاهر، به این معنی نیست که با سوار شدن بر اشیاء و نشستن بر آنها، از آنها بالا رفته است بلکه به این خاطر به او ظاهر گفته می شود که بر همه چیز چیره و قاهر است و بر همه چیز غلبه یافته و نسبت به همه چیز قادر است. مثلاً- گفته می شود: «ظهرت علی أعدائی» (یعنی: بر دشمنان خود پیروز شدم)، و

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۳۰۰

«أظهرنی اللّٰه علی خصمی» (یعنی، خداوند مرا بر دشمنم پیروز گردانید). در اینجا منظور از ظهور، فتح و غلبه است و ظهور خدا بر اشیاء نیز چنین است.

(۱) وجه

دیگری نیز برای ظهور خداوند هست و آن اینکه: او برای هر کس که او را بخواهد ظاهر و هیچ چیز بر خدا پوشیده نیست و تدبیر هر چه دیده می شود، به دست اوست، پس چه ظاهری از خداوند ظاهرتر و آشکارتر است؟ تو، به هر کجا رو کنی، مصنوعات و مخلوقات او را می بینی، و در وجود خودت، آثاری از او هست که برای تو کافی است، ولی ظاهر در مورد ما مردمان به کسی گفته می شود که وجودش بارز و آشکار بوده، به وسیله حدّ و وصفش معلوم باشد، پس اسم مشترک است ولی معنی متفاوت.

و اما باطن، به معنی «درون اشیاء بودن» نیست به این معنی که درون اشیاء غور و نفوذ کند. بلکه به این معنی است که به درون اشیاء اطلاع و آگاهی دارد و تدبیر آن بدست اوست، مثل این که گفته می شود: «باطنته» یعنی از آن آگاه شدم و سرّ پنهان او را دانستم. ولی «باطن» در مورد آدمیان به کسی اطلاق می شود که به درون اشیاء رفته و پنهان شود، پس اسم مشترک است و معنی متفاوت.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۳۰۱

(۱) و امّا قاهر به معنی ممارست کردن و رنج کشیدن و نیرنگ و فریب زدن و یک دیگر را کنار زدن نیست و آنچنان که بعضی مردم، بر بعضی دیگر چیره و قاهر و غالب می شوند، در بین مردم کسی که مقهور است ممکن است بعد قاهر شود و آن که قاهر است ممکن است مقهور گردد، و لکن در مورد خداوند به این معنی است که تمام آنچه را خلق کرده، همه در مقابل

ایجادکننده شان ذلیل و خوار هستند و در مقابل خواسته های او نمی توانند خودداری و امتناع نمایند و از حیطة قدرت او یک چشم بر هم زدن هم نمی توانند خارج شوند. و او فقط یک فرمان «ایجاد شو» می دهد و آن مخلوق، ایجاد می شود. ولی قاهر در مورد ما به آن صورتی است که گفتیم. پس اسم مشترک ولی معنی مختلف دارد، و همچنین است تمامی نامها، هر چند تمام آنها را در اینجا برنشمردیم، و به همین مقدار اکتفا می کنیم چون (بقیه را نیز) به آنچه با تو گفتیم میتوان قیاس کرد.

و خداوند عزّ و جلّ در ارشاد و راهنمایی و توفیق، کمک کار و یاور ما و شما است.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۳۰۲

خطبه حضرت رضا - علیه السلام - در توحید

(۱) ۵۱- قاسم بن ایوب گوید: وقتی مأمون خواست حضرت رضا علیه السلام را به ولایت عهدی منصوب کند بنی هاشم «۱» را جمع کرده، به آنان چنین گفت: من تصمیم دارم پس از خود «رضا» را به خلافت برگزینم، بنی العباس از روی حسادت گفتند: آیا می خواهی مردی نادان را که هیچ آشنائی با خلافت و سیاست ندارد، ولی عهد خود کنی؟! کسی را نزد او بفرست تا به اینجا بیاید و نمونه هایی از جهالت او را که دلیل خوبی بر علیه او خواهد بود ببینی، مأمون نیز حضرت را فرا خواند، بنی العباس گفتند: یا ابا الحسن! به منبر برو و ما را راهنمایی کن تا خداوند را بطور صحیح شناخته و بر آن اساس عبادت نمائیم.

حضرت بر منبر رفته، سر به زیر انداختند و بدون اینکه صحبتی کنند

(۱) - مراد از «بنی هاشم» در اینجا، «بنی العباس» می باشند.

مدّتی به همان حالت نشستند، (۱) سپس حرکتی کرده، از جای برخاستند.

(محمّد بن یحیی بن عمر بن علی بن ابی طالب - از سادات - نیز گوید: من خود شاهد سخنان حضرت در آن مجلس بودم).

حضرت، حمد و ثنای الهی بجای آورده، و بر پیامبر اکرم و اهل بیتش درود فرستاده آنگاه فرمودند:

مرحله اوّل در عبادت خدا، شناخت اوست، و پایه و اساس شناخت خداوند منحصر به فرد «۱» دانستن اوست، و قوام و اساس توحید این است که صفات (زائد بر ذات) را از ذات خداوند منتفی بدانیم «۲» زیرا عقل انسان خود گواهی می دهد که هر چیزی که از صفت و موصوفی ترکیب شده باشد، مخلوق است، و هر مخلوقی نیز خود شهادت می دهد که خالقی دارد که نه صفت است و نه موصوف. و هر صفت و موصوفی همیشه باید با هم همراه

(۱) - توحید یعنی: منحصر به فرد دانستن خدا، و نه یکی دانستن خدا، معنای توحید این نیست که بگوئی خدا یکی است و دو تا نیست، بلکه توحید به این معنی است که خدا تک است و مثل و مانند ندارد، حتی ضدّ هم ندارد. بعبارت دیگر توحید به این معنی نیست که خدا یکی است و دو تا نیست بلکه به این معنی است که تک است و دومی ندارد.

(۲) - اشاعره معتقدند که هر صفتی از صفات خداوند، مانند علم، قدرت و ... دارای حقیقتی است جدای از ذات خداوند و مغایر با آن، ولی طبق تعالیم ائمه - علیهم السّلام - این قبیل صفات (یعنی صفات ذات) عین ذات خداوند هستند، علم خدا، چیزی غیر از ذات خدا نیست،

قدرت خدا نیز چیزی جدای از ذات او نیست. بلکه علم خداوند عین ذات او است، قدرت او نیز عین ذات او است، و همچنین است سایر صفات ذات. (اقتباس از مرحوم سید هاشم حسینی طهرانی در پاورقی توحید صدوق ص ۳۵).

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۳۰۴

باشند (۱) و همراهی دو چیز با هم، نشانه حادث بودن آنهاست و حادث بودن هم با ازلی بودن منافات دارد، پس کسی که بخواهد ذات خدا را با تشبیه نمودن او به مخلوقاتش بشناسد، در واقع خدا را نشناخته است، و کسی که بخواهد کنه ذات خدا را دریابد، در واقع قائل به توحید نیست (زیرا با این کار عملاً قائل شده است که خداوند نیز مثل سایر موجودات است و می توان به کنه او دست یافت، و حال آنکه خداوند «تک» است و مثل و مانند ندارد) و کسی که برای او مثل و مانند قائل شود، به حقیقت او آگاهی نیافته است، و کسی که برای او نهایی فرض کند او را تصدیق ننموده است، و کسی که بخواهد به او اشاره کند (یا در جهتی خاص به او اشاره کند) در واقع بسوی خدا نرفته، بلکه به سمتی دیگر توجه نموده است، و به موجودی دیگر اشاره کرده است (زیرا خداوند در جهت خاصی نیست تا بتوان به او در آن جهت اشاره کرد)، و هر کس او را تشبیه کند در واقع خداوند را قصد نکرده (بلکه به سراغ موجودی دیگر رفته است)، و هر کس برای خداوند اجزاء و ابعاض قائل شود، در واقع در مقابل او تدلل و خواری نکرده است، و

هر کس بخواهد با قوه فکر خود او را توهم نماید، در حقیقت به سراغ خدا نرفته است، هر آنچه که به همراه نفس و ذات خود شناخته شود، مصنوع و ساخته شده است، و هر آنچه در چیز دیگری (یا به چیز دیگری) غیر از خود، قائم و پابرجا باشد، معلول است و نیاز به علت دارد، به وسیله مخلوقات و ساخته های خدا، می توان بر وجود او استدلال کرد و توسط

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۳۰۵

عقل است که معرفت و شناخت او پا می گیرد، (۱) و به وسیله فطرت، حجت بر مردم تمام می شود، آفرینش مخلوقات توسط خداوند، حجابی است بین او و آنها، دوری و جدائی او از بندگانش، مکانی و مادی نیست بلکه تفاوت وجودی اوست با نحوه وجود آنها، و آغاز داشتن خلقت مخلوقات، دلیلی است برای ایشان بر اینکه خدا آغاز و ابتداء ندارد، چون هر چیز که آغاز و ابتداء داشته باشد، نمی تواند آغازگر چیز دیگری باشد، و نیز آلات و ادوات دادن خدا به آنان دلیلی است بر اینکه در خداوند آلات و ادوات وجود ندارد، زیرا آلات و ادوات، شاهد عجز و فقر صاحب آنهاست، أسماء او محض عبارت و تعبیر است، و افعال و کردار او مجرّد تفهیم است، ذات او حقیقت است و کنهش، جدائی او از خلق، بقاء او حدّ و مرز سایر پدیده هاست، هر کس بخواهد اوصاف خدا را دریابد، او را نشناخته است، و هر کس بخواهد با فکر خود بر او احاطه پیدا کند در واقع از او گذشته و او را پشت سر نهاده و بر چیز دیگری (که ساخته

فکر او است) احاطه پیدا کرده است، و هر کس بخواهد کنه او را دریابد به خطا رفته است.

هر که بگوید: چگونه است؟ او را (به مخلوقاتش) تشبیه نموده است، و هر که بگوید: چرا و از چه راهی موجود شده است؟ در واقع برای او علت تصوّر کرده است، و هر کس بگوید: از چه موقع بوده است؟ برای او وقت و زمان

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۳۰۶

تصوّر کرده است، (۱) و هر کس بگوید: در کجا قرار دارد؟ برای او جا و مکان خیال کرده است، و هر که بگوید: حدّش تا کجاست؟ برای او نهایی فرض کرده است، و هر کس بگوید: تا چه زمانی خواهد بود؟ برای او غایت و انتهائی قرار داده است، و هر کس چنین کند بین او و سایر موجودات حدّ مشترک قرار داده است، و هر کس بین او و مخلوقاتش حدّ مشترک قرار دهد برای او اجزاء و ابعاض پنداشته است، و هر کس او را دارای اجزاء تصوّر کند او را وصف نموده، و هر که او را وصف نماید، در مورد خداوند به خطا رفته و کارش به الحاد و کفر می انجامد.

و خداوند با تغییر یافتن مخلوقین، تغییری نمیکند، کما اینکه با حدّ و حدود مخلوقین (که همگی محدود هستند) محدود نمی شود، «أحد» است ولی نه به عنوان عدد (ی در مقابل دو، و سه و ... «۱») ظاهر و آشکار است ولی نه باین صورت که قابل لمس باشد، آشکار و هویداست ولی نه باین معنی که دیده شود، باطن و پنهان است ولی نه اینکه از مخلوقات غائب باشد، دور است

ولی نه از نظر مسافت، نزدیک است ولی نه از جهت مکانی، لطیف است ولی نه از نظر جسم، موجود است ولی نه بعد از عدم، (قبل از او عدم نبوده بلکه او همیشه موجود بوده است)، فاعل است و کار انجام می دهد ولی نه از روی اجبار، بلکه

(۱) - بلکه همان طور که قبلا اشاره شد، «تک» است و بی همتا و دومی ندارد.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۳۰۷

با اختیار تام، (۱) می سنجد و تصمیم می گیرد ولی نه با نیروی فکر، تدبیر می کند ولی نه با حرکت، اراده می کند ولی نه با آهنگ، مشیت و اراده دارد ولی نه با عزم و تصمیم، درک میکند ولی نه با آلت و وسیله حس، می شنود و می بیند ولی نه با گوش و چشم و یا وسیله دیگر.

زمان و مکان ندارد، چرت و پینکی و خواب او را فرامی گیرد، صفات مختلف او را محدود نمی سازد، آلات و ادوات نیز او را مقید و محدود نمی کند، او قبل از زمان بوده است، و قبل از عدم وجود داشته است، و ازلیتیش از هر آغاز و ابتدائی فراتر بوده است، از خلقت حواسّ توسط او معلوم می شود که خود فاقد این حواسّ (باصره، سامعه، لامسه، ذائقه، ...)

می باشد، و از ایجاد عناصر معلوم می شود که عنصر ندارد، و از آنچه که بین اشیاء ضدّیت برقرار کرده است دانسته می شود که خود، ضدّ ندارد، و با ایجاد مقارنه و هماهنگی بین امور، دانسته می شود که قرین و همآورد ندارد، بین نور و ظلمت، آشکاری و گنگی، خشکی و تری و سرما و گرما ضدّیت برقرار کرده است، امور نامساعد و دور از هم

آنها را به دور هم جمع کرده، و امور نزدیک را از هم جدا نموده است، و پراکندگی اینها و اجتماع آنها، دلیلی است بر وجود

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۳۰۸

پراکنده کننده و گردآورنده اشان، (۱) و این آیه شریفه اشاره به همین معنی دارد: «وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» (سوره ذاریات آیه ۴۹)، (از هر چیزی جفت و زوج آفریدیم تا شما متذکر شوید [و بدانید تعدد، از صفات ممکنات است])، بین «قبل» و «بعد» در این مخلوق جدایی و فرق افکند تا همه بدانند او خود، قبل و بعد ندارد، غرائز این موجودات نشان می دهد که گزینه دهنده به آنان، خود گزینه ندارد، و تفاوت (یا نقص) آنها دلیلی است بر اینکه تفاوت دهنده بآنان، نقصی ندارد و تفاوتی در ذاتش نیست، زمان دار بودن آنان بیان کننده این واقعیت است که زمان دهنده بآنان، فاقد زمان و فراتر از آن است، بعضی را از بعض دیگر پنهان کرده تا دانسته شود، غیر از آن مخلوقات، حجاب دیگری بین او و آنها نیست.

آن زمان که مربوب (و مخلوقی) وجود نداشت، او ربّ بود (یعنی مقام ربوبیت برایش ثابت بود)، و آن زمان که مملوک و مخلوقی نبود، او مالک علی الاطلاق و مستولی بر همه چیز بود.

(یعنی مقام مالکیت علی الاطلاق و قدرت مطلقه برایش ثابت بود).

مترجم گوید: اگر «الهیّه» به معنی عبادت باشد، خداوند مألوه است، و عبد، آله و متأله. و اما اگر به معنی مالک بودن در تأثیر و تصرف در اشیاء باشد- کما اینکه در اینجا و در بسیاری از احادیث دیگر مراد است- خداوند آله است و عبد مألوه

و بر همین اساس امام علیه السلام لفظ «الله» را در حدیثی (حدیث

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۳۰۹

چهارم از باب ۳۱ توحید صدوق است) تفسیر فرموده است.

(۱) و آن زمان که هیچ موجودی نبود تا معلوم واقع شود، او عالم بود، و آن زمان که مخلوقی در جهان نبود، او خالق بود، و نیز آن زمان که مسموعی وجود نداشت، معنای سمع (شنیدن) در مورد او صادق بود، این طور نیست که فقط از وقتی دست به خلقت و آفرینش زد، خالق محسوب شود، بلکه قبل از شروع به خلقت نیز، خالقیت در مورد او مصداق داشته است.

مترجم گوید: «یعنی خداوند از ازل متّصف به این صفات بوده است، مثلاً همیشه عالم بوده است هر چند معلوم و موجودی در بین نباشد، اما در مورد ما، علم، زمانی مصداق پیدا می کند که موجود و معلومی در خارج وجود داشته باشد، ولی در مورد خداوند این طور نیست، علم او «لا-یتناهی» است، همه چیز را می داند (و به عبارت ساده تر، همه چیز را بلد است) هر چند چیزی موجود نباشد، برای تقریب به ذهن مثالی بزنیم: نجاری که می تواند صدها نوع میز درست کند ولی هنوز هیچ کدام را ایجاد نکرده است می توان در موردش گفت: به صد نوع میز علم دارد، هر چند این میزها هنوز در عالم خارج تحقّق نیافته است. خداوند عالم است و علمش هم تابع نیست، بلکه علم او لا یتناهی است و منوط به وجود معلومی در خارج نمی باشد.»

(پایان کلام مترجم) چگونه میتوان غیر از این را تصوّر کرد؟ حال آنکه ابتداء و آغازی ندارد و نمیتوان با

کلمه «از» که ابتداء و آغاز را نشان می‌دهد او را در برخی زمانها غائب فرض کرد، بلکه همیشه و در همه اوقات بوده است (بلکه او فراتر از زمان است نه محدود بزمان).

و کلماتی مثل «قد» (در زبان عربی) که نشان دهنده نزدیکی زمان مورد نظر به زمان دیگری است (مثل فعل ماضی نقلی در فارسی) نمی‌تواند نشان دهنده نزدیکی زمان او باشد (چون تمام ازمنه چه دور، و چه نزدیک همه

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۳۱۰

نسبت به او یکسان هستند) (۱) و کلماتی مثل «لعلّ» (به معنی شاید) که نشانگر احتمال و عدم قطعیت است و در مورد مخلوقین، خبر از وجود مانع یا موانعی برای حصول کاری می‌دهد در مورد او چنین مفهومی را نمی‌رساند بلکه امر و اراده خدا قطعاً الحصول است.

و کلمه «متی» (کی؟، چه زمانی؟)، اگر چه در مورد خدا بکار می‌رود ولی نشان دهنده وقت معینی برای او نیست، و به کار بردن کلمه «زمان» در مورد او به این معنی نیست که خداوند مظلوف است و در محدوده زمان قرار گرفته است.

و نیز کاربرد کلمه «مع» (به معنی «با») در مورد او به این معنی نیست که خداوند با چیزی قرین و همراه است.

ادوات، امثال خود را محدود می‌سازد (یعنی در حقیقت عالی تأثیری ندارد)، و آلاآت، متناسب با امثال و نظائر خویش است، و اینها، نه در خداوند بلکه در سایر اشیاء مؤثرند، ابتداء زمانی داشتن، باعث شده است که اشیاء و موجودات قدیم نباشند، و قرب زمانی داشتن، آنها را از ازلی بودن بازداشته، و فقدان بعضی از حالات و صفات، آنها را از کمال دور

ساخته است «۱»، افتراق و جدائی آنها دلیل و نشانه وجود جداکننده آنهاست، تباین و تفاوت آنها نشانه وجود تفاوت دهنده آنهاست، خالق اشیاء، توسط آنها، بر عقول آدمیان تجلی

(۱)- در ترجمه این عبارات سعی شده است معانی «مد»، «قد»، و «لولا» که به ترتیب عبارتند از:

«ابتداء زمانی»، «قرب زمانی»، و «نبود چیزی در اثر وجود چیز دیگر» (امتناع شیء لوجود غیره) آورده شود.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۳۱۱

کرده «۱».

(۱) و بوسیله آنها، از چشمها پنهان گردیده است، ملاک استدلال افکار در باره خداوند، همین اشیاء و موجودات است، در اشیاء تغییرات را قرار داده و دلیلشان بر اساس اشیاء است، اقرار به وحدانیت خود را به سبب وجود این اشیا به آنها الهام فرموده است.

تصدیق و اقرار به خداوند توسط عقول صورت می پذیرد، و با اقرار به خدا ایمان کامل می گردد، تا معرفت و شناخت نباشد دیانت کامل نمی شود، و تا اخلاص نباشد، معرفت و شناخت انجام نمی گیرد، و با اعتقاد به تشبیه، اخلاصی در بین نخواهد بود، و اگر کسی در مورد خداوند به صفاتی زائد بر ذات قائل شود (چنان که در مخلوقین دیده می شود)، تشبیه را نفی نکرده بلکه در واقع قائل به تشبیه شده است، هر چیزی که در مخلوق یافت شود، در خالقش وجود نخواهد داشت و هر آنچه در مورد او امکان داشته باشد، در باره صانعش محال و ممتنع خواهد بود، در مورد او حرکت و سکون وجود ندارد، چگونه امکان دارد، چیزی را که خود ایجاد کرده، در مورد خود او، مصداق یابد؟! یا آنچه را خودش آغاز کرده و به وجود آورده به سوی او

بازگشته، و در مورد او مصداق پیدا کند؟ اگر چنین بود، نقص و کاستی و کمبود در ذاتش راه

(۱) - ترجمه این عبارت بر اساس نسخه بحار و یکی از نسخه های توحید است که در آنها بجای «لما تجلی» «بها تجلی» آمده است.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۳۱۲

می یافت و کنهش، از وحدت در آمده، دارای اجزاء می شد، و ازلی بودن در موردش محال می گردید و خالق مثل مخلوق می شد.

(۱) اگر برای او پشت تصوّر شود، مقابل و روبرو نیز تصوّر می شود، و اگر برای او تمام بودن فرض شود، نقصان هم فرض می شود، کسی که، حدوث در باره اش محال نیست، چگونه می تواند ازلی باشد؟ کسی که ایجاد شدن در باره اش محال نباشد چگونه می تواند ایجادکننده اشیاء باشد؟ اگر چنین بود نشانه مخلوق و مصنوع بودن در او وجود می داشت و خود آیه و نشانه میشد (برای یک موجود ازلی دیگر) نه اینکه موجودات دیگر آیه و نشانه برای او باشند.

قول محال که مخالف حقّ و حقیقت است حجّتی در بر ندارد، و سؤال در باره خدا، فاقد جواب است، و در غیر این صورت، خداوند تعظیم و احترام نشده است، و در عقیده به اینکه خداوند به کلی (چه در ذات، چه در صفات و افعال) با مخلوقین مباینت و غیریت دارد، ظلم و افترائی نیست، موجود ازلی محال است که مرکب باشد یا دوئیت (دو تا بودن) در او راه یابد، و آنچه آغازی ندارد، محال است مخلوق باشد و آغاز و انجامی برایش تصوّر شود.

معبودی نیست، جز «الله» که بزرگ و بلند مرتبه است، کسانی که خدا را

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۳۱۳

با دیگر

موجودات یکسان می دانند، دروغ گفته اند و به ضلالت بزرگی دچار گشته اند و به وضوح و آشکارا زیان نموده اند. و درود خدا بر محمد و اهل بیت پاکش باد.

باب ۱۲ باب مناظره حضرت رضا- علیه السلام- در حضور مأمون با اهل ادیان در باره توحید

(۱) ۱- از حسن بن محمد نوفلی «۱» هاشمی چنین نقل شده است: زمانی که علی بن موسی الرضا علیهما السلام بر مأمون وارد شدند، مأمون به فضل بن سهل دستور داد تا علمای ادیان و متکلمین مثل جاثلیق (عالم بزرگ نصاری)، رأس الجالوت (عالم بزرگ یهود)، رؤسای صابئین (منکرین دین و شریعت و خدا و پیامبر)، هر بنذ بزرگ (عالم بزرگ زردشتیان) و زردشتی ها، عالم رومیان و علماء علم کلام را گرد هم آورده تا گفتار و عقائد حضرت رضا و نیز اقوال آنان را

(۱)- ناگفته نماند که روایت این خبر همگی «مهمل» اند (یعنی در کتب رجال ذکر نشده اند) بجز «نوفلی» که ثقه است و طبق گفته نجاشی کتابی دارد.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۳۱۴

بشود. (۱) فضل بن سهل نیز آنان را فراخواند و مأمون را از حضور آنان مطلع نمود.

مأمون دستور داد، ایشان را نزد او ببرند، سپس بعد از خوش آمد گویی به آنان چنین گفت: شما را برای امر خیری فرا خوانده ام، مایلم با پسر عمویم که از مدینه به اینجا آمده مناظره کنید، فردا اول وقت به اینجا بیایید و کسی از این دستور سرپیچی نکند، آنها نیز اطاعت کرده و گفتند: إن شاء الله فردا اول وقت در اینجا حاضر خواهیم بود.

نوفلی گوید: ما در نزد امام رضا علیه السلام مشغول صحبت بودیم که ناگاه «یاسر»، خادم حضرت رضا علیه السلام وارد شده گفت: مولای من! امیر المؤمنین به شما سلام

رسانده و فرمود: برادرت فدایت باد! علمای ادیان مختلف، و علمای علم کلام همگی نزد من حضور دارند، آیا تمایل دارید نزد ما بیائید و با آنان بحث و گفتگو کنید؟ و اگر تمایل ندارید خود را به زحمت نیندازید، و اگر دوست داشته باشید ما به خدمت شما بیائیم، برای ما مشکل نیست،

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۳۱۵

(۱) حضرت فرمودند: به او سلام برسان و بگو متوجه منظور شما شدم، و إن شاء الله خودم فردا صبح خواهم آمد.

نوفلی ادامه داد: وقتی یاسر رفت، حضرت رو به ما کرده فرمودند: نوفلی! تو عراقی هستی و عراقی ها طبع ظریف و نکته سنجی دارند، نظرت در باره این گردهمایی از علمای ادیان و اهل شرک توسط مأمون چیست؟ عرض کردم:

میخواهد شما را بیازماید، و کار نامطمئن و خطرناکی کرده است، حضرت فرمودند: چگونه؟ عرض کردم: متکلمین و اهل بدعت، مثل علماء نیستند، چون عالم، مطالب درست و صحیح را انکار نمی کند، ولی آنها همه، اهل انکار و مغالطه اند، اگر بر اساس وحدانیت خدا با آنان بحث کنید، خواهند گفت:

وحدانیتش را ثابت کن، و اگر بگوئید: محمد صلی الله علیه و آله رسول خداست، می گویند: رسالتش را ثابت کن، سپس مغالطه می کنند و باعث می شوند خود شخص، دلیل خود را باطل کند و دست از حرف خویش بردارد، قربانت کردم،

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۳۱۶

از آنان بر حذر باشید، مواظب خودتان باشید! (۱) حضرت تبسی می فرمودند و گفتند: ای نوفلی! آیا می ترسی آنان ادله مرا باطل کنند و مجابم کنند؟! گفتم:

نه بخدا، در باره شما چنین ترسی ندارم و امیدوارم خداوند شما را بر آنان پیروز کند.

حضرت فرمودند: ای

نوفلی! می خواهی بدانی چه زمان مأمون پشیمان می شود؟ گفتم: بله، فرمود: زمانی که ببیند با اهل تورات با توراتشان و با اهل انجیل با انجیلشان و با اهل زبور با زبورشان و با صابئین به عبری و با زردشتیان به فارسی و با رومیان به رومی و با هر فرقه ای از علماء به زبان خودشان بحث میکنم، و آنگاه که همه را مجاب کردم و در بحث بر همگی پیروز شدم و همه آنان سخنان مرا پذیرفتند، مأمون خواهد دانست آنچه که در صدش می باشد، شایسته او نیست، در این موقع است که مأمون پشیمان خواهد شد. و لا حول و لا قوه إلا بالله العلی العظیم (هر نیرو و قدرتی، از جانب خداوند است).

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۳۱۷

(۱) بامدادان، فضل بن سهل نزد ما آمد و گفت: قربانت کردم، پسر عمویت منتظر شماست و همه علماء و مدعوین آمده اند، کی تشریف می آورید؟

حضرت فرمودند: شما زودتر بروید، من هم - بخواست خدا - خواهم آمد.

سپس وضوء گرفته، مقصداری سویق (نوشیدنی یا آش و یا حلیم) میل فرمودند، و قدری نیز به ما دادند، آنگاه همگی خارج شده نزد مأمون رفتیم، مجلس مملو از جمعیت بود، محمد بن جعفر (عموی حضرت رضا علیه السلام) به همراه گروهی از سادات و نیز فرماندهان لشکر در آن مجلس حضور داشتند.

زمانی که امام رضا علیه السلام وارد شدند، مأمون، محمد بن جعفر و تمام سادات حاضر در مجلس به احترام آن حضرت برخاستند، حضرت و مأمون نشستند ولی بقیه همان طور ایستاده بودند تا اینکه مأمون دستور داد بنشینند، و مأمون مدتی با حضرت گرم صحبت بود، سپس رو به

جائلیق کرده، گفت: ای جائلیق! ایشان، علی بن موسی بن جعفر و پسر عموی من و از فرزندان فاطمه

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۳۱۸

- دختر پیامبرمان- و علی بن ابی طالب- صلوات الله علیهم- هستند، (۱) دوست دارم با ایشان صحبت کنی و بحث نمایی و حجت آوری و انصاف بدهی.

جائلیق گفت: ای امیر مؤمنین! چگونه با کسی بحث کنم که به کتابی استدلال می کند که من آن را قبول ندارم، و به گفتار پیامبری احتجاج می کند که من به او ایمان ندارم؟ حضرت فرمودند: ای مرد مسیحی؟ اگر از انجیل برای تو دلیل بیاورم، آیا می پذیری؟ جائلیق گفت: آیا می توانم آنچه را انجیل فرموده، رد کنم؟ به خدا سوگند علی رغم میل باطنی ام، خواهم پذیرفت، حضرت فرمودند: حال، هر چه می خواهی پیرس و جوابت را دریافت کن.

جائلیق پرسید: در باره نبوت عیسی و کتابش چه عقیده ای داری؟ آیا منکر آن دو هستی؟ حضرت فرمودند: من به نبوت عیسی و کتابش و به آنچه امتش را بدان بشارت داده و حواریون نیز آن را پذیرفته اند ایمان دارم و به هر «عیسی» ای که به نبوت محمد صلی الله علیه و آله و کتابش ایمان نداشته و امت خود را به او بشارت نداده، کافر، جائلیق گفت: مگر هر حکمی نیاز به دو شاهد عادل ندارد؟

حضرت فرمودند: چرا، او گفت: پس دو شاهد عادل از غیر همکیشان خود که

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۳۱۹

مسیحیت نیز آنان را قبول داشته باشد، معرفی کن، (۱) و از ما هم، از غیر همکیشانمان دو شاهد عادل بخواه، حضرت فرمودند: حالا سخن به انصاف گفتم، آیا شخص عادل را که

نزد حضرت مسیح مقام و منزلتی داشت قبول داری؟ جاثلیق گفت: این شخص عادل کیست؟ اسم او را بگو، حضرت فرمودند: در باره یوحنا دیلمی چه میگوئی؟ گفت: به به! محبوب ترین شخص نزد مسیح را نام بردی، حضرت فرمودند: تو را قسم می دهم آیا در انجیل چنین نیامده که یوحنا گفت: مسیح مرا به دین محمد عربی آگاه کرد و مژده داد که بعد از او خواهد آمد و من نیز به حواریون مژده دادم و آنها به او ایمان آوردند، جاثلیق گفت: بله، یوحنا از قول حضرت مسیح چنین مطلبی را نقل کرده است و نبوت مردی را مژده داده و نیز به اهل بیت و وصی او بشارت داده است و معین نکرده که این موضوع چه زمانی اتفاق خواهد افتاد و آنان را نیز بر ایمان معرفی نکرده است تا آنها را بشناسیم، حضرت فرمودند: اگر کسی که بتواند انجیل را بخواند در اینجا حاضر کنیم و مطالب مربوط به محمد و اهل بیت و امتش را

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۳۲۰

برایت تلاوت کند، آیا ایمان می آوری؟ گفت: حرف خوبی است، (۱) حضرت به نستاس رومی فرمودند: سفر ثالث «۱» انجیل را تا چه حدی از حفظ هستی؟

گفت: به تمام و کمال آن را حفظ هستم. سپس رو به رأس الجالوت نموده، فرمودند: آیا انجیل خوانده ای؟ گفت: بله، حضرت فرمودند: من سفر ثالث را می خوانم، اگر در آنجا مطلبی در باره محمد و اهل بیت او - سلام الله علیهم - و نیز امتش بود، شهادت دهید و اگر مطلبی در این باره نبود، شهادت ندهید، آنگاه حضرت شروع به خواندن سفر ثالث کردند

و وقتی به مطلب مربوط به پیامبر صلی الله علیه و آله رسیدند، وقف کرده فرمودند: تو را به حق مسیح و مادرش قسم می دهم، آیا دانستی که من عالم به انجیل هستم؟ گفت: بله، سپس مطلب مربوط به محمد و اهل بیت و امتش را تلاوت فرمود، گفت: حال چه میگوئی؟

این عین گفتار حضرت مسیح علیه السلام است، اگر مطالب انجیل را تکذیب کنی، موسی و عیسی علیهما السلام را تکذیب کرده ای و اگر این مطلب را منکر شوی، قتل

(۱) - لازم به تذکر است که انجیل «سفر» ندارد و این اصطلاح مربوط است به تورات، شاید در اینجا تصحیفی رخ داده است و در اصل «الاصحاح الثالث» بوده.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۳۲۱

واجب است، (۱) زیرا به خدا و پیامبر و کتابت کافر شده ای، جاثلیق گفت: مطلبی را که از انجیل برایم روشن شود انکار نمی کنم، بلکه بدان اذعان دارم، حضرت فرمودند: شاهد بر اقرار او باشید.

حضرت ادامه دادند: آنچه می خواهی بپرس، جاثلیق پرسید: حواریون حضرت مسیح و نیز علماء انجیل چند نفر بودند؟ حضرت فرمودند: از خوب کسی سؤال کردی، حواریون دوازده نفر بودند که عالمترین و فاضلترین آنان، ألوفا بود.

و علمای مسیحی ها سه نفر بودند، «یوحنا» ی اکبر در «أج»، «یوحنا» در «قرقیسیا» و «یوحنا» دیلمی در رجاز و مطالب مربوط به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت و امتش نزد او بوده و هم او بود که امت عیسی و بنی اسرائیل را به نبوت حضرت محمد و اهل بیت و امتش، مژده داد.

آنگاه فرمود: ای مسیحی! به خدا سوگند ما به «عیسی» ای که به

محمد صلی الله علیه و آله ایمان داشت، ایمان داریم، و نسبت به «عیسی» ی شما ایرادی نداریم

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۳۲۲

بجز ضعف و ناتوانی و کمی نماز و روزه اش، (۱) جاثلیق گفت: بخدا قسم، علم خود را فاسد نمودی و خود را تضعیف کردی، گمان می کردم تو عالمترین فرد در بین مسلمانان هستی، حضرت فرمودند: مگر چطور شده است؟ او گفت:

می گویی: عیسی ضعیف بود و کم روزه می گرفت و کم نماز می خواند، و حال آنکه عیسی، حتی یک روز را بدون روزه نگذراند و حتی یک شب نخوابید، همیشه روزها روزه بود و شبها شب زنده دار! حضرت فرمودند: برای تقرّب به چه کسی روزه می گرفت و نماز می خواند؟! جاثلیق از کلام افتاد و ساکت شد.

حضرت فرمودند: می خواهم مطلبی از تو بپرسم؟ جاثلیق گفت: بپرس، اگر جوابش را بدانم، پاسخ می دهم، حضرت پرسیدند: چرا منکر هستی که عیسی، باجازه خدا مرده ها را زنده می کرد؟ جاثلیق گفت: زیرا کسی که مرده ها را زنده کند و نابینا و شخص مبتلا به پیسی را شفا دهد خداست، و

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۳۲۳

شایسته پرستش، (۱) حضرت فرمود: یسع نیز کارهایی نظیر کارهای عیسی انجام می داد، بر روی آب راه می رفت، مرده زنده می کرد، نابینا و مبتلای به پیسی را شفا میداد، ولی امتش او را خدا ندانسته و کسی او را نپرستید، «حزقیل» پیامبر نیز مثل عیسی بن مریم مرده زنده کرد، سی و پنج هزار نفر را بعد از گذشت شصت سال از مرگشان، زنده نمود.

آنگاه رو به رأس الجالوت نموده، فرمود: آیا مطالب مربوط به این عده از جوانان بنی اسرائیل را در تورات

دیده ای؟ «بخت نصیر» آنها را از بین اسرای بنی اسرائیل که در هنگام حمله به بیت المقدس اسیر شده بودند، انتخاب کرده، به بابل برد، خداوند نیز وی را به سوی آنها فرستاد و او آنها را زنده نمود، این مطلب در تورات هست و هر کس از شما آن را انکار کند، کافر است، رأس الجالوت گفت: این مطلب را شنیده ایم، و از آن مطلع هستیم، حضرت فرمود: درست است، حال دقت کن و بین آیا این سفر از تورات را درست می خوانم؟ سپس آیاتی از تورات را بر ما تلاوت فرمود، یهودی با شنیدن تلاوت و صوت آن حضرت، با تعجب، بدن خود را به راست و چپ حرکت

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۳۲۴

می داد، (۱) سپس رو به جاثلیق کرده، پرسیدند: آیا اینها قبل از عیسی بوده اند یا عیسی قبل از آنها؟ گفت: آنها قبل از عیسی بوده اند، حضرت فرمودند: قریش همگی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و درخواست کردند که حضرت مرده هایشان را زنده کند، آن حضرت، علی بن ابی طالب علیهما السلام را همراه آنان به صحرا (یا گورستان) فرستادند و فرمودند: «به صحرا (یا گورستان) برو و با صدای بلند افرادی را که اینها درخواست زنده شدن آنان را دارند، صدا بزن و تک تک نام آنان را ببر و بگو: محمد، رسول خدا می گوید: به اذن خدا برخیزید! (امیر مؤمنان نیز آنان را ندا کرد) همه برخاسته، خاک های سر خود را می تکاندند».

قرشیان نیز از آنان در باره امورشان سؤال می کردند و در ضمن گفتند:

محمد پیامبر شده است، مردگان از خاک برخاسته گفتند: ای کاش، ما او

را درک کرده، به او ایمان می آوردیم «۱»، و پیغمبر نیز افراد نابینا یا مبتلا به بیماری پیسی و نیز دیوانگان را شفا داده است، با حیوانات، پرندگان، جنّ و شیاطین صحبت کرده است، ولی ما آن حضرت را خدا نمی دانیم، و در عین حال منکر

(۱)- این بخش از خبر، بیانگر یکی از معجزات رسول خدا- صلی الله علیه و آله- است ولی چنین معجزه ای در کتب دیگر ذکر نشده است، و این خود سبب شکّ و تردید در صحّت آن است خصوصا که خیلی شبیه اخبار ساختگی است.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۳۲۵

فضائل این دسته از پیامبران (عیسی، یسع، حزقیل و محمّد- صلی الله علیه و آله و علیهم اجمعین-) نیستیم، (۱) شما که عیسی را خدا می دانید، باید یسع و حزقیل را نیز خدا بدانید، چون آنان نیز مثل عیسی مرده زنده می کرده اند، و نیز معجزات دیگر حضرت عیسی را نیز انجام میدادند.

و نیز عده ای از بنی اسرائیل که تعدادشان به هزاران نفر می رسید، از ترس طاعون از شهر خود خارج شدند ولی خداوند جان آنان را در یک لحظه گرفت، اهل آن شهر، اطراف آنان حصار کشیدند و آن مردگان را به همان حال رها کردند تا استخوانهایشان پوسید، پیامبری از پیامبران بنی اسرائیل از آنجا گذر می کرد، از کثرت استخوانهای پوسیده تعجب کرد، خداوند عزّ و جلّ به او وحی نمود که: آیا دوست داری آنان را برایت زنده کنم تا آنان را انذار کرده و دین خود را تبلیغ کنی؟ گفت: بله، خداوند وحی فرمود که: آنان را صدا بزن! آن پیغمبر نیز چنین ندا کرد: ای استخوانهای پوسیده! به

اذن خدا برخیزید! همگی زنده شدند و در حالی که خاک ها را از سر خود می زدودند، برخاستند.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۳۲۶

(۱) و همچنین ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلام آن زمان که پرنده‌گان را گرفت و تکه تکه نمود، و هر تکه را بر کوهی نهاد و سپس آنها را فراخواند و آنها زنده شدند و به سوی او حرکت کردند.

و نیز موسی بن عمران علیه السلام و هفتاد نفر همراهش که از بین بنی اسرائیل انتخاب کرده بود و همراه او به کوه رفتند و گفتند: تو خدا را دیده‌ای، او را به ما نیز نشان بده، حضرت گفتند: من او را ندیده‌ام، ولی آنان اصرار کرده گفتند:

«لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً» (ما سخنان تو را تصدیق نمی کنیم مگر اینکه بالعیان و آشکار خدا را ببینیم - سوره بقره آیه ۵۵) در نتیجه صاعقه ای آنان را سوزاند و نابود ساخت.

و موسی تنها ماند و به خدا عرضه داشت: خدایا! من هفتاد نفر از بنی اسرائیل را انتخاب کردم و بهمراه خود آوردم، و حال تنها برمیگردم، چگونه ممکن است قوم سخنان مرا در مورد این واقعه بپذیرند؟ اگر می خواستی، هم من و هم آنان را قبلاً از بین می بردی، آیا ما را بخاطر کار نابخردان هلاک میسازی؟ (مضمون آیه ۱۵۵ سوره اعراف)، خداوند نیز آنان را پس از مرگشان زنده نمود.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۳۲۷

(۱) سپس حضرت ادامه دادند: هیچ یک از مواردی را که برای ذکر کردم نمی توانی رد کنی، زیرا همگی، مضمون آیاتی از تورات، انجیل، زبور و قرآن است، اگر هر کس که مرده زنده می کند و نابینایان و

مبتلایان به پیسی و دیوانگان را شفا می دهد، خدا باشد، پس اینها را هم خدا بدان، حال، چه می گوئی؟ جاثلیق گفت: بله، حرف، حرف شماست و معبودی نیست جز الله.

سپس رو به رأس الجالوت نموده فرمودند: تو را به ده آیه ای که بر موسی بن عمران نازل شد، قسم میدهم که آیا خبر محمد و امتش در تورات، موجود هست؟ (و آن خبر چنین است: «آن زمان که امت آخر، پیروان آن شتر سوار، بیایند، و خداوند را بسیار بسیار تسبیح گویند، تسبیحی جدید در معبد هائی نو، در آن زمان، بنی اسرائیل باید به سوی آنان و به سوی پادشاهشان روان شوند تا قلوبشان آرامش یابد، زیرا آنان شمشیر هائی بدست دارند که به وسیله آن شمشیرها از کفار (محارب) در گوشه و کنار زمین انتقام می گیرند» آیا این مطلب، همین گونه در تورات مکتوب نیست؟ رأس الجالوت گفت: آری، ما نیز

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۳۲۸

آن را همین گونه در تورات یافته ایم.

(۱) سپس به جاثلیق فرمود: با کتاب «شعیا» در چه حدی آشنا هستی؟ گفت:

آن را حرف به حرف می دانم و بلد هستم، سپس به آن دو فرمود: آیا قبول دارید که این مطلب از گفته های اوست: «ای مردم! من تصویر آن شخص سوار بر دراز گوش را دیدم در حالی که لباس هائی از نور بر تن داشت و آن شتر سوار را دیدم که نورش همچون نور ماه بوده؟» آن دو پاسخ دادند: بله، شعیا چنین چیزی گفته است، حضرت فرمودند: آیا با این گفته عیسی علیه السلام در انجیل آشنا هستی: «من به سوی خدای شما و خدای خودم خواهم رفت، و فارقلیط خواهد

مترجم گوید: مرحوم استاد شعرانی در کتاب «اثبات نبوت» صفحه ۲۴۱ چنین میفرماید:

«باید دانست که حضرت مسیح علیه السلام بشارت به آمدن «فارقلیط» داد و این لغت یونانی و در اصل «پرکلیتوس» است (به کسر پاء فارسی و راء) که چون معرّش کردند «فارقلیط» شد، و پرکلیتوس کسی است که نام او بر سر زبانها باشد و همه کس او را ستایش کند و معنی «احمد» همین است، و نزد این بنده مؤلف، کتاب لغت یونانی به انگلیسی هست، آن را به آشنایان زبان انگلیسی نشان دادم، گفتند: «پرکلیتوس» را به همین معنی ترجمه کرده است، حتی معنی تفصیلی که در «احمد» است (یعنی ستوده تر) و در محمّد نیست از کلمه «پرکلیتوس» یونانی نیز فهمیده می شود، و این کتاب لغت طبع انگلستان

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۳۲۹

است، و نصارای امروز به جای این کلمه در ترجمه های انجیل «تسلّی دهنده» می آورند، و خوانندگان هر جا که این کلمه را دیدند بدانند در اصل انجیل، بجای آن کلمه «فارقلیط» است و به عقیده مسیحیان کلمه «پرکلیتوس» به فتح پاء و راء است، و گویند اگر به کسر این دو حرف بوده به معنی «احمد» بود، چون به فتح است به معنی «تسلّی دهنده» است و به عقیده ما ترجمه اوّل صحیح است، و در قرآن (سوره صفّ آیه ۶) فرمود: «و مَبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ». سپس استاد، در ادامه مطلب، ادّله صدق مدّعی خود را بیان فرموده اند. (انتهای کلام مترجم) (۱) و اوست که به نفع من و به حقّ شهادت خواهد داد همان طور که من برای او شهادت دادم، و اوست که

همه چیز را برای شما تفسیر خواهد کرد، و اوست که رسوائی های اّمت ها را آشکار خواهد کرد، و اوست که ستون خیمه کفر را خواهد شکست، جاثلیق گفت: هر چه از انجیل بخوانی آن را قبول داریم، حضرت فرمود: آیا قبول داری این مطلب در انجیل موجود است؟ گفت: بله.

حضرت ادامه دادند: آن زمان که انجیل اوّل را گم کردید، آن را نزد چه کسی یافتید و چه کسی این انجیل را برای شما وضع نمود؟ گفت: ما فقطّ یک روز انجیل را گم کردیم و سپس آن را تر و تازه پیدا کردیم، یوحنا و متی آن را بر ایمان

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۳۳۰

پیدا کردند، (۱) حضرت به او گفتند، چقدر نسبت به قصّه این انجیل و علماء آن بی اطلاع هستی! اگر این مطلب همان طور باشد که تو می گویی، پس چرا در مورد انجیل دچار اختلاف شدید؟ این اختلاف در همین انجیلی است که امروزه در دست دارید، اگر مثل روز اوّل بود، در آن اختلاف نمی کردید، ولی من مطلب را برایت روشن می کنم: آن زمان که انجیل اوّل گم شد، مسیحی ها نزد علماء خود جمع شدند و گفتند: عیسی بن مریم که کشته شده است و انجیل را نیز گم کرده ایم، شما علماء چه نزد خود دارید؟ الوقا و مرقابوس گفتند: ما انجیل را از حفظ هستیم و هر روز یک شنبه یک سفر از آن را برای شما خواهیم آورد، محزون نباشید و کنیسه ها را خالی نگذارید، هر یک شنبه، یک سفر از آن را برای شما خواهیم خواند تا تمام انجیل جمع آوری شود، سپس الوقا، مرقابوس، یوحنا و

متی نشستند و این انجیل را پس از گم شدن انجیل اوّل برای شما نگاهشتند، و این چهار نفر شاگرد شاگردان نخستین بودند، آیا این مطلب را می دانستی؟ جاثلیق گفت: این مطلب را تا به حال نمی دانستم، و

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۳۳۱

از برکت آگاهی شما نسبت به انجیل، امروز برایم روشن شد، (۱) و مطالب دیگری را که تو میدانستی از شما شنیدم، قلبم گواهی می دهد که آنها حقّ است، از سخنان شما بسیار استفاده کردم.

حضرت فرمودند: به عقیده تو، شهادت اینها چگونه است؟ گفت:

شهادت اینها کاملاً قابل قبول است، اینها علماء انجیل هستند و هر چه را تأیید کنند و بدان گواهی دهند حقّ است.

حضرت به مأمون و اهل بیتش و سایرین فرمود: شما شاهد باشید، گفتند: ما شاهدیم، سپس به جاثلیق فرمود: تو را به حقّ پسر (عیسی علیه السلام) و مادرش (مریم علیه السلام) قسم می دهم، آیا می دانی که متّی گفته است: مسیح، فرزند داود بن ابراهیم بن اسحاق بن یعقوب بن یهوذا بن - خضرون است و مرقابوس در باره اصل و نسب عیسی بن مریم علیهما السلام گفته است:

او «کلمه» خداست که خداوند او را در جسد انسانی قرار داد و به صورت انسان در آمد، و الوقا گفته است: عیسی بن مریم علیهما السلام و مادرش انسانهایی بودند از خون و گوشت که روح القدس در آنان حلول کرد، و در ضمن قبول داری که از

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۳۳۲

جمله مطالب عیسی در باره خودش، این است که فرموده: (۱) «ای حواریون! براستی و صداقت برایتان می گویم: هیچ کس به آسمان نخواهد رفت جز آنکه از آن فرود

آمده مگر آن شتر سوار، خاتم الأنبياء، که او به آسمان صعود می کند و فرود می آید»، نظرت در باره این سخن چیست؟ جاثلیق گفت: این سخن عیسی است و ما آن را انکار نمی کنیم، حضرت فرمودند: نظرت در باره شهادت و گواهی الوقا، مرقابوس و متی در باره عیسی و اصل و نسب او چیست؟ جاثلیق گفت: به عیسی افتراء زده اند، حضرت به حضار فرمودند: آیا (همین الآن) پاکی و صداقت آنان را تأیید نکرد و نگفت آنان علماء انجیل هستند و گفتارشان حق است و حقیقت؟! جاثلیق گفت: ای دانشمند مسلمین، دوست دارم مرا در مورد این چهار نفر معاف داری، حضرت فرمودند: قبول است، تو را معاف کردیم، حال هر چه می خواهی سؤال کن، جاثلیق عرض کرد: بهتر است دیگری سؤال کند، به حق مسیح قسم، گمان نداشتم در بین علماء مسلمین کسی مثل شما وجود داشته باشد.

حضرت رو به رأس الجالوت کرده، فرمودند: حال، من از تو سؤال کنم یا

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۳۳۳

تو سؤال می کنی؟ (۱) او گفت: من سؤال می کنم و فقط جوابی را می پذیرم که یا از تورات باشد یا از انجیل و یا از زبور داود «۱»، یا صحف ابراهیم و موسی.

حضرت فرمودند: جوابی را از من نپذیر مگر اینکه از تورات موسی یا انجیل عیسی و یا زبور داود باشد. رأس الجالوت پرسید از کجا نبوت محمد را اثبات میکنی؟ امام فرمود: ای یهودی! موسی بن عمران، عیسی بن مریم، داود خلیفه خدا در زمین، به نبوت او گواهی داده اند، او گفت: گفته موسی بن - عمران را ثابت کن، حضرت فرمودند: آیا قبول داری که موسی

به بنی اسرائیل سفارش نمود و گفت: «پیامبری از برادران شما خواهد آمد، او را تصدیق کنید و از او اطاعت نمائید»، حال اگر خویشاوندی بین اسرائیل (یعقوب) و اسماعیل و رابطه بین آن دو را از طرف ابراهیم علیهم السّلام می دانی، آیا قبول داری که بنی اسرائیل برادرانی غیر از فرزندان اسماعیل نداشتند؟ رأس الجالوت گفت:

(۱) - بنظر میرسد جمله «او من الانجیل او من زبور داود» اشتباهی است که از اضافات نسّاخ باشد.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۳۳۴

بله، این، گفته موسی است و ما آن را ردّ نمی کنیم، (۱) حضرت فرمودند: آیا از برادران بنی اسرائیل پیامبری غیر از محمّد صلی الله علیه و آله آمده است؟ گفت: نه، حضرت فرمودند: آیا از نظر شما این مطلب صحیح نیست؟ گفت: آری صحیح است، ولی دوست دارم صحّت آن را از تورات برایم ثابت کنی، حضرت فرمودند: آیا منکر این مطلب هستی که تورات به شما می گوید: «نور از کوه طور سیناء آمد و از کوه ساعیر بر ما درخشید و از کوه فاران بر ما آشکار گردید»؟ رأس الجالوت گفت: با این کلمات آشنا هستم ولی تفسیر آنها را نمی دانم، حضرت فرمودند: من برایت خواهم گفت، جمله: «نور از کوه طور سیناء آمده» اشاره به وحی خداوند است که در کوه طور سیناء بر موسی علیه السّلام نازل کرد، و جمله: «از کوه ساعیر بر ما درخشید» اشاره به کوهی است که خداوند در آن بر عیسی بن - مریم علیهما السّلام وحی فرمود، و جمله «از کوه فاران بر ما آشکار گردید» اشاره به کوهی از کوههای مکه است که فاصله اش تا مکه یک

روز می‌باشد، و «شعیا» ی پیامبر علیه السّلام طبق گفته تو و دوستانت در تورات گفته است: «دو سوار را می بینم

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۳۳۵

که زمین برایشان می درخشد، یکی از آنان سوار بر درازگوشی است و آن دیگری سوار بر شتر»، (۱) سوار بر درازگوش و سوار بر شتر، کیستند؟ رأس الجالوت گفت: آنان را نمی شناسم، معرّفی شان کن، حضرت فرمودند: آن که بر درازگوش سوار است، عیسی علیه السّلام است و آن شترسوار محمّد صلی الله علیه و آله، آیا این مطلب تورات را منکر هستی؟ گفت: نه، انکار نمی کنم.

آنگاه حضرت سؤال کردند: آیا حیقوق پیامبر علیه السّلام را می شناسی؟ گفت:

بله، می شناسم، حضرت فرمودند: حیقوق چنین گفته است- و کتاب شما نیز همین مطلب را می گوید:- خداوند از کوه فاران «بیان» را آورد و آسمانها از تسبیح گفتن محمّد و امتش پر شده است، سوارانش را بر دریا و خشکی سوار می کند- و کنایه از تسلّط امت اوست بر دریا و خشکی-، بعد از خرابی بیت المقدس کتابی جدید برای ما می آورد- و منظور از کتاب فرقان است- آیا به این مطالب ایمان داری؟ رأس الجالوت گفت: این مطالب را حیقوق گفته است و ما منکر آن نیستیم.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۳۳۶

(۱) حضرت فرمودند: داود در زبورش- که تو نیز آن را می خوانی- گفته است:

«خداوندا! برپا برپاکننده سنّت بعد از فترت را مبعوث کن»، آیا پیامبری غیر از محمّد صلی الله علیه و آله را می شناسی که بعد از دوران فترت، سنّت (الهی) را احیاء و برپا کرده باشد؟! رأس الجالوت گفت: این سخن داود است و آن را قبول دارم و منکر

نیستم، ولی منظورش عیسی بوده است و روزگار عیسی همان دوران فترت است، حضرت فرمودند: تو نمی دانی، و اشتباه می کنی، عیسی با سنت تورات مخالفت نکرد بلکه موافق آن سنت و روش بود تا آن هنگام که خداوند او را به نزد خود بالا برد، و در انجیل چنین آمده است: «پسر زن نیکوکار می رود و فارقلیطا بعد از او خواهد آمد و او کسی است که سنگینی ها و سختی ها را آسان کرده و همه چیز را برایتان تفسیر می کند، و همان طور که من برای او شهادت می دهم او نیز برای من شهادت می دهد، من امثال را برای شما آوردم و او تأویل را برایتان خواهد آورد»، آیا به این مطلب در انجیل ایمان داری؟

گفت: بله، آن را انکار نمی کنم. حضرت فرمودند: ای رأس الجالوت! از تو در

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۳۳۷

باره پیامبرت موسی بن عمران سؤال می کنم، (۱) عرض کرد: بفرمائید، فرمود: چه دلیلی بر نبوت موسی هست؟ مرد یهودی گفت: معجزاتی آورد که انبیاء پیشین نیاورده بودند، حضرت فرمودند: مثل چه چیز؟ گفت مثل شکافتن دریا و تبدیل کردن عصا به مار و ضربه زدن به سنگ و روان شدن چند چشمه از آن، ید بیضاء (دست سفید و درخشانده) و نیز آیات و نشانه هایی که دیگران قدرت بر آن نداشتند و ندارند، حضرت فرمودند: در مورد اینکه دلیل موسی بر حقاقت دعوتش این بود که کاری کرد که دیگران نتوانستند انجام دهند، درست می گویی، حال، هر کس که ادعای نبوت کند سپس کاری انجام دهد که دیگران قادر به انجام آن نباشند آیا تصدیقش بر شما واجب نیست؟ گفت:

نه، زیرا

موسی به خاطر قرب و منزلتش نزد خداوند، نظیر نداشت و هر کس که ادّعی نبوّت کند، بر ما واجب نیست که به او ایمان بیاوریم، مگر اینکه معجزاتی مثل معجزات موسی داشته باشد، حضرت فرمودند: پس چگونه به انبیائی که قبل از موسی علیهم السلام بودند ایمان دارید و حال آنکه آنان دریا را نشکافتند و از

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۳۳۸

سنگ، دوازده چشمه ایجاد نکردند، (۱) و مثل موسی، «ید بیضاء» نداشتند، و عصا را به مار تبدیل نکردند، یهودی گفت: من که گفتم، هر گاه برای اثبات نبوّتشان معجزاتی بیاورند- هر چند غیر از معجزات موسی باشد- تصدیقشان واجب است.

حضرت فرمودند: پس چرا به عیسی بن مریم ایمان نمی آوری؟ با اینکه او مرده زنده می کرد و افراد نابینا و مبتلا به پیسی را شفا می داد و از گل، پرنده ای گلی می ساخت و در آن می دمید و آن مجسمه گلی به اذن خداوند به پرنده ای زنده تبدیل می شد؟ رأس الجالوت گفت: می گویند که او این کارها را انجام می داد، ولی ما ندیده ایم، حضرت فرمودند: آیا معجزات موسی را دیده ای؟ آیا اخبار این معجزات از طریق افراد قابل اطمینان به شما نرسیده است؟ گفت:

بله، همین طور است، حضرت فرمودند: خوب، همچنین در باره معجزات عیسی بن مریم علیهما السلام اخبار متواتر برای شما نقل شده است، پس چرا موسی را

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۳۳۹

تصدیق کردید و به او ایمان آوردید ولی به عیسی ایمان نیاوردید؟ (۱) مرد یهودی جوابی نداد، حضرت ادامه دادند: و همچنین است موضوع نبوّت محمّد صلی الله علیه و آله و نیز هر پیامبر دیگری که از طرف خدا

مبعوث شده باشد، و از جمله معجزات پیامبر ما این است که یتیمی بوده فقیر که چوپانی می کرد و اجرت می گرفت، دانشی نیاموخته بود و نزد معلّمی نیز آمد و شد نداشت و با همه این اوصاف، قرآنی آورد که قصص انبیاء علیهم السّلام و سرگذشت آنان را حرف به حرف در بر دارد و اخبار گذشتگان و آیندگان را تا قیامت بازگو کرده است و از اسرار آنها و کارهایی که در خانه انجام می دادند خبر می داد، و آیات و معجزات بی شماری ارائه داد، رأس الجالوت گفت: مسأله عیسی و محمّد از نظر ما به ثبوت نرسیده است و برای ما جائز نیست به آنچه که ثابت نشده است ایمان آوریم، حضرت فرمودند: پس شاهی که برای عیسی و محمّد صلی الله علیه و آله گواهی داد، شهادت باطل داده است؟ یهودی جوابی نداد.

آنگاه حضرت، هر بزد بزرگ (بزرگ زردشتیان) را فراخواند و فرمود: دلیل تو به پیامبری زردشت چیست؟ گفت: چیزهایی آورده که قبل از او کسی

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۳۴۰

نیاورده است، (۱) البتّه ما، خود او را ندیده ایم ولی اخباری از گذشتگان ما در دست است که او چیزهایی را که دیگران حلال نکرده اند بر ما حلال کرد، لذا از او پیروی میکنیم، حضرت فرمودند: مگر نه این است که به خاطر اخباری که به شما رسیده، از او پیروی می کنید؟ گفت: بله همین طور است، حضرت فرمودند: سایر امت های گذشته نیز چنین اند، اخباری مبنی بر دین پیامبران و موسی، عیسی و محمّد - صلوات الله علیهم - به دستشان رسیده است، عذر شما در عدم ایمان به آنان و ایمان بغیر آنان بدین

امور چیست؟ هر بزد خشکش زد!! سپس حضرت خطاب به جمعیت فرمودند: اگر در بین شما، کسی مخالف اسلام هست و می خواهد سؤال کند، بدون خجالت و رودربایستی سؤال کند، در این موقع عمران صابی که یکی از متکلمین بود، برخاست و گفت: ای دانشمند! اگر دعوت به پرشش نکرده بودی، اقدام به سؤال نمی کردم، من به کوفه، بصره، شام و جزیره سفر نموده، با متکلمین بسیاری برخورد کرده ام ولی کسی را نیافته ام که بتواند وجود «واحد» ی را که غیر از او کس

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۳۴۱

دیگری قائم به وحدانیت نباشد را برایم ثابت کند، (۱) آیا اجازه پرسشش به من میدهی؟ حضرت فرمودند: اگر در بین جمعیت عمران صابی حاضر باشد، حتما تو هستی، گفت: بله خودم هستم، حضرت فرمودند: پیرس ولی انصاف را از دست مده و از سخن باطل و فاسد و منحرف از حقّ پرهیز، عمران گفت:

بخدا قسم ای سرورم، فقط می خواهم چیزی را برایم ثابت کنی که بتوان به آن چنگ بزنم و تمسک جویم و به سراغ چیز دیگر نروم، حضرت فرمودند: آنچه می خواهی پیرس، اهل مجلس همگی ازدحام کردند و به یک دیگر نزدیک شدند، عمران گفت: اولین موجود و آنچه را خلق کرد چه بود؟ حضرت فرمودند: سؤال کردی، پس خوب دقت کن! «واحد» همیشه واحد بوده، همیشه موجود بوده، بدون اینکه چیزی به همراهش باشد، بدون هیچ گونه حدود و اعراضی، و همیشه نیز این گونه خواهد بود، سپس بدون هیچ سابقه قبلی، مخلوقی را با گونه ای دیگر آفرید، با اعراض و حدودی مختلف، نه آن را در چیزی قرار داد، و نه در چیزی

محدود نمود و نه به مانند و مثل چیزی، ایجادش کرد، و نه چیزی را مثل او نمود، و بعد از آن، مخلوقات را به صور

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۳۴۲

مختلف و گوناگون، از جمله: خالص و ناخالص، مختلف و یکسان، به رنگها و طعمهای متفاوت آفرید، (۱) بدون اینکه نیازی به آنها داشته باشد و یا برای رسیدن به مقام و منزلتی به این خلقت محتاج باشد و در این آفرینش، در خود، زیادی یا نقصانی ندید، آیا این مطالب را می فهمی؟ گفت، بله به خدا، ای سرورم.

حضرت ادامه دادند، و بدان که، اگر خداوند، به خاطر نیاز و احتیاج، مخلوقات را خلق می کرد، فقط چیزهایی را خلق می کرد که بتواند از آنها برای برآوردن حاجتش کمک بگیرد، و نیز در این صورت شایسته بود که چندین برابر آنچه خلق کرده بود، خلق کند، زیرا هر قدر اعوان و انصار بیشتر باشند، شخص کمک گیرنده قوی تر خواهد شد، و نیز در این صورت حاجت ها تمامی نداشت زیرا هر آفرینشی که انجام می داد، حاجت دیگری در او ایجاد می شد «۱»، و به این خاطر می گویم: مخلوقات را از روی نیاز نیافریده است، بلکه با آفرینش مخلوقات، از یکی به دیگری منتقل می نماید و بعضی را بر بعضی دیگر برتری می دهد بدون اینکه محتاج شخص برتر باشد یا بخواهد از آن دیگری که زیر دست قرار گرفته انتقام بگیرد، به این علت آفرینش کرده «۲».

(۱) - مثل مردم که برای هر چیزی، نیاز به چیز دیگر دارند.

(۲) - یعنی به سبب نیاز مخلوقات به یک دیگر و ایجاد برتری بعضی بر بعض دیگر، تا امتحان و آزمایش که علت خلقت

است محقق شود.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۳۴۳

(۱) عمران سؤال کرد: آیا آن موجود، به خودی خود، نزد خود، معلوم بود؟

(و به خودش علم داشت؟) حضرت فرمودند: جز این نیست که علم و شناخت هر چیز برای تمیز آن از غیر است، و برای اینست که موجودیتش ثابت و شناخته شود، و در آنجا وجود محض بود و غیر نبود تا تمیز لازم باشد، و ضرورتی باشد که امتیاز هر یک معلوم گردد، جز وجود بحت بسیط، چیز دیگری نبود تا لازم آید حدّ هر یک معلوم گردد، آیا فهمیدی ای عمران؟! گفت: آری ای سرور من، پس اکنون بفرما به چه چیز میدانست آنچه را که می دانست؟ یعنی به چه وسیله ای آنچه را که دانسته است، بدان آگاهی یافته؟

آیا به توسط ضمیر بوده است، یا چیزی غیر از آن؟

مترجم گوید: منظور صورت حاصله از ذات معلوم در نفس عالم می باشد.

و نیز هدف عمران از این سؤال، ظاهراً این بوده است که با اثبات «ضمیر» و یا هر چیز دیگری در خداوند، وحدانیت (تک بودن و وحدت مطلقه) ذات اقدس الهی را مورد تشکیک قرار دهد، و حضرت با این بیان، «علم حصولی» را در مورد خداوند مردود دانسته اند و وحدت مطلقه (جزء ناپذیر بودن) خداوند را اثبات نموده اند.

حضرت فرمودند: اگر علم او از طریق «ضمیر» (و آن صورت حاصله در اندیشه) انجام پذیرد، آیا می توان برای شناخت آن «ضمیر» حدّ و حدودی قرار

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۳۴۴

نداد؟ گفت: نه نمی توان، امام ادامه دادند: آن ضمیر چیست؟ عمران جوابی نداد! (۱) سپس فرمودند: باکی نیست. حال اگر از تو در باره «ضمیر» بپرسم، که

آیا آن را با «ضمیر» دیگری باز می شناسی، اگر بگوئی آری، در واقع حرف و ادعای خودت را باطل کرده ای، ای عمران! آیا شایسته نیست بدانی که «واحد» یا «ضمیر» وصف نمی شود؟ و چنان نیست که از برایش غیر از کرد و کار گفته نشود، و او چنان نیست که در باره اش جهات و اجزاء، توهم و خیال شود، و یا در باره او، جهات و اجزاء مختلف مثل جهات و اجزاء مخلوقین قابل تصور گردد، این را خوب بفهم و دانسته های صحیح خود را بر آن اساس قرار بده.

عمران سؤال کرد: آیا مرا در باره کیفیت حدود خلقتش و معانی و انواع آن آگاه میکنی؟ حضرت فرمودند: سؤال را کردی، اکنون خوب دقت کن تا بفهمی: حدود خلق خداوند شش نوع است، لمس کردنی، وزن کردنی، دیدنی، چیزی که وزن «۱» ندارد که همان روح است و نوعی دیگر که دیدنی است ولی وزن ندارد و قابل لمس و حس نیست، و رنگ ندارد و قابل چشیدن نیست و

(۱) - در نسخه ای از کتاب: «ما لا لون له» به معنای بی رنگ آمده است.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۳۴۵

اندازه و عرض و صورت و طول و عرض نیز ندارد، (۱) و از جمله آنها عمل و حرکاتی است که اشیاء را می سازد و از حالی به حال دیگر تغییرش می دهد و زیاد و کم میکند، امّا اعمال و حرکات میروند و زمانی بیشتر از آنچه برای آنها نیاز بوده ندارند، پس هر گاه فراغ و خلاصی از آن فعل حاصل شود، آن نیست شده و برود و اثرش باقی بماند، و جاری مجرای سخن است که

می‌رود و تنها اثرش باقی می‌ماند.

عمران گفت: بفرمائید اگر خالق «واحد» باشد، چیزی غیر از او نباشد و نیز چیزی به همراهش نباشد، آیا آفرینش خلق، خود تغییری نمی‌کند؟

حضرت فرمود: خدا بوده، و با خلقت خلایق تغییر نمی‌کند، بلکه مخلوقات با تغییرهایی که خدا در آنها ایجاد می‌کند، تغییر می‌کنند، عمران پرسید: ما خدا را با چه چیز شناخته ایم؟ حضرت فرمودند: با چیزی غیر از او، پرسید:

غیر او چیست؟ حضرت فرمودند: مشیت او، اسم او و صفت او و هر چیز دیگر شبیه به اینها، و همگی اینها مخلوق، حادث و تدبیر شده خداوند هستند.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۳۴۶

(۱) عمران پرسید: او چیست؟ حضرت فرمودند: نور است، به این معنی که مخلوقاتش را - چه از اهل آسمان باشند چه از اهل زمین - هدایت می‌کند و بجز بیان و اثبات وحدانیت او بیان چیزی دیگر بر من واجب نیست.

عمران پرسید: آیا مگر این طور نیست که قبل از آفرینش ساکت بوده، سپس به نطق آمده است؟ حضرت فرمودند: سکوت در جایی معنی دارد که قبلاً نطقی در بین باشد، به عنوان مثال، در مورد چراغ «ساکت» گفته نمی‌شود.

و نیز در مورد کار چراغ، گفته نمی‌شود: «چراغ درخشید»، زیرا «نور» و «درخشش»، «کار» و «وجود» ی از چراغ نیستند بلکه چیزی جز چراغ نیستند و فعل چراغ محسوب نمی‌شوند و خود چیزی جز نور نیستند، پس هنگامی که ما را روشنی می‌بخشد، گوئیم از برای ما روشن شد و ما روشنی جستیم، و تو بآن روشنی امر خود را می‌یابی، در کار خویش بینا می‌گردی.

عمران گفت: من گمان می‌کردم، خالق با آفریدن مخلوقات و تغییری که در

کارش ایجاد می شود از حالت خود دگرگون می گردد، حضرت فرمودند:

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۳۴۷

(۱) سخن محالی گفتی که موجود تغییر می کند، مگر اینکه چیزی آن را تغییر دهد، آیا دیده ای که تغییر آتش آن را تغییر دهد؟ یا تا حال دیده ای که حرارت خودش را بسوزاند؟ یا هیچ دیده ای که شخص بینا، بینائی خود را ببیند؟

عمران گفت: نه، ندیده ام، حال بفرمائید آیا او در مخلوقات است یا مخلوقات در اویند؟ حضرت فرمودند: او برتر از این حرفهاست، نه او در مخلوقات است و نه مخلوقات در اویند، والاتر و برتر از این حالت است، حال به حول و قوه الهی برای توضیح خواهم داد، بگو بینم آیا تو در آینه هستی یا آینه در تو؟ اگر هیچ کدام در دیگری نیستید چگونه خودت را در آینه می بینی؟

گفت، تویط نوری که بین من و آن هست، حضرت فرمودند: آیا آن نور را- بیشتر از آنچه در چشم خود می بینی- در آینه می بینی؟ گفت: بله، حضرت فرمودند: به ما نشانش بده، عمران جوابی نداد، حضرت فرمودند: از نظر من، نور بدون اینکه در یکی از شما دو تا باشد، تو و آینه را به خودتان نشان داده است، این موضوع مثالهای دیگری هم دارد که جاهل را در آنها راهی نیست،

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۳۴۸

خداوند را داستان بالاتر است.

(۱) سپس رو به مأمون نموده، فرمودند: وقت نماز شده است، عمران گفت:

مولای من، سؤال مرا قطع نکن، دلم نرم شده است! فرمودند: نماز میگذاریم و بازمی گردیم، سپس برخاستند و مأمون نیز از جای برخاست، حضرت در داخل (اندرونی) نماز خواندند و مردم به امامت محمد بن

جعفر (عموی حضرت) در بیرون نماز گزاردند، سپس بیرون آمده و به جای خود بازگشتند و عمران را فراخوانده، فرمودند: سؤال‌هایت را عنوان کن، گفت: بفرمائید:

آیا یکتائی خداوند به حقیقت درک می شود یا از روی وصف؟ حضرت فرمودند: خداوند ایجادکننده یکتا، همان موجودی که از اول بوده است، همیشه یکتا بوده بدون اینکه چیزی به همراهش باشد، تک است و دومی ندارد، نه معلوم است و نه مجهول، نه محکم است و نه متشابه، نه در یادهاست و نه فراموش شده، و نه چیزی است که نام چیز دیگری از اشیاء غیر از خودش بر او نهاده شود، این طور نیست که از وقتی (خاص) موجود شده باشد، و تا وقت

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۳۴۹

(معینی) باقی بماند، (۱) یا قائم به چیز دیگر بوده باشد، و یا تا مرز چیز دیگری برپا باشد، به چیزی تکیه نکرده، و در چیزی پنهان نشده است، و اینها همه قبل از خلقت خلق است، چون چیزی غیر از خودش نبوده است و هر صفتی بر او قرار دهی همگی صفاتی است حادث و ترجمانی است که موجب فهمیدن می شود.

و بدان که ابداع، مشیت و اراده، سه اسم برای یک چیز هستند، و اولین ابداع، اراده و مشیت او، حروفی بود که آنها را اصل هر چیزی قرار داد و راهنمایی بر هر مدرک، و روشنگری بر هر امر مشتبهی نمود، و به وسیله آن حروف هر چیز اعم از حق و باطل، فعل و مفعول، یا معنی و غیر معنی از هم جدا و شناخته می شود، و همه امور بر آنها جمع شده است، و در آفرینش

این حروف برای آنها، معنای متناهی و وجودی غیر از نفس آنها، قرار نداد، زیرا آنها با ابداع و ایجاد، بوجود آمده اند، و نور، در اینجا، اولین فعل خداست، خدایی که خود نور آسمانها و زمین است، و حروف از آن فعل، به فعلیت رسیده اند، و آنها حروفی هستند که اساس گفتار بر آنهاست، و عبارات همگی

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۳۵۰

از خداوند است که به خلق خود آموخته است، (۱) این حروف، سی و سه حرف هستند، بیست و هشت حرف از آنها نشانگر زبانهای (لهجه های) عربی است، و از بیست و هشت حرف، بیست و دو حرف، نشانگر زبانهای سریانی و عبری است، و از میان آنها پنج حرف در سائر زبانهای عجم در مناطق مختلف، زبانها، متفرّق و پراکنده است، و اینها پنج حرف هستند که از بیست و هشت حرف جدا شده اند، که در نتیجه حروف سی و سه حرف شد، و این پنج حرف، به دلایلی است که بیش از آنچه گفتیم جایز نیست ذکر شود. سپس حروف را بعد از احصاء نمودن و شمردن آنها «فعل» خود نمود، مثل این آیه شریفه: «كُنْ فَيَكُونُ» (موجود شو، او نیز موجود شد)، «کن» صفت و خلقت خداست، و آنچه که از آن ایجاد می شود، مصنوع و مخلوق است، اولین خلقت خداوند - عزّ و جلّ - ابداع است.

بدون وزن و حرکت است، مسموع نیست، رنگ ندارد، قابل حسّ نیست،

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۳۵۱

(۱) دومین مخلوق، حروفند که وزن و رنگ ندارند، قابل شنیدن و وصف کردن هستند ولی قابل دیدن نیستند، سومین مخلوق چیزی است از همه انواع محسوس ملموس، قابل چشیدن

و قابل دیدن است، و خداوند تبارک و تعالی قبل از ابداع بوده است، زیرا قبل از خداوند- عزّ و جلّ- و همراه او چیز دیگری نبوده است، و ابداع قبل از حروف بوده است و حروف چیز دیگری غیر از خود را نشان نمی دهند.

مأمون سؤال کرد: چطور غیر از خود چیز دیگری را نشان نمی دهند؟

حضرت فرمودند: زیرا، خداوند تبارک و تعالی آنها را برای معنی کنار هم جمع می کند، وقتی چند حرف از آنها را مثلا چهار حرف یا پنج یا شش یا بیشتر یا کمتر را در کنار هم قرار می دهد، برای معنایی است محدث و جدید که قبلا نبوده است، عمران پرسید: ما چگونه می توانیم این مطلب را (بهتر) بفهمیم؟

حضرت فرمودند: توضیح این مطلب چنین است که وقتی مقصود تو از این حروف، خود آنها باشد نه چیز دیگری، آنها را جدا جدا ذکر می کنی و میگوئی: ا، ب، ت، ث، ج، ح، خ تا آخر. در این صورت معنایی غیر از خود

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۳۵۲

این حروف در آنها نمی یابی، اما وقتی آنها را کنار هم بگذاری و اسم و صفت برای معنی مورد نظر خود بسازی، نشانگر معنی و موصوف خود خواهند بود، آیا فهمیدی؟ گفت: بله.

(۱) و بدان که صفت نمی تواند بدون موصوف باشد و نیز اسم بدون معنی، و حدّ بدون محدود نخواهد بود، و صفات و اسماء همگی دالّ بر کمال و وجود هستند، و به مانند حدود، مثل تربیع (چهارتایی نمودن)، تثلیث (سه تایی نمودن)، و تسدیس (شش تایی نمودن)، دلالتی بر احاطه و فراگیری ندارند، زیرا معرفت خداوند به وسیله صفات و اسماء درک می شود و

با حدّ قرار دادن توّسط طول و عرض، قَلت و کثرت، رنگ و وزن و نظائر آنها درک نمی شود، و هیچ چیز از این مذکورات، در مورد خداوند- جَلّ و تقدّس- مصداق ندارد تا مخلوقات بتوانند با شناخت خود، او را (توّسط این حدود) بشناسند.

و این مطلب، بالضرّوره، از گفته ها و دلایل ما ثابت می شود، لکن صفات خدا، دالّ بر خداوند هستند.

و او با اسماء خویش درک می گردد، و با وجود مخلوقات بر وجود او

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۳۵۳

استدلال می توان کرد، به گونه ای که انسان طالب (حقیقت) نیازی به دیدن با چشم یا شنیدن با گوش و لمس با دست و احاطه کردن با جان و دل نخواهد داشت.

(۱) و اگر صفات و اسماءش نشانگر او نبود، و علم مخلوق معنای او را درک نمی کرد، مخلوق، اسماء و صفات او را می پرستید، نه معنای او را، و اگر غیر از آن بود، معبود یکتا غیر از «الله» بود، زیرا اسماء و صفات غیر از او هستند، آیا فهمیدی؟ گفت: بله، بیشتر توضیح بدهید.

حضرت فرمودند: مبدا سخنان جاهلان گمراه و کوردل را بر زبان آری، همان کسانی که گمان دارند که خداوند برای ثواب و عقاب، در آخرت حضور دارد ولی در دنیا برای اطاعت و امیدواری بندگان، حضور ندارد، و حال آنکه اگر قرار بود حضور خداوند برای او مایه نقص و شکستگی باشد، در آخرت هم حضور نمی داشت، ولی این افرادی که چنین پنداری دارند، به سرگردانی دچار گشته اند و ندانسته، نسبت به حقّ کور و کر گشته اند و این آیه شریفه، به این مطلب اشاره دارد:

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۳۵۴

«وَمَنْ

كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَ أَضَلَّ سَبِيلًا» (۱) (و هر کس در این جهان کور باشد، در آخرت نیز کور است و گمراهتر- سوره اسراء آیه ۷۲) منظور از کوری در این آیه، کوری از حقائق است، و عاقلان می دانند که استدلال بر آن جهان ممکن نیست جز با آنچه در این جهان است، و هر کس بخواهد با آراء خویش و از پیش خود، به آن عالم گردد و آن را درک نماید، با این کار فقط از درک آن حقائق فاصله می گیرد، زیرا خداوند، علم آن را نزد کسانی قرار داده است، که عاقل اند و عالم، و اهل فهم می باشند.

عمران گفت: برایم بگوئید آیا «ابداع» مخلوق است یا غیر مخلوق؟

حضرت فرمودند: خلقی است ساکن که با سکون درک نمی شود، و بدین جهت مخلوق است که: شی ای است پدید آمده و محدث، و خداوند است که او را ایجاد نموده و پدید آورده، و در نتیجه او «مخلوق» شده است، و به عبارت دیگر، خداوند است و مخلوقاتش، چیز سومی در این میان نیست، آنچه را خداوند خلق نماید، از مخلوق بودن سر باز نمی زند، و خلق خداوند یا ساکن

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۳۵۵

است یا متحرک، یا مختلف یا یکسان، یا معلوم است یا مشتبه، و هر آنچه، حد پذیرد، مخلوق خداوند- عزّ و جلّ- است.

(۱) و بدان هر آنچه که حواس آن را ایجاد کند، معنایی است که با حواس قابل درک است، و هر حسّی، نشانگر همان چیزی است که خداوند در ادراکش برایش قرار داده است، و فهم از قلب سرچشمه می گیرد.

و بدان، آن یکتایی که

همیشه برپا است بدون هیچ اندازه و حدودی، مخلوقی با اندازه و حدّ (مشخص) آفرید، و آنچه را که آفرید، دو چیز بود: اندازه و چیز با اندازه و هیچ کدام رنگ و وزن نداشت و قابل چشیدن نبود، و یکی را وسیله ادراک دیگری قرار داد، و آن دو را آن گونه قرار داد که به خودی خود درک شوند و چیزی را به صورت تک، و قائم به خود، نه غیر از خود نیافرید، چون می خواست راهی برای استدلال بر وجود خویش و اثبات آن، قرار دهد.

خداوند، تک است و یکتا، دومی ندارد که آن دومی بخواهد او را برپا نگاه دارد و کمکش کند و یا او را حفظ کند و مصون بدارد، ولی مخلوقات با اذن و خواست خداوند، بعضی بعض دیگر را حفظ می کنند و نگاه می دارند، مردم

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۳۵۶

در این مسأله با یک دیگر اختلاف کردند، (۱) تا آنجا که به سرگردانی و حیرت افتادند، و با استفاده از تاریکی، در صدد رهائی از تاریکی برآمدند، چون خداوند را با اوصاف خودشان وصف کردند (و در نتیجه به جای هدایت یافتن و به منزل مقصود رسیدن، به گمراهی افتادند) و از حقّ دور شدند، و اگر خداوند را با صفات خود خدا و مخلوقات را نیز با صفات خودشان وصف می کردند، به صواب سخن گفته بودند و دچار اختلاف نمی گشتند، ولی از آنجا که به دنبال چیزی رفتند که در آن سرگردان می شدند، در آن گرفتار آمدند و خداوند هر آن کس را که بخواهد به راه راست هدایت می فرماید.

عمران گفت: سرورم شهادت می دهم که او

همان گونه است که وصفش نمودی، ولی سؤال دیگری برایم باقی مانده است.

حضرت فرمودند: سؤال کن، عمران پرسید: (خدا) حکیم در چه چیزی قرار دارد؟ و آیا چیزی او را احاطه نموده است؟ و آیا از چیزی (یا جایی) نه چیزی دیگر (یا جای دیگر) تغییر مکان می دهد؟ یا نیازی به چیزی دارد؟

حضرت فرمودند: این مطلب از پیچیده ترین نکاتی است که مورد سؤال مردم

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۳۵۷

می باشد، (۱) و کسانی که دچار کاستی در عقل و فقدان علم (یا فهم) هستند آن را نمی فهمند، و در مقابل، عقلای منصف از درک آن عاجز نیستند، پس خوب در جواب من دقت کن و آن را بفهم ای عمران:

اما نکته اول آن: اگر (خداوند) مخلوقات را به خاطر نیاز به آنان خلق کرده بود، جائز بود که بگوئیم به سمت مخلوقاتش تغییر مکان می دهد چون نیاز به آنها دارد، ولی او چیزی را از روی نیاز خلق نکرده است و همیشه ثابت بوده است نه در چیزی و نه بر روی چیزی، إلیما اینکه مخلوقات یک دیگر را نگاه می دارند و برخی در برخی دیگر داخل شده و برخی از برخی دیگر خارج می شوند، و خداوند متعال با قدرت خود تمام اینها را نگاه می دارد، و نه در چیزی داخل می شود، و نه از چیزی خارج می گردد، و نه نگاهداری آنها او را خسته و ناتوان می سازد، و نه از نگاهداری آنها عاجز است، و هیچ یک از مخلوقات چگونگی این امر را نمی داند، مگر خود خداوند و آن کسانی که خود، آنها را بر این امر مطلع ساخته باشد، که عبارتند از: پیامبران الهی

و خواص و آشنایان به اسرار او، حافظان و نگاهبانان شریعت او، دستور او در یک چشم برهم زدن بلکه زودتر به اجرا در می آید، هر آنچه را اراده فرماید، فقط به

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۳۵۸

او می گوید: موجود شو، (۱) و آن شیء نیز به خواست و اراده الهی موجود می شود، و هیچ چیز از مخلوقاتش از چیز دیگری به او نزدیکتر نیست و هیچ چیز نیز از چیز دیگر از او دورتر نیست، آیا فهمیدی عمران؟! گفت: بله سرورم، فهمیدم، و گواهی می دهم که خداوند تعالی همان گونه است که توضیح دادی و به یکتایی و صفش نمودی، و گواهی می دهم که محمد بنده اوست که به نور هدایت و دین حق مبعوث شده است، آنگاه رو به قبله، به سجده افتاده اسلام آورد.

حسن بن محمد نوفلی گوید: وقتی سایر متکلمین، عمران صابی را چنین دیدند- با آنکه بسیار سرسخت بود و تا به حال کسی در بحث بر او غلبه نکرده بود- هیچ کس به حضرت رضا علیه السلام نزدیک نشد، و دیگر از حضرت سؤالی نکردند، کم کم مغرب در آمده و مأمون و حضرت رضا علیه السلام برخاسته به داخل رفتند، و مردم نیز متفرق شدند، من نیز با عده ای از دوستان و هم مسلکان خودمان، نشسته بودیم که محمد بن جعفر مرا احضار کرد، به نزد او رفتم،

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۳۵۹

(۱) گفت: ای نوفلی دیدی دوستت چه کرد؟ بخدا قسم، گمان نداشتم که علی بن- موسی الرضا توان غور و غوص در چنین مسائلی را داشته باشد، او را این گونه نمی شناختم که در مدینه از «کلام» صحبت

کند یا علماء «کلام» بر او گرد آیند.

من گفتم: ولی حجاج نزد او می آمدند و مسائل مختلفی در مورد حلال و حرام از او سؤال می کردند و جواب می گرفتند و گاهی افرادی نزد حضرت آمده با ایشان بحث و مناظره می کردند، محمد بن جعفر گفت: ای ابو محمد! می ترسم این مرد بر او حسد ورزد و او را مسموم نماید، یا بلائی سر او بیاورد، به او بگو از این کارها دست بردارد، گفتم: از من نخواهد پذیرفت، آن مرد می خواست او را امتحان نماید تا بفهمد آیا از علوم پدرانش علیهم السّلام چیزی می داند یا خیر؟ محمد بن جعفر به من گفت: به او بگو: عمویت به علل مختلفی از این موضوع خوشش نمی آید و دوست دارد از این کارها دست برداری.

وقتی به منزل حضرت باز گشتم، پیام عمویشان محمد بن جعفر را رساندم و کلمات او را بآن حضرت گفتم، امام تبسمی کرده فرمودند: خدا عمویم را حفظ کند، او را خوب می شناسم، چرا از این موضوع ناراحت است؟ بعد

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۳۶۰

گفت: ای غلام، نزد عمران صابی برو و او را نزد من بیاور، (۱) گفتم: فدایت شوم، من می دانم او کجاست، او نزد یکی از برادران شیعی است، حضرت فرمودند:

عیبی ندارد، مرکبی به او بدهید تا سوار شود.

من به نزد عمران رفتم و او را آوردم، حضرت به او خوش آمد گفتند و لباسی طلبیدند و بر او پوشاندند و مرکبی به او دادند و ده هزار دینار خواستند و به عنوان هدیه به او دادند، عرض کردم: فدایت شوم مثل جدّت امیر المؤمنین علیه السّلام رفتار کردید، حضرت فرمود:

این گونه دوست داریم، سپس دستور شام دادند و مرا سمت راست و عمران را سمت چپ خود نشانند، بعد از شام به عمران گفتند: به منزل برگرد و فردا اول وقت نزد ما بیا تا از غذای مدینه به تو بدهیم. بعد از این قضیه، متکلمین از گروه های مختلف نزد عمران می آمدند و او سخنان و ادله آنان را جواب داده، باطل می کرد، تا اینکه بالأخره از او کناره گرفتند، و مأمون ده هزار درهم به او هدیه داد و فضل نیز به او اموالی بخشید و مرکبی به او داد و حضرت رضا علیه السلام او را مأمور صدقات بلخ نمودند «۱» و از این

(۱) - حضرت در موقع قبولی ولایت عهدی شرط کرده بودند که در امور دولتی و عزل و نصب اشخاص دخالت نکنند، لذا نصب عمران صابی به عنوان مأمور صدقات از طرف دولت، مورد تردید است. پس مراد از نمایندگی، اخذ وجوه مربوط به امام علیه السلام است.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۳۶۱

راه به منافع زیادی دست یافت.

باب ۱۳ در باره مناظره حضرت رضا - علیه السلام - با سلیمان مروزی - متکلم خراسان - در مورد توحید، در حضور مأمون

(۱) ۱- از حسن بن محمد نوفلی چنین نقل شده است که: سلیمان مروزی متکلم خراسان بر مأمون وارد شد، مأمون او را احترام بسیار نمود و به او هدایایی داد و گفت: پسر عمویم علی بن موسی الرضا از حجاز نزد من آمده است و علم کلام و متکلمین را دوست دارد، لذا مانعی ندارد که روز ترویج برای مناظره با او نزد ما بیایی، سلیمان گفت: یا امیر المؤمنین! دوست ندارم در مجلس شما، و در حضور بنی هاشم از چنین کسی سؤالاتی کنم، چرا که در مقابل دیگران در

بحث با من شکست می خورد، و نیز صحیح نیست که با او زیاد بحث و جدل

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۳۶۲

کنم، (۱) مأمون گفت: من فقط به این دلیل که قدرت تو را در بحث و مناظره می دانستم به دنبال فرستادم و تنها خواسته من این است که او را فقط در یک مورد مجاب کنی و ادله او را رد نمایی، سلیمان گفت: بسیار خوب، من و او را با هم روبرو کن و ما را به هم واگذار و خود شاهد باش.

مأمون کسی را نزد حضرت فرستاد و گفت: شخصی از اهل مرو- که در مباحث کلامی در خراسان تک است و برابر ندارد- نزد ما آمده است، اگر برای شما مانعی ندارد، نزد ما بیایید، حضرت برای وضوء برخاستند و به ما فرمودند: شما زودتر بروید، عمران صابی هم با ما بود، حرکت کردیم و به در اطاق مأمون رسیدیم، یاسر و خالد دستم را گرفتند و مرا وارد کردند، وقتی سلام کردم مأمون گفت: برادرم ابو الحسن کجاست؟ خداوند متعال او را حفظ فرماید، گفتم: وقتی ما می آمدیم مشغول پوشیدن لباس بودند، دستور دادند ما زودتر بیاییم، سپس گفتم: یا امیر المؤمنین! عمران، ارادتمند شما نیز در بیرون خانه است، گفت: عمران کیست؟ گفتم: صابی، که توسط شما

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۳۶۳

مسلمان شد، گفت: داخل شود، (۱) عمران داخل شد و مأمون به او خوش آمد گفته او را در محل مناسب جای داد، سپس گفت: ای عمران! نمردی تا بالآخره از بنی هاشم شدی! عمران گفت: سپاس خداوندی را که مرا توسط شما تشرف عنایت فرمود، ای امیر، مأمون

گفت: ای عمران! این سلیمان مروزی متکلم خراسان است، عمران گفت: ای امیر المؤمنین! او گمان می کند در خراسان از نظر بحث و مناظره تک است و «بداء» را نیز منکر است، مأمون گفت: چرا با او مناظره نمی کنی؟ عمران گفت: این امر بستگی به خود او دارد، در این هنگام امام رضا علیه السلام وارد شدند و فرمودند: در باره چه صحبت می کردید؟ عمران گفت: یا ابن رسول الله! این شخص سلیمان مروزی است، سلیمان (به عمران) گفت: آیا گفته ابو الحسن را در باره بداء قبول داری؟ عمران گفت: بله، به شرط اینکه دلیلی ارائه بدهند تا بتوانم بر امثال خودم در بحث پیروز شوم.

مأمون گفت: یا ابا الحسن! در باره آنچه اینان در آن بحث و مشاجره می کنند چه نظری دارید؟ حضرت فرمودند: ای سلیمان! چطور «بداء» را قبول

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۳۶۴

نداری؟ (۱) و حال آنکه خداوند می فرماید: «أَوْ لَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَمْ يَكُ شَيْئًا» (آیا انسان نمی بیند که ما او را در گذشته آفریدیم و او هیچ نبود- [آیه لفظش در قرآن سوره مریم آیه ۶۷ بدین صورت است «أَوْ لَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ- الْآيَةَ»]) و نیز می فرماید: «وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ» (و او همان کسی است که خلقت را آغاز می کند (یا خلقت مخلوقات را آغاز می کند) سپس آن را (یا آنان را) باز می گرداند- روم ۲۷) و نیز فرموده است:

«يَبْدِئُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (پدید آورنده آسمانها و زمین [از هیچ]- بقره ۱۱۷) و نیز: «يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ» (هر آنچه بخواهد در خلقت می افزاید- فاطر

۱) و می فرماید: «بَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ» (خلقت انسان را از گل آغاز نمود- سجده ۷) و می فرماید: «وَ آخِرُونَ مُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ» (و دیگران به انتظار امر خدا گذارده شده اند، یا آنان را عذاب می کند یا بر آنان لطف می کند و توبه شان را می پذیرد- توبه ۱۰۶) و نیز فرموده است: «وَمَا يُعَمَّرُ مِنْ مُعَمَّرٍ وَلَا يُنْقَصُ مِنْ عُمْرِهِ إِلَّا فِي كِتَابٍ» (هیچ کس پیر و سالخورده نمی شود و نیز عمر هیچ کس کم نمی گردد مگر اینکه در کتابی ثبت و ضبط است- فاطر ۱۱).

مترجم گوید: لازم است در اینجا توضیح داده شود که «بداء» بمعنی از عزم برگشتن و یا پشیمان شدن از کاری که قصد انجام آن را داشته است میباشد و باید دانست که نسبت دادن آن بر خداوند روا نیست، چون ذات باری تعالی را

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۳۶۵

محلّ حوادث دانستن است، و این خود نوعی کفر است، و بدین معنی همه بزرگان شیعه منع کرده اند و آن را جایز نمی دانند، زیرا این از خصائص ممکنات است نه واجب الوجود، و ممکن نیست بگوئیم خداوند تصمیم بر کاری گرفته بوده و بعد صرف نظر کرده و تقدیر خود را تغییر داده است، مثلاً عزم بر فلان کار را داشت و بعد سببی پیدا شده و از آن عزم برگشته است، و بدائی که شیعه بدان قائل است این چنین چیزی نیست! و بزرگان عالم تشیع همه تصریح به بطلان چنین کلامی کرده اند، از جمله ایشان شیخ طوسی میباشد که در عدّه الاصول و تفسیر تبیان، و استادش سید مرتضی در «الذریعه

إلى اصول الشريعة» و علامه حلی در نهاییه الاصول در مقصد هشتم فصل اول بحث چهارم گفته است: «نسخ بر خداوند جایز است، زیرا که حکم او تابع مصالح است - تا آنجا که گوید: «و البداء لا يجوز عليه تعالى لأنه دلّ على الجهل أو على القبيح و هما محالان في حقّه تعالى»، و نظیر آن در تفسیر مجمع البیان و تفسیر ابو الفتوح رازی در چندین مورد ذکر شده که از جمله آنها در مجلّد اول ابو الفتوح ص ۴ و ۲۸۶ (طبع در ۱۳ مجلّد). و اینکه پاره ای گفته اند: «مراد از «بداء» آنست که خداوند حکمی کرده و میدانسته که در صورت پیدایش سببی آن را تغییر خواهد داد، این معنی با نسخ سازگار است نه با «بداء» و نیز اینکه گفته اند: «دو حکم در باره یک موضوع با دو شرط مختلف جایز است، و تناقض ندارد، مثلاً خداوند حکم کرده که عمر شخصی کوتاه باشد، و اگر صدقه داد، یا صلّه رحم کرد عمرش طولانی باشد، این اشکالی ندارد» این درست نیست، زیرا اراده و مشیّت و تقدیر و قضاء جایی بکار میرود که شرطش حاصل می شود، نه در آنجا که خداوند میدانند که آن نخواهد شد، و آنچه در اخبار آمده که «بداء لله کذا» معنی این نیست که رأی خداوند تغییر کرد و از مشیّت و یا تقدیرش برگشت، بلکه مانند غضب و رضا و اسف که بخدا نسبت می دهیم است مثل آیه «فَلَمَّا آسَفُونَا

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۳۶۶

انْتَقَمْنَا» و آیه «نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ»، و آیه «كَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى» (۱) و امثال این آیات که معنی آن معامله کردن

خدا است با آنان معامله ناراضی و معامله کسی که فراموششان کرده، یا معامله اندوهگین، یا معامله پشیمان، نه آنکه العیاذ باللّٰه خداوند در واقع این صفات را پیدا کرده باشد مثل «وَمَكْرُؤًا مَّكْرًا وَمَكْرُؤًا نَّاعِتًا» که نتیجه دادن مکر آنهاست نه فعل مکر که نسبتش بر خداوند قبیح است، و علامه مجلسی نیز لفظ «بداء» را چون در روایات آمده است تأدباً حفظ کرده ولی معنی را بنظیر آنچه تحریر شد تأویل می نماید». (اقتباس از پاورقیهای مرحوم شعرانی بر شرح کافی ملا صالح مازندرانی).

(۱) باری سلیمان گفت: آیا در این باره، از پدران خود، روایت به شما رسیده است؟ فرمودند: بله، از حضرت صادق این روایت برایم نقل شده است که ایشان فرمودند: «خداوند دو علم دارد، علمی مخزون و مکنون و پنهان، که کسی بجز خودش از آن علم آگاهی ندارد، و بداء از آن علم نشأت می گیرد، و علمی که به ملائکه و پیامبرانش تعلیم فرموده است و علماء اهل بیت پیامبر ما نیز از آن آگاهند».

سلیمان گفت: دوست دارم این مطلب را از کتاب خداوند برایم ارائه دهی، فرمود: خداوند به پیامبرش می فرماید: «فَتَوَلَّ عَنْهُمْ فَمَا أَنْتَ بِمَلُومٍ» (از آنان اعراض کن، مورد ملامت واقع نخواهی شد- ذاریات ۵۴) خداوند در ابتدا

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۳۶۷

می خواست آنان را هلاک کند، (۱) سپس تصمیمش عوض شد و فرمود: «وَذَكَرْ فَإِنَّ الذِّكْرَ تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ» (تذکر بده، زیرا تذکر دادن برای مؤمنین نافع است- ذاریات ۵۵) سلیمان گفت: باز هم بفرمائید فدایت شوم! حضرت فرمودند:

پدرم از پدرانشان علیهم السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که: خداوند

عزّ و جلّ به یکی از پیامبرانش وحی فرمود که به فلان پادشاه خبر بده که در فلان موقع او را قبض روح خواهم کرد! آن پیامبر نزد پادشاه رفت و او را از آن موضوع مطلع کرد، پادشاه بعد از شنیدن این خبر به دعا و تضرّع پرداخت به نحوی که از روی تخت خود به زمین افتاد، او از خداوند چنین درخواست کرد: خداوند! به من مهلت بده تا فرزندم جوان شود و کارم را انجام دهد، خداوند به آن پیامبر وحی فرمود که: نزد پادشاه برو و به او اطلاع بده که مرگ او را به تأخیر انداختم و پانزده سال به عمر او اضافه کردم، آن پیامبر عرض کرد: خدایا! تو خود می دانی که من تا بحال دروغ نگفته ام، خداوند عزّ و جلّ به او وحی فرمود که: تو بنده ای هستی مأمور، این مطلب را به او ابلاغ کن، خداوند در باره کارهایش مورد سؤال واقع نمی شود.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۳۶۸

(۱) آنگاه حضرت رو به سلیمان نموده، فرمودند: گمان می کنم در این موضوع، همانند یهودیان فکر میکنی؟! سلیمان گفت: از چنین چیزی به خدا پناه می برم، مگر یهودیان چه می گویند؟ حضرت فرمودند: یهودیان می گویند: «يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ» (دست خدا بسته است) منظورشان این است که خداوند از کار خود فارغ شده و دست کشیده است و دیگر چیزی ایجاد نمی کند، خداوند هم در جواب می فرماید: «غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَ لُعِنُوا بِمَا قَالُوا» (دست آنان بسته باد، و لعنت شدند به خاطر گفته هایشان- مائده ۶۴). و نیز عدّه ای از پدرم موسی بن جعفر علیهما السلام در باره بداء سؤال کردند، پدرم فرمودند:

چطور

مردم بداء را منکرند، و همچنین اینکه خداوند امر عده ای را برای تصمیم در مورد آنان به تأخیر بیندازد، منکر هستند؟

سلیمان گفت: آیه: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» (ما قرآن را در شب قدر نازل کردیم- قدر: ۱) در رابطه با چه موضوعی نازل شده است؟ حضرت فرمودند:

ای سلیمان! در شب قدر، خداوند مقدرات امسال تا سال آینده را، از مرگ و زندگی، خیر و شر و رزق و روزی، همه را مقدر می فرماید، آنچه را در آن شب مقدر نماید، محتوم و قطعی است. سلیمان گفت: حال فهمیدم، قربانت گردم،

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۳۶۹

باز هم بفرمائید.

(۱) حضرت فرمودند: ای سلیمان! بعضی از امور، در نزد خدا است و منوط و موکول به اراده اوست، آنچه را بخواهد جلو می اندازد و آنچه را بخواهد بتأخیر می اندازد، و آنچه را بخواهد محو می کند، ای سلیمان! علی علیه السلام می فرمود:

علم (خدا) دو نوع است، علمی که خداوند به ملائکه و پیامبرانش آموخته است، که آنچه را که به ملائکه و پیامبرانش آموخته باشد، انجام خواهد شد و به خود و ملائکه و پیامبرانش خلاف نمی کند، و علمی دیگر که در نزد خود اوست و مخزون می باشد و احدی از خلق را بر آن آگاه نساخته است، از ناحیه آن علم است که آنچه را بخواهد جلو می اندازد و هر چه را بخواهد بتأخیر می اندازد، و آنچه را بخواهد محو میکند و آنچه را بخواهد ثبت می نماید.

سلیمان به مأمون گفت: یا امیر المؤمنین! از امروز به بعد به خواست خدا، بداء را انکار نخواهم کرد، و آن را دروغ نخواهم پنداشت.

مأمون گفت: هر چه می خواهی از ابو

الحسن سؤال کن، ولی به این شرط که خوب گوش بدهی و انصاف را رعایت کنی! سلیمان (خطاب بحضرت علیه السلام

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۳۷۰

کرد) گفت: (۱) ای آقا! اجازه میدهید سؤال کنم؟ امام فرمودند: هر چه میخواهی سؤال کن، او گفت: نظر شما در باره کسی که اراده را همچون «حی»، «سمیع»، «بصیر» و «قدیر» اسم و صفت بداند چیست؟ حضرت فرمودند: شما می گوئید: اشیاء پدید آمده اند و با یک دیگر تفاوت دارند، چون او خواسته و اراده کرده است ولی نمی گوئید: آنها پدید آمده اند و با یک دیگر تفاوت دارند چون او سمیع و بصیر است، این دلیلی است بر اینکه آنها مثل «سمیع» و «بصیر» و «قدیر» نیستند، سلیمان گفت: او از اول و ازل مرید بوده است (یعنی) متّصف به صفت اراده بوده است).

حضرت فرمودند: ای سلیمان! آیا اراده اش چیزی است غیر از او؟ گفت:

بله، حضرت فرمودند: پس در این صورت چیزی غیر از خود او را از ازل با او همراه دانسته ای! سلیمان گفت: نه، چیزی را با او همراه نمی دانم، امام فرمودند:

آیا اراده حادث است؟ سلیمان گفت: نه، حادث هم نیست، در اینجا مأمون بر او بانگ زد و گفت: آیا با چنین کسی مکابره می کنی و جواب «سربالا» می دهی؟ انصاف را از دست نده، آیا نمی بینی که در اطرافت از اهل نظر و بحث، نشسته اند؟

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۳۷۱

(۱) سپس گفت: یا ابا الحسن! بحث کلام را با او ادامه بده، او عالم خراسان است! حضرت مجدداً سؤال خود را از او پرسیده فرمودند: اراده حادث است ای سلیمان! چون چیزی که ازلی نبود قطعاً حادث

است، و اگر حادث نبود، ازلی است، سلیمان گفت: اراده اش از خود اوست کما اینکه سمع و بصر و علم او از خود اوست، حضرت فرمودند: آیا خود را اراده کرده است؟ گفت:

نه، حضرت فرمودند: پس «مرید» (اراده کننده) مثل سمیع و بصیر نیست، سلیمان گفت: خود را اراده کرده، همان طور که صدای خود را می شنود و خود را می بیند و به خود آگاه است، حضرت فرمودند: «خود را اراده کرده» یعنی چه؟ آیا یعنی خواسته که چیزی باشد؟ خواسته که زنده یا سمیع یا بصیر یا قدیر باشد؟ گفت: بله، حضرت فرمودند: آیا با اراده خود این گونه شده است؟

سلیمان گفت: نه، حضرت فرمودند: پس این که می گویی: اراده کرده تا حی، سمیع و بصیر باشد معنایی ندارد، چون حیات، سمع و بصر او به اراده او نبوده است، سلیمان گفت: چرا، با اراده خودش بوده است، در اینجا، مأمون و اطرافیان خندیدند، و حضرت رضا علیه السلام نیز خندیدند و فرمودند: بر متکلم

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۳۷۲

خراسان سخت نگیرید و او را اذیت نکنید، (۱) سپس فرمودند: ای سلیمان! بنا بر اعتقاد شما: خداوند از حالتی به حالت دیگر تغییر کرده است و این هم از جمله چیزهایی است که خداوند را نمی توان به آن وصف کرد، سلیمان ساکت در جای خود باقی ماند.

سپس حضرت رضا علیه السلام به او فرمودند: ای سلیمان! سؤالی از تو دارم، سلیمان گفت: بفرمایید قربانت گردم، حضرت فرمودند: بگو ببینم، آیا تو و دوستانت بر اساس آنچه می دانید و می فهمید با مردم بحث کلامی می کنید یا بر اساس آنچه نمی دانید و نمی فهمید؟ گفت: البته بر اساس

آنچه می دانیم و می فهمیم، حضرت فرمودند: آنچه مردم می دانند و قبول دارند این است که:

اراده کننده، غیر از خود اراده است، و نیز اراده کننده قبل از اراده موجود بوده است، و فاعل غیر از مفعول است، و این مطالب گفته شما را که می گوئید:

اراده و اراده کننده یک چیز هستند، باطل می کند، سلیمان گفت: قربانت گردم، این مطلب بر اساس فهم و دانسته های مردم نیست، امام فرمودند: پس بدون اینکه معرفت و اطلاعی داشته باشید، ادعای علم می کنید و می گوئید:

اراده نیز مانند سمع و بصر است، و لذا این اعتقاد شما بر اساس عقل و علم

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۳۷۳

نیست، سلیمان جوابی نداشت که مطرح کند.

(۱) سپس حضرت فرمودند: ای سلیمان! آیا خداوند به تمام آنچه را که در بهشت و دوزخ است، علم دارد؟ سلیمان گفت: بله، حضرت فرمودند: آیا آنچه را که خداوند می داند که در آینده ایجاد خواهد شد، ایجاد خواهد شد؟

گفت: بله، حضرت فرمودند: حال، اگر موجود شد بگونه ای که دیگر چیزی باقی نماند، آیا باز هم خداوند می تواند چیزهای دیگری به آنها بیفزاید یا صرف نظر می کند؟ سلیمان گفت: اضافه می کند، حضرت فرمود: بنا بر گفته تو - که خداوند اضافه می کند- چیزی به آنها اضافه کرده است که خود نمی دانسته ایجاد خواهد شد (چون فرض بر این بود که تمام آنچه را خدا به وجود آنان در آینده علم داشته، موجود شده است و دیگر چیزی باقی نیست).

سلیمان گفت: قربانت گردم، اضافه ها غایت و نهایت ندارند، حضرت فرمودند: پس، از نظر شما علم خداوند به آنچه در آنها (یعنی بهشت و دوزخ) قرار خواهد گرفت، احاطه ندارد، چون نهایتی برای آن

قابل تصوّر نیست و اگر علم او به آنچه در آنها خواهد بود احاطه نداشته باشد، آنچه را که در آنها خواهد بود، قبل از وجودشان، نخواهد دانست، خداوند از چنین گفته ها و

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۳۷۴

عقائدی منزّه و بالاتر است.

(۱) سلیمان گفت: من که گفتم خداوند به آنها علم ندارد از این رو بود که آنها نهایی ندارند و خود خداوند آنها را به جاودانگی وصف فرموده است و لذا ما نخواستیم پایانی برای آنها قرار دهیم، حضرت فرمودند: علم خداوند به آنها باعث نمی شود آنها متناهی باشند، زیرا چه بسا خداوند به آنها علم دارد سپس بر آنها می افزاید و افزوده ها را از آنها قطع نمی نماید، و خداوند نیز خود چنین فرموده است: «كُلَّمَا نَضَّ جَنَّتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ» (هر وقت که پوستهای آنها می پخت، پوستهای جدیدی غیر از پوستهای قدیم، جایگزین آنها می کردیم تا عذاب را بچشند. - نساء: ۵۶)، و نیز در مورد بهشتیان فرموده است: «عَطَاءٌ غَيْرَ مَحْدُودٍ» (عطائی بی پایان - هود: ۱۰۸) و نیز: «وَفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ لَا مَقْطُوعَةٍ وَلَا مَمْنُوعَةٍ» (و میوه های فراوان، لا ینقطع و همیشگی، بدون اینکه کسی از خوردن آنها مانع شود - واقعه: ۳۳).

پس خداوند عزّ و جلّ این زیادی ها را می داند و آن را از آنان دریغ نمی نماید، آیا آنچه اهل بهشت می خورند و می آشامند خداوند چیزی

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۳۷۵

جایگزین آن نمی کند؟ گفت: چرا، (۱) حضرت فرمود: آیا حال که بجای آن خوردنی ها و نوشیدنی ها که مصرف شده، چیز جدیدی جایگزین فرموده، آیا عطاء خود را قطع کرده است؟ سلیمان گفت: نه، حضرت فرمودند: پس همچنین است هر آنچه در

بهشت باشد و مصرف شود و چیز دیگری را جای آن قرار دهد، این جایگزین شده‌ها از اهل بهشت منقطع نشده است و نخواهد شد.

سلیمان گفت: خوب، اضافات را از آنها دریغ می‌کند و چیز اضافی به آنان نمی‌دهد، حضرت فرمودند: در این صورت آنچه در بهشت و جهنم است از بین خواهد رفت و تمام خواهد شد، و این مطلب - ای سلیمان - بر خلاف کتاب خدا و ضدّ خلود و جاودانگی است، زیرا خداوند می‌فرماید: «لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ» (برای آنان هر آنچه بخواهند در آن (بهشت) موجود است و نزد ما نیز زیادی و اضافی هست - ق: ۳۵) و نیز می‌فرماید: «عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْدُودٍ» و نیز فرموده است: «وَمَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ» (آنان از آنجا، بیرون رانده نمی‌شوند - حجر: ۴۸) و می‌فرماید: «خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا» (برای همیشه در آن مکان جاودانه هستند - بینه: ۸) و نیز فرموده است: «وَفَاكِهِهٖ كَثِيرَهٗ لَا مَقْطُوعَهٗ وَلَا مَمْنُوعَهٗ»، سلیمان جوابی نداشت.

سپس حضرت فرمودند: ای سلیمان! بگو آیا اراده فعل است یا غیر فعل؟

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۳۷۶

گفت: بله فعل است، (۱) امام فرمودند: پس محدث (حادث) است زیرا افعال محدث هستند، سلیمان گفت: فعل نیست، حضرت فرمودند: پس چیز دیگری از ازل با خدا بوده است، سلیمان گفت: اراده همان انشاء و ایجاد است، حضرت فرمودند: ای سلیمان! این سخن، همان چیزی است که بر ضرار (۱) و هم مسلکانش عیب گرفته‌اید که می‌گویند: آنچه خداوند در آسمان و زمین، یا دریا و خشکی خلق کرده، از سگ و خوک و میمون و انسان و چهارپا و غیره، جمله اراده خدا

هستند و اراده خدا زنده می شود و می میرد، راه می رود و می خورد، می آشامد، ازدواج می کند، تولید مثل می کند، ظلم می کند، کارهای زشت انجام می دهد، کافر می شود و مشرک می گردد، و ما از این گفته ها بری هستیم و با آن دشمنی می کنیم و این حد آن است.

سلیمان گفت: «اراده» مثل سمع و بصر و علم است، حضرت فرمودند:

دوباره به حرف اول خود بازگشتی! بگو بدانم آیا سمع و بصر و علم، مصنوع اند؟ سلیمان گفت: نه، امام فرمودند: پس چطور اراده را نفی می کنید و

(۱) - ضرار بن عمرو القاضی: معتزلی بوده و عقاید فاسدی داشته است (لسان المیزان).

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۳۷۷

می گوئید: اراده نکرده است و گاهی می گوئید: اراده کرده است؟ و حال آنکه خود می گوئید: «اراده»، ساخته و مفعول خداوند نیست، (۱) سلیمان گفت: این مثل این است که می گوئیم: گاهی می داند و گاهی نمی داند، حضرت فرمودند: این دو یکسان نیستند، زیرا نفی معلوم، نفی علم نیست و حال آنکه نفی مراد (اراده شده)، نفی وجود «اراده» است، زیرا اگر چیزی اراده نشود در واقع اراده ای وجود نداشته است، ولی گاه می شود که علم وجود دارد ولی معلوم وجود ندارد مثل بصر (بینایی) چه بسا انسان بینا است ولی شیء دیدنی وجود ندارد و علم وجود دارد ولی معلوم وجود ندارد.

سلیمان گفت: خوب، اراده مصنوع است، حضرت فرمودند: پس محدث است و مانند سمع و بصر نیست، زیرا سمع و بصر مصنوع نیستند و این یکی مصنوع است، سلیمان گفت: اراده صفتی از صفات خداوند است که از ازل بوده است، امام فرمودند: پس انسان هم باید ازلی باشد چون صفت او ازلی سلیمان گفت:

نه، زیرا او آن صفت را نساخته است، حضرت فرمودند:

ای خراسانی! چقدر اشتباه می کنی! آیا با اراده و گفته او، اشیاء ایجاد

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۳۷۸

نمی شود؟ سلیمان گفت: نه، (۱) حضرت فرمود: پس اگر نه با اراده و مشیت و دستور خدا است و نه مستقیماً اشیاء را خلق می کند، پس این موجودات چگونه ایجاد شده اند؟ خداوند برتر و والاتر از اینها است. سلیمان جوابی نداد.

حضرت فرمودند: در مورد این آیه شریفه: «وَ إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا» (هر گاه اراده کنیم که شهر و سرزمینی را نابود سازیم به مترفین آن دیار دستوری میدهیم و آنان در آنجا به فسق و فجور می پردازند- اسراء: ۱۶) آیا منظور از اراده کردن خداوند در این آیه، این است که خداوند اراده را ایجاد می کند؟ گفت: بله، حضرت فرمودند: پس اگر اراده را ایجاد می کند، این گفته تو که می گوئی: اراده همان خداست و یا جزئی از اوست، باطل خواهد بود، زیرا خدا، خود را ایجاد نمی کند، و از حالت فعلی خود تغییر نمی نماید، خداوند والاتر از این است، سلیمان گفت: منظور خداوند این نیست که اراده ای ایجاد می کند، حضرت فرمودند: پس منظورش چیست؟

گفت، منظورش این است که کاری انجام می دهد، حضرت فرمودند: وای بر تو!

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۳۷۹

چقدر این مطلب را تکرار می کنی؟ (۱) من که گفتم اراده محدث است، زیرا فعل و ایجاد شیء محدث است، سلیمان گفت: پس اصلاً معنایی ندارد، حضرت فرمودند: پس از نظر شما، خدا خود را وصف کرده، و اراده را وصف خود قرار داده، اراده ای که معنی ندارد، پس اگر اراده نه

معنای ازلی داشته باشد و نه معنای حادث، این حرف شما که می گوئید: «خداوند از ازل اراده می کرده است» باطل خواهد بود، سلیمان گفت: منظورم این است که اراده یکی از افعال ازلی خداوند است، حضرت فرمودند: آیا نمی دانی چیزی که ازلی است نمی تواند در آن واحد هم مصنوع باشد هم محدث و هم قدیم و ازلی؟ سلیمان جوابی نداد.

سپس امام رضا علیه السلام فرمودند: عیبی ندارد، سؤالت را تمام کن، سلیمان گفت: آیا اراده صفتی از صفات خداست؟ حضرت فرمودند: چقدر این مطلب را برای من تکرار می کنی؟ صفتش محدث است یا ازلی؟ سلیمان گفت:

محدث است، حضرت فرمودند: پس اراده محدث است، اگر چه از صفات

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۳۸۰

ازلی و ذاتی خداوند باشد؟ پس خداوند چیزی اراده نکرده است، (۱) حضرت علیه السلام فرمودند: چیزی که ازلی باشد مفعول و مصنوع نخواهد بود.

سلیمان گفت: اشیاء عین اراده نیستند، (همان طور که ضرار می گوید) و خداوند چیزی اراده نکرده است، حضرت فرمودند: وسوسه می کنی، آیا چیزی را که آفرینش و ساخت آن را اراده نکرده، آفریده است؟ این حالت، حالت کسی است که نمی داند چه می کند، خداوند از این سخن منزّه و برتر است.

سلیمان گفت: آقا! من که عرض کردم اراده مثل سمع و بصر و علم است.

مأمون گفت: وای بر تو ای سلیمان! چقدر این حرف غلط را تکرار می کنی؟! این سخن را قطع کن و به سراغ مطلب دیگری برو چون نمی توانی جواب دیگری بدهی، حضرت فرمودند: رهایش کن ای امیر مؤمنین! صحبتش را قطع نکن، چون آن را دلیل حقایق خود قلمداد می کند، ادامه بده سلیمان، گفت: عرض کردم که

اراده مثل سمع و بصر و علم است، حضرت فرمودند:

عیبی ندارد، بگو ببینم آیا اراده یک معنی دارد یا دارای معانی مختلف است؟

سلیمان گفت: یک معنی دارد، حضرت فرمودند: پس آیا معنای تمام اراده ها

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۳۸۱

یک چیز است؟ سلیمان گفت: بله، (۱) حضرت فرمودند: پس اگر معنای تمام اراده ها یک چیز باشد، باید اراده قیام، همان اراده قعود باشد، و اراده زندگی نیز همان اراده مرگ، اگر اراده خداوند یک چیز باشد، هیچ کدام از مرادهای خدا بر دیگری تقدّم نخواهد داشت و هیچ یک با آن دیگری تفاوت نخواهد کرد، و همگی یک چیز خواهند بود، سلیمان گفت: معناها با هم متفاوتند، حضرت فرمودند: خوب، حالا بگو، آیا مرید همان اراده است یا چیز دیگری است؟

سلیمان گفت: او، همان اراده است، حضرت فرمودند: پس از نظر شما، مرید باید مختلف باشد، چون او همان اراده است، سلیمان گفت: سرورم! اراده همان مرید نیست، حضرت فرمودند: پس اراده حادث است و گر نه لازم می آید که چیز دیگری همراه خداوند باشد، این مطلب را خوب بفهم، و باز سؤال را ادامه بده.

سلیمان (در حالی که گوئی سخن خود را پس گرفته بود «۱») گفت:

نه، بلکه اسمی است از اسماء خدا، حضرت فرمودند: آیا خود

(۱) - در اینجا، در نسخه دیگری چنین آمده است «قال سلیمان: بل هی...» و در ترجمه نیز نسخه مذکور مراعات شد.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۳۸۲

چنین نامی بر خویش نهاده است؟ (۱) سلیمان گفت: نه او چنین نامی بر خود نگذاشته است، حضرت فرمودند: پس تو حق نداری نامی بر او بگذاری که او خود با چنین نامی

خود را نخوانده است، سلیمان گفت: ولی او خودش، خویش را مرید وصف کرده است، حضرت فرمودند: او که خود را مرید وصف نموده است معنایش این نیست که خواسته بگوید: او اراده است، و یا اینکه اراده نامی از نامهای اوست، سلیمان گفت: چون اراده اش عین علم اوست، حضرت فرمودند: ای نادان! اگر خداوند به چیزی عالم است آیا معنایش این است که آن را اراده کرده است؟! سلیمان گفت: بله البته، حضرت فرمودند: حال، اگر آن را اراده نکنند آیا بدین معنی است که بدان علم و آگاهی ندارد؟! سلیمان گفت: بله البته، حضرت فرمودند: از کجا چنین سخنی می گویی؟ و چه دلیلی داری بر اینکه اراده خدا عین علم اوست؟ و حال آنکه گاه می شود خدا چیزی را می داند ولی ابتدا آن را اراده نمی کند، از جمله این آیه شریفه: «وَ لَئِنْ شِئْنَا لَنُدْهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ» (اگر بخواهیم، آنچه را بر تو وحی نموده ایم خواهیم برد- اسراء: ۸۶) و خداوند می داند چگونه آن را ببرد، ولی هرگز این کار را نخواهد کرد، سلیمان گفت: زیرا خدا از کار فارغ شده و دست

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۳۸۳

از کار کشیده و بر آنچه مقدر فرموده چیزی نخواهد افزود، (۱) حضرت فرمودند:

این سخن یهود است، اگر حرف شما درست باشد پس چگونه خداوند می فرماید: «ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ» (مرا بخوانید تا خواسته های شما را اجابت کنم- مؤمن: ۶۰) سلیمان گفت: منظورش این است که او بر این کار تواناست، حضرت فرمودند: آیا وعده ای می دهد که به آن وفا نخواهد کرد؟! پس چطور فرموده است: «يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ» (هر آنچه بخواهد در خلقت

اضافه می نماید- فاطر: ۱) و نیز فرموده است: «يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ» (خداوند هر آنچه را بخواهد محو می کند و هر آنچه را بخواهد ثابت می نماید، و امّ الكتاب در نزد اوست- رعد: ۳۹) حال، از کارها فارغ شده است؟! سلیمان جوابی نداشت.

حضرت فرمودند: آیا خداوند می داند که انسانی موجود خواهد شد و حال آنکه اراده نکرده است که ابدا انسانی خلق کند؟ و آیا خداوند می داند که انسانی امروز می میرد و حال آنکه اراده نکرده است که امروز بمیرد؟ سلیمان گفت: بله، حضرت فرمودند: پس آیا آنچه را که اراده کرده می داند که موجود خواهد شد؟ یا آنچه را که اراده نکرده؟ سلیمان گفت: میدانم که هر دو موجود

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۳۸۴

خواهند شد، (۱) حضرت فرمودند: در این صورت او می داند که یک انسان در آن واحد هم زنده است هم مرده، هم ایستاده است هم نشسته، هم نابینا است و هم بینا، و این محال است.

سلیمان گفت: قربانت گردم، او می داند که یکی از آن دو موجود خواهد شد، حضرت فرمودند: عیبی ندارد، حال کدامیک موجود می شوند، آنچه را اراده کرده یا آنچه را اراده نکرده است؟! سلیمان گفت: آنچه را اراده کرده است، حضرت رضا علیه السلام و مأمون و علمای حاضر در مجلس خندیدند، حضرت فرمودند: اشتباه کردی و گفته اول خودت را رها کردی، در اول گفته بودی که:

«او می داند که انسانی امروز خواهد مرد و حال آنکه او اراده نکرده است که امروز بمیرد و مخلوقاتی را خلق می کند و حال آنکه خودش نمی خواهد آنان را خلق کند» پس وقتی که

از نظر شما جایز نیست که علم به آنچه که اراده نکرده تعلق گیرد پس فقط آنچه را اراده کرده می داند.

سلیمان گفت: حرف من این است که: اراده نه خداست و نه غیر خدا، حضرت فرمودند: ای جاهل! وقتی می گویی: خدا نیست در واقع قبول کرده ای

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۳۸۵

که غیر خداست، و وقتی می گویی: اراده خدا نیست، در واقع قبول کرده ای که آن خداست، (۱) سلیمان پرسید: آیا خداوند میدانند چگونه چیزی را خلق کند؟

حضرت فرمودند: بله، سلیمان گفت: معنی این حرف این است که [از ازل] آن چیز وجود داشته است «۱». حضرت فرمودند: حرف محالی می زنی، زیرا چه بسا کسی بنائی بلد است ولی خانه ای نمی سازد، یا خیاطی بلد است ولی خیاطی نمی کند، یا ساختن چیزی را بلد است ولی هرگز آن را نمی سازد، سپس حضرت فرمودند: آیا خدا خودش می داند که واحد است و چیزی به همراهش نیست؟ گفت: بله، حضرت فرمودند: آیا این مطلب، چیزی را به همراه خدا ثابت می کند «۲»؟ سلیمان گفت: نمی داند که واحد است و چیزی با او نیست، حضرت فرمودند: آیا تو این را می دانی؟ گفت: بله، حضرت فرمودند: پس تو از خداوند داناتری! سلیمان گفت: اصلاً، این موضوع محال است، حضرت فرمودند: از نظر تو محال است که خداوند واحد باشد و چیزی با او نباشد و

(۱) - سلیمان معتقد بود: علم به شیء مستلزم وجود آن شیء است در حالی که چنین نیست.

(۲) - یعنی اگر خدا بداند که چیزی به همراهش نیست، پس اول باید به «چیز» (شیء) علم داشته باشد و طبق عقیده سلیمان علم به شیء مستلزم وجود آن شیء است، پس خداوند

می داند که یکتاست و چیزی با او نیست، ولی در عین حال چیزی با او هست!

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۳۸۶

سمیع و بصیر و حکیم و علیم و قادر باشد؟ گفت: بله، (۱) حضرت فرمودند: پس خداوند چگونه خود خبر داده است که واحد است، زنده است، سمیع و بصیر است، حکیم، قادر، علیم و خیر است؟ در حالی که (طبق گفته تو) خودش این مطالب را نمی داند؟ سخن تو ردّ سخن خود و تکذیب آن است، خداوند از این سخن منزّه است. سپس حضرت ادامه دادند: پس چگونه می خواهد چیزی را که نمی شناسد و ساختنش را بلد نیست، بسازد؟ صانعی که قبل از ساختن یک چیز، نمی داند که چگونه باید آن را بسازد، در واقع حیران است و سرگردان، و خداوند از این موضوع منزّه است و والاتر.

سلیمان گفت: اراده همان قدرت است، حضرت فرمودند: خداوند عزّ و جلّ بر آنچه اراده نکند هم قادر است، و این مطلب قطعی است چون خداوند فرموده: «وَلَئِنْ شِئْنَا لَنُدْهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ» (اگر بخواهیم، آنچه را بر تو وحی کرده ایم، خواهیم برد- اسراء: ۸۶) و اگر اراده همان قدرت می بود، خداوند اراده کرده بود که آن را ببرد، چرا که قدرت بر این کار را داشت، سلیمان در جواب در ماند. مأمون گفت: ای سلیمان! او عالمترین هاشمی است

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۳۸۷

و سپس حاضرین مجلس را ترک کردند «۱».

(۱) مؤلف این کتاب گوید: مأمون علمای فرق و مذاهب مختلف خارج از صراط مستقیم را از حرصی که بر مقام علمی حضرت رضا علیه السلام داشت آن افرادی که می شناخت و یا شنیده بود از

هر کجای عالم دعوت میکرد که با آن حضرت بمباحثه پردازند تا او را محکوم و معجب سازند و بر او در بحث چیره شوند تا آتش حسدش خاموش شود و بدین وسیله بتواند شهرت علمی او را لکه دار نماید، ولی هیچ کس از علمای آن فرقه ها با آن جناب به بحث نپرداخت جز اینکه بمقام بلند علمی او اعتراف نمود و دلائل آن حضرت او را ملزم و معجب کرد، زیرا خداوند عالم دریغ مینمود فردی بر او برتری جوید، و نور خدا را تمام می کند و حجت خود را یاری می دهد و این چنین خداوند وعده

(۱) - بعید نیست حرص مأمون بر این گونه مجالس از جهت ثابت کردن برتری علمی حضرت نسبت به سران زیدیه بوده باشد، زیرا آنان هم از اولاد ابو طالب (بنی هاشم) بودند و هم ادعای خلافت داشتند و برای آن کوشش می کردند و چون مأمون خوب فهمیده بود که حضرتش در مقام بدست آوردن خلافت ظاهری نیست و با ریاست او کاری ندارد، لذا می خواسته به مردم بفهماند که ساداتی که در مقام بدست آوردن خلافت هستند مقام علمیشان بسیار از حضرت کمتر است و از همین رو گفت: هذا اعلم هاشمی. البته بعید نیست که مأمون در عین اینکه می خواسته برتری حضرت بر سادات دیگر معلوم بشود، در عین حال از بعضی علمای دیگر شکست بخورد تا هم شکستی باشد برای خود حضرت و هم سرشکستگی برای کل اولاد ابو طالب، لذا به سلیمان گفت: «فقط می خواهم در یک مسأله او را معجب کنی» (استاد غفاری).

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۳۸۸

داده که: «إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالدِّينَ

آمَنُوا-الآیة» (ما البتة یاری مینماییم فرستادگان خود را و کسانی که ایمان آورده اند در زندگی این جهان- مؤمن: ۵۱) و مرادش از کسانی که ایمان آورده اند ائمه هده هستند و پیروان با معرفت آنان و آن کسان که از ایشان اخذ حجّت نموده اند علیه مخالفینشان تا در این جهان هستند، و همچنین رفتار می کند با آنان در عالم دیگر، و خداوند هرگز خلف وعده نخواهد کرد.

باب ۱۴ مجلس دیگر آن حضرت در حضور مأمون با علمای ملل و فرق و جواب آن حضرت به علی بن محمد بن جهم در باره عصمت انبیاء علیهم السلام

(۱) ۱- ابو الصیلت هروی گوید: آنگاه که مأمون علمای فرق مختلف اسلامی و نیز علمای یهود، نصاری، مجوس، صابئین و سایر اهل علم و کلام را نزد حضرت

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۳۸۹

رضا علیه السلام گرد آورد، و هر کس از جای برخاسته و سخنی گفت جواب قاطع گرفت و ساکت ماند که گوئی سنگ در دهانش گذارده اند، (در آخر کار) علی بن - محمد بن جهم برخاست و گفت: یا ابن رسول الله! آیا شما قائل به عصمت انبیاء هستید؟.

حضرت فرمودند: بله قائلم، وی گفت: پس در مورد این آیات چه می کنید (چه می گوئید): «وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى» (آدم پروردگار خود را نافرمانی کرد و به بیراهه رفت - طه: ۱۲۱) «وَ ذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ» (و یونس که با خشم قوم خود را ترک کرد و مطمئن بود که ما بر او سخت نخواهیم گرفت - انبیاء: ۸۷)، و در باره حضرت یوسف: «وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِهَا» (زلیخا قصد یوسف کرد و یوسف نیز قصد او - سوره یوسف آیه ۲۴) و در باره حضرت داود: «وَ ظَنَّ دَاوُدُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ» (داود فهمید که ما او را آزمایش کرده ایم

(۱) - اگر گویند: در ادامه آیه چنین آمده است «فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ» یعنی از پروردگارش آمرزش طلبید، و آیه بعد می فرماید: فَغَفَرْنَا لَهُ ذَلِكَ» یعنی آن موضوع را بر او بخشیدیم، و این الفاظ در ظاهر حکایت از گناهی می کند که رخ داده و سپس استغفار داود و بعد از آن آمرزش خدا، جواب آنست که:

استغفار خود یکی از عبادات است در تمام شرایع، و پیغمبر صلی الله علیه و آله در هر روز بسیار استغفار می کرده و خود فرموده:

«إِنَّهُ لِيغانِ عَلَى قَلْبِي حَتَّى اسْتَغْفَرَ اللَّهَ فِي الْيَوْمِ سَبْعِينَ مَرَّةً»

و مراد آن حضرت از «استغفار» اینست که در اثر اشتغال به امور خلق قلبم تار می شود و از خداوند مدد می طلبم که غافل از او نشوم. پس استغفار نمودن دلیل بر اینکه معصیتی از شخص سر زده نیست، بلکه برای تقویت روح و قلب و تقرّب است. (استاد غفاری)

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۳۹۰

اللَّهُ مُبْدِيهِ» (در خود چیزی پنهان می کنی که خدا آن را آشکار خواهد کرد - احزاب: ۳۷) (۱) امام فرمودند: ای وای! بیچاره علی (بن جهنم)! از خدا بترس و زشتی ها را به انبیاء خدا نسبت نده! و کتاب خدا را با رأی خودت تأویل و تفسیر نکن، خداوند فرموده است: «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرِّاسِ خُونٌ فِي الْعِلْمِ» (تأویل آن را، جز خدا و راسخون در علم نمی دانند - آل عمران: ۷). و اما آیه شریفه «وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى» در مورد آدم: خداوند عزّ و جلّ حضرت آدم را بعنوان حجّت خود

بر روی زمین و جانشین در شهرها آفرید و او را برای بهشت نیافریده بود، و این عمل آدم در بهشت واقع شد نه در روی زمین، و عصمت در زمین لازم است تا اندازه‌ها و میزان‌های امر خدا (یا تقدیرات امر خدا) به اتمام برسد، و آنگاه که به زمین آورده شد و حجّت و خلیفه گردید

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۳۹۱

معصوم شد، (۱) طبق این آیه: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ» (خداوند، آدم، نوح، آلِ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ را بر عالمیان برگزید- آل عمران: ۳۳).

و اما آیه: «وَ ذَا النُّونِ إِذ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ - الخ» «ظنّ» در اینجا به معنی «یقین» است، نه صرف گمان، ای «لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ» یعنی (روزی اش را بر او تنگ نمی‌کنیم) [نه به معنی بر او توانا نیستیم] آیا این آیه را نشنیده‌ای: «وَ أَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ» (وقتی خدا انسان را بیازماید پس روزی اش را تنگ کند- فجر: ۱۶) «فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ» یعنی روزی اش را بر او تنگ کند، و اگر یونس گمان کرده بود که خدا بر او توانایی ندارد، قطعاً کافر شده بود.

و اما آیه در باره حضرت یوسف: «لَقَدْ هَمَّتْ بِهٍ وَ هَمَّ بِهَا» زلیخا قصد گناه کرد، و یوسف از ناراحتی تصمیمی گرفت که اگر زلیخا او را مجبور کند، او را بکشد، این بود که خداوند او را از ارتکاب قتل و عمل منافی عفت دور کرد، و این آیه: «كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَ الْفَحْشَاءَ» (این چنین عمل کردیم تا سوء و فحشاء را از او دور کنیم-)

یوسف: ۲۴) اشاره به همین مطلب دارد و سوء یعنی

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۳۹۲

قتل و فحشاء یعنی زنا.

(۱) و اما در مورد داود علیه السلام، کسانی که طرف شما هستند، در این باره چه می گویند؟ علی بن جهم گفت: می گویند: داود علیه السلام در محرابش مشغول نماز بود که ابلیس به شکل پرنده ای بسیار زیبا در مقابلش ظاهر شد، داود نماز خود را شکست و برخاست تا پرنده را بگیرد، پرنده به حیاط رفت، داود هم به دنبالش از اطاق خارج شد، پرنده به پشت بام پرید داود هم در طلب پرنده به پشت بام رفت، پرنده از آنجا به داخل حیاط اوریا بن حنّان پرید، داود با نگاه خود پرنده را دنبال کرد و در این حال چشمش به همسر اوریا که مشغول غسل بود افتاد و به او علاقمند شد، از طرفی، قبلا اوریا را به جنگ فرستاده بود. داود به فرمانده لشکر نامه ای نوشت که اوریا را جلوتر از تابوت عهد «۱» بفرست، فرمانده نیز چنین کرد، اوریا بر مشرکین پیروز شد و این مطلب بر

(۱) - در قرآن کریم سوره بقره آیه ۲۵۰ نیز به «تابوت» بنی اسرائیل اشاره شده است، نقل گردیده این تابوت صندوقی بوده است که مادر حضرت موسی علیه السلام ایشان را در آن نهاده و آن حضرت نیز در هنگام وفات، الواح، لباس خود و نشانه های نبوت را در آن نهاده و به جناب یوشع بن نون علیه السلام وصی و جانشین خود دادند، و بنی اسرائیل به این صندوق تبرک می جستند. و نیز گویند: حضرت موسی علیه السلام در هنگام حرکت، تابوت را جلوی افراد

قرار می داد، و بنی اسرائیل نیز آن را پیشاپیش سپاه خود قرار می دادند، و نیز روایت شده است هر که جلوتر از تابوت می رفت، یا کشته می شد یا پیروز می گردید.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۳۹۳

داود خیلی گران آمد، (۱) لذا مجدداً نامه ای نوشت و دستور داد تا اوریا را جلوتر از تابوت بفرستند، فرمانده نیز این بار اوریا را جلوتر فرستاد و اوریا کشته شد و داود با همسر او ازدواج کرد.

راوی گوید: حضرت با دست بر پیشانی خود زدند و فرمودند: «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ!» شما پیامبری از پیامبران خدا را به تهاون و سبک شمردن در باره نماز نسبت دادید به گونه ای که می گوئید: نماز را رها کرده به دنبال پرنده ای رفت، سپس او را به فاحشه (عمل منافی عفت) و قتل نسبت دادید، او گفت:

یا ابن رسول الله پس خطای داود چه بوده است [که به جهت آن استغفار کرد]؟

امام علیه السلام فرمود: ای بینوا!! داود گمان کرد که خداوند کسی را داناتر از او خلق نکرده است، لذا خداوند دو فرشته را به سوی او فرستاد و آنان از دیوار محراب بالا-رفته و در مقابل داود حاضر گشتند و گفتند: «خَصِيْمَانِ بَغِي بَعْضُهُمَا عَلَى بَعْضٍ فَاحْكُم بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَلَا تُشِطُّطْ وَ اِهْدِنَا إِلَى سَوَاءِ الصِّرَاطِ* إِنَّ هَذَا أَجْحَى لَهُ تِسْعٌ وَ تِسْعُونَ نَعْجَةً وَ لِي نَعْجَةٌ وَاحِدَةٌ فَقَالَ أَكْفَلْنِيهَا وَ عَزَّنِي فِي الْخِطَابِ» (ما دو نفر با هم اختلاف داریم و یکی از ما بر دیگری ظلم کرده است، به حق بین ما

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۳۹۴

حکم کن و خلاف حق نگو و ما را به

راه درست راهنمایی کن، (۱) این برادر من است، نود و نه گوسفند دارد و من فقط یک گوسفند دارم، و با این حال به من گفته است: آن یکی را هم به من بسپار و در این بحث و گفتگو من حریف او نشدم - ص: ۲۳ و ۲۲) داود علیه السلام عجله کرد و بر علیه «مدعی علیه» حکم داده، چنین گفت: «لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعَجْتِكَ إِيَّايَ» (با این درخواست به تو ظلم کرده است - ص: ۲۴) و از «مدعی» بینه ای (دلیل و شاهی) نطلبید (و حال آنکه قاضی باید از شخص مدعی، دلیل و شاهد بخواهد) و حتی به «مدعی علیه» هم نگفت: تو چه می گویی؟ این خطا، خطای راه و رسم داوری بود، نه آن خطایی که شما معتقد هستید، آیا نشنیده ای که خداوند می فرماید:

«يا داوُدُ اِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْمَرُوضِ فَحَاكُمُ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَ لَا تَتَّبِعِ الْهَوَى - الخ» (ای داود! ما تو را در زمین، خلیفه قرار دادیم، در بین مردم به حق حکم کن و از هوای نفس پیروی نکن - ص: ۲۶) تا آخر آیه، او سؤال کرد: پس قضیه او با اوریا چه بوده است؟ حضرت فرمودند: در دوران حضرت داود علیه السلام حکم خدا چنین بود که هر گاه زنی شوهرش می مرد یا کشته می شد، بعد از او هرگز ازدواج نمی کرد، و اولین کسی که خداوند برایش مباح کرد که با زنی که شوهرش کشته شده ازدواج کند، داود علیه السلام بود، آن حضرت هم پس از کشته

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۳۹۵

شدن اوریا و تمام شدن عده همسرش، با آن زن ازدواج کرد، و این

همان چیزی است که در مورد اوریا بر مردم گران آمد.

(۱) و اما حضرت محمد صلی الله علیه و آله و این آیه که می فرماید: «وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ» (در دل خویش چیزی را پنهان می کنی که خدا آن را آشکار خواهد کرد و از مردم می ترسی و حال آنکه خداوند سزاوارتر است که از او بترسی - احزاب: ۳۷)، خداوند اسامی همسران آن حضرت در دنیا و همسرانش در آخرت را به آن حضرت اطلاع داد، و نیز اعلام کرد که آنان «ام المؤمنین» هستند، یکی از آنان، زینب دختر جحش بود که در آن ایام همسر زید بن حارثه بود، حضرت نام او را در دل نهان فرمود و آشکار نکرد تا مبادا منافقین بگویند: او زن شوهرداری را یکی از همسران خود می داند، و حضرت از این گفته احتمالی ترسیدند، لذا خداوند فرمود: «وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ» یعنی در دل از این گفته بیم داری، و خداوند عز و جل هیچ زوجی را خود عقد نکرده است جز آدم علیه السلام و حوا، و حضرت محمد صلی الله علیه و آله و زینب، که این آیه قرآن هم به همین عقد اشاره دارد: «فَلَمَّا قَضَى

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۳۹۶

زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًّا زَوْجِنَا كَهَا» (و آنگاه که زید کام خویش از او برگرفت [و طلاقش داد]، او را به عقد تو در آوردیم - احزاب: ۳۷) و نیز علی و فاطمه علیهما السلام را.

راوی گوید: علی بن محمد بن جهم گریست و گفت: یا ابن رسول الله من توبه می کنم

از اینکه از این به بعد در باره انبیاء خدا علیهم السّلام به غیر از آنچه شما گفتید سخنی بگویم.

باب ۱۵ مجلس دیگری از امام رضا علیه السّلام و مأمون در باره عصمت انبیاء علیهم السّلام

(۱) ۱- علی بن محمّد بن جهم گوید: به مجلس مأمون وارد شدم، حضرت رضا علیه السّلام نیز آنجا بودند، مأمون از حضرت سؤال کرد، یا ابن رسول الله! آیا شما نمی گوئید که انبیاء معصوم هستند؟ حضرت فرمودند: چرا، گفت: پس معنی این آیه چیست: «وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى» «۱» حضرت فرمودند: خداوند تبارک و

(۱)- نشانی آیه و معنی آن در باب ۱۴ گذشت.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۳۹۷

تعالی به آدم فرمود: «إِسِيكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجِيكَ الْجَنَّةَ وَ كَلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَ لَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ» (خود و همسرت در بهشت ساکن شوید و از رزق و روزی فراوان آن و از هر جای آن که خواستید بخورید و به این درخت نزدیک نشوید- بقره: ۳۵) و به درخت گندم «۱» اشاره فرمود، «فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ» (که از ظالمین خواهید شد- بقره: ۳۵) و خداوند به آنان فرمود: از این درخت و سایر درختهای از این نوع، نخورید، آن دو نیز به آن درخت نزدیک نشدند و از آن نخوردند، بلکه بعد از وسوسه شیطان از درخت دیگری «۲» خوردند، و شیطان به آنان چنین گفت: «مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ» (پروردگار شما، شما را از این درخت نهی نکرده است- اعراف: ۲۰) و فقط شما را از نزدیک شدن به غیر آن نهی کرده، و شما را از خوردن آن نهی نکرده است مگر به این خاطر که فرشته نشوید یا جاودانه و همیشگی نگردید و برای آنان قسم خورد

که من خیر خواه شما هستم، و آدم و حوآء تا قبل از آن کسی را ندیده بودند که به دروغ به خدا قسم یاد کند. «فَدَلَّاهُمَا بَغْرُورٍ» (آنها را فریب داد- اعراف: ۲۲) آنها نیز

(۱)- ممکن است مسامحتا در مورد گندم لفظ درخت بکار برده شده باشد، ولی بهر حال قرآن صراحتاً فرموده است «درخت» و گندم هم درخت ندارد.

(۲)- ظاهر آیات قرآن این است که «شجره» ای که مورد نهی خداوند بود و «شجره» ای که آدم از آن خورد یکی بودند، به عنوان مثال، رجوع کنید به آیات ۲۲-۱۹ سوره اعراف.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۳۹۸

با اطمینان به قسم او از درخت خوردند، (۱) و این قضیه، قبل از نبوت آدم اتفاق افتاد، و این گناه هم گناه کبیره نبود که آدم مستحق عذاب جهنم شود، بلکه از جمله گناهان صغیره ای بود که خدا آنها را می بخشد «۱» و این قبیل گناهان، بر انبیاء نیز- قبل از زمان نبوتشان- جائز است، ولی وقتی خداوند او را برگزید و پیغمبر نمود، معصوم شد و هیچ گناهی، چه صغیر، و چه کبیره، مرتکب نشد، خداوند می فرماید: «وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَ هَدَى» (آدم پروردگارش را نافرمانی کرد و به بیراهه رفت سپس خداوند او را برگزید و توبه اش را پذیرفت و او را هدایت نمود- طه: ۱۲۲ / ۱۲۱) و نیز می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ».

مأمون گفت: پس معنی این آیه چیست؟ «فَلَمَّا آتَاهُمَا صَالِحًا جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا آتَاهُمَا» (وقتی خداوند فرزند صالح (یا سالم) به آنان

(۱)- در سند حدیث تمیم بن عبد الله بن تمیم قرشی وجود دارد که قبلا از قول علامه- ره- نقل شد که ضعیف است و نیز راوی این حدیث علی بن محمد بن جهم است که طبق گفته ابو الفرج اصفهانی در اغانی ناصبی مسلک است و به نقل او اعتباری نیست، لذا هر چه در این خبر، موافق اخبار صحیحه است می پذیریم و هر چه فقط در این خبر آمده و در جاهای دیگر اثری از آن نمی بینیم، رد میکنیم، و اگر هم این علی بن محمد بن جهم غیر از آن کسی است که ابو الفرج از او یاد کرده، پس مجهول است و لذا باز هم سند از اعتبار ساقط است. (غ)

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۳۹۹

فرمودند: حواء برای آدم پانصد شکم زائید به هر مرتبه، یک پسر و یک دختر، (۱) و آدم علیه السلام و حواء با خداوند عهد کردند که اگر فرزند سالمی خداوند به آنان بدهد، شاکر باشند، و وقتی خداوند نسلی صحیح و سالم، بدون هیچ گونه مرضی و آفتی به آنان داد، و آنچه خدا به آنان داده بود، شریک قرار دادند، و خدا را مانند پدر و مادرشان شکر نکردند و خداوند می فرماید: «فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ» (خداوند برتر و بیزار از شرک آنها است- اعراف: ۱۹۰).

مأمون گفت: گواهی میدهم که شما حقا فرزند رسول خدا هستید، حال این آیه را توضیح دهید: «فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي» (وقتی شب او را فرا گرفت، ستاره ای دید گفت: این

پروردگار من است - انعام: ۷۶) حضرت فرمودند: ابراهیم علیه السلام در میان سه گروه واقع شده بود، گروهی که (ستاره) زهره را می پرستیدند، گروهی که ماه را ستایش میکردند و گروهی نیز خورشید را، و این در زمانی بود که از مخفیگاهش در زیر زمین که او را نهران

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۴۰۰

داشته بودند خارج شد، (۱) وقتی شب او را فرا گرفت «۱» و زهره را دید از روی انکار گفت: آیا این پروردگار من است؟ وقتی ستاره غروب کرد، گفت: من غروب کننده ها را دوست ندارم، زیرا افول و غروب از صفات پدیده ها است نه از صفات موجود قدیم و ازلی، و وقتی ماه را در آسمان دید، با حالت انکار گفت:

آیا این پروردگار من است؟ وقتی غروب کرد، گفت: اگر پروردگارم مرا هدایت نکند گمراه خواهم شد، منظورش این بود که اگر پروردگارم هدایت نمی کرد گمراه شده بودم، فردا صبح خورشید را دید و باز از روی انکار گفت: آیا این پروردگار من است؟ این از ماه و زهره بزرگتر است، وقتی خورشید هم غروب کرد به آن سه گروه رو کرده و گفت: «یا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ* إِنِّي وَجْهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ حَنِيفًا وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ» (ای مردم من از آنچه شما آنها را شریک خدا قرار می دهید، دور و برکنار هستم، من وجه خود را به سوی کسی که آسمان ها و زمین را آفریده، برمیگردانم، از باطل به سوی حق می روم و مشرک نیستم - انعام: ۷۹ و ۷۸) و ابراهیم علیه السلام با این

(۱) - در این قسمت از ذکر متن آیات خودداری شد

و فقط ترجمه آنها بیان گردید تا متن یک دست شده و در موقع خواندن برای خواننده محترم روان باشد.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۴۰۱

گفته های خود، خواست برای آنان بطلان دینشان را روشن کند (۱) و برایشان ثابت کند که عبادت کردن چیزهایی که مثل زهره و ماه و خورشید هستند صحیح نیست، بلکه شایسته خالق آنها و خالق آسمان و زمین است و آن دلیل هایی که برای قوم خود می آورد الهام خدا و از داده های او بود، همان طور که خداوند می فرماید: «وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَى قَوْمِهِ» و آنها ادله و حجت های ما بود که به ابراهیم دادیم تا در مقابل قوم خود به آنها استدلال کند.

مأمون گفت: آفرین بر شما! در مورد این آیه توضیح بفرمائید: «رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُخِي الْمَوْتَى قَالَ أَوْ لَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَىٰ وَ لَكِن لِّيُطَمِّئَنَّ قَلْبِي» ([ابراهیم گفت:] خدایا به من نشان بده که چگونه مرده ها را زنده می کنی، خداوند فرمود: آیا ایمان نداری؟ گفت: چرا، ولی به خاطر اینکه قلبم آرام گیرد- بقره:

(۲۶۰).

حضرت فرمود: خداوند به ابراهیم علیه السلام وحی فرمود که: من از میان بندگانم برای خود دوستی انتخاب خواهم کرد که حتی اگر از من بخواهد مرده ها را زنده کنم، این کار را برای او خواهم کرد، ابراهیم به دلش الهام شد که او آن دوست و خلیل است، لذا گفت: خدایا به من نشان بده که چگونه مرده ها را زنده

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۴۰۲

می کنی، خداوند فرمود: آیا ایمان نداری؟ گفت: چرا، (۱) ولی به خاطر اینکه قلبم آرام گیرد، یعنی نسبت به خلیل بودن، خداوند فرمود: «فِيخُذُ أَرْبَعَةً مِّنَ

الطَّيْرِ فَصَيْرَهُنَّ إِيَّيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ - السخ» (چهار پرنده بگیر، آنها را تکه تکه کن، سپس بر هر کوهی، بخشی از آنها را قرار ده آنگاه آنها را بخوان فوری خود را بتو میرسانند و بدان خداوند عزیز و حکیم است - بقره: ۲۶۰) ابراهیم نیز، یک کرکس، یک طاوس، یک مرغابی و یک خروس گرفته، آنها را تکه تکه کرد و اجزاء آنها را با هم در آمیخت و سپس هر بخشی از این اجزاء مخلوط شده را بر هر کوهی از ده کوه اطراف قرار داد و آنگاه منقار آن را بدست گرفت و آنها را با نامشان صدا زد و مقداری دانه و آب نزد خود قرار داد، آن اجزاء به سوی یک دیگر پرواز کردند و بدنها کامل شد و هر بدنی بسراغ گردن و سر خود رفت و به آنها پیوست، سپس ابراهیم منقار آنها را آزاد کرد و آنها پرواز کردند و سپس فرود آمدند و از آن آب نوشیدند و از آن دانه ها برگرفتند و گفتند: ای پیامبر خدا! تو ما را زنده کردی، خدا تو را زنده بدارد، ابراهیم فرمود: بلکه خداوند زنده میکند و می میراند و اوست که بر همه کار تواناست.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۴۰۳

(۱) مأمون گفت، آفرین بر شما یا ابا الحسن! (حال) در باره این آیه توضیح دهید: «فَوَكَرَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ» (موسی او را با مشت زد و او مرد، گفت این از کار شیطان است - قصص: ۱۵) حضرت فرمودند: موسی به یکی از شهرهای فرعون وارد شد در حالی که بی اطلاع از ورود او بودند، و این

ورود، بین مغرب و عشاء رخ داد، در آن هنگام دید دو مرد با یک دیگر زد و خورد می کنند، یکی از گروه موسی و دیگری از دشمنان او بود، آن که هم گروه و هم مسلک موسی بود، از موسی بر علیه دیگری که دشمن بود کمک خواست، موسی علیه السلام هم به حکم خدا در باره دشمن حکم کرد و با مشت او را زد و او مرد، و (موسی پس از این کار) گفت: این عمل کار شیطان است، منظورش زد و خوردی بود که بین آن دو مرد رخ داده بود، نه کشتن آن مرد توسط موسی، او یعنی شیطان، دشمنی است گمراه کننده و آشکار. مأمون گفت، پس معنی این گفته موسی چیست؟: «رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي» (خداوندا! من بخودم ظلم کردم، مرا ببامرز- قصص: ۱۶) حضرت فرمود:

منظورش این است که من با وارد شدن به این شهر، خود را در شرایطی قرار

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۴۰۴

دادم که نمی بایست در آن شرایط قرار می دادم، «فَاغْفِرْ لِي» یعنی مرا از دشمنانت ببوشان تا به من دست نیابند و مرا نکشند، (۱) خداوند نیز او را آمرزید (و یا طبق آنچه در اینجا آمده، او را پوشانید) زیرا که او سترکننده و (آمرزنده و) مهربان است، موسی علیه السلام گفت: خداوندا! به شکرانه این نعمت، یعنی بازوئی که به من دادی به گونه ای که با یک مشت مردی را از پای در آوردم هرگز کمک کار مجرمین نخواهم بود، بلکه با این نیرو در راه تو مجاهده خواهم کرد تا تو راضی شوی. فردا صبح، موسی علیه السلام در

شهر ترسان و مراقب بود که دید دوباره همان کسی که دیروز او را به یاری طلبیده بود، بر علیه شخص دیگری، از او کمک می خواهد، موسی فرمود: تو جلدًا آدم اهل شری هستی، دیروز با یکی نزاع می کردی و امروز با دیگری! ادبت خواهم کرد، و خواست او را بزند، و همین که خواست آن کسی را که دشمن آن دو بود بزند او- همان که هم گروه و هم مسلک موسی بود- گفت: ای موسی آیا می خواهی همان طور که دیروز یک

(۱)- لازم به تذکر است که اصل معنی «غفران» عبارتست از «ستر» و «پوشش»، ولی ترکیب «اغفر لی» معنایش این است که «برای من ببوشان» و مفعول در اینجا حذف شده است و معمولاً مفعول در این ترکیب، «ذنب» و امثال آن است، و به نظر می رسد اگر آنچه در متن به حضرت رضا علیه السلام نسبت داده شده مراد بود، باید می گفت: «اغفرنی» یعنی مرا ببوشان، نه «اغفر لی» و الله العالم. (مترجم).

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۴۰۵

نفر را کشتی، مرا هم بکشی! تو می خواهی جیار باشی و در صدد آن نیستی که جزء مصلحین باشی! (۱) مأمون گفت: خداوند از طرف انبیائش، به شما جزای خیر دهد یا ابا الحسن! معنی این آیه چیست؟: «فَعَلَّتْهَا إِذَا وَ أَنَا مِنَ الضَّالِّينَ» (موسی به فرعون گفت: من که آن کار را (یعنی قتل) را مرتکب شدم، در آن موقع ضالّ گم شده یا گمراه) بودم- شعراء: ۲۰) حضرت فرمودند: وقتی موسی [از مدین] نزد فرعون برگشت، فرعون گفت: «وَفَعَلْتَ فَعَلَّتْكَ الَّتِي فَعَلْتَ وَ أَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ» (آن کار را مرتکب

شده و نسبت به من و خوبی های من ناسپاس بودی- شعراء: ۱۹) حضرت موسی گفت: من آن کار را در موقعی انجام دادم که راه را گم کرده و اشتباهها به آن شهر در آمده بودم «۱» و وقتی از شما ترسیدم فرار کردم و پروردگرم به من حکمت بخشید و مرا از جمله پیامبران قرار داد.

(حضرت رضا در ادامه افزودند) خداوند عزّ و جلّ به حضرت محمّد صلی الله علیه و آله نیز

(۱)- واضح است که اگر این جوابها واقعا از امام علیه السلام باشد اسکاتی است نه حلّی، و ثانیاً فرعونیان بدستور فرعون بیچه های بنی اسرائیل را می کشتند و زنان را اسیر می کردند، و آنان (فرعونیان) مفسد فی الارض بودند و کشتن یک مفسد فی الارض، بدون قصد مسأله ای نیست که خلاف عصمت باشد و این قدر نیاز به تکلف داشته باشد (غ)

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۴۰۶

می فرماید: (۱) «أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى» (آیا تو را یتیم نیافت و برایت سرپناه و سرپرست قرار داد- ضحی: ۶) یعنی تو را تنها نیافت و مردم را به سوی تو سوق داد؟ «وَوَجَدَكَ ضَالًّا» (و تو را گم شده یافت- ضحی: ۷) یعنی در نزد قوم خود، گم شده و ناشناخته بودی، «فهدی» (و هدایت و راهنمایی کرد) یعنی مردم را به شناخت تو، راهنمایی کرد، «وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى» (و تو را فقیر یافت و غنی نمود- ضحی: ۸) یعنی دعای تو را مستجاب کرد و به این وسیله تو را غنی نمود.

مأمون گفت: آفرین بر شما ای فرزند گرامی رسول خدا! (حال بفرمائید) معنی این آیه چیست؟: «وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى

لَمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ تَرَانِي» (وقتی موسی در وقت و موعدی که معین کرده بودیم آمد و پروردگارش با او سخن گفت، گفت: خدایا، خود را به من نشان بده تا به تو بنگرم- اعراف: ۱۴۲)، چگونه ممکن است موسی کلیم الله علیه السلام نداند که خداوند تبارک و تعالی قابل رؤیت نیست و چنین درخواستی نماید؟ حضرت فرمودند:

موسی کلیم الله علیه السلام می دانست که خداوند برتر از این است که با چشم دیده شود لکن وقتی خداوند با او سخن گفت و او را به خود نزدیک کرده، با او نجوا کرد،

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۴۰۷

(۱) موسی نزد قوم خود برگشت و به آنان اطلاع داد که خداوند عزّ و جلّ با او سخن گفته و او را به خود نزدیک کرده و با او نجوا نموده است، در این موقع آنان گفتند: «لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ» (تو را تصدیق نمی کنیم- بقره: ۵۵) مگر اینکه، همان طور که تو صدای خدا را شنیدی، ما هم بتوانیم به آن گوش دهیم، و آن مردم، هفتصد هزار نفر بودند، موسی از بین آنان هفتاد هزار نفر برگزید، سپس از بین این هفتاد هزار، هفت هزار نفر را انتخاب کرد، سپس هفتصد تن و در آخر هفتاد نفر از بین آنان را برای زمان و موعدی که خدا معین کرده بود، برگزید و آنان را به کوه سینا آورد و در پائین کوه متوقف کرد و خود به بالای کوه رفت و از خداوند تبارک و تعالی خواست که با او سخن گوید و سخن خود را به گوش آنان

برساند، خداوند متعال هم با او سخن گفت و آنان نیز سخن خدا را از بالا و پائین، چپ و راست، پشت سر و روبرو شنیدند، زیرا خداوند صدا را در درخت آفرید و از آن پراکنده اش کرد به گونه ای که آنان صدا را از تمام اطراف شنیدند، ولی گفتند: قبول نمی کنیم که آنچه شنیدیم کلام خدا باشد مگر اینکه آشکارا خدا را ببینیم، و زمانی که چنین سخن بزرگی بر زبان راندند

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۴۰۸

و تکبر و سرکشی نمودند، (۱) خداوند عزّ و جلّ صاعقه ای بر آنان فرستاد و صاعقه آنان را به خاطر ظلمشان از بین برد، حضرت موسی به خداوند عرضه داشت:

خداوندا! اگر وقتی نزد بقیّه بنی اسرائیل برگردم ایشان بگویند آنان را بردی و به کشتن دادی، چون دروغ گفته بودی که خدا به نجوا با تو سخن گفته است، من چه جوابی به آنان بدهم؟ لذا، خداوند آنان را زنده کرد و به همراه موسی علیه السّلام فرستاد، آنان گفتند: اگر درخواست کنی که خدا، خود را به تو نشان دهد، تا تو به او بنگری، خواسته ات را اجابت خواهد کرد، آنگاه تو به ما بگو خدا چگونه است، تا ما او را به بهترین وجه بشناسیم، موسی فرمود: ای مردم! خداوند با چشم دیده نمی شود و اصلاً کیفیت ندارد، بلکه با آیات و نشانه هایش شناخته می شود، گفتند: سخن تو را قبول نداریم مگر اینکه از خدا چنین درخواستی کنی. موسی عرضه داشت: خداوندا! تو خود گفتار بنی اسرائیل را شنیدی و تو صلاح آنان را بهتر می دانی، خداوند متعال به موسی وحی کرد که ای موسی آنچه

از تو خواستند، از من بخواه، من تو را به نادانی آنان مؤاخذه نخواهم کرد، در این موقع موسی گفت: (۲) «رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۴۰۹

لَنْ تَرَانِي وَ لَكِنْ أَنْظُرْ إِلَيَّ فَإِنَّ الشَّقَرَ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي * فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَ خَرَّ مُوسَى صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ» (خدایا خود را بمن نشان بده تا به تو بنگرم! گفت: هرگز مرا نخواهی دید ولی بکوه بنگر اگر در جای خود قرار گرفت (و موسی در این وقت از کوه بزیر آمده بود) مرا خواهی دید. وقتی خداوند با آیه ای از آیات خود بر کوه تجلی کرد، کوه را خرد نمود و موسی بیهوش بر زمین افتاد، وقتی به هوش آمد گفت: تو منزهی، توبه می کنم و بسوی تو بازمی گردم - اعراف: ۱۴۳) یعنی از جهل قوم خود، به شناخت و معرفتی که نسبت به تو داشتیم، برمی گردم، و من از بین آنان اولین مؤمن هستم به اینکه تو دیده نمی شوی.

مأمون گفت: آفرین بر شما ای ابا الحسن! حال در مورد این آیه توضیح دهید: «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ» حضرت فرمود: زلیخا قصد یوسف کرد، و اگر یوسف برهان پروردگارش را نمی دید، او نیز قصد زلیخا می کرد، لکن او معصوم بود، و معصوم نه قصد گناه می کند و نه مرتکب آن می شود، و پدرم از پدرش حضرت صادق علیه السلام نقل فرمود که آن حضرت چنین فرمود: (زلیخا) تصمیم گرفت که انجام دهد و (یوسف) تصمیم گرفت که انجام ندهد.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۴۱۰

(۱) مأمون گفت: آفرین

بر شما ای ابا الحسن! این آیه را توضیح دهید: «وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ»، حضرت فرمودند: او یونس بن مَتَّى علیه السَّلام است که بر قوم خود غضب کرده از بین آنان رفت. و «ظَنَّ» بدین معنی است که یقین کرد که: «أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ» یعنی «ما روزی اش را بر او تنگ نمی کنیم» مثل این آیه شریفه: «وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ» که «قدر علیه» در این آیه نیز به معنی تنگ کردن معیشت است. به هر حال، او در تاریکی و ظلمات، خداوند را خواند، یعنی در تاریکی شب و دریا و شکم ماهی این سخنان را گفت: معبودی جز تو نیست، تو منزهی و من به خاطر ترک کردن چنین عبادتی که در شکم ماهی امکانش را برایم فراهم ساختی، ظالم و ستمکار هستم، خداوند نیز دعای او را مستجاب کرد و فرمود: «فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ * لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ» (اگر از تسبیح کنندگان نبود تا روز رستاخیز در شکم آن ماهی می ماند- صفات: ۱۴۳/۱۴۴).

مأمون گفت: آفرین بر شما یا ابا الحسن! لطفا این آیه را توضیح دهید:

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۴۱۱

«حَتَّى إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا» (زمانی که پیامبران ناامید شدند و گمان نمودند که به آنان دروغ گفته شده است، یاری و نصرت ما به آنان رسید- یوسف: ۱۱۰) (۱) حضرت فرمودند: یعنی وقتی که پیامبران از قوم خود ناامید شدند و قوم آنان پیامبرانشان را دروغ پنداشتند، یاری و نصرت ما به پیامبران رسید.

مأمون گفت: آفرین بر شما

یا ابا الحسن! معنی این آیه چیست: «لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ» (تا خدا گناه قبل و بعد گذشته تو را ببوشاند- فتح: ۲) حضرت فرمودند: از نظر مشرکین مکه، کسی گناهکارتر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله نبود، زیرا آنان قبل از بعثت، سیصد و شصت بت را می پرستیدند و آنگاه که آن حضرت ایشان را به (کلمه مبارکه) «لا اله الا الله» دعوت نمود، این موضوع بر آنان گران آمد و گفتند: «أَجْعَلِ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ * وَ انْطَلَقَ الْمَلَأُ مِنْهُمْ أَنْ امشُوا وَ اصْبِرُوا عَلٰى آلِهَتِكُمْ إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ يُرَادُ * مَا سَجِعْنَا بِهَذَا فِي الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ إِنْ هَذَا إِلَّا اخْتِلَافٌ» (آیا به جای خدایان متعدّد یک خدا قرار داده است، این مطلب عجیبی است، سران آنان به حرکت آمده و گفتند: بروید و بر اعتقاد به خدایان خود استوار بمانید، این چیزی است که از

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۴۱۲

شما (مردم) خواسته می شود، (۱) ما چنین حرفهایی را در بین امت آخر (یعنی معاصرین یا آنان که قبل از ما بوده اند) نشنیده ایم، این سخن جز دروغ و افتراء چیز دیگری نیست- ص: ۵ الی ۷) و آن زمان که خداوند عزّ و جلّ مکه را برای پیامبرش فتح نمود، فرمود: ای محمّد! «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ» (ما مکه را با فتحی قطعی و آشکار برای تو فتح کردیم تا خدا گناه قبلی و بعدی تو را ببوشاند) همان چیزی را که از نظر اهل مکه به خاطر دعوت به توحید

در گذشته و بعد از آن، گناه محسوب می شد، زیرا بعضی از مشرکین مکه مسلمان شدند و بعضی از مکه خارج گردیدند، و آنان که ماندند نتوانستند آن زمان که حضرت مردم را به توحید دعوت می کرد در مورد توحید نسبت به حضرتش ایراد بگیرند، چه اینکه با غلبه حضرت بر آنان، آنچه از نظر آنان گناه محسوب می شد، پوشیده گردید.

مأمون گفت: آفرین بر شما یا ابا الحسن! در باره این آیه توضیح بفرمایید:

«عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ» (خدا از تو درگذرد! چرا به آنان اجازه دادی - توبه: ۴۳) حضرت فرمودند: این آیه از قبیل «به در می گویم، دیوار گوش کند» می باشد، خداوند به ظاهر با پیامبرش صحبت کرده ولی منظور اصلی،

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۴۱۳

امت بوده است، (۱) و نظیر این آیه است، آیه شریفه: «لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ» (اگر مشرک شوی، عملت باطل شده، و از جمله زیانکاران خواهی بود - زمر: ۶۵) و نیز این آیه: «وَلَوْ لَا أَنْ تَبْتَئَاكَ لَقَدْ تَزَكَّوْنَا إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا» (اگر تو را تثبیت نمی کردیم، نزدیک بود کمی به آنان میل کنی - اسراء: ۷۴).

مأمون گفت: درست گفتید یا ابن رسول الله! (حال بفرمائید) معنی این آیه چیست؟: «وَ إِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ وَ زَوْجِكَ وَ اتَّقِ اللَّهَ وَ تُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَ تَخْشَى النَّاسَ وَ اللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ» (وقتی به آن کسی که خدا به او نعمت داده (یعنی زید بن حارثه) و تو نیز او را مورد لطف و عنایت قرار دادی می گویی از خدا بترس و همسرت (زینب

بنت جحش) را طلاق نده، و در دل چیزی را پنهان می داری که خدا آن را آشکار خواهد کرد و از مردم می ترسی و خدا سزاوارتر است که از او بترسی - احزاب: ۳۷) حضرت فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله برای کاری تصمیم گرفتند به خانه زید بن حارثه «۱» بروند، که زن زید را در حال غسل کردن دیدند، و به او

(۱) - زید بن حارثه کنیه اش ابو اسامه است، وی اصلاً عرب است و در غارتی که در زمان جاهلیت رخ داد بسنّ هشت سالگی اسیر شد و خدیجه او را خریده و بشوهرش رسول خدا صلی الله علیه و آله بخشید، و حضرت او را آزاد کرد و بفرزندی گرفت، و در زمان اسلام میان او و حمزه بن عبد المطلب برادری انداخت، و در هنگامی که اسیر شده بود پدرش شراحیل سخت ناراحت بود، و بعد از اینکه خبر یافت خدیجه بنت خویلد او را خریده و بشوهرش محمد بخشیده است، با برادرش به مکه آمد و بر پیغمبر صلی الله علیه و آله وارد شدند و از آن حضرت درخواست کرد که فدیّه بگیرد و او را آزاد کند، پیامبر در جواب ایشان فرمود: من او را آزاد میگذارم هر کجا که خود میخواهد برود و هر که را که خود میخواهد اختیار کند، و سپس او را طلبید و فرمود اینان را می شناسی؟ زید گفت: آری این پدر من است و آن دیگر عمویم، حضرت فرمود: از میان ما سه تن هر که را میخواهی اختیار کن، زید گفت: من جز تو را نمی خواهم! فرمود: آیا برده بودن

را بر آزادی و پدر و عمویت ترجیح می‌دهی؟ گفت: آری، و به پدر و عمویش گفت: من از این مرد چیزی دیده‌ام که ممکن نیست کسی را بر او ترجیح دهم! پدر و عمویش مأیوس شدند. و پس از آن رسول خدا زید را به حجر اسماعیل برده و فرمود: ای حاضران! بشما اعلام میکنم که زید پسر خوانده من شد و از من ارث می‌برد و من نیز از وی ارث می‌برم. و چون پدر و عموی زید این عمل رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدند خوشحال گشته و رفتند.

زید از جمله کسانیست که در آغاز دعوت پیغمبر صلی الله علیه و آله باو ایمان آورد، و در سال هشتم در جنگ مؤته با جعفر بن ابی طالب شهید شد.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۴۱۴

فرمودند: «سبحان الذی خلقک» (منزه است آن کسی که تو را خلق نموده است) (۱) و منظور حضرت این بود که خداوند را از گفته کسانی که می‌گویند ملائکه دختران خدا هستند، تنزیه نماید، خداوند نیز می‌فرماید: «أَفَأَصْفَاكُمْ رَبُّكُمْ بِالْبَنِينَ وَ اتَّخَذَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلًا عَظِيمًا» (آیا خداوند پسران را برای شما گذاشته و برای خود، دخترانی از ملائکه برگزیده است؟

سخن بزرگی بر زبان می‌آورید!- (إسراء: ۴۰) و لذا وقتی حضرت آن زن را در حال غسل کردن دیدند گفتند: آن کس که تو را خلق کرده، برتر و منزه تر از این است که فرزندی داشته باشد که آن فرزند این چنین نیازمند غسل و تطهیر باشد،

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۴۱۵

(۱) و وقتی زید به خانه برگشت، همسرش، آمدن حضرت رسول

و گفته آن حضرت که فرموده بودند: «سبحان الذی خلقک» را به او خبر داد، زید متوجه منظور حضرت نشد و گمان کرد که سخن حضرت به خاطر این بوده است که آن حضرت از همسر او، خوششان آمده است، لذا نزد حضرت آمد و عرض کرد: یا رسول الله! زن من کمی بد اخلاق است و می خواهم او را طلاق بدهم، حضرت به او فرمودند: «أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَ اتَّقِ اللَّهَ» (همسرت را نگهدار و از خدا بترس - احزاب: ۳۷) و خداوند متعال قبلاً تعداد همسران آن حضرت و اینکه این زن نیز از جمله آنان است را به آن حضرت خبر داده بود، حضرت این موضوع را در دل پنهان داشته و برای زید آشکار نکرده بودند، و از این می ترسیدند که مردم بگویند: محمد به برده اش که خود او را آزاد کرده می گوید: زن تو، همسر من خواهد شد، و با این گفته، بر آن حضرت خرده بگیرند، لذا خداوند این آیه را نازل فرمود: «وَ إِذْ تَقُولُ لِلَّذِي - تا آخر آیه (که قبلاً ذکر شد)» یعنی (وقتی به آن کسی که خدا به واسطه اسلام به او نعمت داده و تو نیز با آزاد سازی او، وی را مورد لطف و عنایت قرار دادی، می گویی: از خدا بترس و همسرت را نگه دار و در دل چیزی را پنهان می داری که خدا آن را آشکار خواهد کرد و از مردم

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۴۱۶

می ترسی و خدا سزاوارتر است که از او بترسی) (۱) سپس زید بن حارثه او را طلاق داد و آن زن نیز عده طلاق نگه داشت و بعد

از آن، خداوند او را به عقد حضرت رسول صلی الله علیه و آله در آورد، در این باره آیه ای نازل فرموده، چنین گفت: «فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكُنِيَ لَا يَكُونُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا» (و آنگاه که زید کام خویش از او برگرفت [و طلاقش داد] او را به عقد تو در آوردیم تا بر مؤمنین در مورد [ازدواج با] همسران فرزند خوانده های خود، بعد از آنکه [آن فرزند خوانده ها] از آنان کام خویش برگرفتند، گناهی نباشد و خواسته (یا فرمان خدا) انجام شدنی است - احزاب: ۳۷)، سپس خداوند عز و جل دانست که منافقین به خاطر این ازدواج، بر آن حضرت خرده خواهند گرفت، لذا این آیه را نازل فرمود: «مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ» (در آنچه خدا به پیامبرش رخصت داده، بر پیامبر گناهی نیست - احزاب: ۳۸). مأمون گفت: دلم را آرام کردی یا ابن رسول الله! و آنچه را بر من مشتبه شده بود، برایم واضح کردی، خداوند از طرف انبیاء و اسلام شما را جزای خیر دهد! (۲) علی بن محمد بن جهم گوید: مأمون برای نماز برخاست و دست محمد

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۴۱۷

ابن جعفر بن محمد (عموی امام رضا) را که در مجلس حاضر بود گرفت و با خود برد، من نیز به دنبال آنان رفتم، مأمون به او گفت: برادرزاده ات را چگونه یافتی؟ گفت: دانشمند است، و قبلا هم ندیده بودیم که نزد هیچ یک از علما و اهل علم رفت و آمد داشته باشد، مأمون گفت: برادرزاده ات

از خاندان پیامبر است که پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد آنان فرموده: «نیکان خاندان من و پاکان نسل من، در کودکی از همه مردم بردبارتر و در بزرگی از همه مردم داناترند، به آنان چیزی یاد ندهید، چه آنکه آنان از شما داناترند، از در هدایت شما را خارج نخواهند کرد و در ضلالت شما را داخل نخواهند کرد».

(پس از آن) حضرت رضا علیه السلام به منزل رفتند، فردا صبح به نزد آن حضرت رفته و صحبت‌های مأمون و محمد بن جعفر (عموی آن حضرت) را به اطلاع ایشان رساندم و آن حضرت خنده ای کرده فرمودند: ای ابن جهم! آنچه شنیدی فریبت ندهد، او مرا به خدعه و نیرنگ خواهد کشت و خدا برای من از او انتقام خواهد گرفت.

(۱) مؤلف این کتاب (شیخ صدوق) گوید: با توجه به ناصبی بودن علی بن

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۴۱۸

محمد بن جهم و بغض و عداوتش نسبت به اهل بیت علیهم السلام چنین حدیثی از او عجیب (یا بعید) است!! مترجم گوید: همان طور که قبلاً اشاره شد، سند حدیث ضعیف است، چون تمیم بن عبد الله قرشی را علامه - ره - در رجال خود ضعیف دانسته و علی ابن محمد بن جهم هم ناصبی و دشمن اهل بیت بوده است، کما اینکه خود جناب صدوق - ره - در انتهای همین خبر بآن اشاره کرده است، و اصولاً، صرف نظر از ضعف سند، وجود چنین عباراتی در متن، دلیل ضعف خبر است، چرا که چطور می توان کاری را که ما از یک فرد متدین معمولی توقع نداریم، به حضرت رسول صلی الله علیه و آله نسبت

داد! مگر پیامبر به این آیه عمل نمی فرمود که می گوید: «لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا وَتُسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا- الخ» (به خانه هایی غیر از خانه های خود وارد نشوید مگر اینکه اعلام ورود کنید و سرزده وارد نشوید و بر اهل خانه سلام نمائید- نور: ۲۷) و بر فرض هم که این آیه بعد از این جریان نازل شده باشد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که متمم مکارم اخلاق بودند، قطعاً بی اجازه و سرزده به خانه کسی، آن هم زن نامحرم، وارد نمی شدند.

باب ۱۶ سخنان حضرت رضا- علیه السلام- در مورد «اصحاب الرّس»

(۱) ۱- ابو الصّلت هروی گوید: حضرت رضا علیه السلام از پدران بزرگوارش از امام

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۴۱۹

حسین علیهم السلام نقل کردند که سه روز قبل از شهادت حضرت علیّ علیه السلام مردی از اشراف تمیم به نام عمرو، نزد آن حضرت آمده، در باره اصحاب الرّس، چنین سؤالاتی نمود: اصحاب الرّس در چه زمانی می زیستند؟ مسکن آنان کجا بود؟

پادشاه آنان چه کسی بود؟ آیا خداوند پیامبری سوی آنان فرستاد یا نه؟ چگونه از بین رفتند؟ در قرآن نام آنان هست ولی از اخبارشان مطلبی ذکر نشده است، حضرت فرمودند: در باره مطلبی سؤال کردی که قبل از تو کسی چنین سؤالی از من نپرسیده بود، و بعد از من نیز کسی در باره آن مطلبی برایت نقل نخواهد کرد مگر از قول من، و هیچ آیه ای در قرآن نیست مگر اینکه آن را می دانم و تفسیرش را نیز می دانم، و نیز می دانم در کجا نازل شده، در کوه نازل شده یا در دشت، و در چه زمانی، شب یا روز؟ اینجا- با دست به سینه مبارکشان

اشاره نمودند- علم بسیاری است ولی طالبان آن کم هستند و به زودی وقتی مرا از دست دادند پشیمان خواهند شد.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۴۲۰

(۱) ای تمیمی! داستان آنان چنین بود که: درخت صنوبری را به نام «شاه درخت» می پرستیدند، این درخت را یافث بن نوح بر کنار چشمه ای به نام «دوشاب» غرس کرده بود و این چشمه بعد از طوفان، برای نوح علیه السلام حفر شده بود، و علت نام گذاری آنان به اصحاب الرّسّ این بود که خانه های خود را در زمین حفر می کردند، (رسّ یعنی حفر کردن یا پنهان کردن) و زمانشان بعد از سلیمان بن داود علیهما السلام بود. دوازده قریه در کنار نهري از مشرق زمین به نام رسّ داشتند، آن رود نیز به نام آنان رسّ نامیده شده بود. در آن روزگار نهري پرآب تر و شیرین تر از آن روی زمین نبود و قریه هایی بیشتر و آبادتر از آنها وجود نداشت، نام آنها به ترتیب عبارت بود از: آبان، آذر، دی، بهمن، اسفندار، فروردین، اردی بهشت، خرداد، مرداد، تیر، مهر، شهریور، و بزرگترین شهر آنان، اسفندار بود که پادشاه در آن می زیست، نام او ترکوذ «۱» بن غابور بن یارش

(۱)- در تفسیر ابو الفتوح، ترکون بن عامور بن ناوش بن شاوون بن نمرود بن کنعان آمده است (ج ۸ ص ۲۷۳).

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۴۲۱

ابن سازن بن نمرود بن کنعان بود که این آخری فرعون زمان ابراهیم علیه السلام بود.

(۱) آن چشمه و صنوبر در همین شهر بود، و در هر قریه دانه ای از میوه آن صنوبر کاشته بودند و آن دانه رشد کرده، درخت عظیمی شده بود، آب آن

چشمه و رودخانه ها را حرام کرده بودند و نه خود و نه چهارپایانشان از آن نمی نوشیدند و هر کس چنین می کرد او را می کشتند و می گفتند: این آب، مایه حیات خدایان ماست، و شایسته نیست کسی از حیات و زندگی آنها چیزی کم کند، و خود و چهارپایانشان از رود رسّ که قریه ها در کنار آن بنا شده بود، استفاده می کردند، و در هر ماه از سال، در هر قریه، عیدی معین کرده بودند که اهل آن قریه جمع شده و بر درخت بزرگ آن آبادی، پشه بندی از حریر که دارای انواع نقش و نگار بود نصب می کردند، سپس گاو و گوسفندهائی آورده و برای درخت قربانی می کردند و بر آن قربانی ها هیزم ریخته، آتش می زدند و آنگاه که دود آن قربانی ها به هوا رفته و بین آنها و آسمان حائل می شد و دیگر نمی توانستند آسمان را ببینند، در برابر درخت، به سجده می افتادند و گریه و زاری می کردند تا از آنها راضی شود، و شیطان نیز می آمد و شاخه های

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۴۲۲

درخت را حرکت می داد (۱) و از تنه آن همچون کودکی فریاد می زد که: ای بندگانم! از شما راضی شدم، راحت و خوشحال باشید، آنان هم سر از سجده برداشته، شراب می نوشیدند و موسیقی می نواختند و سنج می زدند و آن روز و شب را به همان حال سپری می کردند و سپس می رفتند.

و عجمها نام ماههای خود را از نام این آبادی ها گرفتند و ماههای خود را آبان ماه، آذر ماه، و غیره نامیدند، چون اهل آن قریه ها می گفتند: این عید فلان ماه است و آن عید فلان ماه و در

زمان عید، بزرگترین آبادی، کوچک و بزرگ آنان، در آن شهر جمع می شدند و در نزد چشمه و صنوبر، چادری از حریر که انواع نقش و نگار بر آن بود، برمی افراختند. این چادر دوازده در داشت که هر دری مربوط به اهل یک قریه می شد، آنان در خارج از چادر در مقابل صنوبر سجده کرده و قربانی هائی چند برابر قربانی درخت قریه های کوچکتر، ذبح می کردند، و شیطان نیز نزد آن درخت می آمد و صنوبر را به شدت تکان می داد و با صدای بلند از درون آن سخن گفته، و بیش از وعد و وعیدهای تمام شیاطین

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۴۲۳

به آنان وعده و وعید می داد، (۱) و آنان سر از سجده برمی داشتند و از شدت شادی و نشاط از حال می رفتند و از شدت شرابخواری و اشتغال به موسیقی، توان صحبت کردن نداشتند، و دوازده روز و شب، به عدد اعیادشان در تمام سال، به همان حال می گذرانند و سپس می رفتند.

و چون کفر به خدا، و عبادت غیر خدا در میان آنان طولانی گشت، خداوند عزّ و جلّ پیامبری از بنی اسرائیل از فرزندان یهودا بن یعقوب سوی آنان فرستاد و مدّت زمانی طولانی در بین آنان بوده و آنان را به عبادت خداوند عزّ و جلّ و شناخت ربوبیت او دعوت می کرد، ولی از او پیروی نکردند، و وقتی آن پیامبر دید که آنان به شدت غرق در ضلال و گمراهی هستند و دعوت او را بسوی رشد و رستگاری ردّ می کنند، در عید شهر بزرگ آنها شرکت کرد و گفت: خدایا این بندگان تو، جز تکذیب من و کفر به تو کار

دیگری نمی کنند، و درختی را که نه فایده دارد و نه ضرر، می پرستند.

تمام درختانشان را خشک کن و قدر و عظمت خود را به آنان بنمایان، صبح روز بعد، درختها خشک شده بود، این مطلب آنان را ترساند و احساس

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۴۲۴

عجز و ناامیدی کردند (۱) و به دو گروه تقسیم شدند، گروهی گفتند: این مرد که ادعا می کند رسول خدای آسمان و زمین است، خدایان شما را جادو کرده است تا شما را از خدایانتان به سوی خدای خویش متوجه گرداند، گروه دیگر گفتند: نه، بلکه خدایان شما با دیدن این مرد که از آنان عیب گویی می کند و در موردشان سخنان نامربوط می گوید، و شما را به پرستش خدای دیگری می خواند، خشمگین شده اند و زیبایی و بهای خود را از شما پوشانده اند تا شما نیز به خاطر آنان خشمگین شوید و انتقام آنان را از این مرد بگیرید.

لذا همگی بر آن شدند که او را بکشند، برای این کار لوله های بلندی از سرب که دهانه های گشادی داشت، برگرفتند و آنها را از قعر چشمه تا روی آب مثل لوله های سفالین آبراهه (فاضلاب) بر روی هم سوار کردند، و آب داخل آن (چشمه یا لوله) را کشیدند و سپس در قعر آن چاهی عمیق با دهانه تنگ حفر کردند و پیامبرشان را به درون آن انداختند و صخره بزرگی بر دهانه آن نهادند و آنگاه لوله ها را از آب بیرون آوردند و گفتند: اکنون که خدایان دیدند که ما، شخصی را که در باره شان به بدی سخن می گفت و ما را از پرستش آنان باز

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۴۲۵

می داشت کشتیم، (۱)

و در زیر بزرگترین خدایان دفنش کردیم تا دلش آرام گیرد، امیدواریم که از ما راضی شده باشند و غنچه‌ها و طراوت آنها مثل گذشته به سوی ما باز گردد، آن مردم در تمام روز، صدای ناله پیامبرشان را می‌شنیدند که می‌گفت: «خدای من، تنگی جا و شدت ناراحتی مرا می‌بینی، به ناتوانی و درماندگی ام رحم کن و زودتر قبض روحم فرما، و اجابت دعایم را تأخیر نینداز!» تا بالاخره مرد، خداوند عزّ و جلّ به جبرئیل فرمود: ای جبرئیل! آیا این بندگان من، که صبر و بردباری من آنها را فریب داده و خود را از خشم من در امان می‌پندارند و کس دیگری غیر از من را می‌پرستند و پیامبر مرا کشته اند، گمان می‌کنند که در مقابل غضب من توان مقاومت دارند، یا آیا می‌توانند از محدوده قدرت من خارج شوند؟ چگونه؟! و حال آنکه من از کسی که مرا نافرمانی کند و از عقاب من نهراسد، خودم انتقام خواهم گرفت، و به عزّت و جلالم قسم یاد کرده‌ام که آنان را مایه عبرت اهل عالم قرار دهم، و خداوند، آنها را در آن عیدشان جز با بادهای سرخ رنگ به هراس نیفکند، آنان در آن طوفان حیران شده به هراس افتاده بودند و به یک دیگر پناه می‌بردند، سپس زمین در زیر پاهایشان به گوگردی مشتعل تبدیل شد و ابری سیاه بر آنان سایه افکند و آتشی

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۴۲۶

ملتهب همچون گنبد بر آنان فرو افکند و بدنهایشان در آتش همچون سرب مذاب ذوب شد.

پناه می‌بریم به خداوند متعال از غضب و عذابش. و لا حول و لا قوه إلاّ

باب ۱۷ سخنان حضرت رضا - علیه السلام - در باره آیه شریفه «وَفَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ»

(۱) ۱- فضل بن شاذان گوید: از حضرت رضا علیه السلام چنین شنیدم که آن زمان که خداوند تبارک و تعالی به حضرت ابراهیم علیه السلام امر فرمود که بجای فرزندش اسماعیل، گوسفندی را که خداوند فرستاده بود ذبح نماید، حضرت ابراهیم علیه السلام در دل آرزو کرد که ای کاش فرزندش اسماعیل علیهما السلام را به دست خود ذبح می کرد و دستور ذبح گوسفند بجای ذبح فرزندش به او داده نشده بود، تا به این

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۴۲۷

وسيله احساس پدری را که عزیزترین فرزندش را به دست خود ذبح می کند، داشته باشد و در نتیجه شایسته رفیع ترین درجات ثواب در صبر بر مصائب شود، خداوند عزّ و جلّ نیز به او وحی فرمود که: ای ابراهیم! محبوبترین خلق من، نزد تو کیست! ابراهیم گفت: خدایا! مخلوقی خلق نکرده ای که از حیبت محمد صلی الله علیه و آله نزد من محبوبتر باشد، خداوند به او وحی فرمود که: ای ابراهیم آیا او را بیشتر دوست داری یا خودت را؟ او گفت: نه، او را بیشتر دوست دارم، خداوند فرمود: آیا فرزند او را بیشتر دوست داری یا فرزند خودت را؟ عرض کرد: فرزند او را، خداوند فرمود: آیا بریده شدن سر فرزند او از روی ظلم، به دست دشمنانش دل تو را بیشتر به درد می آورد یا بریدن سر فرزندت به دست خودت بخاطر اطاعت از فرمان من؟ گفت: بریده شدن سر فرزند او به دست دشمنانش دل مرا بیشتر به درد می آورد، خداوند فرمود: گروهی که خود را از امت محمد صلی الله علیه و آله می دانند، فرزندش حسین

را به ظلم و ستم به مانند گوسفند ذبح خواهند کرد و با این کار مستوجب خشم و غضب من خواهند شد، ابراهیم علیه السّلام بر این مطلب جزع و فرع نموده، دلش به درد آمد و شروع به گریه کرد،

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۴۲۸

(۱) خداوند عزّ و جلّ هم به او چنین وحی فرمود: ای ابراهیم! به خاطر این ناراحتی و جزع و فرعت بر حسین و قتل او، ناراحتی و اندوهت بر اسماعیل را- در صورتی که اگر او را ذبح می کردی- پذیرفتم، و رفیع ترین درجات ثواب، در صبر بر مصائب را به تو خواهم داد، و این همان مطلبی است که آیه «وَفَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ» (ذبح بزرگی را جایگزین او کردیم- صافات: ۱۰۷) بدان اشاره دارد. و لا حول و لا قوه إلّا باللّٰه العلیّ العظیم (۱).

(۱)- لازم به تذکر است که ممکن است اشکال شود: اگر مراد از «ذبح عظیم» قتل حضرت سید الشهداء علیه السّلام باشد، لازم می آید کسی که رتبه اش بالاتر و شریفتر است جایگزین و فدای پائین تر از خود شده باشد و حال آنکه فداء در جایی بکار می رود که پایین تر، فداء و جایگزین بالاتر شود، و آیه شریفه بلفظ ماضی است، یعنی این کار در گذشته اتفاق افتاد، نه اینکه در آینده (در زمان حضرت حسین بن علیّ علیهما السّلام) این فداء و جایگزینی انجام خواهد شد.

در پاسخ می گوئیم: این اشکال نتیجه این توهم غلط است که خداوند، حضرت سید الشهداء علیه السّلام را فداء و جایگزین حضرت اسماعیل علیه السّلام قرار داد، حال آنکه این توهم خلاف صریح متن روایت است، زیرا در روایت

چنین آمده: بعد از آنکه خداوند گوسفند را فرستاد تا جایگزین اسماعیل علیه السلام گردد، حضرت ابراهیم علیه السلام آرزو می کرد که ای کاش فرزندش را ذبح می کرد، تا به بالاترین ثوابها نائل می گردید، خداوند هم شهادت مظلومانه امام حسین علیه السلام را به او اطلاع داد و ابراهیم گریه و زاری و بی تابی نمود، و خداوند نیز وحی فرمود که این جزع و بی تابی تو را جایگزین ناراحتی و جزع و فرزت در قتل فرزندت کرده بجای آن قبول نمودم، به عبارت دیگر ذبح عظیم همان گوسفند بوده است، کما اینکه در حدیث بعدی به آن تصریح گردیده و این مطالب بعد از ذبح، اتفاق افتاده است (استاد غفاری).

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۴۲۹

باب ۱۸ سخنان حضرت رضا - علیه السلام - در باره حدیث نبوی «أنا ابن الذبیحین»

(۱) ۱- حسن بن علی بن فضال گوید: از حضرت رضا علیه السلام در باره حدیث «أنا ابن الذبیحین» (من فرزند دو قربانی هستم) سؤال کردم، حضرت فرمودند: منظور حضرت رسول صلی الله علیه و آله اسماعیل فرزند ابراهیم خلیل علیهما السلام و عبد الله فرزند عبد المطلب بوده است، اسماعیل همان فرزند بردباری است که خداوند مژده او را به ابراهیم داد. «و آنگاه که به سنی رسید که پا به پای ابراهیم کار و فعالیت می کرد ابراهیم به او گفت: فرزندم! در خواب چنین دیدم که مشغول ذبح تو هستم، نظرت چیست؟ فرزند گفت: پدر، آنچه را دستور داری انجام بده (و نگفت: آنچه را دیدی انجام بده)، مرا صابر و بردبار خواهی یافت ان شاء الله.

آنگاه که تصمیم به ذبح او گرفت، خداوند ذبحی عظیم را که گوسفندی

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۴۳۰

بود سفید و سیاه و

فربه، جایگزین او کرد. (۱) این گوسفند در سرزمین سبز و خرّم نشو و نما کرده بود «۱» و قبل از آن، چهل سال در باغهای بهشت می چرید، و دارای مادری هم نبود، بلکه خداوند به او گفته بود: ایجاد شو، او نیز موجود شده بود، تا به این وسیله فداء و جایگزین اسماعیل شود، و تا روز قیامت، هر آنچه در منی ذبح شود، فدیه و فداء اسماعیل می باشد. این یکی از دو قربانی، اما دیگری:

عبد المطلب حلقه درب کعبه را گرفت و از خدا خواست که ده پسر به او بدهد، و نذر کرد که اگر دعایش مستجاب شود، یکی از آنان را ذبح کند. وقتی تعداد آنان به ده رسید، همگی را به داخل کعبه برد و بین آنان قرعه کشی کرد، قرعه بنام عبد الله - پدر رسول خدا صلی الله علیه و آله که از همه بیشتر دوستش می داشت -

(۱) - عبارت: «یا اکل فی سواد ... و یعرف فی سواد» یعنی در سیاهی غذا می خورد و آب می آشامید، در سیاهی نگاه می کرد و راه می رفت، در سیاهی بول می کرد و سرگین می انداخت، این عبارت با کمی تفاوت در بعضی احادیث مربوط به قربانی آمده است و علما به گونه های مختلف آن را تفسیر کرده اند که شاید بهترین تفسیر همان باشد که در متن ذکر گردیده.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۴۳۱

افتاد. (۱) دوباره قرعه کشی کرد، باز به نام عبد الله افتاد، برای بار سوم قرعه کشید، این بار نیز نام عبد الله درآمد، عبد المطلب او را گرفت و زندانی کرد و تصمیم گرفت او را قربانی کند.

قریش همگی جمع شدند و او را از

این کار بازداشتند، زنان عبد المطلب نیز همه گریه و شیون کنان، گرد آمدند، عاتکه دختر عبد المطلب گفت: بین خود و خداوند عز و جلّ در مورد قتل فرزندت، عذر بخواه و خود را معذور بدار.

عبد المطلب گفت: چگونه؟ تو که عاقل و کامل هستی! عاتکه گفت: بین پسرت و شترانت که در محدوده حرم هستند، قرعه بیانداز، و آنقدر بر تعداد آنها بیفزا تا پروردگارت راضی شود و قرعه به نام آن شتران بیفتد، عبد المطلب به دنبال شتران فرستاد، آنها را حاضر کردند، ده شتر را از میان آنان جدا کرد بین آنها و عبد الله قرعه انداخت، قرعه بنام عبد الله افتاد، و همین طور ده شتر، ده شتر اضافه می کرد ولی قرعه به نام عبد الله می افتاد، تا اینکه تعداد شتران به صد رسید که این بار قرعه به نام شتران افتاد، قرشیان از شدت فرح و سرور صدا به تکبیر بلند کردند، بگونه ای که کوههای تهامه لرزید، عبد المطلب گفت: نه،

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۴۳۲

سه بار دیگر باید قرعه بکشم، (۱) سه بار دیگر قرعه کشی کرد و هر بار قرعه به نام شتران درآمد و در بار سوم، زبیر و ابو طالب و برادرانشان عبد الله را از زیر پاهای عبد المطلب کشیدند و بردند، بگونه ای که درست آن قسمت از صورت عبد الله که روی زمین بود، کنده شد، عبد الله را بلند کرده می بوسیدند و خاکهای بدن او را پاک می کردند، عبد المطلب دستور داد تمامی صد شتر در «حزوره (۱)» (که مکانی است در حرم) ذبح شوند و هیچ کس را از گوشت آنان محروم

نکنند.

عبد المطلب پنج سنت داشت که خداوند آنها را در اسلام امضاء نمود، ۱- همسران پدران را بر پسران حرام کرد، ۲- در قتل، صد شتر دیه قرار داد، ۳- هفت دور به دور کعبه طواف می نمود، ۴- گنجی یافت و خمس آن را کنار گذاشت و پرداخت کرد، ۵- و زمزم را آنگاه که حفر کرد، «آب حاجیان» نام نهاد، و اگر عبد المطلب در زمان خود حجّت نبود، و تصمیمش بر ذبح فرزندش شبیه تصمیم ابراهیم به ذبح فرزندش اسماعیل نبود، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به خاطر انتساب به آن دو بعنوان دو قربانی، افتخار نمی کرد و نمی فرمود: من فرزند دو قربانی هستم، علتی که بخاطر آن، خداوند ذبح را از

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۴۳۳

اسماعیل دفع نمود همان علتی بود که بخاطر آن ذبح را از عبد الله دفع فرمود، (۱) و آن علت این بود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه - صلوات الله علیهم - در صلب آن دو بودند، پس به برکت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام، خداوند ذبح را از آن دو دفع نمود و سنت کشتن فرزند، در بین مردم جاری نگردید. و گر نه، بر مردم واجب بود که در هر عید قربان با کشتن فرزندشان به خداوند تقرب جویند، و تا روز قیامت، هر آنچه مردم برای تقرب بخدا قربانی کنند، فداء و جایگزین اسماعیل می باشد. عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ج ۱ ۴۳۳ باب ۱۸ سخنان حضرت رضا - علیه السلام - در باره حدیث نبوی «أنا ابن الذبیحین» ص : ۴۲۹

خ صدوق مؤلف

کتاب گوید: روایات در مورد ذبیح مختلف است، در بعضی از آنها ذکر شده که ذبیح اسحاق بوده و در برخی چنین آمده که ذبیح اسماعیل بوده است، و وقتی سند خبر صحیح باشد، نمی توان آن را رد کرد.

ذبیح اسماعیل علیه السلام بوده است ولی وقتی اسحاق بعد از این واقعه متولد شد، آرزو کرد که ای کاش آنکه پدرش مأمور به قتل او شد اسحاق میبود و در مقابل

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۴۳۴

امر خداوند عزّ و جلّ صبر می کرد و تسلیم میشد همان گونه که برادرش صبر نمود و تسلیم شد، و به این ترتیب درجه و ثواب برادر را به دست می آورد.

خداوند نیز که به دل او آگاه بود، این مطلب را دانست و او را به خاطر آرزویش، در بین ملائکه ذبیح (قربانی) نامید.

و حدیث مربوط به این قضیه را در کتاب «نبوت» آورده ام «۱».

(۱) - در باره ذبیح عبد الله پدر حضرت رسول صلی الله علیه و آله استاد معظم جناب آقای غفاری در ترجمه مجلد چهارم کتاب «من لا یحضره الفقیه» صفحه ۱۱۱ به بعد مطالبی آورده اند که عینا در اینجا درج می گردد:

«آنچه در این باره یعنی در باره ذبیح عبد الله و داستان او گفته شده، اگر دقیق بررسی شود مشخص می شود که از قصه هایی است که داستانسرایان سنی منش پرداخته اند، و جملگی از کسانی هستند که عبد المطلب را مشرک می دانند. چون این کار یعنی نذر نمودن به قربانی کردن فرزند بنا به صریح آیات قرآنی، منحصر به مشرکین بوده است و از موحدین کسی را این چنین نذری نیست، و حضرت ابراهیم علیه السلام نیز نذر نکرد،

بلکه چنان که صریح آیات است از طرف خداوند به انجام این کار مأمور گشت و قرآن خود در مقام تشنیع و توییح مشرکین می فرماید: «كَذَلِكَ زَيَّنَ لِكَثِيرٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ قَتْلَ أَوْلَادِهِمْ شُرَكَاؤُهُمْ لِيُرْدُوهُمْ وَ لِيُلْبِسُوا عَلَيْهِمْ دِينَهُمْ - إلی قوله - فَذَرَهُمْ وَ مَا يَفْتَرُونَ» (و این چنین در نظر بسیاری از مشرکان عمل قربانی نمودن فرزند را رؤسای بتکده ها نیکو نشان دادند، تا آنان را از دینشان به راه غلط ببرند- تا آنجا که فرمود:- آنان را در همان ضلالتشان واگذار، و با آنچه از این خرافات می بافند رها کن- انعام: ۱۳۷) جالب اینکه در ذیل این آیه مفسران غیر شیعه جملگی گفته اند که آیه در شأن عبد المطلب است، و تنها او را مصداق واقعی و اولیه آیه دانسته اند، و ساده لوحان نیز بدون تأمل پذیرفته اند، در حالی که عبد المطلب از «حنفاء» است، یعنی از کسانی است که در زمان خود تنها موحد بوده، چنان که در حدیث صحیح کافی از زراره بن اعین از امام صادق علیه السلام است که فرمود:

«و يحشر عبد المطلب يوم القيامة امه وحده [واحدة] عليه سيما الأنبياء و هيبه الملوك»

(عبد المطلب در روز قیامت خود تنها وارد محشر خواهد شد، در حالی که دارای چهره انبیاء و هیبت پادشاهان است) [کافی ج ۱ باب مولد النبی ص] یعنی هنگامی که مردم فوج فوج و صف بندی شده به محشر احضار می شوند او خود به تنهایی با آن متانت و بزرگواری و هیبت وارد می شود، چرا که در زمان خود به توحید و دین حق در میان قریش و طائفه و اهل دیار خویش منفرد بود و همکیش نداشت.

یا احادیث

دیگری در این باره که در باب تاریخ مولد النبّی کتاب کافی ذکر شده است. و نیز عبد المطلب دارای سنّت های بسیاری است که همه را اسلام، امضاء کرده و مؤرخین ذکر کرده اند، از قبیل تحریم شرب خمر و حرمت زنا، و معین کردن صد تازیانه حدّ برای آن، و بریدن دست سارق، و تبعید زنان عشرتکده دار، و نهی و جلوگیری از زنده به گور کردن دختران، و حرمت نکاح زنانی که با انسان محرمند، و نهی از بام بخانه وارد شدن، و جلوگیری از عریان طواف کردن کعبه، و لزوم وفاء به نذر، و حرمت ماههای چهارگانه و فراخواندن خصم را- در صورت سرباز زدن از حقّ- به مباحله، و تعیین دیه کامل به یک صد شتر و ... که اینها دلالت بر فکر روشن و عظمت روح و بزرگی و کرامت نفس و اندیشمندی او می کند و از این رو رسول خدا صلی الله علیه و آله بدو مباحات می کرد و با کمال سربلندی در مقابل دشمن می فرمود: انا النّبّی لا کذب انا ابن عبد المطلب

(من به حقیقت پیامبرم، من فرزند عبد المطلب هستم) و مردی با این شخصیت ممتاز و عقل سرشار که با ابرهه چنان رفتاری کرد که او را به حیرت انداخت و جان خود و همه مردم شهر را از آسیب در امان داشت، و در آن موقعیت حسّاس که دل همه سیاستمداران را به وحشت می انداخت، با کمال قدرت نفس از کنار آن گذشت و تا نابودی دشمن چیزی از دست نداد، چگونه چنین نذری می کند و قتل کودک معصومی را موجب تقربّ به خدا می داند، بسیار

کودکانه است که فکر کنیم کار نادرست و مخالف فطرتی اگر برای رضای خدا انجام شود درست است و صواب، و اما اگر برای بت‌ها باشد آن وقت شر است و فساد.

قرآن این عمل را از سنت‌های مشرکان می‌شمرد، و عبد المطلب نه مشرک بود و نه تابع مشرکین، و نذر کشتن فرزند و قطع رحم کاملاً احمقانه است چه برای خدا و چه برای بت و او به حقیقت از امثال این گونه‌ت‌ها مبرّا است، و بنظر میرسد که وی نذر کرده بود که چنانچه خداوند به او ده فرزند نرینه عنایت فرماید برای هر کدام به مرور زمان ده شتر عقیقه و قربانی کند و این عمل را پس از فرزند آخری و یا قبل از او انجام داد، و افرادی با غرض ورزی آن را داستانی بدین صورت درآورده و ترویج کردند و ساده لوحان بدون تأمل پذیرفتند و نقل کردند و رفته رفته در کتب حدیث داخل شد و مورد استفاده مفسرین اهل سنت که آباء پیغمبر را مشرک می‌دانند قرار گرفت، چنان که زمخشری تا سید قطب جملگی در ذیل آیه شریفه: «وَ كَذَلِكَ زَيْنٌ لِّكَثِيرٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ - تا آخر» مصداق حقیقی و اولیّه آن را عبد المطلب می‌شمرند...».

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۴۳۵

مترجم گوید: در کتاب «من لا یحضره الفقیه» باب «حکم به قرعه» حدیثی از حمّاد بن عیسی از شخصی مجهول از حریر از امام باقر علیه السّلام نقل شده است که بخشی از آن حدیث مربوط به ذبح عبد الله توسط عبد المطلب می‌باشد و ما ترجمه آن را به همراه توضیحات استاد در اینجا ذکر می‌کنیم:

«سپس این قرعه کشیدن برای عبد المطلب روی داد، بدین نحو که او نه پسر داشت و نذر کرد که اگر خداوند پسر دهمی را به وی عنایت کند او را ذبح نماید، پس هنگامی که عبد الله تولّد یافت امکان این را نداشت که او را با اینکه رسول خدا در صلبش خواهد بود، ذبح نماید، لذا عبد الله را برابر ده شتر به قرعه گذارد و قرعه به نام عبد الله درآمد و ده بر شتران افزود و قرعه کشید، پیوسته به نام عبد الله بیرون می شد تا عدد شتران به صد رسید، در این هنگام قرعه بر شتران افتاد.

عبد المطلب که این بدید گفت: با خدا انصاف نداده ام و قرعه را سه بار به نام

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۴۳۶

عبد الله و صد شتر زد و هر سه بار قرعه به شتران افتاد، عبد المطلب گفت:

اکنون دانستم که خدای من راضی شده است، پس شتران را قربانی کرد.

استاد در شرح این قسمت از حدیث می فرماید: «این خبر از نظر سند ضعیف است، زیرا حمّاد بن عیسی در تمام کتب موجود، بلا واسطه از حریر نقل می کند و حریر خود شیخ اجازه (استاد) اوست، و در این حدیث مع الواسطه از وی نقل کرده است. دیگر اینکه حریر از اصحاب امام صادق و موسی بن جعفر علیهما السلام است، و گویند از امام صادق بیش از دو حدیث نقل نکرد و امام باقر علیه السلام را درک نکرده است و در این حدیث بلا واسطه از امام باقر علیه السلام روایت کرده لذا سند عیب دارد و باصطلاح مضطرب است و ظاهراً

باید حمّاد بن عیسی از حرّیز از شخصی دیگر از امام [باقر] نقل کرده باشد و تحریف شده و بنا بر این حدیث مرسل است، این از نظر سند.

و اما از نظر متن، عبد الله را پسر آخر شمرده و حال آنکه حمزه بن - عبد المطلب با رسول خدا هم سن است و او یا عباس بن عبد المطلب

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۴۳۷

کوچکترین فرزند عبد المطلب بودند، چنان که در کتب انساب عرب ذکر کرده اند، و البته پاره ای بیش از ده پسر گفته اند و تا سیزده تن نام برده اند، ولی این قول مؤرخین قرون بعد است نه از علمای انساب عرب، و از گفته هایشان پیداست که رجما بالغیب (سنگی در تاریکی) و پریشان سخن گفته اند نه از روی اطلاع، زیرا غالباً نوشته اند که عبد الله کوچکترین فرزند بود با اینکه فائند که نذر این بود که چون خداوند به عبد المطلب ده پسر دهد یکی یا آخرین را قربانی کند و آخرین به هر صورت یا حمزه و یا عباس است، و این قبیل سخنان افسانه است نه مطلب قابل اعتماد..» (ترجمه کتاب من لا یحضره الفقیه ج ۴ ص ۱۱۱).

و اما در مورد اینکه مراد از ذبیحین، اسماعیل و اسحاق علیهما السلام است، شیخ صدوق این مطلب را نیز در کتاب خصال ص ۵۸ و از طریق عبد الله بن داهر احمری از ابو قتاده حرّانی از وکیع بن جراح از سلیمان بن مهران از امام صادق علیه السلام نقل کرده است، و لازم به تذکر است که طبق توضیحات استاد معظم جناب آقای غفّاری در پاورقی خصال و ترجمه کتاب فقیه،

عبد الله بن داهر ضعیف است، و ثابیا با توجه به اختلاف طبقه او و ابو قتاده روایت کردن او از ابو قتاده قابل تردید می باشد، و ثالثا ابو قتاده و وکیع هر دو سنی مشربند و از ناحیه شیعه نیز توثیق نشده اند.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۴۳۸

باب ۱۹ سخنان حضرت رضا - علیه السلام - در باره علامات امام

(۱) ۱- حسن بن علی بن فضال از امام رضا علیه السلام چنین نقل کرده است: امام را علاماتی است: عالمترین، حکیم ترین، باتقواتر، بردبارتر، شجاعتر، سخی تر و عابدترین فرد است، مختون متولد می شود، پاک و مطهر است، همان طور که از روبرو می بیند، از پشت سر نیز می بیند، سایه ندارد، آنگاه که از شکم مادر به زمین می افتد، بر روی دو کف دست به زمین می افتد و با صدای بلند شهادتین را می گوید، محتلم نمی شود، چشمش به خواب می رود ولی قلبش نمی خوابد، محدث است (یعنی صدای فرشته وحی را می شنود ولی آن را نمی بیند)، زره رسول خدا صلی الله علیه و آله کاملا اندازه اوست، بول و غائط او دیده نمی شود، زیرا خداوند عز و جل زمین را مأمور کرده تا آنچه را که از او خارج می شود ببلعد «۱»، بوی امام از مشک خوشتر است، اختیار او نسبت به مردم از

(۱) - در کتاب «من لا یحضره الفقیه» (ج ۶ ص ۳۷۸) در توضیح این جمله آمده است:

«یعنی در محلی که در معرض دید دیگران است به استنجا نمی نشیند، بلکه در جایی که چاهک و کنیف دارد تخلی می کند و مدفوعش از دید دیگران پنهان می شود، بر خلاف غالب مردم عرب آن زمان که در پس دیواری، روی زمین و محل دید دیگران قضاء حاجت می کردند.»

عیون أخبار

اختیار آنان نسبت به خودشان بیشتر است، (۱) نسبت به مردم از پدر و مادرشان دلسوزتر است، از همه مردم در مقابل خداوند متواضع تر است، از همه بیشتر به آنچه که مردم را به آن امر می کند، عمل می کند و از همه بیشتر، از آنچه که مردم را از آن نهی می کند دوری می نماید، دعایش مستجاب است، به گونه ای که اگر دعا کند که صخره ای دو نیم شود، دو نیم خواهد شد، اسلحه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و شمشیر آن حضرت یعنی ذو الفقار به نزد اوست، نزد او نوشته ای است که اسامی شیعیانسان تا روز قیامت در آن مکتوب است، و نیز نوشته دیگری دارد که اسامی دشمنانسان تا روز قیامت در آن آمده است، «جامعه» که صحیفه ای به طول هفتاد ذراع (حدود ۳۵ متر) و مشتمل بر همگی نیازمندیهای اولاد آدم است نزد اوست، جفر اکبر و اصغر که پوست بز و پوست قوچی است و جمیع علوم حتی ارش (مجازات) یک خراش و حتی زدن یک یا نیم یا ثلث تازیانه در آن ثبت شده و همچنین مصحف فاطمه زهرا

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۴۴۰

- سلام الله علیها- نزد اوست.

مترجم گوید: در این حدیث بزرگترین و مهمترین علامت امام که اتفاق و اجماع امامیه بر آن است صریحا ذکر نشده و ظاهرا حذف گردیده است، و آن مقام «عصمت» است که بعضی فرق شیعه مثل فطحیه و جارودیّه آن را قبول ندارند، و ابن فضال نیز فطحی مذهب بوده است (یعنی بعد از امام صادق علیه السلام بجای امام کاظم علیه السلام، برادر آن حضرت: عبد

اللّٰه بن جعفر را امام می دانسته) هر چند در نقل اخبار ثقه و قابل اعتماد بوده است و در آخر عمر متنبه گردید، و از طرفی در پاره ای از صفات مثل مختون متولد شدن، غیر معصومین نیز شریکند، و کلاً آنچه مخالف اعتبار عقل باشد، پذیرشش واجب و ضروری نیست.

(۱) ۲- در حدیث دیگری آمده است: امام مؤید به روح القدس است، و بین او و خدا ستونی از نور وجود دارد که اعمال مردم را در آن می بیند، و آنچه را بدان احتیاج دارد بر آن آگاه می گردد، گاهی آن نور برای او گسترده می شود و (آنچه را که باید بداند) می داند و گاه از او گرفته می شود و در نتیجه (آنچه را که لازم نیست) نمی داند.

(شیخ صدوق گوید:) امام متولد می شود و خود تولید مثل می نماید، مریض می شود، سلامت می یابد، می خورد و می آشامد، قضاء حاجت

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۴۴۱

می کند، ازدواج می کند، می خوابد، دچار سهو و نسیان «۱» می گردد، خوشحال و محزون می شود، می خندد و می گرید، زندگی می کند و سپس می میرد، دفن می شود و مردم او را زیارت می کنند، محشور می شود و مورد سؤال واقع می گردد، به او ثواب و پاداش داده می شود و مورد اکرام الهی قرار می گیرد و شفاعت می کند، و علامت مهم او دو چیز است: علم و استجاب دعا.

خبرهایی که از حوادث آینده می دهد، از پدران او از رسول خدا- صلی اللّٰه علیه و آله- به او رسیده است، و حضرت رسول نیز از جبرئیل و او از خداوند علّام الغیوب- عزّ و جلّ- دانسته است.

و تمام یازده امام بعد از پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله شهید شده اند، بعضی

با شمشیر، که عبارتند از: امیر المؤمنین، امام حسین علیهما السلام و بقیه ایشان با سَم، هر یک را

(۱) - مراد مصنف از سهو و نسیان چنان که خود در کتاب «من لا یحضره الفقیه» شرح داده بدین منوال میباشد:

هنگامی که خداوند به مصلحتی بخواهد او، (امام) به نسیان یا سهو دچار خواهد شد، و هر کجا که چنین شد، بلافاصله خود امام از نسیان یا سهو خود خبر می دهد تا کسی گمراه نگردد، البته این عقیده مؤلف و استادش «ابن الولید» است نه همه مشایخ عظام، و آنان گویند: سهو و نسیان با عصمت که ملاک حجیت است منافات دارد، لذا همه ظواهر را تأویل و یا رد می کنند.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۴۴۲

طاغوت زمانش شهید کرده است، و شهادت ائمه امری واقعی و حقیقی بوده است، نه آنچنان که غلات و مفوضه - که لعنت خدا بر آنان باد - معتقدند.

مترجم گوید: غلات جمع غالی به معنی غلوکننده است. غلات سه دسته اند: ۱- آنان که در باره علی علیه السلام غلو می کنند و او را خدا می دانند.

۲- آنان که در باره اهل بیت علیهم السلام غلو می کنند و در باره ایشان معتقد به صفات و خصوصیات هستند که خود ایشان چنین ادعایی ندارند. ۳- آنان که معتقدند شناخت امام انسان را از همگی عبادات و واجبات بی نیاز می سازد و از این رو، طهارت، نماز، روزه، زکات و حج را با اتکال به دوستی و ولایت اهل بیت ترک می کنند. و مراد از «غلات» در کتب متقدمین بیشتر همین طائفه سوم است. و مفوضه به کسانی اطلاق میگردد که قائل به تفویض میباشند. تفویض دارای هشت معنی

است، از جمله اینکه خداوند امر خلق و تدبیر و رزق را به معصومین علیهم السّلام واگذار فرموده است، که این عقیده، خود غلو است (برای توضیح بیشتر به مجلد ششم ترجمه کتاب «من لا یحضره الفقیه» ص ۵۷۳ مراجعه فرمائید).

(۱) باری آنان گویند: ایشان (یعنی ائمه معصومین) در واقع کشته نشده اند بلکه امر بر مردم مشتبه شده است. (شیخ صدوق گوید:) دروغ می گویند، خداوند بر آنان غضب کناد! امر هیچ یک از انبیاء و اوصیاء بر مردم مشتبه نشده جز عیسی بن مریم علیهما السّلام فقط، زیرا او زنده به سوی آسمان برده شد و در بین زمین و آسمان قبض روح گردید، سپس به آسمان برده و روحش به او برگردانده

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۴۴۳

شد، و این آیه شریفه به همین مطلب اشاره دارد: «إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ سُبِّحْتَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلِدْكَ وَهُمْ لَا يُعْلَمُونَ...» (آنگاه که خداوند به عیسی گفت: من تو را برمیگیرم و به سوی خود بالا- می برم و از کفار پاک و مطهّرت می کنم- آل عمران: ۵۵) و نیز خداوند، گفتار عیسی علیه السّلام در روز قیامت را چنین حکایت می فرماید: «وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ» (مادامی که در میانشان بودم، گواه بر آنان بودم و آنگاه که مرا برگرفتی، خود مراقب آنان بودی و تو بر همه چیز شاهدهی- مائده: ۱۱۷). و کسانی که در مورد ائمه علیهم السّلام از حدّ تجاوز کرده اند می گویند: اگر جایز است که امر عیسی علیه السّلام که بدون پدر خلق گردیده است، بر مردم مشتبه

شود، چرا جایز نباشد که امر ائمه علیهم السّلام نیز مشتبه شود؟

جوابی که باید به آنان داد این است: عیسی بدون پدر خلق شد، پس چرا جایز نباشد که آنان نیز بدون پدر خلق شوند؟ زیرا آنان جرأت نخواهند کرد که عقیده خود را در این باب اظهار کنند، خدایشان لعنت کناد! وقتی که تمام انبیاء و رسل و اوصیاء بعد از آدم از پدر و مادر خلق شده باشند و در این میان

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۴۴۴

فقط عیسی علیه السّلام بدون پدر خلق شده باشد، جایز است که امر او بر مردم مشتبه شود نه امر سایر انبیاء و اوصیاء علیهم السّلام کما اینکه جایز است که بدون پدر خلق شود، خداوند- عزّ و جلّ- خواسته است او را آیه و نشانه ای قرار دهد تا دانسته شود که او بر هر کاری تواناست (پایان کلام شیخ صدوق).

باب ۲۰ سخنان حضرت رضا- علیه السلام- در باره صفت امام و امامت و فضل و رتبه امام

(۱) ۱- عبد العزیز بن مسلم گوید: در زمان علی بن موسی الرضا علیهما السّلام در مرو بودیم، از آغاز ورود- روز جمعه- در مسجد جامع آن شهر گرد آمده بودیم و مردم در باره امامت و اختلافات زیاد مردم در آن مورد، بحث و گفتگو می کردند، من نزد آقا و سرورم حضرت رضا- علیه السلام- رفتم و گفتگوهای

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۴۴۵

مردم را به عرض ایشان رساندم، (۱) حضرت تبسّمی کرده فرمودند: ای عبد العزیز! مردم اطلاعی ندارند، از دین خود به نیرنگ گمراه شده اند، خداوند تبارک و تعالی پیامبر خود را قبض روح نکرد مگر بعد از اینکه دین را برای او کامل گردانید و قرآن را که بیان همه چیز در آن

است، بر او نازل فرمود، حلال و حرام، حدود و احکام و جمیع نیازمندی‌ها را به طور تمام و کمال در آن بیان فرمود و گفت: «ما فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ» (در کتاب به هیچ وجه کوتاهی نکرده ایم - انعام: ۳۸) مترجم گوید: «لازم به تذکر است که «من» در «من شیء» زائده است و تقدیر آیه این می‌باشد: «ما فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ شَيْئًا» و «شئیًا» در این گونه جمله‌ها جایگزین مفعول مطلق تأکیدی است، یعنی: «ما فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ تَفْرِيطًا». مانند: «لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا». به عبارت دیگر «شئیًا» در این گونه عبارات مفعول مطلق تأکیدی است نه مفعول به. پس معنی آیه همان است که در متن ذکر شد، نه اینکه «آنچه لازم بوده در کتاب آورده ایم و چیزی فروگذار نکرده ایم ... (رک: ما من به الرحمن، ۱/۲۴۱) البتّه ممکن است مراد از عدم کوتاهی در کتاب، همین باشد که همه چیز را در کتاب آورده ایم و چیزی باقی نگذارده ایم.

نکته دیگر اینکه مراد از «کتاب» در آیه ممکن است «لوح محفوظ» باشد نه قرآن، و این احتمال با توجه به قبل و بعد این جمله در آیه بیشتر تأیید می‌شود، آیه چنین است «وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَالُكُمْ

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۴۴۶

ما فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلَى رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ» (تمام جنبنده‌های زمین و پرندگان آسمان، امتهایی مثل شما هستند، در کتاب کوتاهی نکرده ایم، سپس به سوی پروردگار خود محشور می‌شوند).

(۱) و در حجّه الوداع که در آخر عمر حضرت رسول صلی الله علیه و آله واقع شد این آیه را

نازل فرمود: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضَيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا» (امروز دین شما را برایتان کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان دین، برای شما پسندیدم- مائده: ۳) و مسأله امامت، تمام کننده و کامل کننده دین است، و حضرت رسول صلی الله علیه و آله قبل از وفات خود، دین را برای مردم توضیح داده، تبیین فرمود، و راه آن را برای آنان آشکار کرد، آنان را در مسیر حق قرار داد و علی علیه السلام را بعنوان امام و راهنما برایشان تعیین فرمود، و تمام آنچه را که مردم به آن نیازمندند، بیان فرمود، هر کس گمان کند خداوند دین خود را کامل نکرده، در حقیقت کتاب خدا را رد کرده است، و هر کس کتاب خدا را رد کند کافر است، آیا مردم به قدر و ارزش امامت و موقعیت آن در بین امت آگاهند تا انتخابات آنان در آن مورد قابل قبول باشد؟! امامت، جلیل القدرتر، عظیم الشان تر، والاتر، منبع تر و عمیق تر از آن

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۴۴۷

است که مردم با عقول خود آن را درک کنند، (۱) یا با آراء و عقائد خویش آن را بفهمند یا بتوانند با انتخاب خود امامی برگزینند، امامت چیزی است که خداوند بعد از نبوت و خلت (مقام خلیل الهی) در مقام سوم، ابراهیم خلیل علیه السلام را بدان اختصاص داده به آن فضیلت مشرف فرمود، و نام او را بلند آوازه کرد، خداوند می فرماید: «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» (ای ابراهیم! تو را برای مردم، امام برگزیدم- بقره: ۱۲۴) و ابراهیم علیه السلام

از خوشحالی گفت: «وَمِنْ ذُرِّيَّتِي» (آیا از فرزندان و نسل من هم امام برگزیده ای؟ بقره: ۱۲۴) خداوند فرمود: «لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» (عهد من به ظالمین نمی رسد- بقره: ۱۲۴) و این آیه امامت هر ظالمی را تا روز قیامت ابطال می کند. و بدین ترتیب امامت در خواص و پاکان قرار گرفت. سپس خداوند با قرار دادن امامت در خواص و پاکان از نسل او، وی را گرامی داشت و فرمود: «وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ» (اسحق و نیز یعقوب را- اضافه بر خواسته اش- به او بخشیدیم، و همگی آنان را از صالحین قرار دادیم، آنان را امامانی قرار دادیم که به دستور ما هدایت می کردند و انجام کارهای نیک

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۴۴۸

و اقامه نماز و پرداخت زکات را به آنان وحی کرده دستور دادیم، و ما را عبادت می کردند- انبیاء: ۷۳/۷۴). (۱) و امامت به همین ترتیب در نسل او باقی بود و یکی بعد از دیگری نسل به نسل آن را به ارث می بردند تا اینکه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وارث آن گردید.

خداوند می فرماید: «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ» (سزاوارترین و شایسته ترین مردم در انتساب به ابراهیم کسانی هستند که او را پیروی نمودند و این پیامبر و نیز کسانی که ایمان آوردند. و خداوند ولی مؤمنین است- آل عمران: ۶۷) و این امامت خاص حضرت رسول صلی الله علیه

و آله بود که به امر خدا- به همان گونه که خداوند واجب فرموده بود- بعهده علیّ علیه السّلام قرار داد و سپس در آن دسته از نسل حضرت علیّ علیهم السّلام که برگزیده بودند، و خداوند علم و ایمان به ایشان داده، قرار گرفت. خداوند می فرماید: «وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ» (کسانی که علم و ایمان به ایشان داده شده بود، [خطاب به مجرمینی که بعد از قیام قیامت می گفتند: بیش از اندک زمانی، در قبر نمانده اید] گفتند: شما در کتاب و علم خدا، تا روز قیامت در قبر مانده اید و امروز همان روز قیامت است- روم: ۵۶) پس این امامت در اولاد علی علیه السّلام تا

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۴۴۹

روز قیامت خواهد بود، زیرا پیامبری بعد از محمّد صلی الله علیه و آله نخواهد آمد. حال، چگونه این جاهلان می خواهند انتخاب کنند؟ (۱) امامت مقام انبیاء، و ارث اوصیاء است، امامت نمایندگی خداوند- عزّ و جلّ- و جانشینی پیامبر، و مقام امیر المؤمنین و میراث حسن و حسین علیهما السّلام است.

امامت زمام دین و باعث نظم مسلمین و صلاح دنیا و عزّت مؤمنین است.

امامت پایه بالنده اسلام و شاخه و نتیجه والای آن است، توسط امام است که نماز و زکات و روزه و حجّ و جهاد به کمال خود می رسد، و فیء «۱» و صدقات و فور می یابد، و حدود و احکام جاری می گردد، و مرزها حفظ و حراست می شود، امام حلال خدا را حلال، و حرام خدا را حرام میکند، و حدود او را جاری می نماید و از

دین خدا دفاع نموده، با حکمت و موعظه نیکو و دلیل قاطع، مردم را به راه پروردگارش فرا می خواند، امام همچون خورشید درخشان

(۱) - فیء غنائمی را گویند که بدون جنگ و خونریزی بدست مسلمین می افتد.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۴۵۰

جهان است، خورشیدی که دور از دسترس دستها و چشمها در افق قرار دارد، (۱) امام، ماه نورانی، چراغ درخشان، نور ساطع و ستاره راهنما در دل تاریکی ها و صحراهای خشک و بی آب و علف و موجهای وحشتناک دریاها است. امام همچون آب گوارا بر تشنگان است، راهنمای هدایت و منجی از هلاکت است.

امام همچون آتشی است در بلندی های ییابانها، کسی که از سرما به آن آتش پناه برد، او را گرم می کند، و در مهلکه ها راهنمایی می کند، هر کس از او دست بکشد هلاک خواهد شد.

امام ابر پر باران و باران پر برکت است، خورشید درخشان و زمین گسترده است، او چشمه جوشان و باغ و برکه است.

امام امینی است همراه، پدری است مهربان، او برادر تنی است، در مصائب پناه بندگان است.

امام امین خدا در زمین و حجت او بر بندگان است، او خلیفه خدا در کشور اوست، امام دعوت کننده مردم بسوی خدا و مدافع حرمت های الهی است.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۴۵۱

(۱) امام از گناهان پاک است و از عیوب مبری، علم به او اختصاص دارد، حلیم و بردبار است، مایه نظم دین و عزت مسلمین است، باعث خشم منافقین و هلاکت کافرین است.

امام در دوران خود نظیر ندارد، کسی به او نزدیک نیست، هیچ دانشمندی با او همطراز نیست، بدل ندارد، مثل و مانند ندارد، بدون اینکه به دنبال فضیلت باشد و

یا خود فضیلت بدست آورده باشد، فضیلت به او اختصاص یافته است و خداوند بخشاینده با فضیلت، فضل را به او اختصاص داده است.

پس کیست که بتواند امام را بشناسد یا او را انتخاب کند؟! نه، هرگز، هرگز، در وصف شأنی از شئون او و فضیلتی از فضائل او عقول به گمراهی افتاده و حیران و سرگردان مانده است، و دیدگان در مانده و ناتوان گشته و بزرگان احساس کوچکی می نمایند، و حکماء حیرانند، عقل عقلاء کوتاه است، خطباء از خطابه باز مانده اند و عقلاء و دانایان از درکش عاجز شده اند، و شعراء از شعر گفتن ناتوان گشته اند و ادباء عاجز گردیده اند و بلغاء خسته و ناتوان شده اند و همگی به عجز و ناتوانی (خود) معترفند، چگونه می توان او را

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۴۵۲

وصف کرده و کنه او را بیان نمود، یا چیزی از کار او را فهمید یا کسی را یافت که جای او را بگیرد؟.

(۱) نه، چگونه ممکن است؟ و حال آنکه نسبت او و وصف کنندگانش همچون ستاره ها و دست مردم است؟

پس انتخاب مردم کجا و این مقام کجا؟ عقول کجا و درک این منزلت کجا؟ اصلاً کجا می توان چنین شخصی یافت؟ گمان برده اند که می توان او را در غیر آل پیامبر صلی الله علیه و آله یافت، بخدا قسم نفسشان به آنان دروغ گفته و اباطیل آنان را به آرزو انداخته است و در نتیجه به پرتگاهی بلند و مشکل و لغزنده پا گزارده اند که پاهایشان از آن خواهد لرزید به پائین خواهند افتاد، با عقولی سرگردان، ناقص و بایر و عقائدی گمراه کننده در صدد نصب امام بر آمده اند که جز دوری

از مقصد نتیجه ای نخواهند گرفت، خدا آنان را بکشد! به کجا برده شده اند؟! در صدد کاری بس مشکل برآمده و خلاف حق سخن گفته اند و به گمراهی عمیقی دچار گشته و در سرگردانی افتاده اند، زیرا با آگاهی امام را ترک کرده اند، و شیطان اعمالشان را در نظرشان زینت بخشید و آنان را از راه

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۴۵۳

حق بازداشت، حال آنکه بینا و بصیر بودند «۱».

(۱) آنان انتخاب خدا و رسولش را کنار گذارده، انتخاب خود را در نظر گرفتند، در حالی که قرآن با صدائی بلند به آنان خطاب می کند: «وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ» (و پروردگار تو آنچه را بخواهد می آفریند و بر می گزیند، آنان حق انتخاب ندارند و خداوند از شرک آنها، منزّه و برتر است - قصص: ۶۸) و نیز می فرماید: «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ» (آنگاه که خدا و رسولش به کاری دستور دادند، هیچ مرد و زن مؤمنی از پیش خود حق انتخاب نخواهد داشت - احزاب: ۳۶) و نیز می فرماید: «مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ * أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ * إِنَّ لَكُمْ فِيهِ لَمَا تَخَيَّرُونَ * أَمْ لَكُمْ أَيْمَانٌ عَلَيْنَا بِالْعَهْدِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِنَّ لَكُمْ لَمَا تَحْكُمُونَ * سَلِّمُوا إِلَيْهِمْ بِالذِّكْرِ * أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ فَلْيَأْتُوا بِشُرَكَائِهِمْ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ» (شما را چه می شود؟ چگونه حکم می کنید؟ آیا کتابی آسمانی دارید که در آن چنین می خوانید که آنچه خود بخواهید دارا خواهید بود؟ یا عهد و پیمانی - پایدار تا قیامت - مبنی بر اینکه هر آنچه

حکم می کنید، خواهید داشت، از ما گرفته اید؟ از آنان بپرس کدامیک از آنان چنین چیزی را ضمانت می کنند آیا شریکانی دارند؟ اگر

(۱) - اشاره است به بخشی از آیه ۳۸ سوره عنکبوت.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۴۵۴

راست می گویند شرکای خود را بیاورند- قلم: ۴۱-۳۶ (۱) و نیز خداوند می فرماید: «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا» (آیا در قرآن تدبّر نمی کنند یا بر دلها قفل زده شده است؟- محمّد: ۲۴) یا خداوند بر دل آنان مهر زده و دیگر نمی فهمند، یا «می گویند شنیدیم و حال آنکه نمی شنوند، بدترین جنبندگان از نظر خداوند، کر و لال هایی هستند که نمی اندیشند، و اگر خدا خیری در آنان سراغ داشت آنان را شنوا می کرد و اگر آنان را شنوا می کرد، پشت کرده اعراض می نمودند» (۱) و «گویند: می شنویم و نافرمانی می کنیم» (۲) بلکه آن «فضل خداوند است که به هر که بخواهد عطا می فرماید و خداوند دارای فضلی بزرگ است» (۳).

پس چگونه میخواهند امام را برگزینند و حال آنکه امام عالمی است که جهل در او راه ندارد، و فرمانروایی است که سختی نمی دهد، معدن قداست و پاکیزگی و عبادت و علم و بندگی است، دعای پیامبر صلی الله علیه و آله فقط در حق او بوده است. (مثل:

اللّٰهُمَّ وَالِ مِنْ وَالِاه

(و یا)

اللّٰهُمَّ اذْهَبْ عَنْهُمْ الرَّجْسَ

- و غیره) و یا پیامبر صلی الله علیه و آله فقط او را به امامت فرا خوانده است، وی از نسل حضرت

(۱) - ترجمه آیه ۲۳-۲۱ از سوره انفال که در متن آمده و جهت یک نواختی ترجمه از درج متن آیه در خلال ترجمه خودداری گردید.

(۲) - ترجمه بخشی از آیه ۹۳

(۳) - ترجمه بخشی از آیه ۲۱ سوره حدید.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۴۵۵

صدیقه طاهره است (۱) و هیچ عیبی در نسب او نیست، هیچ شریفی همطراز او نیست، نسب او از قریش است، و در بین قریش، از بنی هاشم است، که از بقیه قریش شرافت بیشتری دارند، و در آن میان، از عترت، یعنی از آل و نزدیکان حضرت رسول صلی الله علیه و آله است، امام از نظر خداوند مرضی و پسندیده است.

شریفترین اشراف است، او از نسل عبد مناف است، علم او دائماً رو به افزونی است، حلم و بردباری او کامل و تمام عیار است، بر امر امامت توانا و قدرتمند است، به نحوه اداره امور امت عالم و آگاه است، اطاعتش واجب است، به فرمان خداوند به امر امامت قیام نموده، (یا مجری اوامر و فرامین الهی است)، خیر خواه بندگان خدا و حافظ دین اوست، خداوند انبیاء و ائمه - صلوات الله علیهم - را توفیق می دهد و از علم و حکمت مخزون خود علمی به آنان می دهد که به دیگران نداده و لذا علم آنان از تمامی علوم اهل زمان برتر و بالاتر است، خداوند می فرماید: «أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ» (آیا آنکه خود، هدایت کننده مردم به سوی حق است شایسته تر است که از او تبعیت کنند یا آنکه تا راهنمایی اش نکنند هدایت نمی یابد، چه می شود شما را؟ چگونه حکم می کنید؟ - یونس:

(۳۵) و نیز می فرماید: «وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا» (هر آن کس

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۴۵۶

را که حکمت دهند، خیر کثیری

بدست آورده است - بقره: ۲۶۹) (۱) و در مورد طالوت فرموده است: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَ زَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مَلَكُهُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» (خداوند او را بر شما برگزید و به علاوه، به او افزونی در علم و قدرت جسمانی اعطاء فرمود، و خداوند پادشاهی خود را به هر کس بخواهد عطا می کند، و خداوند غنی، توانمند و داناست - بقره:

۲۴۷) و نیز به پیامبرش می فرماید: «وَ كَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا» (فضل خدا بر تو عظیم است - نساء: ۱۱۳) و نیز در مورد ائمه از اهل بیت خاندان و نسلش می فرماید: «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَ آتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا» * فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ صَدَّدَ عَنْهُ وَ كَفَىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا» (آیا به مردم - بخاطر فضلی که خداوند به آنان داده است - حسد می ورزند؟ ما به آل ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و به آنان پادشاهی بزرگی عطا نمودیم، پس بعضی از آنان ایمان آوردند و گروهی از آن اعراض کردند و آتش جهنم (برای آنان) کافی است - نساء: ۵۵ - ۵۴).

و هر گاه خداوند، بنده ای را برای اداره امور بندگانش برگزیند، به او شرح صدر و آمادگی کامل این کار را عنایت می فرماید، و در قلبش چشمه های جوشان حکمت قرار می دهد، و علم را کاملاً به او الهام می فرماید، و بعد از آن

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۴۵۷

از هیچ پاسخی در نمی ماند و از رفتار و گفتار صحیح دور و منحرف نمی شود.

(۱) او معصوم است و مؤید، خداوند او را توفیق می دهد

و در راستی و درستی پا برجا و محکم نگه می دارد. از خطای لغزش و سقوط در امان است، خداوند فقط او را این گونه قرار داده است تا حجت خدا باشد بر بندگانش و گواه او باشد بر خلقش، و این فضل خداست که به هر کس بخواهد می دهد، و خداوند دارای فضلی بزرگ است، حال آیا بر چنین چیزی توانایی و دسترسی دارند تا بتوانند او را برگزینند؟ یا فرد منتخب آنان چنین اوصافی دارد تا او را بر دیگران مقدم بدانند؟ قسم به خانه خدا که از حق تجاوز کرده اند، و کتاب خدا را به پشت سر انداخته اند، گویا هیچ نمی دانند! در کتاب خدا، شفاء و هدایت است و آنها آن را کنار گذارده و از هوای نفس خود پیروی کرده اند، و لذا خداوند آنان را نکوهش فرموده و مورد نفرت و غضب نموده و هلاک کرده، می فرماید:

چه کسی گمراهتر از آنکه بی راهنمای الهی خودسرانه عمل کند و خدا ستمکاران را راه ننماید و فرموده «فَتَعَسَّأَ لَهُمْ وَ أَصَلَّ أَعْمَالُهُمْ» (هلاکت باد بر آنان و خداوند کارهایشان را در بیراهه و گمراهی قرار داد- محمد: ۸) و نیز فرموده است:

«كَبِّرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ وَ عِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ»

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۴۵۸

(بزرگ نفرت و دشمنی است نزد خدا و نزد مؤمنین، این گونه خداوند بر هر قلب انسانهای متکبر و جبار مهر می نهد- مؤمن: ۳۵).

(۱) و این حدیث را محمد بن محمد بن عصام کلینی و علی بن محمد بن - عمران دقاق و علی بن عبد الله وراق و حسن بن احمد مؤدب و

حسین بن ابراهیم ابن احمد بن هشام مؤدّب - رضی اللّٰه عنہم - برایم نقل کرده و گفته اند: محمّد ابن یعقوب کلینی این حدیث را از ابو محمّد قاسم بن العلاء و او از قاسم بن - مسلم و او از برادرش عبد العزیز بن مسلم از حضرت رضا علیه السّلام برایشان نقل نموده است.

باب ۲۱ سخنان حضرت رضا - علیه السّلام - در باره ازدواج حضرت فاطمه - سلام اللّٰه علیها -

(۲) محمّد بن سابق گوید: حضرت رضا علیه السّلام فرمود: پدرم از پدرش جعفر بن - محمّد و آن حضرت از پدر خود از جدّ بزرگوار خویش علیهم السّلام نقل فرمود که:

عیون أخبار الرضا علیه السّلام / ترجمه، ج ۱، ص: ۴۵۹

حضرت علیّ علیه السّلام فرمود: تصمیم به ازدواج گرفتم ولی جرأت نمی کردم این مطلب را به حضرت رسول صلی اللّٰه علیه و آله عرض کنم، و مدّتی این موضوع شب و روز در فکرم بود، تا اینکه روزی بر حضرت رسول صلی اللّٰه علیه و آله وارد شدم و آن حضرت فرمودند: ای علیّ! عرض کردم: بفرمائید ای رسول خدا! فرمود: آیا میل و رغبتی به ازدواج داری؟ عرض کردم: رسول خدا خود دانایتر است - و گمان بردم حضرت یکی از زنان قریش را به عقد من درآوردند - و من از اینکه فرصت ازدواج با فاطمه را از دست دهم، نگران بودم، و متوجّه نشدم که چه شد که حضرت مرا صدا زدند و در خانه ام سلمه به خدمتشان رسیدم، وقتی به من نگاه کردند، چهره شان درخشید تبسمی فرموده به گونه ای که سفیدی دندانهایشان را که می درخشید دیدم، حضرت به من فرمودند: ای علیّ! مژده! چرا که خداوند مسأله ازدواج تو را که فکر مرا مشغول کرده بود خود به عهده گرفت. گفتم:

قضیه چیست یا رسول اللّٰه!؟

حضرت فرمودند: جبرئیل با سنبل و قرنفل بهشتی نزد من آمد و آنها را به من داد، من آن دو را گرفتم و بوئیدم و گفتم: ای جبرئیل!

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۴۶۰

این سنبل و قرنفل را به چه مناسبت آورده ای؟ (۱) او گفت: خداوند تبارک و تعالی ملائکه ساکن بهشت و نیز سایر ساکنین آن را امر فرموده که تمام بهشتها را با تمام درختها و رودخانه ها و میوه ها و قصرهایش آذین بندند، و به بادهای بهشتی دستور داده تا با بوی انواع عطر بوزند، و حور العین را به خواندن سوره های «طه»، «طس»، «شوری»، و سوره هایی که با «طسم» شروع می شود امر فرمود، و به یک منادی دستور داد که چنین جار بزند: ای ملائکه من! و ای ساکنین بهشت من شاهد باشید که فاطمه دختر محمد را به عقد علی بن - ابی طالب در آوردم و به این کار راضی و خشنودم، این دو از یک دیگرند، سپس خداوند تبارک و تعالی به ملکی از ملائکه بهشت به نام راحیل - که در بلاغت هیچ یک از ملائکه به پای او نمی رسند - امر فرمود که خطبه بخواند، او نیز خطبه ای خواند که اهل آسمان و زمین چنین خطبه ای نیاورده بودند، سپس به یک منادی دستور داد تا چنین جار بزند: ای ملائکه من و ای ساکنین بهشت من! به علی بن ابی طالب حبیب محمد، و فاطمه دختر محمد تبریک بگوئید، چه

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۴۶۱

اینکه من برای آنان خیر و برکت قرار دادم، (۱) راحیل گفت: برکت تو بر آن دو بیشتر از آنچه ما در بهشت و منزلت برای آنان

مشاهده کردیم نیست؟ خداوند فرمود: ای راحیل! از جمله برکت من بر آن دو این است که آنان را بر محبت خودم، با هم همراه می‌کنم و حجت خود بر مردم قرارشان می‌دهم، و قسم به عزت و جلالم که از آن دو، نسل و فرزندان بوجد خواهم آورد که در زمین گنجینه داران و معادن حکمت خود قرارشان خواهم داد، بعد از پیامبران، آنان را حجت بر مردم قرار می‌دهم.

پس مژده بده ای علی! که من نیز، همچون خدای رحمان، دخترم فاطمه را به ازدواج تو در آوردم و آنچه را که خداوند برای او پسندید، من نیز پسندیدم.

حال دست همسر خود را بگیر که تو از من نسبت به او سزاوارتری، جبرئیل علیه السلام به من خبر داد که بهشت و اهل آن، مشتاق شما دو نفرند، و اگر خداوند تبارک و تعالی نمی‌خواست از نسل شما حجتی بر خلق برگزیند، خواسته بهشت و اهل بهشت را در مورد شما دو نفر اجابت می‌فرمود، پس تو چه خوب برادر و چه خوب داماد و چه خوب همدمی هستی، و رضایت خدا برای تو کافی است

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۴۶۲

و از رضایت هر کس دیگر بهتر است، (۱) حضرت علی علیه السلام گفت: «رَبِّ أَوْزَعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ» (پروردگارا! مرا بر آن دار که شکر نعمتی که به من دادی، بجای آرم- نمل: ۱۹) حضرت رسول صلی الله علیه و آله نیز آمین گفتند «۱».

این حدیث از طریق دیگر (که در متن عربی مذکور است) نیز از علی بن ابی طالب علیه السلام نقل شده است، و در آغاز آن چنین آمده

است: حضرت علیّ علیه السّلام فرمود: تصمیم به ازدواج با فاطمه داشتم ولی جرأت نمی کردم آن را با رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان گذارم- تا آخر حدیث.

و حدیث فوق طریق دیگری نیز دارد که در کتاب «مدینه العلم» آورده ام.

(۱)- محمّد بن سابق مردی است اخباری و سنی، و به مناقبی که از عامّه در مورد اهل بیت علیهم السّلام نقل می شود اعتباری نیست. البتّه صدوق- علیه الرّحمه- در «امالی» این حدیث را به طریق دیگر نقل کرده، امّا در آنجا نیز روایتش مجهول و یا مهملند. ولی به هر حال در توجیه خبر می توان گفت: حضرت در این حدیث صورت ملکوتی جشن ازدواج حضرت زهراء- سلام الله علیها- را وصف کرده اند زیرا این مراسم در صورت ظاهر بسیار ساده برگزار شده بود، و مردم این سادگی را بر بی اعتنائی رسول خدا صلی الله علیه و آله به این ازدواج حمل کرده اند، و لذا امام علیه السّلام صورت ملکوتی آن را گوشزد می فرماید، اگر خبر داستان نباشد. (استاد غفّاری)

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۴۶۳

(۱) ۲- حسین بن خالد از حضرت رضا علیه السّلام و آن حضرت از پدران بزرگوار خود، و آنان از حضرت علیّ علیه السّلام نقل کرده اند که: حضرت رسول صلی الله علیه و آله به من فرمود: ای علیّ! بزرگانی از قریش در مورد ازدواج فاطمه با تو مرا سرزنش کردند و گفتند: ما او را از تو خواستگاری کردیم ولی او را به ما ندادی بلکه به عقد علی درآوردی، من هم به آنان گفتم: قسم به خدا من این کار را نکرده ام، خداوند او را به شما

نداد و به عقد علی در آورد، جبرئیل بر من نازل گشت و گفت: ای محمد! خداوند - جلّ جلاله - می فرماید: اگر علی را خلق نکرده بودم، برای دخترت فاطمه، در روی زمین، از آدم تا خاتم، کفو و همتایی نبود.

این حدیث از طریق دیگری (که در متن مذکور است) نیز از علی بن - ابی طالب علیه السلام از حضرت رسول صلی الله علیه و آله نقل شده است و آنچه را در این مورد

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۴۶۴

برای من نقل شده، در کتاب «مولد فاطمه علیها السلام و فضائلها» آورده ام.

باب ۲۲ سخنان حضرت رضا - علیه السلام - در باره ایمان، و اینکه ایمان عبارتست از: معرفت قلبی، اقرار به زبان و عمل با اعضاء و جوارح

(۱) ۱- ابو الصّیلت هروی گوید: امام رضا علیه السلام از قول پدران بزرگوار خود، از علی بن ابی طالب علیهم السلام نقل فرمودند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: ایمان عبارتست از معرفت و شناخت قلبی، اقرار با زبان و عمل با اعضاء و جوارح.

(۲) ۲- و نیز با سندی دیگر از حضرت رضا علیه السلام از قول پدران بزرگوارشان

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۴۶۵

نقل شده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند: ایمان عبارتست از معرفت و شناخت قلبی، اقرار با زبان و عمل با اعضاء و جوارح.

(۱) ۳- ابو الصّیلت هروی گوید: از امام رضا علیه السلام سؤال کردم: ایمان چیست؟

فرمود: ایمان عبارتست از اعتقاد قلبی، اقرار زبانی و عمل با جوارح، و ایمان غیر از این نخواهد بود.

(۲) ۴- و نیز با سندی دیگر از حضرت رضا از قول پدران بزرگوارش علیهم السلام نقل شده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند: ایمان عبارتست از معرفت و شناخت قلبی، اقرار با زبان

و عمل با اعضاء و جوارح.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۴۶۶

(۱) ۵- و نیز با سندی دیگر از حضرت رضا علیه السلام از قول پدران بزرگوارشان نقل شده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند: ایمان عبارتست از معرفت و شناخت قلبی، اقرار با زبان و عمل با اعضاء و جوارح.

و این حدیث از طریق دیگر از ابو الصیلت هروی از امام رضا علیه السلام از پدران بزرگوارش نقل شده است. ابو حاتم گفت: اگر اسامی سلسله روات این حدیث (یعنی ائمه علیهم السلام) بر دیوانه خوانده شود، شفا خواهد یافت.

(۲) ۶- محمّد بن عبد الله بن طاهر گوید: بالای سر پدرم ایستاده بودم و ابو الصیلت هروی و اسحاق بن راهویه و احمد بن محمّد بن حنبل نیز حضور

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۴۶۷

داشتند، پدرم گفت: هر کدام از شما حدیثی برایم نقل کنید، ابو الصیلت گفت:

علی بن موسی الرضا علیهما السلام که واقعا مثل نامش مورد رضا و پسند بود، از قول پدرش موسی بن جعفر، از پدرش جعفر بن محمّد از پدرش محمّد بن علی از پدرش علی بن الحسین از پدرش حسین بن علی از پدرش علی بن ابی طالب علیهم السلام نقل کرد که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند: ایمان عبارتست از قول و عمل.

وقتی خارج شدیم، احمد بن محمّد بن حنبل گفت: این چه سلسله سندی بود، پدرم گفت: داروی شفابخش دیوانگان است، که هر گاه دیوانه ای را به آن مداوی کنند شفا خواهد یافت «۱».

(۱)- در روات اهل سنت شخصی است بنام مسدّد که بخاری در صحیح و ابو داود و ترمذی

و نسائی جملگی در سننهایشان از وی روایت کرده اند و او را حافظ و ثقه دانند و نسب او را چنین ذکر کرده اند که وی مسدد بن مسرهد بن مسربل بن مستورد بن مرعبل، یا مسدد بن- مسرهد بن مسربل بن مغربل بن مرعبل بن ارندل بن سرندل بن عرندل بن ماسند است، و احمد حنبل گوید: ابو نعیم از نسب آن مرد سؤال نمود و پس از ذکر نسب مسدد، گفت: ای احمد این افسون عقب است. (استاد غفاری)

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۴۶۸

باب ۲۳ سخنان و مناظره حضرت رضا- علیه السلام- با مأمون، پیرامون فرق بین «عترت» و «امت»

(۱) ریّان بن صلت «۱» گوید: حضرت رضا علیه السلام به مجلس مأمون در مرو حاضر شد. در آن مجلس عده ای از علمای عراق و خراسان حضور داشتند، مأمون گفت: معنی این آیه را برایم بگوئید: «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا» (سپس کتاب را به عنوان ارث به کسانی از بندگانشان که آنان را برگزیده بودیم دادیم- فاطر: ۳۲) علماء گفتند: مراد خداوند تمامی امت است، مأمون گفت: یا ابا الحسن نظر شما چیست؟ حضرت فرمود: با آنان هم عقیده نیستیم، بلکه به نظر من: مراد خداوند عترت طاهره پیامبر بوده است، مأمون سؤال کرد:

(۱)- علی بن الحسین بن شاذویه و جعفر بن محمد بن مسرور که در سند حدیث ذکر شده اند، اولی مهمل است (در کتب رجال نامی از او نیست)، و دومی مجهول الحال می باشد و جز در طریق روایت صدوق (ره) به کتاب منسوب به ریّان بن الصلت که در موضوع «الفرق بین الآل و الامه» نوشته و روایاتی از حضرت رضا- علیه السلام- نقل کرده است نیامده اند، لذا احتمال تصرّف در کلام و یا

اجازه نسخه غیر مقروءه (خوانده نشده) بر مؤلف وجود دارد، چون در متن خبر نیز اشتباهاتی به چشم می خورد. (استاد غفاری)

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۴۶۹

چطور نظر خداوند فقط عترت بوده، نه امت؟ (۱) حضرت فرمودند: زیرا اگر مراد تمام امت باشد، همگی آنان باید اهل بهشت باشند، زیرا خداوند می فرماید:

«فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ يُأْتِنِ اللَّهُ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ» (بعضی از آنان به خود ستم می کنند و بعضی میانه رو هستند، و بعضی دیگر به اذن خدا در خیرات پیش قدمند و از دیگران سبقت می گیرند، این است فضل بزرگ - فاطر: ۳۲) سپس همه را اهل بهشت قرار داده و فرموده:

«جَنَاتٌ عِدْنٍ يُدْخَلُونَهَا يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ - الْآيَةُ» (بهشتهای دائمی که به آن وارد میشوند و دست بندهای طلا به آنان می دهند الخ - فاطر: ۳۳) پس وراثت مختص عترت طاهره است نه دیگران، مأمون گفت:

عترت طاهره چه کسانی هستند؟ حضرت فرمود: همان کسانی که خداوند آنان را در کتابش این گونه وصف نموده: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» (خداوند فقط می خواهد پلیدی را از شما اهل بیت دور کرده، شما را پاک و مطهر نماید - احزاب: ۳۳) و آنان همان کسانی هستند که پیامبر صلی الله علیه و آله در باره شان فرموده:

«إِنِّي مَخْلَفٌ فِيكُمْ التَّقْلِينِ كِتَابِ»

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۴۷۰

الله و عترتی اهل بیتهی الا- و اینهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض، فانظروا کیف تخلفونی فیهما، ایها الناس لا تعلموهم فإنهم أعلم منکم»

(۱) (من دو چیز گرانبها را که کتاب خدا و عترتم یعنی اهل بیتم را در میان

شما باقی می گذارم. آن دو از یک دیگر جدا نخواهند شد تا در حوض بر من وارد شوند، ببینید بعد من در مورد آن دو چه می کنید؟ ای مردم به آنان چیزی نیاموزید زیرا آنان از شما دانشمندترند).

علما گفتند: ای ابا الحسن آیا عترت همان آل است، یا شامل افراد دیگری می گردد؟ حضرت فرمودند: آنان همان آل هستند، علما گفتند: از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمودند: امت من آل من هستند، و این حدیث را صحابه به سند مستفیض (یعنی روایتی که از طرق مختلف نقل شده) و غیر قابل انکاری نقل کرده اند که: آل محمد صلی الله علیه و آله امت اویند. حضرت فرمودند:

بگوئید بینم آیا صدقه (زکات واجب) بر آل حرام است؟ گفتند: بله، حضرت فرمودند: آیا صدقه بر امت حرام است؟ گفتند: خیر، حضرت فرمودند: این فرق بین آل و امت است، آخر شما را کجا می برند؟ آیا از قرآن روی گردان شده اید؟ یا از حد تجاوز نموده اید؟ آیا نمی دانید که مسأله وراثت و طهارت در

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۴۷۱

مورد برگزیدگان هدایت یافته است نه دیگران؟! (۱) گفتند: از کجا این مطلب را می فرمائید یا ابا الحسن؟ فرمود: از این آیه:

«وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ» (نوح و ابراهیم را فرستادیم و در نسل آن دو نبوت و کتاب را قرار دادیم، بعضی از آنان هدایت یافته اند و بیشترشان فاسقند- حدید: ۲۶) در نتیجه وراثت پیامبری و کتاب، مختص به هدایت یافتگان است نه فاسقین، آیا نمی دانید وقتی نوح از پروردگارش درخواست

کرد و گفت: «رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ» (خدایا پسر من جزء خانواده من است و وعده تو نیز حق است و تو بهترین حاکم هائی - هود: ۴۵) و این بدین جهت بود که خداوند عزّ و جلّ به او وعده داده بود که او و خانواده اش را نجات دهد، و خداوند در جواب فرمود: «قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْئَلْنِ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ» (ای نوح! او از خانواده تو نیست، زیرا کار او کاری است ناشایست، پس چیزی را که نمی دانی از من درخواست نکن، تو را نصیحت می کنم که از جمله نادانان نباشی - هود: ۴۶).

عیون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۴۷۲

(۱) مأمون پرسید: آیا خداوند عترت را بر سایر مردم برتری داده است؟

حضرت فرمودند: خداوند عزّ و جلّ فضل عترت را بر سایر مردم در کتابش شرح داده است، مأمون گفت: در کجای قرآن است؟ حضرت فرمودند: در این آیه: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» (خداوند آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برگزید، آنان نسلی هستند که از یک دیگر می باشند، و خداوند شنوا و داناست - آل عمران: ۳۳، ۳۴) و در جای دیگر می فرماید: «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ آتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا» (آیا مردم به خاطر فضیلتی که خداوند به آنان داده است، حسد می ورزند؟ ما به

آل ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و به آنان پادشاهی بزرگ عطا نمودیم - نساء: ۵۴) سپس بعد از این آیه خطاب را به سایر مؤمنین متوجه نموده می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (ای کسانی که ایمان آورده اید! از خدا اطاعت کنید و از پیامبر و اولی الامر اطاعت نمایید - نساء: ۵۹) یعنی همان کسانی که آنان را با کتاب و حکمت قرین کرده و بخاطر آن دو، مورد حسادت واقع شده اند، پس

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۴۷۳

منظور از آیه شریفه «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ - الخ» اطاعت از برگزیدگان و پاکان است، (۱) و پادشاهی در این آیه، همانا اطاعت از ایشان است.

علماء گفتند: بفرمایید آیا خداوند برگزیدن را در کتاب خویش تفسیر نموده است؟ حضرت فرمودند: برگزیدن را در ظاهر قرآن در دوازده موضع تفسیر فرموده است، و این غیر از مواردی است که در باطن و تأویل قرآن آمده است.

مورد اول آیه شریفه: «وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ [و رهطک المخلصین]» (فامیل نزدیک خود [و خویشان مخلص خود] را انذار کن - شعراء: ۲۱۴) این آیه در قراءت ابی بن کعب به این گونه بوده است (یعنی با اضافه «و رهطک المخلصین») و نیز در مصحف عبد الله بن مسعود نیز موجود بوده است، و این مقامی است رفیع و فضلی است عظیم و شرافتی است بلند مرتبه، آنگاه که خداوند عزّ و جلّ با این کلام آل را مورد نظر قرار داد و برای رسول خدا ذکر فرمود: این اول.

آیه دوم در معنی برگزیدن: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ - الْآيَةَ»

عیون أخبار الرضا

(خداوند می خواهد رجس و پلیدی را از شما اهل بیت دور کند و شما را کاملاً پاک و مطهر نماید- احزاب: ۳۳) (۱) و این فضلی است که هیچ کس از آن بی اطلاع نیست و آن را انکار نمی کند مگر معاند گمراه، زیرا فضلی بالاتر از طهارت متصوّر نیست «۱». این دوم.

آیه سوم: وقتی خداوند پاکان خلق خود را جدا نمود، و در آیه مباحله پیامبرش را امر فرمود که به همراه آنان اقدام به مباحله کند و فرمود: ای محمّد! «فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهُلُ فَنَجْعَلُ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ» (بعد از اینکه [در باب عیسی علیه السلام] حق را دانستی، هر که در این مورد با تو به بحث برخاست، به او بگو: بیائید پسران خودمان و پسران خودتان، و زنان خودمان و زنان خودتان و نیز خودمان و خودتان را فراخوانیم سپس دست به دعا برداریم و نفرین خدا را برای دروغگویان طلب کنیم- آل عمران: ۶۱)، بعد از این دستور الهی، حضرت رسول صلی الله علیه و آله، علی، حسن، حسین و فاطمه- صلوات الله علیهم- را بیرون آورده، آنها را با خود همراه ساخت، آیا می دانید

(۱)- عبارت عربی متن مضطرب می باشد و بنظر می رسد کلمه «لا» حذف شده باشد. و در تحف العقول نیز عبارت به گونه ای دیگر نقل شده است و آنچه در اینجا به عنوان ترجمه آمده است، مطابق با عبارت «عیون» است با اضافه لفظ «لا» که احتمالاً از قلم ناسخ افتاده است.

عیون أخبار الرضا

معنای این عبارت چیست: «خودمان و خودتان»؟ (۱) علماء گفتند: حضرت رسول خودش را در نظر داشته است. حضرت رضا علیه السلام فرمودند: اشتباه می کنید، منظور آن جناب، علی بن ابی طالب علیه السلام بوده است و دلیل بر این مطلب جمله ای است از رسول اکرم صلی الله علیه و آله که فرمودند: «این بنو ولیعه دست از این کارها بر می دارند یا مردی همانند خودم را به سوی آنان روان می کنم»، که منظور آن جناب، علی بن ابی طالب بوده است، و مراد از «ابناء» در آیه، حسن و حسین علیهما السلام است و مراد از «نساء» فاطمه علیها السلام. این، ویژگی و خصوصیتی است که هیچ کس در آن بر ایشان مقدم نیست و فضیلتی است که هیچ بشری در آن فضیلت به آنان نمی رسد، و شرفی است که احدی از مردم در آن شرف از آنان نمی تواند سبقت گیرد، زیرا نفس علی علیه السلام را همانند نفس خود قرار داده است، این سوم.

و اما آیه چهارم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همه مردم بجز عترت خود را از مسجد خارج نمود، بگونه ای که مردم و حتی عباس عموی پیامبر در این موضوع زبان به اعتراض گشوده گفتند: علی را باقی گذارده، ما را خارج کردی! حضرت

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۴۷۶

فرمودند: من نیستم که او را باقی گذارده و شما را خارج کرده ام، بلکه خداوند عزّ و جلّ چنین کرده است.

مترجم گوید: در آغاز، مسجد النبی به گونه ای ساخته شده بود که خانه های بعضی از اصحاب آن را احاطه کرده و هر یک از آنان، از خانه خود،

در پی به مسجد باز کرده بودند، و چه بسا به حالت جنابت و برای غسل از منزل خارج شده و وارد مسجد النبی می شدند و از آن عبور کرده، بیرون می رفتند، و از آنجا که در مسجد النبی، شخص جنب، حتی عبوری هم نمی تواند گذر کند، لذا حضرت رسول صلی الله علیه و آله دستور فرمود تا همه، در خانه های خود را که به مسجد باز می شد بستند و از این حکم، علی علیه السلام را استثناء فرمود، و منظور از خارج کردن همه، همین بستن در خانه ها است که در تاریخ از آن به «سد ابواب» تعبیر شده است.

و نکته قابل ذکر دیگر اینکه: عباس عموی پیامبر در قضیه «سد ابواب» هنوز ایمان نیاورده و در مکه زندگی میکرد، لذا باید گفت: لفظ عباس در این حدیث یا غیر از عموی پیامبر است و یا تصحیف شده و در اصل به جای «عباس» «بعض» و یا چیزی شبیه به آن بوده است. (پایان کلام مترجم) (ادامه ترجمه) و این مطلب، این فرمایش پیغمبر صلی الله علیه و آله را که به علی علیه السلام فرمود: «ای علی نسبت تو به من مانند نسبت هارون به موسی است» روشن می کند، علماء گفتند: این موضوع در کجای قرآن است؟ حضرت فرمودند: در این باره برایتان از قرآن شاهد می آورم و بر شما می خوانم، گفتند: بیاور،

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۴۷۷

(۱) گفتند خدا فرماید: «وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ وَأَخِيهِ أَنْ تَبَوِّءْ لِقَوْمِكُمَا بِمِصْرَ بَيْوتًا وَاجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً» (و به موسی و برادرش وحی کردیم که برای قوم خود در مصر، خانه هایی برگزینید و خانه های خود

را قبله قرار دهید- یونس: ۸۷) در این آیه، نسبت هارون به موسی و نیز نسبت علیّ علیه السّلام به رسول الله صلی الله علیه و آله مشخص شده است، و اضافه بر این، در این فرمایش حضرت رسول صلی الله علیه و آله که فرمود: «این مسجد برای هیچ جنبی جز محمّد و آل او حلال نیست» دلیلی روشن و آشکار است.

علماء گفتند: یا ابا الحسن! این شرح و بیان در جایی دیگر غیر از شما اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله، یافت نمی شود.

حضرت فرمودند: کیست که این موقعیت ما را انکار کند؟! حال آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله می فرماید: «من شهر علم هستم و علیّ درب آن شهر و هر کس بخواهد وارد شهر شود باید از درب آن وارد گردد» و در آنچه شرح و توضیح دادیم، نمونه هایی از فضل، شرف، برتری، برگزیدن الهی و طهارت و پاکیزگی هست که کسی جز افراد معاند آن را انکار نمی کنند، و خدا را بر این

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۴۷۸

منزلت سپاس می گویم. این چهارم.

(۱) آیه پنجم: آیه شریفه: «وَ آتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ» (حقّ خویشاوند را بده- اسراء: ۲۶) این آیه دلالت دارد بر خصوصیتی که خداوند عزیز جبار آنان را به آن اختصاص داده و بر سایر امت برگزیده است، آنگاه که این آیه نازل شد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: فاطمه را نزد من فراخوانید، فاطمه را فرا خواندند، حضرت فرمود: ای فاطمه! حضرت فاطمه عرض کرد: بله یا رسول الله! حضرت فرمود:

این فدک از جمله غنائمی است که بدون جنگ بدست آمده

است و لذا (طبق حکم خدا) مال من است و سایرین در آن سهمی ندارند، و حال که خداوند مرا امر فرمود، آن را به تو بخشیدم، آن را بگیر، مال تو و فرزندان تو است. و این هم پنجم.

آیه ششم: آیه شریفه: «قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» (بگو به خاطر رسالت اجری از شما نمی خواهم مگر دوستی خویشاوندان - شوری:

۲۰) این خصوصیتی است خاص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تا روز قیامت و نیز خصوصیتی است خاص آل پیامبر و نه دیگران زیرا خداوند متعال در قرآن، از

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۴۷۹

نوح علیه السلام نقل فرموده که: (۱) «یا قَوْمِ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مَالًا إِنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَ مَا أَنَا بِطَارِدِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَ لَكِنِّي أَرَاكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ» (۱) (ای مردم به خاطر این رسالت و پیامبری مالی از شما نمی خواهم، اجر من با خداست و من مؤمنین را از خود طرد نمی کنم، آنها پروردگار خود را ملاقات خواهند کرد و در نظر من شما مردمی هستید نابخرد - هود: ۲۹) و خداوند از هود نیز نقل نموده است که او چنین گفت: «یا قَوْمِ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَى الَّذِي فَطَرَنِي أ فَلَا تَعْقِلُونَ» (بگو به خاطر رسالت اجری از شما نمی خواهم اجر من با کسی است که مرا آفریده، آیا فکر نمی کنید؟ - هود: ۵۱) ولی خداوند به پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله می فرماید: بگو: «لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» (برای پیامبری خود از شما اجری نمی خواهم جز دوستی خویشاوندان - شوری: ۲۳) و خداوند موذت

آنان را واجب نفرمود مگر به این خاطر که دانست آنان هیچ گاه از دین برنمیگردند و به سوی گمراهی نخواهند رفت. نکته دیگر اینکه چه بسا انسان شخصی را دوست بدارد ولی بعضی از خانواده اش دشمن او باشد، و لذا قلب انسان تماما نمی تواند او را خالصانه دوست بدارد، و خداوند دوست دارد در دل رسول الله صلی الله علیه و آله نسبت به مؤمنین

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۴۸۰

چیزی نباشد، (۱) لذا دوستی خویشان و نزدیکان رسول الله را بر آنان واجب کرده است و هر کس که به این دستور عمل کند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و اهل بیت آن حضرت را دوست بدارد، رسول خدا نمی تواند از او بدش بیاید، و هر کس این دستور را ترک کند و به آن عمل ننماید و اهل بیت را دوست نداشته باشد بر رسول خدا صلی الله علیه و آله واجب است که او را دوست نداشته باشد، زیرا چنین شخصی یکی از واجبات الهی را ترک کرده است، حال چه فضل و شرفی بر این فضیلت تقدّم دارد یا با آن برابری می کند؟

خداوند آیه «قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» را نازل فرمود و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در بین اصحاب خود برخاست و حمد و ثنای الهی گفته، فرمود: ای مردم! خداوند برای من چیزی را بر شما واجب کرده است، آیا آن را انجام می دهید؟ کسی جوابش نداد، حضرت فرمود: ای مردم! (آن) طلا و نقره و خوردنی و نوشیدنی نیست، گفتند: خوب، حالا بگو آن چیست؟

حضرت هم آیه را

بر ایشان تلاوت فرمود، آنان گفتند: این مطلب را می‌پذیریم،

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۴۸۱

ولی بیشترشان به وعده خود عمل نکردند.

(۱) و خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نفرمود جز آنکه به او وحی کرد که از مردم اجر و مزد طلب نکند، زیرا خداوند پاداش انبیاء را تمام و کمال خواهد داد، و اما محمّد صلی الله علیه و آله اطاعتش و دوستی خویشاوندان نزدیکش را بر امت واجب فرموده است، و به او دستور داده که اجر و مزد خود را، در حقّ خاندانش قرار دهد تا مردم آن اجر را به خاندان پیامبر اداء نمایند، و این کار فقط با شناخت فضل آنان که خداوند برای ایشان مقرر و واجب گردانده، امکان دارد، زیرا مودّت و دوستی باندازه شناخت و معرفت فضائل است.

و آنگاه که خداوند این محبت را واجب فرمود، از آنجا که وجوب اطاعت سنگین است، این امر نیز بر مردم سنگین آمد، و بعضی از مردم که خداوند پیمان وفاداری از آنان گرفته بود در عهد خود پایدار ماندند و اهل نفاق و دوری از حقّ به عناد و لجبازی پرداختند و در این مورد کافر گشتند، و آن را از حدّ و حدودی که خداوند معین فرموده بود، کنار زده و گفتند: منظور از خویشان تمام عربها و اهل دعوت حضرت هستند، ولی در هر حال، آنچه مسلم است این است که دوستی در باره خویشان واجب است، پس هر چه نزدیکی و قرابت

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۴۸۲

بیشتر باشد، اولویت بیشتری برای دوستی وجود دارد، (۱) و هر چه نسبت اشخاص به پیامبر نزدیکتر باشد، دوستی، بهمان مقدار

بیشتر است، ولی با پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله در مورد علاقه و مهربانی اش نسبت به خاندانش و منتی که خداوند بر امتش نهاده که زبان از شکر آن عاجز است، به انصاف رفتار نکردند و آن را در حق فرزندان و خاندان پیامبر انجام ندادند، و موقعیت آنان را در بین خود همانند چشم در سر ندانستند، که این کار در واقع رعایت حال رسول الله صلی الله علیه و آله و نشانه محبت به او بود، چگونه؟! و حال آنکه قرآن در این باره سخن می گوید و به آن دعوت می نماید و اخبار و روایات در باره اینکه آنان اهل مودت می باشند و همان کسانی هستند که خداوند مودت آنان را واجب فرموده، و در آن مورد وعده پاداش داده است، مسلم و قطعی است، ولی کسی به وعده ای که در این مورد داده عمل نکرد، کسی این مودت را با حال اخلاص و ایمان ارائه نمی کند مگر اینکه مستوجب بهشت خواهد بود، زیرا خداوند در این آیه چنین می فرماید: (۲) «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۴۸۳

رَبِّهِمْ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ* ذَلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهَ عِبَادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ قُلْ لَا أَشْتَكُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» (۱) (آنان که ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند در بهشتهای سرسبز و خرم هستند آنچه بخواهند نزد پروردگار خویش خواهند داشت، این است فضل بزرگ این همان چیزی است که خداوند بندگان خود را بدان بشارت داده، همانهایی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند، بگو

در مقابل این رسالت اجر و پاداشی جز مودت خویشاوندان از شما نمی خواهم - شوری: ۲۲) این آیه صدر و ذیل آن مفسر و مبین یک دیگرند.

سپس حضرت فرمودند: پدرم از جدم از پدرانش از حسین بن علی علیهم السلام روایت فرمود که: مهاجرین و انصار نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله گرد آمدند و گفتند: یا رسول الله! شما در مخارج خود و افرادی که به خدمت شما میرسند ممکن است به زحمت بیفتید، این اموال ما در اختیار شما باشد همچنان که جانمان در اختیار شماست و هر طور که می خواهید در آن عمل کنید بدون هیچ مشکلی، هر چه می خواهید ببخش و هر چه می خواهید نزد خود نگه دار، خداوند جبرئیل امین را نزد او فرستاد و گفت: ای محمد! «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۴۸۴

أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» (۱) یعنی خویشانم را بعد از من دوست داشته باشید، همه خارج شدند و منافقان گفتند: پیشنهاد ما را به آن خاطر رد کرد که ما را برعایت حال خویشانش بعد از خود ترغیب نماید، این چیزی است که [محمد] در آن مجلس به دروغ و افتراء بیان داشت، و این سخن بزرگی بود که آنان بر زبان جاری کردند، سپس خداوند این آیه را نازل فرمود: «أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ إِنْ افْتَرَيْتُهُ فَلَا تَمْلِكُونَ لِي مِنَ اللَّهِ شَيْئًا هُوَ أَعْلَمُ بِمَا تُفِيضُونَ فِيهِ كَفَىٰ بِهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» (آیا میگویند ساخته محمد است، بگو اگر من، آن سخن را به دروغ و افتراء بیان کرده باشم، ضررش متوجه خود من است و شما

نمی‌توانید در مقابل خداوند مرا حفظ کنید، او به آنچه در باره آن بیحث و سخن می‌پردازید آگاه‌تر است، بین من و شما همان بس که خدا شاهد باشد، و او آمرزنده و مهربان است - احقاف: ۸) مترجم گوید: «این آیه از سوره احقاف بوده و یک مطلب کلی می‌باشد و سیاق آیات قبل و بعد آن نیز در خطاب با مشرکین و منکرین نبوت حضرت است و کلاً در شهر مکه روی سخن با مشرکین بوده است نه منافقین و آیه شریفه سوره شوری مدنی است (به تفسیر مجمع البیان ذیل سوره شوری مراجعه شود) لذا نسبت دادن این نحوه استدلال به حضرت رضا - علیه السلام - صحیح نیست، البته میتوان چنین احتمال داد که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بعد از سخن منافقین آیه سوره احقاف را تلاوت فرمودند، نه اینکه این آیه در آن زمان

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۴۸۵

نازل شده است، و راوی، از این نکته غفلت نموده است».

(۱) باری پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز آنان را احضار نموده، فرمود: آیا ائتفاقی افتاده است؟ گفتند: بله یا رسول الله! عدّه‌ای از ما سخن ناشایستی گفته‌اند که ما نیز خوشمان نیامد، در این موقع حضرت، آیه را بر آنان تلاوت فرمود، آنان سخت بگریه افتادند خداوند این آیه را نازل فرمود: «وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ وَيَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ» (اوست که از بندگانش توبه می‌پذیرد و از بدی‌ها گذشت می‌کند و آنچه را انجام می‌دهید، می‌داند - شوری: ۲۵) این ششم.

و اما آیه هفتم: «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا

أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» (خداوند و ملائکه اش بر پیامبر درود می فرستند، ای کسانی که ایمان آورده اید، بر او درود فرستاده، سلام کنید- احزاب: ۵۶) مردم گفتند: یا رسول الله! نحوه سلام کردن بر شما را می دانیم، ولی نحوه درود فرستادن بر شما را بفرمایید چگونه است؟ فرمود: این چنین می گوئید: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَآلِ إِبْرَاهِيمَ» (خدا یا بر محمد و آل محمد درود فرست همان طور که بر ابراهیم و آل ابراهیم درود فرستاده ای، تو ستوده و بزرگ هستی) حال آیا در این

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۴۸۶

مورد سخنی دارید؟ همه گفتند: نه.

(۱) مأمون گفت: این مطلب از جمله مطالبی است که اختلافی در آن نیست و همه امت بر آن اتفاق دارند. ولی آیا آیه واضحتری از قرآن در مورد آل بیاد دارید؟

حضرت فرمودند: بله، «یس * وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ * إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ * عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (یس، قسم به قرآن حکیم تو از پیامبران هستی و در راه مستقیم قرار داری- یس: ۱ الی ۴) بگوئید بینم منظور از یس چیست؟

علماء گفتند: یس، محمد صلی الله علیه و آله است، کسی در این باره شک ندارد.

حضرت فرمودند: خداوند عزّ و جلّ به محمد و آل محمد فضلی عنایت فرموده است که هیچ کس بکنه وصف آن نمیرسد مگر کسی که خوب در آن بیندیشد، زیرا خداوند عزّ و جلّ بر هیچ کس جز بر انبیاء خدا علیهم السلام سلام نفرستاده است.

خداوند میفرماید: «سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ» (سلام و درود بر نوح باد در بین مردم- صافات: ۷۹) و

نیز فرموده است: «سَلَامٌ عَلٰی اِبْرَاهِيْمَ» (سلام و درود بر ابراهيم - صافات: ۱۰۹) و نیز می فرماید: «سَلَامٌ عَلٰی مُوسٰى وَ هَارُوْنَ»

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۴۸۷

(سلام و درود بر موسی و هارون - صافات: ۱۲۰) (۱) ولی نفرموده است: سلام بر آل نوح و نه، سلام بر آل ابراهيم و نه سلام بر آل موسی و هارون، ولی فرموده است: «سلام علی آل یاسین» (سلام بر آل یاسین - صافات: ۱۳۰) یعنی آل محمّد علیهم السلام. در این موقع مأمون گفت: دانستم که شرح و بیان این نکته نیز نزد معدن نبوت (اهل بیت) است. این هفتمی.

مترجم گوید: «این کلمه یعنی «آل یاسین» در تمامی قرآنها (مصاحف) به این شکل نوشته شده است: «آل یاسین»، و لذا در نحوه تلفظ آن بین قراء اختلاف است. نافع مدنی و ابن عامر شامی که هر دو از قراء سبعة میباشند، و نیز یعقوب بصری که از قراء عشره است این کلمه را به صورت «آل یاسین»، و بقیه قراء (عاصم کوفی، حمزه کوفی، کسائی کوفی، ابو عمرو بصری، ابن کثیر مکی، ابو جعفر مدنی، و خلف کوفی) به صورت «إل یاسین» خوانده اند پس بنا بر این در توجیه قراءت «إل یاسین» سه وجه قابل طرح است:

الف - الیاسین جمع الیاس است و مراد او و امتش می باشد. ب - مراد الیاسین است، یعنی در اصل این کلمه با یاء نسبت است که حذف شده است مثل کلماتی مانند: أعجمین و اشعرین. ج - الیاس و الیاسین دو لهجه و دو طرز تلفظ برای یک کلمه اند، مثل جبریل و جبرئیل، میکال و میکائیل. و ایضا در توجیه قراءت «آل یاسین» گفته اند: چون «آل»

از «یاسین» جدا نوشته شده است پس ناچار باید دو کلمه باشند. (ملخصاً از مجمع البیان ذیل همین آیه) به نظر می رسد تفسیر «آل یاسین» به «آل یس» یعنی «آل محمد» - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - اگر نسبتش به امام - علیه السلام - قابل خدشه نباشد، می باید از

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۴۸۸

قبیل تأویل و بطن باشد و إلاً از نظر تنزیل و ظاهر آیه شریفه این تفسیر بعید به نظر می رسد زیرا:

اگر دلیل صحّت «آل یاسین» رسم المصحف آن باشد پس باید بگوئیم:

«یاسین» در این آیه، غیر از «یس» در سوره مبارکه «یس» است، زیرا رسم الخط آن دو با هم متفاوت است. ثانیاً: آیات قبل و بعد در باره حضرت ایلاس - علی نبینا و آله و علیه السلام - است. همان طور که آیات قبل در باره نوح و ابراهیم و موسی و هارون بوده است و خداوند در آخر هر قسمت بر آن انبیاء - علیهم السلام - درود فرستاده است، در این قسمت نیز نظم آیات حکم می کند که سلام بر ایلاس باشد نه دیگری، خصوصاً که در آیه قبل از این آیه می فرماید «وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ» و مراد از ضمیر «ه» در «علیه» بلا شك حضرت ایلاس است. کما اینکه در مورد حضرت نوح و موسی و هارون - علیهم السلام - عین همین تعبیر بکار رفته است.

در هر حال به نظر می رسد که قراءت أرجح، قراءت عاصم، حمزه، کسائی و دیگر کسانی است که با آنان در این قراءت مشترکند. و بهترین توجیه آن، توجیه بند «ج» است، و اما قراءت «آل یاسین» هر چند جایز است چون ائمه علیهم السلام جواز قراءت

به قراءات مختلف را امضا فرموده اند ولی ظاهر آن مخالف ظاهر آیات است. و اگر نسبت آن به امام علیه السلام صحیح باشد ما نفیاً و اثباتاً در آن تکلم نکرده و علم آن را به امام علیه السلام موکول می دانیم (پایان کلام مترجم). (ادامه ترجمه) (۱) و اما هشتم آیه شریفه: «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَى» (بدانید هر منفعتی بدست آورید یک پنجم آن متعلق است به خدا و رسول و خویشاوندان- انفال: ۴۱) و با این بیان سهم

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۴۸۹

خویشاوندان (حضرت رسول) را به سهم خود و به سهم رسول الله- صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله- قرین ساخته است، (۱) این نیز یک وجه تمایز بین آل و امت، زیرا خداوند آنان را در مکانی جای داده و مردم را در مکان دیگر، و برای آنان همان را پسندیده که برای خود پسندیده است و در آن مورد، آنان را برگزیده و انتخاب نموده است، اول از خود شروع نموده، سپس پیامبر را ذکر کرده و بعد از آن خویشاوندان را در هر آنچه با جنگ بدست آمده باشد یا بدون خونریزی و غیر آن، همان چیزهایی را که خداوند برای خود پسندیده برای آنان نیز پسندیده است و در این باره فرموده:- و گفته اش حق است:-، «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَى» این تأکیدی است مؤکد و اثری است که تا قیامت در کتاب خدا برای آنان باقی است، کتابی که ناطق است و «باطل از پیش رو و پشت سر در

آن راه ندارد، از نزد خداوند حکیم و حمید نازل گشته است» (آیه شریفه «لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ - الخ - که در سوره فصلت آمده است).

و امّا در باره دنباله آیه شریفه سوره انفال که می فرماید: «وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ»: هر گاه یتیم، یتیمی اش تمام شود، از حکم غنائم خارج می شود

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۴۹۰

و سهمی از آن نخواهد داشت (۱) و همچنین است مسکین، هر گاه فقر و فاقه اش منتفی گردد بهره ای از غنیمت نخواهد داشت و برای او حلال نیست که از آن چیزی برگیرد. ولی سهم «ذی القربی» تا قیامت برپا بوده، در حق آنان جاری است، چه غنی باشند چه فقیر، زیرا هیچ کس از خدا و رسولش صلی الله علیه و آله غنی تر نیست و با این حال سهمی از غنیمت برای خود و رسولش صلی الله علیه و آله در نظر گرفته است. پس آنچه برای خود و رسولش صلی الله علیه و آله پسندیده، برای ایشان نیز پسندیده است.

و همچنین است «فیء» (غنیمتهایی که بدون خونریزی و جنگ بدست آمده) هر آنچه از آن را برای خود و پیامبرش صلی الله علیه و آله پسندیده، برای «ذی القربی» نیز پسندیده است، کما اینکه در غنیمت برای آنان سهم قرار داده است و از خود آغاز کرده و بعد رسولش را ذکر نموده و سپس آنان را و سهم آنان را به سهم خدا و سهم رسولش صلی الله علیه و آله قرین کرده است.

و همچنین است در اطاعت، خداوند می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (ای کسانی که

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۴۹۱

خدا را اطاعت کنید و نیز پیامبر و اولی الامر (یعنی کسانی که کارها بدست آنان است) اطاعت کنید- نساء: ۵۹) (یعنی ائمه أهل البيت علیهم السلام) (۱) خداوند در این آیه نیز از خود آغاز کرده، سپس رسول و آنگاه اهل بیت او را ذکر نموده است، و همچنین است آیه ولایت: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» (ولی و سرپرست شما، فقط این اشخاص هستند: خدا، پیامبرش و آن مؤمنینی که در حال رکوع نماز زکات می دهند- مائده: ۵۵) پس اطاعت آنان و اطاعت رسول اکرم را همراه و قرین اطاعت خود گرداند، همچنین ولایت آنان را همراه ولایت حضرت رسول و قرین اطاعت (ولایت) خود نموده است، کما اینکه سهم آنان را همراه با سهم رسول اکرم از غنیمت و «فیء» با سهم خویش قرین گردانید. پاک و منزّه است خدا، چه عظیم است نعمت او بر اهل این خانه! اما در قضیه صدقات هم خود را منزّه دانسته و هم رسول اکرم و اهل بیتش را خداوند میفرماید: «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِنَ اللَّهِ» (صدقات فقط متعلق است به این افراد: فقراء، مساکین، کسانی که در امر

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۴۹۲

جمع آوری صدقه و زکات کار می کنند، آنان که با دادن پول به ایشان، به اسلام رو می آورند یا در اسلام خود پایدارتر می مانند، برای آزاد کردن بردگان، بدهکارانی که قادر به پرداخت

دیون خود نیستند، در راه خدا (از جمله برای جهاد) و نیز کسانی که در راه یا سفر مانده اند و هزینه بازگشت به وطن خود را ندارند، خرج کردن زکات در این راهها، فریضه ای است از جانب خدا- توبه:

۶۰) آیا در بین این موارد، موردی هست که خود یا رسولش یا خویشان او را نام برده باشد؟ زیرا وقتی خود را از صدقه منزّه دانست و پیامبر و اهل بیتش را نیز منزّه دانست بلکه بر آنان حرام نمود، زیرا صدقه (زکات واجب) بر محمّد و آل او- علیهم السّلام- حرام است، زکات در واقع چرک های دست مردم است و بر آنان حلال نیست، زیرا آنان از هر کثیف و پلیدی پاک شده اند و آنگاه که خداوند عزّ و جلّ آنان را پاک نمود و برگزید، برای آنان همان را پسندید که برای خود پسندید و همان چیز را بد دانست که برای خود بد دانست. این هشتم.

(۱) و اما آیه نهم، ما همان «أَهْلَ الذُّكْرِ» هستیم که قرآن می فرماید:

«فَسَيُلْأَوُّ أَهْلَ الذُّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (پس اگر نمی دانید از اهل ذکر سؤال کنید- نحل: ۴۳) ما اهل ذکر هستیم، پس اگر نمی دانید، از ما سؤال کنید.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۴۹۳

علما گفتند مقصود خدا از اهل الذّکر یهود و نصاری هستند، حضرت فرمودند: سبحان الله! آیا چنین چیزی جایز است؟ در این صورت آنان ما را به دین خود دعوت خواهند کرد و خواهند گفت: آن دین، از اسلام بهتر است.

(یعنی آیه اطلاق دارد، و در مورد نزول که تصدیق صحّت قول پیغمبر است اهل ذکر ممکن است اهل کتاب باشند، اما در مورد

فهم دین مبین اسلام مسلماً یهود و نصاری نیستند، و اهل بیت معصومین علیهم السّلام میباشند که اهل ذکرند).

مأمون گفت: آیا در این باره توضیحی دارید بر خلاف گفته علماء؟

حضرت فرمودند: بله، «ذکر» رسول الله است و ما نیز اهل (و خانواده) او هستیم. این مطلب در قرآن در سوره طلاق کاملاً روشن است، آنجا که می فرماید: «فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ آمَنُوا قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مَبِينَاتٍ» (پس بترسید از خدا، ای عاقلان، ای کسانی که ایمان آورده اید، خداوند بر شما ذکر فرستاده، یعنی رسولی که آیات روشن الهی را بر شما تلاوت می کند- طلاق: ۱۱، ۱۰) پس ذکر، رسول خدا صلی الله علیه و آله است و ما هم اهل (خاندان) او هستیم. این نهم.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۴۹۴

(۱) و اما آیه دهم، آیه ای از سوره نساء است که می فرماید: «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَ بَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ» (مادران، دختران و خواهران شما بر شما حرام شد- نساء: ۲۳) حال بگوئید: آیا اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله در قید حیات بودند، دختر من و دختر پسر من و سایر دخترانی که از نسل من هستند برایشان حلال بودند؟ گفتند: خیر، حضرت فرمودند: حال بگوئید آیا دختران شما- بر فرض اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله در قید حیات باشند- برایشان حلالند؟

گفتند: بله، حضرت فرمودند: این خود دلیل است بر اینکه من از آل آن حضرت هستم و شما از آل او نیستید و اگر شما از آل او بودید، دخترانتان برایشان حرام بود همان طور که دختران من بر

ایشان حرامند، چون من از آل او هستم و شما از امت او هستید، این نیز فرقی دیگر بین آل و امت، زیرا آل از اوست و امت اگر از آل نباشد از او نیست. این دهم.

(۲) و امّا آیه یازدهم: آیه ای است در سوره مؤمن که خداوند از قول مردی مؤمن از آل فرعون نقل می فرماید: «وَقَالَ رَجُلٌ مُّؤْمِنٌ مِّنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ»

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۴۹۵

أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ» (مردی مؤمن از آل فرعون که ایمان خود را پنهان می کرد، گفت: آیا مردی را بخاطر اینکه می گوید ربّ من الله است می کشید؟ و حال آنکه دلائل روشنی از ناحیه پروردگارتان برایتان آورده است - مؤمن: ۲۸) تا آخر آیه.

این مرد پسر خاله فرعون بود و خداوند او را به فرعون منسوب نمود و نه به دین او، ما نیز چنین هستیم، زیرا ما به خاطر اینکه از رسول خدا صلی الله علیه و آله متولد شده ایم از آل آن حضرت هستیم، و در دین با بقیه مشترکیم، این فرق بین آل و امت است، این یازدهم.

(۱) و امّا آیه دوازدهم: «وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا» (خاندانت را به نماز امر کن و بر آن پایداری نما - طه: ۱۳۲) این ویژگی خاصّ ماست که ما را همراه امت امر به اقامه نماز فرموده، سپس جدای از سایر امت این ویژگی را به ما داده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بعد از نزول این آیه، به مدّت نه ماه هر روز در وقت نماز - پنج نوبت، به در خانه

علی و فاطمه علیهما السلام می آمدند و می فرمودند: نماز، لطف و رحمت خداوند بر شما باد!

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۴۹۶

و خداوند هیچ یک از اولاد انبیاء را به چنین کرامتی که ما را بدان گرامی داشته، اکرام نکرده است و تنها ما را از خاندان انبیاء مخصوص نموده.

در اینجا، مأمون و علمای حاضر در مجلس گفتند: خداوند به نیابت از این امت، به شما اهل بیت جزای خیر عنایت فرماید. ما در مطالبی که بر ما مشتبه می شود، شرح و بیان را جز نزد شما نمی یابیم.

باب ۲۴ سخنان حضرت رضا- علیه السلام- در مورد مرد شامی و سؤالات او از امیر المؤمنین- علیه السلام- در مسجد کوفه

(۱) ۱- احمد بن عامر طائی «۱» گوید: علی بن موسی الرضا علیهما السلام از قول پدرانشان از حسین بن علی نقل نمود که علی بن ابی طالب علیه السلام در مسجد

(۱)- احمد بن عامر طائی، و پسرش عبد الله که این حدیث را از پدرش نقل نموده، توثیق نشده اند، احمد بن عامر دارای نسخه ای بوده است که روایات مربوط به حضرت رضا علیه السلام را در آن گرد می آورده که البته این نسخه نیز متواتر نیست. احمد بن عامر در اوائل عمر در بغداد میزیسته و سپس در سامرا و اینکه در کجا به خدمت حضرت رسیده است معلوم نیست. و دو راوی دیگر این خبر یعنی ابو الحسن محمد بن عمرو و ابو عبد الله بن جبهه غیر امامی هستند، و امام را بحسب مذهبشان معصوم نمی دانند. نکته دیگر اینکه در بیان سند از روش عامه تبعیت شده است، زیرا رسم اصحاب ما نیست که در سند احادیثی که ائمه از پدرانشان نقل کرده اند لفظ «حدّثنا» بگویند، به عبارت دیگر ائمه علیهم السلام در هنگام روایت

از پدرانشان، لفظ «حدّثنا» را بکار نمی‌برند، چون «حدّثنا» مربوط است به جلسه درس و بحث و استاد و شاگرد و ساختگی بودن خبر برای کسانی که اهلیت داشته باشند بی‌تردید است، و مراد از اهل بودن، شناختن اولیاء حق و ائمه اطهار علیهم السّلام است، نه مسأله دانستن فقط. و نیز لازم نیست حدیث ساختگی همه اش نادرست باشد همین که پاره ای از آن مخالف حقّ بود کفایت میکند. (غ)

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۴۹۷

جامع کوفه بود که مردی از اهل شام برخاست و گفت: سؤالاتی دارم، حضرت فرمود: برای فهمیدن سؤال کن نه برای اذیت کردن و به زحمت انداختن! مردم همه خیره خیره نگاه می‌کردند.

مرد شامی گفت: اولین چیزی که خداوند خلق کرد، چه بود؟ حضرت فرمود: نور را خلق کرد، مرد پرسید: آسمانها از چه چیز آفریده شده اند؟

حضرت فرمود: از بخار آب، مرد پرسید: زمین از چه خلق شده است؟

حضرت فرمود: از کف روی آب، مرد پرسید: کوهها از چه آفریده شده اند؟

حضرت فرمود: از امواج، مرد پرسید: چرا مگه را امّ القری (مادر آبادی ها)

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۴۹۸

نامیده اند؟ حضرت فرمود: زیرا زمین از زیر آن گسترده شده است.

(۱) مرد از آسمان دنیا پرسید که از چیست؟ حضرت فرمود: از یک موج بازداشته شده، آن مرد از طول و عرض ماه و خورشید سؤال کرد، حضرت فرمود: نهصد فرسخ «۱» در نهصد فرسخ، و از طول و عرض ستاره سؤال کرد، حضرت فرمود: دوازده فرسخ در همان مقدار، و از رنگ و اسمهای آسمانهای هفتگانه سؤال کرد، حضرت فرمود: نام پائین ترین آسمان «رفیع» است که از آب و دود می‌باشد، نام آسمان

دوم، «فیدوم» است و به رنگ مس می باشد.

آسمان سوم نامش «ماروم» است و به رنگ برنج می باشد، آسمان چهارم نامش «ارفلون» و به رنگ نقره است.

و آسمان پنجم نامش «هیعون» و به رنگ طلا است، و آسمان ششم اسمش «عروس» و خود یک یاقوت سبز است، و آسمان هفتم به نام «عجماء» بوده و

(۱) - فرسخ در لسان عرب بمعنی دائم و لا ینقطع، و در لسان فارسی است که به معنی مسافت استعمال می گردد نه در عربی! و تکلم امیر - علیه السّلام - با مرد شامی عربی بوده و چرا بفارسی جواب را گفته خدا داند و این امر و شبیه آن دلیل بر سستی خبر بلکه تقوّل بر معصومین - علیهم السّلام - می باشد.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۴۹۹

یک مروارید سفید است.

(۱) آن مرد از گاو پرسید که چرا چشمش را پایین انداخته، سر به آسمان بلند نمی کند، حضرت فرمود: به خاطر خجالت و شرمندگی از خداوند عزّ و جلّ، آنگاه که قوم موسی گوساله را پرستیدند، سرش را بزیر انداخت.

و نیز آن مرد، نام کسیرا که دو خواهر را همزمان در عقد خود داشت سؤال کرد، فرمود: یعقوب بن اسحاق که حبار و راحیل را همزمان در حباله نکاح خود داشت و بعدا این کار تحریم شد و خداوند این آیه را نازل فرمود: «.....»

وَ أَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ (و نیز بر شما حرام است که دو خواهر را همزمان در عقد خود داشته باشید - نساء: ۲۳) و نیز در باره جزر و مدّ سؤال کرد، حضرت فرمود: فرشته ای است به نام رومان که بر دریاها گمارده شده، هر وقت پاهایش را در دریا بگذارد، پر

و لبریز می شود و هر زمان که پاهایش را در آورد آب پایین می رود، و نیز از نام پدر جنّ سؤال کرد، حضرت فرمود: شومان، و او همان است که از شعله آتش آفریده شده است، آن مرد سؤال کرد: آیا خداوند عزّ و جلّ پیامبری بسوی جنّ مبعوث نموده است؟ حضرت فرمود: بله،

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۵۰۰

پیامبری بسوی آنان فرستاد به نام یوسف که آنان را به سوی خداوند فرا خواند، ولی آنان او را کشتند. (۱) مرد شامی در باره اسم ابلیس، آن زمان که در آسمان بود سؤال کرد، حضرت فرمود: نامش حارث بود، مرد پرسید: چرا آدم، آدم نامیده شد؟ حضرت فرمود: چون از آدیم «۱» (پهنه) زمین آفریده شده است، شامی پرسید: چرا ارث مرد دو برابر زن است؟ حضرت فرمود: به خاطر آن خوشه گندم که سه دانه گندم در آن بود، حوّا یک دانه آن را خورد و دو دانه دیگر را به آدم داد، و لذا مرد دو برابر زن ارث می برد «۲».

مرد شامی پرسید: کدامیک از پیامبران را خداوند مختون خلق فرموده است؟ فرمود: خداوند عزّ و جلّ آدم را مختون آفرید و شیث مختون به دنیا آمد و نیز ادریس، نوح، سام بن نوح «۳»، ابراهیم، داود، سلیمان، لوط، اسماعیل، موسی و عیسی علیهم السلام و نیز محمّد صلی الله علیه و آله مختون متولّد شدند.

(۱) - لازم به تذکر است که لغت «آدم» عبری، و «آدیم» عربی میباشد.

(۲) - فیه ما لا یخفی إذ المعنی أن وزر آدم ضعف وزر زوجته و مع ذلك حظّه من المال ضعف ما لزوجته.

(۳) - پوشیده نیست که سام

بن نوح از پیامبران نبود.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۵۰۱

(۱) مرد در باره مقدار عمر آدم علیه السلام سؤال کرد، حضرت فرمود: نهصد و سی سال، و نیز در باره اولین کسی که شعر گفت سؤال نمود، حضرت فرمود: آدم، پرسید: شعرش چه بود؟ حضرت فرمود: وقتی از آسمان به زمین آورده شد و خاک و وسعت و هوای آن را دید و قابیل، هابیل را کشت، آدم گفت:

۱- [این] سرزمین (یا شهرها) و اهالی آن تغییر کرده، چهره زمین سیاه و زشت است.

۲- هر چیز که رنگ و طعمی داشته تغییر کرده، و شادابی آن چهره نمکین کم شده است.

۳- طول مدت زندگی را بر خود غم و اندوه می بینم، آیا می شود از این زندگی راحت شوم؟ ۴- چرا اشک نریزم و حال آنکه هابیل در قبر است.

۵- قابیل برادرش هابیل را کشت، ای وای آن فرزند نمکین چهره از دستم رفت. (۲) ابلیس در جواب گفت:

۱- از این سرزمین (و یا شهرها) و ساکنین آن دور شو، چه اینکه توسط

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۵۰۲

من، آن فضای وسیع بهشت، دیگر جایی برای تو نداشت.

۲- تو و همسرت در زمینی هموار می زیستید و قلبت از آزار دنیا در راحتی بود.

۳- ولی از مکر و حيله من دور نشدی تا آنکه آن بهای ارزنده از دست رفت.

۴- و خدای بخشنده به جای بهشت برین به اهل زمین، درخت گز و خمط (گیاه تلخ) داد.

۵- پس اگر از خداوند جبار، رحمتی بمن بارز نمی شد تو اکنون از بهشت این چنین بی بهره نبودی و اثری از آن در دست تو باقی می ماند «۱».

و نیز آن مرد در

باره گریه آدم به خاطر بهشت و مقدار اشک او سؤال نمود، حضرت فرمود: صد سال گریست و از چشم راستش همچون دجله و از چشم چپش همچون فرات اشک جاری شد، و پرسید: آدم چند بار حجّ بیجا آورد؟

(۱) - آیا آدم به زبان عربی تکلم می کرد که به عربی شعر گفته و ابلیس هم عربی جواب داده است؟ آیا در آن زمان «بلاد» (سرزمین) دارای سگانی بوده است که ابلیس گفته:

تنح عن البلاد و ساکنیها؟ (از [این] سرزمین و ساکنینش دور شو)، و همچنین در مورد بیت اوّل آدم نیز این اشکال هست، البتّه ممکن است گفته شود: مراد از «بلاد» بهشت است ولی بعید بنظر می رسد، زیرا بهشت که تغییر نکرده بود، بلکه زمین به خاطر این مصیبت در نظر آدم دگرگونه جلوه می کرد. (استاد غفّاری)

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۵۰۳

(۱) حضرت فرمود: هفتاد بار پیاده، و در اوّلین سفرش «صرد» (۱) به همراهش بود و مواضع آب را به او نشان می داد و به همراه او از بهشت بیرون آمده بود. آدم از خوردن «صرد» و «پرستو» منع شد، مرد شامی پرسید: چرا (پرستو) روی زمین راه نمی رود؟ حضرت فرمود: زیرا بر بیت المقدس «۲» نوحه سرائی نمود و چهل سال بر آن گریست و همیشه به همراه آدم می گریست و لذا در خانه هایی سکنی گزید و نه (۹) آیه از آیات کتاب خداوند عزّ و جلّ که آدم در بهشت آنها را می خواند، به همراه داشت و تا قیامت نیز به همراه خواهد داشت، و آن آیات عبارتند از: سه آیه از اوّل سوره «کهف»، سه آیه از سوره «إسراء» که عبارتند

از: «وَ إِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ» به بعد (یعنی آیات ۴۷ / ۴۶ / ۴۵ از سوره اسراء)، و سه آیه از سوره «یس» یعنی از آیه «وَ جَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا» (یعنی آیات ۱۱ / ۱۰ / ۹). مرد شامی از اولین کافر و ایجادکننده کفر سؤال کرد، حضرت فرمود: ابلیس ملعون، مرد پرسید: نام نوح چه بود؟ حضرت فرمود: نامش

(۱) - در فارسی به آن «شیر گنجشک» که همان کرکس و یا نوعی باز شکاری کوچک است گویند.

(۲) - لازم به تذکر است که بیت المقدس در زمان حضرت داود علیه السلام - یعنی صدها قرن پس از حضرت آدم علیه السلام - ساخته شد.

عیون أخبار الرضا علیه السلام / ترجمه، ج ۱، ص: ۵۰۴

«سکن» بود، (۱) و به این خاطر نوح نامیده شد که ۹۵۰ سال بر قوم خود نوحه و ناله نمود، مرد از عرض و طول کشتی نوح سؤال کرد، حضرت فرمود: طولش ۸۰۰ ذراع «۱» و عرضش ۵۰۰ ذراع و ارتفاعش ۸۰ ذراع بود.

بالاخره آن مرد نشست و دیگری برخاست و گفت: یا امیر المؤمنین! اولین درخت غرس شده در زمین چه (نام داشت) بود؟ حضرت فرمود: عوسجه «۲»، که عصای موسی نیز از آن بود، مرد پرسید اولین درختی که در زمین روئید چه بود؟ فرمود: درخت کدو، پرسید: اولین کسی که از اهل آسمان، حجّ بجا آورد که بود؟ حضرت فرمود: جبرئیل، مرد از اولین قسمت زمین که زمان طوفان گسترده گردید سؤال نمود، حضرت فرمود: مکان کعبه که زبرجدی سبز بود، مرد در باره باکرامت ترین درّه روی زمین سؤال نمود، فرمود: درّه ای است به نام «سرندیب» که آدم علیه السلام از آسمان به آنجا فرود آمد. آن شخص، از

ذراع مقیاس طول است که اندازه اش در مکانهای مختلف، گوناگون بوده و بین ۷۰ تا ۵۰ سانتی متر می باشد. (ترجمه لاروس)

(۲) - در فارسی آن را «خار درخت» یا «سیاه درخت» گویند، در ترجمه لاروس آن را به معنی «تمشک» نیز دانسته است.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۵۰۵

بدترین درّه روی زمین سؤال نمود، (۱) حضرت فرمود: درّه ای است در یمن به نام برهوت که از درّه های جهنم است.

آن مرد از زندانی که زندانی خود را با خود به همراه می برد سؤال نمود، حضرت فرمود: آن ماهی که یونس بن متی را به همراه خود می برد، و نیز از شش موجودی که از مادر متولد نشدند سؤال نمود، حضرت فرمود آدم، حواء و گوسفند ابراهیم، عصای موسی، شتر صالح، خفّاشی که عیسی بن مریم علیهما السلام آن را ساخت و باذن خدا به پرواز درآمد. مرد سؤال کرد چه موجودی است که نه از جنّ است و نه از انس و مورد تهمت و افتراء واقع شد؟ حضرت فرمود: گرگی که برادران یوسف بر او دروغ بستند، نیز سؤال کرد: آن چیست که نه از جن است، و نه از انس و خدا به او وحی نموده است؟ حضرت فرمود:

زنبور، که خدا به او وحی نموده است، پرسید: پاک ترین مکان در روی زمین که نماز در آن جایز نیست؟ حضرت فرمود: بام کعبه «۱». مرد پرسید: کدام

(۱) - کیفیت نماز در بام کعبه در «کافی» و «من لا یحضره الفقیه» و نیز بعضی کتب فقهی مثل شرایع عنوان شده است، و شاید بعض اهل سنّت که راوی خبر از آنان است جایز نمی دانند (و این سؤال و جواب در

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۵۰۶

قسمت است که مدّتی از روز آفتاب بر آن تائید و بعد از آن ابتدا بر آنجا نخواهد تائید؟ (۱) حضرت فرمود: دریایی که خداوند برای موسی علیه السّلام آن را شکافت و خورشید بر قعر آن تائید و سپس آب آنجا را فرا گرفت و بعد از آن هرگز نور خورشید به آنجا نخواهد رسید، مرد در باره چیزی که در حال حیات، نوشید و در حال مرگ، خورد، پرسید، حضرت فرمود: آن، عصای موسی علیه السّلام بود.

آن مرد از نذیری که قوم خود را انداز کرد و هشدار داد ولی نه از جنّ بود و نه از انس سؤال کرد، حضرت فرمود: او مورچه ای بود. آن مرد از اولین کسی که دستور ختنه کردن داد سؤال نمود، حضرت فرمود: ابراهیم علیه السّلام. و نیز از اولین زنی که مورد خفض «۱» واقع شد، سؤال نمود، حضرت فرمود: هاجر مادر اسماعیل که ساره او را خفض کرد تا قسم خود را اجرا کرده باشد، و نیز از اولین زنی که دامن خود را به زمین کشید سؤال کرد، حضرت فرمود: او هاجر بود که از ساره فرار کرد، و نیز از اولین مردی که لباس خود را به زمین کشید سؤال نمود، حضرت فرمود: قارون. سپس آن مرد از حضرت پرسید: اولین کسی که نعلین پوشید که بود؟ حضرت فرمود: ابراهیم علیه السّلام.

(۱) - خفض در دختران مثل ختنه در پسران است.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۵۰۷

(۱) مرد پرسید: کیست که نسبش از همه بهتر و اصیلتراست؟ حضرت فرمود: دوست خدا، یوسف «۱» بن

يعقوب (اسرائيل الله) بن اسحاق ذبيح الله ابن ابراهيم خليل الله - صلوات الله عليهم - . مرد پرسيد: شش نفر از پيامبران داراي دو اسم مي باشند، آنان کدامند؟ حضرت فرمود: يوشع بن نون «٢» که همان ذو الكفل است، و يعقوب که همان اسرائيل است، و خضر که نام ديگرش حلقيا است، و يونس که نام ديگرش ذو النون است، و عيسى که نام ديگرش مسيح است، و محمد که احمد نیز ناميده مي شود - صلى الله عليه و آله - آن مرد در ادامه افزود: چيست که تنفس مي کند ولي گوشت و خون ندارد، حضرت فرمود: آن «صبح» است، مرد سؤال کرد: پنج نفر از پيامبران که به عربي سخن مي گفتند کدامند؟ حضرت فرمود: هود، شعيب، صالح، اسماعيل و محمد صلى الله عليه و آله «٤» سپس نشست و ديگري برخاست و سعی کرد با سؤالهايش حضرت را به

(١) - تمام انبيائي که از اولاد ابراهيم عليه السلام هستند نیز همين طور کریم النسب می باشند،

(٢) - يوشع بن نون وصي حضرت موسى عليه السلام است و پيامبر نيست.

(٣) - در زبان عربي گفته مي شود: «تنفس الصبح» يعني صبح بر دميد (روشن شد).

(٤) - حضرت آدم عليه السلام هم که نیز به عربي شعر گفت!

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه، ج ١، ص: ٥٠٨

زحمت بيندازد، او چنين گفت: (١) در اين آيات شريفه: «يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ * وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ * وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ * لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ» (روزي که آدمي از برادرش، پدر و مادرش و زن و فرزندش مي گريزد، در آن روز هر کسي را کاري است که او را به خود مشغول داشته و از ديگران غافل مي کند - عبس:

۳۷-۳۴) این افراد چه کسانی هستند؟ حضرت فرمود: قاییل از هاییل فرار می کند، و آنکه از مادرش می گریزد موسی است، و آن که از پدرش (یعنی سرپرستش نه پدر واقعی اش) فرار می کند ابراهیم است، و آنکه از همسرش می گریزد لوط است، و آنکه از پسرش می گریزد نوح است که از کنعان پسرش فرار می کند، آن مرد پرسید:

اول کسی که سگته سبب مرگش شد که بود؟ حضرت فرمود: داود علیه السلام که در روز چهارشنبه بر منبرش فوت کرد. سؤال کرد: چهار چیز که از چهار چیز دیگر سیر نمی شوند کدامند؟ فرمود: زمین از باران، ماده از نر، چشم از نگاه کردن و عالم از علم، پرسید: اولین کسی که نقش دینار و درهم را وضع کرد که بود؟

فرمود: نمرود بن کنعان بعد از نوح علیه السلام. پرسید: اولین کسی که عمل قوم لوط را انجام داد که بود؟ حضرت فرمود: ابلیس، زیرا خود را عرضه کرد. و نیز آن

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۵۰۹

مرد در باره صدای کبوتر رابعیه «۱» سؤال کرد؟ (۱) حضرت فرمود: آنان را که اهل آلات موسیقی و کنیزکان آوازه خوان و قره نی و عود هستند، لعن و نفرین می کند.

در باره کنیه براق سؤال کرد، حضرت فرمود: کنیه اش ابو هلال است، مرد پرسید: چرا تبع پادشاه تبع نامیده شده است؟ حضرت فرمود: زیرا او جوانی بود نویسنده و برای پادشاه قبل از خود نویسندگی می کرد و نوشتن را با جمله

«باسم الله الذی خلق صیحا و ریحا»

(به نام خداوندی که باد و فریاد را آفرید) آغاز می کرد. پادشاه به او گفت: بنویس «به نام پادشاه رعد»، او گفت: خیر، نوشتن را فقط

با نام معبود خودم آغاز می‌کنم، سپس خواسته تو را در نظر می‌گیرم، لذا خداوند این ویژگی او را شکر نمود و پادشاهی آن پادشاه را به او اعطاء کرد و مردم در این مورد تابع او شدند و لذا تبع نامیده شد.

آن مرد سؤال کرد: چرا دم بز رو به بالا است و عورتش نمایان است؟

حضرت فرمود: زیرا آن هنگام که نوح علیه السلام آن را به کشتی وارد کرد، از نوح علیه السلام

(۱) - نوعی کبوتر که بانگ بر می‌آورد.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۵۱۰

سریچی نمود و آن حضرت او را به زور وارد کرد که در نتیجه دمش شکست، (۱) و گوسفند عورتش پوشیده است زیرا خود به داخل شدن به کشتی مبادرت ورزید و لذا نوح علیه السلام بر دم و عورتش دست کشید و در نتیجه توسط دنبه مستور گردید.

آن مرد از زبان بهشتیان سؤال کرد، حضرت فرمود: زبانشان عربی است، از زبان اهل جهنم سؤال کرد: حضرت فرمود: مجوسی «۱». و نیز سؤال کرد:

نحوه خوابیدن بر چند وجه است؟ حضرت فرمود: چهار نوع، انبیاء طاق باز می‌خوابند و چشمانشان نمی‌خوابد و در انتظار وحی پروردگارشان می‌باشد، مؤمن بر طرف راست رو به قبله می‌خوابد. پادشاهان و فرزندانشان بسمت چپ می‌خوابند تا آنچه می‌خورند بر ایشان گوارا باشد و ابلیس و برادرانش و هر دیوانه و مریضی دمر می‌خوابند.

سپس آن مرد نشست و دیگری برخاست و گفت: یا امیر المؤمنین در باره

(۱) - از آیه مبارکه «ما سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ * قَالُوا: لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ» فهمیده می‌شود زبانشان عربی است، و همچنین از آیه شریفه «يَوْمَ يُسْحَبُونَ فِي النَّارِ عَلَى وُجُوهِهِمْ ذُقُوا

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۵۱۱

چهارشنبه و شوم دانستن آن و اینکه آن کدام چهارشنبه است نظر شما چیست؟ (۱) حضرت فرمود: آن، آخرین چهارشنبه هر ماه است که محاق می باشد، در آن روز بود که قایل برادرش هاییل را کشت، در چهارشنبه ابراهیم علیه السلام در آتش افکنده شد، و در چهارشنبه او را در منجیق نهادند و در چهارشنبه خداوند فرعون را غرق کرد «۱». در چهارشنبه خداوند قریه لوط را زیر و رو نمود. در چهارشنبه خداوند طوفان بر قوم عاد فرستاد، در چهارشنبه باغ (عده ای از ناسپاسان که قصه اش در سوره قلم آمده است) تباه شد، در چهارشنبه خداوند پشه را بر نمرود مسلط نمود. در چهارشنبه فرعون قصد جان موسی علیه السلام کرد، در چهارشنبه سقف بر سر کفار قومی از اقوام گذشته فرو آمد. در چهارشنبه فرعون دستور ذبح پسران را صادر کرد. در چهارشنبه بیت المقدس خراب شد، در چهارشنبه مسجد سلیمان بن داود در اصطخر فارس سوزانده شد، در

(۱) - پس این چنین روزی باید مبارک باشد نه نحس، بنظر میرسد دشمن برای اینکه امیر المؤمنین علیه السلام را که او عیبه (خزانه) علوم دین الهی بود مردی افسانه ای جلوه دهد این مطالب را بهم بافته و بدان حضرت علیه السلام نسبت داده است، نعوذ بالله من شرّ الجعالین.

(استاد غفّاری)

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۵۱۲

چهارشنبه یحیی بن زکریّا کشته شد، (۱) در چهارشنبه آغاز عذاب، قوم فرعون را فرا گرفت، در چهارشنبه خداوند قارون را بزمین فرو برد، در چهارشنبه ایوب علیه السلام خانواده و مال و فرزندش را از دست داد. در چهارشنبه یوسف به زندان

برده شد، در چهارشنبه خداوند فرمود: «أَنَا دَمَرْنَاَهُمْ وَ قَوْمَهُمْ أَجْمَعِينَ» (ما آنان و قومشان را، همگی نابود کردیم - نمل: ۵۱). روز چهارشنبه صیحه آسمانی آنان را فرا گرفت: و نیز قوم ثمود روز چهارشنبه شتر را پی کردند، و در روز چهارشنبه بر قوم لوط باران سنگ بارید، و در روز چهارشنبه بود که سر و دندان پیامبر اکرم - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - شکست، و در روز چهارشنبه عمالقه تابوت را از بنی اسرائیل گرفتند. و نیز در باره ایام و کارهایی که در آنها میتوان انجام داد، سؤال نمود. حضرت فرمود: روز شنبه، روز مکر و خدعه است و روز یکشنبه روز کاشتن و ساختن است، و روز دوشنبه روز جنگ و خونریزی است، روز سه شنبه روز مسافرت و طلب است، روز چهارشنبه روز تطهیر و بدیمنی است که مردم آن را شوم می دانند، روز پنجشنبه روز وارد شدن بر امراء

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۵۱۳

و بر آوردن حوائج است و روز جمعه روز خواستگاری و ازدواج است.

مترجم گوید: «قسمت آخر این خبر که در مورد روز چهارشنبه است در کتاب خصال ص ۳۸۸ نیز ذکر شده است در آن کتاب، در حاشیه از علامه مجلسی چنین نقل شده است:

صیحه مربوط به قوم صالح است و لذا با پی کردن شتر در روز چهارشنبه منافات دارد، زیرا بین این دو واقعه سه روز فاصله بود، و نیز شکستن سر پیامبر صلی الله علیه و آله در جنگ احد اتفاق افتاد و مشهور بین مفسرین و مؤرخین این است که این واقعه در روز شنبه بود، و اینها دلیل ضعف این روایت می باشد

(تا این جا کلام مرحوم مجلسی تمام شد).

(ادامه کلام مترجم) و نیز باید توجه داشت که این خبر دارای مطالبی است که بسیار مشکل می توان آن را به امام معصوم و حجت بالغه حق نسبت داد و از علانمی که در سند و متن ذکر شده چنان پیداست که خبر یا سراسر جعل است یا در آن دسّ شده و مطالبی افزوده گشته است، مثلاً همان طور که در پاورقی ابتدای خبر ذکر شد، در هیچ سندی از ائمه اطهار دیده نمی شود که وقتی از پدرشان حدیثی نقل کنند به لفظ «حدّثنا» گویند، زیرا این لفظ در مواردی به کار می رود که مجلس درس و بحثی موجود باشد و در آن مجلس استاد برای شاگردان حدیثی را نقل کند، که در چنین حالتی شاگرد می گوید:

حدّثنا..... و نیز احمد بن عامر که این احادیث را از حضرت رضا علیه السّلام نقل میکند طبق نقل خطیب بغدادی در تاریخ بغداد، ساکن سامراء بوده است، و نجاشی از پسرش عبد الله روایت می کند که وی مؤدّن حضرت هادی و عسکریّ علیه السّلام بوده است و حضرت رضا علیه السّلام هم نه به بغداد رفته اند و نه بسامراء، فقط در سفر به طوس از عراق گذشته اند، حال این سؤال پیش می آید که این احمد بن عامر، حضرت رضا علیه السّلام را در کجا زیارت کرده، و چگونه کتابی را روایت

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۵۱۴

می کند که مدّعی است تمام احادیث آن را از حضرت رضا شنیده است.

در مورد متن حدیث هم باید گفت: برخی از این مطالب، زشت و منکر است مانند اینکه: اوّل کسی که ما تحت

داد که بود؟! و چرا فلان جای بز پیدا است، و بسیار از ساحت مقدّس حضرت امیر علیه السّلام به دور است که در زمان خلافت با آن همه مشاغل و آن همه دشمن، در مسجد کوفه بنشیند و به این سوالات هجو و یاوه پاسخ دهد، و بنظر می رسد راوی خبر تنها نظر به بی اعتبار نمودن حضرت رضا علیه السّلام نداشته است، بلکه از ترتیب سند پیدا است که قصدش این بوده که همه ائمّه را اهل این لاطائلات و بیان آنها در مجلس درس، معرّفی نماید. و ظاهراً همین نسخه احمد بن عامر باعث شده است که ابو حاتم بن حبان در باره حضرت رضا علیه السّلام بگوید: «یروی عن آبائه العجائب كأنه كان يهّم و يخطي ء» (از پدرانش مطالب عجیبی نقل می کند، گویا اهل وهم و خطا و نسیان بوده است) و بعد چند مثالی نیز برای آن می آورد، و حافظ ابو الفضل مقدسی نیز احادیث آن حضرت را جعلی دانسته لکن ابن السّمعانی گوید: «و الخلل فی روایاته عن روايته، فإنّه ما روى عنه إلّا متروك، و المشهور من روايته، الصّحيفه، و راویها مطعون فيه و كان الرّضا من أهل العلم و الفضل مع شرف النسب» (خلل در روایات او از ناحیه روات او است، زیرا افراد متروك الحدیث از او حدیث نقل کرده اند، و روایت مشهور او همان صحیفه است که راوی آن مورد طعن واقع شده و ضعیف است و إلّا خود (حضرت) رضا از اهل علم و فضل بوده، و نسبی شریف داشته است) و لذا آنچه در این کتاب از آن صحیفه (یعنی نسخه احمد بن عامر) آمده باشد

باید کاملاً- در آن دقت شود که آیا واقعا حدیث امام معصوم است یا کذب و افتراء بر آن حضرت، و نیز از جمله مطالب ناصواب این خبر می توان به این نکته اشاره کرد که در متن خبر، اولین شاعری که در روی زمین شعر گفته، آدم ابو البشر ذکر می شود و شعرش را به

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۵۱۵

عربی می آورد، ولی در سؤالی که از عدد و نام انبیاء عرب می شود حضرت آدم را عرب نمی دانند و فی الجمله آنچه ذکر شد از باب نمونه بود. و نقل شیخ صدوق- رضوان الله علیه- هم نمی تواند مصحح غلط باشد، و شاید چون خبر دارای مطالب صحیحی هم بوده، از این رو، آن را روایت کرده است. و راوی خبر یعنی احمد بن عامر را مؤذن امام هادی و عسکری دانسته اند، اگر این مطلب صحیح باشد، با توجه به اینکه امام هادی و عسکری علیهما السلام در سامراء تحت نظر بوده اند و مؤذنین را دولت تعیین می کرد، علی القاعده این احمد بن عامر باید مأمور دستگاه حکومت و عامی مذهب بوده باشد. (استفاده از استاد غفاری).

(۱) ۲- احمد بن عامر طائی گوید: از حضرت رضا علیه السلام شنیدم که حضرت می فرمود: روز چهارشنبه روز نحوست و بدیمنی دائمی است، هر کس در آن رو حجامت کند خوف آن می رود که محلّ حجامت کبود شود، و هر کس در آن روز نوره بکشد خوف آن می رود که به بیماری پیسی دچار گردد.

باب ۲۵ سخنان حضرت رضا- علیه السلام- در باره زید بن علی

(۲) ۱- ابن ابی عبدون از پدرش چنین نقل می کند: زمانی که زید بن موسی بن

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۵۱۶

جعفر را که در

بصره خروج کرد، و خانه های بنی العقیاس را آتش زده بود، نزد مأمون بردند، مأمون جرم او را به احترام برادرش علی بن موسی الرضا علیهما السّلام بخشید و خطاب به حضرت رضا علیه السّلام گفت: اگر برادرت قیام کرده و چنین و چنان کرده، در گذشته نیز زید بن علی قیام کرد و کشته شد، و اگر در رابطه با من مقام و موقعیت فعلی را نداشتید، او را می کشتم، زیرا کارهای او کوچک نبوده است، حضرت رضا علیه السّلام فرمود: یا امیر المؤمنین برادرم زید را با زید بن علی مقایسه نکن، زیرا او از علمای آل محمّد بود، بخاطر خداوند عزّ و جلّ غضب نمود، و با دشمنان او جنگید تا در راه خدا کشته شد، پدرم موسی بن جعفر علیهما السّلام برایم نقل کرد که از پدرش جعفر بن محمّد بن علی علیهم السّلام چنین شنید: خداوند عمویم زید را رحمت کند، زیرا او مردم را به رضا (شخص پسندیده) از آل محمّد دعوت می کرد و اگر پیروز می شد، به آنچه مردم را بدان دعوت می کرد، وفا می نمود «۱». و با من در باره قیامش مشورت نمود و من به او گفتم: عمو جان! اگر راضی هستی که کشته شوی و در محله کناسه «۲» جسدت

(۱) - یعنی مردم را فرامی خواند به امامی از آل محمّد که مرضی باشد و پسندیده (و نیز علوی النسب) ولی مردم را به سوی خود نمی خواند.

(۲) - محله ای بوده است در کوفه.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۵۱۷

را بردار آویزان کنند، این کار را انجام بده. و بعد از رفتن زید، (۱) حضرت صادق علیه السّلام فرمود: وای

بر کسی که فریاد او را بشنود و او را یاری نکند.

مأمون گفت: یا ابا الحسن! آیا روایاتی در مذمت افرادی که به ناحق ادعای امامت می کنند، وارد نشده است؟ حضرت فرمود: زید ادعای ناحق نمی کرد او متقی تر از این بود که چنین کند، او می گفت: شما را به شخصی مرضی و پسندیده از آل محمد دعوت می کنم، آن روایاتی که وارد شده در مورد افرادی است که ادعا می کنند خداوند آنان را به امامت تعیین کرده است و مردم را به غیر دین خدا دعوت کرده و آنها را از راه خدا منحرف می سازند. قسم بخدا که زید از مخاطبین این آیه بود: «وَ جَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ» (در راه خدا- آن طور که شایسته جهاد در راه خداست- جهاد کنید او شما را برگزیده است- حج: ۷۸).

شیخ صدوق گوید: زید بن علی، فضائل بسیاری دارد که از سایر ائمه نقل شده، و من آنها را بعد از این حدیث ذکر می کنم تا هر کس کتاب ما را مطالعه می کند، با اعتقادات امامیه در باره زید آشنا شود:

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۵۱۸

(۱) الف- رسول اکرم صلی الله علیه و آله به امام حسین علیه السلام فرمود: ای حسین! از صلب تو مردی خارج خواهد شد به نام زید، او و اصحابش در روز قیامت با چهره های نورانی، از صفوف مردم عبور کرده و بدون حساب به بهشت وارد می شوند.

(۲) ب- عمرو بن خالد گوید: زید بن علی بن الحسین در حالی که موی خود را در دست گرفته بود گفت: پدرم علی بن حسین علیهما السلام در حالی که موی

خود را در دست گرفته بود گفت: حسین بن علیٰ علیهما السّلام در حالی که موی خود را به دست گرفته بودم برایم گفت: علی بن ابی طالب علیه السّلام در حالی که موی خود را در دست گرفته بود برایم گفت: که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که موی خود را در دست گرفته بود گفت: هر کس یک موی از من را بیازارد، مرا آزرده است و هر کس

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۵۱۹

مرا آزار دهد خدای عزّ و جلّ را آزار داده است و هر کس خدا را بیازارد خداوند او را باندازه تمام آسمان و زمین لعنت می کند.

(۱) ج- معمر گوید: روزی نزد امام صادق علیه السّلام در مسجد نشسته بودم که زید ابن علی وارد شد و چارچوب در را گرفت، حضرت به او فرمودند: عمو جان! ترا به خدا می سپارم (در حالی که) در کناسه بدار آویخته خواهی شد. مادر زید گفت: قسم بخدا اینحرف را از روی حسادت پیسرم میزنی! حضرت فرمود: ای کاش از روی حسادت بود، و این گفته را سه بار تکرار فرمود و سپس ادامه داد:

پدرم نقل فرمود که جلدّم چنین فرموده است: از فرزندانم مردی به نام زید خروج خواهد کرد که در کوفه کشته می شود و در کناسه به دار آویخته میگردد، در قیامت که همه سر از گور برمی آورند، از قبرش بیرون می آید در حالی که درهای آسمان برای روح او گشوده شده است، و اهل آسمان و زمین بخاطر او خوشحال و مسرورند و روحش درون پرنده ای سبز قرار داده می شود و در هر

عیون أخبار الرضا

جای بهشت که بخواهد حرکت می کند.

(۱) د- جابر بن یزید جعفی گوید: به خدمت حضرت باقر علیه السلام رفتم که برادر آن حضرت- زید- نیز حضور داشت، سپس معروف بن خربوذ وارد شد، حضرت به او فرمودند: ای معروف! از اشعار نغزی که بلد هستی برایم بخوان:

سپس او (نیز اشعار زیر را) انشاد کرد (که ترجمه آن چنین است): ۱- قسم بجان خودت ابو مالک ضعیف نیست ۲- و در سخن گفتن لجوج و معاند نیست که هر گاه شخص حکیمی او را نهی کند، با او بدشمنی پردازد.

۳- بلکه آقایی است که بر اقران خود برتری دارد و دارای خوی و خصلت هایی پسندیده است و دیگران او را به نیکی یاد کنند.

۴- اگر بر او سیادت یابی او را در نهایت اطاعت و فرمانبرداری خواهی یافت و آنچه بر عهده او گذاری، به خوبی از عهده اش بر خواهد آمد.

راوی گوید: در این موقع حضرت باقر علیه السلام دست خود را بر دو کتف زید

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۵۲۱

گذارده فرمودند: این، وصف تو است ای ابا الحسین! (۱) ه- عبد الله بن سیابه گوید: ما هفت نفر بودیم که به مدینه و به خدمت حضرت صادق علیه السلام رسیدیم، حضرت فرمودند: آیا از عمویم زید خبری دارید؟

گفتیم: او خروج (قیام) کرده است، حضرت فرمودند: اگر خبری بدست آوردید مرا نیز مطلع کنید. چند روزی بود که در مدینه بودیم که پیکی از طرف بسام صیرفی نزد ما آمد و نامه ای با خود آورد، در آن نامه چنین آمده بود: «زید ابن علی علیه السلام در روز چهارشنبه اول صفر خروج کرد و

روز چهارشنبه و پنجشنبه نیز بهمان حال بود و روز جمعه کشته شد و فلانی و فلانی نیز به همراه وی کشته شدند». ما بخدمت حضرت صادق علیه السلام رسیدیم و نامه را به حضرتش تقدیم کردیم، حضرت نامه را خواند و گریست و سپس فرمود: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»، اجر خود را در این مصیبت از خدا طلب می کنم، او واقعا عموی خوبی بود، عمویم مردی بود برای دنیا و آخرت ما، قسم به خدا،

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۵۲۲

عمویم شهیدی است همچون شهدایی که در رکاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی و حسن و حسین - صلوات الله علیهم - شهید شدند.

(۱) و- فضیل بن یسار گوید: صبح همان روزی که زید بن علی در کوفه خروج کرد، نزد او رفتم، شنیدم که میگفت: چه کسی از بین شما مرا در جنگ با انباط شام «۱» کمک می دهد؟ قسم بخداوندی که محمد را به حق مبعوث نمود، و او را بشیر و نذیر قرار داد، هر کس از شما مرا در جنگ با آنان یاری دهد، روز قیامت دستش را گرفته و با اذن خداوند عز و جلّ ببهشت واردش خواهم کرد.

وقتی کشته شد، مرکبی کرایه کرده و رهسپار مدینه شدم و در آنجا به خدمت حضرت صادق علیه السلام رسیدم، با خود گفتم: نباید خبر کشته شدن زید را به حضرت بدهم، چون ممکن است بیتابی کند، وقتی به حضرت وارد شدم،

(۱) - انباط مردمانی بودند ساکن بیابانهای بین بصره و کوفه که بیشترشان عجم بودند و به اهل شام هم از آنجا که در تکلم بزبان عربی فصیح

نبودند- و از این جهت به عجم ها و انباط شبیه بودند- انباط اطلاق می شد. (بحار ج ۴۶ ص ۱۷۲)

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۵۲۳

(۱) فرمود: عمویم زید چه کرد؟ بغض، گلویم را گرفت، فرمود: او را کشتند؟

گفتم: بله، قسم به خدا که او را کشتند، فرمود: آیا جنازه اش را هم بر دار کردند؟ گفتم بله، قسم به خدا که جنازه اش را هم دار زدند، راوی گوید:

حضرت به گریه افتاد و اشکهایش همچون دانه های درّ از دو طرف صورت مبارکش می ریخت، سپس فرمود: فضیل! آیا در جنگ با اهل شام همراه عمویم زید حضور داشتی؟ گفتم: بله، فرمود: چند نفر از آنان را کشتی؟

عرض کردم: شش نفر، فرمود: آیا در این جنگ شک و شبهه ای داری؟ عرض کردم: اگر شک داشتم آنان را نمی کشتم، در این موقع شنیدم که میفرمود:

خداوندا مرا نیز در ثواب این جنگ شریک گردان! قسم به خدا که عمویم و یارانش شهید از دنیا رفتند همچون علی بن ابی طالب علیه السلام و یارانش.

شیخ صدوق می فرماید: از این حدیث فقط قسمتی را که مورد نیاز بود نقل کردم (و باقی حدیث را نقل نکردم) و خداوند تعالی توفیق دهنده است.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۵۲۴

باب ۲۶ اخباری نادر «۱» از حضرت رضا- علیه السلام- در موضوعات مختلف

(۱) ۱- عباس، خدمتکار حضرت رضا علیه السلام از آن حضرت چنین نقل کرده است: هر کس این ذکر را هنگامی که اذان صبح و مغرب را می شنود بخواند و در آن روز یا شب بمیرد، با توبه مرده و به بهشت وارد خواهد شد و آن ذکر این است:

«اللّٰهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِأَقْبَالِ نَهَارِكَ وَ إِدْبَارِ لَيْلِكَ وَ حُضُورِ صَلَوَاتِكَ وَ أَصْوَاتِ دُعَاتِكَ، أَنْ تَصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدَ

و آل محمد و أن تتوب عليّ إنك التّواب الرّحيم»

(خدایا از تو میخواهم، بحق آمدن روزت و رفتن شبت و داخل شدن وقت

(۱) - خبر نادر یا شاذّ خبری است که آن را فقط یک راوی ثقه نقل کرده باشد ولی با روایتی که دیگران روایت کرده اند مخالفت داشته باشد و عمل به آن نیز روا نیست (تلخیص المقباس صفحات ۴۵، ۴۴).

البته گاهی نیز اصطلاح «نادر» بکار میرود که آن اصطلاح به معنی اخبار و روایاتی است که بخاطر منحصر بفرد بودن یا کم بودن تعدادشان و یا اخبار مختلف و پراکنده ای که برای هر یک بتنهائی نمی توان برایشان بابی علی حدّه اختصاص داد. و شیخ صدوق کلمه «نادر» را در کتاب «من لا یحضره الفقیه» به این معنی اخیر به کار برده است (تلخیص المقباس ۱۶۱) و لذا میتوان احتمال داد در اینجا نیز مقصودش همین باشد.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۵۲۵

نمازهایت، و صدای دعاکنندگان، که بر محمّد و آل محمّد درود بفرستی و توبه ام را بپذیری، چه اینکه تو توبه پذیر و مهربانی).

(۱) ۲- دعبل خزاعی گوید: حضرت رضا علیه السّلام از پدر و اجدادشان از علیّ علیهم السّلام نقل فرموده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله چنین فرمودند: چهار گروه در قیامت هستند که من شفیع آنان خواهم بود: (اول: کسی که بعد از من فرزندانم را اکرام و احترام نماید، دوم: کسی که حاجت های آنان را برآورده سازد، سوم: کسی که در موقع ناچاری و گرفتاری ایشان، در کمک بایشان کوشا باشد، چهارم: کسی که با دل و زبان آنان را دوست بدارد.

(۲) ۳- فتح بن یزید جرجانی گوید: بامام

رضا علیه السلام نامه نوشتم و در باره حکم مردی که در یک روز از ماه رمضان با زنی - چه حلال و چه حرام - ده بار نزدیکی کند سؤال نمودم، حضرت فرمود: ده کفّاره بر او است، برای هر بار یک کفّاره،

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۵۲۶

و اگر چیزی بخورد یا بیاشامد، کفّاره یک روز بر عهده او است.

(۱) ۴- یوسف بن محمّد بن زیاد از پدرش و او از امام عسکری علیه السلام و آن حضرت نیز از پدران بزرگوار خود یکی پس از دیگری نقل فرموده اند که حضرت علیّ علیه السلام فرمود: وقتی جعفر بن ابی طالب از حبشه برگشت، رسول اکرم صلی الله علیه و آله در مقابل او برخاست و دوازده قدم پیش رفته او را در آغوش گرفت و پیشانی وی را بوسید و گریست و فرمود: نمی دانم از کدامیک مسرورترم؟ از آمدن تو ای جعفر؟ یا از اینکه خداوند خیبر را به دست برادرت فتح نمود؟ و از خوشحالی دیدار او گریست.

(۲) ۵- حسن بن علیّ و شّاء از امام رضا علیه السلام و ایشان از پدران بزرگوارشان علیهم السلام از حضرت علیّ علیه السلام نقل فرموده اند که: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آن زمان

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۵۲۷

که مرا به معراج میبردند، خویشاوندی را دیدم که به عرش الهی در آویخته و از خویشاوند دیگری شکایت می کند، گفتم: چند نسل بین تو و او فاصله است؟

گفت در جدّ چهلیم به هم می رسیم.

(۱) ۶- عبّاس بن هلال گوید: از امام رضا علیه السلام چنین شنیدم: هر کس یک روز از شعبان را به خاطر خدا روزه

بگیرد، به بهشت وارد می شود، و هر کس در هر روز از شعبان هفتاد بار استغفار کند، خداوند او را در قیامت در گروه ائمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله محشور می فرماید و کرامتی از جانب خدا برای او لازم و واجب میگردد، و هر کس در ماه شعبان صدقه ای بدهد- و لو یک نیم خرما- خداوند بدنش را بر آتش حرام می کند، و هر کس سه روز از شعبان را روزه بدارد و آن را به رمضان وصل کند خداوند برای او روزه دو ماه پیایی منظور می فرماید.

(۲) ۷- زکریا بن آدم از امام رضا علیه السلام نقل کرده است که: نماز چهار هزار باب

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۵۲۸

دارد.

(۱) ۸- ابو هاشم جعفری گوید: از امام رضا علیه السلام در باره نماز بکسی که به دار آویخته شده سؤال کردم، حضرت فرمود: آیا نمی دانی که جدم (امام صادق علیه السلام) بر عمویش (زید) نماز خواند؟ عرض کردم: میدانم، اما خوب نمی فهمم. حضرت فرمود: برایت توضیح می دهم، اگر صورت مصلوب (به دار آویخته) به سمت قبله بود، در طرف شانه راستش بایست، و اگر پشتش به قبله بود در طرف شانه چپش بایست، زیرا بین مشرق و مغرب قبله است، و اگر شانه چپش به سمت قبله بود در طرف راستش بایست و اگر شانه راستش به سمت قبله بود در طرف شانه چپش بایست و بهر حال بهر طرف که بود از شانه هایش دور نشو و صورتت باید ما بین مشرق و مغرب باشد و نه رو بسوی او کن و نه پشت به او نما (بلکه او را

در

طرف راست یا چپ خود قرار بده).

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۵۲۹

ابو هاشم گوید: سپس حضرت فرمود: ان شاء الله فهمیدی! مصنف این کتاب که لطف خداوند شامل حالش باد! گوید: این حدیث عجیبی است و آن را در هیچ یک از اصول و مصنّفات ندیده ام، و بجز با این سند، با سند دیگری این حدیث را نیافته ام «۱».

(۱) ۹- حارث بن دلهاث گوید: امام رضا علیه السلام فرمود: مؤمن، مؤمن نیست مگر اینکه سه خصلت در او باشد، سنتی از پروردگارش، سنتی از پیامبرش و سنتی از مولایش. سنت پروردگارش، حفظ اسرار خویش است، خداوند می فرماید: «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ»، (خداوند عالم به غیب است و هیچ کس را بر غیب خود مطلع نمی سازد مگر کسی را که بپسندد و از وی راضی باشد، که همان پیامبران هستند - سوره جن:

۲۷، ۲۶) و اما سنت پیامبر مدارا کردن با مردم است، خداوند پیامبرش را به

(۱) - این حدیث با سندی دیگر در کافی (مجلد اول از فروع - کتاب الجنائز ص ۲۱۵) ذکر شده.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۵۳۰

مدارا کردن با مردم امر می کند و می فرماید: «خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ» (- از مردم بیش از توانشان توقع نداشته باش و - با مردم با تسامح رفتار کن و امر بمعروف کن و از سفهاء و نادانان در گذر و اعراض کن - اعراف: ۱۹۹) و اما سنت از مولایش صبر در سختی ها و مشکلات است، خداوند می فرماید: «وَ الصَّابِرِينَ فِي الْبُؤْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ» (در سختی و مشکلات صبر می کنند - بقره: ۱۷۷) (۱) ۱۰- سلیمان بن جعفر جعفری نقل

می کند: حضرت رضا علیه السّلام از پدران بزرگوار خود، از علیّ علیهم السّلام نقل فرموده که: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: سه خصلت را از کلاغ بیاموزید: آمیزش در نهان، صبح زود به طلب رزق رفتن و احتیاط.

(۲) ۱۱- یاسر، خادم حضرت رضا علیه السّلام گوید: آن حضرت فرمود: در سه موضع، انسان از همیشه تنهاتر است (و یا ترسناکترین موقعیتها برای انسان، سه موقعیت است): روزی که زاده می شود و از شکم مادرش خارج می گردد و

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۵۳۱

و دنیا را می بیند، و روزی که می میرد و آخرت و اهل آن را بالعیان مشاهده می کند، و روزی که مجدداً زنده می شود و احکامی را می بیند که در دار دنیا ندیده بود، و خداوند در این سه موضع بر یحیی سلام و درود فرستاده و ترس او را فرو نشانده است، خداوند می فرماید: «وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَ يَوْمَ يَمُوتُ وَ يَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا» (و سلام بر او آن روز که زاده شد و آن روز که می میرد و آن روز که مجدداً زنده می شود- مریم ۱۵).

و عیسی بن مریم نیز در این سه موضع بر خود درود فرستاده و گفته است:

«وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَ يَوْمَ أَمُوتُ وَ يَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا» (و سلام بر من روزی که زاده شدم و روزی که می میرم و روزی که مجدداً زنده میشوم- مریم: ۳۳) (۱) ۱۲- حسین بن علی دیلمی مولی (خدمتکار) امام رضا علیه السلام گوید:

شنیدم که حضرت می فرمود: هر کس سه مؤمن را به حج بفرستد در واقع با آن پول خود را از خداوند خریده است و

خدا از او نمی پرسد مالش را از کجا بدست آورده، از حلال یا حرام؟.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۵۳۲

شیخ صدوق در توضیح این حدیث گوید: منظور این است که خداوند از او در باره اموال شبهه ناکی که در مالش هست سؤالی نمی کند، و با عوض هایی که به دشمنان و طلبکارانش می دهد، آنان را از او راضی خواهد نمود.

مترجم گوید: این حدیث- بدون ذکر سند- در کتاب «من لا یحضره الفقیه» باب «فضائل الحجاج» نیز آمده است، و مرحوم فیض، در کتاب «وافی» این حدیث را نقل کرده، فرموده است: «شاید این مطلب مشروط به توبه و نشناختن صاحبان مال باشد که در این صورت نمی تواند آن اموال را به آنان باز گرداند». لازم به تذکر است که در سند این روایت، سلمه بن الخطاب و احمد ابن علی و حسن بن علی دلمی قرار دارند که اولی ضعیف، دومی مجهول و سومی مهمل است (و ذکری از او در کتب رجال نیست) و شخص مؤلف در کتاب «من لا یحضره الفقیه» از ائمه علیهم السلام روایت کرده است که: هر کس با مال حرام به حج برود، در هنگام «لَبَّيْكَ كَفْتَن» به او خطاب می شود:

«لا لبَّيْكَ عَبْدِي وَ لا سَعْدِيكَ»

(رجوع شود به ترجمه کتاب «من لا یحضره الفقیه» ص ۲۱۶ ج ۳ حدیث ۲۲۰۸).

(۱) ۱۳- حارث بن دلهاث از پدرش از امام رضا علیه السلام نقل نموده است که حضرت فرمودند: خداوند به سه چیز دستور داده است که همراه با سه چیز دیگرند، به نماز و زکات امر فرمود، که هر کس نماز بخواند و زکات ندهد نمازش قبول نخواهد شد، و به سپاسگزاری

از خویش و والدین امر فرموده که

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۵۳۳

هر کس از پدر و مادرش تشکر و سپاسگزاری نکند خداوند را شکر نکرده است و امر به تقوی و صله رحم نموده است و هر کس صله رحم نکند در واقع تقوی نداشته است.

(۱) ۱۴- ابو نصر بزنطی گوید: امام رضا علیه السّلام فرمود: از جمله علامات فقیه سه چیز است، حلم، علم و سکوت. سکوت دری از درهای حکمت است.

سکوت، جلب محبت می کند و راهنمای هر خیری است.

(۲) ۱۵- حمدان دیوانی گوید: امام رضا علیه السّلام فرمود: دوست انسان عقل او و دشمنش جهل او است.

(۳) ۱۶- امام رضا علیه السّلام از پدران بزرگوار خود از حضرت علیّ علیهم السّلام نقل فرموده اند که: مردی آن حضرت را بمیهمانی دعوت نمود، حضرت فرمودند: به این شرط که سه مطلب را بمن قول بدهی، مرد گفت: این سه مطلب کدامند؟

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۵۳۴

حضرت فرمودند: از بیرون از منزل چیزی برای من نیاوری، از آنچه در منزل هست چیزی از من دریغ نکنی، و اهل و عیالت را بزحمت نیندازی. مرد گفت:

قول می دهم، حضرت نیز دعوت او را پذیرفتند.

(۱) ۱۷- عبد الله بن محمد بن عبد الوهاب از منصور بن عبد الله از علیّ بن عبد الله از داود بن سلیمان روایت کرده که امام رضا علیه السّلام از پدران بزرگوار خود از حضرت علیّ علیهم السّلام نقل فرموده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند: چهار گروه هستند که در روز قیامت من شفیع آنان خواهم بود اگر چه با گناه تمام اهل زمین نزد من بیایند: (اؤل) کمک دهنده

به اهل بیت، (دوم) برآورنده حوائج ایشان آن زمانی که بدو نیاز دارند، (سوم) آن که آنان را با دل و زبانش دوست بدارد و (چهارم) نیز آن کس که بدست خویش از آنان دفاع نماید «۱».

(۲) ۱۸- حسن بن علی بن فضال گوید: امام رضا علیه السلام فرمودند: مدتی ماه بر

(۱)- لازم به تذکر است که تمام رجال سند آن مهملند و ناشناخته جز داود بن سلیمان که در باره اش گفته شده «له کتاب عن الرضا» (کتابی دارد که فرمایشات امام رضا علیه السلام را در آن گرد آورده است) ولی حالش را ذکر نکرده اند.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۵۳۵

بنی اسرائیل طلوع نکرد، و خداوند عزّ و جلّ به موسی وحی فرمود که استخوانهای یوسف علیه السلام را از مصر خارج کن، و وعده داد که هر وقت استخوانها را خارج کرد، ماه طلوع کند، موسی علیه السلام به جستجوی کسی پرداخت که محلّ استخوانها را بداند، به او گفتند: پیرزنی اینجاست که از این مطلب اطلاع دارد، حضرت بدنبال او فرستاد، پیرزنی زمین گیر و نابینا را آوردند، حضرت سؤال کرد: آیا محلّ قبر یوسف را میدانی؟ گفت: بله، حضرت فرمود: محلّ قبر را بگو، زن گفت: به چهار شرط! پایم را شفا دهی، جوانی ام را به من بازگردانی، بینایی ام را نیز بازگردانی و مرا در بهشت همراه خودت قرار دهی. حضرت رضا علیه السلام در ادامه فرمود: این خواسته ها بر موسی علیه السلام گران آمد، خداوند وحی فرمود که: ای موسی خواسته هایش را اجابت کن این کار را بحساب من میکنی از وی بپذیر. موسی عمل کرد، زن قبر را نشان داد و

موسی آن را که در یک صندوق مرمر بود، از ساحل نیل بیرون آورد و در این موقع ماه بر آنان طلوع کرد، و سپس آن را به شام برد و لذا اهل کتاب، اموات

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۵۳۶

خود را به شام می برند.

مترجم گوید: «در مورد این حدیث باید توجه داشت که حضرت موسی علیه السلام به مصر باز نگشت و در بیابان سینا از دنیا رفت و بنی اسرائیل در زمان قدرت حضرت موسی علیه السلام در بیابان سینا بودند نه در مصر، و شاید هم مراد از مصر، بیابان سینا باشد ولی یوسف علیه السلام در شهر مصر مدفون بود نه در سینا، و فقهای ما در نبش قبر و نقل جسد اشکال می کنند. و نیز بتجربه و نیز در احادیث به ثبت رسیده که بدنهای اولیاء و صالحین در قبر سالم می ماند چه برسد به پیامبر بزرگی چون حضرت یوسف علیه السلام و لذا بیرون آوردن استخوان معنی ندارد، و نیز متن حدیث تداعی کننده این مطلب است که حضرت یوسف علیه السلام را در تابوت دفن کرده اند (یعنی به روش مسیحیان)! (۱) ۱۹- علی بن حسن بن علی بن فضال از پدرش نقل کرده است که گفت:

از امام رضا علیه السلام در باره «بسم الله» سؤال کردم، حضرت فرمودند: وقتی کسی می گوید: «بسم الله» معنایش این است که داغی از نشانه های الهی را بر خود می نهم که همان عبودیت است. راوی گوید: گفتم: سمه (نشانه) یعنی چه؟ حضرت فرمودند: یعنی علامت.

(۲) ۲۰- سلیمان بن جعفر از امام رضا علیه السلام نقل کرده است که حضرت

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۵۳۷

فرمودند: پدرم از

جَدَم از پدرانِش از حضرت علیّ علیه السّلام چنین نقل فرموده است که: بر بال هر هدهدی که خداوند خلق میکند به زبان سریانی نوشته شده است:

آل محمّد بهترین مخلوقاتند.

(۱) ۲۱- بسند خبر هفدهم راوی گوید: امام رضا از پدران بزرگوار خود از امیر المؤمنین علیه السّلام نقل فرموده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند: ای علیّ! خوشا بحال آنکه تو را دوست بدارد و تو را تصدیق کند، و وای بحال کسی که از تو بدش بیاید و تو را تکذیب کند، دوست داران تو در آسمان هفتم و زمین هفتم در آخرین طبقه و در فاصله میان این دو نقطه، شناخته شده هستند، آنان اهل دین، ورع، روش نیکو و تواضع در مقابل خداوند عزّ و جلّ هستند، چشمهایشان خاشع و بزیر افتاده و قلبهایشان بیاد خدا ترسان است، حقّ ولایت تو را شناخته اند و زبانهایشان به ذکر فضائل تو مشغول است، چشمهایشان از سر محبت بتو و امامان از نسل تو گریانست، بآنچه خداوند در

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۵۳۸

کتابش به آن امر فرموده، و به آن سنّتهایی از پیامبر که دلیل و برهان بر آن قائم شده، متدیّن اند، و به آنچه «اولو الامر» بدان دستورشان دهد، عامل و فرمانبردارند، بیکدیگر پیوند دارند و از یکدیگر نبریده اند، یکدیگر را دوست دارند و بغض و کینه از هم ندارند، ملائکه تا روز قیامت بر آنان درود می فرستند و بر دعای آنان آمین می گویند و برای گناهکار از ایشان استغفار می کنند و به جنازه او حاضر می شوند (و یا در حال مرگ به بالینش می آیند) و در فقدان او

احساس تنهایی می کنند.

(۱) ۲۲- عبد السلام بن صالح از امام رضا علیه السلام از پدران بزرگوار خود از امیر المؤمنین علیهم السلام روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند:

خداوند خلقی برتر از من و گرامی تر از من - نزد خود - خلق نفرموده است،

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۵۳۹

حضرت علی علیه السلام فرمودند: من عرض کردم: شما برتر هستید یا جبرئیل؟

حضرت فرمودند: ای علی! خداوند - تبارک و تعالی - پیامبران مرسل خود را بر ملائکه مقرب خود برتری داده است و مرا بر تمام انبیاء و مرسلین برتری داده است، و فضیلت، بعد از من برای تو و امامان بعد از تو می باشد، و ملائکه کمک کار ما و دوستان ما هستند. ای علی! همان ملائکه ای که حامل عرش الهی و اطرافیان هستند و همراه حمد خدا بتسبیح او نیز مشغولند و برای کسانی که به ولایت ما - ای علی - ایمان آورده اند استغفار می کنند «۱». اگر ما نبودیم خداوند، نه آدم علیه السلام و نه حواء را و نه بهشت و جهنم و نه آسمان و زمین را خلق نمی کرد، پس چگونه از ملائکه افضل نباشیم؟ و حال آنکه ما پیش از آنان پروردگاران را شناختیم و او را تسبیح و تقدیس نموده و به یگانگی او شهادت دادیم، زیرا اولین چیزی که خداوند خلق کرد ارواح ما بود که آنها را بتوحید و تمجید خویش به نطق آورد و پس از آن ملائکه را خلق فرمود که وقتی ارواح ما را بصورت یک نور واحد دیدند، این مسأله را بسیار بزرگ و عظیم یافتند و ما

(۱) - اشاره است به آیه ۷ از

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۵۴۰

برای اینکه ملائکه بفهمند که ما مخلوق هستیم و خداوند منزّه و برتر از صفات ماست، او را تسبیح گفتیم (۱) و ملائکه نیز به پیروی از تسبیح ما، تسبیح گفته و او را از صفات ما منزّه دانستند، و وقتی عظمت شأن ما را دیدند به وحدانیت خدا شهادت دادیم تا ملائکه بدانند معبودی نیست جز الله و بدانند که ما (فقط) بندگان خدا هستیم و خدا نیستیم و نباید بتنهایی و یا بهمراه خداوند پرستش شویم و گفتند: «لا- إله إلا الله»، و وقتی بزرگی مقام ما را دیدند، تکبیر گفتیم تا ملائکه بدانند که خداوند بزرگتر از آن است که بزرگی مقام از طریق غیر از او بدست آید، و وقتی که عزّت و قدرتی که خداوند بما داده بود دیدند، گفتیم:

«لا حول و لا قوه إلا بالله» (هیچ نیرو و قدرتی نیست مگر اینکه از جانب خداست) تا ملائکه بدانند آنچه که ما قدرت و توان داریم از خداست، و وقتی نعمتی را که خدا بما داده و بر ما واجب کرده- یعنی وجوب اطاعت از ما- را دیدند، گفتیم: «الحمد لله» تا ملائکه حمد و ستایش را که در واقع، در مقابل نعم الهی، حقّ خداوند است برگردن ما دریابند، و ملائکه نیز گفتند: الحمد لله.

پس در واقع بوسیله ما بود که به توحید و تسبیح و تهلیل (لا إله إلا الله) و

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۵۴۱

تحمید و تمجید الهی هدایت شدند، (۱) سپس، بعد از آن، خداوند- تبارک و تعالی- آدم را خلق کرد و ما را در صلب او قرار

داد و ملائکه را دستور فرمود تا برای تعظیم و احترام ما به آدم سجده کنند، و سجده آنان در واقع عبادت خداوند بود، و از طرفی بخاطر وجود ما در صلب آدم، اکرام و احترام و اطاعت از او بود، حال چگونه ما از ملائکه برتر نباشیم حال آنکه همه آنان به آدم سجده کردند؟

و آن زمان که بمعراج برده شدم، جبرئیل اذان و اقامه گفت- و هر بند را دو بار تکرار می کرد- سپس به من گفت: جلو بایست ای محمد! گفتم: ای جبرئیل! آیا از تو جلوتر بایستم؟ گفت: بله! زیرا خداوند- تبارک و تعالی- انبیاءش را بر تمام ملائکه اش برتری داده و خصوصا تو را به تنهایی برتری داده است، من نیز جلو ایستادم و آنان بمن اقتدا کردند، با این حال فخر و تکبر ندارم، و آنگاه که به حجب نور رسیدم، جبرئیل بمن گفت: جلوتر برو و خود عقب ایستاد، به او گفتم: آیا در چنین موضع و موقعی مرا رها میکنی؟

جبرئیل گفت: آخرین مرزی که خداوند- عزّ و جلّ- برای من قرار داده اینجاست، اگر از آن عبور کنم، بالهائم بخاطر تعدی از حدّ و مرزهای

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۵۴۲

پروردگارم آتش خواهد گرفت، (۱) در این موقع، نور مرا به جلو پرتاب کرد تا بحدی از علوّ مقام که خدا خواست رسیدم، ندایی آمد و مرا خواندند، نداء را پاسخ گفتم و عرض کردم: بله ای پروردگارم! بلند مرتبه و الامقام هستی! دوباره نداء آمد: ای محمد! تو بنده من و من ربّ تو هستم، پس مرا بپرست، و بر من توکل کن، تو نور من در

بین بندگانم و فرستاده من بسوی خلقم و حجت من بر مخلوقاتم هستی، برای تو و پیروانت بهشتم را خلق کرده ام، و برای مخالفینم را خلق کرده ام، و برای اوصیای کرامت و احترامم را واجب نموده ام، و برای شیعیانم را ثوابم را واجب کرده ام.

گفتم: پروردگارا! اوصیاء من چه کسانی هستند؟ ندائی آمد که ای محمد! نام اوصیاء تو بر پایه عرشم نوشته شده است، من در حضور پروردگارم - جلّ جلاله - بپایه عرش نظر کردم، دوازده نور دیدم که در هر نور، سطری سبز رنگ بود و بر آن سطر، نام یکی از اوصیایم، اولین آنان علی بن ابی طالب و آخرین آنان مهدی ائمه بودند، گفتم: پروردگارا! اینها بعد از من اوصیاء من هستند؟ نداء آمد که ای محمد! اینان اوصیاء، دوستان، برگزیدگان و حجت‌های من بعد از تو

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۵۴۳

در بین مخلوقاتم هستند (۱) و آنها اوصیاء و جانشینان تو و بهترین خلق من بعد از تو هستند، قسم به عزّت و جلالم که دینم را توسّط آنان پیروز می‌کنم و کلمه خویش را به وسیله آنان بالا - خواهم برد و زمین را با آخرین آنان از لوث وجود دشمنانم پاک خواهم کرد و شرق و غرب عالم را به ملک و در اختیار او درخواهم آورد، بادها را فرمانبردار او خواهم کرد، ابرهای سخت و سهمگین را در مقابل او و برای او خوار و ذلیل خواهم نمود و او را به آسمان‌ها خواهم برد و با لشکریانم یاریش خواهم نمود و با ملائکه ام مدد خواهم رساند تا دعوت مرا آشکار گرداند و خلق را بر توحید و یکتاپرستی گرد

آورد، سپس پادشاهی او را ادامه و استمرار می دهد و روزگار را تا قیام قیامت در اختیار اولیایم - یکی از پس دیگری - قرار خواهیم داد.

(۲) ۲۳- امام رضا علیه السلام فرمودند: حیاء از ایمان است.

(۳) ۲۴- امام رضا علیه السلام از پدران خود از امام باقر علیهم السلام نقل فرموده اند که: روزی حضرت سلیمان بن داود - علیهما السلام - به یاران خود گفت: خداوند تبارک

عیون أخبار الرضا علیه السلام / ترجمه، ج ۱، ص: ۵۴۴

و تعالی پادشاهی به من بخشیده است که برای هیچ کس پس از من شایسته نیست. باد و انس و جن و پرنده گان و وحوش، همگی را مسخر من کرده است و زبان پرنده گان را بمن آموخته، و از هر چیزی بمن عطا فرموده است، ولی با وجود تمام این سلطنت و پادشاهی، برایم میسر نشده است که یک روز تا شام خوشحال باشم، دوست دارم فردا به قصرم بروم و بطبقه بالای آن رفته، به تمام ممالکم نگاه کنم، لذا بکسی اجازه ندهید بر من وارد شود تا مبادا روز من مکدر گردد، همگی گفتند: بله، به روی چشم.

فردای آن روز عصایش را بدست گرفت و به بالاترین مکان در قصرش رفت و خوشحال از آنچه به او داده شده بود، به عصا تکیه زد و مشغول نگاه کردن به ممالک خویش گردید. در این موقع نگاهش به جوانی افتاد نیکو صورت و خوش لباس، که از گوشه ای از قصر بطرف او می آمد، وقتی سلیمان علیه السلام او را دید، گفت: چه کسی تو را باین قصر داخل کرده است؟ می خواستم امروز در اینجا تنها باشم، به اجازه چه کسی وارد شدی؟ جوان گفت: صاحب این

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۵۴۵

مرا داخل کرده و به اجازه او وارد شدم، (۱) سلیمان گفت: صاحبش نسبت به این قصر، از من سزاوارتر است، تو کیستی؟ گفت: من ملک الموت هستم، گفت برای چه کار آمده ای؟ گفت: برای قبض روح تو، سلیمان گفت: پس آنچه در- باره من بتو دستور داده شده، انجام بده، امروز روز سرور من است و خداوند نخواسته است که سروری جز لقاء او داشته باشم، ملک الموت روح او را در حالی که به عصایش تکیه داده بود، قبض کرد و سلیمان مرد و مدتی بهمان حال باقی ماند و مردم به او نگاه می کردند و گمان می بردند که او زنده است، کم کم در مورد او اختلاف کردند و به گناه افتادند، بعضی گفتند: سلیمان در این روزهای متوالی بر عصا تکیه زده و بهمان حال ایستاده، نه غذا خورده، نه چیزی نوشیده، نه خسته شده و نه خوابیده است، او همان پروردگار ماست که بر ما واجب است عبادتش کنیم، بعضی دیگر گفتند: سلیمان جادوگر است، او با جادو کردن چشمهای ما، این طور وانمود می کند که ایستاده و به عصایش تکیه زده است و حال آنکه این طور نیست. مؤمنین گفتند: سلیمان بنده خدا و پیامبر اوست، خداوند هر طور که بخواهد در مورد او تدبیر می کند. وقتی اختلاف

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۵۴۶

کردند، (۱) خداوند موریانه ای فرستاد و آن موریانه داخل عصا شد، وقتی از داخل، آن را خورد، عصا شکست و سلیمان با صورت از قصر به زیر افتاد، جنّ ها از موریانه به خاطر این کارش تشکر کردند، و بهمین سبب است که

هر جا موریانه باشد، آب و گل هم هست، و این مطلب همانست که در این آیه شریفه آمده است:

«فَلَمَّا قَضَيْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ مَا دَلَّهُمْ عَلَى مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنْسَأَتَهُ فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنَّ أَنْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي الْعِزَابِ الْمُهِينِ» (وقتی دستور مرگ او را دادیم، چیزی جز آن جانور زمین، که عصایش را خورد آنان را از مرگ او مطلع ساخت، و وقتی بزمین افتاد جن ها فهمیدند که اگر علم غیب می داشتند در آن عذاب ذلت بار باقی نمی ماندند- سبأ: ۱۴) امام صادق علیه السلام فرمودند: این آیه این گونه نازل نشده است، بلکه به این شکل نازل شده: «فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنَّ أَنْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي الْعِزَابِ الْمُهِينِ» (وقتی به زمین افتاد انسانها فهمیدند که اگر جن ها علم غیب می داشتند در عذاب ذلت بار باقی نمی ماندند «۱»).

(۱)- این حدیث بظاهر دلالت بر تحریف قرآن دارد ولی خود مؤلف مخالف تحریف است و در کتاب دیگری تحریف را رد کرده، و مقصود از ذکر این حدیث در اینجا این است که «در واقع معنی آیه این چنین نیست»، نه اینکه اصل الفاظ کم و زیاد شده است.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۵۴۷

باب ۲۷ سخنان حضرت رضا- علیه السلام- در مورد هاروت و ماروت

(۱) ۱- امام حسن عسکری از پدرانشان از امام صادق علیهم السلام در تفسیر آیه «وَ اتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ وَ مَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ» (و از آنچه شیاطین بر ملک و پادشاهی سلیمان می خواندند تبعیت کردند و سلیمان کافر نشد- بقره: ۱۰۲) فرمودند: شیاطین کافر، سحر و جادوهای بر (اهل) مملکت سلیمان می خواندند و آنان از آن سحر و جادوها پیروی

کرده، گمان می بردند که سلیمان با آن سحر و جادوها پادشاهی می کرده و ما نیز با همان روش، عجائب و معجزاتی از خود بروز می دهیم تا مردم مطیع ما شوند، و گویند:

سلیمان کافر و ساحری ماهر بود و با سحرش به پادشاهی و قدرت رسیده بود.

و خداوند سخن آنان را رد کرده و فرمود: «وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ» (و سلیمان کافر

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۵۴۸

نبود) (۱) و آن طور که اینها می گویند سحر به کار نمی برد. «لَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ» (لکن شیاطین کافر بودند و به مردم سحر و جادو می آموختند) سحر و جادویی که به سلیمان و به آنچه بر دو فرشته- یعنی هاروت و ماروت در بابل نازل شد- نسبت می دادند.

بعد از نوح علیه السلام جادوگران و فریبکاران، بسیار زیاد شده بودند، لذا خداوند- عزّ و جلّ- دو فرشته را به سوی پیامبر آن زمان فرستاد و بآن دو مأموریت داد که سحر و نحوه ابطال آن را به آن پیامبر بیاموزند، او نیز آن مطالب را از آن دو فرشته دریافت کرده و به فرمان خدا آن را به مردم آموخت و به آن دو دستور داد تا به این وسیله در مقابل سحر ایستادگی کنند و آن را باطل نمایند. و نیز از اینکه مردم را سحر کنند نهی فرمودند، همان گونه که انسان سمی را به کسی معرفی کند و پادزهر آن را نیز به او بدهد، خداوند نیز می فرماید: «وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ» (و آن دو بکسی چیزی نمی آموختند مگر اینکه به او بگویند ما وسیله امتحان هستیم،

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۵۴۹

سحر و جادو خود را جزء کافران قرار نده].

(۱) به این ترتیب که آن پیامبر علیه السلام به دو فرشته دستور داد تا به صورت بشر در آمده و آنچه را خداوند به آن دو آموخته است به مردم بیاموزند، خداوند می فرماید: سحر و نحوه ابطال آن را به هیچ کس نمی آموختند مگر اینکه به او بگویند: ما وسیله امتحان بندگان هستیم تا با آموخته های خود، خدا را اطاعت کنند و جادوی جادوگران را ابطال نمایند و مردم را سحر و جادو نکنند، پس تو نیز با بکارگیری این سحر و جادو به ضرر رساندن به مردم و یا با فرا خواندن مردم به اینکه معتقد شوند تو به وسیله سحر و جادو زنده می کنی و می میرانی و کارهایی که جز خدا کسی قدرت بر آنها را ندارد، انجام می دهی، کافر نشو زیرا این قبیل اعمال، کفر است، خداوند میفرماید: و طالبان سحر، از این مطالب، یعنی از سحرهای شیاطین که بر (اهل) مملکت سلیمان می نوشتند و نیز از آنچه به آن دو فرشته- هاروت و ماروت در بابل- نازل گردید، (از این دو نوع مطلب) چیزهایی می آموختند که به آن وسیله بین زن و شوهر اختلاف می انداختند، این کسی است که ضرر زدن به مردم را می آموزد.

آنان با انواع حيله و نیرنگ و به ایهام و اشتباه انداختن و اینکه در فلان جا، فلان چیز دفن شده و فلان کس، فلان کار را کرد، نحوه و طریقه ایجاد ضرر را

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۵۵۰

یاد می گرفتند (۱) تا زنی (اجنبی) را محبوب مردی کرده و

یا مردی را محبوب زنی کنند و به این ترتیب بین زن و شوهر جدایی اندازند، سپس خداوند می فرماید: «وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» (و آنان نمیتوانند بکسی آزاری رسانند مگر با اذن خدا) یعنی آن مردم طالب سحر و جادو به کسی آزار نمی رسانند مگر با اذن خدا، و مراد از اذن این است که خدا از این کار آنان اطلاع دارد و در عین حال، ایشان را به حال خود رها می کند، زیرا اگر می خواست، با جبر و زور جلوی کار آنان را میگرفت.

سپس میفرماید: «وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ» (چیزی یاد میگیرند که به آنان ضرر می رساند و نفعی برایشان ندارد) زیرا وقتی سحر را آموختند و غرضشان، سحر و جادو کردن دیگران و ضرر زدن به آنان باشد، در واقع چیزی را آموخته اند که در دینشان به آنان ضرر زده و در امر دین نفعی به حالشان نداشته است، بلکه به این وسیله از دین خدا خارج می شوند، و این مردم خود می دانستند که کسی که دین خود را به این مطالب بفروشد، در آخرت نصیبی از بهشت نخواهد داشت، سپس خداوند می فرماید: خود را به بد چیزی فروختند (که خود را در گرو عذاب قرار دادند) اگر می دانستند که

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۵۵۱

آخرت را فروخته و نصیب خود از بهشت را رها کرده اند، (۱) زیرا کسانی که این سحر را می آموختند، همان افرادی بودند که اعتقاد داشتند که نه پیامبر هست، نه خدایی و نه بعث و قیامت، و لذا خداوند می فرماید: «وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ

خَلَاقٍ» (و آنان می دانستند که هر کس خریدار این مطالب باشد در آخرت نصیبی ندارد) زیرا آنان معتقد بودند که اصلاً آخرتی وجود ندارد یعنی عقیده داشتند که اگر آخرتی وجود نداشته باشد، بطریق اولی نصیب و بهره ای بعد از این دنیا نخواهند داشت و اگر بعد از دنیا، آخرتی باشد، آنان با این کفر خود، بهره ای در آن جهان نخواهند داشت، سپس فرمود: «و لَبِئْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ» (خود را به بد چیزی فروختند) یعنی به عذاب، چون آخرت را به دنیا فروختند، و خود را در گرو عذاب دائمی قرار دادند، «لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ» (اگر می دانستند) که خود را به عذاب فروخته اند، ولی این مطلب را نمی دانند زیرا به آن کافر هستند، و وقتی در حجت های خداوند نظر نکردند تا بفهمند و علم یابند، خداوند آنان را بخاطر اعتقاد باطلشان و انکار کردن حق، عذاب نمود.

(۲) یوسف بن محمّد بن زیاد و علی بن محمّد بن سیار از پدران خود (که

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۵۵۲

راویان این حدیث هستند) نقل کرده اند که آن دو به امام عسکری علیه السلام عرض کردند: عدّه ای نزد ما گمان می کنند که هاروت و ماروت دو فرشته بودند که وقتی که عصیان بنی آدم زیاد شد، خداوند آن دو را از بین ملائکه برگزید و با ملک دیگری به دار دنیا فرستاد، و آن دو مجذوب زهره شدند و خواستند با او زنا کنند و شراب خوردند و آدم کشی کردند و خداوند آنان را در بابل عذاب فرمود و جادوگران، از آن دو، سحر و جادو می آموختند و خداوند آن زن را مسخ کرده و به صورت

این ستاره (یعنی ستاره زهره) در آورد، امام علیه السلام فرمودند:

پناه بر خدا از این سخنان! ملائکه معصومند، و از کفر و قبائح به لطف خدا در امانند، خداوند در باره آنان می فرماید: «لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ» (خداوند را در دستوراتش نافرمانی نمی کنند و هر آنچه را دستور دارند انجام می دهند، تحریم: ۶) و نیز می فرماید: «وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ عِنْدَهُ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا يَسْتَحْسِبُونَ* يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ» (و برای اوست آن کسانی که در آسمانها و زمین هستند و ایشان که نزد اویند (یعنی ملائکه) از عبادت او سرباز نمی زنند و خسته نمی شوند، شبانه روز در تسبیح اویند و باز نمی ایستند- انبیاء: ۱۹- ۲۰) و

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۵۵۳

در باره ملائکه می فرماید: (۱) «بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ* لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ* يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ وَ لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى وَ هُمْ مِنْ خَشِيَّتِهِ مُشْفِقُونَ» (۱) (بلکه بندگان گرامی خدا هستند که در گفتار از خداوند سبقت نمی گیرند و به دستور او کار می کنند، علم خداوند به آنها احاطه دارد و جز برای کسانی که مورد رضایت خداوند هستند، شفاعت نمی کنند و از خوف و خشیت الهی در ترس و نگرانی هستند، انبیاء: ۲۶، ۲۷، ۲۸) آنگاه حضرت فرمودند: اگر همان طور که آنان می گویند باشد، پس خداوند این ملائکه را- در واقع- خلفای خود در روی زمین قرار داده بود و آنان همچون انبیاء و ائمه بوده اند، آیا از انبیاء و ائمه علیهم السلام قتل نفس و زنا سر میزند؟ آیا

نمیدانی که خداوند - عزّ و جلّ - هرگز دنیا را از پیغمبر و یا امامی از جنس بشر، خالی نگذاشته است؟ آیا خداوند نفرموده است: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى» (و ما قبل از تو هیچ رسولی سوی مردم نفرستادیم مگر مردانی از اهل شهرها که به آنان وحی نمودیم - یوسف: ۱۰۹) پس خداوند خود خبر داده است که ملائکه را به عنوان امام و حاکم به زمین نفرستاده است بلکه آنان فقط به سوی انبیاء فرستاده می شدند.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۵۵۴

(۱) آن دو در ادامه گفتند: عرض کردیم: پس به این ترتیب ابلیس هم فرشته نبوده است؟ فرمود: نه، بلکه از جنّ بوده است، آیا این آیه را نشنیده اید: «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ» (و آن زمان که به ملائکه گفتیم: به آدم سجده کنید، و همه جز ابلیس سجده کردند، او از جنّ بود - کهف: ۵۰) و بنا بر این خداوند در این آیه خبر داد که او از طائفه جنّ است، و او همان کسی است که خداوند در باره اش فرموده است: «وَجَنَّاتٍ مِنْ أَعْلَى الْجَنَّةِ يَنْزِلُ فِيهَا طَائِفَةٌ مِنْ الْجِنِّ يَتَّبِعُونَ الْمَلَائِكَةَ الْمُرْسَلِينَ» (و باغچه‌هایی از بالای بهشت است که در آن طائفه‌ای از جنّ است که ملائکه را پیروی می‌کنند - بقره: ۲۰۵). نشأت گرفته بود، آفریدیم - حجر: ۲۷).

امام عسکریّ علیه السلام فرمودند: پدرم، از جدّم از امام رضا و آن حضرت از پدرانشان از حضرت علیّ علیه السلام نقل کردند که: رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند:

خداوند ما آل محمّد و پیامبران و نیز ملائکه مقرب را برگزید، و این برگزیدن با توجه به این بود که: آنان کاری نخواهند کرد که به واسطه آن

از ولایتش خارج گردند و از حفاظتش باز بمانند و جزء کسانی که مستحقّ عذاب و نعمت او هستند در آیند.

عرض کردیم روایت شده است که: آنگاه که رسول اکرم صلی الله علیه و آله امامت علیّ

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۵۵۵

علیه السلام را اعلام فرمود، (۱) خداوند ولایت آن حضرت را در آسمان بر جماعتی از مردم و ملائکه عرضه فرمود و آنان ابا را قبول نکردند و خداوند آنان را به شکل قورباغه مسخ فرمود. حضرت فرمودند: پناه بر خدا! اینها، ما را تکذیب می کنند و بر ما افتراء می زنند، ملائکه رسولان الهی هستند و مانند سایر انبیاء و رسل می باشند، آیا از آنان کفر سر می زند؟ گفتیم خیر، فرمود: ملائکه هم همین طور هستند، شأن ملائکه بسیار عظیم است و امرشان بسیار با جلال است.

(۲) ۲- علی بن محمد بن جهم گوید: مأمون از امام رضا علیه السلام در باره مطلبی که مردم نقل می کنند و می گویند: «ستاره زهره زنی بود که هاروت و ماروت با او مرتکب حرام شدند. و سهیل تحصیلدار و جمع کننده مالیات در یمن بوده سؤال کرد، حضرت فرمودند: دروغ می گویند که آن دو، ستاره بوده اند! بلکه دو جانور آبی بودند و مردم اشتباه کرده می گویند: آن دو ستاره بودند، و خداوند دشمنان خود را به صورت انواری درخشان که تا پایان جهان، باقی و برقرار باشند، مسخ نخواهد کرد و مسخ شدگان بیش از سه روز زنده نمی مانند

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۵۵۶

و تولید مثل نیز نمی کنند، (۱) و امروزه در روی زمین هیچ جانور مسخ شده ای وجود ندارد، و حیواناتی مثل میمون، خوک و خرس و امثال آنها که به

عنوان مسخ شده شهرت پیدا کرده اند، خودشان مسخ شده نیستند بلکه شبیه آن چیزهایی هستند که خداوند کسانی را که بخاطر انکار توحید و تکذیب پیامبران لعن و نفرین و غضب فرموده، به آن اشکال مسخ نموده است، و اما هاروت و ماروت دو فرشته بودند که به مردم سحر آموختند تا از سحر جادوگران پرهیز کنند، و آن را باطل نمایند، و به هر کس چیزی در این باره می آموختند و به او می گفتند «إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ» (ما، وسیله آزمایش تو هستیم، کافر نشو- بقره:

۱۰۲) ولی گروهی با بکارگیری چیزی که دستور داشتند از آن دوری کنند، کافر شدند و بوسیله آنچه می آموختند بین زن و شوهر جدایی می انداختند.

خداوند میفرماید: «وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» (بوسیله آن سحر به کسی ضرر نمی زدند مگر به اذن خدا- بقره: ۱۰۲) که منظور از اذن خدا در این آیه علم خدا است.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۵۵۷

باب ۲۸ آنچه از حضرت رضا- علیه السلام- در مسائل گوناگون آمده

(۱) ۱- محمّد بن فضل گوید: از حضرت رضا علیه السلام سؤال کردم: آیا ممکن است زمین باشد و امام در آن نباشد؟ حضرت فرمودند: نه، در این صورت (زمین) اهل خود را در خود فرو خواهد برد.

(۲) ۲- احمد بن عمر گوید: از حضرت رضا علیه السلام سؤال کردم: آیا زمین بدون امام باقی می ماند؟ فرمودند: خیر، عرض کردم: از حضرت صادق علیه السلام چنین برای ما روایت کرده اند که حضرت می فرمودند: باقی نخواهد ماند مگر اینکه خداوند بر بندگان خشم گیرد، حضرت رضا علیه السلام فرمودند: باقی نمی ماند، که در این صورت اهل خود را فرو خواهد برد.

(۳) ۳- حسن بن

علی و شاء گوید: از حضرت رضا علیه السلام سؤال کردم: آیا زمین

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۵۵۸

بدون امام باقی می ماند؟ فرمودند: خیر، عرض کردم: برای ما چنین روایت شده است که باقی نمی ماند مگر اینکه خداوند بر بندگان خشم گیرد، فرمودند: باقی نمی ماند، که در این صورت اهل خود را فرو خواهد برد.

(۱) ۴- سلیمان بن جعفر جعفری گوید: از امام رضا علیه السلام سؤال کردم: آیا زمین بدون حجّت باقی خواهد ماند؟ فرمودند: اگر زمین - و لو به مدّت یک چشم بهم زدن - خالی از حجّت باشد، اهل خود را فرو خواهد برد.

(۲) ۵- عبد السلام بن صالح هروی گوید: به حضرت رضا علیه السلام عرض کردم:

نظرتان در باره این حدیث که از امام صادق علیه السلام روایت شده است، چیست، که حضرت فرموده اند: زمانی که قائم علیه السلام قیام کند فرزندان قاتلان حسین علیه السلام را بخاطر کردار پدرانشان خواهد کشت؟ حضرت فرمودند: همین طور است،

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۵۵۹

عرض کردم پس معنی این آیه چیست: «وَلَا تَرْرُ وَاَزْرَةَ وِزْرَ الْأُخْرَى» (هیچ کس بار گناه دیگری را به دوش نخواهد کشید - انعام: ۱۶۴)؟ فرمودند: خداوند در تمام گفتارهایش درست گفته است، لکن فرزندان قاتلان حسین علیه السلام از کردار پدرانشان راضی هستند و به آن افتخار می کنند و هر کس از کاری راضی باشد مثل کسی است که آن را انجام داده، و اگر کسی در مشرق کشته شود و دیگری در مغرب از این قتل راضی باشد، نزد خدا با قاتل شریک خواهد بود، و قائم علیه السلام در هنگام قیام خود، بخاطر رضایتشان از کردار پدران، ایشان را خواهد

کشت، عرض کردم: وقتی قائم شما علیه السّلام قیام کند، از چه کاری شروع می کند؟ فرمودند: در آغاز دستان بنی شیبه را قطع می نماید زیرا آنان دزدان خانه خدا هستند.

(۱) ۶- حسن بن علی بن فضال از امام رضا علیه السّلام نقل کرده است که حضرت فرمودند: گویا شیعه را می بینم، آن زمان که سومین «۱» نفر از فرزندانم را

(۱)- سومین نفر از فرزندان امام رضا علیه السّلام حضرت عسکری علیه السّلام خواهد بود فلذا، در متن حدیث اشتباهی رخ داده و باید چهارمین باشد نه سومین.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۵۶۰

نمی یابند و بدنبال این هستند که کسی امور آنان را بدست گیرد و شؤونشان را تدبیر نماید ولی او را نمی یابند، عرض کردم: چرا یا ابن رسول الله؟! حضرت فرمودند: زیرا امامشان غائب می گردد، عرض کردم چرا؟ فرمودند: زیرا در هنگام قیام، بیعت کسی در گردن او نباشد (و بالاجبار با ظالم زمان خود بیعت نکرده باشد).

(۱) ۷- عبد العزیز بن مهتدی از امام رضا علیه السّلام نقل کرده است که آن حضرت فرمودند: فقط خارج دهان را باید با ماده پاک کننده شست و اما داخل دهان چربی را بخود نمی گیرد.

(۲) ۸- صفوان بن یحیی از امام رضا علیه السّلام نقل کرده است که ایشان فرمودند:

رسول خدا صلی الله علیه و آله نهی فرموده اند که انسان در بیت الخلاء مادامی که فارغ نشده است با کسی صحبت کند یا جوابش را بدهد.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۵۶۱

(۱) ۹- امام رضا از پدرشان امام کاظم علیهم السّلام نقل فرمودند که: به امام صادق علیه السّلام گفته شد: مرگ را برای ما وصف فرما، فرمود: برای

مؤمن مثل خوشبوترین گل‌ها است، که آن را می‌بوید و از بوی خوش آن، از حال می‌رود و خستگی و درد از او منقطع می‌شود، و برای کافر مانند نیش افعی و عقرب بلکه سخت‌تر است. سؤال شد: بعضی می‌گویند: مرگ از تکه تکه شدن با اژه و قیچی و کوبیده شدن با سنگ و چرخاندن سنگ آسیاها بر حدقه چشم سخت‌تر است، (نظر شما چیست؟) حضرت فرمودند: برای بعضی از کافرین و فاجرین همین‌طور است، آیا از این افراد، کسی را که این سختی‌ها را می‌کشد ندیده‌اید؟ و آن چیزی که از این هم شدیدتر است عذاب آخرت است، زیرا از عذاب دنیا سخت‌تر و شدیدتر است، گفته شد: پس چرا ما می‌بینیم جان‌کندن بر بعضی از کفار آسان است، در حالی که می‌خندد و سخن می‌گوید، می‌میرد؟ و بعضی از مؤمنین هم همین‌طورند؟ ولی بعضی از مؤمنین و کافرین در هنگام سقرات موت دچار این سختی‌ها می‌شوند؟

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۵۶۲

(۱) حضرت فرمودند: راحتی مؤمن در آن حال ثواب زودرس است و سختی هنگام مرگ برای او باعث پاک شدن از گناه است تا با پاکی و تمیزی به آخرت وارد شود و بدون هیچ مانعی استحقاق ثواب ابدی را داشته باشد، و اما راحتی کافر در آن حال، بخاطر آن است که اجر نیکی‌های خود را بطور تمام و کمال در دنیا دریافت دارد و وقتی وارد آخرت می‌شود جز عذاب نبیند.

و سختی حال کافر در موقع مرگ آغاز عذاب او است و این بخاطر آن است که خداوند عادل است و ظلم نمی‌کند، حضرت ادامه دادند: از

امام صادق علیه السلام در باره طاعون سؤال شد، آن حضرت فرمودند: برای عذبه ای عذاب و برای عده ای دیگر رحمت است، گفتند: چگونه ممکن است رحمت عذاب باشد؟! فرمود: آیا نمی دانید آتش جهنم برای کافرین عذاب است ولی برای خزنه جهنم که با کافرین در آنجا هستند، مایه رحمت است؟ (۲) ۱۰- علی بن اسباط گوید: به امام رضا علیه السلام عرض کردم: گاه مسأله ای

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۵۶۳

پیش می آید که دانستن حکم آن ضروری است (و نمی توانم صبر کنم) و در شهری که هستم کسی از دوستان شما (یعنی شیعیان) نیست تا از او سؤال کنم حضرت فرمودند: نزد فقیه شهر برو و مسأله ات را سؤال کن و اگر فتوایی داد بر خلاف آن عمل کن، زیرا حق در همان است.

(۱) ۱۱- امام رضا از پدران خود علیهم السلام نقل کردند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند: سپیدی مو در جلوی سر (نشانه) خوش یمنی، و در کناره صورت علامت سخا است، و در موهای مقابل پیشانی علامت شجاعت و در پشت سر نشانه بد یمنی و شومی میباشد.

(۲) ۱۲- ابو الصیلت هروی گوید: از امام رضا علیه السلام شنیدم که فرمود: خداوند - عزّ و جلّ - به یکی از انبیایش وحی فرمود که: فردا صبح، اولین چیزی را که دیدی، بخور، و دومی را پنهان کن، و سومی را قبول کن، و چهارمی را ناامید

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۵۶۴

نکن و از پنجمی فرار کن.

(۱) فردا صبح، حرکت کرد و در راه به کوهی سیاه و بزرگ برخورد کرد، ایستاد و گفت: پروردگارم - عزّ و جلّ - مرا امر فرموده که

این را بخورم و (از این فرمان) متحیر ماندم، سپس با خود گفتم: پروردگرم جلّ جلاله مرا به چیزی امر میکند که توان آن را داشته باشم. آنگاه بطرف آن حرکت کردم که آن را بخورم، و هر قدر که به آن نزدیک می شد، کوه کوچکتر میگردد تا به آن رسید و آن را به اندازه یک لقمه یافت، آن را خورد و از هر غذایی لذیذتر یافت.

سپس حرکت کرد و تشتی از طلا یافت و گفت: پروردگرم مرا امر فرموده که این را پنهان کنم، حفره ای حفر کرد و تشتی را درون آن قرار داد و خاک بر آن ریخت و حرکت کرد، پشت سر خود را نگاه کرد و متوجه شد که تشتی نمایان شده است، با خود گفت: من، کاری را که پروردگرم دستور داده بود، انجام دادم، آنگاه براه خود ادامه داد و پرنده ای دید که عقابی در پی اوست، پرنده اطراف آن پیامبر می چرخید، پیامبر با خود گفت: پروردگرم - عزّ و جلّ - مرا امر فرموده که این را بپذیرم، پس آستین خود را باز کرد و پرنده داخل آن شد، عقاب گفت: صیدم را که چند روز است در پی آن هستم گرفتی؟! گفت:

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۵۶۵

پروردگرم - عزّ و جلّ - مرا امر کرده است که این را ناامید نکنم، (۱) پس قطعه ای از ران خود را کند و سوی او انداخت و براه خود ادامه داد، در بین راه به گوشت مرداری بدبو که کرم گذاشته بود برخورد، گفت: پروردگرم - عزّ و جلّ - مرا امر کرده که از آن بگریزم و فرار کرد و بازگشت و در خواب

چنین دید که گویا به او می گویند: تو کاری که بدان مأمور بودی انجام دادی، آیا میدانی آنها چه بودند؟ گفت: نه، گفته شد، و اما کوه، سمبل غضب بود، انسان وقتی غضبناک شود، خود را نمی بیند و از شدت و بزرگی غضب، قدر و ارزش خود را فراموش می کند، و وقتی که خود را حفظ نماید و ارزش خود را بشناسد و غضبش آرام گیرد، عاقبتش همچون یک لقمه گوارائی است که آن را بخورد، و اما تشت طلا، سمبل عمل صالح باشد که وقتی انسان آن را پنهان کند، خداوند می خواهد آن را آشکار کند تا علاوه بر ثواب آخرتی که خدا برایش ذخیره می کند، او را با آن عمل زینت دهد، و اما پرنده سمبل کسی بود که تو را نصیحت می کند، او و نصیحتش را بپذیر، و اما عقاب سمبل حاجتمندی بود که نزد تو می آید، هیچ وقت چنین کسی را ناامید نکن، و اما

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۵۶۶

گوشت بدبو سمبل غیبت بود، همیشه از آن فرار کن.

(۱) ۱۳- محمد بن اسماعیل بن بزیع گوید: از امام رضا علیه السلام چنین شنیدم:

ثروت انباشته نمیشود مگر از قبل پنج چیز: بخل شدید، آرزوی طولانی، حرص زیاد و غلبه کننده، قطع رحم و ترجیح دادن دنیا بر آخرت.

(۲) ۱۴- امام رضا علیه السلام از پدرانشان از حضرت علی علیه السلام نقل کردند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله از کشتن پنج حیوان نهی فرمودند که عبارتند از: سرد صوام، (که توضیح آن ذکر خواهد شد)، هدهد، زنبور عسل، مورچه و قورباغه، و به کشتن پنج چیز امر فرمود که عبارتند از:

کلاغ، زغن (نوعی باز)، مار، عقرب و سگ هار.

مؤلف کتاب، شیخ صدوق (ره) گوید: منظور از دستور و امر در این حدیث رخصت است نه وجوب.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۵۶۷

مترجم گوید: «صرد صوم» پرنده ای است با سر بزرگ که گنجشکان را شکار می کند و در فارسی به آن شیر گنجشک گویند. در بعضی نسخ «صرد» و «صوم» با او عطف آمده که در این صورت باید گفت: اشتباهی رخ داده- زیرا تعداد این حیوانات شش عدد خواهد شد در حالی که در متن حدیث گفته شده پنج حیوان و یا اینکه «صوم» همان «صرد» باشد و به اصطلاح این عطف را، عطف تفسیر بدانیم. و کلمه «صوم» را نیز بعضی به ضم صاد ضبط کرده اند (به کتاب «خصال» باب خمه مراجعه شود).

(۱) ۱۵- محمد بن عیسی یقطینی گوید: امام رضا علیه السلام فرمودند: خروس سفید پنج خصلت از خصلتهای انبیاء را داراست: شناخت اوقات نماز، غیرت، سخا، شجاعت و زیاد نزدیکی کردن.

(۲) ۱۶- یاسر خادم گوید: امام رضا از پدرانشان علیهم السلام برایم روایت کردند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند: ای علی! من در باره تو از پروردگارم پنج چیز

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۵۶۸

خواستم که به من عطا فرمود: اول: از او خواستم وقتی قبرم شکافته می شود و خاک از روی سرم می ریزد، تو همراهم باشی، که مورد قبول حق واقع گردید. دوم: از او خواستم وقتی مرا در کنار میزان عمل قرار می دهد، تو همراه من باشی، که این نیز قبول شد. سوم: از پروردگارم خواستم که تو را حامل پرچم من قرار دهد و آن پرچم، پرچم

بزرگ خدا است و به آن نوشته شده است:

کسانی رستگارانند که به بهشت دست یافته باشند، و قبول فرمود. چهارم: از او خواستم که تو ائمت را از حوض آب دهی، و قبول فرمود. و پنجم: از او خواستم که تو را رهبر ائمت بسوی بهشت قرار دهد و قبول فرمود، و سپاس خداوند را که به این وسیله بر من منت نهاد.

(۱) ۱۷- یعقوب جعفری گوید: از ابو الحسن علیه السلام شنیدم که چنین میفرمود:

عزل کردن (باردار نساختن زوجه) در ۶ صورت مانعی ندارد: زنی که یقین داری نازا است، زن مسن، زن پرخاشگر، زن بد زبان و فحاش، و زنی که فرزند خود

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۵۶۹

را شیر نمی دهد، و کنیز.

شیخ صدوق میفرماید: مراد از ابو الحسن در سند این حدیث، ممکن است موسی بن جعفر علیهما السلام باشد و ممکن است حضرت رضا علیه السلام باشد، زیرا یعقوب جعفری هر دو امام علیهما السلام را درک کرده بود.

(۱) ۱۸- حسن بن راشد گوید: از امام رضا علیه السلام در مورد تکبیرات افتتاحیه سؤال کردم، فرمودند: هفت عدد است، عرض کردم: روایت شده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یک تکبیر می گفتند، فرمودند: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یک تکبیر را بلند و شش تکبیر دیگر را آهسته می گفتند.

(۲) ۱۹- امام عسکری از پدرانشان از امام رضا از پدرانشان از حضرت علی علیهم السلام نقل کرده اند: زمانی که جبرئیل خبر مرگ نجاشی را بحضرت رسول صلی الله علیه و آله داد، آن حضرت همچون یک فرد اندوهگین بر او گریه کرده، فرمود: برادران

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه

أصحه (نام نجاشی) فوت کرده است، سپس بصحرا رفته و هفت تکبیر گفتند و خداوند تمام بلندی ها را برای آن حضرت هموار نمود بطوری که حضرت جنازه نجاشی را در حبشه دیدند.

(۱) ۲۰- جعفری گوید: از امام رضا علیه السلام شنیدم میفرمود: روز سه شنبه ناخنهای خود را کوتاه کنید، و روز چهارشنبه استحمام نمائید، و روز پنجشنبه نزد حجام بروید، و روز جمعه خود را با بهترین عطرتان خوشبو کنید.

(۲) ۲۱- معمر بن خلاد از امام رضا علیه السلام چنین نقل کرده است: شایسته نیست انسان هیچ روز عطر و بوی خوش را ترک کند، اگر هر روز برایش ممکن نیست لا اقل یک روز در میان عطر بزند، و اگر این مقدار هم نمی تواند، هفته ای یک بار (یا در هر جمعه) عطر بزند، و این کار را ترک نکند.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۵۷۱

(۱) ۲۲- برادر دعبل خزاعی از امام رضا علیه السلام و آن حضرت از پدران بزرگوارشان از حضرت علی علیه السلام نقل فرموده اند: رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم این آیه را تلاوت فرمودند: «لَا يَشِي تَوَى أَصْحَابُ النَّارِ وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفَائِزُونَ» (اهل جهنم و اهل بهشت یکسان نیستند، اهل بهشت، رستگارانند- حشر: ۲۰) و سپس چنین گفتند: اهل بهشت کسی است که مرا اطاعت کند و پس از من در مقابل علی بن ابی طالب سر تسلیم فرود آورد و به ولایتش اقرار نماید، و اهل جهنم کسی است که نسبت به ولایت، بغض و کینه ورزد و پیمان شکنی کند و پس از من با او بجنگد.

(۲) ۲۳- سلیمان مروزی گوید: ابو الحسن

علیه السّلام به من نامه نوشت و در آن چنین فرمود: در سجده شکر صد بار

«شکرا شکرا»

و یا

«عفوا عفوا»

بگو.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۵۷۲

شیخ صدوق گوید: سلیمان مروزی بحضور هر دو امام کاظم و امام رضا علیهما السّلام مشرف شده بود، و بهمین جهت نمی دانم این حدیث از کدامیک از آن دو بزرگوار است.

(۱) ۲۴- حسن بن علی و شاء گوید: امام رضا علیه السلام فرمودند: وقتی انسان در حال سجده به خواب برود، خداوند- تبارک و تعالی- میفرماید: بنده ام را در حال اطاعت و بندگی ام، قبض روح کردم.

(۲) ۲۵- داود بن سلیمان گوید: امام رضا از پدرانشان از امیر المؤمنین علیهم السّلام نقل فرمودند: دنیا تماما جهل است مگر مواضع علم، و علم- تماما- بر انسان حجت است مگر آنچه بآن عمل شود «۱»، و عمل تماما ریا مییابد مگر آنچه که خالصانه باشد، و اخلاص هم در معرض خطر است تا اینکه انسان ببیند عاقبت

(۱)- یعنی وقتی انسان چیزی را دانست حجت بر او تمام می شود و بر علیه اوست و در مقابل دانسته هایش بازخواست خواهد شد و در صورتی که بدان عمل نماید بر له عامل خواهد بود.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۵۷۳

و پایان کارش چه می شود.

(۱) ۲۶- محمّد بن خالد برقی گوید: سرورم امام جواد از پدرش امام رضا و او از پدرش امام کاظم علیهم السّلام نقل فرمودند که اجلح کندی از ابو بریده از پدرش برای آن حضرت (امام کاظم) چنین نقل کرده است: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند:

بعد از من علی امام تمام مؤمنین است.

(۲) ۲۷- حسن بن علی بن فضال از امام رضا علیه السلام

نقل کرده است: سجده بعد از نماز واجب (یومیّه)، شکر به درگاه خداوند است بخاطر توفیقی که به بنده اش برای اداء فریضه داده است، و حد اقل ذکر در سجده شکر این است که سه بار بگوید:

«شکراً لله»

. پرسیدم: منظور از «شکراً لله» چیست؟ فرمود:

یعنی این سجده من در واقع شکر به درگاه خداوند است بخاطر توفیق خدمت و اداء فریضه که به من عطاء فرموده است. و شکر موجب زیادی است، و اگر در

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۵۷۴

نماز کوتاهی و نقصی باشد که با نوافل جبران نشده باشد با این سجده جبران خواهد شد.

(۱) ۲۸- امام رضا از پدرشان از جدشان علیهم السلام نقل فرمودند که از امام زین العابدین علیه السلام سؤال شد که چرا کسانی که نماز شب می خوانند از خوشروترین افراد هستند؟ فرمودند: زیرا آنها با خدا خلوت کرده اند و خداوند نیز ایشان را از نور خود پوشانده است.

(۲) ۲۹- محمّد بن علی بن ابی عبد الله از امام رضا علیه السلام نقل کرده است که حضرت در تفسیر این آیه «وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوها مَا كَتَبْنَاها عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ» (و رهبانیتی که از خود ابتکار کردند ما بر آنها واجب نکرده بودیم، لکن خود برای جلب رضای خدا آن را انجام دادند- حدید: ۲۷)، فرمودند: مراد نماز شب است.

(۳) ۳۰- در تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام آمده است: مردی خدمت امام

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۵۷۵

رضا علیه السلام آمد و گفت: یا ابن رسول الله! «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» را برای من تفسیر کنید، حضرت فرمودند: پدرم از جدم از حضرت باقر از حضرت زین العابدین

از پدر بزرگوارش علیهم السّلام نقل فرمودند: مردی خدمت امیر المؤمنین علیه السّلام آمد و گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»
را برایم تفسیر کنید: حضرت فرمودند:

الحمد لله

به این معنی است که خداوند فی الجمله بعضی از نعمتهای خود را به بندگانش شناسانده است، زیرا آنها نمی توانند تمامی نعمتهای او را به تفصیل دریابند، زیرا نعم الهی بیشتر از آن است که شناخته و یا شماره شود. لذا خداوند به آنها می فرماید: بگوئید سپاس خداوند را به سبب نعمتهایی که

ربّ العالمین

به ما ارزانی داشته. و

عالمین

عبارتند از جماعتی از هر مخلوقی از جماد و حیوان. حیوانات را در قدرت خود زیر و رو می کند و از رزق و روزی خود آنها را تغذیه می نماید و در کنف حمایت خود آنها را حفظ می کند و هر یک را بر وفق مصلحتش راهبری می نماید. جمادات را با قدرت خود نگاه می دارد و آنهایی را که به یک دیگر متصلند، از گسیختن از هم و

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۵۷۶

ناپیوستن نگه میدارد، (۱) و آسمان را از اینکه بر زمین بیفتد- مگر با اجازه خودش- حفظ می کند و زمین را از فرورفتن نگاه می دارد- مگر با امر و فرمان خود- زیرا به بندگانش رؤوف و مهربان است.

سپس حضرت فرمودند:

ربّ العالمین

یعنی مالک و خالق آنها، کسی که ارزاقشان را به طریقی که خود می دانند و نیز از طریقی که خود متوجّه نمی شوند به سویشان سوق می دهد، رزق و روزی قسمت شده است و به سراغ انسان خواهد آمد و فرقی نمی کند که انسان در زندگی چه روشی داشته باشد. نه تقوای افراد متقی روزیشان را زیاد می کند و نه فسق و

فجور افراد نابکار موجب نقصان در رزقشان میگردد. بین انسان و رزقش پرده ای است و او طالب و در پی روزی خود است. اگر کسی از رزقش فرار کند، رزق و روزی به دنبالش خواهد آمد همان طور که مرگ به دنبالش خواهد آمد، و خداوند میفرماید: بگوئید «الحمد لله» بخاطر نعمتهایی که به ما داده و در کتب گذشتگان قبل از اینکه ما بوجود آئیم ما را به نیکی یاد نموده است، پس این مطلب بر محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله و بر شیعیانشان واجب می کند که بخاطر فضیلتهایی که خداوند به آنها داده است، خدا را شکر کنند. و این فضیلتها را پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این طور بیان

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۵۷۷

فرمودند: (۱) وقتی خداوند- عزّ و جلّ- موسی بن عمران را به پیامبری برگزید و او را برای مناجات با خود انتخاب فرمود و دریا را برایش شکافت و بنی اسرائیل را نجات داد و به او تورات و الواح را عطا فرمود، منزلت خود را در نزد پروردگارش دریافت و گفت: پروردگارا! مرا بگونه ای گرامی داشتی که هیچ کس قبل از من را بدان گونه تکریم نکرده بودی، خداوند جلّ جلاله فرمود:

ای موسی! آیا نمیدانی که محمد نزد من از تمام ملائکه و تمام مخلوقاتم برتر است؟ موسی علیه السلام گفت: پروردگارا! حال که محمد در نزد تو از تمام مخلوقات گرامی تر و محترم تر است، آیا در بین آل انبیاء، از آل من گرامی تر هست؟ خداوند جلّ جلاله فرمود: آیا نمی دانی فضیلت و برتری آل محمد بر تمام آل انبیاء مانند فضیلت

و برتری محمّد بر تمامی مرسلین است؟ موسی گفت: پروردگارا! حال که آل محمّد این چنین اند آیا در امم انبیاء در نزد تو
امتی برتر از امت من هست؟ (که از جمله فضائل امت من این است که): ابر را سایه بان آنان قرار دادی، من و سلوی برایشان
فرستادی، دریا را برایشان شکافتی! خداوند فرمود: ای موسی! آیا نمیدانی که فضیلت و برتری امت

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۵۷۸

محمّد بر تمامی امتهای سایر انبیاء مانند برتری خود او است بر تمام مخلوقاتم؟ (۱) موسی گفت: پروردگارا! ای کاش آنان را
می دیدم، خداوند به او وحی فرمود: آنان را نخواهی دید و الآن وقت ظهور آنان نیست، لکن آنان را در بهشت، بهشت
جاودانه، در حضور محمّد، خواهی دید که در نعیم آن غوطه ورنند و در خوبیهای آن ثابت و دائم، آیا می خواهی کلام آنان
را بگوش تو برسانم؟ عرض کرد: بله ای پروردگار من. خداوند جلّ جلاله فرمود: در مقابل من همچون بنده ای ذلیل در مقابل
پادشاهی جلیل بایست و کمرت را محکم کن. و موسی علیه السّلام چنین کرد آنگاه پروردگار ما ندا کرد: ای امت محمّد!
همگی در اصلاّب پدران و ارحام مادران جواب دادند:

«لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ * لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ * إِنَّ الْحَمْدَ وَ النَّعْمَةَ لَكَ وَ الْمَلِكُ * لَا شَرِيكَ لَكَ [لَبَّيْكَ] «۱»

(بله پروردگار! بله * بله * بله تو شریک نداری * حمد و سپاس و نعمت و ملک و پادشاهی از آن توست * شریک نداری)، حضرت
ادامه دادند:

و خداوند این پاسخ را شعار حجاج قرار داد، سپس پروردگار ما ندا کرد: ای عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ج ۱ ۵۷۸
باب ۲۸ آنچه از حضرت

(۱) - متن تلبیه را مطابق با کتاب «من لا یحضره الفقیه» مؤلف آوردیم.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۵۷۹

اُمّت محمّد! (۱) حکم من بر شما چنین است: رحمتم از غضبم پیشی گرفته است و عفو من پیش از عقابم است. قبل از اینکه مرا بخوانید دعای شما را اجابت کرده ام و پیش از اینکه از من چیزی بخواهید به شما عطا کرده ام، هر کس مرا ملاقات کند (بمیرد) در حالی که شهادت می دهد: معبودی جز الله نیست و شریکی ندارد و محمّد عبد و پیامبر اوست و در گفتارش صادق و در کردارش محقّ است و اینکه علی بن ابی طالب برادر و وصی رسول خدا، ولی و سرپرست (اُمّت) او است. و همان طور که اطاعت محمّد صلی الله علیه و آله لازم است، اطاعت او نیز لازم است و اولیای برگزیده پاک و مطهر او که بعد از آن دو عجائب آیات خدا را خبر می دهند و دلائل حجّت های خدا را بیان می کنند، اولیاء و سرپرستان او هستند، چنین کسی را به بهشت خویش داخل میکنم هر چند گناهانش باندازه کف روی آب دریاها باشد.

حضرت ادامه دادند: و زمانی که خداوند - عزّ و جلّ - پیامبر ما محمّد صلی الله علیه و آله را به پیامبری مبعوث کرد، فرمود: ای محمّد! «وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا» (آن زمان که در کنار [کوه] طور ندا کردیم، آنجا نبودی - قصص: ۴۶) یعنی اُمّت تو را به این کرامت ندا کردیم، سپس خداوند - عزّ و جلّ - به محمّد

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۵۸۰

صَلَّى اللهُ

علیه و آله و سلم فرمود: بگو:

الحمد لله رب العالمين

بخاطر این فضیلت که به من اختصاص داد. و به امتش فرمود: شما نیز بگوئید:

الحمد لله رب العالمين

بخاطر این فضائل که به ما اختصاص داد «۱».

(۱) ۳۱- احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی گوید: از امام رضا علیه السلام در باره حرم و اینکه چرا بعضی از حدید و علامات آن به یک دیگر نزدیک و بعضی دورتر پرسیدم؟ فرمود: وقتی خداوند- عزّ و جلّ- آدم علیه السلام را از بهشت بیرون راند و بکوه ابو قبیس فرود آورد، آدم از تنهایی و از اینکه آنچه را در بهشت می شنید، دیگر نمی شنود بخداوند شکایت برد، و خداوند نیز یاقوتی سرخ فرستاد و آن را در محلّ بیت قرار داد و آدم علیه السلام آن را طواف میکرد و نور آن به محلّ حدود و علامات حرم میرسید و علامات حرم بر طبق نور آن یاقوت علامتگذاری شد و

(۱)- در مورد تفسیر منسوب به امام حسن عسکریّ علیه السلام و راویان سخن بسیار است: و خلاصه کلام آنکه، محمد بن قاسم استرآبادی را ضعیف و مجروح شمرده اند و یوسف بن محمد بن زیاد و علی بن محمد بن سیار را مجهول الحال ذکر کرده اند و خود کتاب نیز شامل مطالبی است که از نظر امامیه مردود است، برای اطلاع بیشتر به مجلّد ششم ترجمه من لا یحضره الفقیه ص ۵۱۳ مراجعه فرمائید.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۵۸۱

خدا آن محدوده را حرم قرار داد.

این حدیث از دو طریق دیگر (مذکور در متن) نیز روایت شده است.

(۱) ۳۲- عبد العظیم حسنیّ علیه السلام از امام جواد علیه السلام

روایت کرده که حضرت فرمودند: پدرم علی بن موسی الرضا از موسی بن جعفر علیهم السلام نقل فرمودند که عمرو بن عبید بصری نزد امام صادق علیه السلام رفت پس از سلام و نشستن در محضر آن حضرت این آیه را تلاوت کرد: «الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كِبَائِرَ الْإِثْمِ» (کسانی که از گناهان کبیره اجتناب می کنند- نجم: ۳۲) سپس سکوت نمود، حضرت فرمودند: چرا ساکت شدی؟ عرض کرد: دوست دارم گناهان کبیره را از کتاب

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۵۸۲

خدا بشناسم، (۱) حضرت فرمودند: ای عمرو! بزرگترین گناه کبیره، شرک به خداوند است، خداوند فرموده: «إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ» (هر کس به خداوند شرک بورزد، خداوند بهشت را بر او حرام میکند و جایگاهش آتش است و ظالمین را یآوری نیست- مائده: ۷۲)، و بعد از آن ناامیدی از رحمت خداوند است، زیرا خداوند فرموده است «وَلَا تَيَاسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَيْئَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ» (از رحمت خدا ناامید نشوید زیرا فقط کفار از رحمت خدا ناامید می شوند- یوسف: ۸۷) و خود را از مکر خدا در امان دانستن، زیرا خداوند فرموده: «فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ» (فقط افراد زیانکار خود را از مکر خدا در امان می دانند- اعراف: ۹۹) و از آن جمله عاق والدین شدن است، زیرا خداوند عاق والدین را از زبان عیسی، جبار و بدبخت نامیده است. عیسی علیه السلام میفرماید:

«وَبَرًّا بِوَالِدَتِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا» (خداوند مرا نسبت به مادرم نیکوکار و مهربان نموده است و مرا جبار و

بدبخت نکرده است - مریم: ۳۲) و نیز آدم کشی به ناحق، زیرا خداوند میفرماید: «وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا - الخ» (و هر کس مؤمنی را عمداً به قتل برساند جزایش این

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۵۸۳

است که جاودانه در جهنم بماند، تا آخر آیه ۹۴ از سوره نساء) (۱) و نیز نسبت ناروا دادن به زنان پاکدامن، زیرا خداوند میفرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يَزُمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لُعُنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» (کسانی که به زنان پاکدامن مؤمن و بی خبر نسبت ناروا می دهند، در دنیا و آخرت لعنت شده اند و عذابی عظیم خواهند داشت - نور: ۲۲) و خوردن مال یتیم، زیرا خداوند میفرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَ سَيَصِيلُونَ سَ عِيرًا» (کسانی که اموال یتیمان را به ناحق می خورند، در واقع آتش میخورند و بزودی نیز در آتش خواهند سوخت - نساء: ۱۰) و فرار از مقابل حمله دشمن، زیرا خداوند میفرماید: «وَ مَنْ يُوَلَّهُمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّرًا إِلَىٰ فِتْنَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَ مَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَ بُئْسَ الْمَصِيرُ» (و هر کس در آن روز پشت به آنان کند دچار غضب الهی خواهد شد و جایگاهش جهنم است و چه بد جایگاهی است، مگر اینکه بخواهد در جبهه محل خود را تغییر دهد و برای جنگ مجدداً آماده شود یا به گروهی دیگر بپیوندد - انفال: ۱۵) و رباخواری، زیرا خداوند میفرماید:

«الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ» (کسانی که ربا میخورند همچون کسانی بر می خیزند که شیطان آنان را دچار جنون

کرده باشد- بقره: ۲۷۵) و سحر و جادو، زیرا خداوند میفرماید: (و

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۵۸۴

لَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ» (و می دانستند کسی که خریدار سحر و جادو باشد در آخرت نصیبی ندارد- بقره: ۱۰۲) (۱) و زنا، زیرا خداوند فرموده است: «وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا* يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا* إِلَّا مَنْ تَابَ» (و هر کس آن را انجام دهد، کیفر خواهد دید، عذاب برای او دو چندان خواهد شد و تا ابد و با خواری در آن باقی خواهد ماند مگر کسی که توبه نماید- فرقان: ۶۸، ۶۹، ۷۰) و قسم دروغ، خداوند میفرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ» (کسانی که عهد خدا و قسمهای خود را با بهای اندکی عوض میکنند، در آخرت نصیبی ندارند- آل عمران: ۷۷) و خیانت، خداوند- عزّ و جلّ- میفرماید: «وَمَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» (و هر کس خیانت کند، آن خیانت را روز قیامت [با خویش] خواهد آورد- آل عمران: ۱۶۱) و پرداخت نکردن زکات واجب، زیرا خداوند- عزّ و جلّ- میفرماید: «يَوْمَ يُخْمَىٰ عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَىٰ بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ، هَذَا مَا كَنَزْتُمْ لِأَنفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ» (روزی که آن اموال در آتش جهنّم گذاخته می شود و به وسیله آن، پیشانی، پهلو و پشت هایشان داغ زده میگردد، این همان چیزهایی است که برای خود اندوخته بودید،

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۵۸۵

اندوخته های خود را بچشید- توبه: ۳۵) (۱) و شهادت باطل و کتمان شهادت، زیرا خداوند

میفرماید: «وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ» (و کسانی که شهادت باطل نمیدهند- فرقان: ۷۳) و نیز میفرماید: «وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آتَمُ قَلْبُهُ» (و هر کس شهادت را کتمان کند، قلبش گناهکار است- بقره: ۲۸۳) و شرب خمر، زیرا خداوند، آن را با بت پرستی مساوی دانسته «۱» و نیز ترک عمدی نماز و یا هر واجب دیگری، زیرا رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «هر کس نماز را عمدا و بی دلیل ترک کند، رابطه اش با خدا قطع خواهد شد و خداوند با او پیمانی نخواهد داشت»، و نیز عهدشکنی و قطع صلّه رحم، زیرا خداوند میفرماید:

«أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ» (آنها، لعنت و جایگاه بد نصیبشان خواهد شد- رعد: ۲۵).

راوی گوید: عمرو بن عبید در حالی که با صدای بلند گریه میکرد، از مجلس بیرون رفت و چنین میگفت: بخدا قسم هر کس با شما در فضل و علم منازعه کند و نظر خود را پیروی نماید هلاک شده است «۲».

(۱) - خداوند در سوره مائده آیه ۹۰ میفرماید: «إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَ الْأَنْصَابُ وَ الْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَبُوهُ لَعَلَّكُمْ تَفْلِحُونَ».

(۲) - عمرو بن عبید از زهاد معروف و از بزرگان شیوخ معتزله است و اصل او ایرانی است.

دارای کتابهایی است، بسال ۱۴۴ هجری فوت و در «مَرَّان» نزدیک مکه بخاک سپرده شد.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۵۸۶

(۱) ۳۳- احمد بن ابی نصر بن زینبی گوید: از امام رضا علیه السلام سؤال کردم: اولین طیب و بوی خوش چگونه بوجود آمد؟ فرمود: دیگران چه میگویند؟ عرض کردم میگویند: وقتی آدم به سرزمین هند هبوط کرد و بر بهشت گریست، اشکهایش جاری

شد و به شکل ریشه در زمین فرو رفت و به طیب و بوی خوش تبدیل گردید. حضرت فرمود: این طور که آنان میگویند نیست، بلکه حوای موهای بافته اش را با شاخ و برگ درختهای بهشت می بست (یا معطر میکرد) و وقتی به زمین هبوط کرد و به معصیت افتاد «۱»، حائض شد و به او دستور غسل داده شد و موهای بافته خود را باز کرد، و خداوند - عز و جل - بادی را فرستاد و آنان را به پرواز درآورده سپس پایین آورد و در هر جایی که خدا اراده فرمود، پراکنده ساخت، و بوی خوش به این گونه بوجود آمد.

(۲) ۳۴- عبد العظیم حسنی گوید: امام هادی از پدران گرامی خود از امام

(۱) - مخفی نماند که معصیت آدم و حوای در بهشت بوده است، مگر اینکه مراد معصیت دیگری یا نافرمانی شوهرش بوده، غیر از نزدیک شدن به درخت بهشتی باشد.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۵۸۷

صادق علیهم السّلام روایت کردند که: مکروه است که انسان در شب اول ماه و وسط و آخر ماه جماع کند، زیرا اگر چنین کند، بچه دیوانه خواهد شد، آیا نمی بینی که دیوانه ها معمولا در اول و وسط و آخر ماه دچار صرع و غش می شوند؟ و نیز حضرت فرمود: هر کس، در حالی که قمر در عقرب است ازدواج کند «۱» نیکی نخواهد دید و نیز فرمود: هر کس در آخر ماه (محاق) ازدواج کند باید آماده سقط شدن جنین باشد.

(۱) ۳۵- از امام رضا علیه السّلام نقل شده است: تا زمانی که کسی کمتر از دیه دستش دزدی کند، خداوند، این کار او را می پوشاند (یعنی

حدّ سرقت بر او جاری نمیشود)، ولی وقتی باندازه دیه دستش دزدی کرد، خداوند این مطلب را از او آشکار می کند (و حدّ بر او جاری می شود).

(۲) ۳۶- ابو حیون از امام رضا علیه السلام نقل کرده که: جبرئیل خدمت رسول الله صلی الله علیه و آله آمده عرض

(۱)- ظاهراً مراد از ازدواج در هر دو مورد نزدیکی است نه عقد تنها.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۵۸۸

کرد: ای محمد! پروردگارت به شما سلام میرساند و میگوید: دختران دوشیزه مثل میوه بر درخت هستند، و وقتی میوه می رسد، دویایی ندارد جز چیدن، و گر نه باد و آفتاب آن را از بین میبرند و دوشیزگان نیز وقتی بالغ شدند، دویایی ندارند جز شوهر و گر نه احتمال دارد به فتنه دچار شوند، حضرت رسول صلی الله علیه و آله نیز به منبر رفته، سخنرانی فرمود و دستور خدا را به آنان ابلاغ فرمودند، مردم گفتند: به چه کس شوهرشان دهیم؟ فرمود: به افرادی که کفو و همطراز آنان باشند، پرسیدند: چه کسی کفو و همطراز محسوب می شود؟ فرمود:

مؤمنون کفو یک دیگرند، سپس همان جا، بالای منبر، ضباعه دختر زبیر بن عبد المطلب را به عقد مقداد بن اسود در آورد، سپس فرمود: ای مردم، ضباعه دختر عمویم را به عقد مقداد در آوردم تا امر ازدواج ساده تر شود.

(۱) ۳۷- ریّان بن صلت گوید: عدّه ای به خراسان و به خدمت امام رضا علیه السلام رفتند و گفتند: عدّه ای از خانواده شما کارهای قبیح انجام می دهند، خوب

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۵۸۹

بود آنان را نهی می فرمودید، حضرت فرمودند: این کار را نمی کنم، گفتند:

چرا؟ حضرت فرمودند: چون از پدرم

شنیدم که فرمود: نصیحت ناخوشایند و تلخ است (ظاهراً مراد از کارهای قبیح، کارهای پست است نه محرّمات).

(۱) ۳۸- ابو حیون از امام رضا علیه السلام نقل کرده است که حضرت فرمودند:

هر کس متشابهات قرآن را به محکّمات آن ارجاع دهد، به راه راست هدایت شده است، سپس فرمودند: در اخبار ما نیز همانند قرآن محکم و متشابه وجود دارد، لذا متشابهات آن را به محکّمات آن ارجاع دهید و صرفاً به دنبال متشابهات آن نروید که گمراه می‌شوید.

(۲) ۳۹- امام رضا علیه السلام فرمودند: هر کس اوّلین روز از ماه رجب را به امید ثواب خداوند - عزّ و جلّ - روزه بگیرد، بهشت برای او واجب می‌شود، و هر کس یک روز از وسط آن را روزه بگیرد شفاعتش در افراد کثیری به تعداد قبیله ربیعیه و مضر قبول خواهد شد. و هر کس یک روز از آخر آن را روزه بگیرد، خداوند او را

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۵۹۰

از سلاطین بهشت قرار می‌دهد و شفاعت او را در مورد پدر، مادر، پسر، دختر، خواهر، برادر، عمو، عمّه، دایی، خاله، آشنایان و همسایگانش می‌پذیرد، هر چند در بین این افراد مستحقّ آتش نیز وجود داشته باشد.

(۱) ۴۰- امام عسکری از پدران بزرگوارشان علیهم السلام چنین نقل فرمودند: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله به یکی از اصحابش فرمود: برای خدا دوست بدار و برای خدا متنفر باش، برای خدا دوستی کن و برای خدا دشمنی کن، زیرا ولایت خدا جز از این راه بدست نمی‌آید، و هیچ کس، هر قدر هم که نماز و روزه اش زیاد باشد، طعم ایمان را نمی‌چشد مگر این

گونه باشد، و امروزه بیشتر برادری‌ها و دوستی‌های مردم برای دنیا است، بخاطر آن یک دیگر را دوست می‌دارند و بخاطر آن از یک دیگر بدشان می‌آید ولی این برایشان سودی نخواهد داشت. آن شخص پرسید: چگونه بفهمم که دوستی و دشمنی ام برای خدا بوده، و ولی

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۵۹۱

خدا کیست که با او دوستی کنم و دشمن خدا کیست که با او دشمنی نمایم؟

حضرت رسول صلی الله علیه و آله به حضرت علی علیه السلام اشاره کرده فرمودند: آیا این را میبینی؟ عرض کرد: بله، فرمود: هر کس او را دوست بدارد، ولی خداست، پس با او دوستی نما، و دشمن او دشمن خداست، پس با دشمن او دشمن باش و با دوست او نیز دوست باش هر چند قاتل پدر و فرزندان باشد، و با دشمن او دشمن باش هر چند پدر و فرزندان باشد.

(۱) ۴۱- امام رضا علیه السلام فرمودند: هر کس در ماه شعبان، هفتاد مرتبه استغفار کند، خداوند گناهانش را هر چند به تعداد ستارگان باشد خواهد بخشید.

(۲) ۴۲- امام رضا از پدران بزرگوارش از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل فرمودند که:

هر کس دوست دارد به کشتی نجات سوار شود و به دستگیره محکم چنگ بزند

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۵۹۲

و با ریسمان قوی الهی خود را حفظ کند، باید بعد از من علی را دوست بدارد و دشمنان علی را دشمن خود برگزیند و به ائمه هدایتگر، که از فرزندان اویند، تأسی نماید و آنان را امام خود برگزیند، زیرا آنان خلفاء و اوصیاء من، و بعد از من حجت‌های خدا بر خلق

بوده و سرور امت و رهبر متقین بسوی بهشت هستند، حزب آنان حزب من و حزب من حزب خداست، و حزب دشمنان ایشان حزب شیطان است.

(۱) ۴۳- امام رضا علیه السلام فرمودند: موسی بن جعفر علیهما السلام بر هارون الرشید وارد شدند- در حالی که خشم و غضب بر مردی، هارون را از کوره بَدَر کرده بود- حضرت فرمودند: تو برای خدا غضب میکنی، پس بیش از آن مقداری که خدا در این مورد غضب می کند، تو غضب نکن «۱».

(۱)- مراد آنست که تو نباید بیش از آن مقدار که خدا در این مورد غضب میکند، غضب نمائی.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۵۹۳

(۱) ۴۴- ابن فضال گوید: از امام رضا علیه السلام در ورد شب نیمه شعبان سؤال کردم، فرمودند: شب رهایی از آتش و بخشش گناهان کبیره است، عرض کردم: آیا اضافه بر سایر شبها نماز دیگری دارد؟ حضرت فرمودند: نماز خاصی ندارد، ولی اگر دوست داری در آن شب عمل مستحبی بجا آوری، نماز جعفر طیار بخوان، و ذکر خدا و استغفار و دعا بسیار انجام بده، زیرا پدرم میفرمود: دعا در آن شب مستجاب است، عرض کردم مردم می گویند: آن شب، شب صکاک است، فرمود: شب صکاک، شب قدر در ماه رمضان است (شب صکاک یعنی شب برات که همان شب قدر است میباشد- مترجم).

(۲) ۴۵- امام رضا از پدران بزرگوارشان از حضرت علیّ علیهم السلام نقل کردند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند: ماه رمضان ماه بزرگی است، خداوند در آن ماه

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۵۹۴

حسنات را مضاعف می کند و سیئات را محو می نماید و درجات را

رفیع میگرداند، هر کس در این ماه صدقه ای بدهد خداوند گناهانش را می آمرزد، و هر کس به بردگانش نیکی کند، خداوند او را می آمرزد و هر کس در این ماه خوش خلق باشد، خداوند او را می آمرزد، و هر کس در این ماه خشم خود را فرو برد، خداوند او را می آمرزد و هر کس در این ماه صله رحم کند خداوند او را می آمرزد، سپس فرمودند: این ماه مثل سایر ماهها نیست، هر وقت به شما رو کند، با رحمت و برکت رو می کند، و وقتی از شما جدا شود با غفران و بخشش گناهان می رود، این ماه ماهی است که حسنات در آن مضاعف است و اعمال خیر در آن مقبول است. هر کس از شما. برای خدا دو رکعت نافله بخواند خدا او را خواهد بخشید، سپس فرمود: بدبخت واقعی کسی است که این ماه تمام شود و گناهانش بخشیده نشود و هنگامی که نیکوکاران جوائز خدای کریم را دریافت میکنند، زیان و ضرر کرده باشد.

(۱) ۴۶- امام رضا از پدران بزرگوارشان از امیر المؤمنین علیهم السّلام نقل کردند که حضرت علیّ علیه السّلام فرمودند: رسول اکرم صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند: ای علیّ! تو در دنیا و

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۵۹۵

آخرت برادر، وزیر و پرچمدار من هستی و تو صاحب حوض من هستی هر کس تو را دوست بدارد، مرا دوست داشته است و هر کس از تو بدش بیاید از من بدش آمده است. (پوشیده نیست که مراد از حوض، کوثر است).

(۱) ۴۷- امام رضا علیه السّلام فرمودند: هر کس مصیبت‌های ما را بیاد آورد و بگردید یا

دیگران را بگریاند چشمش در روزی که تمام چشمها گریان است گریان نخواهد بود، و هر کس در مجلسی بنشیند و در آنجا امر ما را زنده کند، قلبش در روزی که قلبها میمیرد نخواهد مرد.

و نیز آن حضرت علیه السلام در مورد این آیه: «إِنْ أَحْسَبْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لَأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا» (اگر نیکی کنید به خود نیکی کرده اید و اگر بدی کنید نیز برای خود کرده اید- اسراء: ۷) فرمودند: یعنی اگر بدی کنید، پروردگاری هست که آن را می بخشد. (پس از ندامت و توبه)

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۵۹۶

و نیز در باره این آیه: «فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ» (به نیکی گذشت کن - حجر: ۸۵) فرمود: منظور عفو بدون عتاب است.

و نیز در مورد این آیه: «هُوَ الَّذِي يُرِيكُمُ الْبُرْقَ خَوْفًا وَ طَمَعًا» (او کسی است که برق را به شما نشان می‌دهد که هم میترسید و هم امیدوارید- رعد: ۱۲) حضرت فرمود: یعنی مسافر میترسد و مقیم امید دارد.

و نیز آن حضرت فرمود: هر کس چیزی نمی یابد که کفاره گناهانش قرار دهد، در عوض، بر محمّد و آل محمّد بسیار صلوات بفرستد زیرا صلوات گناهان را کاملاً از بین می برد، و فرمود: صلوات بر محمّد و آل محمّد در نزد خداوند معادل تسبیح، تهلیل (لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ)، و تکبیر گفتن است.

(۱) ۴۸- امام رضا از پدران بزرگوارشان از امیر المؤمنین علیهم السلام نقل فرمودند که:

روزی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سخنرانی کرده، فرمودند: ای مردم، ماه خدا با برکت

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۵۹۷

و رحمت و مغفرت به شما رو کرده است، ماهی که نزد خدا از تمام ماهها برتر است

و روزهایش بهترین روزها و شبهایش بهترین شبها و ساعاتش بهترین ساعات است و آن ماهی است که در آن ماه به مهمانی خدا دعوت شده اید و در آن از اهل کرامت خدا گشته اید، نفسهایتان در این ماه تسبیح و خوابتان در آن عبادت است و اعمالتان در آن مقبول است و دعایتان مستجاب، پس با نیت‌های صادق و قلبهای پاک از خدا بخواهید که شما را به روزه گرفتن و تلاوت آیات قرآن موفق نماید، زیرا بدبخت کسی است که در این ماه عظیم از غفران خداوند محروم ماند، با گرسنگی و تشنگی این ماه گرسنگی و تشنگی قیامت را به یاد آورید، به فقراء و مساکین خود صدقه بدهید، بزرگان خود را احترام کنید، به اطفال خود مهربانی کنید، با خویشان خود ارتباط برقرار کنید، زبانهایتان و چشمهایتان را از آنچه نگاه کردنش حلال نیست حفظ کنید، و گوشه‌ایتان را از آنچه شنیدنش جایز نیست ببندید، به یتیمهای مردم مهربانی کنید تا بر یتیمهای شما مهربانی کنند، از گناهانتان به درگاه خداوند توبه کنید

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۵۹۸

(۱) و در اوقات نماز دست به دعا بردارید، زیرا آن اوقات بهترین ساعات است، و خداوند در آن مواقع با نظر رحمت به بندگان خود می‌نگرد، هر گاه با او مناجات کنید، جوابشان میدهد، هر گاه او را صدا کنند پاسخشان می‌دهد و هر گاه از او درخواستی کنند، دعایشان را مستجاب می‌گرداند.

ای مردم! جانهایتان در گرو اعمالتان است، با استغفار آنها را آزاد کنید، پشتهایتان از گناهان سنگین شده است، آنها را با سجده‌های طولانی سبک کنید، و بدانید که خداوند متعال به

عزت خویش قسم خورده است که نمازگزاران و سجده کنندگان را در قیامت - که همه برای خداوند جهانیان بر میخیزند - عذاب نکند و با آتش نترساند. ای مردم هر کس در این ماه، روزه داری مؤمن را افطاری دهد در مقابل این کار نزد خداوند، ثواب آزاد سازی یک برده و نیز بخشش گناهان گذشته اش را خواهد داشت، مردم گفتند: یا رسول الله! همه ما توان این کار را نداریم، حضرت فرمودند: آتش را از خود دفع کنید و لو با تکه ای از یک خرما، آتش را از خود دفع کنید و لو با یک جرعه آب.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۵۹۹

(۱) ای مردم! هر کس در این ماه، خوش خلق باشد، در روزی که قدمها بر صراط، لرزان است، او از آنجا به امان خواهد گذشت، و هر کس در این ماه بر برده هایش آسان بگیرد، خداوند در حسابرسی بر او آسان خواهد گرفت، و هر کس در این ماه شرّ خود را از دیگران دور کند، خداوند در روزی که به ملاقاتش خواهد آمد، غضبش را از او دور میکند، و هر کس در این ماه، یتیمی را اکرام کند، خداوند او را در روزی که بدیدارش خواهد رفت، اکرام خواهد نمود. و هر کس در این ماه صله رحم کند، خداوند او را در روزی که ملاقاتش میکند، به رحمت خود پیوند میدهد، و هر کس در این ماه قطع رحم کند، خداوند رحمتش را - در روزی که او خدا را ملاقات میکند - از او قطع خواهد کرد، و هر کس در این ماه یک نماز مستحبی بخواند، خداوند دوری از آتش را بر

او حتمی میگردانند، و هر کس در این ماه فریضه ای انجام دهد ثواب کسی را دارد که در ماههای دیگر هفتاد فریضه انجام داده باشد، و هر کس در این ماه بر من بسیار صلوات فرستد کفّه میزان اعمالش در روزی که ترازوها سبک است، سنگین خواهد بود، و هر کس در این ماه آیه ای از قرآن بخواند اجر کسی که قرآن را در ماههای دیگر ختم کند خواهد داشت.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۶۰۰

(۱) ای مردم درهای بهشت در این ماه باز است، از خداوند بخواهید که آنها را بر شما نبندد. درهای جهنم بر شما بسته است، از خداوند بخواهید که آنها را بر شما باز نکند، و شیاطین در بند هستند، از خداوند بخواهید که آنان را بر شما مسلط نکنند.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند: من برخاستم و گفتم: یا رسول الله! با فضیلت ترین کار در این ماه چیست؟ حضرت فرمودند: یا ابا الحسن! افضل اعمال در این ماه، پرهیز از محرمات الهی است، و سپس گریستند، عرض کردم یا رسول الله! چه چیز باعث گریه شما شد؟! حضرت فرمودند: یا علی! بخاطر آن عملی که در این ماه نسبت به تو خواهد شد گریه میکنم، گویا تو را میبینم که مشغول نماز هستی و شقی ترین افراد بشر (چه در گذشته و چه در آینده)، برادر و هم مسلک کسی که ناقه ثمود را از پا در آورد، برخاسته، و ضربه ای بر فرق سرت فرود می آورد و محاسنت را [با خون] خضاب میکند، امیر المؤمنین علیه السلام ادامه دادند: عرض کردم: یا رسول الله! در این حال دینم سالم است؟ فرمودند: بله

دینت سالم است. سپس فرمودند: یا علی! هر کس تو را

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۶۰۱

به قتل رساند مرا به قتل رسانده است، (۱) و هر کس از تو بدش بیاید از من بدش آمده است، و هر کس به تو ناسزا گوید، مرا ناسزا گفته است، زیرا تو از من و مانند خودم هستی، روح تو از روح من و گل تو از گل من است، خداوند تبارک و تعالی من و تو را آفرید و من و تو را برگزید و مرا برای نبوت انتخاب کرد و تو را برای امامت، پس هر کس امامت تو را انکار کند، نبوت مرا انکار کرده است، ای علی! تو وصی و پدر نوه های منی و دامادم هستی، تو در زمان حیات و بعد از مماتم جانشین من بر امتم هستی، امر تو، امر من و نهی تو، نهی من است، قسم به کسی که مرا به نبوت برگزید و مرا اشرف مخلوقات قرار داد، تو حجت خدا بر مردم و امین او بر اسرارش و جانشین او بر بندگانش هستی.

(۲) ۴۹- امام حسن عسکری از پدران بزرگوار خود از امام سجّاد علیهم السّلام نقل فرمودند که: امیر المؤمنین علیه السّلام فرمودند: چه بسیار شخص غافلی که لباسی برای

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۶۰۲

خود می دوزد تا آن را بپوشد ولی آن لباس کفنش خواهد بود و خانه ای می سازد تا در آن سکنی گزیند ولی آن خانه محلّ دفنش خواهد بود.

(۱) ۵۰- و نیز از امیر المؤمنین علیه السّلام سؤال شد: آمادگی برای مرگ چیست؟

فرمودند: انجام فرائض، ترک محرّمات و دارا بودن اخلاق خوب، و چنین فردی

برایش فرق ندارد که او بسراغ مرگ برود یا مرگ به سراغ او بیاید، قسم به خدا که فرزند ابو طالب برایش فرقی ندارد که او به سراغ مرگ برود یا مرگ به سراغ او بیاید.

(۲) ۵۱- همچنین امیر المؤمنین علیه السّلام در یکی از خطبه های خود فرمودند: ای مردم! دنیا، محل فنا و نیستی است و آخرت محل بقاء و جاودانگی است، از این محلّ عبور برای سرای دائمی و همیشگی خود توشه بگیرید و در مقابل کسی که اسرار تان بر او مخفی نیست، پرده از روی اعمال زشتتان بردارید، قبل از اینکه بدنهایتان از دنیا خارج شود، دلهایتان را از دنیا خارج کنید، در دنیا زندگی می کنید ولی برای آخرت خلق شده اید، دنیا مثل سمّی است که کسی که از آن آگاهی ندارد آن را بخورد. وقتی شخصی می میرد، ملانکه گویند:

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۶۰۳

چه (با خود) آورده است؟ و مردم گویند: چه چیز باقی گذارده است، برای خود فضل و نیکی پیش فرستید تا به نفعتان باشد و چیزی که مایه حسرت است از خود باقی نگذارید، زیرا محروم کسی است که از خیر و برکت مال خود محروم ماند و آن کس که باید به حالش غبطه خورد کسی است که با صدقات و خیرات ترازوی اعمالش را سنگین کرده و جایگاه خود را در بهشت، و نیز مسیرش را بر صراط نیکو گردانده است.

(۱) ۵۲- امام رضا علیه السّلام فرمودند: هر کس روز عاشورا به دنبال انجام کارها و حوائجش نرود، خداوند حوائج دنیا و آخرت او را بر آورده سازد، و هر کس که روز عاشورا، روز مصیبت

و حزن و گریه اش باشد، خداوند- عزّ و جلّ- روز قیامت را روز شادی و سرورش قرار خواهد داد و در بهشت چشمانشان به دیدار ما روشن خواهد شد، و هر کس روز عاشورا را روز برکت بنامد و برای منزلش چیزی در آن روز ذخیره نماید، آنچه ذخیره کرده است، برکت نخواهد داشت، و در روز قیامت همراه یزید، عبید الله بن زیاد و عمر بن سعد- لعنهم

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۶۰۴

الله- در پست ترین درجه جهنّم محشور خواهد شد.

(۱) ۵۳- ریّان بن شیبب گوید: در اولین روز محرّم بخدمت امام رضا علیه السّلام رسیدم، حضرت فرمودند: آیا روزه هستی؟ عرض کردم: خیر، فرمود: امروز، روزی است که زکریّا علیه السّلام پروردگارش را خواند و گفت: «رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ» (پروردگارا! فرزندی پاک به من مرحمت فرما، همانا تو دعای بندگان را میشنوی- آل عمران: ۳۸) و خداوند دعای او را مستجاب کرد و به ملائکه دستور داد که به زکریّا- که در محراب در حال نماز بود- بگویند که خدا به تو یحیی را مژده می دهد، پس هر کس این روز را روزه بدارد و سپس دعا کند، خداوند همان طور که دعای زکریّا را مستجاب کرد، دعای او را نیز مستجاب می کند، سپس فرمود: ای ابن شیبب! محرّم ماهی است که اهل جاهلیّت به احترام آن، ظلم و جنگ را حرام کرده بودند ولی این امت، احترام آن و احترام پیغمبر خود را حفظ نکردند، در این ماه اولاد او را

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۶۰۵

کشتند و زنانش را اسیر کردند و سائلش را غارت نمودند،

خداوند هرگز این کارشان را نبخشد! (۱) ای ابن شیب! اگر میخواهی گریه کنی، بر حسین بن علیّ ابن ابی طالب علیهما السلام گریه کن، زیرا او را همچون گوسفند ذبح کردند و از بستگانش، هیجده نفر به همراهش شهید شدند که در روی زمین نظیر نداشتند، آسمانهای هفتگانه و زمین ها بخاطر شهادتش گریستند، و چهار هزار فرشته برای یاری او به زمین آمدند، ولی تقدیر الهی نبود، و آنها تا قیام قائم علیه السلام در نزد قبرش با حال نزار و ژولیده باقی هستند و از یاوران قائم علیه السلام هستند و شعارشان

«یا لثارات الحسین»

است. ای ابن شیب! پدرم از پدرش از جدّش علیهم السلام به من خبر داد که: وقتی جدّم حسین - صلوات الله علیه - شهید شد، از آسمان خون و خاک قرمز بارید. ای ابن شیب! اگر به گونه ای بر حسین گریه کنی که اشکهایت بر گونه هایت جاری شود، خداوند هر گناهی که مرتکب شده باشی - چه کوچک، چه بزرگ، چه کم و چه زیاد - خواهد بخشید. ای ابن شیب! اگر دوست داری پاک و بدون گناه به ملاقات خدا بروی، به زیارت

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۶۰۶

حسین برو، (۱) ای ابن شیب! اگر دوست داری با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در غرفه های بهشت همراه باشی، قاتلان حسین را لعنت کن، ای ابن شیب! اگر دوست داری ثوابی مانند ثواب کسانی که همراه حسین بن علیّ علیهما السلام شهید شدند داشته باشی، هر گاه بیاد او افتادی بگو: «یا لیتنی کنت معهم فأفوز فوزاً عظیماً» (ای کاش با آنان می بودم و به فوز عظیم میرسیدم). ای ابن شیب! اگر

دوست داری با ما در درجات عالی بهشت همراه باشی، در اندوه ما اندوهگین و در خوشحالی ما، خوشحال باش، و بر تو باد به ولایت ما، زیرا اگر کسی سنگی را دوست داشته باشد، خداوند در روز قیامت او را با آن سنگ محشور خواهد کرد.

(۲) ۵۴- امام حسن عسکری از پدران بزرگوارشان از امیر المؤمنین علیهم السلام چنین نقل کردند: رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: خداوند - عزّ و جلّ - میفرماید: فاتحه - الکتاب را بین خود و بنده ام تقسیم کردم، نصف آن از آن خود، و نصف دیگرش

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۶۰۷

برای بنده ام است، و آنچه را که بنده ام طلب کند بدست خواهد آورد، وقتی بنده میگوید: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» خداوند جلّ جلاله میفرماید: بنده ام با نام من آغاز کرد و واجب است بر من که امورش را به انجام رسانم و احوالش را مبارک گردانم، و وقتی گوید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (حمد و ستایش مخصوص پروردگار جهانیان است) خداوند جلّ جلاله میفرماید: بنده ام مرا ستود و دانست که نعمتهایی که نزد اوست، از من است و بلاهایی که از او دفع شده است به قدرت من بوده است، شما را شاهد می گیرم که من نعمتهای اخروی را به نعمتهای دنیوی اش اضافه میکنم، و بلاهای آخرت را همان طور که بلاهای دنیا را از او دفع کردم، از او دور خواهم کرد، وقتی بگوید: «الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»، خداوند جلّ جلاله گوید: بنده ام شهادت داد که من رحمان و رحیم هستم، نصیب او را از رحمتم افزون خواهم کرد، و بهره اش را از عطا و بخششم زیاد خواهم نمود، وقتی

بگویند: «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» (مالک روز قیامت است)، خداوند جلّ جلاله گویند: شاهد باشید، همان طور که اعتراف کرد که من مالک روز قیامت هستم، روز قیامت حسابش را آسان خواهم گرفت، و از بدی هایش در خواهم گذشت.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۶۰۸

(۱) وقتی میگویند: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» (فقط تو را می پرستیم) خداوند- عزّ و جلّ- میفرماید: بنده ام راست میگویند، فقط مرا می پرستد، شاهد باشید بخاطر این عبادتش به او ثوابی خواهم داد که هر کس در این عبادت با او مخالف بوده به او غبطه بخورد، و وقتی بگویند: «وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» (و فقط از تو کمک می خواهیم) خداوند- عزّ و جلّ- میفرماید: بنده ام از من کمک میخواهد و به من پناهنده شده است، شاهد باشید که او را بر کارش کمک خواهم کرد و در سختی ها به فریادش خواهم رسید و در روز سختی، دستش را خواهم گرفت، و وقتی میگویند: «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» (ما را به راه راست هدایت کن) تا آخر سوره، خداوند میگوید: این خواسته اش مستجاب است و آنچه بنده ام درخواست کند، خواهد داشت. دعاهاى بنده ام را مستجاب کردم و آنچه را آرزو داشته به او عطا نمودم و او را از آنچه باعث ترس است در امان داشتم.

و فرمود: از امیر المؤمنین علیه السلام سؤال شد: آیا «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» از فاتحه الكتاب است؟ حضرت فرمود: بله، رسول اکرم صلی الله علیه و آله آن را قرائت میفرمود و آن را جزء آن سوره بحساب می آورد و میفرمود: فاتحه الكتاب، سبع

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۶۰۹

المثنائی است.

(۱) ۵۵- و نیز امام حسن عسکریّ از پدران بزرگوار خود از امیر

مؤمنان علیهم السّلام چنین نقل فرمودند: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» آیه ای از سوره حمد است، سوره حمد هفت آیه است که با «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» به تمام و کمال میرسد، از رسول اکرم صلی الله علیه و آله شنیدم که میفرمود: خداوند- عزّ و جلّ- به من فرمود: یا محمّد! «وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ» (ما به تو، هفت آیه از مثانی و نیز قرآن عظیم را دادیم- حجر: ۸۷) و اوّل با سوره حمد بر من امتنان فرمود و آن را در آزاء قرآن عظیم قرار داد، و فاتحه الکتاب شریف ترین چیزی است که در گنجهای عرش وجود دارد، و خداوند- عزّ و جلّ- آن را مختصّ به محمّد صلی الله علیه و آله نمود و وی را بدان شرافت داد، و احدی از پیامبران- جز سلیمان- را با او در این فضیلت شریک نکرد، زیرا به سلیمان آیه «بِسْمِ اللَّهِ

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۶۱۰

الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» را عطا فرمود، (۱) خداوند از قول بلقیس چنین حکایت می کند:

«إِنِّي أُلْقِي إِلَيْكَ كِتَابًا كَرِيمًا إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» (نامه گرانقدری از سلیمان برایم فرستاده شده است، که عبارتست از: بسم الله الرحمن الرحيم- الخ- نمل: ۲۹، ۳۰).

و هر کس آن را با اعتقاد به موالات محمّد و آل پاکش بخواند و مطیع اوامر آنان بوده، به ظاهر و باطنشان ایمان داشته باشد، خداوند برابر هر حرف آن حسنه ای به او می دهد که برای او از دنیا و تمام خیرات و اموالش برتر است، و هر کس به قاری ای که آن را می خواند گوش دهد، همانند اجر

قاری را خواهد داشت. پس تا می توانید از این خیری که به شما عرضه شده است بیشتر استفاده کنید که غنیمت است، و مبادا وقتش برود و قلوبتان در حسرت بماند.

(۲) ۵۶- امام رضا از پدران بزرگوارشان از امام حسین علیهم السّلام روایت فرمودند که امیر مؤمنان علیه السّلام مردی از شیعیان خود را بعد از مدّتها دیدند که پیری در او

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۶۱۱

هویدا و به سختی راه میرفت، حضرت به او فرمودند: سنّت زیاد شده است! آن مرد عرض کرد: در طاعت تو یا امیر المؤمنین! حضرت فرمودند: می بینم هنوز توانی در تو هست، عرض کرد: آن، متعلّق به شما است.

(۱) ۵۷- امام رضا از پدران بزرگوار خود از امام حسین علیهم السّلام چنین نقل کردند:

وقتی زمان فوت امام حسن علیه السّلام فرا رسید، آن حضرت گریستند، به ایشان عرض شد: آیا با این موقعیت و خویشاوندی که با رسول اکرم صلی الله علیه و آله داری و با آن فرمایشات آن حضرت در باره شما، و با وجود اینکه بیست بار پیاده به حجّ رفته آید و سه بار تمام امواتان حتّی کفش هایتان را با خداوند قسمت کرده آید، آیا با همه اینها باز هم گریه می کنید؟! حضرت فرمودند: بخاطر دو چیز گریه میکنم، ترس و وحشت حادثه ای که به استقبالش خواهیم رفت (مرگ) و دوری دوستان.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۶۱۲

(۱) ۵۸- ابراهیم بن ابی محمود از امام رضا و آن حضرت از پدران بزرگوارشان از امام حسین علیهم السّلام روایت فرمودند که: رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: ای علی! تویی مظلوم بعد از من، وای بر کسی

که به تو ظلم و تعدی کند، و خوشا بحال کسی که از تو پیروی کند و کسی را به تو ترجیح ندهد، ای علی! تو کسی هستی که بعد از من دیگران با او می‌جنگند، وای بر کسی که با تو بجنگد و خوشا بحال کسی که همراه تو جنگ کند، ای علی! تو کسی هستی که بعد از من با کلام من سخن می‌گویی و با زبان من تکلم می‌کنی، وای بر کسی که سخنان تو را رد کند و خوشا بحال کسی که گفتارت را بپذیرد، ای علی! تو بعد از من سرور این امت هستی! تو امام و خلیفه آنان هستی، هر کس از تو جدا شود، در قیامت از من جدا خواهد بود، و هر کس با تو همراه باشد، در قیامت با من همراه خواهد بود، ای علی! تو اولین کسی هستی که به من ایمان آورد و مرا تصدیق کرد، و تو اولین کسی هستی که در کارم مرا یاری کرد و به همراهم با دشمنانم جهاد نمود، و تو اولین کسی هستی که با من نماز خواند در حالی که

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۶۱۳

مردم در آن روزگار در غفلت جهالت بودند، (۱) یا علی! تو اولین کسی هستی که به همراه من در قیامت سر از خاک بر خواهی داشت و تو اولین کسی هستی که به همراه من از صراط عبور خواهی نمود، پروردگارم به عزت خود قسم خورده است که هیچ کس از صراط نخواهد گذشت جز کسی که با ولایت تو و ولایت امامان از نسل تو، برات نجات از آتش در دست

داشته باشد، تو اولین کسی هستی که بر حوض من وارد خواهی شد و دوستان را از آن سیراب کرده، دشمنان را از آن دور میکنی، تو همراه من خواهی بود، زمانی که در مقام محمود قرار گیرم و برای دوستان ما شفاعت میکنی و شفاعت در مورد آنان مورد قبول واقع می شود، و تو اولین کسی هستی که به بهشت وارد میشوی در حالی که پرچم بدست داری که آن، پرچم حمد است و هفتاد تکه دارد و هر تکه آن از ماه و خورشید وسیع تر است، تو صاحب درخت طوبی در بهشت هستی، ریشه آن در خانه تو و شاخه و برگهایش در خانه شیعیان و دوستان است.

ابراهیم بن ابی محمود (راوی حدیث) گوید: به امام رضا علیه السلام عرض کردم: یا ابن رسول الله! نزد ما از روایات مخالفین شما در فضائل امیر مؤمنان و

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۶۱۴

شما خاندان روایاتی هست که امثال آن را در بین روایات شما نمی بینم، آیا به آنان معتقد شویم؟ (۱) حضرت فرمودند: پدرم از پدرش و آن حضرت از جدّ خود برایم روایت کردند که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: هر کس به سخنگویی گوش فرا دهد او را عبادت کرده است. اگر آن سخنگو از جانب خدا سخن میگفت، او خدا را عبادت کرده است، و اگر از جانب ابلیس سخن میگفت، ابلیس را عبادت کرده است، سپس فرمودند: ای ابن ابی محمود! مخالفین ما سه نوع خبر در فضائل ما جعل کرده اند:

۱- غلو، ۲- کوتاهی در حق ما، ۳- تصریح به بدی های دشمنان ما، و دشنام به آنان.

وقتی مردم اخبار غلو آن دسته را میشنوند، شیعیان ما را تکفیر می کنند و میگویند: شیعه قائل به ربوبیت ائمه خود می باشد. و وقتی کوتاهی در حق ما را می شنوند، به آن معتقد میشوند، و وقتی بدی های دشمنان ما و دشنام به آنان را میشنوند، ما را دشنام میدهند. و حال آنکه، خداوند میفرماید: «وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ» (و کسانی را که مشرکین، بعنوان عبادت میخوانند، دشنام ندهید، چه آنکه آنان نیز خدا را به

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۶۱۵

ظلم و از روی نادانی دشنام خواهند داد- انعام: ۱۰۸) (۱) ای ابن ابی محمود! وقتی مردم به چپ و راست میروند تو ملازم طریقه ما باش، زیرا هر کس با ما همراه شود ما با او همراه خواهیم بود، و هر کس از ما جدا شد ما نیز از او جدا خواهیم شد، کمترین چیزی که باعث می شود انسان از ایمان بیرون رود این است که: در مورد سنگریزه بگویند این هسته است و سپس بدان معتقد شده و از مخالفین خود تبری جویند. ای ابن ابی محمود! آنچه را برایت گفتم حفظ کن و نگه دار، زیرا خیر دنیا و آخرت را برایت در این گفتار گردآوری کردم.

(۲) ۵۹- امام رضا از پدر بزرگوار خود علیهما السلام نقل فرمودند که: منصور دوانیقی بدنبال امام صادق علیه السلام فرستاد تا آن حضرت را شهید کند و شمشیر و یک تکه پوست مخصوص که در موقع اعدام محکومین بر زمین می انداختند را آماده کرد و به ربیع گفت: وقتی من با او صحبت کردم و سپس کف زدم

گردنش را بزَن، وقتی امام صادق علیه السلام وارد شدند، از دور به او نگاه کرده، لبهای خود را

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۶۱۶

حرکت می دادند (۱) و منصور در محلّ خود نشسته بود، و میگفت: خوش آمدید، ما برای پرداخت بدهی شما، بدنبال شما فرستادیم، سپس با نرمی از خانواده آن حضرت احوالپرسی کرده و گفت: خداوند دین شما را اداء فرموده و جائزه شما را معین کرد، ای ربیع کار سوم را انجام نده، تا جعفر بنزد خانواده اش باز گردد، وقتی بیرون رفت: ربیع گفت: یا ابا عبد الله! آیا آن شمشیر و پوستی که جهت شما آماده شده بود دیدی؟ وقتی لبهای خود را تکان می دادید، چه میگفتید؟

حضرت فرمودند: بله! وقتی شرّ را در چهره اش دیدم گفتم:

«حسبى الرب من المربوبين و حسبى الخالق من المخلوقين و حسبى الرازق من المرزوقين و حسبى الله رب العالمين، حسبى من هو حسبى، حسبى من لم يزل حسبى، حسبى الله لا إله إلا هو، عليه توكلت و هو رب العرش العظيم

« (پروردگار- بجای مردم- برای من کافی است، خالق- از مخلوقین- برای من بس و کافی است، رازق- از روزی خوران- برای من کافی است، خداوند، پروردگار جهانیان برای من کافی است، کافی است برای من همان کس که کافی است، کافی است برای من همان کس که همیشه برایم کافی بوده است، الله که معبودی جز او نیست برای من کافی است، بر او توکل میکنم و اوست صاحب عرش

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۶۱۷

عظیم).

(۱) ۶۰- امام عسکری از پدران بزرگوارشان از امام صادق علیهم السلام در مورد آیه «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» چنین نقل فرمودند: یعنی ما

را به راه راست هدایت و راهنمایی کن، یعنی به ملازمت راهی که ما را به محبت تو و دین تو میرساند، و از پیروی هوای نفس که باعث نابودی یا پیروی آراء شخصی که باعث هلاکت است، ممانعت نماید- ارشاد فرما.

(۲) ۶۱- حسین بن خالد گوید: از امام رضا علیه السلام در باره این آیه شریفه سؤال کردم: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا» (ما امانت را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه داشتیم و آنها از حمل آن خودداری کردند- احزاب: ۷۲) حضرت فرمودند: امانت، ولایت است، هر کس به ناحق مدعی آن شود، کافر شده است.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۶۱۸

(۱) ۶۲- عبد السلام بن صالح هروی گوید: از امام رضا علیه السلام سؤال کردم:

درختی که آدم و حواء از آن خوردند، چه درختی بوده؟ مردم در این مورد سخنان گوناگون میگویند، بعضی، روایت میکنند که گندم بوده است، بعضی روایت میکنند که انگور بوده است و بعضی دیگر روایت میکنند که آن درخت حسد بوده است، حضرت فرمودند: تمام اینها صحیح است، عرض کردم:

معنی این وجوه با این تفاوتهایی که دارند، چیست؟ فرمودند، ای ابا صلت! درخت بهشت بار و میوه های مختلفی دارد، آن، درخت گندم بود که انگور نیز داشت و مانند درخت دنیا نیست، و آن زمان که خداوند، آدم علیه السلام را به سجده در آوردن ملائکه و وارد شدن در بهشت، اکرام نمود، آدم با خود گفت: آیا خداوند- تا بحال- بشری بهتر از من خلق کرده است؟ و خداوند، آنچه را در درون آدم گذشته بود، دانست، او را

صدازد که ای آدم! سرت را بلند کن و به پایه عرش بنگر، آدم سرش را بلند کرد و به پایه عرش نگریست و این نوشته را

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۶۱۹

در آنجا یافت: (۱)»

لا إله إلا الله، محمد رسول الله و علي بن أبي طالب أمير المؤمنين و زوجته فاطمه سيده نساء العالمين و الحسن و الحسين سيّدا
شباب اهل الجنة»

(معبودی جز الله نیست، محمد رسول خداست و علی بن ابی طالب امیر مؤمنان است و همسرش فاطمه سرور زنان جهان است، و حسن و حسین دو سرور جوانان اهل بهشت هستند)، آنگاه آدم عرضه داشت: خدایا! اینها چه کسانی هستند؟ خداوند- عزّ و جلّ- فرمود: اینها از فرزندان تو هستند و آنان از تو و از تمام مخلوقاتم بهترند، و اگر آنان نبودند، نه تو و نه آسمان و زمین و بهشت و دوزخ را خلق نمی کردم، مبادا با حسد به آنان بنگری! که در این صورت تو را از جوار خودم بیرون خواهم کرد، ولی او با حسد به آنان نگاه کرد و مقام و منزلت آنان را آرزو نمود و در نتیجه شیطان بر او مسلط شد تا اینکه از درختی که از آن نهی شده بود، تناول نمود، و پس از آن شیطان بر حواء نیز مسلط شد، بخاطر اینکه به فاطمه- سلام الله علیها- با چشم حسد نگاه کرده بود و در نتیجه مثل آدم، از درخت خورد، و خداوند- عزّ و جلّ- آن دو را از بهشت خود بیرون کرد و از جوار خویش به زمین فرستاد «۱».

(۱)- قبلا راجع به درخت گندم در پاورقیهای گذشته

بتفصیل سخن گفتیم، و باید دانست که شرائط عالم دنیا با شرائط عالم قبل از دنیا یکی نیست، و این دنیا دار تکلیف اختیاری است و شیطان در این دنیا بر اولیاء خدا مسلط نیست (استاد غفاری).

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۶۲۰

(۱) ۶۳- عیبید بن هلال گوید: از امام رضا علیه السلام چنین شنیدم: دوست دارم فرد مؤمن، محدث باشد، عرض کردم: محدث چیست؟ فرمود: مفهم باشد.

(ظاهرا یعنی فهمیده و زیرک که با الهام عقل از کلام مختصر، تمام مقصود متکلم را دریابد.)

(۲) ۶۴- عبد السلام بن صالح هروی گوید: از امام رضا علیه السلام شنیدم که چنین میفرمود: خداوند رحمت کند کسی را که امر ما را زنده بدارد، عرض کردم:

چگونه امر شما را زنده بدارد؟ حضرت فرمودند: علوم ما را فرا گیرد و به مردم بیاموزد، زیرا اگر مردم بر آن گفتار نیک اطلاع می یافتند، از ما پیروی میکردند.

راوی گوید: عرض کردم: از امام صادق علیه السلام برای ما روایتی نقل شده است که آن حضرت فرمودند: هر کس مطلبی را بیاموزد تا با افراد نادان بحث و جدل کند یا با علماء به مباحثات و فخر فروشی پردازد و یک جماعتی از مردم را

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۶۲۱

بسوی خود متوجه کند، چنین شخصی اهل جهنم است، امام رضا علیه السلام فرمودند: جدّم درست فرمودند، آیا میدانی سفهاء و نادانان چه کسانی هستند؟ عرض کردم: خیر، یا ابن رسول الله، حضرت فرمودند: آنان داستان پردازان اهل سنت اند. آیا میدانی علماء چه کسانی هستند؟ عرض کردم: خیر، یا ابن رسول الله! حضرت فرمودند، آنان علماء آل محمد علیهم السلام هستند که خداوند اطاعت

و دوستیشان را واجب کرده است، سپس فرمودند: آیا میدانی منظور آن حضرت از اینکه فرموده اند «تا مردم را بسوی خود متوجه کند» چه بوده است؟ عرض کردم خیر، فرمود: بخدا قسم منظور آن حضرت، ادعای نابجا و ناروای امامت است، و هر کس چنین کند، اهل جهنم خواهد بود.

(۱) ۶۵- حسین بن خالد گوید: از امام رضا علیه السلام سؤال کردم: فردی وصیت کرده که بخشی از مالش را به فلان مصرف برسانند، چه مقدار از مالش را باید در آن مصرف خرج کنند؟ حضرت فرمودند: یک هفتم از ثلث (۱/۲۱) مالش را.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۶۲۲

(۱) ۶۶- شخصی به نام ابن ابی سعید مکاری بر حضرت رضا علیه السلام وارد شد و با جسارت گفت: آیا کارت به جایی رسیده که آنچه را که پدرت ادعا میکرد، ادعا میکنی؟ حضرت فرمودند: تو را چه به این کارها؟! خداوند نورت را خاموش کند و فقیرت گرداند، آیا نمیدانی که خداوند -عزّ و جلّ- به عمران وحی فرمود که به تو پسری خواهم داد ولی اوّل مریم را به او داد و سپس عیسی را به مریم داد؟ پس عیسی و مریم از یک دیگرند و آن دو یک چیز هستند، و من از پدرم هستم و پدرم از من، و من و پدرم نیز یک چیز هستیم.

ابن ابی سعید گفت: پس، از تو سؤالی میکنم، حضرت فرمودند: گمان ندارم که از من بپذیری و تو از دوستان و موالیان من نیستی، ولی بپرس، گفت:

اگر کسی در هنگام مرگش وصیت کند که تمام برده های قدیمی من آزاد هستند کدام برده هایش را باید آزاد

کرد؟ حضرت فرمودند: خداوند تبارک و تعالی

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۶۲۳

در کتابش میفرماید: «حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ» (تا اینکه به شکل یک خوشه قدیمی خرما درآمد- یس: ۳۹) [و به این ترتیب، معنی و حدّ و حدود کلمه قدیم را روشن فرموده است] پس هر برده ای که شش ماه بر او گذشته باشد قدیمی است و باید آزاد گردد، راوی گوید: آن مرد خارج شد و فقیر گردیده و تا زمان مرگ در فقر بود، و حتی قوت یک شب را نداشت- خدایش لعنت کناد-! (۱) ۶۷- امام رضا علیه السلام فرمودند: پرهیز از یک چیز، ترک کردن آن نیست، بلکه کم انجام دادن آن است.

(۲) ۶۸- جعفر بن ابراهیم گوید: توسط پدرم نامه ای به امام رضا علیه السلام بدین مضمون نوشتم: فدایت شوم، شیعیان در مورد صاع با یک دیگر اختلاف نظر دارند، بعضی میگویند: زکات فطره به صاع مدینه است و بعضی میگویند: به

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۶۲۴

صاع عراق. حضرت در پاسخ مرقوم فرمودند: صاع شش رطل مدینه و نه رطل عراق است. راوی گوید: در مورد وزن نیز فرمودند: هزار و یک صد و هفتاد درهم.

(۱) ۶۹- عبد الله بن طاوس گوید: به امام رضا علیه السلام عرض کردم:

برادرزاده ای دارم که دخترم را به او داده ام، شراب می نوشد و دائما از طلاق سخن میگوید، (و یا چند بار صیغه طلاق را جاری کرده است). حضرت فرمودند:

اگر از شیعیان است، مانعی ندارد (طلاق صحیح نیست) ولی اگر از اهل سنت است، دختری را از او جدا کن، عرض کردم: فدایت شوم مگر از امام صادق علیه السلام روایت نشده است که:

با زنانی که سه بار در یک مجلس طلاق داده شده اند ازدواج نکنید، زیرا [سه طلاق در یک مجلس صحیح نیست] و آنان هنوز شوهر دارند. امام رضا علیه السّلام فرمودند: این حدیث در مورد زنانی است که شوهرشان شیعه باشد، نه زنانی که شوهرشان سنی است، زیرا هر کس دینی را بپذیرد، احکام آن دین شامل حالش می شود.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۶۲۵

(۱) ۷۰- حسین بن خالد گوید: به امام رضا علیه السّلام عرض کردم: فدایت شوم، حدیثی است که عبد الله بن بکیر از عبید بن زراره، روایت کرده است، حضرت فرمودند: آن حدیث چیست؟ عرض کردم: عبید بن زراره گفته است: در سالی که ابراهیم بن عبد الله بن حسن قیام کرد، حضرت صادق علیه السّلام را دیدم و به ایشان عرض کردم: این شخص سخنرانی کرده و مردم به وی رو آورده اند، چه دستوری میفرمایید؟ حضرت فرمودند: تقوی داشته باشید و مادامی که آسمان و زمین برقرار است، آرام باشید، و عبد الله بن بکیر میگوید: اگر عبید بن زراره راست گفته باشد نه قیامی در کار است و نه قائمی! راوی گوید: حضرت فرمودند: حدیث همان است که عبید روایت کرده ولی معنایش آن نیست که ابن بکیر فهمیده، بلکه مراد حضرت صادق علیه السّلام این بوده است که مادامی که آسمان از صدا کردن نام صاحب الزّمان، و زمین از فرو بردن لشکر [سفیانی]

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۶۲۶

آرام است، آرام باشید.

(توضیح: معنایی که ابن بکیر فهمیده بود، این بود که آسمان و زمین تا قیامت برقرار است، پس تا قبل از قیامت، قیام قائم اتّفاق نخواهد افتاد) (۱)

۷۱- بزنی گویید: از امام رضا علیه السلام در مورد قبر حضرت فاطمه علیها السلام سؤال کردم، حضرت فرمودند: حضرت زهرا در خانه خود دفن شده اند، و زمانی که بنی امیه مسجد را بزرگ کردند، قبر آن حضرت در مسجد قرار گرفت.

(۲) ۷۲- حسن بن جهم گوید: امام رضا علیه السلام فرمودند: امیر المؤمنین علیه السلام میفرمودند: تکریم و احترام را جز الاغ رد نمیکند، عرض کردم: یعنی چه؟

فرمودند: جا باز کردن و جا دادن در موقع نشستن و بوی خوش تعارف کردن.

(توضیح: یعنی اگر برای کسی در مجلسی جا باز کردند و یا طیب و بوی خوش به او تعارف کردند، نباید رد کند)

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۶۲۷

(۱) ۷۳- علی بن جهم گوید: شنیدم که حضرت رضا علیه السلام میفرمود: تکریم و احترام را جز الاغ رد نمیکند، عرض کردم: منظور چه نوع احترامی است؟

فرمودند: بوی خوش و هر نوع احترام و تکریمی که کسی نسبت به دیگری انجام دهد.

(۲) ۷۴- ابو زید مالکی گوید: از امام رضا علیه السلام شنیدم که میفرمود: تکریم و احترام را جز الاغ رد نمیکند، و منظور آن حضرت، طیب: (بوی خوش) و پستی و مخدّه (برای نشستن) بوده.

(۳) ۷۵- امام رضا علیه السلام به مردی فرمودند: «سکینه» در نزد شما چیست؟

مردم حاضر نتوانستند جوابی بدهند، لذا عرضه داشتند: فدایت گردیم، خود بفرمایید آن چیست؟ حضرت فرمودند: بادی است ملایم و مساعد که از بهشت خارج می شود، صورت انسانی دارد که با انبیاء علیهم السلام می باشد، و آن،

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۶۲۸

همان است که بر ابراهیم علیه السلام در هنگام ساخت کعبه نازل گردید. و محلّ

و جدول اساس خانه را تعیین نمود و ابراهیم بنا را بر آن اساس قرار داد.

(۱) ۷۶- امام رضا از امام کاظم علیه السلام چنین روایت فرمودند: از امام صادق علیه السلام در باره زاهد سؤال شد، حضرت فرمودند: کسی که حلال دنیا را از ترس حساب و کتاب، و حرام دنیا را از ترس عقاب ترک میکند.

(۲) ۷۷- امام رضا علیه السلام در باره این آیه: «ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَ لِيُوفُوا نُذُورَهُمْ» (سپس «تفث» خود را انجام دهند و نذرهای خود را اداء نمایند- حج: ۲۹) فرمودند: تفث عبارتست از گرفتن ناخن، زدودن چرک و برون شدن از احرام.

(۳) ۷۸- ابن فضال از امام رضا علیه السلام چنین نقل کرد: پدرم از پدران خود از علی

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۶۲۹

علیه السلام نقل فرمودند که گفت: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند: مرض امت های گذشته در بین شما رسوخ کرده است: کینه توزی و حسد.

(۱) ۷۹- امام رضا از پدرشان امام کاظم از امام صادق علیه السلام نقل فرمودند:

خداوند به داود علیه السلام وحی نمود که: چه بسا یک بنده از بندگانم کار نیکی انجام دهد و بخاطر آن کار وی را به بهشت برم. حضرت داود علیه السلام گفت: خدایا، آن کار نیک چیست؟ فرمود: برطرف کردن غم مؤمن و لو با یک خرما. حضرت فرمودند: داود علیه السلام عرضه داشت: هر کس تو را بشناسد، حق است که نباید از تو ناامید شود.

(۲) ۸۰- حسن ابن بنت الیاس گوید: از امام رضا علیه السلام چنین شنیدم: رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: خداوند لعنت کند هر کس را که حدیثی

از او سرزند یا «محدثی» را پناه دهد. راوی گوید: پرسیدم: منظور از حدیث چیست؟

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۶۳۰

حضرت رضا علیه السلام فرمودند: قتل.

(۱) ۸۱- امام رضا از پدران بزرگوار خود از امام حسین علیهم السلام روایت کرده اند که آن حضرت فرمودند: رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: ابو بکر به منزله گوش من، عمر به منزله چشم من، و عثمان به منزله قلب من است، فردای آن روز، مجدداً خدمت آن حضرت رسیدم و امیر المؤمنین علیه السلام و ابو بکر، عمر و عثمان نیز آنجا بودند. عرض کردم: پدر جان! دیروز در مورد این اصحابتان، مطلبی فرمودید، مقصودتان چه بود؟ فرمودند: بله، سپس به آنان اشاره کرده، چنین گفتند: آنان گوش و چشم و قلب هستند، و از این وصی - و به علی بن - ابی طالب اشاره کردند - سؤال خواهند شد، سپس افزودند: خداوند - عز و جل - میفرماید: «إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصِيرَ وَ الْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئَلًا» (گوش و چشم و دل از او سؤال خواهد شد - اسراء - ۳۶) سپس فرمودند: قسم

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۶۳۱

به عزت پروردگرم، تمام امتم را در قیامت نگه میدارند و از ولایت او سؤال خواهند نمود و این مطلب همان است که در این آیه آمده است «وَقِفُّهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ» (آنان را نگه دارید! که از ایشان سؤال خواهد شد - صافات: ۲۴).

مترجم گوید: این حدیث از دو جهت قابل دقت و بررسی است: سند و متن.

سند حدیث: سهل بن زیاد در سند ذکر شده است که او را به غلو و کذب نسبت داده اند، و فضل بن شاذان او

را احمق دانسته است، هر چند مطلب حدیث، چندان هم از حق دور نیست، اگر چه از نظر ادبی قابل خدشه است (که به آن اشاره خواهد شد).

متن حدیث: اساساً غالب احادیثی که صحابه را به ترتیب خلافتشان ذکر میکند احتمال جعلی بودن در آنها زیاد است، هر چند خود مطلب، حق باشد. نکته دیگر در متن حدیث، استشهاد به آیه شریفه سوره اسراء است، طبق استشهادی که صورت گرفته است، «سمع» و «بصر» و «فؤاد»، مسئول هستند یعنی مورد بازخواست قرار میگیرند و ضمیر «عنه» به شخص دیگری برمیگردد که در روایت، امیر مؤمنان علیه السلام میباشد، ولی ظاهر آیه - با قطع نظر از چنین توجیهی - اشاره به مطلب دیگری دارد. میفرماید: هر یک از «سمع»، «بصر» و «فؤاد»، «مسئول عنه» هستند، یعنی صاحب این سه، در باره آنها سؤال خواهد شد، پس همان طور که گفته شد اینها مسئول عنه هستند، و «مسئول» کس دیگری است، نه اینکه اینها «مسئول» باشند و «مسئول عنه» کس دیگر. بنظر میرسد، مراد آیه شریفه با توجه به قبل آن، چنین باشد: از آنچه که بدان علم نداری پیروی نکن، و کورکورانه دنبال چیزی نرو، زیرا این گوش و چشم و قلب را که خدا به تو داده، در باره آنها تو را بازخواست خواهد

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۶۳۲

کرد، که مگر به تو چشم و گوش و قلب ندادم، چرا از آنها استفاده نکردی، و کورکورانه به دنبال دیگران براه افتادی؟! و الله العالم.

(۱) ۸۲- امام رضا از پدرشان از امام صادق علیه السلام چنین نقل کردند: خداوند - تبارک و تعالی - از گوشت و شخص

چاق

بدش می آید، یکی از اطرافیان حضرت پرسید: یا ابن رسول الله! ما گوشت دوست داریم و خانه هایمان از گوشت خالی نیست، پس چطور می شود؟ حضرت فرمودند: این طور که فکر کرده ای نیست، منظور از گوشت، خانه ای است که در آن خانه گوشت مردم با غیبت کردن خورده می شود. و منظور از چاق کسی است که متکبر بوده و در راه رفتن مغرورانه حرکت میکند.

(۲) ۸۳- عبد السلام بن صالح هروی گوید: به امام رضا علیه السلام عرض کردم:

یا ابن رسول الله! در مورد کسی که در ماه رمضان نزدیکی کند، یا روزه اش را باطل کند، از پدران بزرگوارتان نقل شده است که باید سه کفاره بدهد، و در

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۶۳۳

روایت دیگر نقل شده که باید یک کفاره دهد، بکدامیک از این دو خبر عمل کنیم؟ حضرت فرمودند: به هر دو، اگر در ماه رمضان به حرام نزدیکی کند یا با چیز حرام روزه اش را باطل کند باید سه کفاره بدهد یک برده آزاد کند، دو ماه پیاپی روزه بگیرد و شصت مسکین را اطعام کند و قضای آن روز را نیز روزه بگیرد، اما اگر با حلال مقاربت کند، یا با چیز حلالی روزه اش را باطل کند باید یک کفاره بدهد و قضای آن روز را نیز روزه بگیرد، و اگر از روی فراموشی چنین کند، قضا و کفاره ای بر او نیست.

(۱) ۸۴- احمد بن اشیم گوید: به امام رضا علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم! چرا عربها اولاد خود را کلب (سگ)، نمر (پلنگ)، و فهد (یوزپلنگ) و امثال آن می نامیدند؟ فرمود: چون عربها اهل جنگ بودند و با این اسامی،

میخواستند، دشمن را بترسانند و برده های خود را نیز بنامهای فرج (گشایش و راحتی)، مبارک، میمون (با یمن و برکت) می نامیدند و به فال نیک میگرفتند.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۶۳۴

(۱) ۸۵- عبد السلام بن صالح هروی گوید: از امام رضا علیه السلام شنیدم که میفرمودند: افعال مردم، مخلوق است، عرض کردم: یعنی چه؟ فرمودند:

یعنی مقدر شده است.

(۲) ۸۶- یاسر خادم گوید: امام عسکری از پدرشان علیه السلام نقل کردند: امام رضا علیه السلام لباس را از سمت راست خود می پوشیدند و هر گاه می خواستند لباس جدیدی بپوشند، یک کاسه آب طلب می کردند و ده بار «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ»، ده بار «قُلْ هُوَ اللَّهُ» و ده بار «قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ» بر آن می خواندند، و سپس آب را بر آن لباس می پاشیدند و می فرمودند: هر کس قبل از اینکه لباسش را بپوشد چنین کند، مادامی که یک نخ از آن لباس باقی باشد، زندگی با وسعت و راحتی خواهد داشت.

شیخ صدوق گوید: یاسر خادم از اصحاب امام رضا علیه السلام بوده است و

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۶۳۵

روایت کردنش از امام عسکری علیه السلام غریب بنظر میرسد.

باب ۲۹ آنچه از حضرت رضا- علیه السلام- در مورد نعت و وصف حضرت رسول- صلی الله علیه و آله- نقل شده است

(۱) ۱- امام رضا از پدران بزرگوار خود، از امام مجتبی علیهم السلام نقل کردند که آن حضرت چنین فرمود: از دائی ام هند بن ابی هاله که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را خوب وصف می نمود در باره اوصاف و شمائل آن حضرت سؤال کردم، او چنین گفت: حضرت رسول صلی الله علیه و آله بسیار با هیبت بودند، چهره ایشان همچون ماه شب چهاردهم می درخشید، با قدی بلندتر از افراد متوسط القامه و کوتاهتر از افراد

لاغر و بلند قامت، و دارای سری بزرگ بود، موهای آن حضرت نه خیلی مجعد بود و نه کاملاً صاف و نرم، اگر قسمت بافته موهای ایشان، باز میشد،

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۶۳۶

حضرت فرق باز میکردند «۱» و إلیما آن را به حال خود گذاشته (۱) و در هر حال در مواقعی که موی خود را بلند میکردند بلندی مو از لاله گوش تجاوز نمیکرد، رنگشان درخشان بود، پیشانی پهن و ابروانی کشیده و کمانی داشتند، و ابروان آن حضرت در عین کشیده بودن، کامل و پر مو بود ولی پیوسته نبود، و هر گاه عصبانی می شدند، رگ میان ابروهایشان متورم میشد، بینی آن حضرت باریک و در وسط کمی برجسته بود، نورانی داشتند که همیشه آن حضرت را در بر داشت، بقسمی که کسی که در او تأمل نداشت متکبرش فکر میکرد.

محاسن آن حضرت کوتاه و پر پشت بود، و گونه هایشان هموار و کم گوشت، دهانشان بزرگ «۲» و دندانهایشان سفید و براق بود، رشته مویی نازک از گردن یا سینه تا ناف داشتند، گردن او گوئی تنگی نقره فام بود.

خلقتی همگون داشتند، بدنشان فربه بود و در عین حال سینه و شکم در یک سطح قرار داشت، شانه هایی پهن و عضلانی و بدنی سفید و نورانی داشتند.

از زیر گردن آن حضرت تا ناف، رشته مویی نازک مثل یک خط قرار داشت، پایین سینه و شکم مبارک ایشان و سایر قسمتها عاری از مو بود، و در

(۱) - ابن اثیر در «النهایه» در ماده «عقص» گوید: در این جمله لفظ «عقیقه» مشهورتر از «عقیصه» میباشد زیرا آن حضرت موهای خود را نمی بافتند (و یا

در پشت سر به صورت بافته شده عمل نمی کردند) مترجم گوید: به معنی موی جمع شده بر روی سر میباشد.

(۲) - بزرگی دهان در بین عربها حسن بوده است (معانی الاخبار ص: ۸۵).

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۶۳۷

مقابل، ساعد، شانه ها، و بالای سینه شان پر مو بوده، (۱) ساق دستشان کشیده، کف دستشان درشت و دستها و پاهای مبارکشان زبر «۱» بود، دست و پاهایشان متناسب و استخوانهایشان صاف و بدون کجی بود.

کف پاهایشان کاملا گود بود، قسمت قوزک پا به پایین (که معمولا داخل کفش قرار میگیرد) خیلی پر گوشت نبود، و آب از روی پایش ردّ میشد و نمی ایستاد.

وقتی ب حرکت درمی آمدند با قدرت قدم بر میداشتند، در حال حرکت کمی متمایل حرکت می کردند، با وقار و سریع راه می رفتند، گویا در سرازیری به سمت پایین در حرکتند، هنگامی که به چپ و راست رو میکردند با تمام بدن به آن سو رو میکردند، چشمانشان به زیر افتاده بود و نگاهشان به زمین طولانی تر از نگاهشان به آسمان بود، معمولا - خیره خیره نگاه نمیکردند، به هر کس میرسیدند، سلام میکردند.

امام حسن علیه السلام ادامه دادند: به او گفتم: گفتار آن حضرت را برایم وصف کن. گفت: آن حضرت پیوسته محزون و همیشه در فکر بودند، آسایش و راحتی نداشتند، در جایی که نیاز نبود سخن نمی گفتند.

(۱) - درشتی دست و زبری دست و پا در میان اعراب از محاسن مردان بشمار میرفته است (معانی الأخبار ص ۸۷).

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۶۳۸

(۱) گفتارشان سنجیده و کامل بود، نه زیادی سخن میگفتند و نه کم، کلامشان متین بود، زشت و سبک صحبت نمیکردند، نعمت و محبت دیگران هر

چند کم، در نظرشان بزرگ بود و چیزی از آن را مذمت نمی‌کردند، از طعم غذا، نه تعریف می‌کردند و نه اظهار ناراحتی می‌کردند، دنیا آن حضرت را عصبانی نمی‌کرد، و وقتی پای حق در میان بود کسی ایشان را نمی‌شناخت و چیزی در مقابل غضبشان تاب مقاومت نداشت تا اینکه حق را پیروز گردانند، برای اشاره کردن با تمام دست اشاره می‌کردند و در هنگام تعجب دست خود را برمی‌گرداندند، و در هنگام صحبت دست راست را بدست چپ نزدیک کرده و با شست راست خود به کف دست چپ می‌زدند، و در هنگام غضب چهره خود را با ناراحتی برمی‌گرداندند، و در هنگام خوشحالی، چشم به زیر می‌انداختند، بیشتر خنده شان تبسم بود، بسیار زیبا لبخند می‌زدند و در هنگام خنده دندانهای سفیدشان هویدا میشد.

امام حسن علیه السلام فرمودند: این حدیث را مدتی از حسین علیه السلام پنهان داشتم، سپس به او گفتم و دیدم قبل از من از او سؤال کرده است و نیز متوجه شدم آن بزرگوار از پدر خویش در باره ورود و خروج و نشستن و شکل آن حضرت سؤال

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۶۳۹

کرده و چیزی باقی نگذاشته بود.

(۱) امام حسین علیه السلام فرمودند: از پدرم علیه السلام در باره وضع ورود حضرت رسول صلی الله علیه و آله سؤال کردم، پدرم فرمودند: وضع ورود آن حضرت برای خودشان مجاز بود، وقتی به منزل می‌رفتند وقت خود را سه قسمت می‌کردند، یک قسمت برای خداوند- تبارک و تعالی- و یک قسمت برای خانواده و یک قسمت نیز برای خود، سپس قسمت خود را بین خود و مردم تقسیم می‌کردند،

و اول خواص وارد می شدند و پس از آن سایر مردم «۱» و چیزی از آن را نسبت به ایشان دریغ نمی فرمود، و در مورد قسمت امت، روش آن بزرگوار این گونه بود که اهل فضل را با اجازه دادن به آنها به اندازه فضلشان در دین، بر دیگران ترجیح می دادند.

بعضی از آنان، یک حاجت داشتند، بعضی دو حاجت و بعضی بیشتر، پس به آنها می پرداختند و آنان را نیز- به آنچه که باعث اصلاحشان و اصلاح امت بود، از جمله با جویا شدن از احوالشان و نیز گفتن مطالب لازم- مشغول میکردند. و میفرمودند: افراد حاضر به افراد غائب ابلاغ کنند و هر کس به من

(۱)- و یا: بنای آن حضرت بر این بود که خواص، علوم و آداب خود را به عوام و سایر مردم منتقل کنند (معانی الاخبار ۸۹-۸۸).

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۶۴۰

دسترسی ندارد، حاجتش را به من برسانید، (۱) زیرا هر کس نیاز نیازمندی را که خود قادر نیست نیاز خود را به حاکم برساند، در نزد حاکم مطرح نماید، خداوند او را در قیامت ثابت قدم خواهد فرمود.

در نزد آن حضرت فقط همین مطالب مطرح میشد و از هیچ کس چیزی جز اینها قبول نمیفرمود، همچون پشاهندگان جستجوگر وارد میشدند و با دست پر و دین شناس و قادر به هدایت دیگران خارج می شدند.

حضرت فرمودند: در باره خروج رسول اکرم صلی الله علیه و آله و اینکه پس از خارج شدن چه میکردند از پدرم سؤال کردم، پدرم فرمودند: رسول اکرم (ص) زبان خود را، جز در مواردی که به ایشان مربوط میشد، حفظ میکردند، در میان مردم تحیب

قلوب میکردند و آنان را از خود نمی راندند، کریم و بزرگ هر قومی را رئیس آنان قرار میدادند، از مردم بر حذر بودند بدون اینکه خوشرویی خود را از آنان دریغ کنند، از اصحاب خود سراغ میگرفتند و تفقد می فرمودند و از مردم در مورد مسائلی که بین خود مردم بود سؤال میکردند، بدون افراط و تفریط، نیکی را تحسین و تأیید، و بدی را تقییح و بی ارزش میکردند. میانه رو و یکسان بودند، هیچ گاه غفلت نمیکردند مبادا که مردم غفلت کنند یا خسته

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۶۴۱

شوند، (۱) در حق کوتاهی نمیکردند، و از حق تجاوز نمیکردند، و اطرافیان حضرتش از بهترین مسلمانان خیر بودند، و برتر و بالاتر از همه نزد آن حضرت آن بود که خیرش بهمه میرسید، و هر کس نسبت به دیگران بهتر همدردی و کمک میکرد نزد آن حضرت مقام و منزلتی بزرگتر داشت.

امام حسین علیه السلام فرمودند: در مورد نشستن حضرت سؤال کردم؟ فرمود:

در نشستن و برخاستن بذکر مشغول بودند، در اماکن عمومی اقامت نمیکردند و از این کار نهی میفرمودند، هر وقت به مجلسی وارد می شدند، در آخر مجلس می نشستند و همواره به این کار دستور می دادند، با همنشینان خود یکسان برخورد میفرمود تا کسی گمان نبرد که دیگری نزد آن حضرت گرامی تر است، هر کس با آن حضرت همنشین می شد حضرت در مقابل او آن قدر صبر میکردند که اول خود او بلند شود و مجلس را ترک کند، هر کس از آن حضرت حاجتی میخواست یا با دست پر برمیگشت یا در جواب، گفتاری نرم و ملایم دریافت میکرد، خلق و خوی ایشان شامل

حال همه بود، برای مردم همچون پدری مهربان بودند، در مورد حق، همه در مقابل ایشان یکسان بودند، مجلس ایشان، مجلس حلم، حياء، صداقت و امانت بود، صدا در آنجا بلند

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۶۴۲

نمیشد و از کسی هتک حرمت نمی گردید و لغزش کسی بازگو نمیشد، (۱) همه از روی تقوی با هم برابر و به هم پیوسته و متواضع بودند، افراد بزرگتر را احترام می کردند و به اطفال مهربانی می نمودند و افراد حاجتمند را بر خود ترجیح داده و افراد غریب را پناه می دادند.

پرسیدم: رفتارشان با همنشینان خود چگونه بود؟ فرمودند: دائما خوشرو و ملایم بوده و خوش برخورد بودند.

سخت گیر و خشن، داد و فریاد کن و بد زبان نبودند، نه عیبجوئی می کردند و نه حمد و ثنای کسی را می گفتند، در مقابل آنچه که دوست نمی داشتند، خود را به غفلت میزدند و به روی خود نمی آوردند، کسی از ایشان ناامید نمیشد و آرزومندانشان محروم نمی شدند. سه کار را کنار گذاشته بودند:

بحث و جدل، زیاده روی و آنچه که به ایشان مربوط نمی شد.

و سه کار را در مورد مردم انجام نمی دادند: کسی را مذمت و تقبیح نمیکردند، لغزشها و مسائل پنهانی افراد را دنبال نمی کردند و در موردی تکلم می فرمودند که امید ثواب داشتند، وقتی صحبت میکردند همه ساکت بودند و کسی کوچکترین حرکتی نمیکرد و هر گاه سکوت میفرمود، دیگران صحبت

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۶۴۳

میکردند. (۱) در حضور ایشان، مجال سخن گفتن را از یک دیگر نمیگرفتند، اگر کسی در خدمت آن حضرت صحبت میکرد، بقیه سکوت میکردند تا سخن او تمام شود بعد بکلام اولشان برگشتند به هر چه

دیگران را میخندانید حضرت میخندید، و از هر چیز که دیگران تعجب میکردند تعجب میفرمود، در مقابل افراد غریب که در گفتار و درخواست، رفتار درستی نداشتند صبر میکرد، و حتی اصحاب آن حضرت بدنبال چنین افرادی می گشتند و حضرت میفرمودند:

وقتی حاجتمندی را دیدید که در پی برآوردن نیاز خویش است او را کمک کنید و حمد و ثنای افراد ضعیف الایمان و منافق را نمی پذیرفتند، و کلام کسیرا قطع نمیکردند مگر زمانی که خود قطع کند یا وقت بگذرد که در این صورت کلامش را یا با نهدی کردن و یا برخاستن از مجلس قطع میکردند.

و نیز فرمود: در باره سکوت رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال کردم، پدرم فرمودند:

سکوت آن حضرت در چهار مورد بود: حلم و بردباری، حذر و احتیاط، سنجش و اندازه گیری، و تفکر. و اما سنجش و اندازه گیری در یکسان نگاه کردن به مردم و یکسان گوش دادن به سخنهاى آنان، و تفکر آن حضرت در امور

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۶۴۴

باقی و امور فانی بود، (۱) حلم و بردباری را در عین شکیبائی و صبر دارا بودند چیزی آن حضرت را عصبانی نمیکرد و از کوره به در نمیرد. و در چهار مورد با دقت و احتیاط رفتار میکردند: انجام کارهای نیک، تا دیگران بآن حضرت تأسی کنند، ترک کارهای قبیح، تا دیگران نیز ترک کنند، کوشش و دقت نظر در اصلاح امت خویش و اقدام بکاری که برای همه دارای خیر دنیا و آخرت بود، درود خدا بر او و خاندان پاکش باد.

و این حدیث برای من از مشایخ به اسانید مختلف روایت شده است و

آن را در کتاب «نبوت» ذکر نموده ام و در اینجا از بین طرق مختلف، آن طریق را انتخاب کردم که از امام رضا علیه السلام نقل شده است، زیرا این کتاب در باره اخبار گوهر بار آن حضرت میباشد و تفسیر این حدیث را در کتاب «معانی الأخبار» آورده ایم.

کلام مترجم: تا این قسمت از کتاب را ترجمه کردم ولی بدلیل پیش آمدن خدمت وظیفه کار بعقب افتاد و جناب استاد غفاری- زید عزّه- خود بعنوان کمک با من ترجمه از اینجا به بعد کتاب را بعهدہ گرفتند. در خاتمه از خوانندگان محترم تقاضا دارم که اگر در موردی باشتباهی برخوردارند حقیر را آگاه سازند که موجب افتخار من خواهد بود.

و السلام عليكم و على من اتبع الهدى حميد رضا مستفيد عفى عنه ذى الحجة الحرام ۱۴۱۴

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۶۴۵

باب ۳۰ اخبار دربار پراکنده ای که از آن جناب رسیده است

(۱) ۱- مؤلف گوید: مفسّر جرجانی با سندی که در متن مذکور است از امام عسکریّ به واسطه پدران بزرگوارش از موسی بن جعفر علیهم السلام روایت کرده که ایشان فرمود: وقتی خبر مرگ اسماعیل فرزند بزرگ پدرم امام صادق علیه السلام را به او خبر دادند آن حضرت در حالی که جماعتی از ندیمانش گرد او جمع بودند و آهنگ خوردن غذا داشت چون این خبر را شنید لبخندی زده و فرمان داد طعام را حاضر کنند و بر سر سفره نشستند و از سایر ایام بهتر تناول فرمود و غذای دیگران را خود تقسیم کرد و آنان را به خوردن تحریص میفرمود و چندان روی بازی داشت که همگی تعجب کردند که چرا از این مصیبت اثری در رخسار او نمی بینند؟! چون امام

فارغ شد رو بحضرت نموده گفتند: یا ابن رسول الله! چیزی بسیار عجیب مشاهده می کنیم، شما به مصیبت فقدان فرزند دلبدتان گرفتار شده اید و با این حال رخسارتان کاملاً عادی است؟! حضرت فرمود: چرا

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۶۴۶

این چنین نباشم که شما می نگرید و حال آنکه در خبر راستگوترین راستگویان (رسول خدا) آمده است که فرموده: من و شما همگی شربت مرگ را خواهیم نوشید، پس آنان که مرگ را شناختند و آن را در پیش چشم خود قرار دادند (یعنی فراموشش نکردند) البته می دانند که مرگ روزی گریبان آنان را خواهد گرفت و ایشان را خواهد ربود، ناگزیر به فرمان و خواست حق تسلیم خواهند بود.

(۱) ۲- جرجانی به همین اسناد از امام هشتم از پدرش موسی بن جعفر علیهم السلام روایت کرده که جماعتی از دوستان امام صادق علیه السلام در شبی مهتاب و منور گرد حضرتش بودند و آسمان کاملاً نورانی به ستارگان بود، گفتند: یا ابن رسول الله این نیلگون آسمان چقدر روشن است! و نور ستارگان و کواکب بسیار درخشنده است؟! امام در پاسخ آنان فرمود: شما این چنین می گوئید، ایا فرشتگان مدبر و کار گزار: جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و قابض الارواح از فراز آسمان به شما و برادرانتان می نگرند و (انعکاس) نور شما (مؤمنین طرفدار اهل بیت) به آسمان و ایشان بسیار روشن تر است از انوار این ستارگان و همین وصف شما را آنان نیز میگویند که: چه نیکو است نور این مؤمنان در ملکوت!

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۶۴۷

(۱) ۳- و جرجانی به همین اسناد از حضرت رضا از پدرش موسی بن جعفر علیهم السلام روایت

کرده گوید: مردی نزد امام صادق علیه السلام آمده گفت: از زندگی سیرم و از خداوند مرگ می طلبم، امام علیه السلام فرمودند: ای مرد از خدا طلب عمر کن تا او را طاعت کنی نه برای نافرمانی، پس اگر زنده باشی و طاعت خدا کنی برای تو نیکوتر از آنست که بمیری، تا نه معصیت او کرده باشی و نه طاعتش را.

(۲) ۴- جرجانی به همین اسناد از امام هشتم از پدرش موسی بن جعفر علیهم السلام روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمود: گاه است که گناه میان بنده و بهشت به اندازه فرش تا عرش فاصله اندازد، ولی ممکن است بنده از بسیاری گناهان خویش و از آنچه ناروا از او سرزده است نادم و پشیمان گردد، و از ترس خداوند زاری کند و اشکش از دیدگان سرازیر شود و آنقدر بگرید تا (فاصله) میان وی و بهشت نزدیکتر از پلک چشم به سیاهی داخل چشم گردد.

(۳) ۵- و به همین اسناد از امام هشتم از پدرش موسی بن جعفر علیهم السلام روایت کرده که به امام صادق علیه السلام عرضه داشتند: به ما از طاعون خبر ده، حضرت فرمود: برای مردمی عذاب الهی است و برای مردم دیگری رحمت، پرسیدند

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۶۴۸

چگونه آن برای جمعی عذاب و برای جمعی رحمت است؟ حضرت فرمود: آیا نمی دانید که عذاب دوزخ برای اهلش عذاب است اما برای پاسبانان جهنم که با دوزخیانند رحمت؟! (۱) ۶- و به همین اسناد از امام هشتم از موسی بن جعفر علیهم السلام روایت کرده که گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: بسا کسی که خنده

از روی لعب و بازیش افزون بود لکن در قیامت گریه و زاریش بسیار باشد، و چه بسا کسی که در دنیا گریه اش از خوف خدا که نافرمانیش نموده بسیار باشد، و روز رستخیز در بهشت خنده و سرورش فراوان.

(۲) ۷- و به همین اسناد از امام هشتم از پدرش موسی علیهما السلام روایت کرده است که فرمود: امام صادق جعفر بن محمد علیهما السلام روزی از حال یکی از یاران که به مجلس حاضر نشده بود پرسید، گفتند مریض است، امام عزم عیادت او فرمود و بیالین بسترش نشست و او را سخت ناراحت یافت، به او فرمود: گمان خود را در باره خداوند متعال نیک گردان و نیک بیندیش، عرض کرد: اما گمانم به خدا در باره خود البته نیکو است، لکن غصه ام برای دختران بی سرپرستم

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۶۴۹

می باشد، و مرا مریض نداشته مگر فکر و غم آنان، (۱) امام علیه السلام فرمود: از همان کس که امید آن داری که حسنات تو را بیفزاید و گناهان تو را محو سازد از همان کس اصلاح کار فرزندان را امید دار، آیا نمی دانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

هنگامی که از سدره المنتهی می گذشتم و به شاخه ها و ساقهای آن رسیدم دیدم میوه های آن چون پستانها آویخته است. و از پاره ای از آنها شیر می چکید و از پاره دیگر عسل و از برخی روغن و از بعضی آرد سفید و از بعض دیگر نیشکر یا نخ و الیاف و از دیگری سدر یا دارچین که گردی است شیرین، و همه آنها به جانب زمین می ریخت، و من می پنداشتم و

فکر می‌کردم که آیا اینها که از این پستانها میریزد برای کیست و چه کسانی مستحقّ این گونه نعمتهایند؟

جبرئیل همراه من نبود و من از مقام او گذشته بودم که ناگاه صدائی برخاست و پروردگارم عزّ و جلّ به من خطاب کرد که: ای محمّد! این شجره را در مرتفعترین مکان رویانیدم تا از آن کودکان: پسران و دختران امت تو را طعام و غذا دهم، پس به پدران دختران بگو: دل نگران ایشان مباشید و از فقر و تنگدستی آنان رنج نبرید که من همان طور که آنها را خلق کرده ام همان گونه (رزق)

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۶۵۰

روزی خواهم داد.

(۱) ۸- و به همین اسناد از امام هشتم از موسی بن جعفر علیهم السلام روایت کرده که امام صادق علیه السلام طی نامه ای به کسی تذکر فرمود که اگر می خواهی عاقبتت به خیر باشد و عملت به خوبی انجام پذیرد تا آن هنگام مرگت فرا می رسد تو در بهترین اعمال باشی، پس حقّ خدای را بزرگ بدار و نعمتهای او را در راه نافرمانیش صرف منما، و به اینکه خداوند در باره ات حلم و صبر دارد مغرور مگرد. و هر کس را یافتی که از ما خاندان یاد می کند گرامی دار و همچنین هر کسی که ادّعیای دوستی ما را (راست یا دروغ) می نماید محترم دار، آنگاه بر تو چیزی نیست خواه راست گویند خواه دروغ، جز این نیست که تو از ثبّت ثواب بری و او جزای دروغ خود را یابد.

(۲) ۹- و به همین اسناد از امام هشتم از پدرش موسی بن جعفر علیهم السلام روایت کرده که فرمود: امام صادق

علیه السلام با گروهی که اموالی برای تجارت به همراه داشتند از راهی میگذشتند، به ایشان خبر دادند که راهزنانی مسلح در راه هستند و اموالتان را به سرقت می برند، همراهان به خود لرزیدند و همگی به وحشت افتادند، پس امام صادق علیه السلام به آنان فرمود: چه شده است شما را که

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۶۵۱

این چنین پریشانید؟ (۱) گفتند: با ما اموالی است و میترسیم که از ما به سرقت ببرند آیا تو آنها را از ما می ستانی؟ شاید دزدان چون ببینند از آن توست نگیرند و صرف نظر کنند و مزاحم نشوند! امام فرمود: شما از کجا می دانید، ممکن است آنها غیر مرا قصد نداشته باشند و مرا بدین سبب در معرض تلف می افکنید، گفتند: پس چه کار کنیم؟ آیا آن را دفن کنیم؟ فرمود: این بدتر است شاید غریب تازه واردی آن را بفهمد و مال را ببرد یا اینکه شما پس از دفن بدان راه نیابید، گفتند: پس چه کنیم؟ ما را راهنمایی کن، حضرت فرمود: آن را نزد کسی به ودیعه گذارید، کسی که آن را کاملاً حفظ نماید و نگهداری کند و نموش دهد و هر واحدی از آن را بزرگتر از دنیا و آنچه در آنست نماید، سپس به شما باز گرداند با زیاده و بهره، هنگامی که شما سخت بدان محتاج باشید، پرسیدند که او کیست؟ فرمود: او خداوند عالم است، پرسیدند چگونه بدو ودیعه سپاریم؟ فرمود: به ضعف و تهی دستان از مسلمانان تصدق دهید، گفتند: اکنون به ضعف دسترسی نداریم (چه کنیم)؟ فرمود: قصد کنید که یک سوم آن را صدقه دهید تا خداوند

از ما بقی آن دفاع کند و آن را از آنچه شما از آن می ترسید حفظ نماید، گفتند: قبول کردیم و عهد کردیم که چنین کنیم،

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۶۵۲

(۱) فرمود: اکنون در امان خداوند عزّ و جلّ هستید، پس حرکت کنید، همه به راه افتادند، ناگهان علامت حرامیان ظاهر گشت و همه قافله را خوف گرفت، امام علیه السّلام فرمود: چرا این چنین می هراسید، شما در امان خدای تعالی هستید، هرگز بیم نکنید، گروه راهزنان سواره رسیدند، و از اسبان به زیر آمده نزد امام صادق شدند و دست مبارک آن حضرت را بوسیده و اظهار نمودند که دوش در خواب رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدیم و به ما فرمان داده تا خود را به تو معرفی کنیم و اکنون در اختیار شما هستیم و از شما و این گروه جدا نمی شویم تا همه را محافظت نموده به منزل رسانیم، امام صادق علیه السّلام فرمود: ما نیازی به شما نداریم، همان کس که ما را از خطر شما حفظ فرمود همو حافظ و یار و یاور ما خواهد بود و از شرّ دشمنان حفظمان خواهد فرمود، پس همگی به سلامت گذشتند و به منزل رسیدند و ثلث مال را به عنوان صدقه به فقرا و بی نوایان دادند و مال التجاره ایشان سود کرد و هر درهمی ده برابر شد، و آنان با خود می گفتند:

چه بسیار بود برکت (همراهی با حضرت) صادق! سپس امام بایشان فرمودند:

اکنون بخوبی دانستید که معامله با خداوند چقدر پربرکت و سودمند است، پس بر آن مداومت کنید.

مترجم گوید: «مراد آنست که صدقه دادن علاوه بر

اینکه جان و مال را حفظ می کند سبب ازدیاد و برکت مال و عمر نیز هست».

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۶۵۳

(۱) ۱۰- و به همین اسناد از امام هشتم از پدرش موسی بن جعفر علیهم السلام روایت کرده که فرمود: امام صادق علیه السلام مردی را که سخت بر مرگ فرزندش بیتابی میکرد دید و به او فرمود: ای مرد در مصیبت کوچکی بیتابی می کنی و از مصیبت بزرگتری غافل! و اگر خود را برای مصیبت فرزندت قبلا آماده و مهیا میساختی هرگز این چنین ناشکیبا نبود، پس مصیبت بر عدم آمادگی بزرگتر است از مصیبت فرزند.

(۲) ۱۱- محمد بن حسن بن ولید به سند مذکور در متن از محمد بن سنان از امام هشتم علی بن موسی علیهما السلام روایت کرده که فرمود: همانا «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» نزدیکتر است به اسم اعظم خداوند از سیاهی دیده به سپیدی آن. راوی گفت: امام نیز فرمود: پدرم علیه السلام چون از منزل خارج میشد میگفت:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ خَرَجْتُ بِحَوْلِ اللَّهِ وَقُوَّتِهِ، لَا- بِحَوْلِي وَقُوَّتِي، بَلْ بِحَوْلِكَ وَقُوَّتِكَ يَا رَبِّ، مُتَعَرِّضًا بِلِرِزْقِكَ فَأَتْنِي بِهِ فِي عَافِيهِ»

، (بیرون آمدم بحول و قوه الهی نه بحول و قوه خود بلکه بحول و قوه تو ای پروردگار من، در حالی که در مقام طلب روزی و نصیب و قسمت تو هستم، پس آن را با سلامت و عافیت

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۶۵۴

روزی من بگردان).

(۱) ۱۲- و به سند مذکور در متن از حسین بن خالد روایت است که امام هشتم علیه السلام فرمود: شنیدم پدرم از پدرش (امام صادق) علیهما السلام روایت میکرد

که اولین سوره ای که نازل گشت «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَقْرَأَ بِإِسْمِ رَبِّكَ» بود، و آخرین سوره ای که نازل گشت «إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ».

(۲) ۱۳- حمزه بن محمّد که نسبش به علی بن الحسین علیهما السّلام میرسد در قم در ماه رجب به سال ۳۳۹ روایت کرد از پدرش از یاسر خادم از امام هشتم و او از پدرانش علیهم السّلام از حسین بن علی علیهما السّلام که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی بن ابی طالب علیه السّلام فرمود: یا علی! تو حجت خدائی و تو باب (تقرّب) به خدائی، و تو راه به سوی خدائی، و توئی نبأ عظیم، و توئی صراط مستقیم حقّ، و توئی مثل اعلای الهی، یا علی! توئی امام مسلمین و امیر مؤمنین، و بهترین و صیّین،

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۶۵۵

و اشرف صدّیقین، یا علی توئی فاروق اعظم، (جداکننده حقّ از باطل) و توئی صدّیق اکبر، یا علی توئی جانشین من بر امتم، و توئی اداکننده دیون من و توئی انجام دهنده وعده های من، یا علی تو هستی که پس از من مظلوم خواهی شد و مورد ستم قرار خواهی گرفت، یا علی توئی که پس از من از تو کناره جویند، یا علی توئی که پس از من محجور و خانه نشین گردی، خدا را گواه میگیرم و هر کس را که حضور دارد از امّیت من که حزب تو حزب من است و حزب من حزب خداست، و حزب دشمنان تو حزب شیطان است.

(۱) ۱۴- پدرم با سند مذکور در متن از حسن بن محبوب از امام هشتم روایت کرد که گفت:

امام به من فرمود: بناچار فتنه و آشوبی بسیار سهمگین و خونین روی خواهد داد که هر نوع خویشی و نزدیکی و دوستی و رفاقتی ساقط خواهد شد و از بین می‌رود، و این امر هنگامیست که شیعه سومین فرزندم را گم کند، که اهل آسمان و زمین و هر تشنه‌ای از مرد و زن، و هر اندوهگین و هر ستم‌دیده‌ای برای او اشک ریزند، سپس فرمود: پدر و مادرم فدای آن فردی که همانم جدم می‌باشد و شبیه من و شبیه موسی بن عمران علیهم السلام است، بر پیکر اوست

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۶۵۶

پوششهای نور که به پرتو روشنائی قدس افروخته شده، چه بسیار زن مؤمنه سرگردان و چه بسیار مردان غمگین که حیران و اندوهگین باشند که تشنه آن آب خوشگوارند، گویا آنان را مینگرم در هنگامی که به تمامه از یافتن آن مأیوسند که ناگهان ندائی برآید که همه از دور بشنوند چنان که از نزدیک شنیده شود که اوست رحمت بر مؤمنان و عقوبت بر کافران.

شرح: «در معنی لفظ

«عند فقدان الشیعه الثالث من ولدی»

باید توجه داشت که امام زمان فرزند و پشت چهارم آن حضرت است، پس لا بدّ مراد فقدان امام عسکری است که او پشت سوم آن حضرت می‌باشد، و یا اینکه «رابع» به «ثالث» تحریف شده است و ترجمه آن طور آمده که با هر دو بسازد.

(۱) ۱۵- پدرم با سند مذکور متن از حسن بن علی و شاء روایت کرد که گفت:

شنیدم امام هشتم علیه السلام می‌فرمود: آن حالتی که در آن حال بنده از همه اوقات به خدا نزدیکتر است حالت سجده است، و این همان

مضمون آیه شریفه سجده «وَ اشْجُدْ وَ اقْتَرِبْ» است. (بسجده رو و نزدیک شو) (۲) ۱۶- پدرم با سند مذکور در متن از محمد بن فضیل از امام هشتم روایت

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۶۵۷

کرده که فرمود: نماز بهترین راه تقرب هر متقی بخدا است.

(۱) ۱۷- پدرم با سند مذکور در متن از سلیمان جعفری روایت کرد که گفت:

امام هشتم علیه السلام فرمود: من در حال سجده بودم که بادی سخت وزیده، هر کس به گوشه ای خزید و من همان طور در حال سجده بودم و به خدای خود الحاح مینمودم تا اینکه باد آرام گرفت. («الحاح» بمعنی سماجت و پيله کردن است) (۲) ۱۸- محمد بن حسن بن ولید با سند مذکور در متن از محمد بن - اسماعیل بن بزيع روایت کرد که گفت: امام هشتم علیه السلام را دیدم هنگامی که به سجده می رفت سه انگشت خود را یکی پس از دیگری آرام حرکت می داد گویا که تسبیح خود را می شمارد آنگاه سر از سجده برمی داشت. گوید: رکوع او را دیدم که از هر کس که رکوعش را دیده بودم کوتاه تر انجام میشد و هنگام رکوع دو دست خویش را از پهلوها جدا می کرد و مانند دو بال قرار میداد.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۶۵۸

(۱) ۱۹- پدرم با سند مذکور از حسن بن علی و شاء روایت کرد که گفت:

شنیدم امام هشتم علیه السلام می فرمود: هر گاه بنده ای را در حال سجده خواب برآید، خداوند متعال فرشتگان را گوید: بنگرید به سوی بنده ام روح او را در حالی که وی در طاعت من بود قبض نمودم (یعنی او را به خواب بردم).

(۲) ۲۰- و

پدرم و استادام ابن ولید به سند متن از احمد بن محمد بزنی روایت کرده اند که گفت: در نامه ای از امام هشتم به فرزندش ابو جعفر علیهما السلام دیدم مرقوم فرموده بود: ای فرزند! شنیده ام هنگامی که سوار میشوی و قصد بیرون رفتن داری غلامان از روی بخل، تو را از باب صغیر بیرون می برند که مبادا کسی از تو خیری بیند، به حقی که من بر تو دارم از تو میخواهم که رفت و آمدت جز از باب کبیر نباشد، و هر گاه قصد سوار شدن و بیرون رفتن داری با تو کیسه های درهم و دینار باشد که کسی چیزی از تو نخواهد مگر اینکه بدو عطا کنی، و اگر از خودیهایت کسی از تو طلب و درخواست کمکی کرد مبادا از پنجاه دینار بدو

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۶۵۹

کمتر بخشی، و افزون بر پنجاه را خود دانی، و نیز اگر از عمه زادگان زنی از تو مالی طلبید مبادا از بیست و پنج دینار بدو کمتر بخشی و افزون بر آن را، خود دانی، و من میخواهم که خداوند بتو برتری دهد، پس انفاق کن و از خدا مترس که بر تو تنگ گیرد یا تهی دست شوی.

(۱) ۲۱- بیهقی بسند مذکور در متن از ابو احمد داود بن سلیمان طائی روایت کرده که گفت در سال ۱۹۴ هجری در مدینه بودم که امام هشتم از پدرش از پدراننش از امیر مؤمنان علیهم السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرد که فرمود: دخترم فاطمه در روز قیامت به عرصه محشر حاضر شود در حالی که پیراهنهایی آلوده به خون با

اوست و به قائمه ای از ستونهای عرش چنگ می زند و می گوید: «یا احکم الحاکمین احکم بینی و بین قاتل ولدی» (ای بهترین داوران! میان من و قاتلین فرزندانم حکم کن) امیر مؤمنان علیه السلام گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۶۶۰

پروردگار کعبه سوگند که خداوند از برای دخترم فاطمه حکم میکند.

(۱) ۲۲- ابو اسد انصاری در سمرقند برای من به سند مذکور از حسن بن - اسحاق علوی روایت کرده گفت: از عمویم علی بن موسی علیهما السلام شنیدم از آباء گرامش از امیر مؤمنان علیهم السلام روایت کرد که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس بگردد به دینی بدون شنیدن آنچه باید بشنود، خداوند او را در وادی ضلالت و گمراهی و نیستی واگذارد، و هر کس متدین شود به آنچه از غیر باب حق شنیده (یعنی غیر بابی که خداوند خود برای خلقش معین فرموده) پس او مشرک است، و باب مورد اطمینان بر وحی خداوند تبارک و تعالی باب محمد است و بس.

شرح: «این خبر می آموزد که راه تقرب به خدا جز از راه وحی فهمیده نمی شود و تمام راههایی که بشر به قصد تقرب به پروردگار و رسیدن به مقام کمال به عنوان عبادت از خود اختراع کرده همه ضلالت است و گمراهی و دور شدن از خداوند، و نمیتوان به خدا تقرب جست جز از همان راهی که خود به انبیاء وحی کرده و آنان به رهبران پس از خودشان آموخته اند، و هر عبادت اختراعی از هر کس باشد مبعّد است و از خدا دورکننده و عبادت شیطان

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۶۶۱

نه عبادت رحمان و مسلمین باید بسیار هشیار و دقیق باشند و برای هر نوع عبادتی دلیلی شرعی داشته باشند و الا عملشان اگر خارج از دستور باشد به مثابه شرک خواهد بود و جزایش دوزخ است».

(۱) ۲۳- محمد بن ابراهیم بن اسحاق به سند متن که متضمن چند تن مجهول است از یحیی بن سعید بلخی روایت کرده که علی بن موسی علیهما السلام از پدرش از پدرانش از امیر مؤمنان علیهم السلام نقل کرده که فرمود: هنگامی که من به همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله در کوچه های مدینه میرفتیم ناگاه پیرمردی بلند قامت و چهارشانه که ریش انبوهی داشت به ما برخورد و به رسول خدا صلی الله علیه و آله سلام کرد و رسم احترام به جای آورد، آنگاه رو به من کرده گفت: ای چهارمین خلفاء! سلام و رحمت و برکات خدا بر تو، پس رو به پیغمبر نموده گفت: یا رسول الله آیا این چنین نیست؟ حضرت فرمودند: بله همین طور است، سپس آن مرد رفت و من به رسول خدا عرض کردم: این چه چیز بود که این پیرمرد به من گفت و شما آن را تصدیق کردید؟ حضرت فرمود: تو همان طور میباشی که او گفت- و خدا را

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۶۶۲

سپاس-، آری خداوند در کتابش فرموده: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (۱) و خلیفه ای که او قرار داد در اینجا مراد آدم است و نیز فرموده «يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ - الْآيَةَ» و او دومین خلیفه است، و باز خداوند از قول موسی که به

برادرش گفت: «اخْلُقْنِي فِي قَوْمِي وَ أَصْلِحْ» و او هارون بود که خلیفه موسی در میان قوم شد و او سومی است، و نیز خداوند عز و جل فرموده «وَ أَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولُهُ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحِجِّ الْأَكْبَرِ» پس تو بودی که این آیه را از جانب خدا و رسولش تبلیغ نمودی و تو هستی وصی من و وزیر من و اداکننده دین من و انجام دهنده وعده های من، و توئی نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی جز اینکه پیامبری پس از من نخواهد بود پس تو چهارمین خلفائی همچنان که شیخ بر تو بدان عنوان سلام کرد، آیا میدانی او که بود؟ عرضه داشتم: خیر، فرمود: او برادرت خضر علیه السلام بود این را بدان.

(۲) ۲۴- علی بن عبد الله الوراق با سند مذکور در متن از عبد العظیم

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۶۶۳

حسنی از امام جواد علیه السلام روایت کرده که گفت: پدرم به واسطه آباء گرامش از امیر مؤمنان علیهم السلام نقل کرد که فرمود: من و فاطمه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شدیم، پس ایشان را در حالی که سخت می گریست یافتیم، من عرض کردم پدر و مادرم فدایت یا رسول الله! چه باعث شده که شما این چنین گریه میکنید؟ در پاسخ فرمود: ای علی! شبی که مرا به آسمان بردند (یعنی معراج) زنانی از اتم را در عذابی شدید نگریستم، و آن وضع برای من سخت گران آمد، و گریه ام از جهت عذاب سخت آنان است که به چشم خویش وضعشان را دیدم (شرح واقعه بدین قرار است):

زنی را به

مویس در دوزخ، معلق، آویخته بودند که مغز سر او می جوشید، و زن دیگری را دیدم که به زبانش در جهنم آویزان بود و آتش در حلقوم او میریختند، و زن دیگری را مشاهده کردم که او را به پستانهایش آویخته بودند، و دیگری را دیدم که گوشت بدن خویش را میخورد، و آتش در زیر او شعله میکشید، و زنی دیگر را دیدم که پاهایش را به دستهایش زنجیر کرده بودند و مارها و عقربها بر او مسلط بودند، (۱) و زنی را دیدم که کور و لال که در تابوتی

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۶۶۴

از آتش است و مخ او از بینش خارج می شود و همه بدنش قطعه قطعه از جذام و برص (خوره و پیسی) است و زن دیگر را مشاهده کردم که در تنوری از آتش به پاهایش آویزان است، و زنی را دیدم که گوشت بدنش را از پس و پیش با قیچی آتشین می برند، و دیگری را دیدم صورت و دستهایش آتش گرفته و مشغول خوردن روده های خویش است، و زنی را دیدم که سرش سرخوک و بدنش بدن حمار است و هزار هزار نوع او را عذاب می کنند و زنی را به صورت سگ دیدم که از عقب بشکم او آتش می ریزند و از دهانش بیرون میریزد و فرشتگان با گرزهایی آتشین بر سر و پیکر او می زنند.

پس فاطمه علیها السلام به پدرش عرض کرد: ای حبيب من، و ای نور دیدگانم به من بگو که اینان چه کرده بودند و رفتارشان چه بود که به این عقوبت گرفتار شدند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله

فرمود: ای دختر عزیزم امّا آن زنی که به موی سرش معلق در آتش بود، آن فردی بود که موی سر خویش از نامحرمان نمی پوشانید، و امّا آن زنی که به زبانش آویخته بود او کسی بود که با زبان، شوهر خویش را آزار می داد، و آنکه به پستانهایش آویزان بود شوهرداری بود که از آمیزش با شویش پرهیز نداشت و امّا آنکه به پاهایش معلق در دوزخ بود کسی بود که بدون اذن

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۶۶۵

همسر خود از خانه بیرون می رفت، (۱) و امّا آن زنی که گوشت بدن خویش را می خورد آن بود که خود را برای نامحرمان زینت می کرد، و امّا آنکه دست و پایش را به هم زنجیر کرده بودند و مارها و عقربها بر او مسلط بودند زنی بود که درست وضو نمی ساخت و لباسش را از آلودگی به نجس، تطهیر نمی کرد، و غسل جنابت و حیض بجای نمی آورد و خود را نظیف نمی ساخت، و به نماز اهمیت نمی داد، و امّا آن کر و کور و لال زنی بود که از غیر شوهر خویش دارای فرزند می شد و به شوهر خود نسبت میداد، و آنکه گوشت بدنش را با مقراضها می برید پس وی زنی بود که خود را در اختیار مردان اجنبی مینهاد و خود را بدانها عرضه مینمود، و امّا آن زنی که سر و رویش آتش گرفته بود و مشغول خوردن روده های خود بود آن کسی بود که دلالی جنسی به حرام میکرد، و امّا آنکه سرش سرخوک و بدنش حمار بود آن زنی بود که سخن چینی به دروغ مینمود، و امّا آنکه رخسارش

رخسار سگ بود و آتش در دبر او میریختند و از دهانش بیرون می آمد آن زنی آوازه خوان و نوحه گر و حسود بود، آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: وای بر زنی که شوی خویش را به غضب آرد، و خوشا به حال

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۶۶۶

بانوئی که شوهرش از او راضی باشد.

(۱) ۲۵- پدرم به سند مذکور متن از محمد بن عرفه روایت کرده گفت: امام هشتم به من فرمود: یا ابن عرفه! همانا نعمتهای الهی همانند شتری است که در خوابگاهش که در کنار نهر یا (قناتی) است بسته اند، این خیر برای مردم تا وقتی است که با آن نیکو رفتار کنند و قدر آن را بشناسند، و اما همین که قدرش را نشناختند و با آن بدرفتاری نمودند (یعنی نعمت را در راه ناصواب مصرف کردند) از چنگ آنان میروود و میگریزد.

(۲) ۲۶- پدرم به سند مذکور متن از یاسر خادم روایت کرده گفت: امام هشتم علیه السلام فرمود: شخص سخاوتمند از طعام دیگران استفاده میکند که آنان نیز از سفره او استفاده کنند، و به عکس شخص بخیل از خوان دیگران نمی خورد مبادا که دیگران از طعام او بخورند.

(۳) ۲۷- محمد بن جعفر مسرور با سندی که در متن ذکر شده از حسن بن علی و شاء روایت کرده گفت: شنیدم امام هشتم علیه السلام میفرمود: شخص با سخاوت

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۶۶۷

به خدا نزدیک است، به بهشت نزدیک است، به مردم نزدیک است، و از آتش دور، و بخیل از بهشت دور است و از مردم نیز دور و به آتش نزدیک است.

یاسر گفت: از آن حضرت شنیدم

میفرمود: صفت سخا و بخشندگی درختی است در فردوس که شاخهای آن در دنیا است، هر کس به شاخه ای از آن چنگ زند به بهشت خواهد رفت.

(۱) ۲۸- استادم ابن ولید به سند مذکور در متن از علی بن اسباط و حجاج روایت کرد که این دو از امام هشتم علیه السلام شنیدند که می فرمود: عابدی از بنی اسرائیل به عبادت مدام نمی پرداخت مگر پس از ده سال سکوت.

(۲) ۲۹- مفسر جرجانی بسند مذکورش در متن از امام هشتم از پدران بزرگوارش علیهم السلام از حسین بن علی علیهما السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: پدرم امیر مؤمنان

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۶۶۸

در بیان گفتار خداوند عز و جل: «هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (۱) فرمود: او کسی است که آفرید برای شما هر آنچه در زمین است تا بیندیشید و به خشنودی حق واصل گردید، و خود را از عذاب آتش نگهدارید، «ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ» یعنی: به خلقت آسمان و استوار نمودن آن پرداخت، پس آن را هفت آسمان ترتیب داد، و او به هر چیزی دانا است، و از جهت دانش، او به همه چیز، صلاح خلق را میداند، و برای شما آفریده است آنچه در زمین است، همه برای شما و مصلحت شما است ای فرزندان آدم! (۱) ۳۰- محمد بن علی ماجیلویه و احمد بن علی بن ابراهیم و احمد بن زیاد همدانی با سند مذکور در متن از حسین بن خالد روایت کرده اند که گفت:

علی بن موسی از پدران گرامش از امیر مؤمنان

عليهم السّلام نقل کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: برای هر اّمتی صدیق و فاروقی است، و صدیق و فاروق این اّمت علی بن -

(۱) سوره بقره آیه ۲۹.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۶۶۹

ابی طالب است و او کشتی نجات و باب حطّه (درگاه توبه) این اّمت است، و نیز او یوشع و شمعون و ذو القرنین این اّمت میباشد، ای مردمان! علی برگزیده خدا و جانشین من است پس از من، و او همانان امیر مؤمنان و بهترین اوصیاء است، هر کس با او به ستیز برخیزد با من به ستیز برخاسته، و هر کس به او ستم کند بیگمان به من ستم کرده است، و هر کس بر او چیرگی کند با من چیرگی نموده، و هر آن کس که به وی نیکی نماید به من نیکی کرده، و هر کس بدو جفا کند به من جفا کرده است، و هر کس با او دشمنی نماید با من دشمنی ورزیده است، و هر کس او را دوست بدارد مرا دوست داشته، زیرا او برادر و پشتیبان من است، و از طینت من آفریده شده و من و او یک نور واحدیم.

شرح: «وجه شباهت مقام آن حضرت به یوشع وصی موسی، و شمعون وصی عیسی علیهم السّلام واضح است، اما در وجه شباهت او علیه السّلام به ذو القرنین وجوهی چند گفته اند، آنچه به نظر حقیر درست میرسد همانست که قرآن کریم به اختصار گفته و ذو القرنین را بدان خصوصیات معرفی فرموده که «إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ وَ آتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا» - و كَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا»

(به او «ذو القرنین» سلطنت و قدرت دادیم، و در روی زمین از هر وسیله ای در اختیارش گذاردیم - الی - وعده پروردگار من حقّ است - آیه ۸۳ تا انتهای آیه ۹۸ از سوره کهف). در آن چند روزی که قدرت را در دست گرفت تمام به خیر و صلاح مردم رفتار کرد، و باصلاح خرابیها و خرابکاریها پرداخت و نظیر این اعمال بلکه بهتر از آن از امیر مؤمنان علیه السّلام در ایام قدرتش در این امت بنصّ تاریخ صادر شد.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۶۷۰

(۱) ۳۱- پدرم به سند متن از بنظریّ روایت کرده که گفت: از امام هشتم شنیدم میفرمود: مردی از بنی اسرائیل یکی از خویشان خود را کشت، سپس جنازه مقتول را در سر راه بهترین تیره از تیره های بنی اسرائیل انداخت، آنگاه خود مطالبه خون او را از دیگران مینمود، بنی اسرائیل به موسی علیه السّلام گفتند: فلان قبیله (همان که مقتول در راهشان افتاده بود) فلان کس را کشته اند، به ما بگو چه کسی از آنان قاتل اوست؟ حضرت موسی فرمود: گاوی بیاورید، گفتند: ما را دست انداخته ای؟ گفت: پناه میبرم به خدا از اینکه از جهّال باشم، آنگاه امام فرمود: اگر اینان به دستور موسی عمل می کردند و گاوی می آوردند کار تمام بود و قاتل پیدا میشد لکن سخت گرفتند پس خدا هم برایشان سخت گرفت، باری گفتند: از خدایت بخواه خصوصیات گاو را مشخص کند، موسی گفت:

خدا می فرماید: آن گاوی است نه چندان بزرگ از کار افتاده و نه کوچک و جوان بحدّ کار نرسیده، بلکه میانه این دو می باشد، و چنان که آنان چنین گاوی آورده بودند

از ایشان پذیرفته می شد، و لیکن کار را بر خود تنگ گرفتند، و باز گفتند: از خداوند بخواه برای ما معین کند که رنگش چه باشد؟ موسی در

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۶۷۱

پاسخ گفت: (۱) خدا میفرماید: آن گاویست سخت زرد رنگ و خالص، و شادکننده بینندگان، و اگر آنان چنین گاوی می آوردند قبول می شد، و لکن در ضلال خود سماجت کردند و خداوند هم بر آنها سخت گرفت، به موسی گفتند: از خدایت بپرس این چگونه گاوی باشد؟ امر بر ما مشکل شده، اگر خدا بخواهد ما را راهنمایی خواهد کرد، موسی علیه السلام گفت: خدا میفرماید: آن گاویست که نه رام است که زمینی را شخم زند و یا با او آب از چاه کشند و زراعت را آب دهند، و دارای رنگ خالص یک دست، گفتند: اکنون صفاتش چنان که رفع شبهه بشود بیان کردی، پس جستجو کردند و آن را با چنین خصوصیات نزد جوانی اسرائیلی یافتند لکن جوان گفت: آن را نمی فروشم مگر به قیمت اینکه پوست آن را پر از طلا کنید، بنی اسرائیل نزد موسی آمده این خبر را به او گزارش دادند، موسی علیه السلام فرمود: چاره ای نیست آن را بخرید، ناچار آن را خریدند و دستور داد آن را ذبح کردند، آنگاه دستور داد که دم آن گاو را به بدن مقتول بزنند و چون چنین کردند زنده شد و گفت: ای فرستاده خدا! پسر عمویم مرا به قتل رسانده، نه آن کس که او را متهم کرده اند، و بدین سبب قاتلش را شناختند. پس پیامبر خدا، موسی علیه السلام به یکتن از یارانش گفت: این

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۶۷۲

قصه جالبی دارد، پرسید آن چیست؟ (۱) موسی گفت: جوانی از بنی اسرائیل با پدرش بسیار نیکی میکرد، و وقتی گوساله کوچکی خریده بود آن را به خانه آورد، پدرش در خواب بود و کلید محل نگهداری آن گوساله زیر سر او بود، جوان بر پدر رقت کرد و او را بیدار نمود و گوساله را رها کرد، چون پدر از خواب برخاست داستان را برای او گفت: پدر وی را تحسین کرد و گفت: به عوض آن این گاو را بگیر و گاوی بدو بخشید، بعد موسی علیه السلام فرمود: بنگرید به عمل نیک و نیکوکاری که تا کجا اهلش را میرسد.

(۲) ۳۲- احمد بن زیاد بن جعفر همدانی به سند مذکور در متن از ریّان بن - صلت روایت کرده که گفت: من در خراسان روزی از امام هشتم پرسیدم ای آقای من، هشام بن ابراهیم عباسی از شما نقل کرد که به او اجازه گوش دادن به غنا را داده اید؟! حضرت فرمود: زندیق دروغ گفته است، او در باره حکم شنیدن غنا از من سؤال کرد (و) من گفتم: مردی از امام باقر علیه السلام این مسأله را پرسید، و در پاسخش حضرت باقر فرمودند: وقتی که خداوند حق را از باطل

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۶۷۳

جدا می کند غنا در کدام یک از آن دو می باشد؟ مرد گفت: در جانب باطل، حضرت باقر علیه السلام فرمود: در این صورت تو خود حکم آن را گفتی.

(۱) ۳۳- همچنین از ریّان روایت کرده که گفت: شنیدم امام هشتم علیه السلام می فرمود: خداوند هیچ پیامبری نفرستاد، مگر به حرام بودن مسکرات،

و اقرار کردن به اینکه خداوند هر چه که بخواهد میکند، و بودن کندر در میراث او، و گوید: شنیدم که میفرمود: هیچ گاه شب به خانه تاریک نروید مگر با چراغ.

(۲) ۳۴- همدانی نیز به سند مذکور از یاسر خادم روایت کرده که گفت:

شخصی از فرماندهان لشکر از امام هشتم علیه السلام از خوردن گل پرسید و گفت:

پاره ای از کنیزانش گل می خوردند، حضرت بر آشفت، سپس فرمود: خوردن گل حرامست! همانند مردار و خون و گوشت خوک، آنان را از خوردن گل بازدار.

علی بن ابراهیم گوید: یاسر برایم حدیث کرد که حضرت رضا علیه السلام روز جمعه هنگامی که از مسجد بازمی گشت در حالی که بدنش عرق کرده و غبار آلود بود دستها را به سوی آسمان بلند کرد و گفت:

«اللَّهُمَّ ان كان فرجی ممّا أنا فيه

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۶۷۴

بالموت فعجله إلی السّاعة»

(پروردگارا! اگر خلاصی من از این گرفتاری که در آن هستم به مرگم حاصل می شود در آن تعجیل فرما) و همچنین اندوهگین و رنجیده بسر برد تا از دنیا رفت.

یاسر گوید: از نیشابور طی نامه ای به مأمون نوشتند که مردی مجوسی از دنیا رفته و هنگام مرگ وصیت کرده است که مقدار معینی از میراثش را به فقرا و مساکین دهند، و قاضی نیشابور آن را بر فقراء مسلمین به صدقه تقسیم کرده است؟! مأمون به حضرت رضا علیه السلام گفت: آقا! شما در این مسأله چه میفرمائید؟

امام علیه السلام فرمود: «مجوسی به فقراء مسلمین صدقه نمی دهد، به قاضی بنویسید که آن مقدار که از مال مجوسی به مسلمین تصدّق کرده از بیت المال برگیرد و به فقراء مجوس تصدّق کند»

علی بن ابراهیم گوید: یاسر و غیر او از ابو الحسن علیه السّلام احادیث بسیاری برای من روایت کردند ولی من چون زمان بسیار طول کشیده آنها را از یاد برده ام.

(۱) ۳۵- پدرم به سند مذکور از حسن و شاء روایت کرده که امام هشتم (ع)

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۶۷۵

فرمود: اگر هلال ماه ذی الحجّه در آید و ما در مدینه باشیم (باید با احرام حجّ خارج شویم نه احرام عمره) نمی رسد ما را که محرم شویم مگر به احرام حجّ (مقصود حجّ قران است) زیرا ما باید از مسجد شجره که میقات اهل مدینه است محرم شویم (و آن از مکه بسیار دور است) و رسول خدا صلی الله علیه و آله آنجا را میقات قرار داده، اما شما که از سوی عراق می آئید هر گاه به غره ذی الحجّه وارد شدید باید عمره بجا آورید زیرا میقاتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای شما قرار داده «ذات عرق» و غیر آن است و آن پیش روی شما و نزدیک به مکه است، فضل [بن - سهل ذو الریاستین] گفت: آیا من میتوانم اکنون از احرام بیرون آیم و تمتّع کنم، (در حالی که) طوافم را به بیت بجای آورده ام؟ حضرت فرمود: آری. این مسأله را محمّد بن جعفر با سفیان بن عیینه و اصحاب او در میان گذاشت و به آنان گفت: فلان شخص چنین و چنان گفته است، سفیان آن را از ابو الحسن علیه السّلام ناروا دانسته و بد گفت.

مصنّف کتاب - رحمه الله - گوید: سفیان بن عیینه امام صادق علیه السّلام را ملاقات کرده و از آن حضرت روایت

می کند و تا ایام حضرت رضا علیه السلام حیات داشته است.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۶۷۶

(۱) ۳۶- محمّد بن حسن بن ولید به سند مذکور در متن از ابن ابی نصر بزنطی روایت کرده گوید: وی گفت: از ابو الحسن امام هشتم علیه السلام پرسیدم: سال گذشته چه کردی؟ فرمود: در ماه رجب عمره بجای آوردم، و در ایام حج احرام حج تمتع بستم، این چنین میکنم هر گاه عمره بجای آورم.

(۲) ۳۷- پدرم به سند در متن از سعد بن سعد روایت کرده که گفت: من با ابو الحسن در طواف کعبه بودم، چون با او مقابل رکن یمانی رسیدیم حضرت ایستاد و دستها را به دعا بلند کرده گفت:

«یا الله یا ولی العافیه و یا خالق العافیه و یا رازق العافیه و المنعم بالعافیه و المنان بالعافیه و المتفضل بالعافیه علی و علی جمیع خلقک یا رحمان الدنیا و الآخره و رحیمهما صلّ علی محمّد و آل محمّد و ارزقنا العافیه و دوام العافیه و تمام العافیه و شکر العافیه فی الدنیا و الآخره یا ارحم الراحمین».

شرح: «عافیت به معنی دور بودن از جمیع بدیها و زشتیها و بیماریها و

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۶۷۷

رذائل اخلاقی و نقائص فکری و جسمی، و مکروهات چه در ظاهر چه در باطن چه در دنیا و چه در دین میباشد، و معنی دعا واضح است».

(۱) ۳۸- محمّد بن موسی بن متوکل به سند مذکور از مقاتل بن مقاتل روایت کرده که گفت: من امام هشتم علیه السلام را در روز جمعه هنگام ظهر دیدم که در کنار جاده حجامت مینمود در حالی که محرم بود.

مؤلف کتاب-

رحمه الله عليه- گوید: در این حدیث چند فائده است: یکی آنکه حجامت در روز جمعه در حال ضرورت مانعی ندارد و باید دانسته شود که همانا آنچه از کراهه این عمل وارد شده است در حال اختیار میباشد (نه ضرورت). فائده دوم آنکه حجامت هنگام زوال نیز مانعی ندارد، و فائده سوم آنکه اگر محرم ناگزیر شد اشکالی ندارد که آن را انجام دهد لکن محل حجامت را نتراشد.

(۲) ۳۹- جعفر بن نعیم از عمویش از فضل بن شاذان روایت کرده که گفت:

شنیدم از امام هشتم علیه السلام به واسطه پدرانیش از امیر مؤمنان علیهم السلام نقل کرد که فرمود:

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۶۷۸

رسول خدا صلی الله علیه و آله حجامت کرد در حالی که هم روزه بود و هم محرم.

مؤلف کتاب- رحمه الله علیه- گوید: این خبر با خبری که از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که فرموده است:

«افطر الحاجم و المحجوم»

یعنی:

حجامت کننده و حجامت شده هر دو روزه خود را افطار کردند یعنی شکانند، مخالف و معارض نیست، زیرا حجامت کردن از اموری است که رسول خدا صلی الله علیه و آله خود بدان امر فرموده است و آن را از سنتها قرار داده و نیز بدان عمل نموده است پس معنی

«افطر الحاجم و المحجوم»

باید این باشد که حجامت کننده و حجامت شده هر دو در سنت من و فطرت من داخل شدند.

شرح: «مؤلف- رضوان الله علیه- در اواخر کتاب شریف «معانی الاخبار» در بیان معنی خبر «افطر الحاجم و المحجوم» بابی عنوان کرده و از طریق اهل سنت مسندا از عبایه بن ربیع خبری نقل کرده که گوید:

از ابن عباس پرسیدم آیا جایز است روزه دار حجامت کند؟ گفت: آری مادامی که از غلبه شدت ضعف بر جانش نهراسد، پرسیدم آیا حجامت روزه اش را باطل نمی کند؟

گفت: نه، گفتم: پس معنی فرمایش پیغمبر صلی الله علیه و آله وقتی که در ماه رمضان دید کسی حجامت میکند فرمود:

«أفطر الحاجم والمحجوم»

چیست؟ در پاسخ من گفت: اینان افطار کرده اند نه برای حجامت، (بلکه) برای اینکه به یک دیگر لعن کردند و در آن لعن، به رسول خدا صلی الله علیه و آله دروغ بستند.

سپس مؤلف بعد از نقل خبر عبایه گوید: برای حدیث معنی دیگری هم هست و آن اینست که هر کس در حال روزه حجامت کند خود را در معرض افطار قرار داده زیرا ضعف مفرط بر او مستولی خواهد شد و او را به سوی نیاز به افطار

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۶۷۹

برده است و سپس آن معنی را که دخول در فطرت و سنت مراد باشد از یکی از مشایخ نیشابوری خویش نقل کرده است.

حقیر گوید: «به هر حال خبر عامی است چنان که بیضاوی مفسر معروف گوید: «جماعتی که احمد بن حنبل یکی از آنان است به ظاهر خبر تمسک جسته اند و حجامت را مبطل روزه شمرده اند، و جماعتی دیگر از عامه مکروه دانند و روزه را صحیح، و خبر را حمل به تشدید منع کرده اند، و جماعتی هم خبر را منسوخ دانند».

(۱) ۴۰- پدرم به سند مذکور در متن از حسن بن علی بن فضال روایت کرده که گفت: امام هشتم علیه السلام را در مدینه دیدم قصد عمره داشت و برای وداع بالین قبر جدش پیغمبر خدا صلی

اللَّهُ عليه و آله آمده بود و پس از نماز مغرب بالای سر آمد و بر رسول خدا صلی الله علیه و آله سلام کرد و خود را به ستون چسباند، و آنگاه برگشت و از بالای سر به کناری آمد و مشغول به نماز شد و شانه چپ خود را به ضریح نزدیک به ستونی که بعد از ستون بالای سر رسول خدا صلی الله علیه و آله است چسباند و شش یا هشت رکعت نماز- در حالی که نعلین پایی داشت- بجای آورد، و ابن فضال گفت: مقدار مکثش در رکوع و سجود به اندازه گفتن سه بار تسبیح و یا بیشتر بود، و چون از نماز فارغ شد به سجده رفت و طول داد تا حدی که

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۶۸۰

قطرات عرقش سنگ ریزه ها را تر کرد.

راوی گفت: پاره ای از اصحاب آن حضرت گفتند: امام گونه و صورت مبارکش را به روی زمین مسجد گزارد.

شرح: «از ذیل کلام معلوم می شود که در زمان حضرت رضا مسجد النبی مفروش به بوریا هم نبوده».

(۱) ۴۱- پدرم به سند مذکور متن از محمد بن اسماعیل بن بزیر روایت کرده گفت: امام هشتم علیه السلام را در حال احرام دیدم و به دستش انگشتی بود.

شرح: «محرّم ممنوع است زینت کند، لکن انگشتی به دست داشتن یا برای ثواب است و یا مهر نام- چنان که در روایات آمده- و ممکن است برای زینت، لذا مطلق بدست داشتن مناط نیست مانند عینک که ممکن است زینت باشد و ممکن است برای دیدن، و این گونه امور تابع قصد و نیت است».

(۲) ۴۲- پدرم به سند مذکور

از موسی بن سلّام روایت کرده که گفت: حضرت رضا علیه السّلام عمره بجای آورد و هنگامی که با خانه وداع کرد و آهنگ خروج نمود سوی باب حنّاطین آمد و در صحن مسجد در پشت کعبه ایستاد و دستهایش را

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۶۸۱

به دعا بلند کرد و به ما نیز گفت: اینجا بهترین جایی است که شخص در آن حاجت (از خدا) طلبد، نماز در آن افضل است از نماز در جای دیگر به شصت سال یا شصت ماه، و چون نزدیک درب رسید گفت:

«اللّهُمَّ إِنِّي خَرَجْتُ عَلَىٰ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ»

(پروردگارا! من با عقیده به اینکه جز تو معبودی نیست از خانه ات خارج میشوم).

(۱) ۴۳- ابن ولید به سند مذکور از ابراهیم بن ابی محمود روایت کرده که گفت: امام هشتم علیه السّلام را دیدم که با خانه وداع کرد، و چون خواست از درب خارج شود به سجده افتاد و سپس برخاست و رو به کعبه کرده گفت:

«اللّهُمَّ إِنِّي أَنْقَلَبُ عَلَىٰ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ»

(بار خداوند! من باز میگردم با اعتقاد به اینکه جز تو معبودی نیست).

(۲) ۴۴- جعفر بن نعیم بن شاذان از عمویش از فضل بن شاذان از محمّد بن اسماعیل بن بزّیع روایت کرده که گفت: از امام هشتم علیه السّلام راجع به خواندن قنوت و محل آن در نماز فجر و وتر پرسیدم فرمود: قبل از رکوع است، گوید:

راجع آججو (یا نوعی مسکر) پرسیدم، سخت اظهار تنفّر و کراهت نمود، و از

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۶۸۲

حکم پوشیدن لباس نقش دار در نماز پرسیدم، آن را که دارای نقش ذی روح است مکروه دانست، و

سؤال کردم: دختر بیچه غیر بالغی که پدرش او را به عقد مردی درآورده و قبل از بلوغ او پدر مرده است و دختر بالغ شده ولی هنوز دخول واقع نشده آیا همین تزویج پدر به جای خود باقی است یا اینکه دختر می تواند رد کند، و در صورت عدم رد همان صیغه پدر کافی است؟ فرمود: همان عقد پدر (در صورت امضاء دختر) کافی است.

و آن حضرت علیه السّلام فرمود: امام باقر علیه السّلام گفته است: وضو را چیزی باطل نمی کند مگر آنچه از دو مخرج تو که خداوند برایت قرار داده خارج شود، همان دو مخرجی که خدا به تو انعام فرموده است.

و از آن حضرت علیه السّلام راجع به نماز در مکه و مدینه پرسیدم که آیا شکسته است یا تمام؟ فرمود: شکسته است اگر نیت ماندن ده روز نکند، و پرسیدم از حکم حجاب زنان از خواجه گان حرمسراها: فرمود: اینان بر دختران موسی بن جعفر علیهما السّلام وارد می شدند و آنان روی نمی پوشاندند، و سؤال کردم از آن حضرت از کنیزی که از صاحب خود دارای فرزند شده است آیا میتواند سر برهنه میان مردان اجنبی درآید؟ فرمود: باید سر خود را بپوشاند، و سؤال کردم از استعمال ظروف طلا و نقره؟ آن را ناروا دانست (یعنی حرام) (۱) عرض کردم یکتن

عیون أخبار الرضا علیه السّلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۶۸۳

از اصحاب نقل می کرد که موسی بن جعفر علیهما السّلام آئینه ای داشت که جلدش نقره بود؟ فرمود: نه الحمد لله، بلکه حلقه اش از نقره بود و آن اکنون نزد من موجود است، و اضافه کرد که عبّاس - یعنی برادرش - را هنگامی که ختنه کرده بودند،

(یا مکلف نشده بود) برایش عصائی یا وسیله ای برای سرگرمی او ساخته بودند که رویش را به اندازه وزن ده درهم به نقره پوشانیده بودند، موسی بن جعفر علیهما السلام امر کرد آن را شکستند، و نیز سؤال کردم از مردیکه دارای کنیزی است و او را می بوسد، آیا برای پسرش ممکن است حلال بشود؟ پرسید: آیا پدر از روی شهوت او را می بوسیده؟ گفتم: آری، فرمود: وقتی او را می بوسیده دیگر جایی باقی نگذاشته! (یعنی عنوان زوجیت پیدا کرده و زن پدر حرام است) سپس آن حضرت بدون اینکه من سؤال کنم خود فرمود: اگر کنیز را برهنه کرده و از روی شهوت بدو نظر کرده آن کنیز بر پدر او و پسر او هر دو حرام می شود، عرض کردم: هنگامی که به همه بدنش نظر کند؟ فرمود: همین که به فرجش او نگاه کند (بر پدر و پسر او) حرام خواهد شد، و از آن حضرت پرسیدم کنیزی که هنوز بالغ نشده و به حدّ حمل نرسیده و سنّش کم است اگر انسان او را از دیگران خریده باشد آیا استبراء نکند او را؟ فرمود: اگر به حدّ بلوغ نرسیده است تا یکماه استبراء کن (یعنی لذت جنسی مبر)، پرسیدم اگر هفت سال یا نزدیک

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۶۸۴

به آن را داشت که قابل برداشت حمل نبود؟ (۱) فرمود: او کودک است اشکالی ندارد که استبرایش نکنی، عرض کردم میان هفت و نه حکمش چیست؟ فرمود: تا زمانی که نه سالش تمام شود استبراء نکنی ضرر ندارد.

و از آن حضرت سؤال کردم: زنی (که) به خوردن شراب مبتلا باشد مست شود و

در حال مستی خود را به عقد مردی در آورد، و به هوش آید و عقد را انکار کند، سپس گمان کند که آن عقد ازدواج صحیح بوده و خود را در اختیار مرد گذارد، آیا این تزویج برای آن زن حلال است یا اینکه فاسد است؟ (و یا اینکه) چون در حال بیهوشی و مستی بوده، مرد زوج او نیست و راهی بر او ندارد؟ امام علیه السّلام فرمودند: هر گاه بعد از افاقه (بیرون آمدن) از مستی به آن مرد دست داده باشد، پس این (خود) دلیل به رضایت او است بر زوجیت، عرض کردم: به هر حال آیا این تزویج برای آن زن درست است؟ فرمود: آری.

و از آن حضرت پرسیدم: دو تن با هم در کنیزی شریکند و هر دو او را آزاد کردند و کنیز آزاد شده بکر است و دارای برادری است، آیا یکی از آن دو شریک می تواند با آن دختر ازدواج کند؟ یا باید با اطلاع و اذن برادر آن دختر با او ازدواج نماید؟ امام علیه السّلام فرمود: می تواند ازدواج نماید (اذن برادر لازم نیست)،

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۶۸۵

(۱) عرض کردم: پس اگر خواست می تواند او را بگیرد؟ فرمود: بلی.

راوی گوید: امام علیه السّلام به من فرمود: گمان خویش را به خداوند نیکو کن زیرا خداوند عزّ و جلّ می فرماید: من همراه گمان بنده ام می باشم، اگر گمان نیک به من دارد من در باره او نیکی خواهم و عاقبتش را به خیر می گردانم و چنانچه گمان بد دارد من نیز مطابق اندیشه اش در باره او رفتار می کنم.

راوی گوید: امام علیه السّلام در باره ائمه فرمود: آنان

علماء و راستگویان و آموختگان و گیرندگان و شنوندگان از فرشتگان حقّ میباشند.

و من طیّ نامه ای به آن حضرت نوشتم: مردم در اینجا راجع به «ریثا» که نوعی ماهی ریز است اختلاف دارند: پاره ای آن را حلال و جمعی آن را حرام میدانند، نظر شما را می خواهم مرا چه دستور می دهید؟ فرمود: اشکالی در خوردن آن نیست.

(۲) ۴۵- پدرم و محمّد بن حسن بن ولید به سند فوق از احمد بن میثمی روایت کردند که روزی در حالی که جماعتی از اصحاب حضرت رضا علیه السلام گرد آن جناب بودند و در باره دو حدیث معارض که از رسول خدا صلی الله علیه و آله در حکم

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۶۸۶

موضوع واحدی رسیده بحث و گفتگو می نمودند، و مورد نزاع را از آن حضرت پرسیدند. امام فرمود: خداوند عزّ و جلّ چیزی را حرام کرده و چیزی را حلال، و اموری را نیز واجب گردانیده، و هر روایتی که در حلال کردن آنچه خداوند حرام فرموده، یا حرام کردن آنچه خداوند حلال فرموده، یا ردّ کردن واجبی را که در کتاب خدا حکمش مذکور است و دلیلش در سنتّ کاملاً روشن است و ناسخی هم ندارد که آن را نسخ کرده باشد، آمده است آن روایات (یعنی مخالف مقطوع) را نمیتوان مورد عمل قرار داد و جائز نیست بدان تمسک نمود، زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله این طور نبود که حلال خدا را حرام و یا حرام خدای را حلال کند، و یا فرائض و احکام الهی را (العیاذ بالله) تغییر دهد، در تمام موارد کاملاً تابع وحی و تسلیم امر

و رساننده از سوی خدا بود، و این حقیقت خود کلام پروردگار است که به او می فرماید: به مردم بگو: «إِنْ أَتَّبِعْ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ» پیروی نمی کنم و عملی انجام نمی دهم مگر همان که به من وحی می شود پس رسول خدا صلی الله علیه و آله تابع فرمان خدا بود و از جانب خداوند احکام و آنچه را خدا به او امر کرده بود تبلیغ می فرمود، راوی گوید: عرضه داشتم گاهی از طریق شما خاندان در موضوعی حکمی از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که آن در کتاب خدا نیست و در سنت است، سپس حدیثی خلاف آن از شما رسیده است؟ (۱) فرمود:

و همچنین است بسا می شود که رسول خدا صلی الله علیه و آله از چیزهایی نهی فرموده و

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۶۸۷

نهیش نهی تحریمی است که عمل به آن جایز نیست و مانند نهی خدا است، و نیز امر به اموری فرموده و آن امر واجب و لازم است نظیر دستورات حق تعالی و امر آن حضرت مطابق امر و فرمان الهی است و با امر خدا موافق است، پس هر نهی تحریمی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله صادر گشته است و سپس خلاف آن ذکر شده، عمل به آن روایت خلاف جایز نیست و همین طور در آنچه بدان امر فرموده است، زیرا ما اذن نمیدهیم چیزی را که رسول خدا صلی الله علیه و آله اجازه نداده است، و امر نمی کنیم به خلاف آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله امر فرموده. مگر به جهت و علت ترس خطری

که ناگزیر در پی دارد (یعنی موارد تقیه) و امّا اینکه حلال کنیم آنچه را که رسول خدا صلی الله علیه و آله حرام فرموده یا حرام کنیم آنچه را که رسول خدا صلی الله علیه و آله حلال دانسته است هرگز چنین چیز نخواهد بود، زیرا ما پیرو رسول خدا صلی الله علیه و آله هستیم، تسلیم اوامر و نواهی او می باشیم همچنان که رسول خدا پیرو و تابع فرامین پروردگار عزّ و جلّ و تسلیم اوامر او بود، خداوند عزّ و جلّ می فرماید:

«ما آتاکم الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» (هر چه را که پیامبر برای شما آورد بپذیرید و از هر چه شما را بر حذر داشت باز ایستید- حشر: ۷).

و رسول خدا صلی الله علیه و آله از چیزهایی نهی فرموده که بعنوان نهی حرام نیست،

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۶۸۸

بلکه نهی و پرهیز کراهتی است نه تحریمی (۱) و مقصود آن حضرت اظهار کراهت و ناخوشایندی است نه حرمت، و به اموری امر فرموده که امر و جویی و لازم الاجرائی نیست بلکه به طریق افضل و بهتری و رجحان داشتن است، آنگاه مردم را در عمل و ترک آن آزاد گذاشته، چه (اینکه) شخص مکلف از انجام عمل معذور باشد چه نباشد، پس آنچه از رسول خدا صلی الله علیه و آله نهی تنزیهی (مکروهی) یا امر ارشادی (مستحبی) آمده است که عمل به آن حرام نیست، و یا ترک آن واجب نیست و در فعل و ترک آن پیغمبر رخصت فرموده، هر گاه از جانب ما بر شما دو خبر وارد شده باشد که یکی امر به چیزی

کرده و دیگری نهی از آن دو چیز و هر دو را یکنفر در کتابش آورده است و هیچ یک را انکار نکرده، اگر هر دو خبر به اتفاق ناقلین صحیح و معروف باشد در این صورت واجب است که به یکی از آنها یا به هر دو أخذ شود، یا به هر کدام که بخواهی تمسک کنی میتوانی و رخصت داری از بابت تسلیم بودن به فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله و رد کردن علم آن به او صلی الله علیه و آله و به ما در هر کجا که تکلیف واضح نبود، زیرا کسی که تسلیم بودن را ترک کند از روی عناد و انکار بر رسول خدا صلی الله علیه و آله خود مشرک به خداوند عظیم خواهد بود.

(۲) پس هر خبری که از اخبار بر شما روایت شود و دارای معارض باشد باید

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۶۸۹

(قبل از هر چیز) هر دو را بر کتاب خدا عرضه بدارید، پس آن خبر که با آنچه در کتاب خدا موجود است از حلال یا حرام موافق است آن را بکار بندید و عمل کنید، و چنانچه در کتاب خدا نیافتید به سنت های پیغمبر صلی الله علیه و آله عرضه کنید، پس آنچه حکمش در سنت رسول الله صلی الله علیه و آله موجود بود، مثلاً از آن نهی شده بود، نهی تحریمی، یا بدان امر شده بود، امر وجوبی و الزامی، خبری که موافق آن سنت است بکار بندید و مطابق آن عمل کنید، و آنچه در سنت نهی کراهتی آمده است و در مقابل خبری مخالف آن وارد

شده، پس این رخصتی است در آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن نهی کرده بوده و آن را ناخوشایند دانسته، نه حرام و ممنوع، در اینجاست که به هر دو خبر میتوان تمسک کرد و اختیار با خود شخص است زیرا هر دو از پیغمبر خداست (و ما باید تسلیم او باشیم و از او متابعت نمائیم و هر مورد که ندانستیم و حکم مشتبه بود به او رجوع نمائیم) و آنچه را که از هیچ یک از این موارد نبود و تطبیق نمی شد علم آن را به ما باز گردانید، و ما بدان اولی تریم، و از پیش خود و رأی خود چیزی نگوئید و بر شما باد به دقت و خودداری و توقف در «مشتبهات»، و منتظر فهم و یافتن در جستجو و بحث پیرامون آن باشید تا توضیح و بیان آن از جانب ما بیاید و

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۶۹۰

مطلب روشن گردد.

(۱) مؤلف کتاب- رضی الله عنه- گوید: شیخ ما محمد بن الحسن بن احمد بن الولید- رضی الله عنه- اعتقاد خوبی به محمد بن عبد الله مسمعی راوی این خبر نداشت و در نظر او مورد اعتماد نبود لکن من این خبر را در این کتاب از «کتاب الرحمه» (سعد بن عبد الله اشعری) استخراج کردم و چون آن کتاب را برای استاد قرائت میکردم انکاری نکرد و عیبی نگرفت و اجازه نقل آن را بمن داد.

(۲) ۴۶- پدرم به سند مذکور متن از ابراهیم بن ابی محمود روایت کرده گفت:

از امام هشتم علیه السلام پرسید که قیء و خون ریزی بینی و چرک و فساد مطلق خون ریزی

آیا مبطل وضوء است و آن را باطل کرده از بین میبرد؟ فرمود:

هیچ یک از آنها باطل کننده وضو نیستند.

(۳) ۴۷- پدرم به سند مذکور از زکریا بن آدم روایت کرده که گفت: از حضرت رضا علیه السلام سؤال کردم آیا ناسور (چرکی که از جوشهای اطراف نشیمنگاه بیرون می آید) وضو را باطل میسازد؟ فرمود: جز بول و غائط و باد

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۶۹۱

هیچ چیز وضو را باطل نمی کند.

شرح: «یعنی از آنچه از مخرج بول و غائط خارج می شود تنها این سه چیز مبطل وضو است».

(۱) ۴۸- پدرم به سند مذکور در متن از حسن بن علی و شفاء روایت کرده که گفت: از ابو الحسن الرضا علیه السلام پرسید کسی بر دستش زخمی است که آن را مرهم زده و روی بشره جای وضوی او با دارو گرفته شده، آیا میتواند به جای شستن موضع، روی همان داروها را مسح کند؟ فرمود: آری، همان را دست کشد و برای او کافی است.

(۲) ۴۹- پدرم به سند مذکور در متن از احمد بن محمد بن عیسی از پدرش محمد ابن عیسی روایت کرده که گفت: من از حضرت رضا علیه السلام پرسیدم مردی پس از آنکه وضویش را گرفت و تمام شد فکر کرد که به نقطه ای از صورتش آب نرسید (حال تکلیف این فرد چیست)؟ حضرت فرمود: اشکالی ندارد، با رطوبت پاره ای از مواضع وضویش آنجا را تر کند (چون به شک بعد از محلّ نباید اعتنا کرد).

(۳) ۵۰- عبد الواحد نیشابوری به سند مذکور متن از فضل بن شاذان روایت

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۶۹۲

کرده است که گفت: از امام هشتم علیه السلام

شنیدم می فرمود: هنگامی که سر حسین بن علیّ علیهما السّلام را به سوی شام بردند، یزید- لعنه الله علیه- دستور داد آن را در کناری نهند و سفره غذا را گسترند، و او- که لعنت خدا بر او باد- با یارانش مشغول خوردن غذا و نوشیدن شراب آبجو شدند، چون فارغ گشتند، امر کرد سر بریده حسین علیه السّلام را در طشتی به پیش تخت او نهند و میز بازی شطرنج را روی آن طشت گذارد و با یارانش به بازی شطرنج مشغول شده، و حسین و پدر و جدّش را به مسخرگی یاد میکرد، و چون از همبازیش میبرد جام شراب (آبجو) را برگرفته سه بار مینوشید، آنگاه ته مانده آن را در کنار طشتی که سر بریده امام علیه السّلام در آن بود بر زمین میریخت.

مترجم گوید: «آن پلید این کار را از روی استهزاء به آن سر مقدّس و مطهّر انجام میداد مثل اینکه بگوید: بیا این هم سهم تو، چون تو اکنون در مجلس عیش ما حضور داری، امّا شراب را حرام میدانی، و من چون آن را حلال میدانم، لذا سهم تو را بدین طریق میپردازم- الا لعنه الله علیه و علی من لا یجوز لعنه-».

آنگاه امام علیه السّلام فرمود: پس هر کس از طرفداران ما میباشد باید از خوردن شراب و بازی شطرنج پرهیزد، و هر کس از شیعیان ما که دیده اش به شراب جو یا شطرنج بیفتد امام حسین علیه السّلام را یاد نماید و بر یزید و آل زیاد لعن فرستد، خداوند عزّ و جلّ گناهانش را محو و نابود سازد، هر چند به عدد ستارگان

عیون أخبار الرضا

آسمان باشد.

(۱) ۵۱- تمیم بن عبد الله قرشی به سند مذکور متن از عبد السلام بن صالح هروی روایت کرده است که گفت: از علی بن موسی علیهما السلام شنیدم که می فرمود:

اولین کس که در اسلام برای او ففاع (شراب جو) ساختند، یزید- لعنه الله علیه- در شام بود، برایش آوردند در حالی که سر سفره غذا بود، و در کنار سر حسین علیه السلام آن را گسترده بودند، و شروع به نوشیدن کرد و خود (شخصاً) ساقی دیگر یارانش بود، و ملعون بدانها میگفت: بنوشید که این شراب مبارک است و اگر نبود برکت آن مگر همین که ما اولین کسانی هستیم که آن را مینوشیم در حالی که سر دشمن در مقابل ما، و زیر میز غذای ماست و ما با کمال آرامش فکر و قلب مطمئن مشغول خوردن و نوشیدن آنیم، در مبارکی آن کافی بود. بعد امام علیه السلام فرمود: پس هر کس از شیعیان و پیروان مکتب ما است باید از آشامیدن شراب (آبجو) بپرهیزد، زیرا آن از نوشابه های ساخته دشمن ما است، و اگر کسی از آن بپرهیزد از پیروان مکتب ما نخواهد بود، چرا که پدرم از پدرش از پدرانش از امیر مؤمنان علیهم السلام برای من حدیث کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۶۹۴

لباس دشمنان مرا به تن نکنید، و طعام دشمنان مرا نخورید، و راه دشمنان مرا نپیمائید، زیرا که در این صورت جزء دشمنان من محسوب میشوید، چنان که آنان دشمنان منند.

(۱) مؤلف کتاب- رحمه الله علیه- گوید: «مراد از لباس دشمنان، لباس سیاه است،

و از خوراک دشمنان، مراد شراب خرما و آبجو و گل، و مارماهی و زمیر (آن ماهی که تیغهای خشن و بلند در پشتش دارد) و طافئ (آن ماهی که در آب مرده است و لاشه اش روی آب می‌رود) و بالاخره هر ماهی که دارای فلس نیست، و گوشت سوسمار و خرگوش و روباه، و از پرندگان آنکه در پرواز کمتر بال‌زند و آن تخم‌پرنده که دو سویش یکسان باشد، و ملخ دریائی که از کوچکی قدرت فرار ندارد و پرواز نمی‌تواند، و سپرز (اسیل).

و اما راه دشمنان محلّه هائی است که مورد تهمت است، و مجالس شرابخواری و میکده‌ها، و مجالس لهو و لعب به حرام، و دیوانهائی که در آن از روی عدالت حکم نمی‌کنند، و محافظی که در آن امامان معصوم علیهم السّلام را طعن می‌زنند و از مؤمنین بدگوئی می‌کنند و مجالس اهل معصیت و ظلم و فسادکاری و قمار. [و من شنیده‌ام که بعضی از شرابها بسیارش مستی می‌آورد، و باید

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۱، ص: ۶۹۵

دانست که هر آنچه بسیارش مستی آور است، کم و بسیارش هر دو حرام است - انتهی].

مصحّح گوید: «جمله اخیر که میان دو گروه است در پاره ای از نسخه‌ها نیست».

(۱) ۵۲- عبد الواحد بن محمّد بن عبدوس عطار به سند مذکور متن از فضل بن شاذان روایت کرده است که گفت: از حضرت علی بن موسی علیهما السّلام شنیدم که، می‌فرمود: به عدل و احسان رفتار نمودن خود اعلام به دوام نعمت است، و لا حول و لا قوه الا بالله.

پایان جزء اول از کتاب «عیون اخبار الرضا علیه السلام» تألیف ابو جعفر محمّد ابن علی

بن حسین بن موسی بن بابویه قمی مقیم در شهر ری، اعانه الله علی طاعته و وقفه لمرضاته.

و در پی آن به خواست خداوند در مجلد دوم و در آغاز آن باب آنچه از حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام از اخبار جمع آوری شده است خواهد آمد.

۱۳۷۲ هجری شمسی ۱۴۱۴ هجری قمری

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳

جلد دوم

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

باب (۳۱) آنچه از حضرت رضا علیه السلام از اخبار مجموعه آمده است

(۱) ۱- پدرم علی و استادم ابن ولید به سند مذکور متن از حسن بن جهم روایت کرده اند که گفت: شنیدم ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام می فرمود:

دوست هر کس عقل اوست و دشمن او جهل و نادانی و حماقت اوست.

(۲) ۲- علی بن احمد دقاق و محمد بن احمد سنانی، و حسین بن ابراهیم مکتب- رحمهم الله- به سند مذکور متن از محمود بن ابی البلاد روایت کرده اند که گفت: شنیدم از حضرت رضا علیه السلام می فرمود: هر کس که پاس نعمت خویش از مخلوق را ندارد، خداوند عزّ و جلّ را شکر نکرده است.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴

(۱) ۳- و به همین سند از ابراهیم بن ابی محمود روایت شده است که امام هشتم فرمود: مؤمن به خدا کسی است که چون نیکی کند از خود مسرور باشد، و چون بدی از او سرزند پوزش طلبد، و مسلمان آن کس است که مسلمانان از زبان و دستش سلامت باشند، و فرمود: از ما نیست کسی که همسایه اش از شرّ و بلاهای او در امان نباشد.

(۲) ۴- ابو الحسن محمد بن علی بن شاه فقیه مروزی در مرو در خانه خود برای ما روایت کرد از محمد بن عبد الله نیشابوری و او از عبد الله بن احمد بن عامر طائی و او از پدرش به سال ۲۶۰ و او از حضرت رضا علیه السلام به سال ۱۹۴، و همچنین ابو منصور احمد بن ابراهیم اهل خور نیشابور روایت کرد از ابو اسحاق ابراهیم بن

هارون خوری از جعفر بن محمد بن زیاد خوری از احمد بن عبد الله هروی شیانی از علی بن موسی الرضا علیه السلام و همچنین ابو عبد الله حسین بن محمد اشنانی رازی در بلخ روایت کرد از علی بن محمد بن

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵

مهروه قزوینی از داود بن سلیمان فراء از آن حضرت از پدرش موسی بن جعفر از پدرش جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن حسین از پدرش حسین بن علی از پدرش علی بن ابی طالب علیه السلام و او از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرد که پیامبر فرمودند: چهار طائفه را من در قیامت شفاعت خواهم کرد: کسی که ذریه ام را محترم بدارد، و کسی که حوائج آنان را برآورد، و آنکه در هنگام اضطرارشان بهر وجه یاریشان کند، و آنکه بدل و زبان هر دو، آنان را دوست بدارد.

(۱) ۵- و به همین اسناد از آن حضرت از پدرانش از علی بن الحسین علیه السلام روایت کرده اند که فرمود: اسماء بنت عمیس مرا گفت: فاطمه علیها السلام مرا فرمود: هنگامی که به فرزندم حسن حامله گشتم و او را زائیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده و به اسماء گفت:

فرزندم را بیاور، اسماء حسن را که در پارچه زردی پیچیده بودند تسلیم وی نمود، پدرم پارچه را کنار انداخت و در گوش راستش اذان گفت، و در گوش چپش اقامه، سپس به علی فرمود: فرزندم را چه نام گذارده ای؟ گفت: یا

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶

رسول الله من بر شما در نامگذاری پیشی نگرفته ام، (۱) ولی

دوست داشتم نام او را «حرب» گذارم، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: من نیز در نام او بر خدایم سبقت نجویم، آنگاه جبرئیل فرود آمد و گفت: ای مُحَمَّد خداوند عَلِيِّ أَعْلَى تو را سلام می رساند و می گوید: «عَلِيٌّ» نسبت به تو به منزله هارون است نسبت به موسی، و رسولی بعد از تو نیست، فرزندی را همنام پسر هارون کن، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ پرسید: نام فرزند هارون چه بود؟ جبرئیل گفت: شبیر، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: زبان من عربی است (و این لغت عبری) جبرئیل گفت: نام او را حسن بگذار، اسماء گوید: پس پیامبر نام کودک را «حسن» نهاد، چون روز هفتم شد دو گوسفند خاکستری رنگ برای او عقیقه کرد، و یک ران آن را با یک دینار به قابله داد، سپس سر نوزاد را تراشید و به وزن آن نقره تصدق داد و با گرد زعفران سر او را ملون نمود، و به اسماء گفت: مالیدن خون به سر نوزاد از رسوم جاهلیت است.

اسماء گوید: در سال بعد حسین علیه السَّلام متولد شد، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به سراغ او آمد و فرمود: ای اسماء فرزندی را بیاور، اسماء حسین را در حالی که در پارچه

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۷

سفیدی پیچیده شده بود به دست آن حضرت داد، (۱) و ایشان صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در گوش راست او علیه السَّلام اذان و در گوش چپش اقامه خواند، آنگاه او را در آغوش گرفت و گریست، اسماء گفت: پدر و مادرم فدای تو باد، گریه

برای چیست و از چه رو میگریی؟ حضرت فرمود: بر حال این فرزندم می‌گیریم، عرض کردم یا رسول الله هم اکنون به دنیا آمده است؟! حضرت فرمود: ستمکاران او را پس از من شهید می‌کنند، خدا شفاعت مرا نصیب آنان نگرداند، آنگاه فرمود: ای اسماء این خبر را (که او را می‌کشند) به فاطمه نرسانید، زیرا او تازه فارغ گشته است، آنگاه رو به علی کرده فرمود: نام فرزندم را چه نهاده‌ای؟ گفت: من بر شما سبقت در نام نجویم یا رسول الله، اما دوست داشتم نامش را «حرب» گذارم، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من نیز بر خدایم عز و جل سبقت نخواهم گرفت، در این حال جبرئیل نازل گشت و گفت: یا محمد! علی اعلی تو را سلام می‌رساند و می‌گوید: چون علی نسبت به تو مانند هارون نسبت به موسی است، این فرزندت را به نام پسر هارون به نام، رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید نام فرزند هارون چه بود؟ گفت: «شیر» حضرت فرمود: این به زبان عبری است و من عربی زبانم؟! جبرئیل گفت:

او را «حسین» بنام، چون یک هفته گذشت رسول خدا دو گوسفند خاکستری رنگ

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۸.

برای او عقیقه کرد و یک ران از آنها را با یک دینار به قابله عطا فرمود، و سر طفل را تراشیده و به وزن موهایش (نقره) تصدق دادند، و سرش را با زعفران سرخ گون نمودند، و فرمودند: ای اسماء! خون مالیدن به سر نوزاد از رسوم زمان جاهلیت است.

شرح: «اسماء بنت عمیس اشتباه است و صحیح آن یا اسماء بنت ابی بکر است

یا سلمی بنت عمیس، چون اسماء بنت عمیس در آن هنگام در حبشه بوده، و مؤلف سه روایت را در این خیر جمع کرده و این که امیر علیه السّلام در نظر داشته است نام فرزندش را «حرب» گذارد از ساخته های مخالفین است و این نوع از روایات متعلق به احمد بن عامر طائیس و وی غالباً روایت را خلط و به صورت داستان نقل می کرده همچنان که از ضمائرفقالت کذا به صیغه غائب و قلت کذا به صیغه متکلم پیداست و از این رو وی چندان مورد اعتماد نیست».

(۱) ۶- و به همین اسناد از حضرت رضا علیه السّلام روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: دخترم فاطمه در روز قیامت به محشر می آید در حالی که با او پیراهنی خونین است و یکی از پایه های عرش را همی گیرد و می گوید: ای دادگستر! تو خود میان من و قاتل فرزندم داوری کن، بعد فرمود: به پروردگار کعبه قسم که خداوند متعال به سود فاطمه حکم و داوری می فرماید، و به راستی که خداوند عزّ و جلّ به غضب فاطمه غضب می کند و به رضای او راضی می شود.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۹.

(۱) ۷- و به همین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: آن شب که مرا به آسمان (معراج) بردند جبرئیل دست مرا گرفت و بر یکی از فرشهای بهشتی نشانید و یک دانه «به» به من داد، و من آن را در دست میگردانیدم که ناگاه حوریّه ای از آن خارج شد، چندان زیبا بود که بهتر

از او ندیده بودم گفت: السّلام علیک یا محمّد! پرسیدم تو کیستی؟ گفت: من راضیّه مرضیه ام که خداوند جبار سه بخش وجود مرا از سه چیز آفرید، بخش زیرین از مشک و وسط از کافور، و اعلاّی من عبیر، و با آب حیات مرا خمیر کرد و خداوند جبار مرا گفت می باش! پس من وجود یافتم، مرا برای برادرت و پسر عمّت علی بن اُبی طالب آفرید.

شرح: «این خبر در سندش یکی دو تن عامّی است و در خبری که در باب ۲۸، ابراهیم بن ابی محمود از حضرت رضا علیه السّلام نقل کرده این بود که در اخبار مناقبی که عامّه برای ما نقل می کنند بیندیشید که گاهی از روی غرض سو آنها را جعل کرده اند. و این خبر را اگر با صورت برزخی یا ملکوتی مخلوقات تعبیر نمائیم ممکن است و الّا امیر المؤمنین علیه السّلام چندان عشقی به حوریّه نداشت و جز تقرب به خدا هیچ چیز او را خرسند نمی ساخت و علاقه ای به غیر خدا از خود نشان نمی داد».

عیون أخبار الرضا علیه السّلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۰

(۱) ۸- و به همین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت شده که رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: فرزند ریحانه (دلبنده) است، و حسن و حسین دو دلبنده منند.

(۲) ۹- و به همین اسناد از آن حضرت روایت شده است که رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: یا علیّ تو قسم بهشت و دوزخ می باشی، و توئی که کوبه باب بهشت را می زنی و بدون محاسبه (مناقشه در حساب و چون و چرا) داخل آن می شوی.

(۳) ۱۰- و به همین اسناد از

آن حضرت علیه السّلام روایت است که رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: مثل اهل بیت من در بین شما مثل کشتی نوح است که هر کس در آن در آمد نجات یافت و هر کس تخلّف نمود در آب غرق و در آتش پرت شد.

(۴) ۱۱- و به همین اسناد از آن حضرت روایت شده که رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود:

خشم خدا و رسولش شدّت یافته بر آن کس که خون [ذریّه-خ ل] مرا بریزد، و در باره عترتم ستم کند و مرا بیازارد.

(۵) ۱۲- و به همین اسناد از آن حضرت روایت شده که رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود:

فرشته ای به نزد من آمد و گفت: یا محمّد! خداوند به تو سلام می رساند و می فرماید: من فاطمه را به علیّ تزویج کردم پس تو وی را به عقد او در آور، و من

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۱

درخت طوبی را فرمان داده ام تا درّ و یاقوت و مرجان ببار آورد، و به راستی که اهل آسمان از این وصلت خوشحال و مسرور گشتند، و به زودی از این دو، دو پسر که آقای جوانان بهشتینند به وجود آیند، و به سبب آن دو تن، اهل بهشت زینت یابند پس ای محمّد! مژده باد تو را، آری تو هستی بهترین فرد پیشینیان و آیندگان.

(۱) ۱۳- و به همین اسناد از آن حضرت روایت شده که رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود:

شش چیز از مردانگی و انسانیت است، سه چیز در حضر و سه چیز در سفر، اما آن سه که در حضر است: اوّل

تلاوت کتاب خدا (قرآن مجید)، دوم آباد کردن مساجد خدا (به پر کردن جمعیت در آن جهت عبادت خدا)، و سوم، یافتن دوستانی در راه خدا، و اما آن سه چیز که در سفر است (عبارتند از) اول انفاق از توشه، دوم نیک خلقی، و سوم بذله گوئی در غیر معاصی.

(۲) ۱۴- و به همین اسناد از آن حضرت روایت شده که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود:

ستارگان ثوابت و سیارات امان اهل آسمانند، و اهل بیت من امان امّت می باشند.

شرح: «مراد آن است که خداوند به واسطه بودن اهل بیت من در میان امّت بر آنها رحمت می کند، و در صورت نافرمانی و ارتکاب معاصی عذاب بر ایشان نازل نمی فرماید، چنان که نفس شریف پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ تا در میان امّت بود عذاب

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۲

نازل نمی شد، خداوند می فرماید: وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ (تا تو در میان اینان هستی خداوند عذاب نازل نخواهد کرد- سوره انفال: آیه ۳۳).

(۱) ۱۵- و به همین اسناد از آن حضرت به نقل از جدّش امام صادق علیه السلام آمده است که آن جناب فرمود: بر مهر (نگین انگشتی) پدرم محمّد بن علیّ الباقر علیه السلام این رباعی نقش شده بود (ترجمه): گمانم به خدا نیکو است و همچنین بر رسول مؤتمنش، و به وصیّ نظر بلند و پر احسانش، و به حسین و حسنش.

(۲) ۱۶- و به همین اسناد از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده است که در معنی آیه شریفه أَكَاوُنَ لِلشُّحْتِ (خورندگان حرامند- مائده ۴۲) فرمودند: مراد شخصی است که حاجتی از برادر

مؤمنش بر آورد و آنگاه هدیه او را بپذیرد.

(یعنی به طمع مال، حاجت روا کند و رشوه خواری نماید).

(۳) ۱۷- و به همین اسناد از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ روايت کرده که فرمود: «ایمان» اقرار به زبان است، و شناخت قلبی، و عمل طبق آن به اعضاء و جوارح.

(۴) ۱۸- و به همین اسناد از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ روايت نموده است که ایشان فرمودند: خداوند تبارک و تعالی می فرماید: ای فرزند آدم! تو با من بانصاف

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۳

رفتار نکردی، من با ارزانی داشتن نعمت بر تو، با تو دوستی کردم، و تو به نافرمانی و ارتکاب معصیت با من دشمنی می نمائی، خوبیهای من به سوی تو سرازیر شد، و شرّ و بدیهای تو به سوی من همواره بالا آمد، پی در پی در هر روز و شب فرشته ای گزارش صدور عمل قبیحی را از تو به من اطلاع می دهد، ای فرزند آدم چنانچه کارهای تو را از دیگری به تو خبر می دادند (که فلانی چه کرده و چه کرده) و تو وی را نمی شناختی، در دشمنی او شتاب می نمودی.

(۱) ۱۹- و به همین اسناد از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ روايت نموده که آن حضرت فرمود:

فرزندان خود را در روز هفتم ولادتشان ختنه کنید، زیرا آن برای آنان پاکتر باشد و موجب سرعت رشد آنان است.

(۲) ۲۰- و به همین اسناد از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ روايت کرده که فرمود: بهترین اعمال در پیشگاه خداوند ایمانی است که شکّ و دو دلی در آن راه نداشته باشد، و جهادی که خیانت

به غنیمت در آن نباشد، و حجّ خانه خدا که پذیرفته شده باشد، و اولین کسان که وارد بهشت شوند شهید در راه خدا، و بنده ای که به نیکی، فرمان صاحبش را اطاعت نماید، و با او اخلاص ورزد، و مرد عیالمنند پاکدامنی است که عفت به خرج دهد، و اولین کسان که داخل دوزخ گردند،

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۴

فرمانروای مسلّطی باشد که به حقّ رفتار نکند و عدالت ننماید، و ثروتمندی است که حقوق واجبه مال را ادا نکند، و بینوایی که فخر فروشی کند.

(۱) ۲۱- و به همین اسناد از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: شیطان پیوسته از شخص با ایمان که مواظب انجام نمازهای خویش است بیم دارد، تا آن زمان که آن را ضایع گذارد و اهمّیت به اوقات آن ندهد، در چنین وقت است که او بر وی دست یافته و او را در گناهان می افکند.

(۲) ۲۲- و به همین اسناد از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: هر کس نماز فریضه خود را انجام دهد پس از هر نماز یک دعای او مستجاب می شود.

(۳) ۲۳- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: علم و دانش همانند خزینه ها (گاو صندوقها) است، که کلیدهای آنها پرسیدن است، پس برسید!- خداوند به شما رحمت کند-، زیرا در این امر چهار طائفه دارای اجر باشند: پرسنده، آموزنده، شنونده و پاسخ دهنده.

(۴) ۲۴- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده

که فرمود: خداوند عزّ و جلّ دشمن دارد مردی را که اجنبی بدون اذن در خانه اش داخل شود و او دفاع نکند.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۵

(۱) ۲۵- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: پیوسته امت من در طریق صلاح و خیر و رفاه است مادامی که با یک دیگر دوستی می کنند و به هم تحفه می فرستند و ارمغان می دهند و امانت را ادا می کنند، و از حرام اجتناب و دوری می نمایند، مهمان را گرمی می دارند و نماز جماعت را بر پای می دارند، و حقوق مالی زکات را می پردازند، و چنانچه در این امور سستی کنند و انجام ندهند به خشکسالی و گرانی و تنگی معیشت مبتلا می گردند.

(۲) ۲۶- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: از ما نیست کسی که با مسلمانی به نیرنگ رفتار کند (در معامله خیانت کند، و او را فریب دهد) یا خسارت زند یا به حيله و تزویر عمل نماید.

(۳) ۲۷- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: خداوند تبارک و تعالی فرزند آدم را خطاب کرده و فرموده است: ای پسر آدم! گناه دیگران، تو را بی توجه به گناه خویش نسازد، و نیز نعمتهای خداداد مردم، تو را از نعمتهائی که بر تو ارزانی داشته غافل ننماید، و مردم را از رحمت پروردگار مأیوس مکن در حالی که در حقّ خود بدان امیدواری.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۶

(۱) ۲۸- و به

همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: از سه چیز پس از مرگم بر امت خود ترسانم: گمراهی پس از هدایت یافتگی و شناخت حق از باطل، و فتنه های گمراه کننده، و شکمخوارگی، و زیاده روی در لذات جنسی.

(۲) ۲۹- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: اگر نام فرزندی را «محمد» نهادید، پس باید او را محترم شمارید، و در محافل برایش جا باز کنید، و با او ترش روئی ننمائید.

(۳) ۳۰- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: هیچ جمعی نیستند که مجلس شورا داشته باشند و در میان آنان کسی به نام محمد و احمد [و یا حامد و محمود] باشد و او را داخل کنند. و رأیش را جزء آراء به حساب آورند جز اینکه آن مشورت برای آنان نیکو نتیجه دهد.

(۴) ۳۱- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: هیچ سفره طعامی نگسترند که در میان حاضرین فردی به نام احمد و یا محمد باشد مگر اینکه آن منزل روزی دو بار تقدیس، یعنی پاکیزه و تطهیر شود.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۷

(۱) ۳۲- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: ما اهل بیت (خصوصیاتی داریم)؛ گرفتن صدقه بر ما حرام است، و ما مأمور شده ایم که وضو را با تمام آداب، رعایت واجب و

مستحب آن را بنمائیم، و اینکه خر را بر اسب نجیب نجهانیم (کنایه از اینکه دختر فهمیده و مؤمن و با کمال را به مرد احمق و نفهم و بی دیانت ندهیم).

(۲) ۳۳- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: مثل شخص مؤمن در نزد خداوند عزّ و جلّ همانند فرشته مقرب درگاه است، و به راستی که فرد مؤمن مقامش در نزد خداوند از آن هم بالاتر است، و هیچ چیز در نزد خداوند محبوبتر از مرد مؤمن توبه کار و یا زن مؤمنه توبه کار نخواهد بود.

(۳) ۳۴- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: هر کس در معامله با مردم ستم نکند، و در سخن گفتنش با آنان دروغ نگوید، و در وعده هایش با ایشان خلف نکند، پس وی از کسانیست که مردانگی و انسانیتش به حدّ کمال رسیده، و عدالتش آشکار گشته، و دوستی و برادری با وی لازم آمده، و غیبت او حرام شده است.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۸

(۱) ۳۵- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که به علیّ علیه السلام فرمود: یا علیّ! من از خدایم در باره تو پنج چیز درخواست کردم و همه را عطا فرمود، امّا اول آنها این بود که من نخستین کسی باشم در وقتی که زمین بر او بشکافد، سر از قبر بر آرم و خاک را از سر و روی بیفشانم و تو با من باشی، پس این،

مورد قبول واقع شد، دوم اینکه درخواست نمودم چون مرا برای حساب نزد میزان عمل در قیامت برند، تو آن هنگام با من باشی، این را نیز عطا فرمود، سوم آنکه تو در آن روز پرچم مرا که لواء اکبرش گویند و بر آن این عبارت نوشته شده است که

«المفلحون هم الفائزون بالجنّة»

(رستگاران آنانند که به بهشت دست یافتند) بدوش تو باشد و تو حامل آن باشی، خداوند این را نیز پذیرفت، چهارم این بود که از خدایم خواستم که تو ساقی حوض کوثرم باشی و قبول فرمود، و اما پنجم این بود که تو سوق دهنده و جلودار امت من به فردوس جنان باشی و عطا فرمود، پس خدای را ستایش می کنم از اینکه به من منت نهاد و حاجاتم را روا فرمود.

(۲) ۳۶- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۹

فرمود: فرشته ای بر من وارد شد و گفت: یا محمّد! پروردگارت عزّ و جلّ تو را سلام می رساند و می فرماید: چنانچه مایل باشی بیابان مکه را برای تو طلا کنم، امام گوید: حضرت سر به سوی آسمان بلند کرده گفت: پروردگارا! من روزی سیرم و تو را سپاس می گویم، و روزی گرسنه ام و از تو طلب روزی می نمایم.

(۱) ۳۷- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که به علیّ علیه السلام فرمود: یا علیّ! چون روز قیامت شود تو و فرزندان (یعنی ائمه معصومین) بر اسبان ابلقی که به درّ و یاقوت آراسته اند سوار باشید، و خداوند فرمان

صادر کند که شما را به بهشت برند، در حالی که مردم همه به شما می نگرند.

(۲) ۳۸- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: دخترم فاطمه محشور گردد در حالی که حله کرامت که به آب حیات سرشته شده در بر دارد، و تمام خلائق به آن نظر کنند و از آن تعجب نمایند، سپس از حله های بهشتی هزار حله که بر هر یک با خط سبز نوشته شده است:

«دختر محمّد را به بهشت برید و داخل گردانید با کمال شکوه و بهترین صورت و حسن منظر»، پس هفتاد هزار کنیز موکل او کردند و او را به سوی

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۰

بهشت بدرقه کنند مانند یک عروس.

(۱) ۳۹- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: چون روز قیامت بر پا شود از میان عرش ندایم در دهند که یا محمّد! پدرت ابراهیم نیکو پدری بود، و برادرت علی بن ابی طالب نیکو برادری.

(۲) ۴۰- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: گویا مرا خوانده اند و من پذیرفته ام و مرگم فرا رسیده، و براستی که در میان شما امّت، دو چیز گرانها را واگذاردم یکی از آن دو بزرگتر از دیگری است کتاب خدا- که ریسمان کشیده ای است از آسمان به سوی زمین-، و عترت و خاندانم- اهل البیت- پس شما نظر کنید که با این دو پس از من چگونه رفتار خواهید نمود.

(۳) ۴۱- و به همین

اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: بر شما باد به حسن خلق (اخلاق پسندیده) زیرا حسن خلق بدون چون و چرا در بهشت است، و پرهیزید از تند خوئی که آن نیز لا محاله و بی تردید در دوزخ خواهد بود.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۱

(۱) ۴۲- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: هر کس هنگامی که وارد بازار و محلّ کسب می شود این کلمات را بگوید:

«سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملك و له الحمد یحیی و یمیت و هو حی لا یموت، بیده الخیر، و هو علی کل شیء قدير»

، به عدد تمام خلایق تا روز قیامت بدو اجر دهند.

(۲) ۴۳- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: براستی که خداوند عزّ و جلّ را عمودی است از یاقوت سرخ که سر آن عمود (ستون) زیر عرش و پایه اش در گرده ماهی در زیر زمین هفتم است، و هر گاه بنده اش

«لا اله الا الله وحده لا شریک له»

گوید، عرش بلرزد و عمود به حرکت آید و ماهی بجنبند و خداوند عزّ و جلّ خطاب به عرش گوید: ای عرش من آرام گیر، در جواب گوید: پروردگارا چگونه آرام گیرم در حالی که تو گوینده این ذکر را نبخشیده ای، خداوند تبارک و تعالی در پاسخ فرماید: ای ساکنین آسمانهایم شاهد باشید که من گوینده این کلمات را بخشیدم. «۱»

(۱) اقول: لا

يخفى على الناقد الخبير، أنّ هذه كلّها من باب التشبيه و التمثيل في المعنويات.

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۲

(۱) ۴۴- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمود: به حقیقت که خداوند عزّ و جلّ دو هزار سال قبل از خلقت آدم مقدّرات را تقدیر و مدبّرات را تدبیر فرموده بود.

(۲) ۴۵- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: چون روز قیامت شود بنده را به درگاه بخوانند، و نخستین سؤالی که از او بکنند نماز است، پس اگر آن را با شرائط به جای آورده باشد رها گردد و آلا او را در آتش افکنند.

(۳) ۴۶- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: نماز خود را ضایع نسازید، زیرا هر کس نمازش را ضایع گزارد (بدان اهمّیت ندهد) با قارون و هامان (وزیر فرعون) محشور گردد، و خداوند را حقّ و سزاوار است که او را با منافقین به دوزخ فرستد، پس وای بر آن کس که محافظت نکند بر نماز (غافل از آن باشد) و بر کسی که سنّت رسول خدا صلی الله علیه و آله را رعایت ننماید (نماز جماعت را ترک کند).

(۴) ۴۷- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: موسی علیه السّلام از خدایش عزّ و جلّ در خواست کرده گفت: پروردگارا! مرا

عیون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۳

از امتّ محمّد صلی الله علیه

و آله قرار بده، خداوند عزّ و جلّ به او وحی فرستاد که ای موسی این فیض، نصیب تو نخواهد شد. (یعنی در زمان او نباشی) (۱) ۴۸- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: هنگامی که مرا به معراج در آسمانها می بردند در آسمان سوم مردی را دیدم که نشسته است و یک پایش در مشرق و پای دیگرش در مغرب است، و لوحی در دست دارد که پیوسته در آن می نگردد و سر خویش را می جنباند، به جبرئیل گفتم این کیست؟ گفت: این فرشته مرگ (عزرائیل) است.

(۲) ۴۹- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: خداوند، براق که از مرکبهای سواری بهشت است را رام من گردانید، آن نه چندان کوتاه بود و نه چندان بلند، و اگر خداوند به او اجازه می داد همه دنیا و آخرت را با یک گام طی می کرد، و آن از تمام حیوانات سواری خوش رنگتر می بود.

(۳) ۵۰- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: چون قیامت به پا شود خداوند عزّ و جلّ ملک الموت را فرمان دهد و به او خطاب نماید ای فرشته مرگ به عزّت و جلال و بلندیم، جسم تو را نیز (که

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۴

قابض الارواحی

(به طعم مرگ خواهم چشائید، همان طور که تو، به بندگانم طعم آن را چشاندی.

(۱) ۵۱- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی الله علیه

و آله روایت کرده که فرمود: چون این آیه **إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ** یعنی (تو خواهی مرد و آنان نیز می میرند- زمر: ۳۰) نازل گشت، به خدا عرض کردم: آیا مردمان همه می میرند و فرشتگان زنده می مانند؟ این آیه نازل شد که **كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ** یعنی (هر نفسی چشنده مرگ است سپس به سوی ما بازگشت خواهید نمود- عنکبوت: ۵۷).

تذکر: «در پاره ای نسخه ها به جای «و یبقی الملائکه»، و «یبقی الأنبیاء» ثبت شده و به نظر می رسد تحریف باشد».

(۲) ۵۲- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: بهشت را بر دوزخ ترجیح دهید و آن را بپسندید و اختیار کنید، و اعمال خویش را فاسد نسازید که موجب شود در آتش افکنده شوید و در آن مدام بمانید.

شرح: «خلود به معنی دوام است نه ابد، چنان که از آیات دانسته می شود مانند **خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ** یا **خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا** که با ابد مقید شده و امثال ذلك».

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۵

(۱) ۵۳- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: خداوند مرا به دوستی چهار تن فرمان داده اول: علی، دوم: سلمان فارسی، سوم: ابو ذر، چهارم: مقداد بن الأسود.

توضیح: «ابا ذر» در متن فوق در نسخه ها به حالت نصبی ثبت شده، ولی صحیح آن «أبی ذر» مجرور است به اضافه».

(۲) ۵۴- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: بال

پرنده ای در هوا نجنبید جز آنکه ما بدان آگاهی داریم.

(۳) ۵۵- به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: چون قیامت بر پا گردد منادیی آواز دهد: ای مردم چشم های خود را فرو بندید تا فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله بگذرد.

(۴) ۵۶- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که حسن و حسین هر دو آقا و بزرگ جوانان بهشتی هستند و پدرشان از آن دو بهتر.

(۵) ۵۷- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: قیامت که بر پا گردد خداوند عزّ و جلّ بر بنده مؤمن خویش تجلّی کند،

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۶

و او را بر گناهان خود یک یک آگاه سازد، سپس معاصی او را بپوشاند و پاک گرداند به قسمی که احدی از این عمل اطلاع نیابد، نه فرشته مقربّی و نه پیامبر مرسلّی، و آنچه را که بنده خویش ندارد که کسی بر آن مطلع شود خداوند می پوشاند، و به گناهان او فرمان می دهد که به حسنات مبدّل شوید.

مصنّف کتاب- رحمت خدا بر او باد- گوید: معنی تجلّی خدا بر بنده اش، نمودن نشانه هائی است که وی بداند خدا با او مخاطب است.

شرح: «این امر در باره کسانی است که به شرائط ایمان عمل کرده و از خداوند پروا داشته باشند، لکن در اثر عللی از قبیل سوء تربیت، یا زندگی در محیط آلوده به معصیت، یا غفلت و یا جهل و نادانی دچار پاره ای

از گناهان گشته اند، نه آن کس که از معصیت پاک نداشته است، دلیل این مطلب در خود این حدیث است که می فرماید:

«و یستر علیه ما یکره ان یقف علیه احد»

از این جمله پیداست که این شخص معصیت علنی نداشته بلکه حفظ ظواهر می کرده و حاضر نبوده که احدی از گناهی که از وی در اثر غفلت سر زده آگاه شود، و از گناهش بی درنگ پشیمان بوده و از خدا طلب مغفرت می کرده و خدا در این باره می فرماید: وَ مَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ (آنان که از معصیت و گناهی که در اثر غلبه شهوات حیوانی از آنان صادر شده پشیمانند، و توبه کرده و به ایمان بازگشته اند و آن را جبران نموده، اینانند که ما، عمل سیئه شان را به توبه و بازگشت به سوی حقّ و ایمان فرجام داده، تبدیل به حسنات می کنیم- فرقان: ۷۰).

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۷

(۱) ۵۸- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: هر آن کس که مؤمنی را برای تنگدستی و بینوائیش کوچک شمارد و او را تحقیر کند روز رستاخیز خداوند او را به همه خلائق حاضر در محشر معرفی می کند سپس به گناهی که از او سر زده رسوایش می نماید.

(۲) ۵۹- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: تا روز قیامت مؤمنی نبوده و نخواهد بود جز آنکه همسایه و همدمی دارد که پیوسته او را می آزارد.

(۳) ۶۰- و به همین سند از رسول

خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که: خداوند- عزّ و جلّ- آمرزنده همه گناهان است، جز از آنکه دینی را اختراع کند، [یا مهریه زوجه اش را انکار نماید] یا مزد مزدوری را به ستم نپردازد یا آن کسی که فرد آزادی را به رقیبت بفروشد.

(۴) ۶۱- و به همین اسناد از آن حضرت علیه السّلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که در معنی این آیه یَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ (روزی که هر قومی را به نام امامشان پیش خوانیم- اسراء: ۷۱) فرمود: هر طائفه و قومی را به امام زمانش و کتاب پروردگارش و سنت پیغمبرش می خوانیم.

شرح: «مراد آن است که هر جمعیت با امام و کتاب و سنتی که پیرو آن بوده محشور خواهد شد».

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۸

(۱) ۶۲- و به همین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به راستی که مؤمن در آسمان شناخته شده همان طور که مرد، فرزندان و خاندانش را می شناسد، و نیز او نزد خدا گرامی تر از ملک و فرشته مقرب است.

(۲) ۶۳- و به همین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس به مؤمنی یا مؤمنه ای بهتان زند یا افترائی بندد به آن چه که در او نیست، در روز قیامت خداوند او را بر تلی از آتش نگه می دارد تا اینکه از عهده کلامی که بر وی بسته بیرون آید.

(۳) ۶۴- و به همین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا

صلی اللہ علیہ و آلہ فرمود: جبرئیل از جانب خداوند نزد من آمده می گفت: خداوند تو را سلام می رساند و می فرماید: مؤمنین را که عمل صالح کرده اند و به تو و به اهل بیت تو مؤمن بوده اند به بهشت بشارت ده، به راستی که از برای ایشان نزد من جزائی بسیار نیکوست و به زودی به جنت وارد خواهند شد.

(۴) ۶۵- و به همین اسناد از آن حضرت علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ فرمود: بهشت بر کسانی که به اهل بیت من ستم کردند و بر آنان به جنگ

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۹

برخواستند حرام گشته، و هم چنین بر کسانی که ستم کاران را یاری کردند و اهل بیت مرا ناسزا گفتند، اینان هیچ نصیبی از خیر در آخرت ندارند، و خداوند در قیامت با ایشان صحبتی ندارد و نظر رحمتی نخواهد کرد و از آلودگی به گناه پاکشان ننماید و برای آنان عذاب دردناکی خواهد بود.

(۱) ۶۶- و به همین اسناد از آن حضرت علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ فرمود: خداوند از جمیع مردم در قیامت حساب می کشد جز از کسی که برای خدا شریک قائل باشد که حسابی ندارد و یکسره به دوزخش روانه می سازد.

(۲) ۶۷- و به همین اسناد از آن حضرت علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ فرمود: زنان احمق را به دایگی و شیر دادن نوزاد نگیرید، و همین طور زنان عمشاء (زنی که چشمش کم دید است و ریزش اشک مدام دارد) زیرا شیر تأثیر دارد و ممکن است

به طفل سرایت کند و کم خرد شود یا نابینائی پیدا کند.

(۳) ۶۸- و به همین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ریزه های نان ریخته شده در اطراف سفره مهریّه حور العین است (یعنی هر کس از آنها استفاده کند و نگذارد دور ریخته شود جزایش در آخرت حور العین است لذا باید آن را اهمّیت داد و تبتذیر نمود).

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۰

(۱) ۶۹- و به همین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هیچ شیری از شیر مادر برای نوزاد بهتر نخواهد بود.

(۲) ۷۰- و به همین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس فهمش نیکو باشد برای او حسنه ای است.

(۳) ۷۱- و به همین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر گاه ترید، طعام شما بود از کنار ظرف بخورید، زیرا برکت در وسط ظرف است.

(۴) ۷۲- و به همین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بهترین خورش سرکه است، و هر خانه ای که در آن سرکه باشد هیچ گاه اهل آن بی خورش یا طعام نیستند.

(۵) ۷۳- و به همین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوندا! در صبح روز شنبه و پنج شنبه به اّمّت من برکت عنایت فرما.

(۶) ۷۴- و به همین اسناد از

آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: با روغن بنفشه خود را خوشبو کنید، زیرا در تابستان سرد و خنک عیون اخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ج ۲ ۳۱ باب (۳۱) آنچه از حضرت رضا علیه السلام از اخبار مجموعه آمده است ص: ۳

عیون اخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۱

است و در زمستان گرم.

(۱) ۷۵- و به همین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: توحید و اقرار بیگانگی خداوند نیمی از دین است، و روزی خود را با دادن صدقه فرود آرید.

شرح: «در پاره ای از نسخه ها بجای لفظ «توحید» «توّد» آمده یعنی مهربانی کردن با مردم نیمی از دین است، و بنظر می رسد که «توحید» صواب باشد، زیرا از این آیه شریفه که در باره دوزخیان می فرماید: خُذُوهُ فَغُلُّوهُ ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ* ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ* إِنَّهُ كَانَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ* وَلَا يَحْضُ عَلَىٰ طَعَامِ الْمَشْكِينِ، این عذاب سلسله را نیمی توحید بر میدارد و نیم دیگر را صدقه، و در تفسیر کشاف آمده که ابو درداء کارگزاران خود را گفت: هر هفته طعامی تهیّه و به فقراء بخورانید، زیرا نیم این زنجیر را به توحید و ایمان به خدا از گردن خود برداشتیم و نیم دیگر را باید به سفارش باطعام مساکین از خود دور کنیم».

(۲) ۷۶- و به همین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: نیکی را عمومیت ده، و خیر خود را به اهل و نااهل برسان، و چنانچه

کسی که مورد مهر واقع می شود اهلّیت آن را نداشته باشد شما خود اهل آن هستی.

(۳) ۷۷- و بهمین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۲

فرمود: مهربانی کردن با مردم اولین فرمان عقل پس از ایمان است، و همچنین نیکی و دوستی کردن با مردمان چه نیکشان و چه بدشان.

(۱) ۷۸- و به همین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: بهترین و بالاترین خوراکی ها چه در دنیا و چه در آخرت گوشت است، و بهترین آشامیدنی در این دنیا و آن دنیا آب است، و من خود آقای فرزندان آدمم و فخری نمیکنم.

(۲) ۷۹- و به همین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: بهترین خوراکی در دنیا و آخرت گوشت است، پس از آن برنج.

(۳) ۸۰- و بهمین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: در میان میوه جات از انار استفاده کنید که جبه ای از آن نیست که وارد معده شود مگر اینکه قلب را صفا و نور می بخشد، و شیطان را تا چهل روز لال یا دور می کند.

شرح: «سلامت فکر بستگی به سلامت خون دارد و انار خون را صاف می کند».

(۴) ۸۱- و به همین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۳

فرمود: بر شما باد به روغن زیتون، زیرا معده را پاک می کند، بلغم

را زدوده، و اعصاب را تقویت می کند، و بیماری فرسوده کننده را از بین میبرد، اخلاق را نیکو ساخته، و روح را آرامش می دهد، و اندوه و غم را میزداید.

(۱) ۸۲- و به همین اسناد از آن حضرت علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: انگور را حبه حبه بخورید زیرا که این لذیذتر و گواراتر است.

(۲) ۸۳- و به همین اسناد از آن حضرت علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اگر در چیزی شفا باشد پس در بیشتر حجامت کننده، و در شربت ساخته از عسل است.

(۳) ۸۴- و بهمین اسناد از آن حضرت علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بهترین عبادات امت من انتظار فرج و گشایش در امور مسلمین از جانب خدا است.

شرح: «معنی انتظار فرج الهی؛ خود را آماده و مهیای آن نمودن است، و کوشش و خودسازی برای آمدن آن مانند کسی که انتظار وقت نماز، یا وقت افطار، یا آمدن مسافرش را می کشد، نه اینکه بدون هیچ گونه اقدامی دست روی دست بگذارد، و بگوید: هر چه شدنی است خواهد شد، انتظار فرج آل محمد- علیهم السلام- را کسانی دارند که در راه تحقق آن شبانه روز می کوشند و خود و جمعیت خود را برای آن آماده می سازند، و باید دانست که تا مردمی خود را

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۴

صد در صد آماده و مهیای آن نمایند، امکان ندارد که بدان دست یابند، و هر- گاه ما خود را برای تحقق و پذیرش آن آماده ساختیم، خداوند یک شبه کار

را تمام می کند و رحمت خود را شامل ما خواهد گردانید، و در غیر این صورت محال است، و بحسب روایات مستفیضه این جمعیت در جهان پیدا خواهند شد و سعادت دیدار محبوب را خواهند یافت و به مطلوب خواهند رسید».

آب کم جو تشنگی آور بدست تا بجوشد آبت از بالا و پست (۱) ۸۵- و به همین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چنان که کسی برای شما شربت عسل به هدیه آورد، دست او را رد نکنید و عطایش را بپذیرید.

(۲) ۸۶- و به همین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر گاه غذا می پزید کدو حلوائی را زیاد مصرف کنید، زیرا کدوی پخته، قلب محزون را مسرور می نماید. و یا بنا بر نسخه ای «تقویت می کند».

(۳) ۸۷- و به همین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بر شما باد بخوردن کدو، زیرا آن بر قدرت مغز می افزاید.

(۴) ۸۸- و بهمین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من از نظر نیروی جسمی در بجای آوردن نماز شب و همبستری با عیال

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۵

ناتوانی پیدا کردم (در این حال) دیگچه ای غذا از آسمان فرود آمد و از آن قدری خوردم و ناتوانیم بر طرف شد و قدرت چهل مرد را در حمله و در آویختن و جماع را پیدا کردم و آن هریسه «۱» بود.

شرح: «این روایت بنظر ساختگی

میرسد زیرا هیچ گونه فائده ای برای امت ندارد، چون از آسمان برای امت دیگچه هریسه ای نخواهد آمد تا چنانچه ضعف جسمی پیدا شد خود را بدان معالجه کنند، و نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله اگر قدرت چهل مرد را در جماع پیدا کرده بود با اینکه خود فرموده:

«تناكحوا تناسلوا»

پس چرا خود از آن استفاده ننمود، و بنظر حقیر این گونه اخبار در کتب اصحاب حضرت رضا علیه السلام از ناحیه دشمنان رسول خدا صلی الله علیه و آله «دس» و افزوده شده و مشایخ حدیث بدون اطلاع و توجه نقل کرده اند، با اینکه در سلسله سند این اخبار احمد بن عامر طائی که خود را از اصحاب امام هشتم معرفی کرده مجهول الحال است، و هم چنین احمد بن عبد الله شیبانی، مهمل و ناشناخته است، و همین طور علی بن مهرویه و داود بن سلیمان فراء که این دو دارای کتابند و اخبار حضرت رضا علیه السلام را در کتابی جمع آوری کرده اند ولی در عین حال هر دو مجهول و حالشان معلوم نیست، و اساسا رسول خدا که باحیاطترین مردم است چه معنی دارد که ناراحتی و سستی کمر خود را برای دیگران نقل کند و بشارت دهد که من اکنون قوت چهل مرد را برای گلاویز شدن و جماع با زنانم پیدا کرده ام، نه برای نماز شب و تهجد که خداوند بر من واجب ساخته، و ممکن است کسی بگوید: نظر رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتن خاصیت هریسه بوده نه چیز دیگر، گوئیم: این ممکن است لکن مانند اخبار قبل به گفتن تنها فائده هریسه بسنده

می کرد، نه آنکه این طور وضع مستور خود را آشکار سازد، همان طور که گفته شده جماعتی حجج الهی را با خود قیاس می کنند و آن

(۱) هریسه یا حلیم است و یا آش بلغور با گوشت که دارای ادویه باشد.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۶

ناراحتی که داشته اند و بسببی برطرف شده به این و آن می گویند و این را فخر می شمارند، و فکر میکنند که پیامبر عظیم الشان که باحیاطترین مردم است چنین امور را بر ملا میکرده، خداوند ما را از شرّ خبرسازان و خوش باوران محفوظ و در امان بدارد».

(۱) ۸۹- و به همین اسناد از آن حضرت علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هیچ چیز نزد خداوند منفورتر و مکروهتر از پر خوری نیست.

(۲) ۹۰- و به همین اسناد از آن حضرت علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: یا علی از بزرگواری شخص مؤمن در نزد خداوند یکی اینست که: هیچ گاه فرصتی به او نمی دهد که حادثه آفرینی کند، و همین که به این فکر (حادثه آفرینی) بیفتد فرمان مرگ او را صادر می کند و قبض روحش می نماید، و آن حضرت از جدش امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرموده: از حادثه سازی اجتناب بورزید تا عمر شما زیاد گردد.

(۳) ۹۱- و بهمین اسناد از آن حضرت علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر گاه نماز گزار نتواند ایستاده نمازش را بجای آورد، نشسته بخواند، و چنانچه نشسته هم نتوانست به پشت بخوابد در حالتی

که پای او رو بقبله باشد (آنگاه) به ایما و اشاره در رکوع و سجود نماز بخواند. (به هر حال ساقط نیست)

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۷

(۱) ۹۲- و بهمین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس برای تمرین و یا ثواب، روز جمعه را روزه بگیرد، ثواب ده روز نورانی و روشن که مانند روزهای دنیا نیست به او بدهند.

(۲) ۹۳- و بهمین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس از برای من یک چیز را تعهد کند من برای او چهار چیز را ضامن می‌شوم، اگر صله رحم کند من ضامنم که خداوند او را دوست می‌دارد، و در روزیش وسعت می‌دهد، و عمرش را افزون می‌نماید، و به بهشت که وعده اش داده است داخل می‌گرداند.

(۳) ۹۴- و به همین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله سه بار فرمود:

«اللّهم ارحم خلفائی»

(پروردگارا جانشینان مرا مورد رحمت قرار ده)، اصحاب گفتند: ای رسول خدا! جانشینان شما کیانند؟ فرمود: آنان که پس از من بیایند و احادیث مرا برای مردم روایت کنند و سنت مرا به مردم بیاموزند.

شرح: «مراد ائمه معصومین علیهم السّلام میباشند، نه روات احادیث از اصحاب و تابعین که خود دانش آموزند نه آموزگار، و از لفظ خبر، آموزگاران فهمیده می‌شود نه آموزندگان».

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۸

(۱) ۹۵- و بهمین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

دعا خود اسلحه و ابزار کار مؤمن و ستون دین و روشنی آسمانها و زمین است. [پس بر شما باد به دعا کردن و در آن اخلاص ورزید].

(۲) ۹۶- و بهمین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بد اخلاقی و درشتخوئی اعمال را فاسد می کند هم چنان که سرکه شیرینی عسل را.

(۳) ۹۷- و بهمین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: براستی که بنده به واسطه حسن خلقش به درجه روزه داری که شبها نیز به عبادت مشغول است خواهد رسید.

(۴) ۹۸- و بهمین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هیچ چیز در میزان عمل از حسن خلق سنگین تر نیست.

(۵) ۹۹- و بهمین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس از امت من چهل حدیث که مردم از آن فائده برند حفظ کند، خداوند در قیامت او را فقیه و دانشمند از خاک برانگیزاند.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۹

(۱) ۱۰۱- و بهمین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز پنجشنبه مسافرت می کرد، و می فرمود: در چنین روز اعمال بالا می رود و عقد ولایت بسته می گردد.

(۲) ۱۰۱- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله با ما در سفر به نماز ایستاد و در رکعت اول سوره قُلْ

يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ و در رکعت دوم سوره قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ را قرائت کرده، آنگاه فرمودند: برای شما ثلث قرآن را و ربع قرآن را قرائت نمودم.

(۳) ۱۰۲- و بهمین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس سوره إذا زُلزِلت را چهار بار بخواند، مانند کسی است که تمام قرآن را ختم کرده باشد.

(۴) ۱۰۳- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که علی بن ابی طالب علیه السّلام فرمود: اعتکاف صورت نپذیرد مگر با روزه.

(۵) ۱۰۴- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که علی بن ابی طالب علیه السّلام

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۰

فرمود: بهترین شما از نظر ایمان به حق نیکو ترین شما از نظر اخلاق می باشد.

(۱) ۱۰۵- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که علی بن ابی طالب علیه السّلام فرمود: از گنجهای نیکی نمودن: پنهان داشتن عمل نیک، مقاومت و پایداری در سختیها، و عدم اظهار آن است.

(۲) ۱۰۶- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که علی بن ابی طالب علیه السّلام فرمود: نیک خوئی بهترین همدم است و ندیم.

(۳) ۱۰۷- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که علی بن ابی طالب علیه السّلام فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند چه چیز بیشتر باعث و سبب بهشت رفتن است؟ فرمود: پرهیزکاری و از خدا پروا داشتن و نیکخوئی. [و باز پرسیدند چه چیز بیشتر موجب رفتن به دوزخ می شود؟ فرمود: شکم و فرج] شرح: «یعنی از این دو راه است که شیطان، انسان را به

دوزخ می کشاند».

(۴) ۱۰۸- و بهمین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در قیامت نزدیک ترین شما به من از نظر مقام و جایگاه خوشخوترین شما است، و خوبترین شما [بهترین شما] آن کس است که با خانواده خود به نیکی و مهربانی رفتار نماید.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۱

(۱) ۱۰۹- و بهمین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بهترین مردم از نظر ایمان خوشخوترین و نیک رفتارترین آنان است به خانواده اش، و من از تمام شما نسبت بخانواده ام نیک رفتارتر هستم.

(۲) ۱۱۰- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که از امیر مؤمنان علیه السّلام از معنی «نعیم» در آیه شریفه **ثُمَّ لَتَشِيْتُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ** سؤال کردند، فرمود:

مراد خرمای تازه و آب سرد است.

شرح: «نعیم جمع نعمت است و لفظی عامّ است که شامل هر نعمتی می شود، چه نعمتهای مادی چه معنوی، و امام در اینجا همان نعمت فراوانی که در اختیار سائلین بوده تذکر داده که آن را بی اهمیّت نشمارند، ولی در احادیث دیگری در جواب به این آیه مراد از نعیم را ائمه اهل البیت گفته اند و هر دو بجای خود صحیح است».

(۳) ۱۱۱- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود:

سه چیز قدرت حافظه را می افزاید و بلغم را میزداید: قرائت قرآن، و خوردن عسل، و جویدن کندر.

(۴) ۱۱۲- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود:

هر کس میخواهد باقی بماند- در حالی که بقاء برای

کسی نیست - پس صبح

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۲

بامدادان بکار پردازد و از خانه بدر آید و کفش راحتی بپای کند، و عبای سبک بدوش کند، [و کمتر با زنان همبستر شود].

شرح: «مراد از «رداء را سبک نمودن» دیون را کم کردن است، یعنی خود را زیاد زیر بار دین نبرد تا آسوده باشد و عمرش طولانی گردد».

(۱) ۱۱۳- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: ابو جحیفه (و هب بن عبد الله سوائی) خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و آروغ می زد، حضرت به او فرمود: جلوی آروغ را بگیر، (یعنی کمتر بخور) زیرا بیشتر آنان که در دنیا پر می خورند در قیامت گرسنگی می کشند، امام فرمود: ابو جحیفه پس از آن هیچ گاه از طعام سیر نخورد تا بخدا پیوست.

(۲) ۱۱۴- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که حسین بن علیّ علیهما السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از تناول طعام دعا می کرد و می گفت:

«اللّهُمَّ بارک لنا فیه و ارزقنا خیرا منه»

، یعنی: (خداوندا! برای ما در این طعام برکت فرما و بهتر از این روزی ما گردان) و چون لبن (شیر) و یا ماست می خورد می گفت:

«اللّهُمَّ بارک لنا فیه و ارزقنا منه»

، یعنی: (خداوندا! در این طعام بر ما برکت ده و از آن روزی ما گردان).

(۳) ۱۱۵- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: سه چیز است که شخص روزه دار شما، خود را در معرض آن نباید قرار

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۳

دهد: حَمَام، حِجَامَت، و زَن زَبَا

(از هر سه اینها باید اجتناب کند).

(۱) ۱۱۶- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: زن دارای ده چیز پنهان کردنی است، چون شوهر اختیار کرد یکی از آنها را پنهان نموده، و چنانچه بمیرد، هر ده امر ناگفتنی را پنهان کرده است.

(۲) ۱۱۷- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود:

از رسول خدا صلی الله علیه و آله در باره زنی سؤال کردند که گفته اند وی زنا داده، زن اظهار می داشت که باکره است، رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا امر فرمود که زنان را امر کنم که او را بنگرند و حال و وضعش را مشخص کنند، زنان بکرش یافتند، پیغمبر فرمود: من بر کسی که مهر خدائی بر اوست حدّ نخواهم زد، و شهادت زنها را در مثل چنین مقامی پذیرفت و صحیح دانست.

(۳) ۱۱۸- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: اگر از زن فاجره پرسند: چه کسی با تو این عمل زشت انجام داده و او بگوید فلان کس، دو حدّ بر او جاری می شود، یکی برای افترائی که بدان شخص زده است، و دیگری برای اقراری که بر علیه خود نموده.

شرح: «مطلق افترا موجب حدّ نیست، بلکه در صورت شکایت متّهم و

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۴

عدم اثبات مدعی است».

(۱) ۱۱۹- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: در هیچ کجای قرآن نیست که «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» آمده باشد، جز آنکه همان در تورات بلفظ «یا أَيُّهَا النَّاسُ» آمده

است، و در خبر دیگری

«یا ایها المساکین»

ذکر شده است.

(۲) ۱۲۰- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: اگر بنده اجل و سرعتش را می دید که چگونه بدو رو کرده، آرزو را دشمن می داشت و طلب دنیا را رها می کرد.

(۳) ۱۲۱- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: حسن و حسین شبی در کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله مشغول بازی بودند تا بیشتر شب گذشت، حضرت فرمود: بنزد مادرتان باز گردید، ناگهان برقی بجست و تاریکی شب بر طرف و راه روشن شد تا هر دو بر مادرشان فاطمه وارد شدند، و رسول خدا صلی الله علیه و آله آن روشنائی و برق را مشاهده می کرد و می گفت:

سپاس خداوندی را که ما خاندان را گرمی داشت.

(۴) ۱۲۲- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امیر المؤمنین علیه السلام

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۵

فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله دو کتاب به میراث بردم، یکی کتاب خدا (یعنی قرآن) و دیگر کتابی که در کیسه چرمی بغلاف و نیام شمشیرم آویخته ام، گفتند:

یا امیر المؤمنین! آن کتابی که در غلاف شمشیر است چیست؟! فرمود: در آن مکتوبیست که کسی که غیر قاتل خود را بکشتن دهد، یا غیر زننده خود را بزند، لعنت خدا بر او باد.

شرح: «مراد آن است که در این امور دقت بسیار لازم است، مبدا بی تقصیری مقصیر شناخته شود، و این از دستورات جدی پیغمبر اسلام است، و در کیسه ای از چرم بغلاف شمشیر آویخته بودن بما می فهماند که شمشیر باید در اجرای

عدالت بکار رود، و در حقیقت، موارد اجرا و بکار بردن شمشیر در آن نامه ثبت شده بود، و امام علیه السّلام به اجمال بدان اشاره فرمود.»

(۱) ۱۲۳- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: ما در حفر خندق در کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم که فاطمه آمد و پاره نانی بهمراه داشت و به رسول خدا داد و آن حضرت علیه الصّیلاه و السّیلام فرمود: این پاره نان از کجاست؟ عرض کرد گرده نانی برای فرزندانم حسن و حسین بیختم و قدری از آن را برای شما آوردم، حضرت فرمود: بعد از سه شبانه روز این اولین لقمه ای است که به گلوی پدرت رسیده است.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۶

(۱) ۱۲۴- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: برای پیغمبر صلی الله علیه و آله طعامی آوردند، حضرت انگشتی در آن فرو برد و آن را سخت گرم یافت، فرمود: آن را رها کنید تا سرد شود، زیرا آن برکتش افزونتر است و خداوند طعام گرم روزی ما نفرموده (بلکه گرم کردن آن بدست خود ماست).

(۲) ۱۲۵- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود:

اگر کسی از شما حاجتی دارد پس اوّل بامداد روز پنجشنبه بسراغ آن رود، و چون از منزل خارج شود آیه آخر سوره آل عمران و آیه الكرسی و *إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ*، و امّ الكتاب را قرائت کند، زیرا در این آیات قضاء حوائج دنیا و آخرت حتمی است.

شرح: «آیه آخر آل عمران: یا

أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ است، و مراد از امّ الكتاب سوره شریفه حمد است».

(۳) ۱۲۶- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود:

بوی خوش، حرز (دعای بازوبند) است، و سوارکاری، و شستشوی نیز، حرز است، همچنان بدشت و دمن نگریستن حرز است. (اعصاب را آرامش می بخشد).

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۷

(۱) ۱۲۷- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود:

شرابی که منقلب به سرکه شده (را میتوانید) بیاشامید، زیرا آن کرم معده را میکشد، و نیز فرمود: سرکه خمر منقلب به سرکه را بخورید که مسکر بودنش از بین رفته، نه آن آب انگوری که خود مسکر ساخته اید.

(۲) ۱۲۸- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که گفت: [حسن بن] علیّ علیهما السّلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله به دو دست مبارک خویش گل سرخی را بمن داد، چون آن را به بینی خود نزدیک نمودم فرمود: این گل سرخ بعد از برگ درخت «مورد» از سید گلهای بهشت است.

(۳) ۱۲۹- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود:

شما را بخوردن گوشت سفارش می کنم، زیرا عضلات را فربه می کند، و هر کس چهل روز خوردن گوشت را ترک کند بد خلق می شود.

(۴) ۱۳۰- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود:

در نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله صحبت از گوشت و چربی بمیان آمد، آن حضرت فرمود: هیچ لقمه ای از گوشت یا دنبه وارد معده نگردد

مگر آنکه در جای خود

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۸

شفا حاصل کند و درد را از میان ببرد.

(۱) ۱۳۱- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله قلوه نمی خورد بدون آنکه آن را حرام کند، و این از آن جهت بود که دستگاه تصفیه بولند.

(۲) ۱۳۲- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود:

طلحه بن عبید الله بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شد و در دست رسول خدا صلی الله علیه و آله یک «به» بود و آن را به طلحه داد و فرمود: ای ابو محمد این را بگیر که قلب را راحت و تقویت می کند. مترجم گوید: «سفر جل بگلابی نیز گویند».

(۳) ۱۳۳- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود:

هر کس ناشتا بیست و یک دانه کشمش سرخ بخورد، دیگر در بدن خویش ناخوشی نیابد.

(۴) ۱۳۴- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله چون خرما می خورد هسته آن را در پشت دست نهاده بدور می انداخت.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۹

(۱) ۱۳۵- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود:

جبرئیل نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله آمده و گفت: بر شما باد به خوردن خرما برنی، زیرا آن بهترین نوع خرما است، شما را به خدا نزدیک و از آتش دور میکند.

شرح: «برنی» معرب «برنیک» فارسی است، یعنی نیک بار، و اما مقرب

بودن آن بخدا و مبعّد بودن آن از دوزخ اطلاق ندارد و مقید به ایمان و ولایت و عمل صالح است، و الا بعضی از قاتلین حضرت سید الشهداء هم خرمای برنی خورده اند، اگر همه نخورده باشند».

(۲) ۱۳۶- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السلام گفتند:

رسول خدا صلی الله علیه و آله [بمن] فرمود: بر شما باد بخوردن عدس، زیرا آن مبارک و پاکیزه است، قلب را رقیق و اشک چشم را زیاد میکند، و هفتاد پیغمبر که آخر ایشان عیسی بن مریم علیه السلام است در باره برکت آن دعا کرده اند.

(۳) ۱۳۷- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود: بر شما باد بخوردن کدو، زیرا آن بر قدرت مغز می افزاید. (در رقم ۸۷ گذشت).

(۴) ۱۳۸- و بهمین اسناد از آن حضرت علیه السلام روایت کرده که فرمود: مردی علی

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۰

علیه السلام را دعوت کرد، امام فرمود: دعوت را می پذیرم بشرطی که سه خصلت را برای من تعهد کنی، مرد پرسید آن سه کدام است؟ امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

برای من چیزی از بیرون تهیه نکنی (یعنی بزحمت نیفتی)، و در خانه چیزی را از من دریغ نکنی، و بخانواده ات برای این دعوت اجحاف نکنی (یعنی مورد مشقت قرار ندهی و به ایشان تنگ نگیری)، مرد گفت همه را پذیرفتم یا امیر المؤمنین؛ آنگاه حضرت دعوتش را اجابت فرمود و بمنزل او رفت.

(۱) ۱۳۹- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که گفت: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: طاعون مرگی است ناگهانی.

(۲) ۱۴۰- و بهمین اسناد

از آن حضرت روایت کرده که گفت: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم می فرمود: من از این ترسانم که شما در آینده دین را کوچک و بی اهمیت شمارید و بدان بی اعتنائی کنید، و در مورد حکم رشوه گیرید و منصب قضاء و داوری را خرید و فروش نمائید، و قطع رحم کنید، قرآن را آلت لهو و لعب قرار دهید و با قرائت آن مجلس انس آوازخوانی و نوازندگی تشکیل دهید، و بالاخره در نماز جماعت کسانی را مقتدا قرار دهید که در دین از شما بالاتر نیستند.

شرح: «لفظ متن در مورد دوم که «بیع الحکم» است در پاره ای از نسخ در

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۱

هامش «منع الحکم» ثبت کرده، و کدام صحیح و صواب است معلوم ما نشد».

(۱) ۱۴۱- و بهمین اسناد از آن حضرت از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بر شما باد بروغن زیتون، از آن بخور و موی خود را بدان چرب کن، زیرا که هر کس که از آن بخورد و موی خود را بدان چرب کند تا چهل روز شیطان گرد او نگردد. (نظیر این خبر گذشت).

(۲) ۱۴۲- و بهمین اسناد از آن حضرت از علی بن ابی طالب علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن حضرت فرمود: یا علی بر تو باد به نمک، زیرا آن شفای هفتاد بیماری است که کوچکترین آنها جذام و پیسی و دیوانگی است.

(۳) ۱۴۳- و بهمین اسناد از آن حضرت از علی بن ابی طالب علیه

السَّلام روایت کرده که فرمود: برای رسول خدا صلی الله علیه و آله هندوانه و خرما آوردند، حضرت از هر دو تناول کرد و فرمود: این هر دو پاک و گوارایند (خرما گرم و هندوانه سرد میباشد).

(۴) ۱۴۴- و بهمین اسناد از آن حضرت از امیر المؤمنین علیه السَّلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس در هنگام خوردن غذا بنمک آغاز کند، خداوند هفتاد بیماری را از او ببرد که کمترین آنها جذام باشد.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۲

(۱) ۱۴۵- و بهمین اسناد از آن حضرت از امام مجتبی از پدرش علیهما السَّلام روایت کرده که فرمود: روز هفتم فرزندانم را حسن نامیدند و از نام حسن نام حسین مشتق گردید، و فرمود که ما بین آن دو بیش از یک مدّت حمل طول نکشید.

(۲) ۱۴۶- و بهمین اسناد از آن حضرت علیه السَّلام روایت کرده که گفت: امام صادق علیه السَّلام فرمود: شنبه از آن ماست، و یک شنبه از آن شیعیان ما، و دوشنبه از آن بنی امیّه، و سه شنبه از آن پیروان آنها، و چهارشنبه از آن بنی عباس، و پنج شنبه از آن شیعیان آنها.

شرح: «این گونه اخبار با فرض صحّت صدور (چون راویان آن چندان مورد اعتماد نیستند) محمول است بر رمز و کنایه، یعنی «شنبه» کنایه از اهل البیت است، و از «یک شنبه» طرفدارانشان و همین طور تا آخر خبر.

و با فرض عدم صحّت صدور که چندان بعید هم نیست، نباید گفت که چرا مؤلف خبری که احتمال صدورش بسیار ضعیف است نقل کرده، زیرا بنای قدما این نبوده که آنچه را

نقل می کنند قطعاً الصّیدور باشد، بلکه آنچه را بدان احتجاج و تمسّک می کنند باید قطعاً الصّیدور باشد، مثلاً کلینی - رضوان الله علیه - در کافی بالاخصّ در فروع آن باخباری که نزد او صدورش قطعی بوده احتجاج میکند و اما آنچه در بابهای نادر آورده عمل نمیکند، و همچنین صدوق - رحمه الله علیه - در کتاب من لا - یحصره الفقیه چنان که خود در مقدمه آن تصریح کرده، و همین طور شیخ طوسی در تهذیب در بخشی که بعنوان شرح مقنعه شیخ -

عیون أخبار الرضا علیه السلام / ترجمه، ج ۲، ص: ۵۳

مفید - علیه الرّحمه - آورده احتجاج میکند نه به تمام اخباری که در بخش زیادات هر کتاب آورده زیرا خود پاره ای را ردّ میکند، پس صرف نقل خبر دلیل بر قبول آن نیست، آری اگر بیقین میدانستند خبری مجعول است نقل آن را جایز نمی دانستند مگر در مقام ردّ آن، و اگر کسی جز این بیندیشد سخت در اشتباه است، زیرا اهل فنّ میدانند که مثلاً صدوق - رضوان الله علیه - اخباری در علل الشرائع، یا امالی، یا خصال نقل کرده که متضمّن حکمی از احکام است، ولی آن خبر را در «فقیه» نیاورده، و در هدایه و مقنعه هم که دو رساله اوست به احکامی که در آن اخبار است فتوا نداده بلکه بعکس آن رأی داده است، و نیز اخبار بسیاری نقل کرده که صراحت دارد قرآن تحریف شده است، ولی می بینیم در کتاب اعتقاداتش تصریح کرده که قرآن بی کم و کاست همین قرآنی است که در ید مسلمین است، پس بر مؤلّف در نقل اخباری که احتمال صدور در آنها هست و میتوان بنحوی آن را توجیه کرد اشکالی وارد نیست،

و طول کلام برای این جهت است که علماء جرح و تعدیل اهل سنت مانند ابن حبان بر حضرت رضا علیه السلام خرده گرفته و میگویند: «یأتی عن آبائه بالعجائب» و این قبیل اخبار را در پی آن ذکر کرده است.

و آن حضرت علیه السلام را بدین سبب (بقول خودشان) جرح کرده اند، لکن پاره ای از آنان مانند ابن السیمعانی قدری انصاف بخرج داده و نسبت جعل را به روات از آن حضرت داده اند، و آن جناب را تبرئه کرده و مدح نموده اند به تهذیب التّهذیب و موضوعات ملّا علیّ قاری و حافظ مقدسی رجوع شود.

(ادامه ترجمه) و جمعه برای عموم مردم، و در آن سفر نباید کرد زیرا خداوند تعالی می فرماید فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ - جمعه: ۱۰ (چون از نماز فارغ گشتید در پی کار خویش، در روی زمین پراکنده شوید) مراد روز شنبه است.

شرح: «چون غالباً با وضع کاروانان آن عصر که صبح و بامدادان قافله ها

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۴

حرکت میکرد، لذا ناچار انتشار در زمین روز شنبه میشده، و الاّ پس از انجام نماز جمعه مسافرت آزاد است».

(۱) ۱۴۷- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که علی بن الحسین علیهما السلام فرمود: چون حسن بن علیّ علیهما السلام تولد یافت رسول خدا صلی الله علیه و آله در گوشش اذان نماز خواند.

شرح: «سرّ و راز گفتن اذان در گوش نوزاد بحرکت در آوردن و آشنا کردن صماخ و پرده های گوش طفل است به کلمه شهادتین قبل از هر صوت دیگر، و رسول خدا صلی الله علیه و آله در باره فرزند دلبندهش حسن علیه السلام این عمل را

بطریق اوفی و اتم انجام داد، و باید دانست طفلی که پرده های گوش و سیمهای گیرنده او از آغاز بتوحید و شهادت به نبوت پیغمبر آشنا شد، شیطان باسانی نمیتواند او را منحرف سازد».

(۲) ۱۴۸- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمود:

پدرم عطری طلبید و سر و روی خود را بدان بیالائید، من عرض کردم این چه عطری بود که استعمال نمودید؟ فرمود: روغن گل بنفشه، گفتم: این چه برتری دارد؟ فرمود: پدرم از جدّم حسین از پدرش علیّ علیه السلام حدیث کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فضل و برتری روغن گل بنفشه بر سائر عطرها همانند برتری اسلام است بر سائر ادیان.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۵

(۱) ۱۴۹- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که گفت امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: دین ندارد آن کس که اطاعت کند مخلوق را در نافرمانی خالقش.

(۲) ۱۵۰- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که گفت امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: انار را با پیه آن بخورید زیرا پاک کننده معده است.

(۳) ۱۵۱- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که علیّ بن الحسین از پدرش علیهما السلام نقل کرده فرمود: عبد الله بن عباس می گفت: هر گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله یک دانه انار تناول میکرد با کسی شریک نمیشد، و میفرمود: در هر اناری یک دانه از دانه های بهشتی است.

شرح: «بعضی گفته اند این را بدان جهت فرمود که نگذارند دانه ای از آن تلف شود مبادا همان دانه بهشتی باشد».

(۴) ۱۵۲- و بهمین اسناد از امام هشتم روایت کرده

که حسین بن علیّ علیهما السّلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله بر علیّ علیه السّلام وارد شد در حالی که علیّ تب داشت، آن حضرت او را بخوردن سنجد امر کرد.

(۵) ۱۵۳- و بهمین اسناد از امام هشتم روایت کرده که گفت: حسین بن علیّ

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۶

علیهما السّلام فرمود: دو تن مرافعه ای را نزد علیّ بن ابی طالب علیه السّلام بردند، یکی از آن دو بدیگری شتری را باسثناء سر و پوست فروخته بود، سپس تصمیم گرفت آن را نحر کند (سر برد)، حضرت حکم فرمود که آن مرد بقدر سر و پوست با او شریک است.

شرح: «یعنی فروشنده پس از فروش، رأیش بر این قرار گرفت که شتر را نحر کند و کرد، امام فرمود: تنها در پوست و سر آن حیوان با مشتری شریک است و باید فرض کنیم که این شتر نحر شده، سر و پوستش را جدا کنند و قیمت نمایند و گوشت آن را قیمت نمایند و نسبت میان دو قیمت را بنا بر چند چندم بدست آورند، شتر زنده را قیمت کنند و بهمان نسبت سهم هر یک را از قیمت نکشسته معین سازند این یک معنی، و ممکن است دعوا برای این بوده که مشتری میخواست شتر را نحر کند و بایع که سر و پوست را نفروخته مانع میشده و بیع هم لازم بوده، حضرت فرموده که شتر از آن مشتری است و مختار است، و تنها سر و پوستش مربوط به بایع است».

(۱) ۱۵۴- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که حسین بن علیّ علیهما السّلام داخل مستراح

شد و لقمه ای افتاده بوده آن را به غلامش سپرد و گفت: چون من بیرون آمدم مرا متذکر نما، غلام آن را خورد، و وقتی امام بیرون شد فرمود: ای غلام آن لقمه کو؟ غلام گفت: آن را خوردم ای مولای من! حضرت فرمود: تو در راه خدا آزادی، مردی پرسید: سرور من آیا او را آزاد نمودی؟ فرمود: آری از

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۷

جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم میفرمود: هر کس لقمه نانی دور افکنده بیابد و آن را برداشته با دست پاک نماید و یا بشوید و بخورد هنوز از گلوی او پائین نرفته حقّ تعالی او را از آتش دوزخ آزاد نماید [بعد فرمود: من حاضر نیستم کسی را که خدا او را آزاد کرده در قید رقیّت نگهدارم].

شرح: «لفظ مستراح در این خبر شاید بمعنی آسایشگاه باشد که در این صورت نکارتی و اشکالی ندارد، ولی چنانچه بمعنی بیت الخلا- باشد از نظر آلودگی و بهداشت مورد تأمیل است، و باید گفت: بی شکّ آلودگی- در آن حدّ که پرهیز از آن واجب باشد- نبوده، و الاّ آن حضرت او را زنهار میداد».

(۱) ۱۵۵- و بهمین سند از آن حضرت روایت کرده که علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: پنج چیز (از دستورات) است که هر چه در پی آنها بگردید و لو سواره، مانندشان را نخواهید یافت: بیم و هراس نداشته باشد بنده ای جز از گناه خودش، و امید نداشته باشد مگر پروردگار خودش، و کسی که چیزی را نمیداند اگر آن را از او پرسند خجالت نکشد از اینکه بگوید نمی دانم، و نیز

ننگ نداند کسی که چیزی را نمیداند آن را از آنکه میدانند یاد گیرد، و صبر و پایداری نسبت بایمان مانند سر است نسبت به بدن، و ایمان نخواهد داشت کسی که صبر ندارد.

(۲) ۱۵۶- و بهمین سند از آن حضرت روایت کرده که حسین بن علیّ علیهما السّلام

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۸

فرمود: بحقیقت، اعمال این امت در هیچ بامدادی نیست مگر بر خداوند سبحان عرضه می شود.

(۱) ۱۵۷- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که حسین بن علیّ علیهما السّلام فرمود: هر کس خوشحال و مسرور می شود که عمرش طولانی شود و مرگش بتأخیر افتد و روزیش افزون گردد، پس صله رحم بجای آورد.

(۲) ۱۵۸- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که حسین بن علیّ علیهما السّلام فرمود: در زیر دیوار شهری از شهرها لوحی بدست آمد که در آن نوشته بود:

«من معبود یکتایم، معبودی جز من نیست، و محمّد پیامبر من است، و عجب دارم از کسی که یقین بمرگ دارد چگونه خوشحال است؟ عجب دارم از کسی که بتقدیرات الهی ایمان دارد چگونه محزون است؟ و عجب دارم از کسی که دنیا را دیده و آزمایش کرده چگونه بدان دل بسته؟ و عجب دارم از کسی که بحساب (فردای قیامت) یقین دارد چگونه گناه میکند؟»

(۳) ۱۵۹- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که از امام جعفر صادق علیه السّلام از زیارت قبر حسین بن علیّ علیهما السّلام پرسیدند فرمود: پدرم برای من گفت: هر کس قبر حسین بن علیّ علیهما السّلام را زیارت کند و عارف بحق او باشد (یعنی او را

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه

امام مفترض الطاعه بدانند) خداوند نام او را در عَلَّيْنِ ثبت فرماید (یعنی از اهل عَلَّيْنِ خواهد شد)، سپس فرمود: در اطراف قبر حسین علیه السَّلام هفتاد هزار فرشته ژولیده مو و غبار آلود اجتماع کرده اند و بر آن حضرت میگریند تا روز قیامت.

(۱) ۱۶۰- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امام جعفر صادق علیه السَّلام فرمود: کمترین مرتبه عاق گشتن «اف» گفتن پیدر و یا مادر است، زیرا اگر خداوند چیزی کمتر از آن میدانست (در کتاب عزیزش) از آن نهی میفرمود.

شرح: «در قرآن کریم این آیه شریفه آمده که فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ حَقَّ نَدَارِي بِبَدْرٍ وَ مَادَرِ حَتَّىٰ اِيْن كَلِمَه «اف» رَا بَكُوْنِي».

(۲) ۱۶۱- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که علی بن الحسین علیهما السَّلام فرمود: أسماء بنت عمیس «۱» گفت: من نزد فاطمه علیها السَّلام بودم که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شد- در حالی که بر گردن فاطمه گردنبند زر بود که علی علیه السَّلام از سهمیه غنائم خود برای او تهیّه کرده بود- پیامبر صلی الله علیه و آله رو به فاطمه نموده فرمود: ای فاطمه! این طور نباشد که مردم بگویند فاطمه دختر محمّد به زنی جَبَّارَان رفته و لباس آنان را در بردارد، بی درنگ فاطمه آن را از گردن باز کرد و بفروخت و بقیمت

(۱) اسماء بسال ۴۰ در ایام شیرخوارگی امام سجّاد علیه السَّلام از دنیا رفته است. (شرح آن در حدیث ۵ همین باب گذشت)

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۰

آن بنده ای خرید و آزاد کرد، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله از این عمل

(۱) ۱۶۲- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که علی بن الحسین علیهما السلام راجع به آیه شریفه لَوْ لَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ در باره یوسف، فرمود: زلیخا زن عزیز برخاست و پارچه ای بر روی بت افکند، یوسف پرسید: این کار را برای چه کردی؟ گفت: از اینکه این بت، ما را ببیند شرم دارم، یوسف بدو گفت: آیا تو از چیزی که نمی شنود و نمی بیند و نمی فهمد و نمیخورد و نمی آشامد (مجدّمه ای بیش نیست) شرم میکنی، و من خداوندی را که انسان را آفریده و به او آموخته، آزرم نداشته باشم؟! اینست معنی گفتار خداوند که فرموده: لَوْ لَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ یعنی چنانچه این برهان رب را ندیده بود (مراد آنست که همین که دید برای او کافی بود).

(۲) ۱۶۳- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که علی بن الحسین علیهما السلام هر گاه بیماری که صحت و سلامتی خود را بازیافته بود مشاهده می کرد، می فرمود: گوارا باد ترا این پاک شدن از گناهان! (۳) ۱۶۴- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که علی بن الحسین علیهما السلام فرمود: مردم سه چیز را از سه کس آموخته و فرا گرفته اند: صبر را از ایوب علیه السلام،

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۱

و شکر و سپاس را از نوح علیه السلام، و حسد را از پسران یعقوب علیه السلام.

(۱) ۱۶۵- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: از پدرم محمد بن علی علیهما السلام راجع به نماز در سفر پرسیدند، پاسخ داد که پدرش در

سفر نماز را شکسته بجای می آورد.

(۲) ۱۶۶- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امیر مؤمنان علیّ علیه السّلام فرمود: در چهل مرد اصلع (کسی که موی پیش سرش ریخته) شخص بدی نمی یابی، و در میان چهل کوسه فرد درستکاری نخواهی یافت و اصلع بد بهتر از کوسه خوب است.

(۳) ۱۶۷- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که حسین بن علیّ علیهما السّلام فرمود: رسول خدا صلّی الله علیه و آله را دیدم که بر حمزه پنج تکبیر گفت، و بر شهداء دیگر بعد از حمزه پنج تکبیر، پس بر حمزه هفتاد تکبیر رسید.

شرح: «یعنی پس از اینکه رسول خدا صلّی الله علیه و آله بر جنازه ایشان با پنج تکبیر نماز میت را خواند دسته ای از شهدا را کنار حمزه مینهادند و رسول خدا نماز بر جنازه ایشان با پنج تکبیر میخواند و آنان را میبردند و دسته ای دیگر را کنار جنازه حمزه مینهادند و رسول خدا صلّی الله علیه و آله بر ایشان نماز میگذارد تا اینکه جنازه شهدا با آخر رسید رسول خدا بر حمزه هفتاد بار تکبیر گفته بود».

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۲

(۱) ۱۶۸- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که حسین بن علیّ علیهما السّلام فرمود: امیر مؤمنان علیه السّلام برای ما خطبه ای خواند و در ضمن سخن فرمود:

روزگاری برسد که غنیّ بدان چه در دست دارد بخل ورزد و از مستحقّ آن دریغ دارد با اینکه حقّ ندارد چنین کند و امر بدان نشده است، خدای تعالی فرموده است: **وَلَا تَسْأُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ** «۱»- الآیه (فضل و احسان را در میان خود

فراموش نکنید زیرا خداوند بآنچه می کنید آگاه است) و زمانی خواهد آمد که مردم اشرار را در کارهای اجتماعی و حکومتی جلو می اندازند، و نیکویان و شایستگان را کنار میزنند و عقب میرانند، و با مضطرّ و بیچارگان و کسانی که چاره ای جز خرید یا فروش ندارند معامله می کنند در صورتی که رسول خدا از معامله اضطراری نهی فرموده، و همچنین از بیع غرر و مغبون کردن طرف معامله، پس بترسید ای مردم و اصلاح نمائید خود و جمعیت خود را، و مرا هم در خانواده ام حفظ کنید. (منظور از «بیع الغرر» مغبون ساختن طرف معامله میباشد) (۲) ۱۶۹- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امام صادق علیه السّلام از پدرش نقل کرده که فرمود: از امام سجّاد علیه السّلام پرسیدند: چرا رسول خدا صلی الله علیه و آله از جانب پدر و مادر هر دو یتیم شد؟ فرمود: برای اینکه هیچ مخلوقی را حقّ

(۱) سوره بقره آیه ۲۳۷.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۳

فرمان، بر آن حضرت نباشد (چون اطاعت پدر و مادر واجب است در غیر محرمات).

(۱) ۱۷۰- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که علی بن الحسین علیهما السلام فرمود: فاطمه علیها السلام از برای هر کدام از فرزندانش حسن و حسین علیهما السلام عقیقه کرد و یک ران گوسفند را با یک دینار برای قابله فرستاد.

(۲) ۱۷۱- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که علی بن الحسین از پدرش از جدّش امیر مؤمنان علیهم السلام بازگو کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر آن کس را که خداوند نعمتی بدو بخشیده

باید خداوند متعال را سپاس گوید، و هر کس روزیش را دیر و بسختی می یابد استغفار کند، و هر کس را که امری او را اندوهگین بنماید بگفتن کلمه شریفه «لا حول و لا قوه الا بالله» تمسک جوید.

(۳) ۱۷۲- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که حسین بن علیّ علیهما السلام فرمود: مردی از یهود به امیر مؤمنان علیه السلام گفت: آگاه ساز مرا از آنچه برای خداوند متعال نیست، و آنچه نزد او نیست و آنچه را که علم بدان ندارد؟

امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: اما آنچه را که خدا نمی داند آن گفتار شما ملت یهود است که میگویند: «عزیر ابن الله» (عزیر فرزند خداست)، و خداوند فرزندی

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۴

برای خود نمی داند، و اما آنچه گفتمی برای خدا نیست، پس شریکی برای او نیست، و آنچه نزد خدا نیست، ظلم به بندگان است که چنین چیزی نزد خدا نیست، یهودی گفت: «اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله».

(۱) ۱۷۳- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السلام گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس بدون دانش و آگاهی برای مردم فتوا دهد فرشتگان آسمان و زمین بر او لعنت کنند.

(۲) ۱۷۴- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السلام گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من دخترم را فاطمه نام نهادم زیرا که خداوند عزّ و جلّ او و تابعان و دوستان او را از آتش دوزخ باز میدارد.

(۳) ۱۷۵- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود:

موسی بن عمران از پروردگار خود- عزّ و جلّ- پرسید: پروردگارا آیا تو از من دوری تا بفریاد بخوانمت؟ یا نزدیکی که برای سخن گویمت؟ خداوند متعال بدو وحی فرستاد که: ای موسی! من همنشین آن کسم که مرا یاد کند.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۵

(۱) ۱۷۶- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود:

خداوند تعالی هر آینه غضب نماید به غضب فاطمه و خشنود گردد به خشنودی فاطمه (علیها السّلام).

(۲) ۱۷۷- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود:

بدا بر حال ستمکاران بر خاندان من، گویا مینگرم جایگاه آنان را با منافقین در درک اسفل (طبقه زیرین) دوزخ در روز قیامت.

(۳) ۱۷۸- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود:

براستی که قاتل حسین بن علیّ در تابوتی آتشین خواهد بود، و نیمی از عذاب همه اهل دنیا بر اوست، در حالی که پا و دستهایش را با زنجیرهایی گداخته از آتش بهم بسته اند و واژگون در دوزخ معلق می‌رود تا بقعر جهنّم رسد، و دارای بوی گند و ناراحت کننده ای است که همه دوزخیان از شدّت بوی تعفن او بخدایشان پناه می‌جویند، و وی در آن همیشه ماندنی است و از عذاب دردناک آن چشیده با همه آن کسان که با او در کشتن حسین علیه السّلام همکاری کردند، و هر آنچه پوستشان بسوزد خداوند از نو برآورد تا اینکه مرتّب آن شکنجه و آزار پردرد را بچشند و آنی ایشان

را رها نکند، و چون اظهار تشنگی کنند از حمیم،

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۶

(که گنداب جهنم است) بر حلقشان ریزند، پس وای بر ایشان از عذاب [خداوند متعال در] آتش.

(۱) ۱۷۹- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که گفت: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: موسی بن عمران از پروردگار خود درخواست کرده که: خداوندا! برادرم هارون مرده است، او را بیامرز، ایزد متعال به او وحی فرستاد که ای موسی! اگر برای اولین و آخرین گذشتگان و آیندگان از من طلب مغفرت بنمائی خواسته ات را می پذیرم و همه را مورد عفو قرار میدادم مگر قاتلین حسین بن علی بن ابی طالب را، که از قاتلان او انتقام خواهم گرفت.

شرح: «البته غفران در باره معصومین علیهم السّلام ترفیع درجه است نه پاک شدن از آلودگی گناه، چون گناهی ندارند تا آمرزیده شوند».

(۲) ۱۸۰- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود:

انگشتی عقیق در دست کنید، زیرا که آن تا در دست کسی باشد غم و اندوه نخواهد دید.

(۳) ۱۸۱- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود:

هر کس در آخر الزّمان با ما به ستیز برخیزد و بجنگد، مانند آنست که در لشکر

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۷

دجال با ما بجنگ برخاسته باشد.

(۱) ۱۸۲- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود:

یا علی! بدرستی که خداوند متعال تو و خاندانت، و شیعیان و دوستداران شیعیانت، و دوستداران دوستان شیعیانت، جمله را مورد غفران

و آمرزش خویش قرار داده، پس مژده باد ترا، آری توئی «انزع بطین»، از شرک جدائی و از تو کاملاً دور گشته، و قلبت مملوّ و پر است از دانش و معرفت.

(۲) ۱۸۳- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله بمردم در باره عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: هر کس که من سرور او هستم علی بعد از من آقا و سرور اوست، آنگاه دعا کرده گفت: بار خدایا! هر کس عَلِيَّ را دوست دارد تو او را دوست بدار، و هر کس با عَلِيَّ دشمنی می کند تو با او دشمن باش، و هر کس او را یاری کند خداوند تو نیز او را یاری فرما، و هر کس عَلِيَّ را رها کند و یاری و پشتیبانی ننماید، تو او را خوار گردان.

(۳) ۱۸۴- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله فرمود:

شخص مغبون نه مورد پسند حقّ است و نه اجری میرد.

شرح: «یعنی باید انسان کوشش کند که در معاملات مغبون نشود، نه غبن مالی و نه غبن اخلاقی، یعنی نه در معاملات فرصت دهد که کسی او را مغبون کند، و نه خود از غفلت دیگری سوء استفاده نماید و او را مغبون سازد که آخرت خود را خراب و اجر خود را پایمال کرده باشد».

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۸

(۱) ۱۸۵- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله فرمود:

در صبحگاه و در حال ناشتائی خرما بخورید زیرا آن کرم معده را نابود می کند.

مؤلف گوید: مراد حضرت تمام

خرماهاست غیر از «برنی»، زیرا خوردن «برنی» در هنگامی که معده خالی است موجب فلج میگردد.

(۲) ۱۸۶- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امیر مؤمنان علیّ علیه السّلام فرمود: حناء بستن پس از نوره کشیدن موجب جلوگیری از مرض جذام و پیسی است.

(۳) ۱۸۷- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله به علیّ علیه السّلام فرمود: یا علیّ اگر تو نبودی مؤمنین پس از من شناخته نمی شدند.

شرح: «یعنی بواسطه وجود تو بود که مؤمنین به حقّ از غیر مؤمنین شناخته شدند».

(۴) ۱۸۸- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله به علیّ علیه السّلام فرمود: یا علیّ براستی که تو را سه چیز داده اند که به احدی پیش از تو داده نشده بود، عرض کردم پدر و مادرم فدایت چه چیز داده شده ام؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۹

فرمود: پدر زنی همچو من داری، و دیگر اینکه زوجه ای همچو فاطمه داری، و همچنین خداوند فرزندانم چون حسن و حسین به تو عنایت فرموده است.

(۱) ۱۸۹- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله به علیّ علیه السّلام فرمود: یا علیّ در روز قیامت سواری غیر ما نیست و ما چهار تن باشیم، پس مردی از انصار برخاست و گفت: پدر و مادرم بفدایت، آن چهار تن کیانند؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من یکی از آنانم که بر استر خدا «براق» سوادم، و دیگر برادرم صالح است که

بر

ناقه خدا که او را پی کردند سوار است، و سوم عمویم حمزه سید الشهداء است که بر ناقه عضباء (دارای علامت مخصوص در گوش یا کوتاه دست) سوار است، و برادر علی است که سوار بر ناقه ای از ناقه های بهشت است در حالتی که لواء حمد (پرچم عبودیت) بدوش دارد و به آواز بلند

«لا اله الا الله محمد رسول الله»

می گوید، مردمان گویند: این نداکننده نیست مگر فرشته ای مقرب در گاه خداوند، یا پیامبری فرستاده شده، یا اینکه از حاملان عرش است، فرشته ای از درون عرش پاسخ دهد که ای گروه انسانها این فرد نداکننده فرشته مقرب و یا نبی مرسل نیست، و نیز از حمله عرش نیز نیست، بلکه او صدیق اکبر است و او علی بن ابی طالب

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۷۰

علیه السلام میباشد.

(۱) ۱۹۰- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که گفت: علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: گویا می بینم قصرهای بلندی را که در کنار قبر (فرزندم) حسین بنا گردیده، و نیز می بینم محمل هائی را که از کوفه بسوی قبر حسین خارج گشته، و چندان شب و روزی نمیگذرد که از اطراف و اکناف عالم بسوی قبر حسین محملها در راهند- و این در انقراض دولت بنی امیه صورت گرفت.

(۲) ۱۹۱- حسن بن محمد هاشمی بواسطه مذکورین در متن از محمد بن یعقوب نهشلی روایت کرده که علی بن موسی بواسطه پدرانیش از امیر مؤمنان علیهم السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله از جبرئیل از میکائیل از اسرافیل روایت کردند که خداوند- جلّ جلاله- فرمود: منم معبود یکتا، خدائی جز من نیست، بقدرت خود مخلوقات

را آفریدم، و از میان ایشان انبیاء خود را برگزیدم، و از میان همه انبیا محمّد را دوست و محبوب و منتخب گردانیدم، و او را برسالت بسوی

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۷۱

مخلوقاتم فرستادم و علی را برای معاونت او برگزیدم، و وی را برادر و وصی و وزیر و اداکننده مأموریت بسوی خلق پس از وی قرار دادم، خلیفه و مأمور از جانب خود گردانیدم، تا کتابم را برای آنان بیان کند، و دستوراتم را در میان ایشان انجام دهد، و او را نشانه هدایت و راهنمای بندگانم از گمراهی نمودم، و باب تقرب و راه ورود به مرضیات و خانه و درگاهم قرار دادم، آن خانه ای که هر کس در محیط آن گام نهد از آتش عقوبتم در امان خواهد بود، و نیز او را همانند قلعه و بارویم گردانیدم که هر کس بدان پناه جوید از گزند هر ناروایی چه دنیائی و چه اخروی او را در امان خواهد داشت، و همچنین او را صوب و جهت خود نمودم آنچنان که هر کس بدو رو کند من از وی روی نگردانم، و او را حجت خود در آسمانها و زمینها بر همه کسان از مخلوقاتم که در آن زندگی می کنند ساختم، عمل هیچ عمل کننده ای را از ایشان بدون اقرار بولایت او و نبوت رسولم نخواهم پذیرفت، و اوست دست گشوده من بر سر بندگانم، و اوست نعمتی که بر آن بندگانم که دوستشان دارم ارزانی داشتم.

پس هر کس از بندگانم را که دوست داشته و او را میخواستم، ولایت و شناخت علی را با او آموختم، و هر کس از بندگانم را که

دشمن داشتم بدان جهت بود که او از شناخت و ولایت علیّ روی گردانید، پس به عزّت و جلالم قسم یاد کرده ام که دوست ندارد علیّ را بنده ای از بندگانم جز اینکه آتش را از وی دور

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۷۲

گردانم و به بهشتش داخل کنم، و نیز دشمنش ندارد احدی از بندگانم و رو نگرداند هیچ کس از دوستیش مگر آنکه بر او غضب کرده و او را به آتش در افکنم و این، بدعاقبتی خواهد بود.

(۱) ۱۹۲- حسین بن احمد بن ادریس با واسطه افرادی که در متن ذکر شده از حسن بن جهم روایت کرده که گفت: از امام هشتم علیه السلام پرسیدم و گفتم فدایت شوم حدّ تو کُل بخدا چیست؟ فرمود: آنکه تا تو با خدا باشی از احدی نه‌راسی، گوید: عرض کردم حدّ تو واضع چیست؟ فرمود: آنکه از جانب خود بمردم ببخشی مانند آنچه را که دوست داری آنان بتو بخشند، گوید: عرضه داشتم فدایت کردم دوست داشتم بدانم من در نزد شما چگونه ام فرمود: بنگر من در نزد تو چگونه ام (یعنی دل بدل راه دارد، همان قدر که تو مرا دوست داری همان اندازه نیز من تو را دوست میدارم).

(۲) ۱۹۳- استادم ابن ولید بسند مذکور در متن از احمد بن محمد سیّاری از علیّ بن نعمان نقل کرده که گفت: من به امام هشتم عرضه داشتم فدایت کردم

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۷۳

من زگیل بسیاری در بدن دارم که اسباب ناراحتی من شده از شما میخواهم چاره ای برای رفع آن بمن یاد دهی که مفید باشد، فرمود: برای هر کدام از آنها هفت دانه جو برگیر و بر

هر یک هفت بار إذا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ - را تا جمله - هَبَاءٌ مُّبْتَأًا، و آیه مبارکه وَ يَسْتُلُونَكَ مِنَ الْجِبَالِ فَكُلٌّ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا لا تَرى فِيهَا عِوَجًا وَ لا أَمْتًا (سوره طه ۱۰۴ الی ۱۰۷) را قرائت کن و بدان بدم، آنگاه دانه دانه بگیر و هر یک را بر زگیلی بسای، سپس همه را در پارچه نشسته ای بریز و آن را بسنگی ببند و در جای تاریکی بیاویز، علی بن نعمان گفت: من این دستور را عمل کردم و روز هفتم نگریستم چیزی باقی نبود و مثل کف دستم صاف شده بود، و سزاوار است این کار را در آخر ماه که محاق است - یعنی ماه در هیچ جای زمین پیدا نیست انجام شود.

شرح: «هر چند راوی خبر که احمد بن محمد سیاری است چندان احادیثش قابل اعتماد نیست، مذهبش فاسد و خودش ضعیف و روایاتش تو خالی است، لکن دعا اثر دارد، ولی نباید آن را مانند دارو دانست».

(۱) ۱۹۴ - محمد بن ماجیلویه بسندی که در متن مذکور است از حسین بن خالد روایت کرده که علی بن موسی الرضا علیهما السلام از آبائش از علی علیهم السلام نقل کرده

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۷۴

که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس مسلمانست نباید مکر و حيله بکار برد، زیرا من از جبرئیل علیه السلام شنیدم که می گفت: مکر و خدعه (نیرنگ) در آتش است، سپس آن حضرت فرمود: از ما نیست کسی که با مسلمانی رندی و نادرستی کند، و از ما نیست کسی که با مسلمانی خیانت ورزد، آنگاه گفت:

جبرئیل روح الأمين از

جانب حقّ تعالی بر من نازل شد و گفتم: یا محمد! بر تو باد به نیک خلقی، زیرا آن خیر دنیا و آخرت را بهمراه دارد، و بدانید که بدون شکّ شبیه ترین شما بمن نیکوترین شما است از جهت اخلاق.

(۱) ۱۹۵- محمّد بن موسی بن المتوکل بسند مذکور در متن از احمد بن عبد الله روایت کرده که گفت: از امام ابو الحسن الرضا علیه السّلام پرسیدم: «ذو الفقار» شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله از کجا بود؟ فرمود: آن را جبرئیل علیه السّلام از آسمان برای آن حضرت آورد، و آن دارای زیوری از نقره خام بود و اکنون نزد من است.

(۲) ۱۹۶- استادم ابن ولید بسند مذکور در متن از حسین بن خالد روایت کرده که ابو الحسن علی بن موسی علیهما السّلام فرمود: نظر کردن به ذریه ما عبادت است،

عیون أخبار الرضا علیه السّلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۷۵

گفتند: یا ابن رسول الله آیا مراد نظر کردن به ائمه معصومین از شما است، یا نه جمله بر جمیع ذریه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله؟ فرمود: بله نظر کردن به تمام ذریه پیغمبر صلی الله علیه و آله عبادت است، البتّه مادامی که از صراط او منحرف نشده و خود را بمعاصی نیالوده باشند.

(۱) ۱۹۷- پدرم- رحمه الله علیه- با دو واسطه مذکور در متن از احمد بن- محمّد همدانی از امام جواد از علی بن موسی الرضا علیهما السّلام و آن حضرت از پدرانش از علی بن ابی طالب سید اوصیاء علیهم السّلام روایت کرده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: به بسیاری نماز و روزه و

حجّ و انفاقات و زمزمه های آنان در تاریکی شب ننگرید، بلکه براستگویی و اداء امانتشان نظر کنید.

شرح: «یعنی تنها حسن ظاهر در خوبی شخص دخیل نیست بلکه ایمان به مبدء و معاد و روز حساب اساس سلامت شخص است.»

(۲) ۱۹۸- تمیم بن عبد الله قرشی بسند مذکور در متن از عبد السلام هروی

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۷۶

روایت کرده که گفت: در روز جمعه آخر شعبان بود که بر علی بن موسی علیهما السّلام وارد شدم، فرمود: ای ابا صلت ماه شعبان بیشترش گذشت و این جمعه آخر آن است، پس آنچه از اعمال خیر که در این ماه در انجام آن کوتاهی کرده ای در این چند روزی که باقی مانده تدارک کن، و بر تو باد به انجام آنچه بحال تو مفید است و ترک آنچه برای تو فائده ای ندارد، و دعا و استغفار و تلاوت قرآن را افزون کن، و از گناهان و نافرمانیهای بسوی خدا باز گرد و توبه نما، تا این ماه خدا بتو رو کرده باشد در حالی که تو با خدایت - عزّ و جلّ - اخلاص ورزیده باشی، و امانتی بر گردن خود باقی نگذار مگر آنکه آن را ادا کنی، و نیز در دلت کینه هیچ مؤمنی نباشد مگر اینکه آن را از دل بیرون کنی، و هیچ گناهی را که مرتکب بوده ای و امگذار مگر آنکه آن را رها کرده و از آن دوری گزینی، و از خداوند پروا داشته باش، و در امور نهان و آشکارت بر او توکل و اعتماد کن، و هر کس بر خدا توکل کند همانا خداوند او را کافی است، زیرا خداوند رساننده

است کار خود را، و برای هر چیز اندازه ای قرار داده است، و در باقیمانده این ماه زیاد این ذکر را بگوی:

«اللهم إن لم تكن قد غفرت لنا في ما مضى من شعبان فاغفر لنا فيما بقي منه»

(یعنی: پروردگارا! اگر تاکنون در این ماه که بسر نرسیده

عیون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۷۷

است ما را نبخشیده ای، پس از تو میخواهیم که در باقیمانده این ماه ما را ببخشی و بیامری) زیرا خداوند تبارک و تعالی در این ماه مردم بسیاری را از آتش آزاد می کند بجهت احترام ماه مبارک رمضان.

(۱) ۱۹۹- مفسّر جرجانی بسند مذکور در متن از امام عسکری از پدرانش از جدّش علی بن موسی از پدرش موسی بن جعفر علیهم السّلام روایت کرده که از امام صادق علیه السّلام پرسیدند که زاهد در دنیا کیست؟ فرمود: آن کسی که از حلالش اجتناب کند برای گرفتاری حساب آن و حرامش را ترک کند از بیم آتش عقوبت آن.

(۲) ۲۰۰- و بهمین سند از آن حضرت از پدرش علیهما السّلام روایت کرده که فرمود:

امام صادق علیه السّلام مردی را دید که سخت بر مرگ فرزندش بیتابی میکند، (پس از دیدن این منظره) حضرت به او فرمود: ای مرد آیا برای مصیبت کوچک این طور بیتابی میکنی و از مصیبت بزرگتر غافل غافل شده ای، اگر تو قبلا خود را آماده برای داغ فرزندت مینمودی این مقدار این مصیبت برای تو سنگین نمی نمود، پس مصیبت به عدم آمادگی و مهیا بودن برای دیدن داغ فرزند بالاتر و عظیمتر است

عیون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۷۸

از دردمندی تو نسبت بفقدان پسر.

(۱) ۲۰۱- حسین بن ابراهیم بسند مذکور در متن از

ریان بن صلت روایت کرده که امام هشتم از پدرش از آباء گرامش علیهم السّلام از علیّ علیه السّلام نقل کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در روز رستاخیز پیروان علیّ رستگارانند.

(۲) ۲۰۲- حسین بن احمد بن ادريس بسند مذکور در متن از فضل بن کثیر روایت کرده که علیّ بن موسی الرضا علیهما السّلام فرمود: هر کس بمسلمان فقیری سلام کند بر خلاف آن نحو که بر ثروتمندان سلام میکند، خداوند را ملاقات کند در قیامت در حالی که بر او خشم گرفته است.

شرح: «مراد از ملاقات خدا، ملاقات جزای الهی است و مراد از خشم پروردگار عذابی است که شخص در قیامت با آن رو برو می شود».

(۳) ۲۰۳- علیّ بن احمد بن محمّد بن عمران از دو تن مجهول بنامهای محمّد بن هارون صوفیّ و او از عبید الله رویانیّ از عبد العظیم بن عبد الله حسنیّ از امام جواد از علیّ بن موسی از آباء گرامش از جدّش علیهم السّلام روایت کرده که

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۷۹

فرمود: سلمان، ابو ذرّ را به خانه اش دعوت کرد و برای پذیرائی او دو گرده نان آورد، ابو ذر آنها را برداشت و گردانید و نظری به پشت آن انداخت، سلمان از او پرسید برای چه این کار را کردی؟ ابو ذر گفت: خواستم بینم نبادا درست پخته نباشد، سلمان سخت بخشم آمده و گفت: چقدر پر جراتی که این دو گرده نان را میگردانی که بدانی پخته است یا خمیر، بخدا سوگند در این نان آبی که در زیر عرش بوده فعالیت داشته و همین طور فرشتگان کار کرده اند تا

آن را به باد رسانیده و آن باد آن را به ابرها رسانده و ابرها کوشش کرده اند تا آن را بزمین رسانده اند، و رعد و برق و مأمورین از ملائکه جملگی همه در کار بوده اند تا آن را به جایهای خود در زمین پخش نموده اند، و زمین نیز در روی آن فعالیت کرده و همچنین چوب و آهن و حیوان و آتش و هیزم و نمک- و آنچه را که ذکر نکردم بیش از این است که بدان اشاره کردم- همه و همه در کار بوده اند تا این نان بدست آمده، پس تو چگونه خواهی توانست که شکر این را بجای آری؟ ابو ذر گفت: من بسوی خدا توبه مینمایم و طلب مغفرت مینمایم و از شما عذر میخواهم از

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۸۰

کاری که از من سرزد و تو آن را ناپسند دانستی و آن را ناخوش داشتی.

(۱) حضرت فرمود: روزی سلمان، ابو ذر را مهمان کرد و از انبان خود قطعه ای نان خشک بیرون آورد و آن را از کوزه خود آب زد، ابو ذر گفت: چقدر خوب بود این نان اگر با آن نمکی میبود، سلمان برخاست و از خانه بیرون رفت و کوزه خود را گرو گذارد و نمکی تهیه کرد و بخانه آورد و نزد وی نهاد، پس ابو ذر لقمه ای از آن نان بر میگرفت و بر آن نمک می افشاند و میخورد و میگفت: سپاس خدائی را که قناعت را روزی ما کرد، پس سلمان باو گفت: اگر تو قناعتی داشتی کوزه من بگرو نمی رفت.

شرح: «باید دانست که اشکال سلمان به ابو ذر وارد نیست، زیرا همه آسمان

و زمین و کائنات همگی در کار بوده اند تا نانی بدست آید، لکن در اثر اهمال بشر در پختن آن زحمت همه کارکنان را بیاد داده است، و این گونه روایات ساخته و پرداخته صوفیان است چنان که از سند آن پیداست».

(۲) ۲۰۴- و بهمین سند مجهول از عبد العظیم حسنی روایت کرده که به ابو جعفر امام نهم علیه السّلام عرض کردم یا ابن رسول الله! برای من حدیثی از پدران خود علیه السّلام باز گوی، فرمود: حدیث کرد مرا پدرم از پدرانش - علیهم السّلام - که امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: پیوسته مردم بخیر و خوبی زندگی میکنند تا آن زمان که

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۸۱

با هم از حیث عقل و علم و سلیقه و تنگدستی و فراخی متفاوتند، و اگر در این امور مذکوره با هم مساوی بودند (از بار مسئولیت شانه خالی کرده و) هلاک میگردیدند، عرضه داشتم برایم بیفزائید، فرمود: پدرم از جدّم از آبائش علیهم السّلام روایت کرد که امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: چنانچه هر کدام شما از عیب و نقص پنهان دیگری اطلاع میداشت، هر آینه بر وی نمی پوشانیدید، و (در نتیجه) اسرار همه فاش می شد.

راوی گوید: بحضرت عرض کردم: یا ابن رسول الله اضافه بفرمائید، فرمود: پدرم از جدم از اجدادم علیهم السّلام برایم حدیث کرد که امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: شما که هرگز توان آن ندارید که خیر مالی به مردم برسانید پس با اخلاق خوش و روی باز و برخورد عالی با آنان روبرو شوید، زیرا من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم میفرمود: شما که نمی توانید با مال بدیگران کمک کنید

پس با خلق نیک با مردم رفتار نمائید.

راوی گوید: گفتم ای فرزند پیغمبر برایم بیشتر بفرما: حضرت فرمود:

پدرم از جدم از آبائش علیهم السلام برایم حدیث کرد که امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند:

هر کس روزگار را مورد سرزنش قرار دهد و نکوهش کند خود همواره مورد عتاب و سرزنش واقع خواهد شد.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۸۲

شرح: «روزگار و زمان، نیکی و بدی بالاراده ندارد، بلکه مردم هر زمانند که با افعال ارادی خود، بدی و شرّ و فساد در زمان و روزگار ایجاد می کنند، و زمانه را مسئول دانستن از کمال بی توجهی است، و این مردمند که موجب تیرگی و فشار و سختی و ناملایمی زمانه میشوند و عتاب را با مقصّر و بانی شرّ و فساد انجام میدهند نه با ظرف زمان و مکان».

(۱) راوی گوید: عرض کردم یا ابن رسول الله برایم بیفزا؟ امام فرمود: پدرم از جدم از اجدادم علیهم السلام روایت کرد که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: همنشینی با مردم بد و فاسد موجب تهمت و بدگمانی شخص بمردم آبرومند است (یا آنان به انسان) گفتم: ای فرزند رسول خدا زیاده از این برایم بگو، امام فرمود: پدرم از جدم از اجدادم علیهم السلام روایت کرده که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: دشمنی کردن با بندگان خدا بسیار بد توشه ای است از برای سفر آخرت.

گفتم: بیشتر برایم بفرمائید ای فرزند رسول خدا، حضرت فرمود: پدرم از جدم از اجدادم علیهم السلام روایت کرده که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: ارزش هر فردی باندازه دانش و آن عملی است که نیک انجام میدهد.

عرضه داشتم باز هم برایم بفرمائید، حضرت همان

طور از پدرش از نیای گرامش علیهم السّلام روایت کرد که امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: شخصیت و باطن هر فرد

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۸۳

در زیر زبانش نهفته و پنهان است.

(۱) گفتم: یا ابن رسول الله برایم بیفزایید، حضرت بهمان طریق از پدرانش علیهم السّلام نقل کرد که امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: کسی که قدر خود را شناخت هرگز هلاک نخواهد شد.

عرضکردم برایم افزون کن، امام علیه السّلام فرمود: پدرم از جدّم از اجدادم علیهم السّلام روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: دقت قبل از کردار و عاقبت اندیشی پیش از انجام کار، انسان را از پشیمانی و ندامت دور و در امان میدارد.

گفتم بیشتر بفرمائید، امام علیه السّلام از پدرش از جدّش از اجدادش علیهم السّلام روایت کرد که امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: کسی که به روزگار تکیه کند زمین خواهد خورد (یعنی چرخ روزگار گردنده است و تکیه بر آن نتوان نمود).

راوی گوید: عرضکردم یا ابن رسول الله برایم بیفزا، فرمود: پدرم از جدم از اجدادم علیهم السّلام برایم حدیث کرد که امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: آن کس که به رأی خود اعتماد کند و خویش را از مشورت با دیگران بی نیاز بیند جان خود را بخطر انداخته است.

باز گفتم: یا ابن رسول الله! بیش از این برایم بگو، حضرت فرمود: (با

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۸۴

اتصال سند به حضرت علیه السّلام) امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: کم عیالی یکی از فراخی است (مراد از دو یسار: بی نیازی و حاجت نداشتن به چیزی و بی نیازی بداشتن آن مورد حاجت).

(۱) عرضه داشتم: یا ابن رسول الله برایم افزون

نما، امام گفت: پدرم از جدم از اجدادم علیهم السّلام روایت کرده که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: هر کس که خودستائی در او راه یافت هلاک گردد.

عرضه داشتم: یا ابن رسول الله برایم افزون نما، امام گفت: (با اتصال سند به حضرت علیه السّلام) امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: کسی که یقین دارد انفاق مال در راه خداوند جایگزین دارد، (بالتّیجه) در بخشش دست باز است و براحتی مال را صرف راه حق میکند.

برای بار آخر گفتم: یا ابن رسول الله بیش از این برایم بگو، امام فرمود: (با اتصال سند به حضرت علیه السّلام) امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: هر کس تنها به سلامت بودن خویش از سوی زیر دستان بسنده کند، سلامت ماندن خود را از جانب بالاتران و زبردستان غنیمت برده است، راوی گفت: عرض کردم همین قدر کافی است.

عیون أخبار الرضا علیه السّلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۸۵

(۱) ۲۰۵- و بهمین سند از عبد العظیم بن عبد الله حسنی روایت کرده که گفت: از محمّد بن علیّ امام جواد علیه السّلام راجع به فرموده خداوند عزّ و جلّ أُولَى لَكَ فَأُولَى سؤال کردم، فرمود: خداوند میفرماید: از خیر دنیا دور گردی [چنان دور گشتنی] و نیز از خیر آخرت دور گردی. «سوره قیامت آیات ۳۴ و ۳۵» (۲) ۲۰۶- پدرم- رضی الله عنه- بسند مذکور در متن از حسین بن خالد صیرفی روایت کرده که گفت: بحضرت رضا علیه السّلام عرض کردم شخصی خود را تطهیر می کند و انگشتی در دست دارد که نقش آن «لا- إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» است حکم آن چیست؟ حضرت فرمود: آن را مکروه دارم، عرضه داشتم فدایت شوم آیا این طور نیست

که رسول خدا صلی الله علیه و آله و هر یک از پدران (گرامی) شما این کار را میکرد و انگشتریش را در دست داشت؟ فرمود: آری، و لکن انگشترشان بدست راستشان بود، بعد فرمود: از خدا بپرهیزید و در باره خود فکر کنید، گفتم:

نقش نگین خاتم امیر المؤمنین علیه السلام چه بود؟ فرمود: چرا از کسان قبل از وی

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۸۶

نپرسیدی؟ گفتم اینک می پرسم (نقش خاتم «۱» آدم علیه السلام چه بود؟) (۱) فرمود: نقش خاتم آدم علیه السلام »

لا اله الا الله، محمد رسول الله

« بود و با همان بزمین هبوط کرد، و نوح علیه السلام هنگامی که بر کشتی سوار میشد خداوند بدو وحی فرستاد که ای نوح اگر از غرق هراس داری پس هزار بار »

لا اله الا الله

« بگویی، سپس از من نجات بخواه، و بدین سبب تو و همراهانت را از غرق شدن در امان میدارم. چون نوح با همراهانش بکشتی نشست و لنگر و طناب کشتی را آزاد کرد و آن را براه انداخت و طوفان باد شروع شد و آنان را گرفت، نوح را مهلت گفتن تهلیلات نداد، نوح خود و یارانش را از غرق شدن در امان ندید، و بزبان سریانی گفت:

«هیلولیا هزار هزار یاماریا یاماریا آرام گیر»، موج فرو نشست و کشتی آرام گرفت و نوح گفت: کلامی که خداوند مرا بدان از غرق نجات داد سزاوار آن است که از من جدا نگردد، لذا بر نگین انگشتریش کلمه »

لا اله الا الله ألف مژه یا رب أصلحنی»

را نقش نمود.

بعد امام فرمود: و ابراهیم علیه السلام هنگامی که وی را در منجنیق

گزاردند جبرئیل علیه السّلام بر آشفته، و خداوند بدو وحی فرستاد: ای جبرئیل چه چیز تو را بر

(۱) مراد از خاتم، انگشتری است که در آن روزگار نگین آن را نقش کرده و بجای مهر و امضای امروزی از آن استفاده می کردند.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۸۷

آن داشت که غضب نمودی؟ (۱) جبرئیل عرضه داشت: پروردگارا! این دوست تو است که جز او کسی تو را در زمین عبادت نمی کند، اکنون دشمن خود و او را بر وی مسلط ساختی، خداوند بدو وحی فرستاد، آرام گیر، شتاب کار بنده ای است که از مرگ میهراسد مانند تو، امّا من، پس او را بنده خود میدانم و هر گاه اراده کنم او را در می یابم، امام فرمود: در اینجا نفس جبرئیل آرام گرفت و خوشحال شد، و بسوی ابراهیم علیه السّلام روان گردید، و از وی پرسید آیا در این حال حاجتی داری؟ ابراهیم فرمود: امّا بتو خیر، (جبرئیل پیام را رسانید) و خداوند او را بزمین فرستاد و انگشتری که در نگینش شش کلمه نقش شده بود بهمراه داشت و کلمات آن این بود »

لا اله الا الله محمد رسول الله، لا حول ولا قوة الا بالله، فوّضت امری الى الله، اسندت ظهري الى الله، حسبي الله

« و خداوند پیام فرستاد که این خاتم را در دست کن و من آتش را بر تو سرد و سلامت میگردانم.

امام فرمود: در نگین انگشتری موسی علیه السّلام دو کلمه نقش شده بود که از تورات گرفته شده بود:

«اصبر توجر، اصدق تنج»

یعنی: پایداری کن تا اجر بری، راست گوی تا نجات یابی.

امام فرمود: و نقش خاتم سلیمان علیه السّلام

این بود

«سبحان من الجَمِّ الجَنِّ بكلماته»

(پاك و منزّه است خدائی كه با كلمات خود جنّ را مهار كرد).

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۸۸

(۱) و نقش خاتم عیسی علیه السّلام: دو جمله بود كه آن را از انجیل گرفته بود:

«طوبی لعبد ذكر الله من اجله، و ويل لعبد نسی الله من اجله».

و نقش خاتم محمّد صلی الله علیه و آله، »

لا اله الا الله، محمّد رسول الله

« بود، و نقش خاتم امیر المؤمنین علیه السّلام

«الملك لله»

و نقش خاتم حسن بن علیّ علیهما السّلام

«العزّه لله»

بود و نقش خاتم حسین بن علیّ علیهما السّلام »

إِنَّ اللَّهَ بِالْأَمْرِ

«، و علیّ بن الحسین علیهما السّلام خاتم پدرش حسین را بدست می‌کرد، و همچنین امام باقر علیه السّلام، و نقش خاتم جعفر

بن محمّد علیه السّلام

«الله وليّی و عصمتی من خلقه»

و نقش خاتم موسی بن - جعفر علیهما السّلام

«حسبی الله»

بود.

حسین بن خالد گوید: آنگاه حضرت دست مبارک خود را پیش آوردند و انگشتان را باز کردند و انگشتری پدرش در دست مبارکش بود و نقش آن را بمن نشان دادند.

و در خبر دیگر غیر از این حدیث آمده است که نقش خاتم علی بن الحسین علیهما السلام این جمله بود

«خزى و شقى قاتل الحسين بن علی»

علیهما السلام.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۸۹

(۱) ۲۰۷- پدرم- رضی الله عنه- بسند مذکور در متن از علی بن اسباط روایت کرده که گفت: شنیدم علی بن موسی الرضا علیهما السلام از نیای گرامش از امیر مؤمنان علیه السلام نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: باقی نمانده است میان مردمان از گفتار پیامبران راستین علیهم السلام جز همین جمله مشهور که

«اکنون که شرم نمیکنی پس هر چه خواهی و مایلی انجام ده.»

(۲) ۲۰۸- احمد فرزند علی بن ابراهیم قمی بسند مذکور در متن از حسین بن - خالد روایت کرده است که علی بن موسی الرضا از پدرش از نیای گرامش علیهم السلام از امیر مؤمنان علیه السلام نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: جبرئیل امین از جانب رب العالمین بمن خبر داد که خداوند عز و جل فرمود: علی بن ابی طالب حجت من است بر خلقم، و قاضی و حاکم و نگهدارنده دین منست، از نسل او پیشوایانی را بر آورم که بر قوانین من استوار و پابرجایند، مردمان را براه مستقیم من میخوانند، بسبب ایشان بلاها و گرفتاریها را از بردگان و کنیزانم دفع

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۹۰

مینمایم، و بوجود آنان از رحمتم بر جهانیان نازل میسازم.

(۱) ۲۰۹- جعفر بن محمد بن مسرور بسند مذکور در متن از ریّان بن صلت روایت کرده که به علی بن موسی الرضا علیهما السلام عرضه داشتم: قرآن در نظر شما چگونه است و در باره آن چه میفرمائید؟ آن حضرت فرمود: قرآن کلام خداست، از آن نگذرید، (قدم فراتر ننهید) و از غیر آن راه مجوئید که گمراه خواهید گشت.

شرح: «از الفاظ روایت چنین پیداست که ریّان بن صلت نظر آن حضرت را در باره مسأله نوظهوری که در آن عصر در محافل علمی مورد بحث بوده میخواست، و آن این بوده که آیا قرآن مجید حادث است یا قدیم، و امام علیه السلام در پاسخ این سؤال هشدار میدهد که بدانید قرآن کتاب هدایت و عمل است و باید از

قرآن پیروی کرد و از انوارش منور شد، و با اصول اعتقادیش معتقد و بدستورات عملیش عامل بود، اما اینکه حادث است یا قدیم این مطلبی نیست که به درد دنیا یا آخرت بخورد، و صرف پندار و وهم و خیال و بافتن است یا از جانب دوست نادان و احمق و یا دشمن دانای نابکار- که میخواهد از این راه مسلمانان را از تعلیمات قرآن دور و راه فهم کتاب خدا را بسته و مسلمانان را منحرف سازد- القاء شده است».

(۲) ۲۱۰- محمد بن ابراهیم بن اسحاق از ابن عقده از علی بن فضال از پدرش

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۹۱

حسن روایت کرد که گفت: علی بن موسی الرضا علیهما السّلام فرمود: مائیم که در دنیا سرور و آقائیم و در عالم آخرت دارای قدرت و سلطنت هستیم.

(۱) ۲۱۱- محمد بن علی ماجیلویه و احمد فرزند علی بن ابراهیم و حسین بن ابراهیم ناتانه بسند مذکور در متن از محمد بن علی تمیمی روایت کرده اند که گفت: علی بن موسی علیهما السّلام از پدرش از نیای بزرگوارش علیهم السّلام از امیر مؤمنان علیه السّلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمودند: هر کس خوشدرد بر شاخه ای از نهال یاقوت سرخی که خداوند آن را با دست قدرت خویش کشته [و بخواهد بدان چنگ زند] پس باید تولّای علی و اولادش ائمه (طاهرین) را در دل داشته باشد، زیرا آنان برگزیدگان خداوند عزّ و جلّ میباشند و خالصان و منتخبان اویند، و آنانند معصوم و مصون از هر خطا و لغزشی.

(۲) ۲۱۲- حسین بن ابراهیم ناتانه بسند مذکور در متن از ریّان بن

صلت روایت کرده که گفت: علی بن موسی الرضا علیهما السلام فرمود: هر کس در هر روز از ماه شعبان هفتاد بار به این لفظ

«استغفر الله و اسأله التوبه»

طلب آمرزش کند،

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۹۲

خداوند متعال برات آزادی از آتش دوزخ را برای او می نویسد و نیز پروانه عبور از پل صراط را، و او را بمنزلگاه قرار که بهشت است وارد می کند.

(۱) ۲۱۳- ابو علی احمد بیهقی در فید- منزلیست در راه عراق بمکه- هنگام برگشتنم از حج بسال ۳۵۴ قمری بسند متن از داود بن سلیمان برایم روایت کرد که علی بن موسی الرضا علیهما السلام از پدرش از آباء بزرگوارش علیهم السلام از علی بن ابی طالب علیه السلام نقل کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چون روز قیامت شود حسابرسی شیعیان ما بما واگذار می شود، پس هر کس مظلومه و بدهی و گناهش میان او و خداوند است ما داوری کرده و هر چه حکم کنیم خداوند امضاء می فرماید، و هر کس مظلومه اش میان او و مردم است، ما از مردم تقاضا میکنیم او را ببخشند، و آنان می بخشند، و هر کس مظلومه اش میان او و ما اهل بیت است ما سزاوارتر از همه کس به بخشش و عفو و گذشت می باشیم.

شرح: «سند خبر از نظر صحت و ضعف هر چه باشد این مقام حسابرسی

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۹۳

و داوری در قیامت برای ائمه معصومین از مسلمات است که در بسیاری از روایات که در حدّ مستفیض بلکه تواتر است آمده، و نیز بخشش آنان حقّ خود را مطلبی است موافق عقیده ما شیعیان در

بارہ آنان، چون ایشان را معدن رحمت، و منتهی الحلم، و اصول کرم، و اولیاء نعم، و رحمت موصولہ میدانیم و اقتضای این صفات همانست کہ فرمود».

(۱) ۲۱۴- محمّد بن عمر جعابی «۱» از حسن بن عبد اللہ رازی روایت کرده گفت: آقایم علی بن موسی الرضا از پدرش از نیای گرامش از علی بن ابی طالب علیہ السّلام نقل کرد کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ فرمود: هر کس از مسلمانان بمیرد و تابع امامی از ائمہ اولاد من نباشد (امام زمان خود را نشناسد) بمرگ در حال جاهلیت مرده است و اعمال او پذیرفته نیست، و همه را باید حساب پس دهد چه زمان جاهل بودنش، و چه پس از آن کہ اسلام آورده.

(۲) ۲۱۵- و بهمین اسناد جعابی روایت کرده کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ فرمود: من و این مرد- یعنی علی بن ابی طالب- در روز قیامت مانند این دو انگشت باشیم،

(۱) سماعی گفته است کہ محمّد بن عمر جعابی از محدّثین مشهور است، و مذهبش تشیع بوده و به ابن الجعابی یا ابو بکر التیمیّی شهرت یافته، وی دارای تصانیف بسیار است زمانی در موصل بمنصب قضا نشسته و در بارہ جدّ اعلایش کہ آیا سلم است یا سلام و یا سالم اختلاف است، و نجاشی در کتاب رجالش او را از حفاظ حدیث و بزرگان اهل علم دانسته و بیش از ده کتاب او را نام برده است.

عیون أخبار الرضا علیہ السلام/ترجمہ، ج ۲، ص: ۹۴

آنگاه دو انگشت شہادت- کہ عربی آن را سبّابہ گویند- را کنار هم آورد و فرمود:

پیروان ما نیز با ما باشند، و

همچنین هر کس ستم کشیده و مظلومی از ما خاندان را یاری کند او هم با ما خواهد بود.

(۱) ۲۱۶- و بهمین اسناد جعابی روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس دوست دارد که بدستاوینز محکمی چنگ زند پس باید بدوستی و ولای علی و اولادش که اهل بیت منند چنگ زند.

(۲) ۲۱۷- و بهمین اسناد جعابی روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

امامان و پیشوایان (پس از من) همگی از فرزندان حسین میباشند، و هر کس ایشان را فرمان برد خدای را اطاعت کرده، و هر کس نافرمانی آنان کند خدای را عز و جلّ معصیت کرده است، و ایشانند چنگاوینز محکم و دستگیره استوار، و اینانند راهنمای بسوی خداوند عز و جلّ.

(۳) ۲۱۸- و بهمین اسناد جعابی روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی! تو با دو فرزندت (حسن و حسین) برگزیدگان خدا از خلق میباشید.

(۴) ۲۱۹- و بهمین اسناد جعابی روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من و علی از یک نور آفریده شده ایم.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۹۵

(۱) ۲۲۰- و بهمین اسناد جعابی روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس ما اهل بیت را دوست بدارد، خداوند متعال روز رستاخیز او را در حال امن و سلامت و دل آرامی محشور میگرداند.

(۲) ۲۲۱- و بهمین اسناد جعابی روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: یا علی! هر کس تو را دوست بدارد در قیامت با پیمبران راستین

و در درجه آنان خواهد بود، و هر کس بمیرد در حالی که دشمن میدارد تو را، باکی بر او نیست و ابائی ندارد، که یهودی از دنیا برود یا نصرانی.

(۳) ۲۲۲- و بهمین اسناد جعابی روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد گفتار خداوند عزّ و جلّ: وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ یعنی: (آنان را باز دارید اینان بازپرسی باید بشوند- صافات: ۲۴) فرمود: از ولایت علیّ پرسش خواهند شد.

(۴) ۲۲۳- و بهمین اسناد جعابی روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام و عباس بن عبد المطلب و عقیل فرمود: من با هر کس که با شما بجنگد در جنگ میباشم، و با هر کس که با شما در صلح و سلامت است در صلح و سلامت میباشم.

مصنّف این کتاب (صدوق علیه الرّحمه) گوید: ذکر عقیل و عباس در این

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۹۶

حدیث غریب است و من اضافه این دو تن را در این حدیث از کس دیگر غیر از محمّد بن عمر جعابی نشنیده ام.

شرح: «مؤلف- رضوان الله تعالی علیه- اخبار این کتاب (یعنی عیون الاخبار) را چنان که از سیاق پیداست از نسخه های کتبی که از پیشینیان بجای مانده و مشایخش به او اجازه روایت آنها را داده اند استخراج کرده، و چون در آن زمان چاپ نبوده و کتابها همه نسخه خطی و دست نویس بوده، این احتمال می رود که پاره ای از کتب که نسخه اش متواتر نبوده توسط بعضی از منحرفین تصرف شده و چیزی را کم یا اضافه نموده باشند، و اخباری که

محمد بن عمر جعابی در کتبش روایت کرده دیگران نیز روایت کرده اند و صدوق - علیه الرحمه - در کتب دیگر غیر از کتاب محمد بن عمر جعابی در کتاب دیگر این اضافه را ندیده و در اینجا تذکر داده است و این تذکر احتمال تصرف و اضافه نمودن را در مصدریکه جعابی از آن نقل کرده تقویت میکند».

(۱) ۲۲۴- و بهمین اسناد جعابی روایت کرده که علی علیه السلام گفت: مرا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: تو از منی و من از تو.

(۲) ۲۲۵- و بهمین اسناد جعابی روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: تو بهترین افراد بشر هستی و کسی در باره ات شک نکند جز کافر.

(۳) ۲۲۶- و بهمین اسناد جعابی روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۹۷

جز بفرمان حق تعالی فاطمه دخترم را به شوهر ندادم.

(۱) ۲۲۷- و بهمین اسناد جعابی روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس من ولی امر او هستم علی پس از من ولی امر او خواهد بود، پروردگارا! دوست بدار هر کس علی را دوست داشته و ولی خود می‌شمارد، و دشمن بدار هر کس با علی دشمنی کرده و در ستیز است، و یاری نما کسی را که او را یاری کرد، و کمک نما هر کس را که او را مدد نمود، و خوار و بیمقدار گردان دشمن علی را، و کفایت کن او و فرزندان او را، و عاقبت امرشان را ختم بخیر بفرما، و در آنچه بدیشان

ارزانی داشتی برکت ده، و آنان را بروح القدس - فرشته حامل وحی - مؤید فرما، و به هر کجای زمین که رو کنند نگهدارشان باش، و منصب پیشوائی را در آنان قرارده، و کسانی را که از ایشان پیروی می کنند جزای نیکو عطا کن، و مخالفان و نافرمانان آنان را هلاک گردان، براستی که تو نزدیک و اجابت کننده ای.

(۲) ۲۲۸- و بهمین اسناد جعابیّ روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

علیّ نخستین کسی بود که از من پیروی کرد (یعنی بمن ایمان آورد) و همو اولین کسی باشد که در قیامت با خداوند جزا دهنده روبرو خواهد شد.

(۳) ۲۲۹- و بهمین اسناد جعابیّ روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله به علیّ علیه السلام

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۹۸

فرمود: یا علیّ! تو ذمه مرا بری خواهی کرد، و توئی خلیفه و جانشین من بر امتم.

(۱) ۲۳۰- و بهمین اسناد از جعابیّ روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

قیامت بر پا نشود تا قائم بر حقّ ما قیام کند، و آن هنگامیست که خداوند او را اذن دهد، و هر کس او را متابعت کند نجات یابد، و هر کس از وی روی گرداند هلاک خواهد شد، خدا را، خدا را بیاد آورید، ای بندگان خدا! بسوی او روید هر چند بروی یخ و برف باشد، زیرا که او نماینده خداوند و جانشین من است.

(۲) ۲۳۱- و بهمین اسناد جعابیّ روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که دست علیّ علیه السلام را در

دست داشت فرمود: هر کس ادعاء نماید که

مرا دوست دارد، اگر علی را دوست نداشته باشد دروغ میگوید.

(۳) ۲۳۲- و بهمین اسناد جعابی روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در روز قیامت منبری برای پیروان من و شیعیان اهل بیتم- آنان که در محبت ما اخلاص میورزند- در اطراف عرش بر پا میدارند و خداوند عز و جل بندگان را فرمان میدهد که بسوی من بشتابید تا کرامتم را بر شما پخش کنم، چرا که شما در دنیا (راه حق را با اخلاص پیمودید و در آن) رنجها و آزارها دیدید.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۹۹

(۱) ۲۳۳- و بهمین اسناد جعابی روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی تو از شجره و نهالی آفریده شده ای که من نیز از آن خلق شده ام، و من اصل و ریشه آنم و تو تنه آن و حسن و حسین شاخه های آن و دوستان ما برگهای آنند، و هر کس بهر کجای این شجره بیاویزد خداوند او را به بهشت خواهد برد.

(۲) ۲۳۴- و بهمین اسناد جعابی از امام مجتبی علیه السلام از پدرش امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی، از انصار (صحابه اهل مدینه) کسی تو را دشمن ندارد مگر آن کس که در اصل یهودی باشد.

شرح: «چون در میان انصار کسانی هستند که یهودی بودند و بعد مسلمان شدند- که در اصل پدر و مادرشان یهودی بودند- و اینان که با علی علیه السلام دشمنی میورزیدند یا از مشرکین بوده که در واقع ایمان نداشته و بطاهر کلمه شهادتین را بر زبان

می آوردند تا جان و مالشان در امان باشد، و یا یهودی زاده ای بودند که بر همان دین یهود در باطن باقی مانده و در ظاهر اسلام را پذیرفته اند و مانند منافقین کفر خود را پنهان میداشته اند، و الا کسی که متدین بدین اسلام باشد محال است که با علی علیه السلام دشمن باشد، و سرّ اینکه تنها در- باره انصار این چنین فرموده نه مهاجرین آنست که مهاجرین اهل مکه اند و با یهود بیگانه بودند زیرا یهود در مکه زندگی نمی کردند، بلکه در مدینه و با انصار میزیستند».

(۳) ۲۳۵- و بهمین اسناد جعابی از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده که فرمود:

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۰۰

رسول درس ناخوانده- که درود خدا بر او باد- با من این چنین سخنی داشت که من را دوست ندارد مگر مؤمن و دشمن ندارد مگر منافق.

تذکر لازم: «این خبر بیان خبر پیش را در معنی اصل تأیید می کند».

(۱) ۲۳۶- و جعابی بهمین اسناد روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

برای هیچ کس جائز نیست که با حال جنابت از این مسجد (یعنی مسجد النبی) عبور کند جز برای من و تو و فاطمه و حسن و حسین و هر کس از اهل من باشد، زیرا که آنان از منند.

شرح: «مراد از «یجنب»، «یجتاز» است چنان که بزرگان طریقین سنی و شیعه أمثال: أبو نعیم طحّان، ضرار بن صرد تیمی کوفی عامی مذهب، و سلطان العلماء آملی شارح لمعه معنی کرده اند، و پنج تن نامبرده همگی اهل بیت پیغمبرند که آیه تطهیر در باره آنان نازل شده و هر کس از اهل بیت پیامبر- صلی الله

علیه و آله - دارای عصمت باشد ملحق بآنان است، و معنی «اجنب» نکاح نیست، زیرا در مورد رسول خدا صلی الله علیه و آله با زوجاتش که آیه تطهیر شامل آنها نیست تصوّر ندارد، پس ناچار مراد اجتياز و گذر کردن است نه نکاح، و خبری که در علل الشرائع آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

«لا ینکح فی هذا المسجد

- الخ» همین خبر است که راوی، معنای آن را نفهمیده و نقل بمعنا کرده است، و ترمذی در جامع خود صدر این خبر را بلفظی نقل کرده تا امیر مؤمنان علیه السلام؛ و فاطمه و حسنین علیهم السلام را نیاورده و گفته است که این حدیث حسن است، همچنین محبّ الدین طبری در ذخائر العقبی ص ۷۷ آن را بدین صورت آورده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«یا علی لا یحلّ لأحد أن ینجب فی هذا المسجد غیری و غیرک»

مانند ترمذی تقریباً.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۰۱

(۱) ۲۳۷- و جعابی بهمین اسناد روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بدن برهنه مرا هنگام غسل و تجهیز میت هیچ کس جز علی ننگرد، مگر کافر (یعنی ایمان ندارد آن کس که عمداً نظر افکند).

(۲) ۲۳۸- و جعابی بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی پیروان تو در قیامت می آیند سیراب و بدون تشنگی، ولی دشمنانت می آیند در غایت تشنگی، و آب طلبند و کسی بآنان آب ننوشاند.

(۳) ۲۳۹- و جعابی بهمین اسناد روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله

فرمود:

دشمنی با علی کفر است، و دشمنی با بنی هاشم نفاق.

شرح: «بنو امیه هر چند بظاهر ایمان آورده بودند، ولی بواسطه کینه ای که با بنی هاشم داشتند پس از اظهار ایمان هم با بنی هاشم سازش درستی نداشتند، بلکه غالباً دشمنی مینمودند، با اینکه قرآن میفرماید: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ» لذا دشمنی کردن آشکار با بنی هاشم بدون هیچ مجوزی صد در صد نفاق و بی دینی است.»

(۴) ۲۴۰- جعابی بهمین اسناد روایت کرده که امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله برای من دعا کرده گفت: «پروردگارا! دلش را روشن ساز و سینه اش را باز و پر حوصله و صابر و بردبار فرما و زبانش را ثابت و قوی بدار و از گرما و سرما نگهدارش.»

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۰۲

(۱) ۲۴۱- جعابی بهمین اسناد روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: من مأمور شدم که با عهدشکنان (اهل جمل) و جائران و ستمگران (لشکر صفین) و بیرون رفتگان از آئین حق (اهل نهروان) بمبارزه پردازم.

(۲) ۲۴۲- جعابی بهمین اسناد روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بخدا پناه برید از جبّ حزن.

شرح: «جبّ بمعنی چاه است و حزن بمعنی اندوه، و اصل خبر در سنن ترمذی کتاب «زهد» بعد از باب «ما جاء فی الرؤیا» چنین است که پیامبر فرمود:

«تعوذوا بالله من جبّ الحزن، قالوا: یا رسول الله و ما جبّ الحزن؟ قال:

واد فی جهنّم یتعوذ منه جهنّم کلّ یوم مائه مرّه....»

. یعنی: پناه ببرید به خدا از «جبّ الحزن»، پرسیدند: ای رسول خدا! جبّ الحزن چیست؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

چاهی است در دوزخ که روزی صد بار جهنم از آن بخدا پناه میبرد، پرسیدند: چه کسی در آن می افتد؟ فرمود:
قرّاء ریاکار».

(۳) ۲۴۳- جعابی بهمین اسناد روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

تعهدات و دیون مرا ادا نمی کند جز علی، و نیز بوعده هایم وفا نمیشود جز بیاری علی.

(۴) ۲۴۴- جعابی بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده که رسول خدا

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۰۳

صلی الله علیه و آله به بنی هاشم فرمود: شما پس از من مستضعف خواهید شد.

شرح: «مستضعف در اینجا مراد کسی است که حقش را به ستم بگیرند و او را از آن محروم گردانند».

(۱) ۲۴۵- و جعابی بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بهترین ثروت انسان و ذخیره هایش صدقه است.

(۲) ۲۴۶- و جعابی بهمین اسناد روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

زکات انواع اسب ها و بردگان را بر شما بخشودم.

شرح: «مفهوم بخشیدن اینست که حضرت می توانسته نبخشد و بنا بر اخذ زکات بوده، اما حضرتش به مصلحتی آن را بخشیده است، و باید توجه داشت که بر طبق آیه شریفه خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صِدْقَةً بِرِوَالِيَّ امْرَأَتِ که بر آنچه مال محسوب می شود زکاتی معین کند و آن را بستاند و در مواردی که قرآن کریم معین نموده به مصرف رساند، و سیاق آیه و شأن نزولش راهنمایی می کند که مراد از اموال آن مالی است که تراکم ایجاد می کند و به فرموده قرآن: «دُولَهُ بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ» می شود، و این پیشوای مسلمین است که باید در هر

زمانی بر حسب اوضاع و شرایط اموالی را که موجب تراکم ثروت می شود مشخص سازد، و نصاب لازم زکات را در آنها تعیین نماید.

در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله اموالی که موجب تراکم ثروت و در نتیجه ناهماهنگی نظام اقتصادی جامعه می شد منحصر در نه چیز - غلات اربعه (گندم و جو و مویز و خرما) و انعام ثلاثه (شتر و گاو و گوسفند) و درهم و دینار (همان نقره و طلا) - بود، بنا بر این زکات اسب ها و بردگان مورد عفو

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۰۴

واقع شد زیرا که در آن زمان پرورش اسب در حجاز گسترش قابل ملاحظه ای نداشت، و خرید و فروش بردگان هم رونق خود را از دست داده بود.

اما بر اثر گذشت زمان و فتوحات جدید مسلمین در کشورهایمانند عراق و ایران و مصر و شامات که در نتیجه به ثروتشان چیزهای دیگری غیر از آن (۹) نه چیز اضافه گردید، اهالی مسلمان شده آن ممالک می بایست موافق اموالشان به نصاب معین زکات پرداخت کنند.

و در حدیث است که امیر مؤمنان علیه السلام در زمان خلافت ظاهریش بر خیل و عتاق (یعنی اسب و یابو) زکات قرار داد، چنان که در کتاب شریف کافی باب (ما يجب علیه الصدقه من الحيوان - کتاب زکات) آمده است و نیز امام صادق علیه السلام می فرماید:

«الرقيق الذي تبغى التجاره فانه من المال الذي يزكى»

یعنی بر بردگانی که برای تجارت و خرید و فروش تهیه شده اند زکات تعلق می گیرد، و در خبر دیگر نصاب آن را تعیین فرموده اند.

در کتاب شریف وافی نیز بابی بعنوان «زکاه الرقيق و الخيل» و بابی

بعنوان «زکاه مال التجاره» وجود دارد و احادیث بسیاری در آن باب از کتب اربعه نقل شده است، بعنوان مثال در کافی و دیگر کتب اربعه از محمد بن مسلم از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود:

«البزّ و الشعیر و الذرّه و الدخن و الارز و السلت و العدس و السمسّم کلّ هذا یزکی و اشباهه»

یعنی: باید زکات گندم و جو و ذرت و ارزن و برنج و سلت (جو بی پوست) و عدس و کنجد و امثال اینها پرداخت شود.

لیکن فقهای عظام همه آن روایات را حمل بر استحباب می کنند چون از روایاتی که مثل روایت متن است تعارض فهمیده اند و بنا بر این آنها را حمل بر استحباب کرده اند.

اما این بنظر صحیح نمیرسد، و با اصل وجوب زکات سازگار نیست زیرا

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۰۵

در زمان حال در بسیاری از ممالک اساساً شتر آنهم بصورتی که در بیابان به چرا برود وجود ندارد، و در بسیاری از سرزمینها بجای کشت گندم و جو هزاران هکتار زمین، زیر کشت ذرت بوده و زراعت گندم و جو بسیار اندک و غیر قابل ملاحظه است (مقصود این است که در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله که آیه زکات نازل شد اگر وضع حجاز آن گونه بود که کشت و قوت غالب، ذرت می بود (مسلماً) پیغمبر زکات را بر آن قرار میداد) و نیز در اغلب نقاط دنیا پول مسکوک رایج نیست، بلکه اساساً سکه و اموال زکوی دیگر از آن نه (۹) چیز آرام آرام از میان رفته و جای خود را به اموال دیگر داده است، اما مستحقین زکات

روز بروز بیشتر می شوند و نمی توان گفت زکات که برای جلوگیری از فقر و تنگدستی مسلمین مقرر شده منحصر به همان اموالی است که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله موضوعیت داشته و در این دوران که درآمد کارخانجات و مؤسسات تجاری و صنایع مرتباً رو به افزایش است در این اموال سهمی برای فقرا و مستمندان قرار داده نشده ولی هنوز هم اگر کسی نخلستانی داشته باشد با شرایطی که عموماً امکان تحقق ندارد باید زکات آن را بپردازد و الا نیازمندان بی نصیب خواهند ماند!؟

قرآن کریم صریحاً می فرماید: **خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صِدْقَةً** و «اموال» اطلاق دارد و هر چیزی را شامل می شود لیکن در هر زمان باید رهبر جامعه مسلمین خود، یا شورای متخصصین مسائل اقتصادی، اموال پر درآمد را که در آن زمان موجب شدت اختلاف طبقاتی و تراکم ثروت می شود، مشخص کنند و به تناسب زمان و مکان سهمی بعنوان صدقه که عرفاً آن را زکات می گویند در آن معین کرده و به نفع تهیدستان و از کار افتادگان جامعه بستانند تا به آیه شریفه عمل شده باشد».

(۱) ۲۴۷- جعابی بهمین اسناد روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۰۶

بهترین برادرانم علی است، و بهترین عموهایم حمزه و عباس [بن عبدالمطلب]، برادران پدرم میباشند.

(۱) ۲۴۸- و جعابی بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: دو تن و از آن بیشتر جماعت محسوب می شود (یعنی در نماز).

(۲) ۲۴۹- و جعابی بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده

که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اذان گویان در قیامت از دیگران بلند قامت ترند.

(۳) ۲۵۰- و جعابی بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مؤمن با نور خدا مینگرد.

(۴) ۲۵۱- و جعابی بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اعمال روز خود را با دادن صدقه آغاز کنید، و هر کس چنین کند دعایش رد نخواهد شد.

(۵) ۲۵۲- و جعابی بهمین اسناد آورد که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: دو فرزندم حسن و حسین بهترین فرد اهل زمین هستند پس از من و پس از پدرشان علی،

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۰۷

و مادرشان نیز بهترین زنان عالم است.

(۱) ۲۵۳- و جعابی بهمین اسناد روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بهترین زنانی که بر شتر می نشینند زنان قرشی هستند که با شوی خویش مهربانند.

(۲) ۲۵۴- و جعابی بهمین اسناد روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس آمد و خواست میان امت پراکندگی ایجاد کند و امر جامعه را غاصبانه از روی استبداد بدون مشورت با دیگران بدست گیرد او را بکشید، خداوند عز و جلّ بدان اذن داده است (ریختن خونس بر دیگران لازم است).

(۳) ۲۵۵- و جعابی بهمین اسناد روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: این آیه الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً (کسانی که اموالشان را در شبانه روز انفاق می کنند، نهان و آشکار انفاق می کنند)

در باره علی نازل گشته.

(۴) ۲۵۶- و جعابی بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد آیه وَ تَعِيهَا أُذُنٌ وَاَعِيَّةٌ «۱» یعنی: (آن را می پذیرد و حفظ میکند گوش شنوا و در برگیرنده) فرمود: از خداوند خواستم آن را گوش تو قرار دهد.

(۱) سوره الحاقه آیه ۱۲.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۰۸

(۱) ۲۵۷- و بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که فرمود: ندیدم من کسی را که چهارشانه تر از رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد.

(۲) ۲۵۸- جعابی بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اوّل چیزی که از بنده سؤال می شود دوستی ما اهل البیت است.

(۳) ۲۵۹- جعابی بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من دو چیز گرانبها میان شما باقی میگذارم و آن کتاب خدا و عترت من است، و هرگز از یک دیگر جدا نشوند تا کنار حوض کوثر بمن باز گردند.

(۴) ۲۶۰- بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله در عید قربان دو گوسفند خاکستری رنگ شاخدار قربانی میکرد.

(۵) ۲۶۱- جعابی بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله در باره من دعا کرد که خداوند مرا از سرما و گرما حفظ فرماید.

(۶) ۲۶۲- جعابی بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که فرمود: من

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۰۹

بنده

خدا و برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله هستم و کسی جز من این ادعا نکند مگر کذاب (دروغ زن).

(۱) ۲۶۳- جعابی بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: تو نسبت بمن بمنزله هارونی نسبت بموسی (یعنی وزیر من میباشی).

(۲) ۲۶۴- جعابی بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده که فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب بمن فرمود: در تو مثلی از عیسی هست و آن اینست که نصاری آنقدر در دوستی او افراط کردند که کافر گشتند، و یهود آنقدر با او دشمنی کردند که کافر شدند.

(۳) ۲۶۵- جعابی بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فاطمه دامن خویش پاک داشت و خداوند ذریه پرورده آن دامان را بر آتش حرام ساخت.

شرح: «پاره ای پنداشته اند که مراد آنست که همه ذریه فاطمه بر آتش حرامند، ولی روایتی در همین کتاب در اول باب ۵۸ آمده که حضرت رضا علیه السلام به زید بن - موسی علیه السلام فرمود: روایت راویان کوفه تو را مغرور نکند مراد تنها فرزندان بطن اویند

«و ما ذاک الا للحسن و الحسین و ولد بطنها خاصه»

(این نیست مگر برای حسنین علیهما السلام و دیگر فرزندان خود او).

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۱۰

(۱) ۲۶۶- جعابی بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله بمن فرمود: دوست تو دوست من است و دشمن تو دشمن من [و دشمن من دشمن خداست].

(۲) ۲۶۷- جعابی بهمین اسناد

از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: علی را دوست ندارد مگر مؤمن و دشمن ندارد مگر کافر.

(۳) ۲۶۸- جعابی بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مردم از درختانی مختلفند، و من و تو از یک درختیم.

(۴) ۲۶۹- جعابی بهمین اسناد از علی علیه السّلام روایت کرده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله انگشتی خود را در دست راست میگرد.

(۵) ۲۷۰- جعابی بهمین اسناد از علی علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: عمار یاسر را جمعیت تجاوزگر خواهند کشت.

(۶) ۲۷۱- جعابی بهمین اسناد از علی علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که بغیر مولایان خود، خود را نسبت دهد، یا غیر اربابان خود را

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۱۱

ارباب گیرد، و یا برده ای که بغیر صاحبانش بیوندد، لعنت خدا و فرشتگان و مردم همگی بر او باد.

شرح: «شاید مراد کسی باشد که غیر از امامان منصوص از جانب خدا امامی برای خود فرض کند و فرمان او را بر خود لازم الاجرا داند».

(۱) ۲۷۲- جعابی بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله نهی کرد از همبستری و مباشرت با زنان باردار تا زمانی که وضع حمل کنند.

(۲) ۲۷۳- جعابی بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: امامان همگی از قریشند.

(۳) ۲۷۴- جعابی بهمین اسناد از

امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده که فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس آخرین کلامش درود بر من و علی باشد وارد بهشت خواهد شد.

(۴) ۲۷۵- جعابی بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده که فرمود:

مورد تعرض واقع خواهید شد که، از من بیزاری جوئید. مبادا از من تبری جوئید، برستی که من بر دین محمد صلی الله علیه و آله هستم.

(۵) ۲۷۶- جعابی بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده که فرمود:

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۱۲

اصحاب با وفای پیغمبر صلی الله علیه و آله که کلمات او را بیاد دارند میدانند که اهل صفین را خداوند بر زبان رسولش ملعون شمرده و لعن فرموده است و بی بهره است هر کس دروغ بندد.

(۱) ۲۷۷- جعابی بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله بمن فرمود: هیچ راهی را تو برای سیر اختیار نکنی و گام بر نداری و جاده ای را بر نگزینی و قدم ننهی، جز اینکه شیطان بر خلاف تو در راه و جاده دیگری رود.

(۲) ۲۷۸- جعابی بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: حسین را تبه‌کارترین فرد این امت خواهد کشت، و بیزاری میجوید از فرزندانش (یعنی ائمه) کسی که بمن کافر می شود.

(۳) ۲۷۹- محمّد بن عمر جعابی از حسن بن عبد الله تمیمی از پدرش عبد الله روایت کرده که حضرت رضا علیه السلام از پدرش از نیای بزرگوارش از حسین بن علی و او از مادرش فاطمه علیهم السلام دخت رسول

خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده که پدرش فرمود: هر کس که من سرور اویم علی سرور اوست، و هر کس را که من پیشوای او هستم

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۱۳

علی پیشوای او است.

(۱) ۲۸۰- جعابی بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده که فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز خیبر علم را به من سپرد، و من از جنگ روی نگرداندم تا خداوند قلاع خیبر را بدست من فتح نمود.

(۲) ۲۸۱- جعابی بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله بمن فرمود: من مأمور شدم که با مردم بجنگم تا بگویند «لا إله إلا الله» و چون این کلام را بر زبان آوردند جان و مالشان بر من حرام است.

شرح: «این روایت با این لفظ موافق عقیده بسیاری از اهل سنت میباشد، و با ظاهر قرآن مخالف است. خداوند در قرآن کریم خطاب به پیامبرش می فرماید: أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ یعنی: [آیا تو می خواهی مردم را به زور مؤمن گردانی؟] و آیات شریفه و مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ وَ فَهَلْ عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ وَ مَا عَلَيْنَا إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ وَ إِنَّ عَلَيْكَ إِلَّا الْبَلَاغُ وَ آیات دیگری بدین مضمون همگی به این معنا هستند که وظیفه انبیاء مرسل تنها ابلاغ دعوت الهی و عرضه دین است و جنگ و قتال هنگامی جائز می شود که مخالفین اقدام به جنگ کنند و جان و مال پیامبر و گروندگان به او را در خطر اندازند، چنان که آیات شریفه أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ

بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً وَلَا يُزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنِ اسْتِطَاعُوا وَإِنِ اسْتَهْوُوا فَلَا عُيُونَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ همه مورد جنگ را دفاع از حوزه اسلام و مسلمین معین می دارند، و خداوند به رسول

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۱۴

گرامیش میفرماید: **إِن أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ** و او را تنها پیام آور و بیم دهنده میدانند، و برای او تکلیف قتال و پیکار نکرده است، و هر کس با قرآن کریم و اخبار اهل بیت عصمت علیهم السلام و حقیقت سیره رسول گرامی صلی الله علیه و آله بدرستی آشنا باشد می داند که آیات جهاد همه بیانگر جهاد دفاعی بوده و هیچ یک آیه شریفه **لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ** را نسخ نکرده است، و نسخ آن، عقیده اهل سنت و مقلدین آنان از شیعه است.

اما در اینجا آنچه به نظر میرسد این است که لفظ «اقاتل» در خبر تحریف یا نقل به معنا شده و در اصل «امرت ان اجاهد الناس» بوده و راوی توهم کرده که معنی «اجاهد»، «اقاتل» است و این طور روایت کرده است و اگر خبر را به ظاهرش معنا کنیم با آیه مبارکه **قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ** سازگار نیست که می فرماید: با آن کسان از اهل کتاب که به خدا و قیامت ایمان ندارند و حرام خدا و رسولش را

حرام نمی دانند و به دین و آئین حقّ نمی گروند بجنگید تا با کمال خواری حاضر به پرداخت جزیه شوند» یعنی چون پرداخت جزیه را پذیرفتند آنها را رها کنید هر چند به خدا و قیامت ایمان نداشته باشند. باری تا آنگاه که قدم به پیکار با مسلمین پیش نگذاشته اند مورد تعرّض واقع نخواهند شد و همین حکم باقی خواهد بود ولی چون با مسلمین در افتند و دشمنی ورزند جان و مالشان بر مسلمین مباح می گردد و مسلمین وظیفه دارند که با ایشان پیکار کنند، ولی بهر حال باید مرتّب آنها را به حقّ دعوت نمود و با سعی و تلاش بسیار، حقیقت دین را به ایشان عرضه کرد تا آرام آرام نقص عقیده خویش و کمال اسلام را دریابند و به آئین اسلام در آیند و آیه شریفه **إِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ** مؤید این گفتار است.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۱۵

(۱) ۲۸۲- جعابی بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده که فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله تا زمانی که از دنیا رفت سه روز پی در پی از نان گندم خالص سیر نخورد.

(۲) ۲۸۳- جعابی بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سلمان از ما اهل بیت است.

(۳) ۲۸۴- جعابی بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ابو ذر صدیق این امت است.

شرح: «صدیق یعنی نیکوکار، درست کردار، با وفا، مخلص، راستگو، و پایدار».

(۴) ۲۸۵- جعابی بهمین اسناد از

امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس ماری را بکشد بتحقیق کافری را کشته است.

شرح: «کافر در این خبر بمعنی عدو است زیرا تشبیه بمار شده است و مار را همه دشمن دانند».

(۵) ۲۸۶- جعابی بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله بعلی علیه السلام فرمود: ای علی اگر بی قصد نظرت بر زنی نامحرم افتاد، آن را با قصد

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۱۶

تکرار مکن زیرا برای تو همان نگاه اول مانعی نداشت.

(۱) ۲۸۷- جعابی بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگامی که مرا بسوی فرمانداری یمن فرستاد فرمود: هر گاه داوری بنزد تو آوردند و از کسی شکایت کردند، پیش از آنکه از طرف مقابل او قضیه را بشنوی حکم مکن، امام علیه السلام فرمود: پس از آن دیگر در هیچ مورد داوری شکی برایم پیدا نشد.

(۲) ۲۸۸- جعابی بهمین اسناد از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود:

خداوند متعال لعنت کرده است کسانی را که با مؤمنین در باره دین خدا مخاصمه می کنند، و اینان بلسان رسول خدا نیز ملعونند.

شرح: «جدال بمعنی مخاصمه در مسائل اعتقادی یا عملی در آئین مقدس اسلام ممنوع است و باید در دعوت بحق مطابق آیه شریفه ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَعْرُوفِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ باشد، یعنی مردم را براه راست و طریق پروردگارت با برهان و پند نیکو بخوان و اگر نیاز بمجادله شد بطریق هر چه نیکوتر آن را

انجام ده، یعنی: از مسلمیات عقلی مخالف استفاده برای اثبات مطلوب خویش بنما.

مرحوم مؤلف شیخ بزرگوار صدوق علیه الرّحمة در آخر کتاب توحیدش بابی بعنوان «باب نهی از کلام و جدال و مرأ در باره خدا» باز کرده و در آن بیش از سی حدیث ذکر کرده است.

(۳) ۲۸۹- جعابی بهمین اسناد از امیر مؤمنان علی علیه السلام روایت کرده که فرمود:

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۱۷

وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ در باره من نازل گشت و نیز فرمود: أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ هم در باره من نازل شد.

(۱) ۲۹۰- جعابی بهمین اسناد از امیر مؤمنان علی علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس آیه الکرسی را یک صد بار بخواند همانند کسی باشد که تمام عمر خدا را عبادت کرده است.

(۲) ۲۹۱- جعابی بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بهترین فرد شما کسی است که سخنش را پاکیزه کند، و سفره اطعامش را گسترده بدارد، و شب را که همه در خوابند بعبادت خدا پردازد.

(۳) ۲۹۲- جعابی بهمین اسناد روایت کرده که علی علیه السلام سخن از کوفه بمیان آورد و فرمود: کسانی بلا را از آن دور کنند همچنان که از سراپرده های رسول خدا صلی الله علیه و آله دفاع میکردند و دشمن را دور مینمودند.

(۴) ۲۹۳- جعابی بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده که فرمود: هر کس شفاعت رسول خدا صلی الله علیه و آله را منکر باشد و تکذیب کند مشمول آن نخواهد بود (یعنی

منکر شفاعت پیغمبر شفاعت نمی شود).

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۱۸

(۱) ۲۹۴- جعابی بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: روزگار سپری نشود تا آنکه رجلی از اولاد حسین قیام کند و چتر عدالت را در سراسر جهان بر سر همه جهانیان بگستراند بهمان طوری که پرچم ظلم و ستمکاری همه جا را تیره و تار ساخته بود.

(۲) ۲۹۵- جعابی بهمین اسناد روایت کرده که علی علیه السلام ایستاده آب آشامید، و بعد فرمود: این چنین دیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله عمل می نمود.

(۳) ۲۹۶- جعابی بهمین اسناد از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود:

علم و دانش گمشده مؤمن است.

(۴) ۲۹۷- جعابی بهمین اسناد از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس با مسلمانان در مشورت، بفریب و نیرنگ رفتار کند من از او بیزاری میجویم.

(۵) ۲۹۸- جعابی بهمین اسناد از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود:

هیچ کس با ما اهل بیت پیغمبر قابل قیاس نیست، زیرا در بیت ما قرآن نازل گشته است، و کیان رسالت و نبوت در خاندان ما (آل ابراهیم) است.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۱۹

(۱) ۲۹۹- جعابی بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من شهر علمم و علی دروازه آن شهر است [پس هر کس طالب علم است از همان در باید وارد شود].

(۲) ۳۰۰- و بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه

و آله فرمود: خداوند عز و جل بر زمین سری کشید و مرا در میان بندگان اختیار نمود، سپس بار دوم نظری افکند و تو را بعد از من برگزید، آنگاه تو را سرپرست امت من پس از من قرار داد، و هیچ کس بعد از ما همانند ما نخواهد بود.

(۳) ۳۰۱- جعابی بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده که «جوار منشآت» در آیه کریمه ۲۴ سوره الرحمن وَ لَهُ الْجَوَارِ الْمُنشآتُ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ منظور کشتیهاست.

(۴) ۳۰۲- جعابی بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: عمار یاسر بر دین حق است، روزگاری که در میان دو گروه کشته

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۲۰

می شود که یک گروه بر دین و آئین من میباشند و گروهی دیگر کسانی هستند که از دین حق بیرون رفته و مرتد گشته اند.

(۱) ۳۰۳- جعابی بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: تمام درهائی که از منازل بمسجد باز است ببینید جز باب علی را.

(۲) ۳۰۴- جعابی بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی! چون من درگذرم کینه های درونی با تو از سینه های گروهی آشکار می گردد و همگی پشت به پشت یک دیگر داده و تو را از رسیدن به حق مسلت مانع میشوند.

(۳) ۳۰۵- جعابی بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: دست علی دست من است. یعنی بیعت با علی

بیعت با من است.

(۴) ۳۰۶- جعابی بهمین اسناد از حسین بن علیّ علیهما السّلام روایت کرده که فرمود:

ما منافقین را در زمان حیات پیغمبر صلی الله علیه و آله نمی شناختیم مگر با علامت بغض و دشمنی با علیّ و اولادش علیهم السّلام.

(۵) ۳۰۷- جعابی بهمین اسناد از حسین بن علیّ علیهما السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله بعلی علیه السّلام فرمود: بهشت آرزوی دیدار تو، و عمّار و سلمان

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۲۱

و ابو ذرّ و مقداد را دارد.

(۱) ۳۰۸- جعابی بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله بمن فرمود: امت من بزودی با تو حيله و خیانت می کنند و این خیانت را خوب و بد مردم پیروی مینمایند. عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ج ۱۲۱۲ باب (۳۱) آنچه از حضرت رضا علیه السلام از اخبار مجموعه آمده است ص: ۳

(۲) ۳۰۹- جعابی بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس علیّ را دشنام دهد بی تردید مرا دشنام داده، و هر کس مرا دشنام دهد بتحقیق خداوند را دشنام داده است. سبحانه و تعالی.

(۳) ۳۱۰- جعابی بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای علیّ! تو در بهشت باشی و شرق و غرب آن در اختیار تو است.

(۴) ۳۱۱- جعابی بهمین اسناد از حسین بن علیّ علیهما السّلام روایت کرده که روزی پدرم امیر المؤمنین برای ما خطبه ای خواند و در آن فرمود: از آیات

قرآن از من بپرسید تا بشما بگویم در باره چه کسی و در کجا نازل شده است.

(۵) ۳۱۲- جعابی بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله بمن فرمود: بحقیقت من دوست دارم برای تو آنچه را که برای خود دوست دارم و ناخوش دارم برای تو آنچه را که برای خویش ناخوش دارم.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۲۲

(۱) ۳۱۳- جعابی بهمین اسناد از حسین بن علیّ علیهما السلام روایت کرده که فرمود:

بریده برای من نقل کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله ما را فرمان داد که پیدرت بعنوان امیر المؤمنین سلام کنیم.

شرح: «مراد بریده بن الحصبی سلمی است که از طرفداران سابق امیر مؤمنان علیّ علیه السلام بوده».

(۲) ۳۱۴- جعابی بهمین اسناد از حسین بن علیّ علیهما السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله بعلیّ فرمود: شیعانت را بشارت ده که من شفیع آنانم در روز رستاخیز، روزی که هیچ چیز (مال و فرزند) در آن سودی نخواهد داشت مگر شفاعت من.

(۳) ۳۱۵- جعابی بهمین اسناد از علیّ بن ابی طالب علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مرکز بهشت از آن من و اهل بیت منست.

(۴) ۳۱۶- جعابی از ابو جعفر محمّد بن عبد الله علویّ از پدرش عبد الله (که فرزند علیّ بن حسین بن زید بن علیّ بن حسین علیهما السلام است) از حضرت رضا از پدرش از آباء بزرگوارش از امیر مؤمنان علیهم السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله از جبرئیل

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه

روایت کرده که گفت: خداوند متعال گفته است: هر کس با دوستان من دشمنی کند بی شک با من به ستیز برخاسته است، و هر کس با اهل بیت پیغمبرم بجنگد برخیزد پس عذاب و کیفرم او را فرا گیرد، و هر کس غیر ایشان را سرپرست گزیند پس بی چون و چرا خشم من بر او فرو ریزد، و هر کس غیر ایشان را بجای ایشان عزیز بدارد پس بی تردید مرا آزار کرده است، و هر کس مرا بیازارد کیفرش آتش دوزخ باشد.

(۱) ۳۱۷- جعابی از جعفر بن محمد حسینی از عیسی بن مهران از ابو الصلت هروی روایت کرده که گفت: علی بن موسی از پدرش از نیای بزرگوارش از حسین از علی علیهم السلام نقل نمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس نتواند ایستاده نماز گزارد، نشسته نماز بخواند، و هر کس نشسته هم نتواند نماز بجای آرد، به پشت خوابیده در حالی که دو پایش رو قبله باشد نماز گزارد و رکوع و سجده اش را به ایما و اشاره انجام دهد.

تذکر: «اینجا نقل مؤلف از کتاب محمد بن عمر جعابی بغدادی پایان رسید و اکنون از کتاب ابو بکر محمد بن احمد بغدادی و زاق معروف به ابن زریق، احادیث حضرت رضا علیه السلام را می آورد، و ابن زریق در تاریخ بغداد عنوان شده ولی چون در بغداد نمانده و بخراسان رفته و در ایران وفات کرده

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۲۴

تاریخ وفاتش را ذکر نکرده است».

(۱) ۳۱۸- ابو بکر محمد بن احمد معروف به ابن زریق بغدادی از علی بن - محمد بن عنبسه غلام هارون الرشید از دارم

بن قبیصه نهشلی که در سامرا برای من روایت کرده از علی بن موسی الرضا از پدرش از آباء بزرگوارش از امیر مؤمنان علیهم السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: احسان را بر اهلش و غیر اهلش انجام ده، پس اگر گیرنده اهل باشد که بجا بوده و سخنی نیست، و اگر نابجا بود و گیرنده اهلیت نداشت تو خود که اهلیت احسان را داری.

(۲) ۳۱۹- ابن زریق بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس قدرتمندی را خشنود کند به چیزی که خدا را خشمگین میسازد از دین خدا بیرون شده است.

شرح: «باید دانست که مراد از خشمگین نمودن خدا، یا راضی ساختن او، اینست که بمحیط غضب حق رود یا بمحیط رضای او، زیرا خداوند محلّ حوادث نیست که کسی بتواند در او تأثیر کرده او را خشنود کند یا بغضب آورد».

(۳) ۳۲۰- ابن زریق بهمین اسناد از حضرت رضا از پدرش از جدّ والایش علیهم السلام از جابر انصاری روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله در خیمه ای که از پوست

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۲۵

تهیه شده بود تشریف داشتند، من بلال را دیدم که از نزد آن حضرت بیرون آمد و باقیمانده آب وضوی رسول خدا صلی الله علیه و آله را در دست داشت، (با دیدن این منظره) اصحاب گرد او را گرفتند و هر کس از آن آب چیزی با دست بر میگرفت و بر چهره خویش می کشید، و هر کس که نصیبی نداشت از نم دیگری استفاده میکرد و

بصورت خود میمالید، و همین کار را با باقیمانده وضوی امیر مؤمنان علیه السلام میکردند.

(۱) ۳۲۱- ابن زریق بهمین اسناد روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

دست و روی فرزندان را از چربی و بوی طعام بشوئید و پاکیزه کنید زیرا شیطان بوی چربی را میشنود و در خواب، کودک را بوحشت می اندازد و فرشتگان موکل او آزار می بینند.

(۲) ۳۲۲- ابن زریق بهمین اسناد روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هیچ بنده ای چهل روز را با اخلاص بسر نیاورد جز آنکه چشمه های حکمت از قلب او بر زبانش جاری می شود.

(۳) ۳۲۳- ابن زریق بهمین اسناد روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: قرآن را با صوت نیکو قرائت کنید، زیرا خوش صوتی حسن قرآن را برای شنونده

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۲۶

می افزاید، و این آیه: *يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ* را تلاوت فرمود.

(۱) ۳۲۴- ابن زریق بسند مذکور در متن از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از حقوق میهمان آنست که تا آنجا که او را از حریمت خارج می کنی مشایعتش نمائی.

(۲) [۳۲۵- ابن زریق بسند مذکور در متن از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: نیکوکاران ابرار نامیده شدند، زیرا که به پدران و فرزندان و برادران خود نیکی کردند].

(۳) ۳۲۶- ابن زریق بسند مذکور از علی علیه السلام روایت کرده فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم میفرمود: انگشتری عقیق بدست کنید، زیرا آن اولین کوهیست که

عیون أخبار الرضا

بتوحید و واحدیت حضرت حقّ و نبوت من و وصیّ بودن تو یا علیّ اقرار نمود [و همچنین برای شیعیانیت به بهشت].

(۱) ۳۲۷- ابن زریق بهمین اسناد روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از مرگ که قاطع لذات است بسیار یاد کنید.

شرح: «زیرا غفلت از مرگ برای بیشتر ما رسوائی ببار می آورد».

(۲) ۳۲۸- ابن زریق بهمین اسناد روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس مؤمنی را برای فقر و تهیدستی او کوچک شمارد، خداوند در روز قیامت سر پل صراط او را رسوا میگرداند.

(۳) ۳۲۹- ابن زریق بسند مذکور در متن از فاطمه دختر حضرت رضا علیهما السلام روایت کرده که گفت: از پدرم شنیدم که از پدرش از پدران او از امیر مؤمنان علیهم السلام نقل می کرد که آن حضرت فرمود: جائز نیست برای هیچ فرد مسلمانی که

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۲۸

مسلمانی را بترساند.

شرح: «در نسخه های موجود در نزد ما در سند همه «فاطمه بنت علی بن - موسی» است و این درست نیست زیرا حضرت رضا اصلاً دختری نداشته است و تنها دارای یک فرزند بنام «محمد بن علی» است که امام جواد علیه السلام است و «سمعت ابی علیا» در متن باید «سمعت اخی علیا» باشد تا صواب باشد و «بنت علی» باید «اخت علی» باشد، ولی خود متن حدیث درست است.

(۱) ۳۳۰- و باز بهمین سند از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: هر کس خشم خود را فرو برد، خداوند عذابش را از او بگرداند، و هر کس اخلاق خود را نیکو کند

خداوند بدرجه روزه دار شب زنده دار او را رساند.

(۲) ۳۳۱- ابن زریق از علی بن محمد بن عبسه غلام هارون از نهشلی از علی بن موسی الرضا علیهما السّلام روایت کرده که آن حضرت از پدرانیش از امیر مؤمنان علیهم السّلام نقل فرمود که: رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگام رؤیت هلال خطاب بماه کرده میفرمود: ای مخلوق مطیع و فرمانبردار، دائم الحركه و سریع، ای که در صحنه پهناور عالم ما جولانت تقدیر گشته، خدای من و تو الله است- سپس دعا کرده عرضه می داشت- بار الها! این ماه را با امن و امان و سلامت و اسلام و نیکوئی بر ما نوساز، و همچنان که بما عمر بخشودی که آغاز آن را درک کردیم بما دیدار

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۲۹

انجام آن را عطا فرما، و آن را ماه پر برکتی برای ما قرار ده که گناهانمان را از نامه عملمان زدوده و حسنات و کارهای نیک بجای آن ثبت گردانی و در این ماه درجات کمال ما را بالا ببری ای آنکه خیرات بزرگ و عظیم است!.

(۱) ۳۳۲- ابن زریق بهمین اسناد روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله چون ماه شعبان میشد سه روز از اوّل و سه روز از وسط و سه روز از دهه آخر آن را روزه می گرفت و دو روز بماه رمضان مانده روزه نبود، آنگاه بروزه واجب میپرداخت.

(۲) ۳۳۳- ابن زریق بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ماه رجب ماه خدا است که در آن صوت

اسلحه بگوش نمی خورد،- یعنی از چهار ماه حرام است- و در آن رحمت الهی بر بندگان پیوسته با انبوهی ریزش میکند، و ماه شعبان که در آن انواع خیرات بطور پراکنده شیوع یابد، و در شب اول ماه رمضان لشکریان ابلیس زنجیر شوند، و در هر شب هفتاد هزار تن گناهکار آمرزیده گردند، و چون شب قدر در آید، خداوند بعدد آنچه در ماه رجب و شعبان و رمضان تا آن وقت آمرزیده است در آن شب بیخشد،

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۳۰

مگر آن کس را که میان او و برادر دینی و رفیقش عداوتی باشد، که فرشتگان را دستور فرماید آنان را مهلت دهید تا با یکدیگر صلح و سازش کنند.

شرح: «در پاره ای از نسخ بجای «شهر الله الأصم» «شهر الله الاصب» نسخه بدل ذکر شده و اصم یعنی کر و ناشنوا، و اصب یعنی پر ریزش».

(۱) ۳۳۴- ابن زریق بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند سبحان به فرشتگان گماشته بر انسان که از آنان به «الکرام البرره» تعبیر می کنند وحی فرستاد که بر بندگان و کنیزان من پس از نماز عصر زلّتی و لغزشی ننویسید.

شرح: «مراد افراد روزه دارند، و «ضجر و عثرت» بمعنی تندخوئی و کم حوصلگی است، و پر واضح است که شخص روزه دار پس از نماز عصر خسته است و گرسنگی و تشنگی بر او غلبه کرده و اختیارش را ربوده است، پس از روی عمد ناروایی انجام نمی دهد بلکه تا حدی نرمخوئی خمود را از دست داده و تند شده است و لذا خداوند بر

او نمی گیرد و فرمان ثبت نکردن صادر می فرماید».

(۲) ۳۳۵- ابن زریق بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند عزّ و جلّ را خروسی است که تاجش در زیر عرش و پایش در مرکز طبقه هفتمین زمین است، و چون ثلث آخر شب شود آن خروس بصدا

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۳۱

در آید و خدا را تسبیح کند به آواز و صوتی که همه خلایق جز جنّ و انس بشنوند، و خروسان این جهان بنوای او بصدا در آیند.

شرح: «معلوم نیست ظاهر این خبر مراد باشد، زیرا این خروس عرشی باید همه اوقات آواز دهد، چون هر آنی ثلث آخر شب است برای قطعه ای، لذا باید گفت: مراد ارتباط جهان ظاهر است با عالم ما وراء و ملکوت».

(۱) ۳۳۶- ابن زریق بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله شکوفه خرما را با پیه درخت خرما با خود خرما را با هم تناول می کرد، و می فرمود: شیطان را خشم بالا میگیرد و غضبش بر بنی آدم افزون می شود و میگوید: تازه و کهنه را با هم می خورد.

(۲) ۳۳۷- ابن زریق بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که فرمود:

من در کنار کعبه نشسته بودم که شخصی پشت خمیده که از شدت پیری ابروانش بر روی چشمانش ریخته و در دست عصائی داشت و کلاهی سرخ بر سر نهاده و لباسی پشمینه در برداشت، و برسول خدا صلی الله علیه و آله نزدیک شد- در حالی که حضرت پشت بدیوار کعبه داده بود- و

گفت: یا رسول الله! برای آمرزش من دعا کن، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای پیرمرد کوشش تو بی ثمر است، و عمل تو نادرست و گمراه، پس چون پیرمرد روی بگرداند، رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید یا علی آیا او را شناختی؟ عرض کردم نه بخدا سوگند، فرمود این شخص شیطان

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۳۲

لعین بود، علی علیه السلام گوید: من او را بسرعت پی کردم و دویدم تا خود را باو رساندم، او را گرفته بر زمین کوفتم و بر بالای سینه اش نشستم و دست زیر گلوی او برده تا او را خفه کنم، پیرمرد گفت: یا علی این کار را مکن زیرا من از مهلت داده شدگانم تا روز معینی، و بخدا سوگند یا علی من تو را دوست دارم، و هیچ کس ترا دشمن ندارد جز اینکه من در انعقاد نطفه او دخالت داشته ام، و او از این جهت ولد حلال نیست، پس من خندیدم و او را رها کردم.

(۱) ۳۳۸- ابن زریق بهمین سند از امام هشتم و فرزندش محمد بن علی علیهما السلام روایت کرده که فرمودند: از مأمون الرشید شنیدیم که از پدرش هارون، و او از پدرش مهدی، و او از منصور و او از پدرش از جدش نقل میکرد که ابن عباس بمعایه گفت: آیا میدانی که چرا فاطمه را فاطمه نامیدند؟ معایه گفت:

نمیدانم، ابن عباس گفت: برای اینکه او و شیعیانش از آتش دوزخ باز گرفته شده اند، من این را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده ام که میفرمود.

(۲) ۳۳۹- ابن زریق با سندی که در متن مذکور است از

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۳۳

کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی من از خداوند هیچ چیز نخواستم مگر اینکه برای تو نیز آن را خواستم الا مقام نبوت، زیرا که خداوند فرموده: نبی پس از تو نخواهد بود و تو خاتم پیغمبرانی و علی خاتم اوصیاء است.

(۱) ۳۴۰- ابن زریق بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده که فرمود:

روزی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شدم و در دست آن حضرت یک «به» بود، و شروع کرد بخوردن و بمن هم میخورانید، و میفرمود: بخور ای علی! این هدیه و تحفه خداوند جبار است بسوی من و تو، فرمود: من در آن (به) همه لذتها را یافتم، بعد گفت: یا علی! هر کس سه روز ناشتا «به» بخورد ذهنش صفا یابد، و دلش از بردباری و دانش لبریز گردد، و از شر ابلیس و حيله او و لشکریانش مصون بماند.

(۲) ۳۴۱- ابن زریق بهمین اسناد از علی بن ابی طالب علیه السلام روایت کرده که

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۳۴

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی! هر گاه چیزی (برای خیرات) پختی آبگوشت زیاد پز، چرا که آن یکی از دو غذای گوشتی است، و بیشتر میتوان برای همسایگان برداشت، چون اگر گوشت بانان نرسید، آب گوشت بایشان خواهد رسید.

(۱) ۳۴۲- ابن زریق بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا فرمود: یا علی! مردم از درختهای مختلفی آفریده شده اند، ولی من و تو از یک درخت،

که من ریشه و اصل آنم و تو تنه آن، و فرزندان حسن و حسین شاخه ها، و شعیانیت برگهای آن درختند، پس هر کس به ترکه ای از شاخه های آن چنگ زد، خداوند او را به بهشت داخل خواهد کرد.

(۲) ۳۴۳- ابن زریق بسندی که در متن مذکور است از امام باقر علیه السلام از جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من گنجینه علمم و علی کلید آن، و هر کس بخواهد از گنجینه استفاده کند باید بسراغ کلید آن برود.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۳۵

(۱) ۳۴۴- ابن زریق بسندی که در متن ذکر شده از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بهترین چیز پیشکشی و هدیه است، و آن کلید کارگشائی میباشد.

(۲) ۳۴۵- ابن زریق بهمین سند از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پیشکشی و هدیه موجب از بین بردن کینه ها از دلها است.

(۳) ۳۴۶- ابن زریق به سند متن از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خیر را در نزد گشاده رویان بجوئید، زیرا انتظار خوش عملی از آنان سزاوارتر است از ترش رویان و مردمان اخمو.

(۴) ۳۴۷- ابن زریق به سند خبر پیش روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: من خاتم پیمبران و علی خاتم اوصیاء است.

(۵) ۳۴۸- ابن زریق بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده که رسول خدا

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۳۶

صلی الله علیه و

آله فرمودند: روز جمعه را تنها از ایام هفته برای روزه گرفتن مخصوص نکنید.

(۱) ۳۴۹- ابن زریق بهمین اسناد روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

کسی که از گناهی که از او سر زده است توبه کند چنانست که گناه نکرده است.

(۲) ۳۵۰- ابن زریق بهمین اسناد روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در موقع خواب در شب چراغ را خاموش کنید مبادا حیوانات موذی شعله آتش را بدیگر سوی کشند و همه جا را آتش بزنند.

(۳) ۳۵۱- ابن زریق بهمین اسناد از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرد که: ترنجبین از «من» بنی اسرائیل است که بر آنها فرود آمد- یعنی «من و سلوی»- و فرمود: آن شفای چشم است، و خرمای برنی که عجوه اش گویند از بهشت است و معالج سم.

(۴) ۳۵۲- ابن زریق بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده که فرمود:

من شخص خنثی را از مخرج بول تمیز داده و ارث او را معلوم میدارم.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۳۷

باب ۳۲ آنچه از امام هشتم علیه السلام در علل احکام آمده است

(۱) ۱- محمّد بن ابراهیم طالقانی- رضی الله عنه- بسند مذکور متن از حسن بن - فضّال نقل کرده که گفت: من به حضرت رضا علیه السلام عرضه داشتم یا ابن- رسول الله، چرا خداوند مخلوقات خود را یکنوع نیافرید و آنها را (از نظر صورت) گوناگون خلق فرمود؟ امام علیه السلام در پاسخ من گفت: برای اینکه فکر نکنند خداوند عاجز است، و صورتی بذهن ملحدی خطور نکند جز آنکه خداوند مانند آن صورت مخلوقاتی دارد، و نیز کسی نگوید: آیا خدا میتواند بفلان صورت و شکل

موجودی بیافریند، مگر اینکه مثل آن را در آفریدگان خداوند تبارک و تعالی بیابد، و با توجه به انواع گوناگون خلش دانسته شود که خداوند بر هر چیزی تواناست.

(۲) ۲- احمد بن زیاد همدانی- رضی الله عنه- بسند مذکور در متن از عبد السلام هروی ابو الصلت روایت کرده که گفت: به حضرت رضا علیه السلام

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۳۸

عرض کردم یا ابن رسول الله، چرا خدا همه خشکی را در زمان نوح علیه السلام غرق کرد و حال آنکه در میان آنها کودکان و افرادی که گناهی نداشتند بودند؟ فرمود:

کودکی میان آنها نبود: زیرا خداوند صلب مردان قوم نوح و رحم زنانشان را از چهل سال پیش عقیم فرموده بود، و نسلشان منقطع شده بود، غرق گشتند در حالی که کودکی در میانشان نبود و این طور نیست که خداوند بی گناه را بعد از گناهکار معذب دارد، و اما جماعتی از بازماندگان قوم نوح که غرق شدند برای تکذیبی بود که از پیغمبر خدا نمودند، و جماعت دیگر برای رضایتشان بود بتکذیب کنندگان، و هر کس از امری دور باشد ولی بدان رضایت دهد، مانند کسی است که خود آن را انجام داده است.

(۱) ۳- پدرم- رحمه الله- بسند مذکور در متن از حسن بن علی و شاء روایت کرده که گفت از امام هشتم شنیدم از پدرش علیهما السلام نقل کرد که حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند عز و جل نوح را گفت: این پسر از اهل تو نیست چون وی با نوح مخالف بود، و خداوند هر کس که از پیروان او بود اهل وی میدانست. راوی گوید: امام از من پرسید،

مخالفین، این آیه را چگونه در باره پسر نوح قرائت

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۳۹

میکنند؟ عرض کردم: دو وجه، یکی إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرٌ صَالِحٍ، و وجه دیگر إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرٌ صَالِحٍ، امام فرمود: دروغ می گویند، او پسر نوح بود، لیکن خداوند عزّ و جلّ او را از نوح نفی کرد چون با دین او مخالف بود و با پدر هم عقیده نبود.

(۱) ۴- احمد بن زیاد همدانی- رضی الله عنه- بسند مذکور در متن از حسین بن خالد روایت کرده که حضرت رضا علیه السلام فرمود: از پدرم شنیدم از پدرش علیهما السلام حدیث کرد که فرمود: خداوند عزّ و جلّ ابراهیم علیه السلام را خلیل و دوست خود برگزید زیرا هیچ حاجتمندی را بدون انجام خواسته اش ردّ نمی کرد، و از کسی هم جز خداوند عزّ و جلّ حاجتی نمی خواست.

(۲) ۵- مظفر بن جعفر بسند مذکور در متن از اسماعیل بن همام روایت کرد که امام هشتم علیه السلام راجع به آیه قَالُوا إِنَّ يَسِيرًا فَقَدْ سَرِقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ فَأَسْرَهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَ لَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ (گفتند: چنانچه او بدزدد (بعید نیست) چرا که برادرش نیز پیش از او نیز دزدید، یوسف آن را پنهان کرد و بروی آنان نیاورد) امام علیه السلام فرمود: اسحاق پیغمبر کمربندی داشت که از پیغمبران بزرگ به او

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۴۰

ارث رسیده بود، و آن نزد خواهر یعقوب بود و یوسف هم نزد او بود و به آن کودک سخت علاقه داشت، یعقوب بخواهرش پیام فرستاد تا یوسف را بفرستد، و فردا ویرا باز گرداند، عمّه یوسف فرستاده را گفت، باز گرد و بگو اجازه دهید

امشب یوسف نزد من بماند و فردا او را میفرستم، امام میفرماید:

چون صبح شد (کودک را برهنه نمود و پیراهن از پیکرش بیرون آورد و) آن کمر بند را در زیر بر تهیگاه او بست سپس پیراهن بر تن او کرد و بنزد پدرش فرستاد، و چون یوسف از نزد او بیرون شد، بظاهر در جستجوی آن کمر بند برآمد، و گفت، آن سرقت شده، و آن را در بر یوسف یافتند، و رسم این بود که اگر کسی سرقتش ثابت میشد، خود او را ببردگی بصاحب مال می دادند.

(۱) ۶- مظفر بن جعفر بسند مذکور در متن از حسن بن علی و شاء روایت کرده که گفت: شنیدم علی بن موسی الرضا علیهما السلام میفرمود: قضاء و داوری در بنی اسرائیل این چنین بود که هر گاه کسی چیزی میدزدید کیفرش این بود که بنده صاحب مال می شد، و یوسف نزد عمه خود بود و طفل بود، و عمه اش او را دوست میداشت، و اسحاق علیه السلام کمر بندی داشت که آن را بیعقوب پوشانیده

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۴۱

بود، و آن بعدا نزد دختر اسحاق عمه یوسف بود، و یعقوب یوسف را از خواهرش که عمه یوسف بود خواست، او بدین جهت ناراحت شد و پیغام فرستاد که اکنون واگذار او نزد من بماند، من خود او را خواهم فرستاد، و هنگامی که او را میفرستاد کمر بند را در زیر لباس و جامه یوسف بست و او را فرستاد، چون یوسف نزد پدر آمد، عمه اش در پی او رسید و اظهار داشت که کمر بند گم شده، یوسف را واری نمودند و آن را زیر پیراهن او یافتند، و

بهمین جهت بود که برادران یوسف هنگامی که یوسف پیمانۀ گندم را در جوال برادرش پنهان کرده بود گفتند: اگر او دزدی میکند برادرش نیز قبلاً دزدی کرد، یوسف پرسید بگوئید: حکم آن کس که پیمانۀ در جوال او یافت شده چیست؟ گفتند:

خودش جزای آن دزدی است، چنان که رسم ما بر آنست، «و این بود که شروع نمود بجستجو در جوال آنان و پس از همه به ظرف برادرش پرداخت، آنگاه از ظرف او پیمانۀ را بیرون آورد» بدین جهت برادران یوسف گفتند: اگر او دزدی میکند برادرش نیز پیش از او دزدی کرد، مرادشان آن کمر بند بود. «و یوسف آن را در دل نگهداشت و به روی ایشان نیاورد».

(۱) ۷- عبد الواحد بن محمد بن عبدوس نیشابوری بسند متن از ابراهیم بن

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۴۲

محمد همدانی روایت کرده که گفت: از علی بن موسی الرضا علیهما السلام پرسیدم برای چه خداوند عزّ و جلّ فرعون را با اینکه ایمان آورد و به یکتائی او اقرار نمود غرق کرد؟ فرمود: برای اینکه او هنگامی که عذاب را بعینه مشاهده کرد ایمان آورد، و ایمان پس از روبرو شدن با کیفر پذیرفته نخواهد بود، و این حکم خدای تعالی است در باره گذشتگان و آیندگان چنان که میفرماید: فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحَدُّهُ وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا (چون عذاب ما را مشاهده کردند گفتند: ما ایمان آوردیم بخدای واحد و کافر شدیم بآنچه برای او شریک می آوردیم، اما ایمانشان در این هنگام که عذاب را بعینه دیدند سودی بحالشان نبخشید- مؤمن: ۸۴

و ۸۵) و در کلام دیگر فرموده یَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا (روزی که پاره ای از عذاب پروردگارت بیاید هیچ کس در آن روز که عذاب آید، ایمان آوردنش - در صورتی که قبلاً ایمان نیاورده بوده یا در ظرف مدت ایمانش کار خیری از او سر نزده - فائده ای بحالش نخواهد داشت - انعام: ۱۵۸) و نیز در باره فرعون زمانی که غرق می شد قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ (گفت ایمان آوردم باینکه معبودی نیست مگر همان که بنو اسرائیل بدان ایمان آورده اند و من از مسلمانان شدم) بدو

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۴۳

گفته شد (۱) آلآن؟! وَ قَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَ كُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ * فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلْفَكَ آيَةً (اکنون اظهار ایمان میکنی؟! در حالی که پیش از این سخت طغیان داشتی و از تبهکاران بودی * ما امروز پیکر بی روح را نجات میدهیم تا برای آیندگان موجب عبرتی باشد - یونس ۹۰ الی ۹۲).

با اینکه فرعون از سر تا قدم غرق اسلحه بود، و زره آهنین بر بدن داشت، خداوند او را پس از آنکه غرق شده بود بر زمین بلندی انداخت تا برای آیندگان نشانه ای باشد، و او را با همه سنگینی آهن آلات بر آن زمین مرتفع بنگرند و خاصیت هر چیز سنگین فرو رفتن در آب است نه بالا آمدن، و این خود آیه و نشانه ای بود.

و برای علتی دیگر خداوند - عَزَّ وَ جَلَّ - فرعون را غرق ساخت: زیرا فرعون بموسی پناه برد که از عذاب خدا

او را برهاند، و به خود خدا پناه نجست، خداوند بموسی وحی فرستاد که ای موسی بفریاد فرعون نرسیدی چون او را خلق نکرده بودی، اگر بمن پناه برده بود نجاتش می دادم.

(۲) ۸- عبد الله بن محمد قرشی بسند متن از داود بن سلیمان غازی روایت کرده که از علی بن موسی علیهما السلام شنیدم از پدرش موسی از جدش جعفر بن

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۴۴

محمد علیهم السلام روایت کرد که در آیه فَتَبَسَّمْ ضَاحِكًا مِنْ قَوْلِهَا میفرمود:

هنگامی که آن نمله (مورچه) گفت: يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحِطُّمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ (ای گروه نمل بخانه هاتان بروید تا سلیمان و لشکرش پایمالتان نکنند آنان توجه بزیر پا ندارند- النمل: ۱۸) امواج هوا این صدا را بگوش سلیمان رسانید- در حالی که در هوا در حرکت بود و باد آن را میبرد- ایستاد و مورچه را خواست، چون او را آوردند، سلیمان باو گفت: آیا نمی دانی که من پیامبر خدایم و ظلم و ستم به احدی روا نمی دارم؟ نمله گفت:

آری، سلیمان گفت: پس از چه رو آنها را از ظلم من ترسانیدی، و گفתי به لانه هایشان روند؟ نمله گفت: ترسیدم به جاه و جلال یا زر و زیور تو بنگرند و شیفته تو گردند و از ذکر خدای تعالی غافل مانند، سپس از سلیمان پرسید: آیا تو مقامت بالاتر است یا پدرت؟ سلیمان گفت: پدرم داود، نمله گفت: چرا حروف اسم تو یک حرف از حروف اسم پدرت افزون است؟ سلیمان گفت من بدان آگاهی ندارم، نمله گفت: زیرا پدرت داود «داوی جرحه بود» یعنی (داود

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه

دوا میکرد زخمش را بدوستی (پس حروف اسم تو از حروف اسم او افزونی ندارد و وجه نامگذاری داود این بوده) و تو ای سلیمان امیدوارم به پدرت برسی.

(۱) سپس مورچه مزبور پرسید: آیا میدانی چرا باد از میان همه چیز این ملک مسخر تو شد؟ سلیمان اظهار بی اطلاعی کرد، مورچه گفت: خداوند عزّ و جلّ میخواست تا بتو بیاموزد که اگر جمیع مملکت را برای تو مسخر میکردیم زوال همه مانند زوال باد می بود، و چون باد، از دست تو میرفت. از گفتار این مورچه سلیمان را خنده گرفت.

شرح: «باید دانست که این گونه روایات بعینه و بلفظه معلوم نیست از امام معصوم علیه السّلام صادر شده باشد زیرا امام هشتم علیه السّلام که با زبردست ترین علماء مذاهب و دانشمندان طبیعی مذهب عصر خود بحث کرده و همه را ساکت و مفحم میکند، میدانسته که اشتقاق کلمه عربی از کلمه عبری درست نیست و لفظ «داود» عبری است و «داوی جرحه» عربی است و نام داود را دیگران برای او نام گذاری کردند نه خود او، و نیز مورچه نمیشود چیزی را بداند که پیامبر که حجّت خدا بر خلق است نداند، و البته سلیمان زبان طیور را میدانسته و شاید زبان همه حیوانات را از جمله مورچه را، اما نه آنکه مورچه هم زبان سلیمان را میدانسته است، و از این گونه مطالب که در خبر است پیداست که امام علیه السّلام مطالبی گفته و مثالهایی بیان کرده و راوی هر چه خود فهمیده تحریر کرده لذا نباید در این گونه اخبار اگر مطلبی ناصواب بچشم میخورد بحساب امام گذاشته و اشکال کرد، و

سند خبر هم عامی و مجهول است و روایت آن نه در

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۴۶

عامه و نه در خاصه شناخته نشده اند، پس خبر واحد است و راویان آن از افراد ناشناس میباشند.

و آوردن صدوق- رحمه الله- آن را در کتاب دلیل صحّت آن برای مردم مؤمن به اصول مقرّره در صحّت و سقم حدیث نیست چون صرف نقل دلیل قبول نیست، زیرا اخبار تحریف قرآن را صدوق (ره) در کتبش نقل کرده ولی در اعتقاداتش بصراحت آنها را رد کرده است، و ناگفته نماند که فَسَخَرْنَا لَهُ الرِّيحَ معنایش این نیست که قالیچه سلیمان را باد به این طرف و آن طرف میبرد، این طرز فکر عوام الناس است، بلکه در آن زمان از نیروی باد استفاده علمی کردند و کشتی بادبان دار که حرکتش با باد بود اختراع شد که «غُدُوها شَهْرٌ وَ رَواحُها شَهْرٌ» (بامدادش طیّ یکماه راه بود، و شبانگاهش یکماه)، همچنین وَ اَلنَّارُ لَهُ الحَدِيدَ در زمان داود علیه السلام که درست هزار سال قبل از میلاد مسیح علیه السلام است بشر توانست خود سنگ آهن را ذوب کند، وَ اَسْلَمْنَا لَهُ عَيْنَ القَطْرِ و مس نیز در آن زمان کشف شد، و گاهی بعضی از آراء تفسیری که بصورت حدیث از معصوم علیه السلام نقل کرده اند افسانه مانند و رمان است و نتیجه اش مبتذل کردن کتاب الهی و اولیاء معصومینش علیهم السلام است، به خدا پناه باید برد».

(۱) ۹- پدرم- رضی الله عنه- بسند مذکور در متن از سلیمان جعفری روایت کرده که گفت: ابو الحسن الرضا علیه السلام از من پرسید آیا میدانی چرا اسماعیل را صادق الوعد

خواندند؟ عرض کردم: خیر، پس حضرت فرمود: با مردی وعده گذاشته بود و تا یک سال در انتظار او مراقبت نمود.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۴۷

(۱) ۱۰- ابو العباس طالقانی- رضی الله عنه- بسند متن از حسن بن علی بن- فضال روایت کرده که گفت: به ابو الحسن علیه السلام عرضه داشتم چرا حواریون را حواریون نامیدند؟ فرمود: اما در نزد مردم حواریون نامیده شدند چون لباسشو بودند و چرک و آلودگی لباسها را می شستند. و (دیگر اینکه) آن اسمی است که از خبز حواری گرفته شده و آن نانی است که از آرد الک شده خمیر کرده باشند، و اما نزد ما به این نام نامیده شدند زیرا که خود و دیگران را از آلودگی گناه بوسیله پند و نصیحت پاک مینمودند، گوید: عرض کردم، نصاری را چرا نصرانی گفتند؟ فرمود: چون اهل قریه ای بودند که ناصره نام داشت و از شهرهای شام بود و مریم و عیسی علیهما السلام پس از آنکه از مصر بازگشتند در آنجا نزول کرده منزل گزیدند.

(۲) ۱۱- پدرم- رضی الله عنه- بسند مذکور در متن از ابی طاهر بن ابی حمزه روایت کرده که امام هشتم علیه السلام فرمود: مزاجها چهار قسم اند، از آنها یکی بلغم است و بلغم دشمنی سخت است، و دیگری از آنها دم (خون) است و آن مانند

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۴۸

غلام زنگی است و بسا می شود که غلام صاحبش را بکشد، و دیگری باد است و آن سلطانی است که با رعیت میسازد و به نرمی رفتار می کند، و آن دیگر صفراء است که نجات از آن بسیار دور است چون مانند زمین است

هر گاه بلرزه در آید هر چه بر پشت دارد همه را می‌لرزاند.

(۱) ۱۲- جعفر بن محمد بن مسرور- رضی الله عنه- بسند مذکور در متن از ابو یعقوب بغدادی روایت کرده که ابن سکت به ابو الحسن الرضا علیه السلام گفت:

برای چه خداوند عزّ و جلّ موسی بن عمران علیه السلام را با معجزه عصا و ید بیضا و ابطال سحر فرستاد، ولی عیسی علیه السلام را با معجزه طبّ و شفای امراض، و محمد صلی الله علیه و آله را با کلام و خطبه‌ها (یعنی فصاحت و بلاغت که مراد قرآن است)؟ حضرت در پاسخ فرمود: خداوند تبارک و تعالی وقتی موسی را مبعوث فرمود، آن عملی که در آن عصر رواج داشت و مهمّ تلقّی میشد سحر بود و لذا موسی از جانب خداوند با معجزه ابطال سحر- که در قدرت اهل آن زمان عملی مانند آن نبود- حجّت آورد، و خدای تعالی عیسی علیه السلام را هنگامی فرستاد که دردهای مزمن و بی درمان شیوع داشت، و مردم نیاز شدیدی به طبّ و طیب

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۴۹

داشتند، پس عیسی از جانب حق تعالی با معجزه ای آمد که در وسع آنان همانندش نبود و آن زنده کردن مردگان و شفای کور مادرزاد و مبتلا به مرض پیسی باذن خدا بود. و حجّت را بر آنان تمام کرد.

و نیز خداوند تبارک و تعالی محمد صلی الله علیه و آله را زمانی مبعوث فرمود که سخنرانی و کلام رایج می بود- فکر میکنم شعر را هم اضافه فرمود- (یعنی بلاغت)، پس آن حضرت با کتاب خداوند که حاوی مواعظ و احکام و ابطال مطالب مشرکین

و اثبات و صحّت موضوعات خود و اتمام حجّت بر آنها بود آمد.

ابن سکّیت گفت: بخدا سوگند در این روزگار مانند تو هرگز ندیده ام، اکنون بگو امروزه حجّت بر خلق چیست و کیست؟ و حضرت فرمود عقل است، تا با آن راستگوی بر خدا را شناخته و تصدیقش کند، و دروغگوی بر خدا را بشناسد و تکذیبش کند، ابن سکّیت گفت: بخدا سوگند جواب درست همین است.

شرح: «ابن سکّیت - بکسر سین و تشدید کاف - یعقوب بن اسحاق بن یوسف اهوازی است یکی از بزرگان علم لغت و ادبیات عرب و شعر است و از خواصّ امام نهم و دهم علیهما السّلام است، کتاب معروفش بنام اصلاح المنطق است که

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۵۰

بارها طبع و نشر شده، وی را در سال ۲۴۴ متوکّل عباسی بطرز فجیعی بقتل رسانید، و گویند سببش این بود که وی معلم مؤید و معتزّ فرزندان متوکّل بود، روزی متوکّل از او پرسید، این دو کودک در نزد تو بهترند یا حسن و حسین فرزندان علی؟ ابن سکّیت بعضی از مناقب آن دو امام را گوشزد کرد، و بالاخره گفت، قنبر خادم علی علیه السّلام در نزد من بهتر است از تو و دو فرزندت، متوکّل غضب نموده امر کرد زبان او را از قفایش بیرون کشیدند و کشته شد، و بدین سبب او را ابن سکّیت گفته اند که بسیار سکوت می کرد و کمتر سخن می گفت تا مبادا زبان سرخ سر سبز را دهد بر باد، و از غرائب اینست که بالاخره همان لسان باعث قتل او شد».

(۱) ۱۳ - محمّد بن ابراهیم طالقانی - رضی الله عنه - بسند مذکور در متن

از ابن فضال روایت کرد که ابو الحسن الرضا علیه السلام فرمود: انبیاء اولو العزم را اولو العزم گفتند برای آنکه آنان صاحب شریعت و عزیمت بودند، و این چنانست که پیغمبران پس از نوح علیه السلام همه بر شریعت نوح بودند و دستورات و روش او را پیروی میکردند و پیغمبران بعد، کتاب او را تا زمان ابراهیم خلیل علیه السلام عمل می کردند، و اما پس از ابراهیم علیه السلام انبیاء بشریعت او (ابراهیم) عمل می کردند و سنت و روش مذهبی او مورد عمل پیغمبران و موخّیدین بود و کتاب و صحف او را بکار میبردند تا زمان موسی علیه السلام و پس از او همچنان انبیاء

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۵۱

بنی اسرائیل مطابق تورات رفتار می کردند و شریعت موسی را عمل مینمودند تا زمان عیسی علیهما السلام و هر رهبری که در زمان عیسی بود و پس از او همگی بر طریق او و شریعتش بودند تا زمان پیامبر ما محمد صلی الله علیه و آله، و این پنج تن پیغمبران اولو العزم هستند، که افضل انبیاء علیهم السلام میباشند. و محمد صلی الله علیه و آله خاتم است که دیگر شریعتش نسخ نمی شود تا روز رستاخیز، و پیامبری پس از او نخواهد بود، پس هر کس پس از وی ادّعی نبوت کند یا کتابی پس از قرآن بیاورد، برای هر کس که ادّعی او را بشنود خونش مباح است.

(۱) ۱۴- مظفر بن جعفر علوی سمرقندی - رضی الله عنه - بسند مذکور در متن از عیّاس بن هلال روایت کرده که علی بن موسی علیهما السلام از پدرش از نیای بزرگوارش از جدّش امیر

المؤمنين عليهم السّلام نقل کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: تا هنگام مرگ پنج چیز را ترک نمی کنم: خوردن طعام، نشسته بر روی زمین با بردگان، و سوار شدن بر حمار با پالان، و دوشیدن شیر بز با دستهای خود، و

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۵۲

پوشیدن لباس پشمینه، و سلام کردن بر کودکان، که پس از من سنت گردد.

(۱) ۱۵- محمّد بن ابراهیم طالقانی- رحمه الله علیه- بسند مذکور در متن از علی بن فضّال روایت کرده که گفت، به ابی الحسن الرضا علیه السّلام عرض کردم که چگونه بود که مردم از تبعیت علی دست برداشتند و مایل بغیر او شدند با اینکه برتری او را میدانستند و از سابقه او در اسلام آگاه بودند، و مقام او را نزد رسول خدا میشناختند؟! فرمود: جز این نبود که از علی دست کشیدند و به غیر او رو آورند، با اینکه از برتری او بر دیگران آگاهی داشتند، چون آن حضرت از پدران، اجداد، برادران، عموها، و خالوها و خویشانان که با خدا و رسولش دشمنی می نمودند بسیاری را کشته بود، و کینه شان در دل بر او از این جهت بود، و دوست نمیداشتند او بر آنان سرپرستی کند، و نسبت بدیگران چنین کینه ای در دل نداشتند، چون آن دیگری در غزوات مانند علی نبود و از او چیزی مانند عمل امیر المؤمنین در جنگها ندیده بودند، پس برای این جهت بود که از علی روی گردانیده بدیگری پیوستند.

(۲) ۱۶- محمّد بن ابراهیم- رضی الله عنه- بسند مذکور در متن از هیثم بن-

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۵۳

عبد الله رمانی روایت کرده

که گفت: به علی بن موسی علیهما السلام عرضه داشتم یا ابن رسول الله بگو بدانم چرا علی علیه السلام بیست و پنج سال پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله خانه نشین بود، و با دشمنان خدا پیکار نکرد، و بعد از ایام حکومتش به پیکار دست گشود؟ حضرت فرمود: در این کار اقتدا به رسول خدا صلی الله علیه و آله کرد، چون آن حضرت نیز پیکار با مشرکین مکه را پس از بعثت سیزده سال در مکه و نوزده ماه در مدینه ترک کرد، این برای آن بود که یاورانش اندک بودند و قدرت بر علیه آنان نداشت، و همچنین علی علیه السلام مجاهده با دشمنان را کنار گذاشت برای نداشتن یاور بر علیه آنان، و چون پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بدین ترک جهاد در سیزده سال مکه و نوزده ماه مدینه نبوتش باطل نمی شود، همین طور امامت علی علیه السلام با ترک جهاد بیست و پنج سال که هر دو مانعی داشتند باطل نخواهد شد، چون علت یکی بود.

(۱) ۱۷- علی بن احمد بن عبد الله برقی از پدرش از جدش احمد بن ابی عبد الله از عبیدی از محمد بن ابی یعقوب بلخی روایت کرده که از حضرت رضا علیه السلام

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۵۴

پرسیدم چرا امامت در اولاد امام حسین قرار گرفت نه امام حسن علیهما السلام، حضرت فرمود: برای اینکه خداوند عز و جل این طور قرار داد؛ امامت را در اولاد حسین علیه السلام معین فرمود، نه در اولاد حسن علیه السلام، و خدا مورد بازخواست واقع نمی شود.

(۱) ۱۸- پدرم - رضی الله

عنه- بسند مذکور در متن از ابراهیم بن عبد الحمید روایت کرده که ابو الحسن علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله بر عائشه وارد شد و عائشه سطل آبش را در آفتاب نهاده بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید: ای حمیرا این چیست؟ گفت: آب را برای گرم شدن در آفتاب گذارده ام، فرمود: این کار را دیگر نکن زیرا موجب برص است (یعنی آبی که با آفتاب گرم شود باعث مریضی برص و پیسی میگردد).

مؤلف کتاب- رحمه الله- گوید: می شود مراد از ابو الحسن در این خبر حضرت رضا علیه السلام باشد یا پدرش موسی بن جعفر علیهما السلام زیرا ابراهیم بن عبد الحمید از هر دو امام روایت می کند، و این حدیث از مراسیل است.

شرح: «ظاهراً برای اینکه حضرت رضا علیه السلام مستقیماً (بدون ذکر پدرانش) از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل میکند از این رو مرسل است».

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۵۵

(۱) ۱۹- حسین بن احمد بن ادریس- رضی الله عنه- بسند مذکور در متن از حسن بن نصر روایت کرده که گفت: از ابو الحسن علی بن موسی علیهما السلام پرسیدم:

جماعتی در سفرند و مختصر آبی بهمراه دارند، و یکی از ایشان از دنیا رفت، و دیگری در حال جنابت است و آب برای غسل یکی از آن دو کافی است، کدامیک مقدم است؟ فرمود: جنب مقدم است، او غسل کند و میت وا گذاشته می شود، زیرا غسل جنابت فریضه است (یعنی نص صریح کتاب خدا است) و این (غسل میت) سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله است.

(۲) ۲۰- محمد بن حسن

(ابن الولید) - رضی اللہ عنہ - بطریق مذکور در متن از حسن بن نصر روایت کرده که گفت: بحضرت رضا علیه السّلام عرض کردم: چرا پنج تکبیر در نماز میّت می گویند؟ فرمود: چنین روایت کرده اند که آن از پنج نماز شبانه روز گرفته شده، و البتّه این ظاهر حدیث است، ولی جهت دیگری نیز هست و آن اینکه خداوند عزّ و جلّ بر بندگان واجب ساخته (در شبانه روز) پنج فریضه: نماز، زکات، روزه، حجّ و ولایت را، و برای میّت از هر کدام از اینها یک

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۵۶

تکبیر مقرر داشته، و هر کس که قبول ولایت کرده باشد، پنج تکبیر در نماز میّت دارد، و هر کس نپذیرفته چهار تکبیر، و از این جهت است که شما شیعیان پنج تکبیر می گوئید و مخالفین شما چهار تکبیر.

(۱) ۲۱- علیّ بن احمد بن عمران دقاق - رضی اللہ عنہ - بسند مذکور در متن از سلیمان بن جعفر روایت کرده که گفت: از حضرت رضا علیه السّلام پرسیدم تلبیه

(لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ)

و علّت گفتن آن چیست؟ فرمود:

بندگان چون محرم شوند، خداوند آنان را مورد خطاب قرار داده می فرماید: ای بندگان و بردگان من، هر آینه شما را بر آتش حرام کردم همان طور که شما برای من احرام بسته و چیزهایی را بر خود حرام کرده اید، پس می گوئید:

«لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ»

و دعوت پروردگار عزّ و جلّ را اجابت نموده و ندای او را پاسخ می دهید.

(۲) ۲۲- پدرم - رحمه اللہ علیہ - بسند متن از حسین بن خالد روایت کرده که گفت: به امام هشتم علیه السّلام عرض کردم: یک (شتر) قربانی (در عید اضحی) از

عیون أخبار

چند نفر کفایت می کند؟ فرمود: از یکتن، عرض کردم: یک گاو؟ فرمود: از پنج تن در صورتی که همخرج باشند و سر یک سفره می نشینند، عرضه داشتم: چرا یک شتر جز برای یکتن کفایت نمی کند، اما گاو از پنج تن کفایت می کند؟

فرمود: زیرا در شتر آن علتی که در گاو هست، نیست، و آن اینکه آن کسان از قوم موسی که بنی اسرائیل را پرستش گوساله دعوت کردند پنج تن بودند، و همه اهل یک بیت بودند و سر یکسفره غذا میخوردند، و عبارت بودند از اذینونه و برادرش مبدونه و برادرزاده اش و دختر و همسرش بود (در نسخه من لا یحضره الفقیه: «اذینویه و مبدویه» است با یاء بجای نون) و اینان بودند که مردم را پرستش گوساله دعوت کردند، و اینانند که بقره ای را که خداوند تبارک و تعالی بقربانی آن امر کرده بود، ذبح کردند.

شرح: «کتاب خصال مؤلف - ره - روایتی از حسین بن خالد از ابی الحسن علیه السلام نقل می کند که مضمونش اینست که گوساله پرستان فقط پنج تن بودند، ولی در این خبر کسانی که قوم موسی را بعبادت گوساله فرمان دادند پنج تن گفته، و هر دو روایت با صریح کتاب خدا سازگار نیست زیرا قرآن سامری را سبب ضلال بنی اسرائیل میداند و با صراحت می فرماید: وَ أَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ وَ نَزَّاهُ وَ اتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَى مِنْ بَعْدِهِ مِنْ حُلِيِّهِمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُوَارٌّ وَ مِی فرماید فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ - الی قوله تعالی - قَالُوا لَنْ نَبْرَحَ عَلَيْهِ عَاكِفِينَ حَتَّى يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَى - الآیه که ظهور در آن دارد که همه یا بیشتر قوم گوساله پرست شدند.

و بنا بر خبر متن یا آنچه در خصال روایت شده سبب

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۵۸

ضلال یا اضلال قوم پنج تن یا ضالین پنج تن بوده اند بخلاف آنچه در آیات مبارکه هست، و اساسا چگونه کار ضالین یا مضلین ملائک تشریح حکمی از احکام الهی می شود! آیا کار و سنت حسنه ای است گوساله پرستیدن یا گوساله سامری ساختن و مردم را گمراه کردن؟ تا بآن تأثیری شود، و باید مادر گوساله از پنج تن کفایت کند نه خودش و در خبر نیز بقره است نه عجل، این اشکالات خود خبر را تضعیف می کند، علاوه بر آنکه سند معتبر و سالمی نیز ندارد».

(۱) ۲۳- ابن الولید- رضی الله عنه- بسند مذکور در متن از حسین بن خالد از امام هشتم علیه السلام روایت کرده که از آن حضرت پرسیدم: چرا تا چهار ماه گناه حاجی را ثبت نمی کنند؟ فرمود: برای اینکه خداوند تعالی دخول حرم را چهار ماه بر مشرکان مباح کرد، چنان که میفرماید: فَسَيَحُومُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ (توبه- ۲) و از این رو است که هر کس از مؤمنین که بحج رود تا چهار ماه گناهش نوشته نمی شود.

شرح: «مراد از نوشتن گناه مهلت دادن مرتکب برای استغفار است و أَلَا مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ، یا اینکه مراد از «ذنوب» غفلتها و کارهای ناصوابست نه معاصی کبیره مثل ترک صلاه و ارتکاب محرمات».

(۲) ۲۴- پدرم- رضی الله عنه- بسند مذکور در متن از جعفر بن عیینه (یا

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۵۹

ابن عقبه) از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده که فرمود: امیر مؤمنان علی علیه السلام پس از هجرت از

مکه تا زمانی که خداوند عزّ و جلّ او را بجوار خود برد (وفات یافت) هیچ شبی را در مکه بسر نبرد، گوید: بآن حضرت عرض کردم: از چه رو و برای چه؟ فرمود: خوش نداشت در سرزمینی که [رسول خدا صلی الله علیه و آله] از آن هجرت کرده است شب را در آنجا بسر برد، لذا نماز عصر را که بجای می آورد خارج میشد و در سرزمین دیگری شب را بسر میبرد.

(۱) ۲۵- محمد بن علی ماجیلویه- رضی الله عنه- بسند مذکور در متن از حسین بن خالد روایت کرده که گفت: از حضرت رضا علیه السلام پرسیدم: چرا مهریه در «سنت» پانصد درهم است؟ فرمود: خداوند تبارک و تعالی بر خویش واجب فرمود که هیچ مؤمنی نباشد که صد بار

«الله اکبر»

و صد بار

«الحمد لله»

و صد بار

«سبحان الله»

و صد بار »

لا اله الا الله

« بگوید و صد بار بر محمد و آل او صلوات فرستد و این دعا را بخواند

«اللهم زوجنی من الحور العین»

جز آنکه خداوند حوری از حوران بهشتی بهمسری او در آورد، و این اذکار را مهریه او قرار دهد، و از این رو خداوند عزّ و جلّ به پیامبرش وحی فرستاد که مهریه زنان مؤمنه را پانصد درهم سنت کند، و رسول خدا صلی الله علیه و آله طبق آن دستور عمل کرد و

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۶۰

آن را سنت نهاد.

شرح: «یعنی هر کس این پنج ذکر را هر کدام یک صد بار که مجموعه آن پانصد ذکر می شود بگوید بجای پانصد درهم است.»

(۱) ۲۶- حسین بن احمد بن ادریس بسند مذکور در متن از حسین بن خالد روایت کرده

است که گفت: به حضرت رضا علیه السلام عرضه داشتم: فدایت شوم چرا مهریه زنان پانصد درهم معادل ۱۲/۵ اوقیه مقرر شده است؟ فرمود: آری خداوند عزّ و جلّ بر خود واجب کرده است که هیچ مؤمنی نباشد که خدای را صد بار تکبیر و صد بار تسیح و صد بار حمد و صد بار تهلیل گوید و صد بار بر پیغمبر و آل او صلوات فرستد و این دعا را بخواند:

«اللهم زوّجني من الحور العين»

مگر اینکه خداوند حوریه ای بهمسری او در آورد، و از این رو مهریه زنان پانصد درهم مقرر شده است، و هر مؤمنی که از برادر دینی خود دختری خواستگاری بنماید، و بخواهد مهریه او را پانصد درهم قرار دهد، و او از وی نپذیرد و از دادن دختر باو امتناع ورزد، برآستی که او را آزار کرده و رنجانیده، و مستحقّ آنست که خداوند او را از حوریه محروم سازد.

(۲) ۲۷- محمد بن ابراهیم طالقانی - رضی الله عنه - بسند مذکور در متن از

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۶۱

حسن بن علی بن فضال روایت کرده که گفت: از حضرت رضا علیه السلام پرسیدم مطلقه عدی چرا تا شوهر دیگر نکند (و آن شوهر او را طلاق دهد یا بمیرد) بر شوهر اوّل حلال نشود؟ فرمود: بله خداوند تبارک و تعالی جز این نیست که دو بار اذن داده طلاق دهند چنان که می فرماید: الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ یعنی طلاق دو بار است سپس باید یا درست و بخوبی زن را نگهدارید و با هم سازش کنید، یا با کمال خونسردی و نیکی او را رها کنید، که

دیگر نتواند او را بگیرد، و چون داخل شود در طلاق سوم که خداوند آن را ناخوش دارد، خداوند آن زن را بر وی حرام کرده، و دیگر بر او حلال نخواهد بود تا شوهری دیگر اختیار کند، این برای آنست که مردم مسأله طلاق را امری سهل و آسان و ساده تلقی نکنند، و آن را خفیف نشمرند، و بزنان آزار و اذیت و خسارت نرسانند.

شرح: «باید دانست که برای زوج دوم باید بقصد زوجیت دائم و همیشگی عقد خوانده شود نه صرف محرمیت، و نیز باید همخوابگی صورت گیرد نه تنها همنشینی و صحبت، و همچنین هر دو طرف، هم زن و هم مرد قصد ازدواج دائم داشته باشند نه آنکه از ابتدا هر دو قصد طلاق داشته باشند، و در صورت تحقق شروط اگر مرد از دنیا رفت یا نتوانستند با هم زیست کنند و کار بطلاق کشید و مرد زن را طلاق داد آن وقت است که محلل واقع شده، و اگر غیر این

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۶۲

باشد بدیهی است که طلاق امری سهل و ساده تلقی شده و بر خلاف آنچه شارع خواسته که طلاق امری سهل نباشد، شده است.»

(۱) ۲۸- محمّد بن علی ماجیلویه- رضی الله عنه- بسند مذکور در متن از محمّد اشعری روایت کرده که گفت: از حضرت رضا علیه السلام راجع به گرفتن زنان سه طلاقه شده پرسیدم، فرمود: بدرستی که طلاق شما برای دیگران حلال نیست و طلاق دیگران برای شما حلال، زیرا که شما سه طلاق آنها را درست نمی دانید ولی آنان سه طلاق شما را درست می دانند.

(۲) ۲۹- محمّد بن ابراهیم طالقانی-

رضی اللہ عنہ- بسند مذکور در متن از ابن فضال روایت کرده که گفت: از امام هشتم علیه السلام سؤال کردم و پرسیدم: چرا رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ کنیه اش «ابو القاسم» شد، فرمود: برای اینکه آن حضرت فرزندی بنام قاسم داشت، و از این جهت او را ابو القاسم گفتند، گوید: عرضه داشتم یا ابن رسول اللہ آیا مرا اهل توضیح بیشتر می بینید؟ فرمود: آری آیا میدانی که رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ فرمود: من و علیّ دو پدر این امتیم؟ گفتم: آری، و آیا میدانی پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ پدر تمام امت، و علی علیه السلام نیز از ایشان است؟ گفتم: آری

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۶۳

فرمود: آیا میدانی که علیّ قسمت کننده بهشت و دوزخ است؟ عرض کردم:

آری، فرمود: از این رو به او ابو القاسم گفته می شود چون پدر قسمت کننده بهشت و جهنم است، باو عرضه داشتم: معنی این کلام چیست؟ فرمود: مهر و شفقت پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ نسبت به امتش، مانند شفقت و مهربانی پدران است نسبت بأولاد، و بهترین امت رسول خدا- صلی اللہ علیہ و آلہ- علیّ- علیه السلام- است، و پس از وی شفقت علیّ علیه السلام مانند مهر و شفقت او [رسول خدا] است، زیرا او وصیّ و خلیفه، و امام پس از او است، پس برای این بود که فرمود: من و علیّ دو پدر این امتیم، و رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ بمنبر رفت و فرمود: هر کس دین یا عیالی پس از خود باقی گذارد، دینش را من باید ادا، و عیالش را نیز

من باید نفقه دهم، و هر کس که مالی و ثروتی باقی گذارد، آن از آن ورثه او خواهد بود، و از این جهت است که پیغمبر صلی الله علیه و آله اولی بود بمؤمنین از پدران و مادرانشان و همچنین از خودشان بخودشان، و از برای امیر مؤمنان علیه السلام همین طور پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله این اولویت جریان داشت.

(۱) ۳۰- تمیم بن عبد الله قرشی بسند مذکور در متن از ابو الصلت هروی روایت کرده که مأمون الرشید روزی بحضرت رضا علیه السلام گفت: یا ابا الحسن!

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۶۴

بمن بگو چرا جدت امیر المؤمنین علیه السلام قسمت کننده بهشت و دوزخ گردید، و این بچه معنی است و چگونه اثبات می شود، و من زیاد در این باره فکر کرده ام؟

حضرت علیه السلام بدو گفت: ای امیر مسلمین! آیا از پدرت از اجدادت از عبد الله بن عباس روایت نکرده اند که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم میفرمود: دوستی علی ایمان است و دشمنی با او کفر؟ مأمون گفت: آری، امام فرمود: هر گاه دوستی او موجب بهشت است و دشمنی او جهنم، پس در این صورت او قسمت کننده بهشت و دوزخ خواهد بود، مأمون گفت: خداوند مرا پس از تو زنده نگذارد ای ابو الحسن! تصدیق میکنم که براستی تو وارث علم پیامبر خدائی صلی الله علیه.

ابو الصلت گوید: چون حضرت رضا علیه السلام بمنزل بازگشت من بخدمتش رسیدم و عرض کردم: یا ابن رسول الله! چه نیکو مسأله امیر را پاسخ گفتی، امام فرمود: من از همان طریق که او آن را حجت

میدانست با او سخن گفتم (یعنی مجادله بالّتی أحسن)، از پدرم شنیدم از پدران‌شان علیهم‌السّلام روایت میکرد از جدّم امیر مؤمنان علیه‌السّلام که از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌نقل کرده که فرمود: یا علی! توئی قسمت‌کننده بهشت و دوزخ در روز قیامت، بآتش فرمان دهی که این فرد از من

عیون أخبار الرضا علیه‌السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۶۵

است (از او در گذر) و این فرد از تو است (او را بگیر).

(۱) ۳۱- احمد بن حسن قَطّان بسند مذکور در متن از حسن بن علی بن فضال روایت کرده که گفت: از حضرت رضا علیه‌السّلام پرسیدم: چرا امیر المؤمنین علیه‌السّلام پس از آنکه بخلافت نشست فدک را بصاحبش باز نگردانید؟ فرمود: بدین جهت که خداوند عزّ و جلّ خود ما اهل‌البیت را ولایت داده است و حقوق ما را جز خداوند از ستمکاران بر ما نگیرد، و ما اولیاء و سرپرست و صاحب اختیار مؤمنانیم، و در حقوق آنان حکم می‌کنیم و از ستمکاران باز میستانیم، اما برای خود حقوق غصب شده مان را باز نستانیم.

مؤلف گوید: من وجوه دیگری برای این مطلب در کتاب علل الشّرائع از اخبار و احادیث اخراج کرده‌ام و در این کتاب فقط بآنچه از حضرت رضا علیه‌السلام روایت شده اکتفا کردم.

شرح: «ابن خلکان در کتاب وفيات الاعیان ذیل اسم ابو الفوارس حیص و بیص مطلبی نقل کرده که ذکرش در اینجا بسیار مناسب است.

از شیخ نصر الله بن مجلی که یکی از ثقات اهل سنت او را شمرده است نقل کرده که گفت: بخواب در عالم رؤیا امیر مؤمنان علی علیه‌السلام را دیده‌ام از وی

عیون

پرسیدم چه شد که شما اهل البیت چون مکه را فتح کردید و بر دشمن کینه توز غالب آمدید (همه را بخشیده) و خانه ابو سفیان را محل امن قرار داده و گفتید:

«من دخل دار ابي سفیان فهو آمن»

، ولی آنان در طف (کربلا) با فرزندان آنچه که توانستند از ظلم انجام دادند؟ فرمود: آیا تو اشعار ابن صیفی [حیص و بیص] را که در این مورد سروده نشنیده ای؟ عرض کردم: خیر، حضرت فرمود: از خود او بشنو، من از خواب بیدار گشتم و خود را به حیص و بیص (ابن صیفی) رسانیده و بدو خواب خویش را گفتم، او در دم ناله ای از قلب کشید و سخت بگریه افتاد، آنگاه بخدا سوگند خورد که من هنوز نه از لبم برای کسی خوانده، و نه نوشته ام را بکسی فرستاده ام، و آن اشعار را بنظم نیاورده ام مگر همین شب گذشته و شروع بخواندن آن اشعار کرده که چنین است:

ملکنا فکان العفو منا سجیه فلما ملکتم سال بالدم ابطح

و حللتم قتل الاساری و طالماغدونا علی الأسری نعفو و نصفح

فحسبکم هذا التفاوت بیننا و کل اناء بما فیه ینضح (زمانی که) ما بحکومت رسیدیم و قدرت را در دست گرفتیم، بخشش و گذشت (عفو) خوی و عادت ما بود، اما زمانی که شما بقدرت رسیدید خون سراسر صحرای ابطح را فرا گرفت.

و شما ریختن خون همه اسیران را حلال شمردید، ولی بسیار گذشت که ما از اسیران در گذشتیم و همه را مورد عفو و بخشش قرار داده و آزاد کردیم.

شما را همین تفاوت فیما بین ما و شما بس است در شناخت حق و ناحق، از کوزه همان

برون تراود که در اوست».

(۱) ۳۲- حسین بن احمد بیهقی از محمد بن یحیی الصّولی از ابی ذکوان

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۶۷

قاسم بن اسماعیل روایت کرده که گفت: شنیدم ابراهیم بن عبّاس از حضرت رضا علیه السّلام از پدرش موسی بن جعفر علیهما السّلام نقل میکرد که فرمود: شخصی از امام صادق علیه السّلام پرسید: چیست که قرآن در مواقع نشر و درس جز تازگی و شادابی نمی افزاید؟ فرمود: زیرا که خداوند آن را برای زمان خاصّی نازل نفرمود، و همین طور برای مردم معینی نفرستاد، و آن در هر زمانی جدید و تازه است، و برای هر قومی تا قیامت نوآوری و خزّمی و شادابی دارد.

(۱) ۳۳- و بهمین سند از محمد بن موسی بن نصر رازی از پدرش روایت کرده که گفت: از حضرت رضا علیه السّلام از سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند که فرموده است:

«اصحابی کالتجوم

- الخ»، اصحاب من مانند ستارگان آسمانند، بهر کدام اقتدا کنید راه یابید. و سخن دیگر ایشان که فرمود:

«دعوا لی أصحابی»

، اصحاب مرا بمن واگذارید؟ امام علیه السّلام فرمود: این درست است، (و در این احادیث) مراد کسانی هستند که پس از او تغییر حال پیدا نکردند و در دین تغییر و تبدیل ندادند، راوی گوید: به آن حضرت عرض کردند: از کجا دانسته شود که آنان تغییر یافتند و یا اینکه دین را تبدیل دادند؟ فرمود: از کجا که خود روایت کرده اند که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: در روز قیامت مردانی از اصحاب من از

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۶۸

حوض کوثر ممنوع میشوند، چنان که اشتران غریب را

از آبشخور میرانند و مانع میشوند، و من می گویم: پروردگارا! اصحابیم؟! اصحابیم؟، یعنی اینها یاران منند، من آنان را میشناسم، بمن پاسخ داده می شود که: تو نمیدانی پس از تو چه حوادثی ایجاد کردند. و ایشان را گرفته و رو به جانب چپ میرند (بسوی أصحاب الشمال)، و من میگویم:

«بعدا لهم و سحقا»

دوری باد آنان را و نابودی باد ایشان را. آنگاه حضرت رضا علیه السلام فرمود: آیا این گفته رسول خدا صلی الله علیه و آله برای کسی است که تغییر و تبدیل در دین نداده است؟ (۱) ۳۴- و بهمین سند از احمد بن محمد بن اسحاق طالقانی از پدرش روایت کرده که گفت: شخصی در خراسان سوگند یاد کرد که زنم مطلقه و بر من حرام باشد اگر راست نگویم که معاویه از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله نبود!- و این در هنگامی بود که حضرت رضا علیه السلام در خراسان بود، فقهای آنجا و اطراف فتوا دادند که زنش مطلقه است- و از آن حضرت پرسیدند، فرمود: زنش مطلقه نیست. فقها جمعا نامه ای نوشتند و بآن جناب ارسال داشتند که در آن نوشته بود: از کجا و به چه دلیل گفته ای آن زن مطلقه نیست ای پسر رسول خدا؟! حضرت در کنار نامه آنان مرقوم فرمودند که: این را از روایتی که خودتان نقل کرده اید از ابو سعید خدری که رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از فتح مکه بکسانی که در

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۶۹

آن هنگام گرداگردش را فرا گرفته بودند و اظهار اسلام کردند و مسلمان شدند فرمود: شما از خوبانید و اصحاب

من نیز از نیکانند، و لیکن پس از فتح هجرتی نیست، و رسول خدا صلی الله علیه و آله هجرت بعد از فتح را باطل گردانید، و آنان را جزء اصحاب نگردانید، فقها چون جواب آن حضرت را دیدند از فتوای خود برگشته و قول امام علیه السلام را پذیرفتند.

(۱) ۳۵- ابو علی حاکم بیهقی بسند مذکور در متن از سهل بن قاسم روایت کرده که حضرت رضا علیه السلام شنید که شخصی از شیعیانش میگفت: خداوند لعنت کند کسانی که با امیر المؤمنین علیه السلام بجنگ برخاستند، امام باو فرمود:

بگو: «

إِلَّا مِنْ تَابَ وَ أَصْلَحَ»

(یعنی) بغیر از کسانی که توبه کردند و خود را اصلاح نمودند. سپس فرمود: گناه آنان که تخلف ورزیده و با او در دفع فساد و مفسدین همگامی نکردند بزرگتر است از گناه آن کسان که با او جنگیدند و بعد توبه نمودند. «و الله الموفق» توفیق توبه از جانب خداست.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۷۰

باب ۳۳ ذکر آنچه آن حضرت علیه السلام در پاسخ مسائل محمد بن سنان از علل احکام نوشت

(۱) محمد بن علی ماجیلویه- رحمه الله علیه- باسناد مذکور در متن از محمد بن سنان روایت کرده که آن حضرت در جواب سؤالات او راجع به علل احکام نوشت:

عَلَّتْ غَسْلَ جَنَابَتِ پَاكِيْزِ كِي وَ نِظَافَتِ اسْتِ، وَ پَاكِ نَمُوْدِنِ اِنْسَانِ اسْتِ خُودِ رَا اَز اَنْچِه باو رَسِيْدِه اسْتِ اَز مَنِي، وَ طَاهِرِ كَرْدِنِ جِسْمِ خُودِ رَا؛ زِيْرَا جَنَابَتِ اَز تَمَامِ اَعْضَاءِ جِسْمِ خَارِجِ مِي شُود. پَسِ اَز اَيْنِ رُو تَطْهِيْرِ تَمَامِ بَدَنِ بَرِ اَو

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۷۱

واجب شده است.

و عَلَّتْ تَخْفِيْفِ طَهَارَتِ دَرِ بُولِ وَ غَائِطِ (یعنی عدم وجوب غسل) و كَافِي بُوْدِنِ مَجْرَدِ شِسْتِنِ وَ وَضُو كَرْفْتِنِ بَرَايِ عِبَادَتِ اَيْنِسْتِ كِه هَر

یک از اینها مکرر در شبانه روز برای انسان اتفاق می افتد، و آمدنش بدون اراده انسانست و انجام غسل در هر بار مشقت دارد، و نیز شهوتی در کار نیست، لکن جنابت بدون شهوت و لذت و اکراه نفس بر آن نیست و باختیار خود خویش را وادار بدان میکند.

و علت غسل عیدین و جمعه و دیگر غسلها آنست که در آنها بزرگداشت و تعظیم بنده پروردگار خود را است، و نیز توجه نمودن او پروردگار کریم و بزرگووار خود، و درخواست مغفرت و آمرزش گناهان است، و از برای آنکه روز عید از برایشان معروف باشد و در آن روز گرد هم آیند و اجتماع کنند برای ذکر خدای متعال، پس خداوند غسل آن روز را بزرگداشت آن روز قرار داد و آن را دلیل تفضیل آن روز بر سایر ایام و افزونی عبادت و مستحبات آن مقرر فرمود، و بجهت اینکه این غسل طهارت و پاکی بنده باشد تا جمعه دیگر.

(۱) و علت غسل میت اینست که او را غسل دهند تا پاکیزه شود و از آلودگیها (و

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۷۲

میکروبها) و امراضی که داشته و آنچه باو رسیده است از انواع ناخوشیها پاک گردد، زیرا او با فرشتگان ملاقات میکند و با اهل آخرت همنشین میگردد، پس چه نیکو است که بر خدا که وارد می شود و پاکان را که ملاقات می کند و آنان با او تماس می گیرند و او با ایشان تماس حاصل میکند، با طهارت و نظیف باشد تا مورد درخواست رحمت و شفاعت واقع شود.

و علت دیگر آنکه آن منیی که از آن آفریده شده و در

هنگام مرگ از بدن او خارج می شود و جنب میگردد، پس غسل برای آنست.

و عِلّت غسل مسّ میت ظاهر شدن غسل دهنده است از آنچه بدو رسیده از چرک و پلیدیهای متوفی، چرا که شخص که از دنیا رفت و روح از او مفارقت نمود، بیشتر آنها در پیکر او باقی میماند، لذا باید پس از تماس با او، تطهیر کرد و او را نیز تطهیر نمود.

و عِلّت وضو که از برای آن مقرر شده شستن صورت و دو ذراع دست و مسح سر و پاها، بجهت ایستادن بنده است در مقابل خدا، و رو بخدا نمودن اوست با تمام اعضا و جوارح ظاهری خود، و ملاقات او است با آن جوارح ظاهره که اعضای وضو است با فرشتگان و کرام الکاتبین، پس شستن صورت

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۷۳

برای سجده است و خضوع در آن، (۱) و شستن دو دست بدان جهت است که آنها را بدرگاه حقتعالی بالا میبرد و بعد می افکنند، و با آن دو کف رغبت و رهبت و تبّئ «۱» انجام می دهد، و مسح سر و روی دو پا برای اینست که ظاهر و آشکار و برهنه است و در جمیع حالات نماز با این سه استقبال کند و رو بحق ایستد و در اینها خضوع و تبّئ همانند و بحدّ روی و ذراعین نیست.

و عِلّت زکات برای دادن قوت به بینوایان است، و نیز حفظ اموال ثروتمندان و اغنیاء (تا مسلک اشتراکی پیش نیاید) و خداوند تبارک و تعالی اهل صحّت و سلامت را مکلف ساخته تا قیام بنیازهای آفت زدگان و بلادیدگان نمایند، چنان که میفرماید:

لَتَبْلُوَنَّ فِي أَمْوَالِكُمْ

وَ أَنْفُسِكُمْ (در اموال و جانها و نفسستان، مورد امتحان و آزمایش واقع خواهید شد- آل عمران ۱۸۶) در اموال بپرداخت زکات و در جانها بمهیا شدن برای صبر بر بلیات و ناگواریها، و با اینکه در پرداخت زکات أداء شکر نعمتهای پروردگار عزّ و جلّ و امید زیادت نعمت است، و نیز رأفت و رحمت بر پریشانحالان و مردم بینوا و کوخ نشین و ضعفا است، و همچنین تحریص بر مواسات و همدردی با فقرا و

(۱)- در کتاب دعای کافی کلینی- رضوان الله تعالی علیه- روایتی نقل شده است که امام صادق علیه السلام فرمودند: رغبت آنست که کف دو دست بآسمان بلند شود، و رهبت آنست که دستها بلند و پشت دو دست بآسمان شود و تبتل به انگشت اشاره کردن است.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۷۴

اعانت ایشان بر امور دینی است، (۱) و این بینوایان خود موعظه و پندی باشند برای ثروتمندان که با دیدن بدبختیهای اینان در این دنیا، اغنیاء یاد بینوائی آخرت افتند و از این تهی دستی فقرا درس گیرند، به فقیری عالم قیامت و به بیچارگی و بی زادی در آن سامان پی برند، و تحریص شوند بدادن زکات بر شکرگزاری خداوند تبارک و تعالی که بآنها ثروت داده و آنان را بی نیاز فرموده است، و همچنین تحریص شوند بر دعا و تضرّع و بترسند از اینکه روزی مانند این بینوایان گردند، و در بسیاری از امور مانند اینها چون زکات و صدقه و صلّه رحم و احسان بدیگران و از این قبیل امور.

و علّت حجّ بجای آوردن، رفتن بسوی خدا و طلب کردن ثواب بسیار، و بیرون شدن از

جميع گناهان که از انسان صادر شده است میباشد، و نیز برای اینست که از اشتباهات گذشته توبه کرده و پاک شده و اعمال آینده خود را از سر گیرد، چون حج موجب آموزش و کفاره گناهان گذشته او خواهد بود و مانند فردی است که تازه بحد بلوغ رسیده و مکلف شده گشته است، و نیز علت حج لوازم آنست از خرج کردن و بحساب رسیدن اموال و بتعب و زحمت و مشقت انداختن بدن و منع شدن از اعمالی شهوانی و بردن لذات، و تقرب

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۷۵

بپروردگار عزّ و جلّ بسبب عبادات و خضوع و فروتنی، (۱) و کشیدن ذلت سفر مدّتی مدید در میان صحرا و دژه و دشت، در گرما و سرما، میان امن و خوف و خاطر جمعی و ترس، در زمانی بس طولانی و پیوسته، و آنچه در حج است از منافع برای جمیع مردم، و خواستن حاجت از خدا و ترسیدن از او، و رها کردن و دور شدن از صفت زشت بی رحمی و سنگدلی و بیباکی، و نیز از یاد نبردن خدا، و او را فراموش نکردن و از غیر خدا امید بریدن، و بعمل پرداختن، و بحقوق رسیدگی کردن، و جلوگیری نفس از فساد گرائی گرائی، و نفع رساندن یا بمنفعت رسیدن کسانی که در شرق یا غرب زمین زندگی می کنند، در صحرا یا دریا بسر میبرند، در حج شرکت کرده، یا نکرده اند، از تاجر و بازرگان، از واردکننده و فروشنده یا خریدار و مشتری، از کاسب و نیازمند، و همچنین برآوردن حاجات مردم اطراف و اکناف و آن مکانها که امکان اجتماع حاجیان

در آن هست، چنان که در آیه مبارکه فرموده است لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ.

و عِلَّتْ وَجُوبِ حَجِّ فِي مَدَّتِ عَمْرٍ يَكُ بَارٍ لِأَيِّنِّتِ كَيْ خَدَاوَنَدُ عَزَّ وَجَلَّ فِي هَمِّهِ وَاجِبَاتٍ وَفَرَائِضٍ مَلَا حِظَّهُ كَمِ قَدْرَتِ
تَرِينِ مَكْلَفِينِ رَا فَرْمُودَه اسْت، وَ يَكِي

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۷۶

از آن واجبات حج و زیارت خانه خدا است که وجوبش یک مرتبه در عمر است، آنگاه صاحب قدرت آن را بدان ترغیب کرده که مکرر بجای آورند.

(۱) و عِلَّتْ اَيْنَكِه مَحَلِّ بَيْتِ فِي مِيَانَكِينِ زَمِينِ وَضَعُ شُدِه بَرَايِ اَيْنِسْتِ كَيْ اَنْجَا مَوْضِعِي اسْتِ كَيْ زَمِينِ اَز زِيرِ اَبِ بِيرونِ اَمَدِه وَ هَمِّه بَادِهَا اَز زِيرِ رَكْنِ شَامِي اسْتِ وَ اَعَاذِ پِيدَايشِ خَشَكِي اسْتِ وَ بَعْدِ اَرَامِ اَرَامِ خَشَكِيهَا اَز زِيرِ بَدَانِ پِيوسْتِه اسْتِ وَ كَسْتَرْدِه شُدِه، وَ بَدَانِ جِهْتِ اَنِ فِي وَسْطِ قَرَارِ كَرْفَتِه وَ فَرَضِ سَاكِنِينِ رِبْعِ مَسْكُونِ فِي اَيْنِ بَارِهِ يَكْسَانِ اسْتِ تَا اَز اَطْرَافِ جِهَانِ شَرْقِ وَ غَرْبِ فَاصله اش بِيَكِ نَسْبِتِ بَاشَد. مَكَّه رَا مَكَّه نَامِيدَنْدِ بَجِهْتِ اَنَكِه مَرْدَمِ فِي اَنِ سَوْتِ مِي كَشِيدَنْدِ، وَ نِيَزِ كَسِي رَا كَيْ قَصْدِ اَنِ مِي كَرْدِ مِي كَفْتَنْدِ: سَوْتِ كَشِيدِ، وَ اَز اَيْنِ رُوسْتِ كَيْ خَدَاوَنَدِ فِي كِتَابِ خُودِ فَرْمُودِه اسْتِ: وَ مَا كَانَّ صَيِّ لَانَّهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ اِلَّا مُكَاةً وَ تَصَدِيَةً يَعْنِي: (وَ نِيَسْتِ نَمَازِشَانِ نَزْدِ اَنِ خَانِهِ مَكْرِ صَفِيرِ وَ دَسْتِ زَدْنِ - اِنْفَالِ ۳۵)، پَسِ «مَكَاةً» سَوْتِ كَشِيدَنْدِ وَ «تَصَدِيَةً» دَسْتِ زَدْنِ اسْتِ.

و عِلَّتْ طَوَافِ خَانِهِ اَيْنِسْتِ كَيْ خَدَاوَنَدِ تَبَارَكُ وَ تَعَالَى بِفَرَشْتَكَانِ فَرْمُودِ:

اِنِّي جَاعِلٌ - الْاَيَّةِ (مَنْ مِي خَوَاهَمِ فِي زَمِينِ جَانَشِينِ قَرَارِ دَهَمِ، فَرَشْتَكَانِ عَرَضِه دَاشْتَنْدِ اَيَا قَرَارِ مِيدِهِي فِي زَمِينِ كَسِي رَا كَيْ اَفْسَادِ كَنْدِ وَ خُونَرِيْزِيهَا نَمَايَدِ؟!) وَ

عيون

این کلام را با حقتعالی گفتند (۱) اما بعد پیشیمان شدند و بعرش پناه برده و استغفار کردند، خداوند عزّ و جلّ دوست داشت که سایر بندگان و عبادت کنندگان، مانند ملائکه عبادت کنند، لذا در آسمان چهارم محاذی عرش خانه ای قرار داد که بدان ضراح می گفتند، سپس در آسمان دنیا خانه ای بنا نهاد که آن را بیت المعمور می گفتند و آن محاذی ضراح بود، آنگاه خانه کعبه را وضع نمود در برابر بیت المعمور و محاذی آن، و آدم ابو البشر را دستور داد تا بگرد آن طواف کند، و خدای عزّ و جلّ بر آدم گنااهش را ببخشد و این امر در اولاد آدم تا روز قیامت جاری گشت.

و علّت اینکه استلام و لمس یا بوسیدن حجر الأسود اینست که خداوند عزّ و جلّ هنگامی که از بنی آدم میثاق گرفت حجر الاسود آن را چون لقمه در کام گرفت، پس از این رو بنی آدم را مکلف نمود که این میثاق را حفظ کنند و پیمان خویش را وفا نمایند، از این جهت است که در نزد حجر الاسود میگویند: «امانتی اذیتها و میثاقی تعاهدته لتشهد لی بالموافاه» (این امانت منست که آن را ادا کردم، و پیمان منست که آن را تجدید نمودم تا برای من بوفاکردنم شهادت دهی).

و از این رو سلمان- رحمه الله- گفته است: حجر الاسود در قیامت چون کوه

ابو قبیس حاضر گشته و با زبان و لب برای آنست که او را زیارت کرده است شهادت دهد.

(۱) و علّت اینکه «منی» را منی گفتند اینست که جبرئیل علیه السلام

بنزد ابراهیم علیه السّلام آمد و او را گفت: تمنا کن و آرزوی خود را از خدا بخواه، پس ابراهیم علیه السّلام از خدا خواست که بجای فرزندش اسماعیل، در قربانی، گوسفند (قوچ) قرار دهد و امر بذبح آن کند که فدای اسماعیل باشد، و خداوند حاجت او را داد.

شرح: «این جمله بنظر درست نیست زیرا در این صورت آزمایشی در کار نبوده، و حال آنکه قرآن میفرماید: إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ (و این البته آزمایشی است بس آشکار)».

و علت روزه گرفتن فهمیدن ناراحتی گرسنگی و تشنگی است به آنکه بنده در سختی و ناملایم افتد و رنج و ناراحتی آن را تحمل کند تا نزد خداوند اجر داشته و صبر و پایداریش را بحساب خداوند گزارد. و نیز این دلیلی باشد برای او از سختیهای عالم آخرت، علاوه بر اینکه روزه باعث درهم کوبیدن شهوات است برای او و پند دهنده است او را در دنیا و دلیل و علامت است برای آخرت، و دانسته می شود بدان مقدار سختی و شدت آن نسبت بدنیا، و نیز درک شدت رنج فقراء و تهیدستان در دنیا و آخرت (بدین معنی که چون شخص روزه دار سختی و شدت گرسنگی و فقر را در دنیا بچشد و حس کند، و مشقت احوال آخرت را درک کرده و از روزه پند خواهد گرفت، و خود را برای سختی

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۷۹

آن روز مهیّا خواهد ساخت).

(۱) و خداوند قتل نفس را حرام کرده است برای اینکه اگر حلال کرده بود بشری باقی نمی ماند، و همگی در کمترین اختلاف بجان یک دیگر افتاده و نابود میشدند، و

تدبیر او نادرست و فاسد بود.

و عُلّت تحریم او عقوق والدین (نارضایتی پدر و مادر) را برای اینکه در عقوق رعایت فرمان باری تعالی باحترام فرزند از پدر و مادر خویش نشده، و نیز بزرگداشت آن دو از بین می‌رود و نعمت خداوند کفران می‌شود، و شکر و سپاسگزاری اساسش نابود می‌گشت، و آنچه را که میخواند بسوی قَلّت نسل و انقطاع آن ببار می‌آورد، زیرا در مخالفت والدین و ناراضی ساختن آنان احترامی برای پدر و مادر باقی نمی‌ماند، و حقوقشان شناخته نمی‌شود، و خویشی قطع می‌گردد، و والدین رغبتی بفرزند نخواهند داشت، و لذا در تربیت او کوششی نخواهند نمود، برای آنکه امیدی به نیکوئی او در عوض ندارند چرا که فرزند اطاعت آنان را رها کرده است.

و عُلّت حرمت زنا بجهت آن فساد است که در بر دارد از کشتار یک دیگر و در آمیختن نسب‌ها و بهم خوردن نسل و تبار، و ترک تربیت فرزندان، و بر هم خوردن میراث و فسادهایی که از این مقوله است و موجب تباهی و نابودی

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۸۰

می‌گردد.

(۱) و عُلّت حرمت خوردن مال یتیمان به ستم بجهت بسیاری از وجوه فساد است که اولین آن اینست که هر گاه انسان مال یتیمی را از روی نابکاری و ستم تصرف کند بحقیقت که بر کشتن او اعانت کرده، زیرا یتیم فردی است نیازمند و عاجز و خود نمی‌تواند کار خویش را انجام دهد، و روزی خود را کسب کند، و کسی را هم ندارد که مانند پدر یا مادر برای او دلسوزی کند و به سرپرستی او قیام نماید، و نفقه اش را متکفل

گردد، پس اگر کسی مال او را بخورد، این مانند آنست که برستی او را کشته است، و بفقر و فلاکتش کشانیده است، با اینکه خدای تعالی از این عمل بیم داده و برای آن عقوبت در کتاب مبینش معین فرموده که وَ لِيُخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّهُ ضِعَافًا - الآيه (باید بندگان از مکافات عمل خویش بیم داشته باشند (و با یتیمان نیکو رفتار کنند) مبادا پس از خود فرزندان صغیر و ضعیف بجای گذارند بر حال آنها بترسند، و باید از خداوند پروا کنند- نساء: ۹).

و نیز امام باقر علیه السلام فرموده است: «خداوند به دو کیفر در خوردن مال یتیم مردمان را تهدید فرموده، یکی در دنیا و دیگری در آخرت» پس در تحریم مال یتیم نگهداری یتیم و مستقل نمودن اوست نسبت بخویش که تا نیازی بغیر در مال نداشته باشد، و نیز سلامت نگهداشتن بازماندگان یتیم است تا گرفتار

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۸۱

نشوند بمصیبتی که یتیم گرفتار شده است (۱) از ناحیه همان تهدیدی که خداوند بعقوبت دنیوی کرده است، و اضافه بر آن آنکه یتیم بزرگ خواهد شد و رشد خواهد یافت، و مال خود را طلب خواهد کرد، و کمر انتقام خواهد بست، و کینه توزی و دشمنی و خصومت میان آنان بیار خواهد آورد تا بالاخره همگی را بباد فنا و نیستی بسپارد.

و خداوند حرام فرموده فرار از میدان نبرد با مهاجم را از این جهت که سستی در دیانت پدید می آورد، و بجهت کوچک شمردن و کم ارزش دانستن و بی اهمیت انگاشتن امر پیمبران خدا و سروران الهی و امامان عادل علیهم السلام، و

یاری نکردن آنان در مقابل دشمنانشان، و موجب کیفر است زیرا که آن انکار دعوت باقرار به خداپرستی و آشکار نمودن عدالت اجتماعی و برکنار کردن جور و ظلم، و از میان بردن فساد و تباهی، و آنچه در آن از تجرّی دشمن و جسارتش بر مسلمانان، و آنچه در پی دارد از اسارت و کشتار مردم بی گناه و از میان بردن دین و آئین خداوند عزّ و جلّ و دیگر چیزهایی از فساد و ناامنی که در آنست.

و خداوند تعزّب بعد از هجرت را حرام فرموده، برای اینکه آن بازگشت از دین است به بی دینی، و یاری نمودن پیمبران و حجّتهای خدا علیهم السّلام، و آنچه در

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۸۲

آنست از فساد، (۱) و نابود کردن حق هر ذی حقی (مانند قانون جنگل) نه تنها برای بیابان نشینی، چرا که اگر با حقّ و حقوق هم آشنا شد، و دین را کاملاً دریافت و شناخت، و باز حقّ ندارد با مردم عوام و بی فرهنگ و جاهل آمیزش داشته باشد، و این کار برای او خطرناک است، زیرا اطمینان نیست که کم کارش بدان جا کشد که آنچه میدانند زیر پا گذاشته و مانند مردمان جاهل و دور از فرهنگ رفتار کند و افراط هم بورزد.

و خداوند حرام کرده است ذبیحه ای که هنگام ذبح نام خدا بر آن برده نشود و بسم الله نگویند و یا بنام غیر خدا کشته شود، زیرا حقّ تعالی بر بندگانش واجب فرموده که بتوحید و یگانگیش اقرار کنند، و در هنگام ذبح حیوانات حلال گوشت (که برای مصرف خوراک و پوشاک است) نام او را برند

لا غیر، و برای اینکه مساوی نباشد میان چیزی که سبب تقرب باو عزّ و جلّ است و چیزی که باعث دوری از او و تقرب به بتان است و عبادت شیاطین است، زیرا در بردن نام خدا اقرار بر بوییت او و توحیدش میباشد، و در بردن نام غیر خدا شرک بخدا و تقرب بغیر او جستن است، پس بردن نام خدا در حین ذبح به بسم الله گفتن، و بردن نام غیر او در آن هنگام فارق بین حلال و حرام الهی خواهد بود.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۸۳

(۱) و خداوند خوردن گوشت درندگان طیور و وحوش را کلا حرام کرده، زیرا که لاش مرده و حرام گوشت میخورند و از مدفوع استفاده خوراک می کنند و از این چیزها، پس خداوند عزّ و جلّ علامات برای شناخت حلال و حرامش در وحش و طیر قرار داده تا تمیز داده شود حلال آن از حرامش چنان که پدرم (موسی بن جعفر علیهما السلام) فرموده: «هر صاحب نیش از درندگان و هر صاحب چنگال از پرندگان حرام است، و هر پرنده ای که دارای سنگدان است حلال گوشت خواهد بود» و علامت دیگری که فرق میان حلال گوشت پرنده و حرام گوشت است، آنکه پدرم فرمود: «آن پرنده ای که هنگام پرواز مرتب بال میزند از گوشتش بخور و آنکه در پرواز گاهی بال میزند و بیشتر بدون حرکت بالهایش سیر می کند از گوشتش مخور».

و خداوند گوشت خرگوش را حرام کرده چون همانند گربه و سایر وحوش دارای چنگال است، لذا همان حکم که درندگان دارند در باره او جاری است بعلاوه که در نفس او نجاستی

هست مانند خون حیض (که از خون بدن پلیدتر است) چه او مسخ شده است.

(۱) - دو دندان که بعد از رباعیات و قبل از دندانهای کرسی است از بالا و پائین در دو طرف را چهار نیش گویند.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۸۴

(۱) و علت تحریم ربای معاملی همان نهی خداوند است از آن، برای آن فسادى که نسبت به اموال در آن وجود دارد، زیرا انسان چنانچه یکدرهم را به دو درهم بخرد، قیمت یکدرهم یکدرهم است، و درهم دیگر تباه شده، پس خرید و فروش و معاملات ربوی همه خسارت و ضرر است در هر حال برای خریدار و فروشنده، پس از این رو خداوند تبارک و تعالی ربا را حرام کرده است برای فساد و تباهی اموال و ثروتها، همچنان که منع فرموده اموال سفیه و کم عقل و یا دیوانه را در اختیار او قرار دهند، چرا که بیم آنست که همه را تلف و نابود کند، تا زمانی که از او رشد عقلی دیده شود (که در آن وقت منع برداشته می شود) پس بدین سبب خداوند عزّ و جلّ ربا را حرام فرموده است و بیع ربوی معامله کردن یک درهم به دو درهم است دست بدست.

و راز تحریم ربا بعد از دانستن حکم خدا در باره آن آنست که در آن کوچک شمردن حرامی است که خداوند آن را حرام فرموده است و شرعا حرمتش معلوم گشته و این بی اعتنائی بمحرّمات الهی و نادیده گرفتن آن، خود دخول در کفر است (نه تنها معصیت).

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۸۵

(۱) و سرّ تحریم ربای قرضی آنست که کار خیر از

میان می‌رود و اموال تلف می‌شود، و مردم ببردن منفعت بی تلاش مایل میشوند، و دادن قرض الحسن از میان می‌رود، و قرض دادن از نیکوکاریها است، و از برای فساد و ستمی است که بقرض گیرنده می‌شود و نابودی و بباد رفتن ثروتها است (چنان که در دوران عمر ما، همه ربا دهندگان و رباگیرندگان خود آن را بچشم دیده اند).

و خداوند خوردن گوشت خوک را حرام گردانیده، چون زشت و قبیح است، و خداوند عزّ و جلّ آن را پند و عبرت برای بنندگان قرار داده، و آن را خلق فرموده تا دلیل و علامت باشد بر آنچه آن مسخ شده است، که باین صورت مسخ و تبدیل شده اند، چون خوراک آن قاذورات است که نجس ترین نجاسات است (و پلیدیش بر همگان آشکار) با علتهای بسیار دیگر.

و همچنین بوزینه را حرام فرموده از آن جهت که بوزینه نیز چون خوک مسخ گشته و مورد پند و اندرز برای خلق واقع شده، و علامت و دلیل است برای هر چیزی که بصورت و شکل او مسخ شده است، و خداوند در آن شباهتی از انسان قرار داده تا دلیل باشد بر اینکه آن از مخلوقات مغضوب علیهم است و مورد غضب الهی واقع بوده.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۸۶

(۱) و گوشت مردار حرام گشته، زیرا که در آن چیزهائی (میکرب) است که موجب فاسد کردن، و آفت رساندن به ابدان است، و خداوند خواسته است که بردن نام مبارکش در هنگام ذبح حیوان سبب حلال بودن آن شود، و میته نام خدا بر آن برده نشده است، و نیز خواسته که این خود فرق بین حلال و

حرام باشد.

و خداوند خون را حرام کرده مانند حرام کردن میته، زیرا در آن نیز چیزهایی است که بدنها را فاسد می کند و تولیدکننده زرداب و صفرا است، و دهان را بد بو میکند، و بوی بدن را بوی گند می گرداند، و اخلاق را فاسد و موجب سنگدلی و بی رحمی و بی عاطفگی است چندان که خورنده آن باکی ندارد که پدر خود را یا رفیق و دوست خود را بکشد.

و خداوند طحال (سپرز) را حرام فرمود از این جهت که خون در آنست و همان علت که در حرمت خون و حرمت مردار است در آن نیز هست زیرا هر دو در یک مسیر هستند و در فساد شریکند.

و علت قرار دادن مهریه برای زنان و وجوب آن بر مردان که باید آنان بزوجاتشان پردازند نه زنانشان به آنان، برای اینست که بر مرد واجب است نفقه و مخارج زن، و زن بضع و اختیار همخوابگی خود را بمرد واگذار کرده است، و مرد مشتری است، و معامله بدون ثمن و قیمت معنی ندارد، چه فروش و چه

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۸۷

خرید، (۱) با اینکه زنان از خرید و فروش و کسب و کار کنار و محظورند، (برای وضعی که در هر ماه چندین روز دارند) و از آمدن بمحل تجارت و داد و ستد عذر دارند.

و علت اینکه مرد تا چهار زن میتواند تزویج کند، و حرام بودن زیاده از یک شوهر برای زن اینست که: در آن صورت که مرد چهار زن یا بیش از یک زن داشته باشد فرزند منسوب به اوست، اما اگر زن یک شوهر بیش داشت و حامله

شد شناخته نمی شود که فرزندش از کدام شوهر است، زیرا همه شوهران در همخوابگی با او برابرند، و در این صورت نسب ها بر هم خورده و میراث وضعش سامان نمی پذیرد، و شناخت پدر و فرزند بکلی از بین خواهد رفت.

و علت اینکه برده و عبد نمی تواند از دو زوجه بیشتر داشته باشد، برای اینکه او نیم مرد آزاد است؛ هم در نکاح و هم در طلاق، و خود مالک نفس خویش نیست، و مالک مالی نمیشود و از خود چیزی ندارد، نفقه خود او هم بعهده صاحبش میباشد، و این بدان جهت است که فرقی باشد میان او و شخص آزاد، و دیگر اینکه فعالیتش در باره زنان کمتر باشد و بکار اربابش برسد.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۸۸

(۱) و علت طلاق که تا سه بار است برای اینست که در فاصله هر کدام تا آن دیگر مهلت داده شده که شاید رغبتی بزن پیدا کند یا از نردبان غضب پائین آید، و نیز این تأدیب و ترسی باشد برای زنان و مانعی باشد که از مخالفت و نافرمانی شوهران خود دست بردارند، و اگر چنین نشد مستحق مفارقت و جدائی خواهد شد، زیرا کاری کرده که سزاوار او نبوده که آن مخالفت امر شوهرش می باشد.

و علت تحریم زن بر شوهر پس از نه طلاق که دیگر بهیچ وجه بر او حلال نمی شود، این خود عقوبتی است برای هر مرد که امر طلاق را شوخی و بازی نگیرد، و زن را زیر دست و ضعیف نپندارد، و چشم و گوش خود را باز کند و بنگرد و در کار خود بیندیشد با کمال هشیاری و

بیداری، دیگر اینکه از هم بعد از نه طلاق امید ببرند.

و عُلَّت طلاق عبد مملوک دو بار (که پس از بار دوم محتاج بمحلل است) اینست که عدّه طلاق کنیز نیم عدّه آزاده است، و رسول خدا صلی الله علیه و آله طلاق را دو بار قرار داد که در عدّه تمام سه ماه و «ثلاثه قروء» انجام شود بطور کامل، و همچنین در عدّه وفات، کنیز نیم آزاد عدّه باید نگهدارد، زن آزاد چهار ماه و ده

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۸۹

روز، و کنیز دو ماه و پنج روز.

(۱) و عُلَّت مسموع نبودن شهادت زنان در طلاق و رؤیت هلال، برای اینست که زنان غالباً در رؤیت ضعیفند و اینکه با یک دیگر دوستند (و طلاق را موجب سرشکستگی همگان خود میدانند و ممکن است بجانبداری از دوستشان در ادای شهادت تعلل کنند، بدین معنی که اگر مرد انکار طلاق کرد و قاضی شاهدان طلاق را احضار کرد و شهادت خواست، اعمال غرض کنند) پس از این جهات شهادت آنان مقبول نیست مگر در موقع ضرورت مانند شهادت قابله در زنده بدنیا آمدن طفل مثلاً، و چیزهائی که مرد حق نظر کردن بآن را ندارد، و این نظیر تجویز شهادت اهل کتاب است در وقتی که غیر اینها یافت نشود، زیرا در قرآن خداوند می فرماید: اِنَّ اَنْ اَثَانَ ذَوَا عَدْلٍ مِّنْكُمْ (مسلمین) * اَوْ اَخْرَانِ مِّنْ غَيْرِكُمْ شَهَادَتِ دَو تَن اَدَلِ اَز خُودَتَانِ يَا دَو تَن اَز غَيْرِ خُودَتَانِ، (یعنی از یهود یا نصاری یا مجوس) و این قضیه مانند شهادت کودکان نابالغ است در قتل هنگامی که غیر آنها از مردان کسی بالغ نباشد.

مترجم گوید: باید

دانست که مراد این نیست که اگر زنانی گفتند ما ماه را دیده ایم انسان باور نکند، بلکه مراد آنست که قاضی و حاکم نمیتواند بشهادت آنان حکم کرده و اوّل ماه و یا عید فطر و قربان را برای مسلمین تعیین کند، و یا بمطلقه بودن زن حکم کند، نه اینکه اگر زنانی ادّعی رؤیت کردند، انسان نباید بپذیرد.

(۲) و علّت لزوم شهادت چهار نفر مرد عادل در شهادت بزنا، و کفایت دو نفر

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۹۰

در موارد دیگر، شدّت حدّ - برای - زن یا مرد همسر دار است، زیرا در آن، حکم سنگسار و قتل است، پس از این جهت شهادت باید دو چندان باشد و دقیقتر، زیرا در آن قتل نفس، و بریدن خویشی فرزند از پدر است، بجهت فساد نسب در میراث.

و علّت حلال بودن مال فرزند برای پدرش بدون اذن و اجازه او و حلال نبودن مال پدر برای فرزند مگر با اجازه او اینست که فرزند خود بخشیده شده بپدر است، خداوند در کتابش می فرماید: *يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنْثًا وَيَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ الذُّكُورَ* (به هر کس که بخواهد دختر می بخشد و بهر کس که اراده کند پسر - شوری: ۴۹) و اینکه فرزند مثنونه اش با پدر است چه صغیر و چه کبیر، و نسبتش به پدر است و منسوب به او است و بنام او خوانده و شناخته می شود، میگویند: فلان پسر فلان، و خداوند فرموده است که *ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ* و فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرموده:

«انت و مالک لایبک»

(تو و ثروت همه از آن پدرت هست)، ولی مادر این چنین نیست و

حَقَّ تَصَرَّفَ در مال فرزند را ندارد مگر به اذن و اجازه، زیرا پدر باید نفقه فرزند را بدهد و بدان مأخوذ است، ولی مادر این چنین نیست و نفقه فرزند بر او واجب نیست «۱».

(۱) - باید دانست که فقها این خبر مطلق را مقیّد دانند و طبق روایتی که صدوق از امام صادق علیه السلام در معانی الاخبار نقل می کند گویند: در مواقع اضطرار بدون زیاده روی میتواند بدون اذن فرزند باندازه قوتش تصرف کند و خبر رسول خدا صلی الله علیه و آله را که در همان خبر معنا شده حاکم میدانند.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۹۱

(۱) و علت اینکه در کلیه مرافعات حقوقی آوردن دلیل و شاهد با شخص ادعاکننده است، و سوگند بر مدعی علیه جز قتل که بعکس است سوگند با مدعی است، و آوردن دلیل و شاهد بر مدعی علیه و متهم، و این بخاطر اینست که مدعی علیه منکر است و او را امکان شاهد آوردن نیست، چون انکار امری است مجهول، اما در قتل امری معلوم، و مسلمانان در آن احتیاط و دقت دارند و بدون رسیدن و آگاهی شهادت نمی دهند و خون هیچ کس نباید پامال شود، و این خود جلوگیری و مانع اینست که قاتلی مجازات نشود، لذا اگر کسی خیال کشتن کسی را داشته باشد باید بداند دیگران دشمنی او را با فلانی میدانند و اگر متهم بقتل او شد هیچ کس از آشنایان به براءت او شهادت نخواهد داد، و برای متهم، آوردن شاهد امری صعب بلکه محال است، لذا در صدد قتل بر نمی آید چون شهادی بر رفع اتهام پیدا نخواهد کرد

مگر بسیار بندرت.

امّا علّت قسامه (که آن سوگند یاد کردن اولیای مقتول است که فلان کس مقتول را کشته است، و اگر آنان از یاد کردن سوگند امتناع ورزیدند) از کسان مّتهم پنجاه تن قسم یاد کنند که ما قاتل را نمی شناسیم، مّتهم از آن بری است، و این بجهت آنست که سخت گیری باشد در امر قتل و احتیاط گردد که خونی

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۹۲

هدر نرود.

شرح: «برای ثابت شدن جرم قتل سه راه موجود است: اول: اقرار قاتل؛ و آن با شرائطی که دارد یک بار کافی است. دوم: بینه دو شاهد عادل مرد اگر موجب قصاص باشد، و دوزن و یک مرد اگر موجب دیه باشد، سوم: قسامه؛ و آن در جایست که قرائن و امارات دلالت کند که فلانی قاتل است، ولی مّتهم اقرار نکند، و شاهدانی نیز نباشند که شهادت دهند، اما سابقه دشمنی و ارباب و بودن آلت قتل در دست مّتهم و خون آلود بودن جامه او و مانند آن که در شرع آن را «لوث» گویند موجود باشد و برای ولیّ مقتول از آن قرائن علم حاصل شود که قاتل کیست، ولی قاضی نمی تواند حکم بقصاص کند مگر با قسامه و آن چنانست که از اولیاء مقتول در قتل عمد پنجاه، و در خطا بیست و پنج نفر سوگند یاد کنند که قاتل همو است، آنگاه قاضی حکم را صادر می کند.

و چون غالباً میان قاتل و مقتول دشمنی وجود داشته، و خویشاوندان اطلاع از این دشمنی داشته اند، پس هر گاه قتل واقع شود قرینه ای هست که فلان کس او را کشته است، و نیز همه یا

بیشتر فامیل و دوستان از دشمنی قاتل با مقتول کم و بیش اطلاعی دارند و در مقام اثبات جرم بر قاتل حاضرند سوگند یاد کنند، و قاتل را قصاص کنند، در این صورت کسی که بخواهد دیگری را بقتل رساند میداند که سابقه او با مقتول معلوم است، و این کار اگر عملی شود آن جماعت سوگند می خورند و او را محکوم و قصاص می نمایند، لذا این مسأله موجب می شود که اقدام بقتل نکند و مانع او باشد از ریختن خون».

(۱) و اما علت بریدن انگشتان دست راست در دزدی بدن جهت است که وی با

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۹۳

دست راست مباشر این عمل بوده، و دست در بدن انسان منفعتش از سائر اعضا بیشتر و بهتر است، پس بریدن آن، موجب تنبیه و عبرت است افراد جامعه را که بترسند و بدین کار دست نیالایند، و عمده اینکه بیشتر با دست راست دزدی می شود، و خداوند غضب اموال و تصرف آن را بدون مجوز شرعی حرام فرموده است برای آنکه انواع فساد بر آن مترتب می شود، و فساد حرام است زیرا موجب فنا و نابودی و دیگر مفاسد است.

و حرمت دزدی از این جهت است که اگر جایز بود، همه اموال از دست میرفت و خونریزی و کشتار مردم یک دیگر را بوجود می آمد، و همه در معرض تلف واقع میشدند، زیرا برای غضب مال شخصی ناچار بقتل او یا منازعه و زد و خورد با او یا ایشان می گشتند، و بر یک دیگر حسد می بردند، و تجارت و کسب و صناعت تعطیل می گشت و هیچ کس بکار و کوشش و تلاش نمی پرداخت

و چون چنین شود آن مال که با کوشش فردی پیدا شده همه در اخذ آن همسان و مساویند. (و این پیداست که نادرست است) و عَلت اینکه زناکار را با سختی تازیانه بر بدنش زنند آنست که با آن پیکر مباشر این عمل زشت گشته است و همه وجودش از آن لذت برده، پس ضرب تازیانه بر جسد او عقوبت آن لذت حرام است و موجب عبرت است برای

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۹۴

دیگران که بدانند که یک صد ضرب (تازیانه) عقوبت بزرگترین گناهان است.

(۱) و عَلت اینکه هشتاد تازیانه زنند بکسی که بدیگری نسبت زنا یا عمل زشت دیگر دهد یا مسکری بیاشامد اینست که در آن نسبت نفی ولد و قطع نسل است و بر هم خوردن انساب است، و همچنین شارب خمر، زیرا شرابخوار هر گاه مست شود هذیان میگوید و بکلی عقل را از دست میدهد و بدیگران افترا می بندد، پس بر او نیز حدّ قذف است.

و عَلت اینکه در بار چهارم، پس از سه اقامه حدّ بر مرتکب زنا او را باید کشت، چه مرد باشد و چه زن آنست که وی بقانون خدا اهمّیت نداده و آن را نادیده گرفته، و عقوبت آن چندان برای او مهمّ نبوده، و خود را بطور کلی آزاد دانسته، و فکر کرده است این عمل مسأله ای نمی آفریند جز اینکه عقوبت صد ضربه تازیانه دارد و آنهم برای او امر مهمّی نیست و میتواند فعل شنیع را بجا آورد و غرامت آن را هم تحمّل کند. (و بدین سبب اگر جلوگیری نشود جامعه نابود می شود).

و عَلت دیگر اینکه کسی که بخدا و حدودش

وقعی نهد و آن را سبک شمارد کافر است، و سزای کسی که کفر ورزد و از آئین حق بیرون رود قتل است، و این شخص بدین سبک شماری داخل در کفر شده و قتلش واجب می شود.

(۲) و علت حرمت همجنس بازی مردان با مردان یا زنان با زنان از این جهت

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۹۵

است که خداوند آنان را بر نظامی آفریده که زن از آن مرد باشد و مرد از آن زن و در غیر این صورت انقطاع نسل پدید آید، و فساد تدبیر نظام خلقت، و خرابی دنیا در آن خواهد بود.

و خداوند گوشت گاو و گوسفند و شتر را حلال فرموده برای بسیاری و فراوانی و امکان وجود آنها، و سبب حلال نمودن گوشت گاو وحشی و امثال آن اینست که این حیوانات از خوراک سالم تغذیه میکنند و از مکروه و حرام نمیخورند، و غذایشان جملگی مباح است، و دارای هیچ گونه ضرری نه برای آنها و نه برای انسانها دارد، (لذا گوشتشان هم ضرری ندارد) و در وضع ظاهری آن حیوانات زشتی و قبحی دیده نمیشود.

و گوشت قاطر و بهیمه اهلی (استر و حمار) را مکروه کرده است چرا که این حیوانات مورد حاجت مردم اند و از آنها استفاده بارکشی می کنند، و در مباح دانستن گوشت آنها بیم نابودی آنان است، نه اینکه برای خباث خلقت آنها باشد یا پلیدی خوراکشان.

(۱) و حرام کرده است نظر کردن بموی زنانی که در حباله نکاح شوهرانشان

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۹۶

هستند و غیر آنان از دیگر زنان بجهت اینکه این دیدنها تحریک شهوت مردان کند و بحرکت آمدن شهوت بفساد

خواهد انجامید، و باعث دخول در عمل حرام و کارهای ناپسندیده و نامشروع می شود، و همچنین هر عضو دیگری غیر از موهایشان که باید بپوشانند، مگر آنکه خدای تعالی اجازه داده و فرموده که:

وَ الْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ (زنانی که از نظر سن و پیری از اولاد و دیدن حیض ایستاده باشند و امید نکاح نداشته باشند، پس باکی بر آنان نیست که جامه های خود را از روی سر بپفکنند و موی خود را برهنه نمایند در صورتی که خود را آرایش نکرده باشند، و نخواهند آرایش و زینت خود را بنمایند و غرض از برهنه کردن سر، نمایاندن زینت و آرایش خود نباشد) مگر لباس «روپوش» که در این صورت اشکالی ندارد به موی چنین زنان نگریستن.

و علت اینکه زنان نیم مردان ارث داده میشوند آنست که چون زن همسر اختیار کند مالی میستاند ولی مرد می پردازد، از این جهت است که درآمد مرد را افزون کرده اند.

و علت دیگری که مرد دو چندان زن ارث می برد آنست که زن عیال و نفقه خور مرد است و احتیاجات او را مرد عهده دار شده است که پردازد، اما زن نفقه دهنده مرد که نیست هیچ، نفقه خود را هم مکلف نیست، بلکه بعهده

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۹۷

شوهر اوست، (۱) و از این رو خداوند سهم مرد را افزون قرار داده است و این گفته خداوند عزّ و جلّ است که میفرماید: الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ - الآیه» یعنی: (مردان نفقه دهنده زنان هستند بدان چه خداوند آنان را

در ارث تفضیل داده است) و برای انفاق مالی که نسبت به عیال خود بر گردن دارند و باید پردازند.

و علت اینکه زنان از املاک مردانشان ارث نمی‌برند مگر قیمت ساختمان آن را برای اینست که ساختمان را نمیشود تقسیم کرد و نمی‌توان آن را از جایی بجای دیگر برد، و زن ممکن است اگر از شوهر اولش رهائی پیدا کرد بدیگری شوهر کند، پس تغییر و تبدیل زوجه ممکن است، ولی میان فرزند و پدر چنین نیست، زیرا ممکن نیست نسبتشان بیکدیگر قطع شود، در حالی که زن را ممکن است بجای او دیگری را آورد، پس آنکه تبدیلهش ممکن است و آمد و رفت او جایز است میراثش در آن چیز است که بتوان آورد و برد، چون شبیه یک دیگرند از این حیثیت، و امّا آنکه ثابت و مقیم است و حالش تغییر نمی‌کند میراثش هم در چیز است که جدائی پذیر نیست و بر جای خود باقی است.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۹۸

(۱) ۲- محمّد بن موسی بن متوکل - رحمه الله - بسند مذکور در متن از محمّد بن سنان روایت کرده که گفت: از حضرت رضا علیه السلام شنیدم می‌فرمود:

خداوند خمر را حرام کرد برای آن فسادی که در آن است و فکر و اندیشه شارب خود را دگرگون میسازد، و وادار به انکار خدای عزّ و جلّ می‌نماید، و بافتراء بستن بر او سبحانه و پیمبران او می‌انجاماند، و دیگر فسادهایی که در آن موجود است از قبیل قتل، ناسزا گوئی و تهمت و زنا و سر باز نزدن از هر گناهی، و بدین سبب حکم کردیم بر حرمت هر مست کننده ای از نوشیدنیها

که حرام است چون در بر دارد آنچه خمر در بر دارد و می کشاند بهمان جایی که خمر میکشاند، پس هر کس بخدا و قیامت ایمان دارد و ولایت ما خاندان نبوت را داراست و دوستی ما را ادعا می کند، باید از آن و از هر نوع مست کننده ای که باشد بپرهیزد، زیرا میان ما و شرابخوار هیچ گونه رابطه ای برقرار نخواهد بود (یعنی شرابخوار امیدوار به ولایت و دوستی ما نباشد که در آخرت نجاتش بدهد، چون از شفاعت ما محرومند).

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۹۹

باب ۳۴ علی که فضل بن شاذان ذکر کرده است

(۱) و در خاتمه آن یادآوری نموده که این علل را در مرور ایام یکی پس از دیگر در مجالس مختلف از حضرت رضا علیه السلام شنیده و ثبت کرده و پس از آن همه را در دفتری گرد آورده و به علی بن محمد بن قتیبه نیشابوری اجازه روایت آن را بواسطه او از حضرت رضا- علیه السلام- داده است.

(۲) ۱- عبد الواحد بن محمد بن عبدوس نیشابوری در شعبان سال ۳۵۲ نقل کرد که علی بن محمد بن قتیبه از فضل بن شاذان نیشابوری، و نیز حاکم جعفر بن نعیم بن شاذان از عموی خود محمد بن شاذان و او از فضل بن شاذان روایت کردند که او چنین نقل کرد که اگر سائلی پرسید: آیا می شود خداوند حکیم بنده خود را بکاری تکلیف کند بدون هیچ علت و سببی و معنائی؟ باو گفته می شود: نه، چنین چیزی جایز نیست، زیرا که او حکیم و درستکار است و عبث از او سر نمی زند و نادان هم نیست که بیهوده فرمانی دهد، و اگر گفتند:

عیون أخبار الرضا علیه

برای چه خلق را مکلف نموده؟ گفته می شود برای علت‌های بسیار.

(۱) پس اگر گفت: بگو آیا آن علت‌ها شناخته شده و موجود است یا نه خلق نشده، و معروف نیست؟ گفته می شود: نزد اهلش معروف و موجود است.

پس اگر پرسید: شما آنها را میشناسید یا نمی شناسید، گفته می شود: بلی پاره ای را میدانیم و برخی را نه، اطلاعی نداریم.

پس اگر بگوید: اولین واجب کدام است؟ پاسخش آنست که آن اقرار بخدا و وحدانیت او عزّ و جلّ و رسول او و حجّت‌هایی که از نزد او آمده است.

پس اگر پرسد چرا خلق مأمور باقرار بخدا و انبیاء و حجّت‌های او و دستورات نازل او شده اند؟ پاسخ داده می شود که برای علت‌هایی بسیار که از آن جمله اینست که: هر کس اقرار بخداوند عزّ و جلّ نداشته باشد و از نافرمانی او اجتناب نرزد و از ارتکاب گناهان بزرگ خودداری ننماید و در آنچه شهوتش اقتضا می کند و لذّت می برد از کسی هراس نکند و همچنین از فساد کردن و ستمکاری، و چون مردم چنین مفاسدی را بی پروا انجام دهند و هر شخصی مرتکب اعمالی که شهوتش را ارضاء میکند و هوای نفس او آن را طلب مینماید

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۰۱

بشود بدون اینکه برای خود مراقبی بیندیشد و پاسبانی بر خود در نظر بگیرد، (۱) در این صورت نابودی همه مردم است، و (بالتیجه) بر یک دیگر برجهند، و بزور و تزویر از زنان کام گیرند بحرامی، و اموال و ثروت را بتاراج ببرند، و ریختن خون دیگران، و بهره گیری از زنان غیر را مباح شمرند، و برخی برخی را بدون جرم و بناحق

بقتل رسانند، و در این خود خرابی دنیا و نابودی خلق، و فساد و تباهی کشته‌ها و نسلها است، و از جمله آن علل یکی اینست که خداوند عزّ و جلّ حکیم و درستکار است، و حکیم نباشد و وصف بحکمت نگردد مگر آن کس که از فساد منع کند و بصلاح و درستی امر نماید، و از ظلم و ستم جلوگیری، و از زشتکاریها نهی کند، و منع از فساد و امر بصلاح و درستی و جلوگیری از زشتکاریها ممکن نیست مگر پس از اقرار بخداوند عزّ و جلّ و شناخت و آگاهی از امرکننده و بازدارنده، و چنانچه مردم بدون اقرار و ایمان بخداوند عزّ و جلّ و شناخت او رها می شدند، امر بکار درست و نهی از اعمال نادرست ثابت نبود، زیرا امرکننده و باز دارنده ای که بشناسند در کار نبود، و نیز ما می یابیم که مردمی در نهانی و پنهان کارهای فاسد را دور از دیده دیگران انجام میدهند، پس اگر اقرار بی‌پرونده‌گاری عزّ و جلّ و ترس از او در نهان نباشد هر کس در خلوت و نهان بشهوترانی خود و هر چه هوایش طلب کند بدون

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۰۲

مراقبت و ترس از احدی خود را اشباع می کند، و چون بداند کسی از او آگاه نیست، در هتک حرمت و ارتکاب گناهان کبیره تمادی مینماید، (۱) چون فعلش از دیده دیگران مستور است، و مراقبی ندارد، پس در آن هلاکت تمامی خلق خواهد بود، پس قوا و پا بر جایی خلق و صلاح ایشان ممکن نبود مگر به اقرار گرفتن از ایشان بوجود خداوند علیم و خبیر و

دانای پنهان و پنهانتر، امرکننده بدستکاری و بازدارنده از فساد و تبه کاری، و آنکه هیچ چیز نهانی بر او پوشیده نخواهد بود تا اینکه در این جلوگیری باشد از آنچه در پنهان مرتکب خواهند شد از هر گونه فساد و تباهی.

اگر پرسد پس از چه رو معرفت و شناخت پیامبران و اقرار باطاعت ایشان و سر نهادن بفرمان آنان واجب شده است؟ پاسخ گفته می شود: برای آنکه در ساختمان وجود بشری و قوای دماغی آنها آنچه را که بدان همه مصالح خود را بفهمد نهاده نشده است، و از جانب دیگر، خالقشان منزّه و مبرا است از اینکه با چشم دیده شود، و مخلوق عاجزند از اینکه او را بظاهر درک کنند ناچار بایستی فرستاده ای معصوم میان ایشان و خداوند باشد تا اوامر و نواهی او را بایشان برساند، و از دستورات او واقفشان نماید تا نفع و ضرر خود را بشناسند

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۰۳

(۱) و چنانچه واجب نبود بر ایشان که خدای را بشناسند و طاعت او را گردن نهند در بعثت و آمدن پیغمبران فائده ای نبود، و حاجتی را بر نمی آورد و نیازی را برطرف نمی کرد، بلکه آمدن ایشان بیهوده و بدون سود و صلاح بود، و این از صفات حکیمی که همه چیز را در کمال اتقان و نظم آفریده است بدور است.

و اگر [کسی] پرسد: چرا اولی الامر قرار داد و طاعتشان را واجب فرمود؟

پاسخ گفته می شود: برای علت‌های بسیار، که از آن جمله آنکه: مردم همین که در قانون، حد معین و مشخصی برایشان معلوم شد، و مأمور بودند که از آن تجاوز نمایند تا بفساد کشیده

شوند، این امر مسلّم و ثابت نشود و بوقوع نیبوندد جز اینکه فرد شایسته و امینی بر آنان گمارده شود تا وی ایشان را از تعدی و تجاوز از قانون جلوگیری باشد و نگذارد در ممنوعات داخل شوند و بفساد گرایند، زیرا اگر این چنین نبود، هیچ کس از آنچه در آن لذّت خود را می یافت و منفعتی برای خویش در آن می دید و لو بفساد دیگری تمام شود دست بر نمیداشت و خودداری نمی نمود، پس خداوند برای آنان قیّم و سرپرست قرار داد تا آنان را از تباهی جلوگیری کند و در صورت تخلف عقوبت نماید و حدّ زند و احکام را برقرار دارد.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۰۴

(۱) و دیگر اینکه ما هیچ گروه و هیچ جمعیت ملتی را نمی یابیم که بحیات و زندگی اجتماعی خود ادامه داده باشند مگر با داشتن سرپرست و رئیس برای اموری که ناچارند از برپاداشتن آن چه در امر دنیاشان و چه در امر آخرتشان، پس در حکمت باری تعالی که حکیم و درستکار است جایز نیست که خلق را بدون رئیس و سرپرستی کاردان رها کند با اینکه میداند چاره ای از تعیین آن نیست و باید انتخاب گردد، و بقا و دوام برای بقای خلق بدون پیشوا میسر نیست، و با او و فرمانش دشمن را میرانند و اموال عمومی را قسمت می کنند، و نماز جمعه و عبادات اجتماعی را به امامت او انجام میدهند، و اوست که ستمکار را از ظلم بمظلوم باز می دارد.

و علمت دیگر اینکه اگر پیشوائی امین و حافظ و سرپرستی مورد اطمینان برای آنان قرار ندهد، ملّیت و آئین بکلی نابود میگردد،

و دین از بین می‌رود، سنت تغییر یافته و احکام تبدیل و جابجا و زیر و رو می‌شود و بدعتگزاران در آن دخل و تصرف نموده، و ملحدان از آن می‌کاهند و آن را بر مسلمانان مشتبه می‌کنند، و ما دیده ایم که مردم مستضعف و کم‌بینش و کوتاه‌فکرند، و کامل نیستند، به اضافه اختلاف فهم و هواها و تشّت آرائی که دارند، اگر بر آنها قیّم

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۰۵

و سرپرست نگمارد که نگهدارنده آئینی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از جانب او آورده است باشد همگی بهمان نحوی که گفتیم و توضیح دادیم تباه خواهند شد، و شرایع و احکام و سنتها و اساس دین و ایمان همه تغییر پیدا خواهد کرد، و سرانجام بنابودی همه خلق میکشد.

(۱) و اگر [پرسنده ای] بگوید: چرا درست نیست در روی زمین در یکزمان دو نفر یا بیشتر پیشوا باشد، در پاسخش گفته می‌شود: برای جهات مختلفی که یکی از آنها اینست که یکتن فعل و تدبیرش یکی است و اختلاف ندارد، امّا دو تن افعال و تدبیرشان با یک دیگر مختلف است و یک رأی در تمام امور نخواهند داشت و چنان که ما تا کنون ندیده ایم که دو تن متصدی امری رایشان مختلف نباشد و خواسته هر دو بدون هیچ گونه اختلافی یکی باشد، و چون دو شخص امام یکزمان بودند و نظر و رایشان با یک دیگر اختلاف داشت، و هر دو طاعتشان واجب بود و اطاعت هیچ یک اولی بر اطاعت دیگری نبود، پس بی تردید امت میانشان اختلاف و تنازع و کشمکش ایجاد گشته و کار بفساد می‌انجامد،

و چون هیچ کس مطیع فرمان یکی از آن دو نمیتواند باشد مگر اینکه نسبت به آن دیگر نافرمان باشد، و به این حساب تمامی مردم عاصی و نافرمان خواهند بود، و در این صورت هرگز راهی بسوی طاعت و ایمان نخواهند داشت و این

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۰۶

گرفتاری هم از جانب خالقشان است که خود باب اختلاف و مشاجره و فساد را باز کرده، چرا که آنان را بطاعت دو امام مختلف الرأی در یکزمان فرمان داده است.

(۱) و دلیل دیگر اینکه اگر دو پیشوا و ولی در کار بود، متخصصین بهر کدام که خود مایل بودند مراجعه می کنند و حکم هیچ کدام در حق آن دیگر نافذ نیست چون وی او را قبول نکرده و اطاعتش را بر خود واجب نمی داند، و هیچ کدام هم سزاوارتر از دیگری بحکومت نبوده اند، پس همه حقوق و احکام و حدود باطل و عاقل می ماند، و از جمله علتها اینست که هیچ یک از این دو امام و پیشوا به فرمان صادر کردن و داوری کردن و امر و نهی نمودن سزاوارتر از آن دیگر نیست، و اکنون که این چنین است بر هر دو لازم و ضروری است که شروع بنظر دادن کنند و بیان حکم را بنمایند، و هیچ کدام نیز حق ندارد از آن دیگر بگفتن کلامی سبقت جوید، چرا که هر دو در مقام مساویند و رجحانی بر دیگری ندارند، و چنانچه بر یکی از آن دو سکوت روا باشد، بر دیگری نیز سکوت جایز است، و چون بر هر دو سکوت جایز شد حقوق و احکام ضایع میماند، و حدود الهی باطل

میگردد، چنان می شود که گوئی مردم اساسا امام و

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۰۷

سرپرستی ندارند.

(۱) پس اگر گوینده ای پرسد: چرا جایز نیست امام از غیر جنس - یعنی خاندان - پیغمبر باشد، گفته می شود: برای علت‌های متعددی که از آن جمله اینست که چون امام طاعتش فرض است ناچار باید نشانه و دلیلی باشد که او را معرفی کند و از دیگران او را متمایز سازد، و آن قرابت و خویشی مشهور است، و وصیت و سفارش آشکارا، تا وی از غیر شناخته شود، و خوب بشخصه معرفی گردد.

و دیگر از علت‌ها اینست که چنانچه از غیر خاندان پیغمبر باشد، لازم آید که برتری یابد کسی که پیامبر نیست بر پیامبر، زیرا اولاد پیامبر صلی الله علیه و آله تابع فرمان اولاد دشمنانش چون ابو جهل و عقبه بن ابی معیط واقع خواهند شد، زیرا باعتقاد ایشان امامت جایز است که انتقال پیدا کند از آنان بأولاد دشمنان اگر دارای ایمان باشند، پس نتیجه این می شود که فرزندان رسول خدا تابع و فرمانبر، و اولاد دشمنان خدا و دشمنان رسول خدا متبوع، و فرمانده باشند، و پیغمبر صلی الله علیه و آله به امر و فضیلت سزاوارتر و شایسته تر است از دیگران.

(۲) و دیگر از علت‌های آن اینست که هر گاه مردم اقرار بر نبوت پیامبر کنند، و سر

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۰۸

بطاعت فرمان او نهند، هیچ کس سر باز نمی زند از اینکه فرزندان و ذریّه او را اطاعت کند، و آن چندان بر کسی گران نیست که فرمانگزار اولاد پیامبرش باشد و اطاعت از ذریه رهبرش نماید، ولی اگر بعکس امامت در غیر فرزندان رهبر

باشد همه کس خود را ذی حقّ دیده بلکه شایسته تر از دیگران به سرپرستی و پیشوائی امت میدانند، و از این رو چنان کبر و نخوت و خودخواهی گریبانگیر آنان خواهد شد که دیگر زیر بار طاعت آن کس که او را کمتر از خود میپندارند نخواهند رفت، و این خود موجب فساد و نفاق و اختلاف خواهد شد.

و چنانچه فردی بگوید: چرا اقرار به یکتائی خداوند و شناختن وحدانیت او بر خلق واجب است؟ گفته می شود: بجهت مختلفی که از جمله آنها اینست که اگر بر آنها واجب نمی شد این اقرار و شناخت، ممکن بود که دو مدبر یا بیشتر برای عالم تصور کنند و اگر چنین چیزی جایز بود راه شناخت نبود و خالق حقیقی خود را از آن دیگر تمیز نمی دادند، زیرا هر انسانی نمی دانست که کدام یک از آن دو، خالق اوست، و کسی را که آفریننده او نیست او را اطاعت میکرد و بر هیچ کس معلوم نبود که کدامیک او را خلق کرده است و امر کدام را باید بپذیرد و اطاعت نماید، و از منهیّات کدام نهی کننده باید

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۰۹

خودداری کنند، چرا که امرکننده و نهی کننده واقعی را تشخیص نمی دهند. (۱) و از جمله علل اینکه اگر ممکن بود که دو خدا باشد، هیچ کدام از آن دیگر سزاوارتر به پرستش و اطاعت نبود، و در جواز اطاعت و فرمان بردن از هر یک از آن دو شریک جواز فرمانبرداری از دیگر موجود بود و در این جواز عدم اطاعت «اللّه» مسلّم بود، و آن کفر بخداست و تمامی انبیاء و کتب آسمانی آنان، و

اثبات هر باطل و ترک اداء همه حقوق و حلال دانستن تمامی محرّمات، و تحریم همه مباحات، و ارتکاب کلّ معاصی و گناهان، و بیرون شدن از جمیع طاعات، و حلال کردن هر تباهی و فساد، و باطل نمودن هر حقّی امری مسلم بود، و دیگر اینکه اگر جایز باشد که خدا را یکتا ندانیم و غیر او را هم خدا بدانیم پس جایز است ابلیس ادّعا کند آن خدای دیگر منم تا با تمامی احکام با خداوند تعالی معارضه کند و مردم را بسوی خود بخواند، و در این، کفر عظیمتر و نفاق شدیدتر خواهد بود.

و چنانچه سائلی بپرسد: چرا واجب است بر آنان که اقرار کنند بخدا و به

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۱۰

اینکه او را همانند نیست؟ (۱) جواب آنست که که علتهای بسیاری دارد که از جمله اینست که بدیگری جز او رو نیاورند و عبادت و اطاعت غیر او نکنند و امر پروردگارشان بر آنان مشتبه نباشد و غیر را رازق خود گمان نبرند، و دیگر اینکه اگر ندانند که او مانند و انبازی ندارد ممکن بود نفهمند و بتها را صانع و خالق خود انگارند همان چیزهائی که پدرانشان برای خود معبود قرار داده بودند از خورشید و ماه و آتش، و این قبیل موجودات هر گاه که جایز باشد که خدا نظیری داشته باشد و امر بر آنان مشتبه باشد، و در این وضع فساد و تباهی و ترک همه واجبات و ارتکاب کلّ محرّمات و گناهان تا آنجا که خبر آن ارباب و فرمانشان از امر و نهی به ایشان رسیده باشد.

دیگر اینکه اگر واجب نبود که

بدانند خداوند همتائی ندارد هر آینه جایز بود که فکر کنند که بر او جاری است همه آنچه بر مخلوق او جاری است مثل واماندن و ندانستن و تغییر پذیرفتن و نابود شدن، و دروغ پرداختن و ستم و تعدی نمودن، و هر کس چنین اموری بر او روا باشد امیدی به بقایش و اطمینانی بعدالت و درستیش نیست و گفتار و امر و نهی و وعد و وعید و ثواب

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۱۱

و عقابش محقق نخواهد بود، و در این صورت آن موجب فساد عالم و ابطال و براندازی ربوبیت او خواهد بود.

(۱) پس اگر کسی گوید: چرا خداوند بندگان را امر و نهی فرموده؟ پاسخ او اینست که بقاء و دوامشان و صلاح و امتیثشان وابسته به امر و نهی و جلوگیری و بازداشتن از فساد و چپاول اموال بود.

و چنانچه سائلی بپرسد: چرا آنان را بعبادت و بندگی فرمان داد، جواب گفته می شود که تا او را از یاد نبرند، و آئین او را رها نکنند، و امر و نهی را ببازی نگیرند، زیرا در آن آرامش و دوام ایشان است، اگر آنان بدون دستور عبادات رها می شدند و روزگار بر آنان دوام می یافت، دلهایشان سخت شده و بیرحم و سنگدل می گشتند.

پس اگر فردی بپرسد: چرا بنماز مأمور گشتند: جواب آنست که در نماز اقرار بمالکیت خداوند است و این صلاح عموم است، زیرا در آن رها کردن معبودان دیگر و گذر کردن از همه آنها و رسیدن به پیشگاه خداوند جبار است با کمال کوچکی و اظهار ذلت نیازمندی و خضوع و خشوع، و اعتراف به بندگی

عیون أخبار الرضا

و طلب بخشش از گناهان گذشته، (۱) و نهادن پیشانی بر روی خاک هر روز و هر شب، تا اینکه بنده همیشه بیاد خدا باشد، و او را فراموش نکند، و در درگاه او خودباخته و پرهراس و کوچک و حقیر، و خواهنده و مایل به افزونی دین و دنیای خود باشد، بعلاوه انزجار از گناه و تباهی که در آن است، و این عمل مرتب برای او ادامه دارد در شبانه روز برای اینکه بنده مدبر و سرپرست و خالق خود را از یاد نبرد و بفراموشی نسپارد تا که به ناشکری و ناسپاسی افتد و طغیان و سرکشی کند، و برای اینکه همواره در سلک طاعت پروردگار خود باشد، و بوظائف بندگی در پیشگاه خدایش قیام کند، و این عبادات جلوگیری باشد او را از گناهان، و مانعی برای او باشد از گرایش بفساد و خرابکاری.

و باز اگر کسی بگوید: برای چه مأمورند که برای عبادت وضوء بگیرند و آغاز به آن شده است؟ در جواب گویند: برای اینکه بنده نظیف باشد هنگامی که در برابر خدای خود بر پا می ایستد، و از آلودگی معاصی و گناهان بسبب آن وضو پاک و طاهر گشته باشد، و در وقت مناجات با پروردگار خود مطیع او باشد در فرمانی که صادر کرده است، و از هر پلیدی و نجاستی بری و پاک و پاکیزه بدرگاه خداوند بایستد، بعلاوه که وضو ساختن خود آدمی را از کسالت و چرت زدن باز میدارد و دل را روشن و قلب را تمیز و خالص میگرداند و برای

جبار و سلطان حق و پرده پوش بندگان.

(۱) و باز اگر کسی بپرسد که از چه رو شستن صورت و دو دست و مسح سر و پا واجب شده است؟ گفته می شود: زیرا که عبد و بنده چون در پیشگاه حقّ بایستد، همه آنچه که شستن آن بر او واجب شده آشکار باشد، چنان که با این اعضا مباشر اعمال عبادت می شود، بر وی خود سجده [و استقبال خ-ل] میکند و خضوع می نماید، و با دو دست خویش از خداوند خود مسألت می نماید و رغبت و رهبت و تبّتل (حرکت دست که نشانه خوف و امید و طلب و عبودیت است) نشان می دهد، و با سر خود در رکوع و سجود استقبال میکند، و با دو پای خود برمیخیزد و می نشیند.

و باز اگر کسی بگوید: از چه جهت شستن روی و دو دست واجب شده، و مسح بر سر و روی دو پا و بر همه شستن یا بر همه مسح کردن واجب نشده است؟

گفته خواهد شد: برای چند جهت مختلف که از آن جمله اینکه عبادت و پرستش بزرگ و اعلی، رکوع و سجده است، و آن هر دو با روی و دستهاست نه با سر و پاها، و دیگر اینکه مردم همیشه آمادگی شستن سر و پاها را ندارند، و

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۱۴

این کار برای آنان دشوار و رنج آور است در سرمای هوا، (۱) و در سفرها، و ایام بیماری، و پاره ای از اوقات شب و روز، و شستن صورت و دست در وضو آسانتر است از سر و پا، و هر گاه فرائض و واجبات در حدّ کم طاقت ترین

مردم سالم وضع شده باشد که (شده است) پس همه بقدر آن کم طاقت موظف می باشند چه قوی و چه ضعیف، و دیگر اینکه سر و روی دو پا همیشه آشکار و پیدا نیست مانند روی و دستها برای عمامه و کفشها و غیر آن از کلاه و کفش.

و باز اگر کسی پرسد: چرا مبطلات وضو فقط آنچه از دو مخرج بول و غائط خارج می شود و خوابیدن است نه غیر اینها؟ جوابش آنست که آن دو مخرج است که نجاسات را بیرون میدهد و راه آنست، و راهی برای انسان نیست که نجاست را بیرون دهد مگر این دو مخرج، پس مأمورند بطهارت هنگامی که نجاست از این دو آنان را را ملوث نمود.

و اما خواب، برای اینکه چون شخص خوابید و خواب بر او مسلط شد اختیار را از کف می دهد و اعضای او سست و گشوده می شود و بیشتر چیزی که از مخرج وی خارج می شود باد است، پس بالنتیجه باید تجدید وضو کند.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۱۵

(۱) و باز اگر شخصی پرسد که: چرا در این نجاست مأمور به غسل نشده اند چنان که در جنابت مأمورند؟ در جواب گویند: زیرا که این امری است دائمی و بی اختیار، و ممکن نیست برای همه مردم در هر بار غسل کردن، و خداوند تکلیف را در حدّ کمتر از طاقت قرار داده که با کمال راحتی مکلف مأموریت خود را انجام دهد، و جنابت امر همیشگی نیست، جز این نیست که هر وقت شهوت بر او غالب شد با اراده و اختیار، خود را جنب کند و تعجیل و تأخیرش در اختیار اوست،

سه روز یا کمتر یا بیشتر، بخلاف بول و غائط که چنین نیست.

و باز اگر کسی پرسد که چرا مأمور به غسل جنابت شده اند و مأمور به غسل در دفع مدفوع نشده اند با اینکه آن پلیدتر است؟ جواب آنست که جنابت از تمام بدن انسان است و از چیزی است که از جمیع اعضا است، ولی این بول و غائط ربطی بتمام اعضای پیکر ندارد و غذائیست که از یکطرف داخل شده و فضولاتش از راه دیگر خارج می شود.

باز اگر سائلی پرسد که: اذان را بگو چرا بدان مأمور گشته اند؟ در پاسخ گویند: برای علتهای بسیار، و از آن جمله یاد آوری است و هشیار دادن شخص

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۱۶

غافل است بنماز، (۱) و اعلان وقت است برای کسی که اوقات نماز را نمی داند، و اینکه این اذان خواننده ای باشد خلق را بسوی عبادت پروردگارشان، و مایلشان کند بترغیب و تحریر به نیایش، و باقرار در آورد آنان را بیگانگی معبود، و ایمان را ظاهر و علنی و اسلام را آشکارکننده، و اعلام نماینده ایست کسانی را که از آن غافل گشته اند، و جز این نیست که مؤذن را مؤذن گفته اند برای آنکه اعلام نماز میکند و برپائی آن را بگوش همه میرساند.

پس اگر کسی پرسد که: چرا در اذان آغاز بتکبیر و گفتن: «الله اکبر» میکنند پیش از آنکه کلمه توحید و «لا اله الا الله» گویند؟ پاسخ آنست که خداوند خواسته است ابتداء بذكر او شود، و در تکبیر «الله» در آغاز است ولی در «

لا اله الا الله

« نام او «الله» در آخر است، پس ابتدا بنام خود که «الله» است

فرمود تا حرف اوّل اذان و حرف آخر آن «اللّه» باشد.

و اگر فردی پرسد که: چرا هر جمله از اذان دو بار تکرار می شود؟ در پاسخ گویند: برای آنکه در گوش سامعان تأکیدی باشد، اگر ندای اوّل را غافل بود در بار دوم متوجه شود، و دیگر آنکه نماز دو رکعت دو رکعت است، لذا جملات اذان نیز دو بار دو بار است.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۱۷

(۱) پس اگر پرسنده ای بگوید: چرا تکبیر (اللّه اکبر) در اوّل اذان چهار بار مکرّر می شود؟ در پاسخ گویند: برای اینکه آن بدون سابقه شروع می شود، و قبل از آن کلامی نیست تا مستمع را توجه دهد، لذا این تکرار برای بیداری و هشدار دادن مستمعان است برای گوش فرا دادن به جملات پس از آن.

و باز اگر پرسد که: چرا پس از تکبیر بلافاصله شهادتین مکرّر داشته است؟

در پاسخ گویند: زیرا ایمان خود توحید و اقرار بیگانگی پروردگار عزّ و جلّ است، و پس از آن اقرار بنبوت رسول او، و آنکه طاعت آن دو و شناخت هر دو با یک دیگر در ایمان مقرون است و آنکه اساس ایمان شهادت دادن است، و شهادتین در اذان مکرّر گشته همچنان که در دیگر امور حقوقی دو شهادت مکرّر گشته است، پس چون اقرار و اعتراف بیگانگی حق تعالی، و اقرار و اعتراف بنبوت پیامبر کرد، پس بجمله ایمان اذعان نموده، زیرا اصل ایمان همان اقرار بخدا و رسولش میباشد.

و اگر گوینده ای بگوید: چرا پس از اقرار و تصدیق به یکتائی معبود و شهادت به نبوت، دعوت به نماز آمده است؟ در پاسخ گویند: اساساً اذان برای دعوت بنماز

در مکان مخصوص است، و مؤذّن بگفتن «حیّ علی الصّلاه» (برای

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۱۸

پا داشتن نماز بشتابید) (۱) رسیدن وقت نماز را بعموم شنوندگان اطلاع داده و اعلام مینماید، و آن را در میانه چهار جمله پیش، و چهار جمله پس از آن ابلاغ میکنند، و چهار جمله مقدّم عبارت است از دو تکبیر مکرّر، و دو شهادت مکرّر بتوحید و نبوّت، و چهار جمله مؤخّر که عبارتند از «حیّ علی الفلاح» مکرّر، و «حیّ علی خیر العمل»، مکرّر بمعنی بشتابید برای رستگاری و سعادت‌مندی، و بشتابید برای بهترین اعمال که نماز است، سپس بسوی بهترین عمل خوانده است، در حالی که ترغیب کرده است در آن، و سپس بگفتن دو بار تکبیر و دو بار تهلیل، الله اکبر گفتن و لا اله الا الله، ندا دادن جملات بعد را مانند جملات قبل تکمیل می نماید و کلام را با ذکر و یاد «الله» که نام معبود یکتا است پایان میدهد همچنان که با یاد همان نام آغاز نمود. پس اگر شخصی بپرسد: چرا در آخر «لا اله الا الله» را قرار داد، و «الله اکبر» چنان که در اول آنست قرار نداد؟ گفته می شود: بدان جهت که در آخر جمله «لا اله الا الله» نام خدای تعالی است، و او خوشداشت که سخن بنام او پایان یابد، چنان که بنام او آغاز شد.

و اگر بگویند: چرا بجای «لا اله الا الله»، «سبحان الله» یا «الحمد لله» نیست، در حالی که نام خداوند در آخر این دو جمله نیز هست؟ گفته می شود: «لا اله الا الله»

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۱۹

إِلَّا اللَّهُ» اقرار است بیکتائی خدا

(۱) و نفی همه انبازهایی که معبود گرفته شده و خدا نیستند و مخلوقند (و مخلوق شایستگی معبودی ندارد) و این اقرار اساس ایمان است و از تسییح و تحمید بالاتر است و اعظم از آن دو ذکر میباشد.

و چنانچه کسی پرسد: چرا در ابتداء نماز و پیش از هر رکوع و سجود و قیام و قعود باید تکبیر گفت؟ پاسخش همانست که در اذان گفتیم.

و چنانچه پرسد: چرا دعا در رکعت اول پیش از قراءت آمده، و در رکعت دوم قنوت و دعا پس از قراءت؟.

شرح: «مراد دعاهائست که در بین تکبیرات هفتگانه افتتاحیه خوانده می شود که پس از سه تکبیر متوالی اول این دعا خوانده می شود «اللهم أنت الملك الحق لا اله الا أنت، سبحانك إني ظلمت نفسي فاغفر لي ذنبي، إنه لا يغفر الذنوب إلا أنت» و در دو تکبیر دیگر این دعا خوانده می شود: «لبيك و سعديك، و الخير في يديك، و الشر ليس اليك، و المهدي من هديت، لا ملجأ [و لا منجأ] منك إلا اليك، سبحانك و حنانيك، تباركت و تعاليت، سبحانك رب البيت» و بعد از دو تکبیر دیگر که از این هفت تکبیر یکی را باید تکبیره الاحرام نیت کند این دعا خوانده می شود:

وجهت وجهي للذي فطر السماوات و الأرض * عالم الغيب و الشهاده حنيفا مسلما و ما انا من المشركين * ان صلواتي و نسكي و محياي و مماتي لله رب العالمين * لا شريك له و بذلك امرت و انا اول المسلمين و

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۲۰

بعد آهسته گفتن اعوذ بالله من الشيطان الرجيم».

(۱) به پاسخ گفته می شود: خوش داشته است که بنده قیامش را بدرگاه

خداوند و عبادت خود را با حمد و سپاس و تقدیس و میل و رغبت و ترس و خشوع آغاز کند، و بهمین صورت پایان برد، و نیز در قیام او در این رکعت برای خواندن قنوت طولی حاصل شود تا بجماعت برسد تا در رکعات فریضه، جماعت از او فوت نشود.

و اگر پرسد: چرا مأمور بخواندن قرآن در نماز شده اند؟ پاسخ گفته می شود: برای آنکه قرآن مهجور نگردد و قراءت آن را کنار نگذارند و آن را متروک و ضایع و رها نکنند، و آن محفوظ شود، و در قلبها و سینه ها باقی ماند و متلاشی و نابود نگردد و ناشناخته نماند.

و اگر بگویند: چرا مأمور شده اند که در ابتدای هر قراءت سوره حمد را بخوانند نه سوره های دیگر را؟ پاسخ اینست که: هیچ کجای قرآن آن مقدار که در سوره حمد از جمیع خیرات و دانشها جمع است، در هیچ یک از سوره ها نیست، و چنان است این کلام خداوند:

«الحمد لله»: اداء آنچه راست که حقتعالی از سپاس و شکر بر بندگان واجب ساخته است و شکر و سپاس از آنچه خداوند عبد و بنده خود را بدان

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۲۱

توفیق داده از تمامی خوبیها و خیرات؛ (۱) و «رب العالمین»: تمجید و تحمید اوست و اقرار باینکه او آفریننده و مالک و رب همه مخلوقات است نه غیر او، و «الرحمن الرحیم»: جلب رضایت خداوند است و ذکر الطاف و نعمتهای او بر تمام مخلوقات و بندگانش؛ «مالک یوم الدین»: اقرار بر برانگیخته شدن و بازگشت و حساب و مکافات اعمال است، و ثابت دانستن مالکیت عالم آخرت تنها برای

او تعالی چنان که پادشاهی این جهان هستی از آن اوست. «إِيَّاكَ نَعْبُدُ»: رغبت و تقرب جستن بخداوند عزّ و جلّ و اظهار اخلاص و عبودیت است به او، نه دیگری: «و إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ»: طلب افزونی توفیق و بندگی و درخواست دوام آنچه خدای تعالی مرحمت فرموده است و یاری او؛ «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»: طلب ارشاد و راهنمایی براه حق و صواب و آئین حق و درست، و چنگ زدن به ریسمان او، و درخواست افزونی شناخت و عرفان و زیادتی معرفت بی‌وردگار خود و بیزرگیش و بعظمت و کبریائی او؛ «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ»: تأکید است در سؤال و خواهش و رغبت، و ذکر و یاد کردنست نعمتها و تفضّلاتی را که او تعالی بر بندگانش عطا فرموده است، و درخواست همانند آنهاست برای خود؛ (۲) «غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ»: پناه جستن

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۲۲

است بخدا از اینکه مبادا از نافرمانان و کوچک شمردگان دستورات او و معاندان و آن کسان که کفر ورزیدند (و حق را نپذیرفتند و مورد خشم و غضب واقع شدند) باشد؛ «و لا الضّالین»: دست بدامن شدن است از اینکه مبادا از گمراهان شود که از راه او بدون شناخت و معرفت خارج شدند و گمان می‌بردند که کاری نیکو انجام داده اند. پس در این سوره گرد آمده آنچه از تمامی خیر و دانش است از امور آخرت و امور دنیا آن مقداری که در هیچ چیزی آنچنان گرد نیامده است.

پس اگر بگویند: چرا در رکوع و سجود ذکر تسبیح آمده است؟ گوئیم:

برای علتهائی که از آن جمله است اینکه: بنده با کمال خضوع و خشوع و عبودیت

و پارسائی، و بینوائی و کوچکی و فروتنی و تقریبی که بسوی پروردگار خود داراست، تقدیس کننده باشد مر او را، و تمجیدکننده و تسبیح کننده و مطیع و منقاد، و بزرگ دارنده و شکرکننده باشد مر خالق و آفریننده و روزی دهنده خود را، و اندیشه اش منحرف نشود و آرزوها او را به بیراهه و سوی غیر او نبرد.

(۱) و اگر پرسید که: چرا اصل نماز دو رکعت قرار داده شده و به پاره ای از نمازها

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۲۳

یک رکعت اضافه شده است و بر بعضی دو رکعت و بر برخی چیزی افزوده نگشته است؟ گوئیم: برای اینکه اصل نماز یک رکعت بیش نیست، زیرا که اصل عدد، واحد و یک است، چنانچه از یک رکعت نقص یابد آن نماز نخواهد بود، و خداوند عزّ و جلّ میدانست که بندگان آن یک رکعت را که کمتر از آن محسوب نمی شود بتمام و کمال و حضور قلب بجای نخواهند آورد، لذا رکعتی با آن همراه و اضافه کرد تا آن نقص با رکعت دیگر کامل گردد، پس از این رو اصل نماز را خداوند عز و جلّ دو رکعت مقرر داشت، سپس پیامبرش رسول خدا- صلی الله علیه و آله- دانست که بندگان آن دو رکعت را هم درست و کامل ادا نمی کنند چنان که بآن مامورند، پس بنماز ظهر و عصر و عشاء آخر شب دو رکعت افزود تا اینکه با آن دو رکعت اضافی آن دو رکعت اصلی اوّل اتمام پذیرد، آنگاه متوجه این بود که نماز مغرب در وقتی واجب است که اکثر بندگان که مشغول بکارند از کار خود دست کشیده

که آماده رفتن و بازگشتن بمنزل برای افطار و خوردن و آشامیدن و وضو ساختن، و مهیای خواب گشتن هستند، پس در نماز مغرب یک رکعت افزود که برای ایشان آسانتر باشد، و تا اینکه رکعات نماز در شبانه روز فرد باشد، و نماز صبح را بحال خود رها کرد،

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۲۴

(۱) چرا که در هنگام صبح اشتغال مردم زیادتر است و باید بکار و شغل خود پردازند و نیازهای خود را در آن هنگام تهیه نمایند، و دلها در وقت نماز صبح نسبت بدیگر اوقات قبل آزادتر است، برای آنکه داد و ستد بسیار کم، و (بالتیجه) اقبال و توجه او بنماز بیشتر است از اوقات دیگر و خسته نیست چون در شب استراحت کرده و لذا در نماز صبح نیازی به بیش از این دو رکعت نیست.

و اگر پرسد که: چرا تکبیرهای هفتگانه در ابتدای نماز مقرر گشته؟

جواب آنست که بگوئیم: چون در رکعت اول نماز که اصل نماز است هفت تکبیر گفته می شود:

تکبیره الاحرام، تکبیر قبل از رکوع، و دو تکبیر سجده اول قبل و بعد آن، و تکبیر دیگری برای رکوع (لا بد قبل از «سمع الله لمن حمده» و هنگام سر برداشتن از رکوع مراد است، و الا هر رکعت بیش از یک رکوع ندارد ولی فقهاء عظام ذکری از این تکبیر ندارند- و العلم عند الله) و دو تکبیر دیگر برای سجده دوم قبل و بعد آن که جملگی هفت تکبیر می شود، و چون انسان در آغاز ورود بنماز هفت تکبیر بگوید همه تکبیرات صلاه را اداء کرده است، پس اگر سهوی

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه

رخ داد و یا فراموش کرد نقصی ایجاد نمی کند.

مترجم گوید: «بنظر میرسد سهوی برای راوی خبر یا نویسنده آن رخ داده باشد، زیرا تکبیرات مستحبّه افتتاحیه شش تکبیر است و یک تکبیر اضافی تکبیره الاحرام است که واجب و جزء ارکان صلاه است و آن اگر نقصان یابد نماز باطل است، پس آن شش و این یک رویهم هفت تکبیر می شود، و چنانچه کسی تکبیرات افتتاحیه هفتگانه را بگوید شش تکبیر آن تکبیرات یک رکعت است اعمّ از واجب و مستحبّ و همه را ادا کرده است، و لکن این توجیه از ناچاری است و متن صحیح بنظر نمی رسد».

(۱) و اگر پرسد: که چرا هر رکعت یک رکوع و دو سجده دارد؟ گفته می شود:

زیرا رکوع نماز از افعال حال قیام است و سجده از افعال حال قعود و نشستن است، و نماز نشسته نیم نماز ایستاده است، لذا سجده دو بار مقرر شد تا با رکوع برابر باشد، و میان آن دو تفاوت نباشد، چرا که نماز رکوعست و سجود.

و اگر بگوید که: چرا تشهد بعد از ادای رکعتین مقرر گردید؟ گفته می شود: برای اینکه پیش از رکوع و سجود اذان (که دارای تشهد است) و دعا و قراءت قرار داده شد، پس همچنین امر گردید پس از انجام آنها (رکوع و سجود) بخواندن تشهد و حمد و ثنا و دعا.

و اگر بگوید: چرا سلام را کلمه خروج از نماز و تحلیل آن کرد، و بجای

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۲۶

سلام تکبیر یا تسبیح یا چیز دیگر قرار نداده است؟ (۱) گفته می شود: برای اینکه در هنگام ورود به نماز سخن با غیر خدا حرام

گشت و تمام توجه بسوی خدا باید باشد لا- غیر، تحلیل آن و حلال شدن گفتگوی با دیگران با کلام مخلوقین که وقتی بیکدیگر میرسند ابتدا بسلام میکنند آغاز شد.

و اگر پرسد که: چرا قراءت (خواندن حمد و سوره) در دو رکعت اول مقرر شد، و تسیحات در دو رکعت آخر؟ گفته می شود: تا فرق آنچه از نزد خداوند عز و جل واجب گشته است با آنچه رسول و پیامبرش از جانب خود افزوده مشخص باشد.

و اگر پرسد که: چرا نماز بجماعت قرار داده شده؟ در پاسخ گفته می شود:

برای آنکه اخلاص و توحید (یکتاپرستی) و اسلام و عبادت پروردگار علنی و ظاهر و مشهور و آشکارا باشد، زیرا که در اظهارش حجت است بر اهل شرق و غرب برای خداوند عز و جل، و برای اینکه منافق: آنکه بنماز اهمیت نمی دهد و آن را کوچک میشمارد ناچار بدان چه بآن اقرار کرده در ظاهر ادا کرده باشد و نماز اسلام را در میان جمعیت مسلمین بجای آرد و مراقب باشد تا که شهادت مسلمانان پاره ای در باره پاره دیگر ممکن باشد، با فوائد دیگری که در نماز

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۲۷

جماعت مسلم است مانند رسیدگی به بینوایان و یاری درماندگان، نیکوکاری و پرهیز از معاصی، و پیش گیری از وقوع بسیاری از گناهان و مناهی خداوند عز و جل که بوسیله نماز جماعت میتوان زائل ساخت.

(۱) و اگر پرسد که: چرا در بعض از نمازها بلند خواندن مقرر شد و در بعضی آهسته خواندن؟ گفته می شود: برای اینکه نمازهایی که به «جهر» خوانده می شود آن نمازهایی است که در اوقات تاریک بجای می آورند، لذا لازم

است که بلند خوانده شود تا کسی که عبور میکند بداند که در این مکان نماز جماعت بر پا است، و اگر بخواهد نماز گزارد با آنان شرکت کند، و برای اینکه اگر ندانست یا ندید جماعت را، صدایشان را بشنود و از راه چشم اگر ندید از راه گوش بشنود، و آن نمازهای دوگانه (ظهر و عصر) چون در روز انجام می شود و در وقتی است که هوا کاملاً روشن است، پس از راه بصر می بیند و لازم نیست بلند خوانده شود چون شخص می بیند.

و چنانچه پرسد که: چرا نماز در اوقات مخصوصی واجب شده است بدون تقدیم و تأخیر؟ گفته می شود: برای اینکه این اوقات برای همه مردم روی زمین معلوم و واضح است، و عالم و جاهل آن را بچهار وقت می شناسند: غروب آفتاب خود آشکار و معلوم است که در آن نماز مغرب واجب شده است، و فرو

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۲۸

رفتن (شفق) سرخی آفتاب پس از غروب خورشید معلوم و مشهود است که آن وقت نماز عشاء است، (۱) و همچنین طلوع فجر روشن و آشکار است که آن وقت نماز صبح است، و زوال شمس نیز معلوم و واضح است، و در آن نماز ظهر واجب می شود، و برای عصر وقت مخصوص و معینی نیست مانند نمازهای دیگر و وقت آن پس از انجام نماز ظهر است که قبل از آن انجام شده است.

و علت دیگر اینکه خداوند عز و جلّ خوشداشتی که بندگانش قبل از هر چیز و شروع بهر کاری بطاعت و عبادت او آغاز کنند، پس ایشان را در اوّل طلوع روز امر کرده است

که عبادتش پردازند سپس در زمین در پی کار و روزی خویش روند و امر دنیای خود را اداره کنند، پس در این وقت نماز صبح را بر ایشان واجب ساخت، و چون نیم روز شود از کار دست کشند، و آن وقتی است که مردم بجای خود بازگردند و لباس از تن بدر آرند و بیاسایند و بخوردن مشغول شوند و استراحت کنند، و در چنین هنگامی خداوند آنان را امر فرموده که ابتدا بذكر و عبادت او کنند، لذا نماز ظهر را بر ایشان واجب ساخته است تا بدان آغاز نمایند و سپس بکارهای دیگر پردازند و چون امور شخصی را انجام

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۲۹

دادند، (۱) و خواستند پی کار و کسب خود روند باز دستور نماز عصر را داده که آن را انجام دهند و سپس بکاری که در نظر دارند رهسپار گشته و باصلاح آن امر دنیائی خود پردازند، و چون شب شد، لباس از تن بیفکنند و بجایگاه و منزل باز گردند، پیش از هر کار باید بعبادت و ذکر پروردگارشان ابتدا کنند، و بعد بامور دیگر پردازند، لذا نماز مغرب را بر ایشان واجب فرمود، و چون وقت استراحت و خواب آید و از کار و کوشش فراغت یافتند خوشداشته است که در آغاز بعبادت و طاعت او پردازند، سپس در پی اموری که میخواهند انجام دهند روند و آنچه‌ان باشند که ابتدا کرده باشند در هر فصلی از ساعات شبانه روز بطاعت و پرستش او، و از این جهت در این وقت نماز عشاء را واجب ساخت، پس چون این دستور را بکار بندند او را

فراموش نخواهند کرد و از او غافل نخواهند شد و در این صورت دلهاشان سخت نگردد و رغبتشان نکاهد.

و اگر بگویید: وقتی معین برای عصر نیست مانند اوقات نمازهای دیگر، چرا آن را بین ظهر و مغرب قرار داد و میان عشاء و صبح، یا میان صبح و ظهر قرار نداد؟ گفته می شود: برای آنکه هیچ وقتی برای مردم از ضعفاء و از

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۳۰

کار برکناران و اقویا و کارگزاران آسانتر و راحت تر و مناسبتر برای نماز عصر از این وقت معین نیست، (۱) زیرا مردم همگی از اوّل روز مشغولند به تجارت و معامله و آمد و رفت و کار و کوشش در رفع حوائج خود، و فعالیت بازارهای کسب، پس خداوند نخواست که آنان را از بدست آوردن روزی بکاری دیگر مشغول نماید و با مصالح دنیائی ایشان رفتار نادرستی بکند، و مردم همگی قادر به شب خیزی نیستند، و آن را درست هم درک نمی کنند، و در وقت آن- در نیمه های شب اگر شد- بیدار نمی شوند هر چند واجب باشد و امکانش هم برای ایشان بسیار کم است، پس خداوند بر آنان آسان گرفت آن نماز (یعنی صلاه عصر) را در سختترین ساعات شبانه روز مقرر نفرمود، بلکه وقت آن را در راحت ترین هنگام قرار داد چنان که خداوند عزّ و جلّ خود فرموده است **يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ** - بقره: ۱۸۵.

و چنانچه پرسد که: چرا دستها را در هنگام تکبیر بلند می کنیم؟ گفته می شود: برای اینکه بلند نمودن دستها، نشان التماس، بی کسی، و زاری نمودن است، پس خداوند عز و جلّ دوست دارد

که بنده اش در وقت نیایش و یاد کردن او بحال اظهار درماندگی و عجز، و زاری و درخواست و التماس باشد، و از برای اینکه در بالا بردن دستها نوعی توجه و حضور قلب است بدان چه میگوید و

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۳۱

قصده آن را دارد.

(۱) و اگر پرسد: چرا نمازهای نافله سی و چهار رکعت است؟ در پاسخ گفته می شود: برای اینکه نمازهای واجب (فریضه) هفده رکعت است، نماز نافله دو چندان آن قرار داده شده برای تمام و کمال بودن آن که اگر نقصانی یافته باشد بدان نوافل جبران شود.

و چنانچه بگوید: چرا نوافل در اوقات مختلف معین شده و در یکوقت واحد نیست؟ پاسخش آنست که بهترین اوقات سه وقت است: هنگام زوال خورشید (ظهر) و پس از آن مغرب، و هنگام سحر، پس خداوند خوشداشت که برای قرب باو در این اوقات سه گانه نماز بجای آورند، زیرا اگر نوافل زمانش در وقتهای متفرق شود، انجامش برای همه آسان و راحتتر است از اینکه در یکوقت محدود خاص معین شود، تا جمله را پی در پی در همان یک وقت بجای آورند.

و اگر بگوید: نماز جمعه را چرا اگر با امام و بجماعت بجای آورند دو رکعت است، و اگر بدون امام بود و یا شرایط جمع نبود و یا فردی انجام دهند چهار رکعت است؟ جواب آنست که: علتهای بسیاری دارد؛ از جمله آنکه مردم

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۳۲

از راه دور برای بجا آوردن نماز جمعه گرد می آیند، (۱) لذا خداوند عزیز دوست داشت که بر ایشان آسان گیرد و زحمتشان را کم کند و طی طریق و دوری

راه را منظور دارد لذا باین جهت چهار رکعت را دو رکعت قرار داد «۱»، و دیگر اینکه امام آنان را برای خطبه زمانی نگه می دارد و آنان انتظار نماز را میکشند، و هر کس انتظار نماز را کشد خود در نمازیست که در حکم تمام است، و دیگر اینکه اساساً نماز بجماعت و با امام بجای آوردن تامتر و کاملتر است برای علم و دانش و عدالت و برتری امام، و یکی دیگر اینکه روز جمعه روز عید است، و نماز عید دو رکعت است و شکسته نیست برای آن دو خطبه ای که در آنست.

و اگر بگویید: از چه رو خطبه در آن مقزّر شده است؟ جواب آنست که: چون نماز جمعه در مکانی منعقد می شود که مردم همگی در آن حاضر میشوند و شرکت می کنند، سببی باشد برای امیر و پیشوا، تا مردم را موعظه کند و بطاعت خداوند ترغیب نماید، و از معصیت و نافرمانی حضرتش بیم دهد، و آنان را بمصالح دین و دنیایشان آگاهی دهد، و از اموری که مربوط به حوزه امارت اوست، (چه سیاسی و چه اقتصادی) ایشان را مطلع سازد و آنان را به اوضاعی

(۱) - این پاسخ نباید از امام علیه السلام باشد چون خداوند همه نمازها را دو رکعت دو رکعت فریضه کرده است، و دو رکعت دیگر فریضه النبی صلی الله علیه و آله است و نیز در همین خبر و روایت دیگر آمده است که خطبه بجای دو رکعت است لذا شرائط طهارت و استقبال قبله و عدم انجام عمل منافی صلاه در آن هست.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۳۳

که ضرر و زیان و

منفعتشان در آن است آگاه و دستورات لازم را گوشزد کند، (۱) پس اگر پیرسد: چرا دو خطبه تعیین شده است؟ پاسخش آنست که یکی برای انجام حمد و ثناء الهی، و تقدیس و تمجید او عزّ و جلّ باشد، و آن دیگر برای مطالب ضروری که باید تذکر داده شود، و اینکه کارهای انجام شده چه دلیلی داشته، و رفع نیازها، و ترسانیدن خلق از ارتکاب گناهان و مخالفت با قوانین رسمی حوزه حکومتش، و نیز دعا بدرگاه خداوند عزّ و جلّ، و ابلاغ اوامر که بصلاح همه است، و جلوگیری و نهی از کارهایی که بزیان همه و موجب فساد است، میباشد.

و اگر بگویید: چرا خطبه را در روز جمعه قبل از نماز مقرر داشته اند، و در دو عید (فطر و قربان) بعد از نماز؟ پاسخ آنست که جمعه امر دائم و مکرر است در هر ماه و در سال بسیار خواهد بود، و چون زیاد است اگر بعد از نماز انجام میشد مردم از آن گریزان می شدند و نماز را که بجا می آوردند، برای خطبه نمی نشستند و همه یا بیشترشان از محلّ خارج می شدند و متفرّق می گشتند، از این جهت پیش از نماز مقرر شده تا پراکنده نشوند و از محلّ خارج نگردند، و اما دو عید فطر و قربان در عرض سال دو بار بیش نیست، و آن عظمتش از نماز جمعه بیشتر است و کثرت جمعیت در آن افزون از نماز جمعه است زیرا مردم

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۳۴

بدان راغبترند، و اگر کسانی هم از شنیدن خطبه صرف نظر کنند و بروند بیشتر مردم باقی میمانند، و آن زیاد

و مکرّر در هر ماه نیست تا اینکه ملال آور باشد و خسته شوند و آن را بی اهمّیت دانند و اعتنا نکنند.

(۱) مؤلف کتاب (شیخ صدوق - رحمه الله-) گوید: این خبر این چنین است (یعنی خطبه های جمعه را پیش از نماز گفته است) و لکن خطبه ها، هم در نماز عیدین و هم در نماز جمعه بعد از نماز است، زیرا آن بمنزله دو رکعت آخر است، و اولین کسی که خطبه نماز جمعه را قبل از نماز خواند عثمان بن عفّان بود، و بواسطه کارهای نادرستی که انجام داد، مردم از او متنفر شده و برای شنیدن خطبه باقی نمی ماندند، و بمجرّدی که نماز پایان می یافت متفرّق و پراکنده می شدند، و با خود میگفتند: موعظه او چه فائده دارد، او هر چه خواست کرد، و رعایت فرمان خدا را ننمود. عثمان ناچار به جلو انداختن خطبه ها شد، تا (لا اقل) مردم برای انتظار نماز (هم که شده) باقی بمانند و متفرّق نگردند.

مترجم کتاب گوید: «باید دانست که برای مؤلف در اینجا سهوی در این موضوع رخ داده است، و عثمان خطبه های نماز عید را پیش انداخت، و روایت فریقین چه عامّه و چه خاصّه جملگی دلالت دارد بر اینکه خطبه های نماز جمعه قبل از نماز است، و خطبه های عیدین بعد از صلاه، و ظاهراً اشتباه از جهت خبری باشد که مؤلف از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود:

«أول من قدّم الخطبه على الصّلاه يوم الجمعة عثمان لأنّه كان اذا صلّى لم يقف النّاس على

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۳۵

خطبته....»

(اولین کسی که خطبه را بر نماز در روز جمعه مقدّم داشت عثمان بود،

زیرا همین که نماز را تمام میکرد مردم میرفتند و برای استماع خطبه نمی ماندند) ولی در این خبر تصحیفی و تحریفی رخ داده و «الجمعه» در اصل «العید» بوده، و مؤلف - رحمه الله علیه - متوجه تحریف یا تصحیف نشده است لذا این چنین گفته، و الا هیچ یک از دانشمندان شیعه خطبه نماز جمعه را پس از نماز نمی دانند. و السلام».

(۱) و اگر بگوید: چرا نماز جمعه بر آن کسان که در مسافت دو فرسخی تا محل اقامه آن هستند واجب شده نه بیشتر؟ پاسخ آنست که مسافتی که در آن قصر باید کرد و نماز را باصطلاح باید شکسته بجا آورد آن هشت فرسخ (دو برید) است یا چهار فرسخ (یک برید) رفتن و چهار فرسخ (یک برید) بازگشتن که رویهم هشت فرسخ خواهد شد، و نماز جمعه واجب شده است بر کسی که نصف برید (که دو فرسخ باشد) دور است، آمدن و رفتنش چهار فرسخ می شود، و بحد مسافتی که در آن نماز قصر می شود نمی رسد و نیم طریق مسافر است.

و اگر پرسد: چرا بر نوافل روز جمعه چهار رکعت افزوده می شود؟ (یعنی چرا بر هشت رکعت نافله ظهر و هشت رکعت نافله عصر که رویهم شانزده رکعت می شود و روز جمعه نافله اش بیست رکعت قبل از ظهر است این چهار رکعت اضافه در روز جمعه برای چیست؟) پاسخ آنست که: این برای عظمت روز جمعه و بزرگداشت این روز و فرقی با سایر روزها است.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۳۶

(۱) و اگر پرسد: چرا نماز را در سفر باید قصر کرد؟ گفته خواهد شد که نمازهایی که در آغاز امر

واجب شده بود آنها ده رکعت در شبانه روز بود، و آن هفت رکعت زائد بعد بآنها اضافه شد، پس خداوند آن زیادت را بمسافر تخفیف داد برای سختی و رنج سفر و مشغولیتی که او نسبت بانجام کارهایش و زحمت کوچ کردن و فرود آمدن در منازل بین راه دارد، تا مبادا آن زیادی رکعات او را از کارهای لازم که برای آن سفر کرده است باز دارد، و این قصر صلاه رحمتی است از جانب خداوند عزّ و جلّ برای مسافران، و عطوفت او است بر آنان، جز در نماز مغرب که در آن تقصیر نیست و باید تمام بجا آورده شود زیرا آن خود یک بار قصر شده است.

پس اگر پرسد: چرا قصر در مسافت هشت فرسخ مقرّر شده نه کمتر و نه بیشتر؟ جواب آنست که هشت فرسخ حدّیست که همه مردم از پیاده و سواره و قافله و کاروان و حمل کننده متاع همه میتوانند در یک روز طیّ کنند (یعنی در یک روز معمولاً بیش از هشت فرسخ پیش نمی روند، و چون همه آن یک روز در راهند و لو رفتن و بازگشتن) لذا حدّ مسافت باندازه آن تعیین شده است.

و اگر پرسد: چرا در مسیره یوم (یعنی باندازه یک روز راه) مقرّر شده نه بیشتر از یک روز، گفته می شود: اگر در حدّ یک روز راه معین نمی شد، در حدّ

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۳۷

رفتن یک سال هم معین نمی شد، (۱) چون روزهایی که پس از امروز می آید همه مانند یک دیگرند اگر امروز گرفتاریش لحاظ نمی شد، هر روز هم مثل امروز، چون نظیر همدگرند و فرقی میانشان

نیست.

و اگر بگویید: رفتنها تند و کند است، از کجا هشت فرسخ را اختیار نمود در مدت یک روز؟ جواب آنست که هشت فرسخ راهیست که معمولاً شتران و قافله‌ها در یک روز طی میکنند و این همان مسافتی است که شترداران و کاروانها در یک روز میروند.

مترجم این اوراق گوید: «از این گونه روایات - چه آن را صحیح السَّیِّد بدانیم چه ندانیم - معلوم می شود که ملاک مسافت، یک روز راه است، و چون در آن زمان وسائل موتوری نبوده تصوّر مسیر بیش از هشت فرسخ با وسائل موجود آن زمان برای کسی نبوده، چنان که اگر این وسائل کنونی زمان ما بود، ملاک مسافت یک روز از روی این وسائل موتوری محسوب میشد، و چون اسلام احکامش تا روز قیامت باقی است و تغییر پذیر نیست حکم روی موضوع تغییر ناپذیر رفته و آن «مسیره یوم» است، و هشت فرسخ مربوط بزمانیست که امکان بیش از آن در یک روز نبوده، و امروزه هر کس تمام وقت یک روز را در سفر باشد، با هر وسیله ای که برود، و دیگر شرائط را نیز واجد باشد مسافر است، اگر پیاده و یا با شتر و یا گاری و امثال اینها که وسائل آن زمان میبوده چنانچه امروز هم با یکی از آنها مسافرت کند حکمش همان هشت فرسخ خواهد بود، ولی اگر با وسائل موتوری این روزگار مسافرت کند ملاک چنان که در روایات

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۳۸

متعدّده صحیح السُّنَد و معتبر آمده است

«مسیره یوم»

یا

«بیاض یوم»

میباشد، و لفظ

«بریدین»

یا

«ثمانیه فراسخ»

و یا

«اربعه و عشرون میلا»

که پاره ای از متاخرین از اطلاق آن هشت فرسخ فهمیده اند، اجتهاد نیست

بلکه صرف تصوّر و شاید تقلید قدما بدون تأمل است، زیرا همه آن مطلقاً، از اخبار دیگر مقید بودنشان ادراک می شود، چون سائل از امام علیه السلام می پرسد:

«کم ادنی ما یقصر الرّجل؟»

امام در پاسخ میفرماید:

«فی مسیره یوم، و ذلک بریدان، و هما ثمانیه فراسخ»

یعنی مقدار مسیر یک روز راه که دو برید یا هشت فرسخ است، و در روایت صحیح دیگر راوی می پرسد:

فی کم یقصر الرّجل

؟ امام میفرماید:

«فی بیاض یوم، او بریدین»

، چنان که ملاحظه می شود در هر دو خبر امام پاسخ را ابتداء از زمان سفر می دهد نه از مقدار مسافت، و بسیار روشن است که ملاک، زمان است، نه طول راه، و در خبر دیگر میفرماید:

«یجب التّقصیر فی مسیره یوم و ان کان یدور فی عمله»

و این نیز صراحت در مدّت دارد نه مسافت، و فقهای عظام- رحمه الله علیهم- در گذشته چون روایات هشت فرسخ و

«بریدین»

و

«مسیره یوم»

و

«بیاض یوم»

همه یک حدّ را بیان می کرده، لذا برای عموم هشت فرسخ را ملاک قرار داده اند، اما اکنون که مسیره یوم با خودروهایی موتوری حدّ اقلّ یک صد فرسخ است حکم و ملاک- ک- چنان که از روایات فهمیده می شود- باید روی زمان رود نه بعد مسافت، و الّا هشت فرسخ که در کمتر از چهل دقیقه رفتن انجام می شود، مسافر عسر و حرجی در آن احساس نمی کند تا خداوند خواسته باشد زحمت او را کم کند، و افطار روزه را بر او واجب کند، و نماز واجب را از او قصر بخواند. وَ السَّلَامُ

عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى.

(۱) و اگر بپرسد: چرا مسافر نوافل روز را باید ترک کند ولی نوافل شب برقرار

عیون أخبار الرضا علیه

است؟ پاسخ آنست که هر نمازی که در سفر قصر نیست نوافل آنهم بر جای خود باقیست، و آن چنین است که نماز مغرب چون در سفر و حضر باید تمام بجا آورده شود نافله های بعد از آن تمامی برجاست و باید ادا شود، و همچنین نماز صبح چون تمام است نوافل ما قبل آن هم برجاست.

و اگر سؤال کند که چرا نماز عشاء که قصر باید خوانده شود نافله اش ساقط نیست، گفته می شود این دو رکعت از پنجاه رکعت فرائض و نوافل نیست، بلکه بر پنجاه رکعت فریضه و نافله اضافه شده تا در مقابل هر رکعت از فریضه دو رکعت نافله باشد.

و اگر بگویید: چرا برای مسافر و مریض جایز است که نماز شب خود را در اول شب بجای آورند؟ گفته می شود: برای اینکه مسافر مشغولیتی دارد، و بیمار هم ضعف و ناسلامتی دارد و در شب باید استراحت کنند، لذا در اول شب برای آنان ادای نوافل جایز شده است تا مریض استراحت کند و مسافر هم بکار خود که: تهیّه اسباب و وسائل و پیمودن راه و طیّ طریق است برسد.

و اگر پرسد: چرا مأموریم که بر مردگان خود نماز بخوانیم گفته می شود:

برای اینکه بدرگاه خدا شفیع میت شوند و آمرزش او را از خداوند بخواهند،

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۴۰

چرا که هیچ وقتی از اوقات، فرد متوفی محتاج تر از لحظه پس از مرگ نیست که شفاعت شود و از برای او طلب مغفرت و آمرزش کنند.

(۱) و اگر پرسد: چرا پنج تکبیر در نماز میت مقرر شده نه چهار و نه شش؟

گفته می شود: که آن پنج تکبیر از

پنج نماز شبانه روز گرفته شده در مقابل هر نماز یک تکبیر.

و اگر بگویید: چرا رکوع و سجود ندارد؟ در جواب گوئیم: برای آنکه با این نماز خواسته شده که برای میت شفاعت شود چون آنچه داشته پشت سر نهاده و دیگر بحال او سودی ندارد و محتاج است بدان چه پیش فرستاده است.

و اگر پرسد: چرا امر بغسل میت فرموده است؟ گفته می شود: برای آنکه چون قبض روح شده آنچه بر پیکر او مستولی است پلیدی و مرض و چرک است، و دوست داشته است که وی چون با پاکانی از فرشتگان که با او همدم میشوند و با او تماس حاصل می کنند، ملاقات می کند خود طاهر و پاک باشد، و با طهارت او را رو بخدا برند، و هیچ کس از دنیا نرود مگر اینکه آن نطفه ای که اصل تکون او از آن بوده از وی خارج شود. و برای این واجب است که

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۴۱

او را غسل دهند.

(۱) و اگر پرسد: چرا امر به کفن کردن میت (و در میان خاک نهادن او) شده؟

در جواب گوئیم: تا پروردگار خود را با بدن پاک و ناآلوده بخاک دیدار کند، و نیز عورتش بر کسانی که او را بگورستان برای دفن می برند برهنه و آشکار نباشد، و بو و کیفیت نامطلوب جسد و زشتی پیکرش بر کسی ظاهر نگردد، چون بدن مبتلا ببعض بیماریها زیاد نگرستن، قساوت قلب بیار می آورد از جهت آفت و عیب و نقصی که در آن می بیند، و نیز در کفن می پوشانند که منظره آن بر دیگران خوشایند باشد، و اینکه مبادا پیکر لخت آفت زده او

را دوستش ببیند و از آن نفرت جوید و یاد او را بکلی فراموش کند، و از دوستیش دست بردارد، و از این رهگذر در حفظ آنچه از او باقیمانده سستی کند، و وصیت او را عمل ننماید، و آنچه بدان وصیت و سفارش کرده چه واجب و چه مستحب ترک کند.

و اگر پرسد: چرا امر بدفن میت شده است؟ گفته شود: تا بر مردم وضع فساد جسد، و بوی تعفن گرفتن او ظاهر نشود، و زندگان را آزار و رنج ندهد به بوی بد، و مواد مضرّی که از لاشه آن در حالت گندیدن و فاسد گشتن و متلاشی شدنش ناشی میگردد، و منظره ناهنجار و نامطلوبش از انظار دوستان و دیده دشمنانش پوشیده و پنهان باشد، تا نه دشمنش شاد شده و کسانش را شماتت

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۴۲

کند، و نه دوستش محزون گردد و ناراحت شود.

(۱) و اگر پرسد: چرا امر کرده که غسل دهنده اش باید غسل مسّ میت کند؟

پاسخ آنست که: برای پاک شدن وی از آلودگی و مواد موزی و چرک زایی که در پوست متوفّی بوده و بدست و اعضای غسل دهنده سرایت کرده است، زیرا روح که از بدن انسان خارج می شود آلودگی آفت و مرض و آنچه بدان مبتلا بوده بر بدن باقی میماند (مراد بقول اطباء این زمان میکروبهای مسری که بر سطح بدن میت است، و هر کس قبل از انجام غسلهای سه گانه با آن بدن تماس حاصل کرد باید غسل مسّ میت بجا آورد، ولی پس از تغسیل لازم نیست، زیرا کافوری که در غسل بکار رفته خود از بهترین و ارزانتین میکرب کشها است،

و در ظاهر بدن میّت میکروبی باقی نمی گذارد تا سرایت کند لذا غسل لازم نیست).

و اگر پرسد: چرا در تماس با بدن مرده غیر انسان از پرندگان یا چرندگان یا درندگان هیچ یک غسل مسّ میّت لازم نیست؟ پاسخ آنست که: آنها در ظاهر پوست بدنشان دارای پر، پشم، مو، و یا کرک هستند، و همه اینها پاک میمانند و هیچ کدام دارای حیات آنچنانی نبودند تا بمرگ صاحبانشان بمیرند و تغییر کنند (یعنی: پر و مو و کلک و پشم نمرده اند)، و همان حال که در حال زنده بودن حیوان دارند پس از مرگ او نیز دارند، پس تماس با ظاهر بدن آنها تماس با چیزیست که در حال حیات و مرگ فرقی ندارد (لذا مسّ با موی میّت انسان معلوم نیست غسل مسّ میّت را واجب کند).

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۴۳

(۱) و اگر پرسد: چرا بدون وضو نماز میّت را جایز می دانید؟ پاسخ داده می شود که چون رکوع و سجود ندارد و جز دعا و طلب و درخواست نیست، و از خداوند طلب کردن و حاجت خواستن و خدا را خواندن جایز است بدون طهارت باشد، و وضو تنها برای نمازیست که رکوع و سجود از ارکان آن است.

و اگر پرسد: چرا نماز بر میّت را در وقت پیش از غروب و بعد از فجر هم جایز میدانید در حالی که در این اوقات از نماز منع شده است؟ پاسخ آنست که این نماز زمانش حضور جنازه است و علت آن همان وجود آن است، و وقت خاصی ندارد و مانند دیگر نمازها نیست. و نمازیست که در هنگام روی دادن یک

رویداد انجام می شود، و در اختیار انسان نیست، و جز حقی که باید ادا شود چیز دیگری نیست، و حقوق را شخص در هر وقت میتواند ادا نماید زیرا که وقت مخصوصی برای ادا ندارد.

اگر بپرسد: چرا برای خورشید گرفتگی نماز وضع شده است؟ گفته می شود برای اینکه آن یکی از علامات و نشانه های پروردگار است و معلوم نیست که سرانجامش رحمت است یا عذاب، از این رو و رسول خدا صلی الله علیه و آله دوست داشت که امتش در چنین هنگامی بخداوند خالقشان رو آورند و از آن به رحمت

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۴۴

او پناهنده شوند، (۱) تا از عاقبت ناخوشایند آن در امان باشند و از گرفتاری که ممکن است بیار آید محفوظ و مصونشان بدارد، همچنان که قوم یونس علیه السلام در هنگام نزول عذاب بدرگاه خداوند پناه برده و زاری کردند و نجات یافتند.

و اگر بپرسد: چرا در نماز آیات ده رکوع تعیین شده است؟ گفته خواهد شد که: نمازی که در آغاز از جانب خدا فرض شده و از آسمان حکم آن بزمین آمد در شبانه روز ده رکعت بود که دارای ده رکوع است، و تمامی آن ده رکوع در این جا و این نماز که نماز آیات است جمع شده، و اینکه (چرا) در آن سجده واجب شده از برای اینست که نمیشود نمازی رکوع داشته باشد ولی سجده نداشته باشد، و برای اینکه بندگان نمازشان را با سجده و خضوع و تذلل و بندگی بدرگاه خداوند ختم کنند، و چهار سجده در آن معین شده، چنان که هر گاه یک سجده فراموش شود نماز

ساقط شود، برای اینکه کمترین فرض از سجود در هر نماز چهار سجده است (لذا در این نماز همان کمترین فرض واجب شده).

و اگر پرسد: از چه رو بجای رکوع سجده مقرر نگشت؟ گفته خواهد شد:

برای اینکه نماز ایستاده افضل است از نماز نشسته، و شخص ایستاده گرفتن

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۴۵

خورشید و باز شدن آن را می بیند، ولی در حال سجده نمی بیند.

(۱) و اگر پرسد: چرا ارکانش با نمازهای دیگر که خداوند واجب کرده تغییر داده شده است؟ گفته می شود: برای اینکه این نماز برای تغییری که در نظام عادی در امری از امور عالم رخ داده واجب شده است که گرفتن خورشید است، پس زمانی که علت تغییر میکند معلول نیز تغییر پیدا خواهد کرد.

و اگر پرسد: چرا روز فطر عید قرار داده شده است؟ گفته خواهد شد برای اینکه مسلمانان روزی داشته باشند که همگی در یک مکان گرد آیند، و در صحرائی باز جانب خداوند عزّ و جلّ آشکار شوند و او را برای انعام و لطفی که در باره آنان کرده و با عبادت یک ماهه که برایشان واجب کرده بود مقربشان ساخته حمد و سپاس گویند، و آن روز عید محسوب می شود و روز اجتماع همه مسلمین است، و روز افطار و روز پرداخت زکات و بخشش بفقراء، و روز رغبت و تشویق و روز ناله و زاری بدرگاه باری تعالی است، و برای اینکه آن روز اوّل و آغاز روزهای سال جدید است و در آن روز بخلاف روزهای یک ماهه پیش، روز خوردن و آشامیدن است، زیرا در نزد اهل حقّ، ماه رمضان اوّلین ماه سال

است، و خداوند چنان می پسندید که آن روز (فطر) را روز اجتماع مسلمانان قرار دهد تا در آن روز او را سپاس گویند و تقدیس و تکریم کنند.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۴۶

(۱) و اگر پرسد: چرا تکبیر «الله اکبر» در آن بیش از نمازهای دیگر است؟

گفته می شود: «الله اکبر» بزرگداشت معبود و تمجید او است برای آنکه هدایت فرمود و عافیت بخشید و موفق ساخت بندگانش را بتقرّب و به ایمان او چنان که خود میفرماید: **وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَى مَا هَدَاكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ** (برای آنکه مدّت معین را تمام کنید و آنکه خداوند را بزرگی یاد نمائید، چرا که شما را هدایت کرد، باشد که شما شکر او را بجای آرید- بقره ۱۸۵).

و اگر پرسد: برای چه در آن (نماز فطر) دوازده تکبیر قرار داده شد؟ گفته خواهد شد: چون برای اینکه چون در دو رکعت دوازده تکبیر می باشد، به همین جهت در آن دوازده تکبیر قرار داده شد.

و اگر پرسد: چرا هفت تکبیر در رکعت اول و پنج تکبیر در رکعت دوم مقرر گشته است و هر دو رکعت عدد تکبیراتش یکسان نیست؟ گفته خواهد شد که چون عدد تکبیرات افتتاحیه نمازهای فریضه هفت است، از این رو رکعت اول در اینجا با هفت تکبیر آغاز می شود، و در رکعت دوم پنج تکبیر معین شده برای اینکه تکبیره الاحرام پنج نماز شبانه روز در هر نماز یکی است، و نیز اینکه در هر رکعت نماز عدد تکبیرات فرد باشد نه زوج.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۴۷

(۱) و اگر پرسد چرا روزه واجب شده است؟ پاسخ آنست که درد

گرسنگی و تشنگی را بدانند، و از این راه پی بفرور و بی زاد و کم توشه گی آخرت ببرند، و برای اینکه روزه دار بر اثر ناراحتی که از گرسنگی و تشنگی برایش پیش آمده فروتنی کند و کوچکی نماید و نیازمندی نشان دهد تا اجر برد و بحساب آورد کار خویش را و بشناسد و پایداری و مقاومت کند بر آن، و از این جهات مستحقّ اجر و ثواب گردد، با فوائد دیگری که در آنست از قبیل جلوگیری از طغیان شهوات و کنترل هواها، و اینکه موجب عبرت و موعظه ای باشد ایشان را در این دنیا و تمرینی باشد برای آماده سازی آنان بانجام تکالیف، و راهنمایی باشد ایشان را به شدّت امر و مشقّت عالم دیگر، و نیز بدانند که بفقرا از گرسنگی و بینوائی در این دنیا چه میگذرد، و آنچه را که خداوند در اموالشان برای مساکین و تهی دستان واجب نموده ادا نمایند.

و اگر پرسد که چرا روزه فقط در ماه رمضان مقرّر شده است نه ماههای دیگر؟ گفته می شود: برای اینکه ماه رمضان ماهی است که خداوند در آن قرآن را نازل فرموده است، و در آن، میان حق و باطل، کاملاً جدائی افتاده، چنان که خداوند خود فرموده است: (ماه رمضان ماهی است که در آن قرآن نازل گشته و

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۴۸

آن برای هدایت مردم است و در آن علائمی از برای راهنمایی و جداکننده حق از باطل است- بقره: ۱۸۵) (۱) در این ماه به پیغمبر وحی شد، و در آن است شب قدر، شبی که از هزار ماه بهتر است، «در آن شب هر کار

محکم و برقرار می شود- دخان: ۴»، و آن اول سال قمری است، و رمضان ماهی است که در آن تقدیرات و مسائلی که در آن سال از نیکی و بدی، خیر و شرّ نفع و ضرر، سود و زیان، و زندگی و مرگ و بهره روزی هر فرد تعیین میگردد (در شب قدر که در این ماه میباشد) و بهمین جهت است که آن شب را «قدر» میگویند.

و اگر پرسد: چرا مأمورند بروزه ماه رمضان و بس، نه کمتر و نه زیادتیر؟

گفته می شود: برای آنکه این مقدار، حدّی است که از انجام آن، هم ضعیف بر می آید و هم قوی، و جز این نیست که خداوند فرائض و واجبات را باندازه ای که در امکان غالب افراد باشد تعیین فرموده، آنگاه ناتوانان را آزادی داده، بدین معنی که اگر خواستند با اینکه سخت است آن را انجام دهند مانعی نباشد، و نیز توانایان را ترغیب و تحریص کرده که اگر خواستند غیر ماه رمضان را هم با گرفتن روزه تقرب جویند، و چنان که بکمتر از این صلاحشان بود خداوند کمتر میفرمود، و اگر محتاج به بیشتر از این بودند بزیاده از این امر میفرمود.

و اگر پرسد: چرا زن که حائض می شود نماز و روزه از او ساقط می شود؟

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۴۹

گفته می شود: برای اینکه او در آن هنگام ناپاک است و خداوند نخواسته است عبادت شود مگر با طهارت، و برای اینکه روزه برای کسی که نمازی برای او نیست درست نیست.

(۱) و اگر پرسد: چرا باید روزه را قضا کند ولی نمازش قضا ندارد؟ گفته می شود که برای چند جهت: اول اینکه

گرفتن روزه او را از کارهای لازم زندگی خود باز نمی دارد و از خانه داری و خدمت بشوهرش و انجام فرمان او و اصلاح امور منزل و شستشو و نظافت مانع نمی شود، ولی نماز وقت را می گیرد و مانع از انجام همه امور دیگر می شود، زیرا نماز در شبانه روز مکرر واجب می شود، و زن قدرت آن را ندارد که هم نمازهای مدّت ناپاکی خود را بجای آورد، و هم نمازهای ایام پاکی، و هم کارهای لازم و ضروری زندگی زناشویی یا فردی خود را انجام دهد، ولی روزه این چنین نیست.

و یکی دیگر از علتهای آن اینست که نماز، خود زحمت نشست و برخاست و تحرّک و جنب و جوش لازم دارد، ولی در روزه از این امور نیست، و تنها نخوردن و خودداری کردن از مفطرات است نه حرکت و جنبش و فعالیت.

و دیگر اینکه در تمام مدّت شبانه روز هیچ وقت جدیدی نمی رسد مگر اینکه در آن نماز جدیدی واجب می شود، ولی روزه این طور نیست که هر روز که

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۵۰

میرسد روزه اش بر او واجب باشد مانند نماز که هر وقت سر میرسد نمازی بر او واجب باشد.

(۱) و اگر بپرسد: چرا هر گاه کسی در ماه رمضان مریض یا مسافر بود و تا رمضان دیگر طول کشید و مریض صحت و سلامتی خود را باز نیافت، یا مسافر سفرش پایان نرسید و ماه رمضان سال دیگر رسید باید فدیّه بدهد برای رمضان گذشته و قضایش ساقط می شود، ولی اگر در بین سال شفا یافت یا مسافرتش تمام شد، و روزه را قضا نکرد باید هم روزه را قضا

کند و هم فدیة دهد؟ گفته می شود: در ماه رمضان آن سال روزه بر او واجب شده بود، ولی چون مریض یا مسافر بود زمانش به بعد موکول گردید، و چون در تمام این سال شرائط روزه که صحت (سلامتی بدن) و حضور در وطن (مسافر نبودن) است برای او موجود نشده، اساساً روزه از او ساقط می شود، و بجای آن بر او فدیة واجب میگردد؛ زیرا حَقَّعَالی مرض را بر او غلبه داده، و افاقه ای از مرض نیافته است، و خدا راهی از برای ادای تکلیف برای او قرار نداده، چون مریض قدرت روزه گرفتن را ندارد، و مسافر هم نباید روزه بگیرد، پس از این جهت روزه از او ساقط است، و همچنین است حکم در هر چیز را که خداوند بر او مسلط کند، مانند بیهوشی؛ که بفرض یک شبانه روز در حال بیهوشی بسر برد که در آن حال

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۵۱

نماز بر او واجب نگشته و لذا قضا هم ندارد، (۱) چنان که امام صادق علیه السّلام فرموده «هر چیز را که خداوند بر بنده اش مستولی گرداند او را معذور داشته» چون وی در هنگام داخل شدن ماه مبارک رمضان معذور بوده و تا آخر سال عذرش بی وقفه باقی مانده پس بر او فدیة (که مقداری طعام بمسکین دادن است) واجب شده نه روزه، و او بمنزله کسی است که برای همیشه استطاعت روزه را نداشته باشد که بر او دادن فدیة مقرر گشته است، چنان که خداوند عزّ و جلّ فرموده: فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ.... فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فِإِطْعَامُ سِتِّينَ مِسْكِينًا (یعنی: دو ماه پی در پی

روزه است، و هر کس قدرت آن را ندارد شصت مسکین را طعام دادن است - مجادله: ۴) مترجم گوید: «آیه در مورد کفار ظاهر که نوعی طلاق جاهلیت بوده، میباشد، نه حکم مریض معذور. و راوی در اختیار آیه اشتباه کرده است».

و نیز در آیه دیگر فرموده: فَفِدْيَةٌ مِنْ صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ (پس فدیة آن روزه است یا صدقه یا قربانی - بقره: ۱۹۶) پس در این آیه صدقه را بجای روزه نهاده در صورتی که حاجی در مضیقه جانی باشد.

و اگر پرسد: اگر فرد مریض یا مسافر در آن وقت مکلف نبوده چون قدرت نداشته اکنون که دارای قدرت شده (یعنی در سال بعد)؟ گفته می شود: چون

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۵۲

عذرش باقی بود تا ماه رمضان دیگر رسید حکمش تبدیل بدادن فدیة می شود برای روزه قضا شده، (۱) زیرا او بمنزله شخصی می شود که بواسطه عملی روزه کفاره بر او واجب شده است و طاقت گرفتن روزه را ندارد پس از او روزه ساقط می شود و بجای آن فدیة لازم می گردد، و اگر برای او تا ماه رمضان دیگر افاقه و بهبودی حاصل شد و (با این حال روزه را) نگرفت، باید برای اینکه وقت را ضایع کرده و از آن برای انجام وظیفه استفاده نکرده فدیة دهد و قضای روزه ای را که دارد و بر ذمه اش تعلق گرفته بجای آورد چون میتواند است آن را انجام دهد.

و اگر پرسد: چرا روزه های مستحبی مقرر شده؟ گفته می شود: برای آنکه روزه های واجب را کامل سازد.

و اگر پرسد: چرا روزه های مستحبی در هر ماه سه روز است و در هر ده روزی یک روز؟

گفته خواهد شد: خداوند متعال میفرماید: مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا (هر کس عمل نیکی انجام دهد ده برابر جزا و پاداش خواهد داشت- انعام: ۱۶۰) پس هر کس در هر ده روز یک روز را روزه بگیرد مانند اینست که همه ایام سال را روزه گرفته است، چنان که سلمان- رحمه الله علیه- میگفت: «روزه سه روز در هر ماه روزه دهر و تمام روزها بحساب می آید، پس هر کس غیر آن زمانی بیاید روزه بگیرد».

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۵۳

(۱) و اگر پرسد: چرا روزه (مستحبی) در پنجشنبه اول دهه اول و پنجشنبه آخر دهه آخر، و چهارشنبه دهه وسط هر ماه معین شده است؟ جواب آنست که:

اما پنجشنبه: امام صادق علیه السلام فرمودند: در هر پنجشنبه اعمال بندگان بر خداوند عزّ و جلّ عرضه میگردد، پس دوست داشته در هنگامی که عمل بنده بر او عرضه می شود وی در حال روزه باشد.

و اگر بگوید: چرا آخرین پنجشنبه ماه گفته شده است؟ جواب آنست که چون در دهه آخر، عمل هشت روز دهه آخر با حال روزه بودن بنده بخداوند عرضه شود بهتر است از اینکه عمل دو روز با روزه بخداوند عرضه شود، و امّا روزه چهارشنبه را برای این در دهه وسط ماه قرار دادند از جهت اینکه امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند آتش را در روز چهارشنبه خلق کرد و در روز چهارشنبه عذاب بر گنهکاران امتهای پیش نازل شد، و آنان را هلاک ساخت، و این روز، روز نحس مستمر یعنی یکپارچه شوم است، و خداوند خواسته است که در آن روز بنده اش نحسی آن را از

خود دور گرداند، بسبب روزه ای که بدان تقرب جسته است.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۵۴

(۱) و اگر پرسد: چرا در کفاره برای کسی که قدرت مالی ندارد که بنده آزاد کند روزه معین کرده است نه حج و نه نماز و نه غیر این دو از عبادات را؟ گفته می شود: برای اینکه نماز و حج و سایر عبادات واجبه مانع از کار و کوشش زندگی است و انسان را از امور ضروری معیشت باز میدارد، و همان علتها که در قضاء روزه حائض ذکر شد همه در اینجا هست که روزه اش قضا دارد، نه نمازش.

و اگر پرسد: چرا روزه دو ماه پی در پی در کفاره (قتل و) واجب شد، نه یکماه و نه سه ماه؟ جواب آنست که خداوند در سال روزه یکماه را واجب کرده و آن را برای سخت گیری بر او و تأکید دو چندان نمود.

و اگر پرسد: چرا آن پی در پی مقرر شده است؟ پاسخ داده شود که: این برای آنست که آن را کوچک و بی اهمیت و آسان بشمارند، چون اگر آن را متفرقا بجای آرند چندان سخت نمی نماید.

و اگر پرسد: چرا امر بحج خانه کعبه فرموده است؟ گفته خواهد شد: از برای ورود بساحت عبودیت، و رفتن بسوی خداوند عزّ و جلّ و درخواست أجر

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۵۵

و پاداش بیشتر، (۱) و بیرون شدن از گناهان، و توبه و بازگشت از آنچه تاکنون از تقصیر و نافرمانی از او سرزده است، و شروع در آینده کرده، و عمل را از نو آغاز کند در حالی که نامه اعمالش از سیاهی گناهان همچو طفلی مادرزاد سفید

و پاک گشته است. علاوه بر آنچه از انفاق و صرف اموال و بزحمت انداختن ابدان و مشقات سفر و دوری از زن و فرزند و خویشان، و منع کردن خود از لذتها، و پیمودن راه بسیار در گرما و سرما علی الدوام تا خود را بمقصود رساند، با کمال خضوع و کوچکی و تواضع و تذلل، و اینکه در این سفر برای همه مردم اهل شرق و غرب منفعتی است، چه از اهل خشکی باشد و چه از اهل دریا و جزائر آن، هر کس که باشد، بحجّ رفته است یا نه، همگی از آن فائده میبرند، خواه تاجر، خواه واردکننده، خواه فروشنده، و خواه خریدار، کاسب و زمینگیر، کرایه دهنده مرکب سواری، و بینوا، همه و همه بهره مند میشوند، و اهل بلاد مختلف در اجتماعاتی که بر ایشان پیش می آید حوائج یک دیگر را می فهمند و در رفع آن یک دیگر را یاری می کنند، علاوه بر اینها در آن آموزش احکام دین است و اخبار پیشوایان دین را از ناحیه ای به ناحیه دیگر انتقال می دهند و ترویج دین می کنند، و چنان که خداوند تعالی فرموده است: فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ (پس چرا کوچ نکنند از هر فرقه یک جماعت تا تحصیل فقه

عیون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۵۶

کنند و احکام دین بیاموزند، و چون با قوم و خویشان ملاقات کردند آنها را از نادرست کاری و خطا بترسانند، باشد که حذر کنند- توبه: ۱۲۲)، و در آیه دیگر فرموده: «لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ» (تا بمنفعت تجارت دنیائی و بردن اجر

و ثواب اخروی خود حاضر آیند و بهره گیرند- الحج: ۲۸) شرح: «باید دانست که آیه مبارکه در قرآن سیاق و صدری دارد که از ظاهر آن رفتن بجهاد فهمیده می شود، و آن چنین است: حکم جهاد که آمده، بسببی که در آیات قبل ذکر شده، مردان مؤمن جملگی در بسیج اسم نوشته و حاضر و آماده رفتن بسریه میشدند، در این میان رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در مرکز تنها میماند، آیه آمد که وَ مَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً * فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ - تا آخر آیه» یعنی (لازم نیست مؤمنان همگی بسیج شوند، چرا از هر قومی، جماعتی از مؤمنین برای نبرد نروند تا بقیه نزد رسول خدا بمانند و آیاتی که نازل می شود و رسول خدا برای آنان بیان میکند فرا گیرند، و آن جماعت رفته چون باز گشتند اینان مطالبی را که آموخته اند بایشان بیاموزند)، پس آیه و لو اینکه ظهور در رفتن به سریه و نبرد را دارد، ولی ذیل آیه و جوب تفقه در دین را در بردارد و امر بدان میکند لذا در روایات اهل بیت- عليهم السلام- به این آیه مبارکه برای وجوب تفقه در دین استشهاد شده است، نه بوجوب «نفر» برای تفقه در دین، زیرا رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خود آموزگار فقه است از نزد او بکجا روند تا فقه آموزند، چنان که اکنون در این روزگار نمیتوان به اهل قم یا هر مرکز علمی دیگر گفت: چرا کوچ نمی کنید و به اطراف نمی روید تا علم بیاموزید، پس مراد از تحریص آموختن است نه کوچ کردن،

و در این صورت استشهاد به آیه درست و بجا است، و در صورتی که تحریر به نفر آیه را، نفر به تحصیل علم تصور کنیم اشکال پیش می آید، و الله اعلم

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۵۷

بالصواب».

(۱) و اگر بپرسد: چرا در تمام عمر یک مرتبه مأمور بحج شده اند نه بیشتر، گفته می شود: برای اینکه خداوند متعال واجبات را بملاحظه حال پست ترین فرد از حیث قدرت و توانائی قرار داده است، چنان که خود فرموده: *فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ* (گوسفند قربانی حج آنچه میسر است - بقره: ۱۹۶) یعنی گوسفندی، تا هم غنی و هم ضعیف المال بتوانند انجام دهند، و همچنین باقی واجبات جملگی غیر این نیست که: بملاحظه کمترین فرد از نظر قدرت تعیین شده است، و یکی از جمله واجبات حج است که یک مرتبه در تمام عمر فریضه شده، و بعد خداوند ثروتمندان و متمکنین را بقدر استطاعتشان ترغیب کرده است.

و اگر بپرسد: چرا مأمور بعمره تمتع شده اند (یعنی پس از احرام عمره و انجام اعمال آن هنوز حج بجای نیاورده میتوان از محرمات احرام محل شد و لذات ممنوعه در احرام را حلال دانست؟) پاسخش آنست که این تخفیفی است و رحمت که خداوند ببندگانش داده تا در این سفر دور و دراز و پرمدت احرامشان در اثر طول زمان آسیب نبیند، و فساد در آنان رخنه نکند و از ممنوع بودن مدتی از بردن بعض لذات حریر بآن نشوند، و برای اینکه حج و عمره هر دو واجب است، و هر دو احرام میخواهد، و با باقیماندن در احرام اول مانند عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ج ۲ ۲۵۸ باب ۳۴

عللی که فضل بن شاذان ذکر کرده است ص : ۱۹۹

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۵۸

تعطیل و یا باطل نمودن احرام عمره است، و برای اینکه حجّ بدون عمره نباشد و میان آن دو فاصله افتد و از یک دیگر تمیز داده شوند. (۱) و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

عمره بحجّ منضمّ شد تا روز قیامت، و عمره واجب دیگری است سوای حجّ، و اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله سیاق هدی نکرده بود یعنی قربانی به همراه خود نیاورده بود و از برای او جایز نبود که محلّ بشود تا قربانیها را بمحل خود برساند، او نیز مانند دیگران محلّ میشد و از احرام عمره خارج میگشت قبل از اینکه قربانی کند، و از همین رو فرمود: اگر پیش از این مانند شما قربانی به همراه نیاورده بودم آخرین عمل خود را بجای می آوردم چنان که شما را بدان امر کردم، یعنی پیش از قربانی سر میتراشیدم یا تقصیر می کردم، لکن من سوق هدی کردم و سائق هدی نمیتواند از احرام خارج شود تا اینکه قربانی کند.

مردی در این میان برخاست و گفت: یا رسول الله ما بیرون میرویم در حالی که حاجّ هستیم و حال اینکه از سرهای ما آب جنابت میچکد؟ (مرادش غسل جنابت بود)، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: هرگز تو بدین حکم ایمان نخواهی آورد.

و اگر پرسد: چرا ایام حجّ، دهه اول ذی الحجه مقرر گشته است؟ پاسخ آنست که: خداوند متعال خوشداشت که در ایام تشریق با این عبادت بدو تقرب

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۵۹

جویند و در این ایام او را

عبادت کنند، (۱) و این ایام اولین باری بود که فرشتگان برای خدا حج گزاردند و بگرد خانه طواف نمودند، و خداوند آن را سنت قرار داد و وقت گزاردن مناسک حج فرمود تا روز قیامت، و اما پیامبران: آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صلی الله علیه و علیهم اجمعین و دیگر غیر از انبیا نیز در چنین ایامی حج بجا آورده اند، و این سنت شد برای اولاد ایشان تا روز رستاخیز.

و اگر پرسد: چرا مأمور به احرام شده اند؟ گفته می شود: تا اینکه فروتن باشند و تن در دهند، پیش از آنکه بحرم خدای عز و جل داخل گردند، به سرای امن و امان وارد شوند، و برای این که از لهو و بیهوده دست باز دارند و بکار دنیا نپردازند، و از زینت و لذات چشم پوشند، و با کمال جد و جهد بکاری که برای آن آمده اند بتمام وجود پردازند و جمله بسوی آن روند که قصد کرده اند انجام دهند، بعلاوه چیزهایی که در احرام است از بزرگداشت خداوند متعال و نیز بیت او، و اظهار کوچکی و تواضع بندگان در آن هنگام که قصد زیارت خانه خدا کرده اند، و بر او وارد میشوند در حالی که امیدوارند به ثواب و پاداش، و ترسانند از عقاب و کیفر، روندگانند بسوی او، رهسپارانند بجانب او با حالت فروتنی و

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۶۰

خضوع و کوچکی و ناچیز شمردن خود- و صلی الله علیه و آله و سلم.

(۱) و عبد الواحد بن محمد بن عبدوس نیشابوری- رضی الله عنه- حدیث کرد از علی بن محمد بن قتیبه نیشابوری که

گفت: من وقتی از فضل بن شاذان این مطالب را شنیدم در علل احکام، باو گفتم: بمن بگو آیا این علت‌هایی که بیان کردی از استنباطات خودت بود که از راه فکر و اندیشه بدان رسیده و آن را بیرون آورده‌ای، یا اینکه اینها را از کسی شنیده و روایت کرده‌ای؟ در پاسخ من گفت:

من کسی نیستم که مراد خداوند را از فرائض و احکام او بفهمم، و یا مراد رسول خدا را بدانم که برای چه تشریح کرده و سنت نهاده است، و نمیتوانم بخودی خود آن را علت شناسی کنم، بلکه آنچه گفتم همه را از مولایم علی بن موسی الرضا- علیهما السلام- متفرقا شنیدم و همه را جمع کرده و تألیف کردم.

سپس گفتم: اجازه دارم این احادیث را از تو و از آن حضرت روایت کنم؟ گفت: آری.

و نیز فضل گوید: این علل را از مولایم رضا- علیه السلام- بطور متفرق شنیدم و جمع آوری کردم.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۶۱

باب ۳۵ کتابی که حضرت رضا علیه السلام در موضوع اسلام خالص و احکام آن برای مأمون نوشت

اشاره

(۱) ۱- عبد الواحد بن محمد بن عبدوس نیشابوری- رضی الله عنه- در ماه شعبان ۳۵۲ از علی بن محمد بن قتیبه از فضل بن شاذان برایم حدیث کرد که مأمون از علی بن موسی علیهما السلام درخواست کرد که بطور اجمال و خلاصه اسلام خالص و یک دست را برای او بنویسد؛ امام علیه السلام در پاسخ او نوشت:

«اسلام محض، شهادت به یکتائی معبود است که خدائی جز او نیست، نظیر ندارد، معبودی است واحد و یگانه، مثل و مانند ندارد، بی نیاز و ابدی است، آغاز ندارد و قائم بذات خود است، شنوا و بینا و صاحب قدرت است، ازلی و

سرمدی است، عالم و آگاهی است که هیچ چیز بر او پوشیده نیست، توانایی است که عجز در او راه ندارد، بی نیاز و غنی بالذاتی است که احتیاج و نیاز را بر او راهی نیست، عادل است که ستم از او سر نمیزند، و او آفریننده

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۶۲

همه چیز است، (۱) و همتا و نظیر و مانند و مثل و شبیه ندارد، همکار و شریک و انباز ندارد، و اوست مقصود و مطلوب در عبادت و دعاء و سؤال و رجاء و خوف.

و آنکه محمد بنده و فرستاده و رسول او است، و امین و برگزیده و منتخب او است از میان خلقتش، و سید و سالار پیمبران و فرستادگان از جانب حق، و ختم کننده انبیاء الهی و بهترین خلق عالم است، و پیامبری پس از او نخواهد بود، و احکامش تغییر و تبدیل پذیر نیست، شریعتش عوض نخواهد شد، و اینکه آنچه محمد بن عبد الله آورده است جملگی حق آشکار است، و تصدیق با او و قبول جمیع انبیائی که پیش از او بوده اند از پیمبران الهی و پیشوایان معصوم حق است، و تصدیق بکتاب او که راست و صحیح و عزیز است آن کتابی که باطل را در آن راهی نیست نه پیش روی و نه پشت سر «لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ» فرو فرستاده ای است از نزد خداوندی که بهمه امور و بر مصالح خلق دانا، و ستوده و پسندیده است به نعمتهائی که بر مخلوقاتش ارزانی داشته.

و اینکه این کتاب (قرآن) در بردارنده همه کتبی است که پیش از

آن نازل گشته، و آن حق و درست است از آغاز تا انجامش از فاتحه تا خاتمه، و ما ایمان

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۶۳

داریم به آیات آن چه محکمش و چه متشابهش، (۱) چه خاصّیش و چه عامّش، چه وعدش و چه وعیدش، چه بشارتش و چه زنهارش، چه ناسخش و چه منسوخش، چه قصص و چه اخبارش، بهمه آن ایمان داریم. هیچ یک از مخلوقات مانند آن (قرآن) را نتواند آورد. و آنکه دلیل کاروان بشریت و راهنمای پس از او (پیامبر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله) بر مؤمنان و سرپرست و امام مسلمانان، و بیان کننده قرآن و عالم باحکام آن، برادر و وصی او و متصدی امر خاندانش میباشد، آن کس که نسبتش بدو همچون نسبت هارون است بموسی [علیهما السلام] و او علی بن ابی طالب امیر مؤمنان علیه السلام است که امام تقوی پیشگان، و پیشرو و جلودار کسانست که با گرفتن وضو سر و روی خود را نورانی کرده، و در قیامت با صورت و دست و پاهای نورانی وارد محشر میشوند (قائد الغرّ المحجلین) و بهترین و بالاترین اوصیاء و وارث علم و دانش همه پیامبران و فرستادگان خدا بر خلق، و پس از وی حسن و حسین که هر دو آقا و سرور جوانان بهشتی هستند، سپس علی بن الحسین زین العابدین (زینت خدا پرستان)، و پس از او محمد بن علی شکافنده معضلات علوم انبیاء، سپس جعفر بن محمد الصادق وارث علم اوصیاء، آنگاه موسی بن جعفر

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۶۴

الکاظم فرو برنده خشم، آنگاه علی بن موسی، (۱) بعد از وی محمد

بن علی، و بعد او علی بن محمد، سپس حسن بن علی، و آنگاه حجّت قائم منتظر - درود و رحمت خدا بر همگی ایشان باد-.
گواهم شهادت میدهم که اینان جملگی وصی و امام و پیشوایان دینند، و اینکه زمین از حجّت خدا خالی نخواهد ماند و مردم بدون حجّت در هیچ عصر و روزگار نباشند، و آنانند که دستاویز محکم خدایند برای خلق، و پیشوایان راه حقّ و برهان و سند و ملاکند بر اهل دنیا تا روزی که دنیا آخر شود و به خداوند باز گردد میراث زمین و اهل زمین آنان که در آن زندگی میکردند، و اینکه هر کس با ایشان مخالفت نماید گمراه و گمراه کننده و رهاکننده حقّ و راه راست است، و ایشانند که آنچه بگویند اساسش قرآن است و تفسیر و تعبیر آن، و اینانند که گفتارشان گفته رسول خدا صلی الله علیه و آله است با توضیح آن، و هر کس بمیرد و آنان را نشناسد او بمرگ جاهلی مرده است، و از آئین ایشانست خداشناسی و پرهیزگاری، و پاکدامنی و راستگوئی، و نیکی و درستی و پایداری، و کوشش، و بازگرداندن امانات مردم، و حقّ را بصاحب حقّ رساندن؛ خواه نیکوکار باشد خواه فاجر و گناهکار، و طول دادن سجده، و روزه دار بودن روزها و شب زنده داری و دوری گزیدن از محرمات، و انتظار فرج با صبر و پایداری و مقاومت و کوشش در تحقق آن، و خویشنداری و

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۶۵

شکیبائی در مصیبت، و حسن رفتار با دوست و رفیق.

(۱) آنگاه گرفتن وضو آن طور که خداوند در کتاب خود امر فرموده شستن روی

و دو دست از آرنجها تا سر انگشتان، و مسح کردن سر و روی دو پا یک بار، و اینکه وضو را جز غائط یا بول یا رها شدن باد از معده یا خواب یا جنابت باطل نمی کند، و اینکه هر کس مسح پاها را بر بشره و پوست نکشد و روی کفش خود را مسح کند، پس برستی که خدا و رسولش را مخالفت نموده است، و واجب او را ترک کرده و کتابش را عمل نموده است.

و غسل روز جمعه سنّت است، و همچنین غسل دو عید (فطر و قربان) و غسل وارد شدن بمکه یا مدینه، و غسل زیارت و غسل احرام، و غسل شب اوّل ماه رمضان، و شب هفدهم و شب نوزدهم و شب بیست و یکم و شب بیست و سوم آن ماه. غسل همه این شبها سنّت و مستحب است، و غسل جنابت فریضه و واجب است، و همچنین غسل حیض مانند آنست.

و نماز فریضه است: ظهر چهار رکعت و عصر چهار رکعت، و مغرب سه رکعت، و عشاء آخر شب چهار رکعت، و نماز صبح دو رکعت، و اینها هفده

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۶۶

رکعت می شود.

(۱) و نماز سنّت که در شبانه روز مستحب است سی و چهار رکعت است؛ هشت رکعت قبل از نماز واجب ظهر، و هشت رکعت قبل از نماز عصر، و چهار رکعت پس از نماز مغرب، و دو رکعت نشسته پس از نماز عشاء که یک رکعت محسوب می شود، و هشت رکعت در هنگام سحر (قبل از طلوع فجر)، و دو رکعت نماز شفع و یک رکعت وتر روپهم سه رکعت که

پس از رکعت دوم سلام داده می شود، و دو رکعت نافله نماز صبح. و نماز در اوّل وقت افضل است، و ثواب نماز جماعت بیست و چهار برابر نماز فرادی است، و نماز به جماعت با امام فاجر نماز محسوب نمی شود، و جز بکسانی که اهل ولایت و طرفداران و هم مذهبان علی علیه السّلام میباشند، اقتدا جایز نیست (یعنی اقتدای به مخالفان علی علیه السّلام جایز و درست نیست). و در پوست حیوان مرده نماز خوانده نمی شود، و همچنین در پوست درندگان. و جایز نیست در تشهد اول گفتن «السّلام علینا و علی عباد اللّهِ الصّالحین» زیرا خروج از نماز بگفتن سلام است، و چون این سلام گفتی از نماز خارج شده ای.

و نماز شکسته رفتن هشت فرسخ است و زیادتر (که یک روز تمام با وسائل آن روز، شخص در راه بود)، و چون مسافرت کنی و نماز را شکسته بخوانی

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۶۷

روزه ات را باید افطار کنی، (۱) و هر کس مسافرتش شرعی بود و (با این حال) روزه گرفت و افطار نکرد روزه اش باطل است و باید آن را در حضر قضا کند، زیرا روزه در سفر باطل است.

و قنوت در نماز (فریضه): صبح و ظهر و عصر و مغرب و عشاء سنّت واجب است (یعنی حتّی الامکان باید آن را بخواند).

و نماز بر میّت پنج تکبیر است، پس هر کس کم کند یعنی کمتر از پنج تکبیر بگوید با سنّت مخالفت کرده است، و چون میّت را بگور سرازیر می کنند باید ابتدا از پایش آرام آرام داخل قبر کنند.

و بلند گفتن «بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» در تمامی نمازها سنّت است،

و زکات واجب در هر دو بیست درهم پنج درهم است و در کمتر از آن زکاتی نیست، و زکات بر مال تعلق نمی‌گیرد مگر پس از اینکه سال بر او بگذرد (یعنی وارد ماه دوازدهم سال شود)، و جایز نیست که زکات را بغیر اثنی عشری مذهب داد، یا بغیر شیعه - از کسانی که بتشیع معروفند - داد، و عشریه زکات گندم و جو و خرما و مویز چون به پنج وسق - که هر کدام شصت صاع است و هر صاع چهار مد است - رسید زکات تعلق می‌گیرد، نه کمتر، و زکات فطره بر هر فردی چه کوچک و چه بزرگ، چه آزاد و چه برده، چه مرد و چه زن، واجب

عیون أخبار الرضا علیه السلام / ترجمه، ج ۲، ص: ۲۶۸

میباشد (۱) که آن عبارت است از گندم و جو و خرما و مویز، یک صاع که آن چهار مد است (هر مد ۷۵۰ گرم است) و جایز نیست به غیر شیعه امامی داده شود.

و آخرین حد حیض (معمولاً) ده روز است و کمترش سه روز، و (باید) زن مستحاضه بخود پنبه بردارد تا مانع از آمدن خون باشد و غسل می‌کند و نماز می‌خواند، و اما حائض نماز را ترک می‌کند و قضا هم ندارد، و روزه را ترک می‌کند اما آن را باید قضا کند.

و روزه ماه رمضان واجب است (برای حاضر) و با رؤیت هلال روزه گرفته می‌شود و با رؤیت هلال، افطار، و نماز مستحبی را نمی‌توان بجماعت بجای آورد زیرا که آن بدعت است و گمراهی و هر گمراهی سرانجامش دوزخ است، و روزه سه روز در هر ماه در هر دهه یک روز پنجشنبه

اول و پنجشنبه آخر و چهارشنبه وسط مستحب است، و روزه ماه شعبان بسیار نیکوست برای آن شخص که روزه بدارد، و روزه های قضا شده ماه رمضان را میتوان متفرقا بجای آورد و مجزی است.

و حج خانه خدا بر کسی که مستطیع باشد و راهی بآن داشته باشد واجب

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۶۹

است (۱) و مراد از استطاعت و راه داشتن دارای زاد و راحله بودن و صحت بدن است، و حج برای غیر اهل مکه، حج تمتع است، و حج قرآن و افرادی که سنیها بجا می آورند درست نیست مگر برای کسانی که از اهل مکه اند و منزلشان در آن شهر است، و احرام قبل از رسیدن بمیقات درست نیست (مگر اینکه بنذر بر خود واجب کرده باشد) خداوند متعال فرموده: «وَأَتُمُوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ» (حج را با عمره برای تقرب بخدا تمام بجای آورید- بقره: ۱۹۶)، و جایز نیست گوسفند اخته را قربانی کرد و پذیرفته نمی شود، زیرا که آن ناقص است و همچنین گوسفندی که بیضه های او در اثر ضربه ای از کار افتاده باشد.

و جهاد بدستور امام عادل واجب میگردد، و هر کس بجهت حفظ مال خود کشته شود شهید است، و جایز نیست احدی از کافران یا ناصبیان را در زمان تقیه کشت، مگر اینکه قاتل باشد یا ماجراجو و مفسد (یا ستمکار)، و این هم در صورتیست که بر خود و اصحاب و یاران خود از کشته شدن نهراسی (یعنی اگر بیم آن باشد که طرفداران آن کافر یا ناصبی دست بخونریزی و کشتار اهل حق میزنند جایز نیست) و تقیه کردن در زمان تقیه و یا محل

تقیه واجب است، و کسی که برای دفع ظلم از خود از روی تقیه سوگند بدروغ یاد کند کفاره ندارد و گناه نکرده است.

(۲) و طلاق بنا بر روش و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله آن روشی که خداوند تعالی در

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۷۰

کتاب خود فرموده و در سنت رسول است صحیح است و در غیر آن روش و شرائط، طلاق مخالف کتاب است و درست نیست، چنان که نکاح نیز اگر با کتاب خدا مخالف بود نکاح نیست و رابطه و علقه زوجیت ایجاد نمیکنند، و جایز نیست مرد بیش از چهار زن آزاد بحاله نکاح داشته باشد، و هر گاه زن سه بار طلاق عدی داده شد، دیگر بدان مرد باز نمی گردد مگر آنکه شوهری بعقد دوام اختیار کند (و چنانچه او مرد یا طلاق داد محلل واقع شده و بر شوهر اول حلال می شود و میتوان بعقد نکاح او در آید) و امیر مؤمنان علیه السلام فرموده است:

پرهیزید از ازدواج با زنانی که در یک مجلس سه بار طلاق داده شده اند زیرا که اینان دارای شوهرند. (عقیده مخالفین این است که در یک مجلس سه طلاق).

و صلوات بر پیغمبر واجب است در همه جا: هنگام عطسه کردن، یا در وقت ذبح کردن حیوانات حلال گوشت و غیر اینها (یعنی حکم «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِيمًا»، و تنها اختصاص بتشهد نماز ندارد، بلکه عمومیت دارد و در تشهد ترکش جایز نیست و نماز را ناقص میکند)، و دوستی با دوستان خدا، و دشمنی با دشمنان خدا و بیزارگی جستن از آنها و از پیشوایانشان واجب

است، و نیکی پیدر و مادر واجب است هر چند مشرک باشند، اما طاعتشان در امری که معصیت خدای عزّ و جلّ است جایز نیست، نه

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۷۱

تنها پیدر و مادر بلکه اطاعت هیچ کس در معصیت پروردگار جایز نیست، چرا که مخلوقی را در نافرمانی و معصیت خالق اطاعت نیست.

(۱) و ذبح بزّه تو دلی که از شکم مذبوح مرده بدنیا آید در وقت ذبح مادرش در صورتی که مو و کلک داشته باشد همان ذبح مادرش میباشد و در صورتی که زنده بدنیا آید باید آن را سر برید.

و جایز بودن آن دو متعه که خداوند در کتابش نازل فرموده و پیامبر صلی الله علیه و آله آن را سنّت نهاده است، یکی متعه زوجه و عقد انقطاعی و بمدت معین است، و دیگری متعه حجّ؛ یعنی تمتّع در حجّ.

و فرائض و میراث همان نحوی است که خداوند تعالی در کتابش مقرر فرموده، و نباید از آن حدود تعدّی کرد و حقّ پاره ای را زیاد داد که بدیگران ستم شود، و با وجود فرزند و پدر و مادر احدی از اقوام ارث نمی برند مگر شوهر یا زوجه، و کسانی که در کتاب خدا سهمی برای ایشان ذکر شده است بمیراث سزاوارترند از کسانی که حقّی بر ایشان ذکر نشده است، و عصبه از دین خدا نیست.

شرح: «عصبه در اصطلاح فقها آنست که مال میراث از سهمی که در فرائض معین شده زیاد بیاید و سهم بر آن سهمشان به یک یکم نرسد و مثلاً هفت دهم مال شود، مبلغ زائد را فقهای عامه میگویند باید به

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه

خویشان متوفی غیر آنان که سهم برده اند داد، و در مذهب ما باید بصاحب سهام موافق سهمشان ردّ کرد، و همچنین اگر مال میراث از سهامی که در قرآن ذکر شد کم بیاید مثلاً سهام ده هشتم باشد کسر مال را باید از چه کسی کم کرد؟ در مذهب ما هر کسی که دو سهم برای وی در شرائط مختلف ذکر شده است از سهم کمتر او دیگر کسر نمی کنند، و از کسانی که یک سهم معین برای ایشان ذکر شد کسر میکنند ولی عامه از سهم همه میراث بر آن کسر میگذارند و این را «عول» گویند.

(۱) باری: عقیقه کردن از برای مولود - پس یا دختر - لازم است، و همچنین نامگذاری و تراشیدن موی سرش در روز هفتم میلادش و بوزن موی او طلا یا نقره صدقه دادن، و ختنه کردن برای مردان واجب، و خیر است برای زنان، و خداوند تبارک و تعالی کسی را باندازه طاقتش مکلف نمی سازد، بلکه «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْرَهَا» (خداوند کسی را مکلف نمی سازد مگر در حدی که کاملاً و با کمال راحتی بتواند تکلیف خود را انجام دهد و در سعه باشد نه در منتهای طاقت و فشار).

و افعال بندگان مخلوق خدا است، اما بخلق تقدیری (یعنی خدا خواسته است مختار باشند و بتوانند انجام دهند یا نه) نه خلق تکوینی (که اختیار نداشته باشند و بدون دخالت و هیچ گونه تصرف مانند ابزار کارگر، عملی از آنها سرزنند) و خداوند البتّه خالق همه چیز است، و ما نه بجبر قائلیم و نه بتفویض، و خداوند بی تقصیر را بجای مجرم و تقصیر کار مؤاخذه نمی کند،

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۷۳

کودکان را بگناه پدران عذاب نمی نماید، (۱) و هیچ کس بار دیگری را نخواهد کشید، و برای شخص نیست مگر آنچه را که خود بکوشش بدست آورده، و بر خداوند است که بگذرد و عفو کند و بفضل و کرمش رفتار نماید، و ستم و جور و ظلم از او صادر نمی شود زیرا که منزّه و مبرّای از آن است، و خداوند فرمانبری کسی را که میداند او مردم را گمراه میکند و از صراط حقّ دور میسازد واجب نساخته است و برای رسالتش این چنین کسی را برنگزیده است، و از بندگانش آن کس را که میداند که وی به او و بعبادتش کافر خواهد شد و پیروی شیطان را خواهد کرد انتخاب نمی کند.

و اینکه اسلام غیر از ایمان است، و هر مؤمنی مسلمانست، ولی هر مسلمانی مؤمن نیست، و دزد در هنگام دزدی ایمان ندارد، و همچنین زانی در هنگام زنا کردن ایمان از او سلب شده و در آن حال مؤمن نیست، چرا که اگر مؤمن بود زنا نمی کرد، و اصحاب حدود یعنی: کسانی که مستحقّ کیفر حدّ هستند نه از مؤمنانند و نه از کافران (بلکه تنها) مسلمانند، و خداوند هیچ کس را از مؤمنین که وعده بهشت به او داده بدوزخ داخل نمیکند، و کافری را که وعده خلود ابدی در آتش باو داده از آتش بیرون نمیکند، و نمی آمرزد کسی را که مشرک بوده، و برایش انباز و شریکی قائل می شده است، و بغیر از شرک را

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۷۴

می آمرزد- البتّه از آن کسی را که خود صلاح بداند- (۱) و گناهکاران

موخدان را در آتش دوزخ مخلد نمی دارد و روزی نجات خواهند یافت و از آتش خارجشان خواهند کرد، و شفاعت در حق ایشان جایز است.

و این روزگار، روزگار تقیه است در این مرز و بوم، که آن سرزمین اسلام است نه سرزمین کفر و نه سرزمین ایمان، و امر بمعروف و نهی از منکر هر دو واجب و از واجبات است در صورت امکان، که بیمی بر جان شخص نباشد. و ایمان، به اداء امانت و پرهیز از جمیع گناهان کبیره است، و آن شناخت و معرفت خدا و رسول است به دل و صمیم قلب و اقرار نمودن با زبان (که صریحا بگوید: (أشهد أن لا إله إلا الله، و أن محمدا رسول الله) و طبق آن اعتقاد، عمل کردن است.

و تکبیر در روز عید فطر و قربان واجب است، و در عید فطر در تعقیب پنج نماز (گفتن تکبیر) واجب است- که ابتدای آنها بعد از نماز مغرب شب عید است-، و در عید قربان بعد از ده نماز است- که ابتدای آن عقب نماز ظهر است در روز قربانی و عید اضحی که دهم ماه ذی حجّه باشد-، و برای کسی که در منی حاضر باشد بعد از پانزده نماز واجب است، یعنی ترکش زیان آور است.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۷۵

(۱) و زن در حالت بعد از زایمان و نفاس بیش از هجده روز ترک نماز نمی کند، پس اگر پیش از این (هیجده روز) پاک شد، نماز بخواند، ولی اگر از هجده روز گذشت و خون بند نیامد پس غسل میکند و نماز گزارد و عمل مستحاضه را انجام میدهد.

و بعداب

قبر و عالم برزخ، و بمنکر و نکیر ایمان داشتن، و نیز به برانگیخته شدن پس از مرگ در روز رستاخیز، و بمیزان و پل صراط. و بیزاری از کسانی که در حق آل محمد علیهم السّلام ظلم کردند واجب است؛ و (خصوصاً رؤسا که) آنان را خانه نشین نمودند، از بلاد و زادگاه خود بیرون راندند، یا قصد آن را داشتند، و ستم و ناروایی را بر آنان سنّت نهادند، و سنّت پیغمبر-صلی الله علیه و آله- را زیر و رو کرده و تغییر دادند. و همچنین بیزاری از پیمان شکنان که اصحاب جمل باشند و قاسطین که معاویه و اتباع اویند، و مارقین که خوارج نهروانند، از اینانند که هتک حجاب رسول خدا صلی الله علیه و آله کردند و بیعت با امامشان را شکستند و آن زنگ را سوار شتر کرده و بیصره آوردند، و با امیر مؤمنان-علیه السلام- بقتال پرداختند، و شیعیان با تقوی را- که رحمت خدا بر ایشان باد- کشتند.

و بیزاری جستن از آن کس که صحابه نیکوکار و اخیار را نفی بلد کرد و آنان را به غربت فرستاد، و آنها را که رسول خدا صلی الله علیه و آله طرد کرده بود بمرکز اسلام

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۷۶

آورد، و ملعونان را پناه داد، (۱) و اموال مسلمین را در میان توانگران پخش کرد و فقرا را محروم ساخت و بضعفا چیزی از حقشان نپرداخت مگر اندکی، و بیخردان را از عمال و کار گزاران مملکت اسلامی قرار داد- مانند معاویه و عمرو بن عاص که هر دو مورد لعن رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند-

و واجب است بیزاری جستن از دوستان ایشان که با امیر مؤمنان بمحاربه برخاستند، انصار و مهاجرین را کشتند، و اهل فضل و صلاح را از پیشینیان بقتل رسانیدند.

و همچنین بیزاری از اهل شوری، و ابو موسی اشعری و دوستانش که اینان کسانی هستند که اهل این آیه اند: الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا * أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ، یعنی: (اینان کسانی هستند که زیانکارترین مردمند که گم شد و ضایع گردید کوششهای ایشان بانجام کارهای نیک در این دنیا، و می پندارند که کار نیکو انجام می دهند، و اینانند که بآیات و نشانه های پروردگارشان کافر گشتند) و بولایت امیر المؤمنین - علیه السلام - و بلقاء پروردگار کافر شدند، یعنی خدا را ملاقات خواهند کرد و میمیرند بدون ولایت علی علیه السلام و اعمالشان یکسر تباه و حبط و نابود می شود، و روز رستاخیز ترازویی برای ایشان بپا نخواهیم کرد که بدان عمل خیر ایشان سنجیده شود، زیرا خیری برای آنها باقی نماند و همه تباه و نابود شد، و آنان سگان اهل دوزخند.

(۲) و همچنین واجب است بیزاری از آنها بتهای ساختگی که پیشوایان ضلالت

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۷۷

و گمراهی و جلو داران جور و ستم بر رعیت بودند جملگی از اولین و آخرینشان. و نیز بیزاری از کسانی که همکار پی کنندگان ناقه صالح بودند که از اشقیاء اولین است، و اینان اشقیاء آخرین. و از هر کس که با آنان طرح دوستی ریخته، و واجب است دوستی و موالات با علی علیه السلام و زیر پرچم او بودن، و تحت پرچم کسانی که در صراط و منهاج و راه

و روش پیغمبرشان صلوات الله علیه گام برداشتند، و سلوک نمودند، و چیزی از سنت او را تغییر ندادند (ترک سنت و عمل به بدعت نکردند)، مانند سلمان فارسی و ابو ذر غفاری و مقداد بن اسود، و عمار یاسر، و حذیفه بن الیمان، و ابو هیثم بن تیهان، و سهل بن حنیف، و عباد بن صامت، و ابو ایوب انصاری، و خزیمه بن ثابت ذو الشهادتین، و ابو سعید الخدری، و امثال اینان که خداوند از آنان راضی بود و رحمت و رضوانش بر ایشان باد، و دوستی تابعان و هم عقیده ها و پیروانشان، و هدایت یافتگان براهنمائی و تعلیم ایشان، و کسانی که در راه آنان قدم برداشتند و بروش آنان سلوک کردند، خداوند از ایشان خشنود باد.

و از آئین اسلام است حرمت خمر و مسکرات؛ چه اندک و چه بسیار آن. و حرمت هر مست کننده ای اندک یا بسیارش، و هر چه بسیارش مستی آورد

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۷۸

اندکش نیز حرام است، (۱) و مضطرّ به آن نباید شراب بخورد زیرا او را خواهد کشت، و از اسلام است: حرمت هر حیوان دزنده ای که دارای دندانهای نیش (گراز) است و هر صاحب چنگالی از پرندگان، و نیز حرمت اسپرز؛ چون خون بسته است، و حرمت جزی و ماهی مرده روی آب، و مار ماهی، و زمیر و هر ماهی که فلس ندارد، و اجتناب و دوری گزیدن از گناهان کبیره مانند: قتل نفس؛ که خداوند آن را حرام فرموده، و زنا و دزدی و خوردن مسکرات و فراهم کردن نارضایتی والدین، و فرار از میدان نبرد، و خوردن مال یتیم از راه

ستم و زور، و خوردن مردار و خون و گوشت خوک، و ذبایحی که نام غیر خدا بر آن برده شده است یا نام خدا بر آن برده نشده است، (البته بعض این حرمتها) در غیر حال ضرورت میباشد.

و رباخواری پس از دانستن آن، و مال حرام و قمار، و کم فروشی در کیل و وزن، و تهمت به زنان پاکدامن زدن، و عمل قوم لوط، و بدروغ شهادت دادن، و یأس از رحمت خداوند، و أمن از عقوبت خداوندی، و قطع امید از رحمت پروردگار، و یاری ظالمان و ستمگران، و گرویدن بآنها، و سوگند بدروغ یاد کردن، و حقوق و طلب مردم را با داشتن مال نپرداختن، و دروغ گفتن و

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۷۹

تکبر کردن، و اسراف و تبذیر و خیانت، و کوچک شمردن حج خانه کعبه، و نبرد با اولیاء حقّ تعالی، و سرگرم ساز و آواز طرب شدن، و اصرار بر گناهان.

(۱) حمزه بن محمد علویّ که از احفاد زید بن علیّ بن الحسین - علیهما السّلام - بود برای من روایت کرد که: قنبر بن علیّ بن شاذان از پدرش از فضل بن شاذان از علیّ بن موسی الرضا - علیهما السّلام - مثل این کتاب را نقل کرده است، الاّ اینکه نگفته است که حضرت برای مأمون نوشت، و در حدیث او نامه این اضافه را دارد که: زکات فطره را دو «مدّ» گندم و یا یک «صاع» جو، و خرما و مویز گفته، و وضو را شستن یک بار یک بار را فریضه، و دو بار دو بار را نیکو بجای آوردن آن ذکر کرده است، و گناهان پیمبران (که

در قرآن آمده) صغایر بخشوده گفته است، و نیز زکات را در نه [۹] چیز معین کرده که: گندم و جو و خرما و مویز و شتر و گاو و گوسفند، و طلا و نقره است، اما حدیث عبد الواحد بن محمد بن عبدوس - رضی الله عنه - در نزد من صحیحتر است، و لا قوه إلا بالله.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۸۰

(۱) و حاکم ابو محمد جعفر بن نعیم بن شاذان - رضی الله عنه - از عمویش محمد بن شاذان از فضل بن شاذان از حضرت رضا علیه السلام آن را مانند حدیث عبد الواحد بن محمد بن عبدوس برایم روایت کرد.

از اخبار آن حضرت علیه السلام:

(۲) ۲- حسین بن احمد بیهقی بسند مذکور در متن از ابو عاصم روایت کرد که علی بن موسی الرضا علیه السلام نقل کرد که روزی پدرش موسی بن جعفر در حضور پدرش امام صادق علیهما السلام سخن گفت و نیکو سخن گفت، پدرش علیه السلام باو فرمود: ای فرزند عزیزم! الحمد لله که خداوند تو را جانشین پدرانت قرار داد، و مایه خوشحالی و سرور در میان فرزندان، و جبران دوستان از دسته رفته ام نمود.

(۳) ۳- حسین بن احمد بیهقی بسند مذکور در متن روایت کرد از محمد بن - ابی عبّاد - که مشهور بود که اهل ساز و طرب و آواز و باده نوشی است - گفت:

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۸۱

از حضرت رضا علیه السلام از مجالس وجد و سرور و ساز و غنا سؤال کردم، فرمود: اهل حجاز (مراد فقها و محدثین و علمای آنجا است) جایز می دانند، لکن در چهار چوب و ردیف باطل و لهو است، آیا نشنیدی که خداوند

وَ إِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا (چون از کنار لغو [چرند و باطل] گذر میکنند بزرگواری و حیثیت خود را حفظ کرده اعتنا نمی کنند- فرقان: ۷۲).

(۱) ۴- حسین بن احمد بیهقی بسند مذکور در متن از سهل بن قاسم روایت کرده که حضرت رضا علیه السلام در خراسان بمن فرمود: میان ما و شما یک خویشی وجود دارد، عرض کردم: آن کدام است ای سرور من؟ فرمود: هنگامی که عبد الله بن عامر بن کریز خراسان را فتح کرد، دو تن از دختران یزدگرد پادشاه سرزمین عجم ها را اسیر گرفت و بمدینه نزد عثمان بن عفان فرستاد، و او یکی را به حسن بخشیده و دیگری را به حسین، و هر دو اینان در حال نفاس از دنیا رفتند، و همسر حسین علیه السلام به علی بن الحسین علیهما السلام حامله شده بود، و چون در حال زایمان و نفاس از دنیا رفته بود، یکی از کنیزان- که امّ ولد یکی از فرزندان فرزند پدرش حسین بن علی علیهما السلام بود- مادری و للگی او را بعهده گرفت (وزنی دیگر هم او را شیر میداد) و حضرت بزرگ شد و مادری جز آن امّ ولد برای

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۸۲

خود نمیشناخت، و بعدا فهمید که آن زن دایه و خدمتکار اوست، مردم نیز او را مادر وی میدانستند، و چون حضرت با وی ازدواج کرد میپنداشتند مادر خود را بزوجیت گرفته است، معاذ الله، پناه بخدا، بلکه اصل مسأله این بود که این زن در خانه علی بن الحسین علیهما السلام ماندگار بود، یک وقتی امام از همخوابگی با یکی از همسرانش فارغ

شده بود و برای غسل کردن بیرون می آمد، آن زن ویرا دید، حضرت به او گفت: اگر تو هم آرزوی همسررداری خدا را در نظر دار و از من پنهان نکن و بگو، زن گفت: آری، پس حضرت او را بزوجیت خود در آورد، و مردم چون او را مادر حضرت می پنداشتند، شهرت دادند که علی بن الحسین با مادر خود تزویج کرده است. مترجم گوید: «مراد به «ولد آیه» علی اکبر است» و محمد بن یحیی صولی گوید: عون بن محمد گفت: سهل بن قاسم برای من نقل کرد که: هیچ یک از فرزندان ابو طالب نبود مگر اینکه حدیث حضرت رضا علیه السلام را راجع به این قضیه (قضیه فوق) از من نوشت.

(۱) ۵- بسند مذکور در متن ابو حسین محمد بن ابی عباد گفت: شنیدم حضرت رضا علیه السلام روزی یکی از غلامان خود فرمود: ای غلام: «آتی الغداء» صبحانه را بیاور، من لفظ حضرت را در دل نادرست انگاشتم، چون فعل «آتی یؤتی» یک مفعول بیش نمی گیرد و مفعول دوم آن باید با باء تعدیه باشد و

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۸۳

ذکر شود، مثلاً باید گفته شود: «آتی بالغداء». حضرت این انکار را از رخساره من تفرس کرد، و این آیه را قراءت فرمود: قَالَ لِفَتَاةٍ آتِنَا غَدَاءَنَا (موسی به یوشع گفت: بیاور چاشت ما را- کهف: ۶۱)، من عرض کردم امام عالمترین مردم میباشد و از همه افضل است. (حضرت بقرآن که تمامی فصحای عرب آن را از نظر فصاحت معجزه میدانند تمثّل جست).

(۱) ۶- حسین بن احمد بیهقی از محمد بن یحیی صولی نقل کرده که گفت:

در سیراف سنه ۲۸۵

ابو ذکوان برایم نقل کرد که ابراهیم بن عباس کاتب در اهواز سنه ۲۲۷ برایم بازگو کرده گفت: ما روزی نزد علی بن موسی الرضا علیهما السلام بودیم حضرت مرا فرمود: در این جهان نعیم حقیقی نیست، پاره ای از فقهاء که در محضرش حاضر بودند گفتند: این چنین نیست، خداوند خود می فرماید:

ثُمَّ لَتَسِيئَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ (در این روز از نعیم پرسش خواهید شد- تکاثر: ۸) آیا این همین آب سرد گوارا در دنیا نیست؟ حضرت با آواز بلند فرمود: شما این چنین معنی میکنید، و آن را بچند وجه تفسیر مینمائید، جماعتی گفتند: مراد آب خنک است، و جماعتی دیگر گفتند: طعام لذیذ است، و عده دیگر گفتند: خواب خوش است.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۸۴

(۱) امام علیه السلام فرمود: پدرم برایم نقل کرد که در محضر پدرش ابو عبد الله امام صادق علیه السلام این اقوال شما در بیان آیه «ثُمَّ لَتَسِيئَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ» ذکر شد، آن حضرت ناراحت و خشمگین گشته فرمود: خداوند عزّ و جلّ از چیزی که به بندگانش تفضل کرده نخواهد پرسید و بدان بر آنان منت نمی نهد، و منت به احسان در مخلوقات قبیح و زشت است تا چه رسد بخداوند عالم عزّ و جلّ، و چگونه چیزی را که مخلوق خدا بدان راضی نیست بخدا نسبت دهند، و لکن مراد به این نعیم دوستی ما اهل البیت (خاندان رسالت) و ولایت ما است، خداوند از آن در قیامت باز خواست خواهد کرد. خداوند پس از پرسش از توحید و نبوت، بندگان را از مسأله ولایت ما بازجوئی خواهد کرد، زیرا بنده اگر از عهده این سؤال

برآید و بدان وفا کرده باشد، این امر او را به نعیم جاودانه بهشت میرساند، و براستی که این مطلب را پدرش از آباء گرامش از امیر مؤمنان- علیهم الصّلاه و السّلام- برایم نقل کرد بدین صورت که گفت:

رسول خدا صلّی الله علیه و آله بمن فرمود: یا علی! اولین چیزی که از بنده پس از مرگ سؤال می شود شهادتین است؛ شهادت باینکه معبودی جز الله نیست، و شهادت باینکه محمد- صلّی الله علیه و آله- رسول خداست، و دیگر شهادت به اینکه تو یا

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۸۵

علی! از جانب خدا و از جانب من ولی (امام و سرپرست) مؤمنین هستی، پس هر کس آن را تصدیق نماید و قبول کند و معترف بدان باشد بسوی نعیم جاودانه بهشت رهسپار است.

(۱) محمّد بن یحیی صولّی گوید: ابو ذکوان- پس از نقل این خبر که خود آن را بدون سؤال من آغاز کرده بود- گفت: این حدیث را از چند جهت برای تو نقل میکنم، چون تو از بصره (تا سیراف که هفت روز راهست) بدیدن من آمده ای، یک جهت اینکه راوی آن عموی تو (ابراهیم بن عباس صولّی) است که برای من این حدیث را افاده فرمود، و دیگر اینکه من همه اوقات به علم لغت و اشعار می پرداختم و بغیر این دو علم ذوقی نداشتم، تا رسول خدا- صلّی الله علیه و آله- را در خواب دیدم در حالی که مردم باو سلام میکردند و حضرت سلامشان را پاسخ میداد، من پیش رفته سلام کردم، حضرت سلام مرا جواب نداد، عرض کردم:

یا رسول الله! آیا من از امت شما نیستم؟ فرمود: چرا از

اُمّت من هستی لکن آن حدیثی را که راجع به نعیم از ابراهیم شنیدی برای مردم بگو، صولی گوید: و این حدیث را عامه از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ روایت می کنند، ولی بدین صورت که در آن ذکر «نعیم» و آیه و تفسیر آن نیست، و تنها روایت می کنند که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: اوّل چیزی که در روز قیامت از بنده سؤال می شود شهادت بتوحید

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۸۶

و نبوّت و دوستی علیّ بن ابی طالب علیه السلام است.

(۱) ۷- حسین بن احمد بیهقی از صولی از محمّد بن موسی از پدرش روایت کرده که حضرت رضا علیه السلام روزی سخن از قرآن راند، و پیرامون عظمت حجّت و علامت و اعجاز نظم آن سخن گفت، و فرمود: آن ریسمان محکم الهی است، چنگ آویز استوار و پا بر جای اوست، و راه برجسته و برتر و کامل اوست که، سالک و رهسپار، خود را به بهشت میرساند و از آتش دوزخ نجات می بخشد، در طول زمان و مرور ایام و گذشت روزگاران کهنه نگردد، و بر زبانهای مختلف سست و بی ارزش و ناچیز نیاید، چرا که آن برای زمانی خاصّ نیامده، و در هر زمان مانند زمان پیش تازه و نو و جدید است، بلکه حجّت است و برهان برای همه انسانها در هر زمان و مکان، لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ (از هیچ سو باطل بر آن راه ندارد، از جانب حکیم و حمیدی فرود آمده که تمامی مخلوقات او را حمد میکنند- فصلت: ۴۲).

(۲)

۸- حسین بن احمد بیهقی از صولّی از سهل نوشجانی روایت کرد که:

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۸۷

مردی بحضرت رضا علیه السلام گفت: یا ابن رسول الله! از عروه بن زبیر نقل کرده اند که گفته است: رسول خدا در حال تقیه از دنیا رفت؟ فرمود: امّیا بعد از نزول این آیه یا ائیهما الرسول بلغ ما أنزل إليك من ربك وإن لم تفعل فما بلغت رسالته والله يعصمك من الناس» (ای پیامبر آنچه بر تو فرستاده شده است از جانب پروردگارت بمردم ابلاغ کن که اگر آن را پنهان نگهداری و نرسانی رسالت او را انجام نداده ای، خداوند تو را از مردم و دشمنی آنان حفظ خواهد کرد- مائده: ۶۷) این آیه هر نوع تقیه ای را میان او و مردم بضممان خداوند عزّ و جلّ برداشته است، و امر خدا را ابلاغ فرموده، امّا قریش هر کار که میل داشت پس از رحلت او انجام داد، امّا قبل از نزول آیه مبارکه شاید (در حال تقیه بوده اند).

(۱) ۹- بیهقی بسند مذکور در متن از ابراهیم بن عباس روایت کرد که گفت:

علی بن موسی الرضا علیهما السلام از پدرش از جدّش جعفر بن محمد علیهم السلام مرا حدیث کرد که فرمود: هنگامی که دنیا بشخص روی می آورد محاسن و نیکیها و خوبیهای دیگران را (دنیا) در او جلوه گر میسازد، و چون از کسی روی گرداند (دنیا) نیکیها و خصلتهای خوب خود شخص را هم از او سلب کرده و بد

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۸۸

جلوه میدهد.

(۱) ۱۰- بیهقی بسند مذکور در متن از ابراهیم بن عباس روایت کرد که گفت:

از علی بن

موسی علیهما السّلام شنیدم میفرمود: دوستی یا رفاقت بیست ساله ایجاد خویشی و قرابت می کند، و علم و دانش برای فرزند گرد آورنده تر است خیر دنیا و آخرت را از آنچه پدران و تبار برای او مال یا افتخار باقی گذارده اند.

(۲) ۱۱- محمّد بن احمد بغدادی بسند مذکور در متن از حسن بن علیّ امام عسکریّ از علیّ بن موسی الرضا علیهم السّلام روایت کرد که: آن حضرت از پدرش موسی بن جعفر علیهما السّلام نقل کرد که آن جناب فرمود: قائم کسی نخواهد بود مگر آنکه امام پسر امام و وصیّ فرزند وصیّ باشد.

(۳) ۱۲- و بهمین سند از امام صادق از پدرش امام باقر علیهما السّلام روایت کرد که آن جناب فرمود: رسول خدا صلّی الله علیه و آله وصیّت کرد و سفارش نمود مردم را به پیروی از علیّ و حسن و حسین علیهم السّلام، سپس در باره آیه کریمه در گفتار خدای عزّ و جلّ که فرموده: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۸۹

مِنْكُمْ (ای گروه مؤمنین، خدا و پیغمبرش را اطاعت کنید و اولی الامر را نیز - نساء: ۵۹)، گفت: مقصود ائمه از اولاد علیّ و فاطمه علیهم السّلام میباشند تا روز رستاخیز.

(۱) ۱۳- محمّد بن احمد از احمد بن فضل از بکر بن احمد از امام عسکریّ از پدرش از آباء گرامش از حسین بن علیّ علیهم السّلام روایت کرد که فرمود: از جدّم رسول خدا صلّی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: در شب معراج؛ آن شبی که پروردگارم مرا سیر داد فرشته ای را در میانه عرش

دیدم که شمشیری از نور در دست داشت و با آن بازی میکرد، چنان که علی بن ابی طالب با ذو الفقار بازی میکند، و دیدم فرشتگان هر گاه مشتاق روی علی میشدند، نظر بر رخ آن فرشته میکردند، عرضه داشتم پروردگارا! آیا این برادرم علی بن ابی طالب، پسر عموی من است؟

خداوند فرمود: ای محمد این فرشته ای است که او را بصورت علی خلق کرده ام، او در میانه عرش بعبادت من مشغول است و ثواب حسنات او را از تسیح و تقدیس همه در نامه عمل علی بن ابی طالب مکتوب می شود تا روز قیامت.

شرح: «شمشیر سنبل قدرت است، و در معراج، خداوند متعال

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۹۰

صورت ملکوتی فردوس اعلا و مدینه فاضله را برسولش صلی الله علیه و آله نشان داد، و صورت علی علیه السلام با شمشیر و بازی کردن او با آن تعبیرش آنست که قدرت در مدینه فاضله باید بدست علی یا کسانی که علی وارند باشد، و شمشیر برای ترس و ارعاب خصم است نه کشتار و خونریزی، و حتی الامکان باید از قدرت، استفاده «تُزْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ - انفال: ۶۰» شود نه «تقتلون به من خالف» فافهم».

(۱) ۱۴- محمد بن احمد بغدادی بسند مذکور در متن از حسن بن سلیمان از علی بن موسی الرضا از پدرش از آباء گرامش علیهم السلام از امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام روایت کرده که آن جناب از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نمود که فرمود: نزدیک است که حسد بر تقدیرات الهی سبقت گیرد.

شرح: «مراد اینست که حسادت افراد نسبت بیکدیگر گاهی چنان شدید

و سخت است که بعید نیست از مقدرات الهی پیشی گیرد و چیزی را که خداوند برای محسود از خیر و نعمت خواسته زائل سازد و شخص محسود زوال نعمت و خیر محسود را طلب می کند و همه تلاشش دور کردن نعمت از او است، و بسا می شود که کمر بقتل محسود می بندد، و او را میکشد و سعی در آن دارد که آنچه خداوند خواسته و تقدیر کرده است بر هم زند».

(۲) ۱۵- محمد بن احمد بغدادی بسند مذکور از دارم نهشلی از علی بن موسی

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۹۱

از پدرش از آباء گرامش علیهم السلام از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرد که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: یا علی! مراعات مرا در باره تو کسی نکند مگر تقوی پیشگان، پاک سیرتان، نیکوکاران، و برگزیدگان، و این چنین اشخاص در میان امت من نیستند مگر اندک همانند موی سفیدی که در گاو سیاه باشد در شب تاریک (که بسختی دیده شود).

(۱) ۱۶- محمد بن احمد بغدادی بسند مذکور از دارم نهشلی از علی بن موسی از پدرش از پدران بزرگوارش علیهم السلام از علی بن ابی طالب علیه السلام روایت کرده که آن جناب فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که انگشتی از عقیق یمانی رنگارنگ در دست داشت بر ما درآمد و به امامت با ما نماز جماعت خواند، و چون نماز پایان یافت آن انگشتی را بمن بخشید و فرمود: یا علی با این انگشتی نماز بجای آر، آیا نمیدانی که نماز گزاردن با عقیق یمانی هفتاد نماز محسوب می شود، و آن نگین

تسبیح و استغفار میکند، ثواب آن اذکار برای صاحبش که آن را بدست دارد ثبت می شود. و نگهداری از لغزشها و رستگاری و کامیابی و خوشبختی بدست خدا است.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۹۲

باب ۳۶ وارد شدن حضرت رضا علیه السلام به نیشابور، و ذکر خانه و محله ای که در آن وارد شد

(۱) ۱- محمد بن احمد بن اسحاق نیشابوری گوید: از جدّه ام خدیجه دختر حمدان بن پسندیده شنیدم وقتی آن حضرت علیه السلام بنیشابور وارد شدند به «لاشاباذ» که در ناحیه غربی شهر است در خانه جدّم پسندیده نزول اجلال فرمودند، و وی را پسندیده گفتند برای اینکه حضرت در میان تمام خانه ها خانه او را اختیار کرد، و «پسندیده» کلمه فارسی است و معنایش عبری «مرضی» است که مراد شخص مورد رضایت است، چون بخانه ما وارد شد نهال بادامی در زاویه ای از زوایای آن خانه کاشت، و آن نهال روئید و در عرض یک سال درختی شد و ثمر داد، و مردم این را فهمیدند، و از بادام آن برای شفای بیماران میبردند، و هر کس را که دچار نوعی بیماری بود به یک بادام آن درخت تبرک می جست و آن را بعنوان شفایابی می خورد و بهبود می یافت، و هر کس را ناراحتی چشم بود دانه ای از آن بادام را روی چشم خود می گذاشت و شفا می یافت، و زن باردار اگر درد

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۹۳

زایمان بر او سخت میشد یک حبه از مغز بادام آن تناول میکرد و وضع حمل بر او آسان، و در حال فارغ میشد، (۱) و هر گاه حیوانی از چهارپایان اهلی مبتلا بقولنج میگشت ترکه ای از شاخ آن درخت بر زیر شکمش میسودند عافیت می یافت، و باد قولنج ببرکت حضرت رضا

علیه السلام از او دور میشد، روزگاری چند گذشت که آن درخت خشک شد، جدم آمد و شاخه های آن را قطع کرد و دیده اش کور شد، سپس ابن حمدان که او را ابو عمرو می گفتند؛ تنه آن را برید و از روی زمین برداشت، بعد اموال او که هفتاد هزار، تا هشتاد هزار درهم ارزش آنها بود، در دروازه فارس همه نابود گردید و از دست رفت و چیزی برای او باقی نماند، و این ابو عمرو دو پسر داشت که دفتردار محمّد بن ابراهیم بن سمجور بودند یکی بنام ابو القاسم و دیگری بنام ابو صادق، خواستند که این خانه را تعمیر کنند و بیست هزار درهم (صرف) مخارج آن کردند و هنگام تعمیر خانه ریشه های درخت مزبور را از جا درآوردند و نمی دانستند که چه عاقبتی خواهند داشت، بعدا یکی از آن دو پسر متولی اراضی و املاک و باغات

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۹۴

امیر خراسان شد، (۱) و پس از مدّتی با محمّلی بشهر بازگشت در حالی که پای راستش سیاه شده بود و کم کم گوشت آن متلاشی شد و یکماه طول نکشید که جان بجان آفرین تسلیم نمود، و آن دیگر که برادر بزرگتر بود در دیوان امیر نیشابور دفتردار شد و جماعتی گرد او بودند و خطّی بسیار نیکو داشت، روزی یکی از کارمندانش در میان جمعیت که همگی در کنارش بودند گفت:

خداوند صاحب این خطّ را از چشم بد حفظ کند، همان دم دستش بلرزید و برعشه افتاد و قلم از دست او بیفتاد و دملی در آن پیدا شد، بمنزل رفت، و ابو العباس کاتب با جماعتی بعیادتش

رفتند، و باو گفتند: این ناراحتی از حرارت (فشار خون) است، رگ بزن و یا حجامت کن، وی بپذیرفت و حجام آمد و از او خون گرفت، روز دیگر بعیادتش آمدند و بار دیگر او را گفتند: خون بگیر وی در بار دوم حجامت کرد و خون گرفت ولی همان روز مرگش فرا رسید و دار فانی را وداع گفت، و مردن هر دو برادر در کمتر از یک سال اتفاق افتاد.

شرح: «ظاهراً این افراد بقصد توهین و مخالفت مرتکب بریدن درخت و قطع شاخه ها و کندن ریشه آن شده اند، و اِلَّا بسیار بعید می نماید که بدون قصد توهین مبتلا به این مصیبات شده باشند، بلکه با قصد توهین هم دور از رحمت خاندان عصمت علیهم السّلام است که چنین کیفرهایی برای مردمی که تربیت

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۹۵

صحیح نشده اند و حجّت بر آنها تمام نیست مقرر دارند، زیرا خداوند در قرآن کریمش در صفات کسانی که اهل حقیقت و مؤمن بخدا و رسول و ولایت اهل بیتند می فرماید: *وَ إِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ* یعنی اینان به آسانی غضب نمی کنند و چنانچه غضب هم بکنند بزودی می بخشند و صرف نظر می کنند، این صفت مؤمنان است تا چه رسد به آل پیغمبر و ائمه اطهار علیهم السّلام که مظهر تامه رحمت الهی هستند و کیفر را قبل از اتمام حجّت جایز نمی دانند. و در متن داستان آمده که آنان از عاقبت کار بی خبر بودند، باری آنچه مسلم است این داستان حدیثی نیست که از لسان یکی از معصومین صلوات الله علیهم صادر شده باشد، بلکه ممکن است اصلی داشته و راویان آن را بصورت

داستانی در آورده اند، و مؤلف - رحمه الله - چون در این خبر معجزه ای از حضرت رضا علیه السلام بوده آن را نقل کرده، و حکمی بیش از نقل یک معجزه در بر ندارد، البته امام مانند خورشید و شهاب فروزان است که در هر افق که طلوع کند از نور و برکات خویش کانون حیات را منور، و از خیر و برکات خویش کاروانیان حیات را سعادت مند میسازد، و اگر حکومت را در اختیار گیرد و آن را بپذیرد، همه زندگی بر همه زندگان از برکت تدبیر او منظم و استوار و فراخ میگردد، و عدالت واقعی بر سر همگان پرتو می افکند، و تماما بر شد مقدر خود خواهند رسید و سعادت مند خواهند گشت، ولی در صورتی که او را کنار گذارند و حکومت را بدیگری بسپارند خیر وجودش به انواع و احاء دیگر بمردم خواهد رسید، ولی بسیار جزئی و کم و ناپایدار، و این داستان روی این اصل است.

و ما در باب ۵۷ در ذیل خبری کلامی مناسب با این خبر تذکرا آورده ایم مراجعه بدان بی ثمر نیست».

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۹۶

باب ۳۷ سخنان حضرت هنگامی که بعزم دیدار مأمون از نیشابور خارج شده بود

(۱) ۱- محمّد بن فضل در نیشابور در نیشابور در منزلش با یک واسطه از ابو الصیلت هروی روایت کرد که گفت: حضرت رضا علیه السلام که از نیشابور کوچ میکرد من به همراه او بودم و آن جناب بر استری ابلق در عماری سوار بود، ناگاه محمّد بن - رافع و احمد بن حارث و یحیی بن یحیی و اسحاق بن راهویه با جماعتی از محدّثین و علماء اطرافش را گرفتند و لجام استر را بدست گرفته عرض کردند:

یا ابن رسول الله بحقّ آباء پاک و

طیبت سوگندت میدهم حدیثی از پدر بزرگوارت برای ما بگو، حضرت در حالی که ردای دوروئی از خز بر دوش داشت سر مبارک از عماریه بیرون آورد و فرمود: حدیث کرد مرا پدر بزرگوارم بنده صالح خدا موسی بن جعفر و فرمود: حدیث کرد مرا پدرم، پدر عزیز راستگویم جعفر بن محمد، و گفت: حدیث کرد مرا پدرم ابو جعفر محمد بن علی باقر،

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۹۷

شکافنده علوم انبیاء، گفت: حدیث کرد مرا پدرم سرور عبادت کنندگان علی - ابن الحسین، گفت: حدیث کرد مرا پدرم سرور جوانان بهشتی حسین بن علی و گفت: حدیث کرد مرا پدرم علی بن ابی طالب علیهم السلام و گفت: شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله میفرمود: شنیدم از جبرئیل که میگفت: خداوند جلّ جلاله فرمود: براستی که من خود معبودم، خدائی جز من نیست، پس مرا پرستش کنید که هر کس با شهادت به این کلمه «لا اله الا الله» از روی خلوص بیاید، وارد در قلعه و حصار من شده است، و هر کس که داخل در قلعه و حصار و برج و باروی من شود از عذاب من ایمن خواهد بود.

(۱) ۲- محمد بن علی مروودی در منزلش بسند مذکور در متن از علی بن - موسی علیهما السلام از پدرش از اجداد پاکش از امیر مؤمنان علی علیهم السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرد که آن جناب فرمود: خداوند عزّ و جلّ فرموده:

«لا إله إلا الله» قلعه محکم و برج و باروی من است، پس هر کس بدین قلعه داخل شود از عذاب من ایمن خواهد بود.

عیون أخبار

(۱) ۳- ابو نصر احمد بن الحسين ضبّی با دو واسطه از حضرت عسکری پدر امام غائب از پدرش از پدران بزرگوارش از علی بن موسی الرضا از پدرش از اجدادش از علی بن ابی طالب علیهم السّلام روایت کرد که رسول خدا سید انبیاء محمّد بن عبد الله صلّی الله علیه و آله و سلم فرمود: بزرگ فرشتگان جبرئیل گفت: خداوند علیّ اعلی و عزّ و جلّ میفرماید: منم که خود معبود یگانه و بی انبازم و معبودی نباشد جز من، پس هر کس بیگانه‌ای من اقرار کند داخل در قلعه من شده است، و هر کس که در قلعه و حصن من داخل گردد از عذاب من ایمن خواهد بود.

(۲) ۴- محمّد بن موسی بن متوکل - رضی الله عنه - با سند مذکور در متن از اسحاق بن راهویه روایت کرد که گفت: در زمانی که علی بن موسی علیهما السّلام

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۹۹

بنیشابور وارد شد، روزی که از آنجا بسوی مأمون خارج میشد، محدّثینی که در این دیار بودند جمله فرا راه او آمده، گفتند: یا ابن رسول الله! از میان ما میروی و ما را بحدیثی از احادیث جدّت رسول خدا صلّی الله علیه و آله که از آن بهرمنند شویم آگاه نمی سازی؟- این در حالی بود که آن حضرت در عماری نشسته بود- سر خویش از عماری بیرون آورد و فرمود: شنیدم از پدرم موسی بن جعفر که گفت: شنیدم از پدرم جعفر بن محمّد که گفت: شنیدم از پدرم محمّد بن علی که گفت:

شنیدم از پدرم علی بن الحسین که گفت: شنیدم از پدرم حسین بن

علیّ که گفت:

شنیدم از پدرم امیر مؤمنان علیّ بن ابی طالب علیهم السّلام که گفت: شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: شنیدم از جبرئیل که میگفت: شنیدم خداوند عزّ و جلّ فرمود: کلمه «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» حصار و قلعه منست، پس هر کس بقلعه من داخل گردد از عذاب من ایمن خواهد بود، ابن راهویه گوید: هنگامی که عماری حرکت کرد آن جناب با آواز بلند فرمود: این شروطی دارد، و من خود از جمله شروط آن هستم.

نویسنده کتاب- رحمه الله- گوید: از شروط اقرار بکلمه «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» اقرار به امامت آن حضرت است که از جانب خداوند عزّ و جلّ معین شده است، و طاعتش بر همگان فرض و واجب است.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۰۰

(۱) و میگویند: چون حضرت به نیشابور وارد شد، در محله ای که آن را فروینی گویند بحمام رفت، و در آن محلّ حمامی بود که همین حمام معروف است و آن را در این زمان حمام الرضا می گویند، و در کناری از آن محلّ چاهی بود، که رو بخشکیدن نهاده بود، حضرت کسی را گماشت که آن چاه را لایروبی کرد و آبش فراوان گشت، و در بیرون درب چاه حوضی ساخت که با پلّه به آن وارد میشدند و آن را از آب آن چاه پر کردند و حضرت در آن حوض غسل کرد و بیرون آمد و در پشت آن حوض نماز گزارد، و مردم بنوبت در آن داخل شده غسل میکردند و بیرون آمده نماز می خواندند و از آن آب بقصد تبرک قطره ای چند مینوشیدند و خداوند عزّ و

جلّ را ستایش مینمودند، و از درگاه کرمش حاجت می خواستند، و آن همین چشمه ای است که امروزه معروف به چشمه کهلان است، و مردم از هر طرف بسوی آن (برای تبرّک جستن) می آیند.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۰۱

باب ۳۸ خبر نادری از آن حضرت

(۱) ۱- احمد بن حسن قَطّان با چند واسطه که نامشان در متن ذکر شده از علیّ بن بلال روایت کرد که گفت: حضرت علیّ بن موسی از پدرش از آباء بزرگوارش از علیّ بن ابی طالب علیهم السّلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله از جبرئیل از میکائیل از اسرافیل از لوح از قلم روایت کرد که گفت: خداوند عزّ و جلّ میفرماید: ولایت علیّ بن ابی طالب برج و باروی محکم من است، هر کس در آن داخل شود از عذاب من ایمن خواهد بود.

شرح: «مراد آنست که اگر مردم حکومت علیّ علیه السّلام را بپذیرند، و زیر پرچم او روند و او را اولی الامر خود دانند، در این صورت جهان بشریت از هر گونه عذاب و ناراحتی و بدبختی، و نیز دزدی و قتل و چپاول و فقر و مرض و نابسامانیها رها میگردد، و در این حال همه این معضلات از میان رخت بر بسته و عذاب یکسره از خلق برداشته می شود».

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۰۲

باب ۳۹ خروج آن حضرت از نیشابور بسوی طوس و از آنجا به مرو

(۱) ۱- تمیم بن عبد الله قرشی به سند مذکور در متن از ابو الصّیلت هروی نقل کرد: وقتی که علیّ بن موسی الرضا علیهما السّلام بسوی مأمون رهسپار شد در بین راه به قریه حمراء که رسید به آن جناب عرض شد: (هنگام) ظهر شده آیا نماز نمی خوانید؟

حضرت از مرکب فرود آمد و فرمود: آبی برایم بیاورید، گفتند: یا ابن رسول الله آبی با ما نیست، حضرت با دست خویش زمین را بسود آبی پدید آمد که خود و اصحابش که با او بودند بدان وضو ساختند، و آثار آن آب

اکنون و تا این روزگار باقی است، و چون به سناباد وارد شد تکیه بکوهی - که امروزه از آن دیگ سنگی میسازند - کرده و گفت:

«اللهم انفع به، و بارک فیما يجعل فیه و فیما ینتحت منه»

(خداوندا! این کوه را آن طور قرار ده که از آن نفع برند، و برکت ده آنچه در آن مینهند و آنچه از آن میسازند) سپس دستور داد که برای حضرت از سنگ آن کوه چند دیگ ساختند، و میفرمود: در ظرف دیگر برای من چیزی نپزید مگر در همین ظرفهای سنگی، و حضرت بسیار کم خوراک بود و چیزهای ساده

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۰۳

میخورد. و از این رو مردم بسوی حضرت هدایت یافته و برکت دعای حضرت در آن کوه ظاهر شد. آنگاه بخانه حمید بن قحطبه وارد شد و به بقعه ای که قبر هارون در آنجا بود رفت، و با دست مبارکش بر کنار قبر هارون خطی کشید و فرمود: این مکان محلّ قبر من است، و در اینجا دفن خواهم شد، و خداوند این مکان را محلّ زیارتگاه و آمد و شد شیعیان من و دوستانم قرار خواهد داد، و بخدا سوگند زائری مرا زیارت نکنند و سلام دهند ای بر من سلام نفرستند جز آنکه آمرزش و رحمت خداوند بشفاعت و وساطت ما اهل بیت نصیب او گردد.

سپس روی بقبله کرده و چند رکعت نماز کرد و دعاهائی بخواند و چون از دعا فارغ شد بسجده رفت و سجده را بسیار طول داد، و من شمردم که پانصد بار در آن سجده خدا را تسبیح کرد سپس برخاست.

(۱) ۲- ابو نصر احمد بن الحسین ضبّی گوید:

حسین بن احمد گفت: از پدرم و او گفت: از جدّم شنیدم که میگفت: چون علیّ بن موسی الرضا علیهما السّلام در زمان مأمون بنی‌شاپور آمد من در خدمتش بودم، و بکارهای شخصی آن بزرگوار اقدام می‌کردم تا روزی که بقصد سرخس از نیشابور خارج شد و من او را بدرقه کردم و

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۰۴

میخواستم تا مرو به‌مراه او باشم، و چون یک مرحله از راه را طی کردیم سر از محمل بیرون آورد و فرمود: باز گرد با کمال موفقیّت، تو بواجب خود اقدام کردی و تا حدّ مشایعت انجام وظیفه نمودی، بس است، عرض کردم: ترا بحق جدّت محمّد مصطفی و پدرت علیّ مرتضی و مادرت فاطمه زهرا، که یک حدیث از احادیث برای من بگو تا مرا شفا باشد تا بازگردم، فرمود: تو از من حدیث می‌پرسی؟! من خود از جوار جدّم بیرون شدم، و حال آنکه نمی‌دانم عاقبت امرم بکجا خواهد کشید، عرضه داشتم بحق محمّد مصطفی و علیّ مرتضی و فاطمه زهرا حدیثی برایم بگو که مرا شفا و عافیت بخشیده باشی تا بازگردم بسوی وطنم، فرمود: حدیث کرد مرا پدرم از جدّم از پدرش که او از پدرش شنید و او نیز از پدرش که گفت: شنیدم از پدرم علیّ بن ابی طالب علیهم السّلام که میگفت: شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که میفرمود: خداوند جلّ جلاله فرموده:

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» نام و نشان من است، هر کس از روی اخلاص قلب آن را بگوید در حصن و حصار محکم من داخل شده، و هر کس در حصن و حصار من داخل شود

از عذاب من ایمن خواهد بود.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۰۵

نویسنده کتاب- رحمه الله- گوید: اخلاص در آن یعنی اینکه این کلمه وی را از آلوده شدن بمعصیت حفظ کند، و از نافرمانی باز دارد.

(۱) ۳- محمّد بن موسی بن متوکل- رضی الله عنه- بسند مذکور در متن از یاسر خادم نقل کرده که گفت: چون علی بن موسی الرضا علیهما السلام بقصر حمید بن قحطبه وارد شد لباس خود را از تن بیرون کرد و بحمید داد، و حمید آن را بکنیز خود داد تا آن را بشوید و نظافت کند، طولی نکشید که آن کنیز بازگشت و رقعۀ ای در دست داشت و اظهار کرد که این رقعۀ در جیب لباس ابو الحسن علی بن موسی بوده و آن را به حمید داد، حمید گوید: من به آن حضرت عرض کردم: فدایت گردم! این کنیز این رقعۀ را آورده و میگوید که در جیب شما یافته است، این چه چیز است؟ فرمود: این رقعۀ حرز و دعائی است که من هیچ گاه از خود جدا نمی سازم، من عرضه داشتم که ای کاش مرا بدان مشرف میساختی، فرمود: این حرزی است که هر کس آن را به همراه داشته باشد بلاها از او دفع شده و از هر بلیه در امان خواهد بود، و پناهی است برای او از شرّ شیطان ملعون [و از شرّ سلطان]، سپس آن دعا و حرز را به حمید دیکته کرد و آن چنین

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۰۶

بود: (۱) «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ- تا آخر دعا، که در متن ذکر شده است و ترجمه آن این است: بنام خداوند رحمان و

رحیم، بنام خدا براستی که من پناه میبرم بخداوند رحمان از تو، چه خدا ترس باشی و چه نباشی، چشم و گوش تو را بیاری خداوند شنوا و بینا، بستم، و تو هیچ گونه بر من قدرت و توانائی و غلبه نخواهی داشت، نه بر من و نه بر گوشم، و نه بر چشمم، و نه بر مویم و نه بر پوستم و نه بر گوشتم و نه بر خونم، و نه بر مغزم، و نه بر عصبم، و نه بر استخوانم، و نه بر اهل و عیالم، و نه بر مالم، و نه بر آنچه پروردگارم روزیم فرموده، تو بر هیچ یک از این امور من راهی نداری، من میان خود و تو را با ستر انبیاء و فرستادگان خدا پرده کشیدم؛ آن ستری که پیامبران الهی خود را از شرّ فرعونهای زمان بآن حفظ کردند، جبرائیل از جانب راست من و میکائیل از جانب چپ و اسرافیل از پس پشت، و محمد- صلی الله علیه و آله- از پیش روی من مانع از منست، و خداوند آگاهست از من و ترا مانع می شود از من و همچنین شیطان را، پروردگارا! چیره نکند عدم آگاهی او بصبر و شکیب تو، و موجب نشود که مرا از جای بر کند و بوحشت اندازد و کوچک و حقیرم شمارد، بار الها! بتو پناهنده میشوم، بار الها! بتو پناهنده میشوم، بار الها! بتو پناهنده میشوم- اه».

شرح: «باید دانست که حمید بن قحطبه- بضمّ حاء بر وزن کمیل- در سال

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۰۷

۱۵۲ از سوی منصور دوانیقی بحکومت خراسانات منصوب شده، و در زمان مهدیّ عبّاسی در

سال ۱۵۹ در طوس مرکز حکومتش از دنیا رفته است و علی بن موسی الرضا علیهما السلام در زمان مأمون الرشید بسال ۲۰۰ هجری بخراسان احضار یا دعوت شده است، و نمیتوان گفت که: حضرت پیراهنش را بحمید بن قحطبه داده و او از حضرت درخواست آن حرز و دعا را کرده است، چون او قریب چهل سال پیش از این مرده بوده! بنظر میرسد که مراد دیگری باشد بنام حمید، مثلاً حمید بن ابی غانم طائی؛ همان کس که هارون الرشید وقتی بخراسان وارد شد در خانه او منزل کرد و همان جا مرد و دفن شد، و این در صورتیست که حمید بن قحطبه با حمید بن ابی غانم متحد نباشند، و الا باید گفت: در این مطلب تحریف یا تصحیفی رخ داده است، یا رأساً ساختگی است. ولی در هر حال دعا و تعویذ درست است و لازم نیست سندش صحیح اعلائی باشد، زیرا خداوند تبارک و تعالی رحمت رحمانیتش بی دریغ است، و خود فرموده است اَدْعُونِيْ اَسْتَجِبْ لَكُمْ (مرا بخوانید از شما می پذیرم)، و قصه معروف حمید بن قحطبه و کشتن شصت نفر از سادات بدستور هارون نیز همین اشکال را داراست، چون در زمان خلافت هارون که در سنه ۱۷۰ به بعد بوده او از دنیا رفته بوده، و تاریخ این کشتار آخر عمر هارون است، و بنظر میرسد قصه ای ساختگی باشد اما بغرض صحیح مانند فیلمهای غیر مستند- و الله العالم- و آن برای نشان دادن دشمنی عباسیان و سخت دلی و بیرحمی هارون و دست اندرکارانش با آل پیغمبر علیهم السلام بوده که شکی هم در آن نیست،- و

عليهم لعائن الله-».

عیون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۰۸

باب ۴۰ در سبب پذیرش ولایتعهدی مأمون از سوی حضرت رضا علیه السلام و آنچه رخ داد و کسانی که ناخوش داشتند آن را یا راضی بودند

(۱) ۱- مظفر بن جعفر بن مظفر بسند مذکور در متن از حسن بن موسی [الخشاب] نقل کرده است که گفت: اصحاب ما (یعنی طرفداران اهل البیت) از حضرت رضا علیه السلام نقل کرده اند که شخصی بآن حضرت گفت: خداوند کارت را راست بیاورد، چگونه شما این امر (ولایت عهد) را پذیرفته و خود را بکنار مأمون رساندید؟!- انگار این عمل را بر حضرت خورده میگرفت و خوش نمیداشت آن را- حضرت باو فرمود: ای مرد! بگو بدانم آیا وصی بالاتر است یا نبی و پیامبر؟ مرد گفت: پیامبر، حضرت پرسید: مسلمان بالاتر است یا مشرک؟ مرد پاسخ گفت: البته مسلمان، امام فرمود: بدرستی که عزیز- یعنی

عیون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۰۹

عزیز مصر- مشرک بود و یوسف پیغمبر بود، و اکنون مأمون مسلمان است، و من نیز وصی هستم نه پیغمبر، و یوسف از عزیز خواست که او را امیر غله کند.

آنجا که گفت: اجعلنی علی خزائن الأرض- الآیه (مرا امیر و رئیس کشاورزی کن، زیرا که من نیکو از آن مراقبت می کنم و راه افزایش محصول را میدانم و آنچه را که هست حافظم و هر زبانی را میدانم) و من مجبور بر این کار گشتم.

شرح: «ناگفته نماند که در قرآن، عزیز مصر غیر از پادشاه و ملک است، و حضرت یوسف علیه السلام با ملک این سخنان را گفت نه با عزیز، و هر کسی که با قرآن آشناست بخوبی میداند که عزیز شوهر زلیخا بود نه ملک، و ملک خواب دید نه عزیز، و یوسف خواب را که تعبیر کرد پادشاه او را خواست

و ابتدا نیامد و گفت: اوّل تکلیف مرا که عزیز مصر بی گناه بزندانم افکنده معلوم کنید آنگاه اگر بخواهید حضور خواهم یافت، و در اینکه اهل بیت - علیهم السّلام - از همه مردم قرآن را بهتر می فهمند و بدان آشناترند شکّ و شبهه ای برای احدی از مسلمانان باشعور نیست، و پر واضح است که امام علیه السّلام ملک را با عزیز اشتباه نمی کند، و معلوم است که در کلام تصرّف شده است، و برای پاسخگویی پاره ای از معترضین، امام علیه السّلام بقصّه یوسف اشاره کرده است. و متأسفانه راوی این داستان نیز بمانند بسیاری از افراد که بین عزیز و ملک را تمیز نمیدهند چنین فهمیده و نقل بمعنی کرده

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۱۰

و امام علیه السّلام را از مدینه به طوس احضار کردند و از خاندانش هیچ کس را با او نیاوردند و آنچه از روایات متعدّد بدست می آید (این است که:) هر کجا که بشهر و آبادی میرسیدند در آن مدّت حضرت را با تشریفات حرکت می دادند، و چون به بیابان و کویر می رسیدند از عماریه بیرون آورده و بر آستر بدون سایبان سوار می کردند، و چنان که مشهور است نماز عید را نگذارند که آن حضرت بصورتی که میخواست ادا کند، بلکه از میان راه او را باز گردانند، و دیگری را بنماز گماردند، و کاملاً پیداست که سفر اختیاری نبوده بلکه تمهیدی برای ساکت کردن زیدی مذهببان بوده که: غالباً میگفتند خلفا را برمیاندازیم و بیکی از اولاد فاطمه علیها السّلام رضایت میدهیم که امامت کند، و «بالرضا من آل محمّد» شعارشان بود، مأمون علی بن موسی علیه السّلام را احضار

کرد و لقبش را- چنان که از صریح شعری که دعبل خزاعی در مرثیه فرزندش سروده و در آن به مسموم کردن آن حضرت اشاره ای نموده- «رضا» نهادند تا طرفداران عقیده زیدیه سکوت کنند، و از مخالفتی که با خلفای عباسی دارند تا حدی بکاهند، و شعر مزبور چنین است:

۱- ألا ایها القبر الغریب محلّه بطوس علیک الساریات هتون

۲- شککت فما أدری أ مسقی بشریہفابکیک أم ریب الردی فیہون

۳- و ایہما ما قلت ان قلت شربہو ان قلت موت انه لقمین

۴- آیا عجبا منهم یسمونک الرضاو یلقاک منهم کلحہ و غضون

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۱۱-۵- أتعجب للاجلاف أن یتخیفوا معالِم دین اللہ و هو مبین

۶- لقد سبقت فیہم بفضلک آیہلدی و لکن ما هناک یقین ترجمه: ۱- ای قبری که جایگاهش در طوس غریب است، اشکهای غم پیوسته بر تو ریزان است.

۲- در شبیه ام که آیا تو را زهر خوراندند تا بر تو گریه کنم یا بمرگ طبیعی از دنیا رفته ای تا داغ تو بر من آسانتر گردد؟! ۳- و هر کدام را بگوئی؛ چه بگوئی به «زهر» و چه بگوئی بمرگ طبیعی، هر دو سزاوار گریستن است.

۴- شگفتا که تو را «رضا» نامیدند ولی تو باید از آنها بیم و رنج بینی! ۵- آیا تعجب میکنی از این سخت دلان که معالِم آشکار دین خدا را دستخوش تغییر و تبدیل کنند؟

۶- در فضل تو میان آنها نزد من آیه (و نشانه) ای از پیش بوده ولی (چه باید کرد) که در آنجا یقینی نیست.

از این کلام پیداست که موضوع از چه قرار می بوده، و هیچ گاه امام معصوم کارمند دستگاه ظالم نخواهد شد،

و در این کتاب اخبار بسیار صحیح و اخبار ناصحیح هست، و مخلوط از درست و نادرست نیز هست، و مؤلف تضمین صحت هر چه در آنست را نکرده است».

(۱) ۲- احمد بن زیاد همدانی- رضی الله عنه- از علی بن ابراهیم از پدرش از ریّان بن صلت روایت کرده که گفت: بر علی بن موسی علیهما السلام وارد شدم و عرضه

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۱۲

داشتم یا ابن رسول الله مردم میگویند: شما با کمال زهد دنیا و پارسائی که اظهار میدارید (با این حال) ولایتعهدی مأمون را پذیرفته اید؟ آن بزرگوار فرمود:

خدا خود میداند که من تا چه حدّ این کار را نمی پسندیدم، ولی وقتی که امر دائر شد میان قبول این امر و کشته شدن، آن را بر قتل نفس برگزیدم، وای بر ایشان! آیا نمیدانند که یوسف پیامبر بود و چون ضرورت اقتضا کرد به «پادشاه» مصر گفت: اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ.... الآية، مرا هم ضرورت و ناچاری با کمال اکراه و نادلخوشی بدین کار کشید، و پس از اینکه مشرف بر هلاک بودم آن را به اکراه پذیرفتم، و در این امر داخل نگشتم مگر مانند کسی که از آن خارج شده باشد، و شکایت را بخدا میبرم و از او یاری می جویم.

(۱) ۳- حسین بن ابراهیم ناتانه- رضی الله عنه- بسند خبر قبل از ابو الصیلت هروی روایت کرد که مأمون بحضرت رضا علیه السلام گفت: من مقام علمی و فضل و بی اعتنائی شما دنیا و پارسائیت و ترس از خدا و ورع و عبادت ترا شناختم ای فرزند رسول خدا، و ترا بخلاف سزاوارتر از خویش تشخیص دادم،

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۱۳

فرمود: به بندگی پروردگار خود افتخار می کنم (۱) و بزهد و بی رغبتی بدنیا نجات و خلاص خود را از شرّ دنیا می طلبم، و با ورع و عدم نزدیکی بمحرّمات الهی امیدوار رسیدن بسعادت و فائز شدن به بهره های خداوندی و درجات قرب بدرگاه اویم، و با تواضع و فروتنی در این دنیا آرزوی مقام بلند را بنزد پروردگار خود- عزّ و جلّ- دارم، مأمون گفت: من در نظر دارم خود را از خلافت خلع کنم و این مقام را بتو بسپارم و با تو بیعت کنم، حضرت در پاسخ او فرمود: اگر این خلافت از آن تو است پس خدا برای تو قرار داده است، و جائز نیست که لباس و خلعتی را که خداوند بقامت تو پوشانیده از تن بیرون کنی، و بغیر خود بیوشانی، و بدیگری واگذار نمائی، و اگر این مقام از آن تو نیست پس حقّ اینکه چیزی را که از تو نیست بمن واگذاری نداری، مأمون گفت: ای فرزند پیغمبر ناچاری از اینکه این پیشنهاد را بپذیری و این فرمان را قبول کنی، حضرت فرمود: این امر را از روی میل و رغبت هیچ گاه نمی پذیرم. و پی در پی مأمون در این موضوع تا چند روز اصرار می ورزید و پافشاری مینمود تا بالاخره از آن مأیوس گشت، ناچار بحضرت پیشنهاد کرد که: اکنون که آن را (خلافت را) نمی پذیری، و حاضر نمی شوی که من بعنوان خلافت با تو بیعت کنم پس ناچار ولیعهدی مرا باید قبول کنی [تا خلافت پس از من از آن تو باشد]،

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۱۴

(۱) حضرت فرمود: به

خدا سوگند پدرم- از نیای گرامش از امیر مؤمنان علیهم السّلام از رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله- برای من حدیث کرد که من در زمان حیات تو مسموما از دنیا میروم، و مظلوم کشته می شوم، در حالی که فرشتگان آسمان و زمین بر من گریه می کنند، و در سرزمین غربت در کنار هارون الرّشید مدفون می گردم، مأمون بگریست، سپس پرسید یا ابن رسول اللّٰه چه کسی تو را می کشد؟ و تا من زنده هستم، چه کسی قدرت یا جرأت بدی کردن بتو را خواهد داشت؟! حضرت فرمود: من اگر بخوام قاتل خود را معرّفی کنم می کنم و می گویم که چه کسی مرا خواهد کشت، مأمون گفت: یا ابن رسول اللّٰه با این گفتار می خواهی خود را آسوده کنی و ولایتعهدی مرا نپذیری تا مردمان بگویند علیّ بن موسی چقدر زاهد و بی رغبت بریاست دنیا است؟! حضرت فرمود: بخدا سوگند از روزی که خدای- عز و جل- مرا آفریده تاکنون دروغ نگفته ام، و دنیا را برای رسیدن بدنی ترک نگفته ام، و من خوب میدانم تو چه می خواهی، مأمون پرسید چه می خواهی؟ امام گفت: آیا امانم می دهی اگر راست را بگویم؟ مأمون گفت: تو در امانی، حضرت فرمود: تو نظرت اینست که مردم بگویند: علیّ بن موسی بدنی و ریاست

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۱۵

بی رغبت نیست، (۱) بلکه این دنیا است که به او بی رغبت است، مگر نمی بینید چگونه از روی آز و طمع ولایتعهدی را پذیرفت، باشد که بخلاف نائل گردد، مأمون از این سخن در خشم شده گفت: تو مرتّب با من طوری رفتار می کنی که من آن را خوش ندارم، و گویا

از قدرت و شوکت من باک نداری و خود را ایمن میدانی، بخدا سوگند باید ولایت عهدی را با اختیار بپذیری و آلا تو را بدان مجبور میکنم، پس اگر قبول کردی که چه بهتر، و اگر مخالفت نمودی گردنت را میزنم (تو را میکشم)، حضرت فرمود: خداوند مرا از اینکه خود را بهلاکت اندازم نهی فرموده، اگر امر بدین منوال است هر کار که بنظرت رسیده انجام ده، و من آن را می پذیرم بشرط آنکه در عزل و نصب احدی دخالت نکنم، و رسمی را تغییر ندهم و سنتی را نشکنم و از دورادور مشیر و راهنما باشم، پس مأمون با این شرط از او پذیرفت و او- علیه السلام- را ولیعهد قرار داد. و لکن کاملاً از آن کراهت داشت.

(۲) ۴- علی بن احمد دقاق- رضی الله عنه- به دو واسطه از محمد بن عرفه نقل کرد که گفت: من بحضرت رضا علیه السلام عرض کردم: یا ابن رسول الله چه چیز شما را مجبور ساخت که ولایتعهدی مأمون را پذیرفتی؟ فرمود: همان چیز که جدم

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۱۶

امیر المؤمنین را واداشت که در شورا (شش نفری) شرکت نماید.

(۱) ۵- علی بن عبد الله وراق- رضی الله عنه- از قمی از پدرش از عبد السلام هروی روایت کرد که گفت: حضرت رضا علیه السلام در این امر (ولایتعهدی) از روی طوع و رغبت داخل نگشت، بلکه با کمال اکراه و اجبار از مدینه او را بکوفه بردند، و از آنجا از راه بصره و فارس بسوی مرو کشانند.

(۲) ۶- حسن بن یحیی علوی- رضی الله عنه- در بغداد از جدش از موسی بن

سلمه برایم روایت کرد که گفت: من با محمد بن جعفر در خراسان بودم شنیدم ذو الریاستین فضل بن سهل (هم رئیس الوزراء و هم وزیر جنگ) روزی خارج شده گفت: من چیزی شکفت مشاهده کردم، پیرسید مرا چه دیدی؟ گفتند: خدای تو را سلامتت بدارد چه چیز دیدی؟ گفت: دیدم مأمون به علی بن موسی میگفت: من در نظر گرفته ام که خود را از خلافت خلع کنم و ولایت امور مسلمین را بتو واگذار نمایم، و آنچه بعهده دارم بگردن تو اندازم، و دیدم که علی بن موسی در

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۱۷

پاسخ میگفت: تو را بخدا تو را بخدا، من طاقت چنین کاری را ندارم و قدرت آن در من نیست، (فضل گفت:) هرگز ندیده بودم امر خلافت را ضایعتر از این!! امیر المؤمنین مأمون با اختیار خویش از آن کناره میگیرد و بعلی بن موسی واگذار میکند و او نیز از آن سرباز میزند و نمی پذیرد.

(۱) ۷- حسین بن احمد بیهقی از صولئی از احمد بن اسماعیل نقل کرد که گفت: هنگامی که علی بن موسی الرضا بولایت عهد منصوب گشت ابراهیم بن عباس و دعبل خزاعی بسوی آن حضرت رهسپار شدند و رزین بن علی برادر دعبل نیز همراه ایشان بود، و از هم جدا نمیشدند. تا در بین راه براهزنان برخورد و آنها (دزدان) اموالشان را بغارت بردند. و آنان ناچار به خارکنان پناه بردند، و از چهارپایان ایشان استفاده کرده سوار شدند. و در این باره ابراهیم بن عباس این شعر را سروده و زمزمه میکرد:

اعیدت بعد حمل الشوک احمالا من الخزف نشاوی لا من الخمره بل من شدّه

الضعف یعنی این چارپایان پس از خارکشی بخزف کشی افتادند، (مرادش بخزف پیکر بی روح خود آنانست که خسته و مال از دست داده اند) و اکنون در حال مستی و بیهوشی هستیم اما نه از شراب بلکه از شدت ضعف و بی حالی.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۱۸

و پس از آن به رزین برادر دعبل گفت: تو آن را تمام کن، وی گفت:

فلو كنتم علی ذاك تصیرون الی القصف تساوت حالكم فیه و لم تبقوا علی الخسف یعنی: اگر بر آن حالت سابق بودید و در آن حالت به خوشی و راحتی بودید، قبل و بعد حالتان در آن مساوی شد و بر خواری و ذلت باقی نماندید.

و پس از وی به دعبل گفت: ای ابو علی! تو آن را تمام کن، دعبل گفت:

إذا فات الذی فات فكونوا من ذوی الظرف و خفوا نقصف الیوم فیائی بایع خفی یعنی: اکنون که آنچه داشته بودیم از دست داده ایم، پس دارای صبر و پایداری باشید و آسان بگیرید و امروز را بسر می بریم و من برای مخارج حتی کفش خود را میفروشم.

(۱) ۸- حسین بن احمد بیهقی گوید: صولی از هارون مهبلی نقل کرد که چون ابراهیم و دعبل نزد حضرت رضا علیه السلام رسیدند در حالی که مردم با حضرت بعنوان ولیعهدی بیعت کرده بودند، دعبل این اشعار را سرود که مطلع آن اینست:

مدارس آیات خلت من تلاوهو منزل وحی مقفر العرصات یعنی: محلّ دروس قرآنی از خواندن قرآن خالی شده بود، و محلّ نزول

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۱۹

وحی منزلگاهی بی کس، چونان بیابانهای بی آب و علف خالی و بدون ساکن بود. و ابراهیم بن عباس این شعر را گفت:

ازال

عناء القلب بعد التجلد مصارع أولاد النبی محمد یعنی: از بین ببرد سختی ها و ناراحتیهای دل را پس از آن مصیباتی که دید، مقام و محلّ و مشاهد امامان اولاد رسول خدا محمد (ص).

و حضرت رضا علیه السّلام بآن دو شاعر بیست هزار درهم از آن دراهمی که بدستور مأمون بنام او سگّه زده بودند ببخشید، راوی گوید: امّیا دعبیل خزاعی با ده هزار درهم سهمش بسوی قم رهسپار شد و هر دره‌می را با ده درهم مبادله کرد (چون مردم بآن تبرک می جستند)، پس برای او یک صد هزار درهم عاید شد، و امّا ابراهیم بن عبّاس همه آن مبلغ نزد او بود جز آن قسمتی که به این و آن اهدا کرد و یا به بعض خانواده اش داد تا وقتی که عمرش سرآمد و مخارج کفن و دفن او با آن پول انجام شد.

(۱) ۹- احمد بن یحیی بسند مذکور در متن از علی بن محمد نوفلی نقل کرده که گفت: هنگامی که مأمون حضرت علی بن موسی علیهما السّلام را ولیعهد خویش قرار

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۲۰

داد، شعرا بجانب مأمون می آمدند و حضرت را مدح میکردند و مأمون بجهت اینکه نظریّه اش را در (انتخاب) ولیعهدی آن حضرت در شعر خود مورد ستایش قرار میدادند بآنان صله و هدیه میداد، بهمین جهت همه شعرای معروف آمدند و مدح گفتند جز ابو نواس که نیامد و حضرت را هم مدح نکرد، او بر مأمون وارد شد و مأمون پرسید که: ای ابا نواس! تو خود منزلت علی بن موسی را نسبت بمن میدانی و آن مقامی را که اکنون وی داراست میدانستی، پس چرا

او را بدین مقام اکرام نکردی؟ و برای چه مدح او را بتأخیر انداختی و با اینکه شاعر زمان خود هستی و در شعر بر دیگران سیادت و آقائی داری وی را مدح نکردی؟

ابو نواس لب گشود و گفت:

قيل لی انت اوحّد النَّاس طرافي فنون من الکلام النَّبيه

لک من جوهر الکلام بدیع یثمر الدر فی یدی مجتنيه

فعلی ما ترک مدح ابن موسی و الخصال التي تجمّعن فيه

قلت: لا اهتدی لمدح امام کان جبریل خادما لأبيه حاصل معنی اینکه: بمن گفته اند که تو از جمیع افراد مردم در فنّ سخنوری ممتازتر و نکته سنجتری، و تو راست از سخن و کلام هر چه شگفتتر و در خور تحسین تر، و تعجب آورتر که برای شنونده آن چنان دری است که

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۲۱

بدست آورده است، (۱) پس با این وصف چرا مدح علی بن موسی را ترک کرده ای و از صفات ممتازی که در او جمع است چیزی نمی گوئی، من در پاسخ ایشان گفتم قدر آن ندارم و مرا راهی نیست که امامی را که جبرائیل خادم جدّ بزرگوارش بوده مدح گویم.

مأمون چون این بشنید احسنت گفت، و بمقداری که به تمامی شعرا صله و انعام داده بود باو داد، و بر همه آنان ویرا برتری داد.

مأمون چون این بشنید احسنت گفت، و بمقداری که به تمامی شعرا صله و انعام داده بود باو داد، و بر هم آنان ویرا برتری داد.

(۲) ۱۰- حسین بن ابراهیم مکتب- رحمه الله- به سند متن نقل کرد که ابو نواس روزی نظر به علی بن موسی علیهما السلام افکند در موقعی که حضرتش از نزد مأمون بیرون آمده و بر استری سوار بود،

پیش آمده و بر او سلام کرد و عرض کرد: یا ابن رسول الله! من در باره شما چند بیت سروده ام دوست داشتم آن را از من بشنوی، حضرت فرمود: بگو. ابو نواس شروع کرده گفت:

مطهرون نقیات ثيابهم تجرى الصلاه عليهم اينما ذكروا تا آخر اشعاری که در متن ذکر شده است که ترجمه آن چنین است:

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۲۲

(۱) آل پیغمبر علیهم السّلام افرادی هستند که دامنشان از هر گناه و آلودگی پاک و مطهر است (به آیه تطهیر) و درود و سلام و صلوات بر ایشان است هر گاه ذکرشان بمیان آید (آیه إِنَّ اللَّهَ وَ مَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ) و هر آن کس را که تبارش را یاد میکنی چنانچه علوی نباشد، در قدیم الأیام برای او افتخاری نبوده است، خداوند عزیز هنگامی که بندگانش را آفرید با چنین اتقان و نظم و ویژگی از میان همه مخلوقاتش شما خاندان آل محمد را برگزید و در میان همه، شما را انتخاب کرد، ای مردمان! شمائید آن ملاً اعلی، و نزد شما است علم کتاب خدا (یعنی قرآن) و آنچه از سوره ها آمده است.

چون امام علیه السّلام این بشنید: فرمود: ابیاتی سرودی که تاکنون دیگران نیاورده بودند، آنگاه غلامش را فرمود: آیا از مخارج ما چیزی با تو اکنون هست؟ غلام گفت: سیصد دینار، فرمود: آن را به وی ده، سپس گفت: شاید آن را اندک شمارد، ای غلام آن استر را هم باو عطا کن.

چون سال دویست و یکم هجری برآمد، اسحاق بن موسی بن عیسی بن موسی امیر الحاج شد و با مردم بحج رفت و در خطبه اش مأمون را

بخلافت و علی بن موسی الرضا را بولایتعهدی دعا کرد، و از مستمعین حمدویه بن علی بن عیسی بن ماهان بمخالفت
پیاخاست، و اسحاق بن موسی لباس رسمی خود را که سیاه بود طلبد و آن را نیافت پس پرچم سیاهی بر گرفت و بخود پیچید،
و خطاب بمردم گفت: أیها الناس! آنچه من گفتم طبق مأموریتی بود که

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۲۳

بدان امر شده بودم، اما خود احدی را جز امیر المؤمنین مأمون، و فضل بن سهل نمی شناسم، و از منبر بزیر آمد.

(۱) عبد الله بن مطرف روزی بر مأمون وارد شد و علی بن موسی الرضا علیهما السلام در آنجا بود. مأمون از عبد الله پرسید:
نظر تو در باره اهل بیت چیست بگو؟ عبد الله گفت: من چه بگویم در باره طینتی که بآب رسالت و نبوت خمیر گشته و نهالی
که بآب وحی کاشته شده است؟! آیا جز بوی مشک و عطر هدایت و عنبر تقوی و درستی از او استشمام می شود؟! مأمون
جعبه ای که در آن لؤلؤ (مروارید) بود خواست آن را آوردند و دهان عبد الله را پر از لؤلؤ نمود.

(۲) ۱۱- ابو نصر محمد کرخی کاتب در ایلاق با واسطه ای چند که در متن ذکر شده از محمد بن یزید مبرد روایت کرد که
ابو نواس روزی از خانه خویش بیرون آمد و سواری را دید که در مقابل او است اما رویش را ندید، از حال او پرسید گفتند:
این علی بن موسی علیهما السلام است، در دم این رباعی را سرود:

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۲۴ اذا ابصرتک العین من بعد غایهو عارض فیک الشک اثبتک

و لو انّ قوما امموك لقادهم نسيمك حتّى يستدلّ بك الزّكب يعنى: چون دیده ای تو را از دور ببینند، و تو را نشناسد و در اینکه آیا توئی یا دیگرست شكّ کند آن جاذبه محبّت قلب شكّ را بر طرف سازد و یقین کند که تو خود هستی، و احتیاج بدیدن از نزدیک ندارد، و چنانچه مردمی تو را پیشوا و امام دانند، همان بوی خوش و نسیم تو آنان را از حیث هدایت طریق کفایت خواهد کرد، یعنی از آن راه که تو میگذری بوی خوش تو در آن راه هادی پیروان خواهد بود.

(۱) ۱۲- حسین بیهقی از صولّی از میزّد از جاحظ روایت کرد که ثمامه بن اشرس گفت: مأمون روزی بحضرت منّت نهاد و گفت من تو را ولیعهد خود کردم، حضرت فرمود: هر کس برسول خدا پیوسته باشد باید چنین باشد. و از علیّ بن الحسین علیهما السّلام نیز این چنین مطلبی رسیده است:

- حسین بن احمد بیهقی از صولّی از غلابیّ از احمد بن عیسی بن زید- که مدّت شصت سال فراری بود و خود را پنهان میکرد- گفت: عمویم از جعفر بن محمّد علیهما السّلام روایت کرد که علیّ بن الحسین علیهما السّلام مسافرت نمی کرد

عیون أخبار الرضا علیه السّلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۲۵

مگر با کسانی که او را نمی شناختند، و با آنان شرط می کرد که او خدمت دیگران را در تمامی احتیاجاتشان بعهده داشته باشد. و یک بار با مردمی مسافرت این چنینی کرد و مردی حضرت را شناخت و به آن قوم که با آن حضرت بودند گفت:

آیا میدانید این شخص کیست؟ گفتند: نه، گفت: این علیّ بن الحسین علیه السّلام (زین

العابدین) است، جماعت روی پای حضرتش ریختند و دست و پای او را بوسیدند و عذر خواستند و گفتند: یا ابن رسول الله آیا میخواهی ما بآتش جهنم بسوزیم، و اگر خدای نکرده جسارتی از ما نسبت بتو سرزند آیا تا دنیا باقی است ما هلاک نخواهیم شد؟! چه چیز باعث شده است که خود را معرّفی نمی کنی؟ حضرت فرمود: من بیم آن رفتاری را دارم که با من قبلاً انجام شده است، (و شرح آن این است که) با قومی مسافرت کردم، آنان به احترام رسول خدا صلی الله علیه و آله با من نوعی رفتار کردند که من استحقاق آن را نداشتم، پس از این رو کتمان امر خودم را بیشتر دوست دارم. [این خبر در پاره ای از نسخ مخطوط نبود] (۱) ۱۳- بیهقی بسند مذکور در متن از هارون فروی روایت کرد که چون خبر ولایتعهدی حضرت رضا علیه السلام در مدینه بما رسید عبد الجبار بن سعید (والی مدینه) در خطبه ای این امر را بر مردم ابلاغ کرد، بدین ترتیبی که در

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۲۶

آخر خطبه گفت: آیا میدانید چه کسی ولیعهد امیر شما است؟ گفتند: خیر، گفت: پس بدانید که او علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام است:

سّته آباء، هم من هم، هم خیر من یشرب صوب الغمام شش پدرانی چه پدرانی! که شخصیت آنان منحصر بخودشان میباشد، و اینان بهترین آشامندگان آب بارانند (یعنی بهترین خلق خدا هستند).

(۱) ۱۴- بیهقی نیز از صولّی از احمد بن القاسم روایت کرده است که گفت:

شنیدم ابراهیم بن

عبّاس می گفت: چون مأمون عقد ولایتعهدی را با علی بن موسی الرضا علیهما السلام بست، حضرت خطاب با او کرده گفت: ای امیر اخلاص با تو لازم و واجب است، و غش و دورویی سزاوار مؤمن نیست، عامّه مردم این کار را نسبت به من اکراه دارند و حاضر نیستند مرا به جانشینی تو بپذیرند، و همچنین سران جماعت خوش ندارند آنچه تو با فضل بن سهل انجام دادی، اکنون رأی صواب در باره شما اینست که ما دو تن را از خویش دور سازی تا امرت سامان یابد، ابراهیم گفت: بخدا سوگند همین کلام باعث شد آنچه را که کار

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۲۷

بدان انجام شد.

مترجم گوید: «سبط ابن جوزی در تذکره نقل کرده است که علماء تاریخ نوشته اند که چون مأمون حضرت را بولایتعهدی نصب کرد بنی عبّاس بر وی خشم گرفتند و در بغداد مجمعی تشکیل داده او را از خلافت خلع و ابراهیم بن مهدی را بجای او نصب کردند از این رو این کلام را حضرت بمأمون گفت».

(۱) ۱۵- باز بیهقی از صولّی از محمّد بن یزید روایت کرد که ابن ابی عبدون از پدرش نقل کرده گفت: چون مأمون با علی بن موسی ولایتعهدی را پیمان بست او را در جانب خود نشانید و عبّاس خطیب (که ظاهراً پسر مأمون است) برخاسته (و با حضرت بیعت نمود) و خطبه ای خواند و بسیار نیکو سخن گفت، و در آخر این بیت را سرود:

لا بدّ للنّاس من شمس و من قمر فأنّت شمس و هذا ذلک القمر خطاب به مأمون کرده گفت:

مردم نیاز بخورشید و ماه هر دو دارند، اینک تو خورشید

و این (علی بن موسی) ماه هستید.

مترجم گوید: «باید در نظر داشت که لفظ شمس مؤنث است، و لفظ قمر مذکر، و در این شعر بسیار بجا استعمال شده است».

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۲۸

(۱) ۱۶- باز بیهقی از صولی بسند متن نقل کرده که چون با حضرت بولایتعهدی بیعت کردند، مردم اجتماع کرده او را تهنیت می گفتند، حضرت بآنان اشاره کرده سکوت کنند، سپس بعد از استماع تهنیت آنان فرمود:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ سپاس خداوندی را که آنچه بخواهد انجام میدهد بر حکمش کسی را حقّ اعتراض نیست، و قضایش را احدی توان ردّ کردن نخواهد بود، میدانند خطای دیده ها و نهان شده در دلها را، و درود خداوند بر محمّد در اولین و آخرین مخلوقات و بر آل و فرزندان پاک و پاکیزه اش، آنگاه فرمود: من علی بن موسی بن جعفرم و میگویم که امیر مؤمنین (مأمون) که خداوند در درستکاری او را یاری کند، و او را براه راست موقّق دارد، از حقوق ما خاندان حقّی را شناخت که دیگران آن را نشناختند، و رحمی را که دیگران قطع کرده بودند، وی وصل نمود، و نفوسی را که با ترس و وحشت میزیستند امان داد و مطمئن ساخت، بلکه زنده گردانید، و از مردگی و یأس نجات بخشید، و آرامش داد، و نیازمندان را اگر بود بی نیاز کرد، در همه این امور رضایت پروردگار خود را میخواست، از کسی جزای عمل نمی خواست مگر از

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۲۹

خدا، (۱) و خداوند هم شاکرین را جزا خواهد داد، و اجر نیکوکاران را ضایع نخواهد گذاشت، و بدرستی که وی عهد خود را بمن

واگذارده و خلافت و امارت را پس از خود بمن سپرده، پس هر کس عقد و پیمانی را که خداوند به حفظ و نگهداری آن امر فرموده بگشاید، و گره ای را که خداوند محکمی آن را خواسته سست کند و بشکند، حریم و فرقگاه خدا را ناچیز گرفته و تعدی نموده و شکسته، و محرمات الهی را حلال دانسته است، زیرا بدین کار، حقّ پیشوا را ضایع کرده و امرش را اطاعت ننموده و به اسلام و آئین خداوند بی حرمتی کرده است، چنان که در گذشته این کار صورت گرفت (حرمت وصایت رسول خدا صلی الله علیه و آله نگهداشته نشد) و شخص وصی بر آن نابکاریها و اعمال خلاف صبر نمود و پس از آنهم در دوران قدرت متعرض آن نشد از بیم آنکه مبدا تفرقه ایجاد شود و اسلام سست گردد، و رشته وحدت و اتحاد مسلمین بگسلد زیرا که افکار زمان جاهلیت در مغزها باقی بود و بدان نزدیک و قریب العهد بودند، و منافقین کاملاً کمین کرده و در راه یافتن فرصت نشستند تا دستاویزی پیدا کرده و شرّ بپا کنند، و اکنون هم نمی دانم سرانجام با من و شما چه رفتاری خواهد شد، قلم قضا نیست مگر بدست خدا و او بدرستی آشکار سازنده حقّ است و بهترین فصل کننده و جدا سازنده حقّ از باطل است.

(۲) ۱۷- باز بیهقی بسند مذکور در متن از جهم روایت کرد که گفت:

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۳۰

هنگامی که مأمون با علی بن موسی علیهما السلام پیمان ولایتعهدی را بست، خود بمنبر رفت و گفت، ایها الناس! خبر بیعت با علی بن موسی

بن جعفر بن محمد بن - علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السّلام بشما رسید، بخدا سوگند اگر این نامها را بر کر و گنگ بخوانند، باذن و اراده خداوند عزّ و جلّ شفا یابند.

(۱) ۱۸- باز بیهقی بواسطه صولّی از عبید الله بن عبد الله بن طاهر روایت کرد که گفت: فضل بن سهل به مأمون با کنایه و اشاره میگفت: با عمل خیر- که صله رحم باشد- بخداوند عزّ و جلّ و رسول او- صلی الله علیه و آله- تقرّب جوید.

یعنی حقّ ولایت اهل بیت را بخودشان واگذارد و مقام خلافت را که از ایشان غصب شده است به ایشان باز گرداند، و بوسیله ولیعهد نمودن علی بن موسی علیهما السّلام جنایات هارون را نسبت به خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله از یادها برده و محو سازد، و مأمون نتوانست با نظر فضل بن سهل موافقت نکند، و خلافت گفته او را انجام دهد، لذا از خراسان رجاء بن ابی ضحاک و یاسر خادم «۱» را به حجاز یا بمدینه فرستاد تا محمد بن جعفر بن محمد، و علی بن موسی بن جعفر را بنزد

(۱)- صحت مأموریت یاسر از سوی مأمون ثابت نیست (به مقاتل الطالبتین مراجعه شود)

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۳۱

او آورند، و این فرمان در سال دویست هجری صدور یافت. (۱) و چون آن حضرت را در مرو نزد مأمون آوردند، مأمون او را بولیعهدی خود برگزید و پس از خود جانشین خویش قرار داد، و دستوری صادر کرد که لشکریان را هر یک مئونه و حقوق یک سال تمام عطا کنند، و این مطلب را

به تمام بلاد اسلامی نوشت و بهمه استانداران ابلاغ کرد، و حضرت را به «رضا» موسوم کرد، و سکه از نقره خادم بنام آن حضرت زده و مردمان را امر کرد که لباس سیاه که شعار عباسیان است از تن بیرون کنند و بجای آن لباس سبز در بر کنند، آنگاه یکی از دختران خود را که امّ حبیب نام داشت بوی تزویج کرد، و دختر دیگرش امّ فضل را بفرزند آن حضرت محمّد الجواد علیه السّلام تزویج نمود، و خود پوران دختر حسن بن سهل سرخسی را بزوجیت خویش درآورد، و باعث این تزویج عمومی دختر فضل بن سهل سرخسی بود، یعنی این عمل کار فضل بن سهل بود، و همگی این امور در یک روز انجام شد، و لیکن مأمون خوش نمیداشت که امر خلافت پس از وی بحضرت برسد.

محمّد بن یحیی الصّولیّ گفت: صحیح بود آنچه را عبید الله بن عبد الله بن - طاهر برایم نقل کرد بطرق مختلف که از آن جمله اینکه عون بن محمّد از فضل بن اُبی سهل نوبختی (یا برادر فضل بن سهل) روایت کرد که گفت:

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۳۲

(۱) همین که مأمون عزم بولایتعهدی حضرت علیّ بن موسی علیهما السّلام کرد، من با خود گفتم:

بخدا سوگند که من می آزمایم مأمون را که آیا از روی قصد و عقیده و از روی قلب و صداقت عمل این کار را کرد، یا اینکه نه؟! (فقط) صرف تظاهر و صورت سازی است؟! لذا نامه ای نوشتم و بدست خادم مأمون - که محرم اسرار او بود و مطالب سزّی دربار را بواسطه آن خادم مینوشت و بمن میفرستاد - داده

و به مأمون فرستادم و مضمون آن نامه این بود که فضل بن سهل سرخسی ذو الریاستین بولایتعهدی علی بن موسی تصمیم جدی گرفته است، و کوشش میکند ویرا ولیعهد سلطنت قرار دهد، و حال اینکه طالع بیرج سرطان است و مشتری در آن برج است، و اگر چه شرف مشتری در برج سرطان است، و لکن سرطان برجی است منقلب و هر امری در آن برج صورت گیرد عاقبت نخواهد داشت و تمام نخواهد شد، و علاوه بر این مریخ (که نحس اکبر است) در برج میزان قرار دارد، و آن در خانه عاقبت، و این دلالت بر نکبت هر امری دارد که در آن زمان واقع گردد، و نکبت هر عقدی که در آن بسته شود، و این مطلب را به امیر المؤمنین گزارش میدهم تا اگر غیر از من کسی امیر المؤمنین را از آن آگاه سازد، حقیر را مورد مؤاخذه قرار ندهد و ملامت و سرزنش نکند که چرا تو این چنین مطلبی را بمن اخطار نکردی، مأمون در پاسخ نامه بمن نوشت: همین که نامه ام بتو رسید و از محتوای آن آگاه شدی، عین نامه را با همان آورنده بسوی

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۳۳

من باز گردان، (۱) و خویش را مواظب و مراقب باش، مبادا کسی از این مطلب که بمن نوشتی اطلاع یابد، و سبب آن گردد که فضل بن سهل ذو الریاستین آگاه شده از نیتش باز گردد، که اگر چنین چیزی رخ دهد پبای تو می نویسم و بار گناه را بر دوش تو خواهم انداخت، و تو را مسبب آن میشمارم. فضل نوبختی گفت: همین که

این جواب را خواندم جهان بر من تنگ آمد (و دنیا در نظرم تیره و تار شد) آرزو کردم که ای کاش مرده بودم و چنین نامه ای را به مأمون نمی نوشتم، اما پس از چندی خبر یافتم که ذو الریاستین خود به طالع بد متنبه شده و از رأیش برگشته، چه؛ او اطلاعات کافی از علم نجوم و زایچه «۱» آن داشت، و اما من به خدا قسم که بر خود ترسیدم و برخاسته بنزد او (ذو الریاستین) رفتم و گفتگو کرده پرسیدم: آیا ستاره ای سعادت از مشتری در آسمان سراغ داری؟

گفت: خیر، گفتم: آیا در میان کواکب نجمی میدانی که در حالی سعادت باشد از مشتری در حال شرفش؟ گفت: نه: گفتم: پس تصمیمی که داشتی در عقد ولایتعهدی برقرار دار و از عزم خود باز نگرد، و حال اینکه ستاره سعد

(۱) - دایره ای است که بر دوازده خانه تقسیم شده و در هر خانه نام یکی از برجهای سال ثبت شده، و منجم ساعت ولادت یا وقوع عمل را می بیند که در چه برجی اتفاق افتاده و در آن برج چه کوکبی از سیارات طالع است، و با اصولی را که خود آن را ساخته اند سعد و نحس مطلب را استخراج میکنند، و این کار چون اساس محکمی ندارد شرعا آن را ممدوح ندانند، و روایت «المنجم کذاب» مربوط به بخش علوم نجومی است نه استخراج ساعات شبانه روز و ایام ماه و سال.

و امّا طالع؛ در اصطلاح احکامیان منجمین، جزئی از منطقه البروج است که بر افق شرقی است و زمان ولادت طفل یا انجام عملی یا سؤال سائلی، آن برجی که آن هنگام

چیزی از افق شرقی نمودار باشد، و سعد و نحس را از حال کوکبی که در آن برج طلوع کرده است استخراج کنند.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۳۴

فلک «مشری» در سعدترین حالات خود یعنی در شرف است که در برج سرطان میباشد. ذو الریاستین بر عزم خویش باقی ماند و کار را بانجام رسانید، ولی من از ترس مأمون نمیدانستم که آیا زنده ام یا مرده تا پیمان ولایتعهدی واقع گردید.

(۱) ۱۹- بیهقی از صولئی از احمد بن محمد بن فرات و حسین بن علی باقطنی نقل کرد که گفتند: ابراهیم بن عباس با اسحاق بن ابراهیم کاتب- برادر زیدان- که معروف ب «زمن» بود دوستی داشت و اشعاری که ابراهیم بهنگام خروجش از خراسان در مدح حضرت رضا علیه السلام سروده بود کتابت کرد و در آن چیزی هم از خط خود او بود و نسخه این اشعار نزد اسحاق مانده بود تا اینکه ابراهیم بن- عباس از جانب متوکل عباسی رئیس اداره املاک متوکل شد، و میان او و اسحاق بن ابراهیم برادر زیدان مدتی بکدورتی جدائی افتاده بود، تا اینکه متوکل ابراهیم را عزل کرد و او بیکار شد، از اسحاق بن ابراهیم مالی مطالبه کرد و بر او سخت گرفت، اسحاق یکن از کسانی که مورد اطمینانش بودند خواست، و باو گفت: نزد ابراهیم بن عباس روانه شود و باو بگوید اشعاری که در

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۳۵

مدح علی بن موسی گفته است بخط او و غیر او نزد من موجود است (۱) اگر از مطالبه دست بردارد جمله را نزد متوکل خواهم فرستاد، آن شخص پیام اسحاق را به ابراهیم

رسانید و دنیا بر وی تنگ آمد تا اینکه از مطالبه دست برداشت و آنچه از اشعار نزد وی بود گرفت و با یک دیگر سوگند یاد کردند که نه این مطالبه مالی کند و نه او بخلیفه چیزی گزارش کند.

صولی گوید: یحیی بن علی منجم گفت: من پیغام هر یک از این دو؛ یعنی اسحاق و ابراهیم را بآن دیگر میرساندم تا اینکه اوراق شعر را از اسحاق گرفتم و بابراهیم داده و او همه آنها را در پیش روی من آتش زد.

باز صولی ادامه داده گفت: احمد بن ملحان برایم نقل کرد که ابراهیم بن عباس دو پسر داشت بنام حسن و حسین که کنیه آنان ابو محمد و ابو عبد الله بود، و چون متوکل عباسی بخلافت رسید، ابراهیم نام پسر بزرگش را که حسن بود تغییر داده و اسحاق کرد، و نام آن فرزند کوچکترش را که حسین بود تبدیل به عباس نموده و کنیه اش را- از ترسی که از آن خلیفه (ناصبی مذهب) داشت- نیز ابو الفضل کرد.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۳۶

(۱) و باز محمد بن یحیی الصولی گفت: احمد بن اسماعیل بن الخصب برایم گفت که: ابراهیم بن عباس و موسی بن عبد الملک هرگز نبیند- که نوعی شراب است- نوشیدند تا زمانی که متوکل عباسی بخلافت رسید، ولی در زمان خلافت او هر دو این مسکر را نوشیدند، و تعمّد داشتند که مردمان بی سر و پا و زن صفتان و بی شخصیتها را گرد آورند، و روزی سه بار با آنان شراب نوشند تا این خبر از آنان شیوع یابد، و اخبار بسیار دیگری هم در تقیّه آنان

هست که اینجا محلّ ذکر آن نیست.

مترجم گوید «محمّد بن یحیی الصّولی مردی ادیب و شاعر بوده و دارای کتابخانه ای بسیار مفصّل و عالی میبوده ولی در نقل چندان دقیق نیست و باصطلاح محدّثین ضبطش خوب نیست و اشتباهاتی دارد، خطیب در تاریخ بغداد او را ذکر کرده است».

(۲) ۲۰- احمد بن زیاد همدانی و حسین بن ابراهیم مکتّب، و علی بن عبد الله وراق (رضی الله عنه) از علی بن ابراهیم روایت کردند که گفت: یاسر خادم پس از وفات حضرت رضا علیه السّلام بطوس هنگامی که از خراسان بازگشت همه اخبار و قضایائی که در این مدّت اتفاق افتاده بود برایم نقل کرد، و باز علی بن ابراهیم گفت: ریّان بن

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۳۷

الصّیلت که از کارگزاران حسن بن سهل بود، (۱) و نیز پدرم از محمّد بن عرفه راشدی و صالح بن سعید راشدی که تمامی اینان اخبار ابی الحسن علیه السّلام را برای ما شرح دادند و گفتند: چون امر امین تمام شد و مأمون بر اریکه خلافت مستقرّ گردید، به حضرت رضا علیه السّلام نامه نوشت و او را بخراسان دعوت کرد، آن حضرت بعدرهای بسیاری از پذیرفتن این دعوت امتناع ورزید، مأمون دست برداشت و مکرّر با حضرت مکاتبه کرد بحدّی که امام فهمید وی دست بردار نیست، ناچار از مدینه خارج شد در حالی که فرزندش ابو جعفر علیه السّلام هفتمین سال عمرش بود و مأمون باو نوشت که از راه کوفه و قم مسافرت را قرار مده، پس حضرت را از طریق بصره و راه اهواز و فارس تا بمرور رسید حرکت دادند، و چون

بمرو وارد شد مأمون منصب خلافت و امامت را بر او عرضه داشت، و امام علیه السّلام ابا فرمود و نپذیرفت و در این موضوع گفتگو میانشان بسیار شد و تا مدّت دو ماه مأمون اصرار میکرد و حضرت نمی پذیرفت و مرتّب پیشنهادش را ردّ می کرد، و چون در این امر کلام بدرازا کشید، مأمون ولایتعهدی را پیشنهاد کرد، حضرت آن را ردّ نکرد، امّا فرمود: با شرطی که میبرسم، مأمون گفت: هر چه میخواهی بپرس، گفتند: حضرت مرقوم داشت که من ولایتعهدی را می پذیرم

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۳۸

(۱) بشرط آنکه بهیچ وجه در امور مملکتی دخالت نکنم، نه امر کنم و نه نهی و نه در قضا و داوری دخالت نمایم، و نه از این نظام چیزی را تغییر دهم، و از تمامی این امور معاف باشم، مأمون شروط را قبول کرد، و سران لشکر و قضات و کارمندان و چاکران و مأموران دولت و تمامی فرزندان عباس را به بیعت با آن حضرت بولایتعهدی خواند همه گرد آمدند، و بصاحب منصبان جوائزی عطا کرد و همگی خواه و ناخواه پذیرفتند الاّ سه تن از رؤسای لشکری (بنامهای): عیسی جلودی، و علی بن عمران، و ابو یونس (یا ابن مؤیس، یا ابن مونس)، و اینان حاضر نشدند که با حضرت رضا بعنوان ولایتعهدی بیعت کنند، لذا بازداشت و زندانی شدند، و با حضرت بیعت شد و آن را به سراسر ممالک اسلامی ابلاغ کردند، و دینار و درهم بنام آن حضرت سکه زدند، و در منابر خطبه را بنام وی (حضرت علیه السلام) خواندند، و مأمون در این کار مال بسیار فراوانی خرج

کرد.

و چون شب عید رسید مأمون شخصی را فرستاد و از حضرت درخواست

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۳۹

کرد که سوار شود و بنماز عید رود، (۱) و خود حضرت با مردم روبرو شده و خطبه بخواند تا همه مطمئن گردند و آرامش دل یابند، و مقام فضل و دانش او را بشناسند، تا دلها بر این دولت مبارک قرار گیرد و از اضطراب بیرون آید.

حضرت (در جواب) کسی را فرستاد و بمأمون پیام داد که تو از جریانی که در شروط میان من و تو گذشت باخبری و میدانی که من با چه قید و قراری در این امر داخل شدم، مأمون پاسخ داد که من نظرم اینست که دلهای همه مردم از عامه و لشکری و کشوری همه از اضطراب بیرون آید و راسخ گردد، و بفضل و بزرگواری که خداوند بتو ارزانی داشته است اقرار کنند، و این گفتگو همچنان ادامه داشت تا بالاخره امام دید مأمون سخت پافشاری میکند گفت: ای امیر اگر مرا از این کار عفو کنی البتّه بیشتر دوست دارم، لکن اگر نمیپذیری پس ناچارم که من مانند رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی بن ابی طالب نماز را انجام دهم، مأمون گفت: هر طور که مایل باشی مانعی نیست. سپس سران سپاه و مأموران و مردم را فرمان داد که بامداد در خانه علی بن موسی باشند، مردم همگی اطراف خانه آن حضرت را پر کردند، و کوچه ها و راهها همه مملوّ از زن و مرد و کودک گردیده بود، و همه نشسته و انتظار حضرت را داشتند و مأموران انتظامی همه گرد خانه

عیون أخبار

امام را گرفتند، (۱) و چون آفتاب طلوع کرد امام برخاسته غسل کرد و عمامه ای سفید از پنبه بر سر بیست و یک سوی آن را بروی سینه اش آویخت و سوی دیگر را به پس پشت رها کرد و ساق پاها را برهنه نمود و در صحن خانه رو بیارانش کرده فرمود: همگی مانند من کنید، آنگاه عصائی بدست گرفته و از منزل بیرون آمد و ما در اطرافش بودیم و او پای برهنه بود و سراویل خود را تا نیم زانو بالا زده بود، و دامن لباسی را که در برداشت بالا زده بود، و چون در میان ما آمد و ما در مقابلش حرکت میکردیم، ناگهان سر بسوی آسمان برده و گفت: «اللَّهُ اکبر» و آن را تا چهار بار تکرار کرد، بقسمی که ما پنداشتیم آسمان و در و دیوار همه با او همصدایند، و مأموران سوار بر اسب در بیرون درب آراسته و صف کشیده و مرتب ایستاده بودند، و همه سلاح نظامی در برداشتند و با اسلحه منظره بسیار جالبی تشکیل داده بودند، و چون ما با این صورت و خصوصیت پای برهنه از در بیرون آمدیم، دامن بکمر زده و تحت الحنک آویخته، و حضرت میان جمعیت دیده شد، اندکی در باب خانه مکث نموده سپس گفت:

«اللَّهُ اکبر اللَّهُ اکبر، اللَّهُ اکبر علی ما هدانا، اللَّهُ اکبر علی ما رزقنا من بهیمه الأنعام، و الحمد لله علی ما ابلانا».

(۱) و صوت خود را بدان بلند کرد، ما نیز صداهایمان را بلند کردیم و تکبیرات عید را میخواندیم، یکباره تمام شهر مرو

بصدا و ناله درآمد و همه با گریه و فغان بگفتن تکبیرات ناله سردادند، و حضرتش تا سه بار اذکار را تکرار کرد، سواران با دیدن این منظره- که حضرت پای برهنه بود- تماما از مرکبشان بر زمین آمده و موزه از پای بدر آورده رها کردند. مرو یکپارچه ضجّه و فغان و ناله گشت، و مردم نتوانستند از گریه و ناله خودداری کنند، و حضرت ده گام بر میداشت و می ایستاد و تکبیرات اربع را میخواند، و چنان بود که گویا آسمان و زمین و در و دیوار جملگی او را پاسخ میدهند (یعنی حضرت اذکار را شمرده میگفت، و همه مردم پاسخ میدادند) این خبر بمأمون رسید، ذو الریاستین فضل بن سهل گفت: ای امیر! اگر رضا با این وضع بمحلّ نماز رسد، تمامی مردم از تو بر میگردند و بفته می افتند، صلاح آنست که از او بخواهی بازگردد، مأمون مأموری را فرستاد و از حضرت خواهش کرد که باز گردد، امام کفشهای خود را طلب کرد و پوشید و بمنزل بازگشت.

(۲) ۲۱- احمد بن زیاد همدانی- رضی الله عنه- بسند متن از ریّان بن صلت

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۴۲

روایت کرده که گفت: بیشتر مردمی که در بیعت با حضرت رضا علیه السلام شرکت کردند؛ اعمّ از سران سپاه و مردم عادی، و کسانی که این را نمی خواستند میگفتند که این کار فضل بن سهل است که خلیفه را بدان وادار کرده است، این مطلب بگوش مأمون رسید، نیم شب مرا طلبید، من نزد او رفتم، بمن گفت: ای ریّان! بمن خبر رسیده که مردم گفته اند بیعت با رضا علیه السلام از

تدبیرات فضل بن سهل است، گفتم: آری، ای امیر این را میگویند، [و درست هم همین است] گفت:

وای بر تو ای ریّان! آیا کسی چنین جسارتی دارد که به خلیفه ای که خلیفه زاده است و قدرت بدست او است و همه از رعیت و صاحب منصبان منقاد و مطیع و فرمان اویند پیشنهاد کند که با دست خود خلافت را بدیگری بسپار؟! آیا این با عقل درست در می آید؟! عرض کردم: نه بخدا سوگند این طور نیست که آنان میگویند، احدی جسارت چنین پیشنهادی را ندارد، گفت: نه، این چنین که میگویند نیست، لکن من برای تو سبب آن را میگویم: هنگامی که برادرم محمد امین بمن امر کرد که نزد او روم و خود را باو معرفی کنم تا در باره من حکمی که در نظر دارد صادر کند، من امتناع نموده و بگفته اش اعتناء ننمودم، وی فرمانی به علی بن عیسی بن ماهان نوشت و او را مأمور کرد که مرا دستگیر

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۴۳

کند و غلّ و زنجیر بگردنم نهد و دست و پا در زنجیر مرا بوی تحویل دهد. (۱) خبر این حکم بمن رسید، هرثمه بن اعین را بسجستان و کرمان و توابع آنها و آن جوانب گسیل داشتم او امر را بر من فاسد کرد و هزیمت نمود، و صاحب سریر «۱» خروج کرد و بر یکی از نواحی خراسان دست یافت، و همه این وقایع در یک هفته بر من هجوم آورد، و چون این امور رخ داد من توانائی مقاومت با آن را نداشتم و مالی در اختیار من نبود که بدان قدرتی حاصل کنم، و از

سران سپاه همه جز ضعف و عجز و ترس چیزی ندیدم، و اراده کردم که پیدایش کابل پناه برم و بدو ملحق گردم، بعد با خود گفتم پادشاه کابل مردی است کافر، و ممکن است برادرم محمد امین اموالی برای او بفرستد، و او مرا تحویل وی دهد، راهی بهتر از آن نیافتم که خود را برهانم جز اینکه خود را بسوی خداوند برم و توبه کنم از گناهایی که تاکنون مرتکب شده ام، و از او استعانت بجویم در این امور دشواری که پیش آمده است، و به او تعالی پناهنده شوم، پس دستور دادم تا این خانه را نظافت کنند- و با دست به اطاقی اشاره کرد- و تمیز

(۱)- سریر موضعی است در بلاد بنی کنانه، و مملکت بزرگی است میان «لان» و «باب الابواب». و سریر نام مملکت است نه شهر همچنان که استخری گفته است، و اهل آن نصرانی بودند. و میان سریر و مسلمین پیمان عدم تعرض بود، و هر دو از یک دیگر واهمه داشتند، و میان ولایت سریر و سمندر شهری بود در حدود دو فرسخ که بین آنها نیز پیمان بود.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۴۴

نمودند، (۱) پس من آب بر خود ریختم و غسل کردم و پیراهن و شلوار سفیدی بتن کردم و چهار رکعت نماز بجای آوردم و در آن آنچه از قرآن یاد داشتم قرائت کردم، و خداوند متعال را خواندم و بدو پناه بردم و با او عهد و پیمان محکم بستم با خلوص نیت که اگر خداوند امامت و امارت را نصیب من گرداند و در مشکلات و سختیهای این امور مرا کفایت

کند و پشتیبان من باشد، من حقّ را بصاحب حقّ دهم و امر امامت را در جایگاه خودش بنهم همان جایی که خداوند قرار داده است، سپس دلم آرام گرفت و اندوهم زائل شد. سپس طاهر (بن الحسین ذو الیمینین) را بسوی علیّ بن عیسی بن ماهان گسیل داشتیم، و کار او با طاهر بدان جا کشید که کشید و چنان شد که شد، و باز هرثمه بن اعین را بسرکوبی رافع [بن لیث بن نصر بن سیار] فرستادم، بر او ظفر یافت و او را کشت، و نیز صاحب سریر را بصلح خواندم، و هدایائی برای او فرستادم و با او بمهر رفتار کرده تا او از مخالفت دست برداشت و براه آمد، و پیوسته امرم تقویت یافت تا بدینجا رسید که با برادرم محمد امین چنین شد، و خداوند امر خلافت را یکسره در اختیار من نهاد و بر آن استیلایم داد، و امر من استوار گردید، و چون پروردگارم بآنچه من درخواست داشتم وفا نمود، من نیز دوست

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۴۵

داشتیم که با خدایم بدان چه عهد بسته ام وفا کنم، (۱) و کسی را جز ابو الحسن علیّ بن موسی مستحقّ این امر (خلافت) ندیدم، لذا آن را در اختیار وی قرار دادم اما او نپذیرفت مگر بدان طریق که خود میدانی، این بود سبب این بیعت بولا یتعهدی.

ریّان گوید: من گفتم خداوند امیر را موفق بدارد، بعد گفت: ای ریّان چون صبح شد و آفتاب برآمد در میان جمع صاحب منصبان رو و فضائل امیر مؤمنان علیّ بن ابی طالب علیه السّلام را برای ایشان بگو، گفتم: ای امیر من

در این مطلب جز آنچه از تو شنیده ام چیزی نمیدانم، آیا همان را برای آنان بازگو کنم؟ گفت:

سبحان الله! احدی را نمی یابم که مرا در این امر یاری کند، من اهل قم را محرم اسرار خود میدانستم.

مترجم گوید: «مراد آنست که در گفتن فضائل علی بن ابی طالب علیه السلام نتیجه این می شود که مردم با اولاد و مقام آنان در نزد خداوند و قربشان به رسول او - صلی الله علیه و آله - آگاه میشوند و بصحت کار من پی میبرند».

ریان گوید گفتم: احادیثی که از شما شنیده ام برای ایشان بازگو کنم؟

گفت: آری، آنچه از من در فضیلتها شنیدی بگو. چون صبح شد من بمیان سران

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۴۶

لشکر در مرکز آنان رفتم و شروع بسخن کرده گفتم: (۱) امیر المؤمنین مأمون از پدرش از پدرانش روایت کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

«من كنت مولاه فهذا علي مولاه»

، و ایضا حدیث کرد مرا امیر المؤمنین مأمون از پدرش از پدرانش که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

«علي مني بمنزلة هرون من موسى».

و من احادیث را آن طور که باید و شاید دقیق در حافظه نداشتم و گاهی خلط میکردم، و حدیث خیر:

«لأعطين الراية»

، و همین طور احادیث مشهور دیگری را در فضائل علی علیه السلام برای ایشان نقل کردم، در آن میان عبد الله بن مالک خزاعی برخاست و گفت: «رحم الله علينا كان رجلا صالحا»، خداوند بر علی رحمت فرستد، وی مردی صالح و شایسته بود، مأمون غلامی را فرستاده بود که وضع مجلس و گفتگوی ما را ببیند و گزارش دهد، ریان گوید: مأمون کسی

را نزد من فرستاد و مرا احضار کرد، من بر او وارد شدم چون دیده اش بر من افتاد گفت: ای ریّان! چقدر حدیث میدانی و همه را در حافظه خود نگه داشته ای؟

آنگاه گفت: بمن خبر آنچه آن یهودی (عبد الله بن مالک) گفت رسید، که گفت:

«رحم الله علینا کان رجلا صالحا» بخدا سوگند او را بیاری خدا خواهم کشت.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۴۷

(۱) و هشام بن ابراهیم راشدی همدانی از مقربترین افراد نزد حضرت رضا علیه السّلام بود قبل از اینکه حضرت بخراسان آید، و مردی عالم و ادیب و فصیح و فهمیده بود، و کارهای حضرت رضا علیه السّلام در دست او بود و اموال را از نواحی و اطراف می آوردند و او تحویل میگرفت و ثبت و ضبط مینمود، البتّه پیش از آنکه امام به خراسان آید، ولی پس از ورود او هشام بن ابراهیم به ذو الرّیاستین پیوست، و ذو الرّیاستین هم او را از محرمان دستگاه خود قرار داد، و کارش این بود که اخبار حضرت رضا علیه السّلام را به مأمون و ذو الرّیاستین گزارش میداد و نزد آن دو مقرب شده بود، و هیچ خبری از حضرت رضا بر ایشان (مأمون و ذو الرّیاستین) پوشیده نمی ماند، و مأمون او را پرده دار و آجودان مخصوص امام کرده بود، و او اجازه ورود هیچ کس را بر امام نمی داد مگر آنان که خود نظر داشت و میخواست، و کار را بر حضرت رضا علیه السّلام تنگ گرفت، و هر کس قصد دیدار امام را داشت موفق نمیشد و او مانع بود، و کلامی از امام صادر نمی شد مگر اینکه گزارش

آن توسط وی بمأمون داده میشد و همچنین بذو الریاستین، و مأمون پسرش عباس را به هشام سپرده بود که او را علم و ادبیات بیاموزد، و از

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۴۸

این جهت او را هشام عباسی میگفتند. (۱) ریّان گوید: ذو الریاستین دشمنی شدید خود را با امام آشکار ساخت، این برای آن جهت بود که مأمون باو بیش از وی احترام میکرد، لذا بر او حسد برد و رفتاری که مأمون با حضرت داشت موجب این حسادت شده بود، و ابتدای آن از اینجا شروع شد که مأمون را دختر عمویی بود که او را دوست میداشت، و آن دختر عمو نیز مأمون را دوست میداشت لذا دری از منزل آن دختر عمو بمجلس مأمون باز کرده بودند، و آن دختر عمو بحضرت رضا علیه السلام مایل بود و از ذو الریاستین نزد مأمون بد میگفت، و این امر بذو الریاستین رسید، و نزد مأمون آمده و گفت: صحیح نیست از حجره زنان دری بمجلس خلیفه باز باشد، مأمون امر کرد آن در را سدّ کردند. و رسم این بود که یک روز مأمون نزد حضرت رضا علیه السلام آید، و یک روز امام بر مأمون وارد شود، و خانه ای که حضرت منزل کرده بود در کنار قصر مأمون بود، و چون حضرت بر مأمون داخل شد و دید در را سدّ کرده اند، سبب آن را پرسید، مأمون گفت: فضل بن سهل این را نمی پسندد که از حجره زنان بمجلس ما دری باز باشد، چون امام این کلام بشنید: کلمه استرجاع را بر زبان جاری نمود و گفت:

إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ

راجعون، فضل را چه رسد که در این امور خانوادگی دخالت

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۴۹

کند؟! (۱) مأمون پرسید نظر شما چیست؟ حضرت فرمود: اینکه در را باز کنی و با دختر عمویت رفت و آمد کنی و قول فضل را در آنچه حلال یا حرام میکند نپذیری، مأمون دستور داد در را گشودند، و بر دختر عمویش بدلجوئی وارد شد. و این خبر به فضل رسید و او را غمگین ساخت.

(۲) ۲۲- و در پاره ای از کتب نسخه کتاب الحباء و الشرط از حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام بسوی والیان و عمال دولت در باره فضل بن سهل و برادرش یافتم، لکن کسی اجازه روایت آن کتاب را بمن نداده است، جز آنکه در کتاب مزبور آن را دیده ام و آن چنین است (که عربی آن در متن ذکر شده و ترجمه آن این است):

حمد و سپاس خداوندی راست که پدید آورنده، و مخترع و موجد، توانا و پیروزمند، نگهبان بر بندگان و خشم گیر بر ایشان است، آنکه تمامی مخلوقات بدرگاهش سر تعظیم و اطاعت فرود آورده اند، و در بارگاه عزتتش خط ذلت و خواری و پستی نوشته اند، هر چه هست تسلیم قدرت او است، و جملگی در برابر سلطنت و سالاری و عظمت و بزرگیش فروتنی کنند، و علم و آگاهی هر چیز را فرا گرفته، و شمار هر چیز بر او پیدا و هویدا، هیچ والا و بزرگی در پیشگاهش سرگرانی نتواند، و هیچ کوچک و حقیری از سایه لطف و رحمتش

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۵۰

دور و بی بهره نماند، (۱) آنکه دیده بینندگان او را در نیابد، و

معرفی وصف کنندگان او بجائی نرسد، مر او راست آفریدن و فرماندادن، و مثل اعلاست در آسمانها و زمین، و اوست توانا و نیرومند، دانا و درستکار.

و سپاس بر خداوندی که آئین اسلام را قانون قرار داد، و آن را بر همه ادیان برتری داد و شرف و کرامت و بزرگی بخشید، و آن را دین استوار، پا برجا و غیر قابل تغییر معرفی فرمود، و راه راستی که هر کس در آن قدم گذارد و بدان عمل خویش پایان برد بمنزل مقصود رسیده و گمراه نگردد، و هر کس از آن روی گرداند راه نخواهد یافت، در آن دین نور و برهان و شفا و بیان قرار داد، و آن را بوسیله فرشتگان برگزیده اش به سوی هر کس که او را به پیغمبری و رسالت انتخاب کرده بود فرستاد، در میان مردمی که اکنون رفته و جای خالی خویش را بدیگران داده اند، و در روزگارانی که گذشته و پایان پذیرفته، تا اینکه نوبت رسالت به محمد مصطفی - صلی الله علیه و آله - رسید، و پیمبران بدو پایان یافتند، و او را پی آمده انبیا قرار داد، و از روی لطف و رحمت بسوی جهانیان فرستاد، و نیز وی را بشارت دهنده ایمان آورندگان و مصدقین فرستاده اش، و زنده دهنده منکران و تکذیب کنندگان قرار داد تا حجتش بر خلق تمام باشد، و هلاک و نابود شود

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۵۱

هر کس نابود شود پس از نموداری حقّ از باطل، (۱) و زنده شود هر کس زنده ماند پس از روشن بودن و آشکارا نمودن درست از نادرست، و براستی که خداوند شنوا و داناست.

و باز سپاس

خداوندی را که اهل بیت رسولش را موارث نبوت عطا فرمود (یعنی رهبری را ویژه آنان کرد) و علم و حکمت را نزد ایشان بودیعت نهاد، و آنان را کانون امامت و رهبری و امارت بر مردم کرد و دوستی ایشان را بر همه واجب ساخت، و محلّ و مقام آنان را بالا و والا قرار داد، و پیامبرش را امر کرد که از امت موذت و دوستی آنان را بخواهد؛ چنان که گفت: قُلْ لَا أَشِيءُ لَكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى (بگو من از شما اجر و مزد رسالت نمی خواهم (زیرا اجر من بر فرستنده من است) لکن شما را سفارش می کنم که با ذوی القربای من مهر و محبت و دوستی کنید- شوری: ۲۳)، و آنچه را که ایشان را بدان وصف کرد از دوری از پلیدی، و معرّفی پاکی و پاکیزگی آنان در کلام خود که فرمود: إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا (جز این نیست که خداوند چنین خواسته است که شما از هر پلیدی پاک بوده، شما را طاهر و مطهر نگه دارد- احزاب: ۳۳).

سپس اینکه مأمون نسبت به عترت پیغمبر صلی الله علیه و آله به نیکی رفتار نمود، و رابطه خانوادگی و رحمی که قطع شده بود، او وصل کرد، و انس و محبت

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۵۲

فامیلی را بازگردانید، (۱) و تفرقه و جدائی بین خویشان را از میان برداشت، و شکافی که در میان جمعیت یک خاندان افتاده بود التیام داد، و به این ترتیب خداوند کینه ها و بدخواهیها را بکلی از میان برد، و بجای آن یاری و

انس و همزیستی و محبت و دوستی واقعی را جایگزین نمود.

و اینک به یمن و نگهداری و برکت و خیر او و نیکویش و صله ای که او بجای آورد، دستهای همه یکی شد، و مرام همه یکی و سخنان واحد گشت، و افکار و اندیشه های گوناگون یکی شد، و حقوق هر کس رعایت و ارثها بجای خود بازگشت، و نیکی نیکوکاران را پاداش داد، و آزمایش آزمایش شدگان را ارج نهاد، و درجات دوری و نزدیکی افراد را بدستگاه حکومتی بر اساس دینداری آنان قرار داد، و پس از این امور، آن فردی که سعی و کوشش او را پیش انداخته بود مخصوص به تفضیل و تقدیم و تشریف گردانید، و او همین فضل بن سهل ذو الریاستین است، چون او را همکار صمیمی دید، و مشاهده کرد که او فردی است که بحق او استوار است، و بدلیل و برهان او گویاست، بر کارگزاران دولت سرپرست و آموزگار خوبی است، و نیز برای سواره نظامان فرمانده بجائی است، و در کارزار و نبردهای او صاحب نظر و با تدبیر، و برای رعیت دارای سیاست است، و مردم را بمرام و مسلک او دعوت می کند، و

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۵۳

بکسی که دعوت او را بپذیرد پاداش دهد، (۱) و از آنکه فرمان خلیفه را گردن نهد و شانه خالی کند و یا نافرمانی از او سرزند دوری می گزیند، و در نصرت و یاری او منفرد است، و قلبهای ناسالم و بیماران روحی را شفا بخش، و از این اعمال، در دست نداشتن یا کم بودن مال یا نیافتن یار او را باز نمی دارد، و طمع

او را از صراط مستقیم منحرف نمی سازد، و ترس و وحشت او را از قصد و بینشش به سوی دیگر سوق ندهد، بلکه هنگامی که ترسانندگان و کسانی که ایجاد وحشت میکنند و چون رعد و برق آشوب پیا مینمایند، و در بسیاری مخالفان و دشمنان و حيله گران، ثابت قدمتر و با عزمتر و مصمم تر، و چاره اندیشتر و با تدبیرتر می شود، و با کمال جدیت از مأمون و حقوقش دفاع مینماید، و بسوی او بیشتر و بهتر مردم را میخواند، تا زمانی که دندان گمراهی را شکست و تیزی شمشیرشان را کند نمود، و ناخنهایشان را چید، و شوکت آنان را از بیخ و بن برکند، و پشت همه را چون ملحدان بر دین بخاک کوبید: آنان که عهد بشکستند و در امر او سستی نشان دادند، و بحق او استخفاف کردند و آن را بی اهمیت تلقی نمودند، آن کسان که از اختطارات او بجزر کردن در امان بودند. بعلاوه آثار ذو الریاستین در اصناف امتهای مشرک، و آنچه خداوند حدود و ممالک اسلامی را بوسیله او افزون ساخت، از آنچه اخبارش را برای شما

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۵۴

گفته اند (۱) و کتابهای آن را در منابع بر شما قراءت کرده اند، و نیز آنچه اهل و مردم دنیا از شما گرفته و بدیگران رسانده اند معلوم و آشکار است.

و شکر ذو الریاستین و قدرشناسی او از موقعیت امیر المؤمنین مأمون بدان جا رسید که همه اختیارات بدو محول شد، قیام او برای احقاق حق امیر، و بذل خون خود و برادرش ابو محمد بن سهل، که پاک و خوش طینت، و خوشخوی و پسندیده سیرت بود تا

بحدی که از گذشتگان پیشی گرفت و بر همه رستگاران برتری یافت و در برابر، پاداش امیر المؤمنین مأمون بدو اموال بسیار و اراضی وسیع و پهناور، و جواهرات بشمار بود، هر چند با فعالیت یک روز او، و یک مقام از مقاماتی که او گذراند برابری و وفا نمیکند، لکن با این همه او از جهت بی رغبتی در اینها و بلندی همّتش، و وافر ساختن مال مسلمانان و دوری کردن از مال و منال دنیا و حقیر دانستن آن، و ترجیح دادن آخرت به دنیا، و شدت میل بآخرت، همه اینها را وا گذاشت.

و از امیر المؤمنین استعفا خواست و مرتب طلب بازنشستگی از امیر المؤمنین مینمود و اظهار بیمیلی بوزارت میکرد، و این استعفا خواستن و زهد در جاه و مال بسیار عمل بزرگی در نزد امیر و ما بود، چون خداوند ما را

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۵۵

بموقعیت او در عزت دین و اقتدار و قوت بر اصلاح امور مسلمین آگاه کرده بود، (۱) و جهاد او را با مشرکین فهمیده بودیم، و دیگر چیزها که خداوند بما نموده بود از نیت صدق و راستی و درستی و پاک پاک طینتی او، و صحت تدبیر و مدیریت او، و قوت رأی و مقام والای عقل او و رسیدن او بآنچه میخواهد، و یاری او بر حق و راستی و راه مستقیم و رشد و صلاح، و نیکوئی و تقوی.

پس چون امیر المؤمنین باو اطمینان کرد و ما نیز از جهت دیانت او، و اختیار کردن آنچه صلاح او بود، ما اجابت کردیم فرمان او را که موافق مقامش بود، و نوشتیم برای او (ذو

الرّیاستین) کتاب «حباء و شرط» را که در آخر این کتاب من نسخه آن درج شده است، و خداوند و تمام حاضران را بر آن شاهد گرفتیم و همه کسانی که بودند: از اقوام و سران سپاه و درباریان و قاضیان و فقیهان و خاصه و عامّه.

و أمير المؤمنين (مأمون) چنان صلاح دید که نسخه آن را در همه بلاد پخش کنند، تا انتشار یابد و در همه جا شایع شود و اهل هر بلاد مطلب را بدانند، و در منابع نسخه خوانده شود، و نزد حاکم و قاضی هر بلد و هر دیار نسخه ای

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۵۶

از آن بماند، و از من خواست که آن را نسخه پردازم و توضیح و شرح دهم معانی آن را.

و آن بر سه باب است: (۱) باب اوّل: در ذکر تمامی آنچه از ذو الرّیاستین بوقوع پیوسته (فعالیت‌هایی که داشته) و خداوند بدان جهت حقّ وی را بر ما و مسلمین واجب کرده است.

باب دوم: در بیان مرتبه رشد و صحّت اعمال او، و اینکه کسی را حقّ آن نیست که: چون و چرا کند و از فعالیت های او مانع شود، و ذکر علت آن اعمال، و این بدان جهت است که هیچ کس از خلق که بیعت امیر را در گردن دارند مانعی راهی و چاره ای نیست جز آنکه بیعت کنند با او و برادرش، و آنان حقّ دارند مانعی را بر طرف کنند که ظلم در باره آنان روا دارد و سعی در فساد بر علیه ما و ایشان و دوستان ما کند، و این برای اینست که کسی آرزوی مخالفت ایشان در سر

نیروراند، و خیال نافرمانی ایشان کند، و یا حيله گری از راهی برای جدائی ما و این دو تن بخود راه ندهد.

و باب سوم: در بیان عطایا و بخششهای امیر بر ایشان (ذو الریاستین)، و بیان آنچه او خواست از بیرغبتی بدنیا و وا گذاشتن آن، و آراستن خود بزبور

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۵۷

زهد و بی علاقگی بمال و جاه و مقام، (۱) و دلیل بر این عمل اینست که پیوسته کوشش و اهتمام در امر آخرت کرده و خواستار آن اجر است بآن مقدار که هر کس شکی در او دارد برطرف گردد، و آنچه را که لازم شده است بر ما از بخشش باو و بزرگداشت و عزت او که بر او و برادرش ارزانی داشتیم، و منع ایشان از خود آنچه را که ما بسبب آن خود را منع کردیم، و این باب مشتمل است بهر چیزی که احتیاطکننده در امر دین و دنیای خود در آن احتیاط می کند.

اینک متن نسخه و اصل آن:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ: این نوشته و شرطی است از عبد الله مأمون امیر مؤمنان و ولیعهد او علی بن موسی برای ذو الریاستین فضل بن سهل در روز دوشنبه هشتم ماه رمضان سال دویست و یکم (قمری) و آن روزی است که خداوند منان کار خلافت امیر المؤمنین را تمام و راسخ کرد و عقد ولایتعهدی را بیست، و مردمان را لباس سبز رنگ بخلعت پوشانید، و به آرزوی خویش در صلاح ولی خود و پیروز شدن بر دشمن رسید.

ما تو را ای فضل بن سهل دعوت کردیم در این روز بچیزی که بعض از پاداش تو در آن است،

زیرا که تو بادای حقّ پروردگارت برخاستی و نیز بادای

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۵۸

حقّ فرستاده او، (۱) و همچنین حقّ امیر المؤمنین و ولیعهد او علی بن موسی و حقّ بنی هاشم که بسبب آن صلاح دین و سلامت از تفرقه مسلمانان امید است، تا آنکه نعمت بر ما و همه مسلمین ثبات یابد، و سبب دیگر آن معاونت و یاری تو است مر امیر المؤمنین مأمون را بر بیاداشتن قوانین دین و سنت سید المرسلین، و اظهار دعوت ثانیه و محقق را، و ترجیح بهتر، و قلع و قمع شرک و شکستن بتها، و از بین بردن یاغیان و گردنکشان و سایر کارهایی که از تو در شهرها شهرت یافت مربوط به برکنار کردن امین خلیفه مخلوع، و در باره آنکه مسمی به اصغر بود و کنیه اش ابو السّیرایا، و آن دیگر که او را مهدیّ نامیده که اوست محمّد بن جعفر بن محمّد طالبیّ نسب «۱» و نیز ترکان خلجیّ، و در طبرستان حکام آن سامان تا هرمز بن شروین، و در دیلم و والی آنجا، و در کابل و سلطانش مهورس، و سلطان دیگرش اصفهید، و در باره ابن برم (یامبرم) و در جبال بداربنده و غرستان و غور و اصناف آن، و در خراسان خاقان و ملون

(۱) - شرح حال ابو السّیرایا و محمّد بن جعفر بن محمّد علیهما السّلام هر دو در ترجمه کتاب مقاتل الطّالبيين از ص ۴۷۶ الی ۵۲۱ مشروحا ذکر شده است، برای اطلاع بدان جا مراجعه شود.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۵۹

صاحب جبل تبت و در کیمان، (۱) و تغرغر و در ارمنیه و حجاز، و

یا صاحب سریر، و صاحب خزر، و در مغرب و در نبردهای دیگر که تفصیل آن در اداره مربوطه تاریخ و وقایع، ثبت شده و مضبوط است.

و آن مواعبی که برای تو مقرّر داشتیم و تو را بآن دعوت نمودیم که معونه تو باشد و آن بمبلغ یک صد هزار هزار درهم بود، و ده میلیون درهم درآمد از جواهر علاوه بر آنچه خلیفه بتو قبلاً بخشیده بود، و البتّه قیمت یک صد هزار هزار درهم جواهر بسیار نزد ما اندک است نسبت بآنچه تو استحقاق آن را داری، و تو ترک کردی همانند این اموال را زمانی که امین بتو داده بود، و خدا و دین او را مقدم داشتی و اینکه تو از امیر المؤمنین و ولیعهدش تشکر و قدردانی نمودی، و از اموال بسیار که اجر و حقوق تو بود گذشتی و آن را بمسلمانان واگذاردی تا مالیه ایشان رونق یابد و بیت المالشان افزون گردد و دیگران را بر خود مقدم داشتی.

و اکنون از ما درخواست خصلتی کردی که ذاتاً بدان راغب بودی و در شأن تو بود (یعنی وزارت) و از بی رغبتی تو بدنیاء، و کناره جوئی تو از این مردمان، تا آن اندازه که برای آن کس که در کوشش تو شک داشت که آیا برای دنیاست یا آخرت یقین حاصل شد که واقعا تو زاهدی و همه سعی و کوشش برای آخرت

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۶۰

است نه دنیا، (۱) پس از مانند توئی در هیچ حال بی نیازی نیست (یعنی همیشه به چون تو شخصی مردم نیاز دارند)، و مانند توئی هرگز نباید خواسته اش اعتنا نگردد و ردّ شود،

هر چند که خواسته ات دورکننده ما باشد از بسیاری از نعمتها، در حالی که بعکس، خواسته تو ما را بنعمتهای بسیاری میرساند و مخارج گرانی را از ما برمیدارد و از آن میکاهد، و حجت را بر کسی که میپندارد تو بطمع دنیا آن مقام را خواسته ای نه برای آخرت، تمام میکند.

اینک خواسته تو را اجابت میکنیم و آن همان پستی است که تو درخواست کرده ای با عهد و میثاق با خدا و مؤکد که تبدیل و تغییر در آن نیست و نخواهد شد، و بدون هیچ دفع الوقتی امر را بتو تفویض نموده و تو را بدان مقام منصوب کردیم، و هر چه را که بخواهی انجام ده، و کسی را قدرت آن نیست که از تو در آنچه اراده کرده ای جلوگیری کند و یا تو را به آنچه مکروه داری وادار نماید، و از تو دفع میکنیم آنچه را از خود دفع میکنیم، و چنانچه برای رفع خستگی چند گاهی بیاسائی باز مکرم و مأجوری و بدنت هم حق آسایش دارد با کمال احترام آزادی.

و سپس آنچه را که اکنون بتو عطا کردیم و تو آن را بدیگران بخشیدی، بتو در آن مدت استراحتت ادا خواهیم کرد و همچنین برای برادرت حسن بن سهل

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۶۱

آن مقدار که حقوق تو مقرّر شده بود ماهیانه قرار دادیم، (۱) و با نیم آن حقوقی که قبلا از ما میگرفت، و این یکی برای تو، و دیگر بجهت آنست که او در مبارزه با سرکشان و طاغیان بذل جان نمود و آنکه دو بار عراق را فتح کرد، و جماعت شیطان صفتان را

پراکنده نمود تا دین قوت گرفت و آتش جنگهای پی در پی فرو نشست و با نفس خود و کسانش ما و همه فرماندهان و سیاستمداران از دوستان حق را رهانید.

و خدا و ملائکه و شایستگان خلق و همه آن کسان که با ما بیعت کردند و پیمان وفای بعهد بستند را امروز و بعد از آن شاهد میگیریم بر آنچه در این کتاب و این فرمان مرقوم گشته، و خدا را بر خود ضامن گرفته، و وفای بعهد را بر خود واجب میشمیم بدون استثناء بچیزی که آن را در باطن یا ظاهر نقض کند، و مؤمنان پایبند قراردادشان هستند، و عهد و پیمان امری است مسئولیت آور، و مورد باز و خواست خواهد بود، و بهترین مردم به وفای عهد کسانی هستند که خود از مردم خواستار وفای بعهد میباشند، و خود توانائی اداء آنچه بدان پیمان بسته اند را دارند، و خداوند تبارک و تعالی میفرماید: **وَ أَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَ لَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَ قَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ**

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۶۲

عَلَيْكُمْ كَفِيلًا، إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ (بعهد و قراردادی که بضمن خداوند بین خودتان بسته اید وفا کنید، و آنچه بر آن سوگند یاد کرده اید انجام دهید و پیمان شکنی نکنید پس از آنکه آن را بقسم مؤکد ساخته اید و خدا را بر آن گواه گرفته اید خداوند از آنچه میکنید آگاه است - نحل: ۹۱).

(۱) و حسن بن سهل ذیل نوشتار مأمون را نوشت که آن چنین است:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ: آری امیر المؤمنین مأمون بر خود واجب کرد آنچه در این کتاب مرقوم گشته و ثبت شده است،

خداوند متعال را بر آن شاهد و ضامن و کفیل گرفت و آن را با خطّ خویش در ماه صفر سنه ۲۰۲ برای معین ساختن عطای خود و شروطی که کرده است. و بخطّ حضرت علیّ بن موسی علیه السّلام در آن نوشته بود: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ: بدون تردید علیّ بن موسی بر خود لازم گردانید جمیع آنچه در این کتاب مسطور است بدان وجه که پیمانی مؤکّد و مورد اطمینان شده است در امروز و فردا و مادامی که زنده است و خداوند را بر آن شاهد و ضامن و کفیل قرار داد، و خدا خود برای شهادت کافی است. و نیز بخطّ خود مرقوم داشت: در این ماه از این سال [و الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ و صَلَّى اللّٰهُ عَلَیْ مُحَمَّدٍ و آلِهِ و سَلَّمَ، و حَسْبُنَا اللّٰهُ وَ نِعْمَ الْوَكِیْلُ].

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۶۳

(۱) ۲۳- حمزه بن محمّد بن علویّ که نسبش در متن ذکر شده برای ما چنین گفت:- در سال ۳۳۹ در قم- علیّ بن ابراهیم بن هاشم در سال ۳۰۷ کتابی برای من فرستاد و در آن نقل کرده بود که یاسر خادم حدیث کرد که هر گاه حضرت رضا علیه السّلام خلوت می کرد تمامی کارگزاران و خدمتکاران خویش را از صغیر و کبیر گرد خود جمع میکرد و برای آنان سخن میگفت و با آنان گفتگو مینمود و انس میگرفت و همصحبت می شد، و روش آن حضرت در هنگام صرف غذا این بود که همه را سر یکسفره میخواند، و فرو نمیگذاشت هیچ کوچک و بزرگ و مهتر و کهتری را حتی تیمارگر اسبان و حجامت

کن را مگر آنکه بر سر سفره حاضر میساخت، یاسر خادم گوید: روزی ما با حضرت بودیم که ناگاه صدای قفل دری که از قصر مأمون به منزل حضرت باز میشد شنیدیم، و امام فرمود: برخیزید و متفرق شوید، ما برخاستیم و مأمون با نامه ای بلند که در دست داشت وارد شد، حضرت خواست برخیزد و احترام کند، مأمون قسم داد که تو را بحق پیغمبر صلی الله علیه و آله برنخیز، آنگاه آمد و خود را بحضرت رسانید و روی او را بوسید و در مقابلش روی تشک و مخده نشست، و نامه را خواند و در

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۶۴

آن خبر فتح پاره ای از قریه های کابل بود (۱) و نوشته بود که ما قلعه فلاں را گشودیم و چنان و چنین نمودیم، چون از خواندن نامه فارغ شد، حضرت باو فرمود: آیا فتح قریه ای از قریه های اهل شرک تو را خشنود می کند؟ مأمون گفت: آیا در این فتح، سرور و خوشحالی نیست؟ امام فرمود: ای امیر از خدا پروا کن در (مراعات) امت محمّد صلی الله علیه و آله و مأموریتی که خدا بتو داده! سرزمینهایی که بر آنها حکومت - داری ضایع گذاشته ای و بامورشان رسیدگی نمیکنی و آن را بعهدہ دیگران محوّل کرده ای، و آنان بر این امت حکومت می کنند بخلاف آنچه خدا فرموده، و بکلی از مدینه دار الهجره غافل غافل شده ای که آن مهبط و محلّ ریزش رحمت و نزول وحی است، و اولاد مهاجر و انصار در آنجا مظلوم واقع شده اند و با بودن تو بآنان مرتّب ظلم و ستم می شود و دادرسی ندارند و کسانی که بر آنان

مسلط میباشند ملاحظه و رعایت هیچ گونه پیمان و عهدی نه با خدا و نه با خلق نمیکنند، و روزگاری بر مردم مظلوم آن سامان میگذرد که کاملاً در مشقت و بدبختی میگذرانند، و از نفقه و مخارج خود عاجزند، و کسی را ندارند یا نمی یابند که حال پریشان خود را به او شکایت کنند، و دست آنان بدامن کبریایی نمی رسد، ای امیر از خدا بترس و به امور مسلمانان رسیدگی نما، و نظری بخانه نبوت و مرکز مهاجرین و انصار بینداز، آیا نمیدانی ای امیر که والی

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۶۵

و سرپرست مسلمین حکمش حکم عمود خیمه است، هر کس آهنگ آن خیمه میکند عمود را میگیرد؟! (۱) مأمون عرض کرد: ای سید من! اکنون چه کنم، رأی شما چیست؟ امام فرمودند: نظر من اینست که از این بلاد بیرون روی و بمرکزی که پدران در آنجا بودند رحل اقامت افکنی، (پایتخت و مرکز خلافت) و در آنجا بامور مسلمانان رسیدگی کنی، و آنان را بدیگران وانگذاری، زیرا خداوند تعالی از تو سؤال خواهد کرد کارهای تو را، مأمون برخاست و عرض کرد: نظر شما درست و پسندیده و صحیح است، و بیرون رفت، و فرمان داد که همگی برای رفتن (ب عراق) حاضر شوند- خانواده و ارکان دولتش همگی- و این ماجرا بگوش فضل رسید، او را غم فرا گرفت، زیرا امور بدست او بود و کاملاً مسلط و نظر مأمون مهم نبود، زیرا جرأت مخالفت نداشت لذا بحضرت پناه برده بود، سهل بمأمون گفت: ای امیر! این چه رأیی است که بدان امر کرده ای؟! مأمون گفت: آقای من ابو الحسن مرا بدین کار

امر فرموده است، و این رأی در نظر من صواب است، ذو الریاستین گفت: نه، این رأی درستی نیست، زیرا تو دیروز

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۶۶

برادرت را کشتی (۱) و خلافت را از وی گرفتی و او را از امارت کنار زدی، و فرزندان پدرت همگی با تو دشمن خونی هستند، و جمیع اهل عراق و خاندان تو و عرب با تو دشمنند، سپس این کاری که کردی و علی بن موسی را ولیعهد خود نمودی و امر خلافت را از بنی عقیاس بیرون بردی، و (حال آنکه) همه مردم و دانشمندان و رهبران مذهبی و اولاد عباس بن عبدالمطلب بدین کار راضی نبوده اند، و دلهایشان از تو و این عمل تو نفرت دارد، رأی آنست که در خراسان بمانی تا زمانی که دلها آرامش یابد و کم کم از غضب و خشم بیفتند و با دولت تو انس گیرند، و رفتار تو را با برادرت فراموش کنند، بعد گفت: بزرگانی هستند که پدرت در مسائل با آنان مشورت میکرد، تو نیز این مسأله را با ایشان مشورت کن، اگر پذیرفتند عمل کن، مأمون گفت: مثل چه کسانی؟ گفت: از قبیل علی بن عمران و ابو یونس و [عیسی بن یزید] جلودی، (آنان که بدلیل مخالفت با بیعت ابو الحسن بزندان افتاده بودند) مأمون در جواب فضل بن سهل گفت:

آیا با اینها و امثالشان مشورت کنم؟ گفت: آری، پس چون صبح شد امام بر مأمون وارد شد و پرسید چه کردی؟ مأمون آنچه ذو الریاستین نظر داده بود گفت، و

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۶۷

بعد دستور داد که آن سه تن را از

زندان خارج کرده بحضور آورند، (۱) اوّل کسی که بر مأمون وارد شد علی بن عمران بود، و چون علی بن موسی را در کنار مأمون دید، گفت: ای امیر المؤمنین بخدایت میسپارم! مبادا این امر (خلافت) را که خداوند بشما خاندان ارزانی داشته و شما را مخصوص بآن نموده از جمعتان خارج کنی و بدست دشمنانتان بسپاری؛ آنان که پدرانیت بکشتنشان فرمان دادند، از شهر و دیار خود بیرونشان ساختند، مأمون گفت: ای ناپاک زاده! تو هنوز این طور فکر میکنی! جلّاد گردنش را یزن! جلّاد او را برد و گردن زد، بعد ابو یونس [یا ابو مؤنس یا ابو مؤیس] را آوردند، چون نظر او بحضرت افتاد که در کنار مأمون نشسته است گفت: یا امیر المؤمنین! این شخص بتی است که او را میپرستند، و خدا را ستایش نمی کنند، مأمون گفت: ای ناپاک زاده! تو هم هنوز این گونه می اندیشی، ای جلّاد گردنش را جدا کن! جلّاد او را نیز بکشت، آنگاه جلودی احضار شد. (مترجم گوید: ما بین پرانتز صحیح بنظر نمی رسد) (جلودی در زمان خلافت رشید هنگامی که محمّد بن جعفر بن محمّد در مدینه قیام کرد، بود، هارون او را بمدینه فرستاد و دستور داد اگر غالب و پیروز گشت سر از بدن محمّد بن جعفر جدا سازد، و خانه های آل ابی طالب را غارت

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۶۸

کند و هر چه از زر و لباس و اثاث دارند برگیرد، حتّی برای هر زن بیش از یک پوشش باقی نگذارد، (۱) و در آن وقت موسی بن جعفر علیهما السلام در بغداد در زندان بسم کشته شده بود، و حضرت

رضا در خانه اش بود که جلودی با سوارانش بآنجا حمله برد، حضرت رضا علیه السلام ناچار زنان را به یکی از اطاقهای خانه برد و خود پشت درب ایستاد، جلودی چون این بدید کوشش داشت خود وارد آن بیت شود و خود از زنان آنچه از زر و زیور دارند بگیرد، و امام شدیداً امتناع ورزیده و فرمود: من خود متصدی این کار می‌شوم و سوگند می‌خورم که چیزی باقی نگذارم و هر چه باشد بگیرم، ولی جلودی حاضر نشد و میکوشید که خود این کار را انجام دهد، حضرت هم مانع بود و گفتگو بسیار شد، با اینکه حضرت سوگند یاد میکرد تا بالاخره جلودی پذیرفت و آن حضرت به آن بیت داخل شد و هر چه همراه زنان بود از لباس و زر و زیور، گوشواره و خلخال و دستبند همه را هر چه بود گرفته تحویل جلودی داد، و غیر اینها هر چه از اثاث در آن خانه بود همه را از کم و بیش بغارت بردند). «مترجم گوید: قیام محمد بن جعفر سنه ۲۰۰ زمان مأمون بود».

و اکنون که جلودی بر مأمون وارد شد و حضرت را در کنار مأمون دید، و نظر آن حضرت به جلودی افتاد به مأمون گفت: یا امیر المؤمنین این پیرمرد را

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۶۹

بمن ببخش، (۱) مأمون رو بحضرت کرده گفت: ای آقای من این همان کس است که با آل پیغمبر و دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله آنچنان که دیدی کرد از چپاول و غیره، و جلودی بحضرت مینگریست و حضرت به مأمون اصرار میکرد که وی را آزاد

کند و از ریختن خون او بگذرد، امّا جلودیّ از نظر سابقه جنایاتش با خاندان حضرت چنان می پنداشت که امام مأمون را تحریص بقتل او میکند، بمأمون گفت: یا امیر المؤمنین! ترا بخدا و خدمتم برشید خواسته این مرد را در باره من میذیر، مأمون رو بابی الحسن علیه السّلام کرده گفت: این مرد با سوگند ردّ قول شما را طلب می کند! آنگاه رو بجلودیّ کرد و گفت: نه بخدا قسم، قول او را در باره تو نخواهم پذیرفت، و گفت او را بدو رفیقش ملحق کنید، او را بردند و گردن زدند.

مترجم گوید: «باتفاق مؤرّخین جلودی بسال ۲۱۳ حاکم مصر شده است!» و ذو الرّیاستین نزد پدرش سهل رفت، و قبلاً مأمون دستور آماده شدن سواران رکاب را داده بود که آنان حاضر شوند، ولی ذو الرّیاستین آنها را ردّ کرده و گفته بود: باید این سفر ترک شود، و چون مأمون امر بقتل آن سه تن کرده بود، ذو الرّیاستین دانست که مأمون عزم سفر دارد.

پس آن حضرت از مأمون پرسید چه کردی؟ گفت: شما خود آنها را امر باین عمل فرما، حضرت بیرون آمد و با آواز بلند گفت: سواریان را پیش آورید، راوی

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۷۰

گفت: گویا آتشی در میان مردم شعله کشید، (۱) پس مأموران پیش آمدند و مرکبهای سواری را حاضر آوردند، و ذو الرّیاستین در منزل خود نشست و بیرون نیامد، مأمون کسی را فرستاده او را بحضور خواست، و گفت: چرا در خانه ات نشسته ای؟ گفت: یا امیر المؤمنین من گناهم نزد خاندان تو و مردم بسیار عظیم است، و مرا ملامت و سرزنش میکنند که

چرا برادرت امین را کشتیم، و با رضا بیعت کردم، و از این ایمن نیستم که بدگویان و حسودان و ستمکاران از من نزد تو بدگوئی کنند، مرا رها کن در خراسان بمانم و امور اینجا را اداره کنم، مأمون گفت، ما از تو بی نیاز نیستیم، اما اینکه گفتی ممکن است از تو سعایت کنند و غائله راه اندازند، تو در نزد ما نیستی مگر یکفرد مؤتمن و آزمایش شده و مخلص و دلسوز، خود بنویس برای خود امان نامه ای آن طور که خود صلاح میدانی و آن را چنان که شاید و باید مؤکد و مطمئن ساز، ذو الریاستین رفت و نامه ای برای امان نامه خود نوشت و از تمام علماء امضا گرفت، و آن را نزد مأمون آورد، و آن را وی قراءت کرد و آنچه ذو الریاستین خواسته بود امضا کرد و بخط خود نوشت که این نامه صحیح و درست است، و اضافه کرد کتاب حبوه را

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۷۱

- یعنی بتو عطا کردم چنین و چنان از اموال و اراضی و قدرت و آنچه او از دنیا آرزو کند- (۱) ذو الریاستین گفت: یا امیر المؤمنین! لازم است خطّ ابو الحسن در این نامه بوده باشد، و او همانچه شما مرحمت فرمودید او نیز بپذیرد، زیرا او ولیعهد شماست، مأمون گفت، تو میدانی که ابو الحسن با ما شرط کرده است که در این امور دخالتی نداشته باشد و رتق و فتقی با او نباشد، ما از او نمیتوانیم چیزی را که او مکروه دارد بخواهیم، تو خود از او طلب کن امید است او بر تو ردّ

نکند این خواسته را، ذو الریاستین آمد و اذن ورود از حضرت خواست، یاسر خادم گوید: حضرت بما فرمود: دور شوید و ما دور شدیم، او داخل شد و در مقابل آن جناب ایستاد، و پس از مدتی حضرت سر بلند کرد و پرسید: ای فضل حاجت چیست؟ فضل گفت: ای آقای من این ورقه امانی است که امیر المؤمنین برای من نوشته است، و شما سزاوارترید که مانند او بمن مرحمت فرمائید، زیرا شما ولی عهد مسلمین میباشید، امام علیه السلام فرمود آن را قراءت کن، فضل

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۷۲

همچنان که بر پا ایستاده بود آن نوشته را که در جلد بزرگی بود قراءت کرد تا تمام شد، (۱) حضرت فرمود: ای فضل برای تو این ضمان بر عهده ما است مادامی که از خداوند عزّ و جلّ پروا کنی.

یاسر گوید: با آن قید واحد و آن یک کلمه، امام علیه السلام ذو الریاستین را محدود کرد، وی از نزد آن حضرت رفت، و مأمون خارج شد، و ما با امام علیه السلام خارج شدیم، چند روز که گذشت و ما در یکی از منازل بین راه بودیم که نامه ای از طرف حسن بن سهل برادر ذو الریاستین برای او آمده و در آن نوشته بود که من در نجوم نظر کردم بتحویل این سال و در حساب آن این را دیدم که تو در ماه فلان روز چهارشنبه حرارت آهن و حرارت آتش میچشی. و رأی من آنست که تو و امیر المؤمنین و علی بن موسی در آن روز بحمام بروید، و تو حجامت کن که خون بر بدنت جاری بشود،

تا نحوست آن- که من در حساب نجوم دیده ام- از تو زائل گردد، ذو الریاستین نامه ای بمأمون نوشت و این ماجرا را گزارش داد، و درخواست کرده بود که مأمون و ابو الحسن نیز همگی بحمام روند، مأمون نامه ای بحضرت رضا علیه السلام نوشت و از او درخواست کرد که فردا بحمام رود، امام در

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۷۳

جواب نامه نوشت که من فردا خود بحمام نمی روم (۱) و صلاح نمیدانم که تو هم بحمام روی و همچنین برای فضل نیز مصلحت نمی دانم که فردا بحمام رود، مأمون دو بار نامه نوشت و حضرت هر دو بار جواب فرمود: که من فردا بحمام نمی روم زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله را در همین شب در خواب دیدم که بمن فرمود:

یا علی فردا بحمام نرو، پس برای تو هم یا امیر المؤمنین صلاح نمیدانم بحمام روی و همچنین برای فضل. مأمون بحضرت نوشت راست می گوئی آقای من، و رسول خدا راست گفته است، من بحمام نخواهم رفت، و اما فضل، خود بهتر میدانند چه میکند، یاسر گوید: چون شام شد و خورشید غروب کرد، حضرت بما فرمود بگوئید:

«نعوذ بالله من شر ما ينزل فی هذه اللیله»

ما شروع کردیم بگفتن آن ذکر و مرتب آن را میگفتیم، تا صبح شد و حضرت نماز بجای آورد، فرمود بگوئید:

«نعوذ بالله من شر ما ينزل فی هذا الیوم»

، در حدود طلوع شمس حضرت فرمود: بام بالا رو و گوش ده که آیا چیزی میشنوی، چون من بیابای بام خانه رفتم صدای زاری و شیون شنیدم و آن صدا بسیار شد که ناگاه دیدم مأمون از آن دری

که از قصرش بمنزل حضرت باز میشد داخل شد و میگفت: ای آقای من!، خداوند

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۷۴

تو را بمصیبت فضل اجر عنایت فرماید، (۱) وی بحمام داخل شده بود که جماعتی شمشیر بدست بر او هجوم آورده و او را کشتند و سه نفر بوده اند «۱» که یکتن از آنان پسر خاله فضل ذو القلمین [ذو العلمین (؟) - خ ل] بود.

یاسر گوید: تمامی سران لشکر و لشکریان تحت فرمان ذو الریاستین در خانه و قصر مأمون گرد آمدند و میگفتند: مأمون او را گول زده و کشته است، و (بدین سبب) خونخواهی او میکنیم و خون او را از مأمون می طلبیم، مأمون بحضرت (پناهنده شده) گفت: اگر صلاح میدانی تو خود بیرون برو، و آنان را متفرق ساز، یاسر گوید: امام سوار شد و بمن نیز گفت: سوار شو، چون از درب بیرون شدیم امام دید جمعیت گرد آمده اند و آتش آماده کرده اند که درب را آتش زده و بسوزانند، حضرت صیحه ای بر ایشان زد و با دست مبارک اشاره کرد که متفرق شوید، همه رفتند، یاسر گوید: بخدا سوگند که مردم چنان روی بفرار گذاردند که با یک دیگر تلاقی کرده روی هم میریختند، و حضرت بسوی کسی اشاره نمی کرد مگر اینکه وی دوییدن میگرفت و همه رفتند و احدی نماند.

(۱) - تواریخ چهار تن گفته اند بنامهای: غالب، قسطنطین، فرج و موفق که تحت فرمان علی بن ابی سعید بوده اند.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۷۵

(۱) ۲۴- و حسین بن احمد بیهقی با چند واسطه مذکور در متن از محمد بن - ابی عباد روایت کرد که: وقتی امر فضل بن سهل ذو الریاستین

بآنجا کشید که کشید و کشته شد، مأمون بر حضرت رضا علیه السلام وارد شد و گریه می کرد و میگفت اکنون وقتی است که من نیاز بتو دارم ای ابو الحسن، امر وزارت را بعهده بگیر و مرا یاری کن، امام علیه السلام فرمود: تدبیر امور با تو است و بر ما است دعا کردن، ابن ابی عباد گفت: چون مأمون بیرون رفت بحضرت عرض کردم:

خداوند ترا عزت دهد! چرا نپذیرفتی آنچه را که امیر المؤمنین از تو خواست و بتأخیر انداختی و امتناع ورزیدی؟! و امام گفت: وای از تو ای ابا حسین! هیچ باکی از آنچه واقع شده بر تو نیست، ابن ابی عباد گوید امام دید که من از آنچه شده است غمگین و افسرده ام، بمن فرمود: چه می اندیشی در این امر؟ اگر کار بدان جا کشد که تو میگوئی و تو نسبت بمن همان طور که اکنون هستی باشی، نفقه تو (یعنی حقوق ماهیانه ات) همان مقداری خواهد بود که قبلاً معین شده است و تو هم مانند دیگران نزد من خواهی بود.

(۲) ۲۵- حسین بن احمد بیهقی از صولّی از محمّد بن ابی الموحّج از پدرش نقل

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۷۶

کرد که گفت: شنیدم شخصی از حضرت رضا علیه السلام نقل میکرد که آن بزرگوار میگفت: خدا را شکر که برای ما نگهداشت آنچه را که این مردم ضایع کردند، و بلند نمود ما را هر قدر که مردم پست کردند، تا بدان جا که هشتاد سال متمادی ما را بر منابر کفر، لعن و دشنام دادند، و تمام فضائل ما را کتمان نمودند، و مالها خرج کردند که بر ما

دروغ بندگان، و خداوند تعالی جز رفعت و بزرگی شأن و شهرت فضائل ما چیزی دیگر نخواست، بخدا سوگند این ظلمی که بما شد، برای خود ما نبود، بلکه بدشمنی با رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و چون ما با وی قرابت داشتیم مورد این ستمها واقع شدیم (یعنی اگر خویشی با آن حضرت نداشتیم کاری بما نداشتند، و بدشمنی او با ما این طور رفتار کردند) که کار بدان جا کشیده که پس از ما امر ما و روایاتی که از رسول خدا نقل کرده ایم بزرگترین آیات و براهین نبوت او خواهد شد.

(۱) ۲۶- باز بیهقی از صولئی از غلابی از احمد بن عیسی بن زید نقل کرد که گفت: مأمون دستور کشتن مردی را داد، مرد گفت: مرا مکش چون مرا شکری است، یعنی خدمتی انجام داده ام، مأمون گفت: تو خود که باشی تا شکر؟

علی بن موسی الرضا علیهما السلام فرمود: ای امیر المؤمنین تو را بخدا سوگند میدهم که

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۷۷

عمل هر کس را اگر چه اندک باشد تقدیر کن، زیرا که خداوند متعال بندگان خود را امر بشکر کرده است، و آنان او را شکر کردند و از آنان گذشت.

(۱) ۲۷- جماعتی ذکر کرده اند که فضل بن سهل ذو الریاستین بمأمون اشاره کرد که علی بن موسی علیهما السلام را ولیعهد خویش قرار دهد، از جمله آن جماعت ابو علی حسین بن احمد سلامی است، که او در کتاب خود که در تاریخ خراسان نوشته است این را ذکر کرده و میگوید: ذو الریاستین فضل بن سهل وزیر و مدبر امور مأمون بود، و مجوسی

مذهب بود و بدست یحیی بن خالد اسلام آورد و از اصحاب او شد، و گفته شده که سهل پدر ذو الریاستین بدست مهدی عباسی اسلام آورد، و اما فضل را یحیی بن خالد برمکی برای خدمت مأمون اختیار کرد، و او را وابسته بمأمون نمود، و فضل بر مأموریت خود مستولی شد، و در نزد مأمون مقامی را پیدا کرد که با رأی خود هر کار که میخواست انجام میداد بدون مشورت با او، و بدان جهت ملقب به ذو الریاستین شد که دو پست حساس را در اختیار داشت: وزارت و فرماندهی لشکر.

در زمانی که مأمون بخلافت نشست و امر او مستقر گشت، یک روز فضل

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۷۸

یکی از همنشینانش گفت: موقعیت عمل من که انجام دادم نسبت به عملی که ابو مسلم انجام داد چگونه است، آن دوست گفت: او خلافت را از قبیله ای بقبیله دیگر تغییر داد، و تو از برادری برادری، و فرق این دو را خود بهتر دانی فضل گفت: نه (این طور نیست)، من هم از قبیله ای بقبیله دیگر میبرم و اشاره کرد بمأمون که علی بن موسی را بجای برادرش مؤتمن ولیعهد قرار داد، و علی بن - موسی الرضا علیه السلام بخراسان آمد و بر مأمون وارد شد، در سنه دویست از راه بصره و فارس بهمراه رجاء بن ابی ضحاک.

و آن جناب با دختر مأمون تزویج کرد، و خبر این جریان ببغداد به بنی عباس رسید، بر آنها بسیار گران آمده ابراهیم بن مهدی را پیش انداختند و با او بخلافت بیعت کردند، و در باره او دعبل بن علی خزاعی (بطعن) شعری

سروده: (۱) ۱- ای گروه سپاهیان نومید باشید، حقوق رسمی و صله های خود را دریافت کنید و در پاره ای از نسخ بجای «خذوا عطایاکم» آمده «و ارضوا بما کان» است، یعنی بآنچه واقع شده راضی باشید، و خشمگین نباشید و اوقاتتان تلخ نشود.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۷۹

۲- بزودی این خلیفه تازه وارد بشما می بخشد کنیزک خوشرو را که از او لذت برد جوان نارس، و مرد موی جو گندمی شده.

۳- و البته آلات موسیقی نغمه که از آن سران شما است، آنها را در کیسه نمی کنند و در مکانی نمی بندند.

۴- و این چنین، روزی می دهد یارانش را، این خلیفه ای که قرآنش «بربط» یعنی ساز و آلت نوازندگان است.

و این برای آن بود که ابراهیم بن مهدی سخت دلداده ساز و ضرب بود و معتاد بشراب خواری، و چون خیر بمأمون رسید فهمید که ذو الریاستین خطا کرده و راه نادرست را در مشورت باو گفته است، لذا از مرو بسوی عراق خارج شد و حيله ای کرد و فضل بن سهل بدستور مأمون در سرخس در حمام بدست غالب (دائی مأمون) غافلگیر گشت و کشته شد، و این واقعه در ماه شعبان سال ۲۰۳ اتفاق افتاد.

مأمون بعد از آن هم برای علی بن موسی الرضا علیهما السلام نقشه کشتن کشید تا اینکه در بیماری جزئی که حضرت داشت او را سم خوراند و امام در سال ۲۰۳ ماه صفر در سن پنجاه و دو سالگی (۵۲) از دنیا رفت، و مأمون فرمان داد او را در

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۸۰

سناذ کنار قبر پدرش دفن کنند و گفته اند در سن (۵۵) پنجاه و پنج سالگی.

این چنین ابو علیّ حسین بن احمد سلامی در کتابش نقل کرده است.

اما در نزد من صحیح آنست که مأمون ولایتعهدی بآن حضرت را بجهت نذری که کرده بود داد، چنان که نقل آن گذشت، و امّا فضل بن سهل پیوسته دشمنی میکرد و این کار (تفویض ولایتعهدی) را مبعوض میداشت و از آن کراهت داشت و نمی‌پسندید که آن حضرت ولیعهد مأمون باشد، زیرا او از دست پرورده‌های برمکیان بود، و سنّ حضرت رضا علیه السّلام در هنگام وفات (۴۹) چهل و نه سال و شش ماه بوده، و وفاتش در سال ۲۰۳ بود چنان که آن را با سند در این کتاب ذکر کرده‌ام.

(۲) ۲۸- پدرم- رضی الله عنه- بسند مذکور در متن از معمر بن خلاد روایت کرد که حضرت رضا علیه السّلام بمن فرمود: روزی مأمون بمن گفت: یا ابا الحسن ببین چه کسی را که مورد وثوق شما باشد میتوانی بمن معرفی نمائی که او را به حکومت بعضی از این شهرهائی که بر علیه ما خرابکاری میکنند بگمارم. من

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۸۱

گفتم: ای امیر! تو با آنچه با من عهد بسته‌ای وفا میکنی منم بآنچه با تو پیمان بسته‌ام پایدار میمانم، من شرطم در قبول ولایتعهدی این بود که متعزّض این امور نباشم نه آمر باشم نه ناهی، نه کسی را عزل کنم و نه کسی را بکار گمارم، و یا کسی را در پی کاری گسیل بدارم، تا اینکه خداوند پیش از تو مرا از دنیا ببرد، بخدا سوگند خلافت را هیچ گاه با خود حدیث نفس نکرده‌ام و فکر آن را در سر نپرورانده‌ام، من

در مدینه بودم با همان چهار پای سواری خود در کوچه های آن رفت و آمد میکردم، و مردم آن سامان و غیر از آنان از من حاجتشان را میخواستند، و من آنچه در توانم بود اجابت می کردم و حاجتشان را بر می آوردم، لذا آنان برای من مانند اعمام (عموهایم) بودند، و نامه های من بهر کجا و هر سرزمین و هر کس که مینوشتم نافذ بود و میپذیرفتند، و شما بر من بر آنچه خداوند بمن ارزانی داشته بود چیزی نیفزودی، مأمون تصدیق کرد و گفت: من هم به آن عهدنامه وفا خواهم کرد.

(۱) ۲۹- روایت است که فضل بن سهل با هشام بن ابراهیم [یا هشام بن عمر چنان که در بحار ذکر شده] آهنگ دیدار حضرت را کردند و پس از ورود فضل گفت: یا ابن رسول الله من برای امری سزای نزد تو آمده ام دستور فرما مجلس برای ما خلوت شود، آنگاه فضل نامه ای بیرون آورد که در آن سوگندی بود به عتق و طلاق و چیزهایی که نمیتوان آن را نقض کرد و کفاره داد و امضا شده بود،

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۸۲

(۱) و فضل و هشام هر دو گفتند: ما نزد تو آمده ایم که کلام حق و راست گوئیم، و خود میدانیم که امارت، امارت شما، و خلافت، حق و شأن شما است، یا ابن رسول الله آنچه بزبان می گوئیم همان را در قلب داریم و الا سوگند باشد به آزادی بندگان و طلاق زنانمان و آنچه کفاره بردار نیست و سی حج که با پای پیاده برویم بر عهده ما باشد، ما تصمیم داریم مأمون را بقتل برسانیم و

امارت خالص بدون رقیب برای تو باشد تا حق بجای خود باز گردد و حق بحق دار برسد. امام بحرف آنان گوش نداد بلکه اعتنائی هم بآنان نکرد، و بآنها بد گفت و لعنشان کرد، و فرمود: شما کفران نعمت کردید و سلامت خود را در خطر انداختید، و مرا نیز اگر به رأی شما راضی بوده باشم.

چون فضل و هشام این کلام را شنیدند دانستند که آنان راه خطا پیموده اند، از آنجا آهنگ رفتن نزد مأمون نمودند اما پس از آنکه بحضرت عرضکردند که ما این مطالب را برای امتحان شما گفتیم، و قصد این بود که شما را بیازمائیم، حضرت فرمود: دروغ میگوئید و در قلبتان همانست که بر زبان آوردید، الّا اینکه مرا موافق رأی خود نیافتید. بیرون رفته و بر مأمون داخل شدند، و گفتند:

ما نزد ابو الحسن رفتیم و برای آزمایش با او گفتگوئی کردیم و خواستیم بدانیم

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۸۳

در دل نسبت بشما چه عقیده ای دارد که آن را پنهان می کند، (۱) ما چنین سخنانی گفتیم و او چنان جوابهایی داد، مأمون گفت: کار خوبی کردید (یا موفق شدید)، و چون آنان از نزد مأمون بیرون شدند، حضرت قصد ملاقات مأمون کرد و بر او وارد شد، و مجلس را خلوت نمودند و امام آنچه شده بود با مأمون در میان گذاشت، و سفارش کرد که خود را از ایشان حفظ کند و مواظب خویش باشد، و چون مأمون این ماجرا را شنید یقین کرد حضرت راست میگوید و او صادق است.

باب ۴۱ طلب باران حضرت- بدرخواست مأمون- و نشان دادن قدرتهای الهی در اجابت دعای او و هلاکت و رسوائی مخالفان و منکران شخصیت او علیه السلام

(۲) ۱- محمّد بن قاسم مفسّر بسند مذکور در متن از امام عسکریّ از پدرش از

جدّش از علیّ بن موسیٰ علیهم السّلام روایت کرده گفت: چون مأمون علیّ بن موسیٰ علیهما السّلام را ولیعهد خویش قرار داد مدّتی باران نیامد. بعضی از اطرافیان مأمون و مخالفین حضرت رضا علیه السّلام شروع بیاوه گوئی کرده گفتند: این از شومی علیّ بن

عیون أخبار الرضا علیه السّلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۸۴

موسیٰ است، از زمانی که وی باین سرزمین قدم نهاده باران از آسمان نباریده و خداوند از فرستادن باران دریغ فرموده، این خبر بمأمون رسید و بر او گران آمد، نزد حضرت آمده تقاضا کرد که ایشان نماز استسقاء (طلب باران) بخواند و گفت: ای کاش (حضرت) دعا میکرد و خداوند باران میفرستاد، امام علیه السّلام فرمود: بسیار خوب، مأمون سؤال کرد: در چه روز- و آن روز روز جمعه بود- این کار را انجام میدهی؟ امام فرمود: روز دوشنبه، چون من جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم که جدّم امیر مؤمنان علیّ علیه السّلام با او بود، بمن فرمود:

پسر جانم تا روز دوشنبه صبر کن آنگاه بصحرا رو و از خداوند طلب باران کن، خداوند متعال برای مردم باران خواهد فرستاد. و به آنان خبر ده آنچه را خداوند عزیز بتو بنمایاند که مردم بدان آگاه نیستند از موقعیت وجود تو در میان آنان، تا تو را بشناسند و علمشان در باره تو زیاد شود، و بفضل و مقام و اعتبار تو در نزد خداوند عز و جلّ آگاه گردند. چون روز دوشنبه رسید حضرت روی بصحرا نهاد، و مردمان جمله بیرون آمدند و همه مینگریستند، آن جناب بمنبر رفت و حمد و ثنای الهی را بجا آورد، و

آنگاه گفت: ای پروردگار من تویی که حقّ ما

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۸۵

اهل بیت را عظیم مقرر داشتی، (۱) تا مردم بامر تو دست بدامن ما شوند و از ما یاری طلبند، و امیدوار کرم تو باشند و رحمت را بجویند و به احسان تو چشم دوزند، و بخششت را طلبند، پس سیراب کن ایشان را بیارانی پر سود، فراگیر، بی وقفه و بی درنگ، و بی ضرر و زیان. ابتدایش پس از بازگشتن ایشان از این صحرا بمنزلشان و قرارگاههایشان باشد! راوی گفت: قسم به آن کس که محمّد صلی الله علیه و آله را بحقّ به نبوّت مبعوث کرد: ناگاه بادها وزیدن گرفت و (بدین سبب) ابرها بوجود آورد و آسمان برعد و برق افتاد، و مردم به جنبش افتادند، گویا قصد گریز از باران داشتند. حضرت رضا علیه السلام فرمود: ای مردم آرام باشید، صفوف را بهم نزنید این ابرها از آن شما نیست بسوی فلان بلد میروند، ابرها همه رفتند و نباریدند، سپس ابری دیگر آمد که شامل رعد و برق بود، باز مردم از جا حرکت کردند امام فرمود: بر جای خود آرام باشید، این ابر نیز برای شما نیست بفلان بلد میروند و برای اهل آنجا میبارد، و پیوسته ابرها آمدند و رفتند تا ده قطعه ابر، و حضرت علیه السلام هر کدام را میگفت: این مربوط بشما نیست، این از آن اهل فلان شهر است شما حرکت نکنید و بر جای خود آرام بمانید و آشوب

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۸۶

نکنید، (۱) تا اینکه برای بار یازدهم ابری پدید آمد، در این بار امام فرمود: این ابر را خداوند عزّ

و جلّ بسوی شما برانگیخته پس او را بجهت تفضّلی که بر شما کرده است سپاس گوئید، اکنون برخیزید و بقرارگاهها و منزلهای خود بروید، و این ابر بالای سر شما است و نمیبارد تا بخانه و منازل خود برسید آنگاه باریدن میگیرد، و آن مقدار بر شما خیر میبارد که شایسته کرم خداوندی است، و سزاوار شأن و جلال اوست. این بگفت و از منبر یزیر آمد، و مردم بازگشتند، و ابر همچنان بود و نمی بارید تا همگان نزدیک منازل خود شدند، آنگاه بشدّت شروع بیاریدن نمود، و رودها و استخرها و گودالها و صحراها را همگی آب فرا گرفت، و مردم شروع کردند به تبریک و تهنیت گفتن به فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله بسبب کرامتی که خداوند عزّ و جلّ بدو مرحمت فرموده است، و میگفتند:

گوارا باد او را این کرامت! آنگاه حضرت میان جمعیت آمدند و مردم بسیاری حاضر شدند، آنگاه فرمود: ایها الناس! از خدا بترسید و نعمت های او را قدر بدانید و بنافرمانی کردن، نعمتها را از خود گریزان ننمائید، بلکه (نعم الهی) را بطاعت و بندگی و شکرگزاری بر آنها و بر عطایای پی در پی خداوندی، دائمی و همیشگی

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۸۷

کنید، (۱) و بدانید که شما بهیچ چیز او را شکر نکنید- پس از ایمان بخدا و اعتراف بحقوق اولیاء او از آل محمّد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله- که نزد او محبوبتر باشد از:

یاری رساندن مؤمنین بیکدیگر در امر دنیایشان که محلّ عبوری است برای آنان تا خود را به بهشت پروردگارشان برسانند، آری هر کس چنین کند

(یعنی برادران دینی خود را در امورشان یاری دهد و اعانت نماید و افتاده و بینوایشان را دستگیری کند) بی شک از خاصان خداوند تبارک و تعالی شمرده خواهد شد، همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله را در این باب کلامی است که سزاوار نیست عاقلی از فضل و رحمت خدا غفلت کند و بدان اهمیت ندهد، اگر در آن بیندیشد و بدان عمل کند، و آن کلام اینست که برسول خدا صلی الله علیه و آله گفتند: فلانی هلاک شد زیرا گناهانش چنین و چنان است، حضرت فرمود: این طور نیست بلکه نجات یافت و خداوند عملش را ختم بخیر می کند و بزودی همه گناهان او را خواهد بخشید، و آنها را بحسنات مبدل خواهد نمود، چرا که او در راهی میگذشت و مؤمنی عورتش نمایان شده بود (در حالی که) خودش نمیدانست، پس این مرد بدون اینکه او متوجه شود عورت او را پوشانید از ترس آنکه اگر مطلع شود خجالت بکشد، و با یک دیگر میرفتند تا در میان درّه ای آن مرد فهمید که او چنین کاری کرده است، گفت: ای مرد! خداوند ثواب ترا جزیل و بسیار، و

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۸۸

عاقبت تو را بخیر کند، (۱) و در حساب با تو سخت نگیرد، خداوند دعای آن مرد را در حق وی مستجاب ساخت، و این مرد را خداوند عاقبت بخیرش نکرد مگر بدعای آن مؤمن، و این کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن مرد - شخصی که در باره اش گفته بودند هلاک شد - رسید و توبه کرد و بعمل گرائید تا هفت روز نگذشته بود

تا اینکه باطراف مدینه شیخون زدند و اموالی ربودند، رسول خدا صلی الله علیه و آله جماعتی را بتعقیب آنان فرستاد و این شخص در آن جماعت بود و کشته شد.

امام محمد بن علی بن موسی علیهم السّلام فرمود: خداوند- عزّ و جلّ- بسبب دعای رضا علیه السّلام برکت را بر بلاد افزود. یکی از وابستگان مأمون امید میداشت او را بولایتعهدی برگزیند، نه حضرت رضا علیه السّلام را، و جماعتی در اطراف مأمون بودند که همگی بر امام حسد میورزیدند، یکی از آنان بمأمون گفت: یا امیر المؤمنین بخدا پناهت میدهم مبادا با این کارت تاریخ خلافت عبّاسی شوی و این عمل عظیم تو را، آیندگان مادّه تاریخ قرار دهند، و خود پایان بخش خلفای عبّاسی باشی، چرا که خلافت، شرف و موجب سربلندی و افتخار بسیار بزرگی است برای بنی عبّاس، و تو موجب بیرون بردن آن از خاندان ایشان

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۸۹

بخاندان علی خواهی بود (۱) و در این صورت بخود و خاندانت ستم کرده ای، که این مرد ساحر ساحرزاده را با اینکه گمنام بود روی کار آورده و با اینکه خوار و بیمقدار بود او را وزین و عزیز ساخته ای، و فراموش شده بود، او را شهرت دادی، و ناچیز بود، آوازه اش را در همه جای دنیا بلند نمودی بسبب این بارانی که بدعای او نازل شد، سخت بیم دارم از اینکه این مرد امر خلافت را از فرزندان عبّاس برای فرزندان علی بیرون برد، و باز چقدر ترس وجود مرا گرفته است که مبادا این مرد با سحر خود، نعمت خلافت از تو بستاند و در مملکت رخنه

کند و آن را بر تو بشوراند، در این صورت آیا احدی مثل این جنایت را بر خود و سلطنت خود میکند که تو کرده ای؟! مأمون گفت: این مرد در خفسای از ما، مردم را به امارت خود میخواند، ما خواستیم او را ولیعهد خود کنیم تا اینکه دعوتش برای ما باشد و مردم را بسوی ما خواند، و با قبولی ولایت عهد اعتراف بخلافت ما کرده باشد، و ملک و پادشاهی را از آن ما داند، و کسانی که گول او را خورده و مفتون او شده اند بدانند و اعتقاد پیدا کنند که آن درست نبوده و در حق بشک افتاده و سست شوند و بدانند که آنچه مدعی بوده، در کم و زیاد نادرست است، و امر خلافت بامضای ضمنی او از برای ما و مخصوص ما است نه برای او، و ما ترسیدیم که اگر او را بر آن حال رها کنیم بنحوی بر ما رخنه کند و نوعی شکاف

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۹۰

ایجاد کند که نتوانیم آن را جلو گیریم، (۱) و از ناحیه او بلائی بسر ما آید که طاقت تحمل آن را نداشته باشیم، حال که او را ولیعهد خود کردیم و مرتکب خطائی شدیم و با بلند نمودنش، خود را مشرف بر هلاک کردیم، اکنون جائز نیست در امر او سستی بخرج دهیم و احتیاج داریم که اندک اندک فرودش آریم تا در نظر ملت جلوه دهیم که او لیاقت این امر را ندارد، سپس فکری بحالش کنیم که ماده بلا را از ما قطع کند، و از فکرش خلاص شویم.

آن مرد گفت: یا امیر المؤمنین! بحث

او را بمن واگذار، من او و طرفدارانش را ساکت می‌کنم چنان که زبانشان بند آید، و اگر از هیبت تو در هراس نباشم او را بر جای خود می‌نشانم، و از عظمت قدر او می‌کاهم و فرودش می‌آورم و نارسائی او را در امر ولایتعهدی، که تو برای او پا بر جا ساخته‌ای به همگان روشن می‌سازم، مأمون گفت: چیزی نزد من بهتر از این نیست، مرد گفت: از بزرگان این مرز و بوم جماعتی را حاضر آور؛ از سران سپاه و لشکریان و قاضیان و برگزیدگان از فقها، تا من نقصان او را در حضور جمع روشن کرده و به اثبات رسانم، و این خود در حقیقت بمنزله بازگرفتن مقامی است که تو او را در آن

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۹۱

فرود آورده و بدو وا گذاشته‌ای و آنان آن را درست تلقی کرده و تو را در این کار مصیب دانسته‌اند.

(۱) راوی گفت: مأمون شخصیت‌های بزرگی را در مجلس وسیعی حاضر ساخت و خود در آن محفل حضور داشت و حضرت رضا علیه السلام را در مقابل خود در جایگاه ولایتعهدی که برای او مقرر داشته بود بنشانید، آنگاه آن مردك حاجب که نظر داشت و قول داده بود که حضرت را از مقامش فرود آورد خطاب بحضرت شروع بسخن کرده گفت: مردم خیلی چیزها از شما حکایت میکنند و بقدری در وصف شما تندروی میکنند که اگر خود بر آن اطلاع یابید از آن بیزارى خواهید جست، و اولین چیزی که باید بگویم نماز استسقاء شما است که دعا کردی و باران آمد و حال اینکه بدون دعای شما مرتب و بحسب

عادت هر ساله بدون هیچ دعائی باران میبارد و این سنت و عادت آنست، و آن را برای شما معجزه ای دانسته اند، و با این معجزه و علامت ثابت کرده اند که تو نظیر نداری و مانند تو احدی در دنیا نیست، در صورتی که این امیر المؤمنین - که خداوند پایدارش بدارد - مقابل نشود با احدی جز آنکه بر او فزونی دارد، و تو را منصب ولایتعهدی داده است و در مقامی قرار داده است که میشناسی و میدانی، پس سزاوار نیست که آنچه بدروغ در باره تو گفته اند آن را تجویز کنی و وزر آن بر امیر المؤمنین باشد، حضرت فرمود: من بندگان خدا را از حدیث

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۹۲

کردن نعمتهائی که خداوند بتفضل مرا داده است مانع نمی شوم، (۱) نهایت آنست که من شوق و نشاط و خوشحالی بر اوصاف خود نمی کنم، و اما اینکه گفتی:

صاحبیت یعنی مأمون مرا بر این منصب استقرار داده است، پس بدان که مرا او محلی نداده مگر آن محلی که پادشاه مصر به یوسف صدیق داد، و تفصیل حال آن دو را تو میدانی (یعنی تو میدانی که پادشاه مصر کافر بود، و یوسف صدیق پیغمبر)، مردک با شنیدن این مطلب خشمش بجوش آمده گفت: ای پسر موسی! از حدّ خود قدم فراتر نهاده ای و از شأن خود تجاوز نمودی! خداوند برای باران زمانی را تقدیر کرده و آن در وقت معین و مقدر بدون تقدیم و تأخیر میبارد، تو آن را برای خود علامت و معجزه قرار داده ای و بدان می بالی و برای خود برتری و قدرت نشان میدهی، گویا که کاری مانند ابراهیم خلیل الرحمن -

هنگامی که سر مرغان را بدست گرفت و اعضاء کوبیده آنها را که بر قلّه کوهها بودند خواند، و آنها با شتاب خود را رسانده به سرهای خود ملحق شدند و بال زده و باذن خدا پرواز نمودند- کرده ای، اگر راست می گوئی در آنچه پنداشته ای پس زنده کن این دو را و بر من مسلط ساز (مرادش دو شیر که بر نقش مسند مأمون بود میباشد)، که اگر این کار را انجام دادی آن وقت میتوانی آن را معجزه

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۹۳

بحساب آوری، (۱) زیرا بارانی که عادت بباریدن دارد تو سزاوارتر از دیگران نیستی که بسبب تنها دعای تو باران ریخته باشد، دیگران نیز با تو دعا کردند همان طور که تو دعا میکردی، و اشاره کرد به نقش دو شیری که روبروی هم بر تخت مأمون کشیده بودند، حضرت در غضب شد و صیحه ای بر آن دو صورت زد و فرمود: این فاجر را بدرید و اثری از وی باقی نگذارید، آن دو نقش بصورت دو شیر زنده درآمدند و بر مرد حمله بردند و او را دریدند و استخوانش را شکسته جویدند و او را تماما خوردند و خونش را لیسیدند، و حاضران همه مینگریستند و متحیر مانده بودند که چه می بینند، شیران که از کار آن مرد خلاص شدند رو بحضرت رضا علیه السلام کرده گفتند: ای ولی خدا! در روی زمین ما را چه میفرمائی اجازه میدهی که این را- اشاره به مأمون- بدریم و به رفیقش ملحق سازیم؟ مأمون چون این بشنید غش کرده بیهوش بیفتاد، امام به شیران فرمود: در جای خود باشید، شیران ایستادند، بعد

فرمود: گلاب بر مأمون پاشید و او را معطر کنید، غلامان گلاب آورده و بر روی مأمون پاشیده بهوش آمد.

و باز شیران گفتند: اجازه فرما ما کار او را نیز تمام کنیم و برفیقش ملحق سازیم، امام فرمود: نه، خداوند را در باره او تدبیری است که خود انجام خواهد

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۹۴

داد، (۱) گفتند: پس ما چه کنیم؟ فرمود: بجای خود باز گردید، و همچنان که بودید بشوید، آن دو شیر بسوی تخت بازگشته بهمان صورت اولیه به صورت شیر بر آن نقش شدند.

مأمون گفت: سپاس خدای را که مرا از شر حمید بن مهران کفایت فرمود (مرادش آن مرد نابود شده بود)، آنگاه رو بحضرت رضا علیه السلام کرده عرضکرد:

یا ابن رسول الله! این امر خلافت و امارت از آن جدّ شما- رسول خدا صلی الله علیه و آله- بوده و پس از وی برای شما فرزندان میباشد، اگر میخواهید من بنفع شما از این مقام کناره گیرم و آن را بشما بسپارم؟ حضرت فرمود: اگر چنین چیزی میخواستم تو را مهلت نمی دادم و از تو تمنا و خواهش نمی کردم، بلکه از خدای خود میخواستم، زیرا خداوند اطاعت سایر مخلوقات خود را بما عطا فرموده، چنان که دیدی از آن دو نقش شیر، و این جماعتی از جهال و عقب افتادگان بنی آدمند که سرکشی می کنند، و اینان اگر چه در بهره خود زیان کرده اند، ولی خداوند تعالی را در این عمل مصلحتی است، و مرا امر فرموده که اعتراضی بر تو نداشته باشم، و آنچه تو اظهار کنی من در اختیار تو باشم، چنان که یوسف را تحت فرمان فرعون

(۱) راوی گوید: پس از این ماجرا مأمون پیوسته اظهار کوچکی و حقارت در نزد حضرت رضا علیه السلام مینمود، تا اینکه بالاخره انجام داد در باره آن حضرت کاری را که میخواست انجام دهد.

مترجم گوید: «باید دانست که معجزات و کرامات امری است مسلم، و صریح قرآن بدان ناطق است و منکری در میان خداپرستان ندارد مگر اندکی که خود را روشن فکر میدانند، ولی معجزه از انبیاء الهی و اولیاء بحق و بلکه از افراد برجسته و مقربان درگاه الهی (تنها) باذن پروردگار صادر می شود، و اصل معجزه و کرامت آن عملی است که دیگران از اتیان بمثل آن عاجزند، و لازم هم نیست کسی که کرامت از او صادر می شود معصوم باشد، آیه شریفه میفرماید: قَالَ عَفْرِيْتُ مِنَ الْجِنَّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ يَعْنِي: (خطاب به حضرت سلیمان) من قبل از اینکه از مجلس برخیزی (تخت ملکه صبا را) نزد تو حاضر می کنم. قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ (یعنی) من بکمتر از یک چشم بهم زدنت آن (تخت) را در نزد تو می آورم.

این خود کرامتی است که در آن روزگار بلکه در این روزگار هم برای کسی امکان ندارد، ولی باید متوجه این امر بود که معجزه شرائطی دارد:

اول اینکه معجزه انبیاء- علیهم السلام- برای اثبات نبوت ایشانست و آیه بینه است، و در مقام تحدی است، نه هر وقت و هر جا و هر چند که بدون آن حق بر طرف مقابل ثابت شده باشد. دوم اینکه: معجزات بصورتی نیست که

آنچه هست ناپود کند بلکه بعکس مثلاً: درخت خشک شده را سبز می کند، یا مرده را زنده می کند، یا بز از شیر رفته را شیر از پستانش جاری می نماید، یا مریض را شفا میدهد، یا آتش را گلستان میکند، یا چشمه خشک شده و بی آب را جوشان و نابع مینماید، نه اینکه ناپود

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۹۶

ناپودکننده باشد، مانند آن شخص که چاه پر آب را با انداختن آب دهان در آن خشک کند.

و مطلب دیگر اینکه امامان اهل بیت علیهم السّلام مقامشان مقام شامخ رهبری و امامت و ولایت است و کارشان هدایت و انسان سازی است، که اگر ولایت و خلافت در دست آنان افتد جهان را از ظلم و تعدی پاک و عدل را جاری و نفوس را برشد مقدر خود میرسانند، بدین معنی که نوعی وضع جامعه را سر و سامان میدهند و روشهایی را اتخاذ میکنند که افراد جامعه در کمال امتیّت و رفاه زندگانی را ادامه دهند و با کوشش خود هر چه در قدرت و استعداد نفوسشان نهفته است همه بمرحله رشد و بمنصّه ظهور رسد، و هیچ گونه استعداد رشدی، ضایع نماند، این شأن امام است، نه آنکه امام برای معجزه نمودن و کارهای جزئی مثل شفای بیماری که طیب در معالجه اش وامانده، یا شفای کور و کر آفریده شده باشد، و مأموریت و خاصیت وجودیش همین باشد و بس، نه، این چنین تصویری دور از حقیقت است، و مقام امام بالاتر از این امور جزئی است بلکه چنان که خود حضرت رضا علیه السّلام فرمود:

«الامام امین الله فی ارضه، و حجّته علی عباده، و خلیفته

و در باره امامت فرمود:

«إِنَّ الامامه زمام الدّین و نظام المسلمین و صلاح الدّنیا و عزّ المؤمنین، إنّ الامامه اسّ الاسلام النّامی، و فرعه السّامی، بالامام تمام الصّلاه و الزّکاه و الصّیام و الحجّ و الجهاد»

(همانا امامت زمام دین است، و مایه نظام مسلمانان، و سبب سامان یافتن دنیایشان و موجب عزّت مؤمنانست، امامت اساس اسلام پیشرو و برآورنده است، شاخه بلند و رفیع آنست، و نماز و زکات و روزه و حجّ و جهاد، و افزونی اموال مسلمین همه و همه وابسته به امام و امامت او است)

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۹۷

«و الامام كالشمس الطالعه المجلّه بنورها للعالم و هی فی الافق بحيث لا تنالها الأیدی»

(امام چون خورشید جهانتاب است که نور و فروغش سراسر جهان را فرا می گیرد، خود در افق اعلامی است که کسی را قدرت رسیدن بدرجه او نیست).

اکنون که این مطلب روشن شد باید توجه داشت که چون این افراد را از پست حسیّاس خود کنار زدند، و کسانی که قابلیت این مقام را نداشتند روی کار آمدند و هر چه توانستند بر ایشان و طرفدارانشان تنگ گرفتند

«فقتل من قتل و سبی من سبی و جرى القضاء لهم بما یرجی له حسن المثوبه»

فضائل آنان را کتمان کردند و مردم را هر چه توانستند از ایشان راندند و خفقانی بوجود آوردند که ناگفتنی است! در این حال و وضعیّت جماعتی (جهت تبلیغ) ناچار شدند که حقائق را بصورت رمان ذکر کنند تا شاید خفتگان بیدار شوند، و از این رمانها در قرن سوم و چهارم بلکه پنجم بسیار نوشته شده و البته اصلی داشته لکن آن را بصورت داستان

نقل کرده اند و از این جهت نمی توان آن را روایت دانست و بدان احتجاج کرد، زیرا مطالب تخیلی را هم در بر دارد، و امام مظهر صفات جمالیّه حقّ، و از مقرّبترین مردم به مقام عفو و رحمت خداوند می باشد و باسانی بخشش نمی آید و چنانچه بخشش هم آید آنچه خداوند دستور داده عمل می کند، و هرگز از فرمان الهی تجاوز نمی نماید، کشتن آن فردی جایز است که خداوند او را مهدور الدّم گفته باشد و امام آن مردک افسانه ای را با جسارتی که بحضرت کرد و احترام امام را رعایت ننمود او را بکشتن نمی دهد، چون در دین جدّش حکمی برای کشتن چنین فردی نیست و لو خودش بخواهد، بلکه خداوند به جدّش فرمود: «فَاَصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ» یعنی

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۹۸

بخش بدون عتاب، چنان که حضرت رضا علیه السّلام خود معنی نموده، پس این گونه مطالبی که در این داستان ذکر شده همه مطابق فهم سازنده داستان است نه آنکه از معصومی علیه السّلام باشد. و اساسا در باره مفسّر جرجانی که این داستان را نقل کرده است علامه حلّی (ره) در خلاصه الرجال فرموده است وی ضعیف و کذاب است و از دو تن مجهول روایاتی دارد و احادیث منکری در تفسیرش آورده است.

و غرض از طول کلام که چندان مناسبتی هم با این داستان نداشت مجعلا این بود که ساحت ائمه معصومین - علیهم السّلام - را از این گونه داستانها پاک سازم، و مقام جانشینان بحقّ پیامبر علیهم السّلام اجلّ از این مطالب می باشد، و السلام علینا و علی عباد الله الصّالحین».

باب ۴۲ در نقشه ریزی مأمون برای دور کردن مردم از حضرت رضا علیه السلام و کوچک نمودن او آن جناب را و نفرین حضرت در باره او

(۱) ۱- صدوق - رحمه الله - بسند مذکور در متن

به دو طریق از عبد السلام هروی نقل کرده که گفت: بمأمون خبر رسید که ابو الحسن علی بن موسی علیهما السلام

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۹۹

مجالسی علمی مربوط به اصول دین و مذهب تشکیل می‌دهد و مردم فریفته مقام علمی او شده اند، مأمون محمد بن عمرو طوسی حاجب خود را مأمور کرد که مردم را از شرکت در این مجالس مانع شود، و آن حضرت را احضار کرد و چون چشمش به او افتاد پرخاش نموده و بی احترامی کرد، امام علیه السلام از نزد مأمون با حالی آشفته و ناراحت بیرون آمد و لبهای مبارکش را حرکت میداد و میگفت:

سوگند بحق مصطفی و مرتضی و سیده النساء که او را نفرین میکنم بقسمی که یاری خداوند را از او بر میدارم تا بجائی که سبب شود اراذل و سگهای اهل این شهر او را بیرون کنند و باو و طرفداران و درباریانش خفت دهند و آنان را سبک شمارند، و بمنزل بازگشت و برای وضو آب طلبید، و وضو ساخته دو رکعت نماز بجای آورد و در قنوت رکعت دوم دعائی را که در متن ذکر شده خواند (ترجمه دعای مزبور):

«بار الها! ای خدائی که قدرتت کامل و فراگیر است، و ای دارای دریای رحمت بیکران، و ای صاحب نعمتهای پیاپی، و نیکوئیهای مدام و پیوسته و پی در پی، و دارنده کرمهای بیشمار، ای آنکه وصفت را مثال نشاید، و تشبیهت بمانند و نظیر نباید، و نیروهای مدد یافته بر ساحت قدست دست نیافته اند، ای

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۰۰

آنکه بیافریده و روزی داده، (۱) و الهام کرده و گویا نموده، و بسرشته و

راه بنموده، و برتری و والائی گزیده، و نظام بخشیده ولی بسیار نیکو و دقیق، و نقش داده ولی چه استوار و محکم «۱»، اقامه دلیل کرده اما کامل و رسا، و کرامت فرموده اما بتمام و کمال، و ببخشیده ولی بسیار و فراوان، ای آنکه در کبریائی و بزرگی چنان اوج گرفته که از توان و فراحد دید بینشها گذشته است، و در لطافت و بی رنگی چنان نزدیک شده که از درک اندیشه ها فراتر آمده است، ای آنکه در سلطنت یگانگی گرفته و در حوزه اقتدارش همتا و مانند نیست، و در کبریائیش یکتائی گزیده و حریف و جبهه گیری در برابر قدرت والایش در کار نیست، ای آنکه در بزرگی و عظمتش، اندیشه ژرف بینان، مبهوت و سرگردان مانده است، و دیده بینندگان پیش از دیدنش بینش خود را از دست داده است، ای دانا بر خاطره ها که بر دل عارفان خطور می کند، و ای بینای نگریستن بینندگان، ای آنکه از هیبتش رویها بخاک افتاده و سر بسجده نهاده اند، و سرها در قبال شکوهش بزیر آمده اند، و دلها از بیم سطوتش همی تپیده اند، و رگهای گردن از هول و وحشتش لرزیدن گرفته اند، ای ایجادکننده تام، و ای نوآورنده مدام، و ای توانای عزیز، و والامقام! درود فرست بر آن کس که نماز را به درود بر او

(۱) - این دو جمله ترجمه «و قدر فأحسن و صوّر فأتقن» است و بنظر میرسد تحریفی رخ داده، و صحیح آن «و قدر فأتقن و صوّر فأحسن» باشد و اتقان با تقدیر مناسب است نه با حسن، و حسن با تصویر مناسب است نه اتقان.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه

شرف بخشیدی «۱»، (۱) و انتقام گیر از آن کس که بر من ستم روا داشته و مرا سبک ساخته و پیروان مرا از در خانه من رانده است، تلخی خواری، و خفت را بدو بچشان چونان که او بمن چشانیده است، و وی را از درگاه رحمت و کرمیت دور ساز، آنچنان که چرک و پلیدی و آلودگی دور ریخته و زدوده می شود.

ابو الصلت عبد السلام بن صالح گوید: امام دعای خود را هنوز تمام نکرده بود که زلزله در شهر افتاد و شهر بهم خورد و فریاد و فغان اوج گرفت و نعره ها بلند شد، و گرد و غبار برخاست، و غوغای شدیدی در شهر افتاد، ولی من از جای خود حرکت نکردم تا مولایم سلام نماز خود را گفت، آنگاه رو بمن کرده فرمود: ای ابو الصلت ببالای بام رو و از آنجا بیرون و جاده را بنگر، (و در آنجا:) زنی ناپاک که دائما ب فکر آویختن بمرد اجنبی و این و آن است و فریاد می کند را خواهی دید، زنی که اشرار را تحریک میکند و جامه چرکین بر تن دارد، و اهل این شهر او را «سمانه» می گویند (یعنی چاق و فربه، گوشتالو) بجهت کندفهمی و بلاهت، و بی شرمی و گستاخی و پرده دری او، و بشاخه ای از نی

(۱) - مراد وجوب صلوات است بر رسول خدا در نماز به حکم آیه مبارکه إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۰۲

بجای نیزه توصل جسته (۱) و پرده سرخ رنگ خود را بران بسته و آن را پرچم خود قرار

داده، و میخواهد از مردم غوغاگر سپاهی سازد و آنان را رهبری کند و آن اوباش را بقصر مأمون و منازل سران لشکرش سوق دهد.

ابو الصیلت گوید: من بر بالای بام رفتم و به خارج نظر افکندم، جز مردمی چوب بدست، و سرهائی شکسته بسنگ ندیدم، و مأمون را دیدم که زره پوشیده و از قصر شاهجان بیرون شده و روی بفرار نهاده، من دیگر چیزی نفهمیدم مگر شاگرد حجامتچی را که از بالای بام خشتی پرتاب کرده، و آن بسر مأمون آمد کلاه خودش بیفتاد و سر او شکست بحدی که مغز سر او ریخت پس از آنکه پوست سر شکافته شده بود، یکی از کسانی که مأمون را شناخته بود بر آن کس که خشت را پرتاب کرده بود گفت: وای بر تو! این امیر المؤمنین مأمون بود، و من شنیدم که سمانه باو گفت: ساکت باش بی مادر! امروز روز آدم شناسی و طرفداری از کسی و روز احترام بدرجات نیست و روزی نیست که با هر کس بر طبق مقامش رفتار شود، اگر این واقعا امیر مؤمنین بود مردان بدکار و فاجر را بر دختران بکر مسلط نمی کرد، و (پس از آن) مأمون و لشکرش را با کمال خفت و خواری بدترین وجه از شهر راندند.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۰۳

باب ۴۳ اشعاری که در باره حلم و سکوت در مقابل جاهل و ترک عتاب دوست و جذب دشمن تا آنکه دوست شود، و پرده پوشی فرموده است

(۱) ۱- محمد بن موسی بن متوکل - رضی الله عنه - بسندی که در متن مذکور است از موسی بن محمد از شخصی که نام او را برده بود از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده که مأمون از آن حضرت پرسید تاکنون شعری برای روایت کرده اند؟ حضرت فرمود: بسیار، مأمون گفت: پس

بهترین شعری که در مورد حلم برای تو گفته اند، برای ما بازگویی، امام فرمود: (۲)

إذا كان دوني من بليت بجهله أبيت لنفسي أن تقابل بالجهل

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۰۴ و إن كان مثلي في محلي من النهي أخذت بحلمي كي أجلّ عن المثل

و إن كنت أدنى منه في الفضل و الحجى عرفت له حق التقدّم و الفضل

ترجمه اشعار بطور اجمال: هر گاه من در مقابل کسی قرار گیرم که از او ناراحتی می بینم از سه حال خالی نیست: یا او فردیست که شخصیتش کمتر از من، یا موازی و مطابق من، و یا بالاتر و رفیعتر از منست، با آن کس که کمتر از من است خود را در نمی اندازم و خود را محترم میدارم که با هر کس و ناکس طرف شوم. و یا شأنش مطابق من است، با حلم و بردباری با او رفتار می کنم تا از وی بالاتر باشم. و اما نسبت بآن که از من برتر و بالاتر است حقّ بزرگتری و تقدّم و فضل را بدو میدهم و خودداری مینمایم (پس در هر سه حال حلم و بردباری را بنفع خود بکار بسته ام).

مأمون چون بشنید گفت: چه بسیار زیبا و نیکو بود این شعر، این را چه کسی سروده؟ امام علیه السلام فرمود: یکی از جوانان ما.

مأمون گفت: بهترین شعری که در مورد سکوت و خاموشی در مورد جاهل و ترک عتاب کردن بدوست شنیده ای برای ما بازگو، حضرت فرمود:

إنّي ليهجرني الصديق تجنّافأريه أنّ لهجره أسبابا

تا آخر چهار سطر مذکور در متن که ترجمه اش اینست:

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۰۵

(۱) ۱- همانا دوستم از من دوری می گزیند بقصد جدائی

و من چنین بدو میفهمانم که اسباب دوری گزیدن او چه بوده، ۲- و بدو مینمایم که اگر در این قطع رابطه باو تندی کنم او را در ادامه هجرش سبب شده ام، پس ترک تندی و عتاب را، خود عتاب می بینم ۳- هر گاه مبتلا شوم بدوست نادانی که خود کامگی دارد و ناحق میگوید و امور محال و ناشدنی را باور دارد و شدنی میدانند. ۴- سکوت و خاموشی در برابر او را سزاوار او میدانم زیرا که خود خاموشی در پاره ای از اوقات جواب محسوب می شود (جواب ابلهان خاموشی است).

مأمون عرض کرد: چه بسیار نیکو است، این شعر از چه کسی است؟

حضرت فرمود: از بعض جوانان ما، مأمون گفت: یا ابا الحسن! مرا از بهترین شعری که در مورد رام کردن دشمن سرسخت که او دوستی مهربان شود سروده شده است برایم بگو حضرت فرمود:

و ذی غیله سالمته فقهرته فأقرته منی لعفو التَّحَمَّل

تا آخر سه سطر مذکور در متن که ترجمه آن چنین است: (۲) ۱- بسا شده است که با شخص شرور و نیرنگ بازی از راه صلح و دوستی

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۰۶

در آمده و بر وی غالب شده ام، و او را زیر بار عفو و بخشش برده گرانبار نموده ام.

۲- و هر کس اعمال زشت دشمن خویش را با عفو و احسان و نیکی از خود دفع نکند، او انعام و بخشش یا بردباری را از مقام بالاتری فرانگرفته و نیاموخته است (مراد از مقام بالا یعنی از قرآن که فرموده است: اذْفَعِ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ یا مراد امیر المؤمنین علی علیه

السَّلام میباید که بضرورت قافیه شعر یاء افتاده است، یا مراد رسول خدا است که در فتح مکه همه دشمنان خونی خود را بخشید و جملگی یار او شدند).

۳- و من برای برطرف کردن ماجرای بگو مگو و کشمکش و اختلاف میان دو تن راهی سریعتر و زود نتیجه دهنده تر از مودت و مهربانی با شتاب ندیده ام.

مأمون گفت: بسیار خوب بود. بفرمائید شعر از کیست؟ امام پاسخ داد: از یکی از جوانان ما است، عرض کرد: بهترین شعری که در سرپوشی است برایم بگو. امام این شعر را خواند:

وَإِنِّي لَأَنسِي السَّرَّ كِي لَا أَذِيعَهُ فِيا مَن رَأَى سَرا يَصان بان يَنسِي

تا آخر سه سطر که در متن آمده است و ترجمه اش اینست:

۱- مرا رسم اینست که سر دیگری را فراموش کنم تا مبادا شایع گردد، پس از آنکه از کسی سرّی داری آن را به فراموشی سپار (نتیجتاً) آن (سرّ) محفوظ خواهد ماند.

۲- این فراموشی سپردن از آن جهت است که مبادا آن بیاد من آید، و دلم آن را بر اطراف خود افکند.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۰۷

۳- و خیلی قریب و شدنی است که شخصی سرّی را فاش ننموده و در خاطر و ذهنش مرتّب میگردد و او را بی طاقت میکند و نمی تواند آن را بپوشاند، و بی اختیار آن را فاش می سازد.

(۱) آنگاه مأمون عرض کرد: اگر بخواهی بگوئی که بر کتاب خاک ریزند (از ماده ترب) چه میگوئی؟ امام فرمود: میگویم:

«ترب»

(برای خشک کردن نامه که با مرکب مینوشتند خاک نرم بر آن میریختند که نم مرکب را بکشد)، مأمون گفت: از ماده «سحا» اگر صیغه امر بنا کنید چه میگوئید؟ فرمود:

«سح»

، گفت:

از مادّه «طین» چه میگوئید؟ فرمود:

«طین»

، مأمون بغلامش گفت:

«تَرَبُّ هَذَا الْكِتَابِ» (بر این کتاب خاک ریز) و «سَحَه» و «طِیْنَه» (بر این نامه خاک ریز و سر آن را ببند، و آن را در گل فرو گیر چنان که آن زمان بجای خشک کن از خاک استفاده می شده و پاکت نامه را می بستند و میان گل می نهادند و آن گل را مهر می نمودند که کسی جز آن کس که نامه بنام او نوشته شده بود از آن مطلع نگردد).

سپس آن را برای فضل بن سهل بفرست، و سیصد هزار درهم برای ابو الحسن علیه السّلام از وی بستان.

مؤلف کتاب (ره) گوید: وجه دریافت حضرت رضا علیه السّلام از مأمون مال را همان وجهی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله هدایای ملوک و پادشاهان را

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۰۸

می پذیرفت، (۱) و همانست که حسن بن علی از معاویه میستانید، و همین طور باقی امامان علیهم السّلام که از خلفا میگرفتند، و هر کس که دنیا از آن او باشد و از وی غصب کنند و بعضی از آن را بوی بدهند برای او جایز است که بستانند.

و از اشعار دیگر آن حضرت علیه السّلام که می خواند و بدان تمثل می جست: (۲) ۲- علی بن احمد بن محمّد بن عمران دقاق- رضی الله عنه- بسند مذکور در متن از معمر بن خلّاد و جماعتی روایت می کند که گفتند: ما بر علی بن موسی علیهما السّلام وارد شدیم، و یکی از ما عرض کرد: فدایت شویم چرا رخسار مبارکتان را دگرگون می بینم؟ امام علیه السّلام فرمود: من دوش بیشتر شب بیداری کشیدم و در این

شعر مروان بن ابی حفصه «۱» می اندیشیدم که گفته است:

أنی یکون- و لیس ذاک بکائن-لبنى البنات وراثه الاعمام

ترجمه شعر: از کجا می شود و این شدنی نخواهد بود که دخترزاده ها

(۱)- مروان بن ابی حفصه- لعنه الله- از شعرای عهد عباسی بود که از راه مدح مهدی و رشید ثروت انبوهی برای خود فراهم آورد، و بجهت هجو علویان بدستگاه هارون نزدیک شده بود، وی بسال ۱۸۲ هجری در بغداد مرده است.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۰۹

ارث بجای عموها ببرند؟! (۱) حضرت فرمودند: سپس خوابیدم ناگاه در عالم خواب دیدم شخصی چهار چوب درب را گرفته، و میگوید:

أنی یکون- و لیس ذاک بکائن-للمشركین دعائم الاسلام

تا آخر شش بیت که در متن ذکر شده است. ترجمه اشعار:

۱- از چه رو و برای چه- و این شدنی نخواهد بود- که مشرکین پرچمداران اسلام باشند.

۲- دخترزادگان نصیب ارث خود را از جدشان میبرند، در حالی که عمو بدون سهم الارث کنار میروند.

۳- آنکه در لشکر کفر بوده و اسیر مسلمین شده و با فدیة آزاد گشته «۱».

چگونه ارث نبوت برد؟ چه بسا آزاده شده که از ترس شمشیر اظهار اسلام کرده.

۴- و قرآن از پیش، تو را بفضل و مقام آنکه ارث بر بود (به آیه مباحله و آیه تطهیر و آیه خاتم بخشی و وو) خبر داده است و آنچه از احکام در باره او بود گفته است.

۵- آن فردی که فرزند فاطمه (بنت اسد)؛ که مشهور و زبانزد همگانست او ارث نبوت را میبرد از عموزاده ها.

۶- اما فرزند نثیله (بنت جناب، مادر عباس بن مطلب) در کنار متحیر می ایستد و می گیرد و خویشانش با وی همدمی میکنند.

مراد عباس بن عبد المطلب میباشد که در جنگ بدر بدست مسلمین اسیر شد و با فدیة آزاد شد.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۱۰

(۱) ۳- پدرم بسند مذکور در متن از عبد الله بن مغیره روایت کرد که گفت:

شنیدم از حضرت رضا علیه السلام که میخواند:

إِنَّكَ فِي دَارِ لَهَا مَدَّهِقِبَلِ فِيهَا عَمَلُ الْعَامِلِ

تا آخر چهار بیت که در متن ذکر شده است، و ترجمه آن اینست:

۱- تو اکنون در خانه و سرائی هستی که مدت ماندنت محدود است و در همین مدت کوتاه عمل هر عاملی مورد قبول است.

۲- آیا نمی بینی که مرگ از هر سو این سرا را فرا گرفته، و آرزوها را مرتب بر باد فنا میدهد؟! ۳- و در این مدت کم و کوتاه تماما میکوشی و شتاب داری که امیال نفسانی و شهوات خود را سیر کنی، و توبه و بازگشت بسوی حق را بعقب انداخته و وعده میدهی.

۴- با اینکه مرگ بدون خبر و ناگهان فرا میرسد! اکنون بین شخص با فکر و اندیشه چه باید بکند.

(۲) ۴- حسن بن عبد الله بن سعید بسند مذکور در متن از احمد بن حسین کاتب ابی فیاض از پدرش روایت کرد که گفت: ما در مجلس علی بن موسی

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۱۱

علیهما السلام حاضر بودیم، مردی از برادرش گله داشت و بحضرت از او شکایت میکرد، و آن بزرگوار این اشعار را برای او خواند:

اعذر اخاک علی ذنوبه و استر و غطّ علی عیوبه

تا آخر سه سطر مذکور در متن که ترجمه آن اینست:

۱- برادرت را در زلّات و کارهای نادرستش معذور بدار و بر او خرده مگیر (و

بگو شاید عذری در ارتکاب آن داشته است) و بیوشان و پرده کش بر روی اعمال نادرست و قبیحش.

۲- و اگر بیخرد و نادانی بر تو بهتانی بست و ناحقی گفت، شکیبائی کن، و همچنین بر حوادث سخت روزگار که پیش می آید.

۳- و از روی بزرگی و آقائی خود جواب او را مده و او را رها کن، و ستمکار را به آنکه حساب او و همه در دست اوست واگذار.

(۱) ۵- محمد بن موسی بن متوکل (رضی الله عنه) بسند مذکور در متن از ریّان بن صلت روایت کرد که حضرت رضا علیه السلام این اشعار را در باره عبد المطلب برای من خواند:

يعيب الناس كلهم زمانا و ما لزماننا عيب سوانا

با سه بیت دیگر که در متن آمده و ترجمه اشعار چنین است:

۱- مردم، زمانه را مرتب عیب می کنند و بد می گویند، اما ما خود عیب

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۱۲

زمانه شده ایم و جز بودن ما زمانه عیبی ندارد.

۲- زمانه و روزگار را انتقاد می کنیم، لکن عیب در ماست، چنان که اگر زمانه زبان داشت ما را هجو میکرد و رسوا میساخت.

۳- همانا گرگ رقیب خود را که میدرد گوشت آن را نمی خورد، ولی از مردم بعضیشان علنی دیگری را میخورد- و ظاهرا مراد از خوردن یک دیگر غیبت باشد-.

۴- ما ظاهر خود را برای فریب مردم بوضع صالحی می آرائیم، وای بحال آن بدبختی که غریب باشد، ما را نشناسد و فریب خورد.

(۱) ۶- ابو العباس طالقانی (ره) بسند مذکور در متن از هیشم بن عبد الله روایت کرد که حضرت رضا از اجدادش از امیر مؤمنان علیه السلام این رباعی را

نقل کرد:

خلقت الخلائق في قدرهفمنهم سخى و منهم بخيل

فأما السخى ففي راحه و أما البخيل فشوم طويل

یعنی: خداوند مردم را بر یک فطرت آفریدی ولی بعضی دست و دل باز و بخشنده و پاره ای خسیس و تنگ نظر، و اما آنکه سخی است پس در کمال

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۱۳

راحتی و سعه صدر و خوشی بسر میبرد، ولی آنکه بخیل است نهایت شومی و بدبختی را داراست.

(۱) ۷- و از محمد بن یحیی بن ابی عباد نقل است که گفت: عمویم برایم گفت: روزی از علی بن موسی علیه السلام شنیدم که این اشعار را میخواند، با اینکه او بسیار کم شعر میخواند:

كلنا نأمل مدّا في الأجل و المنایا هاذمات بالأمل

با دو بیت دیگر مذکور در متن که ترجمه آن این است:

۱- تمامی ما آرزوی این داریم که مرگ ما را مهلت دهد، در حالی که مرگها خود نابودکننده آرزوها و لذاتند و قطع کننده آن. (و در نسخه ای «هن آفات الامل» است) ۲- فریب ندهد تو را آرزوهای دروغین و بر خلاف و یاوه، و پایبند میانه روی باش، و ناصواب و بیهوده گری را کنار گذار.

۳- زیرا که دنیا سایه ای را ماند که رو بزوال است و ماندنی نیست، سرائیست که مرتب سواری در آن بار می اندازد، و پس از مختصر درنگی کوچ می کند. گوید: بآن حضرت عرض کردم: خداوند وجود شما را عزیز بدارد، این اشعار از کیست؟ فرمود: یکتن از اهل عراق برای شما گفته، عرض کردم:

ابو العتاهیه این اشعار را از خود برایم خواند، با اینکه مناسب حال خود سروده است امام فرمود: ویرا بنامش بخوان، و این طرز سخن را

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۱۴

کسی را بلقبی که مشعر بر ذمّ است بخوانی، قرآن میفرماید: **وَلَا تَنَابَرُوا بِاللُّقَابِ عِيجُوئِي** نکنید و مردم را بلقب بدشان نخوانید، چرا که شاید ناخوش داشته باشد آن لقب را که اشعار بدمّ و سرزنش او دارد.

توضیح: «العتاهیه» مصدر است و معنی آن گمراهی و بی خردی است، و ابو العتاهیه شاعر نامش اسماعیل بن قاسم است و کنیه اش ابو اسحاق، و او را مهدی عباسی ابو العتاهیه لقب داد، و ماجرائی میان او و عتبه کنیز مهدی رخ داد و مهدی گفت، «اراک مختلطا متعتّها» تو را مجنون و یاوه سرا می بینم، از آن زمان وی را ابو العتاهیه لقب دادند».

(۱) ۸- احمد بن زیاد همدانی- رضی الله عنه- بسند مذکور در متن از ابراهیم بن محمد حسنی روایت کرد که گفت: مأمون کنیزی را بهدیه به نزد حضرت ابو الحسن علیه السلام فرستاد، پس چون نزد حضرت آورده شد از سپیدی موی آن بزرگوار اظهار کراهت نمود، امام چون ناخوشایندی کنیز را دید، او را با شعری که بمأمون نوشته بود باز گردانید، و آن ابیات چنین است:

نعی نفسی إلى نفسی المشیب و عند الشیب یتعظ اللیب

با هفت سطر دیگر که در متن مذکور است که ترجمه آن ذکر می شود:

۱- پیری و سپیدی مویم بمن خبر مرگم را میدهد، و شخص زیرک و هشیار هنگام پیری نصیحت پذیر است.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۱۵

(۱) ۲- آری ایام جوانی سپری شد و مدتش باخر رسید، و دیگر باز گشتنی از آن بجای خود، نخواهم دید.

۳- در فراق و دوریش می گریم و ناله سر می دهم، و همواره او را

میخوانم، باشد که بپذیرد و باز گردد.

۴- و هیئات که آنچه را که از دست داده ام این نفس دروغزن مرا بآرزوی بازگشت آن وامیدارد.

۵- زنان زیبا و خوش اندام از موی سفید من میهراسند، و هر کس که بودنش طول کشید پیر خواهد گشت.

۶- نکورویان سیمین تن را مینگرم که از من گریزانند، و مفارقت و جدائی آنان ما را اکنون نصیب است.

۷- پس اگر جوانی، که اکنون گذشته است محبوب ما بود، اینک پیری هم همچنان برای من محبوب است.

۸- من با همین پیری و سالخوردگی رفاقت کرده و دوست میشوم با پروای از خداوند تا اینکه اجل که چندانی هم از آمدنش نمانده است فرا رسد و میان من و او جدائی اندازد.

(۲) ۹- بیهقی از صولتی از ابو ذکوان از ابراهیم بن عباس روایت کرد که گفت: عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ج ۲ ۴۱۶ باب ۴۳ اشعاری که در باره حلم و سکوت در مقابل جاهل و ترک عتاب دوست و جذب دشمن تا آنکه دوست شود، و پرده پوشی فرموده است ص: ۴۰۳

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۱۶

حضرت رضا علیه السلام این شعر را زیاد میخواند:

إذا كنت في خير فلا تغترر به و لكن قل اللهم سلم و تمم.

چون در آسایش و راحتی، زندگی داری مغرور مشو، بلکه بگو: خداوندا! تنم را سالم و نعمت را بر من پایدار بدار.

باب ۴۴ در ذکر اخلاق حمیده و عبادت و صفات پسندیده آن حضرت - علیه السلام -

(۱) ۱- حسین بن احمد بیهقی در سال ۳۵۲ در نیشابور برایم از صولتی از عون از ابی عباد روایت کرد گفت: در تابستان فرش حضرت رضا علیه السلام حصیر و بوریا بود و روی آن می نشست، و در

زمستان روی نمد، و پیراهنی زبر و خشن می پوشید، مگر آنکه بخواهد پیش مردم آید که در آن وقت لباس سنگین و بهتر در بر مینمود.

(۲) ۲- بیهقی بسند مذکور در متن از حماد بن عیسی از حضرت رضا از

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۱۷

پدرش از جدش جعفر بن محمد علیهم السلام روایت کرده که میفرمود: فردی که از من حاجتی می طلبد، من به رفع نیاز و انجام کار او مبادرت و سرعت می کنم زیرا که خوف آن دارم که وی بی نیاز شود، و من دیر برسم، و حاجتش از طریق دیگری روا شده باشد.

مترجم گوید: «چنان که مشهود است این حدیث با عنوان باب مناسبتی ندارد، و باید در اخلاق امام صادق علیه السلام ذکر شود، و به چه وجه در اینجا آمده معلوم ما نشد جز اینکه بگوئیم همه ائمه اهل البیت علیهم السلام در اخلاق یکی بودند و کلهم نور واحد».

(۱) ۳- بیهقی گوید: محمد بن یحیی صولی گفت: مادر پدرم که نامش غدر یا غدرا بود برای من نقل کرد که من با عده ای کنیز در کوفه خریداری شدیم و من در آنجا بدنیا آمده بودم، و ما را سواره بسوی مأمون بردند، و ما در خانه مانند بهشت مأمون از خوردنی و آشامیدنی و بوی خوش و پول فراوان کاملاً بهره مند بودیم، و مأمون مرا بحضرت رضا علیه السلام بخشید وقتی بخانه آن بزرگوار رفتم همگی آن نعمتها را از دست دادم، و زنی را بر ما گماشتند که مرئیة ما بود و شبها ما را از خواب بیدار می کرد و به نماز و امیداشت، و این کار بسیار بر ما

عیون

سخت و ناگوار بود، (۱) و من همه آرزویم این بود که از آنجا بیرون شوم، تا اینکه مرا بجدّ تو عبد الله بن عباس بخشید، چون به منزل او آمدم گویا به بهشت شده ام. صولّی گوید: من در عقل و سخاوت دست هرگز زنی را مانند جدّه خود ندیدم، وی در سال دویست و هفتاد فوت کرد و نزدیک یکصد سال عمر نمود، و مردم زیاد از او وضع حضرت رضا علیه السلام را می پرسیدند، در پاسخ آنان می گفت: چیزی از وی یاد ندارم مگر اینکه می دیدم که خود را بعد هندی خام بخور میداد، سپس با گلاب و مشک خود را خوشبو میکرد، و نماز صبح را اوّل وقت انجام میداد و بعد بسجده می رفت و سر بر نمی داشت تا آفتاب بالا می آمد، آنگاه بر میخاست و به نیاز مردم می نشست، و یا سوار می شد، و احدی در خانه او قدرت صدا بلند کردن نداشت هر کس که بود، و غیر این نبود که با مردم بنرمی و آهسته و شمرده سخن میگفت.

و جدّم عبد الله به این کنیز تبرّک میجست، و همان روزی که وی را بدو بخشیدند با او تدبیر کرد؛ یعنی قرارداد بست که وی پس از مرگ او آزاد باشد،

(۱) و یک روز خالوی جدّم عباس بن احنف شاعر بر جدّم وارد شد و آن کنیز را دید و او را خوش آمد، از جدّم تقاضا کرد که او را بوی ببخشد، گفت: این کنیز مدبره است؛ یعنی پس از وفات من آزاد است، عباس بن احنف این شعر را

یا غدر زین باسَمک الغدرو اساء لمن یحسن بک الدهر ای «غدر» حيله و نیرنگ (با کمال زشتی و قبح که داشت) بسبب نام تو که غدر است زینت یافت، و اما روزگار بکسی که با تو، نیکی در نظر داشت و اراده احسان بتو را میکرد بدرفتار نمود.

توضیح: «مراد شعر آنست که آنکه بتو خیر میرسانید و خوبی تو را می خواست روزگار با او بد کرد- و مرادش حضرت رضا علیه السلام است که مسموم شد و در غربت از دنیا رفت- اما تذکر باین نکته شایان توجه است که انتساب این شعر به عباس بن احنف نادرست میباشد و نتیجتا جمله آخر کلام مدخول است زیرا حضرت رضا علیه السلام در سال ۲۰۳ از دنیا رفته است و عباس احنف شاعر باتفاق تواریخ در سال ۱۹۲ مسلماً فوت کرده بوده، چون پاره ای فوت او را ۱۸۸ هم گفته اند و با این احوال چگونه ممکن است پس از فوت آن حضرت بر خواهرزاده خود وارد شده و آن کنیز را که حضرت رضا علیه السلام پس از سال ورودشان بخراسان که سنه دویست بوده باو بخشیده، این تقاضا را کرده باشد و آن شعر را بگوید؟!». [تاریخ بغداد ج ۱۲ ص ۱۲۷ و ابن خلکان ج ۱ ص ۲۴۵ و البدایه و النهایه ج ۱۰ ص ۲۱۷ و معاهد التنصیح ج ۱ ص ۵۴].

(۲) ۴- ابو علی بیهقی به سندی که در متن آمده از ابراهیم بن عباس نقل کرد

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۲۰

که گفت: هرگز ندیدم از حضرت علی بن موسی علیهما السلام سؤالی شود مگر اینکه پاسخ آن را میدانست، و

از وی بااطلاعت تاریخ از ابتدای زمان تا روزگار و عصر خودش احدی را ندیدم، و مأمون با سؤال از هر چیز او را مرتب امتحان می کرد و او پاسخ درست میداد، و تمام گفتار و جوابها و شواهدی که می آورد همه را از قرآن بیرون آورده بود، و هر سه شبانه روزی یک قرآن ختم می کرد، و میفرمود:

اگر بخواهم بکمتر از این زمان هم ختم کنم میتوانم، لکن (در ختم سه روز) بهیچ آیه ای نگذرم الا اینکه در آن می اندیشم که مراد چیست و در چه موردی نازل شده و زمان نزولش چه وقتی بوده، و از این جهت است که سه شبانه روز طول می کشد.

و یکی از کلمات مشهور آن حضرت علیه السلام اینست که فرموده: گناهان صغیره راهی است بارتکاب گناه کبیره، و هر کس در گناه کوچکی از خدا نترسد در گناهان بزرگ هم از خدا نخواهد ترسید، و اگر خداوند به بهشت مردم را نمی خواند و از دوزخ هم نمی ترسانید باز هم واجب بود اطاعتش کنند و از نافرمانیش بر حذر باشند، بجهت تفضّل و نیکی و لطفی که در حقّ

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۲۱

ایشان نموده است و نعمت وجودی که به ایشان ارزانی داشت و آنان را از نیستی به هستی آورده که استحقاق آن را نداشتند.

(۱) ۵- تمیم بن عبد الله - رضی الله عنه - بسند مذکور در متن نقل کرد که رجاء بن ابی ضحاک گوید: مأمون مرا فرستاد که علی بن موسی علیهما السلام را از مدینه بخراسان نزد او آورم، و سفارش نمود که من شخصا مراقب و مواظب او باشم و مرا امر کرد

که از راه بصره و اهواز و فارس حرکت دهم نه راه قم، و شبانه روز هم از او جدا نشوم و محافظ او باشم تا وی را بر مأمون وارد کنم، و من پیوسته با او بودم و جدا نمی شدم از مدینه تا مرو، و بخدا قسم احدی را ندیدم که از او متقی تر نسبت بخدای تعالی باشد، و یا از او بیشتر یاد خدا باشد و ذکر خدا گوید، در تمامی اوقاتش، و یا خدا ترس و پارساتر از او باشد، و چون سپیده می دمید نماز بجای آورده و در سجده گاه خود می نشست و مشغول گفتن

سبحان الله و الحمد لله، و لا اله الا الله

، و تکبیر و صلوات بود تا آفتاب بدمد، سپس بسجده می رفت و در سجده بود تا آفتاب بالا آید، آنگاه برمیخاست و به مردم می پرداخت، و آنان را حدیث میکرد و موعظه و پند میداد تا نزدیک زوال ظهر سپس تجدید وضو کرده و بمحل نماز خویش باز میگشت، و چون زوال ظهر

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۲۲

میشد شش رکعت نماز بجای می آورد (یعنی سه نماز دو رکعتی)، (۱) و در رکعت اول پس از حمد، قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ را قرائت میکرد، و در رکعت دوم پس از حمد قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ را، و در چهار رکعت دیگر حمد و قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ را و در هر دو رکعت سلام می داد، و در رکعت دوم هر کدام هم پس از قرائت و پیش از رکوع قنوت میخواند، آنگاه اذان میگفت و دو رکعت دیگر نماز بجای می آورد، سپس اقامه می گفت، و نماز ظهرش را بجای می آورد،

و چون سلام نماز را می داد تسبیحات اربعه

(سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر)

را آنقدر که خدا میخواست ادا میکرد، بعد بسجده میرفت و سجده شکر بجای می آورد و در آن حال یک صد بار

«شکرا لله»

میگفت، و چون سر خود را از سجده شکر بر میداشت از جا بر میخاست و شش رکعت دیگر نماز بجای می آورد، در هر رکعت پس از حمد، قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ را میخواند و سر هر دو رکعت سلام می داد و در رکعت دوم هر نماز پس از قرائت و پیش از رکوع قنوت می خواند، و چون تمام میشد اذان میگفت و دو رکعت دیگر نافله بجای می آورد و در رکعت دوم قنوت می خواند، و پس از سلام برخاسته و بنماز

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۲۳

عصر شروع میکرد، (۱) و چون سلام نماز را می داد در همان جا می نشست و تسبیحات چهارگانه قبل را می گفت تا آنجا که خدا خواسته باشد، آنگاه بسجده میرفت و یک صد بار ذکر «حمدا لله» میگفت، و چون آفتاب غروب میکرد، باز تجدید وضو میکرد و سه رکعت نماز مغرب بجای می آورد با یک اذان و یک اقامه و قنوت در رکعت دوم قبل از رفتن برکوع و بعد از تمام شدن قرائت سوره، و چون سلام نماز را می داد در همان جا می نشست و تسبیحات مذکور قبل را بجای می آورد، و بعد بسجده شکر میرفت، و بعد سر بر میداشت ولی با کسی تکلم نمی کرد تا اینکه چهار رکعت نافله مغرب را بجای می آورد، هر دو رکعت به یک سلام با قنوت در رکعت دوم هر

کدام پس از قرائت و پیش از رکوع. و در رکعت اول پس از حمد، جحد را میخواند و در رکعت دوم پس از حمد توحید را و در رکعات بعد پس از حمد توحید را میخواند و سلام میداد و بتعقیبات میپرداخت تا آنجا که خدا دوست داشت، آنگاه بافطار می پرداخت، و استراحت می نمود تا ثلثی از شب بگذرد، بعد بر میخاست و نماز عشا را شروع میکرد و چهار رکعت بجای می آورد، و در رکعت دوم پس از قرائت و پیش از رکوع قنوت می خواند، و چون سلام می داد در مصلاّی خویش

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۲۴

باقی مانده و مشغول گفتن به تسبیحات مذکوره که قبلا گفته شد می نشست، (۱) و پس از این تعقیبات بسجده شکر میرفت، آنگاه سر برداشته و بستر خواب رفته و چون ثلث آخر شب می شد از خواب برخاسته و با ذکر تسبیح و تحمید و تکبیر و تهلیل و استغفار بمسواک دندانهای خویش مشغول میگشت و سپس وضو ساخته و بنماز شب می پرداخت و هشت رکعت هر دو رکعت بیک سلام نماز شب می خواند و در رکعت اول نماز یک بار سوره «حمد» و سی بار سوره «توحید» را می خواند؛ و نیز چهار رکعت نماز جعفر طیار را بجای می آورد هر دو رکعت بیک سلام و در هر کدام پس از تسبیح قبل از رکوع رکعت دوم قنوت میخواند و آن را از نماز شب محسوب میداشت، سپس برخاسته و دو رکعت دیگر را مشغول میشد و در رکعت اول سوره حمد و سوره ملک (تبارک) را قرائت می کرد، و در رکعت دوم حمد، و سوره هل

أَتَى عَلِيَّ الْإِنْسَانَ رَا، وَ نَمَاز رَا تَمَام كَرَدَه بَر مِخَاسْت وَ بِنَمَاز شَفَع مِی پَر دَاخْت وَ دَر هَر رَكَعَت سُورَه حَمْد

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۲۵

یک بار و قل هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ را سه بار قراءت می نمود (۱) و در رکعت دوم قبل از رکوع و پس از قراءت قنوت بجای می آورد و چون سلام نماز را می داد، بر می خاست و نماز وتر (یک رکعت) را انجام می داد و در آن حمد را یک بار و قل هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ را سه بار و بعد قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ را یک بار و قلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ یک بار خوانده و قبل از رکوع و پس از قراءت، قنوت را با دعائی که در متن ذکر شده است میخواند، و ترجمه دعا چنین است:

«بار الها! بر محمّد و آل او درود فرست، و ما را در زمره کسانی که هدایت فرموده ای هدایت فرما، و از آنان که عافیت بخشیده ای قرار ده، و ما را مورد مهر قرار ده در میان آنان که بایشان مهر ورزیدی، و بآنچه را که بر ما ارزانی داشته ای برکت عطا فرما، و ما را از شرّ حکمی که برای معصیت کاران مقرر داشته ای حفظ کن، زیرا توئی که فرمان میدهی و کسی را بر تو فرمانی نیست (مشیت و خواست تو در سراسر هستی نافذ است و بس)، و همانا خوار نگردد آنکه تو اش مورد مهر قرار داده و دوست خود گرفته ای، و عزیز و محترم نباشد آنکه او را دشمن داشته ای، والا و بزرگ و رفیعی ای پروردگار ما! و پس از آن هفتاد بار میگفت:

«استغفر الله و أسأله التّوبه»

، و

چون سلام نماز میداد برای خواندن تعقیبات می نشست تا مدتی که خدا دوست داشت، و

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۲۶

چون نزدیک طلوع فجر میشد (۱) برخاسته دو رکعت نافله صبح را بجای می آورد، و در رکعت اول سوره حمد و قل یا أيها الکافرین قرائت میکرد و در رکعت دوم سوره حمد و قل هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ را میخواند، و چون فجر طلوع میکرد اذان و اقامه میگفت و دو رکعت نماز صبح بجای می آورد، و پس از سلام نماز می نشست و بتعقیبات نماز می پرداخت تا طلوع آفتاب، و آنگاه بسجده شکر رفته و همچنان در سجده بود تا روز بلند شود. و در تمام نمازهای واجب در رکعت اول سوره حمد و سوره انا انزلناه، و در رکعت دوم حمد و قل هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ را میخواند بجز نماز صبح و ظهر و عصر روزهای جمعه که در آن اوقات مذکور سوره حمد و جمعه و منافقین را قرائت میکرد، و در نماز عشاء شب جمعه در رکعت اول پس از قرائت حمد، سوره جمعه و در رکعت دوم پس از حمد، سوره سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى را میخواند، و در نماز صبح روز دوشنبه و پنجشنبه در رکعت اول سوره حمد و سوره هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ، و در رکعت دوم پس از حمد سوره هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ را قرائت میکرد.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۲۷

(۱) و قرائت نماز مغرب و عشاء و نماز شب و شفع و وتر و صبح را بجهر (بلند)، و نماز ظهر و عصر را باهستگی میخواند، و در دو رکعت آخر

«سبحان الله و الحمد لله و

لا إله إلا الله و الله أكبر»

میگفت، و ذکر قنوت او در تمامی نمازها این بود:

«رب اغفر لی و ارحم، و تجاوز عما تعلم، إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعَزُّ الْأَجَلُّ الْأَكْرَمُ»

(خداوندا! بیامرز و رحم نما و از آنچه ناپسند از ما دیده ای بگذر، چون تو خود عزیزتر و شکوهمندتر و محترمتری).

و اگر در ایام روزه مسافر بود و بشهری وارد میشد قصد اقامه ده روز میکرد و روزه اش را افطار نمی نمود، و چون شام میشد ابتدا بنماز مغرب میپرداخت پیش از آنکه افطار کند، و اما در بین راه نمازهای واجبش را جز نماز مغرب دو رکعت بجای می آورد و تنها آن را سه رکعت میگزارد و نافله آن را هم بجای می آورد و همچنین نوافل شب، نیز شفع و وتر، و دو رکعت نافله صبح را چه در سفر و چه در حضر، ترک نمی نمود، و نافله های روز را در مسافرت نمی خواند، و پس از هر نمازی که قصر و شکسته خوانده بود سی بار

«سبحان الله و الحمد لله

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۲۸

و لا اله الا الله و الله أكبر»

ذکر میگفت، (۱) و میفرمود: این جای آن دو رکعت نخوانده را پر میکند و مانند اینست که تمام بجای آورده شده است، و ندیدم او را که در سفر و حضر صلاه ضحی بخواند (صلاه ضحی از بدعتها است که در زمان عمر رسم شد و میانه روز آن را می خوانند) و در سفر روزه نمی گرفت.

و آن حضرت علیه السلام در هر دعائی که شروع میکرد ابتدا صلوات بر محمد و آل او میفرستاد و در نماز و غیر آن بسیار صلوات میفرستاد، و شبها

چون بیستر خواب میرفت زیاد تلاوت قرآن می کرد، و هر گاه به آیه ای که در آن ذکری از بهشت یا دوزخ بود میرسید میگریست، و از خداوند درخواست بهشت میکرد و از آتش دوزخ بدو پناه میبرد، و «

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

« را در نمازهای شبانه روزش بجهر (آواز بلند) میگفت، و چون قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ میخواند آهسته میگفت: «اللَّهُ احَدٌ» (خدا یکتاست) و چون سوره تمام میشد سه بار میگفت:

«كَذَلِكَ اللَّهُ رَبَّنَا»

، و چون سوره «قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ» را میخواند آهسته و در دل میگفت: يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ و پس از فراغ از آن سوره سه بار میگفت:

«رَبِّيَ اللَّهُ وَ دِينِيَ الْإِسْلَامُ»

(پروردگارم خداست و آئینم اسلام است)، و چون سوره «والتین

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۲۹

و الزیتون» را قرائت میکرد، (۱) پس از فراغ میگفت:

«بلی و أنا علی ذلک من الشّاهدین»

(آری چنین است و من بر آن شهادت میدهم) و چون سوره «لَا أُقْسِمُ بِیَوْمِ الْقِیَامَةِ» را قرائت میکرد پس از فراغ میگفت:

«سبحانک اللّهم»

(متزهی پروردگار من)، و چون در سوره جمعه این آیه را میخواند قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهِو وَ مِنَ التَّجَارِهِ، میگفت

«للذین اتقوا»

و سپس تتمه آیه را که وَ اللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ است قرائت میفرمود، و چون از خواندن سوره فاتحه فارغ میشد میگفت: «

الحمد لله رب العالمین

». و چون سوره «سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى» را میخواند آهسته میگفت:

«سبحان ربی الاعلی»

، و چون یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا را در هر سوره قراءت میکرد آهسته میگفت:

«لَيْتِكَ اللَّهُمَّ لَيْتِكَ».

و آن حضرت علیه السّلام در هیچ شهری قدم نمی گذاشت جز اینکه اهالی آن سامان بدیدنش آمده از وی مسائل و

مشکلات دینی و علمی خود را می‌پرسیدند، و بسیار برای آنان از پدرش از آباء گرامش علیهم السّلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله حدیث میکرد.

و وقتی او را بر مأمون وارد کردم از من جوئیای حال و کردار او شد، من آنچه دیده بودم برای او گفتم؛ از رفتار و اعمال شبانه روزش و از رفتن و ماندنش همه

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۳۰

را شرح دادم، (۱) مأمون گفت: ای پسر اُبی ضحاک! این مرد بهترین خلق روی زمین و از همه علمش بیشتر و عبادتش افزونتر و درست و بجاتر است، پس، آنچه از وی دیده ای به احدی بازگو مکن تا فضل و بزرگواریش بر کسی ظاهر نگردد مگر از زبان من، و از خداوند یاری میجویم بر آنچه نیت کرده ام؛ که مقام او را بلند کنم و نامش را در همه جا منتشر سازم و شیوع دهم. (مضمون آن با خبر بعد مغایر میباشد!) (۲) ۶- احمد بن زیاد همدانی بسند مذکور در متن از عبد السّلام بن صالح هروی روایت کرد که گفت: من در سرخس بدر خانه ای که علی بن موسی علیهما السّلام را در آن زندانی کرده بودند رفتم و او در قید بود، از زندانبان طلب ملاقات کردم، گفت: ممکن نیست، پرسیدم چرا؟ گفت: برای اینکه در شبانه روز هزار رکعت نماز می خواند، و تنها ساعتی در اوّل روز نزدیک زوال و نزدیک غروب و زردی آفتاب نماز نمی گذارد، ولی از جای حرکت نمی کند و مشغول ذکر است و با خدای خود مناجات می کند، عبد السّلام گفت: من از زندانبان خواستم که برای من اذن ملاقات

گردد که من نزد ایشان شرفیاب شوم، زندانبان اذن گرفت و من در ساعت معین بخدمت آن حضرت رفتم و دیدم در مصلاّی خویش نشسته و

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۳۱

بفکر فرو رفته است، (۱) گفتم: یا ابن رسول الله! این چیست که مردم از شما شایع کرده اند؟ فرمود: آن کدام است، عرض کردم میگویند: شما ادّعا کرده اید که مردم بنده زر خرید ما هستند! آن حضرت گفت، خداوند! ای کسی که آسمانها و زمین را آفریده ای و به ناپیدا و پیدا آگاهی، تو شاهدی که من چنین مطلبی را هرگز نگفته ام، و از احدی از پدرانم علیهم السلام نشنیده ام که چنین کلامی گفته باشند، بار الها! تو خود میدانی که از این مردم چه ستمهایی بما وارد شده است، و اینکه این افترا هم از ستمهای ایشانست که در باره ما روا داشته اند، آنگاه بمن روی کرده فرمود: ای عبد السلام! اگر اینان بنا بر گفتار خودشان- که بما نسبت میدهند- که ما گفته ایم همگی بنده زر خرید ما هستند، پس بگویند از چه کسی ما آنان را خریده ایم؟ عرض کردم: راست گفتمی یا ابن رسول الله، سپس فرمود: ای عبد السلام آیا تو منکری آنچه را خداوند تعالی از ولایت و امامت ما بر تو و دیگران واجب فرموده است چنان که دیگران منکرند؟ گفتم: پناه بخدا، هرگز! بلکه من بولایت و امامت شما اقرار دارم.

(۲) ۷- جعفر بن نعیم بن شاذان- رضی الله عنه- بسند مذکور در متن از

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۳۲

ابراهیم بن عباس روایت کرده که گفت: هرگز ندیدم حضرت رضا علیه السلام با کلامی در گفتارش به کسی جفا و

یا درشتی کند، و هیچ گاه ندیدم سخن کسیرا قطع کند، صبر میکرد تا طرف سخنش تمام شود و بعد اگر لازم می دید کلامی میگفت، و ندیدم کسی از او حاجتی بخواهد و مقدور آن حضرت باشد و ردّ کند، و هرگز نزد کسی پای خود را دراز نمی کرد، و در برابر همنشین و جلیسی تکیه نمیداد، و هرگز ندیدم از خدمتکاران و کارگزاران خود کسی را بد بگویند و دشنام دهد، و یا در پیش چشم کسی آب دهان بیندازد، و هرگز ندیدم در خندیدن قهقهه نماید، بلکه خنده اش تبسم بود، و چون خلوت میشد و سفره طعام برای او میگستردند همه غلامان و خدمتکاران را بر سر سفره میخواند، حتی دربان و مهتر را، و او علیه السلام بسیار کم خواب بود و بسیار بیداری می کشید، و بیشتر شب را با بیداری بسر میرد؛ از اوّل تا هنگام دمیدن صبح، و بسیار روزه میگرفت، و سه روز روزه هر ماه از وی فوت نمی شد و میفرمود: این روزه مانند روزه گرفتن همه سال است، و بسیار پنهانی صدقه میداد و احسان میکرد، و بیشتر این کار را شبهای تاریک انجام میداد، و هر کس گمان میکند که در فضل مانند او را دیده است از او باور نکن.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۳۳

باب ۴۵ تقرّب جستن مأمون بآن حضرت بمجادله و بحث با مخالفان در باره امامت و برتری علی علیه السلام بر دیگران

(۱) ۱- تمیم بن عبد الله قرشی - رضی الله عنه - بسند مذکور در متن از اسحاق بن حمّاد روایت کرده است که مأمون مجالسی تشکیل میداد برای بحث و در آن مجالس مخالفین اهل بیت علیهم السلام گرد می آمدند و او با آنان در مورد امامت علی بن ابی طالب

امیر المؤمنین علیه السلام بحث میکرد و او را بر دیگران از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله تفضیل میداد، و این کار را برای محبوب شدن خود نزد حضرت رضا علیه السلام میکرد، و آن حضرت بیاران و دوستانش چون بآنان اطمینان داشت که فاش نمی کنند میفرمود: فریب این گونه کارهای مأمون را نخورید، بخدا سوگند جز او قاتل من نیست، و لیکن من چاره ای جز صبر و شکیب ندارم تا اینکه مدّت عمرم تمام بسر آید.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۳۴

(۱) ۲- پدرم و ابن ولید- رضی الله عنهما- بسند مذکور در متن از اسحاق بن حمّاد بن زید نقل کردند که گفت: یحیی بن اکثم ما را در یک مجلس گرد آورد و گفت: مأمون بمن دستور داده است که جماعتی از اهل حدیث و گروهی از علمای علم کلام و معارف را برای مناظره در مجلسی دعوت کنم، من نیز فرمانش را عملی کردم و از این دو صنف نزدیک چهل نفر جمع شدند و آنان را با خود بردم و گفتم در سرسرای دربان و اطاق انتظار او بمانند تا بحاجب مأمون آمدن ایشان را گزارش دهم، و آنان در آنجا ماندند تا مأمون را خبر کردند و دستور حضور داد، آنان بر او وارد شدند و سلام کردند، و مأمون ساعتی بصحبت و انس و پذیرائی ایشان بسر برد آنگاه گفت: من در نظر دارم که شما را میان خود و خدایم تبارک و تعالی حجّت گیرم، پس هر کس محصور است و احتیاج بقضاء حاجت دارد برخیزد و خود را از فشار بول و آن دیگر رها

سازد، و راحت بنشینید و موزه از پای بیرون کنید و ردا از دوش بپفکنید. آنچه گفته بود عمل کردند.

آنگاه رو بقوم کرده گفت: ای جماعت! من شما را احضار کرده ام که با شما

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۳۵

نزد خدای خود حجت آرم، (۱) پس از خداوند پرهیزید و او را در نظر داشته باشید، و خود و امامتان را ملاحظه نمائید، و مبادا حشمت و موقعیت من، شما را از پذیرش حق از هر کس باشد باز گیرد، و از رد کردن سخن باطل از هر کس که باشد باز ندارد، و بر خود از آتش دوزخ بترسید، و تقرب بخدا را برضا و خشنودی او و مقدم داشتن طاعتش بجوئید، بدانید هیچ بنده ای بانافرمانی خدا خود را بمخلوقی نزدیک نکرد جز آنکه خداوند آن مخلوق را بر وی مسلط ساخت، پس با من با تمام عقلتان بحث کنید، آنگاه گفت:

من مردی هستم که فکر میکنم علی بهترین مردان پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله است، اگر من در این نظرم درست می اندیشم پس مرا تصدیق کنید و سخنم را صواب دانید، و چنانچه خطا می اندیشم با دلیل قول مرا رد کنید و با من بگفتگو پردازید، یا من از شما می پرسم یا شما از من پرسید هر چیزی میخواهید. چون مأمون این سخنان گفت، آنان که اهل حدیث بودند گفتند:

پس ما از تو سؤال میکنیم، گفت: پرسید و سختان را بیک تن از خود واگذارید و او را مأمور این کار کنید، و چون او سخن گوید اگر زیاده بر آن، کسی چیزی داشت بگوید، و اگر خطا کرد خطایش را

جبران کنید، پس یکی از آنان گفت:

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۳۶

ما اعتقاد و گمانمان آنست که بهترین مردم پس از پیغمبر خدا ابو بکر بود (۱) از آن جهت که در خیر مجمع علیه- یعنی همه در آن اتفاق کلمه دارند- آمده است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: بعد از من اقتدا کنید بکسانی که پس از من رهبر شما شوند، ابو بکر و عمر، و چون پیامبر رحمت این دستور را صادر کرده و فرمان به اقتدای بآنان داده، و ما میدانیم که او جز بهترین مردم را مقتدا قرار نمی دهد.

مأمون گفت: روایت بسیار است، و ناچار یا همه درست است و یا همه نادرست و یا پاره ای درست است و پاره ای نادرست، و اگر بگوئیم همه درست است، پس همه باطل است چون بعضی بعض دیگر را نادرست می دانند، و اگر بگوئیم همه باطل است، پس در بطلان اخبار، بطلان دین ثابت می شود و شرع مقدّس از بین می رود، و چون این دو وجه باطل است لا بد وجه سوم را باید اضطراراً بپذیریم که: برخی صحیح و بعضی ناصحیح است و چون چنین شد باید ما دلیلی بر درستی آنها داشته باشیم، تا معتقد شویم و خلاف آن را رد کنیم، و اگر دلیل خبر خود حقّ بود، پس بهتر آنست که بدان معتقد شویم و آن را بپذیریم و ملاک علم و عمل قرار دهیم، و این روایتی که تو خواندی و بدان

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۳۷

تمسک نمودی از روایات است که دلیل بطلان آن در خود آنست، (۱) زیرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله

داناترین حکما است، و از تمامی مردم براستگویی شایسته تر است، و نیز از همه مردم در امر به محال، و واداشتن افراد بایمان بیاطل، دورتر و منزّه تر است. بنا بر این نباید حکم فرموده باشد بخلاف و امامت این دو تن، زیرا که خالی از این نیست که آنها یا از هر جهت مرامشان یکی بود و متفق بودند یا مختلف، و اگر از هر جهت متفق بودند، پس باید در عدد و صورت و جسم یکی باشند، و چنین هم نبوده و نخواهد بود که دو تن یکی باشند، و اگر با هم اختلاف داشتند پس چگونه جایز است پیروی هر دو؟ و این تکلیف ما لا یطاق است! زیرا تو میدانی که اگر از یکی از آن دو در صورت اختلاف، پیروی کنی با آن دیگر مخالفت نموده ای، و دلیل بر این اختلاف آنست که اولی اهل رده را اسیر گرفت، و دومی آنان را آزاد کرد، و عمر از ابو بکر خواست که خالد بن ولید را از منصبش عزل کند، و برای قتل مالک بن نویره او را قصاص کند، ابو بکر نپذیرفت و قصاص نکرد، و عمر دو متعه، متعه حجّ و متعه زنان را حرام کرد و ابو بکر چنین کاری نکرد، و عمر دیوان ثبت اسامی لشکریان و حقوق بگیران را ترتیب داد (معین نمود که بهر کدام مقدار معینی بدهند؛ در صورتی که مهاجر

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۳۸

باشند فلان مبلغ و اگر نباشند فلان مبلغ، اگر عرب باشند فلان مبلغ و اگر غیر عرب باشند فلان مبلغ) (۱) و ابو بکر بهمه مسلمین یکسان میپرداخت و

عرب را بر عجم و مهاجر را بر انصار ترجیح نداد، و ابو بکر پس از خود جانشین معین کرد و عمر نکرد، و از این امور که نظائر بسیار دارد.

مصنّف این کتاب- رضی الله عنه- گوید: در اینجا مطلب دیگری بود که مأمون توجه نکرد که آن را بخصم تذکر دهد و آن این بود که لفظ خبر را آنان این چنین نقل نکرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده باشد:

«اقتدوا باللذین من بعدی ابی بکر و عمر»

، بلکه در نقل آنان لفظ خبر «أبو بکر و عمر» بصورت مرفوع آمده است، و پاره ای هم بلفظ «ابا بکر و عمر» بصورت منصوب نقل کرده اند، و چنانچه اصل روایات بنصب صحیح باشد، معنی قول آن حضرت صلی الله علیه و آله این می شود که: «اقتدوا باللذین من بعدی کتاب الله و العتره، یا ابا بکر و عمر»، و اگر برفع صحیح باشد معنی آن این می شود که: «اقتدوا أيها الناس و أبو بکر و عمر، باللذین من بعدی؛ کتاب الله و العتره». به بقیه حدیث مأمون باز میگردیم:

یکی دیگر از اصحاب حدیث گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: اگر من

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۳۹

میخواستم دوستی برای خود برگزینم هر آینه ابو بکر را برای دوستی برمی گزیدم.

(۱) مأمون گفت: این محال است زیرا در روایات شما است که پیغمبر صلی الله علیه و آله میان اصحابش در مدینه برادری (پیمان اخوت) افکند و هر کدام را با دیگری عقد اخوت بست و برای علی برادری قرار نداد، و علی سبب آن را پرسید، فرمود: من ترا برای خود نگه داشتم

و تو برادر منی و این تأخیر نبود مگر برای اینکه تو را برای خود باقی گذاشتم، پس هر کدام از این دو روایت را بپذیریم آن دیگر را باید رد کنیم.

دیگری گفت: علیّ خود در منبر گفت: بهترین افراد این امت پس از پیامبرش ابو بکر و عمر میباشند! مأمون گفت: این نیز محال است، زیرا اگر پیغمبر صلی الله علیه و آله میدانست که اینان از همه افضلند، یک بار عمرو بن عاص و یک بار اسامه بن زید را بر آنان امیر و ولیّ نمیکرد. و از چیزهایی که این خبر را تکذیب می کند گفتار خود علیّ است پس از رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله که در سخنی فرمود: «و من بجانثینی او نزدیکتر بدم از خودم به پیراهنم لکن ترسیدم از اینکه اختلاف ایجاد شود و مردم تازه مسلمان از اسلام باز گردند و کافر شوند، و گفتار دیگرش که فرمود:

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۴۰

از کجا آن دو از من بهترند؟ در حالی که من قبل از آنان تنها خدا را می پرستیدم و پس از آنان نیز!! (۱) مردی دیگر گفت: ابو بکر درب خانه خویش بیست و گفت: آیا کسی هست که فسخ کند بیعت به خلافت مرا؟ و علیّ گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله تو را مقدّم داشت، پس چه کسی میتواند تو را عقب راند؟! مأمون گفت: این باطل است، زیرا او خود از بیعت با ابو بکر سر باز زد، و شما خود روایت کرده اید که تا فاطمه علیها السلام حیات داشت علیّ بیعت نکرد، و فاطمه علیها السلام وصیت کرد

که او را شبانه دفن کنند که مبادا آن دو تن بجنازه اش حاضر شوند، و دلیل دیگر اینکه اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله او را خلیفه خود قرار داده بود، پس چگونه گفت: بیعت با مرا اقاله کنید، و به انصار گفت: یکی از این دو: ابو عبیده (جراح) و عمر رأی دهید؟! شخص دیگری گفت: عمرو بن عاص گفت: یا نبی الله! کدامیک از زنان را بیشتر دوست میداری! فرمود: عائشه. پرسید: از مردان چه کسی را؟ فرمود:

پدرش (ابو بکر) را.

مأمون گفت: این هم نادرست است از جهت اینکه شما خود روایت

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۴۱

میکنید که برای پیغمبر صلی الله علیه و آله مرغان بریان آوردند، (۱) گفت: خداوند محبوبترین خلق خود را نزد من حاضر کن، و آن شخص علی بود، پس کدام روایتتان درست است و میتوان قبول کرد؟! دیگری گفت: علی خود گفته است: هر کس مرا بر ابو بکر ترجیح و تفضیل دهد، حد افترا دهنده را بر او جاری میسازم.

مأمون گفت: چگونه علی گفته است کسی را که حدی بر او نیست تازیانه میزنم و این کار را جایز دانسته است؟! اگر چنین گفته باشد پس در حدود الهی تجاوز و تعدی کرده، و عمل بخلاف امر الهی نموده، و این برتری دادن او بر آن دو افترا نیست، و شما روایت کرده اید که پیشوایتان (ابو بکر) گفت: من بولایت شما رسیدم و لکن از شما مردم بهتر نیستم، پس کدامیک از این دو مرد در نزد شما راستگوترند؟ آیا سخن ابو بکر در باره خود، یا سخن علی در باره ابو بکر؟ کدامیک

در نزد شما درست و صحیحتر است؟ با آنکه خود حدیث تناقض دارد، و ناچاریم بگوئیم ابو بکر یا در قول خود صادق است یا بعکس، پس اگر صادق باشد باید گفت: از کجا دانست؟ آیا بوحی بود یا بنظر و فکر خود؟ اگر گوئید بوحی بود، که وحی پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله منقطع شده

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۴۲

بود، (۱) و اگر بفکر و اندیشه خود چنین گفت، پس فکر را در این مقام راهی نیست.

و اگر غیر صادق باشد، محال است چنین فردی دروغزن متولّی امر مسلمین باشد و ولّی امر آنان گردد و حدود الهی را بپای دارد.

کسی دیگر از اصحاب حدیث گفت: از پیامبر صلی الله علیه و آله رسیده است که فرمود:

«ابو بکر و عمر سیدا کهول اهل الجنّه»

: ابو بکر و عمر پیران اهل بهشتند.

مأمون گفت: این حدیث محال است، زیرا که در بهشت پیرمرد نیست، و روایت است که پیره زنی که او را «أشجعیه» میگفتند نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بود آن حضرت فرمود: پیره زن داخل بهشت نمی شود، پیره زال گریست، رسول خدا صلی الله علیه و آله باو فرمود: همانا خداوند متعال میفرماید: *إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ إِنِشَاءً فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَاراً عُرْبًا أَتْرَاباً*: ما ایجاد میکنیم زنان را ایجاد چنان، و همه را بکر و دختر و دوشیزگان قرار میدهیم، پس اگر گمان کرده اید که ابو بکر تنها جوان می شود در هنگام ورود به بهشت، و در حالی که خود روایت کرده اید که رسول خدا صلی الله علیه و آله به حسن و حسین گفت که آنان آقای جوانان بهشتیند در میان جمیع

خلق، و پدرشان از آن دو بهتر است.

مردی دیگر گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود: اگر من

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۴۳

در میان شما مبعوث نمی شدم البته عمر مبعوث میشد.

(۱) مأمون گفت: این نیز محال و ممتنع است، زیرا که خدای تعالی در قرآن فرموده: **إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَ النَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ - نساء: ۱۶۳**، و نیز فرموده: **وَ إِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَ مِنْكَ وَ مِنْ نُوحٍ وَ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى وَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ** (یادآور ای محمد هنگامی را که ما از پیامبران پیمان‌شان را و از تو نو نوح و ابراهیم و موسی و عیسی بن مریم عهد و میثاق گرفتیم برای رسالت - احزاب: ۷)، پس آیا جایز است کسی که میثاق و عهدی برای نبوت او در کار بوده پیغمبری نرسد، و برای آنکه پیمانی نبوده پیغمبری برسد؟

فرد دیگری گفت: رسول خدا در روز عرفه بعمر نظری افکند و لبخندی زد، و فرمود: خداوند تبارک و تعالی بندگان خود بطور کلی مباحات میکند ولی به عمر بطور خصوصی.

مأمون گفت: این هم نشدنی است، چرا که خداوند پیامبرش را کنار نمی گذارد و بعمر بخصوص مباحات کند و به رسولش در عموم مردم، و این روایات عجیبتر از روایات شما نیست که میگوئید: رسول خدا فرمود: من وارد بهشت شدم صدای کفشی شنیدم چون نظر کردم دیدم بلال غلام ابو بکر قبل از

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۴۴

من بهشت آمده بود! (۱) آری شیعه می گوید: علی از ابو بکر بهتر است، ولی شما می گوئید غلام ابو بکر از پیغمبر صلی الله

علیه و آله بالاتر است، زیرا آنکه سبقت گرفته افضل است از آنکه در پی او رسیده، همچنان که روایت کرده اید که شیطان از سایه عمر هم فرار میکند، در صورتی که میگوئید شیطان بزبان پیغمبر انداخت که بگوید: «وإِنَّهُنَّ الْغَرَانِيقُ الْعَلِيَّ» (این بتها طاوس مثالن رفیع اند «۱»)، بگمان شما شیطان از عمر فرار میکرد، اما کفر را بر لسان رسول خدا صلی الله علیه و آله القا کرد.

یکی از آنان گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اگر عذاب نازل شود جز عمر بن الخطاب احدی نجات نیابد (حتی رسول خدا صلی الله علیه و آله!).

مأمون گفت: این حدیث مخالف صریح کتاب خدا است که به پیغمبرش فرموده: مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ، (تا مادامی که تو در میان آنان باشی آنان را عذاب نفرستیم)، و شما عمر را مانند رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار داده اید.

فرد دیگر گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله شهادت به اهل بهشت بودن عمر در جمله آن ده تن از اصحاب که آنان را «عشره مبشره» گویند داد! (۲) مأمون گفت: اگر چنین که گمان شما است باشد، عمر بحذیفه بن الیمان (که

(۱) - این مطلب اشاره دارد به قصه ای که بعضی مفسرین اهل سنت در ذیل آیه: إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانَ فِي أُمِّيَّتِهِ (حج: ۵۲)، آورده اند که: زمانی پیامبر در حال نقل وحی بود که شیطان کلامی بر زبان وی جاری ساخته گفت:

تلك الغرائق العلي و إن شفاعتهن لترجي.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۴۵

مشهور است او منافقین را که قصد ترور پیامبر را در ليله عقبه داشتند شناسائی

کرده بود) نمی گفت: تو را بخدا سوگند می دهم که بگوئی آیا من از منافقین هستم؟! و اگر پیغمبر صلی الله علیه و آله باو گفته بود که تو از اهل بهشتی (با این حال) رسول خدا صلی الله علیه و آله را تصدیق نکرده و از حدیفه می پرسد! پس معلوم می شود که حدیفه را تصدیق کرده بود، ولی پیغمبر خدا را نه! پس این خلاف مسلمانی است، و چنانچه رسول خدا را تصدیق کرده بود، پس چه دلیلی است که از حدیفه بپرسد، و این دو خبر با هم تناقض دارد.

یکی دیگر از آنان گفت: بلا-شک رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: من را با امتم در میزانی سنجیدند و من بر امتم رجحان یافتم، سپس بجای من ابو بکر را با امت من سنجیدند، ابو بکر بر آنان چربید، آنگاه عمر را سنجیدند، او نیز بر آنان چربید، آنگاه میزان را برداشتند.

مأمون گفت: این محال است از جهت اینکه از دو حال خالی نیست: یا جسمشان را وزن کردند یا اعمالشان را، اگر گویی جسمشان را سنجیدند پس این درست نیست، که وزن ظاهر ایشان از همه امت افزون باشد، و اگر افعال آنان را با امت سنجیدند، در آن وقت که همه اعمال امت حاضر نبود، و هنوز خلق

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۴۶

نشده بودند تا اعمالی داشته باشند و این در روز قیامت ممکن است، (۱) پس بگویید چگونه و به چه چیز بر تمام امت برتری داشتند؟ بعضی گفتند: به اعمال صالحه، مأمون گفت: اکنون بمن بگوئید کسی که در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه

و آله عمل صالحش بر رفیقش برتری داشت، ولی پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله عمل صالح دوستش بر عمل او فزونی یافت، آیا بمقام رفیقش میرسد که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله درجه بالاتری داشته است؟ اگر بگوئید:

آری، من در این عصر کسانی که اعمال صالح و عبادتشان- از جهاد و حج و روزه و نماز و زکات- بمراتب بیش از آنان که در حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله می بوده اند را بشما معرفی میکنم، گفتند: راست میگوئی، عاملان خیر و صالحین زمان ما بمقام عاملان خیر و عباد زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله نمیرسند، مأمون گفت:

شما بنگرید آنچه از فضائل، پیشوایان مذهبی شما- که دینتان را از آنان تعلیم گرفته اید- در باره علی گفته و نقل کرده اند، و آنچه را که در باره عشره مبشره- آن ده صحابی که رسول خدا صلی الله علیه و آله بایشان مژده بهشت داد و جمله شهادت می دهند که اهل بهشتند- گفته اند با هم بسنجید، اگر دیدید که جزئی از بسیار است، همان که شما می گوئید همان صحیح است، و اگر دیدید آنچه را که در باره علی نقل می کنند بیشتر است، پس از پیشوایان خود آنچه را که در-

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۴۷

باره علی روایت کرده اند قبول کنید، و از آن نگذرید.

(۱) راوی گوید: همه سر بزیر افکندند، و مأمون پرسید: چرا ساکت شدید؟! گفتند: ما حرفمان را تمام کردیم، مأمون گفت: اکنون من از شما میپرسم:

بگوئید در هنگامی که خداوند رسولش را مبعوث فرمود و رسالت تبلیغ شد، چه عملی ثوابش

از همه اعمال بیشتر بود؟ گفتند: پیشی گرفتن در قبول اسلام، زیرا خداوند متعال می فرماید: السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ (آنان که پیشی گرفتند بایمان برسول خدا و آئین اسلام بدرگاه خدا، اینان مقرّبند- واقعه ۱۱).

مأمون گفت: آیا کسی قبل از علیّ اسلام آورده بود؟ اگر سراغ دارید بگوئید، گفتند: این درست است اما هنوز کودک بود، ولی ابو بکر سالمند و دارای عنوان بود، و میان این دو حالت (کودکی و سالمندی) تفاوت است، و روی ایمان ابو بکر میتوان حساب کرد، اما ایمان علیّ را بدلیل اینکه بالغ نبوده نمیتوان بحساب آورد، مأمون گفت: بگوئید آیا اسلام علیّ از ناحیه الهام بود که از سوی خدا به او شده بود، یا بصرف دعوت پیغمبر صلی الله علیه و آله؟ پس اگر بگوئید به الهام بود، او را بر رسول خدا تفضیل داده اید، زیرا آن حضرت ملهم نشد، بلکه جبرئیل آمد و پیام خداوند را باو رسانید و اگر بگوئید: نه، بدعوت پیامبر بود، پس بگوئید: آیا دعوت پیغمبر از جانب خود بود یا بأمر خدا؟ اگر بگوئید:

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۴۸

پیغمبر از پیش خود او را دعوت به اسلام کرد، (۱) پس این خلاف آنست که خداوند رسولش را بدان وصف نموده، در آنجا که میفرماید: «وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ» (من از آنان نیستم که بخود بندی داشته باشم) و در سخن دیگرش که فرمود:

وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ (از روی هوی و هوس چیزی نمی گوید، و نمی گوید مگر همان که به او وحی می شود- نجم: ۳ و ۴)، و چنانچه از طرف خدا بود، پس خداوند

امر کرده بود که علی را از میان همه کودکان مردم برگزیند و به اسلام دعوت کند، و لذا از روی آگاهی و اطمینان به تأیید خداوند متعال او را دعوت کرد.

و یک جهت دیگر، بمن بگوئید: آیا خداوند حکیم و دانا ممکن است مخلوق خود را تکلیف بکاری کند که طاقت آن را نداشته باشد؟ اگر بگوئید:

آری، پس کفر ورزیده اید، و اگر بگوئید: نه، پس چگونه جایز است که امر کند پیامبرش را به دعوت کردن کسی که امکان پذیرش آن را ندارد برای کمی و نارسائی سنش، و ناتوانی که از پذیرفتن حکم دارد.

باز جهت دیگر: آیا دیده اید که رسول خدا صلی الله علیه و آله احدی از کودکان

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۴۹

فامیلش یا از غیر ایشان را باسلام دعوت کرده باشد، (۱) تا اینکه آنان در میان تمامی اطفال سرمشق و الگوی علی قرار گرفته باشند؟ اگر می پندارید که او جز علی را دعوت به اسلام نکرده است، پس این خود فضیلتی است برای علی بر همه کودکان مردم. آنگاه گفت: بمن بگوئید: کدامین عمل پس از سبقت گرفتن بر ایمان بر رسول خدا صلی الله علیه و آله با ارزش تر است؟ گفتند: جهاد در راه خدا، گفت:

آیا برای یکی از آن ده تن (عشره مبشره) بمانند علی سابقه جهاد و مبارزه با کفر در تمامی مواقفی که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله با کفار و دشمنان دین داشت در تاریخ سراغ دارید؟ این غزوه بدر است که بیش از شصت و چند تن (از لشکر کفار) را کشتند و علی بیست و چند تن را بدوزخ فرستاد، و بقیه

را دیگران همه با هم، پس یکی از حاضران گفت: ابو بکر در سایبان خود با رسول خدا بود و جنگ را رهبری میکرد، مأمون گفت: حرف عجیبی میزنی! بگو آیا جدای از پیغمبر تدبیر جنگ را بعهده گرفته بود یا با نظر پیغمبر و شرکت با او - صلوات الله علیه - یا برای اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله به رأی و رهبری نمودن او نیاز داشت، کدام این سه امر را بیشتر خودداری بگوئی؟ مرد گفت: پناه بخدا میبرم اگر گمان کنم با رسول خدا در تدبیر نیرو شرکت داشت، و یا اینکه خود

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۵۰

بتنهائی تصمیم میگرفت، (۱) و یا اینکه بگویم رسول خدا صلی الله علیه و آله به رأی او محتاج بود گفت: پس چه فضیلتی دارد در سایبان نشستن و مجاهدین را دیدن؟ و چنانچه فضیلت ابو بکر بترک جهاد و نرفتن بمیدان بوده، پس لازمه اش اینست که هر متخلف و تارک جنگی را بر مجاهدین ترجیح دهیم، با اینکه خداوند عز و جل میفرماید: لَا يَشْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ - الخ مساوی و برابر نیستند آن اشخاصی که عذری ندارند از رفتن بمیدان نبرد، و خودداری میکنند و بجنگ نمی روند با کسانی که مال و جان خود را در راه خدا و جهاد بدل میکنند، زیرا خداوند مقام مجاهدین بمال و جان را برتر نمود از آنان که در خانه می نشینند و از جنگ کناره می گیرند، اگر چه خداوند بهمه مؤمنین وعده نیکو داده است، ولی مجاهدین را بر کناره گیران از جنگ بمزدی بزرگ برتری داده است.

اسحاق بن حماد گوید: آنگاه

بمن گفت: سوره هل اُتی را قراءت کن، من شروع بخواندن سوره هل اُتی کرده تا رسیدم به آیه مبارکه وَ يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلٰی حُبِّهِ مِسْكِينًا وَ يَتِيْمًا وَ اَسِيْرًا- تا جمله- وَ كَانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُوْرًا گفت:

این آیات در باره چه کسی نازل شده است؟ عرض کردم در باره علی، پرسید

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۵۱

(۱) آیا بتو خبری رسیده که علی هنگام اطعام مسکین و دستگیری از یتیم و اسیر گفته است: اِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللّٰهِ لَا نُرِيْدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَ لَا- شُكُوْرًا آنچنان که خدای عزّ و جلّ در قرآن گفته است؟ گفتم: خیر، فرمود: پس خداوند تعالی از ما فی الضّمیر و یتّ او آگاه بود و آن را در کتاب خود ذکر کرد تا بمردم امر او را ظاهر گرداند. آیا دانسته ای که خداوند در آنچه از بهشت وصف کرده است چیزی را مانند آنچه در این سوره وصف کرده وصف نموده باشد این چنین که فرموده: «قواریر من فضّه» (و تنگهایی بلورین از نقره ساخته شده)؟

عرض کردم: نه، گفت: این خود فضیلتی است جدای از آنها، چگونه تنگ بلوری از نقره می شود؟ گفتم: نمی دانم، گفت: میخواهد بفهماند که نقره ای در صفا چنانست که داخلش از خارج پیداست، در این ای اسحاق قدری تأمل کن، که گوید: از لطافت و روشنی پوست همچون تنگ بلورین باشند از شدت نرمی و نازکی، و در گفته رسول خدا صلی الله علیه و آله ای اسحاق:

«رویدا سوقک بالقواریر»

و مرادش از قواریر زنان بود بجهت لطافت و رقت جسم آنان.

مترجم گوید: «اصل ماجرا چنین است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در سفر حجّه

الوداع زنان خویش را به همراه برد و آنان را بر شتران سوار کرده بودند و مأمور شتران، غلام حضرت، شخصی بنام آنجشه بود، و وی برده ای سیاه رنگ و خوش صدا بود که با خواندن آواز، شتران حامل

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۵۲

امّهات مؤمنین را تند میراند، و شتران مردان را براء بن مالک سوق میداد و اینان هر دو در تند بردن شتران مسابقه می دادند، رسول خدا صلی الله علیه و آله به آنجشه گفت:

«رویدک رفقا بالقواریر»

یعنی: ای آنجشه! قدری آرامتر، با این بانوان مدارا کن و شتران را تند مران».

(۱) و افزود: همچین مانند گفتار رسول خدا

«رکبت فرس أبی طلحه فوجدته بحرا»

(بر اسب ابو طلحه سوار شدم آن را چون دریا یافتم)، مرادش تند رفتن او بود مانند تند رفتن روی آب دریا.

مترجم گوید: «أبو طلحه زید بن سهل انصاری است، و از قبیله بنی النّجار است، وی از شجاعان بوده و در تمامی غزوات رسول خدا صلی الله علیه و آله شرکت کرد، و در غزوه حنین چنان ایستادگی و شجاعت بخرج داد و فداکاری نشان داد که همه او را تحسین کردند، و وی همانست که پیغمبر صلی الله علیه و آله در باره اش فرمود: صدای ابو طلحه در لشکر برای من از یک صد سوار بهتر است».

باری، مأمون گفت: مراد از بحر در کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله بسیاری تاخت و تاز است، و نیز مانند قول خداوند متعال که فرموده: وَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَ مَا هُوَ بِمَيِّتٍ وَ مِنْ وَرَائِهِ عَذَابٌ غَلِيظٌ. ابراهیم - ۱۷ (یعنی: مرگ از هر سو به او رو کند

ولی او نمرده بلکه عذاب خداوند سخت است) مراد آنست که گوئی مرگ از هر طرف او را احاطه کرده است، هر چند که از یک سو هم اگر آید او مرده است، و غرض آنست که آلام و تلخی جان کندن از جمیع اطراف او را در بر گرفته، و تلخی این مرگها را می چشد.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۵۳

(۱) سپس مأمون گفت: ای اسحاق! آیا تو از آنان نیستی که شهادت می دهند آن «عشره مبشره» در بهشتند؟ گفتم: آری، گفت: بمن بگو اگر مردی منکر بود و میگفت نمی دانم این خبر صحیح است یا نه: یعنی خبر

«عشره من اهل - الجنة»

(و بعد نام ده تن از صحابه را در آن برده است) آیا او را نزد خود کافر میدانی؟ گفتم: نه، گفت: اگر بگوید: نمیدانم که سوره هل أتى از سوره های قرآن است یا نه، او را کافر میدانی؟ گفتم آری، گفت: پس من فضل این مرد (یعنی علی) را افزون مینگرم (که هر کس در فضل او که قرآن است تردید کند کافر است، اما اگر در فضل عشره که حدیث است تردید کند کافر نمیشود).

آنگاه گفت: ای اسحاق، مرا از حدیث «طیر مشوی» (مرغ بریانی که برای رسول خدا آوردند و از خدا خواست که محبوبترین و بهترین خلقش را با او در آن شریک گرداند و خداوند علی را هم خوراک او کرد) خبر ده که آیا در نزد تو صحیح است؟ گفتم: آری، گفت: بخدا سوگند که عناد تو ظاهر شد و خود اعتراف کردی، امر از این سه حال خالی نیست، اینکه با دعای پیغمبر صلی الله علیه و

آله او مقبول افتاد یا مردود؟ یا اینکه خداوند فاضل و بهترین خلق را شناخت ولی مفضول و کهنتر در نزد او محبوب تر بود، و یا اینکه اساساً خداوند فاضل و مفضول را تشخیص نمی داد و نمی شناخت، بگو کدامین قسم از این اقسام در

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۵۴

نزد تو بهتر و درست تر است؟ (۱) اسحاق گوید: من مدتی سر بزیر بودم و جوابی نداشتم، تا اینکه سر برداشته گفتم: ای امیر! خداوند در باره ابو بکر فرموده است: ثَانِي اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَخْزَنِ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا (دومین آن دو نفر بود در غار هنگامی که پیغمبر بیار و صاحبش گفت: مترس خدا با ما است - توبه: ۴۰) و خداوند عز و جل او را بنسبت مصاحب با پیغمبرش صلی الله علیه و آله مفتخر می گرداند، مأمون گفت: سبحان الله! چقدر فهم تو اندک است، آیا کافر مصاحب مؤمن نمی شود؟ این چه فضیلت است، مگر نشنیده ای سخن خداوند را که حکایت فرموده: قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ، ثُمَّ سَوَّاكَ رَجُلًا (به صاحب و دمسازش که با او می ستیزید گفت: آیا بخدا کافر شدی؟ او که تو را از خاک آفرید سپس از نطفه، آنگاه تو را مرد تمامی ساخت - کهف: ۳۷) پس خداوند کافری را مصاحب مؤمنی یاد کرد، و یا شعر هذلی شاعر که گفته است:

و لقد غدوت و صاحبی و حشیتحت الرداء بصیره بالمشرق بی شک صبح کردم و اسب سواریم وحشی بود و از زیر جلش به همه جا بینا بود و محلّ طلوع آفتاب را با نگریستن

انتظار میکشید.

و یا گفتار ازدی، شاعری دیگر که گفته است:

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۵۵

(۱)

و لقد ذعرت الوحش فيه و صاحبی محض القوائم من هجان هیکل و بدون تردید ترسیدم و وحشت کردم از تنهائی در آن مکان و تنها همدم و دمساز من چارپائی نجیب و ساق سپید و بلند قامت بود.

پس شاعر اسب خود را صاحب خویش خوانده است. اما آنکه فرموده:

«إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا» (خدا با ماست) پس بدان که خداوند با هر نیکوکار و بدکرداری هست، مگر نشنیده ای که خداوند فرموده: و ما يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثِهِ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ - تا آخر آیه سوره مجادله که معنایش اینست که هیچ سه تنی با هم نجوی نکنند جز اینکه خداوند چهارمی آنان است، و هیچ پنج تنی با یک دیگر نباشند الا اینکه خداوند ششمی ایشان است، و نه کمتر و نه بیشتر از این جماعتی گرد نیابند جز آنکه خداوند با آنانست هر کجا که باشند».

و امّا اینکه فرمود: لا تَحْزَنْ پس بگو بدانم این حزن و ناراحتی ابو بکر طاعت خدا بود یا معصیت او؟ اگر فکر میکنی که طاعت خدا بود، پس گوئی رسول خدا صلی الله علیه و آله از طاعت خدا او را منع فرمود، و این بر خلاف فعل شخص حکیم است، و اگر گوئی آن معصیت بود، پس در این چه فضیلتی است برای عاصی.

اکنون بگو بدانم اینکه خداوند حکایت فرموده: فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۵۶

این آرامش بر کدامیک نازل شد؟ (۱) اسحاق گوید: گفتم بر ابو بکر، زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله نیازی به آرامش نداشت، چرا که نترسیده

بود، گفت: از سخن خدا در روز حنین برایم بگو که خدای عزّ و جلّ میفرماید: وَ يَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبْتَكُمْ كَثُرَتْكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئاً وَ ضَاقَتْ عَلَيْكُمْ الْأَرْضُ بِمَا رَحَبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُمْ مُدْبِرِينَ* ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَاكِنَاتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ - توبه: ۲۵، ۲۶.

(و در روز حنین هنگامی که بسیاری جمعیتان موجب خوشحالی شما شده بود، ولی هیچ ثمره ای برایتان نداشت، و فرار کردید، و زمین از هر سو و هر طرف شما را تحت فشار مرگ قرار داد، تا اینکه خداوند سکینه و آرامش خود را به پیامبرش و بر دل‌های شما مؤمنین نازل ساخت). آیا میدانی مراد از آن مؤمنین که خداوند در این آیه کریمه اراده فرموده کیانند؟ گوید: من گفتم نمیدانم، گفت: مردم در غزوه حنین و در آن روزی که فرار را بر قرار اختیار کردند، و با رسول خدا صلی الله علیه و آله جز هفت تن از بنی هاشم هیچ کس باقی نماند:

علی بود که با شمشیرش کارزار میکرد و عباس بود که لجام استر رسول خدا صلی الله علیه و آله را بدست گرفته بود، و پنج تن دیگر که گرداگرد آن حضرت حلقه زده بودند و خوف آن داشتند که مبادا ضربتی برسول خدا زنند یا آسیبی برسانند، تا

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۵۷

وقتی که خداوند پیغمبرش را ظفر داد، (۱) پس نظرش از مؤمنین در آیه مبارکه در اینجا «علی» بود و آن چند تن از بنی هاشم، پس چه کسی افضل است؟ آیا آنکه با پیامبر بود و سکینه بر او و بر پیغمبر نازل شد؟ یا آنکه با پیغمبر بود

و سکینه بر پیامبر نازل شد و او اهلیت نداشت که سکینه بر او نازل شود.

مترجم گوید: «احتجاج مأمون در صورتی درست است که اسحاق پذیرفته باشد که در غار سکینه بر پیغمبر نازل شد نه بر ابو بکر، و حال آنکه اسحاق اظهار داشته بود که در غار سکینه بر ابو بکر آمد و پیغمبر نیازی به آرامش نداشت».

ای اسحاق کدامیک افضلند؛ آیا آنکه با پیغمبر صلی الله علیه و آله در غار بود، یا آنکه بر بستر پیغمبر خوابید و خود را فدای آن حضرت کرد تا کار خود را در هجرت بمدینه و اعتلای کلمه حق بانجام رساند؟! خداوند بآن جناب وحی فرستاد تا علی را امر کند که در فراش و بستر او بخوابد و بدین کار جان رسول خدا صلی الله علیه و آله در امان باشد، پس آن حضرت او را امر کرد که بجای او در فراش بخسبد، و علی پرسید: آیا بدین کار شما سلامت می مانید؟ فرمود: آری، علی گفت:

بروی چشم اطاعت میکنم فرمانت را، آنگاه در بستر پیغمبر خوابید و ملافۀ او را بر خود پیچید، و مشرکین اطراف خانه را محاصره کردند و بدرون رفتند و شک نداشتند که در آن بستر کسی بجز پیغمبر باشد، و از هر طائفه یکتن همپیمان

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۵۸

شدند که هر کدام ضربتی زنند تا بنی هاشم مطالبه قصاص نتوانند کرد، (۱) و علی می دانست و سخنان آنان را می شنید و از تدبیر با خبر شده بود و خود را در معرض هلاک می دید، و هیچ یک از این امور نتوانست او را بترساند و جزع کند

چنان که ابو بکر در غار جزع کرد، با اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله با او بود، ولی علی تنها بود، و پیوسته صابر و پایدار و استوار بود و خود را بحساب خدا گذارده بود، و خداوند هم فرشتگانی را فرستاد تا او را از شر دشمن مواظبت کنند، سپیده دم برخاست و قریش که آماده کشتن رسول خدا بودند او را دیدند و سراغ پیامبر را از وی گرفتند، گفت: نمی دانم کجاست، گفتند: تو ما را فریب دادی، و او خود را بعد به پیغمبر رسانید، پس علی افضل بود و روز بروز عملی از وی بظهور میرسید و او را مقرب تر می ساخت تا اینکه خداوند تعالی او را از این دنیای فانی بعالم باقی بسوی خود برد در حالی که کاملاً پسندیده و مورد غفران حق بود.

ای اسحاق آیا تو حدیث ولایت را روایت نکرده ای؟ گفتم: آری خود روایت کرده ام، گفت: آن را برای من حدیث کن، من حدیث را

(من کنت مولاه فهذا علی مولاه)

برای او روایت کردم، گفت: آیا نمی بینی که این حدیث حقی را برای علی بر عهده ابو بکر و عمر واجب می گرداند که بر عهده علی از آن دو،

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۵۹

حقی واجب نگردانیده است؟ (۱) گفتم: مردم می گویند رسول خدا صلی الله علیه و آله این کلام را بسبب زید بن حارثه فرمود (و مراد این بود که: هر کس من اکنون ولایت او را دارم، پس از من علی ولی و سرپرست اوست و او زید بن حارثه بود که مولای پیغمبر بود و ولایت او را پس از خود به

علی داد)، پرسید: این کلام را در کجا و چه وقت رسول خدا گفت؟ گفتم: هنگامی که از حجّه الوداع باز میگشت در غدیر خم، گفت: زید بن حارثه در کجا بقتل رسید؟ گفتم: در مؤته؟ گفت: آیا زید بن حارثه پیش از غدیر خم کشته نشده بود؟ گفتم: آری، گفت: بگو اگر فرزند پانزده ساله تو بگوید: مردم! بپذیرید که غلام من از آن پسر عمویم میباشد، آیا تو از این کلام فرزندت رنج میبری و آن را ناخوش میداری یا نه؟ گفتم آری مکروه میدارم، گفت: فرزند ترا منزه میداری از چیزی که پیغمبر صلی الله علیه و آله از آن منزه نمی بود، وای بر شما که فقهای خود را ارباب خود گرفته اید، خداوند در باره نصاری میفرماید: اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ (مسیحیان دانشمندان و رهبانان خود راخدایان خود گرفته اند- توبه: ۳۲)، در حالی که بخدا سوگند از برای آنان روزه نمی گرفتند و نماز نمی خواندند، و لیکن هر چه آنان می گفتند اینان اطاعت می کردند آنگاه گفت: آیا این حدیث که رسول خدا صلی الله علیه و آله بعلیّ گفت:

«انت منی»

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۶۰

بمنزله هارون من موسی»

را روایت کرده ای؟ گفتم: آری، (۱) گفت: آیا نمی دانی که هارون برادر پدر مادری موسی بود؟ گفتم: چرا، گفت: آیا علیّ برادر پدر مادری پیغمبر بود؟ گفتم: خیر، گفت: هارون پیغمبر بود و علی که مانند هارون پیغمبر نبود پس برادر پدر مادری که نبود، پیغمبر هم که نبود، پس آن منزلت سومی که دارا بود چه بود جز خلافت پیامبر؟ و این کلام رسول خدا از آن جهت بود که

منافقین گفتند: پیغمبر علی را به همراه خود نبرد و در مدینه بر سر زنان و اطفال باقی گذارد و بجهد نبرد و برای او سخت بود که علی را ببرد ولی پیغمبر خواست علی با خاطری آسوده در مدینه بجای او بماند لذا این کلام را گفت، چنان که خداوند از موسی حکایت کرده است که به هارون گفت:

اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ (در قوم من تو باقی بمان، امور را اصلاح کن و گوش بحرف فسادکاران مده و راه آنان را پیشه نکن. اعراف ۱۴۲) من به مأمون گفتم: موسی در حال حیات هارون را بجای خود گذارد و بمیقات پروردگار خود رفت، پس موسی هارون را بر تمامی قوم خلیفه خود قرار داد اما رسول خدا صلی الله علیه و آله علی را تنها بر مردمی که در مدینه باقی بودند جانشین و خلیفه خود قرار داد، (بر ضعفی که از جنگ مستثنی و معذور بودند و زنان و کودکان، زیرا بیشتر مردم به همراه او بوده و برای تبوک تجهیز شده بودند) مأمون گفت: آیا موسی تنها به میقاتگاه رفت یا افرادی از قوم به همراه او

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۶۱

بودند؟ (۱) گفتم: کسانی به همراهش بودند، گفت: آیا هارون را بر تمامی آنان سرپرست و جانشین خود قرار نداد؟ گفتم: آری، گفت: علی را نیز جانشین کرد چون برای غزوه بیرون رفت بر کسانی که قدرت نبرد نداشتند و زنان و کودکان علی را گمارد، و دلیل بر خلیفه قرار دادن علی را پس از مرگش این است که فرمود:

«علی نسبت بمن بمنزله هارون است نسبت بموسی، الأ

اینکه پیامبری پس از من نخواهد بود»، پس او وزیر پیغمبر است بدین کلام، زیرا موسی علیه السلام بدرگاه خداوند تبارک و تعالی دعا کرد و از او طلب یار و کمک کار نمود بدین عبارات که: *وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي، هَارُونَ أَخِي، اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي وَ أَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي*. گفت: برای من مددکاری از اهل و کسان من قرار ده و آن هارون برادرم باشد، و پشت مرا بدو محکم گردان، و او را در تبلیغ نبوت و حفظ امت شریک من گردان، پس هر گاه علی نسبت به پیغمبر صلی الله علیه و آله بمنزله هارون باشد، وزیر رسول و یاری کننده اوست، و او جانشین او است همان طور که هارون وزیر موسی و یاری کننده او و خلیفه او بود.

سپس مأمون روی بحاضران از علما و دانشمندان کرده گفت: من از شما

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۶۲

بپرسم یا شما از من می پرسید؟ (۱) گفتند: ما از تو سؤال می کنیم، گفت:

پرسید، یکتن از ایشان گفت: آیا امامت علی از جانب خداوند عزّ و جلّ بنقل رسول خدا صلی الله علیه و آله از او، مانند نقل فرائض مانند نماز ظهر که چهار رکعت است، و زکات دویست درهم که پنج درهم است، و یا حجّ خانه خدا نیست؟ مأمون گفت: آری، گفت: پس از چه رو در اینها هیچ گونه اختلافی نیست اما در خلافت علی اختلاف است؟ مأمون در پاسخ گفت: برای اینکه تمام فرائض آن طور نیست که در آن چشم و همچشمی و رقابت باشد، ولی خلافت و زمامداری چون نوعی ریاست است در آن رقابت هست.

دیگر از حضاران

گفت: چرا شما منکر این هستی که پیامبر صلی الله علیه و آله امر کرده باشد که خود مسلمین یکتا را با اختیار خود تعیین کنند که قائم مقام او باشد، از روی مهربانی و لطفی که با امتش داشت، بدون اینکه خود کسی را معین کند و امت با او مخالفت کنند و عذاب بر ایشان مسجل گردد؟ مأمون گفت: این مطلب را از این جهت منکرم که خداوند بخلق خود مهربانتر است از پیغمبر صلی الله علیه و آله، با این حال تعیین پیغمبر را بعهد و اختیار مردم نگذارد، تا خود کسی را معین کنند با اینکه میدانست که در میان آنان افرادی مخالفت و عده ای

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۶۳

اطاعت وی را می نمایند (۱) و این موجب نشد که خود، پیامبر تعیین نکند و کسی نفرستد، و علت دیگر اینکه اگر امر کند که خود مردی را اختیار کنند از دو حال خارج نیست، یا همه را امر کرده و یا بعضی را، اگر همه را امر کرده باشد پس همگی مأمورند بدیگری رأی دهند و در این صورت مختار که باشد؟ و اگر برخی را امر کرده که انتخاب کنند نه همه را، این نیز از این حال خارج نیست، می باید آن بعض مشخص و دارای علامتی باشند، پس اگر گوئی آنان فقهایند، پس باید مشخصات فقیه و علائمش معلوم باشد.

یکی دیگر از حاضران گفت: روایتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیده است که فرمود: هر چه را مسلمانان نیکو و صحیح بدانند همان در نزد خداوند درست و نیکو است، و آنچه را که بد و زشت بدانند،

همان نزد خداوند زشت و قبیح است، مأمون گفت: در اینجا ناچاریم بدانیم مراد همه مؤمنین بوده یا بعض از آنان، پس اگر همه مراد باشند چنین چیزی نشدنی است، زیرا همه ممکن نیست در امری اجتماع کنند، و اگر بعضی از ایشان مراد باشند ما می بینیم که هر گروه در باره صاحب خود بخوبی روایت میکنند مانند شیعه که در باره علی همه خوبیها را روایت کرده اند، و حشویه (غیر شیعه) در باره غیر علی آن

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۶۴

خوبیها را روایت کرده اند، (۱) پس از کجا ثابت می شود آن امامتی که شما اراده کرده اید؟! شخص دیگری گفت: بنا بر این جایز است فکر کنی که اصحاب پیامبر خطا کردند؟ گفت چطور فکر کنیم آنان خطا کرده و بر ضلالت اجتماع نمودند در حالی که بنا بگمان تو امامت را نه فرض میدانستند و نه سنت، چرا که تو گمان میکنی امامت نه از جانب خدا واجب شده است و نه از جانب رسول خدا سنت، بلکه باختیار مردم است، پس چگونه خطا خواهد بود چیزی که نه واجب است و نه سنت؟

دیگری گفت: اگر شما امامت را برای علی درست میدانید نه غیر او برهانتان را اقامه کنید:

مأمون گفت: من مدعی این نیستم بلکه مقرّ باین عقیده هستم و بر مقرّ دلیل نیستم، و مدعی آن کس است که می پندارد که کار بدست او است و او متولی عزل و نصب است و اختیار همه بدست اوست، و بینه و شاهد خالی از این نیست که یا از همدریفان او باشد، مانند ابو بکر و عمر و عثمان و طرفداران ایشان که

همگی با او دشمنند، و یا از غیر ایشان که کسی جز اینان نیستند و شهادتشان هم ثمری ندارد در مقابل این همه مخالف، حکم نبودن و عدم دارد، پس چگونه بر این مطلب میتواند شاهد آورد؟.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۶۵

(۱) فرد دیگری از آنان گفت: چه کاری واجب بود علیّ پس از رحلت رسول خدا انجام دهد؟ گفت: آنچه را که بجای آورد، مرد گفت: آیا بر او واجب نبود که امامت خود را به خلق اعلام کنند؟ مأمون گفت: همانا امامت بفعل او در باره خود نیست و بفعل مردم هم در باره او نیست که او را اختیار کنند یا بر دیگران برتری دهند یا غیر از اینها، بلکه امامت بفعل خداوند تعالی است در وی.

چنان که به ابراهیم علیه السلام فرمود: *إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا* (من تو را بر مردم امام قرار میدهم) و به داود علیه السلام فرمود: *يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ* و نیز بفرشتگان در باره آدم فرمود: *إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً* پس امام از جانب حقتعالی امام است و به تعیین و اختیار خدای کریم از ابتدای وجود کامل به تمام و نیکو بودن در خلقت و شریف بودن در نسب، و دارای طهارت در منشأ و مولد و عصمت در جمیع عمر است، و اگر امامت بدست خود او بود پس هر کس که میتواند خود را چنین کند او امام بود و یا مستحق امامت، و چون خلاف آن را مینمود خود بخود از امامت خلع میشد و عزل و نصب امام باختیار اعمال بنده میشد.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۶۶

(۱)

کسی دیگر گفت: پس از چه رو امامت را پس از رحلت آن حضرت صلی الله علیه و آله از برای علی واجب گردانیدی؟ مأمون گفت: چون او از کودکی با ایمان پا بعرصه وجود نهاد مانند پیغمبر صلی الله علیه و آله بسوی ایمان و بیزاری از ضلالت و گمراهی کسانش (از قریش) که آنها را دلیلی بر بت پرستی نبود و بدون حجّت و دلیل راه ضلال می پیمودند، و برای اجتناب او از شرک، زیرا که شرک ظلم است، و ظالم امام نیست، و کسی که بت پرستد باجماع مسلمین امام نخواهد بود، و هر کس بت پرستید دشمن خدا را بجای خدا گرفته است و حکم او حکم کفر است باجماع امت که شهادت می دهند بر کافر بودن او تا اینکه شهادت دیگری دهند که اکنون کافر نیست و کسی که یک مرتبه محکوم علیه واقع شد و دیگران بر علیه او شهادت دادند جایز نیست بعد حاکم واقع شود، پس فرقی میان حاکم و محکوم علیه باقی نخواهد ماند.

یکتن دیگر از اصحاب کلام گفت: پس چرا علی با ابو بکر و عمر و عثمان بجنگ برخواست، چنان که با معاویه مقاتله کرد؟ مأمون گفت: این سؤال درست نیست، زیرا که سؤال از عمل مثبت میکنند نه از عمل منفی، یعنی اگر

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۶۷

بجنگ با آنان برخاسته بود علتش را میخواستند نه اینکه بر عکس علت برخواستن را پی جو شوند، (۱) باید دید آیا مسأله خلافت علی از جانب خدا بود یا از جانب دیگری، و اگر صحیح بود که از جانب خدا است پس شک در آن که آیا

درست است یا نه کفر است بجهت قول خداوند که میفرماید: فَلَا - وَ رَبِّكَ لَا - يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا (نه چنانست که منافقان گمان کرده اند که با اینکه با تو بمخالفت میپردازند باز دارای ایمانند، سوگند به پروردگارت که ایمان حقیقی نخواهند داشت تا آنگاه که تو را در اختلافاتشان قاضی قرار دهند و چون حکم را بگوئی هیچ یک از طرفین دعوا در باطن و قلب خود احساس ناراحتی نکند و بحکم تو خرسند باشد چه آن کس که بنفع او حکم کرده ای و چه آنکه بضرر او، و آن دو باید کاملاً تسلیم حکم تو باشند و در این صورت مؤمن خواهند بود- نساء: ۶۵) مترجم گوید: «مقصود اینست که حکم الهی را باید بدون چون و چرا پذیرفت، و دلیل برای آن از خدا و رسول خواستن یا از حکم ناراحت بودن، خود نشاندهنده عدم ایمان است».

باری افعال شخص تابع اصل اوست، اگر علی قیامش به امامت از جانب خداوند تعالی بود، پس کارهای او هم از جانب حق است و بر مردم است که راضی و تسلیم امر او باشند، رسول خدا صلی الله علیه و آله هم در روز وقعه حدیبیه که مشرکان او را از مناسک عمره منع کردند قتال را ترک کرد، ولی هنگامی که

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۶۸

قدرت یافت و یاورانی تهیه کرد جنگید، (۱) چنان که خداوند تعالی میفرماید در اول: فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ (یعنی ای رسول ما از ایشان در گذر بطریق هر چه نیکوتر- حجر: ۸۵) و پس از آن

فرموده است: فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَاحْصِرُوهُمْ وَاقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصِدٍ (بکشید مشرکان را هر کجا که یافتید و اسیرشان کنید و راه را بر آنان ببندید و محاصره شان کنید و هر کجا در کمین آنان باشید- توبه: ۵).

مترجم گوید: «جواب مأمون چندان درست نیست (البته از نظر استشهاد به آیات)، زیرا آیه امر بقتال در سوره توبه است و پس از فتح مکه نازل شده است و آیه امر بصفح در مدینه نازل شده نه در صلح حدیبیه، و آن صلح بسال ششم هجرت در ماه ذی قعدة الحرام بود که جنگ در آن ماه هم از نظر مسلمین و هم از نظر مشرکین جایز نبود، و الا مسلمین قدرت داشتند با کفار بجنگند، چنان که در آیه مبارکه آمده است لَوْ قَاتَلَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوَلَّوْا الْأَذْبَارَ ثُمَّ لَا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا (اگر کفار بجنگ با شما می پرداختند البته فرار اختیار می کردند و یآوری برای خود نمی یافتند- سوره فتح آیه ۲۲) و آیه دیگر که میفرماید هُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ بِبَطْنِ مَكَّةَ مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ (خداوند شما را از شرّ آنان حفظ فرمود و آنان را از حمله شما پس از آنکه شما را بر آنان غالب ساخته بود- فتح ۲۴) و این بدین جهت بود که جماعتی از اهل مکه مسلمان شده بودند ولی ایمان خود را مخفی میداشتند و اگر مسلمین به مکه حمله میبردند آنان نشناخته خونشان میریخت و مسلمانان بعد می فهمیدند و ناراحت گشته و متأثر می شدند و دیه و خونبهای آنان بر

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۶۹

مسلمانان میبود، چنان که خداوند میفرماید: لَوْ لَا رِجَالٌ مُّؤْمِنُونَ وَ نِسَاءٌ مُّؤْمِنَاتٌ لَّمْ تَعْلَمُوهُمْ أَنْ تَطَّوُّهُم فَتُصَيِّبَكُمْ مِنْهُمْ مَعَرَّةٌ بِغَيْرِ عِلْمٍ لِّيُدْخِلَ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا - الخ (اگر نبود که جماعتی از مردان و زنان در مکه ایمان آورده اند و شما آنان را نمی شناسید و چنانچه حمله برید آنان کشته میشوند و اسباب پشیمانی و ناراحتی برای شما پیش می آید و خداوند میخواهد در رحمت خود داخل گرداند هر که را که بخواهد، اگر آنان که مسلمان شده اند از آن شهر کناره گیرند، هر آینه کفار مقیم آنجا را معدّب خواهیم ساخت - فتح: ۲۵) پس اینکه چون رسول خدا صلی الله علیه و آله قدرت نداشت مأمور بصفحه جمیل بود نادرست است و جمله فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ خود دلالت دارد که تو میتوانی انتقام بگیری لکن بهتر آنست که متعرض نشوی تا زمانش برسد، نه آنکه چون قدرت نداری بیخس و متعرض نشو، و این خلاف معنی آیه است.

و جواب صحیح آیه آنست که علی علیه السلام از جانب خداوند به امامت منصوب شده بود و پیامبر هم اعلام کرده بود و مردم باید بپذیرند و علی را خلیفه پیغمبر بدانند و فرمانش را اطاعت کنند، و چنان که زیر بار فرمانش نرفتند خود بعقوبت آن گرفتار خواهند شد، و بر امام تکلیفی جز ابلاغ فرمانش نیست، و امیر المؤمنین این کار را انجام داد، اما جنگ و قتال برای گرفتن خلافت با نداشتن یاور و عدم قبول مردم کاری است ناصواب، خصوصاً با آن کسانی که با وی سابقه دشمنی و پدر کشتگی دارند، و مثل و

مانند امام به مثابه کعبه و خانه خداست که باید مردم در زیارت بسراغ آن روند نه آنکه آن بسراغ مردم آید. «مثل الامام کمثل الكعبه تزار ولا تزور».

(به ترجمه متن بازمی گردیم) (۱) یکنن دیگر از مدعیان علم در آن مجلس گفت: اگر این طور است که شما

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۷۰

فکر میکنید: که امامت علیّ از جانب پروردگار بوده و واجب بود اطاعتش را بنمایند، پس چرا بر انبیاء جایز نبود مگر تبلیغ احکام و دعوت مردم بسوی خدا، اما برای علیّ جایز بود که ترک تبلیغ کند و مأموریت خود را انجام ندهد و مردم را بطاعت خویش دعوت ننماید؟ مأمون گفت: ما نمی گوئیم علیّ مانند انبیاء مأمور بود بتبلیغ، و چنین گمانی را نداریم که مأموریت او مانند مأموریت پیمبران است، بلکه میگوئیم آن بزرگوار علامتی در میان خدا و مردم است، پس هر کس او را اطاعت کرد، او مطیع امر خدا است، و هر کس مخالفت کرد و ولایت او را نپذیرفت او عاصی و نافرمان است، و اگر یاورانی می یافت اقدام میکرد، و اگر یآوری نیافت ملامتی بر او نیست و سرزنش از آن آنانست که او را یاری نکردند، زیرا مأمور بودند در هر حال ویرا اطاعت کنند، ولی او مأمور نبود بدون یار و یاور با دیگران بستیز پردازد، و او بمنزله خانه خدا است که مردم باید بسوی او بحجّ روند، اگر عمل کردند واجب خود را بجای آورده اند، و اگر نرفتند لوم و سرزنش بر مردم است نه بر خانه خدا.

دیگری گفت: اگر واجب و لازم شده است که مردم امامی داشته باشند

و از بودن او ناچارند، از کجا باضطرار واجب شده که او علی باشد نه دیگری؟

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۷۱

(۱) مأمون گفت: از آن جهت که خداوند اطاعت فرد مجهولی را واجب نمیسازد، زیرا آن ممتنع است یعنی شدنی نیست، و اگر طاعت کسی را واجب ساخت آن کس باید معین و مشخص باشد، پس ناچار باید رسولش او را بمردم معرفی کند بطور واجب و ضروری تا قطع عذر کند، و عذری میان خداوند و بندگانش باقی نماند، آیا نمی بینی که اگر خداوند بر مردم روزه یک ماهی از سال را واجب کند امّا آن ماه را معین نکند، و نشانه ای برای آن ندهد، و بعهده بندگان گذارد که خود با عقلشان آن ماه که خدا در نظر دارد و روزه اش را فرض و واجب کرده است بشناسند و از ماههای دیگر بعقل خود آن را مشخص کنند دیگر به ارسال رسول و فرستادن پیغمبر، خلق احتیاجی نداشتند و نیز از امامی که از ناحیه پیغمبر بآنان خبر دهد.

شخصی دیگر از علمای مجلس گفت: از کجا ثابت میداری که علی در روز دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله بالغ بود، با آنکه مردمان گفته اند او در آن هنگام که به ایمان دعوت شد، کودک بود و بسنّ مردان نرسیده بود و نه حکمی داشت و نه مکلف ساختن او جایز بود، و نه بسنّ مردان مکلف رسیده بود، مأمون گفت: از این راه ثابت میکنم که مطلب از این خالی نبود که در آن وقت یا علی صلاحیت

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۷۲

آن داشت که خداوند پیامبرش را مأمور دعوت او به

اسلام کند، (۱) که در این صورت طاقت تحمل حکم و تکلیف را دارا بوده، و قدرت بر ادای فرائض الهی داشته است، یا نه این صلاحیت را نداشته که خداوند رسولش را مأمور بدعوت او بنماید، و رسول خدا صلی الله علیه و آله از پیش خود او را دعوت کرده نه بحکم خدا، که در این صورت لازم آید که بر خدا افترا بسته باشد، و خداوند میفرماید: **وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ * لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ * ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ** (اگر بر ما افترا بندد هر آینه دست راست او را گرفته و رگ قلبش را قطع می کنیم الحاقه: ۴۶ الی ۴۴) و با وجود این آیا باز پیغمبر صلی الله علیه و آله بندگان خدا را بدان چه خداوند تعالی طاقت آن را بدیشان نداده تکلیف مینماید؟ و این از محالات است که بودنش امکان ندارد، و هیچ دانائی بر آن حکم نمی کند، و پیامبر صلی الله علیه و آله هم بر آن دلالت نمی نماید، خداوند بزرگتر است از اینکه امر بمحال کند، و شأن رسول او هم أجل است از اینکه امر کند بچیزی که خلاف ممکن است در حکمت باری تعالی، چون سخن مأمون بدینجا رسید همگی ساکت شدند و از اظهار نظر لب فرو بستند.

مأمون گفت: تاکنون شما سؤال میکردید و بر من اشکال می گرفتید اکنون اجازه می دهید که من از شما سؤالاتی کنم؟ گفتند: بله بفرمایید، مأمون گفت:

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۷۳

(۱) آیا این نیست که امت به اجماع از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل کرده اند که فرمود:

«من کذب علی متعمدا فلیتبوء مقعده من

هر کس از روی عمد بر من دروغ بندد در قیامت جایگاهش را در آتش دوزخ مهیّا میکند) گفتند: آری، گفت:

و روایت کرده اند که فرمود: هر کس معصیت خدا را مرتکب شود چه کوچک باشد آن معصیت و چه بزرگ و سپس آن را عقیده خود قرار دهد و بر آن اصرار ورزد، پس او در طبقات جهنّم مخلّد خواهد بود؟ گفتند: آری، گفت: اکنون مرا خبر دهید کسی را که مردم بعنوان خلافت اختیار کردند آیا جایز است او را خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله بدانیم، و از جانب خدایش منصوب بداریم، با اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله او را بجانشینی تعیین نکرده بود اگر بگوئید: آری جایز است، بی شک مکابره نموده اید، و اگر گوئید: خیر، لازم آید که ابو بکر خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله نبوده و نیز از جانب خدا عزّ و جل نبوده باشد و شما بر پیامبر دروغ بسته باشید و در معرض آن کسان باشید که پیغمبر نشانی بر دوزخی بودنشان قرار داده است، و اینک بگوئید در کدام قول از این دو قول راستگوئید: آیا در اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله از دنیا رفت و خلیفه برای خود معین نفرمود، یا اینکه به ابو بکر می گوئید: یا خلیفه رسول الله؟ [اگر هر دو را راست بگوئید این غیر

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۷۴

ممکن است چرا که متناقض یک دیگرند] (۱) و اگر یک کدام را که تصدیق کنید آن دیگر باطل خواهد شد، پس از خداوند پروا کنید، و بحال خود فکر کنید، و تقلید را کنار

بگذارید، و از امور بی دلیل و نامعلوم بپرهیزید، بخدا سوگند خداوند تعالی عمل و عقیده ای را از کسی نمی پذیرد مگر آنکه از روی اندیشه و عقل انجام داده باشد، و نپذیرفته باشد مگر آن را که حق بودنش را عقل امضا می کند و دو دلی شک است نه یقین، و پیوسته دو دل بودن کفر بخداوند متعال است و جایگاه دارنده اش آتش دوزخ خواهد بود.

و بمن بگوئید آیا جایز است شخصی از شما برده ای بخرد، و چون خریداری کرد برده مولا- شود و خریدار برده او؟ همه گفتند: نه، گفت: پس چگونه می شود کسی را که شما باو مرتبه خلافت داده اید و او را بمقام رسانده اید مولای شما باشد، در حالی که ولایت را شما باو بخشیده اید؟ آیا شما بر او خلیفه نخواهید بود؟ بلکه شما خلیفه ای ساخته اید و بعد گفته اید که او خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله است، و چون بر او خشم گرفتید او را بقتل رسانده اید چنان که با عثمان بن عفان شد. یکی از حاضران گفت: برای اینکه امام در حکم و کیل

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۷۵

مسلمین است، (۱) هر گاه از وکالتش راضی باشند بکارش ادامه می دهد، و هر وقت بر او خشم گرفتند عزلش می نمایند، مأمون پرسید: مسلمانان و بندگان و شهرها از آن کیست؟ گفتند: همه از آن خداوند است، گفت: پس خداوند سزاوارتر است که برای بندگان خود و شهرها و کیل قرار دهد تا بندگان او، زیرا که از احکام موضوعاتی که امت بر آن اجماع دارد اینست که هر کس در ملک دیگری ضرری احداث کند ضامن آن خواهد بود، و او را

نمی رسد که در ملک غیر خود تصرف کند، و اگر تصرف کرد بدهکار و ضامن است.

آنگاه گفت: بمن بگوئید آیا پیامبر صلی الله علیه و آله در هنگام رفتنش برای خویش جانشینی معین کرد یا نه؟ گفتند: خیر خلیفه ای معین نکرد، پرسید: آیا ترک این کار هدایت بود یا گمراهی؟ گفتند: هدایت بود، گفت: پس بر مردم واجب است هدایت را متابعت کنند، و از ضلالت و گمراهی دوری جویند و آن را ترک کنند، گفتند: همین کار را انجام دادند، گفت: پس از چه رو پس از رحلت او خلیفه تعیین کردند با اینکه او خود ترک کرده بود، و رها کردن طریقه و عمل او خود ضلال و گمراهی است، و محال است که خلاف هدایت، هدایت باشد، و وقتی که ترک تعیین خلیفه هدایت باشد، پس چرا ابو بکر خلیفه برای خود قرار داد و رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار نداده بود، و همچنین عمر امر

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۷۶

را بشورا میان مسلمانان قرار داد بر خلاف رفیقش ابو بکر؟! (۱) زیرا شما میپندارید پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خلیفه ای برای خود معین ننمود، ولی ابو بکر معین کرد و عمر نیز تعیین خلیفه را ترک نکرد آنچنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله ترک کرده بود بنا بر پندار شما که مانند ابو بکر هم نکرد، و نوع سومی بکار گرفت (یعنی بشورای شش نفری واگذار کرد)، بمن پاسخ دهید و بگوئید کدامین از این سه قسم صحیح و درست بود؟ اگر فعل رسول خدا صلی الله علیه و آله را صواب بدانید،

پس ابو بکر را خطاکار دانسته اید و همچنین وجوه دیگر در بقیه اقوال. و مرا خبر دهید کدام یک از این وجوه درست بود؛ رفتار پیغمبر صلی الله علیه و آله در عدم تعیین خلیفه، یا رفتار دیگران که تعیین خلیفه و جانشین برای خود بنحوی نمودند؟

بمن بگوئید: آیا جایز است ترک تعیین از رسول خدا صلی الله علیه و آله هدایت باشد، و فعل آن از دیگران نیز هدایت؟! و هدایت خود ضد هدایت باشد؟! در صورت ضلالت معنایش چیست و کجاست، اینک بمن بگوئید آیا از زمان رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله تا کنون کسی با اختیار جمیع اصحاب پیغمبر بخلافت رسیده است؟ اگر بگوئید: خیر، پس لازم گردانیده اید که تمامی مردم پس از رحلت

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۷۷

رسول خدا صلی الله علیه و آله راه ضلالت پیموده اند، (۱) و اگر بگوئید: آری، امت را تکذیب کرده اید و قول شما وجوهی را که قابل انکار نیست باطل میکند. و حال بگوئید:

آیا راست است این قول خداوند عزّ و جلّ که فرموده است: قُلْ لِمَنْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، قُلْ لِلَّهِ (بگو از ان کیست آنچه در آسمانها و زمین است؟)

بگو از ان خداست) گفتند: راست است، گفت: آیا آنچه غیر خداست از خدا نیست که ایجادکننده آن و مالک آن بوده است؟ گفتند: آری، گفت: در این گفتارتان بطلان آنست که واجب گردانیده اید که خود اختیار خلیفه ای کنید که حکمش بر شما نافذ باشد و او را خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله بدانید، و حال آنکه خود، او را بخلافت و امارت نشانده اید و طاعت او را

بر خود واجب کرده اید، و چون بر او غضب کردید عزلش می کنید و اگر امتناع ورزد او را می کشید، وای بر شما! دروغی را بر خدا افترا ننیدید، که عقوبتش را فردای قیامت خواهید دید آن هنگام که در برابر میزان عمل قرار گیرید و بر خدا و رسولش وارد شوید در حالی که عمدا بر او دروغ بسته اید، با وجود اینکه او فرموده است «هر کس بر من دروغ بندد جایگاه خود را در آتش دوزخ مهیا ببیند».

آنگاه رو بقبله نموده و دستهایش را بسوی آسمان بالا برده و گفت:

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۷۸

پروردگارا! من اینان را ارشاد کردم (۱) و آنچه بر گردن من واجب بود که به اینان بگویم دریغ ننمودم و گفتم، بار الها! براستی که من در حال شکّ رهایشان نکردم و برای تقربّ جستن بسوی تو تقدیم علیّ را بر دیگران پس از رحلت پیغمبرت صلی الله علیه و آله دین خود گرفتم، آنچنان که رسول تو ما را بدان امر کرده بود، راوی گوید: همه متفرّق شدیم، و دیگر چنین اجتماعی پس از آن تا مأمون زنده بود تشکیل ندادیم.

محمّد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعریّ گفت: در خبری دیگر آمده که همه قوم ساکت شدند، و مأمون پرسید: سبب سکوت شما چیست و چرا ساکت شدید؟ گفتند: نمی دانیم چه بگوئیم، مأمون گفت: پس همین مقدار بحث کفایت می کند و حجّت بر شما تمام شد، آنگاه دستور داد همه را بیرون کنند، و ما همگی با حالت تحیر و سرگردانی و خجلت بیرون شدیم، و مأمون بفضل بن سهل نظر افکنده گفت: این نهایت آن چیزی

بود که اینان داشتند، پس کسی فکر نکند که جلالت من مانع شد که اینان بر من کلامم را نقض کنند، و توفیق دهنده خداست.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۷۹

باب ۴۶ آنچه از آن حضرت علیه السلام در باره ادله امامت ائمه علیهم السلام و ردّ غالیان و قائلین تفویض آمده

(۱) ۱- تمیم قرشی - رضی الله عنه - بسند متن از حسن بن جهم روایت کرده که گفت: روزی بمجلس مأمون وارد شدم و حضرت رضا علیه السلام در آنجا بود، و علمای علم کلام و فقهاء از هر فرقه و طائفه ای در آن مجلس بودند، یکی از آنان از حضرت سؤال کرده گفت: یا ابن رسول الله! به چه دلیل امامت برای مدعی آن ثابت می شود؟ امام فرمود: به نصّ و دلیل، سائل پرسید دلالت امام در چیست؟

فرمود: در علم و دانش، و مستجاب شدن دعای او، گفت: وجه خبر دادن شما به چیزهایی که بعدا واقع می شود به چه چیز است؟ فرمود: از راه آن علم معهودی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله بما رسیده است (مراد صحیفه جامعه است)، سائل گفت: به چه چیز از ثبات قلبی مردم آگاهی میابید؟ فرمود: مگر بتو این

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۸۰

خبر نرسیده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: (۱) «از فراست مؤمن بپرهیزید، زیرا او بنور خداداد نظر میکند»، «۱» مرد گفت: شنیده ام، فرمود: مؤمنی نیست مگر اینکه فراستی است مر او را که با نور خدائی باطنش بمقدار ایمان و مبلغ بینش و هوشیاری و دانش خود به جهان می نگرد، و خداوند جمع کرده است در ما امامان باندازه تفرسی که بهمه مؤمنین داده است، و خود در کتاب محکمش فرموده است: **إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ**

(بدرستی که در این نشانه هائی است برای متوسمین - یعنی کسانی که بعلائمی نظر کنند و از آن علائم حقیقتی را درک کنند - حجر: ۷۵) و اولین فرد از متوسمان رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، سپس امیر مؤمنان، آنگاه حسنین و از پس ایشان امامان از اولاد حسین علیهم السلام تا روز باز پسین و قیامت، حسن بن جهم گوید: چون امام علیه السلام این سخن بگفت مأمون بدو رو کرده گفت: ای ابا الحسن سخنت را برای ما ادامه بده، و از آنچه را که خداوند بشما خاندان اهل بیت عطا فرموده ما را نیز بیفزا، حضرت فرمود:

براستی که خداوند عزّ و جلّ ما را بروح مقدّس و مطهری از جانب خود مؤیّد فرموده که آن فرشته نیست و با هیچ کس از گذشتگان نبوده است مگر با

(۱) - مرحوم کلینی در کتاب کافی در این مورد بابی عنوان کرده است و در ذیل آن پنج خبر نقل شده که یکی از آنها همین خبر و از قول حضرت باقر علیه السلام میباشد.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۸۱

رسول خدا صلی الله علیه و آله، (۱) و آن روح با امامان از ما هست و آنان را یاری و هدایت مینماید و موفّقشان می دارد، و آن عمودی است از نور میان ما و خداوند عزّ و جلّ، مأمون به او گفت: ای ابو الحسن بمن خبر داده اند که جماعتی در باره شما غلوّ و زیاده روی میکنند، و از حدّ میگذرند، امام فرمود: پدرم موسی بن جعفر و او از پدرش جعفر بن محمّد و او از پدرش محمّد بن علیّ و او از

پدرش علی بن الحسین، و او از پدرش حسین بن علی و او از پدرش علی بن ابی طالب علیهم السلام و او از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که آن حضرت فرمود: مرا از آنچه حق و حد من است بالاتر میرید، زیرا خداوند تبارک و تعالی مرا عبد قرار داده است پیش از آنکه رسول قرار دهد، و در کتاب خود فرموده است: مَا كَانَ لِيُشْرِيَ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنَّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّائِيِّنَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ* وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكُفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ (هیچ بشری را که خداوند بر او کتاب و حکمت فرستاده است و او را به نبوت برگزیده، نمی رسد که پس از آن بمردم بگوید: بندگان من باشید و مرا پرستش کنید نه خداوند را، بلکه پیمبران بر حسب وظیفه خود بمردم میگویند خدا را پرستید و کاملاً در آموختن بکوشید و عمل کنید و آنچه را که آموخته اید از

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۸۲

کتاب، بدیگران بیاموزید، (۱) و امر نمی کنند شما را که فرشتگان و انبیاء را پروردگار خود بدانید، چگونه ممکن است آنان شما را بکفر بخوانند پس از آنکه بخدای یگانه ایمان آورده اید- آل عمران: ۸۰، ۸۱) و علی علیه السلام فرموده است: دو طائفه در باره من خود را هلاک کرده اند و مرا گناهی نیست؛ یکی دوست تجاوزگر و افراط کار که رعایت حدود اشخاص را نمی کند، و دیگری دشمنی که از حد

گذرانده دشمنی را، و ما بیزاری میجوئیم و بخداوند تبارک و تعالی پناه میبریم از کسی که در باره ما غلو کند، و ما را از حد بندگی خدا بالاتر برد، همان طور که عیسی بن مریم علیهما السلام از نصاری بخداوند پناه برد، خداوند متعال میفرماید: **وَ إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَ أُمَّي إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ - إِلَى - وَ أَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ** (یاد آر آنکه خداوند بعیسی بن مریم گفت: آیا تو مردم را گفتی: من و مادرم را دو خدای دیگر غیر از خدای عالم اختیار کنید، عیسی گفت: خداوندا! تو از هر مثل و مانند و شریک منزهی، هرگز مرا نشاید که چنین سخن ناحقی بگویم، اگر من چنین چیز گفته باشم تو بهتر می دانی، آنچه من در قلب دارم میدانی و من از آنچه تو دانی آگاهی ندارم، همانا توئی که همه اسرار را میدانی و کاملاً آگاهی بر هر پنهانی، من چیزی جز آنچه تو مرا امر کردی بگو به آنان نگفته ام، فرمان دادی بگویم: تنها خدا را پرستید که پروردگار من و شما است، و من خود گواه آنان

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۸۳

بوده و ناظر عملشان تا زنده بودم، (۱) و چون مرا بردی خود بر آنان نگهبان و ناظر اعمالشان بودی، و تو بر هر چیزی عالم و گواهی - مائده: ۱۱۷) و نیز خداوند عزّ و جلّ فرموده است: **لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَ لَمَّا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ** (عیسی بن مریم خود باکی ندارد و ابا و امتناع هرگز نمی کند از اینکه خدا را

بنده باشد، و همین طور فرشتگان مقرب- نساء: ۱۷۳) و باز در آیه دیگر میفرماید: مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ (مسیح پسر مریم پیامبری بیش نبود که قبل از او هم انبیائی آمده و رفته بودند، و مادرش نیز زنی راستگو و با ایمان بود و هر دو هم غذا میخوردند (یعنی بشر بودند)- مائده: ۷۵) یعنی نیاز به دفع مدفوع داشتند و تغوط میکردند.

پس هر کس برای پیمبران، خدائی قائل باشد و یا برای امامان ربوبیتی مدعی گردد یا نبوت ایشان را معتقد شود یا در حق غیر ایشان پیشوائی و امامت قائل گردد، ما از او بیزاریم هم در دنیا و هم در عالم آخرت. پس مأمون پرسید که شما در باره رجعت چه میفرمایید؟ امام علیه السلام فرمود: آن بجا و حق است، و در اتمهای پیشین هم بوده است، و قرآن مجید هم بدان ناطق است، و رسول خدا

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۸۴

صلی الله علیه و آله هم فرموده: (۱) هر چه در اتمهای سابق اتفاق افتاده در این امت نیز اتفاق خواهد افتاد بی کم و کاست طابق النعل بالنعل و بدون تفاوت، و فرمود: هر گاه مهدی امت از اولاد من خروج کند عیسی بن مریم علیهما السلام نازل شود، و پشت سر او با او نماز گزارد و فرمود: اسلام با غریبی شروع شد و بزودی که بغربت باز گردد، پس خوشا بحال غربا، پرسیدند: یا رسول الله سپس چه خواهد شد؟

فرمود: سپس حق بصاحبش باز خواهد گشت.

مأمون گفت: یا ابا الحسن در باره تناسخ و

قائلین به آن چه میگویند؟

امام علیه السلام فرمود: هر کس قائل بتناسخ باشد بخداوند بزرگ کافر، و بهشت و جهنم را تکذیب کرده است.

مترجم گوید: «کسانی که در آن زمان قائل بودند که پس از مرگ، روح بدن دیگری تعلق می گیرد، یا انسان و یا حیوان».

مأمون پرسید: نظر شما در باره مسخ شدگان چیست؟ حضرت فرمود:

اینان قومی بودند که خداوند بر ایشان غضب کرد و مسخ شدند، سه روز زنده بودند و سپس هلاک شدند، و تولید نسل نیز نمودند، پس آنچه در دنیا از میمونها و خوکها و غیر آنان دیده می شود آن حیواناتی هستند که نام

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۸۵

مسخ شدگان را بر آنها نهاده اند، و نیز آن حیواناتی که استفاده خوراک و هر نوع استفاده دیگری از آنها حرام است.

(۱) مأمون گفت: خداوند مرا پس از تو زنده نگذارد ای ابو الحسن! بخدا سوگند علم صحیح یافت نمیشود مگر نزد شما خاندان، و علوم همه پدران یک جا بتو رسیده است، خداوند از اسلام و اهلش تو را جزای خیر دهد.

حسن بن جهم گفت: چون آن حضرت برخاست من او را دنبال کردم و آن جناب بمنزل رفت، و من بر او وارد شدم و عرضه داشتم: یا ابن رسول الله سپاس خدای را که نظر نیک امیر المؤمنین مأمون را متوجه شما ساخت و عقیده او را در باره شما نیکو نمود تا حدی که او را بر آن داشت که احترام شایسته ای از حضرت بجای آورد، امام در پاسخ من فرمود: ای ابن جهم آنچه تو از احترام و اکرام او نسبت بمن و گوش دادن او بمطالب من دیدی فریبت

ندهد، همانا بزودی مرا با دادن سم هلاک خواهد کرد و او بر من جفاکار گردد و من این را از راه همان عهد معهودی که از پدرانم از رسول خدا صلی الله علیه و آله بمن رسیده است میدانم (مراد صحیفه جامعه است که املاء رسول خدا صلی الله علیه و آله و کتابت امیر مؤمنان علیه السلام است)، و تو این مطلب را تا من در قید حیاتم فاش مساز و آن را کتمان کن.

حسن بن جهم گوید: من یاحدی این ماجرا را در میان نگذازدم تا اینکه

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۸۶

آن حضرت در طوس بسم کشته شد، و در خانه حمید بن قحطبه طائی در همان بقعه ای که هارون دفن شده بود در کنار هارون بخاک سپرده شد. (سلام الله و بر کاته علیه).

(۱) ۲- محمد بن موسی بن متوکل - رضی الله عنه - بسند مذکور در متن از حسین بن خالد صیرفی روایت کرد که حضرت رضا علیه السلام فرمود: هر کس معتقد به تناسخ باشد کافر است، سپس فرمود: خداوند غلات را از رحمتش دور گرداند، کاش یهودی بودند، ای کاش مجوسی بودند، ای کاش نصرانی بودند، ای کاش قدری «۱» مذهب بودند، کاش از مرجئه «۲» بودند، کاش حروری «۳» بودند!؟ (یعنی غالی از همه این منحرفین بدتر است)، آنگاه فرمود: با

(۱) - قدریه قومی هستند که میگفتند: همگی افعال و اعمال ایشان مخلوق خودشانست، و خدا را در آن اعمال قضائی نیست، و در حدیث آمده است که: «هیچ قدری به بهشت داخل نمیشود، و او کسی است که میگوید: چیزی که خدا بخواهد تحقق نمی یابد، و آنچه شیطان بخواهد

متحقق می شود».

(۲) - مرجئه فرقه ای از مسلمانانند که بعقیده ایشان با بودن ایمان، هیچ معصیتی زیان نمیرساند، همان طور که با کفر طاعتی سود نمی دهد. و وجه تسمیه ایشان اینست که بعقیده این گروه خدا عذاب ایشان را در برابر گناهان بتأخیر افکنده، و گفته شده است که ایشان همان فرقه جبری هستند که بعقیده ایشان بنده انجام دهنده فعلی نیست و اضافه فعل به او مجازیست چنان که میگوئیم: نهر روان شد، و آسیا بگردش افتاد. و مجبّره را از آن جهت مرجئه نامیده اند که ایشان امر خدا را بتأخیر می افکنند، و معاصی کبیره را مرتکب میشوند، و در بیانی حکایت شده از مطرّزی آمده است که ایشان را از آنرو به این نام نامیده اند که حکم مرتکبین کبائر را بروز قیامت موکول میکنند. و بنظر میرسد که در اثر اشکالات بسیاری که مردم به بعض از صحابه وارد می کردند و پاسخ صحیحی نداشت این مذهب اختراع شد.

(۳) - حروریه طائفه ای از خوارجند که از علیّ علیه السلام بیزاری جستند، و بکفر او گواهی دادند. و این عنوان منسوب به «حرورا» - بفتح اوّل و دوم و سکون واو - دهکده ای در بیرون کوفه است، زیرا این فرقه در آغاز کار خود در آن مکان اجتماع کردند، و با علیّ علیه السلام از در مخالفت درآمدند، و از این رو به آن دهکده منسوب شدند.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۸۷

اینان (یعنی غلات) همنشینی نکنید، رفاقت و دوستی ننمایید، و از آنان بیزاری جوئید، خداوند از آنان بیزاری جسته است.

مترجم گوید: «مراد از غلات جماعتی هستند که معتقد بودند اگر کسی امام زمان خود را شناخت دیگر تمامی تکالیف

از او ساقط می شود، و حلال و حرام برای او معنی ندارد، لذا واجبات را ترک می کردند و محرمات الهی را مرتکب می شدند، و از هیچ حرامی پرهیز نداشتند و گاهی محرمات و واجبات را نیز بجا نمی آوردند و یا اینکه علی را خدا می پنداشتند، به کلیه کسانی که دارای این چنین عقیده ای بودند غالی، و به جماعتشان غلات می گفتند، نه آنکه هر کس در فضائل علی بن ابی طالب و ائمه دیگر علیهم السلام زیاده روی کند غالی است، هرگز، این قول نادرست و از روی بی اطلاعی است، در میان بزرگان ما، کسانی هستند که بول و غائط امام را پاک میدانند و معتقدند امام علم «ما کان و ما یکون و ما هو کائن» را میدانند، و همه کائنات باذن او در حرکت و گردشند و در آسمان و زمین چیزی از امام مخفی نیست، و از پشت سر می بیند همان طور که از پیش رو می بیند، و بدون فرمان او از زمین چیزی نمی روید، و پر کاهی از جای نمی جنبید، و از این قبیل مطالب یا با دلیل و یا بی دلیل و بعضی

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۸۸

پوچ، ولی هیچ کدام اینان «غالی» اصطلاحی آن زمان نیستند، و حلال خود را حرام و حرام او را حلال نمی دانند و برای خداوند در عبادت شریک نمی آورند، و تنها او را می پرستند و حلال و حرام او را پیروی می کنند، و تنها و تنها از جهت روایاتی که رسیده است - که صحیح یا ناصحیح - بدین مطالب معتقد شده اند، و اگر بدانند نادرست است از عقیده خود بازمی گردند، و مراد حضرت این گونه اشخاص نیست،

بلکه شامل همان گروهی میگردد که قبلاً بدان اشاره شد، یعنی اهل الحاد، نه تندروان در فضائل اهل البیت علیهم السّلام.

و مراد از مرجئه کسانی هستند که گویند: «لا یضرّ مع الایمان معصیه کما لا تنفع مع الکفر طاعه» و نیز گویند: صحابه پاک و منزه اند و اگر در زمان بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله خطائی از آنان سر زده ما حقّ نداریم به آنان توهین کنیم یا نسبت خطا بدهیم، امر آنان را به خداوند وامی گذاریم و تأخیر می اندازیم تا بروز قیامت. چون آنان ایمان آورده اند و با ایمان هم از دنیا رفته اند کارهای نادرست و ظلمهائی که کردند بما دخلی ندارد، امرشان را به آخرت ارجاع می دهیم.

و اما قدریّه قومی هستند که گویند: بنده خود خالق افعال خود است، و ما با قدرت خود هر کار را انجام میدهیم و خواست خداوند معنی ندارد، و پس از آنکه خداوند ما را خلق کرد دیگر ما را بخود واگذارد و مشیت و خواست او برای ما کاری از پیش نمی برد، و ما هستیم که هر کار را بخوایم میتوانیم انجام دهیم خداوند مشیتش بدان و انجام آن تعلق گرفته باشد یا نگرفته باشد، هیچ گونه ربطی باو ندارد و ما میتوانیم انجام دهیم و لو او نخواهد انجام شود.

و حروریّه جماعتی از خوارج نهروان و دشمنان علی علیه السّلام میباشند.

(۱) ۳- محمّد بن علیّ ماجیلویه- رضی الله عنه- بسند مذکور در متن از یاسر خادم روایت کرد که گفت: بحضرت رضا علیه السّلام عرض کردم: نظر شما در مورد

عیون أخبار الرضا علیه السّلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۸۹

تفویض چیست؟ امام علیه السّلام فرمودند: خداوند تبارک و

تعالی امور دینش (یعنی تعیین مصداق برای اموری که خداوند برای آن حکمی نازل فرموده، یا امر و مطلبی را اجمالا دستور داده؛ مانند نماز و زکات و حج و این قبیل امور) به پیغمبرش واگذار کرده، و فرموده است: مَا آتَاكُم الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُم عَنْهُ فَانْتَهُوا (هر چه که پیغمبر آورد بپذیرید و هر چه را نهی کرد از آن پرهیزید- حشر: ۷) اما خلق و روزی دادن را باو وامگذارد (و این امور تکوینی است نه تشریحی) سپس گفت: خداوند عز و جل میفرماید: اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ (خداوند خالق هر چیز است- رعد: ۱۶) و باز فرموده: اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ (قل) هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَفْعَلُ مِنْ ذَلِكَمْ مِنْ شَيْءٍ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ (خداوند است که شما را خلق کرده و روزی داده و سپس می میراند و باز زنده می کند، (بگو) آیا از آنها که شما خدا پنداشته اید کسی این چنین کارهایی را می تواند بکند؟ منزّه است آن خداوند و برتر است از آنچه برای او شریک قرار داده اند- روم: ۴۰).

(۱) ۴- محمد بن علی بن بشّار- رضی الله عنه- بسند مذکور در متن از ابو هاشم جعفری روایت کرد که گفت: از امام ابو الحسن الرضا علیه السلام از غلات و

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۹۰

مفوضه پرسیدم؟ فرمود: غلات کافر، و مفوضه مشرکند، هر کس با ایشان همنشین شود یا رفت و آمد کند، یا همخوراک و همشرب شود، یا مواصلت نماید، یا مزاجت کند؛ دختر بدهد یا بستاند، یا آنان را امان دهد یا در امانتی امین داند، یا حدیثشان

را تصدیق کند، یا ایشان را در کلامی یاری نماید، از حریم ولایت خداوند عزّ و جلّ و رسول گرامیش صلی الله علیه و آله خارج گشته و از دایره ولایت ما خاندان بیرون رفته است.

(۱) ۵- بسند ضعیف مذکور از ابو الصیلمت هروی روایت شده که گفت: بحضرت رضا علیه السلام عرض کردم: یا بن رسول الله! در اطراف شهر کوفه مردمی عقیده دارند که پیامبر در نماز سهو نکرد، فرمود: دروغ میگویند، خدایشان لعنت کناد! آنکه سهوی نمیکند خداست که جز او معبودی نیست، گوید: عرض کردم در میانشان جماعتی گویند: حسین کشته نشده و خداوند حنظله بن اسعد شبامی «۱» را بشکلش در آورده و

(۱) - حنظله بن اسعد شبامی یکی از اصحاب امام حسین علیه السلام است که در روز عاشورا بشهادت رسید، وی همانست که پیش روی امام علیه السلام مقابل صفوف دشمن ایستاد و با صدای بلند فریاد زد و این آیات را که گفتار مؤمن آل فرعون است بر آن قوم خواند: یا قوم اننی اخاف علیکم مثل یوم الأحزاب مثل داب قوم نوح و عاد و ثمود و الذین من بعدهم و ما الله یُرید ظلماً للعباد و یا قوم اننی اخاف علیکم یوم التناد* یوم تولون میدبرین ما لکم من الله من عاصم و من یضلیل الله فما له من هاد (ادامه خطابه حنظله) یا قوم لا تقتلوا حسینا فیسحتکم الله بعذاب: ای مردم بکشتن حسین اقدام نکنید که خداوند شما را بعذاب استیصال هلاک و نابود خواهد کرد. پس از این خطابه دشمن حمله برد که او را بکشد ولی نشد، امام فرمود:

رحمک الله یا ابن

! این مردم مستوجب عذاب شدند، تو قرآن بر ایشان خواندی و آنان بقتل تو کمر بستند، وی کلامی چند با حضرت صحبت کرد، سپس سلام کرد و گفت یا بن رسول الله اجازه فرما، بعدا در بهشت شما را ملاقات خواهم کرد و بمیدان رفته بقتال پرداخت و بشهادت رسید- وَ سَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَ يَوْمَ يَمُوتُ وَ يَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۹۱

اوست که مقتول گشته و حسین بن علیّ علیهما السلام را خدا بآسمان برده همچنان که عیسی را بآسمان برد و از کشتن نجات داد، و به این آیه از قرآن هم استدلال میکنند لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا (خداوند برای کافران بر مؤمنان راهی قرار نداده است- نساء: ۱۴۱). فرمود: دروغ گفته اند، مشمول غضب الهی گردند و لعنت او بر ایشان باد! و آنان کافر گشتند به تکذیبی که رسول خدا صلی الله علیه و آله را می نمایند در خبری که از قتل و شهادت حسین بن علیّ علیهما السلام داد و فرمود: «حسین کشته می شود بخدا قسم». بدون تردید حسین علیه السلام کشته شده و کسانی که از حسین بهتر بودند امیر مؤمنان و حسن بن علیّ علیهما السلام کشته شدند، و از ما کسی نیست مگر اینکه کشته می شود، و من نیز با سم کشته خواهم شد به دست نامردی حقّه باز، این را میدانم از آن عهد معهودی که از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله بما رسیده و او را بدان مطلب جبرئیل از جانب ربّ العالمین خداوند عزّ و جلّ آگاهی داده، و اما آیه مبارکه ای که فرموده:

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۹۲

يَجْعَلُ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا این در مقام حجت است، (۱) یعنی خداوند حجتی برای کافرین بر علیه مسلمین مؤمن قرار نداده، یعنی لن يجعل الله للكافر على المؤمن حجة، شکی در این نیست که خداوند خبر داده است از کفار که انبیاء الهی را بقتل رسانیدند بناحق، بدون هیچ حجت و دلیلی که در دست داشته باشند، و با اینکه آنان را کشتند باز آیه درست و بجا است و خداوند برای ایشان راهی و دلیلی بر کشتن انبیا علیهم السلام نگذاشته است که حجت و بهانه آنان باشد، و با آن دلیل و برهان بتوانند اثبات حقایق خود بر علیه انبیاء علیهم السلام یا مؤمنان کنند.

مؤلف گوید: من آنچه از احادیث در این مطلب است که مربوط به ابطال غلو و تفویض است در کتاب «ابطال الغلو و التفویض» ثبت کرده ام.

باب ۴۷ ذکر اخباری که دلالت بر امامت آن حضرت دارد

(۲) ۱- احمد بن زیاد همدانی - رضی الله عنه - بسند مذکور در متن از عمیر ابن یزید روایت کرده که گفت: من نزد ابو الحسن الرضا علیه السلام بودم، و آن حضرت سخن از محمد بن جعفر بن محمد علیهما السلام بمیان آورد و فرمود: من بر خود

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۹۳

واجب کردم که با او در زیر یک سقف نمانم، من با خود گفتم: او ما را امر بصله رحم و نیکی با خویشان می کند، و در باره عموی خود چنین میگوید!! حضرت نظری بمن کرد و فرمود: این کار خود بر و صله است، زیرا وقتی او نزد من رفت و آمد کند در باره من چیزهایی میگوید و مردم باورشان می شود

و او را تصدیق می کنند و چون آمد و رفتی نباشد و او نزد من نیاید، اگر مطلبی بگوید قولش مقبول دیگران نخواهد بود.

(۱) دلالت دیگر:

۲- پدرم- رضی الله عنه- از سعد بن عبد الله، از محمد بن عیسی بن عبید روایت کرد که گفت: محمد بن عبد الله طاهری نامه ای بحضرت رضا علیه السلام نوشت و از عمویش که در دستگاه سلطان خدمت میکند و بلباس آنان درآمده شکایت کرده بود و اینکه امر وصیت وی در دست او است، امام در پاسخ نامه وی مرقوم فرمود: اما در امر وصیت کفایت شدی و این مشکل برطرف خواهد شد، محمد سخت نگران شد و پنداشت که آن را از وی خواهند گرفت، و پس از بیست روز از دنیا رفت.

مترجم گوید: «در پاره ای از نسخ بجای «عمه» با عین مهمله «غمه»

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۹۴

با عین معجمه ضبط شده است و در این صورت معنی خبر این می شود که محمد بن عبد الله شکایت داشت از اینکه خود در دستگاه سلطان است و شغل اداری دارد و امر وصیت هم در دست اوست و نمی رسد و حضرت نوشت که کفایت شد، و او فکر میکرد او را از وصی بودن خلع میکنند، و محزون شد ولی این طور نبود و پس از بیست روز مرد».

(۱) دلالت دیگر:

۳- محمد بن حسن بن ولید- رضی الله عنه- بسند متن از محمد بن عبد الله قمی روایت کرد که گفت: من نزد حضرت رضا علیه السلام بودم و سخت تشنگی بر من غلبه کرده بود، و خوش نداشتم طلب آب در آن مجلس بنمایم، حضرت خود

آب خواست و قدری چشید و ظرف آب را بمن داد و گفت: ای محمد بیاشام آبیست خنک و من آشامیدم.

(۲) دلالت دیگر:

۴- محمّد بن موسی بن متوکل - رضی الله عنه - بسند مذکور در متن از علی بن جعفر روایت کرده که گفت: از ابو الحسن طیب [طیب] شنیدم

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۹۵

میگفت: هنگامی که حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام از دنیا رفت، حضرت رضا علیه السلام ببازار رفت و سگ، بزه، و خروسی خرید و بخانه برد، مأمور هارون که در مدینه کارهای حضرت را زیر نظر داشت به هارون گزارش داد که علی بن موسی ببازار رفته و چنین چیزهایی را برای خود خریداری کرده است، هارون گفت: از جانب او در امان شدیم (یعنی فهمیدیم که خیال حکومت ندارد و حضرت این کار نامناسب با شأن خویش را کرد و خود مباشر خرید سگ و گوسفند و خروس شد که افکار از او منصرف شود تا توهم نکنند او در فکر سلطنت است، و بدین کار از شرّ هارون در امان باشد)، بعدا زبیری که خود مأمور دستگاه و کارمند امتیّت بود سعایت کرد و در نامه دیگری به هارون نوشت که علی بن موسی در خانه خویش را بروی مردم گشوده و آنان را به امامت خود دعوت می کند، هارون گفت: عجیب است این مرد (یعنی همان مأمور خودش زبیری)! خود نوشته بود که علی بن موسی شخصا بیرون رفته و بزه و سگ و خروس خرید و بعد نامه مینویسد که او مردم را به امامت خود دعوت می کند!! (۱) دلالت دیگر:

۵- علی بن عبد الله وراق - رضی

اللَّهَ عَنْهُ - بسند مذکور در متن از

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۹۶

ابو الحسن صائغ و او از عمویش روایت کرد که گفت: من به‌مراه حضرت رضا علیه السّلام بسوی خراسان بیرون آمدیم، با حضرتش راجع به قتل رجاء بن اَبی ضحاک که مأمور بردن امام بود صحبت کردم، مرا از این کار نهی کرد و فرمود:

میخواهی یکنفر مؤمن را در مقابل یکنفر کافر بکشتن دهی؟ (مراد این بود که تو را خواهند کشت)، و چون به اهواز رسیدیم به اهالی آن شهر فرمود: برای من «نی» نیشکر تهیّه کنید، یکی از مردم کم عقل و احمق گفت: این مرد دهاتی نمی داند که «نی» در فصل تابستان پیدا نمیشود، مردمی هم گفتند: ای سرور ما! «نی» در این فصل یافت نمی شود، این در زمستانست، فرمود:

جستجو کنید، بالاخره آن را خواهید یافت، اسحاق بن ابراهیم گفت: بخدا سوگند آقام تا چیزی موجود نباشد طلب نمیکنند، جماعتی را به اطراف فرستادند که «نی» تهیّه کنند، و بالاخره کارگران اسحاق آمدند و گفتند:

مقداری «نی» نزد ما هست که از برای بذر ذخیره کرده ایم، و این یکی از ادله و علامات او بود، پس چون به مکانی رسیدیم که آن را «قریه» یا «قتریه» میگفتند شنیدم که در سجده اش میگفت:

«لک الحمد ان اطعتک و لا حجه لی ان

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۹۷

عصیتک و لا صنع لی و لا لغیری فی إحسانک، و لا عذر لی ان أسأت، ما اصابنی من حسنه فمَنک، یا کریم اغفر لمن فی مشارق الأرض و مغاربها من المؤمنین و المؤمنات»

(حمد مخصوص تو است اگر تو را اطاعت کنم، و مرا حجتی و عذری نیست

اگر تو را معصیت و نافرمانی کنم، و عملی از برای من و غیر من نیست در احسان و بخشش تو، و مرا عذری نیست اگر کار بدی انجام دهم، و آنچه خوبی و نیکی بمن رسد همه از جانب تو است، ای کریم پیامرز هر کس که در مشرق و مغرب عالم از مؤمنین و مؤمنات است». اسحاق گفت: تا چند ماه عقب او نماز گزاردیم، و آن حضرت در نمازهای واجب در رکعت اول حمد و اِنَّا اَنْزَلْنَاهُ، و در رکعت دوم حمد و قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ چیزی نیفزود.

(۱) دلالت دیگر:

۶- محمّد بن علی ماجیلویه- رضی الله عنه- بسند مذکور در متن از محمّد بن داود روایت کرد که گفت: من و برادرم نزد حضرت رضا علیه السلام بودیم که خبر آوردند دهان محمّد بن جعفر کلید شد (یعنی چانه اش را بستند) امام برخاست و روان شد و ما نیز بهمراه او رفتیم و دیدیم که چانه

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۹۸

محمّد را بسته اند، و اسحاق بن جعفر و فرزندان او و جماعتی از اولاد ابی طالب گرد جنازه اش می گریند، امام علیه السّلام ببالین او نشست و نگاهی بروی او کرده و لبخندی زد و حاضران مجلس از این عمل روی در هم کشیدند و ناراحت شدند، پاره ای گفتند: این لبخند، شماتت او بعمویش بود، راوی گفت:

حضرت برخاست که در مسجد نماز بخواند، ما باو عرض کردیم فدایت شویم اینان از خنده شما خوششان نیامد و آن را حمل بر غرض کردند و حرفهایی از آنان شنیدیم وقتی شما تبسم نمودید، حضرت فرمود: خنده ام از تعجب در گریستن اسحاق بود، و بخدا سوگند

او پیش از محمد از دنیا می‌رود و محمد بر او خواهد گریست، پس از آن محمد بهبود یافت، و اسحاق قبل از او جان سپرد.

(۱) دلالت دیگر:

۷- محمد بن علی ماجیلویه - رضی الله عنه - بسند مذکور در متن از یحیی بن محمد بن جعفر بازگو کرده گوید: پدرم محمد بن سختی مریض شد، امام علیه السلام بیعت او آمد، و عموم اسحاق نشسته بود و بر او می‌گریست و

عیون أخبار الرضا علیه السلام / ترجمه، ج ۲، ص: ۴۹۹

سخت بیتابی میکرد، یحیی گوید: حضرت بمن توجهی کرده پرسید: چرا عمویت گریه میکند؟ عرض کردم برای این حالتی که شما در مریض مشاهده میکنید، آن جناب بمن نظری افکند و گفت: تو این قدر ناراحت نباش، زیرا اسحاق قبل از محمد در میگذرد، یحیی گوید: پس از چندی پدرم سلامتی یافت اما اسحاق پیش از او از دنیا رفت.

نویسنده کتاب - رحمه الله - گوید: این امور را حضرت از کتابی که در آن علم منایا که در آن مقدار عمر هر یک از این خانواده ثبت است میدانسته و آن کتاب بطریق میراث از رسول خدا صلی الله علیه و آله به آنان رسیده بود، و آن همین کتاب است که امیر مؤمنان علیه السلام میفرماید: مرا علم منایا و بلایا و نسبها و فصل خصومات و مرافعات داده اند، (مراد صحیفه جامعه است).

(۱) دلالت دیگر: (۸) - علی بن عبد الله وراق - رضی الله عنه - بسند مذکور در متن از اسحاق ابن موسی روایت کرد که گفت: زمانی که محمد بن جعفر (بن محمد) علیهما السلام در مکه خروج کرد و مردم را به امامت و رهبری خویش میخواند، و از او

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۰۰

امیر المؤمنین تعبیر میکردند، و با او بخلافت بیعت کرده بودند، حضرت رضا علیه السّلام در مکه بر او وارد شد، و گفت: ای عمو جان پدر و برادرت را تکذیب مکن، امر خلافت تو سرانجام نخواهد داشت، و این بگفت و بیرون آمد و من به همراه او بودم تا بمدینه آمدم، اندکی گذشت که جلودیّ صاحب منصب لشکری با افرادی بدان جا رفته و لشکر او را هزیمت داد، و او ناچار امان طلبید، و لباسی سیاه در بر کرده، بمنبر رفت، و خود را از خلافت خلع کرد و گفت:

این امر مربوط به مأمون میباشد، و سهمی در آن برای من نخواهد بود، و آنگاه بسوی خراسان رهسپار شده و در گرگان از دنیا رفت.

مترجم گوید: «محمّد بن جعفر فرزند امام صادق علیه السّلام است و کنیه او ابو جعفر بوده، گفته اند مردی عابد و زاهد بوده و در تمام یازده ماه از سال یک روز در میان روزه بود، و در میان خویشان و قبیله خود محترم و با عزّت میزیسته، و در سال ۲۰۳ در ماه شعبان در گرگان بدرود حیات گفت، و گویند: مأمون بر او نماز خوانده است. طبریّ در تاریخ خود گوید هنگامی که حسین بن حسن علویّ با یاران خود از اهل بیتش دیدند که مردم از روش صحیح دین منحرف گشته اند، و خبر قتل ابو السّرایا را شنیدند، و اینکه طالبیین را از کوفه و بصره و شهرهای عراق بیرون کرده اند، و حکومت و قدرت باز بدست بنی العباس افتاده، اطراف محمّد ابن جعفر را گرفته و نزد او گرد آمدند،

و گفتند: تو خود مقام و موقعیت

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۰۱

خود را در میان مردم میدانی، اکنون بیرون آی و خود را معرفی کن و ما، مردم را به بیعت با تو میخوانیم و قطعاً کسی مخالفت نخواهد کرد، محمد ابتدا نمی پذیرفت، لکن مرتب فرزندش علی و حسین بن حسن افسوس بوی اصرار کردند تا حاضر بقیام شد، و شرح حال او را خطیب در تاریخ بغداد ج ۲ از ص ۱۱۳ الی ۱۱۵ آورده است:

گوید: مأمون جنازه وی را که میبردند خود را بدان رسانید و پیاده شد و بر او نماز خواند و جنازه اش را مشایعت کرد تا او را بخاک سپردند، و چون باو گفتند شما خسته می شوید خوب است سوار شوید، گفت:

نه، این رحمی است که مدت دو بیست سال است قطع شده است».

(۱) دلالت دیگر:

۹- احمد بن محمد بن یحیی العطار- رضی الله عنه- بسند مذکور در متن از محمد بن ائرم نقل کرده که محمد بن ائرم- همو که در زمان ابو السیرایا رئیس شهر بانی محمد بن سلیمان علوی بود- گفت: اهل بیت محمد و غیر آنان از قریش در شهر مدینه گرد او اجتماع کرده و با او بیعت کردند، و از او خواستند که کسی را بسراغ ابو الحسن الرضا علیه السلام بفرستد، و گفتند او طرفدار ماست و امر ما و او یکی است، محمد بن سلیمان گفت: نزد او برو و سلام ما را برسان و باو

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۰۲

بگو: خاندان تو اجتماع کرده اند، و دوست دارند که شما با آنان باشی، اگر صلاح میدانی بدینجا آی، گوید: من نزد آن حضرت به

«حمراء الأسد»^۱ رفته و در آنجا خدمتش رسیدم و پیام محمد را که مرا به ابلاغ آن فرستاده بود به ایشان عرض کردم، فرمود: سلام مرا باو برسان و بگو بیست روز که گذشت من خواهم آمد، من باز گشتم و پاسخ حضرت را به محمد ابلاغ نمودم، چند روزی گذشت و چون هجدهمین روز از روز ابلاغ رسید «ورقاء» مأمور جلودی آمد و با ما بنبرد پرداخت و ما را منهزم ساخت و من بسوی «صورین»^۲ فرار کردم که ناگهان شنیدم هاتفی مرا خطاب کرده گفت: «یا أثم! من باو رو کردم دیدم ابو الحسن علیه السلام است، و میگوید: بیست روز گذشت یا نه؟» و وی محمد بن سلیمان بن داود بن حسن بن علی بن ابی طالب علیهما السلام است.

مترجم گوید: «ضمیر «علیه» در جمله «فاجتمع علیه اهل بینه» ظاهراً به محمد بن سلیمان بر میگردد، و لکن بنا بر نوشته مورخین وی از جانب ابو السیرایا که با محمد بن ابراهیم طباطبای بیعت و مشارکت در خروج کرده بود مأمور شد بسوی مدائن رود و از جانب شرقی بیغداد حمله برد، و شاید مراد محمد بن ابراهیم طباطبای که با او بیعت کردند باشد، و در خبر سقطی رخ داده باشد».

(۱) - مکانی است در هشت میلی مدینه، و آن مسیری بود که پیامبر صلی الله علیه و آله در روز احد برای تعقیب مشرکین از آنجا گذشت.

(۲) - موضعی در نزدیکی مدینه میباشد.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۰۳

(۱) دلالت دیگر:

۱۰- محمد بن احمد بن ادريس - رضی الله عنه - بسند مذکور در متن از معمر بن خلاد روایت کرد که گفت:

ریان بن صلت در مرو زمانی که فضل بن سهل او را به پاره ای از شهرهای خراسان بعنوان والی ارسال داشته بود بمن گفت:

دوست دارم از ابو الحسن علیه السّلام برای من اجازه بگیری که خدمتش برسم و سلامی عرض کنم، و خیلی میل دارم که از لباسهایش چیزی بمن دهد و همچنین از پول نقد درهمی چند از آن دراهمی که بنام او سکه زده اند، گوید:

من بر حضرتش وارد شدم، قبل از اینکه اظهاری کنم خود ابتداء فرمود: راستی ریان بن صلت خواسته است بر ما وارد شود، و از لباس ما و از دراهم بنامم چیزی درخواست داشته که باو عطا کنیم، من او را اذن میدهم که نزد ما بیاید، بعد ریان آمد و سلام کرد و امام علیه السّلام دو دست لباس و سی درهم از همانها که بنام او سکه زده بودند بوی بخشید.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۰۴

(۱) دلالت دیگر:

۱۱- علی بن احمد برقی - رحمه الله - بسند مذکور در متن از جدّ اعلایش محمد بن خالد برقی روایت کرده که حسین بن موسی بن جعفر بن محمد علوی گفت: ما جماعتی از جوانان بنی هاشم در کنار ابو الحسن علی بن - موسی علیهما السّلام بودیم که جعفر بن عمر علوی با وضعی بدو و لباسهایی مندرس بر ما گذشت، پاره ای از ما بدیگران نظر انداختند و بتمسخر از وضع لباس نامطلوبی که جعفر در برداشت خندیدند. امام علیه السّلام فرمود: شما بزودی او را ثروتمند و با پیروان بسیاری خواهید دید، یکماه یا حدود آن گذشت که جعفر ابن عمر والی مدینه شد و کارش بالا گرفت و وضع

مادّیش سر و سامان یافت. و وقتی از کنار ما گذشت خواجهگان اطرافش را گرفته و سوارانی بهمراه او بودند.

مصنّف کتاب گوید: وی جعفر بن محمّد بن عمر بن حسن بن علی بن - عمر بن علی بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام میباشد.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۰۵

(۱) دلالت دیگر:

۱۲- پدرم- رضی الله عنه- بسند مذکور در متن از حسین بن بشّار روایت کرده که گفت: حضرت رضا علیه السّلام فرمود: همانا عبد الله، محمّد را می کشد، عرض کردم عبد الله بن هارون محمّد بن هارون را می کشد؟ فرمود: آری، عبد الله که اکنون در خراسان است محمّد بن زبیده را که در بغداد است خواهد کشت، و او هم ویرا کشت (مراد آنست که هنگامی که حضرت در مدینه بود از کشته شدن امین بدستور مأمون خبر داد).

(۲) دلالت دیگر:

۱۳- حمزه بن محمّد علوی در ماه رجب سال ۳۳۹ در قم بسند مذکور در متن از ابن ابی نجران و صفوان بن یحیی برایم روایت کرد که حسین بن قیاما که از رؤسای واقفیان بود از ما خواست که از حضرت رضا علیه السّلام برای او اذن ملاقات گیریم، و ما هم برای او اذن گرفتیم، چون با امام روبرو شد، پرسید: شما امام

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۰۶

هستید؟ حضرت فرمود: بله من امامم، ابن قیاما گفت: من خدا را شاهد میگیرم که تو امام نیستی، امام مدّتی سر بزیر افکنده خاموش بود و با انگشت بر زمین میزد بعد سر برآورده فرمود: از کجا میدانی که من امام نیستم؟ ابن قیاما گفت: چون ما را روایت کرده اند از امام صادق علیه

السَّلام که فرموده است: امام عقیم و بدون فرزند پسر نخواهد بود و سنی از شما گذشته و فرزندی ندارید! حضرت بار دیگر بفکر فرو رفت و بیش از پیش طول داده آنگاه سر برافراشت و گفت: من نیز خداوند را شاهد می گیرم که چند روزی نمی گذرد که خداوند رحمان بمن پسری عنایت خواهد کرد. عبد الرحمن بن ابی نجران گوید: ما ماهها را انگشت شماری میکردیم، از آن روزی که این سخن رفته بود یک سال نگذشته بود که خداوند حضرت جواد علیه السَّلام را به او عطا فرمود، و گفت: این حسین بن قیاما در بیت هنگام طواف متحیر ایستاده بود، امام موسی بن جعفر علیهما السَّلام بر او گذر کرده پرسید: چرا در اینجا متوقفی، چه شده است ترا؟ خدا ترا حیران کند! و در اثر این نفرین او واقفی شد.

مترجم گوید: «گفتگوی ما بین ابن قیاما و حضرت رضا علیه السَّلام در مدینه واقع شده، زیرا میلاد حضرت جواد علیه السَّلام در ماه رمضان سال ۱۹۵ در مدینه بوده است.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۰۷

(۱) دلالت دیگر:

۱۴- پدرم- رضی الله عنه- بسند مذکور در متن از موسی بن هارون روایت کرد که گفت: حضرت رضا علیه السَّلام را دیدم که در مدینه به هرثمه (ابن اعین) مینگریست و میفرمود: گوئی می بینم او را به مرو میبرند و سرش را از بدنش جدا میسازند، گوید: همین طور هم شد.

مترجم گوید: «هرثمه بن أعین از رؤسای لشکر «امین» بود و پیش از شکست لشکر امین از مأمون، جزء سران سپاه مأمون گشت، و خدماتی بزرگ برای مأمون انجام داد که از جمله تار

و مار کردن طرفداران و لشکریان ابو السرایا بود، ولی در آخر کار یکی از مأموران مأمون بوی گزارش داد که هرثمه با ابو السرایا مراسله دارد، مأمون او را احضار کرده و در پیش روی او، وی را تازیانه زده و بزندان روانه ساختند و در زندان توطئه ای او را بقتل رساندند».

(۲) دلالت دیگر:

۱۵- احمد بن زیاد همدانی- رضی الله عنه- بسند مذکور در متن از ابی حبیب نباجی روایت کرد که گفت: من رسول خدا صلی الله علیه و آله را در عالم رؤیا

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۰۸

دیدم که به نباج (قریه ای است در راه بصره بحجاز) آمده و در مسجدی که حاجیان در هر سال منزل می کنند فرود آمده، و مثل اینکه من بحضورش شرفیاب شده سلام کردم و در مقابل آن حضرت ایستادم، در نزد او طبقی بافته از برگ خرما می مدینه دیدم که در میان آن تمر صیححانی (نوعی از خرما) بود، و گوئی آن حضرت دست برد و مشتی از آن خرما را بمن داد، و آن را شمردم و هجده دانه بود، و از خواب بیدار شدم و خوابم را چنین تعبیر کردم که برابر هر دانه خرمائی که گرفته ام یک سال عمر خواهم کرد، چون بیست روز از این ماجرا گذشت من در مزرعه مشغول بکار بودم و زارعین زمین را آماده میکردند که ناگاه کسی آمد و خبر آورد که حضرت علی بن موسی علیهما السلام از مدینه آمده و در مسجد مزبور نزول اجلال فرموده، و مردم از هر جانب، بسوی او میشتابند، من کار را رها کرده و بخدمت او رفتم، دیدم

او علیه السّلام در موضعی که رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب در آنجا دیدم نشسته همان طور که جدّش نشسته بود، و زیر پایش تخته حصیری است مانند همان حصیر که در زیر پای رسول خدا صلی الله علیه و آله دیده بودم، و در مقابلش طبقی از برگ بافته شده از خرما است و از همان تمر صیحانی در آن طبق است، من پیش رفته سلام کردم، حضرت جواب سلام مرا داد و فرمود: پیش آی، من جلو رفتم، یک مشت از آن خرما بمن داد، آن را شماره

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۰۹

کردم (۱) مانند همان عددی بود که جدّش رسول خدا صلی الله علیه و آله بمن داده بود، عرض کردم یا ابن رسول الله بیشتر مرحمت بفرمایید، فرمود: اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله بیش از این بتو داده بود، ما هم بیش از این سهم تو را میدادیم.

مصنّف کتاب شیخ صدوق - رحمه الله - گوید: چنین دلالتی برای امام صادق علیه السّلام نیز هست که من آن را در دلائل ذکر کرده ام.

مترجم گوید: «ابو حبیب نباجی یکی از روایت بوده، و دارای کتابی است و آن را عبد الله بن مسکان عنزی که یکی از اصحاب حضرت موسی بن - جعفر علیهما السّلام و ثقه و از اصحاب اجماع است روایت می کند، و ابو حبیب خود از روایت محمّد بن مسلم است و ابراهیم بن هاشم نیز از او روایت می کند. و معلوم ما نشد که این مسأله در سفری که حضرت بخراسان می آمد بوده یا غیر آن، هر چند بظاهر در سفر بخراسان مینماید - و العلم

(۲) دلالت دیگر:

۱۶- ابو حامد احمد بن علی بن الحسین ثعالبی از ابو احمد عبد الله بن - عبد الرحمن معروف بصفوانی نقل کرد که گفت: قافله ای از خراسان بسوی کرمان میرفت که در راه راهزنان بر آن تاختند و مردی را که مطنون بکثرت مال بود

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۱۰

اسیر گرفتند، و مدتی در چنگال آنان گرفتار بود و او را شکنجه میکردند تا اینکه مالی بعنوان فدیة و رهاسازی خود بدیشان ببخشد و او را رها کنند، او را روی یخ نگاه میداشتند و دهان او را پر از یخ میکردند، و دست و پای او را می بستند تا اینکه زنی از آن قوم دلش بحال وی بسوخت و او را بی آنکه کسی خبر یابد از بند رها کرد، و مرد فرار کرده لکن داخل دهان و زبانش بقسمی مجروح شده بود که قدرت گفتن کلامی را نداشت، و از راه مقصد بازگشت و بسوی خراسان رفت و شنید که علی بن موسی علیهما السلام به نیشابور آمده، شبی در خواب دید که شخصی به او میگوید: فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله بخراسان وارد شده، تو درمان درد خود را از وی بخواه، امید است تو را بداروئی که دواي درد توست راهنمایی کند، گوید: در خواب چنان میدیدم که من قصد او کردم و آنچه را که بر سرم آمده بود نزد آن حضرت گزارش دادم، و درد خود را گفتم، پس آن جناب بمن فرمود: زیره و آویشن (پودینه) و قدری نمک را بکوب و در دهان خود دو یا سه بار بگردان، شفا خواهی یافت، مرد

از خواب بیدار شد، ولی خواب خود را اهمّیت نداد و فکری هم در این باره نکرد، و رفت تا به دروازه نیشابور رسید، به او گفتند: علی بن موسی علیهما السلام از نیشابور بیرون

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۱۱

شده و اکنون در رباط سعد است، (۱) مرد بخیال افتاد که نزد آن حضرت رود و گرفتاری و ناراحتی خود را بآن جناب بگوید تا دستور دارویی که نافع حال او باشد را بدهد، لذا آهنگ آن مکان کرده و بسوی رباط سعد رهسپار گشت و بر حضرتش وارد شد، و به اشاره و آن طور که ممکن بود گفت: یا ابن رسول الله مسأله من چنین و چنان است، و دهانم متلاشی شده و زبانم از کار افتاده بقسمی که قادر نیستم حرف بزنم مگر با سختی، اگر مرحمت بفرمایید دوائی برایم معرفی کنید ممنونم، امام علیه السلام فرمود آیا در (خواب) بتو یاد ندادیم؟ (که چه کن تا ناراحتی دهانت و کندی زبانت برطرف شود) برو و همان که در خواب تعلیم کردیم انجام ده بهبودی می یابی. مرد گفت: یا ابن رسول الله اگر مصلحت میدانی بار دیگر دارو را بیان فرما، حضرت فرمود: زیره و آویشن را با نمک بکوب و دو یا سه بار در دهان بگردان علاج خواهی یافت. مرد گوید: من این دستور را مطابق فرمایش حضرت بکار بسته و صحت یافتم، ابو حامد احمد بن علی بن الحسین ثعالبی گوید: من از ابو احمد عبد الله بن عبد الرحمن مشهور بصفوانی شنیدم که میگفت: من آن مرد را دیدم و از خود او این حکایت را شنیدم.

عیون أخبار

(۱) دلالت دیگر:

۱۷- احمد بن زیاد همدانی- رضی الله عنه- از علی بن ابراهیم قمی از ریّان بن صلت روایت کرد که گفت: وقتی که میخواستیم بعراق روم بقصد وداع خدمت حضرت رضا علیه السلام رفتیم، و با خود فکر میکردم که از حضرت پیراهنی از لباسهای شخصیش که بر تن کرده است بخواهم تا آن را کفن خود کنم و مبلغی هم پول تا برای دخترانم انگشتری تهیه نمایم، و چون با حضرت وداع کردم از ناراحتی جدائی و فراقش چنان گریه گلوگیرم شد که بکلی فراموش کردم آنچه را فکر کرده بودم از او بخواهم، چون بیرون آمدم و براه افتادم به آواز بلند مرا صدا زد و فرمود: ای ریّان باز گرد! من باز گشتم، فرمود: آیا دوست داری از پیراهن هائی که خود بر تن کرده ام یکی را بتو دهم تا برای کفن خود کنار گذاری؟ آیا دوست داری چند درهمی بتو دهم تا برای دختران انگشتری تهیه کنی؟ عرض کردم: ای سرور من، خود قبل از رسیدن بخدمت شما در این فکر بودم که از شما درخواست چنین چیزی بکنم لکن شدت حزن و اندوه فراق شما بکلی آن را از یادم برد، حضرت پشتیش را کنار زد و پیراهنی بیرون آورد و بعد کنار سجاده را بالا زد و دراهمی چند برداشت و بمن

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۱۳

داد و من آن را شمردم سی درهم بود.

(۱) دلالت دیگر:

۱۸- پدرم- رضی الله عنه- بسند متن از ابن ابی نصر روایت کرده که گفت: من در امامت حضرت رضا علیه السلام در شک بودم، نامه ای بآن حضرت نوشتم و

درخواست ملاقات نمودم، و در نظر گرفتم اگر اذنم دهد از او راجع به سه آیه بپرسم و بر آن تصمیم گرفته و عزم خود را جزم کردم، گوید: جواب نامه آمد و آن این چنین بود که «خداوند ما را عافیت عنایت فرماید و نیز شما را، اما اینکه اذن ملاقات طلبیدی، این کار- یعنی ورود بر من- کار سختی است، و این قوم بر من، راه آمد و رفت دیگران را تحت کنترل قرار داده اند و اسباب زحمت است و الآن نمیتوانی چنین اذنی بیابی، ان شاء الله بعدا این راه باز شود و آزادی دهند آن وقت اذن خواهم داد، و بعد جواب آنچه در نظر داشتم راجع به آن سه آیه از حضرتش سؤال کنم برایم نوشته بودند، اما بخدا سوگند من در نامه ام هیچ گونه اشاره ای به آن آیات نکرده بودم، لذا همین طور در تعجب فرو مانده

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۱۴

بودم که این مطالب چیست و پاسخ کیست؟ تا بعد متوجه شدم معنی این کار که حضرت علیه السلام در نامه بدان اشاره کرده چیست، و بمن فهمانید که او کیست.

(۱) دلالت دیگر:

۱۹- محمد بن حسن بن ولید- رضی الله عنه- بسند مذکور در متن از بزنی روایت کرد که گفت: حضرت رضا علیه السلام مرکبی برایم فرستاد که نزد او روم، من سوار شده بر آن حضرت وارد شدم و تا پاسی از شب نزد او ماندم، چون امام خواست تا برخیزد بمن گفت: فکر نمیکنم در این موقع بتوانی بمسدینه باز گردی، عرض کردم آری فدایت شوم، فرمود: امشب را نزد ما بمان و صبح بیاری خدای-

عزّ و جلّ - حرکت کن، عرضه داشتم مانعی ندارد همین کار را می‌کنم - فدایت شوم - حضرت جاریه اش را گفت: بستر خواب مرا برای وی بگستر، و ملحفه مرا که در زیر آن میخوابم بر آن بستر بیفکن، و مخدّه و بالش مرا زیر سر او بگذار، من با خود گفتم: کیست که این مقدار مقام و منزلت که نصیب من گشته او را نصیب شده باشد؟! خداوند در نزدش مقامی بمن عطا فرمود که باحدی از اصحاب ما عطا نکرده: مرکب خود را فرستاد تا سوار شدم، فراش خود

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۱۵

را گسترده تا در لحاف و بالش او شب را بروز آوردم، و احدی از اصحاب ما را نصیبی این چنین نشده است، (۱) احمد گفت: من نشسته بودم و این خیالات را در دل می‌گذراندم و آن بزرگوار در کنار من بود که ناگهان گفت: ای احمد! امیر مؤمنان (علی بن ابی طالب) علیه السّلام وقتی زید بن صوحان مریض بود بیعت او رفت و زید این را سبب افتخار خود دانست و بر مردم بدان فخر میکرد، پس تو این کار را مکن و از برای خدا تواضع و کوچکی نما، بعد آن حضرت علیه السّلام تکیه بر دست خویش کرده از جا برخاست.

مترجم گوید: «بنظر میرسد قسمت آخر حدیث خلط یا سقطی دارد، و در رجال کشی حدیث شماره ۴۸۱ تحت عنوان احمد بن ابی نصر بزنطی عبارت خبر این چنین است

«فنادانی یا احمد! إنّ امیر المؤمنین علیه السّلام عاد صعصعه بن صوحان، فقال: یا صعصعه! لا تجعل عبادتی ایاک فخرا علی قومک و تواضع لله یرفعک الله»

(مرا ندا

داد که ای احمد امیر مؤمنان از صعصعه عیادت کرد و باو گوشزد کرد که این عیادت را سبب فخر و مباهات خود بر خویشانت نگیر و تواضع پیشه کن تا خداوند مقام ترا بلند کند، و البته این لفظ صحیحتر بنظر میرسد، و زید یا صعصعه هر دو از بزرگان اصحاب امیر مؤمنان علیه السلام بودند. و زید در جنگ جمل زخم خورد و بر زمین افتاد، وقتی که امیر المؤمنین علیه السلام بیالینش آمد بدو فرمود: رحمک الله یا زید! قد کنت خفیف المئونه، عظیم المعونه» (خداوند ترا رحمت کند! چه یاری کم خرج و پر ثمری بودی)

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۱۶

زید سر برداشت و گفت: «و أنت یا امیر المؤمنین! فجزاک الله خیرا، فو الله ما علمتک إلا باله علیما، و فی ام الكتاب لعلیا حکیما، و أن الله فی صدرک لعظیم» بخدا قسم من ندانسته با تو نبودم (چرا که) از ام سلمه شنیدم که میگفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله در باره تو میفرمود:

«من کنت مولاه فهذا علی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله فکرت و الله ان اخذک فیخذلنی الله».

(۱) دلالت دیگر:

۲۰- علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق- رضی الله عنه- بسند مذکور در متن از ابو مسروق (پدر هیشم) روایت کرد که گفت: جماعتی از واقفی مذهبان بر حضرت رضا علیه السلام وارد شدند، در میان ایشان علی بن ابی حمزه بطائنی، و محمد بن اسحاق بن عمار، و حسین بن مهران و حسن بن ابی سعید مکاری بودند، و علی بن

ابی حمزه بآن حضرت عرض کرد: قربانت گردهم از پدرت چه خبر داری؟ حالش چطور است؟ امام فرمود: پدرم وفات کرده است، گفت: چه کسی را بجای خود معرفی کرده است؟ فرمود: من گفتم: شما چیزی میگوئی که احدی از پدرانت نگفته اند، علی بن ابی طالب و هر کس پس از اوست، حضرت گفتند: ولی بهترین و بالاترین پدران من که

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۱۷

رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد فرموده است، (۱) علی بن ابی حمزه گفت: آیا از این قوم (یعنی بنی العباس) بر خود نمی ترسی؟ امام فرمود: اگر از اینان بترسم علیه خود، ایشان را اعانت کرده ام زیرا که ابو لهب نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و او را تهدید کرد، و آن حضرت صلی الله علیه و آله در پاسخ ابو لهب فرمود: اگر من از ناحیه تو کوچکترین خدشه ای فکر کنم، پس من کذاب خواهم بود، و در نبوت خود دروغگویم، و این اولین نشانه ای بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله بنمود. و از برای شما (واقفیه) این نیز اولین نشانه و علامت من است که اگر از جانب هارون کوچکترین صدمه ای بمن برسد من دروغزن و مدعی دروغین باشم، حسین بن مهران گفت: زمانی آنچه ما میخواستیم آورده ای که رسماً امامت خود را آشکارا اعلام نمائی، امام علیه السلام در پاسخ او گفت: تو نظرت چیست؟ آیا میخواهی من خود نزد هارون بروم و باو بگویم من امامم و تو هیچ کاره ای؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله در ابتدای دعوتش چنین کاری نکرد، و جز این نبود

که خویشان و هواداران و افراد مورد اعتمادش را از نبوت خود آگاه کرد و آنان را به اسلام دعوت نمود نه همه مردم را، و شما امامت را برای پدران من که قبل از من بوده اند پذیرفته اید، و قائل هستید که علی بن موسی از روی تقیه حیات پدر خویش را انکار می کند و

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۱۸

کتمان مینماید، (۱) زیرا من بدون تقیه امامت خود را بشما ابلاغ می کنم و صریح میگویم من امام هستم! پس چگونه پدرم اگر زنده باشد از شما کتمان میکنم و می گویم از دنیا رفته است؟! مؤلف کتاب- رحمه الله- گوید: اینکه حضرت از هارون باک نداشت، از جهت آن عهدنامه ای بود که به او رسیده بود و در آن کشنده وی را مأمون نامبرده بود نه هارون را.

(۲) دلالت دیگر:

۲۱- حسین بن احمد بن ابراهیم مکتب بسند مذکور در متن از حسین بن بشار روایت کرده است که گفت: بر علی بن موسی الرضا علیهما السلام پس از شهادت پدرش وارد شدم از بعض کلماتی که با من تکلم کرده بود توضیح میخواستم، آن حضرت بمن فرمود بسیار خوب ای سماع! من عرض کردم قربانت کردم بخدا سوگند من در کودکی که بمکتب میرفتم بدین لقب ملقب بودم، گفت:

حضرت تبسمی بروی من کرد.

مترجم گوید: «در نسخه هائی که دیده ام همه «یحیی بن بشار» نوشته شده و در کتب رجال چنین فردی از اصحاب موسی بن جعفر علیهما السلام

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۱۹

نیست، و آنکه هست بنام «حسین بن بشار» است که گفته اند واقفی مذهب بوده و سپس به مذهب حق بازگشته است و در ضمن علامه حلی -

رضوان الله عليه - گوید: وی مورد اعتماد است، بنظر حقیر حسین بن یحیی تصحیف شده است، چون صورت کتابت آن زمان یحیی به حسین نزدیک بود: یحیی را «یحیی»، و الحسین را «الحسین» شبیه بهم می نوشتند».

(۱) دلالت دیگر:

۲۲- محمد بن احمد سنائی - رضی الله عنه - بسند مذکور در متن از هرثمه بن اعین روایت کرد که گفت: من بر آقا و مولایم علی بن موسی علیهما السلام در خانه مأمون وارد شدم و در آنجا شهرت یافته بود که علی بن موسی از دنیا رفته است - و این درست نبود - من وارد شدم و اذن ملاقات طلبیدم، هرثمه گوید:

در میان خدام مأمون که مورد اطمینان بودند جوانی بود که او را «صبیح دیلمی» می نامیدند، و او سخت و بحق آقایم را دوست میداشت، در آن زمان آن جوان خارج شد و چون مرا دید گفت: ای هرثمه آیا تو نمیدانی که من در پنهان و آشکار معتمد مأمون هستم و از اصحاب سرّ و علن اویم؟ گفتم: صحیح است، گفت: ای هرثمه بدان که مأمون مرا با سی تن از غلامان دیگر که مورد اطمینان او

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۲۰

و اصحاب سرّ و علن او بودند در اوائل شب طلب کرد، (۱) من بر او وارد شدم، و باندازه ای چراغ در آنجا روشن بود که شب چون روز روشن بود، و در برابر او شمشیرهایی برهنه روی زمین بود که همه را بزهر آب داده بودند، پس یک یک ما را طلبید و از ما عهد و پیمان گرفت، در حالی که جز ما احدی در آنجا نبود، و گفت: این عهد بر شما

لازم و مسجّل است که باید بدان وفا کنید و باید آنچه شما را بدان امر میکنم بدون تخلف و تأمل انجام دهید، گوید: ما نیز سوگند یاد کردیم که فرمانش را انجام دهیم، سپس گفت: هر یک از شما شمشیری برگیرد و بروید تا خود را بخانه علی بن موسی برسانید و بر او در حجره اش وارد شوید، پس اگر او را چه در حال قیام یا قعود یا در خواب دیدید سخنی با وی نگوئید و شمشیرهای خود را بر او فرود آورید و گوشت و خون و مو و استخوان و مغز را در هم کوبید، آنگاه فرشها را بروی او اندازید و شمشیرهای خود را بر آن فرشها سائید و پاک نمائید، سپس نزد من آئید، و اگر این کار را انجام دهید و پنهان دارید، با خود قرار کرده ام که بهر یک ده بدره درهم، و ده قطعه زمین زراعی از املاک خود انتخاب کرده بدهم، و تا زنده ام این عطیه را از شما نبرم، صبیح ادامه داد که: ما شمشیرها را برداشته و بحجره آن حضرت وارد

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۲۱

شدیم، (۱) آن بزرگوار بر پهلو خوابیده بود و انگشتان مبارکش را حرکت می داد و با خود سخنی میگفت که ما نمی فهمیدیم، غلامان پیشی گرفته و شمشیرهای خود را بر او فرود آوردند، ولی من شمشیر خود را انداخته و ایستاده نظر میکردم، گوئی آن حضرت میدانست ما بر سرش هجوم می آوریم، لباسی ببر نکرده بود که اسلحه بدان کارگر نباشد، پس غلامان فرشها را بروی او انداخته و نزد مأمون بازگشتند، او پرسید چه کردید؟ گفتند: بآنچه

مأمور بودیم عمل کردیم، سفارش کرد این مطلب را جایی نگوئید و آن را پنهان دارید، چون صبح شد و فجر طالع گشت، مأمون سر برهنه در مجلس خود نشست و تکمه های پیرهن باز کرد و وفات آن حضرت را اعلام نمود و مهیای تعزیه داری آن حضرت شد، وفات او را اظهار میکرد، سپس با پای و سر برهنه برخاسته و براه افتاد و من نزدش بودم بسوی حجره حضرت رفت و در را باز کرد و صدای همهمه آن جناب را که شنید بدنش بلرزه در آمد، و بلند گفت: کیست در کنار او؟ گفتم: یا امیر المؤمنین ما نمی دانیم، گفت: زود ببینید کیست با او، ما بسوی او شتافتیم ناگاه دیدیم در محراب خود نشسته و بنماز مشغول است و تسبیح می گوید، من به مأمون

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۲۲

گفتم: (۱) در محراب شخصی را می بینم که نماز میخواند و تسبیح می گوید، از این خبر بخود لرزیده و بهتش گرفت و گفت: شما بمن دروغ گفتید و مرا فریب دادید، خدا شما را لعنت کند، و از میان آن جماعت رو بمن کرد و گفت: ای صبیح! تو او را میشناسی، بین کیست نماز میخواند؟ گوید: من داخل حجره شدم و مأمون برگشت، چون باستانه در رسیدم، صدا بلند کرده فرمود: یا صبیح، عرض کردم: لئیک یا مولای و به رو در افتادم، فرمود: برخیز خدایت رحم کند یُریدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ - الخ (خواستند نور خدا را خاموش کنند ولی خداوند خواست که نورش را به اتمام رساند هر چند کافران آن را خوش نداشته باشند) صبیح گفت: نزد مأمون باز گشتم رویش چون

شبی تاریک و ظلمانی شده بود، بمن گفت: تو پس از من چه یافتی؟ گفتم: بخدا قسم که آن جناب در حجره سلامت نشسته بود و مرا نزد خود خواند و چنین و چنان گفت. صبیح گفتم: مأمون تکمه های جامه خود را بست، و امر کرد لباس سلطنتی او را آوردند و آن را بپوشید، و گفت: بگوئید علی بن موسی ناراحتی پیدا کرده و بیهوش شده بود و اکنون علت او افاقه یافته، هرثمه گوید: من خدا را شکر و

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۲۳

سپاس گفتم و حمد بسیار کردم، (۱) آنگاه بر حضرت وارد شدم، چون مرا دید فرمود: آنچه از صبیح شنیدی برای دیگران قصه مکن و باز مگویی جز از برای کسی که خداوند قلب او را بمحبت و ولایت ما آزموده باشد، عرضه داشتم ای آقای من فرمانتان را اطاعت میکنم، فرمود: ای هرثمه! مگر اینان بما ضرری نمی رسانند تا اینکه اجل مکتوب بسر آید و پیک مقصود سر رسد «۱».

(۲) دلالت دیگر:

۲۳- علی بن عبد الله وراق- رضی الله عنه- بسند مذکور در متن از جعفر ابن محمد نوفلی روایت کرد که گفت: من در قنطره أربق (شهری است در خوزستان که آن را اربک گویند) خدمت حضرت رضا علیه السلام رسیدم و سلام کردم و در کنار آن حضرت نشستم و عرض کردم قربانت گردم، مردمی در این نواحی هستند که میپندارند که پدرت حیات دارد، فرمود: دروغ می گویند، خدا

(۱)- باید دانست که قتل هرثمه بن اعین بنا بر آنچه مؤرخان نوشته اند قبل از ورود حضرت علیه السلام بر مأمون بسال ۲۰۰ هجری بوده، یعنی پیش از آنکه مأمون امر

به احضار علی بن موسیٰ علیهما السّلام بنماید او در زندان مأمون کشته شده، در زمانی که هنوز امام علیه السّلام از مدینه خارج نشده بود. و به اتفاق مؤرخان در سال ۲۰۱ آن حضرت را از مدینه از طریق بصره به خوزستان آورده و از آنجا از راه بیابان به نیشابور، و از آنجا به مرو بردند.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۲۴

لعنتشان کند، (۱) اگر زنده بود میراثش را تقسیم نمی کردند و زنانش بشوهر نمی رفتند، و لکن او بخدا سوگند طعم مرگ را چشید، همچنان که (جدش) علی بن ابی طالب علیه السّلام چشید، جعفر نوفلی گوید: عرض کردم تکلیف من چیست؟ فرمود: بر تو باد پس از مرگ من به فرزندم محمّد، امّا من خواهم رفت و بازگشتی برای من نیست، مبارک باد قبری که در طوس است، با دو قبر در بغداد، گوید: عرض کردم یکی را میشناسم (یعنی قبر موسی بن جعفر علیهما السّلام)، آن دیگر کجاست؟ فرمود: بزودی آن را خواهید شناخت (مراد از دو قبر در بغداد قبر پدرش و قبر فرزندش حضرت جواد علیهما السّلام است)، آنگاه گفت: قبر من و گور هارون الرّشید این چنین است- و دو انگشت خود را بهم چسبانید-.

(۲) دلالت دیگر:

۲۴- حسن بن احمد بن ادریس- رضی الله عنه- بسند مذکور در متن از حمزه بن جعفر ازجانی روایت کرد که گفت: هارون از مسجد الحرام از یک در خارج شد و حضرت رضا علیه السّلام از در دیگر، و از روی عبرت به هارون گفت:

چقدر خانه دور است و ملاقات در طوس نزدیک!! ای طوس، ای طوس! بزودی من و او را در یک

جا خواهی آورد.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۲۵

(۱) دلالت دیگر:

۲۵- جعفر بن نعیم بن شاذان- رضی الله عنه- بسند مذکور در متن از محمد بن حفص روایت کرد که گفت: غلام موسی بن جعفر علیهما السلام نقل کرد که من و جماعتی با حضرت رضا علیه السلام در بیابانی خشک و بی آب در حرکت بودیم و تشنگی بر ما و حیواناتی که همراه ما بود سخت غلبه کرده بود و در معرض تلف واقع شده بودیم که آن حضرت محلی را نشان داده فرمودند: اگر بدان جا روید به آب خواهید رسید، گفت: ما جماعت بآنجا رفتیم و چشمه آبی بود و ما خود و همه قافله و حیواناتمان را سیراب کردیم و از آنجا کوچ کردیم، امام علیه السلام فرمود: اکنون که عزم رفتن دارید آن چشمه را جستجو کنید، ما هر چه کوشش کردیم اثری از چشمه نیافتیم و جز پشک شتر چیزی ندیدیم. و او این حدیث را بر مردی که از اولاد قنبر بود و یک صد و بیست سال عمر داشت تعریف میکرد و آن پیرمرد نظیر این را برای من نقل کرد و گفت: من در آن زمان در خدمت حضرت بودم و او علیه السلام بسوی خراسان میرفت.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۲۶

(۱) دلالت دیگر:

۲۶- احمد بن زیاد همدانی- رحمه الله- بسند مذکور در متن از مخول سجستانی روایت کرد که گفت: چون فرستاده مأمون برای گسیل حضرت رضا علیه السلام بخراسان، به مدینه وارد شد، من در مدینه بودم، آن حضرت بمسجد رفت که با رسول خدا صلی الله علیه و آله وداع کند، چند بار وداع

کرد و اجازه مرخصی خواست و هر بار قدمی چند دور میشد و باز بسوی قبر مطهر بازمی گشت و صدایش به گریه و ناله بلند میشد، من پیش رفته و به ایشان سلام کردم، جواب سلام مرا داد، و من او را بدین سفر بسوی مأمون تهنیت گفتم، فرمود: دست بردار و مرا واگذار، من از جوار جدّ بزرگوارم میروم و در غربت جان میسپارم، و در کنار قبر هارون دفن میشوم، گوید: من به همراه او بودم و او را دنبال میکردم تا بخراسان رسید و در طوس از دنیا رفت و در کنار هارون او را بخاک سپردند.

(۲) دلالت دیگر:

۲۷- محمّد بن احمد سنائی - رحمه الله - بسند مذکور در متن از ابن -

عیون أخبار الرضا علیه السلام / ترجمه، ج ۲، ص: ۵۲۷

ابی کثیر روایت کرد که گفت: چون موسی بن جعفر علیهما السّلام وفات کرد، مردم در امر او متحیر ماندند و بعد از او به امامی قائل نشدند، و من در آن سال بحجّ رفتم و ناگاه حضرت رضا علیه السّلام را ملاقات کردم، بدلم خطور میکرد که آیا در امامت موسی علیه السّلام باقی بمانم یا این شخص که فرزند اوست امام زمان من است؟ و با خود میگفتم: «أَبَشْرًا مِنَّا وَاحِدًا نَتَّبِعُهُ» (آیا از بشری مانند خودمان متابعت کنیم) تا من در این افکار بودم آن حضرت چون برقی جهنده بر من گذر کرد و فرمود: من بخدا سوگند آن بشری هستم که باید او را متابعت و پیروی کنی، گفتم: از خدای تعالی و تو پوزش میطلبم و عقیده ام را بشما میسپارم، فرمود:

بخشیده شده باشی.

و بهمین سند بیش از یکنفر از مشایخم این حدیث

را برای من از محمد ابن ابی عبد الله کوفی نقل کرده اند.

(۱) دلالت دیگر:

۲۸- جعفر بن نعیم شاذانی- رحمه الله- بسند مذکور در متن از حسن بن- علی و شاء روایت کرد که گفت: حضرت رضا علیه السلام برایم نقل کرد: هنگامی که

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۲۸

خواستند مرا از مدینه بیرون کشند همه خانواده خود را گرد خود نشاندم و گفتم برای من گریه کنند تا صدای گریه آنان را بر خودم بشنوم، و سپس دوازده هزار دینار سهم نزد من بود میان ایشان تقسیم کردم و گفتم دیگر باز نخواهم گشت.

(۱) دلالت دیگر:

۲۹- علی بن عبد الله وراق- رضی الله عنه- بسند مذکور در متن از شخصی بنام ابو محمّد غفاری روایت کرد که گفت: بدهکاری سنگینی پیدا کرده بودم، و با خود گفتم: هیچ کس غیر از مولا و آقایم ابو الحسن علیه السلام نیست که برای ادای دینم بمن کمکی کند، چون آفتاب برآمد بدر خانه آن حضرت رفتم و اذن طلبیدم، بمن اجازه ورود مرحمت فرمود، چون بر او داخل شدم گفتم:

ای ابا محمّد حاجت را دانستیم و بر ماست که دینت را ادا کنیم، چون شام گشت و طعامی برای افطار آوردند و صرف کردیم فرمود: ای ابو محمّد امشب میمانی یا بمنزلت باز میگردی، عرض کردم: ای سرور من اگر حاجتم را روا سازی بهتر میدانم بروم، گوید: حضرت از زیر فرش مثنی زر بمن داد، و چون

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۲۹

نزدیک چراغ بردم دیدم سکه هائی زرد و سرخ است، اولین سکه ای که بدستم آمد بر آن نوشته بود: ای ابو محمّد سکه ها پنجاه دینار است، بیست و

شش دینار آن برای ادای دین تو است، و بیست و چهار دینار آن برای مخارج خانواده ات. گفت: چون صبح شد آن سکه ای که مطلب مذکور در آن بود نیافتم و بقیه همان طور ۲۶ دینار و ۲۴ دینار بدون کم و کاست باقی بود.

(۱) دلالت دیگر:

۳۰- احمد بن هارون فامی - رحمه الله - بسند مذکور در متن از موسی بن - عمر بن بزیع روایت کرد که گفت: من دو کنیز داشتم که هر دو باردار بودند، نامه ای خدمت حضرت رضا علیه السلام نوشتم و این مطلب را اطلاع دادم و از آن حضرت درخواست کردم دعا کند که اولاد این دو، پسر باشد و خدا بمن پسر دهد و مرا بدین عطیه مفتخر سازد، در پاسخ نامه من مرقوم داشته بود: «بیاری خدای تعالی دعا خواهم کرد»، سپس در نامه دیگری جدای از آن بدین مضمون نوشته بود که:

عیون أخبار الرضا علیه السلام / ترجمه، ج ۲، ص: ۵۳۰

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ: خداوند ما و شما را به نیکوترین صحت و عافیت در دنیا و آخرت، برحمت خویش حفظ فرماید، آگاه باش که امور در دست خداوند عزّ و جلّ است، و تقدیرات خود را بر وفق مصلحت در آن امور جاری میسازد آن طور که خود میخواهد، خداوند فرزندی پسر بتو عنایت خواهد کرد و فرزندی دختر إن شاء الله، پس نام پسر را محمد بگذار، و نام دختر را فاطمه، بمبارکی و میمنت». وی - رحمه الله - گفت: پس یک پسر و یک دختر برای من متولّد شد همان طور که فرموده بود.

(۱) دلالت دیگر:

۳۱- علی بن الحسین بن شاذویه مؤدّب - رحمه الله - بسند مذکور در متن از عبد

اللّه بن مغیره روایت کرد که گفت: من واقفی مذهب بودم و با همین عقیده بحجّ رفتم، چون بمکه رسیدم بخاطرم گذشت که آیا مذهبم صحیح است یا خیر، پس به «ملتزم»- دیوار بین حجر الاسود و باب خانه- پناهنده شدم، و گفتم: پروردگارا! تو میدانی که حاجتم چیست و چه میخواهم، تو خود به بهترین مذاهب مرا ارشاد و یاری کن، و بر قلبم گذشت که با علیّ بن-

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۳۱

موسی الرضا علیهما السّلام ملاقات کنم، پس بمدینه آمدم و در خانه آن حضرت ایستادم و بغلامش گفتم برو بمولایت بگو مردی از اهل عراق بر در است و اذن میخواهد، صدای او علیه السّلام را از درون خانه شنیدم که میفرمود: داخل شو ای عبد اللّه بن مغیره، من داخل شده، چون نظرش بمن افتاد فرمود: خداوند دعای تو را مستجاب کرد، و براه راست تو را هدایت نمود، من گفتم: شهادت میدهم که تو حجّت خدا و امین او بر بندگانش هستی.

(۱) دلالت دیگر:

۳۲- پدرم- رحمه اللّه- بسند مذکور در متن از داود بن رزین روایت کرد که گفت: از موسی بن جعفر علیهما السّلام نزد من مقداری پول نقد بود، حضرت فرستاد و مبلغی را دریافت کرد و بقیه را نزد من باقی گذارد، و گفت: هر کس پس از من آمد و ما بقی را طلب کرد در اختیار او بگذار و او امام تو است، و چون آن جناب از دنیا رفت فرزندش علیّ بن موسی علیهما السّلام شخصی را نزد من فرستاد که فلان مبلغ پول نقد نزد توست آن را بفرست، و من هم

تمام آن وجه را فرستادم.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۳۲

(۱) دلالت دیگر:

۳۳- محمّد بن حسن بن ولید- رضی الله عنه- بسند مذکور در متن از حسن بن علی و شاء روایت کرد که گفت: عباس بن جعفر بن محمّد بن اشعث از من خواست که بحضرت رضا علیه السلام بنویسم و از او تقاضا کنم که نامه های عتیاس را بسوزاند مبادا بدست غیر افتد و ایجاد زحمت نماید، اما قبل از اینکه اطلاع دهم از آن حضرت نامه ای رسید بدین مضمون که: بدوستت بنویس من نامه های او را پس از قراءت سوزانیدم.

(۲) دلالت دیگر:

۳۴- پدرم- رضی الله عنه- بسند مذکور در متن از احمد بن محمّد روایت کرد که گفت: من با خود فکر کردم که اگر حضور ابی الحسن علیه السلام رسیدم از او سؤال کنم چقدر از سنّ شما گذشته است، چون بر آن حضرت وارد شدم و در مقابلش نشستم شروع کرد با توجه خاصی بصورت من نگریسته و پرسید چند سال از عمر تو گذشته است؟ عرض کردم قربانت شوم فلان مقدار، فرمود: من از

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۳۳

تو بزرگترم و اکنون چهل و دو سال از عمر من میگذرد، عرضه داشتم فدایت شوم من در نظر داشتم سنّ شما را بپرسم، فرمود: برای تو گفتم.

(۱) دلالت دیگر:

۳۵- احمد بن زیاد بن جعفر همدانی- رضی الله عنه- بسند مذکور در متن از زرقان مدائنی روایت کرد که گفت: بر ابو الحسن حضرت رضا علیه السلام وارد شده و میخواستم در مورد عبد الله بن جعفر پرسشی نمایم، گوید: امام دست مرا گرفت و بر سینه ام نهاد- پیش از اینکه من از او

سؤال کنم - سپس فرمود: ای محمّد بن آدم براستی که عبد الله امام نمی باشد، پس به سؤال من پیش از آنکه آن را عنوان کنم پاسخ گفت.

مترجم گوید: «مراد از «عبد الله» عبد الله افطح است که جماعتی از شیعه او را امام میدانند نه موسی بن جعفر علیهما السلام را».

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۳۴

(۱) دلالت دیگر:

۳۶- محمّد بن علی ماجیلویه - رضی الله عنه - بسند مذکور در متن از هشام عباسی روایت کرد که گفت: بر علی بن موسی الرضا علیهما السلام وارد شدم و در نظر داشتم از حضرتش درخواست کنم که دعائی برای رفع سردردی که بدان مدتی مبتلا بودم بکنند و نیز دو قطعه پارچه که در آن دو احرام بندم، چون داخل شدم و از مسائل پرسیدم و او جواب فرمود، حاجتم را فراموش کردم، هنگامی که برخاستم تا بیرون روم و خواستم وداع کنم بمن فرمود: بنشین، من در مقابلش نشستم، دست مبارک خود را بر سر من نهاد و دعائی خواند، بعد دو جامه از جامه های خویش طلب کرد و بمن داد و فرمود: در این محرم شو، عباسی گوید: در مکه در پی این بودم که دو جامه سعیدیه خریداری کنم که یکی برای فرزندم باشد، هر چه جستجو کردم آن را که میخواستم در مکه نیافتم، بمدینه که باز گشتم، بر حضرت وارد شدم و چون وداع کردم و خواستم بیرون آیم حضرت دو جامه سعیدیه آن طور که من طالب بودم خواست، و بمن داد.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۳۵

(۱) دلالت دیگر:

۳۷- حسین بن احمد بن ادریس - رضی الله عنه - بسند مذکور در متن از حسین

بن موسی روایت کرد که گفت: با ابی الحسن الرضا علیه السلام در روزی که هوا کاملاً صاف و بی ابر بود بسوی بعضی املاک آن حضرت علیه السلام رهسپار شدیم، و چون به بیابان رسیدیم فرمود: آیا با خود بارانی (لباسی که شما را از باران حفظ کند) برداشته اید؟ گفتیم: خیر، چه حاجتی به بارانی داریم هوا که ابر نیست و از باریدن باران خبری نیست، فرمود: اما من با خود آورده ام و شما را بزودی باران خواهد گرفت، گوید: جز اندکی نرفته بودیم که ابری در آسمان پدید آمد و بر ما باریدن گرفت، و همه بفکر خود بودیم و احدی از ما باقی نماند مگر اینکه سر تا پایش را باران خیس کرد.

(۲) دلالت دیگر:

۳۸- احمد بن محمد بن یحیی العطار- رضی الله عنه- بسند مذکور در متن از موسی بن مهران روایت کرد که: بحضرت رضا علیه السلام نوشته بود که در باره پسر

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۳۶

نابابش دعا فرماید، در جواب نامه مرقوم فرموده بود که خداوند بتو پسری صالح عطا خواهد کرد. و پسر نابابش مرد، و بعد خداوند فرزندی باو داد.

(۱) دلالت دیگر:

۳۹- علی بن عبد الله وراق- رضی الله عنه- بسند متن از محمد بن فضیل روایت کرد و گفت: وارد محلی در یک منزلی مکه بنام بطن مژ شدم، در آنجا دردی در پهلو و پای من حادث شد که آن را بعربی «عرق المدینتی» می گفتند، و در مدینه خدمت حضرت رضا علیه السلام رسیدم، پرسید: ناراحتی و درد تو چیست؟ چرا تو را دردمند می بینم؟ عرض کردم وقتی به «بطن مژ» رسیدم مرض عرق المدینتی در

پهلوی و پاهایم پیدا شد، پس آن حضرت اشاره بآنچه در زیر بغل من بود نمود و بکلماتی چند تکلم فرمود و آب دهان بر آن نهاد، آنگاه گفت: ترا دیگر از این درد رنجی نیست، و بعد نظری به آنچه در پایم بود کرد و فرمود:

ابو جعفر (باقر) علیه السلام فرمود: هر کس از شیعیان ما ببلائی گرفتار شود و پایداری کند و صبر نماید، خداوند عزّ و جلّ ثوابی همانند اجر هزار شهید در نامه عمل او بنویسد، در قلب خود گفتم: بخدا سوگند از پا درد هیچ گاه تا

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۳۷

بمیرم شفا نخواهم یافت! راوی از قول او که هیثم بن ابی مسروق است گوید: تا آخر عمر او می لنگید.

مترجم گوید: «نباید از بسیاری اجر مبتلا در این خبر تعجب کرد، زیرا مؤمن در آن حال مانند سرباز در جبهه جنگ در فشار و زحمت و ناراحتی است و بحساب خدای خود میگذارد، و در حقیقت «صبرا علی بلائک» میگوید، و مقاومت میکند، و چون آن را مصلحت الهی میداند ناشکری نمی کند و سبب اجر، و قرب خود بخدا میداند، لذا روحیه را از دست نمی دهد و خود را نمی بازد، و با کمال شهامت بزندگی آنچنانی خود ادامه میدهد».

(۱) دلالت دیگر:

۴۰- پدرم- رضی الله عنه- بسند مذکور در متن از حسن بن راشد روایت کرد که گفت: بارهائی برای من از اطراف آمده بود، و پیش از آنکه من بارنامه ها را بنگرم و توجهی بآن نکنم، فرستاده حضرت رضا علیه السلام آمد و پیغام آورد که آن حضرت فرموده: دفتری برای من بفرست که من دفتر اصلا در خانه

ندارم، گوید: گفتم: چیزی را که خبری از آن ندارم در جستجویش باشم چون او را

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۳۸

تصدیق نموده ام؟ و هر چه گشتم نیافتم و بر چیزی برنخوردم، چون آن فرستاده بازگشت او را صدا زدم که کمی توقف کن و بعضی از محموله ها را باز کردم دفتری در آن بود که هرگز بدان آگاه نبودم، و لکن میدانستم آن بزرگوار چیزی بدون دلیل طلب نمی کند، و آن را برای او فرستادم.

(۱) دلالت دیگر:

۴۱- محمد بن حسن بن ولید- رضی الله عنه- بسند مذکور در متن از ابو محمد بصری روایت کرد که گفت: ابو الحسن علیه السلام وارد شد و من از او بنامه ای اذن خواستم که برای تجارت به مصر روم، در پاسخ نامه نوشت: اکنون صبر کن تا خدا چه بخواهد، گوید: من دو سال تمام سفرم را بتاخیر انداختم و سال سوم بحضور مبارکش نامه ای نوشتم و اذن سفر خواستم، در پاسخ نامه ام بمن نوشته بود: بیرون رو، این سفر را خداوند از برای تو خیر و مبارک گردانید، و امر تغییر خواهد کرد، گوید: من خارج شدم و خیر بسیاری بردم و در بغداد هرج و مرج شد و در آن زمان من از آن فتنه خلاصی یافتم.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۳۹

(۱) دلالت دیگر:

۴۲- احمد بن محمد بن یحیی العطّار- رضی الله عنه- بسند مذکور در متن از احمد بن عبد الله کرخی روایت کرد که گفت: فرزندانم زنده نمی ماندند و بیش از ده پانزده تن از اولاد من همه فوت شدند تا سالی بحج رفتم و بر ابو الحسن الرضا علیه السلام داخل شدم

و او با لباس رنگی بسوی من بیرون شد، من سلام کردم و دست آن حضرت را بوسیدم، و مطالبی از وی پرسیدم، بعد راجع به مرگ بیشتر فرزندانم اظهار ناراحتی کردم، حضرت مدتی ب فکر فرو رفت، و بسیار دعا کرد، آنگاه بمن رو کرده فرمود: من امیدوارم از اینجا که بازگشتی و مراجعت کردی برایت حملی باشد و پس از آن فرزندی پس از فرزندی باشد و در ایام حیات از ایشان بهره ببری، و خداوند متعال هر گاه بخواهد دعائی را مستجاب گرداند، برآورده میکند، و او بر هر چیزی قادر است، گفت: از حج مراجعت کردم و بمنزل آمدم و عیالم که دختر خالویم بود حامله بود و برایم پسری آورد و نام او را ابراهیم نهادم، و پس از چند سال مجدداً باردار گشته و فرزندی پسر آورد که نام او را محمد گذاردم و کنیه اش را ابو الحسن نهادم. و ابراهیم سی و چند

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۴۰

سال عمر کرد و محمد بیست و چهار سال، و هر دو مریض شدند، و من بحج رفتم و باز گشتم و هر دو بیمار و علیل بودند، و پس از بازگشت من دو ماه گذشت که در اول ماه بعد ابراهیم فوت کرد و پس از او در آخر همان ماه محمد، و راوی افزود: خود احمد بن عبد الله کرخی پس از آن دو، یک سال و نیم زنده بود و از دنیا رفت و هیچ یک از فرزندان او قبل از آن دو چند ماه بیشتر عمر نمی کردند.

(۱) دلالت دیگر:

۴۳- محمد بن موسی بن متوکل - رضی الله عنه - بسند مذکور

در متن از سعید بن سعد روایت کرده که گفت: ابو الحسن علیه السلام بمردی نظر افکند و فرمود: ای بنده خدا بآنچه می‌خواهی پس از تو انجام شود وصیت کن، و خود را آماده آن چیزی که ناچار در آن واقع میشوی (یعنی مرگ) بساز، و همان طور که فرموده بود شد و مرد پس از سه روز دار فانی را وداع گفت.

(۲) دلالت دیگر: (۴۴) - احمد بن زیاد بن جعفر همدانی - رضی الله عنه - بسند مذکور در

عیون أخبار الرضا علیه السلام / ترجمه، ج ۲، ص: ۵۴۱

متن از محمد بن عبد الله «۱» هاشمی روایت کرد که گفت: من روزی بر مأمون وارد شدم، مرا بنشانند، و دیگران را فرمانداد بیرون رفتند، و طعام طلبید، و با هم صرف کردیم، و بعد خود را خوش بو و پاکیزه نمودیم، آنگاه امر کرد پرده ای زدند و رو کرد بکسی که در پشت پرده بود و گفت: ترا بخدا سوگند شعری که در رثای (مرثیه) آنکه در طوس بود و از دنیا رفت خوانده ای را برخوان، زنی شروع کرد بخواندن: گوارا باد برای طوس و آن کس که در آن رحل اقامت افکند از خاندان مصطفی رسول خدا صلی الله علیه و آله که غروب کردندش اینجا برای ما حزن و ماتم بپا کرد.

راوی گفت: مأمون پس از شنیدن این مرثیه گریست، و مرا گفت: ای عبد الله! آیا مرا اهل بیتم و اهل بیت تو سرزنش می کنند که علی بن موسی الرضا را در اینجا علم و شاخصی نهادم؟! بخدا سوگند برای تو حدیثی نقل کنم که از آن بشگفت آئی، روزی نزد وی رفتم و گفتم: قربانت

گردم پدرانت موسی بن جعفر و جعفر بن محمد، و محمد بن علی و علی بن الحسین علیهم السلام بودند، و نزد آنان بود علم آنچه گذشته و آنچه تا روز قیامت خواهد شد. و اکنون

(۱) - در غالب نسخ پدر بجای پسر و پسر بجای پدر ثبت شده، و شخص مزبور محمد بن عبد الله افطس میباشد که در اغلب نسخ اشتباه ثبت شده است.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۴۲

تو وصی و وارث آنانی و علم ایشان نزد توست، (۱) و مرا بسوی تو حاجتی است، فرمود: بگو چه حاجت داری، عرض کردم این کنیزم «زاهریه» که در صفا و حسن و اخلاق برگزیده و خاص من است، و بر او کسی را مقدم نمیدارم، چند بار تاکنون آبستن شده و سقط نموده، و اکنون هم حامله است، مرا راهنمایی کن به چیزی که او را معالجه کند تا سالم شود و فرزندش را بی آفت بزاید، فرمود: از اینکه سقط میکند نگران مباش، چون او شفا می یابد و پسری می آورد که شبیه ترین مردم است بمادرش و انگشت کوچکی در دست راست، زائد دارد بدون بند، و نیز در پای چپش انگشتی بدون بند زیاده است، من در قلبم گفتم:

خداوند بر هر چیزیی تواناست، کنیز مزبور پسری زائید که از هر کس بمادرش شبیه تر بود، و در دست راستش انگشت کوچکی روئیده بود که دارای بند نبود، و همچنین در پای چپش انگشتی زیاده بود که بند نداشت همان طور که حضرتش علیه السلام فرموده بود. پس کیست که مرا ملامت کند در اینکه او را علم نمودم و نشانه اش قرار دادم. (راوی گفت:) در این حدیث

مطالب بیشتری بود که من آن را کوتاه کردم، و لا حول و لا قوه إلا بالله العلیّ العظیم.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۴۳

(۱) مصنف کتاب- رحمه الله- گوید: علم و آگاهی حضرت رضا علیه السلام به این واقعه از طریق همان صحیفه ای است که توسط پدران او از رسول خدا صلی الله علیه و آله به او رسیده بود، و آن این بود که جبرئیل از جانب خدا اخبار خلفاء و اولاد ایشان را از بنی امیه و بنی عباس، و حوادثی که در روزگار آنان رخ خواهد داد همه و هر چه را که بدست آنان اجرا خواهد شد همه را بر رسول خدا صلی الله علیه و آله اطلاع داد، و لا حول و لا قوه إلا بالله.

باب ۴۸ اثبات حجیت آن حضرت بقبول نفرینش در حق «بکار بن عبد الله بن مصعب» که بدو ستم کرده بود

(۲) ۱- ابو علیّ حسین بن احمد بیهقی بسند مذکور در متن از علیّ بن محمد نوفلی روایت کرد که گفت: مردی از اولاد اُبی طالب زبیر بن بکار را در باره موضوعی بین قبر و منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله قسم داد، و زبیر سوگند یاد کرد و مبتلا شد به بیماری برص، که من در ساقها و پاهایش برص فراوان را ملاحظه

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۴۴

کردم، (۱) و پدرش بکار بن علیّ بن موسی الرضا علیهما السلام در موردی ستم کرد و حضرت او را نفرین کرد و در دم سنگی از ساختمان بلندی بر بکار فرود آمد و گردن او را شکست، و اما پدرش عبد الله بن مصعب پیمان نامه یحیی بن عبد الله ابن حسن را درید، و در حضور هارون باو اهانت کرد و گفت: ای

امیر المؤمنین او را بکش زیرا که او را امانی نیست و این عهدنامه نادرست است، و یحیی برشید گفت: او خود چندی پیش با برادر من خروج کرده بود و امروز طرفداری میکند، و اشعاری از او که دلیل کلام یحیی بود خواند، عبد الله انکار کرد که از من نیست، یحیی او را به مباحله دعوت کرد و گفت: برخیز و رو بقبله بگو: از حول و قوه خدا بیزارم اگر دروغ گویم، و من اشعار را نگفته ام و اگر دروغ گفته ام خداوند مکافات من که هلاکت من است بدهد، و در همان مجلس تب عارضش شد و پس از سه روز جان سپرد و قبرش چندین بار بزمین فرو نشست.

مؤلف گوید: خبر را بیهقی مفصل نقل کرده است ولی من آن را مختصر کردم باین مقدار.

مترجم گوید: «بگار بن عبد الله بن مصعب بن ثابت بن عبد الله بن زبیر یکتن از کارگزاران بنی العباس است که در زمان هارون حاکم مدینه بوده، و پدرش عبد الله در زمان مهدی عباسی حاکم یمامه بوده، و مرثیه ای در رثای مهدی عباسی دارد».

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۴۵

باب ۴۹ اثبات حجیت آن حضرت در پیشگوئی او که: بغداد را نمی بیند و بغداد هم او را نخواهد دید

(۱) ۱- ابو علی بیهقی بسند مذکور در متن از محمد بن ابی ابی عبّاد روایت کرد که گفت: روزی مأمون بحضرت رضا علیه السلام گفت: بیاری خدا ببغداد که وارد شدیم چنین و چنان میکنیم، حضرت علیه السلام فرمود: تو ای امیر المؤمنین ببغداد میروی، و چون مجلس از اغیار خالی شد، من عرض کردم: من کلامی شنیدم که موجب اندوهم شد و آن مطلب را گفتم، فرمود: آخر ای حسین مرا با بغداد چکار، نه

من او را می بینم و نه او هرگز مرا خواهد دید.

باب ۵۰ اثبات حجیت آن حضرت به اجابت دعایش در حق آل برمک

(۲) ۱- پدرم و استادم محمد بن حسن بن ولید- رحمهما الله- بسند مذکور در

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۴۶

متن از محمد بن فضیل روایت کردند که گفت: در آن سالی که هارون به آل برمک خشم گرفت و بقتلشان فرمان داد در آغاز کار، امر بقتل جعفر بن یحیی برمکی را کرد و پدرش را بزندان افکند، و بر برمکه وارد شد آنچه که وارد شد، امام هشتم علیه السلام در روز عرفه ایستاده بود و دعا می کرد، سپس سر مبارک خویش را حرکت همی داد، از وی سبب آن را پرسیدند، فرمود: من برمکه (جعفر و پدرش) را نفرین میکردم برای ستمی که بر پدرم علیه السلام روا داشتند، و خداوند امروز دعایم را در باره ایشان مستجاب فرمود، و چون بخانه مراجعت فرمود آنقدر نگذشت که (برمکه گرفتار شدند) و جعفر و پدرش یحیی بعداب مبتلا شدند و وضع آنها واژگون شد.

(۱) ۲- محمد بن موسی بن متوکل- رضی الله عنه- بسند مذکور در متن از مسافر (ابو مسلم از اصحاب موسی بن جعفر علیهما السلام) روایت کرده گفت: من با حضرت رضا علیه السلام در منی بودیم که یحیی بن خالد با جماعتی از برمکیان بر ما گذر کردند، امام علیه السلام فرمود: بیچاره و بدبخت این گروه که نمیدانند در این سال چه بر سرشان خواهد آمد؟ سپس گفت: آه، وا عجا از این امر که من و

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۴۷

هارون مانند این دوئیم- و انگشتان خود را بیکدیگر چسبانید-! مسافر گوید:

بخدا سوگند من معنی این کلام

را نفهمیدم تا زمانی که او را در جنب هارون بخاک سپردند.

(۱) ۳- عبد الواحد بن محمّد بن عبدوس نیشابوری بسال ۳۵۲ بسند مذکور در متن از موسی بن مهران روایت کرد که: از جعفر بن یحیی شنیدم که میگفت:

عیسی بن جعفر بن هارون هنگامی که از رقه به مکه میرفت میگفت: سوگندی را که در باره آل ابی طالب خورده ای فراموش نکن، تو قسم خوردی که اگر احدی پس از موسی بن جعفر ادّعی امامت کند گردنش را بزنی، اینک این علی بن موسی پسر او است که مدّعی امامت است، و در باره وی همان گویند که در باره پدرش میگفتند، هارون نظری تند بوی کرد و گفت: چه میگوئی، نظرت چیست؟

میخواهی همه را بکشم! موسی بن مهران گوید: چون من این را شنیدم نزد آن حضرت رفته جریان را گفتم، امام علیه السلام فرمود: من چه کار بآنان دارم؟ بخدا سوگند قدرت آن را ندارند

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۴۸

کاری در حقّ من انجام دهند.

(۱) ۴- احمد بن زیاد همدانی- رضی الله عنه- بسند مذکور در متن از صفوان ابن یحیی روایت کرده گفت: چون موسی بن جعفر علیهما السلام از دنیا رفت، و حضرت رضا علیه السلام در امر امامت صحبت میکرد، از این جهت بر او ترسیدیم و من بآن حضرت عرض کردم: شما امر بزرگی را آشکار میکنید، و ما از این ستمگر میترسیم، فرمود: هر چه میتواند انجام دهد و توان خود را بکار برد، راهی بر من نخواهد داشت، صفوان گوید: شخص موثقی بمن گفت: یحیی بن خالد برمکی بآن جیّار (رشید) گفت: این علی پسر موسی است

که در جای او نشسته و مردم را بامامت خویش دعوت می کند، گفت: چه بهره برده ایم از کشتن پدرش، نظر داری همه را بکشیم؟! بدون شکّ برامکه با خاندان رسول الله دشمن بودند و عداوت با ایشان را آشکار میکردند.

مترجم گوید: «برامکه خانواده ای ایرانی الاصل بودند، نسبت آنان به برمک نامی میرسد که چنان که گفته اند در بلخ متصدی بتکده نوبهار بوده و ریاست داشته و پسرش خالد ابتدا بدربار عبد الملک بن مروان آمد و ندیم او شد و پایه ای بلند یافت، و در عهد هشام بن عبد الملک اسلام آورد و

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۴۹

بعدا از سران سپاه ابو مسلم خراسانی شد و پس از زوال حکومت بنی امیه بنزد ابو العباس سفاح آمد و سمت وزارت یافت، و یحیی پسرش مربی هارون الرشید بود او مردی کیس و تیزهوش و سخنی بود که گفته اند:

استقرار و عظمت دولت عباسی از حسن تدبیر و سیاست عجیب این مرد و فرزندش جعفر بن یحیی بود که وزارت هارون الرشید را بعهده داشت، و در احوالات وی و پدرش کتابهای بسیاری نوشته اند، و از روایات ما چنین پیداست که علاقه ای به خاندان رسالت نداشتند، و لو بگوئیم دشمن آشکار هم نبودند، ولی علاقه مفراطی به دشمنان اهل بیت علیهم السلام که عباسیانند داشتند، و همین مقدار، نفرین حضرت رضا علیه السلام را ایجاب می کند».

باب ۵۱ اثبات حجیت آن حضرت باخبار او بمحلّ دفتش بجنب هارون

(۱) ۱- احمد بن زیاد همدانی- رضی الله عنه- بسند مذکور در متن از موسی ابن مهران روایت کرد که گفت: دیدم در مسجد مدینه هارون در منبر خطبه می خواند، و علی بن موسی الرضا علیهما السلام آنجا بود، فرمود: آیا

خواهید دید من و او هر دو در یک جا دفن می شویم.

(۲) ۲- محمد بن علی ماجیلویه- رضی الله عنه- بسند مذکور در متن از

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۵۰

محمد بن فضیل روایت کرد که گفت: من از کسی که از حضرت رضا علیه السلام نقل میکرد روایت میکنم که آن حضرت در منی یا عرفات در حالی که به هارون مینگریست میفرمود: من و او این طور دفن میشویم- و دو انگشت سبابه خود را کنار هم آورد ولی- ما نمی دانستیم مرادش چیست، تا اینکه امر او در طوس چنان که شد بانجام رسید، و مأمون گفت: او را در کنار قبر پدرم بخاک سپارید.

باب ۵۲ اخبار آن حضرت- علیه السلام- به کشته شدنش با سم و دفن شدنش در کنار قبر هارون

(۱) ۱- محمد بن علی ماجیلویه- رضی الله عنه- بسند مذکور در متن از عبد السلام هروی روایت کرد که گفت: از امام هشتم علیهما السلام شنیدم میفرمود: مرا بمظلومی و ستم با زهر می کشند و در کنار قبر هارون دفن میکنند، و خداوند تربت قبر مرا زیارتگاه و محل آمد و رفت شیعیان و محبانم قرار خواهد داد، پس هر کس مرا در غربتم زیارت کند، بر من در روز قیامت زیارت او واجب می شود، قسم بآن کس که محمد صلی الله علیه و آله را به نبوت گرامی داشت، و او را بر

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۵۱

تمامی خلقش برگزید، هیچ یک از شما در کنار قبر من دو رکعت نماز نگذارد جز آنکه مستحق آمرزش پروردگار عز و جل گردد در آن روز که (پاداش) او را ملاقات کند و با جزای او روبرو شود، سوگند به کسی که ما را پس از محمد صلی

اللَّهُ عليه و آله به امامت منصوب فرمود، و وصایت پیامبر را بما اختصاص داد که:

زوار قبر من گرامی ترین افرادند نزد خدا در قیامت، و هیچ مؤمنی نیست که مرا زیارت کند و بر غریبی من اشک ریزد و قطره ای از آن روی او را ترک کند، مگر آنکه خداوند جسم و پیکر او را بر آتش دوزخ حرام کند.

باب ۵۳ صحّت فراست آن حضرت - علیه السلام - و شناسائی او اهل ایمان و اهل نفاق را

(۱) ۱- پدرم - رضی الله عنه - بسند مذکور در متن از ابن ابی نجران روایت کرد که گفت: حضرت رضا علیه السلام به بعض یاران خود نامه ای نوشت و بر من خواند که مضمونش این بود: ما شخص را چون ببینیم بشناسیم و بدانیم که آیا

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۵۲

حقیقتاً مؤمن است یا منافق، یعنی حقیقت ایمان و حقیقت نفاق او را بدانیم.

باب ۵۴ معرفت و آگاهی آن جناب علیه السلام به جمیع لغات و زبانها

(۱) ۱- پدرم - رضی الله عنه - بسند مذکور در متن از یاسر خادم روایت کرد که گفت: حضرت رضا علیه السلام غلامانی داشت که از اهل صقلب بودند (شهریست در بلغارستان) و پاره ای رومی، و حجره حضرت نزدیک به ایشان بود، شبی از شبها حضرت شنید بزبان صقلیبی و رومی می گویند: ما، در بلاد خودمان سالی یک بار خون میگرفتیم، اکنون در اینجا هیچ سال خون نگرفته ایم، چون صبح شد حضرت بعض اطیاء را گفت: از فلان غلام فلان رگ را بزن و خون بگیر، و از فلان غلام فلان رگ را و از غلام دیگر فلان رگ را، سپس بمن گفت: ای یاسر تو رگ زن، لکن من توجه نکردم و خون گرفتم (و بدین جهت) دستم آماس کرد و کیبود شد، از من پرسید تو را چه شده؟ عرضکردم:

رگ زدم، فرمود: مگر تو را از این کار نهی نکردم؟ اکنون دست خود را پیش

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۵۳

آر، من دستم را پیش بردم حضرت دست خویش را بر آن بمالید و بر آن آب دهان گذارد، آنگاه فرمود: شبها غذا مخور، من هم تا توانستم شبها غذا نخوردم و (هر گاه) غفلت (می) کردم و شب چیزی میخوردم

آن ناراحتی عود میکرد.

(۱) ۲- پدرم- رضی الله عنه- بسند مذکور در متن از داود بن قاسم جعفری روایت کرد که گفت: من با حضرت رضا علیه السلام هم غذا میشدم، گاهی بزبان صقلبی و فارسی بعضی غلامان خود را میخواند، و بسا میشد که من غلام خود را برای کاری نزد آن حضرت میفرستادم و با زبان فارسی تکلم میکرد، و حضرت میدانست، و بعضی اوقات فهم کلام عجمی بر غلامش گران می آمد و علیه السلام خود برای غلام توضیح میداد.

(۲) ۳- احمد بن زیاد همدانی- رضی الله عنه- بسند مذکور در متن از ابو الصلت هروی روایت کرد که گفت: حضرت رضا علیه السلام با افراد بزبان خودشان گفتگو میکرد، و بخدا قسم فصیحترین مردمان و عالمترین اشخاص بهر زبان و لغتی بود، روزی بحضرتش عرض کردم: یا ابن رسول الله! من در

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۵۴

شگفتم از اینکه شما بتمامی لغات با اختلافاتی که دارند این طور تسلط و آگاهی دارید، فرمود: ای پسر صلت من حجّت خدا بر بندگان اویم، و خداوند حجّتی بر قومی نمی انگیزد که زبان آنان را نفهمد و لغاتشان را نداند، آیا این خبر بتو نرسیده است که امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود:

«اوتینا فصل الخطاب»

(ما داده شده ایم نیروی داوری و سخن قاطع را)، پس آیا این نیرو جز معرفت بهر لغتی است؟.

باب ۵۵ حجّیت آن حضرت علیه السلام پیاختهائی که قبل از سؤال به حسن بن علی و شاء داد

(۱) ۱- پدرم- رضی الله عنه- بسند مذکور در متن از حسن بن علی و شاء روایت کرد که گفت: من مسائل بسیاری را بصورت یادداشت نوشته بودم و بهمراه خود آنها را همیشه برمیداشتم، و قبل از اینکه به امامت علی بن موسی علیهما السلام

قطع داشته باشم آن یادداشتها را بصورت کتابی در آورده بودم که حاوی

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۵۵

روایاتی از پدرانش علیهم السّلام و غیر آنان بود، و میخواستیم که او را بیازمایم و در باره امامتش تحقیقی بعمل آورده باشم، لذا کتاب را با خود برداشته و در آستین پنهان کردم و بسوی منزل او روان شدم و دوست داشتم که وقتی با حضرت تنها باشم و کتاب را باو بدهم و نظرخواهی کنم، و بدانم تا چه حدّ قدرت علمی دارد، لذا در کناری از فضای خانه اش نشستیم و بفکر طلب اذن بودم و بر در حجره جماعتی نشسته و با یک دیگر گفتگو داشتند و همین طور که من بفکر چاره ای برای تشرّف بحضورش بودم، ناگاه غلامی با کتابی که آن را در دست داشت بیرون آمد و با صدای بلند گفت: حسن بن علیّ و شاء پسر دختر الیاس بغدادی کیست؟ من برخاسته گفتم: منم، چه میخواهی؟ گفت: من مأمور شده ام این کتاب را بتو بدهم، بگیر آن را، من آن کتاب را گرفته و برون شدم و بگوشه ای نشستم و کتاب مزبور را مطالعه کردم، بخدا سوگند تمام مسائلی که خود در یادداشتهای خود ثبت کرده بودم که بپرسم همه را عنوان کرده و پاسخ داده بود، و از آن پس قطع پیدا کردم که او امام است، و مذهب وقف را رها کردم.

(۱) دلالت دیگر:

۲- پدرم - رضی الله عنه - بسند مذکور در متن از حسن و شاء روایت کرده

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۵۶

که گفت: ابو الحسن علیه السّلام غلامش را با رقعه ای نزد من فرستاد که در آن نوشته بود جامه ای

که از بافت فلانجا، از نوع فلان، برنگ فلان میباشد را برای من بفرست، من نامه ای نوشتم و بآن غلام گفتم: خدمت آن حضرت از قول من عرض کند که با چنین خصوصیات جامه ای نزد من موجود نیست، و این قسم جامه ای نمی شناسم و نزد من نیست، فرستاده رفته بازگشت و گفت:

میفرماید: نزد تو هست، بیشتر جستجو کن می یابی، عرض کردم من گشته ام چنین جامه ای در اینجا نیست، فرستاده رفت و بازگشت و گفت: بگرد پیدا خواهی کرد، ابن و شاء گوید: مردی نزد من چنین لباسی برای فروش گذارده بود و من فراموش کرده بودم، کاوش کردم و هر چه بود زیر و رو کردم تا چشمم بدان افتاد و در جامه دانی زیر لباسها آن را یافتم، و نزد آن جناب فرستادم.

(۱) دلالت دیگر:

۳- احمد بن زیاد همدانی- رضی الله عنه- بسند مذکور در متن از صفوان

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۵۷

ابن یحیی روایت کرده که گفت: من نزد حضرت رضا علیه السلام بودم که حسین بن- خالد صیرفی وارد شد و عرض کرد: قربانت گردم من خیال دارم به أعوص بروم، امام فرمود: هر جا که بعافیت و امن دست یافته ای ملازم آنجا باش (یعنی رفتنت صلاح نیست) و حسین بن خالد توجهی بفرمایش آن بزرگوار نکرد و بدان سو رهسپار شد، در راه راهزنان بر او ریختند و آنچه با او بود ربودند و بردند. («اعوض» در پاره ای از نسخ «اعوص» بصاد بدون نقطه است، و ظاهرا این صحیح باشد که یا مکانی است در چند فرسخی مدینه، و یا صحرائی است در دیار بنی باهله، و اما «اعوض» با ضاد با نقطه

نام درّه ای میباشد، نه اسم شهر و دیار).

باب ۵۶ جواب آن حضرت به سؤال ابو قرّه دوست جاثلیق

(۱) ۱- احمد بن زیاد همدانی- رضی الله عنه- بسند مذکور در متن از صفوان ابن یحیی روایت کرد که گفت: ابو قرّه دوست جاثلیق از من خواست که او را بمجلس حضرت رضا علیه السلام ببرم، من در این باره اذن طلبیدم، فرمود: او را بیاور،

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۵۸

و چون بر آن بزرگوار وارد شد، فرش زیر پای آن حضرت را بوسید، و گفت: رسم دین ما این است که با اشراف اهل زمان خود چنین رفتار کنیم، خدای شما را بسلامت دارد، اکنون بفرمایید: نظر شما در باره فرقه ای که ادعائی دارد، و فرقه دیگری از غیر ایشان که خود به عدالت معرّفی شده اند آنان را در ادعایشان تصدیق میکنند؟ حضرت فرمودند: ادعایشان ثابت است، مرد گفت: فرقه دیگری ادعائی دارند، و شاهدهی پیدا نمی کنند که آنان را تصدیق کند مگر از خودشان، اینان چه؟ فرمود: ادعایشان مردود است. مرد گفت: اینک ما و شما، ما ادعا میکنیم که عیسی روح الله و کلمه اوست که به مریم القاء نمود، مسلمانان با ما در این ادعا موافقند و ما را تصدیق می کنند، ولی مسلمانان مدعی آنند که محمد پیامبر و فرستاده خدا است و ما آنان را تصدیق نمی کنیم، و آنچه را که هر دو فرقه موافقند، بر آنچه یک فرقه فقط ادعا می کنند برتری دارد، حضرت پرسید: اسم تو چیست؟ گفت: یوحنا، فرمود: ای یوحنا ما به عیسی بن مریم و روح الله و کلمه خدائی ایمان داریم که به محمد صلی الله علیه و آله ایمان داشته و مزده آمدن او

را داده است و خود اقرار کرده باشد که بنده است و پروردگاری دارد، پس اگر آن عیسی که تو به او اقرار داری این چنین نیست که به محمد ایمان آورده باشد و اقرار بعبودیت کرده و خدا را پروردگار خود بداند،

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۵۹

ما از چنین عیسائی بیزاریم! پس کجا بر آن اجماع داریم؟ ابو قزّه برخاست و به صفوان بن یحیی گفت: برخیز! این مجلس ما را بی نیاز نکرد و ما بسود و نفع خود از آن بهره نبردیم و ثمر بخش برای ما نبود. (ظاهراً متن «أغنا عَنَّا» بوده تغییر یافته).

باب ۵۷ سخنان آن حضرت - علیه السلام - در موضوع امامت با یحیی بن ضحاک نزد مأمون

(۱) ۱- ابو علیّ حسین بیهقیّ از محمّد بن یحیی الصّولیّ روایت کرد که گفت:

از حضرت رضا علیه السّلام خبری نقل شده که به الفاظ مختلف آمده و سندی که من آن را معتبر بدانم برای آن نیافتم، و با الفاظ گوناگونی آن را دیدم جز اینکه آن را می آورم و معنای آن را نقل میکنم هر چند الفاظش اختلاف دارد:

مأمون در باطن میخواست که حضرت رضا علیه السّلام در بحث با کسانی که روبرو می شود عاجز ماند و حریفش بر او غلبه کند، اگر چه در ظاهر غیر این را مینمود، فقهاء و علمای اهل کلام نزد او گرد آمدند، و در خفا به آنان گفته بود

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۶۰

راجع به مسأله امامت با او بحث کنید و مناظره شما حول این مبحث دور زند، (۱) چون مجلس آماده شد، حضرت بآنان گفت: شما یکتن را از میان خود انتخاب کنید که او از جانب شما با من صحبت کند، که هر چه بر او

لازم آید بر همه شما لازم آمده باشد، آنان از میان حاضران مردی را بنام یحیی بن ضحاک سمرقندی که در خراسان همانند نداشت معرفی کردند، حضرت باو فرمود: از هر چه میخواهی بپرس، گفت: راجع به امامت میپرسم، شما چگونه ادعای امامت میکنی برای کسی که امامت نکرد، و رها میکنی کسی را که امامت کرد و مردم هم به امامتش رضایت دادند؟ امام علیه السلام فرمود: ای یحیی! بگو آنکه تصدیق می کند کسی را که او خود را تکذیب می کند، و آنکه تکذیب می کند کسی را که خود را راستگو میدانند کدام یک از این دو حَقُّد و درستکار و بواقع رسیده اند، و کدامین باطل و خطاکار؟ یحیی ساکت شد، مأمون به او گفت:

جواب بده، گفت: امیر المؤمنین مرا از جواب این سؤال معاف بدارد، مأمون گفت: یا ابا الحسن ما مقصود شما را از سؤال فهمیدیم، امام فرمود: اکنون باید یحیی خبر دهد که از رهبرانش کدام خود را تکذیب کردند و کدام تصدیق؟ و اگر میپندارد که آنان تکذیب کردند پس کذاب شایسته امامت نیست، و اگر میپندارد تصدیق کردند، پس از جمله ایشان اولی است که گفته

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۶۱

است: من بر شما ولایت یافتم و اما بهترین شما نیستم، (۱) و آنکه پس از وی بود در باره اش گوید که بیعت با اولی اشتباه بود، هر کس بمثل این کار بعد از این رفتار کند او را بکشید، بخدا سوگند نپسندید و راضی نبود برای کسی که عمل آنان را تکرار کند مگر بقتل و کشته شدن! پس کسی که بهترین مردم نیست - در حالی که بهتری

نخواهد بود مگر بصفات و خصوصیات که یکی از آنها علم است، و یکی جهاد و کوشش و دیگر فضائل و در او نبود- و هر کس بیعت با او بامامت لغزش و اشتباه باشد که موجب کشتن کسی باشد که مثل آن را تکرار کند، چگونه امامتش برای دیگران مورد قبول باشد و وضع او این باشد؟ سپس خود روی منبر گفت: مرا شیطانی است که بر من عارض می شود هر گاه او از طریق مستقیم مرا بکجی کشانید شما مردم مرا براه راست آورید، و هر گاه خطائی از من سرزد ارشادم کنید، بنا بر این اینان بقول خودشان امام نیستند چه راست بگویند چه دروغ، یحیی دیگر جوابی نداشت، و مأمون در عجب شد و عرضکرد یا ابا الحسن در روی زمین کسی نیست که این طور نیکو سخن گوید جز شما! مترجم گوید: «باید توجه داشت که مقصود از نقل این روایات اثبات

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۶۲

صحت آن اصل میباشد که امامیه بر آن عقیده اند و گویند که امام باید از جانب خداوند تعیین شود، تا فرد شایسته واقعی بوده، و دارای صفات کمال که لازمه امامت است، باشد تا بتواند وظیفه امامت را (که ایجاد اُمتیت و نگهداری از تمام مواهبی است که خداوند برای رشد و بکمال رساندن افراد بشر و بروز استعدادات خدادادشان مرحمت فرموده است، و نیز از بین بردن تمام ناامنیها و نادرستیها و نابجائی ها و ستمگریها و آنچه موجب عدم رشد و کمال است، و بالأخره گسترش عدل و داد در سراسر گیتی است آن طور که خدا فرموده و برای آن احکامی معین

کرده است) و خلفای تعیینی از جانب خلق چه عادل باشند و چه نباشند مسلماً و بلاشک قدرت این کار را که گفته شد ندارند. اگر خیلی کوشش کنند تنها در منطقه ای که در زیر فرمان دارند بتوانند از خونریزی و ستمکاری تا حدی جلوگیری کنند، و اما گسترش عدل در تمام جهان و برشد رساندن استعدادات تا سرحد فعلیت، از هیچ کس جز آنکه خدا می داند و خود او را ولی دیگران قرار می دهد ساخته نیست، و شیعه امامیه حرف و سخنش این است و بس، و مخالفین آنان خود یقین دارند که هیچ یک از خلفا چه آنان که مردم انتخاب کردند و چه آنان که با قدرت زور سر کار آمدند اگر بعکس نبودند توانائی این خواسته بشریت را هم نداشتند. در زمان خلیفه دوم کشورها گشوده شد و مسلمین فتوحاتی کردند، ولی عدل و دادگری صحیح در خود مدینه که مرکز خلافت اسلامی بود انجام نمی شد و مهاجر بر انصار در اخذ حقوق برتری داشتند و عرب بر عجم در مبلغ حقوق با تساوی عمل برتری فاحش داشت، چنان که مؤرخین آن را ثبت کرده اند، البته عدل عمل میشد اما نه واقعی بلکه عدل قراردادی که مخالف صریح آیه شریفه **إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا**

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۶۳

قَبَائِلَ لَتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ است. و نیز کلام دربار رسول خدا صلی الله علیه و آله در فتح مکه که فرمود:

«لیس لأحد فضل إلا بدین و تقوی»،

و یا کلام دیگرش که فرمود:

«الا لا فضل لعربی علی عجمی و لا لعجمی علی عربی و

لا لأسود على أحمر، و لا لأحمر على أسود إلا بالتقوى».

یعنی برتری افراد بتقوا است، که آنهم امریست باطنی و جز خدا از آن آگاه نیست، و آیه شریفه لا یشتوی منکم من أنفق من قبل الفتح و قاتل - الآیه مربوط به اجر اخروی است و ربطی بحقوق اجتماعی ندارد، و کاملاً احمقانه است کسی این طور فکر کند که عرب برای اینکه متقی تر است باید حقوق و سهم او از عجم زیادتر باشد.

باری، یک نمونه از هزار نقل شد تا بدانند که مقصود شیعه امامیه چیست و چه میگوید، امامت در اصول تشیع از نبوت مرتبه اش بالاتر است بحکم صریح قرآن که فرموده است: ما علی الرسول إلا البلاغ، فهدل علی الرسل إلا البلاغ المؤمن. اما امام باید حافظ قرآن و سنت و امتی مسلمین باشد و مسئولیت او بسیار سنگین و سختتر از مسئولیت نبی است، خلیفه و امام در روی زمین کار و وظیفه اش حفظ جان و عرض و مال و حقوق همه خلائق حاضرین و آیندگان است، و بر شد مقدر رسانیدن، و کمال آنها است در دین و دنیایشان، و این کار کار هر مدعی نخواهد بود جز آن کس که با کتاب خدا کاملاً آشنا و با سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله همدم باشد تا با برطرف کردن ظلمت جهل، و با توجه دادن دلها بسوی کمال مطلق و طلب رسیدن بر شد و بازگشت به سوی حق، و تدبیر صحیح در تمامی امور و جلوگیری از ظلم و ستم، و کوشش مدام برای گسترش عدل در جهان وظیفه الهی و مردمی خویش را انجام داده باشد.

عیون أخبار

آری همه کوشش امامیه اینست که این معنی را مسلمین بفهمند تا فرق میان علیّ علیه السّلام و دو خلیفه قبل از او چه بود بدانند و کدامیک بسنّت رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتار می کردند، نه به اجتهاد سیاسی خود در مقابل نصّ، این برای این بود که دانسته شود حکومت عدل الهی را جز آنکه خداوندش برگزیند احدی لیاقت نخواهد داشت، و حکومت اسلامی حکومت عدل واقعی است نه حکومت عدل شعاری، وَ السَّلَامُ عَلٰی مَنْ اَتَّبَعَ الْهُدٰی».

باب ۵۸ گفتگوی آن حضرت با برادرش زید، هنگامی که در مجلس مأمون فخر میفروخت، و سخنان آن حضرت در باره بدرفتاری با شیعیان

(۱) ۱- محمّد بن احمد سنانی بسند مذکور در متن از حسن بن موسی الوشاء بغدادی روایت کرد که گفت: من در خراسان در مجلس علی بن موسی الرضا- علیه السّلام- بودم و زید بن موسی در آنجا حاضر بود و بجماعت حضّار، فخر میفروخت که ما چنین و چنانیم، و ابو الحسن علیه السّلام که با دیگران مشغول گفتگو بود سخنان زید را شنید و رو باو کرده گفت: ای زید! آیا حرفهای نقّالان کوفه

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۶۵

تو را مغرور کرده و فریب خورده ای که روایت میکنند: (۱) «فاطمه علیها السّلام عفت خود را حفظ کرد و خداوند آتش را بر ذریه او حرام نمود؟» بخدا سوگند این امر جز برای حسن و حسین و فرزندان بلا واسطه آن حضرت خاصّه و لا غیر، نیست، اما اینکه موسی بن جعفر علیهما السّلام پدرت اطاعت خدا کند، روزها را روزه بگیرد و شبها را بنماز و عبادت پردازد و تو معصیت و نافرمانی خدا کنی، سپس در روز رستاخیز هر دو در عمل مساوی باشید و جزای هر

دو بهشت باشد، پس بدون تردید تو عزیزتر از او در نزد خدا باشی (چون او با طاعات خود مستحق بهشت شده است و تو بی طاعت و با معصیت همان پاداش را گرفته ای) آری علی بن الحسین علیهما السلام فرموده است: برای نیکوکار ما دو چندان پاداش و اجر است و برای بدکار ما دو چندان عذاب و جریمه، حسن و شاء گوید: آنگاه امام رو بمن کرده فرمود: ای حسن این آیه را چگونه میخوانید: قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ (ای نوح بدرستی که او از اهل تو نیست زیرا عمل نادرست است - هود: ۴۶)؟ عرض کردم: پاره ای از مردم إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ میخوانند (یعنی بدکاری کرده)، و هر کس عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ بخواند او را از نوح نفی کرده و غیری را پدر او داند، امام علیه السلام فرمود: نه، هرگز این طور

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۶۶

نیست، (۱) بلکه او پسر واقعی نوح بود و لیکن چون خداوند عزّ و جلّ را نافرمانی کرد، خداوند او را از پذیرش نفی نمود، (و ما اهل بیت نیز این چنین هستیم) هر کس از ما نافرمانی خدا کند از ما نیست، و تو ای حسن اگر خداوند را اطاعت کنی از ما اهل بیت خواهی بود.

(۲) ۲- ابو علی بیهقی بسند مذکور در متن از ابی عبدون روایت کرد که گفت:

هنگامی که زید بن موسی برادر حضرت رضا علیه السلام - که بسال ۱۹۹ در بصره شورش کرده بود و خانه های بنی عباس را آتش زده و

خراب کرده بود و بدین سبب او را زید النار میخواندند- دستگیر شد، نزد مأمونش آوردند، مأمون به او گفت: ای زید در بصره خروج میکنی و بجای اینکه بخانه های دشمنانمان (بنی امیه، ثقیف، و غنی، و باهله، و آل زیاد) آغاز کنی به خانه های پسر عموهایت اولاد عباس شروع مینمایی و آنها را بآتش میکشی؟! زید که قریحه ای شوخ داشت گفت: اشتباه کردم از هر جهت یا امیر المؤمنین، اگر باز کردم این بار به آنها میپردازم، مأمون را خنده گرفت و او را نزد برادرش

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۶۷

حضرت رضا علیه السلام روانه کرده و پیام فرستاد که او را بخاطر شما بخشیدم، و چون او را نزد حضرت آوردند وی را ملامت کرد و سرزنش نمود و گفت: تو آزادی هر کجا که خواهی برو و سوگند یاد نمود که با او تا زنده است سخن نگوید.

مترجم گوید: «باید دانست که زید بالخصوص با بنی العباس و بالأخص هارون پدر کشتگی داشت از این رو در سال ۱۹۹ علیه بنی العباس قیام کرد».

(۱) ۳- أبو الخیر علی بن احمد نسابه از مشایخ خود روایت کرد که زید بن موسی بن جعفر ندیم منتصر شده بود [در بعضی از نسخه ها «منتصر» بود که تصحیف شده]، و او مردی زبان آور و خوش بیان بود، اما زیدی مذهب، و در کنار نهری در بغداد که موسوم به «کرخایا» است منزل گزیده بود، و وی همان کس است که ایام ابو السرایا در کوفه سردار لشکر شده بود، و چون ابو السرایا بقتل رسید، سادات حسنی (زیدی مذهبها) پراکنده شدند، پاره ای ببغداد و پاره ای بکوفه

و جمعی بمدینه رفته و متواری شدند، زید بن موسی از جمله متواریان بود، و حسن بن سهل (برادر فضل بن سهل؛ ذو الریاستین) در پی یافتن او بود تا بالأخره بر او دست یافت و بزندانش افکند، تا روزی او را احضار کرد که بقتلش رساند، مأمور کشتن حاضر گشت و شمشیر از غلاف بیرون کشید و زید را مهتای کشتن نمودند و حسن بن سهل خواست مأمور را

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۶۸

فرمان دهد که سر از بدنش جدا کند، (۱) حجاج بن خیثمه که در میان حاضران بود بلند گفت: ای امیر در این کار شتاب منما! مرا پیش خوان تا از روی خیر خواهی تو را نصیحتی کنم، حسن بن سهل بمأمور گفت: دست نگهدار تا ببینم او چه میگوید، آنگاه وی را پیش خواند و گفت: نصیحتت چیست؟ حجاج گفت: عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ج ۲ ۵۶۸ باب ۵۸ گفتگوی آن حضرت با برادرش زید، هنگامی که در مجلس مأمون فخر میفروخت، و سخنان آن حضرت در باره بدرفتاری با شیعیان ص: ۵۶۴

ا خلیفه دستور قتل او را داده است؟ گفت: خیر، گفت: پس به چه مجوز قانونی پسر عموی خلیفه را بقتل میرسانی در حالی که فرمان کشتن او را برای شما صادر نکرده است، و تو خود نیز از او نظر خواهی نکرده ای، سپس گفت:

ای امیر حکایت عبد الله بن حسن افسس را بشنو، و قضیه او را که هارون وی را نزد جعفر بن یحیی برمکی زندانی کرده بود، و بعد در ایام عید نوروز بدون اذن هارون او را کشت و سر او را

در طبقی بعنوان هدایای نوروز نزد هارون فرستاد، و زمانی که هارون فرمان کشتن جعفر را به مسرور کبیر داد بدو گفت: اگر جعفر از تو دلیل این کارت را پرسید بگو این سزای کشتن ابن الأَفسس است که بدون فرمان من او را بقتل رسانیدی! آنگاه حجاج رو بحسن بن سهل کرده گفت: آیا تو مطمئنی که اگر میان تو و خلیفه مسأله ای پیش آید او کشتن این مرد-

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۶۹

عموزاده خلیفه- را دلیلی برای قتل تو قرار ندهد، همان طور که پدرش هارون با جعفر برمی کرد؟! (۱) حسن بن سهل گفت: خداوند تو را جزای خیر دهد! و سپس دستور داد زید بن موسی را بزندان باز گردانند، و تا زمان بیعت اهل بغداد با ابراهیم بن مهدی، و شوریدن آنان بر حسن بن سهل و اخراجش از بغداد، همواره او در زندان بود تا طرفداران مأمون او را از زندان بیرون آورده و نزد مأمون فرستادند، و مأمون هم او را نزد برادرش حضرت رضا علیه السلام فرستاد، و زید بن موسی زنده بود تا آخر خلافت متوکل عباسی «۱» و در «سرّ من رأی» مرگش فرا رسید.

مترجم گوید: «قصه عبد الله أفسس بگفته مؤرخین بطور اجمال چنین است که هارون سخت در صدد این بود که از وضع خاندان ابو طالب و افراد سرشناس آنان هر لحظه با خبر باشد، و از این جهت روزی از فضل بن یحیی پرسید: آیا در خراسان نامی از فرزندان ابو طالب بگوش میخورد؟ گفت: نه بخدا سوگند، با تمام جدّیتی که در این باره داشته ام، نام کسی از آنان را

نشینده ام جز اینکه شخصی نام محلی را میبرد و میگفت: عبد الله بن حسن افطس در آنجا وارد می شود. هارون فوراً و بدون مکث کسی را مأمور کرد که با جمعی بمدینه روند، و او را دستگیر ساخته نزد وی فرستند. جماعتی مأمور بمدینه رفته و در محلّ مزبور پاس میدادند تا وی را دیدند و دستگیر کرده نزد هارون آوردند، هارون

(۱) - ترتیب خلفای عباسی (بنا بر اتفاق مورّخین) پس از مأمون بدین ترتیب میباشد: معتصم، واثق، متوکل، منتصر، مستعین - الخ، و در ابتدای همین حدیث آمده بود که زید بن موسی ندیم منتصر بوده است بنا بر این جمله انتهای حدیث: «عاش زید إلی آخر خلافة المتوکل» نادرست میباشد، و فوت زید النار را - «ابن حزم اندلسی» در کتاب «جمهره أنساب العرب» - در ایام خلافت المستعین بالله (یعنی پس از منتصر) بتاریخ ۲۴۸ هجری ذکر کرده اند.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۷۰

باو گفت: شنیده ام تو زیدیّه را گرد خود جمع میکنی و بخروج بر من و یاری خود دعوت مینمائی؟! عبد الله گفت: ای امیر مؤمنان تو را بخدا سوگند میدهم که خون مرا نریزی چون من از این جمع نیستم و ابدا نامی از من در آن جمعیت نیست، و بطور کلی کسانی که این طرز تفکر را دارند رفتارشان بر خلاف رفتار من است، زیرا من از جوانی در مدینه و در بیابانهای اطراف آن رشد کرده ام و روی پای خود ایستاده و زیر بار دیگری نبوده ام و کارم شکار مرغ «قرقی» است، و جز این عشق دیگری ندارم. هارون گفت: از تو میپذیرم اما تو را بازداشت میکنم و مأموری هم بر

تو میگمارم که تو را مراقبت کند، و اگر کسی هم بخواهد نزد تو آید، ممانعت نکند، و اگر بخواهی در همان جا کبوتر بازی هم بکنی مانعی ندارد. عبد الله گفت: ای امیر ترا بخدا خون مرا گردن مگیر، زیرا اگر مرا زندانی کنی اختلال حواس پیدا میکنم، امیا هارون نپذیرفت و او را در خانه ای زندانی کرد، و در آنجا بود و فرصتی میجست تا نامه ای به هارون فرستد تا بالأخره فرصتی یافت و نامه ای سراسر فحش و ناسزا به هارون نوشت و آن را مهر کرد و برای هارون فرستاد، چون هارون آن نامه را قرائت کرد پاره پاره نموده و گفت: این مرد سینه اش تنگ شده و میخواهد خود را بکشتن دهد، ولی من این کار او را موجب قتل او نمیدانم، آنگاه جعفر برمکی را طلب کرد و باو دستور داد تا عبد الله را به خانه خود برد، و در محلّ بازداشتش توسعه دهد، روز بعد که روز نوروز بود عبد الله را به خانه برد، و فرمان داد گردنش را زدند و سر او را در پارچه ای پیچیده و بعنوان هدیه با هدایای دیگر بنزد هارون آورد، هارون هدایای او را پذیرفت، و چون در میان آنان نظرش به سر عبد الله افتاد، یگه خورد و سخت ناراحت شد آنقدر که نتوانست خودداری کند، و با کمال تندی بجعفر گفت: وای بر تو! چرا چنین کردی؟ جعفر گفت: برای آن نامه دشنامی که به امیر مؤمنان نوشته بود، هارون گفت: تو این کار را بدون اذن من

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۷۱

کردی و این بدتر از آن نامه بود، این

گذشت تا وقتی که هارون تصمیم به نابودی برامکه گرفت، و مسرور کبیر را مأمور کشتن جعفر کرده و بدو گفت: هنگامی که میخواهی او را گردن زنی باو بگو که این کشتن بجای کشتن عبد الله بن حسن عموزاده من است که تو او را بی اجازه من بقتل رسانیدی».

(۱) ۴- محمد بن علی ماجیلویه، و محمد بن موسی بن متوکل، و احمد بن زیاد همدانی- رضی الله عنهم- از علی بن ابراهیم نقل میکنند که یاسر خادم گفت:

زید بن موسی برادر حضرت رضا علیه السلام در مدینه «۱» خروج کرد و خانه هائی را باتش کشید و مردمی را کشت و از این رو او را زید النار لقب دادند، و مأمون فرستاد او را دستگیر کردند و نزدش آوردند، دستور داد او را نزد برادرش ابو الحسن ببرید، یاسر گوید: چون بر آن حضرت وارد شد آن جناب به او گفت: ای زید! آیا ترا سخن مردمان نفهم اهل کوفه مغرور نموده است که روایت کنند

«إِنَّ فَاطِمَةَ أَحْصَتْ فَرْجَهَا فَحَرَّمَ اللَّهُ ذُرِّيَّتَهَا عَلَى النَّارِ»

(فاطمه عفت خود را نگهداشت پس خداوند آتش را بر ذریه اش حرام ساخت) این مخصوص حسن و حسین فقط است، اگر تو فکر میکنی معصیت خداوند عز و جل را بجای آری و ببهشت روی و پدرت موسی بن جعفر علیهما السلام اطاعت خدا کند و ببهشت داخل

(۱)- باتفاق مورّخین زید بن موسی در بصره این اعمال را مرتکب گشت نه در مدینه.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۷۲

شود در این صورت تو در نزد خداوند گرامیتر خواهی بود، (۱) بخدا سوگند هیچ کس جز از راه طاعت به آنچه نزد خدا

است نخواهد رسید، و تو می پنداری با معصیت بدان میرسی، پس گمان تو بدگمانی است، زید گفت:

من برادر شما هستم و پسر پدرت میباشم، حضرت علیه السلام در پاسخش گفت: تو برادر منی هنگامی که خداوند عزّ و جلّ را اطاعت کنی، چون نوح علیه السلام گفت:

رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ (پروردگارا! پسر من از اهل من است و وعده تو حق است و حکم تو بهترین حکم ها است - هود: ۴۵)، خداوند در پاسخش فرمود: يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ (ای نوح او از اهل تو نیست او عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ است) پس خداوند او را چون معصیت کار و نافرمان بود از نوح ندانست.

(۲) ۵- تمیم بن عبد الله قرشی - رضی الله عنه - بسند مذکور در متن از ابو الصلت هروی روایت کرده که گفت: از حضرت رضا علیه السلام شنیدم که از پدرش حدیث میکرد که اسماعیل به پدرش امام صادق علیه السلام گفت: ای پدر - جان، نظر شما در باره گنهکار از ما خاندان و گنهکار از غیر ما خاندان

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۷۳

چیست؟ فرمود: به آرزوهای شما یا آرزوهای اهل کتاب نیست، بلکه هر کس کار بدی انجام دهد سزای آن را (بی چون و چرا) خواهد دید (نساء: ۱۲۳).

(۱) ۶- علی بن احمد بن عمران دقاق - رضی الله عنه - بسند مذکور در متن از حسن بن جهم روایت کرد که گفت: نزد حضرت رضا علیه السلام بودم و زید بن - موسی، برادرش در آنجا بود، امام علیه السلام باو میفرمود: ای زید از خدا پروا کن و بدان

که ما این موقعیت را نزد خدا و خلق بدست نیاوردیم مگر از راه تقوی و پرهیزکاری، و هر کس تقوی نداشته باشد و فرمان خدا را رعایت نکند از ما هرگز نخواهد بود، و ما نیز از او نیستیم، ای زید مبادا آن کس از شیعیان ما که بسبب او تسلط یافتی او را کوچک و پست شماری و زورگوئی کنی که این، سبب از میان بردن موقعیت و سیادت تو است، ای زید مردم این روزگار برای محبت و عقیده ای که شیعیان به ولایتمان دارند آنان را دشمن میدانند و با آنان کینه تیزی می کنند، و ریختن خون و بردن اموالشان را حلال میدانند، و اگر تو بمانند مردم با آنان بدی کنی بخود ستم کرده ای و حق خود را ضایع ساخته ای.

حسن بن جهم گوید: سپس امام علیه السلام رو بمن کرده فرمود: ای پسر جهم هر کس با دین و آئین خدا مخالفت کند از او بیزار باش هر کس که خواهد

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۷۴

باشد و از هر قبیله ای که بوده باشد (چه سید هاشمی و علوی، و چه از کسان دیگر) و هر کس با خدا دشمنی کند او را دوست مگیر هر کس که باشد و از هر طائفه ای که باشد، گوید: عرض کردم یا ابن رسول الله! دشمنی کننده با خدا کیست؟ فرمود: آنکه او را نافرمانی و معصیت کند.

(۱) ۷- ابو محمّد شاذانی - رضی الله عنه - بسند مذکور در متن از ابراهیم بن - محمّد همدانی روایت کرد که گفت: از حضرت رضا علیه السلام شنیدم میفرمود: هر کس شخص معصیت کاری را دوست بدارد او خود معصیت کار است، و هر

کس مطیعی را دوست بدارد او مطیع است، و هر کس ستمکاری را اعانت نماید خود ظالم است، و هر کس عادل را پشتیبانی نکند خود ستمکار است، آری میان خدا و احدی خویشی نیست، و هیچ کس بولایت و دوستی خداوند نرسد مگر از راه طاعت، و رسول خدا صلی الله علیه و آله بفرزندان عبد المطلب فرمود: با اعمال نیک خود نزد من آئید نه با نسبهای خود، و خداوند متعال می فرماید:

فَمَاذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ* فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ* وَ مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۷۵

خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ (چون در صور دمیده شود نسبهها در میان نباشند (خویشی بکار نیاید) و از آن نپرسند، پس آنان که میزان سنجش اعمالشان افزون باشد آنان رستگارند، و آن کسان که میزان اعمالشان سبک باشد اینانند که زیان داده اند خود را و در دوزخ جاودان ماندگار باشند- مؤمنون ۱۰۳ تا ۱۰۱) (۱) ۸- ابو الحسن محمد بصری بسند مذکور در متن از موسی بن علی قرشی روایت کرد که گفت: ابو الحسن علی بن موسی علیهما السلام فرمود: از پیروان ما قلم برداشته شده است، راوی گفت: پرسیدم این چگونه است ای سرور من؟

فرمود: چون مأمور شده اند در دولت باطل بتقیه رفتار کنند و در این کار از ایشان پیمان گرفته شده است، مردم همه در امانند و آنان در کمال خوف و بیم بسر میبرند و بخاطر ما ایشان را تکفیر می کنند، ولی ما بخاطر آنان تکفیر نمیشویم، و آنان در راه ما کشته می شوند، لکن ما برای ایشان کشته

نمی شویم، احدی از شیعیان ما نیست که مرتکب گناهی شود مگر آنکه اندوه و غم او را فرو میگیرد.

چنان که گناهان او را برطرف میکند هر چند گناهانش بعدد باران باشد، یا بعدد ریگ و شن بیابانها، و خارها و درختها، و چنانچه در امر شخص خودش مبتلا به اندوه نشود در باره خانواده اش یا اموالش غمی به او خواهد رسید، و

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۷۶

اگر در امر دنیایش غمی به او نرسد و مبتلا بمصیبتی نگردد، خواب ناراحت کننده ای بیند که آن موجب ریختن گناهان او گردد.

(۱) ۹- علی بن عبد الله وراق- رضی الله عنه- بسند مذکور در متن از محمد ابن سنان روایت کرد که گفت: امام أبو الحسن الرضا علیه السلام فرمود: مائیم اهل البیت، و بسبب رسول خدا صلی الله علیه و آله حق ما بر مردم واجب شده است، پس هر کس که بسبب رسول خدا حقی اخذ کند، ولی مثل آن حق مأخوذ، از جانب خود حق مردم را ادا نکند، او حقی بر مردم نخواهد داشت.

مترجم گوید: «یعنی همان طوری که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای ما حقی قائل شده است، بر ما نیز برای مردمان حقی لازم فرموده که واجب است بر ما که آن را ادا کنیم، و آن رهبری این دنیا و شفاعت در آن دنیا است.»

(۲) ۱۰- ابو علی حسین بن احمد بیهقی بسند مذکور در متن از موسی بن نصر رازی از پدرش روایت کرد که گفت: مردی بحضرت رضا علیه السلام گفت: بخدا سوگند در روی سطح زمین از جهت پدر احدی از تو شریفتر نیست، فرمود:

تقوی این

شرف را به آنان داد و نیز اطاعت خداوند ایشان را بدان بهره مند

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۷۷

گردانید، (گوید:) دیگری عرض کرد: بخدا سوگند تو بهترین مردم هستی، فرمود: ای مرد! سوگند مخور، از من بهتر کسیست که از من تقوایش نسبت بخداوند متعال بیشتر است و اطاعتش افزونتر، بخدا قسم این آیه منسوخ نشده است که خداوند فرموده: وَ جَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ (ما شما را قبائل مختلف قرار دادیم تا شناخته شوید بآن نامها، لکن گرامیترین شما نزد خداوند متقی ترین و پرهیزکارترین شما است - حجرات: ۱۳) (یعنی اعتماد بر نسبت قرابت و خویشی کار درستی نیست و کمال و شرف بر علم است و عمل که در رأس آن تقوی است).

(۱) ۱۱- ابو علی حسین بن احمد بیهقی بسند مذکور در متن از ابراهیم بن عباس روایت کرد که گفت: از حضرت رضا علیه السلام شنیدم که میفرمود: من پیش از این با خدایم پیمان بسته ام که سوگند به عتق نخورم جز آنکه بنده ای آزاد کنم، اکنون همه غلامانم را آزاد کردم اگر این طور فکر کند که من از این غلام - اشاره بیکی از غلامانش کرد - برای خویشیم بر رسول خدا صلی الله علیه و آله برتر و بالاترم مگر آنکه عمل صالحی داشته باشم که بجهت آن عمل فضیلتی بر او یافته باشم.

مترجم گوید: «این ترجمه بنا بر لفظی است که در متن آمده است، و لکن باید دانست که لفظ خبر در نسخه های خطی کتاب و کتبی که از آن

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۷۸

نسخ نقل کرده اند (مانند کتاب وسائل الشیعه، و کتاب بحار

الانوار) مختلف است، بعضی مانند همین متن است که ثبت شده است، و پاره ای بدین لفظ است «إن كان أرى أنه خير من هذا» و بنا بر این لفظ ترجمه باید چنین باشد «راوی گفت: حضرت خود را افضل از غلامش نمی دانست» و در این صورت «إن» نافی است نه شرطیه».

باب ۵۹ علی که بموجب آن مأمون حضرت رضا- علیه السلام- را با زهر بقتل رسانید

(۱) ۱- حسین بن ابراهیم بن مؤدب و علی بن عبد الله وراق و احمد بن زیاد همدانی- رضی الله عنهم- گفتند: علی بن ابراهیم از پدرش از محمد بن سنان روایت کرد که گفت: من در خراسان نزد سرورم حضرت رضا علیه السلام بودم، و مأمون در روزهای دوشنبه و پنجشنبه که اذن ملاقات میداد حضرت را در سمت راست خود می نشانید، یک بار بمأمون خبر دادند که مردی از صوفیها دزدی کرده است، دستور داد او را آورند، چون به او نظر کرد دید مردی ژنده پوش و در پیشانیش آثار سجده هویدا است، گفت: بسیار عجیب است! این آثار نیکو

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۷۹

و این فعل زشت، (۱) آیا نسبت سرقت بتو میدهند با این آثار جمیلی که بر روی تو پیدا است و از ظاهر تو معلوم است، مرد گفت: از روی ناچاری دست بدین کار زده ام، عمدا نبوده است، در وضعی که تو ما را از خمس و غنیمت که حق من است ممنوع داشته ای، مأمون پرسید: تو چه حقی در خمس و غنائم داری؟

مرد گفت: خداوند متعال خمس را شش قسمت تقسیم کرده و فرموده است:

«بدانید آنچه غنیمت می برید از هر چه باشد پس برآستی که خمس آن حق خدا و رسول او و ذوی القربی و خویشان

اوست، و نیز برای یتیمان و مسکینان و درویشان و درماندگان در سفر است، اگر شما بخدا ایمان داشته باشید و آنچه فرو فرستادیم بر بنده خود در روز بدر- که حق از باطل در آن روز مشخص شد- انفال: ۴۱»، و غنیمت را شش قسمت کرد و فرمود: «آنچه بازگردانید خداوند بر پیامبر خود از زمینها و اموال اهالی آن قریه ها که بجنگ با مسلمانان برخاسته بودند، پس برای خدا و پیغمبرش و ذوی القربی و خویشان او و یتیمان و محتاجان و درماندگان در راه سفر است حقی معین، تا اینکه آن اموال تنها در دست توانگران شما نچرخد- حشر: ۷» آنگاه مرد صوفی گفت: تو مرا از حق مسلم من منع نمودی، و من از درماندگان در راه سفر هستم و رهگذرم و

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۸۰

هر چه داشته ام تمام شده و چیزی در دست ندارم و از حاملین قرآن نیز هستم یعنی قاری قرآنم، (۱) مأمون گفت: آیا من برای این مزخرفات و یاوه سرزنیهای تو حدّ خدای را تعطیل کنم و احکام الهی را در باره سارق اجرا ننمایم؟! مرد گفت: اجرای حدّ را اوّل در باره نفس خودت انجام ده که او را از گناه پاک کنی بعد بدیگران پرداز، اوّل بخودت شروع کن و نفس خود را تطهیر کن، آنگاه غیر خود را، مأمون برآشفست و رو به امام کرده گفت: این مرد چه میگوید؟ حضرت فرمود: این مرد می گوید: دزد اموال مرا ربود من نیز بعض از آن را ربودم، مأمون در غضب شده کاملاً ناراحت گشت، و بصوفی گفت: بخدا سوگند دستت را قطع می کنم، مرد

صوفی گفت: آیا دستم را میبری و حال آنکه بنده منی، مأمون گفت: وای بر تو از کجا من بنده تو شدم؟! گفت: برای اینکه مادرت کنیز بود و از بیت المال مسلمین خریداری شد، و تو بنده همه مردم از ساکنین مشرق تا مغربی تا اینکه تو را آزاد کنند، و من تو را نسبت بحقم آزاد نمیکنم، سپس خمس آل محمد را بلعیدی و مال بتو رسید و حق سادات را ادا نکردی، و سهم من و مانند مرا ادا نمودی و دیگر اینکه فرد خبیث پاک نمیسازد خبیثی

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۸۱

مثل خود را، و غیر این مطالب، (۱) اساسا تو هرگز نمیتوانی دست مرا قطع کنی، چون کسی که حدی بر او واجب شده است نمیتواند در مورد همان حد، حد را بر دیگری اجرا کند مگر اینکه از خود شروع کند، آیا کلام خدا را نشنیده ای که میفرماید: *أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ* (آیا مردم را به احسان و نیکی امر میکنید و خود را فراموش می کنید در حالی که کتاب خدا را میخوانید؟ آیا فکر نمی کنید و عقل خود را بکار نمی بندید- بقره: ۴۴).

مأمون روی بحضرت نموده گفت: نظر شما در باره او چیست؟ امام علیه السلام فرمود: خداوند به پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله فرموده است: بگو که حجّت خدا رسا و تمام است، و این آن حجّتی است که چون بر بی خبر برسد با اینکه جاهل بدان بود آن را میفهمد و بدان علم پیدا میکند، همان طوری که عالم با علم خود آن را

میداند، و دنیا و آخرت به حجّت بر پا است، و این مرد حجّت و دلیل خود را آورد، مأمون در این وقت دستور آزادی آن مرد صوفی را صادر کرد و برخاسته به اندرون رفت، و به امر از بین بردن آن حضرت با سمّ پرداخت تا اینکه به آرزوی خود رسید و آن حضرت را با خوراندن زهر بکشت، و نه تنها او بلکه فضل بن سهل و جماعتی از شیعیان را نیز کشت.

مصنّف کتاب- رحمه الله- گوید: این حدیث این چنین روایت شده است،

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۸۲

لکن من صحّت آن را بعهدہ نمی گیرم.

مترجم گوید: «قرائن ساختگی بودن آن، در متن خبر هست که باصطلاح عرفی کاملاً پیداست که حکایت است نه روایت، و ظاهرتر از همه اینکه اگر مردی کنیزی داشت و از کنیز دارای فرزند شد، آن فرزند به اعتبار مادر برده نمیشود بلکه فرزند متعلّق به پدر است نه مادر و در این افسانه مأمون را «عبد» میدانند چون مادرش کنیز بوده، و حضرت علیه السّلام را مصدّق او میدانند بحدّی که دلیل آن مرد را حجّت بالغه میشمارد، و خداوند درجات مؤلّف را در بهشت بالا ببرد که این کلام را گفت، و الّا بر حشویّه و کوتاه فکران از اهل حدیث گران می آمد اگر ما به متن خبر اشکال میکردیم، و لو میگفتیم که خبر سند قابل اعتمادی ندارد. زیرا حسین بن ابراهیم و علی بن عبد الله و رّاق و احمد بن زیاد همدانی هر چند از مشایخ حدیث و دارای موقعیت هم باشند جز اینکه کتاب محمّد بن سنان را به تلامیذشان اجازه نقل داده اند نقش

دیگری ندارند، و شیخ طوسی در باره محمد بن سنان گوید: «له كتب قد طعن علیه و ضعف، و قال: اخبرنا بکتبه و جمیع ما رواه الا ما كان فيها من تخلیط او غلو جماعه- الخ» یعنی (وی دارای کتابهایی است و بر او اشکالاتی کرده اند و او را ضعیف شمرده اند و همه کتب و نوشتجات او را جماعتی از مشایخ بمن اجازه روایت داده اند جز آنچه در آن آمیختگی و درهم و برهمی دارد و خلط دارد) با تمام این گفتار در مورد ضعف سند باز معلوم نبود مورد خشم مدعیان علم واقع نشویم! اکنون خدای را شکر که خود مؤلف اشاره ای برای راهنمایی بی خیران مدعی نمود.

(۱) ۲- ابو الطیب حسین بن احمد رازی- رضی الله عنه- بسال ۳۵۲ در

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۸۳

نیشابور بسند مذکور در متن از ریّان بن شیب- دائی معتصم عباسی و برادر مارده (کنیز هارون الرشید، مادر معتصم)- روایت کرد که گفت: چون مأمون خواست برای خود به امیر المؤمنینی و برای حضرت رضا به ولایتعهدی و برای فضل بن سهل (ذو الریاستین) به وزارت از مردم بیعت گیرد، دستور داد سه مبل یا صندلی مخصوص مرتب کردند، و هر یک بر یکی از آنها قرار گرفت، بعد اذن داد مردم برای بیعت وارد شوند، مردم از دری داخل می شدند و با دست دادن بدین صورت که آن سه تن دست راست خود را پشت باسما ننگهداشتند، و مردم کف دست رو به بالا بزیر دست آنان از آخر شست ها تا بالای انگشت کوچک می کشیدند، و از در دیگر بیرون می شدند، تا در آخر پس از بیعت همه

افراد، جوانی از انصار پیش آمد و بعکس قبلی ها دست داد (یعنی شست خود را زیر انگشت کوچک امام قرار داد و بطرف شست امام کشید) و حضرت لبخندی زده فرمود: همه بصورت فسخ بیعت دست دادند، ولی این جوان بصورت عقد بیعت عمل کرد، مأمون پرسید عمل فسخ چگونه است و عمل عقد چگونه؟ امام علیه السلام فرمودند: عقد بیعت دست دادنش از آخر انگشت

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۸۴

کوچک است تا آخر شست، (۱) و فسخ بیعت از آخر شست است تا سر انگشت کوچک، چون امام این را فرمود سر و صدا برخاست و بهم برآمدند، و مأمون گفت: از نو (مراسم) بیعت را شروع کنید، مردم باز گشتند و بقسمی که آن جناب فرموده بود بیعت کردند و با هم میگفتند چگونه مستحق بیعت به امارت کسی باشد که رسم عقد بیعت را نمی داند، آنکه میدانند او سزاوار است که امیر مؤمنان باشد نه آنکه نمی داند، گوید: همین رفتار باعث شد که آن بزرگوار را با دادن سم بقتل رسانند.

(۲) ۳- تمیم بن عبد الله قرشی - رضی الله عنه - از پدرش از احمد بن علی انصاری روایت کرد که گفت: من از ابو الصیلت هروی پرسیدم: چگونه مأمون با آن اکرامی که از علی بن موسی علیهما السلام میکرد و محبتی که به او داشت تا آنجا که او را ولیعهد خود قرار داد، دلش طاقت آورد که آن حضرت را بکشد؟ در پاسخ من گفت: آری مأمون بجهت شناسائی که از علم و فضل آن حضرت داشت او را اکرام و محبت مینمود، اما اینکه او را ولیعهد خود قرار داد

نظرش این بود که بمردم بفهماند که او بدنیا علاقه دارد و ریاست طلب است، تا مردم از عقیده ای که به او دارند بازگردند، و از چشم دیگران بیفتد و در نظرشان سقوط

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۸۵

کند، و بعد از این دید آنچه میخواست نشد، (۱) بلکه بعکس موقعیت آن حضرت علیه السلام در دل مردم بالاتر رفت و افزون شد، (پس از آن) علمای علم کلام و دانشمندان عقاید مختلف را از کشورها برای بحث با آن حضرت و مجاب کردن او که موجب سرشکستگی او در میان علما باشد، و بدین سبب نقص و کمبودش نزد مردم عامی آشکار شود و از قدرش بکاهد، آنان را به بحث با آن جناب دعوت کرد، و هیچ کس از مخالفان از گروههای مختلف دینی؛ چه از یهود و چه از نصاری و چه از ستاره پرستان، و برهمنیان هندویی یا هندی و ملحدان و دهریان، و صاحبان مذاهب مختلف اسلامی، در مباحثه با او تاب نیاورده و همه را با دلیل و برهان الزام نمود و بر جملگی آنان غالب آمد، تا آنجا که همه میگفتند او از مأمون بخلافت اسلامی سزاوارتر است، و خبرگزاران این مسأله را که سخن روز شده بود بگوش مأمون رسانیدند، و وی از این رو در خشم شده و بر آشفت و حسدش شدت یافت، و از سوی دیگر حضرت از مأمون باکی نداشت و حق را صریحا می گفت، و اکثر اوقات جوابی به سؤال مأمون میداد که خوشایند او نبود، و (مأمون نیز) بر او خشم می گرفت و کینه او را در دل پنهان میداشت و اظهار

نمی کرد، و چون از هر حيله در امر آن حضرت

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۸۶

عاجز ماند از این راه داخل شد و او را با زهر بقتل رسانید.

باب ۶۰ انتصاب حضرت ابو جعفر جواد از سوی حضرت رضا - علیهما السلام - بجانشینی خود

(۱) ۱- حسین بن احمد بیهقی بسند مذکور در متن از محمد بن ابی عباد کاتب آن حضرت علیه السلام که فضل بن سهل او را بر این کار بخدمت حضرت گماشته بود روایت کرد که گفت: آن جناب هیچ گاه نام فرزندش محمد را نمی برد مگر به کنیه، مثلاً میفرمود: ابو جعفر بمن نامه ای فرستاده، یا من به ابو جعفر چنین نوشتم، در حالی که او در مدینه هنوز کودک بود، ولی امام با کمال احترام از او در نامه ها نام میبرد و وی نیز با نهایت بلاغت و شیوایی پاسخ میداد، و یک بار شنیدم امام میفرمود: وصی و جانشینم در میان خاندانم پس از من ابو جعفر است.

مترجم گوید: نصوص وارده از حضرت رضا علیه السلام مبنی بر امامت فرزند گرامیشان- حضرت جواد علیه السلام- بیش از یک خبر میباشد، و مرحوم ثقة الاسلام کلینی- رحمه الله- تمامی آن را در کتاب کافی نقل کرده است.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۸۷

باب ۶۱ وفات حضرت رضا - علیه السلام - با زهری که مأمون با حيله به او خوراند

(۱) ۱- ابو علی حسین بن احمد بیهقی بسند مذکور در متن از علی بن حسین کاتب بغاء کبیر (او تماش یکی از سرداران) روایت کرد که گفت: حضرت رضا علیه السلام تب کرد، و یا فشار خون گرفت، خواست حجامت کند، مأمون برای دیدن آن حضرت سوار شد و چیزی از ظرفی سفالین بیرون آورد و به غلامش داد و از او خواست که آن را با دست خرد کند، غلام آن را در سینی خرد کرده، مأمون او را گفت: لازم نیست دستت را بشویی به همراه من بیا و سوار شده بجانب خانه حضرت براه افتاد، و بر او

وارد شد و در مقابل آن جناب نشست، و حضرت حجامت کرد، یا بروایت عبید الله (که ظاهراً همان راوی در متن است باشد) کار حجامت را بتأخیر انداخت، و بغلامش گفت: آن انار را بیاور، و در باغچه منزل حضرت درخت اناری بود، غلام اناری از درخت چیده حاضر کرد، مأمون او را گفت آن را دانه دانه کند، غلام آن را درون ظرفی دانه کرد، سپس امر کرد که او دست خود، یا آن دانه ها را بشوید، و غلام آن را حاضر کرد، مأمون رو

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۸۸

بحضرت نموده گفت: قدری از این آب انار بنوش، (۱) فرمود: در حضور شما نه، امیر که بیرون رفت میخورم، مأمون گفت: نه بخدا سوگند نمیشود باید در حضور من بخوری و اگر من از ناراحتی معده ام نمیبود من هم با شما میخوردم حضرت چند قاشق از آن خورد و مأمون برخاسته بیرون آمد، اما حضرت رضا علیه السلام تا پنجاه بار در آن روز هنوز نماز عصر خوانده نشده بود، از هوش رفت و افتاد و بعد نشست، مأمون کسی را فرستاد و پیغام داد که این ناراحتی و بیهوشی مربوط بحجامتی است که کردی، ولی شب حال او سخت تر شد تا اینکه بامدادان از دنیا رفت، و آخرین کلامی که گفت: این آیه مبارکه بود: **قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي يُبُوتِكُمْ لَيَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَىٰ مَضَاجِعِهِمْ، وَ كَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَّقْدُورًا** (بگو اگر شما در خانه های خود باشید آنان که شهادت بر ایشان تقدیر شده است به خوابگاه های خود رهسپار خواهند شد- آل عمران:

(۱۵۴) (و امر پروردگار قضا و حکمی

است انجام شدنی - احزاب: ۳۸).

و صبح فردا شد، مأمون اولین کارش این بود که دستور داد سرعت جنازه را غسل داده و کفن کردند، و خود پشت سر جنازه با پای برهنه بدون عمامه و کلاه با اظهار حسرت حرکت میکرد و میگفت: ای برادرم بدون شک بسبب

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۸۹

فوت تو رخنه ای در اسلام پدید آمد، (۱) و مقدرات الهی بر کوشش من در حق تو غلبه کرد، سپس قبر پدرش هارون را شکافت و آن جناب را در گور هارون کنار او بخاک سپرد، و گفت: امیدوارم خداوند تبارک و تعالی بواسطه نزدیکی این جنازه بپدرم نفعی رساند، (این خبر از طریق عامه (سنیها) بود).

باب ۶۲ ذکر خبری دیگر در وفات آن حضرت - علیه السلام - از طریق شیعیان

(۲) ۱- احمد بن زیاد بن جعفر همدانی - رضی الله عنه - گوید: علی بن ابراهیم قمی گفت: یاسر خادم برای من نقل کرد که در راه در جایی که میان ما و طوس هفت منزل راه باقی مانده بود، ابو الحسن علیه السلام بیمار شد، و تا ما بطوس رسیدیم بیماری آن حضرت شدت یافت، و چندین روز در طوس اقامت کردیم، و مأمون روزی دو بار بیاد او می آمد، و در روز آخری که در آن روز حضرت از دنیا رفت که بسیار هم ضعیف شده بود، بعد از اینکه نماز ظهرش را بجای آورد بمن گفت: ای یاسر، این مردم چیزی نمیخورند؟ عرض کردم با این وضعی که شما دارید ای سرور من چطور میتوانند چیزی بخورند، حضرت

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۹۰

این کلام را که شنید کمر خم خود را راست کرده (۱) فرمود: غذا را بیاورید، و همه کارکنان خود را خواند و

احدی را باقی نگذارد مگر بر سر سفره نشانید، و از هر یک جدا جدا احوال پرسید و از وضعشان جستجو کرد، و چون غذا را صرف کردند، فرمود: برای زنان طعام ببرید، برای آنان نیز غذا بردند و همه را سیر نمودند، وقتی این کار تمام شد ضعف شدیدی بر او دست داد و بیهوش بیفتاد، و صدای شیون از حاضران برخاست، و کنیزان مأمون و همسرانش سر و پا برهنه به آنجا ریختند و فغان و شیون سراسر طوس را گرفت، و مأمون خود سر و پا برهنه در حالی که بر سر زنان ریش خود را گرفته و با اظهار تأسّف میگریست و اشکش از دیده بر صورتش سرازیر بود خود را بیالین جنازه حضرت رسانید و ایستاد، که در این موقع حضرت بهوش آمد، مأمون گفت: ای آقای من! نمیدانم کدام این دو مصیبت سخت و مشکلتراست، اینکه تو را از دست میدهم، یا تهمتیه که این مردم بمن میزنند و مرا متهم بقتل تو میدانند و میگویند وی او را مسموم کرده و بقتل رسانیده است؟ یاسر گوید: امام گوشه چشم باز کرد و بمأمون رو کرده گفت: ای امیر با ابو جعفر (فرزندم) بنیکی رفتار کن زیرا عمر تو و عمر او چنین است- و دو انگشت سبّابه خود را نزد هم

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۹۱

آورد- (۱) یاسر گوید: چون شب شد و پاسی از آن گذشت کار آن حضرت تمام شد و دیده از دنیا بر بست، صبح روز بعد مردم جمع شدند، و میگفتند: این مرد او را با حيله بقتل رسانید، و مرادشان مأمون

بود، و شعار میدادند که فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله کشته شد، و این شعار را زیاد تکرار میکردند، و صداها بهم پیچید، ابو جعفر محمّد بن جعفر بن محمد علیهما السّلام که از مأمون امان طلبیده و از مدینه بخراسان آمده بود (و او عموی حضرت رضا علیه السّلام است) و در این وقت در طوس حضور داشت و نزد مأمون بسر میبرد، مأمون او را گفت: ای ابو جعفر بمیان این مردم رو و بگو جنازه ابو الحسن را امروز خارج نمی کنند، بمنزل و سر کار خود روید، و او مایل نبود جنازه بیرون آید، و از اینکه مبادا فتنه ای پیا شود ناراحت بود، محمّد بن جعفر بیرون آمد و در میان جمعیت فریاد زد: ایها النّاس متفرّق شوید! امروز ابو الحسن علیه السّلام را بیرون نمی آورند، مردم پراکنده شدند، آنگاه ابو الحسن را غسل دادند و هنگام شام در شب دفن کردند، و علی بن ابراهیم گوید: یاسر چیزی بمن گفت که خوش ندارم آن را در کتاب بیاورم.

عیون أخبار الرضا علیه السّلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۹۲

باب ۶۳ آنچه ابو الصّلت هروی در مورد شهادت حضرت رضا - علیه السّلام - با انگور زهر آلود گفته است

(۱) ۱- محمّد بن علی ماجیلویه با شش تن دیگر از مشایخ - رضی الله عنهم - که نامشان در متن ذکر شده است از ابو الصّلت روایت کرده اند که گفت:

همین طور که من در مقابل ابو الحسن علیه السّلام ایستاده بودم، آن جناب بمن فرمود:

ای ابا صلت به این بقعه که هارون در آنجا دفن شده است داخل شو و از هر گوشه آن از چهار کنج مшти خاک برای من بیاور، من رفتم و آنچه خواسته بود برداشته آوردم، چون مقابلش رسیدم فرمود: یکی یکی

از آن (چهار مشت) خاک را بمن ده و او نزد درب ایستاده بود، من از خاکها یکی را بدو دادم آن را بوئید و بر زمین ریخت سپس رو بمن کرده گفت: در اینجا برای دفن من قبری حفر می کنند، و سنگی پیدا می شود که اگر همه کلنگهای خراسان گرد آیند

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۹۳

نمیتوانند آن سنگ را از جا بیرون کنند، (۱) بعد در باره خاک پایین پا و خاک بالای سر هارون نیز نظیر این کلام را فرمود، آنگاه گفت: آن خاک دیگر را بمن ده، من خاک (پیش روی را) بدو دادم آن را بگرفت، و فرمود: این خاک از تربت من است؛ بعد فرمود: برای من در این موضع قبری حفر کنند، و تو آنان را امر کنی که تا هفت پله گود کنند، و در آنجا از یکسو قبر را گشاد و وسیع کنند و قبری احداث نمایند، اگر از آن امتناع ورزیدند و گفتند: حتما باید لحد داشته باشد، پس بگو باید دو ذراع و یک وجب وسعت قبر باشد، پس خداوند خود آن را هر چه بخواهد وسعت میدهد، و چون چنین کردند، تو خواهی دید که در بالین قبر خیزی پیدا می شود، این کلامی را که بتو می آموزم در آنجا بخوان، پس قبر پر از آب خواهد شد و پر می شود، و در آن آب، ماهیان ریزی خواهی دید، پس برای آنها نانی که اکنون بتو میدهم خرد میکنی، و آنها می بلعند و چون چیزی از آن نان باقی نماند ماهی بزرگی آشکار می شود و آن ماهیان ریز را می بلعد تا اینکه هیچ باقی نماند

سپس پنهان میگردد و چون غایب شد تو دست بر آن آب

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۹۴

فرو بر، (۱) و این کلام را که بتو یاد میدهم بخوان، و آب فرو می نشیند، و چیزی از آن باقی نمی ماند، و این کار را جز در پیش روی مأمون انجام مده، آنگاه فرمود:

ای ابا صلت فردا من بر این فاجر وارد می شوم، پس اگر از آنجا سر برهنه خارج شدم با من سخن گوی و من پاسخت را خواهم داد، ولی اگر در بازگشتن، سرم را پوشیده بودم با من سخن مگو، ابو الصلت گوید: چون صبح شد لباس خود را بر تن کرد و در محراب عبادتش منتظر نشست، و همین طور که انتظار می کشید ناگهان غلام مأمون وارد شد، و گفت: امیر شما را احضار میکند، حضرت کفش خود را بیای کرد و ردای خود را بر دوش افکند و برخاسته حرکت کرد و من در پی او میرفتم تا بر مأمون وارد شد، و در پیش روی مأمون طبقی از انگور بود و طبقهائی از میوه جات و در دست او خوشه انگوری بود که مقداری از آن را خورده بود، و مقداری از آن باقی بود، چون چشمش بآن حضرت افتاد از جای برخاست و با او معانقه کرد و پیشانیش را بوسید و آن حضرت را در کنار خود نشانید، و خوشه انگوری که در دست داشت به آن جناب داده و گفت:

یا ابن رسول الله من انگوری از این بهتر تاکنون ندیده ام، حضرت بدو فرمود:

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۹۵

بسا می شود که انگوری نیکو است، از بهشت است، (یعنی انگور نیکو در

بهشت است) (۱) گفت: شما از آن تناول کنید. امام فرمود: مرا از خوردن آن معاف بدار، گفت: باید تناول کنی، برای چه نمیخوری؟ شاید خیال بدی در باره من کرده ای؟ و خوشه انگور را برداشت و چند دانه از آن را خورد، و بعد به پیش آورده و امام از او گرفت و سه دانه از آن را بدهن گذارده و خوشه را بر زمین نهاد و برخاست، مأمون پرسید: بکجا میروید؟ فرمود: بدان جا که تو مرا فرستادی، و عبا بسر کشیده خارج شد، ابو الصلت گوید: من با او سخنی نگفتم تا داخل خانه شد، و فرمود: درها را ببندید (کسی را راه ندهید) درها را بستند و حضرت در بستر خود خوابید، و من اندکی در صحن خانه با حالتی افسرده و اندوهگین ایستاده بودم که در آن حال چشمم بجوانی نوس، خوشروی، مجعد موی، شبیه ترین مردم به حضرت رضا علیه السلام افتاد که داخل خانه شد، من پیش دویدم و سؤال کردم قربان درها که بسته بود شما از کجا وارد شدید؟ گفت:

آنکه مرا از مدینه در این وقت بدینجا آورد همو مرا از در بسته وارد خانه نمود، پرسیدم شما که باشید؟ گفت: من حجّت خدا بر تو هستم ای ابا صلت، من محمّد بن علی میباشم، سپس بسوی پدرش رفت و وارد اطاق شد و مرا فرمود

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۹۶

با او داخل شوم، (۱) چون دیده پدرش رضا علیه السلام بر او افتاد یک مرتبه از جا جست و او را در بغل گرفت و دست در گردن او کرد و پیشانیش را بوسید و او

را با خود بفراش کشید و محمد بن علی به رو در افتاد و پدر را میوسید و آهسته باو چیزی گفت که من نفهمیدم، اما بر لبان حضرت رضا علیه السلام کفی دیدم که از برف سفیدتر بود ابو جعفر آن را با زبان بر میگرفت، و بعد حضرت دست زیر لباس بر سینه برد و چیزی مانند گنجشک بیرون آورد و ابو جعفر علیه السلام آن را بلعید، و حضرت از دنیا رفت، و ابو جعفر مرا گفت: ای ابا صلت برخیز از آن پستو و انبار تخته ای که میّت را بر آن میشویند حاضر ساز و آب برای تغسیل بیاور، عرض کردم، در انبار و پستو تخته غسل و آب نیست، ولی حضرت فرمود: آنچه بتو امر کردم انجام ده، من داخل انبار شدم و دیدم هر دو آماده است، بیرون آوردم و دامن قبا بر کمر بستم و پای برهنه نمودم که آن جناب را غسل دهم، حضرت فرمود: ای ابا صلت کنار رو که غیر از تو کسی با من است که مرا در تجهیز یاری می کند، و امام را غسل داده، و بمن فرمود: به پستو رو و جامه دانی که در آن کفن و حنوط است بیاور، من رفتم بقیچه ای دیدم که هرگز

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۹۷

آن را ندیده بودم، (۱) آن را برگرفته نزد حضرت آوردم، پس او را کفن کرد و بر او نماز گذارد، پس گفت: آن تابوت را بیاور، عرض کردم نزد نجاری روم و از او بخواهم تابوتی بسازد؟ فرمود: نه، برخیز و برو در خزانه و انبار تابوتی هست، من بانبار رفته تابوتی یافتم که

تاکنون در آنجا آن را ندیده بودم، آن را نزد حضرتش آوردم، او جنازه حضرت رضا علیه السّلام را برداشته در آن تابوت نهاد و دو پایش را راست یک دیگر نهاد و دو رکعت نماز خواند که هنوز تمام نشده بود که سقف خانه شکافت و جنازه از آن شکافت سقف خارج شد و بیرون رفت، من عرض کردم یا ابن رسول الله اینک مأمون خواهد آمد و پدرت رضا علیه السّلام را از ما مطالبه می کند، ما باید چه کنیم؟ فرمود: ساکت باش ای ابا صلت، جنازه باز خواهد گشت، و هیچ پیامبری در مشرق از دنیا نرود و وصی او در مغرب نمیرد مگر اینکه خداوند ارواح و اجساد آنان را جمع مینماید، هنوز امام گفتارش را تمام نکرده بود که سقف شکافت و جنازه با تابوت فرود آمد، پس برخاست و جنازه را از تابوت بیرون آورد و در بستر خود قرار داد، مانند اینکه غسل داده و کفن کرده نشده است، آنگاه مرا گفت: ای ابا صلت برخیز و در را بروی مأمون باز کن، من

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۹۸

برخاستم و در را گشودم (۱) که دیدم مأمون با غلامانش در خانه ایستاده است در حالتی که میگیرید و محزون است، داخل خانه شد، گریانش را پاره کرد، لطمه بر روی خود میزد، و میگفت: ای سید من ای سرور من، مرگ تو مرا بمصیبت انداخت، سپس داخل اطاق شد و بیالین جنازه نشست، و گفت: مشغول تجهیز آن شوید، و امر کرد قبری بکنند، و آن موضع را من کندم، همان چیزها که حضرت رضا علیه السّلام فرموده بود

ظاهر شد، یکی از درباریان مأمون گفت: آیا نمیگویی و باور نداری او امام بود؟ گفت: آری امام نخواهد بود مگر بر همه مردم مقدم باشد، و امر کرد سمت قبله قبری برایش حفر کنند، گفتم: مرا امر کرده که بقدر هفت پله رو پائین از برای او حفر کنم، بعد در یک سمت برای او محلی برای دفن بگشایم، مأمون گفت: هر چه ابو صلت میگوید: که او امر کرده است عمل کنید جز آن محل در کنار عمق قبر، بلکه قبر را معمولی بکنید و لحد بگذارید، و چون دید آب پیدا شد و ماهیان در آن نمایان شدند، و چیزهای دیگری که فرموده بود ظاهر گشت، مأمون گفت: پیوسته حضرت رضا در زمان حیات خود عجائبی بما مینمود، و حتی پس از مرگش نیز عجائبی از او بظهور میرسد، یکی از وزرایش که با او بود گفت: آیا میدانی رضا علیه السلام از چه

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۹۹

چیز بتو خبر میدهد؟ گفت: نه، (۱) گفت: بتو میفهماند که شما بنی عباس، دولت و شوکتان با کثرت جمعیت و طول مدت سلطنت مانند این ماهیان هستید تا اینکه اجلتان برسد و مدتتان بسر آید و قدرتان از دست برود، خداوند مردی را از ما بر شما مسلط کند که همه شما را بفنا بسپارد، اولین و آخرینتان را، مأمون گفت: راست گفتی، آنگاه رو بمن کرده گفت: آن کلامی را که گفتی و ماهیان بلعیده شدند برای من بگو و بمن یاد ده، گفتم بخدا قسم الا این فراموش کردم، و من راست می گفتم، ولی او امر کرد مرا به زندان برند و

حضرت رضا علیه السلام را بخاک بسپارند. مدت یک سال در حبس بسر بردم و بر من در زندان بسیار سخت می گذشت، شبی خوابم نبرد و بیدار ماندم و بدرگاه خدا رفتم و بدعا و زاری مشغول گشتم و بدعائی که در آن حال محمد و آل محمد- صلوات الله عليهم- را ذکر میکردم و بحق آنان از خداوند، فرج میخواستم شروع کردم، هنوز دعایم به اتمام نرسیده بود که ناگاه دیدم ابو جعفر محمد بن علی علیهما السلام بر من وارد شده و فرمود: ای ابا صلت سینه ات تنگ شده است و حوصله ات تمام گشته؟

عرض کردم آری بخدا سوگند. فرمود: برخیز و با من بیرون آی، آنگاه دست

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۰۰

مبارکش را به کند و زنجیرهایی که بر من بود زده همه از من برداشته شد، (۱) و دست مرا گرفت و از زندان بیرون آورد، در حالی که پاسبانان و غلامان مرا نظاره میکردند ولی قدرت سخن گفتن نداشتند و من از در خارج شدم، پس از آن بمن فرمود: برو به امان خدا تو را بخدا سپردم بدان که تو هرگز با مأمون روبرو نشوی، و او هم تو را نخواهد یافت. ابو الصّیلت گفت: تاکنون مأمون بمن دست نیافته است.

مترجم گوید: «آنچه ابو الصّیلت دیده است از آمدن ابو جعفر علیه السلام و وارد شدن او بر آن حضرت از درهای بسته، و تجهیز و تغسیل جنازه پدرش و شکافتن سقف و رفتن جنازه با آسمان و بازگشتن آن همه و همه دیگر را میتوان گفت حالت مکاشفه ای بوده است که برای او دست داده و صورت ملکوتی و باطنی این

امر برای او جلوه کرده و دیده است و نباید استیحا ش کرد و آن را محال دانست و یا افسانه شمرد، و مشابه در اخبار زیاد دارد، و مکاشفه عبارتست از حصول علم برای نفس به فکر یا به حدس یا به سانحه ای خاص، و عبد السلام بن صالح هروی ابو الصّلت دارای کتابی است بنام «وفاه الرّضا علیه السّلام» و ظاهراً این خبر از آن کتاب نقل شده است، و چون ابو الصّلت محبّ اهل بیت علیهم السّلام بوده علمای معروف اهل سنّت سخت او را کوبیده و جرح کرده اند، و نسائی صاحب سنن گوید: او ثقه نیست، و دارقطنی گوید: او رافضی و خبیث است، و احمد بن سیار که از اعلام و حفاظ اهل سنّت است و ابو الصّلت را دیده و از او حدیث شنیده است گوید: «ابو صلت، ابو بکر و عمر را بر علیّ مقدّم میداشت و با

عیون أخبار الرضا علیه السّلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۰۱

این حال مثالب و عیبه و نادرستیهای از شیخین روایت می کرد». از این کلام پیداست که ابو الصّلت تقیه می کرده ولی گاهی مطاعن را بر زبان می آورده، و ابو عمرو کثّی در رجال خود آورده است که بر که بن قیس گوید: از احمد بن سعید رازی شنیدم می گفت: برستی که ابو الصّلت «ثقه و مأمون علی الحدیث، إلّا أنّه یحبّ آل رسول اللّٰه - صلی اللّٰه علیه - و کان دینه و مذهبه حبّ آل محمّد علیه و علیهم السّلام» ولی یحیی بن معین براستگویی او را ستوده است، و از حاکم نیشابوری صاحب مستدرک الصحیحین توثیق ابو الصّلت را نقل کرده اند، و پاره ای از شیعیان او را سنّی

دانند با اینکه توثیقش کرده اند».

(۱) ۲- حسین بن احمد بیهقی از صولّی از ابو ذکوان روایت کرده که گفت:

شنیدم ابراهیم بن عبّاس گفت: بیعت با علی بن موسی الرضا علیهما السّلام در روز پنجم ماه مبارک رمضان سال دویست و یکم هجری قمری اتفاق افتاد، و مأمون دختر خود امّ حبیب را بوی تزویج کرد در اوّل سال دویست و دو، و در سال دویست و سه امام بطوس وفات کرد هنگامی که مأمون عازم عراق بود و در ماه رجب همان سال بسوی عراق حرکت کرد، و اما غیر از بیهقی برایم روایت کرده است که حضرت از دنیا رفت و از سنّ مبارکش چهل و نه سال و شش ماه گذشته بود، و قول صحیح آنست که وفات آن حضرت در روز جمعه دهه آخر ماه رمضان نه روز به

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۰۲

آخر ماه مانده اتفاق افتاد، در سال دویست و سه هجری قمری.

باب ۶۴ خبر هرثمه بن أعین در باره مسموم کردن آن حضرت به انگور و انار

(۱) ۱- تمیم بن عبد الله قرشی - رضی الله عنه - بسند مذکور در متن از هرثمه ابن أعین روایت کرد که گفت: من شبی در حضور مأمون بودم چون چهار ساعت از شب گذشت اذن رفتن داد و من بخانه خود رفتم، نیمه شب که شد صدای کوفتن در شنیدم غلامم پاسخ داد، کوبنده به غلام گفت: هرثمه را بگوی آقایت تو را می طلبد خود را فوری بدو برسان، هرثمه گفت: من بی درنگ برخاستم و لباس بر تن کردم و با سرعت خود را به خانه حضرت رسانیدم، غلام در پیش روی من بود او داخل شد و بعد من وارد شدم و امام را در صحن

منزل نشسته دیدم، چون چشمش بمن افتاد گفت: ای هرثمه! عرض کردم لیک یا مولای، فرمود: نزد من بنشین، من نشستم، بمن فرمود: خوب گوش کن که چه

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۰۳

می گویم، (۱) اکنون زمان مرگ من رسیده و باید بسوی خدا رحلت کنم، به جد و پدرانم ملحق گردم، و عمرم با آخر رسید و نامه عملم پایان یافته است، و بتو میگویم: این مرد (مأمون) ستمکار قصد آن کرده است که مرا با انگور و انار مسموم سازد، و رشته ای را بزهر آلوده و آن را بسوزن کرده و در حبه انگور فرو برده و آن را زهر آگین کرده، و امّا طریقه آلوده کردن انار بسمّ بدین صورت بود که: سمّ را در کف دست یکی از غلامانش ریخته تا بدان بیالاید و با همان دست آلوده انار را حبه حبه کند و آن را چنگ زند تا سمّ بخورد آن رود. و فردا مرا دعوت میکنند و آن انار و انگور را برسم پذیرائی نزد من مینهد، و از من میخواهد که آن را بخورم، و من آن را میخورم، و سپس آنچه خدا تقدیر و حکم کرده انجام می شود، پس چون من از دنیا رفتم، مأمون خواهد گفت: خودم باید او را با دست خویش غسل دهم، چون چنین گوید، تو محرمانه از قول من بگوشش بگو: بمن گفته است تا بتو بگویم این کار را نکنی که عذاب الیمی که قرار است مدّتی بعد بر تو نازل شود به جلو افتاده و بزودی فرود می آید، و آنچه از آن حذر میکنی با شتاب بتو خواهد رسید، و او از تو پذیرفته

دست از این کار بر میدارد، هرثمه گوید: عرض کردم: ای سرور من بروی چشم، فرمود: چون برای تغسیل من تو را بگمارد، و خود در

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۰۴

محل مرتفعی که مشرف بر آنجا که مرا غسل میدهی بنشیند که ناظر عمل تو باشد، (۱) اقدام بآن مکن و متصدی شستن من مشو تا اینکه خیمه سفیدی در کنار خانه ببینی، چون آن خیمه را دیدی مرا با همان لباسم که در آن از دنیا رفته ام بدرون آن خیمه بر و در پشت آن با همکارانت به انتظار بایست، و خیمه را بالا نزن که مرا ببینی چون هلاک خواهی شد، بعد مأمون نزدیک تو آید و گوید: ای هرثمه آیا شما نمی گوئید که امام را جز امام غسل نمی دهد؟ پس این ابو الحسن علی بن موسی را چه کسی غسل داد در حالی که فرزندش محمّد اکنون در مدینه است و آن از شهرستانهای حجاز است، و ما اکنون در طوس هستیم؟ و چون چنین چیزی بتو گفت، در پاسخش بگو: امام را نباید و واجب نیست کسی غسل دهد مگر امام پس از او، ولی اگر کسی تعدی کرد و این عمل را انجام داد امامت امام برای تجاوز کاری غسل دهنده باطل نخواهد شد، و همچنین امامت امام پس از وی هم باطل نمی گردد با اینکه دیگری بر او غلبه کند و نگذارد او پدرش را غسل دهد و اگر علی بن موسی در مدینه بود و از دنیا میرفت پسرش محمّد در ظاهر او را غسل میداد و این طور که اکنون شد او را در

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۰۵

خفا

و پنهانی غسل همی داده، (۱) و چون خیمه برداشته شود تو مرا خواهی دید که در کفن پوشیده شده ام، پس مرا بردار و در تابوت بنه و حمل کن، و چون بخواهد قبر مرا آماده کند، میخواهد قبر پدرش هارون را قبله قبر من قرار دهد، و این هرگز نخواهد شد و چون کلنگها را بر زمین کوبند، هیچ گونه بر زمین تأثیر نکند و باندازه پشت ناخنی زمین را حفر نمایند، و هر گاه برای کندن زمین کوشش خود را نمودند و نتوانستند کاری از پیش برند از قول من بمأمون بگو: بمن امر کرده است که یک کلنگ در قبله قبر پدرت هارون بر زمین زنم و چون زدم قبری ساخته و آماده آشکار می شود، و چون پذیرفت و قبر پیدا شد، مرا در آن نگذارید تا از ته قبر آب سفیدی بیرون آید که قبر را پر کند تا آب مساوی با روی زمین گردد، سپس در آن ماهی بطول قبر نمایان شود و بحرکت آید، و تا ماهی در حرکت است مرا بقبر نبرید تا اینکه ماهی نهان گردد و آب فرو نشیند، پس مرا در قبر بر، و لحد بگذار، و مگذار کسی بر روی من خاک ریزد، زیرا قبر خود بخود پر و پوشیده شود، هرثمه گوید:

عرضکردم ای سالار من! هر چه فرمودی اطاعت میکنم، پس حضرت فرمود:

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۰۶

آنچه را که بتو گفتم بخاطر بسپار و بدان عمل کن و مخالفت منما، عرضکردم ای آقای من! به خدا پناه میبرم اگر اوامر شما را مخالفت کنم.

(۱) هرثمه گوید: از نزد امام با حالتی محزون

و گریان و نالان چون دانه در تابه بریان بیرون شدم و جز خدا کسی از دل من آگاه نبود، چون روز شد مأمون مرا طلبید و تا چاشت نزد او ایستادم، آنگاه گفت: ای هرثمه برو و سلام مرا به امام برسان و بگو اگر بر شما سخت نیست نزد من بیائید، و اگر نه من خدمت شما آیم و چنانچه آمدن را پذیرفت اصرار کن زودتر بیاید، چون بخدمت آن جناب رسیدم قبل از آنکه سخنی بگویم حضرت فرمود: ای هرثمه آیا سفارشات مرا بخاطر سپرده ای؟ گفتم آری، پس کفش خود را طلبید و گفت: من میدانم پیغام او چیست و تو را برای چه نزد من فرستاده است، گوید: نعلین حضرت را حاضر کردم و پوشیده براه افتاد و بسوی مأمون شد، چون بمنزل او رسید، مأمون از جا برخاسته ایستاد و با آن جناب معانقه نموده پیشانی حضرت را بوسید و او را در کنار خویش بر تخت نشانید، و شروع کرد با وی گفتگو کردن و از هر سو بسخن پرداخت تا روز بالا آمد، پس یکی از غلامان را گفت که

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۰۷

انگور و انار آورد، (۱) هرثمه گفت: چون این را شنیدم نتوانستم طاقت آورم و لرزه بر اندامم افتاد، و چون نخواستم حالت من بر مأمون ظاهر شود، رو گردانیده آرام آرام از مجلس بیرون شدم و خود را در گوشه ای از حیات قصر افکندم، چون زوال ظهر نزدیک شد حس نمودم که سرورم از نزد مأمون خارج شده و به خانه خود رفته است، سپس دیدم از سوی مأمون امر صادر شده است؟

که طیبیان و پرستاران را خوانند و بیالین حضرت برند، پرسیدم چه شده است؟ گفتند:

مرضی بر آن جناب عارض شده است و مردم در شک و تردید بودند ولی من میدانستم از چیست و یقین داشتم چون از او مرا آگاهی بود، هرثمه گفت:

چون ثلث آخر شب شد صدای ناله و شیون از خانه آن حضرت برخاست و من خود فغان را شنیدم و با شتاب در میان خلق که بدان سو میرفتند خود را به آنجا رسانیدم و نظر کردم و مأمون سر برهنه با تکمه های باز روی پا ایستاده میگریست و نوحه میکرد، من در میان مردم ایستادم و نفسهای بلند می کشیدم چون از شدت حزن نفس در سینه ام حبس شده بود، باری صبح کردیم و فردای آن شب مأمون برای تعزیه داری نشست، بعد برخاست و سر جنازه آقایم

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۰۸

علیه السلام آمد، و گفت: (۱) محلی آماده کنید میخوام خود جنازه او را غسل دهم، من پیش رفتم و آنچه حضرت بمن گفته بود از غسل و تکفین و دفن بدو گفتم، گفت: من متعرض غسل او نمی شوم تو خود میدانی ای هرثمه، گوید: من ایستاده بودم تا اینکه دیدم خیمه ای بر پا شد، و من و کسانی که در آنجا حاضر بودند در پشت خیمه بودیم، و صدای تکبیر (الله اکبر) و تهلیل (لا إلهَ إِلَّا اللهُ) و تسبیح، و حرکت ظرفها و ریختن آب بگوشم میرسید و بوئی خوش و مطبوع بمشام میرسید که هرگز از آن خوشتر، بوئی استشمام نکرده بودم.

هرثمه گفت: ناگاه دیدم مأمون از بالای ایوان خانه مرا بانگ زده گفت:

شما که می پنداشتید امام

را غیر امام مثل او غسل نمی دهد، پس کجا است محمّد بن علیّ فرزندش که حاضر آید او را غسل دهد، او که اکنون در مدینه است و این در طوس؟ گوید: گفتم ای امیر! ما می گوئیم: امام را واجب نیست غسل دهد مگر امامی مثل او، پس اگر ستمکاری تعدّی کند و امام را غسل دهد امامت او باطل نمی گردد زیرا که غسل تعدّی کرده است، و امامت امام بعد هم، از او باطل نمی شود، زیرا به او ظلم شده و او را از تغسیل پدرش منع نموده اند،

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۰۹

(۱) و اگر ابو الحسن علیّ بن موسی الرضا علیهما السلام در مدینه مقیم بود فرزندش محمّد او را غسل میداد، و اکنون اگر چه بظاهر او را غسل نمی دهد ولی در خفا و باطن او را غسل داده است، مأمون ساکت شد و چیزی نگفت، و خیمه برداشته شد، چون نظر کردم مولای خود را در کفنهایش پیچیده دیدم او را در عماری گذارده و مأمون با جمیع حاضران بر جنازه آن حضرت نماز خواندند، و جنازه را برداشتیم تا بموضع قبر رسیدیم، جماعتی را دیدیم که کلنگ بدست گرفته نزدیک قبر هارون بر زمین میزنند و میخواهند قبر هارون را قبله قبر آن حضرت قرار دهند، ولی هر چه کلنگ بر زمین می کوبند جستن میکند و ذره ای در خاک تأثیر نمی کند، مأمون گفت: ای هرثمه وای بر تو آیا زمین را نمی بینی چگونه از کندن قبر برای او امتناع میورزد؟! من گفتم: ای امیر خود او بمن گفته است کلنگی بطرف پیش روی قبر پدرت بر زمین زنم و غیر

از یک بار آن را بر زمین نکوبیم، مأمون گفت: تو یک کلنگ زنی تا چه شود؟! گفتم: آن بزرگوار خبر داده است که جایز نیست قبر پدرت رشید قبله قبر او باشد، و اگر من کلنگی بر زمین کوبم قبری آماده و مهیا پدید آید که لازم بکندن و خاک برداری نیست، و

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۱۰

ضریحی وسیع در میان آن نمایان شود، (۱) مأمون گفت: سبحان الله! چقدر عجیب است این گفتار از ابو الحسن، هرثمه تو کلنگ را بزن تا ما ببینیم چه می شود، گوید: من کلنگ را در دست گرفته در سمت قبله قبر هارون بر زمین کوفتم، پس قبری کنده و آماده پدیدار شد، مأمون گفت: ای هرثمه جنازه را در قبر گذار، گفتم: ای امیر او امر کرده است در این کار شتاب نکنم تا از زمین قبر، آبی سفید پدید آید و قبر تا برابر زمین پر گردد، و ماهی بطول قبر در آن نمایان شود و در آن بحرکت در آید، و چون آن ماهی غایب شد و آن آب فرو نشست او را در کنار قبر برم و رها کنم، و مأمون گفت: هر چه دستور داری عمل کن، هرثمه گوید: من منتظر پیدا شدن آب و ماهی بودم که پدیدار شد و غایب گشت و آب قبر فرو نشست و مردم همه می دیدند، جنازه شریف را بکنار قبر بردم و ناگهان دیدم پرده سفیدی بر روی قبر کشیده شد که من قبر را نمی دیدم، و آن را بر قبر نکشیده بودم، سپس جنازه را کسی غیر ما حاضران برداشته بداخل قبر برد و لحد

گذارد، و از ما کسی فعالیتی نداشت، و مأمون بمردم اشاره کرد که بروی از خاک بریزید، من گفتم: این کار را نمی‌کنیم ای امیر، گفت: وای

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۱۱

بر تو پس چه کسی قبر را پر کند، (۱) گفتم: او مرا گفته است که کسی بروی او خاک نریزد، و خبر داده که قبر خود بخود پر خواهد شد، و پس از آن بالا می‌آید و چهار گوش می‌شود، مأمون بمردم گفت: بروی خاک نریزند، و خاکهائی که برداشته بودند بر زمین ریختند و قبر پر شد و از زمین برجسته گشت و مربع شد، مأمون باز گشت و مرا طلبید و با من خلوت کرده و گفت:

ای هرثمه از تو سؤال می‌کنم و بخدا سوگندت میدهم که آنچه از آن حضرت شنیده‌ای برایم راست بگو، هرثمه گوید: آنچه آن بزرگوار فرموده بود برای او گفتم، گفت: بخدا سوگندت میدهم راست بگو دیگر غیر آنچه بمن گفتمی چه چیزها بتو خبر داد، گفتم: ای امیر از هر چه بررسی جوابت را راست می‌گویم، پرسید آیا غیر از این بتو در پنهانی چیزی گفت؟ گفتم آری، گفت: آن چیست؟ گفتم: حکایت انگور و انار را بمن خبر داد، گوید: رنگ مأمون تغییر کرد و رنگ برنگ میگردد گاهی زرد و گاهی سرخ و گاهی تیره می‌گشت، سپس خمیازه ای کشید و غش کرد و بیهوش شد و در حالت بیهوشی میگفت:

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۱۲

(۱) وای بر مأمون از خدا و رسول! وای بر مأمون از علی بن ابی طالب! وای بر مأمون از فاطمه زهرا! وای بر مأمون از حسن و حسین!

وای بر مأمون از علی بن الحسین! وای بر مأمون از محمد بن علی! وای بر مأمون از جعفر بن محمد! وای بر مأمون از موسی بن جعفر! وای بر مأمون از علی بن موسی الرضا! این است بخدا سوگند خسران مبین! و این کلمات را مکرر میگفت، و من چون دیدم تغییر حالت او بطول انجامید برخاستم و بیرون آمدم و در کناری از قصر نشستم، گوید: او بهوش آمد و نشست و مرا خواند، بر او وارد شدم دیدم در جای خود چون شخص مست نشسته، و بمن گفت: بخدا سوگند تو در نزد من از او عزیزتر نیستی، بلکه جمیع اهل زمین و آسمان از او نزد من عزیزتر نیستند، بخدا اگر بمن برسد که از آنچه از آن جناب دیده و شنیده ای چیزی را بدیگری گفته ای و باز گو نموده ای ترا هلاک می کنم، گفتم: ای امیر اگر بر چیزی از ناحیه من از اینها اطلاع یافتی خونم بر تو حلال باشد، گفت: بخدا قسم نمی پذیرم مگر با یاد کردن سوگند، عهد و پیمان بندی که این واقعه را پوشیده داری و آن را کتمان نمائی، و از من أخذ پیمان کرد و میثاق با سوگند گرفته گفت: و چون

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۱۳

من بیرون شدم (۱) دو دست خویش را بر یک دیگر میکوفت و این آیه را میخواند:

يَسْتَتَخِفُونَ مِنَ النَّاسِ وَلَا يَسْتَتَخِفُونَ مِنَ اللَّهِ وَهُوَ مَعَهُمْ - تا آخر یعنی (از مردمان پنهان میکنند و از خداوند پنهان نتوانند کرد و خداوند با ایشان و ضمائر و اسرارشان است و هنگامی که بشب تدبیر و تزویر میکنند کاری را

که خداوند نمی پسندد و او بجمیع آنچه از آنها سر میزند کاملاً آگاه است - نساء:

(۱۰۸).

و برای آن حضرت از فرزند، «محمد» - علیه السلام - امام بود، و پدرش امام رضا علیه السلام او را: صادق، صابر، فاضل، نور دیده مؤمنان و مایه غیظ و خشم ملحدان لقب داد.

مترجم گوید: «باید توجه داشت که هرثمه بن أعین که از سرداران مأمون بود به اتفاق مورّخین در سنه دویست هجری در زندان مأمون کشته شده است، و در همان سال مأمون رجاء بن أبی ضحاک را به مدینه برای آوردن علی بن موسی الرضا علیهما السلام بطوس فرستاده است و در سال دویست و دو با او بولایتعهدی بیعت کرده و در سال دویست و سه امام را مسموم نموده و سه سال قبل از فوت آن حضرت، هرثمه بن اعین بقتل رسیده بود، و این خبر سندش بواسطه تمیم قرشی چندان اعتبار ندارد هر چند محمد بن یحیی که در پاره ای از نسخ محمد بن عیسی و در پاره دیگر محمد بن - مثنی است و نیز محمد بن خلف طاطری همه مجهول الشّخص یا مجهول الحالند، و بنظر میرسد موضوع شهادت حضرت رضا علیه السلام را که

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۱۴

مسلم است، بصورت داستانی خواندنی و جالب توجه ساخته اند، نه آنکه همه مطالبش واقعیت داشته باشد - خدا دانا است. و اگر گویند تمیم بن عبد الله در این کتاب همه جا مترضیا نامبرده شده، گوییم رسم صدوق این بوده که برای شناخت مشایخش که کدام شیعه و کدام سنی هستند، همه جا شیعیان را با کلمه - رضی الله عنه - یا - رحمه الله - مشخص نموده و ربطی

بمدح و ذمّ مصطلح ندارد».

باب ۶۵ بعضی مرثیه‌هایی که در باره حضرت رضا - علیه السلام - سروده اند

(۱) ۱- تمیم بن عبد الله قرشی - رضی الله عنه - بسند مذکور در متن از ابن - مشیح اشعاری را در مرثیه حضرت رضا علیه السلام نقل کرده است که می آید:

یا بقعه مات بها سیدما مثله فی الناس من سید تا آخر شش بیتي که در متن ذکر شده است و ترجمه آن چنین است:

۱- ای مزار و بارگاهی که در او دفن شده است بزرگی که مانند او در میان مردم جهان نبوده است.

۲- آنکه پس از او هدایت و جود و فضل و خیر بکلی رخت بر بست و منقطع گشت و مرگ در بردن این صفات از میان خلق دامن بکمر زد و به او اقتدا نمود.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۱۵

(۱) ۳- ای مدفن شریف! پیوسته ریزش باران رحمت الهی بر تو باد در هر صبح و در هر شامگاهی.

۴- او خود برای ما مردم، باران رحمتی بود که از وجودش سیراب میشدیم، چون ستاره درخشانی بود که از نورش همیشه راه می یافتیم.

۵- آری، علی بن موسی علیهما السلام وفات یافت و او و بزرگی و بزرگواری در یک قبر دفن شدند.

۶- اکنون ای دیده! پس از، از دست دادن او بر عزت و شرف خون گریه کن چرا که هر دو منقرض گشتند.

و علی بن عبد الله خوافی را مرثیه ای است برای آن حضرت علیه السلام که ترجمه آن چنین است:

۱- ای سرزمین طوس خداوند تو را از باران رحمتش سیراب کند، که چقدر از خیر و برکت و خوبی در برداری ای طوس.

۲- پاک و پاکیزه باد در دنیا قطعات زمین تو ای طوس، و این

پاکی و طهارت برای آن شخصی است که در سناباد اقامت گزیده و بخاک سپرده شده است.

۳- کسی که بسیار گران بود مرگش برای اسلام و او خود در رحمت خداوند

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۱۶

اکنون غرق و غوطه ور است.

(۱) ۴- ای آرامگاهی که او را در بر گرفته ای بدان که در میان تو حلم و علم و طهارت و قداست دفن شده است.

۵- بناز ای قبر زیرا همه سرزمینها برای آن کس که در برداری بر تو رشک می برند، و اینکه فرشتگان مقرب دربار الهی از تو حراست و نگهبانی می کنند.

۲- حسین بن احمد بیهقی بسند مذکور در متن از دعلب بن علی روایت کرد که گفت: خبر مرگ حضرت رضا علیه السلام در شهر قم بمن رسید و قصیده رائیه را در مرثیه آن حضرت سرودم، ترجمه آن چنین است:

۱- من بنی امیه را در کشتن اولاد فاطمه علیهم السلام معذور می بینم (چون دشمنی با اولاد هاشم را از جدّ خود به ارث برده اند) اما برای اولاد عباس عذری نمی یابم.

۲- فرزندان حرب و مروان و خاندان بنو معیط، اهل کینه و بغض و دشمنی با آل محمدند.

۳- قومی که با سران آنان به مبارزه پرداختید تا ناگزیر از دشمنی و عناد

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۱۷

دست برداشتند و فرصت مینجستند، همین که قدرت یافتند، بر کفر و ستیز خود ادامه دادند.

(۱) ۴- بشهر طوس بر کوی و مزار پاک و مطهر او منزل گزین! اگر در دین خود بر آئین فطرت که دین حق است برقراری، [یا به آرزو و هدف خواهی رسید (بنا بر نسخه ای که «علی وطر» دارد)].

۵- دو قبر در طوس

است، یکی قبر بهترین خلق، خداوند (علی بن - موسی) و دیگری گور شریفترین مردم جهان (هارون الرشید)، و این بسیار موجب تعجب و عبرت است.

۶- فائده و نفعی برای شخص پلید نخواهد داشت اینکه گورش در قرب قبر پاک و پاکیزه ترین خلق باشد، و همچنین ضرر و زیانی برای فرد پاک و مطهر ندارد که مدفنش در کنار گور شخص پلید و ناپاکی باشد.

۷- هیئات! بدون شک و تردید هر کس در گرو عمل خویش خواهد بود، پس تو اگر میخواهی این را بپذیر و اگر میخواهی واگذار و رها کن، حق همین است که گفته شد.

صولی گوید: عون بن محمد گوید: منصور بن طلحه برایم اشعاری خواند و گفت که ابو طلحه این اشعار را از ابو محمد یزیدی نقل کرد و گفت که گفته است: چون علی بن موسی الرضا علیهما السلام دار فانی را وداع گفت، من مرثیه ای از برای فوت آن حضرت سرودم که: ما لطوس - تا آخر در متن مندرج است:

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۱۸

(۱) ۱- شهر طوس را چه شده است، خدایش گرامی ندارد، هر روز گوهری گرانبها و نفیس را میرباید و فرو میبرد.

۲- ابتدا رشید را شکار کرد و سپس علی بن موسی را «۱» - علیهما السلام -.

۳- نه امامی عادی را بلکه امامی که بمانند جمله امامان دیگر فضل و برتری و عظمت داشت، و سعد روزگار بواسطه از دست دادن او مبدل به نحسی گشت.

و در کتاب محمد بن حبيب ضبی این اشعار را یافتیم:

۱- قبری در طوس است که امامی در آن مدفون است، و زیارت او بر ما حتمی و لازم است.

۲- قبری

است که دار السّلام بهشت بدان بر پا است، و یا آنکه محل درود و سلام است، و هر روز مرتب تحیّت و سلام بدان اهداء می گردد.

۳- قبریست که انوارش سر باسّمان کشیده و دیده نابینا را نور، و خاک کویش، مرضها را شفا می بخشد.

۴- قبری که رسول خدا و وصیّش را در دیده مؤمن زائری که در آنجا توقّف کند

(۱) - ابو محمد یزیدی یا هر کس که این مرثیه را گفته قطعاً حق و باطل را نمی شناخته چون هم رشید را که برای نافرمانی و خیانت یکتن، جعفر برمکی، ریختن خون همه برامکه را حلال میدانند گوهری گرانبها میدانند، و هم علی بن موسی علیهما السّلام را که خداوند رحمه للعالمینش قرار داده است!!؟

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۱۹

مجسم میسازد.

(۱) ۵- چشمها از هیبت و بزرگی که از والائی مقام آنان در اندیشه و فکر خود دارد خاضع و خاشع شدند.

۶- مزاری که زوّارش چون در کنار آن آیند و بر آن وارد گردند، هنگامی که بیرون میروند گناهانشان ریخته شود.

۷- کسانی که به آن محلّ قدم نهادند و قصد زیارت داشتند، توشه ایمنی از عذاب الهی را بهره برند و نیز از آنکه روزی به تهیدستی گرفتار شوند امتیّت یابند.

۸- خداوند از جانب صاحب قبر، ایمنی را برای زائرین آن ضامن گشته، و بدین سبب قلم از ایشان برداشته شده است و زلّات ایشان را نویسندگان اعمال ننویسند، (البته زوار واقعی معصیت و گناه نمی کنند، و اگر غفلتی روی دهد و گناهی از ایشان سر زند، بی درنگ توبه کرده و از خدایشان عذر می خواهند).

۹- اگر اکنون از باریدن باران بی نیاز شده ایم این از برکت

آن قبر شریف است که اگر نبود ابرها بر این بلاد باران نمی بارید.

۱۰- قبری که علی بن موسی علیهما السلام را در بر دارد بر حلّ و حرم یعنی بر سرزمین حرم مکه فخر میکند.

۱۱- زیارت آن قبر رفتن فرض و واجب است، همچنان که زیارت حرم

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۲۰

کعبه واجب است و بر هر کس که در کنار آن منزل گزید احترام و تعظیم آن لازم و سزاوار است.

(۱) ۱۲- هر کس بقصد قربت مطلقه، عارفا بحقه او را زیارت کند آتش دوزخ بر وی حرام گردد.

۱۳- و یقین فردای قیامت، وی دارای مقامی پسندیده است و در فردوس برین مقام و جایگاهی دارد.

۱۴- و خداوند برای او این مقام را وفاکننده و ضامن است، سوگند بآن کس خورده که همه سوگندها باو میرسد و به او بازگشت میکند.

۱۵- و خدا رحمت فرستد و فرستاده است بر محمد پیامبر، و مقام علی را برومندی و سلامت نفسش بلند گردانید، ۱۶- و همچنین پیوسته درود فراوان بر زهرای مرضیه فرستد برای ادای حقه چون که حق او را میشناسد و او علام الغیوب است.

۱۷- و بر او و بر فرزندش حسن، اول و بر حسین که از رویش بزرگی نمایان است.

۱۸- و بر علی بن الحسین که صاحب تقوی است و بر فرزندش محمد باقر و بر هر یک از اینان درود و صلوات که بزرگ و محترمند.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۲۱

(۱) ۱۹- و بر آن پاک و پاکیزه جعفر بن محمد بهترین سلام و درود باد، اگر چه ناکسان و فرومایگان از آن ابا دارند.

۲۰- آن راستگوئی که تمامی علوم اسلامی

در میان شما از او مأثور است و از او روایت شده است و بدان همه اقوام شیعه تمسک می جویند.

۲۱- و همچنین درود بر موسی پدرت، و پس از وی درود و رحمت خدا بر تو تا رحمت را دوا می باشد- یعنی ابدی است-.

۲۲- و بر فرزندت محمد زکی که پاک و پاکیزه بود از هر پلیدی و دو چندان باد، و بر فرزندش علی تا مادامی که سخن برقرار است، یعنی تا مخلوقی و بشری در جهان هست و از او سخن در میان است.

۲۳- و بر آن پسندیده فرزند پسندیده، حسن بن علی که به فوت او تاریکی همه بلاد را فرا گرفت.

۲۴- و درود بر جانشین او حجت خدا بر روی زمین، (و آن) کسیست که نظام، بدو وجود یابد و در او عدل و امامت تمامیت یابد.

۲۵- پس اوست آنکه آرزو است که هدایت بوجودش از نو شکوفا گردد و احکام و فرامین الهی در جهان استوار شود.

۲۶- اگر امامان یکی پس از دیگری نبودند، هدایت از بین میرفت، و اسلام

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۲۲

مغلوب واقع میشد (یعنی کفر و شرک همه جا مسلط بود).

(۱) ۲۷- هر یک از ائمه جانشین امام پیش از خود شدند تا نوبت به قائم این زمان رسید.

۲۸- ای فرزند پیامبر، و ای حجت خدا بر روی زمین که نماز و روزه بسبب وجود تو بر پا است.

۲۹- هیچ امامی از شما غایب نشد و از دنیا نرفت مگر آنکه بجای او جانشینی و امامی بود که امراض و نابسامانیها و مفسد بوجود او دفع میشد و صحت می یافت.

۳۰- در امامت و علم و کمال

مساوی هستند چه در پیروی به امامت رسند و چه نوجوان باشند.

۳۱- شما هستید وسیله و راهنما بسوی خدا، و شمائید آنان که راه حقّ و هدایت را شناختند و خود از نشانه های هدایت و نور آن بودند.

۳۲- شمائید که اولیای خدائید در دین و دنیا هر دو، و آن کسان که از جانب خدا صاحبان حرمت و مورد توجه و دارای اعتبار و اختیارند.

۳۳- از گروه مردم، انسان کسیست که بفضل و برتری و مزیت شما اعتراف داشته باشد، و منکران فضل شما، حیوانات و چهارپایانند.

۳۴- بلکه از حیوانات هم گمراه تر و پست ترند بجهت کفر و عنادی که

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۲۳

دارند، و کسانی که به آنان اقتدا کرده و از آنان پیروی میکنند هدف تیر باشند.

(۱) ۳۵- از بهره دنیائی شما استفاده میکنند، و در انکار آنان فضل و کرم شما را مانند حیوان و چارپایانند.

۳۶- ای نعمت و برکتی که خداوند به هر کس که بخواهد ارزانی داشته است (ای آقا! نعمت امامت تو را خداوند بر شیعیان مرحمت فرموده).

۳۷- ای فرزند موسی! اگر چه جسم تو را خداوند از ما پنهان کرد، اما روح تو موجب آرامش و زندگی و روان ما است (یا مراد شاعر حضرت صاحب الامر است).

۳۸- ارواح شما همه بعینه موجود است، اگر چه از دیده ما جسمتان پنهان و غایب میباشد.

۳۹- فرق میان تو (ای عزیز) و میان پیغمبر تنها نبوت است، و منهای نبوت، تو در فعل و صفت با وی همگامی.

۴۰- دو قبر در طوس است که هدایت در یکی مدفون است، و گمراهی و ضلالت در دیگری که شعله آتش آن را

می بیند.

۴۱- دو قبر در کنار یک دیگرند، این گلزار و یا روضه ای است بهشتی که

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۲۴

امامی در آن زیارت شود.

(۱) ۴۲- و نیز آن دیگر حفره و گودالی است از جهنم که همواره برای صاحب گمراهش عطش و تشنگی است.

۴۳- نزدیکی گور آن گمراه ضالّ به روضه آن پاک و مطهر موجب دو چندان شدن عذاب اوست و بر خلاف میل او- که این باعث کم شدن عذاب بشود- ۴۴- اگر چه در ظاهر دو قبر بهم نزدیکند، لکن در عالم باطن، بسیار از یک دیگر دورند، و بر گور آن ظالم، خلعتهای عذاب متراکم.

۴۵- و همچنین ضرر نمیرساند بتو ناپاکی که بنای ساخته شده از سنگهای زبر و نرم آن را بتو نزدیک کرده است (یعنی خشت و گل ساختمان و جای قبر که نزدیک هم است ضرری نمی رساند).

۴۶- این نزدیکی دو قبر ضرری نمیرساند که هیچ، بلکه بر تو حسرت فراوان او را مینمایاند، چون تو مورد اکرام و احترام واقع میشوی و آن لعین مورد هتک و شتم، ۴۷- و بدی عذاب هر آن اضافه میگردد در ساعات و روزها و سالها مدام.

۴۸- ای کاش میدانستم فردا پس از قیام قائمتان علیه السلام آیا من هستم؟! و آیا شمشیر بدست من برای قلع و قمع دشمنان خواهد افتاد یا نه؟

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۲۵

(۱) ۴۹- دو دست من با آن شمشیر در باره دشمنان در میان شما ظاهر آید، در حالی که لبانم تشنه باشد و سیراب نگردد تا آنکه بمقصود خود برسد.

۵۰- آری قبور شما خاندان، مرا بجوش و خروش می آورد، در حالی که دیگران را

پرچمهای افراشته بر خیمه‌ها بخروش می آورد.

۵۱- هر کس به ثناگوئی و چکامه سرائی برای مالداران و توانگران میکوشد و افتخار مینماید، ولی من بمدح گوئی و ثناخوانی شما اهل بیت عشق میورزم و فخر میکنم.

۵۲- و به ابو الحسن علی بن موسی علیهما السلام آن را اهداء میکنم، تا مورد پسند افتد و افکار و اندیشه‌ها از آن لذت برند.

۵۳- این هدیه ناقابل را از این چاکر و بنده ناچیز خود «ضبی» بپذیر، آنکه او در دوستی و محبت شما خاندان هر نکوهش و ملامت و سرزندی را با جان و دل میپذیرد و شکوه ای ندارد.

۵۴- اگر نسبت به مدحت حق خدا را رعایت نمودم از برای آنست که میدانم مهمان را بر میزبان حقی است اگر چه بتأخیر اندازد.

۵۵- پس قبول این مهمانداری را از جانب نیت و قصد من بپذیر، نه از آنچه گفتم، که اگر همان قصد من قبول گردد من به نتیجه دلخواهم رسیده‌ام.

۵۶- اگر دیگران به تعلیم و آموختن، دوستی شما را درک کرده اند، اما من

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۲۶

از راه الهام خداوندی محبت شما را دارا شده‌ام.

باب ۶۶ ثواب زیارت امام علی بن موسی الرضا - علیهما السلام -

(۱) ۱- احمد بن زیاد همدانی - رضی الله عنه - بسند مذکور در متن از یاسر خادم روایت کرده گوید: علی بن موسی الرضا علیهما السلام فرمودند: برای زیارت هیچ قبری بار و بنه نبندید و سفر نکنید مگر برای زیارت قبور ما اهل البیت، آری بدانید که من با زهر شهید خواهم شد، و محل دفنم در غربت خواهد بود، پس هر کس برای زیارت من سفر کند دعایش مستجاب و گناهانش آمرزیده و بخشیده خواهد شد.

(۲) ۲- علی بن احمد دقاق

و محمد بن احمد سنانی و علی بن عبد الله و زاق و حسین بن ابراهیم بن هشام - رضی الله عنهم - بسند مذکور در متن روایت کرده اند که حضرت رضا علیه السلام فرمود: هر کس مرا با دوری راه زیارت کند و از

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۲۷

راه دور زیارت من آید در روز قیامت در سه موقف بیاری او خواهیم آمد تا او را از ناراحتیهای آن حال نجات دهیم:

اول- در آن هنگام که نامه های اعمال پخش می شود از جانب راست و از جانب چپ (که فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا هر کس که نامه عملش بدست راستش داده شود با نرمی و سهولت بحساب او رسند؛ وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ فَيَقُولُ: يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ كِتَابِيهِ وَ لَمْ أُدْرِ مَا حِسَابِيهِ - إِلَى - هَلَكَ عَنِّي سُلْطَانِيهِ (و اما آنکه کتابش را بدست چپش دهند خواهد گفت که ای کاش نامه اش را بدو نمی دادند، و بحسابش نمی رسیدند).

دوم- در آن هنگام که از صراط میگذرد.

سوم- در آن وقت که پیاپی میزان عمل میرسد و عمل او را بررسی کرده می سنجند.

(۱) ۳- محمد بن علی ماجیلویه - رضی الله عنه - بسند مذکور در متن از امام صادق علیه السلام روایت کرده که میفرمود: مردی از اولاد فرزندان موسی که همنام جدم امیر المؤمنین علیه السلام است را بطوس خراسان برند و در آنجا با زهر کشته شود و بحال غربت او را بخاک سپارند، هر کس مزار او را زیارت کند و بحق او عارف باشد (امامت او را تصدیق دارد) خداوند عزّ و جلّ باو پاداشی دهد همانند پاداش آن کس که

پیش از فتح مکه در راه خدا انفاق کرده و در راه خدا با

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۲۸

دشمن جنگیده است.

(۱) ۴- محمّد بن ابراهیم طالقانی- رضی الله عنه- بسند مذکور در متن از محمّد بن عماره از پدرش روایت کرده که امام صادق علیه السلام از پدران خود از جدّش امیر مؤمنان علیهم السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله حدیث کرد که فرمود: بزودی پاره ای از تن من بسرزمین خراسان مدفون میگردد، هیچ مؤمنی زیارت او نرود جز آنکه خداوند عزّ و جلّ بهشت را برای او واجب و آتش دوزخ را بر وی حرام کرده است.

(۲) ۵- احمد بن حسن قطنان، و محمّد بن احمد لیثی، و محمّد بن ابراهیم طالقانی، و محمّد بن بکران نقاش جملگی گفتند: احمد بن محمّد ابن عقده به سند مذکور در متن از حسن بن فضال روایت کرد که ابو الحسن علی بن - موسی الرضا علیهما السلام فرمود: بدرستی که در سرزمین خراسان بقعه ای است که زمانی محل رفت و آمد فرشتگان گردد، و مرتّب فوجی از فرشتگان فرود آیند، و فوجی بسوی آسمان پرواز کنند تا روزی که در صور دمیده شود. از آن حضرت

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۲۹

پرسیدند که یا ابن رسول الله این بقعه کدام است، فرمود: آن بقعه در سرزمین طوس است، و بخدا سوگند آن گلزاری است از گلستانهای بهشت، هر کس مرا زیارت کند در آن مکان، اجرش همانند کسیست که رسول خدا صلی الله علیه و آله را زیارت کرده است، و خداوند متعال برای او ثواب هزار حجّ مبرور و صحیح و هزار عمره مقبول

و درست بنویسد، و من و پدرانم شفیعان او در روز قیامت باشیم.

(۱) ۶- محمّد بن موسی بن متوکل - رضی الله عنه - بسند مذکور در متن از داود بن قاسم جعفری روایت کرده که گفت: از امام جواد علیه السّلام شنیدم میفرمود:

براستی که در میان دو کوه شهر طوس، مثنی خاک بهشت است، هر کس در آن دشت وارد شود، روز رستاخیز در امان خدا خواهد بود.

(۲) ۷- محمّد بن علیّ ماجیلویه - رضی الله عنه - بسند مذکور در متن از عبد العظیم بن عبد الله حسنی روایت کرده است که امام جواد علیه السّلام فرمود: من برای آن کس که مزار پدرم علیه السّلام را در طوس زیارت کند در صورتی که عارف بحقّ او باشد ضامن بهشت میباشم از جانب خداوند متعال.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۳۰

(۱) ۸- و با سند قبل، از حضرت عبد العظیم بن عبد الله حسنی روایت شده است که گفت: به ابو جعفر امام جواد علیه السّلام عرض کردم: متحیر مانده ام که قبر سالار شهیدان ابو عبد الله الحسین علیه السّلام را زیارت کنم، یا بطوس رفته و قبر پدرت علیه السّلام را زیارت نمایم، نظر شما چیست؟ بمن فرمود: اندکی صبر کن و همین جا بایست تا بازگردم، بعد به اندرون خانه رفت و با چشمی گریان که اشک بر رخسار مبارکش میریخت بیرون آمد، و گفت: زوّار قبر ابو عبد الله علیه السّلام بسیارند، ولی زوّار پدر من علیه السّلام در طوس بسیار اندکند.

(۲) ۹- محمّد بن موسی بن متوکل - رضی الله عنه - بسند مذکور در متن از ابو صلت هروی روایت کرد که گفت: از حضرت

رضا

علیه السلام شنیدم میفرمود:

بخدا قسم هیچ یک از ما ائمه نیست مگر آنکه بقتل میرسد و شهید میگردد، از او سؤال شد: چه کسی (شخص) شما را بقتل میرساند ای فرزند رسول خدا؟

فرمود: بدترین خلق خدا در زمان من مرا با خوراندن زهر میکشد، سپس مرا در خانه ای تنگ در شهری غریب دفن میکند، آگاهی میدهم که هر کس مرا در غریبم زیارت کند، خداوند متعال اجر یک صد هزار شهید، و یک صد هزار

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۳۱

صدیق، و یک صد هزار حاج و معتمر (کسی که بحج و عمره رفته) و یک صد هزار مجاهد و مبارز در راه حق در نامه عمل او بنویسد، و او را در زمره ما محشور فرماید، و در بهشت او را رفیق ما در درجات بلند قرار دهد.

(۱) ۱۰- محمّد بن حسن بن ولید- رضی الله عنه- بسند مذکور در متن از احمد بن محمد بن زینب روایت کند که گفت: در نامه حضرت رضا علیه السلام خواندم که مرقوم داشته بود: بشیعان من این پیام را برسان که زیارت من معادل یک هزار حج است، گوید: به فرزندش امام جواد علیه السلام عرض کردم: آیا هزار حج؟! فرمود: آری بخدا قسم هزار هزار حج است برای کسی که او را زیارت کند و بحق او عارف باشد.

(۲) ۱۱- محمّد بن ابراهیم طالقانی- رضی الله عنه- بسند مذکور در متن از حسن بن فضال روایت کند که گفت: مردی خراسانی بحضرت علی بن موسی- الرضا علیهما السلام گفت: یا ابن رسول الله! من رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم که گویا بمن

میگفت: چگونه است حال شما هر گاه در سرزمین شما مدفون گردد

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۳۲

پاره تن من، و از شما بخواهند حفظ و نگهداری امانت مرا، و غایب و پنهان شود در تربت شما، ستاره من؟ حضرت فرمودند: من هستم آن کس که در سرزمین شما مدفون میگردد، و منم پاره تن پیامبر شما، و منم آن امانت و منم آن ستاره و کوکب (که جدم فرمودند). آگاه باشید و بدانید که هر کس مرا زیارت کند، و او بداند آنچه را که خداوند متعال واجب ساخته است از حقّ و طاعت من، پس من و پدران بزرگوارم شفیع های متعدّدی برای او در روز قیامت باشیم، و هر کس که ما شفیع او شویم و لو مثل گناه جنّ و انس، وزر و وبال بر او باشد نجات خواهد یافت. آری پدرم برای من از جدم از پدران بزرگوارش علیهم السّلام بازگو کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: هر کس مرا در خواب زیارت کند بی تردید مرا زیارت کرده است، زیرا شیطان نمیتواند بصورت و شمایل من در آید و همچنین به صورت و شکل هیچ یک از اوصیای من، و نه بصورت احدی از شیعیان اوصیاء من، و اینکه رؤیای صادقه جزئی از هفتاد جزء نبوت است.

مترجم گوید: «باید دانست که سند این خبر کاملاً معتبر است، و در متن آن دو مطلب شایان دقت است: اول اینکه فرمود: شیطان نمیتواند بصورت و شکل ما خاندان در آید؛ معنیش این نیست که هر کس بخواب من و شما در آید و ادعا کند که من پیامبر و یا

امام و یا شیخ مفید یا امثال اویم راست گفته است و باید از او پذیرفت، نه این طور نیست، بلکه هر کس رسول خدا صلی الله علیه و آله را در

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۳۳

بیداری دیده است یا یکی از معصومین علیهم السّلام را در حال بیداری دیده و میشناسد اگر در خواب دید درست همو است و شیطان بصورت آن معصوم مجسم نگشته است، چون قدرت این کار را ندارد، پس هر کس بخواب انسان آمد و خود را امام یا پیامبر یا یکی از بزرگان معرفی نمود هنگامی قابل قبول است که او را در بیداری دیده باشد و بشناسد، نه آنکه ندیده ادّعی او را بپذیرد.

دوم آنکه زائر علی بن موسی الرضا علیهما السّلام مادامی مورد شفاعت امامان علیهم السّلام واقع می شود که از نظر ایمان و عمل، قابلیت زیر سایه شفاعت رفتن را دارا باشد، زیرا طبق آیه شریفه *مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ* (ستمکاران را دوستی مشفق و دلسوز و نیز مولا و شفיעی که شفاعتش مورد قبول باشد نخواهد بود- غافر: ۱۸) و زیارت پیامبر اکرم و ائمه معصومین علیهم السّلام در حیاتشان هم برای بسیاری سودی نداشت، و در حال ممات آنان هم بسیاری از مخالفان هر روز قبورشان را زیارت می کنند، و منافقین و طرفداران احمقشان نیز هر روز بارها قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله را زیارت میکردند ولی مسلماً فائده ای برای آنان نداشت تا که مورد شفاعت واقع شوند و نخواهد هم داشت، چون از شرائط زیارت «عارف بحقّ آنان بودن است» و هر کس که پیامبر و

امام بحق و بحقیقت را بشناسد و بداند که آنان قربانیان راه حق و فضیلتند و از خون خود در این راه - که ابلاغ دین و اوامر حق، و جلوگیری از ستم و ناروا و معصیت خدا میباشد - گذشتند، و هر کس که این گونه این اعلام دین را بشناسد هرگز از دستورات آنان سرپیچی نمیکند و نافرمانی خدای را نمی نمایند، و چنانچه مرتکب گناه شود توبه نموده و از خداوند عذر میخواهد و استغفار میکند و مورد عفو در این جهان و شفاعت در آن جهان واقع می شود، و اگر توبه نکرد و از گناه دست برنداشت، طبق روایات رسیده آنقدر در آتش میسوزد تا از گناه پاک شود آن وقت مورد شفاعت واقع شده و شفاعت اولیاء، از دوزخ نجات

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۳۴

می یابد، و اگر گنااهش باندازه تقلین (جن و انس) هم باشد پس از آنکه عقوبت آن را در دوزخ دید، آن شفاعت او را نجات خواهد داد - و السلام».

(۱) ۱۲- پدرم - رضی الله عنه - بسند مذکور در متن از عبد الرحمن بن ابی - نجران روایت کند که گفت: از امام جواد علیه السلام پرسیدم میفرمائی چه ثوابی برای کسی که پدرت را زیارت کند میباشد؟ فرمود: بخدا قسم بهشت.

(۲) ۱۳- محمد بن حسن بن احمد بن ولید - رضی الله عنه - بسند مذکور در متن از علی بن اسباط روایت کرد که گفت: از ابو جعفر امام جواد علیه السلام پرسیدم:

چه ثوابی برای کسی است که پدرت را در خراسان زیارت کند؟ فرمود: بخدا سوگند بهشت، بخدا سوگند بهشت.

(۳) ۱۴- احمد بن زیاد همدانی - رضی الله عنه - بسند مذکور در

متن از قبیصه از جابر جعفی روایت کند که گفت: از وصی اوصیاء و وارث علم انبیاء ابو جعفر باقر علیه السلام شنیدم میفرمود:
پدرم سید العابدین علی بن الحسین از

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۳۵

پدرش سید الشهداء حسین بن علی از سید اوصیاء امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیهم السلام حدیث کرد که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: پاره ای از تن من در سرزمین خراسان بخاک سپرده می شود، که هیچ دردمندی او را زیارت نمی کند

«إِلَّا نَفْسَ اللَّهِ كَرْبَتَهُ»

مگر اینکه خداوند ناراحتی و غم او را برطرف میکند، و هیچ گنهکاری نیست که زیارت او نائل شود، جز اینکه خداوند از گناهان او درگذرد. (یعنی موقف به توبه می شود.)

(۱) ۱۵- جعفر بن علی بن حسین - رضی الله عنه - بسند مذکور در متن از محمد بن سلیمان روایت کند که گفت: از ابو جعفر محمد بن علی الرضا علیهما السلام پرسیدم از مردیکه بحج خانه خدا مشرف شده و حج الاسلام را بجای آورده، و به نیت حج تمتع وارد شده و اعمال حج بجای آورده و خداوند او را موقف بحج و عمره نموده، سپس بمدینه آمده و زیارت رسول خدا صلی الله علیه و آله را انجام داده و آنگاه به کوفه رفته و زیارت جدت امیر مؤمنان علیه السلام را بجای آورده و بحق او عارف بوده و او را امام و حجّت خدا بر خلق و باب راهیکه بندگان باید از آن درب برحمت خدا وارد شوند میدانسته، و بر او سلام داده، سپس زیارت سالار

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۳۶

شهیدان ابو عبد الله الحسین بن علی

عليهما السلام موقّق گشته و بر او سلام داده، آنگاه ببغداد آمده و بر جدّت موسى بن جعفر عليهما السلام وارد شده و او را زیارت کرده و بعد از آن بشهر و دیار خویش رفته، و خداوند در این وقت بار دیگر حجّ خانه را روزی او کرده است، آیا این شخص که حجّ واجب خود را انجام داده، بار دیگر بحجّ رود، یا اینکه زیارت پدرت علی بن موسى الرضا عليهما السلام بخراسان سفر کند و به او سلام دهد و او را زیارت کند، و بمکه برای حجّ نرود؟ نظر شما چیست و کدام را بهتر میدانید؟ فرمود: بلی بخراسان رود و بر پدرم سلام کند افضل است، لکن این باید در ماه رجب انجام گیرد، و سزاوار نیست که در این روزگار این ماه (ذی الحجّه) را زیارت خانه خدا نروید و بخراسان زیارت پدرم روید، زیرا زمان، زمان تقیّه است و از ناحیه دولت این کار را بر ما و شما عیب میگیرند و فضیحت بیار می آورند.

(۱) ۱۶- پدرم و محمّد بن حسن بن ولید- رضی الله عنهما- بسند مذکور در متن از ابن ابی نصر بزنطی روایت کنند که گفت: از حضرت رضا علیه السلام شنیدم میفرمود: مرا زیارت نکند احدی از شیعیانم در حالی که عارف بحق من باشد

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۳۷

جز آنکه او را در روز قیامت شفاعت خواهم کرد.

(۱) ۱۷- علی بن عبد الله وراق- رضی الله عنه- بسند مذکور در متن از نعمان ابن سعد روایت کند که گفت: امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام فرمودند: از فرزندان من مردی در

سرزمین خراسان با زهر بقتل میرسد از روی ستم و ظلم، که نام او نام من است و نام پدرش نام پسر عمران، موسی علیه السلام است، اعلام میکنم آگاه باشید، هر کس او را در آن غربت زیارت کند، خداوند تعالی او را بیامرزد و از گناهان اولین و آخرین او درگذرد، هر چند بعدد نجوم و قطرات باران و برگ درختان باشد (یعنی زیارت او حکم توبه را دارد).

(۲) ۱۸- حسین بن ابراهیم ناتانه، و حسین بن ابراهیم مکتب و احمد بن علی ابن ابراهیم، و محمّد بن ماجیلویه، و محمّد بن موسی بن متوکل، و علی بن هبه الله و راق- رضی الله عنهم- همگی بسند مذکور در متن از حمزه بن حرمان

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۳۸

روایت کرده اند که گفت: امام صادق علیه السلام فرمودند: نوه من در خراسان در شهری بنام طوس بقتل می رسد، هر کس زیارت او رود و بحق او عارف باشد (مقام او را بشناسد) روز قیامت من دست او را گرفته داخل بهشتش خواهم کرد، هر چند از اهل گناهان بزرگ باشد، گوید: عرض کردم فدایت شوم عرفان حق او چیست؟ فرمود: بداند که او امام مفترض الطاعه است (یعنی مقام امامت و حجّیت او را معتقد باشد)، و بداند که او را شهید کرده اند، و هر کس با این شناخت او را زیارت کند، خداوند اجر هفتاد هزار شهید از شهدائی که براستی و حقیقت در پیش روی رسول خدا صلی الله علیه و آله کشته شده اند به او عطا خواهد فرمود.

و در حدیث دیگری آمده است که امام صادق علیه السلام فرمود: از این- و با

دست اشاره بفرزندش موسی علیه السّلام کرد- فرزندی در طوس بقتل میرسد و کسی او را زیارت نمی کند مگر افراد کمی و کمتری.

مترجم گوید: باید توجّه داشت که زیارت قبور ائمه اطهار علیهم السّلام با شرط تولّی و تبّری و معرفت، بسوی حقّ و حقیقت رو آوردن، و به باطل و ناحقّ پشت کردن است، و این خود حکم توبه و انابه و رو بخدا آوردن را دارا است، و نباید از اینکه فرمود: «ما دست او را گرفته به بهشت داخل می کنیم و لو از اهل گناهان کبیره باشد» تعجب کنیم، زیرا خود زیارت معنی توبه و انابه بدرگاه خدا را دارد و فرد زائر که بعنوان تقرّب این دستور

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۳۹

را انجام میدهد مورد عفو و بخشش قرار گرفته، و گناهانش در همین جهان مورد عفو قرار می گیرد، و معنی دستگیری امام از او و وارد کردن او به بهشت همین است که در این دنیا او را از شرور نجات داده و در راه بهشت انداخته است، و مطلب دیگر اینکه در ثواب زیارت قبور ائمه اطهار که بعد تواتر تقریباً در روایات رسیده است یک نکته را باید در نظر داشت و آن اینکه ثواب بحسب زمان و شخص تفاوت می کند، مثلاً در زمانی که دشمن میکوشیده تا مردم شخص مزور را فراموش کنند و او را از یاد ببرند- تا در نتیجه جنایتی که دشمن در حق او کرده و مردم بدان پی برده اند و ستمکاری او را فهمیده اند از یادها برود و بر قدرت او افزوده شود و بظلم و ستم ادامه دهد، چنان که یزید

و بنی امیه می کردند- در چنین موقعیت حسّاسی که غالباً منع از رفتن بزیارت می کردند معلوم است زیارت کننده ثوابش مانند ثواب کسی است که جهاد در راه خدا می کند و از دین و آئینش دفاع می نماید که بر او واجب شده بوده است، لذا از ثواب هزاران حجّ زیادتر خواهد بود، چون زیارت صحیح حجّ بقایش وابسته به بقای آئین آن مزور و اقوال و روایات او است، که اگر آن فراموش شود حجّی که در آئین خدا بوده بصورت حجّ زمان جاهلی باز می گردد، و نوعی تفریح و بازی می شود نه عبادت مقرب بخدا، و گاهی زمان آن طور نیست و وضع عادی است و دشمن در این مقام نیست که مزور را از یاد ببرد تا در نتیجه دین و آئین رفته رفته محو و نابود شود، در چنین زمانی ثوابش کاهش می یابد و تا حدّ یک عمل عبادی مستحب میرسد، و زائر نباید مغرور شود، و بدون هیچ رنج و زحمتی با کمال خوشگذرانی بلکه بعضاً برای تفریح بزیارت برود و ثواب چنان بزرگی را که در موقع صدور خبر بوده برای خود فرض کند، و یکی از معانی عارف بحق بودن همین است که بدانند زیارت امام علیه السّلام در نظام اجتماع چه نقش مهمّی را عهده دار

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۴۰

است. و این را هم فراموش نکنیم که در آن زمان با پای پیاده یا با شتر و چهارپا فرسنگها راه را برای زیارت طی میکردند و مسلماً مشقّت راه با این زمان که با وسائل موتوری سریع السیر مسافرت میکنند فرق دارد. در نتیجه ثواب زیارت آن زمان مناسب

با مشقت راه آن زمان بود و زیارت این زمان مطابق مشقت راه این زمان، و در آخر توجه به این نکته بسیار ضروری است که معرفت زائر در هر زمانی در ثواب دخالت دارد، کسی که تنها برای تقرب زیارت می‌رود، با کسی که برای تفریح و کسب و تجارت و گرفتن حاجت زیارت می‌رود زمین تا آسمان فرق دارد».

(۱) ۱۹- احمد بن محمد بن یحیی العطار- رضی الله عنه- از سعد بن عبد الله از ایوب بن نوح روایت کند که گفت: از ابو جعفر امام جواد علیه السلام شنیدم می‌فرمود: هر کس قبر و مزار پدرم را در طوس زیارت کند، خداوند گناهان گذشته (پیشین و پسین) او را خواهد آمرزید، و چون روز قیامت شود روبروی منبر و کرسی سخنرانی رسول خدا صلی الله علیه و آله برای او کرسی نصب کنند و وی در آن قرار گیرد تا خداوند حساب خلائق را رسیدگی کند و تمام شود.

(۲) ۲۰- جعفر بن محمد بن مسرور- رضی الله عنه- بسند مذکور در متن از سلیمان بن حفص روایت کند که گفت: از موسی بن جعفر علیهما السلام شنیدم

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۴۱

می‌فرمود: هر کس قبر فرزندان علی را زیارت کند برای او در نزد خداوند ثواب هفتاد حج خالص باشد، عرض کردم: هفتاد حج؟ فرمود: بلکه هفتاد هزار حج، و افزود: چه بسا حجی است که مورد قبول نباشد، و هر کس زیارت کند او را و یک شب را در کنار آن مزار بسر برد مانند کسی است که خدا را در عرش زیارت نموده است، عرض کردم خدا را در عرش

زیارت کرده است؟ فرمود:

آری چون روز قیامت شود بر عرش خداوندی چهار تن از اولین و چهار تن از آخرین قرار گیرند، اما چهار نفر اول: نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السّلام باشند، و اما چهار تن آخرین: محمّد و علیّ و حسن و حسین که درود و سلام خدا بر ایشان باد باشند، آنگاه ریسمانی در اطراف عرش بکشند و حصاری معین کنند و ما با زوّار قبور امامان بنشینیم، آگاهی میدهم که درجه و مقام زائر قبر فرزند من از دیگران بالا-تر است، و عطایش از تمامی زوّار ائمه دیگر، نزدیکتر و بهتر است. (مراد از نزدیکتری عطا، قرب منزلت است) مؤلف این کتاب که خداوند او را رحمت کند گوید: معنی قول او که فرموده: «مانند کسی باشد که خدا را در عرش زیارت کرده»، تشبیه نیست که از آن جسم بودن و بر عرش قرار گرفتن خدا فهمیده شود، بلکه عرش منسوب

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۴۲

بخداوند است و محلّ زیارت است، زیرا فرشتگان، عرش را زیارت می کنند و بدان پناه جسته و گردش طواف میکنند و میگویند: عرش خدا را زیارت کردیم، آنچنان که ما میگوئیم: خانه خدا را زیارت کردیم، چرا که خداوند را مکانی نیست و برتر است از اینکه نیازی بمکان داشته و بمکان وصف شود، برتری بی حدّ و بسیار.

(۱) ۲۱- تمیم بن عبد الله قرشی - رضی الله عنه - بسند مذکور در متن از ابو الصلت هروی روایت کرده که گفت: من در نزد علی بن موسی الرضا علیهما السلام بودم که جماعتی از اهل قم بر آن حضرت وارد شدند و سلام کردند،

و امام سلامشان را جواب داد و آنان را مقرب داشت و اکرام کرده فرمود: خوش آمدید مرحبا، شما بحق از شیعیان ما هستید، و روزگاری بیاید که شما شیعیان، مرا در طوس زیارت کنید، آگاه باشید که هر کس مرا با غسل زیارت کند از تمامی گناهان پاک می شود آنچنان که گویی از مادر متولد شده و هیچ گونه بگناه آلودگی ندارد.

(۲) ۲۲- محمد بن احمد سنائی - رضی الله عنه - بسند مذکور در متن از عبد العظیم بن عبد الله حسنی روایت کند که گفت: از علی بن محمد عسکری

عیون أخبار الرضا علیه السلام / ترجمه، ج ۲، ص: ۶۴۳

(امام دهم) علیه السلام شنیدم میفرمود: اهل قم و اهل آبه (که دهی است بین قم و ساوه) چون جدم را زیارت می کنند و بمشهد جدم زیارت میروند مورد آمرزش پروردگارند، بدانید که هر کس او را زیارت کند و در راه، قطره بارانی از آسمان بدو رسد خداوند جسم او را از آتش دوزخ حرام میفرماید.

(۱) ۲۳- احمد بن هارون فامی - رضی الله عنه - بسند مذکور در متن از سلیمان بن حفص مروزی روایت کرده که گفت: از موسی بن جعفر علیهما السلام شنیدم فرمود: بدرستی که فرزندم از روی ظلم و ستم با زهر کشته می شود، و در کنار قبر هارون در طوس بخاک سپرده خواهد شد، هر کس او را زیارت کند مانند فردیست که رسول خدا صلی الله علیه و آله را زیارت کرده باشد.

(۲) ۲۴- محمد بن حسن بن ولید - رضی الله عنه - بسند مذکور در متن از حسن بن علی و شاء روایت کند که گفت: از ابو الحسن الرضا علیه السلام شنیدم میفرمود: همانا

برای هر امامی عهدیست بر ذمه دوستان و شیعیانش، و از تمام کردن عهد و اداء کردن آن بتمام، زیارت قبور ایشانست، پس هر کس با عشق و

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۴۴

علاقه قبور آنان را زیارت کند و بپذیرد آنچه را که آنان بدان رغبت داشتند و انجام دهد، امامان او شفیعش باشند در روز رستاخیز.

(۱) ۲۵- محمّد بن علیّ ماجیلویه- رضی الله عنه- بسند مذکور در متن از ابراهیم بن عقبه روایت کند که گفت: من به امام هادی علیه السّلام نامه نوشتم و از حضرت سؤال کردم از زیارت حضرت سیّد الشهداء ابو عبد الله الحسین علیه السّلام و زیارت حضرت ابو الحسن موسی بن جعفر و امام جواد علیهم السّلام که کدامیک ثوابش زیادتراست؟ در پاسخ نامه ام مرقوم فرموده بود: زیارت ابی عبد الله مقدّم است، و این زیارت جامعتر و اجرش بیشتر خواهد بود.

مترجم گوید: ظاهراً لفظ «ابی الحسن» بر مصنّف مشتبه شده است، و زیارت کاظمین علیهما السّلام مراد باشد یعنی: امام کاظم موسی بن جعفر و حضرت جواد علیهما السّلام، همچنان که ابن قولویه و کلینی- رحمهما الله- در باب «فضل زیارت کاظمین» آورده اند.

(۲) ۲۶- محمّد بن موسی بن متوکل- رضی الله عنه- بسند مذکور در متن از علیّ بن مهزیار روایت کرده که گفت: به ابو جعفر امام جواد علیه السّلام عرض کردم:

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۴۵

فدایت کردم زیارت حضرت رضا علیه السّلام افضل است یا زیارت ابی عبد الله الحسین علیه السّلام؟ فرمودند: زیارت پدرم افضلست، و این بدان جهت است که ابو عبد الله الحسین را تمامی مردم مسلمان از سنّی و شیعی زیارت

می کنند، ولی پدرم را جز جمعی از خواصّ شیعیان زیارت نمی کنند.

(۱) ۲۷- محمّد بن حسن بن ولید- رضی الله عنه- بسند مذکور در متن از حسن بن علی و شاء روایت کند که گفت: حضرت رضا علیه السّلام فرمود: من بزودی مظلومانه با زهر کشته می شوم از روی ستم، پس هر کس با شناخت حقّ من، مرا زیارت کند خداوند گناهان مقدّم (پیشین) و مؤخّر (پسین) او را می بخشد.

مترجم گوید: «تقدّم» و «تأخّر» هر دو فعل ماضی است، یعنی گناهان گذشته او را می آمرزد نه گناهان آینده او را، چون اگر آینده مراد بود میفرمود: «ما يتأخّر» بصورت فعل مضارع و کسانی که گناهان آینده معنی کرده اند دقت در لفظ ننموده اند، و عقلا هم درست نیست که خداوند گناهان نکرده کسی را بیامرزد، مگر اینکه بگوئیم بعد از این هم هر گناهی که کرد مورد عفو واقع می شود، و این در حقیقت رفع تکلیف است و عقیده ملاحظه که گویند اگر چنین و چنان عقیده پیدا کنی تکلیف از تو ساقط می شود «فاعمل ما شئت» هر کار که میخواهی بکن که گناهی بر تو نوشته نخواهد شد- عصمنا الله منهم و من الحادهم».

(۲) ۲۸- محمّد بن احمد سنائی- رضی الله عنه- بسند مذکور در متن از

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۴۶

اسماعیل بن مهران از جعفر بن محمّد علیهما السلام روایت کرده که فرمود: هر گاه از شما کسی بحجّ میرود و مناسک خود را بجای می آورد به مدینه آید، و ما اهل بیت را زیارت کند، زیرا این کار از تمامیت حجّ است؛ یعنی جزء آخر حجّ و مناسک آن است.

(۱) ۲۹- محمّد بن علی ماجیلویه-

رضی الله عنه- بسند مذکور در متن از جابر (جعفی) از ابی جعفر امام باقر علیه السّلام روایت کند که فرمود: تمام بودن حجّ زیارت امام است.

(۲) ۳۰- پدرم- رضی الله عنه- بسند مذکور در متن از زراره از امام باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمود: مردمان مأمور شده اند که بدان سنگها خود را نزدیک کنند و گرد آن طواف نمایند، آنگاه بسوی ما آیند و دوستی و متابعت خود را بما اعلام نمایند و نصرت و یاری خود را نسبت بما عرضه دارند.

(۳) ۳۱- پدرم- رضی الله عنه- بسند مذکور در متن از زید شحام روایت کرد

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۴۷

که گفت: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: چیست برای کسی که یکی از شما ائمه را زیارت کند؟ گفت: مانند همان که رسول خدا صلی الله علیه و آله را زیارت کند.

(۱) ۳۲- حسین بن ابراهیم مکتب، و محمّد بن علی ماجیلویه، و احمد بن- علی بن ابراهیم، و حسین بن ابراهیم ناتانه، و علی بن عبد الله وراق- رضی الله عنهم- بسند مذکور در متن از صقر بن دلف روایت کرده اند که گفت: شنیدم سرورم علی بن محمّد (امام هادی) علیهما السّلام میفرمود: هر کس بسوی خداوند حاجتی دارد پس بطوس زیارت جدّم علی بن موسی الرضا علیهما السّلام رود، و با غسل و طهارت باشد و بالای سر آن حضرت دو رکعت نماز گزارد، آنگاه در قنوت نماز از خداوند متعال حاجت خویش را طلب کند، خدا حاجتش را در صورتی که گناه یا قطع رحم نباشد برخواهد آورد، و بدرستی که محلّ قبر آن حضرت یکی از کاخهای

بهشت است، و مؤمنی آن را زیارت نکند جز آنکه خداوند او را از آتش دوزخ آزاد کند، و داخل در خانه همیشگی بهشت نماید.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۴۸

(۱) ۳۳- محمد بن ابراهیم طالقانی- رضی الله عنه- بسند مذکور در متن از علی بن فضال از پدرش روایت کرده که گفت: از علی بن موسی الرضا علیهما السلام شنیدم میفرمود: آری من با زهر شهید میشوم، و در سرزمین غربت و دور از وطن بخاک سپرده میشوم، این مطلب را پدرم از پدران بزرگوارش از علی بن- ابی طالب از رسول خدا صلی الله علیه و آله نسلا بعد النسل برآز گرفته اند و عهد معهود آنان بوده، و آگاهی میدهم شما را که هر کس در آن سرزمین غربت زیارت من آید، من و پدرانم در روز قیامت شفعاى او باشیم، و هر آن کس که ما شفیع او باشیم نجات خواهد یافت، و لو اینکه سنگینی بار گناهش باندازه بار جنّ و انس باشد مترجم گوید: «قبلا گذشت هر گاه وضع طوری باشد که منجر بخروج مردم از دین و آئین حق شود باید اموری عملی گردد که از آن فساد پیشگیری کند و مردم را در صراط حق باقی گذارد و لو آلوده بگناه باشند، و پر واضح است که زیارت قبور ائمه اطهار علیهم السلام این پست مهمّ را در هر کجا عهده دار است، لذا ترغیب به آن عملی که عهده دار این جلوگیری از خروج دین و تبلیغات دشمن مفسد میکند، ضروری و از أهم امور است، و بنظر میرسد ثواب زیارت ائمه علیهم السلام که تا این حدّ عظیم در

روایات آمده است سرّش این باشد، و از خبر ۲۶ که فرمود: ابو عبد الله حسین بن علیّ علیهما السّلام زائر فراوان دارد ولی پدرم زائری جز افراد معدودی از شیعیان ندارد این

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۴۹

مطلب تأیید می شود، و الله العالم.

(۱) ۳۴- حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام مؤدّب (که همان مکتّب است) و علیّ بن عبد الله وراق- رضی الله عنهما- بسند مذکور در متن از عبد السّلام هرویّ روایت کرده اند که گفت: دعبل خزاعی در آن هنگام که حضرت در مرو نزول اجلال فرموده بود بر علی بن موسی الرضا علیهما السلام وارد شد و به امام گفت:

یا ابن رسول الله من قصیده ای ساخته و سوگند یاد کرده ام که برای احدی قبل از شما نخوانم، حضرت فرمود: بخوان آن را، دعبل شروع کرد بخواندن قصیده ای که یک سطرش این است خواند:

مدارس آیات خلت من تلاوهو منزل وحی مقفر العرصات «۱» تا بدان جا رسید که:

أری فیئهم فی غیرهم متقسماو أیدیهم من فیئهم صفرات «۲» حضرت علیه السّلام گریست، و فرمود: راست گفتی ای خزاعی همین طور است،

(۱)- مدارس و محافلی که در آن قرآن خوانده و تفسیر و تدریس میشد، اکنون خالی است، و محلّ نزول وحی چون صحرائی بی آب و علف و خشک افتاده است.

(۲)- غنائم و بیت المال مسلمین را می بینم که در میان دیگران تقسیم می شود، و مینگرم که دستهای ایشان (آل محمّد علیهم السلام، از آن خالی است.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۵۰

(۱) و چون دعبل به این بیت رسید که:

إذا وتروا مدّوا إلى و اتریهم أكفا عن الاوتار منقبضات «۱» امام علیه السلام کف دو دستش را

میچرخانید و زیر و رو میکرد و میفرمود: آری این چنین است، دستها بسته است، و چون باین بیت رسید:

لقد خفت في الدنيا و ايام سعيها و اِنِّي لأرجو الا من بعد وفاتي «۲» فرمود: خداوند تو را از فزع اکبر که قیامت است از عذاب در امان دارد، و چون به این بیت از قصیده رسید:

و قبر ببغداد لنفس زكيتها تضمنها الرحمن في الغرفات «۳» امام علیه السلام گفت: آیا در اینجا دو بیت بقصیده ات بیفزایم تا کامل

(۱) - هر گاه هدف حربه تیر جنایت و بلا و ظلم دشمن واقع میشوند، دستهای تهی از حربه و بسته را بسوی دشمن میکشایند.

(۲) - من چون دارای محبت شما خاندانم همه عمر در ترس و وحشت زندگی کردم، امّا امید من همه این است که پس از وفاتم دیگر از عذاب در امان باشم.

(۳) - و قبری در بغداد از آن نفس زکیّه ای است که خداوند در یکی از غرفات بهشت او را مأوا داده است (مراد حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام میباشد).

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۵۱

گردد؟ (۱) دعبل عرضکرد: یا ابن رسول الله بفرمایید.

حضرت این دو بیت را اضافه کرد:

و قبر بطوس یا لها من مصیبه توقّد فی الأحشاء بالحرقات

إلی الحشر حتّی یبعث الله قائما یفرّج عنا الهمّ و الکربات

«۱» دعبل گفت: یا ابن رسول الله بفرمائید که در طوس قبر کیست؟ حضرت فرمودند: آن قبر من است که روزگاری نمی گذرد مگر اینکه طوس محلّ آمد و رفت شیعیان و زوّار قبر من می شود، و اعلام میکنم که هر کس مرا در زمان غربت قبرم در طوس زیارت کند او در درجه من با من همدم خواهد بود

در حالی که خداوند او را از گناه پاک و آمرزیده باشد.

سپس حضرت پس از اینکه قصیده دعبل پایان رسید از جای برخاست و دعبل را گفت که بر جای خود بماند، و به درون خانه رفت، و ساعتی گذشت خادم آن حضرت با کیسه ای از زر که دارای یک صد دینار بود بیرون آمد، و آن را به دعبل داد- و سکه آن دینارها بنام حضرت بود- و به دعبل گفت: مولایت فرموده است: این کیسه زر را نفقه خود کن، دعبل گفت: بخدا سوگند من

(۱)- و قبری در شهر طوس است که وا مصیبتا از غم و اندوهش که آتش مصیبت فاجعه مرگش در اعضا و رگ و ریشه بدن شعله میزند تا روز حشر، مگر خداوند قائمی برانگیزد و بر ستم و ستمکاران پیروز شود و درد و رنج ما را تا حدی آرام بخشد.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۵۲

برای اخذ صله بدینجا نیامده ام (۱) و این قصیده را بطمع مال نسروده ام، و مال را نستاند و ردّ کرد، و تقاضای جامه ای از جامه های آن حضرت را نمود که بدان تیرک جسته و خود را مشرف بآن جامه نماید، پس امام علیه السلام جبّه ای خزّ با همان کیسه زر توسط خادمش به او عطا فرمود، و خادم را دستور داد به دعبل بگوید که این مال را بپذیرد زیرا بدان محتاج خواهد شد، و آن را باز نگرداند، دعبل سرّه زر را با آن جبّه پذیرفت، و بسوی مرو با قافله ای بیرون آمد، و چون به «میان» قوهان رسیدند- که نام موضعی است نزدیک طوس-، راهزنان قافله را ربودند و تمامی

اموال را تصرف کردند، و اهل قافله را اسیر کرده کتفهای آنان را بستند، و دعبل خود از کسانی بود که دستگیر شده و کتف او را بسته بودند، و حرامیان مشغول تقسیم اموال شدند. در میان دزدان مردی باین شعر دعبل تمثّل جست:

أری فیئهم فی غیرهم متقسّماو أیدیهم من فیئهم صفرات دعبل از وی این شعر را شنید، از آن مرد پرسید این شعر از کیست؟
مرد گفت: از یک شخصی است که از قبیله خزاعه میباشد و او را دعبل بن علیّ

(۱) - لفظ «میان» بکسر میم پیشوندی است که به مواضعی در نیشابور اطلاق میشد که قصرهای آل طاهر بن الحسین (ذو الیمینین) در آنجا بوده است.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۵۳

گویند، (۱) گفت آن خزاعی من هستم و نامم دعبل است و این قصیده را من سروده ام که یک بیتش اینست که تو بدان تمثّل جستی، آن مرد فوری خود را برئیسشان در حالی که بالای تپه ای مشغول نماز بود رسانید- و او از طرفداران اهل بیت بود- و ماجرا را بوی خبر داد، رئیسشان نیز شخصا بیای خویش نزد دعبل آمد و ایستاد و گفت: آیا تو دعبلی؟ گفت: آری، مرد گفت: قصیده را برایم بخوان، دعبل قصیده را بتمامه برای او خواند، مرد کتف او را باز کرد و دستور داد کتف تمامی قافله را باز کردند و آزاد نمودند و از برای احترام دعبل تمامی اموال را به آنان ردّ کردند، و دعبل براه افتاد و آمد تا بشهر قم رسید، اهل آنجا از وی تقاضا کردند که قصیده خود را برای ایشان بخواند، دعبل گفت: همگی بمسجد جامع

بیائید! و وقتی همه در مسجد جمع شدند آنگاه بمنبر رفته و قصیده خود را برای اهل قم خواند، و مردم برای او صلّه آوردند از مال و خلعت بسیار، و خبر از جبه یافتند، از او درخواست کردند که آن را بهزار دینار زر به آنان بفروشد، دعبل حاضر نشد، از او خواستند که قطعه و پاره ای از آن را بهزار دینار بدیشان بفروشد، باز حاضر نشد، و از قم رهسپار شهر و دیار خویش گشت، و چون از آبادیهای قم بیرون شد، عدّه ای جوان عرب از پشت سر به او

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۵۴

رسیدند، و جبه را از وی بستانند، (۱) دعبل ناچار به قم بازگشت، و از آنان بالتماس، جبه را طلب کرد، جوانان از دادن آن امتناع ورزیدند، و بزرگتران را که نظر داشتند جبه را به او باز پس دهند نافرمانی کردند، بدعبل گفتند: راهی برای گرفتن آن جبه نداری، قیمتش را از ما بستان، هزار دینار زر بگیر و برو، دعبل قبول نمیکرد، تا اینکه از بازپس دادن آنان مأیوس گشت، ناچار درخواست کرد که پاره ای از آن را به وی دهند، جوانان این پیشنهاد را پذیرفتند، و بعضی آن را بوی تسلیم کردند و قیمت باقی آن را هزار دینار به او دادند، دعبل عزیزت نموده روانه شهر خویش گشت، و چون بمنزل رسید دید هر چه داشته است دزدان ربوده اند، لذا آن یک صد دیناری که امام به او داده بود هر دیناری را به یک صد درهم فروخت، و ده هزار درهم بدست آورد، آنگاه بیاد گفتار امام علیه السلام افتاد که فرموده بود: «تو

بدان دینارها محتاج خواهی شد»، و کنیزی داشت که او را سخت دوست میداشت، آن کنیز را چشم درد حاصل شد، چشم دردی سخت، و طیبیان را به بالین او آورده به او نظری کردند و گفتند: اما چشم راستش معالجه پذیر نیست و کور شده است و اما چشم چپش را معالجه میکنیم و میکوشیم که بهبود یابد، و امیدواریم معالجه شود، دعبل سخت ناراحت

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۵۵

شده و اندوهی گران او را فرا گرفت و بیتاب شد (۱) و بیادش آمد که رشته ای از آن جبهه نزد اوست، آن را بیاورد و دو چشم جاریه را در اوّل شب با آن ببست و چون صبح شد چشمان کنیز ببرکت حضرت رضا- علیه السلام- از اوّل بهتر و سالمتر شده بود.

نویسنده کتاب- رحمه الله- گوید: من این خبر را در این باب آوردم چون متضمّن ثواب زیارت آن حضرت بود و خبری از دعبل در باره قائم علیه السلام است که می آید.

(۲) ۳۵- احمد بن زیاد همدانی- رضی الله عنه- بسند مذکور در متن از عبد السلام بن صالح روایت کند که گفت: از دعبل بن علی شنیدم میگفت:

چون برای حضرت رضا علیه السلام این قصیده را خواندم که مطلع آن این بود:

مدارس آیات خلت من تلاوهو منزل وحی مقفر العرصات «۱»

(۱)- ترجمه بیت گذشت ولی آن مطلع قصیده نیست، بلکه مطلعش این شعر است:

تجاوبن بالارنان و الزّفرات نوائج عجم اللفظ و التّطقات نوحه گران الفاظ و کلام و گفتگو، خود بشیون و فغان و ناله در آیند در دادن پاسخ.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۵۶

(۱) تا بدینجا رسیدم که گفته بودم:

خروج امام لا

يَمَيِّزُ فِينَا كُلَّ حَقٍّ وَ بَاطِلٍ وَ يَجْزِي عَلَى النَّعْمَاءِ وَ النَّقْمَاتِ « ۱ » امام عليه السلام (پس از شنیدن این اشعار) بسختی گریست، آنگاه سر خویش را بسوی من بالا برد و فرمود: ای خزاعی روح القدس از زبان تو این دو بیت را سرود و سخن را گفت، آیا میدانی آن امام کیست و در چه زمانی قیام می کند؟ عرض کردم: خیر ای سرورم، جز اینکه شنیده ام امامی از شما خاندان خروج میکند و روی زمین را از فساد پاک و جهان را پر از عدل و داد می نماید، آن جناب فرمود: ای دعبل، امام پس از من فرزندم محمّد است، و پس از محمّد پسرش علی و پس از وی فرزندش حسن و پس از او ولدش حجت قائم که در زمان غیبتش انتظار او را کشند و در زمان حضور و ظهورش بر همه جهانیان مطاع و فرمانده باشد، و اگر از روزگار باقی نماند مگر یک روز، خداوند، آن

(۱) - یعنی بیقین وقوع خروج امامی که ناچار خارج شود و بنام خدا همه برکات را به خود می آورد حتمی است و در میان ما هر حقی را از باطل جدا میسازد و بر نیکی و بدی جزا میدهد، هر کس عملی نیکو کرد پاداش خیر، و هر که بدی کرد سزای بد باو میدهد.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۵۷

یک روز را طولانی میکند (۱) تا او خارج شود و روی زمین را پر از عدل و داد کند، همچنان که پر از ظلم و جور شده است، و اما کی و در چه وقت این واقعه روی خواهد

داد؟ این مانند از خبر دادن بوقت قیامت است، و پدرم برای من از پدرش از اجداد بزرگوارش حدیث کرد که برسول خدا گفتند: یا رسول الله چه وقت قائمی که از ذرّیه شماست خروج می کند؟ فرمود: مثل آن مثل ساعت قیامت است که آشکار نکند آن را مگر خداوند، بسیار گران است آن بر اهل آسمانها و اهل زمین، نمی آید آن مگر ناگهان، یعنی همان طور که قیامت وقتش برای احدی معلوم نیست این قیام نیز بر کسی معلوم نخواهد بود اما آمدنش برای بسیاری از مردم گران تمام خواهد شد.

(۲) خبر دعبل در حال وفاتش ۳۶- ابو علی احمد بن محمد هرمزی بیهقی گوید: از داود بگری شنیدم میگفت: از علی فرزند دعبل شنیدم گفت: پدرم در هنگام مرگ رخسارش دگرگون گردید و زبانش بند آمد و رویش سیاه شد، و نزدیک بود که من مذهب او را رها کنم، تا سه روز بدین حال گذشت، بعد او را در خواب دیدم که جامه ای

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۵۸

سفید در بر دارد و کلاهی سفید بر سر نهاده، (۱) باو گفتم: ای پدر! خداوند با تو چه کرد؟ در پاسخم گفت: ای فرزند عزیز! آنچه تو دیدی از تغییر رنگ رخسارم و سیاهی آن و بند آمدن زبان، همه از این جهت بود که من در دنیا شراب می خوردم و دائما در حال اعتیاد بشرابخواری میزیستم تا اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که لباسی سپید در بر و کلاهی سپید بر سر داشت و بمن فرمود: آیا تو دعبلی؟

عرضکردم آری ای پیامبر خدا من دعبل خزاعی هستم، فرمود:

آن شعری که در باره اولاد من سرودی برای من بخوان، من این شعرم را برای او خواندم:

لا أضحك الله سنّ الدهر إن ضحكت و آل احمد مظلومون قد قهروا

مشردون نفوا عن عقر دارهم كأنهم قد جنوا ما ليس يغتفر (۱) حضرت رسول صلی الله علیه و آله بمن فرمود: احسنت، آفرین، و در باره من شفاعت کرد و لباسهای خود را بمن داد و آن این است که می بینی و لباسهای سفیدش را بمن بنمود.

(۱) - خداوند دندان روزگار را بخنده آشکار نکند اگر بخواهد بخندد در حالی که آل پیامبر ستم شده و مظلوم گردیده اند، همه از خانه و کاشانه اصلی خود رانده شده که گویی - العیاذ بالله - از آنان فساد و جنایتی سر زده است که قابل بخشش نیست.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۵۹

(۱) آنچه بر سنگ مزار دعبل نوشته یافتند:

۳۷- از ابو نصر محمد بن حسن کرخی شنیدم میگفت: روی سنگ قبر دعبل بن علی این ابیات نوشته شده بود:

اعد لله يوم يلقاه دعبل أن لا إله إلا هو

يقولها مخلصا عساه بهایرحمه فی القيامة الله

الله مولاة و الرسول و من بعدهما فالوصی مولاة یعنی: آماده گردانید دعبل، برای روزی که خدا را ملاقات میکنند و از دنیا رخت برمیندد ذخیره خود کلمه «لا إله إلا الله» را، و آن را از روی کمال اخلاص و حقیقت شهادت میداد بامید آنکه خداوند او را از سختیهای قیامت نجات بخشد، خداوند مولای اوست، و پس از او پیامبرش و از پس این دو، وصی رسول خدا مولای او خواهد بود.

مترجم گوید: شرح حال دعبل خزاعی را ابن خلکان در وفیات الأعیان، و خطیب بغدادی در تاریخ بغداد و

غیر این دو به اختصار آورده اند، و گویند: وی ابراهیم بن مهدی عباسی را هجو کرده و او شکایت بمأمون برده، مأمون گفته است: دعبل مرا هم هجو کرده و بیتی چند در هجو مأمون از وی ذکر نموده اند، باری او در سال ۱۴۸ بدنیآ آمده و در سال ۲۴۶ وفات نموده است».

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۶۰

باب ۶۷ ثواب زیارت فاطمه دخت گرامی موسی بن جعفر از کلام حضرت رضا علیهم السلام

(۱) ۱- پدرم، و محمّد بن موسی بن متوکل - رضی الله عنهما - بسند متن از سعد بن سعد روایت کرده اند که گفت: از حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیهما السلام از زیارت خواهرش فاطمه دختر موسی بن جعفر علیهم السلام پرسیدم، فرمود: هر کس او را زیارت کند ثوابش بهشت خواهد بود.

باب ۶۸ ذکر زیارت علی بن موسی الرضا علیهما السلام

اشاره

(۲) استاد محمّد بن حسن - رحمه الله - در کتاب جامع خود آورده است که هر گاه بخواهی مزار ابو الحسن علی بن موسی علیهما السلام را در طوس زیارت کنی، پس در وقت بیرون شدن غسل کن و در حین غسل این دعا که ترجمه اش چنین است بخوان: «خداوندا مرا از گناه و زشتیهای اخلاق و عمل پاک گردان، و

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۶۱

افکار و اندیشه هایم را نیز پاکیزه گردان، و بمن شرح صدر عطا فرما، و مدح و ثنای خویش را بر زبانم جاری ساز، زیرا هیچ قدرتی برای احدی نیست مگر بتو و از سوی تو، خداوندا این شستن را برای من پاکی از گناهان و شفای از امراضم قرار ده».

چون بیرون آئی پس از «بسم الله» بگو: «بسم الله و بالله - تا آخر» ترجمه:

«بنام خدا و بحکم خدا و بسوی خدا قصد میکنم، و بزیارت فرزند رسول خدا میروم، و خدا خود مرا کفایت می کند، و بدو توکل نموده ام، پروردگارا رویم بسوی تو است، قصدم بجانب تو است، و در این زیارت قرب تو را میطلبم».

و چون از منزل بیرون آمده بر در خانه بایست و این دعا را بخوان: (یعنی) «پروردگارا! بسوی تو رو کرده ام، و اهل و مال و فرزندان و آنچه بمن داده ای را

بتو سپرده ام و همه اعتماد و اطمینانم بتو است، بی بهره ام مگردان ای آنکه بی بهره نگردد هر کس بدو رو کند و او را بخواهد، و ضایع نگرداند هر کس را که در کنف عنایت گیرد، بر محمّد و آل او درود فرست، و مرا از جمیع آفات محفوظ بدار، چرا که هر کس در ظلّ نگهبانی تو واقع گردد و تو نگهبانش باشی هیچ گونه آسیبی نبیند». و چون با تن سالم به طوس رسیدی (و دیده ات بر آن روضه افتاد اظهار ادب کرده) غسل کن و این دعا را بخوان که ترجمه قسمت

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۶۲

آخر دعا چنین است: (۱) «البتّه من میدانم که قوت و قوام و استواری و صحت دینم، تسلیم امر تو بودن، و متابعت سنت پیغمبرت را کردن است، و گواهی دادن بر مخلوقات جملگی، پس ای خدای عزیز آن را برای من شفا و نور قرار ده، زیرا تو بر هر چیزی توانائی».

و پاکیزه ترین لباس خود را بر تن کن و با پای برهنه در حاله ای از سکینه و وقار گام بردار، و زبان به تکبیر و تهلیل و تمجید حقّ بگشا، و قدمها را نزدیک بردار، و چون داخل حرم شدی بگو: «بسم الله و بالله و علی ملّه رسول الله - تا - و اشهد أنّ علیا ولیّ الله». و تا کنار مزار پیش رو و روبروی او پشت به قبله بایست و بگو:

«أشهد أنّ لا اله إلاّ الله وحده لا شریک له و أشهد أنّ محمّدا - تا - و احوال یوم القیامه».

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۶۳

مترجم گوید: «متن زیارت عربی در بالا ذکر شده و نیازی

هم بترجمه ندارد.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۶۴

(۱) آنگاه نزد سر مبارک بر زمین نشسته میگوئی: «السَّلامُ علیک یا ولیَّ اللّٰه - تا- لعن اللّٰه امه أَسَیست اساس الظلم و الجور و البدعه علیکم اهل البيت».

آنگاه قدری فراز آمده و میگوئی: «اللّٰهُمَّ الیک صمدت من ارضی - تا- عند اللّٰه و جیه».

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۶۵

(۱) آنگاه دست راست را بلند و دست چپ را باز بر قبر نهاده میگوئی: «اللّٰهُمَّ إِنِّی اتقرب إلیک بحبّهم - الی - یا رحمان».
سپس به پایین پا رفته و میگوئی: «صَلِّی اللّٰه علیک - تا- و الألسن».

پس هر دو دست را بلند کرده و بر قاتلان امیر مؤمنان و قاتلان حضرت مجتبی و سید الشهداء لعن میکنی، و همین طور بر تمامی دشمنان اهل بیت رسول خدا صَلِّی اللّٰه علیه و آله.

آنگاه بجانب سر مبارک بازمی گردی و دو رکعت نماز در پشت سر آن حضرت علیه السّلام میگزاری، و در رکعت اول حمد و سوره یاسین، و در رکعت دوم «حمد» و سوره «الرّحمن» را و اگر از بر نداشتی سوره «توحید» را بجای آنها

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۶۶

قراءت کرده (۱) و در دعا و تضرّع اصرار میورزی، و برای خود و پدر و مادر و جمیع برادران خویش و مؤمنین، مردان و زنان دعا میکنی، و در بالای سر (در صورت امکان و عدم مزاحمت دیگران) آنچه خواهی درنگ مینمائی و نماز زیارت را نزد قبر بجای می آوری.

زیارت وداع

(۲) و چون خواستی وداع کنی میگوئی: «السَّلام علیک یا مولای و ابن مولای - الی - إِنَّکَ عَلَی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ».

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۶۷

آنگاه میگوئی: «استودعک اللّٰه و استرعیک - تا- عباد اللّٰه الصالحین».

چون از حرم خارج شدی از آن حضرت روی نمیگردانی تا از نظرت بیرون و قبر از دیده ات پنهان شود.

(۱) باب زیارتی که میتوان برای هر یک از ائمه - علیهم السلام - خواند ۱- استادم ابن ولید از صفار از علی بن حسان روایت کرده که گفت: از حضرت رضا علیه السلام راجع به زیارت قبر پدرش موسی بن جعفر علیهما السلام سؤال شد، فرمود: در رواقهای اطراف یا مساجد اطراف آن نماز میگزایید- و کفایت می کند در هر یک از آنها- (رواقها یا مساجد اطراف آن قبر) میگوی:

«السَّلامُ علی اولیاء اللّهِ و اصفیائه- تا- صَلَّى اللّهُ علی مُحَمَّد و آلِهِ الطَّاهِرین»

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۶۸

و این در همه زیارات و مشاهد مشرفه کافی است، و بسیار صلوات فرست بر محمد و آل او، و ائمه اطهار با بردن نامشان یکی پس از دیگری، و اظهار براءت کن از دشمنانشان، و هر چه از دعا و نیاز برای خود و دیگر مؤمنان که خواستی اختیار کن.

زیارت دیگری برای حضرت علی بن موسی الرضا و جمیع ائمه - علیهم السلام -

(۱) ۱- علی بن احمد دقاق و محمد بن احمد سنائی و علی بن عبد الله وراق و حسین بن ابراهیم مکتب جملگی بسند مذکور در متن از موسی بن عمران

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۶۹

نخعی نقل کرده اند که گفت: از حضرت هادی امام علی النقی علیه السلام درخواست نمودم که زیارتی بلیغ بمن بیاموز که هر یک از امامان را با آن زیارت کنم، فرمود:

چون به در حرم رسیدی بایست و شهادتین را بگو در حالی که غسل داشته باشی، و چون داخل شدی و چشمت بقبر افتاد بایست و بگو: اللّهُ اکبر، و آن را تا سی

بار تکرار کن، سپس آرام آرام گام کوتاه بردار و با کمال سنگینی و آرامش پیش رو تا در برابر قبر رسی، آنگاه بایست و باز سی بار دیگر تکبیر بگو و بقبر نزدیک شو و در اینجا چهل بار دیگر تکبیر را تکرار کن تا یک صد بار تمام شود، آنگاه بگو: «السَّلامُ علیکم یا اهل بیت التَّبَّوّه و موضع الرِّسَاله- تا آخر زیارت که کلمه «و نعم الوکیل» باشد، و ترجمه آن چنین است:

«سلام بر شما ای خاندان نبوت، و موضع رسالت، و محل آمد و شد- فرشتگان، و جایگاه نزول وحی، و معدن رحمت، و خزانه داران علم، و آخرین درجات حلم، و اصول کرم و رهبران امت، و اولیاء نعم، و عناصر ابرار، و سران و سروران اخیار، و تدبیرکنندگان شئون بندگان، و ارکان بلاد، و دروازه های شهر ایمان و أمناء رحمان، و فرزندان انبیاء و برگزیدگان مرسلین، و عترت

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۷۰

پیمبر برگزیده ربّ العالمین و رحمت و برکات او نیز. (۱) سلام بر پیشوایان هدایت، و چراغهای محیط ظلمت، و پرچمهای تقوی و اندیشمند، و صاحبان عقل، و پناهگاه همگان، و وارثان انبیاء، و نمونه های والا، و دعوت حسنی (دعوت ابراهیم علیه السلام) و حجّتهای خدا بر مردم دنیا و آخرت، و رحمت و برکات او.

سلام بر مراکز معرفت خدا، و قرارگاههای برکت خدا، و معادن حکمت خدا، و نگهبانان سر خدا، و حافظان کتاب خدا، و اوصیاء پیمبر خدا، و ذریّه رسول خدا صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ و آلِهِ و رحمت و برکات او.

سلام بر خوانندگان خلق بسوی خدا، و راهنمایان ایشان بسر منزل رضای خدا، و

ثابت قدمان در امر خدا، و کامل شدگان در محبت خدا، و مخلصان در توحید خدا، و ظاهرکنندگان امر و نهی خدا، و بندگان منزّه و معظّم او که هیچ گاه در سخن گفتن بر او سبقت نمیگیرند، و فرمان او را بکار می بندند، و نیز رحمت و برکات او.

سلام بر پیشوایان دعوت کننده، و زمامداران راه نماینده، و سروران و سرپرست مؤمنین، و مدافعین شریعت سید المرسلین، و حامیان حقوق

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۷۱

مستضعفین، (۱) و اهل ذکر، و اولی الأمر، و رحمت باقیه حق، و برگزیده و حزب او و خزانه علم و حجت و صراط و نور و برهان خدا، و رحمت و برکات او.

شهادت میدهم که معبود حقیّی جز «الله» نیست، که شریکی ندارد، همان گونه که خداوند خود در باره خویش شهادت داده، و فرشتگانش و اولو العلم از خلقش بر آن شهادت داده اند.

هیچ معبود حقیّی جز او نیست که عزیز و حکیم است، و شهادت میدهم که محمد بنده برگزیده و پیمبر پسندیده او است، که او را با هدایت و دین حقّ فرستاده است تا دین او را بر همگی ادیان پیروز سازد، اگر چه مشرکین کراهت داشته باشند، و شهادت میدهم که شما پیشوایان هدایت یافته معصوم مکرم مقرب متقی صادق، برگزیده مطیع خدا، و بپا دارندگان امر او، و عمل کننده به اراده او، و دست یابندگان بکرامت او هستید، او شما را بعلم خود برگزیده، و برای خزانه داری مخازن دین خود پسندیده، و برای پاسداری سرّ خود انتخاب کرده، و بقدرت خود اختیار فرموده، و بهدایت خود عزیز ساخته، و برهان خود اختصاص داده، و برای

مشعلداری نور خود بر گماشته، و بروح خود تأیید فرموده، و بخلاف شما در زمین خودش رضایت داده، و شما را

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۷۲

حجت‌های خود بر خلق خویش (۱) و یاران دین و حافظان سرّ و خازنان علم، و ودیعتگاه حکمت، و مترجمان وحی، و ارکان توحید، و شاهدان بر خلق، و نشانه‌های راهنما برای بندگان، و نورافکن‌ها در شهرها، و راهنمایان بصراط خود قرار داده است. او شما را از لغزشها مصون داشته، و از دستبرد فتنه‌ها ایمنی بخشیده، و از پلیدیها پاک ساخته، و ناپاکی را از ساحت قدستان ای اهل بیت دور گردانده، و شما را بی نهایت پاکیزه داشته، و از این رو شما جلالش را عظیم داشتید، و شأنش را بزرگ شناختید، و کرمش را تمجید کردید، و ذکرش را دوام بخشیدید، و پیمانش را مؤکّد نمودید، و پیوند طاعتش را محکم گردانید، و در نهان و آشکار، شرط اخلاص را برای او بکار بستید، و به آئین حکمت و موعظه حسنه براه او فرا خواندید، و جانتان را در راه رضای او بذل نمودید، و در برابر شدائد و مصائبی که در راه اطاعت او بشما پیوست شکیبامانید، و نماز را بپا داشتید، و زکات را پرداختید و بر انجام معروف امر کردید، و از ارتکاب منکر باز داشتید، و در راه خدا چنان که حقّ جهاد و کوشش است جهاد و کوشش کردید، تا دعوتش را آشکار نمودید، و فرائضش را مبین کردید، و حدودش را بپا داشتید و شرایع احکامش را

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۷۳

گسترش دادید، و سنتش را بیان کردید، (۱) و در این

راه بسوی رضای او رهسپار گشتید، و بقضای او تسلیم شدید و پیمبران گذشته اش را مورد تصدیق قرار دادید.

پس کسی که از سوی شما روی برتابد از دین خارج می شود و کسی که ملازم شما گردد بشما می پیوندد، و کسی که در حقّ شما تقصیر روا دارد بمهلکه می افتد، و حق با شما و در خاندان شما، و از جانب شما، و بازگردنده بسوی شما است و شما اهل آن و معدن آنید، و میراث نبوت نزد شما، و بازگشت خلق بسوی شما و حسابشان بر عهده شما، و حجّت فاصل و فارق بین حقّ و باطل نزد شما و آیات خدا پیش شما، و وفاء بعهدها و پیمانهای او در متابعت شما، و نور و برهان او در خاندان شما، و امر او مفوض بسوی شما است. هر کس که شما را دوست بدارد بی گمان خدا را دوست داشته است، و هر کس که شما را دشمن بدارد بیقین خدا را دشمن داشته، و هر کس که محبت شما را در دل داشته باشد محبت خدا را در دل داشته، و هر کس که با شما کینه ورزد با خدا کینه ورزیده، و هر کس که بدامن شما در آویزد بدامن لطف خدا در آویخته است.

شمائید آن مستقیم ترین راه بسوی خدا، و شاهدان سرای فنا، و شفیعان دار بقاء، و رحمت پیوسته، و آیت اندوخته، و امانت محفوظ، و همان دری که

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۷۴

(همچون باب حطّه بنی اسرائیل) مردم در ورود به آن آزمایش میشوند، (۱) هر کس که بسوی شما آمد نجات یافت، و هر کس که بسوی شما نیامد

هلاک شد، شما بسوی خدا میخوانید و بر او دلالت میکنید و به او میگرید و در برابر او تسلیم میشوید و فرمان او را بکار می بندید و براه او رهبری میکنید، و بقول او حکم میرانید.

بخدا قسم! هر که دوست شما شد سعادت مند گشت، و هر که با شما دشمنی کرد هلاک شد، و هر کس که شما را انکار کرد نومید شد، و هر کس که از شما جدا شد گمراه شد و هر کس که بشما تمسک نمود رستگار شد، و هر کس که بشما پناه برد ایمن شد، و هر کس که شما را تصدیق کرد سالم ماند، و هر کس که دست بدامن شما زد هدایت یافت. هر که پیروی شما کرد موایش بهشت است. و هر که مخالفت شما کرد جایگاهش جهنم است. و هر که شما را انکار کرد کافر است، و هر که با شما بجنگ برخاست مشرکست، و هر که شما را رد کرد جایش در پست ترین درک جهنم است، شهادت میدهم که این احکام در ادوار گذشته برای شما ثابت و سابق بوده، و در اعصار بجای مانده بر شما جاریست. و شهادت میدهم که ارواح شما و نور شما و خمیر مایه شما یکی

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۷۵

است، (۱) هر یک از شما پاکیزگی و پاکی را از آن دیگر گرفته است. خدا شما را بصورت انواری بیافرید، و آنگاه پیرامون عرش خود قرار داد، تا آنگاه که بوسیله وجود شما بر ما منت نهاد، و شما را در خانه هایی جای داد که اذن داد تا رفعت یابد و نام او در

آن خانه ها برده شود، و درودهایی را که ما بر شما میفرستیم، و ولایت شما را که بما اختصاص داده است، موجب حسن خلق ما و پاکی نفوس ما و تزکیه ما و کفّاره گناهان ما قرار داده است، زیرا که ما در پیشگاه او به اعتراف نسبت به برتری شما مشخّص، و بتصدیق نسبت بمقام و منزلت شما معروف بوده ایم. پس در برابر این بهره که بما بخشیدید خدای عزّ و جلّ شما را بشریفترین محلّ مکرمین و بالاترین منازل مقربین و والاترین درجات مرسلین برسانید! بجائی که هیچ لاحقی به آن نپیوندد، و هیچ فائقی بر آن تفوّق نیابد، و هیچ سبقت گیرنده ای بر آن سبقت نگیرد، و هیچ طمعکاری در دست یافتن به آن طمع نبندد، چندان که هیچ ملک مقربّی، و پیمبر مرسلی، و صدیقی، و شهیدی، و عالمی، و جاهلی، و فرومایه ای و بلند پایه ای، و مؤمن صالحی، و فاجر طالحی، و جبار عنیدی، و شیطان نافرمان پلیدی، و هیچ مخلوقی شاهد در میان این جمع باقی نماند مگر آنکه خدا جلالت امر شما

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۷۶

و عظمت قدر شما و بزرگی شأن شما، (۱) و کمال نور شما، و صدق مراتب شما و ثبات مقام شما و شرف محلّ شما نزد او، و گرامی بودنتان بر او، و خصوصیاتتان در بارگاه او، و قرب منزلتان نسبت به او را بایشان شناساند.

پدر و مادرم و خانواده و مال و خاندانم فدای شما! خدا را و شما را گواه میگیرم که من بشما و آنچه شما به آن ایمان دارید ایمان دارم، و از دشمن شما و آنچه شما از

آن بیزارید بیزارم، بشآن و مقام شما و بگمراهی مخالفینتان بصیرم، دوست شما و دوستانتانم، کینه ور نسبت بدشمنان شما و معاند ایشانم، با هر که با شما بر سر آشتی باشد در آشتی بسر میبرم، و با هر که با شما سر جنگ دارد در حال جنگم، هر چه را شما حق بدانید حق میدانم، و هر چه را شما باطل بشناسید باطل میشناسم، مطیع شما و عارف بحق شما، و مقرّ بفضل شما، و حافظ علم شما، و پوشیده بیوشش امان شما، و معترف بشما، و معتقد بیازگشت شما، و مصدّق رجعت شما و منتظر امر شما، و مترصد دولت شما، و پذیرای قول شما، و عامل به فرمان شما، و پناهنده بشما، و زائر شما، و ملتجی و پناه جوی قبور شما، و مسألت کننده شفاعت از جانب خدای عزّ و جلّ و تقرّب جوینده بسوی او بوسیله شما، و در همگی احوالم و

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۷۷

کلّیه امورم، (۱) مقدّم دارنده شما در پیشاپیش خواهشم و حوائجم و اراده ام، و مؤمن بنهان و آشکارتان، و حاضر و غائبتان، و اوّلتان و آخرتان، و در همگی این مراتب و احوال تفویض کننده کارها بشما و واگذار کننده آنها بخدا بیپروی از واگذار کردن شما هستم، قلبم تسلیم اراده شما، و رأیم تابع رأی شما، و یاریم برای شما آماده است، تا آنکه خدا دینش را بوسیله شما زنده سازد، و شما را در ایّام خود باز گرداند، و برای اجراء عدالتش پیروز سازد، و در زمین خودش تسلّط و تمکّن بخشد.

پس با شمایم با شما، نه با دشمن شما. بشما ایمان آوردم، و آخرتان را

بر همان اساس دوست میدارم که اولتان را، و بسوی خدای عز و جل از دشمنانتان بیزاری جسته ام، و از جبت و طاغوت، و از شیاطین و حزبشان که در باره شما ستم کردند، و حق شما را منکر شدند، و از حوزه ولایتان خارج گشتند، و میراثتان را غصب کردند، و در مقامات شما دستخوش شک و تردید شدند، و از شما منحرف گشتند، همچنین بیزاری جسته ام از هر معتمدی غیر شما، و هر فرمانروائی بجز شما، و از پیشوایانی که بدوزخ دعوت میکنند.

پس تا زنده باشم خدا مرا بر یاری شما و دوستی شما و دین شما ثابت و

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۷۸

استوار بدارد، (۱) و برای طاعتتان موفق فرماید و شفاعتتان را روزیم سازد، و مرا از جمله دوستان شما، که پیرو دعوت شمایند، قرار دهد، و بزمه کسانی در آورد که در پی شما گام همی سپارند، و براه شما روند، و در پرتو هدایت شما راه همی جویند، و در جمع شما محشور میشوند، و در رجعت شما برای پیکار بر ضد دشمنانتان باز میگردند، و در دولت شما بحکومت میرسند، و در جوی از سلامت و عافیت شما بشرف و علو مقام نائل میشوند، و در ایام شما عزت و تمکن و ثبات می یابند، و فردا چشمشان بدیدار شما روشن میگردد.

پدرم و مادرم و جانم و خانواده ام و مالم فدای شما! هر که خدا را خواست بوسیله شما آغاز کرد، و هر که او را یکتا و بی همتا شناخت از ناحیه شما آن را پذیرفت، و هر که آهنگ او کرد بوسیله شما توجیه شد.

ای سروران من، ثنای

شما را به احصاء نمی آورم، و با زبان مدح بکنه عظمت شما و از طریق وصف بقدر و منزلت شما نمیرسم، و شما نور اختیار، و هادیان ابرار، و حجّتهای خدای جبارید. خدا بشما آغاز کرده است، و بشما پایان می بخشد، و بیمن وجود شما باران را فرو میبارد، و آسمان را از سقوط بزمین بدون اذنش باز میدارد، و بوسیله الطاف شما غبار اندوه را از دلها

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۷۹

همی زداید، (۱) و سختی زندگی و بدی حال را برطرف میسازد، و آنچه فرستادگانش فرود آورده اند و فرشتگانش نازل کرده اند نزد شما است، و «روح الأمين» بسوی جدّ شما فرستاده شده است.

(و اگر این زیارت را برای امیر المؤمنین علیه السلام میخوانی بگو:

«روح الأمين بسوی برادرت فرستاده شده است»).

خداوند چیزهایی بشما عطا کرده است که بهیچ یک از مردم جهان عطا نفرموده است، هر شریفی در برابر شرف شما سربزیر افکنده، و هر متکبری در مقام طاعت شما خاضع گشته، و هر جباری در برابر فضل شما خضوع کرده و هر چیزی در مقابل اراده شما رام و فرمانبردار شده، و زمین بنور شما روشن گشته، و رستگاران با تمسک بحبل ولایت شما رام و رستگار شده اند، بوسیله شما بیهشت رضوان راه میتوان یافت، و خدای رحمان بر کسی که ولایت شما را انکار کند خشم گرفته است.

پدرم و مادرم و جانم و خانمانم و مالم بفدایتان! گویندگان از شما نیز چون دیگران سخن بمیان می آورند، و نامتان را در میان نامهای دیگر بر زبان میرانند و پیکرهای شما در میان پیکرها و ارواحتان در میان ارواح، و نفوستان

عیون أخبار الرضا علیه

در میان نفوس، (۱) و آثارتان در میان آثار، و قبورتان در میان دیگر قبور است، ولی چه شیرین و دلپذیر است نامهای شما! و چه مکرم است نفوستان! و چه عظیم است شأنتان! و چه با جلال است شرف و منزلتان! و چه توأم با وفا است عهدتان! سختتان نور، و امرتان هدایت، و سفارشتان تقوی و فعلتان خیر، و عادتتان احسان و خویتان کرم، و شأنتان حق و صدق و رفق، و قولتان حکم و حتم، و رأیتان علم و حلم و حزم است. اگر سخن از خیر بمیان آید، شما سرآغاز و اصل و فرع و معدن و مأوی و منتهای آنید.

پدرم و مادرم و جانم بفدای شما! چگونه حسن ثنایتان را وصف کنم و جمیل بلایتان را بشماره در آورم در صورتی که خدا ما را بوسیله شما از حضيض ذلت برآورده، و غبار متراکم اندوه را از ما برطرف کرده، و ما را از پرتگاه مهالک و از آتش دوزخ نجات داده است.

پدر و مادر و جان و خانمانم فدای شما! بیمن دوستی شما خدا رموز دینمان را بما آموخت، و آنچه را از دنیا مان که فاسد شده بود بصلاح آورد، و از برکت دوستی شما «کلمه توحید» کمال یافته، و نعمت، عظمت گرفته، و پراکنندگی

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۸۱

به الفت مبدل شده، (۱) و بدوستی شما است که طاعت مفروض قبول می شود. و موذت واجب، و درجات رفیع، و مقام محمود، و مکان معلوم نزد خدای عز و جل، و آبروی عظیم و شأن کبیر، و شفاعت مقبول، مخصوص شما است.

«پروردگارا! به آنچه نازل کرده ای ایمان آوردیم،

و از پیمبر پیروی نمودیم، پس ما را با شاهدان به این حقیقت مکتوب و محسوب دار، پروردگارا! پس از آنکه ما را بصراط مستقیم دین خود هدایت فرمودی دلهامان را منحرف مساز، و از سوی خود رحمتی بما ارزانی دار، زیرا توئی آن بسیار بخشنده کریم.

پروردگار ما از خلف وعده منزّهست، و بیگمان وعده او عملی است».

ای ولیّ خدا! میان من و خدا گناہانی هست که جز رضای شما آن را محو نمیکند، پس بحق کسی که شما را امین سرّ و محرم راز خود ساخته، و کار خلق را برعایت و عنایت شما سپرده، و طاعت شما را قرین طاعت خود قرار داده، بخشودگی گناہان ما را از خدا بخواهید، و شفیع من باشید، زیرا که من مطیع شمایم، هر که شما را اطاعت کند خدا را اطاعت کرده، و هر که سر از فرمان شما بتابد خدا را نافرمانی نموده و هر که شما را دوست بدارد خدا را دوست داشته، و هر که با شما کینه ورزد با خدا کینه ورزیده است.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۸۲

(۱) خدایا! بیگمان اگر من شفیعی نزدیکتر بتو از محمّد و اهل بیت برگزیده اش (آن امامان ابرار و پیشوایان اخیار نیکوکار) می یافتم هر آینه ایشان را شفیع خود میساختم، پس تو را به آن حقّ ایشان که برای آنان بر خود واجب ساخته ای مسألت میکنم که مرا از جمله عارفان نسبت به ایشان و بحقّشان، و در زمره و گروه امیدواران بفیض شفاعتشان در آور، زیرا که تو مهربانترین مهربانانی، و حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ [و صَلَّی اللَّهُ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ

زیارت وداع

(۲) و چون خواستی بازگردی پس بایست و بگو: «السَّلامُ عَلَیْکُمْ یا اهل بیت النَّبِوهِ - الی - و نعم الوکیل» که ترجمه آن چنین است: «سلام بر شما ای اهل بیت نبوت، و سلام به درودکننده ای که ناگزیر است قرب شما را ترک کند، اما نه از قرب جوار شما خسته و دلسرد شده، و نه خوشدارد که دور شود، بلکه بزبان حال میگوید: «میروم و از سر حسرت بقفا مینگرم» و نه از ادامه بقرب و مجاورت شما ملول گشته است، و رحمت حق و برکاتش بر شما باد ای اهل بیت نبوت! او است بیقین ستوده، و با عظمت و بزرگی و شرف.

سلام بر شما، سلام دوستی از دوستان که نه از شما روی بر میتابد، و نه

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۸۳

دیگری را بجای شما برمیگزیند و نه شما را رها کرده او را اختیار می کند، و نه از قرب و همجواری شما سیر می شود.

(۱) پروردگار این بار را آخرین زیارت من از قبور شما و تشرّف بمشاهد و مزار شما قرار ندهد، درود بر شما، و خدایم مرا در جمع شما و از واردین بر کوثر شما و حزبتان قرار دهد، و شما را از من راضی بگرداند، و در دوران حکومت الهی شما مرا از سلطه و قدرتی برخوردار سازد، و در رجعت حکومت شما زنده گرداند، و مرا در عصر فرمانروائی شما مالک امری قرار دهد و مأموریتی نصیبم گرداند، سعی و فعالیتیم را در زمان فرماندهی شما از برکات شما مشکور دارد، و گناهانم را با شفاعت شما بیامرزد، و به یمن محبتتان از تقصیرات و لغزشهایم چشم

پوشد، و به ولأء شما مقام قريم را رفيع سازد، و مرا در پرتو هدايت و راهنمائي شما والامقام و عزيز گرداند، و با بهترين پاداش و ره آوردی از رستگاری و کاميابی، و برخورداري از نعمات و سلامتی و عافیت و بی نیازی و نیل بخشودی خدا و تفضّل و کفایت و حمایت او بسوی وطن بازگرداند. چونان که از زائرین و دوستان و شیعیان شما با اندوختن آن موهبات بوطن باز میگردد، مرا بشهر و دیارم باز گرداند.

(۲) و تا هر زمان که خداوند مرا زنده بدارد همیشه آمدن زیارت شما را خدا

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۸۴

برای من با توشه ای از صدق و صفا و ایمان و تقوی و خشوع و روزی فراوان و حلال و طیب و طاهر روزیم فرماید. خداوندا! این بار را آخرین نوبت زیارت من از ایشان و از یاد ایشان و تقدیم درود و صلوات بر ایشان قرار مده، و آمرزش و رحمت و خیر و برکت و کامیابی و نور و ایمان و حسن اجابت دعا را، بدان گونه برای من حتمی ساز که برای دوستان، و اولیاءت که بحقّ اهل بیت عارفند- آنان که طاعتشان را بر خود واجب دانند و زیارت ایشان سخت شیفته و شائق و مایلند- حتم ساخته و بدان زیارت بدرگاه تو و ایشان تقرّب می جویند.

پدرم و مادرم و خانواده ام و مال و هستیم بقدای شما خاندان، مرا از راه رحمت مورد عنایت و توجّه خود قرار دهید، و در حزب خود پذیرید، و مشمول شفاعتشان کنید، و نزد پروردگارتان از من یاد نمایید، خدایا بر محمّد و آل محمّد رحمت فرست،

و سلام مرا بروان پاک آنان و جسم مطهرشان در هر کجا باشند برسان. و سلام و رحمت و برکات خدا بر وی و بر ایشان باد، و درود خداوند بر محمد و آلش بسیار و افزون باد، و خدا برای قضاء مهمات و بر طرف کردن نیاز ما کافی است و او بهترین وکیل و پشتیبان است.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۸۵

باب ۶۹- معجزاتی که از مزار آن حضرت ظاهر شده و استجاب دعا در آن بقعه

(۱) ۱- ابو طالب حسین بن عبد الله طائی گوید: از محمد بن عمر نوقانی شنیدم که میگفت: من شبی تار در شهر خود «نوقان» در بالا- خانه ای بخواب بودم، یک مرتبه از خواب پریدم و نظر کردم در آن ناحیه ای که قبر علی بن موسی - الرضا علیهما السلام در سناباد بود، دیدم نوری بلند شده تا با آسمان و تمام آن ناحیه را چون روز روشن نموده، من در مورد امامت آن حضرت علیه السلام در شک بودم و باور نمیکردم که او حق باشد، مادرم- که او نیز در امر امامت او مخالف بود و او را باور نداشت- گفت: تو را چه می شود؟ گفتم نوری ساطع میبینم که تمامی جو را گرفته است و آن مشهد از پرتو آن پر شده است، سپس مادرم گفت: چنین چیزی امکان ندارد و جز این نیست که این خود از (وسوسه) شیطان است. و گفت: در شب دیگری که تاریکی آن شدیدتر از شب اول بود مانند همان که در آن شب دیده بود تکرار شد و آن مشهد از نور پر شده بود، در این حال مادرم را با خبر ساخته و بدان جا آوردم تا اینکه او نیز آنچه من دیده

بودم دو مرتبه او با چشم خویش دید که تمام آن منطقه در سناباد از نور پر شده است، آن را عجیب دانست و بنا کرد حمد خدا گفتن، الا اینکه مانند من درست ایمان

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۸۶

نیاورد، (۱) پس من قصد زیارت آن حضرت کردم و چون بدان جا آمدم در حرم را بسته و قفل شده دیدم، با خدای خود گفتم: پروردگارا! اگر امر رضا حق است این در را باز کن، آنگاه با دست بر در زدم در گشوده شد، در دل گفتم: شاید این در قفل نبوده و من اشتباه کردم، پس در را بستم آنچنان که بدون کلید باز شدنش امکان نداشت، آنگاه گفتم: خداوندا! چنانچه امر امامت رضا حق است این در را برای من بگشا، سپس دست بر در گذاردم و فشار دادم، در باز گردید و من داخل شدم و زیارت کردم و نماز زیارت خواندم، و در امر آن بزرگوار دلم بیدار شد و آگاهی یافتم، و از آن پس در هر شب جمعه از نوقان زیارت آن حضرت میروم و در آنجا نماز می خوانم، تا این زمان.

(۲) ۲- باز همان شخص طائی گوید: از ابو منصور بن عبد الرزاق شنیدم به حاکم طوس که معروف به بیوردی است میگفت: آیا تو فرزندی داری؟ او میگفت: نه، ابو منصور به او میگفت: پس چرا زیارت مشهد رضا علیه السلام نمیروی و در آنجا دعا نمیکنی تا اینکه خداوند پسری روزی و نصیب تو گرداند؟ من در آنجا (مشهد رضا علیه السلام) دعاها کردم و از خداوند عز و جل چیزها خواستم همه

عیون أخبار الرضا علیه

را اجابت فرمود، و حاجتم روا شد، (۱) حاکم گفت: من قصد زیارت آن جناب که سلام بر او باد نمودم و در آن مشهد و مزار حضرت رضا علیه السّلام دعا کردم و از خداوند عزّ و جلّ خواستم که بمن پسری عنایت فرماید، خداوند فرزندی پسر روزیم فرمود، پس بسوی ابو منصور رفتم و مطلب را بدو گزارش دادم و گفتم که خداوند دعایم را در این بقعه مستجاب کرد و بمن پسری داد و مرا اکرام فرمود.

مؤلف این کتاب- رحمه الله- گوید: در سال ۳۵۲ من از رکن الدّوله تقاضای جواز برای رفتن زیارت حضرت رضا علیه السّلام کردم، در ماه رجب آن سال جواز من صادر شد و بدست من داد، چون بیرون آمدم مرا باز خواند و گفت:

این زیارتگاه مبارکی است و من آنجا زیارت رفته ام، و از خدا حاجتهائی خواسته ام و همه را اجابت فرموده، از تو میخواهم که مرا در آنجا از دعا برایم کوتاهی نکنی و از جانب من نیز آن حضرت را زیارت کن، زیرا دعا در آن مکان مستجاب است، من این را برای او تعهد کردم، و بدان وفا نمودم، چون از آنجا- که بر ساکن آن درود و سلام باد- باز گشتم و بر رکن الدوله وارد شدم، از من

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۸۸

پرسید: آیا ما را دعا کردی و از جانب ما زیارت نمودی؟ گفتم: آری، گفت:

احسنت! آفرین! بمن ثابت شده است که دعا در آن مزار شریف مستجاب است.

(۱) ۳- ابو نصر احمد بن حسن ضبّی - که من کسی را از او ناصبی تر ندیده بودم، و از شدت دشمنیش با

اهل بیت در صلوات میگفت: «اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ تَنَاهَا» و بر آل آن حضرت صلوات نمی فرستاد- گوید: شنیدم ابو بکر حمّامی فزّاء که از محدّثین آن سرزمین است در «سکّه الحرب»- که نام محلی است در نیشابور- میگفت: از بعض مردم نزد من مالی بودیعه بود، و من آن را در زمین پنهان کردم، و بعد موضع آن را فراموش کردم، و متحیر شدم چه کنم، و صاحب آن ودیعه مرا ببردن مال متهم ساخت، با کمال اندوه و غم از منزل بیرون آمدم و حیران ماندم که چه بایدم کرد، در آن حال جماعتی دیدم که بسوی مزار علی بن موسی الرضا علیه السّلام میروند و قصد زیارت آن حضرت را دارند و من با ایشان رهسپار شدم و بمشهد آمده زیارت کردم و دعا کردم که خداوند عزّ و جلّ محلّ ودیعه مزبور را بمن یاد آورد، در آنجا شبی در خواب دیدم مثل اینکه کسی آمد و بمن گفت: ودیعه را در فلان موضع دفن کردی، من بصاحب ودیعه

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۸۹

مراجعه کرده گفتم: مال تو در فلان مکان است و آنجا که در خواب بمن گفته بودند بدو نشان دادم در حالی که خود چندان بخوابم عقیده نداشتم، وی بدان جا رفت و زمین را حفر کرده و مال ودیعه را با همان مهری که خود بر آن زده بود یافت، و از آن پس ماجرا را در مجالس نقل میکرد و مردم را زیارت آن قبر که بر ساکنش درود و سلام باد تشویق مینمود.

(۱) ۴- محمد بن ابی القاسم تمیمی هروی- رحمه الله- گوید: از علی

بن - حسن قهستانی شنیدم میگفت: من «مرورود» بودم، در آنجا مردی از اهالی مصر را دیدم که نامش حمزه بود و از آن سرزمین میگذشت، برای من نقل کرد که او بقصد زیارت مشهد حضرت رضا علیه السلام از مصر بسوی طوس خارج شده است، و چون بمزار و حرم داخل شده هنگام غروب بوده و حضرت جز او کسی را زائر نداشته، وی زیارت میکند و نماز مغرب را بجا می آورد و میماند تا نماز عشا را نیز انجام میدهد، خادم قبر مطهر میخواهد او را از حرم بیرون کرده و در را بسته قفل کند، از خادم درخواست می کند که در را بروی او قفل نماید و او را

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۹۰

در حرم رها کند تا بیتوته کرده شب را به عبادت و نماز، بصبح آورد، (۱) چون از راه بسیار دور آمده است و نیازی به خارج کردن او از حرم نیست در صورتی که درب را قفل کند، خادم او را در حرم باقی گذارده و درب را بسته و قفل کرده رفت، و او در حرم مطهر تا پاسی از شب مشغول بنماز شده تا خسته گشته و در کناری نشسته و سر بر زانو نهاده تا ساعتی استراحت کند، و چون قدری از خستگی در آمد سر برداشته و بر سطح دیواری که روبروی او بوده دو بیت شعر، نوشته دیده که ترجمه آن چنین است: هر کس دوست دارد که قبری را زیارت کند که خداوند از زائر آن رفع هم و غم و حزن کرده و فرجی در کار او دهد پس بیاید این قبر

که خداوند یکتا از دودمان محمد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را در آن مسکن داده زیارت کند. مرد مصری گفت: برخاستم و بنماز ادامه دادم تا وقت سحر شد، آنگاه مانند اول نشستم و سر بر زانو نهادم و چون سر برداشتم چیزی نوشته بر دیوار ندیدم و آن نوشته را هم چنان دیدم که هنوز خشک نشده بود که گویا تازه نوشته بودند، گوید: صبر کردم و صبح دمید و خادم در را باز کرد، و از در خارج شدم.

مترجم گوید: «باید توجه داشت که این مطالب، حدیث مروی از

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۹۱

معصوم نیست که نیازی بدقت کامل داشته باشد و شناخت راوی آن ضروری باشد و آن در حدّ یک حکایت بیشتر نیست، و همچنین بقیه أخبار باب، و زیارت علی بن موسی الرضا علیهما السلام و دلائل امامتش به اخبار صحیح، ثابت و مبرهن است، و این اخبار اگر موجب واهی کردن احادیث درست و صحیح در معجزات امام علیه السلام نباشد، فائده ای هم نخواهد داشت، یعنی اگر ضرر نداشته باشد فائده ای هم ندارد، و مؤلف در این کتاب نظر بنقل آنچه نوشته اند داشته نه آنکه همه را صحیح بدانند».

(۱) ۵- ابو علی محمد بن احمد بن محمد بن یحیی معاذی نیشابوری گفت:

ابو الحسن علی بن احمد معدّل نقل کرد که مردی از صالحان، پیغمبر اکرم را در خواب دید و از آن حضرت پرسید یا رسول الله قبر کدامیک از فرزندان تو را زیارت کنم؟ فرمود: پاره ای از اولادم را که با زهر بقتل رسانده اند نزد من آمدند، و پاره ای نیز که با شمشیر بقتل رسانده

بودند بنزد آمدند، عرض کردم کدامیک را زیارت کنم ای پیامبر خدا با دور بودن [مکان] هر کدام از یک دیگر، فرمود: کسی را زیارت کن که بتو نزدیکتر است و تو با آن مجاوری، و بزمین غربت بخاک سپرده شده است، گوید: عرض کردم یا رسول الله مرادتان رضا علیه السلام است؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بگو صلی الله علیه، صلی الله علیه، صلی الله علیه.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۹۲

(۱) ۶- ابو علی محمد بن احمد معاذی گفت: ابو عمرو محمد بن عبد الله حاکم نوقان نقل کرد که دو نفر از شهر ری نامه ای از بعض سلاطین برای امیر بخارا نصر بن احمد آورده بودند، یکی از آن دو تن اهل ری بود و دیگری اهل قم، و آن شخص قمی از مخالفین اهل بیت علیهم السلام بود و مذهب ناصبیان را داشت ولی آن دیگری اهل ری و شیعه بود، و چون به نیشابور رسیدند، آن مرد که از اهل ری بود به آن قمی گفت: آیا اول زیارت حضرت رضا علیه السلام نرویم و بعد ببخارا؟ شخص قمی گفت: ما مأموریم از طرف سلطان که ببخارا رویم و نامه او را ببخارا رسانیم، و بر ما جایز نیست که غیر این مأموریت را انجام دهیم و بکاری غیر آن پردازیم تا آنکه مأموریت انجام شود، آنگاه بکار خود پردازیم، هر دو بسوی بخارا رفتند و رساله سلطان را رسانیده بازگشتند و مقابل طوس رسیدند، مرد رازی به قمی گفت: آیا زیارت نکنیم حضرت علیه السلام را؟ قمی گفت: من از قم سنی مذهب بیرون آمده ام و رافضی بدان

جا باز نمی‌گردد، مرد رازی تمام اثاث و امتعه خود را نزد قمی گذارد و خود چهارپائی سوار شده و

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۹۳

قصده حرم مطهر حضرت رضا علیه السلام را کرد، (۱) و به خادمان آن بقیعه گفت: مرا امشب در حرم باقی گذارید و کلیدها را بمن دهید، آنان پذیرفتند و حرم را بدو سپردند، گوید: من در حرم رفتم و درب را از پشت بستم و زیارت کردم و بالای سر امام رفته و مشغول نماز شدم و الی ما شاء الله نماز خواندم و بعد شروع کردم بخواندن قرآن از ابتدای آن، گوید: صدای صوت قرآن را همچنان که خود میخواندم شنیدم، قراءت قرآن را رها کرده مشغول زیارت شدم و هر گوشه از حرم را گشتم و کسی را نیافتم، باز در مکانم به قراءت قرآن نشستم و شروع به خواندن کردم از ابتداء قرآن، باز آن صوت را چنان که خود میخواندم شنیدم که قطع نمی‌شد، ساکت شدم و گوش فرا داشتم و دیدم صوت از ناحیه قبر است، و آنچه را خوانده بودم می‌شنیدم تا به آخر سوره مریم رسیدم و این آیه را تلاوت کردم: **يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفِدَاءً وَ نَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَى جَهَنَّمَ وَرِثَةً** شنیدم که آواز قبر چنین نمود که: **يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقُونَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفِدَاءً** و **يساق المجرمون إلى جهنم وريثاً** و چون من قراءت را تمام کردم او نیز ختم کرد، چون صبح شد به نوقان باز گشتم، و از قاریان آن سامان پرسیدم این قراءت (بصیغه مجهول) چگونه است؟ گفتند: درست است اما ما آن را نمی‌شناسیم و

عیون أخبار الرضا

از احدی از قراء که چنین قراءت کرده باشد خبر نداریم، (۱) من به نیشابور آمدم و از قاریانی که در آنجا میزیستند پرسیدم، هیچ یک از آنان آن را نشناخت، تا اینکه به شهر ری مراجعت کردم و از پاره ای از قراء ری از این قراءت پرسیدم و گفتم قراءت یوم یحشر المّتقون الی الرّحمن وفدا، و یساق المجرمون الی جهنّم وردا چگونه است؟ وی پرسید: این را از کجا نقل میکنی و از چه کسی آورده ای؟ گفتم: مرا امری رخ داده که ناچار شده ام آن را بشناسم، گفتم: این قراءت رسول الله صلی الله علیه و آله است که از طریق اهل بیتش نقل شده است، آنگاه از من پرسید: حکایت تو چه بوده، بگو بدانم چیست؟ من قصه خود را برای وی شرح دادم، و این قراءت را هم صحیح دانسته برای خود اختیار کردم.

(۲) ۷- ابو علی معاذی از ابو الحسن هروی روایت کند که گفت: مردی از اهالی بلخ با غلامش بزیارت حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام آمدند، و هر دو مشغول زیارت شده و پس از آن، مرد بیالای سر حضرت و غلام بسمت پائین پا رفته مشغول نماز شدند و چون نماز انجام شد بسجده رفتند و بسیار

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۹۵

سجده شان طولانی شد تا اینکه آن مرد سر از سجده برداشته و غلام خود را در حال سجده دید، او را بخواند، غلام سر از سجده برداشت، و گفت: لَبیک آقای من چه می فرمایید؟ مرد گفت: میخواهی تو را آزاد کنم؟ آیا در سجده ات (همین را) از خدا خواستی؟ غلام گفت: بلی،

مرد گفت: ترا در راه خدا آزاد نمودم، و آن کنیزی که در بلخ دارم نیز آزاد کرده برای خشنودی خداوند بتو تزویج نمودم و مهریه او را فلان مبلغ معین برای او از جانب تو بر ذمه گرفتم، و فلان ملک که در فلان محل دارم برای شما دو تن و اولادتان نسلی بعد از نسل وقف کردم، و این امام را شاهد گرفتم، غلام شروع کرد بگریستن و سوگند یاد کرد و گفت: بخداوند تعالی و این امام بزرگوار قسم که من در سجده ام چیزی جز این که شده است از خدا نخواسته بودم، و اکنون سرعت اجابت دعا را دریافتم.

(۱) ۸- ابو علی معاذی گوید: ابو نصر مؤذن که از اهل نیشابور بود برای من نقل کرده گفت: بمرضی سخت مبتلا شدم چندان که زبانم سنگین شده و قدرت تکلم را از دست دادم، با خود فکر کردم زیارت علی بن موسی الرضا علیهما السلام روم

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۹۶

و در حرم مطهرش از خداوند شفای خود را بخواهم و آن امام را بدرگاه خدا شفیع آورم، تا اینکه خداوند مرا شفا بخشد و از این مرض نجات یابم و زبانم باز گردد، پس بر چهارپایی سوار شدم و قصد مشهد کردم و موفق شده و قبر امام رضا علیه السلام را زیارت کردم، و در نزد سر مبارک آن حضرت ایستاده دو رکعت نماز زیارت خواندم، و بسجده رفته پس آنچه توانستم دعا کردم و از خدا خواستم که زبان مرا شفا دهد و صاحب آن مزار را در نزد خدا شفیع آوردم و عافیت خود را طلب کردم، پس در

آن حالت از هوش رفتن و در خواب دیدم که گویا قبر شکافته شد، و مردی سالدار سخت گندم گون از آن بیرون آمد و بمن نزدیک شد، و گفت: ای ابا نصر بگو «لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» من اشاره کردم و به ایما گفتم که چگونه بگویم و حال آنکه زبانم بسته است و یارای تکلم ندارد؟! گوید:

او صیحه ای بر من زد که قدرت خداوند را منکر میشوی، بگو: «لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ!» من ناگهان زبانم باز شد و گفتم «لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و پای پیاده به منزلم باز گشتم در حالی که میگفتم: لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ! زبانم باز شد! و دیگر پس از آن عافیت یافتم و بسته نشد.

(۱) ۹- ابو علی محمد بن احمد معاذی گفت: از ابو نصر مؤذن نیشابوری

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۹۷

شنیدم که گفت: سیلی عظیم از ناحیه سناباد بسوی مشهد سرازیر شد که خوف آن میرفت بقعه و مزار را ویران نماید، اما بخواست خدا در راه مسیل منحرف شد و بالا گرفت و در قناتی که از محلّ مشهد بلندتر بود ریخت و آسیبی به مشهد امام علیه السلام وارد نیامد.

(۱) ۱۰- محمد بن احمد ابو الفضل نیشابوری گوید: محمد بن احمد سنائی برای من نقل کرده گفت: من در خدمت سرلشکر ابو نصر صغانی فرمانده سپاه بودم و او مرا احسان میکرد، و در رکاب او تا صغانیان (که شهریست در ما وراء النهر و امروزه ظاهرا جزء تاجیکستان است) بودم، و از جهت اکرامی که بر من مینمود، اطرافیان بر من حسد میبردند، و گاهی بمن امانتی میداد، که از جمله وقتی کیسه ای مختوم

که در آن سه هزار درهم بود بمن داد که آن را بخزانه اش تسلیم کنم، و من آن کیسه را گرفته در جایی که دربان او نشست نشستم و کیسه را در برابر خود نهادم و بنا کردم راجع به کار خود با دیگران صحبت کردن که یک بار دیدم کیسه پول نیست و آن را سرقت کرده اند و ندانستم چه کنم، و امیر، غلامی داشت بنام خطلخ تاش و او در آنجا حاضر بود، و چون نظر کردم و

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۹۸

کیسه را ندیدم و بآنان گفتم، (۱) همگی منکر شدند و گفتند: ما از آن خبر نداریم، و تو چنین کیسه ای در اینجا نگذاشته ای و این افترائی است که بر ما می بندی، اما من از حسادت ایشان خبر داشتم، و از ترس اینکه مرا متهم نماید خوش نداشتم که این قضیه را برای امیر ابو نصر بگویم، در حیرت بودم که چه کنم، نمیدانستم که چاره ام چیست و چه کسی کیسه پول را ربوده است، ولی پدرم هر گاه امری او را محزون میساخت و گرفتاری پیدا میکرد، بمشهد حضرت علیه السلام رفته و زیارت میکرد و در آن مکان مقدس دعا میکرد که خداوند گرفتاری او را فرج بخشد و هم او را برطرف سازد، و بمقصد میرسید و حاجتش روا میشد، من فردای آن روز بر امیر ابو نصر وارد شدم و برای رفتن بطوس از او اذن خواستم و گفتم: در آنجا کاری دارم، پرسید کارت چیست؟ گفتم: من غلامی دارم که از اهل طوس است، و فرار کرده و من کیسه پولی که برای رد کردن بخازن

مرحمت کرده بودید گم کرده ام، و گمانم اینست که او آن را ربوده است، امیر گفت: متوجه باش موقعیتت در نزد ما بفساد نگراید، گفتم: پناه میبرم بخدا از چنین چیزی، گفت: چه کسی ضامن تو می شود اگر بتأخیر اندازی پرداخت آن وجه را؟ گفتم تا چهل روز اگر بازنگشتم خانه و ملک من در اختیار شما است، امیر نامه ای به

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۹۹

ابو الحسن خزاعی نوشت که جمیع ما یملک مرا در طوس متصرف شود، (۱) و بمن هم اذن رفتن داد، من بسوی طوس رفتم، و منزل بمنزل چارپای سواری کرایه می کردم تا بطوس - که بر ساکنش سلام خدا باد- رسیدم، و قبر حضرت را زیارت کردم و در آنجا در بالای سر مبارک حضرت دعا کردم و از خداوند خواستم که مرا بر موضع آن مال مطلع سازد، در آنجا مرا خواب ربود و در عالم رؤیا رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم میفرمود: برخیز حاجتت روا شد، از خواب بیدار شدم و وضو ساختم و اِلی ما شاء الله نماز خواندم و دعا کردم باز چشمان مرا خواب ربود و در حالت رؤیا رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم بمن فرمود: آن کیسه را خطلخ تاش دزدیده، و در زیر اجاق خانه اش دفن کرده و آن کیسه در آنجا بمهر امیر ابو نصر صغانی موجود است، گوید: بسوی امیر بازگشتم، در حالی که هنوز چهل روز تمام نشده و سه روز باقی بود، و چون بر امیر داخل شدم، گفتم:

حاجتم روا شد، گفت: خدا را شکر، بیرون آمدم و لباس سفر را عوض

کرده و خود را مرتب نموده بر او وارد شدم، پرسید اکنون کیسه کجا است؟ گفتم:

نزد خطلخ تاش است، پرسید: از کجا دانستی؟ گفتم: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در

عیون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۷۰۰

خواب در کنار قبر رضا علیه السلام بمن خبر داد، (۱) (امیر) بدنش بلرزه در آمد و در حال خطلخ تاش را طلبید و گفت: کیسه ای که برداشته ای در کجاست؟! او انکار کرد- و از عزیزترین غلامان او بود- امر کرد که او را بزدن تهدید کنند تا بگوید کیسه کجا است، من گفتم: ای امیر لازم نیست بفرمائی او را بزنند زیرا رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ جای کیسه را بمن خبر داده است، گفت: آن کجا است؟

گفتم: در خانه اش در زیر اجاق با همان مهر امیر دفن شده است، کسی را که مورد اعتمادش بود فرستاد، و دستور داد که آنجا را حفر کند، و آن مرد بخانه او آمد و آنجا را حفر کرد و کیسه را سر بمهر یافت و آن را برداشته نزد امیر آورد و بر زمین نهاد، چون امیر نظرش بر آن کیسه افتاد و مهر خود را بر آن دید، رو بمن کرده گفت: ای ابو نصر، من پیش از این فضل و موقعیت تو را نمی شناختم و بزودی بر حقوق و احسان تو و احترام می افزایم، و تو را بر سایر افراد پادگانم مقدم میدارم، و اگر میدانستم قصد مشهد داری تو را بر یکی از اسبهای سواری خود سوار میکردم، ابو نصر گوید: من از ترکان دستگاه او ترسیدم از این وضع و موقعیت من نزد امیر که

حسدشان بر من افزونی گیرد و مرا در گرفتاری شدیدی اندازند، لذا از امیر اذن گرفتم و به نیشابور آمدم و در دکان خود نشستم

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۷۰۱

و بکاه فروشی خود ادامه دادم و تا اکنون بهمینکار مشغولم، و لا قوه إلا بالله.

(۱) ۱۱- محمد بن احمد ابو الفضل نیشابوری- رضی الله عنه- گوید: از حاکم رازی دوست ابی جعفر عتبی شنیدم گفت: ابو جعفر عتبی مرا بنزد ابو منصور بن عبد الزّزاق فرستاد، و چون روز پنجشنبه بود از او اذن خواستم که زیارت حضرت رضا علیه السلام بروم، گفت: بشنو برای تو در امر این مشهد و زیارتگاه مقدّس چیزی بگویم، آنگاه گفت: من در ایام جوانی نادان بودم و بر زوار و اهل این مشهد آزار میرساندم و راه را بر زوار آن می بستم و متعزّض زائران میشدم و آنان را لخت میکردم و اموالشان را میربودم، پس روزی بشکار رفته بودم و آهوئی را دیدم و تازی (سگ شکاری) خود را در پی آن فرستادم و پیوسته آن تازی او را تعقیب میکرد تا اینکه آهو بداخل محیط آن مشهد پناه برد و ایستاد و تازی در مقابل آن ایستاد و نزدیک آن نمیرفت، و من آنچه میکردم که سگ نزدیک بآن شود، نمیشد، و چون آهو از جای خود حرکت میکرد تازی آن را دنبال مینمود تا آهو داخل صحن گردید و تازی در همان موضع بایستاد و

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۷۰۲

داخل نشد، (۱) پس آهو داخل حجره ای از حجره های صحن مقدّس شد و من بصحن داخل شدم و آهو را ندیدم، از ابو نصر قاری پرسیدم:

آهوئی که الان داخل صحن شد کجا رفت؟ گفت: آن را ندیدم، در مکانی که آهو داخل آن شده بود رفتم، پشک و اثر آمدن آهو را دیدم اما خود آن را ندیدم، با خدا عهد کردم که از آن پس زوار را اذیت نکنم و متعرض آنان نشوم مگر برای کار خیر و رفع حاجتشان، و پس از آن هر گاه برای من مشکلی روی میداد زیارت آن حضرت میرفتم و در آنجا دعا و ناله و زاری میکردم و حاجت خود را از خداوند میخواستم و خداوند حاجت مرا مرحمت میفرمود، و در آنجا از خداوند خواستم که بمن پسری عنایت فرماید، دعایم مستجاب شد و دارای پسری شدم و چون بحد رشد و بلوغ رسید، او را کشتند، من باز بمشهد رفته و از خداوند خواستم پسری بمن روزی کند، خداوند فرزندی پسر برای بار دوم بمن عطا فرمود، و تاکنون در آنجا حاجتی از خدا نخواسته ام جز اینکه خداوند بمن عطا فرموده است، و این آن چیزی است که برای من از برکت این مرقد مطهر - که خداوند بر ساکنش درود فرستد - بظهور رسیده است.

(۲) ۱۲- محمد بن احمد ابو الفضل نیشابوری گوید: محمد بن ابی الفضل

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۷۰۳

سلیطی گفت: حمویه صاحب و امیر لشکر خراسان در نیشابور روزی در میدان حسین بن یزید (یا حسین بن زید) بود تا کسانی که با او از صاحب منصبان در باب عقیل بودند بیند و پیش از آن هم امر کرده بود در آنجا بیمارستانی بسازند، مردی بر او بگذشت، حمویه غلامی را دستور داد او را دنبال کند، و

بخانه امیر برد تا خود باز گردد، غلام مأموریت خود را انجام داد، و امیر از کار خود فراغت یافته با صاحب منصبان به خانه خود بازگشت و همین که بر سر سفره غذا نشستند امیر آن مرد را خواست و از غلام خود پرسید که آن مرد کیجاست، غلام گفت: او دم درب ایستاده است، گفت: او را بیاور، چون مرد وارد شد امیر حمویه دستور داد لگن آب آوردند و گفت: دست این مرد را بشوئید و او را بر سر سفره بنشانید، و چون از غذا فارغ شدند، به آن مرد گفت:

آیا تو برای رفتن چارپا داری؟ گفت: نه، دستور داد چارپائی به او دادند، پرسید: آیا پولی برای مخارج خود به همراه داری؟ مرد گفت: نه، فرمانداد هزار درهم پول و دو جوال خوزیه برای او مهتیا کردند، و خرجینی و لوازم سفر و لوازم دیگر که گفت برای او آماده نمودند و به او تسلیم کردند، و آنگاه امیر حمویه رو بدیگر صاحب منصبان کرده گفت: آیا میدانید که این مرد کیست؟

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۷۰۴

(۱) گفتند نمی دانیم، امیر گفت: بدانید من در سنّ جوانی حضرت رضا علیه السّلام را زیارت میکردم و لباسهای مندرس و کهنه ای در بر داشتم و این مرد را در حرم در کنار خود دیدم، و مشغول دعا بودم و در نزد مرقد مطهر از خداوند میخواستم که والی خراسانم گرداند و امارت آن اقلیم را روزی من گرداند، و این مرد هم در کنار من دعا میکرد که خداوند این اسباب و آلاتی که امروز من برای او مهتیا کردم به او اعطا کند، و

من چون حسن اجابت دعایم را از خداوند دیده ام که در آن مشهد مقدّس دعایم به اجابت رسید، بسیار مایل بودم که خدا حوائج این مرد و دعای او را بدست من حواله کند و دعایش را مستجاب گرداند، و لیکن میان من و او تقاصی هست، صاحب منصبان پرسیدند که آن چیست؟ گفت: این مرد در حرم چون مرا با آن لباسهای کهنه و مندرس دید، و دعاهایم را می شنید که مطلب بزرگی از خداوند خواستارم، بسیار محلّ مرا در نزد خود کوچک دید که توقعات بیجا مینمایم و با پای خود تپبائی بمن زد، و گفت: مثل توئی با این سر و وضع طمع بیجائی دارد، توقع امارت خراسان و ریاست لشکررداری و آرزوی آن را در سر میپورانی، صاحب منصبان گفتند: ای امیر از او درگذر، و او را ببخش تا اینکه محبت را در حق او تمام کرده باشی،

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۷۰۵

امیر گفت: البتّه از او در گذشتم.

(۱) و این حمویه پس از آن زیارت حضرت علیه السّلام میرفت، و دختر خود را به زید بن محمد بن زید علوی داد پس از آنکه پدرش محمد بن زید- رضی الله عنه- در گرگان بقتل رسیده بود، و او را بقصر خود انتقال داد، و آنچه انعام باید به او دهد تسلیم وی کرد، و تمامی این امور بواسطه برکتی بود که از مرقد مطهر حضرت رضا علیه السّلام دیده بود انجام شد.

و زمانی که ابو الحسین محمّد بن احمد بن زیاد علوی- رحمه الله- خروج کرد و قریب بیست هزار تن از اهل نیشابور با او بیعت کرده بودند،

خلیفه او را در آنجا دستگیر کرد و به بخارا فرستاد، و حمویه بر او وارد شد و غلّ و زنجیر از گردنش باز کرد، و به امیر خراسان گفت: اینان فرزندان پیغمبر صلی الله علیه و آله میباشند و گرسنگی میکشند، بر تو واجب است که از ایشان نگهداری کنی و امورشان را کفایت نمائی تا به خروج برای طلب معاش ناچار نشوند، و برای محمد بن احمد علویّ مقرری قرار داد که هر ماه به او داده شود، و او را آزاد کرده به نیشابور بازگردانید، و این عمل سبب شد که در بخارا سادات را وظیفه میدادند، و این از برکت این مرقد شریف- که بر ساکنش درود باد- شد.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۷۰۶

(۱) ۱۳- ابو العباس احمد بن محمد حاکم- رضی الله عنه- گوید: از عامر بن عبد الله بیوردی که حاکم مرو بود- و او از جمله محدّثین بشمار میرفت- شنیدم میگفت: در طوس زیارت مرقد شریف علی بن موسی الرضا علیهما السلام رفتم، و در آنجا مردی ترک زبان را دیدم که بقبّه وارد شد و بالین سر امام ایستاد و شروع کرد به گریه کردن و اشک ریختن و بزبان ترکی دعا میکرد و میگفت: پروردگار من اگر فرزندم زنده است فاصله میان من و او را برگیر و مرا باو و او را بمن برسان، و اگر از دنیا رفته است مرا از خبر او و محلّ دفنش آگاه ساز، و چون من ترکی میدانستم حاجت او را فهمیدم، پیش رفته پرسیدم تو را چه شده چرا بیتابی میکنی؟ گفت: من فرزندی داشتم که در حرب

اسحاق آباد با من بود، و او را گم کردم و ندانستم چه شد، و سالهاست که از او خبری ندارم، و مادرش شبانه روز مرتب در غم او میگرید و ناله می کند، و من آمده ام اینجا و دعا میکنم که خداوند این مشکلم را حل کند، چون شنیده ام دعا در این مکان مستجاب است، عامر بن عبد الله گوید: من بحال او رقت کردم و دست او را گرفته از حرم بیرون بردم تا بخانه برم و از او پذیرائی کنم، و چون از آن مسجد خارج شدیم

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۷۰۷

(۱) جوانی بما برخورد که قامتی کشیده داشت و تازه پشت لبش سبز شده بود و جامه ای وصله دار بر تن داشت، چون آن مرد چشمش بدو افتاد برجست و او را در آغوش گرفت و بنا کرد به گریه کردن و هر دو یکدیگر را شناختند، و این همان پسرش بود که سالها انتظار دیدن او را داشت و در حرم دعا میکرد که خدا او را بوی برساند یا از خبرش آگاه کند، گوید: از او پرسیدم چگونه تو به اینجا آمدی؟ گفت: پس از قضیه اسحاق آباد به طبرستان افتادم و مردی از اهل دیلم مرا بخانه خود برد و تربیت کرد، و اکنون چون بسن بلوغ رسیدم، بسراغ پدر و مادرم که از آن دو هیچ گونه خبری نداشتم بیرون آمدم، و چون راه را نمیدانستم با گروهی که بدین سوی رهسپار بودند همراه شدم و به اینجا رسیدم، آن مرد ترک زبان گفت: از برای من از این مرقد شریف چیزی که یقین مرا محکم نمود دیدم، و اکنون

قسم یاد میکنم و بر خود واجب میگردانم که از مجاورت این مشهد تا زنده هستم دست برندارم.

و الحمد لله اولا و آخرا، و ظاهرا و باطنا، و الصیلاه و السیلام علی محمد المصطفی و آله و سلم تسلیما کثیرا. مترجم: علی اکبر

غفاری ۱۳۷۲-۱۴۱۴

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

